

# ایران؛ از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند

دکتر حسین آبادیان



موسسه مطالعات و پژوهشهاي سياسي

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

# ایران؛ از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند

دکتر حسین آبادیان



مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی  
بهار ۱۳۸۵

آبادیان، حسین.

ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند / حسین آبادیان. -- نهران: موسسه  
مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵.  
۸۰۷ ص.

ISBN 964 - 5645 - 70 - 0

فهرستنامه بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. ۲. ایران -- تاریخ --

۱۳۰۴ - ۱۳۲۰. الف. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. ب. عنوان. پهلوی،

۹۵۵/۰۷۵

DSR ۱۴۰۷/آ۱۷

۸۵ - ۲۶۲۰

کتابخانه ملی ایران



موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

ایران؛ از سقوط مشروطه تا

کودتای سوم اسفند

دکتر حسین آبادیان

چاپ اول: بهار ۱۳۸۵

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴ - ۵۶۴۵ - ۰ - ۷۰

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

کلیه حقوق ناشر محفوظ است

تهران: صندوق پستی ۱۱۳۶۵-۷۵۸۸

[info@ir-psri.com](mailto:info@ir-psri.com)

## فهرست

۹.....	مقدمه
۹.....	طرح بحث
۱۴.....	اهمیت کودتای سوم اسفند
۲۰.....	درباره این رساله
۳۱.....	درباره منابع
۳۹.....	فصل اول: سقوط مشروطه
۴۱.....	۱ مدخل
۴۴.....	۲. لشکرکشی روسیه و مواضع بریتانیا
۶۰.....	۳. فتنه سالارالدوله
۶۵.....	۴. روزنامه آفتتاب و کالبدشکافی بحران ایران
۷۴.....	۵. نخستین تجربه دولت زورمند
۷۴.....	۵-۱. علاءالسلطنه کیست؟
۷۵.....	۵-۲. تجربه نخستین کابینه مقتدر
۸۳.....	۶. دولت علاءالسلطنه و ضرورت اصلاحات اساسی
۸۸.....	۷. قوه نظامی، مبنای دولت زورمند
۸۹.....	۸. روزنامه آفتتاب: دفاع دولت زورمند
۹۰.....	۹. ناصرالملک و فرار از مسئولیت
۱۰۷.....	۱۰. روزنامه آفتتاب: مروج فلسفه سیاسی ناصرالملک
۱۱۵.....	فصل دوم: ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ اوّل جهانی

۱. نیروهای سیاسی ایران و جنگ	۱۱۷
۲. گروه بحران‌ساز و مسئله جنگ	۱۲۱
۳. متین‌السلطنه، افشاگری به قیمت جان	۱۳۰
۴. بحران کابینه‌ها در دوره جنگ	۱۳۶
۵. کارنامه نظام‌السلطنه مافی	۱۵۷
۶. علماء: اعلان جهاد و قیام تنگستان	۱۶۸
۷. وضعیت نظامی ایران در دوره جنگ	۱۷۸
۸. ایران در واپسین دوره جنگ	۱۹۰
<b>فصل سوم: جنگ، قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران</b>	<b>۲۱۱</b>
۱. طبیعت بحران نان	۲۱۳
۲. بحران نان در دوره بعد از سقوط مشروطه	۲۱۷
۳. جنگ و قحطی بزرگ	۲۲۱
۴. جنگ و بحران مواد غذایی در اروپا	۲۲۷
۵. ابعاد دیگری از قحطی بزرگ در ایران	۲۳۰
۵-۱. تهران	۲۳۰
۵-۲. وضعیت شهرستان‌ها	۲۴۷
۶. دست‌های پشت پرده بحران نان	۲۶۳
۷. محتکران و قحطی بزرگ	۲۷۸
۸. سیمای اجتماعی ایران در دوره جنگ	۲۸۰
۹. حکام ایالات و ظلم و ستم مضاعف	۲۸۵
<b>فصل چهارم: احزاب سیاسی، مطبوعات و بحران ایران</b>	<b>۲۹۳</b>
۱. وضعیت احزاب بزرگ در دوره جنگ	۲۹۵
۲. تشکیلی و ضدتشکیلی	۳۰۱
۳. مجادله‌های مطبوعاتی: رعد، ستاره ایران و نوبهار	۳۰۸
۴. واپسین تلاش‌ها	۳۲۹
<b>فصل پنجم: پیدایش و افول کمیته مجازات</b>	<b>۳۳۵</b>
۱. مدخل	۳۳۷
۲. تشکیل دهنده‌گان اویلیه	۳۴۰
۲-۱. منشی زاده کیست؟	۳۴۲
۲-۲. درباره ابوالفتح زاده و مشکوقة‌الممالک	۳۴۶
۲-۳. کریم دواتگر؛ مردی از طبقه زیرین اجتماع	۳۴۹

۲۰۳	۴. دیگر چهره‌های شاخص کمیته مجازات
۲۰۹	۳. قائم مقام‌الملک رفیع؛ نخستین هدف
۲۱۱	۴. قتل اسماعیل‌خان رئیس انبار غله
۲۶۴	۵. کریم دواتگر؛ قربانی مخالفت با ضدتشکیلی
۲۶۹	۶. عبدالله خان بهرامی و کمیته مجازات
۲۷۲	۷. قتل متین‌السلطنه و استعفای وثوق‌الدوله
۲۸۰	۸. قتل میرزا محسن مجتهد و گسترش رب
۲۸۶	۹. منتخب‌الدوله؛ قربانی ریاست بر خزانه‌داری
۲۹۱	۱۰. واکنش مطبوعات و دستگیری متهمین
۲۹۹	۱۱. رشوه‌ستانی کمیته مجازات
۴۰۲	۱۲. پیگرد اعضای کمیته مجازات
۴۰۸	۱۳. از سرگیری ترور و وحشت
۴۱۳	۱۴. قتل احمدخان صفا و استعفای عین‌الدوله
۴۱۷	۱۵. ملک‌الشعرای بهار و تحلیل بحران
۴۲۵	۱۶. حسین صبا و کمیته مجازات
۴۳۱	۱۷. ضدتشکیلی و کمیته مجازات
۴۳۶	۱۸. ریاست وزرایی مجدد وثوق و محاکمه اعضای کمیته
۴۴۰	۱۹. فرجام کار
۴۵۳	فصل ششم: ایران و روسیه: دور جدید روابط
۴۰۰	۱. طبیعت مناسبات جدید
۴۰۸	۲. مأموریت براوین در تهران
۴۶۸	۳. مطبوعات ایران و براوین
۴۷۳	۴. مقدمات عهدنامه مودت
۴۷۹	فصل هفتم: قرارداد ۱۹۱۹؛ اختلاف‌نظرها در انگلستان و ایران
۴۸۱	۱. مدخل
۴۸۴	۲. کرزن؛ امپریالیست تمام عیار
۴۹۲	۳. کرزن معمار کمیته شرق
۴۹۸	۴. ادوین مونتگ کیست؟
۵۰۱	۵. ریاست وزرایی وثوق‌الدوله
۵۱۷	۶. انعقاد قرارداد ۱۹۱۹
۵۲۶	۷. جنبش علیه قرارداد

۸. سیدضیا، کرزن و توجیه قرارداد.....	۵۴۸
۹. مخالفین ایرانی قرارداد.....	۵۰۶
۱۰. وثوق الدویه و دفاع از قرارداد ۱۹۱۹.....	۵۷۲
۱۱. انگلیسی‌ها و تبلیغ رشوه‌ستانی عاقدین قرارداد.....	۵۸۰
۱۲. سقوط وثوق الدوله.....	۵۸۴
<b>فصل هشتم: انگلستان و میانپرده شیخ خزعل.....</b>	<b>۵۸۹</b>
۱. تبارشناسی خاندان خزعل.....	۵۹۱
۲. شیخ خزعل کیت.....	۵۹۴
۳. خوزستان در جنگ جهانی اول.....	۵۹۸
۴. انگلستان، خزعل و خلیج فارس.....	۶۰۱
۵. خزعل و بریتانیا تا کودتای سوم اسفند.....	۶۰۵
<b>فصل نهم: کودتای سوم اسفند.....</b>	<b>۶۰۹</b>
۱. شمهای از آرایش نیروهای نظامی ایران.....	۶۱۱
۲. ورود ارتش سرخ به انزلی و توافقهای نهایی.....	۶۲۰
۳. کرزن و شرکت استاندارد اویل.....	۶۲۰
۳-۱. امتیاز خوشتاریا.....	۶۲۲
۳-۲. امریکا، انگلیس و نفت شمال.....	۶۲۴
۳-۳. نفت، انگلیس و طرح تجزیه ایران.....	۶۲۵
۴. مأموریت نورمن و سیاست نوین.....	۶۲۷
۵. پیرنیا و ناکامی در سرکوب جنبش جنگل.....	۶۴۶
۶. مأموریت آیرون‌ساید.....	۶۵۰
۷. احضار شیخ سرخ.....	۶۵۲
۸. سپهبدار اکبر و بستر سازی کودتا.....	۶۵۷
۹. انگلستان و اندیشه مرد زورمند مرتعج.....	۶۷۱
۱۰. ضربه نهایی.....	۶۷۵
۱۱-۱. سیدضیا کیت.....	۶۷۵
۱۱-۲. کمیته آهن و کمیته زرگنده.....	۶۸۳
۱۱. دسیسه علیه جنبش جنگل.....	۶۸۹
۱۲. تکوین کودتا.....	۷۱۴
<b>ضمانت.....</b>	<b>۷۴۳</b>
<b>منابع و مأخذ.....</b>	<b>۷۶۷</b>

---

۷۷۵	نمايه ها
۷۷۷	أشخاص
۷۹۵	مکان ها
۸۰۳	مفاهيم و اصطلاحات



## مقدمه

### ۱. طرح بحث

تاکنون به مشروطه ایران از دو منظر نگریسته شده است: یا از سر خودشیفتگی (Narcissism) که در غایت امر سر از «آنچه خود داشت» در آورد؛ و یا از موضع سوءظن (Paranoia) که این وجه دوم در نقطه افراطی خود به توطه پنداری (Conspiracy) مبتذل در همه ارکان و در نهایت به بیگانه ترسی (Xenophobia) انجامید. معتقدان دیدگاه نخست بدون توجه به شرایط جهانی مقارن مشروطه و بدون عنایت به دیسیه‌های گوناگونی که سرشت سیاست مدرن را تشکیل می‌دهد - و در فقدان تبارشناصی حوادث و وقایع، به مشتی مطالب بدون تأمل که از خامه برخی مدافعين مشروطه در همان بدو بروز این تحول دوران‌ساز تراوش کرده است - دلخوش کرده‌اند و این‌گونه می‌پندارند که گویی در پس آن حادثه اندیشه‌ای سامان‌مند وجود داشته و گروه دوم بی‌توجه به ساختارهای داخلی ایران عصر مشروطه و بی‌عنایت به موقعیت فکری ایران آن عصر - که در وضعیتی بفرنج و حتی نامعلوم به سر می‌برد - کلیه تحولات را به سرانگشتان سفارت بریتانیا متنسب می‌سازند و از درون آن نظریه «ترس از انگلیس» را استخراج می‌نمایند.

بلافاصله باید خاطرنشان سازیم باور داشتن به دیسیه‌های رایج در زد و بندهای سیاسی، با نظریه توطنه تفاوت بنیادین دارد: دیسیه جزو سرشت سیاست است و اگر کسی منکر آن شود، به واقع بخش اعظم تحولات جهانی را که بنیادی استوار در فعالیت‌های پنهان با موازین نهان روشنی داشته‌اند، انکار کرده است. اما نظریه توطنه ظاهراً بر این باور است که گویا هر حادثه‌ای که در هر گوشه‌ای از جهان روی می‌دهد، در تحلیل نهایی باید به سرانگشتان اقلیتی دیسیه گرفروکاسته شود. با این توضیح ضروری و کوتاه به بحث اصلی می‌پردازیم: مشروطه ایران زمانی روی داد که هیچ‌گونه سابقه ذهنی و هیچ تجربه عملی از نظامی قانونمند، بر طبق موازین رایج زمان در این مرز و بوم وجود نداشت. هیچ‌کدام از کسانی که مسامحتاً از آنان به روشنفکر یاد می‌کنیم از نظام مشروطه ذهنیت مطابق با واقع نداشتند. به قول

سید محمد طباطبائی - از رهبران طراز اول مشروطه - بسیاری از دست‌اندرکاران جنبش، از مشروطه و فواید آن «چیزی شنیده بودند»، اما هرگز تأملی بنیادین در اینکه مشروطه چیست؟ لوازم و لواحق آن کدام است و الزامات پذیرش مشروطه چیست به عمل نیامده بود. به عبارتی پرسش از ماهیت مشروطه نه قبل از این حادثه و نه بعد از آن به عمل نیامد و «هر کسی از ظن خود یار» آن شد و مثل «فیل که اندر خانه تاریک بود»، هرکس بنا به پیشینه ذهنی و علایق و سلایق خود در مورد آن گمانی می‌برد. سخن در این نیست که یوسف‌خان مستشار‌الدوله در مورد قانون بحثی نکرد و یا میرزا ملکم خان نظام‌الدوله در باب فواید و ظواهر تمدن جدید سخنی نگفت؛ بحث در این است که هیچ کس از ماهیت دوران جدید که سیطره‌ای نوبر عالم و آدم بنیاد نهاد - و قانون و مشروطه و اصناف نظام‌های جدید سیاسی از الزامات آن بود - بحثی به میان نیاورد. درست که میرزا آفاخان کرمانی در روزنامه اختر، سال‌ها قبل از مشروطه نوشت، غریبان می‌گویند یا خانه را به سبک ما بساز و یا ما آن را برایت خواهیم ساخت؛ اما وی هرگز ننوشت چرا چنین است و بنیاد این سخن در کدام اندیشه نهفته است؟ واقع امر این است آنچه یوسف‌خان مستشار‌الدوله در باب قانون نوشت، با مناسبات فکری و الزامات روزگارش تا اندازه‌ای انطباق داشت، اما میرزا آفاخان کرمانی و میرزا ملکم خان نظام‌الدوله بیشتر برای تسویه حساب با دربار ایران اختر و قانون را متشر کردند و در پس نوشه‌های آنان گرچه کورسوبی از مظاهر تمدن جدید دیده می‌شد، اما جای یک بحث سامانمند که منطق درونی نظام‌های جدید بشری را بنمایاند، همیشه خالی بود. اساساً وقتی نخستین جرقه‌های جنبش زده شد، حتی از عدالت نیز چشم انداز دقیقی وجود نداشت.

یکی از خواسته‌های اولیه معتبرسان در عزل عسکر گاریچی از راهداری تهران- قم خلاصه می‌شد و همین تقاضا خود میزان وقوف تقاضا کنندگان از معیارها و موازین عدل را نشان می‌دهد. وقتی هم مظفر الدین شاه با اعیان و اشراف و نمایندگان مجلس و امراء لشکری و کشوری، آن هم درست اندکی بعد از صدور فرمان مشروطه ملاقات کرد، نمایندگان را «نوکر» خواند و گفت که خداوند «زمام اداره امور را به کف با کفایت» او سپرده و زمام قبض و بسط مهام امور در دستان اوست و کسانی که نماینده ملت لقب گرفته‌اند، باید حد خود بدانند و پای از گلیم خویش درازتر ننمایند، زیرا اگر خواجه لطف بی کران راند، نوکر باید حد و حدود خود را بداند. او مجلس نمایندگان را مجلسی مشورتی خواند که شاه از باب لطف آن را تأسیس کرده و نه از باب اینکه مردم حقی در تأسیس مجلس دارند و شاه فقط اگر مایل بود با آن مشورت می‌نماید. این پندار نه با الزامات مشروطه سازگار بود و نه با دیگر الزامات دنیای جدید و نه با فرامین شرع در مورد حق الناس.

نخستین رساله‌ای هم که در دفاع از مشروطه منتشر شد، به قلم حاجی سید نصرالله تقوی بود که ابتدا به صورت پاورقی در روزنامه تربیت چاپ شد و بعداً به رساله‌ای مستقل تبدیل گردید.

در این رساله هم آمده است که مشروطه ابزاری است برای جلوگیری از بهانه‌جویی غربیان که به عنوان «حقوق بشر» در امور کشورهایی مثل ایران مداخله می‌نمایند. اما تا پیش از مشروطه نه قادرتی بیگانه از ضرورت استقرار موازین حقوق بشر در ایران سخنی گفته بود و نه اساساً مشکل غرب سرمایه‌داری - که برجسته‌ترین نمادش در آن زمان بریتانیا محسوب می‌شد - آزادی و مساوات برای ایرانیان بود. آن چه راه را بر انواع نظریه‌های توپشه پنداش باز کرد، سوءاستفاده محافلی از حاکمان انگلیس از مشروطه ایران بود. به واقع انگلیس‌ها نه در قید مشروطه ایران بودند و نه خود را مقید و مکلف به حمایت از این نظام سیاسی می‌دیدند. تنها چیزی که برای این محافل اهمیت داشت، مهار روسیه و مات کردن آن در شطرنج سیاست ایران بود. با مشروطه این نیت عملی شد: انگلیس در دوره نخست مشروطه به منظور حفظ هندوستان و در دوره دوم به منظور حفظ سیطره خود بر منابع نفتی ایران از بحران‌سازی و هرج و مرج در کشور حمایت نمود.

برای انگلیس وضعیت مطلوب در مورد ایران از دو حال خارج نبود: یا هرج و مرج و یا استقرار دولت دست‌نشانده. به یاد آوریم که در ایام بحران ایران به هنگام مشروطه، آنگاه که مشروطه خواهان ادعایی، برای پرکردن خزانه کشور به منظور پرداخت حقوق سپاهیان خود، مالیات روده و نمک و ذغال - یعنی بی‌ارزش ترین کالاهای وضع می‌کردند، انگلیسی‌ها نفت ایران را می‌بردند بدون اینکه دولت مرکزی کوچکترین اطلاع و یا حساسیتی داشته باشد. وقتی هم روسیه تزاری از بین رفت، دیگر نیازی به هرج و مرج نبود و باید یک دولت وابسته، منافع امپراتوری را تضمین می‌کرد و این مهم هم با استقرار سلطنت پهلوی به نتیجه رسید.

به هر حال در سراسر سال‌های مشروطه - ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰ شمسی - که کشور به اشغال ارتش مهاجم روسیه در آمد، هر کس در مورد مشروطه داوری خاصی می‌کرد که با نفس الامر آن مطابقت نداشت. در دوره اول مشروطیت، حتی یک رساله سیاسی قابل توجه در مورد مشروطه نوشته نشد. تنها رساله مهم این دوره تذكرة الغافل و ارشاد الجامل منسوب به شیخ فضل الله نوری بود که اتفاقاً بنیاد مشروطه و مغایرت آن با مبانی شرع را به خوبی تبیین کرده بود. رساله‌ای که در مورد دفاع از مشروطه نوشته شده و نویسنده‌اش روشن‌فکری آگاه به شرایط زمان و یا روحانی صاحب فتوایی باشد، در این مقطع - یعنی دوره اول مشروطه - مطلقاً دیده نمی‌شود. نخستین رساله‌هایی که به حمایت از مشروطه با رویکرد شرعی نوشته شد، مربوط به دوره موسوم به استبداد صغیر و دوره فترت مجلس اول و دوم است و همه - حتی مهم‌ترین آنها که رساله تنبیه الامه و تنزیه المله علامه نائینی باشد - در پاسخ به رساله شیخ فضل الله نوری نوشته شده‌اند. این رسائل هم رویکردی مشخص و روشن دارند و آن همانا تبیین مشروطه بر بنیاد شرع بود. حتی حزب اعتدالی تا حدی میراث دار این سنت شناخته می‌شد. ما موقعیت تفکر این عده را «وضعیت هم این و هم آن» می‌نامیم، یعنی تلاش برای

آشتب دادن شرع با آنچه وجه مثبت مشروطه خوانده می‌شد.

اینان تمدن جدید را دارای دو رویه مثبت و منفی می‌دیدند و می‌خواستند آنچه را وجه مثبت می‌نامیدند، «گزینش» کنند و با ظاهر شرع آشتب دهند. اما روش‌نگران کاری جدی انجام ندادند و یا اینکه مشروطه را در حد مقالات روزنامه‌ای تزل دادند. فعالترین این گروه سوسیال دمکرات‌های سابق ارمنی مثل آرشاویر چانگریان، تیکران تر هاکوبیان و ورام پیلوسیان بودند. هاکوبیان از کارل کائوتسکی می‌پرسید با توجه به اینکه در ایران نهادهای سرمایه‌داری رسوخ و نفوذ ندارد و پرولتاریا شکل نگرفته است، آیا به نظر او می‌توان از شرکت‌های خارجی دعوت کرد در ایران سرمایه‌گذاری کنند تا پرولتاریا شکل گیرد و مقدمات تحول از سرمایه‌داری به سوسیالیسم فراهم شود؟! گویی سرمایه‌دار غربی متظر دستورالعمل کائوتسکی و گروه مزبور در ایران نشسته بود تا سرمایه‌گذاری خود را آغاز کند. البته کائوتسکی هم ضمن اظهار بی‌اطلاعی از شرایط ایران، به طور کلی امکان رشد نهادهای سرمایه‌داری از طریق سرمایه‌گذاری خارجی را رد کرد. رسولزاده هم تمدن جدید را «یک دوری پلو پخته آماده» می‌دانست که فقط باید «قبول زحمت کرد و آن را میل نمود». منظورش این بود که نیازی به تفکر و تأمل نیست، همه چیز در غرب آماده است و فقط باید تقلید کرد.

در این مقطع اگر حزب اعتدالی از نوعی آشتب مشروطه و شرع حمایت می‌کرد، حزب رقیب یعنی دمکرات، معجونی در هم جوش از اندیشه‌های سوسیالیسم اروپایی، گرایشات مشیویکی، نارودنیکی و آنارشیستی روسی؛ لیبرالیسم فرانسوی، یوتلیاریانیسم انگلیسی و البته مظاهری از اندیشه‌های شرعی بود، که بنا به ضرورت و در موقع مقتضی یکی از آنها را به کار می‌گرفت. اگر روزنامه ایران نو ارگان این گروه را حتی به صورت گذرا ملاحظه کنیم، می‌بینیم اغتشاش ذهنی در مقالات آن موج می‌زند. می‌بینیم دمکرات‌ها گاهی خود را طرفدار کارگران می‌دانند و از جنبش‌های سندیکالیستی حمایت می‌کنند، در حالی که خود معتبرفند در ایران کارگر صنعتی وجود ندارد؛ وقتی دیگر می‌گویند بنیاد مشروطه بر «کارگران، عمله‌ها و دهاتی‌ها» استوار است؛ در موقعیتی اطلاع و اثره انقلابی را بر خود بهتان و افترا می‌دانند و موقعی دیگر از جنبش انقلابی توده‌ها حمایت می‌کنند. گاهی می‌گویند لیبرالند و وقتی دیگر به ضد آن سخن می‌گویند؛ گاهی از سیموندی، پرودون و مارکس شاهد مثال می‌آورند و از ضرورت تحول ساختارهای تولیدی سخن به میان می‌آورند و همزمان از ضرورت تحول ایران به سمت سرمایه‌داری دفاع می‌کنند. بعضی مواقع سرمایه‌داری را نظامی ضد بشری می‌خوانند و وقتی دیگر می‌گویند اگر جلو استقرار نهادهای سرمایه‌داری گرفته شود، مثل امپراتور چین که پکن شهر آسمانی را به اجنبی تسليم کرد و خود گریخت تا جان به سلامت به در برد، همان بله بر ایران نیز نازل خواهد شد. با همه این اوصاف گاهی دیگر به تبعیت از پلخانف بر نقش شخصیت‌ها در تاریخ انگشت تأکید می‌نهادند.

این وضعیت نشان چه بود؟ در یک کلام نشان آشفتگی فکری و بحران در نظر به چیستی و چونی مشروطه و این بحران باعث اختشاش در عمل شد. از سویی آیت الله آخوند ملاکاظم خراسانی مشروطه ایران را بر اساس «قوایم مذهبی» ممکن و میسر می‌دید و از آن سوی سید حسین اردبیلی می‌گفت در امور «سیاسیه ملکیه» تقلید نمی‌کند. از یک طرف آیت الله خراسانی دستور می‌داد که هیئت پنج نفره نظارت بر شرعی بودن مصوبات مجلس باید هر چه زودتر انتخاب شوند و از طرف دیگر عده‌ای نفس نظارت شرعی را مغایر مشروطه عنوان می‌کردند. علماء دولت را از دخالت در محاکم شرعی بر حذر می‌داشتند و می‌گفتند مجلس حق قانونگذاری در حوزه قضا ندارد و به طور مثال استیناف را مردود می‌شمردند و از سویی دیگر وزارت عدله که در دست مخالفین آنها بود ساز خود را می‌زد. آنچه اجرا می‌شد نه ربطی به شرع داشت و نه مشروطه. نهایت اینکه وضعیت آشفته «هم این و هم آن» و تلاش برای «گزینش» وجه مثبت تمدن غرب و آشتبی آن با ظواهر شرع، به وضعیت «نه این و نه آن» انجامید و اوضاعی شکل گرفت که نه با مشروطه و الزامات آن منطبق بود و نه با ظواهر شرع هماهنگ می‌نمود.

در همین حال هرج و مرج بیداد می‌کرد، هر کس زرنگ‌تر بود سلاحی می‌یافت و به عنایین مختلف با مخالفین تسویه حساب می‌کرد، بدون اینکه کسی را جرأت مقابله باشد. روز روشن عده‌ای با موزر مخالف خود را می‌کشند و نام آن را ضدیت با استبداد می‌نہادند. ایلات و عشایر به هوای رسیدن به تحت سلطنت دست به شورش می‌زدند، اقتصاد به هم ریخته، دولت فلچ و جامعه به شدت آشفته شده بود. در همین حال و هوا بارها استقلال و تمامیت ارضی کشور از شمال و جنوب توسط روس و انگلیس نادیده گرفته شد. در چنین اوضاع نابسامانی مصالح ملی امری ناشناخته بود، هر کس آنچه را که به ذهن خودش می‌رسید اجرا می‌کرد و کاری نداشت که این عمل به چه میزانی با الزامات نظام مشروطه منطبق است. به قول کسروی و مخبر السلطنه هدایت، هر که بیشتر و بهتر فحش می‌داد مشروطه خواه‌تر بود. این بحران عینی ریشه در بحران نظری در باب فهم مشروطه داشت، طرفه اینکه هیچ کس در باب دیدگاه‌های خود تأمل نکرد و آن را آسیب‌شناسی و یا کالبدشکافی ننمود و باورهایش را به محک نقد و نظر دیگران حک و اصلاح نساخت.

آخوند خراسانی نوشت کسانی که به مشروطه اروپایی باور دارند به سوی معشوق خویش به پاریس عزیمت کنند، ملا عبدالله مازندرانی فتنه‌ها را زیر سر «بهائیه لعنهم الله تعالیٰ» و «انجمان‌های سریه و ستاریه» دانست و در مقابل، مخالفین آنان، دخالت همه جانبه روحانیون مقیم نجف را عامل بحران خواندند. وقتی با هجوم روسیه به کشور در محرم ۱۳۳۰ و بر دار شدن برخی مشروطه خواهان در عاشورای تبریز، مشروطه رخت بر بست، موجی جدید از بحران‌ها و هرج و مرج کشور را فرا گرفت که نقطه اوج آن تأسیس «کمیته مجازات» به هنگام

جنگ اول جهانی بود. اینک حتی رهبران سابق مشروطه مثل سید حسن تقی‌زاده، در چرخش و تغییر جهتی واضح، از موضع نه چندان دور خود، به ضرورت استقرار مرد قدرتمند بر اریکه قادرت باور پیدا کردند. گناه ناکامی‌ها، هرج و مرج‌ها و بحران‌ها به گردن مشروطه‌ای افکنده شد که حتی یک روز اجرا نگردیده بود؛ بدون اینکه کسی توضیح دهد در کدامین مقطع، مشروطه و معیارهای آن - حتی با همان تلقی معوج روشنگران و یا دیدگاه روحانیان - به بونه اجرا گذاشته شد، مشروطه را برای مردم ایران زود دانستند، توده‌ها را متهم به جهالت و نادانی کردند و با این وصف از آنان خواستند همان‌طور که در هنگامه مشروطه پای در رکاب جهاد نهادند، اینک برای اجرای منویات آنان در مورد استقرار «ابر مرد» وارد میدان شوند. به همان مردمی که طرف خطابشان بودند، می‌گفتند فقط با زور است که متمن می‌شوند و از «استبداد منور» سخن گفتند. به جستجوی بیسمارک و پتر کبیر و میلس برآمدند، و در نهایت فزاقی را که حتی از حداقل سواد متعارف محروم بود تا چه رسد به درک و فهم تجدد و الزامات آن - به عنوان بیسمارک ایران - بر تخت سلطنت نشاندند تا تمه اعتبار مشروطه را به باد دهد و مجلس را «طوبیله» نام نهد، دولتی نظامی تشکیل دهد تا ایران را به شیوه سربازخانه اداره کند و حتی بر کسانی مثل داور و تیمورتاش که او را برکشیده بودند، ابقا ننماید و آنان را به تیغ کین رهسپار دیار عدم نماید. به این شکل از استبداد پر نور بیسمارک، تاریخ، موش کور حکومت فزانیان را زاید و مشروطه ایران به قعر انحطاط خود درغذتید و وضعیتی شکل گرفت که ما آن را «بنپارتبیسم ایرانی» نام می‌نهیم. این همه به دلیل فقدان تأمل عقلانی و خردورزانه برای حل بحران‌های نظری مشروطه، فقدان تحریر محل نزاع و عدم تلاش برای انسجام بخشیدن به ساختار اندیشه مشروطه‌خواهی و الزامات آن رخ نمود.

## ۲. اهمیت کودتای سوم اسفند

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از جمله مهمترین رخدادهای تاریخ معاصر ایران است. این کودتا که درست چهارده سال پس از انقلاب مشروطه رخ داد، بنیان بسیاری از دستاوردهایی را که در مشروطه شکل گرفته بود، بر باد داد و زمینه دیکتاتوری رضاخان را فراهم آورد. عموماً مورخین در بررسی کودتای سوم اسفند، ۱۲۹۹ سرکرده اصلی آن یعنی رضاخان میر پنج را مورد توجه قرار می‌دهند و تحولات مربوط به این حادثه را چونان سقوط بهمنی سهمگین در فضای رعب‌انگیز بعد از مشروطه ارزیابی می‌کنند، اما این دسته از مورخان غافلند که با نسبت دادن اراده پولادین به رضاخان و تأکید بر ابتکار فردی او؛ وی را بیش از آن چیزی که بود بزرگ می‌کنند. به عبارت بهتر تأکید بر نقش رضاخان در وقوع کودتا چیزی است که او خود دوست داشت به آن شهله شود، کما اینکه در سال‌گرد کودتا - اسفند ۱۳۰۰ - در بیانیه‌ای اعلام کرد با وجود او عجیب است کسی دیگر را عامل کودتا معرفی نمایند! رضاخان با این بیانیه

می خواست بر نقش بریتانیا در شکل‌گیری دور جدیدی از تاریخ معاصر ایران سرپوش گذارد و مخالفین کودتا را با تهدید از سر راه کنار زند. از آن به بعد همه تلاش‌ها حول محور نقش پنجه آهنین رضاخان در استقرار وضع نوین دور می‌زد، اما ناظرین تیزبین این سوال را طرح کردند که دست‌های پشت پرده کودتا را چه کسانی هدایت کردند؟ کدامیں علل و عوامل دست به دست هم دادند تا مردی را که از سواد متعارف هم محروم بود، به عنوان بیسمارک ایران بر تخت سلطنت نشست و از این بالاتر کنجدکاوان می‌خواستند بدانند کارگردانان این سناریوی مضحک چه کسانی هستند؟

به واقع وقوع کودتا در آن شرایط، محصول فرایندهای تاریخی ریز و درشتی بود که در فضای بعد از سقوط مشروطه رخ نمود و توجه نکردن به آنها و نیز دیگر عقبه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کودتا، راه هرگونه تحلیل ساده انگارانه و مبتنی بر نظریه اصلاح دادن ناموجه به شخصیت‌های تاریخی را هموار می‌سازد و خواننده را از عمق حادثه غافل می‌کند. توجه دادن بیش از اندازه به ابتکار فردی و تأکید بر خاطره‌های تاریخی این حادثه از آن حیث صورت گرفته تا محتوای واقعی کودتا مستور بماند و آن را در حد یک رخداد عادی و طبیعی سیاسی جلوه‌گر سازد. واقع امر، آنچه از تاریخچه کودتا در دست است نگاشته عوامل درجه چندم همان کودتا، یا نوشته کسانی است که به نحوی از انحا منکر حضور بریتانیا در آن حادثه‌اند. به عبارت بهتر اینان حتی سؤال نمی‌کنند رضاخان چگونه در فضای آشوبزده بحران‌های سیاسی و اجتماعی ایران ظهرور کرد؟ او چگونه، با کدام عقبه و با کدام تشکیلات منسجم به میدان آمد؟ آیا حادثه کودتا یک شبه شکل گرفت و به طور مثال آیرون‌ساید رضاخان را به تصرف تهران واداشت! اگر این تحلیل ساده‌انگارانه را پیذیریم، به واقع اهمیت و قایع تاریخی و نقش عوامل ذی مدخل و تأثیرگذار را در آن انکار کرده‌ایم. بالاتر اینکه فرایند شکل‌گیری یک تحول تاریخی را بسیار ساده انگاشته‌ایم. چنین اظهاراتی البته فقط ذهن عوام را می‌تواند اشیاع کند و مسلماً نکته بینان را از تحقیق در آن منصرف و مستغنى نمی‌سازد. به نظر ما کسانی که بر نقش محوری رضا خان در کودتا تأکید می‌کنند، می‌خواهند واقعیتی بزرگ را پنهان سازند، این واقعیت نقش بریتانیا و عوامل داخلی همسو با سیاست‌های این کشور است در وقوع کودتا.

آفت این نوع نگاه به حوادثی مثل کودتا، غفلت از این نکته است که رضاخان به رغم شعارهای شداد و غلاظ اولیه خود – که در ابتدا حتی روشنفکران آزاده‌ای مثل میرزاوه عشقی را هم فریب داد. جنبش مشروطه را، با اقدامات بعدی خود به قعر فضاحت و ابتذالی سوق داد که هیچکس، حتی طرفداران او انتظارش را نداشتند. بعد از کودتا تحولاتی رخ داد که از بنیاد با حادثه‌ای که چهارده سال پیش از آن اتفاق افتاده بود؛ در تناقض بود. اخیراً کسانی در خارج کشور تلاش دارند این نکته را اثبات کنند که حکومت رضاخان ادامه طبیعی جنبش

مشروطه بود، به گمان اینان با استقرار رضا خان بر سریر سلطنت، شعارهای مشروطه عملی شد! این مضحک ترین تحلیل کودتاست. وقتی شواهد و قرائن فراوانی در دست داریم که نشان می‌دهد رضا خان نه تنها هیچ باوری به نظام مشروطه نداشت، بلکه کوچک‌ترین آگاهی سطحی هم از این نظام سیاسی نمی‌توانست داشته باشد، چگونه می‌توانیم اقدامات او را ادامه طبیعی مشروطه عنوان نماییم؟ تمام رفتار او نشان می‌داد تا چه میزان با مشروطه و الزامات آن خصوصت می‌ورزد، او حتی خود ادعایی در مشروطه‌خواهی نداشت، زیرا نه تنها از ماهیت آن کاملاً بی‌بهره و ناآگاه بود، بلکه این نظام را مغایر دیکتاتوری لجام‌گسیخته خود می‌دانست.

واقع امر این است که گرچه به لحاظ توالی تاریخی، کودتا بعد از نهضت مشروطه و در پی یک سلسله حوادث دهشتناک و اسفانگیز پس از سقوط مشروطه رخ نمود؛ اما به لحاظ مضمون تاریخی شعارهای کودتا و حوادث شکل گرفته بعد از آن، در مناسبات مستقیم با تکاپوهای مافیای داخلی و حامیان سیاسی اقتصادی آنان – که قرارگاهشان هندوستان بود – رابطه داشت. این مافیا همان طور که پیش‌تر در رساله بحران مشروطیت در ایران نشان داده‌ایم و از خلال منابع موقت ابعاد آن را کاویده‌ایم، از دوره ناصری مشغول تکاپو بود، در دوره مشروطه فرصت مناسبی برای عرض‌اندام یافت و در دوره بعد از مشروطه چنان به بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دامن زد که طفل مشروطه را به پیری زودرس مبتلا نمود و با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بر عصای موریانه خورده مجلس و قانون، ضربتی سخت وارد آورد و آن را از پای انداخت و در هم فروپاشید. در این دوره دست‌های مرموزی مجلس سوم را به تعطیلی کشاند و مانع از تشکیل مجلس چهارم شد. این مجلس زمانی شکل گرفت که قدرت واقعی به دست رضاخان سردار سپه افتاده بود، کسی که کوچک‌ترین باوری به مجلس نداشت. به واقع کسانی که مانع از تحقق مشروطه و الزامات آن شدند هم، هیچ باوری به مشروطه نداشتند، اینان بودند که یوسف قانون را به چاه ویل حکومت قزاقان افکنند. اکنون می‌توانیم بفهمیم که شناخت معادلات پنهانی در این دوره چندان پیچیده نیست. گروهی که می‌خواستند ایران برای همیشه در مدار منافع بریتانیا قرار گیرد و با مافیای سیاسی اقتصادی این کشور چه در لندن و چه در دهلی و بمبئی و سیملا همسو بودند، مانع از استقرار نظم و ثبات می‌شدند، اجازه نمی‌دادند قانون نهادینه شود، امور در مجرای طبیعی خود به حرکت درآید و در یک کلام مانع از طی فرایندهای قانونی می‌شدند. اینان به محض اینکه دولتی مقندر تشکیل می‌شد، تلاش می‌کردند آن را براندازند و هر گاه خود دولت را به دست می‌گرفتند انواع و اقسام بحران‌ها را به وجود می‌آورdenد تا دشمن را به خاک کشانند و به عملیات تحریک نمایند؛ هدف این بود تا از این طریق دولت نظامی خود را به ملت تحمیل نمایند، بودند کسانی که از این عملیات با عنوان کودتا یاد می‌کردند، یکی از برجسته‌ترین اینان ملک‌الشعرای بهار بود. به عبارت بهتر همان کسانی که مانع از اقدامات قانونی در راستای منافع و مصالح ملی کشور

می‌شدند، خود به عملیات سیاه دست می‌زدند؛ تشکیل گروه‌های مرگ یکی از این اقدامات بود.

اینان همان کسانی بودند که بهانه به دست دشمن جراری به نام روسیه دادند، سیاست انگلیس هم به کمک آنان آمد، یعنی اینکه با رضایت کامل دستگاه سیاست خارجی بریتانیا، روسیه را به خاک ایران کشانیدند و با اقدامات خود باعث شدند این نیرو تا دوره انقلاب بلشویکی در کشور باقی بماند. در این وضعیت هر دولتی که می‌خواست با اقدامات خود نیروهای روسیه را به نحو مقتضی از کشور خارج کند، با تحрیکات اینان مواجه می‌شد. در دوره دو ساله بعد از اولتیماتوم، جنگ داخلی سراسر کشور را فراگرفت، جای جای کشور عرصه تاخت و تاز گردنشان و دزدان و راهزنان شد. از سویی شاهزادگان فاجار به جان هم افتادند. فتنه سالارالدوله یکی از این منازعات بی سرانجام بود که باعث گردید حرث و نسل ملت مظلوم غرب کشور به یغما رود. در این دوره روس‌ها از فرصت استفاده کردند و نیروی مطیع خود یعنی صمدخان شجاع‌الدوله را در تبریز به قدرت رسانیدند، مردی که در قساوت دست روس‌ها را از پشت بسته بود. نیز در این هنگام شمال غرب، شمال و شمال شرق کشور عرصه تاخت و تاز نیروهای روسیه بود، از دیگر سوی انگلیسی‌ها از فرصت استفاده کردند و نیروهای مزدور هندی را در نواحی جنوبی ایران اسکان دادند. در این اوضاع و احوال هیچ نیروی قابل توجهی توان رویارویی با این دو قدرت بزرگ را نداشت، با این وصف هسته مقاومتی از نیروهای تحت امر میرزا کوچک خان جنگلی توانست روس‌ها را با عملیاتی از خاک گیلان خارج سازد، همان‌طور که بعدها انگلیسی‌ها را از این منطقه بیرون راندند.

از سقوط مشروطه تا وقوع جنگ اول جهانی، انواع و اقسام دولتها سرکار آمدند، ناصرالملک نایب‌السلطنه این مظهر یأس و نومیدی، رعبی هراسناک در دل احمد شاه جوان افکند که هرگز بختک آن هراس او را رها نساخت زانچه از درون اندیشه‌ها و طرز رفتار ناصرالملک می‌شد استنباط کرد، تحقیر ایران و ایرانی بود. ما به برخی از ابعاد زندگی سیاسی او پیش‌تر در کتاب بحران مشروطیت در ایران اشاره کرده‌ایم و در این رساله با ابعاد دیگری از اقدامات خائنانه او آشنا خواهیم شد. ناصرالملک نه خود قابلیت اداره کشور را داشت و نه می‌گذاشت دست توانمندی که به مشروطه باور راستین دارد، زمام امور را به دست گیرد. مهم‌ترین اقدام خائنانه ناصرالملک و گروه همسوی با او، ممانعت از تشکیل مجلس بود. به واقع سه سال بعد از تعطیلی مجلس دوم بود که ناصرالملک بار دیگر انتخابات مجلس سوم را برگزار کرد؛ وانگهی این اقدام هم برای مصالح ایران نبود، او می‌خواست احمد شاه را به عنوان شاه قانونی که به سن نکلیف رسیده بود معرفی کند و دوباره به اروپا بازگردد تا به عیش و نوش خود بپردازد.

در فاصله این سال‌ها منفی بافی، بی اعتمادی به ایران و ایرانی، مذهب مختار ناصرالملک بود، در همین دوره او به مسافرت دور و دراز خود به اروپا رفت، کشور را با شاهی خردسال و گروهی توطئه کر رها ساخت تا آنان بذر نامیدی در قلبش بکارند و او را از روند تحولات سیاسی کشور بترسانند. در این فاصله او با نامه و تلگراف کشور را اداره می‌کرد! وقتی هم به ایران بازگشت، اندکی بعد، جنگ اول جهانی شکل گرفت. ناصرالملک، احمد شاه را به تخت سلطنت نشاند و خود با حقوقی گزارف که بر خزانه‌داری کشور تحمیل کرد روانه اروپا گردید و تازه بعد از کودتای رضاخان و زمانی که او سلطنت را تغییر داده بود، به کشور بازگشت. یک سال بعد گروه بحران‌ساز، ارتش‌های روسیه و انگلستان را به ایران کشانید، این بار هم تلاشی زاید الوصف مبذول گردید تا مانع از تداوم جلسات پارلمان شوند. مثل دوره دوم مجلس، اینان کاری کردند تا روس‌ها به نزدیکی‌های تهران لشکرکشی نمودند، آنگاه پایتخت را رها کردند و گریختند. این سوئین باری بود که مجلس زودتر از موعد مقرر تعطیل می‌شد، در دوره اول آتشبار توب لیاخوف روسی به خواست محمد علیشاه بود که مجلس تعطیل شد، در دوره دوم اولتیماتوم و حملات روس‌ها باعث تعطیلی آن گردید و سوئین بار هم با حمله روس و انگلیس به شمال و جنوب کشور مجلس تعطیل شد؛ در این زمان تنها یک سال از تشکیل مجلس می‌گذشت. نکته مهم در هر سه بحران این بود که گروهی خاص، عادمانه و با جهت‌گیری کاملاً هوشیارانه مجلس را به تعطیلی کشانند و یا این‌که از تعطیل شدن آن استقبال کردند تا فضا را برای تسلط زورگویانی از قماش رضاخان فراهم آورند. این گروه با برنامه‌ای کاملاً حساب شده، با تعطیل خانه ملت، راه را برای فراگیر شدن بحران‌های عدیده باز نمودند و موجب آن شدند که هیچ نماینده‌ای از مجلس ایران نتوانست در حتی کنفرانس صلح پاریس شرکت کند و حقوق ملت ایران را مطالبه نماید. کشور به حال هرج و مرج و بی قانونی رها شد، در همین دوره اینان انواع و اقسام جوشهای مرگ تشکیل دادند تا به قول بهار فضا را برای یک کودتای نظامی مهیا کنند. در آن زمان چنین امری ممکن نشد، اما اندکی بعد به سال ۱۲۹۹ همین گروه، مقدمات کودتای رضاخان را فراهم آوردند.

درست در دوره جنگ اول جهانی بود که همین عده بر بحران‌های اجتماعی هم دامن زدند. یکی از وحشیانه ترین این اقدامات کمک به گسترش قحطی بزرگ سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸ بود. در این سال‌ها هر گاه دولتی روی کار می‌آمد تا این بحران شوم را مهار سازد، اعضای این گروه به حرکت در می‌آمدند و به قیمت نابودی حدود نیمی از جمعیت کشور در اثر گرسنگی، اهداف ضدملی خود را پیش می‌بردند. این ایام با اشغال اکثر مناطق کشور به دست دشمن خارجی مقارن بود، اما این گروه به هر نحو ممکن تلاش می‌کرد مانع برقراری ثبات و آرامش در کشور شود. در آن سوی زمامدان و حکام نالایق محلی، دمار از روزگار مردم در می‌آوردند و سنگدلانه آنان را مورد آزار و شکنجه قرار می‌دادند. هیچ نهادی نبود تا به فریاد مردم برسد،

مجلس تعطیل بود و اگر چه در دوره نخست ریاست وزرایی و شوک‌الدوله انتخابات برخی نواحی و به طور خاص تهران برگزار شد، اما تشکیل مجلس چهارم بعد از گذشت بیش از چهار سال از برگزاری انتخابات آن و بیش از پنج سال بعد از تعطیلی مجلس سوم؛ زمانی تشکیل شد که قدره بندان فراز بر مقدرات مردم تسلط یافته بودند.

پیش از این به دنبال وقوع انقلاب بلشویکی روسیه؛ انگلستان قصد آن کرده بود تا ایران را چون لقمه‌ای آماده بیلعد و آن را در کانون منافع دنیای سرمایه‌سالاری فرار دهد و به ویژه به دنبال ناکامی فرارداد ۱۹۱۹ و ثوک‌الدوله، هزینه امنیت سرمایه‌های شرکت نفت انگلیس و ایران را از کیسه ملت ایران تأمین و تضمین نماید. این گروه اخیر الذکر البته از دوره ناصرالدین شاه قاجار در نکاپویی مستمر و مداوم بودند و در آن شرایط تاریخی و به دنبال خروج اولیه و کوتاه مدت روسیه از عرصه رقابت‌های نظامی و سیاسی بر سر ایران؛ و درست در شرایطی که حکومت جدید مشغول دفع ضد انقلاب داخلی خود بود، راه را از هر جهت هموار دید و با کوییدن آخرین میخ بر تابوت بیمار محتضر مشروطه، مسیر صعود فراز را بر سریر سلطنت ایران هموار ساخت. قوس نزولی مشروطه مقارن بود با قوس صعودی دیکتاتوری، یک سر این دیکتاتوری به گروه بحران‌ساز داخلی مربوط می‌شد و سر دیگر آن به حکومت هند انگلیس و صاحبان قدرت و ثروت در لندن.

ضربه کودتای سوم اسفند باعث شد مشروطه ناقص ایران که از فرط درد و رنج اقتصادی و اجتماعی به زانو در آمده و خم شده بود، به زمین درغلند و در آبان ۱۳۰۴ با تغییر سلطنت تیر خلاص بر پیشانی آن شلیک شود. به واقع همان‌طور که حمله نادرشاه به هندوستان به دلیل ضعیف و ذلیل نمودن بیش از اندازه امپراتوری محتمم مغلان هند؛ زمینه تسلط کمپانی هند شرقی را بر آن کشور فراهم ساخت و کمپانی به آسانی از فرصت به دست آمده سود جست و موقعیت خود را در هند تحکیم نمود؛ کودتای رضاخان هم باعث گردید بقایای سرمایه‌سالاران مستقر در آن کشور که از مرده ریگ کمپانی هند شرقی ارتزاق می‌کردند، زمینه‌های تسلط نهایی خود را بر این مرز و بوم مستحکم سازند.

از این رو منشاء اصلی کودتای سوم اسفند را باید در فعالیت‌های دائم التزايد گروهی از سرمایه‌سالاران بریتانیا دانست که گردانندگان آن عبارت بودند از برخی اعضای کایenne لوید جرج مانند لرد ادوین مونتگ و وزیر امور هندوستان، لرد چلسیمورد نایب‌السلطنه هندوستان، سر وینستون چرچیل وزیر جنگ و منشی مخصوص نخست وزیر یعنی سرفیلیپ ساسون. از سویی سر هربرت ساموئل نخستین قیم فلسطین بعد از خاتمه جنگ اول جهانی و پسر عمومی ادوین مونتگ همسو با برخی از محافل خاص ایرانی به نوعی در این کودتا دخیل بود.

اینان بدون اطلاع وزیر امور خارجه وقت یعنی لرد ناتانیل جرج کرزن و با هماهنگی بعضی از اعضای سفارت بریتانیا در تهران، کودتایی سازمان دادند که خشم وزیر را برانگیخت. ماهیت

این کودتا چه بود؟ این پرسشی است که سعی می‌کنیم در حد مقدورات این رساله به آن اشاره نماییم. از دیر هنگام، حتی پیش از وقوع انقلاب مشروطه و البته پیش از کشف نفت در ایران، عده‌ای از انگلیسی‌ها بر این باور بودند که این کشور باید به نوعی اداره شود تا به طور تمام عیار از نظر نظامی و سیاسی در مدار منافع بریتانیا واقع گردد و بتواند مرزهای شرقی کشور را که همچوار با هندوستان بود صیانت نماید و از تهاجم نیروی ثالثی به این مرزها جلوگیری کند. وقتی انقلاب روسیه اتفاق افتاد این سیاست پیش از پیش کانون توجه گروه یاد شده واقع شد. در این هنگام دو سیاست منفک از هم - اما نه الزاماً کاملاً متمایز - در بریتانیا شکل گرفت: نماینده یک سوی این سیاست لرد کرزن وزیر امور خارجه بود که قرارداد وثوق‌الدوله را به ایران تحمیل کرد و نماینده دیگر آن کسانی بودند که کودتای سوم اسفند را طراحی کردند. فضای بعد از مشروطه بسیار تیره و تار بود، علت قضایا در این موضوع نهفته بود که توده ایرانی‌ها در بحران‌هایی شدند که ناخواسته به دام آن درغلتیدند، اما بحران سازان داخلی همسو با محافل یاد شده به خوبی می‌دانستند چه می‌کنند و کشور را به چه سمت و سویی سوق می‌دهند. ظاهر موضوع این بود که انگلستان از استقرار دولت مستول و یک حکومت مشروطه در ایران جانبداری می‌کند، حال آنکه باطن موضوع به شکلی دیگر بود. انگلیسی‌ها از فرصت به دست آمده بعد از مشروطه ایران سود جستند تا حریف روسی خود را از صحنه تحولات کشور به کلی خارج سازند. اینان در صدد بودند تا دولتی وابسته به منافع امپراتوری بریتانیا را به قدرت رسانند و هویت ملی ایران را تاراج کنند. یک روی این ستاریو تشکیل دولتی پادگانی در ایران بود که با پول ملت ایران منافع یادشده را تضمین می‌کرد و روی دیگر آن تحفیر ایران و ایرانی بود. بنیاد ایدنولوژیک چنین حکومتی هم البته توجیه زور بر مبنای محقق ساختن عقاید مجعلوی بود که آبשخور آن کمپانی هند شرقی و یا محافل خاص مقیم هند و همسو با سیاست‌های یادشده بود. این ایدنولوژی مجعلو، همانا باستان گرابی نامیده می‌شد.

مسئله‌ای دیگر هم وجود داشت، سیاست انگلیسی‌ها در دوره چهارده ساله بعد از مشروطه بی‌ثبات ساختن دولت‌ها و دامن زدن بر بحران‌های عدیده اقتصادی و اجتماعی بود. ماهیت امر غیر از مسئله هندوستان، در وجود نفت ایران خلاصه می‌شد که کشف آن درست مصادف بود با ایام فترت مجلس اول و دوم؛ درست دو ماه بعد از کشف نفت، انگلیسی‌ها به عنوان حمایت از مشروطه و به واقع صیانت از منابع نفتی جنوب ایران که در انحصار آنان قرار داشت، از لشکرکشی به تهران توسط اردوی گیلان و بختیاری دفاع کردند. ویژگی وضعیت بی‌ثبات و هرج و مرج این بود که مردم و رهبران آنان از مبترم‌ترین نیازها و مشکلات کشور ناگاه می‌شدند، درست در شرایطی که غوغای احزاب سیاسی و بحث بسی حاصل اینکه مشروطه چیست در ایران جریان داشت - و البته هرگز هم معلوم نشد این مشروطه چیست - رنج، فقر

و بی نظمی در کشور به اوج خود رسید.

وقتی دولت‌های ایران برای افزودن عایداتی هر چند ناچیز به بودجه اقتصاد ورشکسته کشور بر ذغال و روده حیوانات و نمک مالیات می‌بستند، توجه نمی‌کردند که در خوزستان نفت کشور به یغما می‌رود. انگلیس سیاست دامن زدن به بحران‌ها را به این منظور تشدید می‌کرد تا کسی به مهم ترین مسئله کشور یعنی نفت توجهی نشان ندهد و البته همین طور هم شد؛ و این در شرایطی بود که دولت برخی سیاست‌های خود را در پوشش دروغین دفاع از مشروطه ایران عملی می‌کرد. اما وقتی روسیه با انقلاب، از صحته رفاقت‌های داخلی ایران خارج شد، برای تسلط تمام عیار بر کشور بهانه‌ای مناسب‌تر پیدا گردید: اگر انگلیسی‌ها پای خود را از ایران بیرون کشند بشویسم کشور را خواهد بلعید.

اگر در دوره مشروطه به دلیل حضور روسیه تزاری، سیاست بی‌ثبات کردن کشور برای پیشبرد اهداف اقتصادی سرلوحه کار بریتانیا قرار داشت، اینک باید در غیاب رقیب، دولتی وابسته روی کار می‌آمد. این دولت وابسته لزوماً می‌بایست متکی بر ارتشی متحده‌الشکل باشد که با قدرت نظامی اعمال حاکمیت نماید، در اینجا بود که ضرورت استقرار مرد قدرتمند را پیش کشیدند و گناه ناکامی‌ها را به گردن مشروطه‌ای که وجود خارجی نداشت، افکندند.

بهانه‌های لازم هم مهیا بود. اینان جنبش میرزا کوچک خان جنگلی را شاهد مثال می‌آوردند، چرا که میرزا مانع رفت و آمد انگلیسی‌ها در منطقه شده و آشکارا حملات خود را متوجه سیاست‌های استعماری بریتانیا کرده بود. سرپرسی کاکس وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران دائمًا هشدار می‌داد اگر انگلستان نیروهای خود را از ایران خارج سازد، تهران به دست قوای کوچک خان خواهد افتاد. ادیان مونتاگ با این دیدگاه کاملاً موافق بود، او بر این باور بود که حتی نیروهای انگلیسی مقیم شرق ایران نباید احضار شوند، زیرا در چنین صورتی شرق ایران ظرف دو هفته به دست نیروهای بشویک می‌افتد. اما حضور نیروهای انگلیسی در ایران مستلزم صرف بودجه هنگفتی بود که باعث نارضایتی گروهی از رجال بریتانیا می‌شد. درست در چنین شرایطی بود که قرارداد ۱۹۱۹ منعقد شد.

طبق قرارداد وثوق‌الدوله دولت انگلیس هزینه‌های تشکیل یک ارتش متحده‌الشکل ایرانی را متفق‌بود. به دید جوزف چمبرلین وزیر خزانه‌داری دولت لویی‌جرج، انگلستان که خود از جنگی جهانگیر خارج شده بود و اینک با بحران‌های عدیده مالی دست و پنجه نرم می‌کرد، نمی‌توانست به طور دراز مدت این هزینه‌ها را بر عهده گیرد، اما در عین حال ایران باید در مدار منافع انگلستان حفظ می‌شد. چرچیل وزیر جنگ هم خطاب به چمبرلین نوشت: از ریخت و پاش بودجه ارتش انگلستان به دلیل شرایط ایران و بین النهرين ناراحت است و باید برای تقلیل این هزینه‌ها راهی پیدا کرد. آنچه بیش از همه در کنار مسئله هند خواب دیوانسالاران بریتانیا را آشفته می‌ساخت، نفت ایران بود.

وزارت دریاداری صریحاً خاطر نشان می‌ساخت نفت ایران مهم‌ترین منبع تهیه سوخت ناوگان نیروی دریایی انگلستان است. به تصریح دریاداری، غیر از نفت جنوب، منابع دست نخورده دیگری در ایران وجود داشت که انگلیس باید بر آنها تسلط می‌یافت؛ یکی از این منابع در نواحی شمالی ایران واقع بود که دریاداری حتی حاضر بود به قیمت اعزام نیروی نظامی آن را تحت تسلط خود در آورد. اما با وجود قوای میرزا کوچک خان این سناریو به رؤیا شباهت داشت. در اینجا بود که سناریوی دیگری شکل گرفت: کارمندان محلی سفارت انگلستان در تهران، توصیه کردند انگلستان باید از الیگارشی قاجار که حاکم بر ایران است، فاصله گیرد تا اعتماد برخی از محافل داخلی این کشور را به خود جلب نماید. بنابراین نورمن وزیر مختار جدید انگلستان تصمیم گرفت نخست وزیر وقت - میرزا حسن خان وثوق‌الدوله - را به رغم حمایت شخص کرزن از او سرنگون سازد. تصمیم بعدی این بود که بین صفوف جنگلی‌ها اختلاف افکنند، این مأموریت بر عهده سردار فاخر حکمت نهاده شد؛ حکمت در انجام این مأموریت پیروز شد. از آن سوی تصمیم بر این گرفته شد تا جنبش شیخ محمد خیابانی در آذربایجان را که صبغه‌ای کاملاً ضد انگلیسی داشت در هم فروپاشند. راه حل قضیه بسیار آسان بود: باید تبلیغ می‌شد این افراد از مردم و مسلک بلشویسم حمایت می‌کنند، با اینکه هر دو تن در کسوت روحانیت بودند باید عده‌ای به ویژه در صفوف جنگلی‌ها، دست به اقدامات افراطی می‌زدند تا توده‌های مردم را از جنبش میرزا جدا سازند.

عده‌ای از مأمورین بومی انگلیسی‌ها در گیلان این مأموریت، یعنی ایجاد شکاف در صفوف جنگلی‌ها را عهده‌دار شدند. اندکی بعد از اختلاف افکنی سردار فاخر حکمت و دیسه‌های بریتانیا، به روایت یحیی دولت آبادی خانه‌های مردم به تاراج رفت، اموال متمولین و ملاکین مصادره یا به آتش کشیده شد، به عنوان کمونیسم جان و مال و ناموس مردم مورد هجوم واقع شد؛ نهاد خانواده مورد حمله واقع شد و خلاصه اینکه فضایی از رعب و وحشت شکل گرفت تا ضرورت استقرار امنیت و حفظ نظم را با اتکا به یک دیکتاتور موجه سازند و این تحولات البته باعث انزوای کوچک خان گردید. این در حالی بود که میرزا از سوی دولت جدید التأسیس شوروی هم مهری نمی‌دید، به واقع او آمادگی داشت بعد از مدتی تجربه همکاری سنت بنیان، راه نفوذ بلشویک‌ها را هم در شمال کشور مسدود سازد. از سویی از مدت‌ها قبل عنوان می‌شد قرارداد ۱۹۱۹ را که باعث نفرت ایرانیان از انگلستان شده بود باید ملغی ساخت، مضافاً اینکه این قرارداد بهانه‌ای برای تبلیغات ضد انگلیسی در ایران شده بود.

در این مقطع، استراتژی انگلیسی‌ها این بود که اگر شوروی شمال ایران را به اشغال خود در آورد، آنها با حمایت از شیخ خزعل و والی پشتکوه، پیمانی برای حفظ موجودیت خود و صیانت از منابع نفتی خوزستان منعقد سازند. اما نهایت آرزوی آنان استقرار دولتی بود که کاملاً در خدمت منافع امپراتوری باشد، با پول مردم ایران منابع نفتی را - که انگلیس متعلق به خود

می‌دانست - حفاظت نماید و البته مانع بهانه‌جویی شوروی برای اعمال نفوذ در ایران شود. راه حل موضوع به طور کلی در یک سیاست خلاصه می‌شد: استقرار دولتی دست‌نشانده با انکا به قدرت نظامی برای حفظ منافع آنان در ایران. برای این منظور یک روزنامه‌نگار - به قول خودشان «بی‌سر و پا» - را بر این کار گماشتند و او هم کسی جز سید ضیاء‌الدین طباطبائی نبود.

سید ضیاء‌جوانی جاه‌طلب بود که نلاش می‌کرد خود را به رأس هرم قدرت نزدیک سازد، اما اعیان و اشراف ایران به دیده تحقیر به او می‌نگریستند. احمد شاه به شدت از وی متنفر بود و او را روزنامه‌نگاری حقیر و بی مبالات می‌دانست که تازه به دوران رسیده است و می‌خواهد برای دربار وی نقش یک معلم مدرسه را بازی کند. رضاخان همکار اصلی سید ضیاء در کودتا، از او هم حقیرتر بود. به دید وابسته نظامی بریتانیا، رضاخان با اینکه از نفوذ زیادی در سربازان خود برخوردار بود، اما فردی بی‌سواد و فاقد دانش نظامی متعارف ارزیابی گردید، به همین دلیل در شرایط عادی ارجاع شغلی فراتر از صاحب منصبی جزء دیویزیون قزاق به وی نامناسب تشخیص داده شد. با این وصف نورمن فصد داشت این قزاق بی‌سواد را وارت نامشروع مشروطه ایران کند.

برای این اقدام نیروی قزاق تحت فرماندهی رضاخان از حمایت مالی بانک شاهنشاهی - مهمترین ابزار تسلط سرمایه مالی انگلستان بر ایران و نماینده الیگارشی مالی بریتانیا - برخوردار گردید. در اهمیت موضوع همین بس که این بانک شعبه‌ای مهم در رشت داشت، بانک شاهنشاهی به مثابة نمادی از تسلط سرمایه مالی بریتانیا بر ایران به هنگام جنبش میرزا کوچک خان، یکی از نخستین اهداف حملات جنبش جنگلی‌ها بود. به واقع با پول بانک شاهی و دیسیه‌های ریز و درشت و اختلاف در صفوں جنگلی‌ها بود که رضاخان موفق شد کوچک خان و نیروهای همراه او را شکست دهد. این پیروزی‌ها بعد از کودتا انجام شد و انگلیسی‌ها آن را ضربه‌ای خردکننده بر شوروی‌ها تلقی کردند، اما ضربه اصلی را بر یکی از مهم‌ترین جنبش‌های اسلامی وارد کردند. از این به بعد رضاخان بیش از پیش کانون توجه محافل انگلیسی واقع شد و به بانک شاهنشاهی اجازه داده شد وامی در اختیار او قرار دهد، زیرا به زعم آنان وی مانع از این شده بود تا تبلیغات کمونیستی در ایران به جایی برسد؛ در حالیکه این سخن هیاهوی بیهوده‌ای بود که خود عامدانه به آن دامن می‌زدند تا اذهان را از مسئله اصلی یعنی استقرار دولت دست‌نشانده در ایران منصرف سازند.

در اینجا بود که نقشه‌های لازم برای مض محل ساختن حکومت قاجار بیش از پیش سرلوحه کار قرار گرفت. رضاخان توانسته بود قوای قزاق خود را ابزار سرکوب مردم ایران و تضمین سرمایه‌گذاری بانک شاهنشاهی و شرکت نفت انگلیس و ایران سازد. نیرویی که او تشکیل داد، قادر نبود با هیچ دشمن خارجی مقابله نماید، کما اینکه سال‌ها بعد ارتش او به

هنگام هجوم متفقین به ایران حتی بدون شلیک گلوله‌ای دود شد و به هوا رفت. اساساً قوای تحت فرماندهی او برای این منظور خلق نشده بود، این ارتضی برای آن شکل گرفته بود تا ثبات داخلی را به منظور تأمین سرمایه‌گذاری‌های بلند مدت نفتی انگلیس فراهم سازد. یک ضلع کودتای رضاخان مسئله نفت، ضلع دیگر آن دولتی نظامی با اتکا به قوه قهریه و ضلع سوم آن سرکوب مردم بود. در این مسیر رضا خان تلاش کرد نهادی را که همیشه در موقع ضروری از تمامیت ارضی کشور حمایت می‌کرد و با احکام جهاد راه تسلط بیگانگان بر شئون کشور را مسدود می‌ساخت، سرکوب سازد. این خیانت بارترین اقدام رضا خان بود. او نیرویی را که قدرت فزاینده‌ای در هدایت مردم جهت حفظ تمامیت ارضی کشور داشت، از میدان بیرون راند و نتوانست به جای آن هیچ نهادی را جایگزین سازد، به طوری که وقتی جنگ دوم جهانی شکل گرفت و قدرت‌های بزرگ باز هم بیطرفی ایران را نادیده گرفتند و به این کشور لشکرکشی کردند، ارتضی پوشالی او زودتر از همه سپر انداخت و فرار را برقرار ترجیح داد. اگر سازمان روحانیت دست‌نخورده بود، اگر اینان از صحنه تصمیم گیری حذف نشده بودند، چه بسا می‌شد بار دیگر مانند زمان شورش علیه امتیاز نامه رویتر، جنبش خدری و انقلاب مشروطیت، مردم را به میدان کشاند. اما همان سیاست خائنانه دوره مشروطه که عاملانه و با اهدافی از پیش تعیین شده، می‌خواست اینان را از صحنه خارج سازد، دیگر باعث منزوی شدن روحانیت شده بود.

در این دوره بود که انگلیسی‌ها از رضا خان، این فزاق بی‌سود، بی‌سماک و می‌جسی و پطر کبیر ساختند، او را تا حد نادرشاه افشار ارتقا دادند، شعراء در مدحش شعر سروند، خوانندگانی مثل عارف قزوینی به افتخارش کنسرت دادند و تصنیف مرغ سحر اجرا کردند و نسل دوم روشنفکران بعد از مشروطه مثل علی اکبر خان داور، علی دشتی و امثالهم زمینه‌های ایدئولوژیک استقرار او را بر سریر سلطنت مهیا ساختند. اینان از ضرورت «استبداد منور» سخن به میان آوردند، مشروطه و شعارهای آن را به باد سخره گرفتند، تجدد ایران را در گرو تسلط دیکتاتوری دانستند تا مردم را «به زور تو سری» اروپایی کند، روزنامه‌هایی مثل مرد آزاد، نامه فرنگستان و شفق سرخ راه را برای فرآگیر شدن این تفکر فراهم ساختند؛ مردم را ترساندند که اگر رضاخان برود غول کمونیسم ایران را خواهد بلعید و آنگاه دیگر نه نظم باقی خواهد ماند، نه امنیت و نه مذهب. عملای از درون این پندرها نظریه دیکتاتور زورمند مراجعت زاده شد که کاملاً با سناریوی انگلیسی‌ها ساخت داشت.

این گرایش البته ریشه‌ای پاپرجا در خارج کشور داشت. در انگلستان چمبرلین وزیر خزانه داری و ستایشگر موسولینی همیشه می‌گفت اگر بنا باشد بین هرج و مرج و دیکتاتوری یکی را انتخاب کند؛ انتخاب او قطعاً دیکتاتوری خواهد بود، اما وی نگفت در مورد ایران این سیاست‌های رسمی و غیر رسمی انگلستان بود که باعث هرج و مرج به ویژه در دوره بعد از

مشروعه شد و این همه برای آن صورت گرفت تا ضرورت استقرار دیکتاتوری در کشور را توجیه نمایند. در ایران وزیر مختار وقت انگلستان بعد از کودتا، یعنی سر پرسی لورن ویژگی‌های مسولینی را در رضاخان می‌داند و طرفه آنکه مطبوعات طرفدار سردار سپه همزمان به این توهمندی زدند.

امريکايی‌ها هم به کودتا با دیده تحیین نگریستند، به نظر آنان انگلستان با سیاست‌های خود در ایران می‌توانست محیطی مساعد برای سرمایه‌گذاری‌های کشورهای غربی بگشاید و ثبات و امنیت سرمایه را تضمین نماید. امریکا تلاش داشت از فضای به دست آمده برای گسترش نفوذ خود در ایران بهره‌برداری کند و به سیاست کلی خود که توسعه طلبی با هزینه‌های کم بود جامه عمل پیشاند، اما این امر تا زمانی که رضاخان بر اریکه قدرت تکیه زده بود میسر نشد و اقدامات او نشان داد که تحلیل امریکایی‌ها تا چه میزان کودکانه و ساده‌انگارانه است. به این شکل بود که حکومتی بی‌ریشه را بر مردم ایران تحمیل کردند و مقدرات امور مردم را به دست مردی سپردند که با تحقیر و سرکوب مردم، برنامه‌های خود را عملی ساخت و روز کارزار از میدان گریخت و کشور را به بیگانه سپرد، مردی که در برابر مردم خود گردن فرازی می‌کرد با کوچکترین ضربه در برابر بیگانه سپر اندادخت، این بود سرنوشت مسولینی، بنایارت، پطرکبیر، میجی و بیسمارک تحمیل شده به ملت ایران. این حادثه نشان داد که پوتین نادرشاه تا چه اندازه برای پای رضاخان گشاد است!

### ۳. درباره این رساله

هدف اصلی تحقیق حاضر این است تا ریشه‌ها، مؤلفه‌ها و عناصر این حادثه دهشت‌انگیز تاریخی را به نمایش گذارد. بدیهی است اگر بحث کودتا را به حادثه سوم اسفند ۱۲۹۹ منحصر نماییم از تحلیل ابعاد آن فروخواهیم ماند. به‌واقع کسانی که بدون در نظر گرفتن بسترهاي اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کودتا به تحلیل آن پرداخته‌اند، بر نقش شخص رضاخان تاکید نهاده‌اند. این رساله بر این باور است که برای انگلستان مهم نبود رضاخان قدرت را به دست گیرد یا فردی از قمash او؛ مهم این بود که حکومتی بی‌ریشه با ایدئولوژی مجعلو خلق شود تا پاسدار منافع آنان باشد. برای کالبد شکافی ابعاد و ریشه‌های گوناگون کودتای یادشده ما نقطه عطف تحلیل خود را بر شناخت جریان بحران‌سازی فرار داده‌ایم که ریشه در دوره مشروعه داشت و در کتاب بحران مشروطیت در ایران به آن پرداخته‌ایم. اینک می‌خواهیم فراز و فرود و نقاط عطف تحرکات آن گروه را در دوره نه ساله از اولتیماتوم روسیه تا کودتای سوم اسفند بررسی نماییم.

در فصل اول این رساله در باب سقوط مشروعه سخن گفته‌ایم و با انکا به منابع معتبر نشان داده‌ایم که انگلیس چگونه از حمله روسیه به ایران حمایت کرد و چگونه مانع برقراری

نظم و ثبات در کشور گردید. در این فصل نشان داده‌ایم که مسئولیت ناصرالملک - این عنصر مورد اعتماد بریتانیا در انحطاط ایران - به چه میزانی مدهش بوده است، نیز به جنگ داخلی کشور متعاقب مشروطه و فتنه سالارالدوله پرداخته‌ایم که چگونه تأثیری مغرب بر روان مردم ایران بر جای نهاد. نخستین زمزمه‌های استقرار مرد قدرتمند بر مقدرات امور ملت ایران را در همین فصل کاویده‌ایم. در این فصل برای نخستین بار از روزنامه آفتاب استفاده کرده‌ایم، این روزنامه اطلاعاتی مفید از حوادث این زمان ارائه کرده است.

در فصل دوم نشان داده‌ایم که چگونه عده‌ای خاص با برنامه‌ای مدون و کاملاً جهت‌دار، ایران را به وادی جنگ کشانیدند. در همین فصل انگیزه‌ها و اهداف ضدمی این گروه را بازشناسی کرده‌ایم و ضربات مهلك اینان را بر منافع ملی کشور توضیح داده‌ایم. بخشی از این فصل به قیام دلاورانه مردم جنوب علیه انگلیسی‌ها اختصاص دارد، با اینکا به منابع درجه اول همان زمان، این جنبش را بررسی کرده‌ایم. از سویی در این فصل خواهیم دید که چگونه علمای مقیم عتبات با احکام و فتاوی خود، مردم را به نبرد علیه انگلیس فراخواندند و چگونه کسانی که عملاً از گردونه تحولات رانده شده بودند، به هنگام ضرورت بار دیگر پای به میدان نهادند و با فتاوی خود باعث شور و نشاط بین مردم شدند. این در حالی بود که همان بحران‌سازانی که پای بیگانه را به کشور کشانیدند، در موقع آزمون، پا به فرار گذاشتند. قیام عشایر در اجابت به فرامین علماء در همین فصل بررسی شده است. مطالب روزنامه عصر جدید در این فصل به طور جامع مورد استفاده واقع شده و نقش مقالات این روزنامه در سرنوشت آتی مدیر آن - متین‌السلطنه - مورد بحث واقع شده است.

در فصل سوم به بحثی جامع در مورد فحطی بزرگ سال‌های جنگ اشاره کرده‌ایم. در این فصل با استناد به منابع موثق ابعاد این فاجعه انسانی را کالبد شکافی کرده‌ایم و نقش انگلیس و روسیه را در این بحران عظیم توضیح داده‌ایم. با اینکه فاجعه یادشده ابعاد ملی داشت، اما در منابع تاریخی کوچکترین اشاره‌ای به آن نشده است و با اینکه به آسانی از کنار آن عبور کرده‌اند. علت امر این است که دست اندرکاران این بحران همان کسانی بودند که بعدها در دوره پهلوی به مقامات و مناصب عدیده دست یافتند، زیرا آنان تاریخ آن دوره را نوشته‌اند و بدیهی است که از کنار آن به سادگی عبور نمایند. این فصل همه مستند است به مطالب روزنامه‌های نوبهار، ستاره ایران، رعد، زبان آزاد و سایر جراید این زمان. از سویی ریشه‌های بحران نان و عوامل ذی مدخل در آن از دوره مشروطه به بعد، با اینکا به روزنامه‌های شرق، برق، رعد، آفتاب و دیگر نشریات بررسی شده است. بدون تردید این فصل یکی از دشوارترین تحقیقات به شمار می‌آید، زیرا هیچ منبع در دسترسی وجود ندارد. نگارنده به هنگام اتمام تدوین این فصل، به کتاب ارزنده دکتر محمد قلی مجذد به زبان انگلیسی با عنوان فحطی بزرگ و نسل کشی در ایران دسترسی پیدا کرد، اما واقعیت این است که این کتاب هم نتوانسته است

ابعاد فاجعه را به نحو کامل نشان دهد. ویژگی تحقیق نگارنده این است که ارتباط بحث قحطی را با احزاب سیاسی، شخصیت‌ها و تحولات بین‌المللی کشف کرده، بنابراین عمیق‌تر از اثر ارزشمند دکتر مجذب موضوع پرداخته است. این فاجعه به‌واقع یکی از بسترهای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بود، اما کسانی که در بحران یاد شده دخالت داشته‌اند، عامدانه از این بحران به‌منظور دسترسی به اهداف سیاسی بهره برند و کار را به کودتای ۱۲۹۹ ختم کردند.

لازم به یادآوری است که رعد در مطبوعه روشنایی چاپ می‌شد. از سال هفتم، روزنامه رعد به نام «روزنامه یومیه ملی مستقل الافکار» معرفی شد و این مضمون بالای صفحه اول آن درج گردید؛ بعداً آیه «لیس للانسان الا ما سعی» را بالای روزنامه نوشتند. در سال‌های بعد رعد در مطبوعه برادران باقرزاده یا باقروف چاپ می‌شد، برادران باقروف بهائی بودند و نخستین بار استناد وزارت خارجه انگلیس موسوم به کتاب آبی را منتشر کردند. ویژگی رعد این بود که تاریخ میلادی را فقط در ستون تقویم خود می‌نوشت و در صدر روزنامه تاریخ‌های هجری قمری و هجری شمسی را درج می‌کرد. مقالات سیاست عمومی رعد به قلم گاسپار ایپکیان بود، خود رعد می‌نوشت: در قرانت مقالات مهم راجع به سیاست عمومی به قلم گاسپار ایپکیان غفلت نکنید، پیش‌بینی‌ها و مطالعات این محرر زیردست را مفتتن شمارید. ایپکیان مقالاتش را اغلب در مورد جنگ اول جهانی و اوضاع بین‌المللی به رشته تحریر درمی‌آورد.

در فصل چهارم، احزاب سیاسی این دوره را به بحث گذاشته ایم و البته تأکید عمدۀ بر گروه نوظهور دمکرات‌های ضدتشکیلی است. این بحث هم تماماً تازگی دارد و حتی در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ملک الشعراي بهار، ابعاد موضوع و اهمیت آن به درستی کاویده نشده است؛ با این‌که ایشان خود از ناظرین اوضاع و یکی از طرفین دعوا بوده است. اهمیت این فصل در آن است که ارتباط گروه ضدتشکیلی با بحران نان، ظهور و سقوط بی در بی کاینه‌ها، نقش آنان در تزلزل و عدم ثبات کاینه‌ها، ممانعت اینان از تشکیل مجلس و اهدافشان از این موضوع و به طور کلی نقش گروه یادشده در تعمیق بحران ایران را به بحث گذاشته است. در این فصل نشان داده شده که این گروه با همان تیم مورد نظر ما در هندوستان، هم‌جهت و همسو بوده است و اینان چگونه مانع تجدید فعالیت حزب که اینک زیر سیطره گروه معتمد قرار داشت و بحث ضرورت راه‌اندازی مجدد آن از اسفند ۱۲۹۵ داغ شده بود، می‌شدنند.

بدون تردید وجه ممیزه رساله حاضر فصل پنجم آن است که به کمیته مجازات و عملیات آن اختصاص دارد. تاکنون در مورد کمیته مجازات سخن فراوان گفته شده است؛ عده‌ای به غلط این گروه آدمکش را انقلابی نام نهاده‌اند، برخی آنان را گروهی عدالت طلب ارزیابی نموده‌اند، گروهی بر این باورند که واقعاً اینان در صدد مجازات خائنین بودند؛ اما واقعیات تاریخی خلاف این داوری‌هاست. تاکنون هیچ اثر جدی که ابعاد و اهمیت این جوخه ترور را معرفی نموده باشد، منتشر نشده و در دسترس نیست. در این فصل با انکا به منابع اصلی که

عبارتند از روزنامه‌ها و اسناد این دوره؛ تلاش کرده‌ایم علل و انگیزه‌های تشکیل کمیته مجازات را بررسی کنیم و اهداف و دست‌های پشت‌پرده این تشکیلات را معرفی نماییم. ارتباط اعضای کمیته مجازات با بحران نان و قحطی بزرگ، نقش آن در بی‌ثبات کردن اوضاع سیاسی کشور، نقش برخی از دولتمردان در شکل‌گیری این تشکیلات و موارد ریز و درشت و بسیار مهم فراوانی در این فصل مورد بحث و بررسی واقع شده‌اند. در این فصل نشان داده‌ایم همان‌طور که در دوره مشروطه، جوخدوهای ترور ابزار اجرایی اهداف ضدملی گروه افراطی دمکرات‌ها بود، در دوره مورد بحث، کمیته مجازات ابزار عملیاتی گروه ضدتشکیلی بوده است. اهداف کمیته مجازات به طوری که بهار می‌گوید، گسترش رعب و حشت و تولید هراس به‌منظور انجام یک کودتا بود، کودتایی که آن زمان به هر دلیلی محقق نشد اما زمینه را برای کودتای رضا خان فراهم ساخت. نکته مهم این است که اغلب عوامل مرتبط با کمیته مجازات، در دوره رضاخان به مناصب مهمی دست یافته و البته دست‌های سیاسی پشت‌پرده آن، مسئولیت‌های بسیار مهم‌تری بر عهده گرفتند. این دست‌های پشت‌پرده همانهایی بودند که مانع از تشکیل مجلس می‌شدند، بر بحران‌ها دامن می‌زدند، در مردم وحشت بر می‌انگیختند و همین که به‌منظور اصلی خود دست یافته‌اند، راه را برای صعود دیکتاتور بر سریر سلطنت هموار ساختند. بنابراین به دید نگارنده اهمیت کمیته مجازات بسیار فراتر از آن چیزی است که تاکنون گفته و یا شنیده شده است.

در فصل ششم اشاره‌ای به دوره جدید روابط ایران و روسیه بعد از انقلاب شده است. هدف این فصل این است که نشان دهیم اگر وثوق‌الدوله در چارچوب منافع ملی کشور نگاهی واقع‌بینانه به تحولات می‌داشت، می‌شد از شرایط جدید به نفع استقلال و تمامیت ارضی کشور بهره برد. اما به هر دلیلی این کار انجام نشد و از فرصت به دست آمده بهره‌برداری به عمل نیامد. به دید ما سیاستمدار کسی است که بتواند از امکانات پیش رو در راستای مصالح کشور بهره‌برداری کند، با این تعریف وثوق نتوانست از امکان به دست آمده سود جوید و با این غفلت راه را برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ هموار ساخت.

در فصل هفتم مباحث مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ بحث و بررسی شده است. ما مخالفین داخلی و خارجی قرارداد را دسته بندی کرده‌ایم و نشان داده‌ایم که مخالفت‌ها در درجه نخست از خود انگلیس آغاز شد. تبار مخالفین و موافقین قرارداد را در انگلیس در همین فصل معرفی کرده‌ایم، نشان داده‌ایم که این مخالفین دغدغه حفاظت هند را داشتند، بین اینان با دستگاه رسمی دیپلماسی بریتانیا که سکاندارش لرد کرزن بود اختلاف‌نظر وجود داشت، یک سوی این اخلاف نظرها منجر به انعقاد همین قرارداد شد و سوی دیگر کشور به کودتای سوم اسفند رضاخان انجامید. نیز نشان داده‌ایم که انگیزه‌های همه مخالفین قرارداد از سنخی واحد برخوردار نبوده است، به طور مثال سید‌حسن مدرس هرگز جز به منافع کشور نیندیشید، او

این قرارداد را از آن حیث که مغایر مصالح ملی بود به باد حمله گرفت و محرك او انگیزه‌های شخصی نبود کما این‌که شایعه دریافت رشوه توسط وثوق‌الدوله را هرگز نپذیرفت و به هنگام ضرورت در مجلس پنجم مردانه از او دفاع کرد؛ با اینکه با آن اقدامش مخالف بود. اما گروه دیگر انگیزه‌های خاص خود را داشتند، اینان همان مرتبین کمیته مجازات و گروه ضدتشکیلی بودند که هر بحرانی را برای نیل به مقصود مورد استفاده قرار می‌دادند. این گروه البته به شدت با سید‌حسن مدرس مخالف بودند و حاضر نمی‌شدند رهبری او را در جنبش علیه قرارداد به رسمیت شناسند، زیرا اهداف دیگری داشتند که با کودتا محقق شد. در این فصل به نقل از جراید آن زمان، به طور مشروح از دلایل ضدیت این گروه دوم با وثوق پرده برداشته‌ایم و اهمیت موضع‌گیری مستقل مدرس را باز کاویده‌ایم. نیز از فرامین علمای مقیم بین‌النهرین در مخالفت با قرارداد سخن به میان آورده‌ایم و اثبات کرده‌ایم که مواضع این گروه از علماء که احمد شاه را به دلیل این قرارداد مورد نکوهش قرار دادند، با مواضع گروه دیگری که قرارداد را به باد حمله گرفتند از بنیاد تفاوت و تمایز داشت. سخن در این نیست که قرارداد وثوق مغایر منافع ملی بود یا نه – که بود؛ سخن در این است که مخالفین قرارداد همه انگیزه‌های ملی نداشتند و عده‌ای از آنان به دنبال اجرای سناریوی خاص خود بودند؛ حال آنکه علمای مقیم بین‌النهرین و سید‌حسن مدرس از موضع انگیزه‌های دینی و ملی با این قرارداد مخالفت کردند، زیرا آن را باعث تسلط بیگانه بر مقدرات امور کشور ارزیابی می‌کردند. این بخش از رساله حاضر، هم از این حیث که نگاهی جدید به قرارداد ارائه می‌دهد و هم از این حیث که آن را در بستری بین‌المللی ارزیابی می‌کند، تازگی دارد. ارجاع به مطالب روزنامه‌های آن زمان و تحلیل بیانیه بسیار مهم وثوق از ویژگی این فصل است، وثوق در بیانیه خود نشان داد که مخالفین او از گروه ضدتشکیلی چه اهدافی را تعقیب می‌کنند. از سویی موافقین قرارداد هم یکدست نبودند، ملک الشعراي بهار به عنوان مدافع قرارداد آن را در آن شرایط تاریخی مفید ارزیابی می‌کرد، حال آن‌که پادوی سفارت انگلیس یعنی سید ضیا برای خوشامد بریتانیا از آن قرارداد دفاع نمود. وقتی هم دید این قرارداد عملأً غیر قابل اجراست، آلت فعل رضاخان و تیم مافیای سفارت انگلستان شد؛ هنگامی هم که مأموریت خود را انجام داد به دسیسه رضاخان و گروه مدافع او، سقوط کرد و بلاfacله از کشور خارج شد.

فصل هشتم به بحث خزععل و خدمات او به منافع امپراتوری بریتانیا اختصاص دارد، در این فصل تبار خزععل و پیوندهای او با انگلیس و رجال مقیم تهران را به بحث گذاشته‌ایم. این فصل را برای آن آورده‌ایم که یکی از سناریوهای بریتانیا تجزیه ایران و سپردن هر بخش به دست یکی از عوامل خودشان بود، طبق این طرح خزععل می‌باشد حاکم دست‌نشانده بریتانیا در خوزستان می‌شد. این سناریو هم در داخل و هم خارج ایران به ویژه در هند و خود لندن مخالفینی داشت. به دنبال بحث خزععل، واپسین فصل را که چکیده تمام مباحث این رساله

است، ارائه کرده‌ایم که مربوط به کودتای سوم اسفند است.

در فصل نهم که به کودتا اختصاص دارد، باز هم دست‌های پشت‌پرده داخلی و خارجی را کاویده‌ایم. در این فصل علل و انگیزه‌های کودتا را تحلیل و تبیین نموده‌ایم و جایگاه رضا خان را در سلسله مراتب تحولات این زمان به بحث گذاشته‌ایم. ویژگی این فصل این است که نشان داده شده، کودتا با کدامین تفکر در انگلستان و ایران قرابت دارد و نتیجه بلافصل کدامین نقشه‌هast؟ به نظر ما کودتا نقطه عزیمت چهارده سال تلاش گروه بحران‌ساز داخلی و مخالفین سیاست رسمی بریتانیا در قبال ایران بود. کودتا نعم البدل قرارداد ۱۹۱۹ بود، زیرا اهداف قرارداد را با امکانات ایران و نه انگلیس عملی ساخت، با این تفاوت که بنیاد حکومت را هم دگرگون نمود و ضامن اجرایی آن را دیکتاتوری لجام گسیخته رضا خان قرار داد. در همین فصل نشان داده‌ایم که برای انجام کودتا چگونه مردم را عامدانه از جنبش جنگل ترسانیدند و آخرین سنگر مقاومت علیه انگلستان را متلاشی کردند. نکته این است که عوامل فروپاشی جنبش جنگل هم بقایای کمیته مجازات و گروه ضدتشکیلی بودند، احسان‌الله خان دوستدار تنها یکی از اینان بود. به موازات سرکوب جنبش جنگل، قیام شیخ محمد خیابانی را هم در خون فروخواباندند، این کار هم به دست یکی از عوامل بحران‌های متوالی ایران یعنی مخبر‌السلطنه هدایت انجام شد. همزمان با این تحرکات کمیته آهن و زرگنده را تشکیل دادند که اعضای عمدۀ آن همان گروه بحران‌ساز مورد اشاره این رساله است. همان‌طور که در دوره مشروطه بین زرگنده و تحولات شمال ایران ارتباطی منسجم وجود داشت و عامل این ارتباط میرزا کریم‌خان رشتی بود، این بار هم کمیته زرگنده از تهران با جنبش جنگل در شمال از طریق میرزا کریم‌خان رشتی پیوند می‌یافت، این فرد همراه با بعضی از اعضای خاندانش نقش مهمی در فروپاشی جنبش جنگل داشت. کمیته زرگنده که نقطه تلاقی گروههای انگلوفیل بود، راه را برای کودتای سوم اسفند هموار ساخت. ما نشان داده‌ایم که چه رجالی در پشت پرده کودتا بوده‌اند، دست‌های هدایت کننده انگلیسی آنها متعلق به چه کسانی بوده و چگونه این عده با کودتای یادشده و فراهم آوردن زمینه‌های دیکتاتوری رضاخان به آرزوی دیرینه خود نایل آمدند. پس گروه بحران‌ساز از دوره مشروطه تا آن زمان در سودای اجرای مشروطه نبودند، غایت آمال آنان دیکتاتوری فردی مثل رضاخان بود. همین گروه بعدها عمدتاً عوامل اجرایی حکومت رضاخان شدند و نشان دادند به چه میزانی با مافیای جهانی ساخت و همسویی داشته‌اند.

نکته بسیار مهمی که از آن غفلت شده، نقش کودتای سوم اسفند در تحت الشعاع قرار دادن جنبش‌های اسلامی بین النهرين، مصر، هندوستان و ترکیه است. اگر به خاطرات ادوین مونتائگ و نیز کتاب هارولد نیکلسون، زندگینامه نویس رسمی لرد کرزن نظری افکنیم، مشاهده می‌کنیم که یکی از هشدارهای همیشگی مقامات حکومت هند انگلیس، به نهضت‌های اسلامی این

مناطق اشاره داشته و نشان می‌دهد که قرارداد ۱۹۱۹ چگونه احساسات دینی مردم را جریحه‌دار کرده است. مونتاج بر این باور بود که باید این جنبش‌ها را جدی گرفت، تمهیدی اندیشید تا مانع تعمیق این نهضت‌ها گردید و البته به نظر ما کودتای سوم اسفند به بهترین وجه ممکن این اندیشه را محقق ساخت. به عبارت بهتر با کودتای سوم اسفند، اذهان از مقوله جنبش‌های روشنگرانه اسلامی به سوی هدفی کاملاً فرضی یعنی خطر کمونیسم هدایت شد. انگلیسی‌ها خود دشمنی فرضی خلق کردند تا کشورهای اسلامی را که هیچ بستر و زمینه‌ای برای گسترش کمونیسم نداشتند تحت الشاعع قرار دهند. غرب و به ویژه انگلستان به دشمنی نیاز داشت تا برای بسط سلطه و هژمونی خود مردم را از آن بترساند و البته چه دشمنی بهتر از رژیم تازه تأسیس شوروی. در متن کتاب خواهیم دید که گروه مونتاج - چلمسورد تا چه اندازه به بحث تظاهرات دینی مردم هند و ترکیه حساسیت نشان می‌دادند و چگونه لرد مونتاج آرزو داشت گروهی غیر از مسلمانان قدرت را در ایران قبضه کند.

فصل این رساله مثل رشته زنجیر به هم متصلند، متظور این است که فصول کتاب را باید در کلیت خود مورد ارزیابی قرار داد، لیکن همین جا لازم به توضیح است که در عین حال، هر فصل هویت خاص خود را دارد. تلاش بر این بوده که ضمن توجه به سلسله حوادث تاریخی، تمهیدی اندیشیده شود تا اگر خواننده‌ای به موضوعی خاص در این رساله علاقه‌مند بود و به هر دلیلی نتوانست تمام کتاب را مطالعه کند، بتواند در چارچوب علایق خود از بخش‌های منتخب بهره برد.

#### ۴. درباره منابع

منابع این کتاب متعدد و متنوعند و البته هر کدام از آنها اهمیت خاص خود را دارند. منابع اصلی ما در تدوین این رساله در درجه نخست روزنامه‌های دوره بعد از مشروطه تا کودتای سوم اسفند است و در درجه بعد اسناد انگلیسی و ایرانی. شاید برای کسی که با روزنامه‌های دوره مشروطه آشناشی نداشته باشد، اهمیت موضوع چندان روشن نباشد و ناگزیر از توضیحی مختصر هستیم. معمولاً مورخان بر اسناد تأکید بسیاری دارند، گمده تلاش آنها مستند کردن تحقیقات خود به اسناد است. گفتنی است اولاً اهمیت اسناد یکسان نیست، ثانیاً در کشورهایی مانند انگلستان اسناد به صورتی کاملاً گزینش شده در اختیار محققین قرار می‌گیرد و نمی‌توان ابعاد یک حادثه تاریخی را از درون آنها کشف کرد. اما روزنامه‌ها چنین نیستند، ارباب جراید در راستای ابراز نظرات خود، نیز در پرتو رقابت‌های شخصی و سیاسی و حزبی، اکثرآ رازهایی افشا کرده‌اند که به هیچ وجه در اسناد یافت نمی‌شود. به طور مثال تنها در روزنامه نوبهار است که می‌توان به راز تشکیل مجازات وقوف یافت و ارتباط آن را با دمکرات‌های ضدتشکیلی روشن ساخت. زبان آزاد، اطلاعات بسیار جالبی در مورد قحطی بزرگ و کمیته مجازات دارد،

رعد راز بزرگی را افشا کرده و آن اینکه دولت مستوفی تعمدآ پای قدرت‌های بزرگ را به ایران کشانید، همچنین رعد در راستای اختلافات سیاسی خود با رقبا، نقش برخی رجال سیاسی را در بحران‌های این دوره برملا ساخته است؛ نامه وثوق را در روزنامه رعد و نیز مقالات سید ضیا در توجیه قرارداد ۱۹۱۹ را در هیچ سند دیگری نمی‌توان یافت. ستاره ایران نشان می‌دهد که غوغاسالاران چگونه مانع ثبات وضع سیاسی می‌شدند، این روزنامه حلقه‌های تو در توی بحران سیاسی را به خواننده نشان می‌دهد، عصر جدید با مقالات آتشین خود نشان می‌دهد که چگونه تندروان این ایام با اعمال خود استقلال کشور را به باد فنا می‌دادند و اهداف خود را در پس شعارهای شبه انقلابی می‌پوشاندند. مقالات عصر جدید، راز قتل مدیر خود را هم نشان می‌دهد، به همین سیاق سایر نشریات نقش مهمی در روشن شدن ابعاد فضای سیاسی کشور دارند و به صورت فسمت‌های یک معما برده‌های مختلف این عصر را معنا می‌کنند. کوکب ایران، بامداد روشن، ارشاد و پروردین هر کدام در روشن ساختن فضای سیاسی - اجتماعی ایران این عصر بسیار مهمند. البته دسترسی به این روزنامه‌ها و مطالعه آنها حوصله بسیار می‌طلبد و باید کنجکاو بود و پیگیر. علاوه بر این تنها بخشی از منابع قابل دسترسی‌اند. دسترسی به دوره کامل روزنامه‌ها در مرکزی واحد غیر ممکن است، محقق باید افتادگی‌ها و نقصان را با مراجعته به اشخاص حقیقی و حقوقی جبران نماید. با همه این اوصاف بخش معظم رساله حاضر بر اساس مطبوعات انجام شده است، سرمهاله‌ها، تحلیل‌ها و اخبار این روزنامه‌ها برای نگارنده بسیار مهیج بوده و او را با اهمیت این دوره تاریخی بیش از پیش آشنا نموده‌اند. دسترسی به بخشی از روزنامه‌ها محصول تلاش هفده ساله نگارنده است.

اسناد ایرانی و انگلیسی به طور قطع نقش مهمی در روشن ساختن ابعاد تاریخ معاصر ایران دارند، اما در این زمینه هم نقصی بزرگ وجود دارد؛ مراکز اسنادی ایران پراکنده‌اند، محقق به درستی نمی‌داند کدام سند در کدام مرکز اسناد قابل دسترسی است.

البته دسترسی به اسناد خارجی ساده‌تر است. اسنادی که در ارتباط با قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای سوم اسفند در تحقیق حاضر استفاده شده، در بایگانی‌های مرکز اسناد وزارت خارجه، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران قابل دسترسی‌اند. نگارنده از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ کپی گزیده اسناد وزارت خارجه انگلستان و اداره هند را در مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران بررسی کرد. دوازده جلد از این اسناد مربوط به دوره مشروطه تا قرارداد ۱۹۱۹ است و یک جلد آنها مربوط به اسناد اداره هند. اما اسناد وزارت خارجه غنی‌ترند با اینکه هنوز کاملاً فهرست برداری نشده و تدوین نگردیده‌اند. اسناد وزارت خارجه بریتانیا همان‌هایی‌اند که با عنوان عمومی FO (Foreign Office) شناخته می‌شوند. اسناد وزارت امور هند بریتانیا India Office در این دفتر چندان مورد استفاده واقع نشده‌اند، زیرا به هنگام تدوین این رساله استفاده

از آنها عملأً ناممکن بود. اما استناد وزارت جنگ WO یا همان (War Office) در نزد اهل تحقیق شهرت دارند، ظاهراً موجود نیست و باید آنها را در لندن جست. البته این نقیصه جلدی نیست، زیرا سیروس غنی که این استناد را کاویده، نوشته است از درون این استناد نمی‌توان به ماهیت کودتا پی برد. استناد ایرانی مورد استفاده، عمدتاً در کتاب بحران مشروطیت در ایران آمده‌اند، در این کتاب از باقی استناد به ویژه استناد مربوط به جنبش جنگل و کودتای سوم اسفند چندان استفاده‌ای نشد، هر چند به هنگام تدوین این رساله اطلاعات آنها مورد استفاده واقع گردید. استناد وزارت امور خارجه ج. ا. ا. هم در زمینه روابط با امریکا و هم چنین بحث نفت شمال بسیار آموزنده‌اند، البته نگارنده از این استناد هم در کتاب دیگری با عنوان ایالات متحده و تغیکان سیاسی ایران استفاده کرده و در این رساله از تکرار آنها اجتناب شد، لیکن روح و مضمون آن استناد را در بحث مربوط به شرکت استاندارد اویل در رقابت با شرکت نفت انگلیس و ایران و عکس العمل لرد کرزن در برابر تحرکات آن شرکت امریکایی را در فصل مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ می‌توان یافت.

اگر در تحلیل واقعی و یا اطلاعات تاریخی خلائق وجود داشت، تلاش شد این خلا، با کتاب‌های منتشره جبران شود. به طور نمونه کتاب‌های خاطرات در این ارتباط جالب توجه بودند، استناد منتشر شده، تکنگاری‌ها و مقالات نیز در تدوین این رساله استفاده شده‌اند.

گفتم مهم‌ترین منبع برای تحقیق در باب تحولات دوره مشروطه به بعد جراید و روزنامه‌ها هستند، اهمیت موضوع هنگامی بیشتر خود را نشان می‌دهد که دریاییم بسیاری از کتاب‌هایی که با نام خاطرات منتشر شده‌اند، به واقع رونویسی از روزنامه‌های همان زمان به شمار می‌آیند. به طور مثال می‌توان از خاطرات مورخ‌الدوله سپهر و روزنامه خاطرات عین‌السلطنه نام برد. بخش عمدۀ خاطرات مورخ‌الدوله که در کتاب ایران و جنگ بزرگ منتشر شده‌اند، به واقع نقل مطالب روزنامه‌های ایران، ارشاد، رعد، عصر جدید و پروردین هستند. نکته مهم این است که مورخ‌الدوله در نقل حوادث تاریخی زمان وقوع وقایع را اشتباه درج کرده، بعلاوه این که مطالب خود را سال‌ها بعد از وقوع حادثه نقل نموده است. این نکات را وقتی می‌توان متوجه شد که به اصل منبع مورد استناد مورخ‌الدوله که همان روزنامه‌ها هستند، دسترسی وجود داشته باشد. نگارنده در تدوین برخی فصول این رساله، از جلدی‌های پنجم تا هفتم روزنامه خاطرات عین‌السلطنه استفاده کرد، اما بخش‌های مهم این مجلدات به واقع رونویسی از مطالب جراید است. دلیل امر هم البته واضح است، عین‌السلطنه در این زمان مقیم الموت بود و اطلاعات خود را از حوادث تهران عمدتاً از روزنامه‌ها به دست می‌آورد. اما در عین حال او مشاهدات جالب توجه و نیز اشارات و کنایه‌های مفیدی دارد که برای مورخین و محققین آموزنده است. نگارنده در برخی موارد که دست یابی به شماره‌ای خاص از روزنامه‌ای خاص، غیر ممکن بود؛ به مطالب نقل شده از روزنامه‌ها در کتاب عین‌السلطنه

ارجاع داده است، البته این موارد از انگشتان یک دست هم تجاوز نمی‌کند.

برخی از توضیحات ناشران خاطرات عین‌السلطنه هم البته اشتباه است، به طور مثال در جلد ۶، ص ۴۳۲۲ خاطرات عین‌السلطنه، با اینکه در متن خاطرات از دو سلیمان میرزا نام برده شده و خود مصححان این خاطرات در کروشه به دنبال اسم میرزا سلیمان‌خان معاون وزیر مالیه نوشته‌اند «میکده»، اما درست در همان سطر وقتی عین‌السلطنه از «سلیمان میرزا لیدر دمکرات‌ها» نام می‌برد، در پاورقی نوشته‌اند: «نام خانوادگی او میکده است[!]» حال آن‌که اکثر مورخان می‌دانند لیدر دمکرات‌ها سلیمان میرزا اسکندری بود و نه سلیمان خان میکده. نیز اغلاط فاحش در خاطرات عین‌السلطنه زیاد است، مثلاً در ص ۴۹۰۹ نام ژنرال کورنیلوف مشهور که می‌خواست کرسکی را براندازد و امپراتوری را احیا کند، «کورنیکوف» نوشته شده است. نقص بزرگ خاطرات دائره‌المعارف گونه عین‌السلطنه این است که نه فهرست تفصیلی دارد و نه اعلام. بنابر این اگر محققی به دنبال موضوع یا مطلب یا شخص خاصی می‌گردد، باید سراسر این کتاب ده جلدی را تورق نماید، کتابی که هزاران صفحه را به خود اختصاص داده است. این موضوع باعث شده اهمیت کتاب در نزد اهل تاریخ کمتر شناخته شده باشد.

در مقایسه با خاطراتی از این دست، بدون تردید روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای فوق‌العاده مهم است. کمره‌ای رهبر گروه ضدتشکیلی بود، بخش عمده خاطرات او تحولات اجتماعی ایران و بحران‌های گریبانگیری مثل قحطی نان، بحث‌های گروه ضدتشکیلی، جنبش جنگل، جنبش علیه قرارداد ۱۹۱۹ و مباحث مهمی در باب کمیته مجازات را پوشش داده است. این خاطرات در روز وقوع واقعه نوشته شده‌اند، اما دو فراز مهم تاریخ معاصر ایران در آن ناگفته مانده است: اوئین دوره فعالیت‌های کمیته مجازات و تحولات بعد از کودتای سوم اسفند. در این کتاب اطلاعات بسیار مهمی در مورد کریم دواتگر نقل شده و نشان می‌دهد که او توسط گروه وثوق‌الدوله اجیر شده بود. کتاب کمره‌ای نشان می‌دهد که برخلاف روایت مشهور، قتل او نه به دلیل افشاگری علیه کمیته مجازات، بلکه به دلیل تحت فشار قرار دادن گروه ضدتشکیلی برای راهاندازی مجدد حزب دمکرات بوده است. در مورد قتل متین‌السلطنه و منتخب‌الدوله و احمد خان صفا، مطلب قابل توجهی در این خاطرات وجود ندارد، لیکن شخص کمره‌ای حتی زمانی که اعضای تشکیلات در زندان بودند با آنها تماس داشت.

خواندن کتاب کمره‌ای برای خواننده معمولی بسیار کسالت آور است، زیرا فعل و فاعل و مفعول به هم ریخته و نثر در اغلب موارد غیر قابل فهم است مگر اینکه خواننده پیش‌تر اطلاعی از موضوع مورد اشاره داشته باشد. جملات تلگرافی است و اعلام فراوان. در این کتاب هم البته تاریخ وقوع برخی حوادث اشتباهی درج شده است، اگر کسی از مطالب روزنامه‌ها اطلاعی نداشته باشد، کشف این مهم غیر ممکن است. برای مورخ دو چیز اهمیت زیادی دارند: بازیگر حادثه و زمان دقیق وقوع حادثه. زمان در تاریخ‌نگاری اهمیت زایدالوصفي

دارد، بدون دریافت اینکه فلان حادثه در چه زمانی روی داده، تحلیل آن دشوار است. به عبارت بهتر زمان نشان‌دهنده بسترهاي خاص يك تحول تاریخي است. بدون درک زمان وقوع حادثه، تحلیل آن هم غیر ممکن است، بنابر این هیچ تحلیلی نمی‌تواند صورت گیرد مگر اینکه مورخ حوادث و زمان وقوع تحولات تاریخي را به درستی کشف کرده باشد. مع الاسف بسیاری از اعلام این کتاب مهم، توضیح داده نشده‌اند، حال آنکه ضرورت داشت حداقل به صورتی مختصر توضیح داده می‌شد فلان شخصیت تاریخی که کمره‌ای از او نامبرده، کیست؟ همین مسئلله کتاب کمره‌ای را برای خواننده عادی غیر قابل فهم کرده است، حتی بسیاری از مورخین هم نمی‌توانند مطالب این کتاب را هضم کنند. به نظر ما می‌شد نثر خسته‌کننده کتاب را با افزودن توضیحاتی در قلاب روان‌تر کرد. اما هیچ کدام از این موضوعات از اهمیت کتاب کمره‌ای نمی‌کاهد.

به طور قطع منابع انگلیسی می‌توانند ارتباط وقایع و حوادث این دوره را با هم به خوبی تبیین نماید. در این زمینه هم یا به خاطرات، تک‌نگاری‌ها، زندگینامه‌ها و منابع اصلی مورد نظر این رساله مراجعه شد و یا به تحقیقات جدید. فهرست کاملی از منابع فارسی و انگلیسی که مستقیماً در تدوین این دفتر مورد استفاده واقع شده‌اند، در بخش منابع و مأخذ قابل دسترسی است؛ لیکن باید گفت دو عنوان از تحقیقات جدید بسیار مفید فایده‌اند. مهم‌ترین آنها کتاب بسیار ارزشمند هوشنگ صباحی است با عنوان اصلی *British Policy in Persia* که با عنوان سیاست انگلیس و پادشاهی رضا شاه و با ترجمه روان و خواندنی خانم پروانه ستاری منتشر گردیده است. دیگری کتاب سیروس غنی است که با نام *Iran and the Rise of Reza Shah* در انگلیس منتشر شده و توسط حسن کامشاد با عنوان برآمده رضاخان، برآفتدان فاجار و نوش انجلیسی‌ها، ترجمه گردیده است. ما به ترجمه متن کتاب هوشنگ صباحی و اصل متن سیروس غنی استناد کرده‌ایم، در این زمینه هم اصل کتاب صباحی را که پیش‌تر مورد استفاده واقع شده بود، با متن ترجمه شده تطبیق دادیم و به صفحات ترجمه استناد کردیم. ویژگی بارز کتاب یادشده این است که به اسناد کاینه جنگ بریتانیا فراوان ارجاع داده است، با توجه به اینکه اسناد یادشده در دسترس نیست، این بهترین منبع برای اطلاع از مفاد و مضامون مذاکرات کاینه جنگ است.

کتاب‌های انگلیسی مورد استفاده در این رساله در کتابخانه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی و کتابخانه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر و یا کتابخانه پربار مرکز استناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه چ. ۱.۱. قابل دسترسی هستند. در تدوین نهایی این رساله، بخشی از آن به قسمت ضمائم منتقل شد. علت این بود که گاهی پرداختن به یک شخصیت باعث گسترشگی و به هم ریختن انسجام متن می‌شد، از سویی لازم بود خواننده از بازیگر فلان حادثه تاریخی اطلاعاتی داشته باشد. پس آن اطلاعات را به بخش ضمائم منتقل کردیم، بسیاری از

مواد این بخش، مأخذ از شرح حال رجال بامداد است، ما در برخی موارد فقط تا حدی که مطلب اصلی قابل فهم باشد، ویرایشی مختصر انجام داده‌ایم.

در اینجا لازم است به مصدق من لم يشكِر المخلوق، لم يشكِر العالق از همه کسانی که در انجام این تحقیق مستقیم و غیر مستقیم به یاری ام شتافتند قادرانی و تشکر کنم. بدون تردید انجام تحقیق حاضر بدون همیاری‌ها و کمک‌های ارزنده برخی مسئولین و محققین کشورمان ناممکن بود. آقای احمد خزانی رئیس مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، پیشنهاد نگارنده را در مورد انجام این تحقیق مورد استقبال قرار دادند و زمینه لازم برای انجام این پژوهش را فراهم آوردن. آقایان طبرزی، قاسم تبریزی و مجتبی سلطانی نگارنده را برای انجام بهینه این اثر تشویق کردند و خانم ساجدی کتاب‌های لازم موجود در مؤسسه را در اختیارم قرار دادند. با اینکه سراسر این رساله را شخص نگارنده تایپ کرده است، اما به طور قطع خانم لیلا قدیانی در سامان دادن نهایی به آن نقش مهمی ایفا کرده‌اند؛ بدون تلاش‌های ایشان کتاب حاضر شکل کنونی به خود نمی‌گرفت.

آقای عبدالله شهبازی در مسافرتی از شیراز به تهران، نسخه‌ای تایپ شده از شرح حال رجال ایران اثر مهدی بامداد را در اختیارم قرار دادند و این هدیه نفیس ایشان مانع از مراجعات مکرر نگارنده به کتابخانه‌ها برای دست‌یابی به این منبع شد. تردیدی نیست بخش مهمی از پژوهش حاضر را مدیون دکتر نصرالله صالحی هستم. ایشان با محبتی مثال‌زدنی بخشی از جراید مورد استفاده در این رساله از جمله بخش‌هایی از روزنامه آفتاب و ستاره ایران را که محصول تلاش چند ساله‌شان بود، در اختیارم نهادند و مرا از مراجعه به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران بی‌نیاز کردند. استاد محمد گلبن مرا راهنمایی کردند که چگونه از روزنامه‌های موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، استفاده کنم. آقای نوروز مرادی از مسئولین بخش نشریات کتابخانه مجلس با لطفی تمام مرا از رنج رونویسی رعد سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ آسوده ساختند. بخش کپی و تکثیر کتابخانه مجلس، صفحاتی از روزنامه رعد را در اختیارم نهادند و در این زمینه کمکی شایان توجه کردند. آقای اکبر مشعوف مسئول کتابخانه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، امکان رونویسی از برخی مطالب روزنامه‌های نوبهار، رعد سال‌های ۱۳۳۴-۱۳۳۵، زبان آزاد و عصر جدید را برایم فراهم آوردند. خانم عمامی هم با صبر و حوصله تمام پاسخ‌گویی مراجعات مکرر من بودند، آقای فاضلی امکان استفاده از کتابخانه غنی مؤسسه را برایم فراهم آوردن. آقای فرهاد رستم کتاب‌هایی را به نام خود به امانت گرفتند و در اختیارم نهادند. آقای حسین کلاته مسئول بخش اسناد مؤسسه؛ در سال ۱۳۷۷ امکان استفاده از اسناد مؤسسه را مهیا دیدند و آقای زنجانی از مسئولین بخش اسناد مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، تمہیدات لازم برای مطالعه اسناد ذی ربط را فراهم آوردن. برخی از کارکنان سازمان اسناد ملی ایران، هم مرا در یافتن اسناد مربوط به کمیته مجازات یاری

کردند. دکتر حجت فلاح توتکار، نسخه‌ای از صورت مذاکرات مجلس سوم مشروطه را در اختیارم قرار دادند. به همین سیاق سایر منابع و جراید را به نحوی از اتحا تهیه کردم و در این زمینه هم کسانی به کمک شناختند که متأسفانه نام آنها را فراموش کرده‌ام.

لازم به یادآوری است که اگر صبر و بردبازی همسرم طی این سال‌ها نبود، انجام تحقیقاتی از این دست توسط نگارنده ممکن نمی‌شد. در تمام این سال‌ها که بعضاً توأم با مشکلات فراوانی بود، بار بخشی از مسئولیت‌های این جانب بر دوش ایشان سنگینی کرد، با این وصف همواره تنها مشوق دائمی من بودند و مرا به ادامه تحقیقات دلگرمی دادند. دخترم نیلوفر بخش‌هایی از این رساله را به من دیکته کردند تا سرعت کار افزایش یابد، بنابراین بسیاری از نقل قول‌های مستقیم و فهرست منابع را مدیون ایشان هستم. تردیدی نیست که بیشترین جفا از سوی من در حق دختر دیگرم نگین انجام شد، طی این سال‌ها نگارنده از فرصت پرداختن به ایشان کم بهره بود و همین موضوع مسئولیت مضاعفی را بر همسرم تحمیل کرد. لازم است از همه کسانی که در این بخش ذکری از آنان به میان آمد، بار دیگر تشکر و قدردانی نمایم و از خداوند متعال برای همه آنان موفقیت و شادکامی آرزو نمایم.

**و ما توفیقی الا باش عليه توکلت و الیه ایب**

**حسین آبادیان**

**۱۳۸۴/۸/۲۵**



# ● فصل اول

## سقوط مشروطه



## ۱. مدخل

پیش از پرداختن به موضوع اصلی باید گفت ایران از همان اوایل دوره قاجار تا مقطع انقلاب مشروطیت برای انگلستان به متابه دالانی به منظور حفاظت از هند تلقی می‌شد. ما به این مهم در رساله‌ای دیگر به طور مسروح اشاره کردہ‌ایم<sup>۱</sup> و برای سهولت پی‌گیری مطالب بخش‌هایی از دفتر حاضر، خوانندگان را به آن ارجاع می‌دهیم و برای بحثی تخصصی‌تر در مورد سابقه موضوع، کتاب ارزشمند رز گریوز را برای مطالعه پیشنهاد می‌کنیم<sup>۲</sup>. در این دوره به قول برخی از نویسنده‌گان عصر مشروطه به بعد مثل ملک‌الشعرای بهار، «رقابت روس و انگلیس در سر نعش بی‌گناه و خانه صاحب مرده ما ایران»، باعث هلاکت کشور شد. به قول همان نویسنده «همقدمی و هماوازی دمکراسی لندن و امپریالیزم پترزبورغ، یعنی اژدهای مسموم‌کننده و خرس خور دسانزنه جنوب و شمال روح ما را مسموم و استخوان‌های پوسیده ما را خورد و خمیر نمود!». بنابر اظهار ملک‌الشعرای بهار، تا پیش از سال ۱۹۰۷، روسیه «سی کرور بنده‌های زرخربید» در ایران داشت و تلاش می‌کرد با این بنده زرخربید بر سواحل خلیج فارس و «یک تنگه نظامی دریایی ذی قیمت به نام تنگه هرمز» دست یابد. اما «انگلیس پدر اخلاق و معلم علم اجتماع چه آرزو داشت؟» جواب این بود: «یک دشت ویران و یک عرصه پهناور خراب، و یک ملت کور و کر و فقیر و یک دروازه مهم دریایی، ولی بر روی دنیا بسته و مختص انگلیس».<sup>۳</sup> بهار در این عبارات به بهترین نحو ممکن استراتژی روس و انگلیس را در ایران تشریح کرد، بنا به داوری او که البته کاملاً واقعیت داشت، ایران برای روسیه کلید تسلط بر خلیج فارس و هندوستان بود و برای انگلیس هم همین مقام را داشت. روسیه به دنبال تسلط تمام عیار بر ایران بود و انگلیس هم؛ از روسیه توقعی نبود زیرا سیاست کلان خود را بر

۱. نک: بحران مشروطیت در ایران. (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۳).

2. R. L. Greaves: Persia and the Defense of India. (London, 1959).

۳. زبان آزاد، ش. ۲۳، ۷ ذی‌حججه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «روس، انگلیس و ایران».

۴. همان.

حملات نظامی سازمان یافته استوار می‌نمود، حملاتی که از دوره تأسیس امپراتوری رومانوف سرلوحه کار واقع شده بود؛ اما با انگلیس چه می‌توانست کرد که ادعای دمکراسی و آزادی خواهی و مدنیت داشت اما همسو با روسیه تزاری برای ویران ساختن ایران و بر جای گذاشتن سرزمین سوخته، تلاش همه‌جانبه‌ای مبذول می‌نمود. بهار به درستی سیاست‌های روسیه را امپریالیستی عنوان کرد، اما از این نکته غفلت داشت که اگر امپریالیسم روسیه بر پایه نظامی گری<sup>۱</sup> استوار بود، امپریالیسم بریتانیا بسیار خطرناک‌تر به شمار می‌آمد زیرا بر الیگارشی مالی مبنی بود.

به همین دلیل گرچه در راستای طرح تشکیل دولت حائل<sup>۲</sup>، دو قدرت بزرگ امپریالیستی روس و انگلیس با فرارداد ۱۹۰۷ آن هم در بحبوحة مشروطیت، ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند، اما برای طرف انگلیسی مسئله ایران همچنان لایحل باقی ماند. هجوم سراسری روسیه به شمال ایران و اشغال بخش‌هایی از شمال غرب و شمال شرق کشور به دنبال اولیتماتوم مشهور روسیه، گرچه با توافق انگلستان صورت گرفت، اما این حمله خود نشان داد سرمایه مالی هندوستان و بریتانیا را همیشه خطر تهاجم نظامی روسیه تهدید می‌کند. توجه مداوم به «خطر روسیه» که بعدها در قالب «شبح سرخ» دامن زده شد، با مسئله نفت ارتباطی تنگاتنگ داشت، اینک انگلستان و مجموع سرمایه‌داران مالی بریتانیا از اندیشه دولت حائل به سوی استقرار دولت دست‌نشانده روی آوردند، سیاستی که به طور آرام از دوره ناصری سرلوحه کار فرار گرفته بود. هجوم روسیه به ایران نشان داد که سرمایه‌های بریتانیا در ایران به چه میزان می‌تواند آسیب پذیر باشد، سر ادوارد گری درست به همین دلیل بود که به سال ۱۹۱۱ به هنگام اوج گیری بحران مشروطه در ایران، مسئله این کشور را موضوعی بسیار جدی و در عین حال «ملاحت آور» تلقی کرد.<sup>۳</sup> به واقع انگلیسی‌ها با ادعای دروغین حمایت از مشروطه ایران، تلاش داشتند از فرصت به دست آمده برای مهار روسیه استفاده برنند. به عبارت بهتر اگر روسیه طبق عهدنامه ترکمانچای نوعی برتری سیاسی در دربار فاجار به دست آورده بود و با حمایت از خودکامگی شاهان فاجار تلاش داشت این نفوذ را استمرار بخشد، انگلیسی‌ها در ردای دفاع از مشروطه در صدد برآمدند تا توازن نیروها را به نفع خود به هم زنند. به محض این‌که محافیل بریتانیا احساس کردند روسیه دیگر آن قدرت درجه اوّل دوره‌های گذشته نیست، رضایت دادند تا این کشور منطقه نفوذ خود را در شمال ایران حفظ کنند؛ زیرا به گمان این محافیل خطر جدی علیه منافع بریتانیا از جانب آلمان بود و نه روسیه. این طرز تلقی مقامات بریتانیا نسبت به مسئله ایران بود، اما آنچه باعث می‌شد دشمنان این

1. Militarism.

2. Buffer State.

3. R. L. Greaves: Persia and the Defense of India, (London, 1959), p.28.

مرز و بوم بیش از پیش چشم طمع به خاک کشور بدو زند، وضعیت داخلی ایران بود که شرایطی مناسب برای دست اندازی‌های بیگانه فراهم می‌ساخت، شرایطی که توسط خود همان قدرت‌ها و در رأس همه انگلیس شکل گرفته و دامن زده می‌شد. وضعیت داخلی ایران به هرچیزی شباهت داشت جز یک کشور مشروطه، نظم پیشین از دست رفت و هیچ نظم نوینی به جای آن استوار نشد. به‌واقع از همان دوره مشروطیت بحران در ایران بیداد می‌کرد، هر گوشه کشور به دست جباری بود که به هیچ کس حساب پس نمی‌داد؛ ایلات و عشایر همراه با سرديشهای راهزنان، اختلافات و مشکلات ایلیاتی خود را بهانه کرده و به بهانه مشروطه و استبداد هر روز که می‌گذشت میخسی دیگر برتابوت استقلال و تمامیت ارضی کشور می‌کوییدند. مطالب زیادی در این زمینه وجود دارد که ذکر آنها از حوصله بحث این دفتر خارج است، فقط به طور مثال به این فقره از مهدی شریف کاشانی اشاره می‌کنیم تا نشان دهیم این وضعیت منحصر به دوره سقوط مشروطه نبود، بلکه از همان روزهای نخست بحث داغ مشروطه و استبداد وجود داشت. کاشانی می‌نویسد: «درست در جشن سالگرد مشروطه، زمانی که تهران غرق سرور و چراغانی بود؛ کلیه ولایات مغشوش و هر کدام در دستان یک آشوب طلب قرار داشت. اقبال‌السلطنه ماکونی در ماکو مشغول قتل و غارت مردم بی‌گناه بود، فرزند رحیم خان چلبیانلو تبریز را مورد تاخت و تاز قرار می‌داد، اصفهان از شرارت فرزندان و بستگان ظل‌السلطان آرام و قرار نداشت، کرمانشاهان و بروجرد از حرکات سالارالدوله غرق اغتشاش بود؛ فارس به دست بیداد فوام‌الملک شیرازی سپرده شد، رشت از نزاع مشروطه و استبداد مغشوش، کاشان عرصه شرارت نایب حسین کاشی و فرزندانش گردید، و کرمان و یزد هم به خاطر مسئله انتخابات در کشمکشی تمام نشدنی قرار داشتند.»<sup>۱</sup> در آن ایام مظلمه خیز کمتر کسی بود که به فکر منافع ملی کشور باشد، گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های گوناگون مصالح کشور را در پای رقابت‌های حقیر خود قربانی می‌کردند و اجازه نمی‌دادند نظم و ثبات شکل گیرد، موزر به جای منطق و زبان ایفای نقش می‌کرد؛ هر کس پرژورتر مخاطبیش بیشتر، این بود وضعیت عملی مشروطه ایران. در اثر این وضعیت هیچ نهاد استواری شکل نگرفت، نهاد کهن دینی روز به روز تضعیف شد، سرانجام هم معلوم نشد مشروطه چیست، یاس و نومیدی کمترین دستاوردهای این وضعیت بود. این اوضاع برای منافع بریتانیا هم مناسب نبود، انگلیسی‌ها که کمترین ارزشی برای مشروطه ایران قائل نبودند، تلاش کردند از بحران و هرج رایج کشور به نفع مصالح بلندمدت خود بهره‌برداری کنند، ضربه روییه در اثر اولتیماتوم بهترین فرصت را در اختیار بریتانیا قرار داد.

۱. مهدی شریف کاشانی: واقعات انفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه - سیروس سعدوندیان، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، صص ۱۳۰-۱۳۱.

## ۲. لشکرکشی روسیه و موضع بریتانیا

درست در روزهای پایانی عمر مجلس دوم، تهدید عظیم ناشی از اولتیماتوم روس‌ها، ایران و تمامیت ارضی آن را به مخاطره افکند. نه دربار و نه مجلس دوم اهمیت موضوع را درنیافتد و یا نخواستند دریابند: «درباریان و مجلس ملی که درست واقف به مواقف عصر نیستند»<sup>۱</sup> زمینه نقض استقلال کشور را فراهم ساختند. این بزرگ‌ترین فاجعه تاریخی کشور بود که زمامداران قوم هیچ تحلیل و تبیین مشخصی از وضعیت زمان خود نداشتند، از ترکیب نیروهای بین‌المللی و آرایش نیروها در صحنه سیاسی تلقی مشخصی وجود نداشت، جایگاه ایران در سلسله مراتب تصمیم‌گیری‌های جهانی بر رجال این دوره پوشیده بود، این وضعیت باعث ویرانی تمام عیار ساختارهای موجود کشور گردید.

در جریان اولتیماتوم، مصلحت ملی و منافع عمومی نادیده گرفته شد، امری که به آسانی قابل حل و فصل بود به فاجعه‌ای تبدیل گردید که بخشی از مسئولیت آن بر عهده نمایندگان حزب دمکرات بود. حزبی که اکثریت آنان با عوام فربیی و جنجال و آشوب، راه را برای یافتن راه حل عقلانی موضوع مسدود ساختند و کشور را عرصه تاخت و تاز قشون روسیه نمودند. گردانندگان کمیته بحران همان کسانی بودند که علی‌رغم توصیه و شوق‌الدوله با تأخیر معنی داری اولتیماتوم روسیه را پذیرفتند و با این کار خود هم به قول عوام پیاز را خوردند و هم کتک، و هم پولش را دادند. اینان همانها بودند که دولت وقت صمصم حکم به تبعیدشان داد: حاجی سید علی آقای یزدی پدر سید ضیا، سردار محیی، میرزا کریم خان رشتی، سلیمان میرزا اسکندری، سید محمد رضا مساوات، محمد علیخان کتابفروش، میرزا علی‌اکبر ساعتساز، حسینقلی خان نواب، وحید الملک شیبانی و دکتر اسماعیل خان مرزبان. این سه تن آخر به فرنگ فرستاده شدند. اگر این کار را همان اوایل امر انجام داده بودند چه بسا بحران مشروطه به این نقطه غیر قابل بازگشت نمی‌رسید و چه بسا وقایع و حوادث بعدی تکرار نمی‌شد. در همین رساله خواهیم دید که اینان چگونه هسته مرکزی سازمان بحران را تداوم بخیزند و کار را به کودتای رضاخان ختم کردن.

به هر حال بعد از حمله روسیه برخی از سیاستمداران حکمیت نزد انگلیسی‌ها برداشت، انگلیس که حفظ منابع نفتی خوزستان و مرزهای هند برایش بیش از تمامیت ارضی ایران و مشروطه اهمیت داشت، نظر داد باید از روسیه معدرت خواهی کرد و اموال شعاع‌السلطنه را بازگردانید.<sup>۲</sup> به قول دولت آبادی، «اقدامات کارکنان وقت که بیشتر از روی اغراض شخصی و دائره کوته نظری است»، باعث شد مصالح ملت قربانی شود. همو رفتار سیاسی دمکرات‌ها در

۱. یحیی دولت‌آبادی: *حیات یحیی*، ج ۳، (تهران، فردوسی - عطار، ۱۳۷۱)، ص ۱۹۶.

۲. همان.

این ایام را «به بازی ساده کودکان بد اخلاق بیشتر تشبیه می‌کند تا به رفتار یک دولت و ملت دارای اساس مشروطه». باز هم به قول دولت آبادی «در یک وقت بسیار تنگ که نا یک اندازه روس‌ها شروع به مداخله کردن در تبریز و رشت کردۀ‌اند، نه جواب اولیتماتوم را داده تمام فصول آن را می‌پذیرند [...] استقلال چند هزار ساله ایران قربانی غرضهای شخصی چند نفر وکیل و وزیر جاهل مغرض از هر فرقه می‌شود».<sup>۱</sup> همین افرادی که این همه بر طبل غوغاسالاری می‌کوییدند، به هنگام آزمون از معركه گریختند. ایران را به دست قوای جرار دشمن رها ساختند و نابودی فرزندان این مرز و بوم را با چشم کاملاً باز نظاره کردند. مردم تلاش کردند از کیان کشور دفاع کنند، روحانیان نجف به حرکت درآمدند، در رشت مصادمه‌ای مختصر روی داد و جنگ خاتمه یافت، اما تبریز استادگی کرد. کسانی که بعد از اولیتماتوم روسیه و حمله آن کشور به ایران تبعید شدند عبارت بودند از: مستشارالدوله صادق، اسماعیل خان ممتازالدوله، ممتازالملک، حاجی معین التجار بوشهری، حسن خان محتمسلسلطنه (اسفندیاری)، وحید الملک و دکتر اسماعیل مرزبان و حسینقلی خان نواب هم به خارج تبعید شدند. همین‌ها کانون بحران را در سالیان آتی تشکیل دادند.

حمله وحشیانه روس‌ها به ایران با موافقت تمام عیار انگلیسی‌ها انجام شد، زیرا گفتیم برای آنان نفت ایران اهمیت داشت و نه مشروطه. سر ادوارد گری<sup>۲</sup> در نامه‌ای خطاب به سر جرج بارکلی<sup>۳</sup> وزیر مختارش در تهران به صراحة عنوان کرد او از اقدامات دولت روسیه و قصد لشکرکشی آن کشور به ایران اطلاع دارد و کنت بنکندورف<sup>۴</sup> او را از مراتب حمله قریب الوقوع کشورش به ایران آگاه کرده است. گری به وزیر خارجه روسیه گفته بود: «اگر اوضاع این طور خطرناک باشد که اعزام قشون را لازم بدانند»، و با توجه به این‌که روس‌ها گفته‌اند از این امر ناگزیرند، وی هم از این لشکرکشی «خشند» خواهد شد. گری فقط به روس‌ها اشکالات و زحماتی را که احياناً از این لشکرکشی متحمل خواهند شد، گوشزد کرد: «بعلاوه گفتم در روابط حسنی که بین ما و دولت روسیه موجود است، در این اقدام لشکرکشی به هیچ وجه لطمی بردار نخواهد شد و هر اتفاقی که رخ دهد، آرزوی صمیمانه من این است که حفظ روابط دوستانه خود را با میو ایزولسکی<sup>۵</sup> حفظ نموده باشم.» پس برای طرف انگلیسی حفظ مناسبات دوستی با روسیه بر حمایت از مشروطه ایران ارجحیت داشت، گری آشکارا از

۱. همان، ص ۱۹۸.

۲. همان، ص ۱۹۹.

3. Sir Edward Grey.

4. Sir George Barcley.

5. Benkendorv.

6. Isvolski وزیر امور خارجه روسیه

7. کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، ج ۲، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۳)، ص ۶۰۹.

لشکرکشی قشون روسیه به ایران که به تحریک یکی از کارکنان سفارت خودش در تهران یعنی استوکس - وابسته نظامی - انجام شده بود، نه تنها استقبال بلکه ابراز شادمانی هم کرد. اما در پارلمان انگلستان در مورد اظهار نظرهایی از این دست آشوبی به پا خاست. از سوی دیگر در جلسه‌ای که نماینده‌گان بریتانیا در پارلمان به شدت علیه سیاست‌های سر ادوارد گری وزیر امور خارجه وقت سخنرانی می‌کردند؛ نامه‌های دیگری از افرادی مثل لرد رویرت سیسیل و نیز رهبران مسلمانان مدرس و سایر مسلمانان هند قرائت شد.<sup>۱</sup> رویرت سیسیل - عضو گروه مونتگ / چلمسفورد که بعداً در همین رساله با سیمای آنان آشنا خواهیم شد - نه برای منافع ایران، نه برای دفاع از مشروطه، بلکه برای پیشگیری از اعتراض مسلمانان هند به اردوکشن روسیه به ایران با سیاست‌های رسمی دولت متبع خود درآویخت. از آن سوی لرد لمینگتن که از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷ حکومت بمبئی را به دست داشت، روز سوم ژانویه ۱۹۱۲ کنفرانسی در ادینبورو ترتیب داده و گفت حکومت هند انگلیس به طور جدی مصمم است «وجود یک ایران مقتدر و مستقل» را تأمین نماید. او خاطر نشان ساخت انگلستان در مسئله ایران از هر نظر اعم از ملاحظات سیاسی، موقعیت جغرافیایی، منافع تجاری و هر موضوعی که مربوط به ایران باشد، ذی نفع است. روزنامه نیمه رسمی آفتاب نوشت این سیاست حاکم سابق بمبئی که به فرقه اتحادیون<sup>۲</sup> انگلیس تعلق دارد، «به کلی با پلیتک مشرق زمینی سر ادوارد گری که این نکات را طرف ملاحظه و رعایت قرار نمی‌دهد، متنافق است.»<sup>۳</sup> اما آفتاب نوشت چرا سیاست‌های محاذل بریتانیا در ارتباط با مسئله ایران با هم متناقض است، به واقع مخالفین هم از بیم از دست دادن هند دست به واکنش زدند، اینان با سرمایه‌سالاران بریتانیا همسوی نشان دادند و بالاتر اینکه این اختلافات همچنان تداوم یافت و باعث شکل‌گیری دو استراتژی متمایز اما نه لزوماً متنافر با هم در ارتباط با ایران شد، این موضوع مهم کلید بحث دفتر حاضر است که به آن باز هم خواهیم پرداخت. به واقع اختلاف نظر در مورد سیاست‌های بریتانیا در ارتباط با ایران با قرارداد ۱۹۰۷ شکل گرفت و با قرارداد ۱۹۱۹ به اوج خود کشید و با ضربه کودتای سوم اسفند به پایان محروم خود رسید، در این نبرد البته گروه مخالفین سیاست‌های رسمی بریتانیا برنده شدند.

به هر حال با اولتیماتوم روسیه و حمله نیروهای آن کشور به ایران، تنش در بین سیاستمداران بریتانیا شدت یافت اما ماجرا به همین جا خاتمه نیافت. لندن به دنبال حملات روس‌ها صحنه سخنرانی‌های فراوانی بود که علیه این اقدامات سبعانه انجام می‌گرفت، این سخنرانی‌ها هر کدام با انگیزه‌هایی متفاوت انجام می‌شد، اما به هر حال در صفحات روزنامه

۱. همان.

۲. ترجمه نویسنده مقاله‌نویس روزنامه آفتاب است از واژه انگلیسی Unionists.

۳. آفتاب، ش. ۹، ۱۷ صفر المظفر ۱۳۲۰، ۱۰ فوریه ۱۹۱۲، «پولیتک انگلیس در ایران».

آفتاب - تنها روزنامه ایران بعد از اولتیماتوم - بازتاب می‌یافت. محور این سخنرانی‌ها حمله به سیاست رسمی انگلستان در برابر روسیه بود، کسانی که به این کنفرانس‌ها دعوت می‌شدند هر کدام انگیزه‌های مختلف و خاص خود را داشتند. رمزی مک دونالد رهبر حزب کارگر که از قضا اعتراضات در صفحات مطبوعات ایران منعکس شد، به دلیل مخالفت با سیاست‌های دولت انتلاقی لیبرال‌ها، علیه دیپلماسی آشکار و رسمی روس و انگلیس وارد میدان شد. لردها و گروهی از دست‌اندرکاران حکومت هند انگلیس، انگیزه‌های اقتصادی خاص خود را داشتند مثل لرد لمینگتون؛ ضمن اینکه افرادی از جناح چپ حزب لیبرال مثل ادوارد براون هم در تجمعات این عده حضور به هم می‌رسانیدند و از قضا همین براون صدای خود را علیه سیاست‌های رسمی دولت متبعش از طریق مطبوعات ایرانی به گوش همه می‌رسانید.

به طور مثال در کنفرانسی که در نیمه نخست فوریه سال ۱۹۱۲ در یکی از تالارهای اپرای لندن صورت گرفت، حاضرین به شدیدترین وجه ممکن علیه روسیه و سیاست‌های دولت ائتلافی و لیبرال اسکوایت به میدان آمدند. سر جرج بارکلی که در آن ایام نماینده مجلس لردها بود، بر این جلسه ریاست می‌کرد. بارکلی از روسیه خواست سیاست‌های خود را مورد تجدیدنظر قرار دهد، در غیر این صورت از سوی افکار عمومی انگلستان همچنان به بدخواهی متهم می‌شود. او به روس‌ها حمله کرد که چرا برخلاف مفاد عهدنامه ۱۹۰۷ به ایران تاخته‌اند، در نواحی شمال، شمال شرقی و شمال غربی ایران اسکان یافته‌اند و حتی «آذربایجان کهن را مثل یکی از ممالک مسلم خود» رأساً نصرف نموده و متصدی اداره آن گشته‌اند، آزادیخواه ترین پیشوایان قوم را فقط به دلیل اینکه «به آمال نامشروع ایشان خدمت نکردن به دارآویخته‌اند، بعلاوه به اخذ مالیات از مناطق متصرفی مبادرت کرده‌اند. به مقامات دولت بریتانیا یاد آوری شد که نه «به نام منافع سیاسی و تجاری انگلیس در ایران»، بلکه برای حفظ احترام مردم انگلیس وضعیتی به وجود آورند و یک سیاست جدی را تعقیب نمایند تا دامن خود را از این لکه ننگ تاریخی پاک سازند. به عبارت بهتر بارکلی بر این باور بود که سیاست رسمی دولت اسکوایت نه تنها با خواست مردم انگلیس در تناقض است، بلکه با منافع سیاسی و تجاری بریتانیا در ایران هم تناقض دارد. برکلی می‌ترسید به دلیل این سیاست، منافع مزبور در ایران مورد تهدید واقع شود.

بعد از بارکلی، ادوارد براون سخنرانی کرد. محور سخنرانی او نقد مقاله‌ای از روزنامه تایمز بود که در باب حمله روسیه به ایران چنین نوشته بود: «حکومتین روس و انگلیس درباره استقلال ایران سوء نیتی ندارند و حتی سعی کرده‌اند که این استقلال در سایه تحدید و تقلید به صورت مکمل تری در آید». او این اظهار عقیده را خنده‌دار دانست و گفت مثُل این عقیده مثُل کسی است که او را درون مخزنی نگهداشت و در حقش رنج و شکنج روا دارند. وقتی این فرد از دنیا رفت بگویند مقص خودش بوده است که نتوانسته از درون مخزن بیرون آید و از لذایذ

زندگی بهره‌مند شود. براون خطاب به حضار گفت باید به حال «ترقی خواهترین و حریت‌پرورترین دول و ملل عالم یعنی حکومت انگلیس» گریست و در عین حال خندهد، که تایمز سیاست آن را چنین بازتاب می‌دهد. او ادامه داد روزنامه تایمز می‌خواهد حقوق بیک ملت سالخورده یعنی ایران را حق روسیه قلمداد کنا.. به دید او تنها یک، حقیقت ناگوار وجود دارد و آن این است که «ما انگلیسی‌ها بالذات محکومیم که فردا را دچار همین احوال شویم.» او گفت به دلیل همین «سیاست سخیفه رجال» انگلیس است که ایتالیا؛ لیبی را تصرف کرده است و روسیه می‌خواهد ایران را بیلعد. او گفت اینها همه لکه‌های تاریخی سیاه و بدناهی است که برای انگلیس باقی می‌ماند و آنگاه جملات خود را این گونه پایان داد: «گلادستون‌ها و سالیسبوری‌ها کجا هستند تا حالت امروزی ما را ببینند و حیران شوند.»<sup>۱</sup> پیام براون هم واضح بود: اگر انگلیس به سیاست‌های رسمی خود ادامه می‌داد، ایران از دستش خارج می‌شد و چون لقمه‌ای آماده به دست روسیه خواهد افتاد. تأسف براون از فقدان گلادستون و سالیسبوری هم معنای خاص خود را داشت: این دو مظاهر امپریالیسم انگلیس به شمار می‌رفتند و تلاش آنها برای بسط قلمرو نفوذ بریتانیا در دنیا، در بسیاری از منابع تاریخی تشریح شده است. تازه این موضع براون، عضو جناح چپ حزب لیبرال بریتانیا بود و حدیث مفصل دیگران از این مجمل بهتر خوانده می‌شد.

لینچ هم که دارای منافع و عواید سرشاری در ایران بود گفت، به جان روسیه سیاست‌های دولت بریتانیا را نقد می‌کند، زیرا به گمان او «روسیه برای تأمین منافع خودش می‌تواند به هر اقدامی مشتبث شود، اما عقل من قبول نمی‌کند که انگلیس در این موضوع یک آلتی باشد؛ چرا که ما نمی‌توانیم شرف و حیثیت ملیه و عنعنات تاریخی خودمان را فدای روسیه بکنیم.» پس این روسیه نیست که باید تبیخ شود، بلکه دولت انگلستان است که باید تقبیح گردد، زیرا با منافع تجاری و سیاسی این کشور در ایران بازی می‌کند و آن را به حریف واگذار می‌نماید. بعد از این سخنرانی رمزي مک دونالد رهبر حزب کارگر به سخنرانی پرداخت. او گفت:

«طرز سیاست وزیر خارجه انگلیس درباره ایران را برای منفعت و شان و شرف مملکت خودم مفید نمی‌بینم و بر عکس به جای فایده، ضرر آن هم به ما خواهد. رسید. آیا قربان کردن یک ملت قدیمی بیچاره‌ای را که تاکنون رعایت قواعد انسانیت کارانه را نموده و اکنون هم به مانند ما قدمگذار ساحت مشروطیت، حریت، عدالت، مساوات شده است چه معنا دارد؟ اگر سیر<sup>۲</sup> ادوارد گری این اقدام را به نام ملت انگلیس به عمل آورده خطأ می‌کند. من از حیث آنکه یک نفر انگلیسی هستم این حرکت را به مات خودم روانمی‌بینم. گهان می‌کنم که تمام

۱. همان، ش. ۱۳، پنج شنبه ۲۶ صفر المظفر ۱۳۳۰، ۱۵ فوریه ۱۹۱۲، «تمامیت ملکیه ایران»، به نقل از روزنامه اندام چاپ استانبول.  
۲. کذا: سر.

انگلیسی‌ها در این حسیات من شرکت دارند. (حاضرین: داریم) بنابر این مسئولیت اضمحلال استقلال ایران به عهده انگلیس و ادوارد گری است!»<sup>۱</sup>

مذاکرات یاد شده به همین روش ادامه یافت، آخرین ناطق که مستر کلیفورد بود هشدار داد اگر سیاست رسمی بریتانیا به همین روش ادامه یابد، دیری نخواهد پایید که مثل آلمان در انگلستان هم سوسيالیست‌ها قدرت را به دست خواهند گرفت و آنگاه این اشتباها را به شکل سختی جبران خواهند ساخت. نویسنده روزنامه آفتاب هم نوشت با سیاست ادوارد گری «بالاخره استقلال ایران پایمال زور و قوت می‌شود»، آنگاه ادامه داد این سیاست از نظر عثمانی‌ها هم پنهان نمانده است؛ پس پیشنهاد کرد عثمانی‌ها هم مثل انگلیسی‌ها از تشکیل چنین کنفرانس‌هایی برای نشان دادن احساسات خود در مورد ایران دریغ نورزنند: «همان طوری که انگلیس‌ها از بیان حقیقت پروا و اندیشه‌ای ندارند، برای عثمانی‌ها هم گمان نمی‌کنیم محذوری باشد.»<sup>۲</sup> به عبارت بهتر روزنامه آفتاب در این مقطع تاریخی، از مواضع حکومت هند انگلیس و گروه مخالفین گری حمایت می‌کرد و این نکته‌ای است در خور اهمیت؛ زیرا مدیر وقت این روزنامه یعنی کمال‌السلطان صبا، بعدها هم همین موضع گیری را ادامه داد.

با وصف مخالفت‌های خارجی، شرایط در داخل ایران بسیار نامساعد بود. ناصرالملک از فرصت به دست آمده بهره برد و حکومت نظامی برقرار ساخت. از سوی دیگر به هر حال به دنبال اولتیماتوم روسیه، ایران عرصه هجوم نیروهای افسار گسیخته این کشور شد، ایران زیر سم ستوران وحشی سربازان تزار نیکلای دوم به لرزه در آمد، کسانی که دل در گرو استقلال و تمامیت ارضی کشور داشتند و هیچ داعیه‌ای نیز در سر نمی‌پروردند، یعنی امثال نقۃ‌الاسلام تبریزی بهدار جفا آویخته شدند. نقۃ‌الاسلام «بزرگترین اشخاص و وطن‌دوست‌ترین روحانیان تبریز» بود، روسیه با بهدار آویختن او می‌خواست قدرت خود را به رخ ملت ایران کشد. روز عاشورا که یکی از مهمترین روزهای شیعیان است، روس‌ها می‌خواستند اثبات کنند در بزرگترین روز عزاداری ایرانیان و بین متعصب ترین مذهبیان ایران که تبریزیان بودند، می‌توان بزرگترین روحانیان شیعه را کشت و کسی هم جرأت نخواهد کرد دم بر آورد.<sup>۳</sup>

به قول عین‌السلطنه: «سفیر روس را عهد فتحعلی‌شاه با دویست نفر اتباعش کشتند مجازات [آن اقدام] تبعید میرزا مسیح شد. حالا در سریع مجتهدین را دار می‌زنند. دیگر آبرویی برای مسلمان‌ها باقی نمی‌گذارند برای آنکه این کارها را به دست خود ایرانی می‌کنند. اول آنها را دسته دسته کرده به جان یکدیگر انداختند بعد که خوب هم‌دیگر را تمام کردند این طور داخل شده آدم دار می‌زنند. الان یکی می‌گوید محمدعلی شاه را می‌آورند و آورده بودند، اگر کابینه

۱. همان.

۲. همان.

۳. یحیی دلت‌آبادی: حیات یحیی، ج ۳، (تهران، فردوسی-عطار، ۱۳۷۱)، ص ۲۰۳.

انگلیس صحه به این کار گذاشته بود. اما هنوز کابینه انگلیس قبول نکرده مشغول مذاکره است. به درستی معلوم نیست چه می‌شود و خیلی مشکل است و مستبعد است که این حالت هم باقی بماند. دیگر چه انقلابی در جلو خواهد بود نمی‌دانم.<sup>۱</sup>

روس‌های وحشی کشتار بی رحمانه‌ای از مردم مظلوم تبریز به راه انداختند، اما روزنامه روسی «روسیا»، اتهام بی رحمی روس‌ها را نسبت به ایرانیان انکار کرد و نوشت در این کشور فقط پانزده تن به قتل رسیده‌اند و بیست و شش تن از دستگیر شدگان آزاد گردیده‌اند. روسیا نوشت اتهام اعدام شدگان این بوده که آنها یک صاحب منصب و چند سرباز را کشته، نیز پنج صاحب منصب و چهل و نه سرباز روس را مجروح کرده بودند. این روزنامه ادعا کرد بیست و سه تن از روس‌ها را به اندازه‌ای شکنجه کرده بودند که زیر شکنجه مرده‌اند و بالاتر اینکه هنوز جسد آنان را تحويل نداده‌اند؛<sup>۲</sup> اخباری که آشکارا دروغ بود.

با تمام اوصاف وضع بهانیان بعد از این قضایا بهبود یافت. اینان آزادی عمل بیشتری یافتند، به طور مثال بعد از اولتیماتوم روسیه، وقتی مسافران از راه فزوین به سوی تهران می‌آمدند، می‌دیدند عکس عباس افندی پیشوای بهانیان بر صدر اتاق آویزان شده است، «از وقتی میرعلینقی کاشانی مدیر این راه بود، تمام عمله جات را از بایها گرفته بود. حالیه باز هم همانها هستند. به این جهت است که عکس عباس افندی در اطاق‌ها است.» از این بعد اینان نقش مهمی در تحولات کشور ایفا کردند که در جای خود مورد اشاره واقع خواهد شد.

می‌دانیم دیمه سال ۱۲۹۰ شوستر از ایران رفت، یالمارسن سوئنی ریاست ژاندارمری خزانه را عهده‌دار گردید، همزمان لرد لمینگتون مسافرتی دور و دراز به ایران کرد و از بندرعباس، بوشهر، شیراز و بسیاری نقاط دیگر بازدید نمود، هیئتی که همراه منارد بلژیکی - که به جای شوستر منصوب شده بود - به امور خزانه رسیدگی می‌کردند استعفا نمودند و شخص او ریاست خزانه‌داری را عهده‌دار شد. منارد حتی امریکاییان را تهدید کرد اگر نقل و انتقال ادارات خود را به سرعت انجام ندهند نه تنها معزول بلکه تبیه خواهند شد. با این‌که شوستر به تقاضای روس‌ها از ایران رفت، اما روس‌ها بر خلاف وعد و وعید و قول و قرار دروغین خود و انگلیسی‌ها، به کشتار در کشور ادامه دادند. بعد از اینکه مورگان شوستر از ایران رفت، کمیسیونی مرکب از عمیدالحکما معاون وزارت مالیه، ارباب کیخسرو شاهرخ مسئول کل ادارات مجلس، منارد رئیس کل گمرکهای ایران و میرزا یانس نماینده سابق ارامنه در مجلس دوم، رسیدگی به حساب‌های او را آغاز کردند. اندکی بعد ارباب کیخسرو از این

۱. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، به کوشش ایرج افشار - مسعود سالور، ج. ۵، (تهران، اساطیر، ۱۳۷۷)، صص ۳۶۲۸-۳۶۲۹.

۲. آفتاب، ش. ۱، «مدافعان روسیا از حرکات روس‌ها».

۳. عین‌السلطنه، ج. ۵، ص. ۳۸۰۹.

گروه استعفا کرد، چند روز بعد کمیسیون به کار خود ادامه داد و آنگاه دولت از ادامه فعالیت آن منصرف شد، به این شکل شوستر بدون اینکه به دولت ایران حسابی پس دهد از کشور رفت. برای تودیع او مراسمی برگزار شد، اکثر نمایندگان سفارتخانه‌های خارجی در این مراسم شرکت کردند. بعد از این مراسم ناصرالملک یک اتوموبیل سلطنتی در اختیار او قرار داد تا از راه رشت به اروپا و از آنجا به امریکا عزیمت نماید. این پاداشی بود که دولت ایران به شوستر برای تحریک قشون روسیه به لشکرکشی علیه تمامیت ارضی کشور پرداخت کرد.

انگلیسی‌ها قصد داشتند حملات روس‌ها را بهانه اشغال جنوب کشور فرار دهند، اما حکومت هند انگلیس، اعزام قشون انگلیسی به جنوب ایران را تجویز نکرد، گردانندگان این حکومت باور داشتند اعزام بیشتر قوا بهانه به دست «عناصر بهانه جو در روسیه» می‌دهد. اینسان می‌گفتند انگلیس فقط باید یکی دو نقطه از مناطق جنوبی ایران را به اشغال خود درآورد. مقامات حکومت هند انگلیس این سیاست خود را در پوششی از نوع دوستی دروغین پوشانیدند، حال آنکه دلیل اصلی مخالفتشان با اعزام قوا به جنوب ایران و سواحل خلیج‌فارس این بود که وضعیت نابسامان اقتصادی هندوستان باعث شد اعزام قشون را مناسب تشخیص ندهند، این مقامات می‌گفتند اعزام قشون انگلیسی به خلیج‌فارس، باعث «خرج بی موقع و خارج از پلتیک» برای حکومت هند انگلیس خواهد شد. اما «در مقابل آن اگر ما در این موقع دست نگاه داریم دلیل صحیحی به مسلمین می‌نماییم که به جهت توسعه و ترقی خود موقع انقلاب ممالک آنها را مفتتن نشمرده‌ایم».<sup>۱</sup> یعنی از هرج و مرچ داخلی کشورهای آنان سوءاستفاده نکرده‌ایم و به واقع از این طریق متی هم بر کشورهایی مثل ایران نهادند.

واکنش دیگر علیه هجوم روسیه به ایران، در مجلس عثمانی به وقوع پیوست. نمایندگان، وزیر امور خارجه امپراتوری عثمانی یعنی عاصم بیک را به مجلس خواندند و از او در زمینه اولتیماتوم روسیه پرسش کردند و خواستند بگوید موضع رسمی دولت عثمانی در این زمینه چیست؟ عاصم بیک توضیح داد دو مسئله باعث واکنش فوری عثمانی در برابر اولتیماتوم روسیه شده است: اصل مسلمان بودن و همکشی عثمانیان و مردم ایران و دیگری هم‌جواری دو کشور با هم. او توضیح داد سفیر روسیه در استانبول را احضار نموده و از او توضیح خواسته است: سفیر مزبور هم گفته شرایط به گونه‌ای رقم خورده که راهی دیگر برای روسیه باقی نمانده بود. سفیر توضیح داد ورود قوای روسیه به قزوین موقتی است و عنقریب این قوا از ایران خارج خواهند شد. سفیر روسیه در استانبول یعنی چاریتوف: ادامه داد موضع عثمانی و روسیه در موضوع حفظ تمامیت ارضی و استقلال این کشور مثل هم است، در همین زمینه یعنی تضمین استقلال ایران، سندی به امضای طرفین رسید. سفیر ایران در باب عالی هم نامدای

۱. آفتاب، ش ۱، «عقیده تایمیس».

به وزارت خارجه عثمانی نوشت و از مساعی عثمانی‌ها برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران تشکر کرد. اسناد ذی ربط تقدیم مجلس عثمانی شد و نمایندگان هم از توضیحات وزیر قانع شدند و ختم مذاکرات اعلام گردید<sup>۱</sup>. به عبارتی در شرایطی که روسیه با نیروی نظامی خویش شمال، شمال شرق، شمال غرب و منطقه‌ای گسترده تا قزوین را اشغال کرده بود، مدعی بود استقلال و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت می‌شناسد و ای عجب که این موضوع حساسیت نماینده دیپلماتیک ایران را در استانبول باعث نشد.

این همه در حالی صورت گرفت که مردم ایران مظلومانه زیر چکمه‌های مهاجمین روس از پای در می‌آمدند. روز دهم فروردین سال ۱۲۹۱ روس‌ها مقدس‌ترین زیارتگاه ایرانیان یعنی بارگاه امام رضا(ع) را در مشهد به توب بستند، از خون جوانان وطن صدھا گل شکفت اما بانگی از سوی انگلیسی‌های مدعی حمایت از مشروطه خواهی برنخاست، سهل است دستگاه وزارت خارجه انگلیس برای اینکه نشان دهد به هیچ وجه حقوقی برای ایرانیان به رسمیت نمی‌شناسد و حمایت صوری و نیم بندش از مشروطه فقط و فقط به دلیل ملاحظات اقتصادی است، به نحوی آشکار از این وحشی‌گری حمایت کرد. در این زمان والی واقعی آذربایجان مردی بود به نام شاهزاده امان‌الله میرزا. این مرد زمانی در قزاق‌خانه صاحب منصب بود، بعداً از آن اداره خارج شد و از سوی دولت رئیس قشون آذربایجان گردید. در عین حال در حالی که انجمن تبریز زیر فشار فرقه‌های اعتدالی و دمکرات عملأ قادر به انجام کاری نبود، او اداره شهر را به دست داشت. اما قدرت به شکل عملی در دست صمدخان بود. این مرد به دنبال هجوم روس‌ها و بعد از عزل مخبر‌السلطنه از والیگری آذربایجان به این منصب گماشته شده بود. صمدخان بعد از عاشورای ۱۳۳۰ که اشخاصی مثل تقلا‌الاسلام به دست روس‌ها سربدار شدند، از سوی روس‌ها به حکومت آذربایجان منصوب گردید، وی تا سال‌ها بعد هم قدرت خود را با حمایت روس‌ها حفظ کرد. صمدخان شجاع‌الدوله نسبت به مردم و «مخصوصاً کسانی که دم از مشروطه خواهی می‌زده‌اند خودداری نکرد». <sup>۲</sup> یعنی با آنان به جور و جفا رفتار نمود.

در آذربایجان این صمدخان شجاع‌الدوله حاضر نبود فرامین دولت مرکزی را گردن نهد. صمدخان شجاع‌الدوله حاکم تبریز مردی بود سفاک و بی‌رحم، مردم تبریز از او هیبتی در دل داشتند و خودشان می‌گفتند اقتدار او را هرگز ولیعهدهای قاجار هم نداشته‌اند. همیشه چند سوار او را همراهی می‌کردند، در تمام پشت بام‌ها به هنگام عبور او از کوچه‌های شهر افرادی می‌ایستادند و نگهبانی می‌دادند. اجزای او حتی شاطر، میرغضب، یساول و فراش‌ها همیشه در کنارش بودند. وقتی از جایی عبور می‌کرد احدي را جرأت ایستادن در برابر او نبود. مخالفین

۱. همان، ج ۵، ش ۵، یکشنبه ۸ صفر المظفر ۱۳۳۰، ۲۸ زانویه ۱۹۱۲، «ایران در مجلس عثمانی».

۲. عین‌السلطنه، ج ۵، ص ۲۶۶.

خود را عمدتاً به مراغه تبعید می‌کرد که در آنجا عمارت و ارگی مفصل ساخته بود. دستور داده بود دور عمارت را هم خندق بکنند. در سفاکی او همین بس که روزی آشپزش به جای زعفران، زرد چوبه در غذا ریخته بود، دستور داد دو گوش او را به جرم این اشتباه بریدند. یکی از قاطرچی‌هاش را که ظاهراً به قاطر نرسیده بود دستور داد در زمستان توی حوض آب انداختند و آن قدر چوب زدند تا مرد. وی با مخالفین به مراتب وحشیانه‌تر رفتار می‌نمود، به‌واقع صمدخان شاه تبریز بود و نه حاکم.<sup>۱</sup>

این جبار را که دست نشانده روس‌ها و سابل تسلط آنان بر آذربایجان به شمار می‌آمد، با وقوع بحران در کشور و مقارن اولتیماتوم، به نزدیکی شهر تبریز آوردند و وی تا چند سال بعد قدرت واقعی را در تبریز به دست داشت.

ماجراء از زمانی شروع شد که بعد از عزل محمدعلی شاه دولت مرکزی می‌خواست بار دیگر مخبر‌السلطنه را به سوی آذربایجان گسیل دارد، اما به دلیل اختلافاتی که بین حزب دمکرات تهران و کمیته ایالتی تبریز وجود داشت تعیین والی این ولایت مقدور نشد. عجب آنکه دمکرات‌ها عبدالمجید میرزا عین‌الدوله را برای والی‌گری تبریز مناسب می‌دیدند،<sup>۲</sup> بدیهی است دسته‌ای بزرگ از مردم تبریز با این تصمیم گیری غریب موافقت ننمایند، این بار روس‌ها هم تمایلی به حکومت عین‌الدوله نداشتند؛ زیرا وی از سوی حزب دمکرات تعیین شده بود. در همین احوال عده‌ای دیگر مثل اعتدالی‌ها از تصدی منصب والی‌گری آذربایجان به دست عبدالحسین میرزا فرمانفرما جانبداری می‌کردند، دمکرات‌ها هم به نوبه خود با انتخاب او مخالفت نمودند. شش ماه حساس و سرنوشت‌ساز بعد از فتح تهران، تبریز بدون والی بود. گاهی عین‌الدوله دستور می‌یافت به محل کار خود برود، اما او امروز و فردا کرد و هرگز به تبریز نرفت. گاهی دیگر به فرمانفرما حکم می‌دادند که او هم به همین سیاق در رفتن به محل کار خود تعلل می‌ورزید، اما یک بار عزم جزم کرد تا به محل مأموریت خود بستا بد. لیکن این بار او نتوانست از قزوین پیشتر رود، این زمان مصادف بود با هجوم روس‌ها به تبریز و قتل عام مردمی که در برابر آنان مقاومت می‌کردند.

گفتیم روس‌ها در حملات وحشیانه خود در جریان اولتیماتوم، با موافقت صریح انگلیس مواجه بودند. ادوارد گری در نطقی در مجلس عوام بریتانیا به تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۱۱ گفته بود حق با روسیه است زیرا شوستر نباید مأمورین خزانه‌داری خود را در تبریز که منطقه نفوذ روسیه است می‌گماشت. درست دو روز قبل از این تاریخ یعنی دوازدهم دسامبر، دولتین روس و انگلیس در مورد امتداد راه‌آهن هندوستان به روسیه توافق کرده بودند، بر خلاف گذشته که انگلیسی‌ها با بی‌اعتنایی به پیشنهاد روسیه نگاه می‌کردند، اینک سرمایه‌داران فرانسوی، انگلیسی

۱. همان، ص ۲۸۱.

۲. همان، ص ۲۰۱.

و روسی متفقاً این طرح را مورد بررسی قرار دادند، اما مسئله این بود که باید رضایت حکومت هند انگلیس را هم جلب می نمودند.<sup>۱</sup> تا آنجایی که به سیاست رسمی بریتانیا مربوط می شد، مشروطه ایران بیش از بهانه‌ای برای بسط گسترش نفوذ سرمایه‌داران این کشور در ایران و منطقه قفقاز نبود. پس گری مدعی شد روسیه حق دارد از دولت ایران بابت لشکرکشی به این کشور خسارت مطالبه کند، اما اظهار امیدواری نمود که این خسارت را به شکل فوری طلب ننماید! عین سخنرانی گری در روزنامه آفتاب، نخستین روزنامه‌ای که بعد از حملات وحشیانه روس‌ها به ایران منتشر می شد، چاپ شد. در این سخنرانی آمده بود: «چندی قبل تلگرافاً به من خبر دادند مستر شوستر سه نفر از مستخدمین انگلیسی ایران را از طرف خزانه‌داری کل مأموریت‌های مهم داده، یکی را مأمور شیراز و یکی را مأمور اصفهان و دیگری را مأمور تبریز نموده. اما شیراز طبیعتاً از منطقه روس خارج است و ایرادی بر آن ممکن نبود، اصفهان درست در منطقه روس واقع است و تصور نمی‌کنم تعیین مأموری در آنجا مورد قبول دولت روس واقع شود. اما تبریز به کلی در مجاورت سرحد روس واقع شده است؛ همین که این فقره را شنیدم بیش از اینکه دولت روس در این باب کلمه‌ای اظهار کرده باشد، یعنی در وقتی که دولت روس هنوز هیچ خبر نداشت، به وزیر مختار خودمان در تهران تلگرافاً اطلاع دادم که این قبیل کارها ممکن نیست و به کلی بر خلاف روح قرارداد انگلیس و روس می‌باشد، و مطلقاً محقق بود که دولت روس بر تعیین یک نفر مأمور انگلیسی در تبریز ایراد خواهد گرفت، چنان که هر گاه یک نفر مأمور روس در نقطه مقابل آن معین می‌شد ما خودمان همین گونه رفتار می‌کردیم.»<sup>۲</sup>

ادوارد گری گفت حتی قبل از اینکه دولت روسیه از مراتب امر اطلاع داشته باشد، او تلگرافی به وزیر مختار خود در تهران ارسال کرد و توضیع داد اقدامات شوستر باعث واکنش روسیه خواهد شد. گری توضیع داد سیاست شوستر مغایر قرارداد ۱۹۰۷ است، پس با اقدامات شوستر «به جای نفوذ دولت روس نفوذ دولت انگلیس در شمال ایران برقرار می‌شود و ما مجبوریم از این تغییر و تبدیل احتراز کنیم». گری هشدار داده بود اقدامات شوستر باعث واکنش سخت روسیه خواهد شد و انگلیس در صورت هرگونه برخوردی از جانب روسیه قادر به هیچ کاری نخواهد بود. او گفت به این دلیل از شوستر حمایت نکرده که اقدامات مخالف روح قرارداد ۱۹۰۷ بود، اگر دولت انگلستان از شوستر حمایت می‌کرد مفهومش این بود که قرارداد را زیر پا نهاده است و به عبارت خلاصه مفهومش این است که دولت وقت بریتانیا، موافق حضور مأمورین انگلیسی در منطقه نفوذ روسیه است.

آنگاه ادوارد گری در مورد ماده دوم اولنیماتوم روس اظهارنظر کرد. او گفت طبق این ماده

۱. آفتاب، ش ۲، غره صفر المظفر ۱۳۲۰، ۲۱ زانویه ۱۹۱۲، دراه آهن ایران.

۲. همان، ش ۱، شنبه ۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۰، ۲۰ زانویه ۱۹۱۲، «نطق وزیر خارجه انگلیس».

دولت ایران حق ندارد بدون اجازه دولتين مستشار استخدام کند، او گفت این امر بر خلاف نظر ایرانی‌ها نافی استقلال کشور و دخالت بیگانگان در مسائل داخلی این کشور نیست. به زعم او دخالت در مسائل داخلی وقتی است که روسیه بگوید برای استخدام اتباع ایران در دوازده دولتی باید از روس و انگلیس کسب تکلیف شود! او ادامه داد:

«بلی دولت ایران ضعیف و رشته کارهایش به کلی گسیخته شده و همین قدر که به مستشاران خارجی محتاج است خود دلالت می‌کند بر اینکه استقلال دولت ایران استقلالی نیست که بتواند بدون اتکا بر یک نقطه کار کند. بلی محتاج به مستشاران خارجه است برای اینکه ضعیف است و رشته امورش گسیخته شده، اما با مستشاران خارجه همیشه نفوذ خارجه توأم است، اینک طبیعی است[!] که دولت روس از استخدام مأمورین انگلیسی در منطقه نفوذ خود شکایت می‌کند چنان که خودمان ممکن بود از استخدام مأمورین خارجه روس یا تبعه یک دولت معظم در جوار سرحد هندوستان یا استخدام اتباع روس در جنوب یا بنادر خلیج فارس شکایت کنیم.»<sup>۱</sup> گری هرگز توضیح نداد قرارداد ۱۹۰۷ را با اطلاع کدام مقام ایرانی امضا کرده‌اند که اینک از زیر پا نهاده شدن آن ابراز نگرانی می‌کنند؟ این عهدنامه غیرقانونی توسط مقامات روس و انگلیس منعقد شد بدون اینکه به دولت ایران حداقل اجازه ابراز نظر داده باشند، بنابر این چگونه انتظار داشتند مردم ایران فراردادی را بپذیرند که منافی استقلال کشورشان بود و اساساً بدون آگاهی آنان به تصویب رسیده بود؟

گری می‌گفت حوادث اخیر نشان داد که دولت ایران «مطلوبًا لازم است» در استخدام مستشاران خود از خارج کشور، از این به بعد با دولتين روس و انگلیس مشورت نماید. در مورد پرداخت خسارت به روس‌ها، گری گفت با اینکه دولت روسیه حق دارد خسارت مطالبه کند، اما «در این خصوص تذکار می‌نمایم که فعلاً دولت ایران نمی‌تواند چیزی پردازد و به هیچ وجه تصور نمی‌کنم که دولت روس هم در سرعت پرداخت وجه مصر باشد، و در آن طرف هرگاه تسریع در پرداختن وجه هم به عمل نماید، باز خیلی قابل تأسف است که یک اجبار و تعهدی بر ذمه دولت ایران تحمیل شود و این تعهد به منزله یک اهرمی خواهد بود که هر وقت بخواهند بتوانند آن را بکار بیندازنند.»

گری وقیحانه گفت هرگاه روسیه فعلاً دریافت خسارت از ایران را سرلوحه کار خود قرار دهد، «این فقره برای منافع تجاری انگلیس مضر خواهد بود، چه منافع تجاری انگلیس در جنوب ایران به واسطه اغتشاش و مسدود بودن راهها خسارت کشیده، مسدود بودن طرق به واسطه این است که قوه‌ای برای حفظ طرق مزبوره در کار نیست.» نگرانی گری این بود: «هر گاه بنا باشد فعلاً خسارتی به دولت روس یا نوع خسارت دیگری پردازد، واقعاً خوف

آن می‌رود که نتواند آن نظم و امنیتی را که برای تجارت ما لازم است در طرق جنوب فراهم نماید. من این ملاحظات را به استحضار دولت روس رسانده‌ام، دولت روس که خواهش‌های خود را پیشنهاد نموده در خصوص پیشنهادهای راجعه به عملیات کنونی با اصول اساسی [!] اصرار خواهد کرد، اما در خصوص وجه خسارتمان من این ملاحظات را پیش آوردم، هرگاه خواهش‌های روس اساساً پذیرفته شود و هرگاه مطمئن شوند یک دولت ایرانی هست که منافع انگلیس و منافع مخصوصه را در آن قطعات ایران که راجع به هر یک از ما می‌باشد محترم شمارد، آن وقت تصور می‌کنم رفع این اشکال غیر ممکن نباشد.<sup>۱</sup> به عبارت بهتر اگر در ایران دولتی روی کار می‌آمد که حافظ منافع بریتانیا به شمار می‌رفت، آنان خیلی هم با پرداخت فوری غرامت به روس‌ها مخالفت نمی‌کردند، زیرا مطمئن بودند دولت وقت منافع آنان را پاس خواهد داشت. اما اینکه وضع چنین نیست، از سویی جنوب کشور ناامن است و برای استقرار امنیت کالاهای انگلیسی نیاز مبرمی به پول احساس می‌شود. خزانه ایران هم که تهی است، پس اگر غرامت فوری به روییه پرداخت شود، دولت ایران به دلیل افلاس اقتصادی توانایی استقرار امنیت را در جنوب کشور ندارد، این است راز مخالفت گری با پرداخت سریع غرامت به روییه!

سرادوارد گری که سیاست‌های دولت متبع او و سفارتخانه کشورش روس‌ها را به ایران سرازیر کرده بود، گفت وضعیت آینده ایران به رفع بحران کنونی موکول است. این بحران هم رفع نخواهد شد مگر اینکه «خواهش‌های دولت روس» پذیرفته شود. او ادامه داد وقتی از استقلال ایران سخن به میان می‌آید مردم باید بدانند که این استقلال به واسطه قرض‌های سابق متزلزل شده است. به گفته او «دولت ایران مثل یک دولتی که تا به حال هیچ فرض نکرده است آزاد نمی‌باشد». علت این است که بهترین وثیقه‌های ایران در گرو روس و انگلیس است، پس اگر دولت ایران باز هم بخواهد قرض کند باید طلب طلبکاران روسی و انگلیسی خود را بدهد و تازه از «طلبکارهای سابق خود استشاره و استمزاج نماید و منافع طلبکارهای سابق باید محفوظ بماند». او گفت منظورش این نیست که دولتین روس و انگلیس به ایران وام بدهند، خیر! منظور این است که لوازم تسهیل استقراض را برای دولت ایران فراهم نمایند؛ زیرا به زعم او «بدون این مسئله ترقی و پیشرفت [!] ممکن نیست».

بار دیگری که وزیر خارجه بریتانیا از «ترقی ایران» دم زد و عوامل و موانع آن را بر شمرد مسئله امکان بازگشت محمدعلی شاه به تخت سلطنت بود. او صریحاً گفت بازگشت محمدعلی شاه به تخت سلطنت «با وجود اختلالات و تحذیرات ما به عدم مراجعت به ایران... گمان می‌کنم بر خلاف حیثیت ما باشد که او را به سلطنت بشناسیم.» گری باز هم گفت خروج

از حالت فعلی با تشکیل یک دولت ایرانی ممکن است که «آن دولت منافع مخصوصه دولتین روس و انگلیس را محترم بشمارد و با اصول قرارداد روس و انگلیس موافقت کند.» به طور قطع و یقین چنین دولتی با وجود محمد علی شاه شکل نخواهد گرفت. او تشکیل یک دولت باثبات و پذیرفتن خواسته‌های روسیه را شرط خروج نیروهای این کشور از ایران تلقی کرد، در همین راستا خاطر نشان نمود روس‌ها به طور موقتی به ایران آمدند و با قبول شرایطشان از کشور خارج خواهند شد.<sup>۱</sup> انگلیسی‌ها در این راستا ضمانت‌های لازم را از روسیه گرفته بودند تا از محمد علی شاه حمایت نکنند؛ گری از قول روس‌ها نمایندگان مجلسین لردها و عوام انگلیس را مطمئن ساخت که:

«بارها اظهار کرده‌ایم اقدامات نظامی که ما مجبور شدیم[!] در ایران بنماییم به هیچ وجه ربطی به خیالات محمد علی شاه ندارد و میل نداریم این اظهار خود را صریحاً تکرار نماییم دولت روس به هیچ وجه میل ندارد به او نسبت بدھند که می‌خواهد یک پادشاهی بر دولت ایران تحمیل نماید یا اینکه می‌خواهد بر ضد اصول عدم مداخله در نزاع شاه مخلوع با دولت ایران اقدامی نماید؛ چه این اصول را دولت روس خود از زمان شروع این نزاع اعلام کرده بود. بنابر این دولت روس اعلام می‌کند که هرگاه شاه مخلوع بخواهد از موقع حضور دستجات قشون روس در ایران برای انجام مقاصد خود استفاده نماید، آن وقت دولت روس او را به سمت سلطنت نخواهد شناخت.»<sup>۲</sup> با این تعهد خیال انگلیسی‌ها بیشتر راحت شد، آنها مطمئن شدند که روس‌ها قصد ندارند محمد علی شاه را به تخت سلطنت بازگردانند، پس با عملیات آنان مخالفتی هم نکردند.

وقتی روس‌ها به ایران حمله آوردند و آن فجایع را مرتکب شدند، باز هم گری با وفاحت تمام خطاب به مجلس عوام گفت ایران به دلیل قرارداد ۱۹۰۷ از استقلال بیشتری برخوردار است.<sup>۳</sup> این سخنان به دلیل توافق پشت پرده‌ای بود که بدون اطلاع طرف ایرانی بین روس و انگلیس صورت گرفته بود. بین روزهای ۲۴ نوامبر تا ۱۴ دسامبر سال ۱۹۱۱ قراردادی محترمانه بین روس و انگلیس منعقد شد، این قرارداد هرگز علنی نشد؛ تمام حدس و گمان‌هایی که در مورد تاریخ انعقاد آن وجود داشت به دلیل مذاکراتی بود که در پارلمان بریتانیا در همین فاصله انجام گردید. در دو مورد از وزیر امور خارجه انگلیس سر ادوارد گری پرسیده شد آیا انگلستان با دولتی دیگر در مورد ایران عهدنامه مخفی منعقد کرده است؟ بار اول پاسخ گری منفی بود و بار دوم مثبت.<sup>۴</sup> استقلال و تمامیت ارضی ایران عملاً نادیده گرفته شد. طبق

۱. همان.

۲. همان.

3. Paul Knaplund (Ed): *Speeches on Foreign Affairs 1904-1914* by Sir Edward Grey, (London, 1931), pp. 172-184.

۴. حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۰۵.

قراردادی که بدون اطلاع دولت ایران منعقد شده بود، روس‌ها دوازده هزار تن از قشون خود را به ایران آوردند و در نقاط شمالی کشور تا حدود تهران اسکان دادند. انگلیسی‌ها هم عده‌ای سوار هندی به جنوب کشور اعزام نمودند، هدف اصلی اینان حفاظت از راهها، تجارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌هایشان در جنوب کشور بود. حساسیت عده‌های آنان در این تاریخ به طور مشخص مسئله نفت به شمار می‌رفت. بخشی از طرح روس و انگلیس را از زیان وزیر امور خارجه بریتانیا در حضور نمایندگان پارلمان توضیح دادیم، بخش دیگر آن به این شرح بود:

«عساکر روس که فعلاً در قزوین متحرك هستند فقط هشت روز دیگر بیشتر خواهند رفت، مگر اینکه به واسطه اتفاق فوق العاده وزیر مختار روس مجبور شود زودتر به احضار ایشان اقدام کند.<sup>۱</sup> دولت روس این قشون را به حکم ضرورت فرستاده و چنان که مکرر اظهار داشته است به هیچ وجه قصد نقض استقلال و تمامیت ایران را ندارد و همین قدر که خواهش‌های دولت روس قبول شد، دیگر ماندن قشون در قزوین لزومی نخواهد داشت، مگر اینکه به قشون روس حمله ببرند یا اغتشاش جدی روی دهد و یا بالاخره اشکالات دیگری پیش بیاید. پلیک دولت روس در ایران باید کماکان مبنی بر اتفاق و همراهی با دولت انگلیس باشد و اساس آن قرارداد روس و انگلیس ۱۹۰۷ خواهد بود و فقط حفظ این قرارداد می‌تواند ترقی منظم و صلح آمیز دولت ایران را که برای منافع اقتصادی و سیاسی دولت همسایه و استقرار نظم دائمی در خاک ایران نهایت لزوم دارد؛ ممکن نماید.»<sup>۲</sup>

پیش‌تر به طور مشروح توضیح داده‌ایم<sup>۳</sup> روس و انگلیس درست در زمانی که بحث استبداد و آزادی در ایران جریان داشت؛ قرارداد ۱۹۰۷ را بین خود امضا کردند و مدعی شدند این قرارداد برای پیشبرد رفاه، امنیت و رشد داخلی ایران است و قرارداد این مهم را به ثمر بخش‌ترین وجه ممکن محقق می‌کند. سر ادوارد گری وزیر خارجه وقت انگلیس خاطر نشان ساخت ایران همیشه قدرتی را علیه قدرت دیگر برانگیخته و آنان را به بازی گرفته است، به همین دلیل سیاست‌های ایران بین دو قدرت بزرگ تنش ایجاد می‌کرد. به دید او قرارداد ۱۹۰۷ تفاهمی دوستانه بود بین روس و انگلیس که از وخیم‌تر شدن اوضاع پیشگیری می‌نمود. وزیر خارجه انگلستان بر این باور بود که اشاره به استقلال و تمامیت ارضی ایران در مقدمه معاهده مزبور، به‌واقع امری تشریفاتی به شمار می‌آمد و در حقیقت به دلیل امتیازات واگذار شده به قدرت‌های بزرگ در خلال قرن نوزدهم، ایران به صورت لانه زنبور درآمده بود و نمی‌توانست یک واحد سیاسی ماندگار تلقی شود. برای گری مهمترین مسئله خاورمیانه‌ای

۱. این قشون عملأً تا زمان انقلاب روسیه در ایران باقی ماندند، حتی بعد از آن هم بخشی از اینان در کشور حضور یافتند و به کمک انگلیسی‌ها و ضدانقلاب روسیه شناختند.

۲. آفتاب، همان شماره، «نطق وزیر خارجه انگلیس.»

۳. بحران مشروطیت در ایران، ص ۴۶۹ به بعد.

سیاست بریتانیا موضوع ایران بود به همین دلیل نوشت مسئله ایران بیش از هر موضوع دیگری او را فرسوده کرده است.<sup>۱</sup>

به هر حال قشون روسیه سرگرم کشtar مردم بودند، به دلیل این لشکرکشی و همراهی آشکار انگلیس با آن؛ برخی ایرانیان مقیم خارج کشور که مسائل داخلی ایران را تعقیب می‌کردند گفتند تقصیر شوستر بود که راهنمایی‌های انگلیسی‌ها را نادیده گرفت و کاری کرد که ملت ایران را به مخصوصه افکند. اما مقصص بزرگتر ایرانیانی بودند که به او میدان دادند:

«عیب کار این است که ما اندازه و میزان را از دست می‌دهیم، نمی‌دانیم حد اعتدال کدام است، یکی از راه می‌رسد ما او را نمی‌شناسیم از او تعلق می‌گوییم، تمجید می‌کنیم، بلکه می‌پرسیم. آنوقت این آدم ولو اینکه امریکایی باشد خود را گم می‌کند، تصور می‌کند مهدی موعود خود او است یا مسیح است که دوباره به عالم آمده؛ گوش به حرف هیچ کس نمی‌دهد، خیالات پلیتیکی بر طبق عقیده شخصی خود تعقیب می‌کند و این پلیتیک موافق میل و حسیات مردم واقع می‌شود، یک وقت خبر می‌شوند که به فنای مملکت دو انگشت بیشتر فاصله نمانده است. بلی این قبیل دوستان خیلی مطبوع و مهربان هستند، ولی خطرشان هم خیلی [زیاد] است.»<sup>۲</sup>

بحران ایران در خارج کشور به ویژه احزاب سیاسی انگلستان بازتاب فراوانی یافت، به ویژه حزب کارگر در برابر تحولات مزبور بسیار حساس بود. مثلاً «رامزی ماکدونالد رئیس عمله‌ها و کارگران<sup>۳</sup> از همه پرحرارت‌تر صحبت می‌دارد و می‌گوید دولت ما به هر وسیله هست گرچه به وسیله جنگ باید از تجاوزات روس در ایران جلوگیری نماید»<sup>۴</sup> ایران در بحرانی عظیم گرفتار آمده بود، به قول مورگان شوستر که به ادعای خودش قصد نداشت در مسائل سیاسی و داخلی ایران دخالت کند، اما برخی از ایرانیان او را به این کار واداشتند؛ «مگر جنگ بزرگی پیش بباید که در اثر آن ایران نجات بیابد و گرنه خلاص آن بسیار مشکل است.»<sup>۵</sup> بعد از هجوم روس‌ها به ایران، آنان می‌خواستند مسئله ایران را با طرف انگلیسی برای همیشه حل کنند. آنان با بریتانیایی‌ها مشورت نمودند تا کشور را برای همیشه بین خود تقسیم کنند، اما دولت انگلیس بعد از مشورت با جرج پنجم پادشاه بریتانیا، این تصمیم گیری را رد کرد. آنها رضایت ندادند عملی برخلاف مفاد و مضمون قرارداد ۱۹۰۷ انجام شود، به عبارت بهتر انگلیسی‌ها می‌خواستند به طور ظاهری استقلال ایران را حفظ نمایند. اما در عین حال طرف

۱. Sir Edward Grey: Twenty Five Years 1892-1916, Vol. 2, (London, 1952), pp. 166-169.

۲. آفتاب، ش. ۲، مورخه یکشنبه غرہ صفر المظفر ۲۱، ۱۳۳۰ ژانویه ۱۹۱۲، «از مکتوبات فرنگ.»

۳. منظور حزب کارگر انگلیس است، رمزی مک دونالد نخستین رهبر حزب کارگر بود که بعدها به نخست وزیری انگلستان رسید.

۴. حیات یحیی، ج. ۳، ص. ۲۰۷.

۵. همان، ص. ۲۰۹.

بریتانیایی بر این باور بود که باید در ایران دولتی مقتدر تشکیل شود تا منافع هر دو قدرت بزرگ جهانی را تأمین نماید.<sup>۱</sup>

برخی از روزنامه‌های انگلستان سیاست خارجی این کشور را در برابر ایران نکوهیدند؛ به طور مثال روزنامه دیلی کرونیکل در مطلبی که در مورد اعزام قشون انگلیسی به سواحل جنوبی ایران نوشت، نتیجه معاہده روس و انگلیس را بسیار تحریرآمیز دانست و از رفتار دولت بریتانیا با ایران به شدت انتقاد کرد. این روزنامه رفتار بریتانیا با «یک مملکت قدیم را که پا در دائرة تجدد گذاشته، فوراً شهید تضیقات و دزدی‌ها می‌شود»؛ مایه تأسف عنوان کرد. دیلی نیوز در شماره روز نهم ژانویه خود نوشت: «در سابق هیچ وزیر امور خارجه انگلیس با چنین قوت قلب بر ضد آزادی مللی که مجاهدت در ترقی می‌کنند جهد، و با چنین همتی برای انهدام منافع عظیمه دولت انگلیس شرکت نکرده، حال موقعی رسیده که با کمال وضوح اظهار بداریم که بقای سرادوارد گری در وزارت خارجه محال است.»<sup>۲</sup>

### ۳. فتنه سalarالدوله

یکی از دهشتناک ترین تراژدی‌های تاریخ ایران بعد از مشروطه جنگ و جدال‌های بی پایان سalarالدوله با دولت مرکزی در غرب کشور بود که به فجائی فراوانی متهمی شد. ابتدا بینیم سalarالدوله کیست؟ ابوالفتح میرزا سalarالدوله (۱۲۶۰-۱۳۳۸ق) به طور قطع یکی از متحدین سیاست خارجی بریتانیا و یکی از کسانی بود که مورد حمایت شرکت نفت انگلیس و ایران واقع می‌شد، تا در موارد ضرور از او به نفع منافع امپراتوری بریتانیا بهره برداری نمایند. او فرزند سوم مظفرالدین شاه قاجار بود، به سال ۱۲۷۶ شمسی والی کرمانشاه شد؛ به مصادره اموال مردم پرداخت و باعث ایجاد نارضایتی گردید. به همین دلیل مظفرالدین شاه او را از کار بر کنار ساخت. اندکی بعد بخوده شد و دو سال بعد به سال ۱۲۷۸ حاکم زنجان گردید. به سال ۱۲۸۰ حاکم خوزستان و لرستان شد و شش سال بعد در بحبوحة مشروطه شورشی علیه برادر ارشد خود محمدعلی شاه قاجار به راه انداخت. میرزا علی اصغر خان اتابک که بعدها قربانی توطنه‌ای شد که انگلیسی‌ها از آن آگاه بودند، فتنه سalarالدوله را فروخوابانید و وی را به تهران آورد و محبوس ساخت. سalarالدوله خدماتی شایان به شرکت نفت انگلیس و ایران کرده بود، به همین دلیل وقتی دیگر که جانش در معرض تهدید واقع شد، کنسول بریتانیا در کرمانشاه او را پناه داد و اجازه گرفت خاک کشور را ترک گوید.

به سال ۱۲۹۰ محمدعلی شاه برای بازگشت به تخت سلطنت شورشی به راه انداخت، این

۱. همان، ص ۲۱۹.

۲. آفتاب، ش ۱، «راجع به ایران».

شورش البته به جایی نرسید اما سالارالدوله به ظاهر در حمایت از برادر و در باطن برای رسانیدن خود بر اورنگ پادشاهی؛ وارد همدان شد، رایت طغیان برافراشت و با سپاهی به سوی تهران رهسپار گردید. در همین حیص و بیص او خود را شاه ایران اعلام کرد، اما سپاهش در حدود ساوه از نیروی دولت مرکزی شکستی فاحش یافت. به دنبال این شکست او بار دیگر به خارج گریخت و این بار در سویس رحل اقامت افکند. سالارالدوله مردی قسی القلب بود و فقره زیر که به نقل از نشریه چهره نما چاپ مصر آورده می‌شود، تنها یکی از نمونه‌های بیدادگری اوست.

بعد از سقوط مشروطه او به منظور رسانیدن خویش بر سریر سلطنت، حملاتی را علیه قشون دولت مرکزی ایران سازماندهی کرد. در این درگیری او با یارمحمدخان کرمانشاهی و اعظم الدوله درگیر شد، اما شکست سختی خورد. یارمحمدخان فتحنامه‌ای منتشر کرد و از آن سوی اعظم الدوله به خیال این که سالارالدوله گریخته است شروع به رتق و فتق امور شهر کرد، اما طولی نکشید که بار دیگر سالارالدوله وارد شهر شد. تا اعظم الدوله به خود آید، قوای مهاجم این شاهزاده شورشی وارد شهر شدند: «چشم کافر نبیند که این خونخوار وحشی چه کرد... زن‌ها و دخترها را یغما و بی سیرت<sup>۱</sup> و مردهای پیر را کشته و سخت دکان‌ها و مغازه‌ها را چاول کردند؛ فرباد از ظلم این ظالم خونخوار دیوانه.» او رجال دیوانی شهر مثل اعظم الدوله و فخیم‌السلطنه و عیسی خان نامی را «هم خفه، هم قطعه قطعه [کرد]، هم بهدار [آویخت] و هم آتش زد.» اعتلاء الدوله کارگزار خوزستان را همراه با برادرزنش میرزا جعفرخان به واسطه نشر فتحنامه «با فضیحتی بسیار آورده بهدار کشیدند و او را تیرباران کردند. دو روز نعش او بود تا همشیرهای بیچاره و اقوامش نیمه شب آمده با پول گزاف او را پارچه شده<sup>۲</sup> برداشتند کفن کردند.<sup>۳</sup> دیگر مالی و جانی باقی نماند، عجب آن که این شریر وحشی آروغ سلطنت هم می‌زند خوب است این را پادشاه خرابی‌ها و بیمارستان‌ها بکنند چه این شخص به جز خراب کردن و آدم کشتن هیچ هنری ندارد.<sup>۴</sup>

در اثر فتنه سالارالدوله دو ایالت لرستان و خوزستان دچار افلاس شدند، در این دو ایالت

۱. اصل: بی بصیرت.

۲. یعنی قطعه قطعه شده.

۳. میرزا حسین اعتلاء الدوله که به دست سالارالدوله کشته شد؛ به سال ۱۲۷۹ در تهران متولد شد، او خدمت خود را در وزارتخارجه آغاز نمود، به سال ۱۳۲۵ ریاست عدیله کرمان را عهده‌دار شد؛ اما به زودی عزل گردید و به اصفهان آمد. در اصفهان روزنامه‌های نقش جهان و اصفهان را منتشر می‌ساخت. در محرم سال ۱۳۲۸ قصری کارگزار دولت در محمره شد، او شیخ خزعل را تشویق کرد تا مدرسه‌ای به نام خزعلیه تأسیس کند، در سال ۱۳۳۰ زمانی که پنجاه و یکساله بود، در کرمانشاه به شرحی که دیدیم کشته شد، جنازه او را بهدار کشیدند و سپس تیرباران کردند.

۴. چهره نما (چاپ قاهره)، ش. ۶، ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۳۰، «سالارالدوله».

تا بروجرد غیر از سالارالدوله، رؤسا و سرکردگان ایلات، امان مردم را بریلده بودند: «اگر در آذربایجان بوی آدمیتی نمی‌آید افلاً پست و تلگرافی، داد و ستدی، معامله و خرید و فروشی هست اینجا ابداً اینها وجود ندارد. تمام غارت است و چپاول و آدمکشی». فقط سالارالدوله نبود که امان مردم را می‌برید، صمدخان والی جبار آذربایجان عملأ خود را به زیر بیرق روس و انگلیس برد بود، فارس و بنادر همراه با کرمان و سیستان و بلوچستان عملأ تحت تفوذ انگلستان بودند، اصفهان و یزد تحت اقتدار سران ایل بختیاری بود و عملأ تابع فرامین دولت مرکزی به حساب نمی‌آمد و از آن سوی استرآباد و گرگان عملأ تحت کنترل روس‌ها بود. خراسان «به واسطه استعمال شیره و تریاک از همه جا امن تر است و باید ممنون آن افیون بود»، خلاصه این‌که «ایران ما امروز خیلی تماشایی است. اما چون این نمایشات خورد خورد و اندک اندک عادت شده به نظرها غریب نمی‌آید و هیچ حس نمی‌کنیم که ما خودمان چطور خودمان را اسیر چنگال دیگران کردیم، یا چطور تیشه به ریشه خود زدیم و بنیاد این بنای محکم را ویران و سرنگون کردیم. امروز ما گذشته از آن‌که در تحت قیومیت دو دولت قوی عالم درآمده‌ایم و هیچ مفری و گریزی نیست در داخله خودمان مبتلا به بلایی هستیم که به مراتب صدمات و لطمتش شدیدتر است!»<sup>۱</sup>

بعد از کودتای سوم اسفند و به سلطنت رسیدن رضاخان، دولت انگلستان ماهی هزار و پانصد تومان به وی مقرری می‌پرداخت، این مقرری تا سال ۱۳۱۲ به او پرداخت شد. نکته مهم این است که سالارالدوله در این زمان در شهر حیفا می‌زیست، جایی که جنبش صهیونیستی با شدت تمام رواج داشت؛ اقامت او در حیفا تا سال ۱۳۱۴ دوام یافت. وی چهارده سال آخر عمرش را در مصر به سر برد و در همان جا هم از دنیا رفت.<sup>۲</sup>

سالارالدوله در ایام مشروطیت رقیب محمدعلی شاه به شمار می‌رفت، او با افراطی ترین جناح مشروطه خواهان در بدنام ساختن شاه همکاری داشت. به طور مثال روزنامه روح القدس مقالاتی از او چاپ می‌کرد که همه به نام مدیر آن یعنی سلطان العلمای خراسانی بود، حتی ظل‌السلطان هم در این مقطع تاریخی با این نشریات همکاری داشت. ظاهراً سالارالدوله برای درج این مقالات در روزنامه روح القدس، پنجاه تومان به سلطان العلمای خراسانی مدیر روزنامه پول می‌داد. او هم «به طمع این پول‌ها به کشن رفت، نتیجه نبرد».<sup>۳</sup>

به هر حال فتنه سالارالدوله، ناصرالملک نایب‌السلطنه را وحشت‌زده کرد، بحران‌های کشور فوق طاقت مردی جبون چون او بود. روحیه نایب‌السلطنه ناصرالملک از این وضع به هم ریخته بود، از همان اوآخر عمر مجلس دوم، او تلاش نمود بختیاری‌ها را قدرت بیشتری دهد

۱. عین‌السلطنه، ج. ۵، صص ۴۰۶۸-۴۰۷۹.

2. Sir Reader Bullard to Halifax, Tehran, FO. No. 416/98, February 7/1947.

۳. کمره‌ای، همان، صص ۷۵۴-۷۵۵.

تا باکه به زور آنان بحران‌ها را از سر بگذراند. صمصم‌السلطنه نجفقلی‌خان بختیاری رئیس وزرا شد و سردار محتشم بختیاری وزیر جنگ، به این امید که بحران‌ها را مهار سازند. ناصرالملک با حیله و تزویر خواست سردار اسعد را به ایران بکشاند. در نامه‌ای به او نوشت اگر وارد ایران شود خودش برای استراحت از کشور خارج خواهد شد. به عبارتی منظور ظاهری‌اش این بود اگر صمصم را که مقامی پایین‌تر از او دارد رئیس وزرا کرده، سردار اسعد را به نیابت سلطنت انتخاب می‌کند.<sup>۱</sup> او حس‌جاه طلبی خان بختیاری را تحریک کرد تا وی را به ایران بکشاند و مانع تحریکات او در خارج کشور عليه خود گردد.

از آن سوی مقارن با اواخر عمر مجلس دوم در فارس هم اغتشاش بیداد می‌کرد. در این زمان نظام‌السلطنه مافی بر فارس فرمان می‌راند، سردار اسعد از رؤسای ایل بختیاری و سرکرده حمله بختیاری‌ها به تهران در سال ۱۳۲۷ قمری؛ امیدوار بود نظام‌السلطنه با رقیب دیرینه او صولت‌الدوله قشقائی ضدیت نماید. اما نتیجه به عکس شد: نظام‌السلطنه با فرزندان قوام‌الملک شیرازی روابط حسن‌بهای برقرار ساخت، اما وضع صولت‌الدوله بیشتر مستحکم گردید. در نبردهایی که روی داد، اولاد قوام مقهور شدند و یکی از فرزندان او به قتل رسید. وقتی این وضع پیش آمد، سردار اسعد ملوان از ایران خارج شد. همزمان محمد علی میرزا حملات خود را به ایران آغاز کرد. نیز حملات سالار‌الدوله در غرب کشور همزمان بود با این بحران بزرگ در فارس. یکی از مهمترین درگیری‌های اردوی دولتی با سالار‌الدوله در اسدآباد همدان روی داد. خبر می‌رسید که «اردوی منصور» دولتی به «طرف اشرار روباه صفتان» حمله برده و در جنگی تمام عیار اردوی سالار‌الدوله را فراری داده‌اند. نیز خبر رسید که «مجاهدین یفرم خان و بختیاری در قوش تپه می‌باشند و گویا سوریجه و آن دهات را هم آتش زده‌اند.»<sup>۲</sup> یکی از شورشیان به نام عبدالباقی‌خان زنده دستگیر و بلافاصله تیرباران شد. حدود سیصد تن از مخالفین حکومت مرکزی و طرفداران سالار‌الدوله به قتل رسیدند. طبق یک خبر تلگرافی تعداد زیادی از اسرا را هم به قتل رسانیدند. قوای دولتی همراه با اردوی بختیاری نبرد علیه مجلل‌السلطان و سالار‌الدوله را ادامه دادند، در اطراف قریه شورجه وقتی می‌خواستند به قوای مجلل‌السلطان حمله برند، یپرم خان «با کمال بی احتیاطی در دامنه قلعه آن ده ایستاده بود، از پشت بام خانه‌ای به طرف او شلیک کرده گلوله دشمن به پیشانی او خورد و فوراً جان داد.» اما با کشته شدن یپرم جنگ خاتمه نیافت، بلکه تا غروب به طول انجامید. در این لشکرکشی که اردوی یپرم هشتصد نفر را شامل می‌شد، پانصد تن از بختیاری‌ها هم او را همراهی می‌کردند، بعلاوه هشتاد تن قزاق این اردو را کمک می‌کرد.<sup>۳</sup> قتل یپرم در نخستین روزهای ماه

۱. حیات یحیی، ج ۳، ص ۳۱۴.

۲. آفتاب، ش ۴، چهارشنبه ۴ جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۲۲ مه ۱۹۱۲، ص ۲، «شکست اردوی سالار‌الدوله».

۳. همان، رقعه تلگرافخانه به وزارت جلیله داخله.

جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۰، دوم یا سوم آن ماه روی داد. به مناسبت کشته شدن پیرم خان، یکی از سرمهاله‌های آفتاب به این موضوع اختصاص یافت، در این مقاله آمده بود:

«اینک به تمام مفسدین و اشرار خاطرنشان می‌کنیم که به واسطه فقدان این رادمرد تاریخی از قدرت و فعالیت دولت چیزی نکاهیده احساسات ملی ضعیف نشده و عزم جوانان غیور وطن سست نگردیده با همان شجاعت، شهامت، حب آزادی و خون‌های گرم مانند اجل در دنباله مقصود رهسپارند. آتش‌های مقدسی که در سینه‌های مدافعين وطن در اشتعال است، هرگز به این پیش آمدناها خاموش نخواهد شد، بلکه می‌توان گفت که فتوحات پی در پی و ظفرمندی‌های متعاقب تا یک اندازه شعله التهاب آنان را سست و افسرده نموده بود و این حادثه ناگهانی و واقعه فجیعه عزم جدیدی در آنان احداث و خون عصیت و غیرت را در عروق و اعصاب آنها به حرکت در آوردده با یک یورش مردانه و حمله دلیرانه تا آخرین نقطه اشرار را تعاقب و قلع و قمع خواهند نمود.»<sup>۱</sup>

وضعیت به هم ریخته کشور باعث شد، تنها روزنامه پایتحت یعنی آفتاب، از ضرورت استقرار مرد زورمند سخن به میان آورد. به عبارتی به مناسبت قتل پیرم روزنامه آفتاب بار دیگر ضرورت استقرار حکومت قدرتمند مرکزی را گوشزد ساخت. در دومین مقاله اساسی این روزنامه به تاریخ هفتم جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۰، نوشته شد اقتدار دولت موکول به دو چیز است: «اول استكمال قوای نظامی، دوم توجه ملت و اقبال عمومی.» در مورد نخست گفته شد اشرار در نقاط مختلف کشور یا قلع و قمع شده‌اند و یا به زودی نابود خواهند گردید، پس قوه نظامی به طور اساسی به کار خود مشغول است. در این ایام وزیر جنگ غلامحسین خان سردار محتشم بود، روزنامه آفتاب نوشت در این دوره تنظیمات و تنسيقات کافی در امر قشون مبدول شده و مردم نباید از این حیث نگرانی داشته باشند. مردم هم مطلع شده‌اند که مایه آرامش آنان قوه نظامی است و لاغیر؛ به همین دلیل مردم در سرکوب شورش‌ها با دولت همکاری می‌نمایند و اخبار و اطلاعات هم گواهی است بر این موضوع. به دلیل «دولت پرستی اهالی عزیز وطن ما»، دولت می‌تواند «با کمال اقتدار» معايب و مفاسد را رفع سازد و در این زمینه موقفيت‌های بزرگی به دست آورد. مردم: «بر عکس اشخاص کچ بین که اقتدارات دولت را مضر به منافع شخصی خود تصور می‌نمایند، هر روزه دامن دروغ و بهتان به سر این مردم بیچاره نثار کرده خلقی را دچار اضطراب و وحشت می‌سازند، خوشبختانه دیگر اهالی قدر و منزلت<sup>۲</sup> این کلمات بی‌اساس را دانسته به این گونه اشاعات اهمیت نداده حیثیت مقام دولت را منظور خواهند داشت.»<sup>۳</sup> استقرار دولت مقتدر حقیقتی بود غیرقابل انکار، اما مسئله این است که

۱. همان، ش ۴۱، شبیه ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۰، ۲۶ مه ۱۹۱۲، «بر علیه مفسدین.»

۲. اصل: منزله.

۳. همان، شبیه هفتم جمادی‌الثانی ۱۳۳۰، ۲۶ مه ۱۹۱۲، «اقتدار دولت و مرکزیت قوه.»

این دولت چگونه باید استقرار می‌یافت و منبع مشروعیت آن، چه بود؟ اگر این دولت قرار بود از منشاء دین مشروعیت گیرد که دیری بود نهادهای مرتبط با آن به شدت تضعیف شده بودند، و اگر قرار بود مبنای آن امری عرفی باشد که هنوز چنین مبنایی شکل نگرفته بود. به عبارت بهتر از درون مشروطه هیچ ساختار و نهادی که بتوان آن را تکیه‌گاه تشکیل دولت مقتصدر قرار داد بیرون نیامده بود. مردم که نمی‌دانستند مشروطه چیست، طی مدت چند ساله بعد از استقرار صوری آن نظام سیاسی، چیزی جز هرج و مرچ و کشتار و بی رحمی ندیده بودند؛ دیگر نه از نظم سابق خبری بود و نه نظم نوینی شکل گرفت، بیهوده نبود که در آن شرایط ملزم ترین نیاز مردم قوه نظامی دانسته می‌شد. به عبارت بهتر در خلاء و فقدان نهادهای مؤثر و هدایت کننده، به نیروی نظامی متول می‌شدند و گمان می‌برندند به صرف استفاده این نیرو می‌توان امنیت را به کشوز بازگردانید و بار دیگر امید را به قلب‌های مردم تزریق کرد. نکته این است که علت بحران فقط امثال سالارالدوله نبود، او اندکی بعد شکست یافت اما بحران‌ها تداوم پیدا کرد، پس علت‌العلل بحران‌ها مقوله دیگری بود که به طور مبنایی مشروطه‌خواهان یا متعرض آن نشدنند و یا اینکه دانش لازم را برای پرداختن به آن نداشتند، بحث این بود که جایگاه تاریخی ایران مقارن مشروط چه بود و این کشور در سلسله مراتب مناسبات جهانی چه نقشی می‌توانست داشته باشد و از این بالاتر منافع ملی کشور چیست و چگونه می‌توان آن را پاس داشت؟ اگر این منافع تعریف می‌شد، شاید جناح‌ها، احزاب و اشخاص دست از خصوصیات شخصی با هم بر می‌داشند و حول محوری مشخص به رقابت‌های سالم سیاسی دست می‌زدند، اما مسئله این بود که چنین چیزی در کشور وجود نداشت.

در اوایل رجب سال ۱۳۳۰ سالارالدوله به کلی شکست خورد، از بروجرد به صورت تلگرافی وزارت داخله را مطلع کردند که او بعد از شکست به پشتکوه فرار کرده تا به والی آنجا پناهنه شود، همان فردی که بنا بود بعدها به تحریک انگلستان دولت لرستان مستقل را تشکیل دهد. اما والی پشتکوه او را نپذیرفت، در نتیجه سالارالدوله به بروجرد رفت و به نزد جعفر قلیخان برادر سردار مکرم شتافت، اینجا هم به او اعتنایی نشد؛ خبر مسی رسید وی در اطراف بروجرد سرگردان است، نیز خبرها نشان دهنده دستگیری قریب الوقوع او بود.<sup>۱</sup> البته چنین نشد و این مرد جبار به اعمال قساوت کارانه خود ادامه داد تا آنکه انگلیسی‌ها برایش نقش جدیدی یافتند.

#### ۴. روزنامه آفتاب و کالبدشکافی بحران ایران

در این هنگامه کبری بود که روزنامه آفتاب آسیب‌شناسی بحران مشروطیت ایران را

۱. همان. ش. ۵۵. چهارشنبه ۱۰ رجب ۱۳۳۰، ۲۸ زوئن ۱۹۱۲، «سالارالدوله».

سرلوحه کار خود قرار داد تا بتواند وضع موجود را تبیین نماید. آفتاب اقدامات مشروطه طلبان را به ویژه در دوره مجلس دوم مورد انتقاد قرار داد، از تندروی‌های آنان سخن گفت و آن اعمال را ریشه گرفتاری‌های فعلی عنوان ساخت. به دید این روزنامه «سوء اداره سابق که مستلزم آن بی ترتیبی امور، افراط و تغیر و عادات به تعدیات فاحش است»، ریشه تمام گرفتاری‌های ایران به حساب می‌آمد. اما از نظر این روزنامه این نکته فقط مقدمه‌ای بود بر بحران ایران و لاغر؛ ریشه اصلی گرفتاری تغییر وضع فوری ایران از وضع سابق به مشروطه بود. این تغییر از آن روی تأثیر ناگوار در وضع ایران به وجود آورد که «فوری و اساسی» بود؛ بعلاوه مشکل عده این بود که «عاملین هم مردمانی باشند که ناگهانی پا به دایره مشروطیت گذارده هیچ قسم تجربه در این طریق قبل حاصل نکرده» باشند. نویسنده آورده بود ریشه این گرفتاری‌ها «اشکالات اخلاقی» است که «در رفع آن هیچ‌گونه دستوری فوری نمی‌توان اتخاذ کرد». راه حل چیست؟ از نظر نویسنده برای رفع این مشکل اخلاقی دو کار باید کرد: بسط معارف از یک طرف و اجرای قوانین «خصوصاً قوانین مجازات» از سوی دیگر. دولت و مجلس برای رفع معضلات تلاش زیادی مصروف داشتند اما، نمایندگان پارلمان در اقداماتی که انجام دادند «رعایت قوه و استعداد دولت و عادات و مقتضیات مملکت» را ملحوظ نداشتند؛ اصلاحاتی که در دوازده اداری صورت گرفت «سطحی و ظاهري» بود، بالاتر اینکه «تجدد را به معنی لغو دانسته هر چیز جدیدی را لازمه اصلاح» دانستند، به همین دلیل «در کلیه اعمال صورت را گرفته، معنی را رها کردیم!!»<sup>۱</sup>

نویسنده خاطر نشان ساخت قوته مقتنه افراط کرد، طرح‌هایش گاهی چنان افراطی یا به قول نویسنده «تند و سریع» بود که «اجرامی آن قهرآ تولید ارجاع می‌نمود!» مهمتر اینکه در تأسیس ادارات «صرف تقليد» رواج داشت، بدون اینکه «مقتضیات مملکتی کاملاً رعایت گردد!!» مثل جناحی از حزب اعتدالی و افرادی مثل شیخ حسین یزدی، نویسنده می‌گفت «اقتباس از قوانین ممالک مختلف دیگر، نمی‌تواند مفید باشد و تا قانون از روی عادات و اخلاق همان مملکت اتخاذ نشود، قابل الاجرا نخواهد بود!»<sup>۲</sup> این سخنی بود قابل تأمل، اما مسئله این است که این مطالب را یکی از کارکنان سابق ایران نو، ارگان افراطی دمکرات‌ها یعنی کمال‌السلطان صبا می‌نوشت، مردی که بعدها به گستاخی شهره شد.

به نظر نویسنده مزبور یکی از مهم‌ترین علل بحران ایران در دوره مجلس دوم این بود که «بین الاحزاب» اختلافاتی وجود داشت که در واقع اختلافات «بین الاشخاص» بود. نکته جالبی که نویسنده به آن اشاره کرده این است که البته در هر نظام مشروطه اختلاف نظر وجود دارد و نظریات گوناگون سیاسی و اجتماعی در تدوین قوانین ظهور می‌کند. اما مفهوم اختلاف نظر

۱. همان، ش. ۲، یکشنبه غرہ صفر المظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «حقایق امور»؛ علامت! از نویسنده مقاله است.

۲. همان؛ علامت! از نویسنده مقاله است.

این نیست که «در وقتی که کلیه امور رو به اختلال و اوضاع مملکت در هرج و مرج است مفاد فضول کتب فلسفه اجتماعی یا سیاسی را در پیش گذاشته در مباحثات آن مشاجرات و مناقشات نماییم.» بدیهی است که در هر نظام مشروطه اختلاف‌نظر وجود دارد، اما وقتی هنوز مشروطه مستقر نشده و ادارات آن نظم و انسجام نیافتناند چگونه این اختلافات می‌توانند موضوعیت داشته باشد؟ باید در «مصلحت مشترک» یعنی اصل استقرار مشروطه و نظام اداری آن متفق و متحد بود، دیگر اینکه باید در عزل و نصب‌های اداری صلاحیت‌ها را مورد توجه قرار داد.

شاید این نخستین بار بود که یک روزنامه از مصلحت مشترک یا مصلحت عمومی سخن به میان می‌آورد. صبا روی نکته مهمی انگشت نهاده بود، اینکه اختلافات بین مشروطه‌خواهان ایران منشاء و مبنایی بر اساس ضابطه یادشده ندارد، اینکه اختلافات شخصی به عنوان اختلافات حزبی قلمداد می‌شوند و بالاخره اینکه این اختلافات مانع نظم و انسجام کشور می‌گردند، نکات در خور توجّهی بود که صبا به آنها اشاره نمود.

مسئله دیگر مقوله احزاب سیاسی بود. مشکل عده احزاب سیاسی دوره مشروطه این بود که تلاش می‌کردند دوستان و اعضای حزب خود را وارد دوایر اداری کنند، اما بسیاری از این اشخاص «به لیاقت، دارای آن شغل و رتبه نگشته بودند.» همین افراد به اندازه‌ای مورد حمایت حزب خود بودند که دولت نمی‌توانست وظایف خویش را به انجام رساند. گاهی وزیر دستوری می‌داد اما دستورش انجام نمی‌شد؛ در همان اداره مدیر یک دایرة اداری فرمانی صادر می‌نمود که بلاfacile اجرا می‌گردید. اگر دولت می‌خواست وزارت‌خانه‌ای را نظم و انسجام دهد، فریاد و فغان حزبی که از مأمور خود در همان وزارت‌خانه دفاع می‌کرد، به هوابلنگ می‌شد و انواع و اقسام اتهامات رواج می‌یافت.

یکی از بدیهی‌ترین اصول مشروطه این است که کارمندان دوایر اداری مصالح ملی را بر تعلق‌خاطر فردی و حزبی ترجیح دهند، به عبارتی این افراد باید کاملاً مصلحت عمومی و منافع ملی را بر جانبداری خود از حزب خاصی ترجیح دهند. اما این امر در مشروطه ایران اتفاق نیفتاد، از سوی دیگر سلسله مراتب اداری به هیچ انگاشته شد، بدیهی است که در هر اداره‌ای مادون باید از مافوق اطاعت کند؛ اگر غیر از این باشد «ممکن نیست هیچ هیئت اجتماعیه زیست کند و مدار نظام عالم بر آن است»، اما این اصل ساده و بدیهی و ابتدایی رعایت نشد و ادارات دولتی متشتت بودند. از سویی به طور کلی دو چیز برای سعادت آتی کشور مضر است: «تفسیر آزادی، صرف نظر از عادات و اخلاق مملکتی» در مناسبات داخلی و «دعوی استغنا و هم روشی بدون سنجیدن قوای مادی در روابط خارجی». چنین روشهای

«ملکت را به تهلکه‌های عظیم انداخته دچار مخاطرات داخلی و خارجی نموده است»<sup>۱</sup>. به عبارت بهتر به دید نویسنده، آزادی در ایران باید طبق سنن بومی تعریف می‌شد و بالاتر اینکه در پرتو مفاهیم نو تعاریف و رسالت جدیدی از این رسوم و عادات ارائه می‌شد و از صرف تقليد از غرب پرهیز به عمل می‌آمد. دیگر این که ایرانیان نباید تصوّر می‌کردند چون نظام سیاسی‌شان مشروطه شده است، قدرت‌های غربی آنها را با خود مساوی تلقی می‌کنند. البته چنین نیست، بعد از مشروطه و به دنبال استقرار آن، باید روش‌های اجرایی آن را هم مد نظر قرار می‌دادند، بدیهی است برای این منظور نیازی ضروری به استقرار نهادهای نوین وجود داشت و بدون آن دعوی استغنا کردن و خود را بی‌نیاز از این ساختارها دانستن، عین اشتباه بود.

سرمقاله نویس آفتاب یا همان حسین صبا، نوشت عده‌ای در این شرایط به طور مستمر و مداوم اظهار یأس می‌کند و می‌گویند «ممکن نیست راه نجاتی برای این مملکت پیدا شود، استقلال ما رفت و غیره». ادامه مطلب ناقص است، اما منظور نویسنده این است اگر کسانی که می‌گویند استقلال کشور از دست رفت تغییر در روابط داخلی و خارجی را نقطه عزیمت تحلیل خود قرار داده‌اند که این سخن بی‌مبنایست. زیرا در «در هذه السنه ۱۲۳۰» روابط دولت انگلیس یا آلمان همان نیست که پیشتر بوده است. به عبارت اخری استقلال داخلی و خارجی در هر کشوری میزان استقلال تمام عیار است. در ایران تعیین روابط داخلی و خارجی با خود ایرانیان است، اگر منظور کسانی که استقلال کشور را بر باد رفته می‌بینند این است که روابط ایران با ممالک دنیا دستخوش تحول گشته؛ این تحول درکلیه کشورهای دیگر هم وقوع یافته است. اگر کشوری تحت قیومیت واقع شد و ابتکار تصمیم‌گیری را از دست داد مثل لهستان و یا هندوستان؛ دیگر دارای استقلال نیست. با اینکه ایران بحران‌های زیادی را از سر گذرانیده، جنگ‌های خانگی فراوانی تجربه کرده و یا در حال گذرانیدن آن است، اما تصور نمی‌رود این کشور در آینده‌ای نزدیک یا دور، استقلال داخلی و یا خارجی خود را از دست بدهد و تحت قیومیت کشور دیگری قرار گیرد. اگر به فرض محال ایران به دلیل ضعف قوای ملی و دولتی تحت‌الحمایه واقع شد، باز هم جای نگرانی نیست؛ زیرا آن روز زد و خوردهای جدیدی به وقوع می‌پیوندد و بار دیگر «سلطنت ملی» و استقلال داخلی و خارجی کشور به دست خواهد آمد.

با این وصف «این منطق جنبش نکردن و اوقات را به بطالت گذراندن و اظهار یأس و تأسف کردن طریقه دون همتان و تن پروران و سفلگان است؛ تعقیب این روش و معتقد شدن به این نظر شایسته هیچ انسانی نیست.» این یأس و نومیدی باعث می‌شود مردم از داشتن یک

«حکومت ملی» محروم شوند. بالاتر اینکه «در موقع انتخابات اظهار یأس کردن و در خانه پنهان شدن و پس از انتخابات اعمال نمایندگان را تنقید کردن تقصیری است که در یک حکومت ملی قابل عفو نیست.» تجربه مشروطه تاکنون نشان می دهد که نمایندگان کشور باید «رعایت مقتضیات مذهب و اخلاق و عادات» مردم را بنمایند، این اصول را در قانونگذاری ملحوظ دارند، مراجعات قوه و استعداد و توان موجود را در اجرای قوانین مورد نظر بنمایند؛ در آن صورت «بدون تردید می توان امیدوار بود که در اندک مدتی اغتشاشات داخلی برطرف گشته، ادارات مملکت به جریان طبیعی افتاده و روابط خارجی دولت کاملا مستحکم گردد.»

سرمقاله نویس آفتاب بر این باور بود که هرچه امنیت داخلی ایران بیشتر شود، قوای مادی دولت زیادتر می شود، دول خارجی بیشتر «طالب دوستی و همسری با ایران» می شوند و استقلال داخلی و خارجی این کشور را محترم می شمارند. دول عالم قبل از اینکه به کشوری تجاوز کنند یا با آن عقد دوستی منعقد سازند، موازنه نیروها را ارزیابی می کنند و بعد وارد اقدام می شوند: «بديهی است دول اروپا استعداد ایران را می سنجند، اگر ديدند دارای حکومت مقتدری است و از حيث مالية، بودجه منظمی دارد و استعداد نظامی برای حفظ حدود و ثغور خود در حین مدافعه یا تعدی به خاک ديگران در مورد حمله دارد، البته ملاحظه حیثیت حیات او را کرده به خیال تجاوز و تعدی نسبت به او بر نمی آيند و الا در مقام هیچ يك از این اصلاحات بر نیامden، بلکه بالعکس در انهدام قوای مملکت ساعی بودن و آن وقت انتظار هرگونه احترامات داشتن، از طریقه عقل و فهم اصول مقدماتی به دور است.»<sup>۱</sup>

در روزنامه آفتاب آمده بود عده‌ای را گمان بر این است که مفهوم مشروطه این است که اگر قانونی تصویب شد مردم باید مستقیماً در نحوه اجرای آن دخالت نمایند، عده‌ای دیگر تصور می کنند در نظام مشروطه «اقتدار حکومت مستقیماً به دست ملت بوده قدرت و عظمت دولت برخلاف دوره استبدادیه مستقلانه حکمران و فرمانروا نیست و آحاد مردم حق دخالت در مجاری کارها داشته اختیار نقض یا ابرام احکام، رد یا قبول تکالیف هیئت دولت وظیفه اشخاص خواهد بود.» نویسنده این تصورات را «تعییرات سوء و خیالات عامیانه، فقط ناشی از قصور اطلاع و قلت تأمل و روح مشروطیت در کمال بداهت» دانست و خاطر نشان کرد «همچو تفسیر موہومی را خبر ندارد.»<sup>۲</sup> دلیل امر واضح است: اگر مردم مستقیماً دخالت در امور اجتماعی نمایند و هر یک برای اجرای مقصود خود با قوه شخصی در مقام برخورد با هیئت حاکمه برآیند؛ رشته انتظامات عمومی گسیخته خواهد شد و نهادی که منصوب امر سیاست است برقرار نخواهد ماند. در نظام مشروطه نظارت مردم مستقیم نیست، بلکه آنان کسانی را به عنوان نماینده وارد هیئت مقننه می نمایند و این هیئت به واقع نماینده ملت به شمار می رود و

۱. همان.

۲. همان، ش ۹، سه شنبه ۱۷ صفر المظفر ۱۳۳۰، ۱۰ فوریه ۱۹۱۲، «اقتدار حکومت در مشروطیت.»

ضمانت کننده دخالت مردم در امر سیاست محسوب می‌شود. به دید نویسنده خلط بحث از آنجا نشأت می‌گیرد که عده‌ای بر این باورند همان‌طور که در نظام استبدادی مردم برای احفاف حقوق خود مستقیم در برابر نظام جبار حاکم ایستادگی می‌کنند، در نظام مشروطه هم مردم باید به طور مستقیم حقوق خود را مطالبه نمایند. این عده از نکته‌ای غافلند و آن اینکه در نظام استبدادی قدرت به دست یک فعال مایشه است؛ تازه آن یک تن «غاصب سلطنت» است، مردم هر چه در برابر این حکومت مقاومت نمایند و با اوامر ظالمانه‌اش مقابله کنند؛ مورد مدع و ستایش واقع می‌شوند و مخالفت‌های آنان حاکی از حق طلبی و احساسات ملی محسوب می‌شود.

اما در مشروطه حکومت نماینده مردم است و «افتدارات دولت فقط ناشی از قوای ملت و اتفاق عموم است.» در این نظام مردم باید با حمایت از نمایندگان خود به‌واقع از قوانین مشروطیت دفاع کنند؛ در این نظام سیاسی «اگر ذره‌ای بر خلاف نفوذ و اختیارات هیئت حاکمه سوء‌رفتاری شود، مثل آن است که ملت قوانین موضوعه خود را نقض و بر علیه جهت اساسی که خود در تأسیس آن فدایکاری نموده قیام کرده باشد.»<sup>۱</sup> به عبارتی «وجود حکومت مقتدر نافذ‌الکلمه» در هر جای عالم که نوع بشر سکونت دارد، از «فرایض اولیه» است. گروه‌ها، جناح‌ها و احزاب سیاسی باید ضمن کشاکش‌های خود که از الزامات مشروطه است، به این نکته توجه داشته باشند که «مداری از قوای خود را صرف قوت حکومت» نمایند. احزاب نباید هیئت حاکمه را به حال خود رها سازند و به این نکته توجه داشته باشند که «تزلزل و اضطراب حکومت باعث سلب حیثیت ملت و هرج و مرچ داخلی، موجب زوال استقلال مملکت خواهد شد.»

نویسنده به احوال چند ساله مشروطه ایران نظر افکنده و دریافته که این وضعیت ناشی از جهالت عده‌ای است نسبت به مشروطیت و الزامات آن. در این دوره «قوای مختلفه مملکت همیشه در تضعیف قوّة دولت و سلب قدرت حکومت صرف همت نموده؛ هیچ وقت یک حکومت مقتدر قادری که از اختیارات قانونی خود استفاده کرده از حمله و تهدید محفوظ و به انتظام مملکت موفق آید؛ در ایران وجود نداشته.»<sup>۲</sup> در این چند ساله مشروطه «مخالفت‌های بی موقع» باعث هرج و مرچ شد و تبدیل «به ضدیت اشخاص» گردید؛ اساس حکومت متزلزل شد و اهمیت حکومت در نزد منمردین از بین رفت، فتنه جویی و شرارت به حد نهایی خود رسید و در نهایت ایران عرصه تاخت و تاز جمعی قطاع الطريق و مشتی دزدان ارتجاع پرست گردید. اختلافات داخلی و خطایکاری‌ها باعث شد هرج و مرچ در کشور بروز و ظهور یابد، جان و مال مردم مورد تعرض واقع شود، عرض و ناموس مسلمین هنک گردد، «استقلال وطن»

۱. همان.

۲. همان.

به خطر افتاد، اجانب به دخالت در امور کشور دعوت شوند؛ با این وصف «هر قدر که این قبیل مناقشات موجب سلب امنیت و اعدام اقدام است، وجود یک حکومت نافذ مقنن برای یک مملکت تازه آزاد، مفید و اطمینان بخش است.»<sup>۱</sup> این سخنان نشان می‌داد که با وصف یک تجربه شش ساله، هنوز زمامداران قوم نمی‌دانند مشروطه چیست و الزامات آن کدام است. هنوز روزنامه‌نگاران به پند و اندرز روی می‌آورند و همچنان موعظه و خطابه نقش استدلال و برهان را ایفا می‌کرد. از مشروطه فقط سخن می‌گفتند زیرا هنوز امکانی برای تجلی و عملی شدن نیافته بود.

در شماره‌ای دیگر از روزنامه آفتاب به مقوله آزادی و حدود آن پرداخته شد. در این شماره آمده بود «غذای آزادی» باید «متنااسب با قوّه آلات هضم باشد.» اگر حدود آزادی رعایت شود، نه تنها این نیاز ضروری بشر محدود نمی‌گردد، بلکه به ثبات و دوام آن خدمت شده است.<sup>۲</sup> از دید روزنامه آفتاب آنچه باعث تباہی کشور و قرار گرفتن آن در پرتگاه سقوط گردیده؛ «فقط بی مبالاتی در کارها، تندروی‌ها، جهالت، فساد اخلاق، خود غرضی متصدیان و اختلافات اشخاص» است که «کار مملکت را تباہ و روزگار ملت را سیاه نمود.»<sup>۳</sup> از آن سوی به دنبال وقوع مشروطیت حامیان رژیم سابق در بسیاری موارد وارد مجاری امور شدند و شروع به کارشکنی نمودند و یا عیب جویی، اینان تحریک اشرار و تشجیع دزدان مملکت نمودند، به دیسه چینی مشغول شدند و فرصت زیادی از مشروطیت ایران را تلف کردند. مالیه کشور برای دفع حملات آنان و دیسه‌هایشان صرف شد، خون جوانان وطن در دفع شر آنها به زمین ریخت، اموال رعایای ایرانی به دلیل فساد، نهب و غارت آنان به باد رفت، قواه دولتی در برابر آنان دچار ضعف و فتور گردید، این عوامل باعث شد «تنفر مردم و طبقات جاهم» نسبت به اساس مشروطیت شکل گیرد و وضع به شکلی درآید که مردم هم اکنون شاهد آن هستند. سؤال این است: «اگر مقاومت و فتنه‌انگیزی و خصومت آنها نبود جنگ داخلی چرا شروع می‌شد؟ چرا این همه خانه‌ها<sup>۴</sup> ویران! و جان‌ها در معرض خطر می‌افتد!»<sup>۵</sup>

به نظر نویسنده دخالت اجانب در امور داخلی ایران به دلیل همین اغتشاش‌ها، سلب امنیت‌ها و آدمکشی‌ها بود. مسئله اصلی به دید نویسنده این است: «آری آری بدبنخستی و سیاه روزگاری ما نه تنها از جهالت یک دسته و نادانی دسته دیگر است! بلکه هماره اکثر افراد ایرانی روز گذرانی و منافع یومیه موهم را همیشه بر فواید نوعی و سعادت قومی ترجیح داده نه

۱. همان.

۲. همان، ش ۵، یکشنبه ۸ صفر المظفر ۱۳۳۰، ۲۸ ژانویه ۱۹۱۲، «تفویت دولت».

۳. همان، «خرابی ما را سبب چه بوده و ترمیم آن به چه ممکن است.»

۴. اصل: خانها.

۵. همان؛ علامت! از نویسنده مقاله است.

خود در مصالح کار داخل شده سهیم غرامت و شریک غنیمت می‌شوند! و نه از منافع موقتی خود برای عوائد دائمی دست می‌کشند!»<sup>۱</sup> با این وضعیت برای رسیدن به مقصود چاره‌ای جز اتحاد و اتفاق وجود ندارد، اگر مقصودی خیلی هم مقدس باشد، اما اتحاد و اتفاق بین مردم کشور برای نیل به آن وجود نداشته باشد، هدف مزبور دست نیافتنی خواهد بود.

اتحاد چیست؟ «اتحاد... جمع آوری یک ملت است تمام اقتدارات و قوای خود را در مرکز واحد و سپردن زمام آن مرکز به یک هیئت صالحه که عبارت است از دولت و درخواست تمام آسایش و راحت خود از همان هیئت صالحه و هر اقدامی که بر خلاف این رویه باشد به هر اسم و رسم که نامیده بشود ابدًا اتحاد نیست و فی نفس الامر عین آشوب طلبی، انقلاب، یاغی گری و ایجاد فتنه و فساد است.»<sup>۲</sup> به همین دلیل است که اعمال و حرکات مردم امریکا، آلمان و ژاپن به اتحاد ملی تعبیر می‌شود اما اقدامات طوایف مراکش و عثمانی را به جز یاغی گری به چیزی دیگر تعبیر نمی‌کنند. اتحاد به این شکل حاصل می‌شود که مردم یک «مشیت ملی» را رقم زنند، به عبارتی مردم باید انتظارات سیاسی، اقتصاد و اجتماعی خود را از مرکزی واحد تقاضا کنند و البته برای انجام این درخواست باید «تمام اقتدارات به آن مرکز» محول شود.<sup>۳</sup> به قول نویسنده روزنامه آفتاب «در ظرف ده سال انقلاب استمراری» به اندازه‌ای افراد و اشخاص در مناصب اداری تغییر کرده‌اند «که هیچ کس نماند که مصدر هیچ کار نشود.» نوشته شد در تمام این ده سال عده‌ای را به خواهش سرکار آوردند، اما وقتی این افراد مستولیت پذیرفتند کسی با آنان همراهی نکرد و در عدد نازل‌ترین اشخاص محسوب شدند. به قول نویسنده هر کس به حل این معما نایل آمد اسرار انقلاب ده ساله ایران را درخواهد یافت. این موضوع نشان می‌دهد که اشخاص و افراد بخصوصی مقصرا نیستند، زیرا نباید کسی از کسی توقعات بیش از حد داشته باشد، امور مملکت هم به شعبده و کرامات و معجزه مرتب نمی‌شود؛ اصل این است: «حکومت قدرت می‌خواهد و قدرت در دست ملت است.» این ملت است که باید بر «اقتدار حکومت» بیفزاید. اگر اقتدار نباشد اصلاحات لازمه صورت نخواهد گرفت. برای انجام اصلاحات اختیار لازم است. «اختیار بدون اقتدار» به جز نتایج ذهنی فایده‌ای دیگر نخواهد داشت. قبل از اینکه وارد در بحث خوب و بد بودن افراد شویم، و قبل از اینکه به دیگران نقد روا داریم، باید «سعی در تحصیل اقتداراتی بنماییم که اشخاص خوب ما هم قربانی بیچارگی نشوند.»<sup>۴</sup> اما ملت چگونه می‌تواند اقتدار خود را عملی سازد؟ آیا غیر از تکیه به ساختارها و نهادهایی که مستلزم مردم‌سالاری است چنین مهمی ممکن بود؟ اگر آری آیا چنین

۱. همان: علامت! از نویسنده مقاله است.

۲. همان. ش ۳۹، دوشنبه ۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰، ۲۰ مه ۱۹۱۲، «اقتدار دولت».

۳. همان.

۴. همان.

نهادهایی شکل گرفته بودند؟ بدیهی است که پاسخ نویسنده روزنامه آفتاب منفی بود، پس با این وضعیت ملت چگونه می‌توانست نظر خود را در باب حکمرانی بیان دارد و حاکمیت خود را مسجل سازد؟ توجه داشته باشیم حتی مجلس که برآیند نظرات مردم بود، همچنان تعطیل بود و حتی خبری از بازگشایی آن شنیده نمی‌شد. وقتی مجلس که تجلی رأی جمعی مردم بود در محاق تعطیلی افتاده بود، ملت چگونه باید اعمال حاکمیت می‌کرد؟

مطلوبی از آن دست که نقل کردیم متعلق به حسین خان صباست. گفتیم مسئول روزنامه آفتاب همین فرد بود، حال باید دید این صبا کیست؟ میرزا حسین خان عبدالوهاب زاده مشهور به کمال‌السلطان همان کسی است که بعدها نام خانوادگی صبا را برای خود برگزید. وی فرزند حاجی عبدالوهاب تاجر تهرانی و برادرزاده آقا عبدالباقي ارباب تاجر تهرانی بود. به سال ۱۳۳۶ قمری که اوچ بحران ایران بود، وی سی و پنج سال داشت و از سه سال قبل روزنامه جنجالی ستاره ایران را منتشر می‌کرد. وی پیش از این به سال ۱۳۳۰ قمری زمانی که سنش حول و حوش سی بود، روزنامه نیمه رسمی و دولتی آفتاب را اداره می‌کرد و با نام حسین عبدالوهاب زاده امضا می‌نمود. در واقع او فعالیت مطبوعاتی خود را به سال ۱۳۲۸، زمانی که مخبر روزنامه تندرو ایران نو بود آغاز نمود<sup>۱</sup>. با این حساب سوابق او بر ناصرالملک نایب‌السلطنه پوشیده نبود، حال سؤال این است که چگونه ناصرالملک اجازه داد او مدیریت روزنامه‌ای را بر عهده گیرد که حداقل تا زمان شروع جنگ اول جهانی تنها روزنامه رسمی کشور به شمار می‌آمد؟ چگونه بود که کمال‌السلطان به یک باره از موضعی تندروانه در ایران نو به مشی میانه روی روزنامه آفتاب گرایش یافت و مقالاتی می‌نوشت که حاکی از اعتدال بود. به عبارت بهتر او چگونه با مشی تندروانه خود توانست مدیریت روزنامه‌ای را بر عهده گیرد که به واقع ادامه روزنامه مجلس بود. دیگر اینکه درست در زمان شروع جنگ صبا بار دیگر با تأسیس روزنامه ستاره ایران به همان مشی افراطی خود بازگشت. اگر اندکی در مفاد و مضمون مقالات اساسی روزنامه آفتاب که به قلم صبا منتشر می‌شد توجه کنیم، می‌بینیم او نظریه‌پرداز دوره ناصرالملکی است بعد از برافتادن مشروطه. در دوره یاد شده بود که احدی از پشت پرده‌های سیاست مطلع نمی‌شد، نایب‌السلطنه به شاه خردسال ایران یأس و بدینی القاء می‌کرد. در عین حال کسانی مثل صبا از ضرورت حکومت زورمند سخن به میان می‌آوردند. ضرباً هنگ مطالب همان چیزی است که بعدها در ستاره ایران هم پیگیری شد، این روش سپس در جراید بعد از کودتای سوّم اسفند هم تعقیب گردید. بنابر این حق است که بگوییم صبا از فرصت به دست آمده بهره جست تا نظریات خود را اشاعه دهد. در این نظریات می‌بینیم که وی طعن‌های خردکننده‌ای بر مشروطه طلبان وارد می‌کند، روشی که بعدها تا دوره

۱. علوی، ابوالحسن: رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمانی- ایرج افشار، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۳)، ص ۸۹

بعد از کودتا ادامه داد. این حسین خان صبا بود که اندیشه ضرورت ظهور ابرمرد را ترویج می‌کرد، از میکادو و بیسمارک و ناپلئون و نادر شاه افشار سخن به میان می‌آورد و در یک کلام اندیشه دیکتاتوری موسوم به منور را اشاعه می‌داد. آفتاب، الگوی برخی روزنامه‌های بعدی دوره جنگ اول جهانی شد که تأثیری غیر قابل انکار بر فضای سیاسی ایران بر جای نهاد. در جای خود به طور مشروح به آن فرایندها خواهیم پرداخت، اما در اینجا تذکر این نکته را بی‌فایده نمی‌دانیم که از درون این اندیشه‌ها نه مشروطه شکل می‌گرفت و نه الزامات یک دولت دمکراتیک؛ برخلاف مضامین ظاهری این روزنامه، تنها چیزی که سرلوحه اندیشه‌های افرادی مثل صبا بود، شکل‌گیری یک دیکتاتوری نظامی بود با پوشش اقتدار حکومت مرکزی، تا به بهانه امنیت؛ امنیتی که توسط همراهان همین صبا طعمه بحران می‌شد، ضرورت استقرار دولتی سرکوب‌گر را توجیه کنند.

## ۵. نخستین تجربه دولت زورمند

روزنامه آفتاب به‌واقع سخنگوی مواضع نایب‌السلطنه بود، اما مسئله این بود که نایب‌السلطنه خود نخستین منفی باف و اولین شخص بی تفاوت نسبت به آینده ایران بود. به ذکر نمونه می‌پردازیم: اندکی بعد از حملات روس‌ها نایب‌السلطنه به سویس رفت و سپس به پاریس مسافرت نمود، او در آن شرایط بحرانی کشور را به حال خود رها نموده و زمام امور را به دست صمصم و بعد محمد علی‌خان علاء‌السلطنه سپرد. علاء‌السلطنه در این زمان پیرمردی فرتوت بود که توانایی اداره کشور را نداشت. بحث تشکیل قدرت مرکزی و دولت مقندر در این مقطع تاریخی هیچ گاه سرانجام نیافت. هر از چندگاهی فردی پیدا می‌شد و بر اریکه صدارت اعظمی جلوس می‌کرد اما اندکی بعد فرو می‌افتداد بدون این‌که توانسته باشد گره از کار فرویسته ایران بگشاید. یکی از این افراد که ریاست وزرایی اش در بد و امر امیدهای فراوانی آفرید و در دوره‌های قبل و بعد هم به تفاریق قدرت را به دست داشت؛ میرزا محمد علی‌خان معین‌الوزاره، مشهور به علاء‌السلطنه بود. قبل از این‌که به نمونه‌ای از امیدهای شکل گرفته در مورد ریاست وزرایی او اشاره‌ای کنیم، لازم است بدانیم وی کیست؟

## ۱-۵. علاء‌السلطنه کیست؟

او به سال ۱۸۴۰ میلادی به دنیا آمد، نام پدرش میرزا ابراهیم خان بود، نوزده ساله بود که سمت سرکنصل ایران در بمبنی یافت، این درست بعد از جنگ‌های ایران و انگلیس بود که به سال ۱۸۵۷ روی داد و منجر به جدا شدن افغانستان از ایران گردید. علاء‌السلطنه پیشتر با همین سمت در بغداد کار کرده بود. سال ۱۸۸۰ او نیابت حکومت گیلان را یافت، دو سال بعد سرکنصل ایران در شهر تفلیس شد، به سال ۱۸۸۹ یعنی به سن سی سالگی وزیر مختار ایران

در لندن گردید. او با خواهر امین‌الدوله مهدیخان مجده‌سلطنه ازدواج کرد و حاصل این ازدواج چند فرزند شد که همگی در تحولات ایران مؤثر بودند.

علاء‌السلطنه سه فرزند داشت: بزرگ‌ترین آنها مشیر‌الملک بود که بعداً وزیر مختار ایران در لندن شد، او بعد از مرگ پدر به لقب علاء‌السلطنه مفتخر گردید. فرزند دوم، دکتر محمدخان علائی بود که در انگلستان طبابت می‌کرد و بعداً به ایران آمد. سومین فرزند حسین علاء مشهور به معین‌الوزاره بود که ریاست کابینه وزارت خارجه را بر عهده داشت، او کوچک‌ترین پسر خانواده به شمار می‌آمد. بعدها حسین خان علاء دیپری سفارت ایران را در لندن عهده‌دار شد. سال ۱۹۰۴ علاء‌السلطنه را از لندن فراخواندند؛ علاء‌السلطنه همراه با پرسش حسین خان معین‌الوزاره وارد کشور شد. یک سال بعد ارتقاء مقام یافت و همراه با هدایای مظفرالدین‌شاه برای ادوارد هفتم پادشاه انگلیس، به لندن رفت. در همین زمان شاه ایران به او لقب پرنس داد، حال آنکه وی شاهزاده نبود. نیز مفتخر به منصب امیر‌تومانی شد، در همین سفر با ادوارد هفتم ملاقات کرد و نشان سلطنتی ملکه ویکتوریا را دریافت نمود.<sup>۱</sup>

به هر حال این دوره دورخیز وی به قدرت بود. بعد از این مرحله علاء‌السلطنه پس از اینکه در دوره مشروطیت در کابینه‌های مختلف، پنج بار وزیر خارجه، سه بار وزیر تجارت و فواید عامه، یک بار وزیر مالیه و چهار بار وزیر معارف شد، در ماه صفر ۱۳۳۱ قمری برای نخستین بار به ریاست وزرایی رسید و کابینه‌اش هم حدود هفت‌ماه دوام یافت. اسامی وزرای کابینه او عبارت بودند از: عبدالمجید میرزا عین‌الدوله وزیر داخله، میرزا حسنخان وثوق‌الدوله وزیر خارجه، میرزا حسنخان مستوفی‌المالک وزیر عدلیه، صادق خان مستشار‌الدوله وزیر پست و تلگراف، حسین اسماعیل خان ممتاز‌الدوله وزیر تجارت و فوائد عامه و میرزا حسن خان مشیر‌الدوله وزیر معارف. در این کابینه به تاریخ ۶ فوریه ۱۹۱۳ میلادی امتیاز راه‌آهن جلفا به تبریز به روس‌ها داده شد و پس از اعتراض دولت انگلستان به دولت ایران، همین کابینه سه روز بعد یعنی ۹ فوریه حق احداث خط‌آهنی از خرم‌شهر به خرم‌آباد را نیز به انگلستان اهدا نمود. علاء‌السلطنه در بغداد متولد و در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در تهران درگذشت و در حضرت عبدالعظیم بهخاک سپرده شد.<sup>۲</sup>

## ۵-۲. تجربه نخستین کابینه مقتدر

کابینه علاء‌السلطنه را برای این تشکیل دادند تا بلکه بتواند در کشور نوعی آرامش برقرار

۱. ج. پ. چرچیل: فرنگ رجال دوره قاجار، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، (تهران، زرین، ۱۳۶۹)، ص ۱۲۵.

۲. همان.

سازد. روزنامه آفتاب علاءالسلطنه را این‌گونه معرفی کرد: «پرنس علاءالسلطنه رئیس‌الوزرا یعنی مجسمه درستکاری و مرأت پاک دامنی تمام مدت عمر خویش را بدون آلایش عیب صرف خدمات عمومیه نموده و همواره به واسطه نجابت و شرافت ذاتی در نزد خودی و بیگانه محترم و معزز بوده، مقصودی جز خیر و صلاح مملکت نداشته‌اند. عموم طبقات اطمینان به حسیات وطن پرستانه ایشان دارند. مشاغل مهمه که سابقاً متصدی بوده‌اند عبارت است از سفارت دولت علیه در لندن و چند کرت وزارت امور خارجه و وزارت معارف.»<sup>۱</sup>

اگر بحران‌های بعد از اولتیماتوم ادامه می‌یافتد، شیرازه امور کشور به کلی از هم می‌باشد. این بود که یک وزیر داخله قدرتمند یعنی عین‌الدوله را انتخاب کردند. عین‌الدوله این «مهین وزیر آزموده»، همان کسی است که در دوره استبداد خدمات فراوانی به شاهان قاجار انجام داد. امروز در دوره بعد از مشروطه و زمانی که شعار دولت مقندر ساز می‌شد، از او با این اوصاف یاد می‌شد: مردی که عزم ثابت، رأی و زین و حصافت عقل و درستی قول دارد؛ به نظر آفتاب، این «شاهزاده معظم» دارای خصائی است که «متنانت و وقار و اراده تزلزل‌ناپذیر» در زمرة آن خصائی هستند. به گمان نویسنده آفتاب، عین‌الدوله این ویژگی‌ها را با «نام ارجمند و نقاذ کلمه» متحد کرده و «نمونه کاملی از مرد دولت در وجود وزیر داخله جدید ایران» به ودیعت نهاده است. در ادامه معرفی عین‌الدوله روزنامه یاد شده آورده: «از سی سال به این طرف همواره مصدر مشاغل بزرگ از قبیل حکومت آذربایجان و عربستان<sup>۲</sup> و مازندران و تهران بوده، یک چند نیز صدارت ایران به کف کفايت ایشان محول گشته و در تمام این مدت به هر نقطه که گام نهاده، به تنظیم امصار و آسایش اهالی موفق آمده‌اند. در ایام صدارتشان با آن همه موائع عدیده و نقص و کسر مالیه بالاترین خدمتی که نمودند تطبیق میزان دخل و خرج دولت بود.»<sup>۳</sup> ای عجب که از دوره ریاست وزرایی عین‌الدوله، که همزمان با آن نخستین نغمه‌های مشروطه ایران اتفاق افتاد و کار تا سقوط او پیش رفت، به این لحن پر طمطراف یاد شده بود. گویی عین‌الدوله نخستین مرد مشروطه طلب و اول طالب آزادی بود که اینک بعد از مدت‌ها ملت باید بار دیگر از خدمات و نعمت وجود او بهره می‌برد. واقع امر این است که تنها خصوصیت مهم عین‌الدوله که فکر می‌کردند به درد آن روز جامعه می‌خورد، تجربه‌اش در سرکوب مردم بود. او وزارت مهم داخله را به دست گرفت تا بار دیگر بخت خود را بیازماید. در این زمان عین‌الدوله مورد حمایت بقایای حزب دمکرات بود، حمایتی که بعدها خواهیم دید در آن صداقتی نداشتند.

۱. یعنی چند بار.

۲. آفتاب، ش ۱۳۷، شنبه ده صفر ۱۳۳۱، ۱۸ ژانویه ۱۹۱۳، «کابینه جدید».

۳. خوزستان.

۴. همان.

وزارت جنگ هم به مستوفی الممالک داده شد که مورد توجه دمکرات‌ها بود. از او و نیز وثوق‌الدوله وزیر امور خارجه هم به همین سیاق تعریف شد. قوام‌السلطنه وزیر مالیه، با عنایتی مثل «رب‌النوع قدرت و استقامت و سرمشک کفايت و فعالیت در تجلد پروری و ترقی خواهی و ادخال آثار تمدن غرب و تشکیل تأسیسات جدیده»، مورد تمجید قرار گرفت. او مردی سازمان‌دهنده و اصلاح طلب تلقی شد و از خدمات او در اداره سابق به ویژه وزارت جنگ و داخله تقدير به عمل آمد. اسماعیل خان ممتاز‌الدوله وزیر عدلیه، حسین خان مؤتمن‌الملک وزیر تجارت و فلاحت، صادق خان مستشار‌الدوله وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه و حسن خان مشیر‌الدوله هم به وزارت اوقاف و معارف نایل آمدند. همه این افراد از دید روزنامه آفتاب در کار خود «یگانه» بودند و هیچ ایرادی نمی‌توانست به آنان وارد باشد. واقع امر این است که این کابینه بیشتر انتلافی بود تا کابینه‌ای قدرتمند. به عبارت بهتر علاء‌السلطنه در نخستین تجربه ریاست وزرایی خود کوشید تا بهترین‌ها را فارغ از تعلقات سیاسی و گرایش‌های حزبی آنان دور هم گرد آورد. به همین دلیل مستشار‌الدوله را در کنار وثوق‌الدوله نشاند و قوام‌السلطنه را در کنار ممتاز‌الدوله، عین‌الدوله و مشیر‌الدوله را با هم زیر یک سقف قرار داد و برادر مشیر‌الدوله یعنی مؤتمن‌الملک را هم بر آنان افزود. مستوفی‌الممالک را که از معمرین قوم شناخته می‌شد و با دمکرات‌ها بسیار محشور بود، وارد کابینه کرد تا نوعی تعادل برقرار نماید، اما این تمهدات بی‌فایده بود. قبل از اینکه به کارنامه کابینه علاء‌السلطنه بپردازیم، لازم است اندکی به معرفی این اشخاص مبادرت ورزیم.

صادق خان مستشار‌الدوله فرزند میرزا جوادخان و خواهر زاده محسن خان مشیر‌الدوله بود. پدرش میرزا جواد خان مدتها کارگزار تبریز بود، پدر بزرگ او میرزا کریم خان نام داشت که کدخدای محله خیابان در تبریز بود. صادق‌خان نزد پدر کار می‌کرد و در اوایل ملقب به صدیق حضرت بود.<sup>۱</sup> نیز او از وکلای دوره اول و دوم مجلس شورای ملی از حوزه انتخابیه آذربایجان بود. میرزا جوادخان از کارمندان عالی رتبه وزارت خارجه به شمار می‌آمد و در سال ۱۳۰۱ هجری قمری مستشار سفارت ایران در اسلامبول بود و پس از فوت برادرش میرزا یوسف‌خان مستشار‌الدوله در سال ۱۳۱۲ هـ ق.، ملقب به لقب برادرش گردید و به مستشار‌الدوله شهره شد. پس صادق مستشار‌الدوله برادرزاده میرزا یوسف خان مستشار‌الدوله نویسنده مشهور رساله یک کلمه است. هنگامی که محسن خان مشیر‌الدوله دایی صادق مستشار‌الدوله که از سال ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۸ هـ ق. سفیر کبیر ایران در اسلامبول بود، تحت نظر وی در مکتب سلطانی اسلامبول تحصیل نمود و بعد در سفارت ایران مشغول به خدمت شد، پس از بازگشت به ایران در وزارت خارجه در تهران و در تبریز در کارگذاری نزد پدرش مشغول خدمت گردید<sup>۲</sup> و

۱. رجال عصر مشطیت، صص ۱۰۲-۱۰۳.

۲. رجال بامداد، ج ۲، ص ۱۶۶.

همان طور که بالاتر گفتیم، در این ایام ملقب به لقب صدیق حضرت بود و پس از فوت پدرش ملقب به مستشارالدوله گردید.

صادق خان در سال ۱۳۲۴ق. مطابق با ۱۹۰۵ش. به وکالت مجلس از آذربایجان انتخاب شد و به تهران آمد و جزو رؤسای مشروطه طلبان بود. در تدوین متمم قانون اساسی به سال ۱۳۲۵ق. شرکت داشت و بعد رئیس مجلس گردید. در جلسه روز شنبه ۲۶ شعبان ۱۳۲۵ق. برابر با ۵ اکتبر ۱۹۰۷ نامه‌ای از سفارت انگلیس که به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ برابر با ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ نوشته شده بود؛ به عنوان وزارت خارجه ایران ارسال گردید. این نامه متضمن قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین روس و انگلیس منعقد شده در مورخه ۳۱ اوت ۱۹۰۷ بود، این قرارداد به امضای نیکولسون و ایزولسکی رسیده و شامل پنج فصل بود. مستشارالدوله که در این زمان رئیس مجلس بود، آن را قرارداد بین دولتين از لحاظ روابط تجاری دانست و گفت: «هیچ‌گونه اصطکاکی به استقلال ایران ندارد و برای خودشان است و مرسوط به ما نیست!». و از طرف نمایندگان، این وصف و تفسیر، با عبارات گوناگون تأیید گردید. پس از توپ بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ق. هنگامی که صادق خان در مجلس بود گرفتار شد و مدتی در باغ شاه زندانی گردید. بعد که آزاد شد به طور اجبار یا اختیار منشی محمدعلی شاه و ملازم حضور همایونی گردید<sup>۱</sup>.

به دنبال فتح تهران به دست مشروطه طلبان در رجب سال ۱۳۲۷ق. وی عضو مجلس و کمیسیون عالی و هیأت مدیره‌ای بود که به طور موقتی کشور را اداره می‌نمود. او سپس مجلداً به وکالت مجلس از تهران و آذربایجان انتخاب شد و وکالت آذربایجان را قبول کرد. پس از حدود شانزده ماه از وکالت استعفا داد. در کابینه‌ای که به ریاست محمدولی خان تنکابنی سپهبدار اعظم تشکیل یافت (۱۳۲۹ق.) وزیر داخله شد و پس از آن غالباً داخل در خدمات دولتی از جمله وزارت و سفارت و ریاست کمیسیون سرحدی بود. در سال ۱۹۰۸ش. (۱۹۱۹م.) که وثوق‌الدوله قرارداد مشهور ۱۹۱۹ را امضا نمود؛ مستشارالدوله با جمعی دیگر، از مخالفین قرارداد مذبور به شمار می‌رفتند.

وثوق‌الدوله برای پیشرفت کار خود تمام مخالفین قرارداد را دستگیر نمود و از آن جمله مستشارالدوله را با عده‌ای به کاشان تبعید کرد. در مجلس مؤسسان اول در آذرماه سال ۱۳۰۴ش. که برای تغییر بعضی اصول قانون اساسی انعقاد یافت وی رئیس آن مجلس بود. در سال ۱۳۱۳ش. سفیر کبیر ایران در آنکارا و در سال ۱۳۲۱ در کابینه احمد قوام (قوام‌السلطنه) وزیر مشاور بود. به قول بامداد، مستشارالدوله از نطق و بیان بی‌بهره نبود، لکن انشا و حسن خطش بر معاملات دیگرش می‌چریید. وی در سال ۱۳۷۲ق. در تهران درگذشت. از این شرح

۱. همان، ص ۱۶۷.

در می‌باییم که مستشارالدوله مردی بود مذبذب، گاهی در خدمت محمد علی شاه و گاه دیگر مدعی مشروطه‌خواهی و در خاتمه کارگزار رضا خان سردار سپه. مستشارالدوله مردی به شدت غوغاسالار بود. در بسیاری از بحران‌های ریز و درشت کشور مشارکت داشت و در این راستا با شقی‌ترین عناصر همکاری نمود و به طوری که خواهیم دید نقشی بسیار مؤثر در براندازی کابینه‌ها داشت و در زمرة کسانی بود که زمینه را برای استقرار رضاخان بر سریر سلطنت هموار ساخت و مشروطه و الزامات آن را به طاق نسیان کویید.

دیگر وزیر کابینه علاء‌السلطنه یعنی میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله، متولد ۱۲۵۸ش. بود. وی فرزند میرزا علی‌اکبر مکرم‌السلطنه (متوفی ۱۳۱۸ش.) و نوه آقا صمد صراف تبریزی بود. برادرش صمدخان ممتازالسلطنه وزیر مختار ایران در پاریس بود، ممتازالسلطنه به قول ابوالحسن علوی «شهرت خوبی در حسن اخلاق ندارد».<sup>۱</sup>

ممتازالدوله سابقًا در وزارت خارجه مشغول و مدت‌های مديدة در اسلامبول در سفارت خانه ایران مشغول خدمت بود.<sup>۲</sup> در اوایل صدارت سلطان عبدالmajid میرزا عین‌الدوله به تهران آمد و در دستگاه عین‌الدوله مشغول مترجمی شد. در سال ۱۳۲۴ق. بر حسب دستور دولت وقت قانون عدله را از ترکی عثمانی ترجمه و دولت با تصویب شاه اجرای آن را اعلام نمود. در دوره اول مجلس وکیل گردید و پس از میرزا محمود خان احتمام‌السلطنه، میرزا اسماعیل خان را که به ظاهر مردی بی‌آزار و بی‌اذیت بود به ریاست مجلس برگزیدند. در موقع توب بستن مجلس او رئیس مجلس بود و پس از انحلال مجلس در سفارت فرانسه متخصص گردید و از آنجا به پاریس رفت. پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ق به تهران آمد و از طرف مردم آذربایجان وکیل گردید و در سال ۱۳۲۹ق نیز رئیس مجلس شد. در کابینه محمد ولی خان سپهسالار اعظم در سال ۱۳۲۹ق وزیر مالیه و در کابینه نجفقلی خان صمصام‌السلطنه بختیاری وزیر عدله گردید و بعد مدت‌ها بی‌شغل بود تا در سال ۱۳۳۱ق در کابینه میرزا محمد علی خان علاء‌السلطنه وزیر عدله شد. ممتازالدوله در سال ۱۳۱۲ش. در سن ۵۴ سالگی در تهران درگذشت. سیمای سیاسی ممتازالملک در حوادث سال‌های آتی ایران به شدت تیره و تار می‌نماید، او هم با افراطی ترین جناح‌های درگیر این زمان همسویی داشت و در بحران سازی‌های تصنیعی و همسویی با محافل غوغاسالار به شدت همکاری صمیمانه نشان داد. رجال دیگر کابینه یعنی مستوفی‌الممالک، مؤتمن‌الملک، وثوق‌الدوله و احمد قوام به قدری مشهورند که ما را از هر نوع معرفی بی‌نیاز می‌سازند.

اندکی بعد از اینکه کابینه علاء‌السلطنه تشکیل شد، تنها روزنامه پایتخت خبر داد که امکان یک توافق بین آلمان و انگلیس وجود دارد، برخی محافل تهران ابراز امیدواری کردند این خبر

۱. رجال عصر مشروطیت، ص ۱۱۴.

۲. رجال بامداد، ج ۱، ص ۱۴۸.

صحت داشته باشد: «مالکی که از تقرب آلمان و انگلیس می‌ترسند خود می‌داند، ولی نجات مملکت در ائتلاف این دو دولت است به همین جهت ما از این پیش آمدنا قلبًا خوشحالیم.»<sup>۱</sup> در همین حال خبری در مورد سیاست آتشی انگلستان در مورد ایران توسط لرد اوکلند در پارلمان انگلستان به گوش می‌رسید که برای طرف ایرانی امیدبخش تلقی می‌گردید. طبق اظهارات اوکلند دولت انگلستان در صدد اشغال جنوب ایران نیست، به همین جهت اشراری که کاپیتان آکسفورد را به قتل رسانیده بودند باید توسط دولت ایران تعقیب شوند و دولت انگلستان یا حکومت هند بریتانیا برای این موضوع قوابی به جنوب ایران ارسال نخواهد کرد. انگلستان وعده داد با مساعدت حکومت هندوستان در برقراری آرامش در خطه فارس تلاش کند، نیز مقرر شد به قوهٔ ژاندارمری ایران که زیر نظر صاحب‌منصبان سوئدی اداره می‌شد، ابراز اعتماد گردد و بریتانیا حتی از دخالت غیر مستقیم در امور جنوب ایران اجتناب ورزد. خبر داده شد که دولت انگلستان همراه با دولت روسیه مبلغی وام در اختیار ایران قرار خواهد داد و دولتین به کابینه علاء‌السلطنه ابراز اعتماد کرده‌اند و اذعان نموده‌اند این دولت قادر به اعاده آرامش و امنیت در کشور است و به نظر دولتین وضعیت ایران به مراتب «درخشش‌تر از ایامی که مستر شوستر در ایران بود» می‌باشد. نکته بعدی جالب بود، در یکی از بندهای گزارش اوکلند به پارلمان انگلستان آمده بود که دولتین «تشکیل مجلس را در این زودی‌ها نافع برای احوال مملکت نداشته بالعکس برای حیثیت و اقتدار دولت خطرناک تصوّر می‌کند ولی دولت انگلیس امیدوار است که بعد از اعاده امنیت بدون تأخیر منعقد شود.»<sup>۲</sup> بالاتر اینکه در بند بعدی آمده بود: «دولتین نمی‌خواهند فعلًاً قشون خودشان را عودت دهند.» نیز دولت انگلستان باید فرصتی به دولت روسیه می‌داد تا «مطمئن از قدرت دولت ایران بر ابقاء امنیت شود.» در عین حال وعده داده شد که گفتگویی بین روس و انگلیس در مورد تقسیم قطعی ایران در بین نیست، زیرا طبق بند بعدی «منافع فانقه انگلیس در خلیج فارس تأمین شده است.»<sup>۳</sup> جالب‌تر از همه این‌که سرمقاله‌نویس روزنامه آفتاب یعنی همین کمال‌السلطان صبا، نوشت این مطالب نشان‌دهنده «صحت احوال مملکت و استقامت حیات سیاسی ماست.» با اینکه نوشه شد دولت انگلستان استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین نموده است، اما از مطالبی که در خود این روزنامه آمده بود و ما آنها را نقل کردیم؛ چنین تضمینی بر نمی‌آمد. انگلستان در آن زمان به این دلیل در برابر قتل کاپیتان آکسفورد کوتاه آمد که گرفتاری‌هایی بزرگ‌تر در اروپا داشت، سایه‌های جنگی ویرانگر در افق اروپا مشاهده می‌شد و انگلستان تلاش می‌کرد خود را از این جنگ حتمی‌الوقوع برهاند. به همین علت عده‌تالش خود را مصروف حل مشکلات اروپایی

۱. آفتاب، ش. ۱۵۰، چهارشنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۱، ۱۹ فوریه ۱۹۱۳، «مودت انگلیس به آلمان.»

۲. همان.

۳. همان.

خویش کرد و نمی‌خواست به این دلایل جزیی مسئولیتی مهم‌تر در ایران بر عهده گیرد. با اینکه وعده داده شد مساعده‌ای در اختیار ایران قرار دهنده، اما می‌دانیم این وعده هرگز محقق نشد. می‌گفتند گزارش اوکلند نشان‌دهنده استقرار دولت مقتصد در ایران است و به همین دلیل انگلیس و آلمان تصمیم گرفته‌اند از رقابت در مسائل ایران چشم پوشی کنند؛ اما نویسنده روزنامه آفتاب در باب تصمیم دولتين در مورد ابقاء قوای خود در ایران و تصمیم دیگر در مورد شکل نگرفتن پارلمان که دخالت آشکار در مسائل داخلی کشور و نیز نقض استقلال و حاکمیت ملی کشور به شمار می‌رفت؛ سکوت کرد. همین فقرات دوگانه یعنی باقی ماندن قوای بیگانه در ایران و ممانعت از تشکیل مجلس که اوکلند در پارلمان انگلیس توضیح داد خود مبین تحلیل غلط نویسنده از اوضاع کشور بود؛ اما صبا نوشت در این زمینه‌ها «رأى خودمان را على العجاله محفوظ می‌داریم.» به عبارت بهتر در همین دو مورد که از قضا مهم‌ترین موارد بود نویسنده روزنامه آفتاب سکوت کرد تا به تحلیل غلط او در مورد کاینه علاء‌السلطنه آسیبی وارد نشد. در مورد بحث حفظ منافع بریتانیا در خلیج‌فارس نوشت شد: «فقره نهم [یعنی فقره «منافع فائقه انگلیس در خلیج‌فارس تأمین شده است.»] برای اطمینان از احتیاطاتی است که دولت انگلیس در مقابل وضعیت روسیه و آلمان در خلیج‌فارس گرفته و شاید تذکر سریات جدیدی است که هنوز کاملاً از زیر پرده‌های سیاست خودنمایی نکرده است.»<sup>۱</sup> و در نهایت اینکه «برای تشکر از این مناسبات حسن[!] که در باره ایران به لحن نیک بیانه[!] ادا شده مثل معروف هذا ايضاً من برکة البرامکه<sup>۲</sup> [!] را تکرار می‌نماییم و به هموطنان عزیز یادآوری می‌کنیم که از حسن موقع دولت حاضرة خودمان استفاده ملی کرده فرصت را غنیمت بدانند.»<sup>۳</sup>

نکته جالب‌تر این است که همان روزنامه در همان شماره خود در مورد قتل کاپیتان آکسفورد از قول همان اوکلند سابق الذکر آورد «قتل کاپیتان آکسفورد از یکی از واقعات مهمه می‌باشد ولی زمستان فصل مناسبی برای اتخاذ اقداماتی برای سیاست اشرار نمی‌باشد.» عجب اینکه باز هم روزنامه از نقط اوکلند تشکر کرده و وعده داد در شماره‌های آتی هم در این زمینه با خوانندگان گفتگو کند.<sup>۴</sup> سه روز بعد باز هم سرمقالمونیس آفتاب با یک دنیا شuf و شادی مطلبی در مورد این نقط که ارزش چندانی هم نداشت، چاپ کرد.<sup>۵</sup> باز هم شرح کشافی در مورد پذیرش استقلال ایران توسط بریتانیا به رشته تحریر در آمد، اما آینده نشان داد که بریتانیا

۱. همان.

۲. یعنی: اینهم از برکت وجود برامکه است.

۳. همان.

۴. همان، «راجع به ایران.»

۵. همان، ش ۱۵۱، ۱۳۳۱ ربیع الاول ۱۹۱۳، ۲۲ فوریه، «آثار امیدواری یا نطق رسمی مستر اوکلند.»

نه برای مشروطه، نه استقلال و تمامیت ارضی کشور و نه برای رجال مشروطه ارزشی قائل نیست.

تکیه‌گاه اصلی آرامش کشور در این ایام ژاندارمری بود که صاحب منصبان آن سوئدی بودند و ژنرال یالمارسن این قوه را فرماندهی می‌کرد. ژاندارمری گرچه باطنًا تکیه به انگلستان داشت، اما با قوه قزاق که زیر سیطره روس‌ها بود مخالفتی نمی‌کرد؛ آنان جنوب کشور را در دست داشتند و همراه با بریتانیایی‌ها تلاش می‌کردند آرامش را برقرار سازند.

ژاندارمری در شمال کشور و منطقه نفوذ روس‌ها هم بسیار فعال بود، پیش بینی می‌شد اگر اوضاع مناسب باشد؛ آنان می‌توانند شمال کشور و امنیت آن را هم از دست روس‌ها خارج سازند.

همه این تحولات و اظهار نظرها نشان می‌داد به‌واقع انگلیسی‌ها از مشروطه ایران حمایت نکردند، آنها می‌خواستند از قدرت شاهی که مورد حمایت روسیه بود کاسته شود، اما در مقابل، خود خواهان مسلط کردن برخی خوانین بختیاری و وابستگان خویش بر مقدرات امور ایران بودند؛ کسانی که از عهد ناصری در پیوندی ناگستینی با منافع انگلستان قرار داشتند. برخی از این خوانین به‌واقع حامیان منافع انگلستان در جنوب ایران بودند و بیشتر به مصالح آن کشور می‌اندیشیدند و ابدآ مفهومی به نام مصلحت ملی ایران برایشان شناخته شده نبود. اینان پاسداران منافع نفتی بریتانیا در خوزستان بودند، می‌دانیم که حتی بخشی از سهام شرکت نفت انگلیس و ایران به آنان تعلق داشت. سه درصد از عواید شرکت نفت به آنان داده می‌شد و جالب اینکه این سه درصد از عواید و سهم دولت ایران کسر می‌گردید. مهم‌تر اینکه دولت ایران کوچکترین اطلاعی از این قرار و مدارها نداشت و در جهل و گمراهی مطلق به سر می‌برد.<sup>۱</sup> این علاوه بر توافقی بود که به سال ۱۹۰۹ بین برخی خوانین بختیاری و انگلیسی‌ها منعقد شده بود و طبق آن به ازای اجازه حق عبور خطوط نفتی از منطقه بختیاری و تأمین امنیت حوزه‌های نفتی، سالی ۶۵۰ لیره به آنان پرداخت و وامی به مبلغ ۱۰/۰۰۰ لیره نیز در اختیار آنان گذاشته می‌شد.

دوره زمامداری علاءالسلطنه واجد ویژگی‌های مهمی بود که بعدها در مقدرات امور کشور بسیار مؤثر واقع شد. یکی از این تحولات مهم به کارگیری عناصری در امر حکومت بود که متخصص بحران آفرینی بودند. علاءالسلطنه البته نتوانست از خود اقتداری نشان دهد، تأیید دولت او به مثابة یک دولت مقتدر از سوی روس و انگلیس صرفاً به دلیل وجود تهدیدی عظیم از جانب آلمان بود که همه اروپا و قدرت‌های بزرگ آن قاره را به چالش می‌طلبید. برای

1. R. W. Ferrier: The History of the British Petroleum Company, Vol. I, (London, 1982), pp. 120-122.

استقرار یک دولت مقندر در آن شرایط تاریخی وجود قوای منسجم نظامی و انتظامی از ضروریات و بدیهیات اوئلیه به شمار می‌آمد، حال بینیم وضعیت کشور از این نظر چگونه بود؟

## ۶. دولت علاءالسلطنه و ضرورت اصلاحات اساسی

دوره ریاست وزرایی علاءالسلطنه یکی از دوران‌سازترین ادوار تاریخ ایران می‌باشد که به درستی موشکافی نشده است. ما برخی از حوادث این دوره را که نقش بسیار عظیمی در تحولات آتی کشور داشت در جای دیگر به اجمال نشان داده‌ایم؛ اما در این فرصت می‌خواهیم واکنش محافل سیاسی ایران را در ارتباط با این انتصاب بازکاوی نماییم. شاید لازم به گفتن باشد که علاءالسلطنه با ناصرالملک بستگی سببی داشت. اهمیت نکته فوق در این است که شاید برای نخستین بار در دوره نیابت سلطنت ناصرالملک دولتی شکل گرفت که به طور کامل با منویات و اهداف او همسویی داشت. این کابینه همان‌طور که بالاتر اشاره کردیم، امیدهای فراوانی آفرید، منشاء امیدواری‌ها هم این بود که علاءالسلطنه شاید با اتکا به نایب‌السلطنه و پیوند خوبی با او بتواند گره فرویسته ایران را بگشاید. انتصاب او روز دهم صفر سال ۱۳۳۱ روی داد، یعنی بیش از یک سال بعد از فاجعه حمله روسیه به ایران. همان‌روز روزنامه آفتاب مقاله‌ای را به این موضوع اختصاص داد.

آفتاب نوشت زمانی که قوه مجریه به بحران افتاده بود و درست در زمانی که به دلیل گسترش نامیدی همه از «حکومت مقندر و با دوام» سخن به میان می‌آوردند، با ظهور کابینه جدید امیدواری به کشور بازگشت نمود. نویسنده به این موضوع پرداخت که از مدت‌ها قبل بسیاری از دست‌اندرکاران مسائل سیاسی ایران اظهار می‌کردند که باید «دولت مختلط و جامعی» تشکیل شود و نام آن را *Cabinet de Concentration*<sup>۱</sup> نهاده بودند. همه آرزو می‌کردند این کابینه ائتلافی شکل گیرد و کلاف سردرگم مسائل سیاسی کشور را بگشاید. این دولت می‌باشد «به اصلاح و انجام مقاصد کهتر و مهتر کوشد و ترفیه حال عباد و تعمیر بلاد را وجهه همت خود سازد». این اوصاف در مورد کابینه علاءالسلطنه به کار می‌رفت که قدرت را به دست گرفته بود. سرمقاله نویس آفتاب از «حسن انتخاب والاحضرت نایب‌السلطنه» تشکر و تمجید کرد. در کابینه علاءالسلطنه سه رئیس دولت پیشین، سه رئیس مجلس و کسانی حضور داشتند که همگی به تدبیر و سیاست شهره بودند. نوشتۀ شد استقرار دولت علاءالسلطنه به این مفهوم است که بین دولت مقندر و استبداد به درستی تفکیک و تمایز داده شده است و مردمی که از لغت اقتدار، استبداد را به ذهن متبار می‌ساختند اینک به خوبی می‌دانند که بین این دو

۱. واژه فرانسوی، به معنی دولت مرکز.

۲. آفتاب، شنبه ۱۰ صفر المظفر ۱۳۳۱، ۱۸ ژانویه ۱۹۱۳، «کابینه جدید».

تفاوت‌های بنیادین وجود دارد. این روزنامه به حالتی ریشخند آمیز خطاب به دمکرات‌ها گوشزد کرد: «احزاب سیاسی راست که عجالتاً از اجرای <sup>topies</sup> اعلان‌های دور و دراز خود از قبیل تقسیم اراضی و اموال و بهبودی حال معدنجیان و حق رأی نسوان و غیره صرف نظر کرده بذل مساعدت نمایند که این هیئت حکومت جدید به استقرار امنیت شوارع و بلدان که کلید حفظ استقلال و محروسیت وطن است فائق آمده ملت را داخل خط ترقی و تمدن نموده آتیه ایران را تأمین داده اعتبارات از دست رفته را دوباره به دست آورد.»<sup>۱</sup>

برخی از مطلعین این کابینه را «تم الاختیار» خواندند، و این «همان حکومتی است که از دیرباز وجهه آمال ارباب حل و عقد متوجه به زمامداری او و چشم امیدواری عموم ملت به طرف قدم گذاری یک چنین کابینه در صفحه سیاست این آب و خاک گشوده و در انتظار بودند.»<sup>۲</sup> نویسنده کابینه علاء‌السلطنه را دارای «جامعیت و استجمام شرایط» می‌دانست، کابینه‌ای که برای نخستین بار به صحنه سیاست ایران گام نهاده است. از ملت ایران خواسته شد از این دولت حمایت نمایند و بدانند که ضدیت با آن به مثابه ممانعت در راه سعادت ملت ایران است. نخستین وظیفه مهم کابینه مقدمات برگزاری انتخابات مجلس سوّم دانسته شد، دوّمین کار دولت جدید دریافت یک «فرضه هنگفت و مهم» به شمار آمد که در اولویت دوم قرار داشت. سوّمین کار دولت جدید انجام تمهیدات لازم برای تأسیس راه‌آهن قلمداد گردید. این موضوعی است که «در محافل اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داران و ارباب سیاست دول علاقه‌دار مطرح مذاکره و موضوع بحث گردیده است.»<sup>۳</sup>

راه‌آهن بزرگ‌ترین وسیله ترقی و تربیت ملت به شمار آمد، دلیل امر این بود که هر ملتی نیازمند اختلاط و معاشرت با ملل دیگر است؛ برای این ارتباط وسیله لازم است و وسیله ارتباط هم راه‌آهن می‌باشد. هر قدر روابط بین ملل کمتر باشد، به همان میزان آنها از ترقی و تعالی به دور می‌مانند. به دلیل تسهیل وسایل مسافرت در دوره‌های اخیر، بسیاری از ملل نیم وحشی هم به اوج ترقی و تمدن دست یافته‌اند، «در عصر حاضر به واسطه تسهیل وسایل مسافرت و امکان سهولت اختلاط با یکدیگر چنان متصل و مربوط به هم شده است که گویی کلیه عالم یک مملکت یا یک شهر بزرگ بیش نیست که فی المثل ممالک متعدده مختلفه مانند شهرهای کوچک آن مملکت و یا محلات یک شهر بزرگ محسوب می‌شوند.»<sup>۴</sup>

اگر وسایل مسافرت و سهولت رفت‌وآمد مهیا نگردد، ملت از معنای تمدن و فوائد آن

۱. آرمان، تخييل.

۲. همان.

۳. همان، ش ۱۳۹، چهارشنبه ۱۴ صفر المظفر ۱۳۳۱، ۲۲ زانویه ۱۹۱۲، «کابینه حاضر و وظایف مهمه او.»

۴. همان.

۵. همان، ش ۱۴۸، هشتم ربیع الاول ۱۳۳۱، ۱۵ فوریه ۱۹۱۳، «راه‌آهن.»

عقب می‌ماند، صعوبت مسافت نه تنها از نظر خارجی و وجه تمدنی باعث انحطاط کشور است، بلکه فقدان آن باعث می‌شود که ملت در مناسبات بین خود هم به شکل عقب‌مانده برخورد نمایند. به دلیل «وسایل تسهیله مسافت» دو طرف کره خاکی آنقدر به هم ارتباط دارند و از آنچنان اختلاط و امتزاجی برخوردارند که «هرگز بالمثل اصفهانی و کرمانی را با هم آن آشنایی و اختلاط نیست تا چه رسد به مازندرانی و بلوچستانی!»<sup>۱</sup> در دنیای امروز میزان قدرت هر کشوری با میزان ثروت آن نسبت مستقیم دارد، منبع ثروت تجارت است و رکن مهم تجارت را وسایل حمل و نقل تشکیل می‌دهد. منازعات امروزی بشر «مسلمان از نقطه نظر تجارت و اقتصاد به جنگ‌های اکونومیک شبیه‌تر می‌باشد» تا هر چیز دیگر. اقتدار و توانایی هم در گرو حضور ایران در بازارهای خارجی است، هر کشوری که بتواند «متع» خود را بهتر عرضه نماید، به تزیید ثروت خود بیش‌تر کوشیده است. «مبارزه اقتصادی» بدون بحث حمل و نقل برای هیچ ملتی امکان‌پذیر نیست. به دلیل مشکل حمل و نقل «وطن ما ایران با این ثروت‌های طبیعی خدادادی و چنین وسعت اراضی و حسن موقع جغرافیایی بدبختانه تجارتش پست تراز کوچک‌ترین ممالک اروپ و از نقطه نظر ثروت گرفتار فقر و فلاکت‌هایی می‌باشد.» علت امر این است که به نخستین رکن تجارت یعنی سهولت حمل و نقل عنایت کافی نشده است. تجار ایران به همین دلیل نمی‌توانند در بازار جهانی حضور یابند و حضور آنان حد اکثر چیزی است در حد شرکت در «بازار مکاره.»

به همین دلیل دولت نمی‌تواند دایرة نفوذ خود را به نواحی دور دست پایتخت اعمال کند، تا وقتی دولت برای استقرار امنیت نیرو اعزام کند، فلان یاغی و سرکش کار خود کرده و به جای مطمئنی پناهنه شده است. خلاصه فوائد فراوانی از حیث اقتصادی و سیاسی و «استراتژی» بر حمل و نقل و به ویژه راه‌آهن مترتب است. خاطرنشان شد بسا دیده شده در گوشه‌ای از ایران فحط و غلا بیداد کرده و در گوشه‌ای دیگر ثروت نقاط دیگر از بین رفته و نابود شده است. با وسایل حمل و نقل و به طور خاص راه‌آهن هم از بروز فحطی در گوشه‌ای از کشور جلوگیری می‌شود و هم از کسادی تجارت و نابودی ثروت ملی در جای دیگر ممانعت به عمل می‌آید: «عجبنا سیستانی با داشتن محصولاتی که باعث حیات و استخلاص هموطنان اوست بر همان حال فقر و فلاکت باقی؛ و یزدی و قزوینی با داشتن پول یا چیزهای دیگر به نهایت استیصال و گرسنگی سال را به آخر رسانیده‌اند.»<sup>۲</sup> به این ترتیب یکی از اولویت‌های کابینه علاء‌السلطنه احداث خطوط راه‌آهن است تا هم فواید اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن عاید کشور شود، هم «قسمتی از سرمایه سرمایه‌داران اروپ داخل ایران شود» و هم

۱. همان.

۲. همان؛ این مطلب نشان می‌دهد در این زمان حتی فروین هم با مشکل و معضل گرسنگی و فحطی رو به رو بوده است.

«این همه اشخاص بیکار به کار افتداده از دست رنج خود نفع و فایده بردارند.»<sup>۱</sup> بعد از این که توضیح داده شد احداث خطوط آهن بدون مشارکت سرمایه خارجی غیر ممکن است، خاطرنشان گردید اخیراً یک شرکت ایرانی با سرمایه داخلی و خارجی احداث گردیده و تلاش دارد خطوط آهن جلفا را به تبریز و دریاچه ارومیه متصل سازد.

درست یک شماره بعد، سرمقاله نویس روزنامه آفتاب، ضمن نگارش مقاله‌ای در مورد عدله، این بار «بقاء حیثیت و محفوظیت حدود و حقوق یک ملت و ترقی و عزت یک مملکت» را منوط به «اجرای اصول حقانیت و نشر قوانین تساوی و معدالت» دانست. این بار نوشته شد یگانه چیزی که انسان را از تجاوز به هم باز می‌دارد، مانع از تزلزل بنیادهای اجتماعی می‌شود و مانع از این می‌شود که انسان‌ها به یکدیگر تجاوز روا دارند؛ «همانا تأسیس دیوان عدالت و تشکیل اساس حقوق‌گذاری در مقام فصل دعاوی و خصومات» است. نوشته شد تا وقتی عدله نیست، هیچ اساس و بنایی هم قائم و پایدار نخواهد بود. «طرز محاکمه و قوانین قضائیه» نشان دهنده ذلت و یا عزت یک قوم است، فقدان عدله منظم، باعث «عدم امنیت، تجری و تجاوز، تمرد و سرکشی، اضرار و اذیت، قتل و غارت» می‌گردد، ریشه تمام مشکلات یاد شده از «فقدان اساس عدالت و عدم احتراف حق و ابطال باطل است.»<sup>۲</sup>

نویسنده ریشه فقر و انحطاط و مسکن در اهالی یک قوم را ناشی از ظلم می‌داند. ظلم باعث می‌شود صعوبت زندگی به متنهای درجه برسد و همه را به «طرفیت و ضدیت» با حکومت سوق دهد. عدل باعث مصون ماندن حکومت از «تفییر و تبدیل» می‌گردد و باعث می‌شود «فاطمه اهالی و ساکنین هر مملکت» از تعرضات مصون مانده و اجحافات ظالمانه جای خود را به «صیانت و امنیت» دهد. نخستین هدف مشروطه تأسیس یک «دیوان معدالت» بود، به گونه‌ای که «موافق اقتداء و تناسب وضع مملکت باشد». وظیفه این دیوان قرار بود حمایت از ضعفا در برابر «تعذی و تجاوز و اغتصاب آقایی و ظلام» باشد؛ به باور نویسنده «در این چند ساله زندگانی نازه ما اگر عدله منظمی تشکیل می‌شد، نفرت عمومی از اساس تجدد به این درجه نمی‌رسید.»<sup>۳</sup>

مهترین مسئلله «رعایت و تطبیق اصول مقدسه اسلامی با قوانین معموله امروزه عالم» دانسته شد که «نهايت صعوبت و اشکال» را تولید می‌کند. عدم توانایی در این مهم و «مانع و مخاطر» موجود، «عدم مظرفیت دولت را در اصلاح عدله موجب بوده است.» مسئلله قوه قضائیه ایران و رفع نقصان عدله که باعث پیدایش «مصبیت عظمی برای ایرانیان گردیده» به چند شکل قابل حل است: اولاً باید قوانینی وضع کرد که «کاملاً با قواعد اصلیه اسلامیه

۱. همان.

۲. همان، ش. ۴۰، چهارشنبه ۱ جمادی الثانی ۱۳۳۰، ۲۲ مه ۱۹۱۲، «راجع به عدله».

۳. همان.

مطابقت» داشته باشد، با این امر «عدلیه و شرعیه» وظایفی کاملاً تعریف شده و مشخص خواهد یافت و از تعرض این دو در حریم یکدیگر جلوگیری به عمل خواهد آمد. ثانیاً باید «اشخاص صحیح عالم متدين» که مورد اعتماد و طرف توجه مردم باشند مکفل قوه قضائیه شوند. ثالثاً باید بودجه کافی در اختیار عدلیه و قوه قضائیه نهاده شود، باید «خاطر آحاد اعضا را از جهت معاش راحت و آسایش» نام بخشنند تا کارکنان این قوه بتوانند به وظایف محوله به خوبی عمل نمایند. رابعاً باید قانون به طور مساوی در مورد همه اعم از عالی و دانی اجرا شود. «خامساً مساعدت تامة علمای اعلام با اساس عدلیه و نهایت مدافعت در حفظ روابط شرع که حقیقتاً با محاکم و دوائر قضائیه عدلیه دو برادر هستند»<sup>۱</sup>، از الزامات اویله است. نویسنده آورده بود گام‌های اساسی در این زمینه برداشته شده، باید دولت اهتمام جدی تری در تنظیم و تنسيق امر عدلیه به خرج دهد تا اهمیت این قوه بیش از پیش در اذهان باقی بماند. نیز به مقامات عدلیه سفارش شده بود مجازات‌هایی برای متخلفین عدلیه در نظر گیرند. مهمترین مشکل عدلیه این دانسته شد که «هنوز موافق قانون تشکیلات که به امضای هیئت نظار رسیده محاضر شرعیه صورتاً تشکیل نیافته است». از «هیئت محترم علماً» درخواست شده بود تا همان‌گونه که در تشکیل اساس عدلیه کوشیده‌اند؛ در تشکیل محاکم شرعی یا همان «محضر شرعیه» و «استحکام روابط آنها با عدلیه سعی بلیغ فرموده، بدین وسیله اجراء احکام مطاعه اسلامیه را که سال‌های دراز آرزوی آن را داشتند صورت وقوع دهند».

از علمایی که در تأسیس عدلیه نلاش کرده و عضویت آن را پذیرفته‌اند و «جنبه روحانیت عدلیه را محفوظ داشته‌اند» صعیمانه تشکر گردید و موفقیت آنان «در دوام خدمت اسلامی» از خداوند خواستار شد.<sup>۲</sup> ضرورت اصلاح عدلیه مقوله‌ای بود که بعدها نیز از سوی گردانندگان روزنامه آفتاب پی‌گیری شد، همیشه تأکید بر این بود که بدون اصلاح عدلیه راه بر بسیاری اصلاحات دیگر بسته است.<sup>۳</sup> به واقع روزنامه آفتاب در همان نخستین شماره‌های خود شروع به انتقاد از قانون اساسی و کیفیت تدوین آن کرد، نویسنده‌ای توضیح داد این قانون اساسی ترجمه‌ای است از قوانین اساسی اروپا و به حال ایران مفید نیست، باید آن را مطابق شرایط ایران بازنویسی کرد و قس علی‌هذا: «اما کدام قانون اساسی، و در کجا این قانون به غیر موقعي که با شاه طرف بودند یا صرفه داشت چه و کجا استعمال شده و برقرار است، یا کدام مجلس باید جرح و تعديل کند، لامعلوم است».<sup>۴</sup>

۱. همان.

۲. همان.

۳. به طور نمونه نک: آفتاب، ش ۱۴۳، شنبه ۲۶ صفرالمظفر ۱۳۳۱، یک فوریه ۱۹۱۳، «بک نظر در اساس عدلیه».

۴. عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۷۶.

## ۷. قوّة نظامی مبنای دولت زورمند

درست در ماههای اولیه بعد از هجوم روس‌ها به ایران و نهب و غارت و چپاول مهاجمین بود که در تنها روزنامه آن زمان یعنی آفتاب، از ضرورت تشکیل یک نیروی نظامی توانمند سخن به میان آمد. این روزنامه «روح مملکت و حیات هر دولت» را متکی به قوه نظامی دانست، نیرویی که «از هرگونه اختلالات و اغتشاشات داخلی و تجاوزات خارجی ملک و ملت را محفوظ داشته نایل سعادت و رفاهیت نماید.»<sup>۱</sup> به نظر نویسنده این مقاله، سعادت ملت به استقرار نظم بستگی دارد و «حصول سکون و امنیت هم بدون قوه نظامی ممکن و متصور نیست.» از سویی «اجrai قوانین و انتظامات و مراعات قواعد سیاست و ایفای مجازات و مكافات» بدون این نیرو ممکن نیست. از این بالاتر «مرکز قوه اجرائیه عالم» نیروی نظامی است. شاهان بزرگ از کوروش و شاپور ذوالکاف تا اسکندر کبیر و ناپلئون همه به کمک ارشن «به شرف جهانگیری نایل گشته، عزت و رفاهیت ملت و اتباع خودشان را تهیه و تحصیل نموده‌اند.» نویسنده نتیجه می‌گیرد «اساس سیاست عالم و شالوده پولیتیک حاضره ام، ثبوت حقانیت، اجرای عدالت، ترفیه حال ملت، قوام و بقای امنیت بدون استثناء، فرع داشتن قوای نظامی است.» حسین‌خان صبا، از ناپلئون بنایپارت مثال آورد که می‌گفت «زور» اثرات فراوانی دارد، نیز به «یکی از فلاسفه» که باید توپاس‌های باشد، استناد نمود که می‌گفت تفاوت گرگ و میش در تیزی چنگال گرگ و چربی و نرمی گوشت میش است. به بیسمارک اشاره شد که «تعیین حدود و حقوق و اثبات حقانیت به واسطه سرنیزه متصور است.»

خلاصه اینکه کسانی مثل صبا، اهمیت هر دولت و قدرت هر سلطنت را به اندازه اهمیت و قدرت نظامی آن کشور دانستند، امتیاز دول بزرگ آن روزگار را به داشتن قوای منظم و معظم جنگی تلقی کردند. به وفور از آلمان مثال آوردند که با توصل به قوه نظامی «در کعبه میزان سیاست عالم در حکم اوزان ترازو» محسوب می‌شد. «حشمت آفاق شکننه»، «نقود و تسلط تامه» و ضرورت «تنسیقات عسکری» آلمان را نمونه‌ای برای توجیه استدلالات خود ذکر کردند. از روسیه مثال زده شد: پطر کبیر توانست روسیه را قدرت مسلط آسیا و اروپا سازد، فقط به این دلیل که اصلاحات خود را از ارشن شروع کرد و قوای دائمی نظامی تشکیل داد. دولت ایران عظمت و شوکت خود را از دست نداد مگر وقتی که قوای نظامیه‌اش تحلیل رفت و از داشتن اردوی منظم جنگی محروم شد. دولت‌های ایران به این دلیل که به صورت استبدادی اداره می‌شدند، به اهمیت داشتن قوای نظامی وقوعی نهادند. هر سال در یکی از مناطق کشور شورش و اغتشاشی روی می‌داد که باعث قتل نفوس و «عدم بنیان تمدن» می‌شد، این نبردها برای ایران بسیار گران تمام می‌گردید، به گونه‌ای که «الآن یک ثلث ممالک متصrfی

۱. آفتاب، ش۳۹، مورخه دوشنبه دوم جمادی الثاني، ۱۳۳۰، ۲۰ مه ۱۹۱۲، «ملکت قوه نظامی می‌خواهد.»

خویش را مالک نیست، قفقازیه و ترکستان و افغان و بلوچستان از دست دولت خارج نگردید  
مگر در سایه فقدان قشون و استعداد.»

با این مقدمه بنای امنیت، نظم امور مالیه، جلوگیری از قتل و خونریزی، حفظ وطن،  
صیانت استقلال کشور در ایجاد و تشکیل نیروی نظامی است. هیچ‌گاه اولیای امور ایران به این  
مهم نپرداختند، به آن اهمیت ندادند «حتی در ایام مشروطیت سابق». در دوره مشروطه  
مشاجرات و اختلافات به نحوی بود که دولت را از توجه به تشکیل این نیرو بازداشت. «لیکن  
این اوقات هیئت محترم دولت اهمیت شایان تقدیری به وزارت جنگ داده تشکیل قوای نظامی  
را مقدم بر تمام امور داشته این مسئله را جزء ناکنک عملی خود قرار داده‌اند.» نوشته شد  
عده‌ای شایع کرده‌اند وزارت جنگ تحلیل رفعه و ضعیف شده است، اما واقعیت این است که  
این وزارتخانه فقط ادارات زائد و غیر ضروری را منحل کرده و نیروهای مهم مثل پیاده نظام،  
سواره نظام و «توبخانه» را نگهداشت؛ نیز ادارات لازم را حفظ نموده است. در مخارج و  
مصارف این وزارتخانه صرفه‌جویی شده و وجوده اضافی به مصرف نیازهای ضروری رسیده  
است. ابراز امیدواری شده بود که با اصلاحات لازم که هم اکنون در وزارت جنگ انجام  
می‌گیرد، «برای آنیه مملکت ما یک نظام مرتبی تحويل داده یک تکیه گاه اساسی موجود  
نماید.» این سخنان به ظاهر بی اهمیت بعدها در اشکال گوناگون پی گرفته شد، از درون  
استدلالاتی از این دست بود که روشنفکرانی مثل علی‌اکبر خان داور بعدها به توجیه قدرت  
قراق‌ها پرداختند و یکی از سردهسته‌های آنان، یعنی رضاخان را بیسمارک و پتر کبیر لقب دادند  
و قدرت نظامی او را ستودند و برایش کف زدند تا اینکه به قدرتش رسانیدند و بر هر چه  
مرده‌ریگ مشروطه بود، پشت پا زدند. آری، فرایندی که بعدها با کودتای سوم اسفند شکل  
گرفت، ریشه در این باورها داشت که با قوت و شدت تمام پی گرفته شد. به همین دلیل ما از  
پدیده‌ای به نام نظریه دولت زورمند یاد می‌کنیم، به واقع بین زورمندی و اقتدار تفاوت از زمین  
تا آسمان است. منشاء اقتدار، مردم‌دید اما منشاء زورمندی قدرت فانقه حکومتگرانند. دولت  
مقتدر در قلوب مردم ریشه دارد ولی دولت زورمند با انکا به بازوی نظامی است که می‌تواند  
اراده خود را تحمیل نماید. به عبارت بهتر اقتدار پدیده‌ای است مثبت، اما زورآوری پدیده‌ای  
است منفی. نظام مقتدر با حمایت مردم طرح‌ها و تصمیم‌گیری‌های خود را به بوتة اجرا  
می‌گذارد اما دولت زورمند نیازی به حمایت مردم ندارد و به زور اراده خود را محقق می‌سازد.

## ۸ روزنامه آفتاب؛ مدافعان دولت زورمند

روزنامه آفتاب نخستین روزنامه ایران در دوره بعد از اولیتماتوم روس‌ها بود که نظریه

دولت زورمند را تئوریزه کرد و درباره آن شروع به نظریه پردازی نمود. مدیر وقت این روزنامه یعنی حسین صبا، بعدها این نظر خود را پی گرفت و حتی زمانی که رضاخان وزارت جنگ را عهده‌دار بود، به او توصیه کرد نقش ناپلئون بنی‌پارت و نادرشاه را ایفا کند، اما رضا خان بر این سخن که جنبه دستوری داشت خشم گرفت و دستور داد او را سیصد تازیانه زدند. گفته‌یم نخستین مدیر آفتاب، حسین عبدالوهاب زاده، یا همان کمال‌السلطان مشهور است، این منصب بعداً به ادیب‌الممالک فراهانی شاعر مشهور و عضو لژ بیداری ایران محول شد. خود مدیر روزنامه شرح تأسیس آن را مدت‌ها بعد تشریح کرده است. در شماره ۲۶۷ این روزنامه آمده بود که «در دو سال قبل هیئت دولت برای انتشار افکار و عقاید خود و وساطت و ترجمانی مابین دولت و ملت روزنامه آفتاب را تأسیس نمود و صفحات او را گرامافون اصوات و کلمات خود قرار داد.»<sup>۱</sup> این روزنامه از سویی «پیشنهادات خیرخواهانه و ترقی جویانه» به هیئت دولت می‌داد و از سویی دیگر «لزوم اطاعت و انقیاد اوامر دولت و مساعدت ارکان مملکت را خاطرنشان عام» می‌نمود. در همان شماره آمده بود: «دولت ایران که ناچار برای ترقیات و اداره کشور خویش باید تأسی بده دول معظمه جسته و از آنها متابعت کند حس کرد که باید روزنامه دلپسند ملت و دارای عملیاتی که موافق صلاح و اقدامات دولت باشد دایر نماید.» در همین شماره آمده بود که روزنامه آفتاب بعد از یک‌سال و اندی انتشار از سوی دولت توقيف شد، زیرا برخی مقالات آن منافی اراده متولیان امر تلقی می‌شد، از این بالاتر نویسنده‌گان روزنامه متهم به «مبطل ادیان و مخرب شرایع» شدند. به همین دلیل در مساجد و مجالس در مورد اهداف این روزنامه بحث شد و رونیه آن منافی فرامین دولت عنوان گردید. با افتتاح مجلس سوم که روز ۱۶ محرم ۱۳۲۲ قمری انجام شد - اما نخستین جلسه رسمی آن روز نهم صفر آن سال تشکیل گردید و روزنامه‌ها باز هم منتشر شدند - آفتاب هم اجازه یافت مجدداً انتشار یابد، اما در آن آمده بود: «روزنامه امروز ربطی به سابق نداشته علاوه بر آنکه مقالات اساسی آن باید از نظر نماینده‌گان رسمی دولت بگذرد خود مدیر هم نهایت مدافنه و

۱. همان، ش ۲۶۷، پنج شنبه ۱۷ ذی قعده الحرام ۱۳۲۲، ۱۸ آکتبر ۱۹۱۴، «وضعیت کنونی روزنامه آفتاب.»

۲. صاحب امتیاز و مدیر روزنامه در این زمان میرزا سید صادق خان ادیب‌الممالک بود که پیشتر روزنامه‌های ادب و عراق عجم را منتشر می‌ساخت و یک سال اول انتشار روزنامه مجلس هم نویسنده آن بود. ادیب‌الممالک عضو لژ بیداری ایران بود. میرزا صادق‌خان فراهانی قائم مقام متخلص به امیری در ابتدا ملقب به امیر الشعراء و بعد ملقب به ادیب‌الممالک شد. به قول بامداد «نامبرده پسر حاج میرزا حسین پسر میرزا صادق پسر میرزا معصوم پسر میرزا عیسی قائم مقام اول بوده و در محرم سال ۱۲۷۷ هجری قمری در فربه کازران از توابع عراق (اراک) متولد شده و پس از رسیدن به سن بلوغ مدتی با حسنعلی خان گروسی امیر نظام در کرمانشاه و تبریز به سر می‌برد. سپس به مشهد رفت و بعد از آن‌جا به تهران آمد. در دوره مشروطیت چندی سردبیر روزنامه آفتاب و غیره بود و در سال ۱۳۳۶ ه.ق. در سن ۵۸ سالگی در تهران درگذشت. دیوان اشعار اوی به طبع رسیده است» پیشتر هم در سال ۱۳۱۶ قمری ادیب‌الممالک روزنامه ادب را بنا نهاد، از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۲۰ همان روزنامه را در مشهد منتشر ساخت، از سال ۱۳۲۱ قمری به دستور مظفر الدین شاه به

سعی در اصلاح و جلوگیری از طغیان قلم و پاره‌ای تعبیرات که باعث سوتقاهم یا تصورات نامناسب بشود می‌نمایند.<sup>۱</sup>

اولین شماره این روزنامه به تاریخ شنبه ۲۹ محرم الحرام سال ۱۳۳۰، یعنی درست نوزده روز بعد از عاشورای خونین آن سال، مطابق با بیستم زانویه ۱۹۱۲، بیش از دو سال قبل از وقوع جنگ اول جهانی منتشر گردید. این روزنامه به‌موقع مبین نظرات ناصرالملک نایب‌السلطنه بود، مردی که از این زمان تا وقوع جنگ، با اقتدار کودک خردسالی را که بر اورنگ سلطنت جلوس کرده بود؛ اداره می‌کرد. مردی که بذر ترس و یأس و حرمان در قلب شاه جوان می‌کاشت، از آینده نامید بود و این نامیدی را در ذهن شاه حک می‌کرد، نتیجه این وضعیت چیزی جز به هم ریختگی مضاعف وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران زمین در بلاخیزترین مقطع تاریخ معاصر خود نبود. مدیر مستول این روزنامه ح. عبدالوهاب زاده امضا می‌کرد؛ با استناد به مجله چهره‌نما، روزنامه آفتاب «اثر کلک معانی سلک یگانه دانشمند سیاسی آقا میرزا محمد حسین خان کمال السلطان می‌باشد»<sup>۲</sup>. محمد صدر‌هاشمی گمان کرده است این روزنامه تا اواسط جمادی الاولی سال ۱۳۳۱ منتشر شده<sup>۳</sup>، حال آنکه روزنامه حداقل درست سه سال منتشر گردیده و تاریخ انتشار آن تا شروع جنگ اول جهانی ادامه یافته است. آخرین صاحب امتیاز و مدیر مستول روزنامه میرزا سید محمد صادق خان ادیب‌الممالک بود که شماره‌های معدودی در دوره مدیریت او منتشر گردید و ظاهراً مقارن وقوع جنگ اول جهانی تعطیل شد.

در همان نخستین شماره روزنامه آفتاب آمده بود: «یک مابه‌الامتیاز عمدہ که در فسمت‌های آخری، دوره آزادی ما را از جزء‌های ابتدایی جدا می‌کند، نسیم حیات‌بخش امید در اولی و صرصر هلاکت یأس در دویمی است». نویسنده با اینکه بازی با الفاظ کرده و از این بازی خواسته است علت‌العلل بحران مشروطه را ارزیابی نماید – و البته در نهایت بر خواننده معلوم نمی‌شود مقصود نویسنده چیست. می‌خواهد بگوید علت این بحران چیزی نبود جز تعجیل در رسیدن به هدف. مشروطه‌خواهان «برای تهییج و تحریک حواس ضخیمه، روح‌های زنگار گرفته و افکار خشن معاصرین» به ناچار «حاصل مطلق آزادی را در نهضت مقصوده خود» وعده می‌دادند، می‌گفتند «انار و انگور ارض شام نتیجه لاکلام خلاصی از قید اسارت فرعون است»، در اینجا بود که عده‌ای باز هم به ناچار و برای اینکه مردم را به حرکت درآورند، و

تهران آمد و در شوال سال ۱۳۲۴ قمری سردبیری روزنامه مجلس را به دست گرفت. او در عین حال مستول بخش فارسی نشریه ارشاد بود که در باکو منتشر می‌گردید.  
۱. همان.

۲. چهره نما، ش. ۶، سال دهم، مورخ ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۳۱.  
۳. محمد صدر‌هاشمی: تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱ و ۲، (اصفهان، کمال، ۱۳۶۳)، صص ۲۱۴-۲۱۵.

برای اینکه «دماغ حریص عامی» را برانگیزاند؛ شروع کردند به «تزئین و شاخ و برگ دادن» به وعده و وعیدهای خود. این وعده‌ها متناسب با مفهوم بود که «دیر یا زود این نهضت الهی» با طمطران و شکوه به نتیجه می‌رسد، «یعنی پس از هزاران تلف جانی جانبازان راه آزادی، برپادی میلیون‌ها» امید و آرزو و خرابی صدها شهر و قریه و قصبه، مردم شاهد مقصد را در آغوش می‌گیرند. در این هنگام بود که «ملتی عجول با قلبی مطمئن» به امید رسیدن به مقصد و «به خیال اخذ نتیجه به اطراف خود نگاه می‌کنند، اما در این وقت اطراف را چه تشکیل می‌دهد؟ یتیم‌ها، بیوه‌زن‌ها، اراضی بایر، خانه‌های<sup>۱</sup> به غارت رفته، از دیاد نفوذ اجانب، فقر و فحط و غلا. چه شد؟ چه شدیم؟ ارض موعود کجاست؟ مقصد داعی‌ها چه بود؟» آری! اینها سوالاتی بدون پاسخ بود، و «قضاياًی به حد معما مجھول!!»<sup>۲</sup>

اینجا بود که فلسفه سیاسی ناصرالملکی یعنی همان یأس و حرمان نقد شد، اگر این‌گونه است که نویسنده توضیح داده، پس «زبان حال ملت در این حال چیست؟» خودش پاسخ می‌دهد به گمان عده‌ای: «یأس احدی الراحتین است!!» یأس هم «داس ریشه‌های اخلاق، بوم بدخبر جهل و عبودیت و سنگ جلو پره‌های چرخ ترقی.» نویسنده توضیح می‌دهد مبنای آسایش بشر و ترقی عالم دو چیز است: علم و عمل و یأس نه با علم مأتوس است و نه با عمل. یأس محصول چیست؟ و «آیا چنین بلای مبرمی را کی ایجاد کرد؟» پاسخ این است: «جهل و نادانی عوام به اصول تکامل و سعی عوام‌فریبیان در صرف قوا و خسته کردن آنها در خارج مقصد.» پس بهترین راه این است که پیشوایان قوم به ملت دو مقوله را بفهمانند: نخست اینکه «با تکاپوهای خارج از جاده قوای خود را صرف و خود را خسته نکنند» و دیگر اینکه «برای وصول به ارض موعود لزوم مرور سین معدوده را گوشزد<sup>۳</sup> آنان نمایند». شاید طفل یک شبه در نزد شاعر ره صد ساله رود، اما «عقل، حکمت و قواعد تغیرناپذیر دنیا اسباب جز به سیر<sup>۴</sup> تکاملی و تدریجی اجازه نمی‌دهد».

اگر کسی راه خلاف جاده تکامل پیماید، شاید سوءقصدی نداشته باشد، اما به طور قطع و یقین در اشتباه است و «حتماً مانع سیر طبیعی یک ملت ترقی خواه است.» نویسنده گمنام مقاله نوشت، در دوره مشروطه به ویژه مجلس دوم، دو راهنمای وجود داشت: یکی «از روی کمال صداقت» می‌گفت هنوز راه زیادی تا رسیدن به مقصد مانده است، اما دیگری برای «یک خیال نامعلوم» همواره می‌گفت: «چند قدم دیگر، رسیدیم». نویسنده خاطر نشان ساخت وقت آن رسیده به جای «القای اتوبی‌ها» و «اجرای افکار دماگوژی» به ملت فهمانید در روش تعجیل راه

۱. اصل: خانه‌های.

۲. علامت‌های تعجب در اصل مقاله آمده است.

۳. اصل: گوش زد.

۴. اصل: بسیر.

نجات مسدود است و در روش صبر و بردباری، همراه با تلاش مداوم و مستمر، به موقع و با «رعایت اصول تکامل و سیر در روشنایی چراغ امید، شاهراه‌های هدایت به روی شما باز خواهد شد». خاطر نشان شد دین اسلام عجله را از شیطان و «یأس از روح خدا را از اعمال مهجورین ایمان می‌شمارد».<sup>۱</sup>

نویسنده یادآور شد هنوز ایران به هند و خلیج فارس و کوه‌های قفقاز متصل است، هنوز جوان‌های دلیر ایران مشغول جانبازی برای حفظ وطن هستند، «هنوز زبان فردوسی و سعدی که ممیز ملت ماست» وجود دارد و هنوز شاه ایران هست و بالاتر اینکه هنوز «نهضت آخری ما به طرف آزادی خویش» وجود دارد. پس دلیلی برای یأس وجود ندارد، «امید، منشاء حرکت، حرکت مولد حرارت، و حرارت اصل حیات است». بلی «امید منشاء و اصل هر پیشرفت مادی و معنوی بشر و تمام سرمایه‌های آن نیز در دسترس ماست. تنها با رعایت دو شرط؛ یکی از دست ندادن دامن خود امید، دیگری اقرار به لزوم پیروی اصول تدریج و تکامل».<sup>۲</sup>

تکامل چیست؟ تکامل ناموس لایتغیر طبیعت است و محوری است غیرقابل تغییر. اگر کسی غیر از این راه در پیش گیرد، چیزی جز دور شدن از مقصود به دست نخواهد آورد. در «مدارج اصلاحات، پله پله» باید بالا رفت. به طور مثال ابتدا باید «اصلاح ادبی و اخلاقی» کرد و آنگاه به اصلاح «علمی و فنی» روی آورد و سپس «اصلاح سیاسی» را سرلوحة کار قرار داد.<sup>۳</sup> منظور از اصلاح ادبی چیست؟ منظور نویسنده از این اصلاحات، عبارت است از رها شدن اندیشه‌ها از قید خرافات و خروج افکار از «تنگناهای عادات زشت»؛ بدون این تحول «توقع ترقیات علمی و سیاسی از آن ملت مثل توانایی بینایی است از کور مادرزاد». نویسنده از اروپا مثال زده بود که قرن هفدهم آن قرن اصلاح ادبی بود و قرن هیجدهم اصلاحات علمی را به ارمغان آورد و بالاخره در قرن نوزدهم بود که به اصلاح سیاسی روی آوردند. وقتی عادات زشت از میان رفت، «افکار آنها از تنگنای محدودیت در یک عالم روشی و وسیعی داخل شده علم که نتیجه افکار است بنای تتفییح و ارتقا را گذاشته قطعه تاریک غرب را از برکت انوار خود روشن و منور گردانید». شاید این یکی از نخستین اشاره‌های نویسنده‌گان این عصر در مورد عصر روشنگری باشد، اما مهم این است که کمتر کسی در این ایام به لوازم و لواحق

۱. اصل: شاهراه‌های.

۲. اشاره‌ای است به این آیه کریمه که خطابی است از حضرت یعقوب (ع) به فرزندانش: یا بَنِي أَذْهَبُوا فَتَخَسَّوَا مِنْ يُوسُفَ وَأَخْيَهِ وَلَا تَأْتِشُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ أَنَّهُ لَا يَأْتِيُكُمْ مِنْ رُوحَ اللَّهِ الْأَكْفَارُونَ. ای فرزندان، بروید و از حال یوسف و برادرش تحقیق گرده و جویا شوید و از رحمت بنی‌متّهای خدا نومید مباشید که هرگز جز کافر هیچ کس از رحمت خدا نومید نیست. آیه ۸۷ از سوره یوسف (ع).

۳. آناتب، شماره ۱، شنبه ۲۹ محرم الحرام ۱۳۳۰، ۲۰ ژانویه ۱۹۱۲، «صرقاله».

۴. همان، ش ۱۲۵، دوشنبه ۶ محرم الحرام ۱۳۳۱، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۲، «تکامل تدریجی».

روشنگری وقوف داشت. باز هم شاید این نخستین بار باشد که در ادبیات سیاسی دوره مشروطه از کلیتی فلسفی به نام «غرب» سخن به میان می‌آید. در این ایام واژه‌های اروپ، یوروپا و ممالک فرنگ و فرنگستان رواج بیشتری در بین ایرانیان داشت؛ به کار بردن مقوله فلسفی غرب در این دوره را باید یکی از نوادر اشارات سیاسی نویسان ایرانی دانست.

به قول نویسنده وقتی ملتی «مهذب الاخلاق» شد، و وقتی این ملت دماغ مستعد یافت و افکار عالیه پیدا کرد؛ «هرگز تحمل اسارت استبداد نکرده و به هیچ وجه به عبودیت یک جمع فاسدالاخلاقی راضی نخواهد شد و در این زمینه اصلاحات سیاسی بالطبع خودنمایی می‌کند.»<sup>۱</sup> از «طریق تعلیمات فلاسفه و دانشمندان که چراغ‌های هدایت نوع بشراند» مثال آورده شد که محتوای تعالیم آنان روی همین شالوده طبیعی است. پس مثل فلاسفه غرب باید ابتدا «وجهه همت خود را صرف اصلاحات ادبی کرده افکار جماعت را روشن و منور» ساخت. نویسنده مشهورترین فلاسفه قرن هفدهم غرب را «لوک»<sup>۲</sup> می‌داند، که با کمال جذبیت تعقیب این منظور را نموده‌اند. اما در این عصر حکمای فرانسه، «به واسطه فشار روحانیین و دربار سلطنت استبداد در نشر تعلیمات خود آزاد نبوده مقاصد خود را در قالب افسانه و رمان در افکار جماعت رسوخ و نشر می‌داده‌اند». نویسنده از ولت<sup>۳</sup> مثال می‌آورد که «با شدت ترین حکمای اصلاح اواخر قرن هیجدهم است»، مردی که دعوت به انقلاب سیاسی می‌کرد و به همین دلیل اندیشه‌هایش مهجور بود. مونتسکیو هم فقط تلاش خود را مصروف مباحثت «در اثبات حقوق ملیه و شراکت جماعت در سیاست گذارانده است». به هر حال وقتی «در عالم ادب و اخلاق و علم» تحولاتی صورت گرفت و به هنگامی که «فلسفه سلف» تلاشی عظیم مبذول داشتند و به مساعی آنان افکار مردم بیدار شد و همه قسم استعداد کمال مهیا گردید؛ «دانشمندان خلف» موقعیت را مناسب یافتند و «دعوت به انقلابات سیاسی کردند». نویسنده از رسو<sup>۴</sup> و دیدرو مثال آورد که نه تنها علیه استبداد سلطنتی قیام نمودند، بلکه تمدن جدید را هم نقد کردند، «فلم تنقید را بر اجتماعیات حاضره کشیده و یک سره تنفر خود را از آلایش تمدن وقت اظهار داشتند». باز هم شاید این نخستین بار در ادبیات سیاسی ایران دوره معاصر بود که روشنگران به نقدهای فلاسفه غرب بر تمدن جدید و مدرنیته اشاره نمودند. نکته مهم‌تر مورد اشاره نویسنده این است که افکار در غرب «هر یک بر دیگری تکیه کرده با یک جریان طبیعی سیر تکامل خود را امتداد» داده است: «این شد که قطعه مظلوم اروپا بهشت روی زمین و پست

۱. همان.

۲. منظور جان لاک است.

۳. منظور ولتر است.

۴. مقصود ژان ژاک روسو است.

ترین قارات عالم از هر جهت سید دنیا گردیده<sup>۱</sup>. اگر غریبان نخست به «اصلاح و انقلاب سیاسی» شروع کرده بودند، گذشته از اینکه به مقصد نمی‌رسیدند، لحظه به لحظه بر خرابی‌های سابق افزوده می‌شد و نظام اجتماعی تباہتر از گذشته می‌گردید. نویسنده سال‌ها بعد از وقوع انقلاب مشروطیت، مخاطبان را دعوت به «اصلاحات عالم ادبی» نمود، گفته شد «نخست به معالجه این مرض اجتماعی» باید همت گمارد. نویسنده هشدار داد به تاریخ انقلاب‌های عالم نباید فقط از نقطه نظر سیاسی نگاه کرد، بلکه منشاء و علل این انقلاب‌ها را باید مورد توجه قرار داد. اگر این مهم صورت گیرد، «در مقام مقایسه و مناسبش نسبت به وضع اجتماعی خودمان دچار غفلت و وقوع در مهلکه افراط و تفریط» در نخواهیم غلتید.<sup>۲</sup>

به قول همان نویسنده «عجب‌آمد در یک ورق تاریخ می‌بینیم که ملت فرانسه از اطاعت سیاسی نسبت به دربار سلطنت گذشته تا به مقام عبودیت نیز سرتسلیم خم کرده‌اند. در چند صفحه بعد می‌خوانیم که همین ملت نه فقط زیر بار تحکمات و اوامر سلطان مستبد خود نرفته در مقام مجازات جز به اعدامش به هیچ امری راضی نمی‌شوند، آن اطاعت کورکرانه چه بود و این جسارت ملی چیست؟ مندرجات فوق این معنی را واضح می‌نماید، پس ما راست که تاریخ ترقیات ملل را از روی یک فهم فلسفی دقت کرده اساس ترقیات اجتماعی خود را روی همان روش مستقیم بگذاریم.<sup>۳</sup> این سخنان البته همه و همه توصیه بود، هرگز نه انقلابی به قول او ادبی شکل گرفت و نه دیدرو و مونتسکیو و ولتر و روسویی به ظهور پیوست، سرانجام توصیه‌هایی از این دست موجب ظهور کسانی شد که بر طبل دیکتاتوری کوبیدند، ملت ایران را تحریر نمودند و گفتند این ملت را باید به زور متجدد ساخت و گرنه از خود آنان کاری ساخته نیست.

## ۹. ناصرالملک و فرار از مسئولیت

هنوز چیزی از سقوط مشروطه دوم و هرج و هرج مضاعف برخاسته از آن نگذشته بود که ناصرالملک نایب‌السلطنه عزم سفر کرد تا از زیر بار مسئولیت بگریزد و بار دیگر به بهانه معالجه در اروپا سیاحت نماید و البته با مسئولین دولت‌های خارجی مذاکره کند. نیمه دوم جمادی الثاني سال ۱۳۳۰ در حالی که هنوز حتی شش ماه هم از به اصطلاح دیکتاتوری ناصرالملک نمی‌گذشت، «ضرورت معالجه مزاجی» را بهانه نمود و به «مسافرت موقتی» رفت که یک سال و نیم طول کشید! آری، اندکی بعد از اینکه روس‌ها کشور را اشغال کردند، ناصرالملک روانه پاریس شد، او حدود یک سال و نیم در پاریس ماند، در این مدت از راه دور

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

و با نامه کشور را به اصطلاح اداره می‌کرد. به قول عین‌السلطنه او ماهی «پانزده هزار تومان گرفته و در پاریس تعیش می‌کند». وثوق‌الدوله وزیر خارجه وقت کابینه هم در برلن بود، مستوفی‌الممالک وزیر جنگ هم در مسافرت پاریس به سر می‌برد، «هیچ همچو اوضاعی کسی سراغ ندارد که دولتی به این اغتشاش، نایب‌السلطنه و وزرايش همه در اروپا باشند. مثل اینکه مردم نذر کرده بودند ماهی فلان مبلغ به آنها داده بروند عیش کنند. وکلای ملت ناصر‌الملک را که مجبوب و عاقل و عالم می‌دانستند که خود اشتباه بزرگی بود، به این مقام انتخاب کردند که از وجودش ایران متفع شود و تمنع حاصل کند نه آنکه برود پاریس. کجا و در کدام مملکت نظیر این حکایت را نشان می‌دهد؟».

ناصر‌الملک در دوره اقامت در پاریس هم مطابق معمول ژست دمکراتیک گرفت، توضیح داد از «وزرای عظام» خواسته است نحوه اداره کشور در دوره غیبت او را به هرگونه که «صلاح می‌دانند» پیشنهاد کنند؛ اما به این مطلب توجهی نشده و او به ناجار نکاتی را گوشزد می‌نماید. او مطابق معمول باز هم نوشت «نیابت سلطنت را قانوناً هیچ اختیار و مسئولیتی نیست و تمام اختیار و مسئولیت با قوه مجریه است و تکالیف نیابت سلطنت فقط عبارت از امضای قوانین مصوبه مجلس شورای ملی و فرامین و نشان و امتیازات و مناصب عالیه و نامه‌ها و تلگرافات به سلاطین و رؤسا ملل و بالاخره پذیرایی سفرا است.»<sup>۱</sup>

با این تفاضیل مسافرت رفتن او امری پیش پا افتاده تلقی شد که زیانی به روند امور نخواهد زد، او نوشت «بدیهی است که قلیل مدت غیبت این جانب فرقی در جریان امور نخواهد نمود»؛ اما بلاfacسله دلیل اصلی این مسافرت به اصطلاح استعلامی را توضیح داد. ناصر‌الملک با مطلبی که در ادامه نوشت ماهیت مسافرت خود را بروز داد، او خاطر نشان ساخت: «امید است که اغراضی که در این مدت متوجه این جانب بوده تسکین یافته ضرر آن بیش از این عاید مملکت نشود.»<sup>۲</sup> به این شکل نایب‌السلطنه مثل مواردی از این دست از معركه گریخت تا عافیت پیشه سازد و در سواحل سویس و فرانسه استراحت کند و در این مدت هر بلایی که می‌خواهد به سر ایران بیاید، و هر چه ممکن است اطراف شاه جوان و بی تجربه را گروه‌های مافیایی محاصره کنند. وقتی نایب‌السلطنه از کشور خارج شد و به سوی پاریس رفت، قوام‌السلطنه را برداشتند و به جایش محتمل‌السلطنه اسفندیاری را گذاشتند. نیز وثوق‌الدوله را از وزارت خارجه برداشتند و به جایش به قول عین‌السلطنه، «علاء‌السلطنه گاو»

۱. عین‌السلطنه، ج. ۵، ص. ۳۸۹۹، نامه عماد‌السلطنه.

۲. آفتاب، ش. ۵۰، شنبه ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۰، ۱۵ ذون‌۱۹۱۲، «دستخط مبارک والاحضرت اقدس نایب‌السلطنه دامت عظمتة در موقع عزیمت.»  
۲. همان.

را وزیر خارجه نمودند.<sup>۱</sup> خواهیم دید که این محنثه‌سلطنه با همکاری گروهی خاص، بعدها در دوره ریاست وزرایی همین علاء‌السلطنه چه تیشه‌ای به ریشه استقلال و تمامیت ارضی ایران زدند.

ناصرالملک که گفتیم همیشه ژست آزادیخواهی و دمکراسی می‌گرفت، خود را غیر مسئول می‌خواند و مسئولیت را همه به دوش هیئت دولت می‌انداخت، اما نگفت اگر چنین است چرا انتخابات مجلس را به فوریت برگزار نمی‌کند تا کشور از حالت فوق العاده و هرج و مرج خارج گردد؟ این نکته را برای آن آوردیم که ناصرالملک می‌گفت «در باب امضای لوایح قانونی، می‌دانید موافق قانون اساسی نظر این جانب را مدخلیتی در آن نبوده» ولی از سوی دیگر «امضای آن حتمی است»! مجلس هم که افتتاح نشده، پس در صورتی که مجلسی هم منعقد شد «اگر لایحه قانونی فوری بگذرد ممکن است امضای آن را تلگرافاً[!] از این جانب بخواهند تا عین نسخه هم بعد امضا شود.» این روش ناصرالملک توهینی عظیم به شعور ملت و هیئت دولت و شاه کشور بود. آیا او را فقط برای این گماشته بودند که نامه امضا کند، آن هم به صورت تلگرافی؟! آیا در آن شرایط بحرانی لازم بود ایشان برای استراحت به مسافرت روند و عافیت پیش کنند و کشور را در دستان مشتی مردمان دسیسه گر و شاهی خردسال رها سازند؟ بالاتر اینکه او به هیئت دولت نوشت دستخطهای فوری را به صورت تلگرافی اطلاع دهند تا جواب آنها را بدهد، آیا در آن شرایط تاریخی با شبی تاریک و بیم موج و گردابی که هر لحظه اروپا و جهان و البته ایران را به کام خود می‌کشید؛ قحط الرجال بود که حتی ناصرالملک برای اداره امور ضروری کشور و امضای نامه‌ها وقعي نگذارد و به این شکل نشان دهد ملت ایران شایسته چنان وضعیتی است؟ آیا در همان شرایط تاریخی امور کشورهای اروپایی به شکلی که ناصرالملک تجویز می‌کرد اداره می‌شد؟ امور کشور برای او آن قدر بی‌تفاوت بود که نوشت «خلاصه مدلول دستخطهای فوری» را برای او تلگراف کنند، یعنی او حتی علاقه‌ای نداشت اصل دستخط را مشاهده کند یا از مضمون و محتوای کامل آن استحضار یابد.

از دید نایب‌السلطنه لازم نبود در مورد نامه‌های ارسالی بحث و مذاکره‌ای صورت گیرد، او معتقد بود کافی است نامه‌ها را از طریق سفارت برای او ارسال نمایند تا امضا کند. تلگراف‌های رسمی به خارج کشور در مورد مناسبت‌ها و تبریک و تهنیت‌ها را هم باید وزارت خارجه جواب می‌داد، در این زمینه هم خود وزارت خارجه مسئولیت داشت و نامه باید به «نام نامی اعلیحضرت قوی شوکت[!] اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه» ارسال می‌گردید، اگر قرار بود امضای او پای نامه باشد، باید «قبل از وقت» به او اطلاع می‌دادند.

جالب تر اینکه او نوشت: «در پذیرایی‌های رسمی نیز با حضور هیئت وزرا عظام و وزیر امور خارجه تشرف به حضور همایونی ممکن است [!] خطابه و نطقی هم اگر لازم باشد وزارت خارجه به مسئولیت خودش نوشته و رئیس‌الوزرا از جانب سنی الجوانب همایونی قرائت کند. به این ترتیب بدیهی است که امور فوری هیچ وقت به تعویق نمی‌افتد»[!] این مطالب نه در شأن هیئت دولت ایران بود، نه شاه و نه مردم. این اظهارات شبیه توصیه‌های یک معلم سرخانه به کودکی خردسال بود، اگر وظایف هیئت دولت و نایب‌السلطنه همین بود که او توضیح می‌داد پس چرا ناصرالملک خود از منصب خویش استعفا نمی‌داد تا فردی دیگر این کارهای پیش پا افتاده را انجام دهد و ایشان برای همیشه به سفر و سیاحت و تفریح پردازد؟ بالاخره نایب‌السلطنه، این معلم سرخانه احمد شاه خردسال، مظہر یأس و مصدق بدینی به ایران و ایرانی؛ منویات خود را چنین خاتمه داد:

«می‌ماند یک نکته[!] که اظهار آن لازم است. خیرخواهان این مسافت را مبنی بر مقصد پلیتیکی نصور کرده‌اند، وزرای عظام کاملاً مطلعند که قصد مسافت این جانب فقط برای معالجه مزاجی و به امید تخفیف اغراض و حملات است، ولی محض استحضار خیرخواهان همین‌قدر اشاره می‌نماییم که هر قدر هم استفاده در این موقع برای صلاح و سعادت مملکت ممکن باشد، از آنجا که در مشروطه تمام اختیار و مسئولیت با وزرای عظام است، انتظار این قبیل خدمات در هر موقع منوط بر این است که اولاً وزرا عظام نقشه و طرحی در کلیه امور در نظر داشته باشند و همه را از آن اطلاع حاصل باشند و اقدامی را که به مصلحت مملکت می‌دانند بالاطراف مطابقه و تطبیق با آن نقشه کلی نموده تصمیم و تصویب نمایند تا مطابق آن بتوان مساعدتی نمود. ثانیاً در این موارد باید یک نفر وزیر مسئول یا نماینده او همراهی و مشارکت نموده وآلأ چنان که معمول تمام ممالک مشروطه است شخص نیابت سلطنت منفرد نمی‌تواند در امور دولتی مداخله کند. بدیهی است با حصول این شرایط اگر خدمتی از این جانب برآید به قدر قوه جد و جهد اهتمام خواهد شد. آنچه راجع به وظایف نیابت سلطنت بود، این است که لازم دانستم به اطلاع وزرای عظام برسد در جریان امور دولتی نیز جداگانه زحمت داده‌ام و امیدوارم مورد توجه و دقت شود.»<sup>۱</sup>

این نامه مشعشع در مورد وظایف نیابت سلطنت بود. ناصرالملک در نامه‌ای دیگر به هیئت دولت وظایف آنان را هم توضیح داد، البته باز هم با این قید که «وزرای عظام بهتر می‌دانند.... این جانب قانوناً اختیار و مسئولیتی ندارم.» او نوشت تاکنون هیئت دولت «پروگرام‌های متعدد» نوشته است، اما هیچ کدام اجرا نشده، دلیل امر این است که «در همه آنها مرام و آرزو مخلوط به عملیات بوده و به تجربه دیده شده که بی‌نتیجه مانده است چون پروگرام همیشه برای حل

مسائل فوری است نه برای صحبت در آرزو و مرام، او به گمان خود به هنیت دولت نکاتی را بادآور شد که «عملًا متضمن اصلاحات فوریه امروزه» بود و برای «حفظ اساس مملکت» ضرورت داشت و «آرزوهای تجدد و تعالی آینده» را به فرصتی دیگر موكول ساخت. او از مطالبی سخن به میان آورد که با وجود اختلاف نظرها؛ وجه اشتراک احزاب، گروهها و شخصیت‌های سیاسی را تشکیل می‌داد. ناصرالملک در آستانه خروج از کشور خطاب به هیئت دولت نوشت، اینکه تاکنون از مشروطه فایده‌ای عاید ایران نشده به این دلیل است که «اشتغال به آرزو و آمال» باعث «غفلت از عملیات فوری» گردیده است. دیگر اینکه حدود وظایف و اختیارات مغشوش و نامشخص است. سومین مسئله اختلافات و حملات و افترانات شخصیت‌ها و احزاب علیه یکدیگر است.

او مثل یک معلم مدرسه دقیق به مشروطه‌خواهانی که با گذشت شش سال تمام هنوز نمی‌دانستند مشروطه چیست و چرا آن همه برای چیزی که از آن آگاهی نداشتند خون ریخته و کشور را در معرض فروپاشی کامل قرار داده بودند؛ خاطر نشان ساخت در نظام مشروطه تفکیک قوای سه گانه وجود دارد، اما مفهوم تفکیک قوا این نیست که مبایتی بین نیروهای سه گانه وجود داشته باشد، بلکه منظور این است که وظایف تبیین و تعیین شوند. به عبارت بهتر او توضیح داد هدف مشروطه «سولیدارتۀ<sup>۱</sup> به معنی «تناسب کامل و ربط و اتفاق با یکدیگر» است به گونه‌ای که «همگی متوجه یک مقصد واحد باشند تا ... اثر قوه واحده حاصل شود»، نه اینکه نیروها به جان هم بیفتدند. او نوشت با اینکه منصب نیابت سلطنت مستولیتی ندارد، اما همیشه مورد حمله بوده و از او مسئولیت خواسته شده است، دیگر اینکه قوه مقننه در وظایف قوه مجریه دخالت کرده و همیشه «به واسطه سوء ظن او را ضعیف نموده است»<sup>۲</sup>.

از سویی قوه مجریه هم به وظایف خود آگاهی ندارد، به همین علت توانسته «قصور و تهاون» را از خود دور سازد، غافل از اینکه مهم‌ترین قوه همین قوه مجریه است و «ضعف و فتور آن اسباب فتور در تمامی قوای مملکتی است.» قوه قضائیه هم مستقل است، هر چند به دلیل حضور وزیر عدليه در هیئت دولت نوعی ربط و تعلق بین این قوه و قوه مجریه وجود دارد. به قول او «باید دانست که اساس اهمیت قوه قضائیه بر علم و دیانت است و این دو صفت می‌توانند قوه مذبوره را قائم بالذات بدارند، پس ناچار قبل از آنکه قوانین عرفی مدون شده و رؤسای محکم اشخاص مجری و عالم به احکام شرع و عرف باشند، باید دقت و نظارت مخصوص در آن بشود تا حقوق افراد به قدر امکان مصون مانده لامحاله از این بابت

۱. Solidarity همبستگی، تشریک مساعی، انسجام.

۲. همان، «ایضاً دستخط مبارک والاحضرت اقدس آقای نایب السلطنه دامت عظمته در موقع عزیمت به هیئت وزرا عظام».

شکایات مردم کمتر شود.» به نظر ناصرالملک «چیزی که نگذاشته است کسی موفق به اصلاح شود همان اختلافات و دشمنی و حملات و مفتریات و تهدیدات به یکدیگر بوده که شغل شاغل مملکت شده هر خیرخواهی را از اظهار عقاید صحیحه مانع بوده و منصرف داشته است.»<sup>۱</sup>

توجه به معایب گام اول اصلاحات است، برای رفع این مسئله باید وزرا بدانند قانون در غیاب مجلس شورای ملی زمام امور کشور را به دست آنان سپرده است؛ در این راه باید «ضعف و فتوری را که بر قوه مجریه طاری بوده مرتفع و قدرت دولت در اطراف مملکت محسوس شود.» در این راه باید نکاتی را مورد توجه قرار داد که شخص نایب‌السلطنه به آنها اشاره کرده است: نخست اینکه باید «سولیدارته» دولت در کشور مستقر شود، دوم اختلافات رفع گردد و خودسری و هرج و مرج از کشور رخت بریند. این مهم مانع وفاق ملی و منافی با مبانی آزادی است. سوم باید شعائر مذهبی و عادات و اخلاق و مقتضیات کشور حفظ گردد. چهارم به تمام لوازم در دسترس نظم و امنیت در کشور برقرار شود، پنجم باید در حسن جریان انتخابات مجلس دقت لازم صورت پذیرد. این انتخابات باید به دور از اغراض شخصی انجام شود تا متنضم خیر و صلاح ملت و نماینده افکار عمومی باشد. ششم اصلاحات در مالیه باید یکی از سرلوحه‌های برنامه دولت باشد، هفتم عدیله می‌بایست اصلاح شود و در نخستین قدم محاکم عرفی شکل گیرد و الگویی برای محاکم دیگر شود. هشتم در امر تهیه نان و ارزاق عمومی توجه نام مبذول شود. نهم «سعی عاجل در تشکیل قوه نظامی و توجه به اینکه مفهوم دولت عبارت از قوت و قدرت است.» دهم با ژاندارمری و صاحب منصبان سوئی همکاری شود تا امنیت در کشور مستقر گردد. یازدهم مستشارانی از خارج استخدام شوند تا ادارات را اصلاح کنند و نظامنامه‌های لازم برای این منظور تدوین گردد. این هیئت باید «هر یک علی قدر مراتبهم حس مسئولیت داشته امین و درستکار و کافی و آلت مطیع اراده دولت باشند نه مطیع اغراض مخصوصه.» این هیئت می‌تواند در تنظیم و تدوین «قوانين عرفی» که از ضروریات روز است اهتمام نمایند و به هنگام تشکیل مجلس به پیشنهاد دولت آنها را از تصویب مجلس هم بگذرانند.<sup>۲</sup> نایب‌السلطنه این مطالب را نوشت و خود روز بیست و ششم جمادی الثانی ۱۳۳۰ از ایران خارج شد. به عبارتی دستورالعمل‌های او بعد از خروجش از کشور در تنها روزنامه چاپ تهران منتشر گردید. همین موضوع خود نشان می‌دهد که دوره نیابت سلطنت ناصرالملک را نمی‌توان دوره دیکتاتوری دانست، زیرا دیکتاتوری وجود نداشت تا اعمال قدرت کند. زمام مقدرات کشور به دست بی‌کفایت فردی سپرده شده بود که حتی از سایه خود می‌ترسید، به عنوان اینکه قانون به وی در نظام مشروطه مسئولیتی نداده است به

۱. همان.

۲. همان.

آسانی از زیر بار تعهدات خود شانه خالی می‌کرد، زمانی که کشور غرق در آشوب بود به اروپا رفت و مشغول عیش و نوش شد؛ چنین مرد جبوئی را چگونه می‌شد دیکتاتور نامید؟<sup>۱</sup> یأس، بدینی و حرمان نه فقط از سوی نایب‌السلطنه به شاه جوان تزریق می‌شد، بلکه دیگر اطرافیان او هم چیزی بالاتر از این در چته نداشتند. به قول دولت‌آبادی «بدیهی است اگر اطرافیان شاه مردم وطن دوست دانشمند می‌بودند چه در دوره زندگانی مکتبی او و چه در دوره تاجداریش، او را به خیر و شر خود آگاه ساخته حب وطن و عشق مملکت داری با شهامت را در دل و دماغ او جای داده بودند، در آن صورت شاید اخلاقی غیر از این که هست از او دیده می‌شد. ولی اطرافیان بی لیاقت و عیاش و طماع به جای کار به طمعکاری و شهوترانی او خدمت کرده او را از ملت و مملکت و بلکه از خود دور ساختند.»<sup>۱</sup>

نکته جالب توجه موضع گیری سید ضیاء الدین طباطبائی در این مقطع تاریخی به نفع ناصرالملک است. سید ضیا که به هیچ اصلی باور نداشت و فرصت‌طلبی مذهب مختار او به شمار می‌رفت، اینک برخلاف دوره مشروطه مدعی میانه‌روی بود. او بعد از سفری نسبتاً طولانی به اروپا به کشور مراجعت کرد. دیدیم که پدرش نیز از بحران‌سازانی بود که به دستور صمصام‌السلطنه تبعید شد. خود سید ضیا در زندگی سیاسی خویش انواع زیگزاگ زدنها را تجربه کرد: گاهی انقلابی می‌شد، گاهی در لام میانه‌روی فرومی‌رفت، اندکی بعد ژست سوسیالیست مآبانه می‌گرفت و دیگر روز با وثوق‌الدوله حشر و نشر می‌کرد. در این زمان روزنامه رعد به مدیریت سید ضیاء الدین طباطبائی یکی از طرفداران پر و پا فرض ناصرالملک بود. محرم سال ۱۳۳۲، زمانی که او در پاریس به خوشگذرانی مشغول بود، رعد چنین نوشت: «در این موقع بی مناسبت نمی‌دانم که اهتمامات و مجاهدات کافیه والاحضرت ناصرالملک برگزیده ملت را در تسریع امر انتخابات گوشزد عامه نموده و برای پاس حقوق و ثبوت قدرشناسی خود تشکرات صمیمانه را از نیات حسن و افکار خیرخواهانه آن حضرت معظم بیان داشته و مسرت قلبی خود را از داشتن یک چنین نایب‌السلطنه حق‌شناس که محافظت اصول مشروطیت را از وظایف و جدای خود می‌شمارد اظهار بداریم و از روی حقیقت و صمیمیت مفاهیم لایحه‌ای [که] در یازدهم ذیحجه به عنوان هیئت وزرا دستخط فرموده بودند و در جلسه عمارت بادگیر فرائت شد تصدیق نموده و اعتراف می‌کنیم که دور نیست حسن عقیده و مساعی جميله آن والاحضرت معظم مشوب و غیر مشکور بماند و لازم است این نکته را هم خاطرنشان کنیم که اگر ما در یک موقع بیان عقیده نموده‌ایم که شاید برخلاف انتظار حضرتشان شده نه از راه اعتراض و یا تنقید و یا ایراد بوده بلکه از آنجایی که ما وجود مبارک آفای ناصرالملک را سرپرست حقیقی و معنوی این ملت و مملکت دانسته و از والاحضرت

۱. حیات بحیی، ج ۲، ص ۱۷۷.

اقدس ایشان انتظار هرگونه مراحم و سرپرستی‌های پدرانه را داشته‌ایم روا ندانستیم آرزو و انتظارات خود را از پدر و سرپرست معنوی خود کمان بنماییم و از بیان نیات و توقعات فرزندانه خود مضایقه کنیم. وَالا بدیهی است که ما ذات بی‌آلایش والاحضرت ناصرالملک را منزه و مبرای از هر تصور ناشایسته دانسته و افتخار داریم که ایران به داشتن یک چنین فرزند دانشمند و رادمرد ارجمندی موفق گردیده است.<sup>۱</sup> این فقرات آخر اشاره‌ای است به مواضع تندروانه سید ضیا در قبال ناصرالملک در دوره دوم مشروطه، زمانی که روزنامه شرق را منتشر می‌کرد.

مجلس تا این زمان دو سال تمام تعطیل بود، حتی سخنی از آن گفته نمی‌شد. از اوآخر سال ۱۳۳۱ و اوایل ۱۳۳۲ قمری، روزنامه‌های تهران مطالبی در مورد انتخابات مجلس سوّم منتشر ساختند اما هر بار این انتخابات به تعویق می‌افتداد. ناصرالملک بعد از قریب یک سال و نیم که در فرنگ بود به ایران بازگشت و با ورود او به کشور همه گمان می‌بردند به زودی دوره ادبیات و نکبت مردم به پایان می‌رسد غافل از اینکه ناصرالملک خود عامل اصلی بسیاری از نابسامانی‌ها و بحران‌های کشور است. ناصرالملک برای اینکه مخالفین خود را ساكت نماید، در هشتم ذیحجه سال ۱۳۳۱، مجلسی مشکل از دویست تن از علماء، شاهزادگان، تجار و کسبه بر پا ساخت، در این مجلس مطابق رسم معمول ابتدا چای و قلیان دادند و سپس لایحه‌ای از سوی رئیس‌الوزرای وقت یعنی علاءالسلطنه خوانده شد. در نامه علاءالسلطنه آمده بود او می‌خواسته انتخابات مجلس را برگزار کند لیکن پارهای مشکلات مانع این مهم شد. او توضیح داد در اوایل ماه شعبان سال ۱۳۳۱ مقدمات انتخابات را فراهم آورده بود، «لیکن متأسفانه محظوراتی ظهرور نمود که توضیح آن زائد است». او چند دلیل عمدۀ برای تعویق انتخابات بر شمرد، نخست اینکه دسته بندی‌های غیرمتربقه در کشور ظهرور کرد، دوم اینکه خرید و فروش آرا محتمل می‌نمود و سه دیگر آنکه عده‌ای کثیر برای انتخابات معرفی شده بودند که «در ضمن آن اشخاص نامناسب دیده می‌شد»، چهارم و مهم‌تر اینکه در دوره مشروطه «ترتیبات غیر مرضیه در پارهای از ولایات که بعضی اشرار به وسیله تهدید و تطمیع به خیال و کالت افتادند و مسلم بود که اگر دولت غفلت می‌کرد چه نتایج ناگواری بر اساس مشروطیت و سعادت مملکت متوجه می‌گردید.» او نوشت اینک آن تاریکی‌ها مبدل به روشنایی شده و هیئت دولت امیدوار است و مردم هم باید کسانی را انتخاب کنند که «بصیر و با تقوی باشند، از اثرات سوء مخالفت‌ها و عدم مقتضیات وقت اجتناب نمایند. به عبارت الاخری انتخابات باید از نقطه لیاقت اشخاص باشد نه از نقطه نظر دسته‌بندی و روابط شخصی.» با توجه به مراتب بالا بود که به اطلاع عموم رسانیده شد انتخابات تهران روز اول صفر سال ۱۳۳۲ برگزار

۱. رعد، ش. ۸ پنجشنبه ۲۶ محرم الحرام ۱۳۳۲، «مسئله انتخابات.»

خواهد شد.<sup>۱</sup>

اطلاعیه نایب‌السلطنه یعنی ناصرالملک جالب‌تر بود. او مدعی شد «در این مدت متمنادی» هم او همیشه «متوجه اهمیت انعقاد مجلس شورا بوده»، او گفت چه قبل از سفر به اروپا و چه حین سفر این مهم را کراراً به قوّة مجریه اطلاع داده است. او در بیانیه خود توضیح داد وقتی دولت نوشت انتخابات تهران اوایل شوال و انتخابات ولایات اوایل ذیقده شروع می‌شود، او به کشور بازگشته است اما بعد از ورود به کشور خبری از انتخابات نبود. جرايد می‌نوشتند قبل از اینکه ناصرالملک به کشور بازگردد، حرارتی برای انتخابات در بین رجال دولتی دیده می‌شد حال آنکه بعد از آمدن او این هیجان فروکش کرده است. نایب‌السلطنه در بیانیه خود توضیح داد که گویا آمدن او مانع از برگزاری انتخابات شده است، اما او در این زمینه هیچ مسئولیتی ندارد و وظیفه خود را به طور کامل ادا نموده است! او مثل همیشه از خود سلب مسئولیت کرد و کارها را به گردن قوّة مجریه افکند: «مسئول اجرای امر انتخابات با رعایت ترتیب صحت آن به عهده قوّة مجریه است و البته با توجه به اهمیت موقع و نظر به صلاح مملکت تکلیف خود را به فعلیت خواهند آورد. یک تکلیف واجب دیگر وزراء عظام هم این که از اذهان عامه رفع شبیه نموده روا ندانند که حسن عقیده و مساعی اینجانب [!] به این درجه مشوب و غیرمشکور بماند.»<sup>۲</sup>

تنها کسی که در این مجلس به ضدیت با نایب‌السلطنه برخاست، مدرس بود. سید حسن مدرس با نایب‌السلطنه در آویخت که اگر علت تأخیر در انتخابات همین است، پس چرا مجلس تشکیل داده‌اند، به دید او به جای تشکیل آن مجلس بهتر بود اعلانی به در و دیوار می‌زدند و مردم را مطلع می‌کردند. بین مدرس و نایب‌السلطنه جدال لفظی در گرفت و ناصرالملک مطابق معمول سپر انداخت و از در دیگر دربار بیرون رفت. از آن سوی مطبوعات به نایب‌السلطنه انتقاد کردند که خود را غیر مسئول می‌داند، وزرا هم نه در برابر شاه و نه در برابر او احساس مسئولیت نمی‌کنند، مجلسی هم وجود ندارد که بر کارهای دولت نظارت کند، پس با این وضعیت مسئول کشور و مردم کیست؟ مطبوعات می‌نوشتند در گذشته و به هنگام استبداد، شاه مسئول اعمال همه بود، اگر کسی به وظیفه خود عمل نمی‌کرد یا ظلمی در حق رعیت می‌نمود؛ شاه او را مجازات می‌کرد، عزل می‌نمود و یا تبعید می‌کرد و حتی می‌کشت یا از نعمت بینایی محروم شد. در حقیقت اخبار صحیح کشور را باید از مطبوعات خارجی درمی‌یافتد، آنان می‌نوشتند ناصرالملک متظر فرصت است تا شاه به سن بلوغ رسد تا به هنگام انعقاد مجلس او باز هم از خود سلب مسئولیت کرده باشد.<sup>۳</sup>

۱. عین‌السلطنه، ج ۵، ص ۳۹۶۶.

۲. همان، صص ۳۹۶۷-۳۹۶۶.

۳. همان، صص ۳۹۶۷-۳۹۶۸.

گفتم روزنامه رعد مدافع ناصرالملک بود، اما برخلاف آن روزنامه، روزنامه‌های دیگر افق تیره‌ای را در برابر ایرانیان مجسم می‌ساختند. به طور مثال روزنامه ارشاد در ربيع‌الثانی سال ۱۳۳۲ اوضاع پیش آمده به دلیل مشروطه را به شدت مورد حمله قرار داد و استبداد دوره بعد از مشروطه را بسیار بدتر از دوره‌های گذشته دانست: «می‌بینیم تعدیات و اجحافات شنیده می‌شود که در هیچ دوره استبدادی شنیده و دیده نشده. انصافاً در کدام دوره استبداد کدام حاکم جایر قدرت داشت که از یک نفر کاه‌فروش هیجده هزار تومان به نام استبداد و مشروطه جریمه بگیرد. یا در هنگام عبور از یک خاک که موقتاً فقط مأموریت انتظام آن خاک را به عهده می‌گیرد هشتاد هزار تومان بچاپد و بگذرد؟ و به قول آن ادیب:

به نام مشروطه قیامت کند      چون همه شهر حجامت کند

کدام حاکم استبدادی قادر بود که روزی چهل و پنج تومان از یک میدان زغال فروشی و هیزم فروشی قزوین به رایگان بگیرد و پرسنی در کار نباشد؟ و کدام دوره استبدادی یک حاکم معروف به تعدی به مرکز می‌آمد و سگ توله در رختخواب و چوب بر طبل شکم او نمی‌بستند و آنچه را که دینار دینار از رعیت گرفته بود خروار خروار تقدیم نمی‌کرد.<sup>۱</sup> در کدام عصر ناصری که به قول ارباب جراید، عصر سلاخیش می‌نامند حاکم می‌توانست از کردستان در ظرف چند ماه حکومت چندین هزار تومان فایده ببرد و آنقدر بی‌عرضگی کند که ادارات را غارت کنند و شهر را بگذارد و بگذرد.<sup>۲</sup> در کدام دوره ببریت در مدت شش ماه به مسافت چهل فرسنگی مرکز حکومتی که ابداً مداخله در مالیات و جنس و تیولات ندارد بیست و چهار هزار تومان مداخل کند.<sup>۳</sup> در کدام دوره ناصری در بیست فرسنگی طهران به نام ضبط اسلحه و تفنگ بگیری خانه‌ها غارت می‌شد و به عنوان این که پدر من گرگ رانعل می‌کرد حاکم افتخار کند.... در کدام دوره استبدادی و بی قانونی گماشتنگان رسمی حکومت سرگردنه را می‌بستند و بار مکاری<sup>۴</sup> و تاجر را علناً دزدیده و مال التجاره او را فاشافاش صرف می‌نمودند، با وجود آنکه مستول مالیات نبوده در شش ماه دو سال مالیات را می‌گرفتند. در دوره ناصری و مظفری اگر عدیله قانونی نبود اقلأً جبس، توسری، فحش، چوب حضوری، نقره داغ، جریمه پنجاه هزار تومانی درکار بود و آن قدرها حاکم مفت به در نمی‌رفت. حالا می‌بینیم پیشکشی که نیست، تفاوت عمل نیست، مواجب منظم هست. چاپیدن همان، رشوه گرفتن همان، بلکه هزار درجه بدتر و بالاتر!!! اولیای امور ما عدلاً و انصافاً بعد از این همه تظلمات اهالی قزوین با

۱. یعنی اگر در دوره استبداد از مردم مال اضافی وصول می‌شد، حکومت مرکزی به هر نحو بود آن را از وی باز می‌ستاند.

۲. منظور اعمال ظفرالسلطنه حاکم این ولایت است.

۳. منظور اقدامات رکن‌الدوله حاکم مازندران است.

۴. پیشهور.

ضیاءالدوله چه کردند؟!....» در ادامه از برخی از حکام محلی نام برده شد که به مردم اجحاف می‌کردند و کسی را یارای مقاومت در برابر شان نبود. ارشاد نوشت یک دزد معمولی بیچاره «باید دو ماه حبس تاریک نظمیه بماند و غالباً عملگی کند! و این محترمین آزاد آزاد در خیابان‌ها به تفریج مشغول باشند و هر روز بر افتخارات آنها افزوده شود.»<sup>۱</sup>

این بود بخشی از اجحافاتی که در دوره مشروطه بر مردم مظلوم ایران می‌رفت و کسی هم نبود به فریاد آنان گوش سپارد. مشاهده می‌کنیم که نویسنده به صراحة آورده است در این دوره (مشروطه) ظلم و ستم مضاعف شد. کارکنان دولت که حقوق ماهانه گزاف می‌گرفتند، مثل ایامی پیش از مشروطه مردم را غارت می‌کردند با این تفاوت که در دوره‌های پیش از مشروطه این امکان وجود داشت که مال از دست رفته به زور دربار وصول شود، اما اینک دربار را هم قدری و احترامی و قدرتی باقی نمانده بود. ارشاد به صریح‌ترین وجه ممکن آورده بود که در دوره‌های گذشته اگر بی قانونی بود، حداقل مردم، محلی برای مراجعه و تظلم داشتند، اما در دوره مشروطه همان جهایی که باید به فریاد مردم گوش می‌کردند، خود بانی و باعث ظلم شناخته می‌شدند.

به هر حال گروهی که مقدر بود در آینده نقش مؤثری در تحولات کشور ایفا کنند، از فرصت تاریخی به دست آمده بهره بردن و مواضع خود را تحکیم کردند. روز نهم نوامبر سال ۱۹۱۲، جوادخان سعدالدوله با توافق روس و انگلیس وارد ایران شد، دولتین می‌خواستند او را به ریاست وزرایی برکشند. در این زمان ناصرالملک در پاریس بود، اما سعدالدوله نتوانست به آرزوی خود نایل آید، روسیه و انگلیس بالاخره به این نتیجه رسیدند که از ریاست وزرایی علاءالسلطنه حمایت کنند. اینان به سر فرانسیس برتری سفیر کبیر انگلستان که مقیم پاریس بود دستور دادند با ناصرالملک ملاقات کند و موافقت او را در این زمینه جلب نماید. از آن سوی سر والتر تونلی وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران که به جای سر جرج بارکلی آمده بود، خبر تشکیل کابینه جدید را به مقامات دولت خود اعلام کرد. در اوایل سال ۱۹۱۵، سر چارلز مارلینگ به جای تونلی به وزیر مختاری منصوب شد. به هر روی دیدیم که در این کابینه شخص علاءالسلطنه رئیس‌الوزرا و وزیر داخله بود، مستوفی‌الممالک وزارت جنگ را عهده‌دار شد، وثوق‌الدوله وزیر خارجه، قوام‌السلطنه وزیر مالیه، حکیم‌الملک وزیر معارف، مستشار‌الدوله وزیر پست و تلگراف و فواند عامله، رضاخان ارفع‌الدوله وزیر عدليه و ممتاز‌الدوله وزیر تجارت بودند. انگلیسی‌ها می‌خواستند کابینه‌ای مقتدر تشکیل دهند تا روس‌ها که به عنوان ضعف دولت مرکزی ایران نیروهاشان را در آذربایجان نگهداشته بودند؛ از کشور خارج شوند و دست از حمایت صمدخان شجاع‌الدوله بردارند. این بود راز تشکیل دولت مقتدر مورد نظر

۱. ارشاد، ش ۵۵۴، مورخه بیستم ربیع‌الثانی ۱۳۳۲، «حکام جدید - حکام قدیم».

روزنامه آفتاب، انگلیسی‌ها امیدوار بودند روس‌ها بعد از اینکه ایران را تاراج نمودند، قوای خود را از کشور خارج سازند، اما عملأً چنین کاری نکردند. آنان نه تنها نیروی خود را حفظ کردند بلکه به آشکارترین وجهی در امور داخلی ایران مداخله نمودند و به طور خاص صمدخان شجاع‌الدوله را زیر بال و پر خود قرار دادند. این موضوع انگلیسی‌ها را نگران ساخت، روس‌ها علت حضور خود را در ایران ضعف دولت مرکزی و عدم توان استقرار آرامش و امنیت عنوان کردند. انگلیس برای اینکه این بهانه را از روس‌ها بگیرد، تأسیس دولت مقتدر در ایران را سرلوحة برنامه‌های خود قرار داد و به این شکل بود که دولت علاء‌السلطنه که به شدت مورد حمایت آنان بود زاده شد. تجربه دولت علاء‌السلطنه بعد از آن بود که دولتین نتوانستند نیروی مورد اعتماد خود یعنی سعد‌الدوله را به ریاست وزرایی رسانند.

علاء‌السلطنه برای اینکه روس‌ها را تشویق به خروج از ایران کند، در ششم فوریه ۱۹۱۳ مطابق با بهمن ماه ۱۲۹۱ امتیاز راه جلفا به تبریز را به آنان واگذار نمود، از آن سوی روز نهم فوریه همان سال امتیاز احداث راه خرم‌شهر به خرم‌آباد را به انگلیسی‌ها داد. مشیر‌الدوله و برادرش مؤتمن‌الملک در اعتراض به این امر از کابینه کناره گرفتند.

در همین زمان ناصر‌الملک در پاریس جاخوش کرده بود و به بهانه همیشگی بیماری فرزندش به ایران باز نمی‌گشت، حال آنکه مسئولیت بخش عظیمی از اتفاقات کشور با او بود. بالاخره هم به اصرار دولتین و استدعای کابینه علاء‌السلطنه بود که به کشور بازگشت.<sup>۱</sup> اما ورود ناصر‌الملک به کشور هم نتوانست گرهی از مشکلات بگشاید؛ به جای مؤتمن‌الملک، اسماعیل خان ممتاز‌الدوله به وزارت تجارت رسید و حکیم‌الملک هم به جای مشیر‌الدوله وزیر معارف شد. از آن سوی ناصر‌الملک به دنبال این بود که هر شکل ممکن دامن خود را از تحولات داخلی ایران رها سازد و بار دیگر به اروپا رود تا عیش و نوش خود را از سر گیرد. در این موقعیت خطیر او تدبیری اندیشید. سن شاه در این زمان بیش از هفده سال نبود، اما نایب‌السلطنه به استناد تاریخ قید شده در پشت یک قرآن، سال تولد او را ۱۳۱۴ قمری عنوان کرد که تا سال ۱۳۳۲ هیجده سال تمام می‌شد. این تاریخ مطابق با ۱۹۱۴ میلادی بود. اندکی پیش از این تحولات یعنی روز بیست و هشتم ذیحجه سال ۱۳۳۲ یکی از دلیر مردان ایران زمین یعنی ستارخان بعد از سال‌ها تحمل مرارت و سختی و خانه‌نشینی آن هم با زخمی التیام نیافتنی که روز فاجعه پارک اتابک برداشته بود؛ دار فانی را وداع گفت. حوادث جنگ اول جهانی نشان داد که تا چه میزان به حضور مردان دلیر و بی‌باکی مثل ستارخان نیاز وجود داشت، اما فتنه‌های دوره مشروطه باعث خانه‌نشینی همیشگی او و یارانش گردید و درست به هنگام اوج گیری بحران‌ها وی جان به جان آفرین تسلیم کرد، مرگ او ناشی از جراحات عمیق

۱. احمدعلی (مورخ‌الدوله) سپهر: ایران در جنگ بزرگ، (تهران، انتشارات بانک ملی، ۱۳۳۶)، ص ۱۷.

وارد شده توسط دمکرات‌ها در فاجعه پارک اتابک بود که در بحران مشروطیت در ایران به آن اشاره کردایم.

هشت روز بعد از تاجگذاری احمد شاه، که مصادف با ۲۸ شعبان سال ۱۳۲۲ بود، یعنی روز پنجم رمضان همان سال، جنگ اول جهانی شروع شد. این جنگ خسارات فراوان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در ایران بر جای نهاد. با اینکه دولت وقت کشور به دستور شاه اعلان بیطرفی کرده بود، اما ژنرال باراتف فرمانده قوای روسی تا اصفهان پیش آمد، عثمانی‌ها تا همدان را به تصرف خود درآوردند و انگلیسی‌ها هم از شرق تا قائنات پیشروی نمودند، از آن سوی برخی از نواحی جنوبی کشور را هم به تصرف خود درآوردند. در این ایام سازانوف وزیر امور خارجه روسیه بود. در فصلی جداگانه به وضعیت اسف بار ایران به هنگام وقوع جنگ اول جهانی خواهیم پرداخت.

## ۱۰. روزنامه آفتاب؛ مروج فلسفه سیاسی ناصرالملک

در این مقطع تاریخی برای اجرای اصول مورد نظر نایب‌السلطنه بود که روزنامه آفتاب سرماله‌های فراوانی را به مقوله امنیت، اقتدار دولت و مفهوم ملت متشر ساخت. به دید نویسنده روزنامه آفتاب، ملت عبارت است از «عده‌ای از نفوس بشر که دارای منافع متناسبه هستند همینکه به طور اشتراک در صدد استفاده از آن منافع برآمدند یک هیئت جامعه و یک ملت مخصوص را تشکیل می‌دهند».<sup>۱</sup> پس قائم‌الملت که باعث شکل‌گیری ملیت می‌شود دو چیز است: نخست نوعی منافع برای عده‌ای از اشخاص و دوم اتفاق آن عده برای استفاده از آن منافع. بدون این دو رکن تحقق ملیت غیر ممکن است. به همین دلیل است که مثلاً چیزی به نام ملت یهود وجود ندارد «مگر یک روزی که ملت یهود بتوانند ایجاد یک قسم منافع متناسبه برای خود در عالم طبیعت بنمایند و آن موقوف به داشتن وطن و آب و خاک مخصوص است». مردم برای رعایت اصول تعاون و تعاضد و ضمانت عدالت و حقوقیت «محاج» به یک قوه مقنده‌ای است که میزان تبادل و تعادل قوی را نگهداری بنماید. برای جلوگیری از اجحاف مردم به هم دستگاهی وجود دارد که آن را دولت نامند. دولت از میان همین ملت تشکیل می‌شود و «مجتمع تمام اقتدارات و قوای آن خواهد بود با قوه فیزیکی قهاریت دولت این تحلیل و ترکیب‌های شیمیایی به طور محکم و مستقн و با یک اسلوب عادلانه انجام می‌پذیرد و هر قدر این قوه فیزیکی شدیدتر و با قوت‌تر باشد، عمل تحلیل و

۱. آفتاب، ش. ۶۰، چهارشنبه ۲۴ ربیع المرجب ۱۳۳۰، ۱۰ ژوئیه ۱۹۱۲، «جامعه ملت و هیئت دولت آمیخته با بعضی نظرات فلسفی».  
۲. همان.

ترکیب سریعتر و بهتر صورت می‌یابد.<sup>۱</sup> با این حساب تعریف دولت به این شکل است: «هیئت دولت عبارت از مجتمع قوی و اقتدارات و مظہر عظمت و شوکت یک ملت است که حافظ صورت نوعیه، نگهدارنده قوای ملت و حیثیت مملکت بوده بر تحصیل منافع متناسبه و [بر] تقسیم آن به طرز عادلانه و منصفانه مواظبت می‌نماید.<sup>۲</sup>

نکته جالب موضع آفتاب این است که به مقتضای وقت و بحث، گاهی مالیه، گاهی قضون و وقتی دیگر عدله را محور تحولات می‌شمارد. به طور مثال آنگاه که از اصلاح مالیه سخن به میان می‌آورد، «تمام انقلابات عالم و سیاست بنی آدم امروزه» را «بر محور دارایی» تلقی می‌کند و «حیات و ممات دول و ملل، شکستها و فتحها، غالیت و مغلوبیت‌ها، قاهری‌ها و مقهوریت‌ها» را ناشی از مالیه و تبعات اصلاح آن می‌داند.<sup>۳</sup> یک هفته بعد سرمهاله نویس آفتاب می‌نویسد: «ذرة التاج... قوانین یک کلمه است: عدالت». در همین ارتباط از ضرورت راهاندازی «بعضی محکمه‌های عرفیه» سخن به میان آمده و بخشی مفصل صورت گرفته است.<sup>۴</sup> سه روز بعد نظم و ترتیب ادارات را محور تحول می‌نامد و می‌نویسد: «به طور تحقیق کلمه ارگانیزاسیون یا ترتیب و انتظام را حدفاصل تاریخ قدیم و جدید دول و فارق طرز حکومت‌های سابق و لاحق باید دانست.<sup>۵</sup> به همین ترتیب در شماره‌های بعد وقتی از موضوعی سخن به میان می‌آورد، خیلی امور دیگر را «بدبھی» می‌شمرد.

به دید نویسنده روزنامه آفتاب مصلحت کشور بر هر امر دیگری مقدم است، برای این منظور چه باید کرد؟ سرمهاله نویس آفتاب بر این باور است که برای این منظور باید تشکیلاتی راهاندازی کرد که «کنسی دتا» نام دارد. همان‌طور که از نام آن بر می‌آید کنسی دتا شورای دولتی است، اما این تشکیلات با قوّة مقتنه تفاوت فراوان دارد. روزنامه آفتاب این واژه را «شورای خاص» نام نهاده است. پارلمان محل ظهور احزاب و میدان مبارزه آنان است، در پارلمان هر حزبی تلاش می‌کند اکثریت پارلمانی را به دست گیرد و در کشاکش بین فرقه‌های گوناگون قدرت بلامنازع را از آن خود سازد. اما کنسی دتا «یک مجمع فلسفی و عقلی به شمار آمده در طریق کشف حقایق از روی جهات عقلی و علل حقیقی تعقیب اسباب و مسیبات نموده» و بدون پایبندی به مسائل حزبی و خصوصیات فرقه‌ای آنچه را که مطابق منافع ملی کشور است و «موجبات اتحاد نظر را در میانه طبقات مختلفه ملت» مهیا می‌کند و فراهم می‌آورد: «لهذا نقطه نظر پارلمان جهات مسلکی، منافع احزاب و اکثریت فرق و نقطه نظر

۱. همان، تأکید از ماست.

۲. همان.

۳. همان، ش ۶۲، مورخه چهارشنبه ۲ شعبان المظعم ۱۳۳۰، ۱۷، ۱۷ ژویت ۱۹۱۲، «اصلاح مالیه».

۴. همان، ش ۷۵، مورخه چهارشنبه ۹ شعبان المظعم ۱۳۳۰، ۲۴ ژویت ۱۹۱۲، «اصلاح عدله».

۵. همان، ش ۶۶، شنبه ۱۲ شعبان المظعم ۱۳۳۰، ۲۷ ژویت ۱۹۱۲، «اصلاح و ترتیب ادارات».

کنسی دتا جهات حقیقی و مصالح واقعی عموم ملت است.<sup>۱</sup> به عبارت بهتر در پارلمان پیشنهادها از نقطه نظر حزبی تلقی و بررسی می شود و در کنسی دتا از «نقطه نظر فلسفی». در پارلمان هر کس طرفدار مسلک حزبی خاص خود است اما در تشکیلات شورای خاص، اعضاء باید بیطرف باشند و طرفدار اکثریت. پارلمان «منافع فرق» را مورد توجه قرار می دهد و کنسی دتا «مصالح ملت» را کانون توجه می نماید. با توضیحات بعدی معلوم می شود وظایف این تشکیلات جدید، قانونگذاری در مصالح عمومی جامعه است، «منافع حقیقی و مصالح عامه» شاه بیت غزل کنسی دنست. در این راستاست که «رعایت عادات، اخلاق و دیانت رسمی از اهم فرایض قانون گذاری است.<sup>۲</sup> پس بلاfaciale باید نتیجه گرفت، «علی‌هذا وظیفه کنسی دتا در موقع حل و تفضیل قوانین این است که اساس ملت را کاملاً از هم تجزیه نموده درخواست‌های صنوف و طبقات مختلفه ملت را در نظر گرفته آنگاه به دقت ملاحظه می نماید که درخواست‌های طبیعی هر یک از فرق چیست؟ پس از آن این درخواست را قیاس با منافع و مصالح حقیقی ملک و ملت نموده کشف و استنباط بنماید که چگونه این درخواست‌های مخالف و متضاد را به هم ربط و مناسب داده با یکدیگر ملایم<sup>۳</sup> ساخته و چگونه با مصالح واقعی و حقیقی تطبیق باید نمود، آنگاه نتایج حاصله را در قالب قانونگذاری می گذارد.<sup>۴</sup>

نزدیک پنج ماه بعد مقاله‌ای دیگر در روزنامه آفتاب نوشته شد و در آن ذکر شد که باید در تشکیل شورای مملکتی ایران، «بیش تر از همه چیز حوانج مملکتی را در نظر گرفت و از تقلید قوانین اروپایی اساساً پرهیز نمود، زیرا که شورای مملکتی ایران باید به قسمی مرتب شود که احتیاجات و لوازم مملکت ایران را اقتصاد نماید و به مصالح وقت و اوضاع مملکتی مناسب باشد.<sup>۵</sup> ماه‌ها بعد در روزنامه آفتاب از ضرورت تأسیس مجلس سنا هم سخن به میان آوردند اینان نوشتند مجلس سنا و تأسیس آن یکی از اصول مسلم قانون اساسی است که مواد چهل و سوّم تا چهل و هفتم را به خود اختصاص داده است. کسانی که مخالف تشکیل مجلس سنا بودند اشخاصی به شمار آمدند که «مفتون اقتدار و سلطه یک مجلس واحد» هستند و «از تجارب اسف‌انگیز اخیره بی‌خبر» مانده‌اند.<sup>۶</sup> به عبارت بهتر طرفداران کنسی دتا بر این باور بودند که سه شورا و تشکیلات جمعی برای صیانت از مشروطه ایران باید شکل گیرد: مجلس شورای ملی، مجلس سنا و شورای کشوری یا همان کنسی دتا. اینها سخنان خوبی بودند، اما مسئله این بود که هرگز اجرا نشدند. به عبارت دقیق‌تر این طرح‌ها نمی‌توانستند در آن شرایط

۱. همان، ش ۸۰، شبیه ۱۸ رمضان البارک ۱۳۳۰، ۲۱ اوت ۱۹۱۲، «وظایف کنسی دتا».

۲. همان.

۳. یعنی هماهنگ.

۴. همان.

۵. همان، ش ۱۳۶، مورخه چهارشنبه ۷ صفر المظفر ۱۳۳۱، ۱۵ زانویه ۱۹۱۳، «وظایف شورای مملکتی ایران».

۶. همان، ش ۱۴۰، شبیه ۱۷ صفر المظفر ۱۳۳۱، ۲۵ زانویه ۱۹۱۳، «شورای مملکتی».

کشور اجرا گردند. مثله ایران نه کنسی دتا بود و نه مجلس سنا. مثله ایران گرسنگی بود که هر روز ابعاد وسیع‌تری می‌یافت. کسانی مثل نویسنده این مقاله تصور می‌کردند مشکل آنان مشکل همه مردم است، به عبارت دیگر اینان به کلی از خواسته‌ها و حواچ مردم پرت افتاده بودند و راه خود می‌رفتند، بدون این‌که به نیازهای ملسوس توجهی داشته باشند. به واقع برای مردم بروجرد و همدان و ملایر که به دلیل فتنه سالارالدوله یا هجوم روسیه روز به روز مفلس‌تر می‌گردیدند، درک و فهم مسائل باد شده به چه میزانی می‌توانست باشد؟ اصلاً آیا جز عده‌ای محدود در تهران کسی دیگر را می‌شد یافت که نیاز خود را شورای حکومتی یا امثال آن بداند؟ بدیهی است هر کس تاریخ اجتماعی ایران را در این مقطع ارزیابی کرده باشد، به این پرسش پاسخ منفی خواهد داد. در این کتاب نشان خواهیم داد که درست در زمان طرح این مباحث بی‌ربط با مسائل ایران، چه فجایعی رخ می‌داد.

به همین دلیل و با وصف طرح مسائل پیش گفته، تحولی اساسی در کشور روی نداد، نه پارلمان تأسیس شد و نه کنسی دتا. هرج و مرچ در کشور بیداد می‌کرد، امنیت بر خلاف تلگراف‌های رسمی مسئولین دوایر اداری کشور روز به روز بیشتر در معرض مخاطره واقع می‌شد. بر نویسنده‌گان روزنامه آفتاب هم معلوم شد که «بیجادگی امور» به اندازه‌ای است که به این راحتی قابل حل و فصل نیست. رشته انتظام کشور از هم گسیخته شد، تفرقه و تلاشی در ارکان ملت و دولت راه یافت، حیات ملی و حیثیت قومیت ایرانی روز به روز بیشتر بر باد می‌رفت، با این وصف «یقیناً شیرازه ملیت در اندک زمان از هم پاشیده»<sup>۱</sup> خواهد شد و به صراحت گفته می‌شد:

«هیچ محتاج به شرح نیست که در ظرف مدت انقلاب ایران، مسائل تجاری ما که اُس اساس معیشت و مایه هستی هر ملت محسوب می‌شود نکث و نقصان کلی یافته غالب تجار و سرمایه‌داران از هستی چندین صد ساله و اندوخته آبا و اجدادی خویش ساقط و به کتم عدم رهسپار شده‌اند. املاک خراب و ویران فرون از حد شمار، چندین هزار قریه آبادان نابود صرف و چندین کروور جریب اراضی مزروع لم یزرع، بلوک چندین هزار نفری به چند صد نفر با عده‌ای قلیل تر تناقض نموده، بسیاری از هموطنان عزیز به خارجه مسافرت کرده و آنهایی که تاب مسافرت نداشته خاکنشینی را به بیابان گردی ترجیح داده و به این رویه ممکن است عنقریب به توحش و صحرانوردی به طور قهقری برگردیم.»<sup>۲</sup> با این وصف چگونه می‌شد به طرح‌های نویسنده‌گان همین آفتاب جامه عمل پوشانید؟

آری، این بود سرنوشت مشروطه‌ای که می‌خواست رفاه و آبادانی و عزت ایرانیان را به

۱. همان، ش، ۹۸، دوشنبه ۲ ذی‌قعده الحرام ۱۳۳۰، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۲، «بیجادگی امور».

۲. دیار عدم، دیار نیستی.

۳. همان.

ارمنغان آورد. اما این هنوز آغاز ماجرا به شمار می‌رفت؛ روابط مردم با هم سست گردیده و نیروها به شدت از هم پراکنده شدند و مرکزیت ضعیف و متنفذین محلی قدرت یافتند. در هر شهر و ده، عده‌ای از قدرتمندان جلو افتاده و خود را مرجع رسمی امور نمودند. اینان به میل خود مالیات دریافت می‌کردند، هرگونه می‌خواستند با مردم رفتار می‌نمودند و بالاتر اینکه القاب و مناصب می‌دادند. «شکوه و جلال هیمنه و عظمت دولت» از هم فروپاشید، با تضعیف دولت، شرارت و خودسری هم به ارمغان آمد. هشدار داده می‌شد «با این ریختگی و پاشیدگی امور فرضآ هم دست غبی در کار و تحریکات سری هم در میان نباشد»، اگر یکی دو سال حال بر این منوال بگذرد دیگر ابداً ملک و ملتی وجود نخواهد داشت، بلکه یک قسم ملوک الطوایفی شبیه به حالت اواسط آفریقا قبل از دخول استعمار اروپایی معمول و معتاد خواهد گردید.<sup>۱</sup> ریشه این بحران در دوستان نادان، عقل‌های ناقص، عشق‌های بسی اساس، اقدامات ناشی از فقدان تجربه و حرکات خودسرانه بود. اگر ملتی مشاهده کرد برای تنظیم امور خود اقداماتی انجام داده اما نتیجه به عکس گرفته است، باید سرنشته را گرفته و تجزیه و تحلیل کند علت العلل این وضع چیست؟ بدون دست یابی به علل بحران رفع آن غیر ممکن است. به عبارتی نویسنده آفتاب آگاهان را به نوعی تأمل در علل انحطاط فرا می‌خواند، به تعبیر امروزین بر این باور بود که باید ریشه مضلات و انحطاط را شناخت و بدون این مهم که متضمن نوعی آسیب شناسی رفتار جمعی و احزاب سیاسی و شخصیت‌های متنفذ است؛ گرهی از مشکلات گشوده نخواهد شد. با این وصف نصیریح کردند که:

«ما در موقع اظهار این عقیده شخصاً نقطه اختلاف و اشتباه را نشان نداده تعیین موضوع خبط‌های گذشته را به فهم نکته شناسان واگذار نموده منتظر بودیم که این قسمت مسائل کلی و فلسفی به واسطه شدت وضوح راه حل جزئیات را هم نشان داده و دیگر ما محتاج به توضیع واضحات نباشیم.»<sup>۲</sup>

اما تکرار اشتباهات گذشته مشخص نمود که هنوز بسیاری از مشروطه خواهان به خبط‌های گذشته پی نبرده‌اند، اینان اصل و منشاء خرابی را هنوز درک نکرده‌اند و برای اصلاح خبط‌های گذشته عین همان خبط‌ها را تکرار می‌کنند. پس باید «منبع خبط‌ها و اصل اشتباهات را نشان داد، افکار و خیالات را از این سرگردانی راحت ساخته» و علل بنیادین را به نمایش گذاشت. مشکل عده مشروطه به دید سرمقاله نویس آفتاب این بود که کار به دست مشتی بسی تجربه افتاد، اینان به جای اینکه ملت را با خود همراه سازند و آنچه را مصلحت آنان است به بوته اجرا گذارند، ذهنیات خود را محور فرار دادند و همان ذهنیات را «خیر و صلاح مملکت

۱. یعنی تحریکات مخفیانه و سری برای سلب امنیت وجود دارد.

۲. همان.

۳. همان.

دانسته هیچ توجهی به درخواست‌های ملی ننمودند و شاید هم این وضع مغلطه‌آمیز در نزد ایشان فلسفی و منطقی آمده خیال نمودند که حسابت جمع تابع آرا و عقاید ایشان بوده مسائلی را که اینان خیر و صلاح ملت می‌دانند ملت هم همان را خواهد خواست و عقاید شخصی ایشان شرح آرزوهای ملی است.» اما مسئله این بود که ذهنیات این دسته، مطابق با خواسته‌های مردم نبود؛ به همین دلیل با آن همه جانفشنایی، نتایج متضاد به ارمغان آمد. مشروطه به جای اینکه باعث «رضایت عامه» شود، « محل تنفر عامه» گردید و «هوای جدید آزادی مانند فشارهای استبداد و بارهای گران دولت ظالمه استشمام شد.» به همین دلیل «دسته قلیل خیرخواهان» با دو فشار روپرتو شده‌اند: فشار دشمنان دانا و دوستان نادان. ریشه کلیه مشکلات این بود که «خیالات لیدرها و سران مشروطیت با احساسات عمومی» انطباق نداشت؛ و چنانچه «احساسات عمومی صفت اندر صفت پشت سر لیدرها می‌بود، هرگز این حوادث غیر متربقه به ظهور نمی‌رسید.» اگر غیر از این بود، نه مجلس اول منحل می‌شد، نه «ارتجاع ثانی»<sup>۱</sup> پیش می‌آمد، نه این همه «کشتارها و خانه خرابی‌ها فضای» این مملکت را اشغال می‌کرد.<sup>۲</sup> راه حل چیست؟ باید بقیه سران مشروطه همت خود را در جمع و تأليف قوای ملی گذارند، «مشروطیت را به رنگی در بیاورند که متناسب با احساسات ملت و اداره امور را به قسمی مرتب نمایند که موجب رضایت عامه باشد». <sup>۳</sup> پیشنهاد روزنامه آفتاب این بود که کشور به ایالات و ولایات محدودتری تقسیم شود و هر کدام به گونه‌ای منظم اداره گردد تا تشیت از کشور رخت بریندد. از «داریوش شهریار عجم مملکت ایران» مثال آورده شد که کشور را به چند ساتراپ نشین تقسیم کرد تا اداره کشور سهولت یابد، نیز مثال‌هایی از برخی کشورهای اروپایی و نحوه اداره آنها ارائه شد.<sup>۴</sup>

راه حل دیگر تشکیل حکومت مقندر بود، مسئله‌ای که اینک در گوشه و کنار کشور زمزمه آن شنیده می‌شد. باید حکومتی شکل می‌گرفت که ویژگی بارز آن «سلطه و قدرت نافذی»<sup>۵</sup> باشد و در تمام کشور سیطره داشته باشد. مسئله تأسیس حکومت مقندر به گفته سرمقاله نویس امری تازه نبود و «از ابتدای تجدد ایران» ورد زبان بود. در دوره مشروطه هرج و مرج بیداد می‌کرد و حکومت به کلی «اسلوب الاختیار» شد. «آنارشی و اغتشاشات متزايده ایالات» یکی از وجوده مشخصه ایران عصر مشروطه به شمار می‌آمد. در مشروطه اول عمده قوا صرف مجادله مشروطه‌خواهان با طرفداران محمد علی شاه شد، در دوره موسوم به استبداد صغیر هرج

۱. اشاره به دوره موسوم به استبداد صغیر است.

۲. اصل: فزای.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان، ش ۱۱۰، دو شنبه غرہ ذیحجه الحرام ۱۳۳۰، ۱۱ نوامبر ۱۹۱۲، «تقسیمات مملکتی».

۶. همان، ش ۱۲۲، چهارشنبه غرہ محرم الحرام ۱۳۳۱، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۲، «حکومت مقندره».

و مرج به اعلا درجه خود رسید به گونه‌ای که «وقتی که شورشیان و طرفداران کنستی توسيون طهران رسيدند کمترین اثری از باقی مانده قوّة مرکزی نیز یافت نمی‌شد.»<sup>۱</sup> نخستین کابینه بعد از فتح تهران به همین دلیل تأسیس شد، هدف از تشکیل آن کابینه استقرار امنیت و آرامش در سراسر کشور بود. اما هرگز تا زمان نگارش این مقاله مقوله یاد شده محقق نشد. اما به قول نویسنده در اینکه حکومت مقتدر چیست، هنوز ابهام وجود دارد، این دولت می‌تواند به طور موقتی نظم و آرامش برقرار سازد، اما احتمال بازگشت اغتشاش هم بعد نیست. پس؛ «در تمام مملکت مشروطه مانند ایران مراد از مسئله حکومت مقتدر این است که موافق قوانین اساسی مملکت و مشروطیت ایجاد گردد و آلا شکل دیگر ممکن بلکه متفقن است که بی‌اندازه خط‌رانی شده و نتایج می‌شود و مخاطرات آن در اولین وهله احساس گردد. در اصطلاح و مفهوم ملت و مملکت حکومت مقتدر عبارت از حکومتی است که موجد صلح و مؤسس سکونت بوده باشد و شکل تفیض او یعنی در عکس این قضیه و مفهوم یک هیئت جابره جلوه‌گر می‌شود که مهیج اغتشاشات و موجد عدم امنیت و انتظامات خواهد بود.»<sup>۲</sup>

حکومت مقتدر باید بر اساس قوانین مشروطه تأسیس شود و از حدود خود تجاوز نکند. هدف این حکومت برآوردن نیازهای مردم است، این حکومت در اجرای اصول خود موفق خواهد شد زیرا بر مردم مبتنی است. ضمانت موقفيت این حکومت حمایت مردمی است. اما اگر منظور از حکومت مقتدر چیزی غیر از این باشد، «آن وقت به ارجاع مراجعته نموده و در واقع دوره تهییج و اغتشاش شروع می‌گردد.» اما منظور سرمهّاله نویس از حکومت مقتدر این نیست، منظور این است که چنین دولتی باید « فقط از جانب ملت و برای ملت» تأسیس شود. برای اینکه نشان داده شود حکومت مقتدر بر اساسی غیر از مشروطه مفید فایده نخواهد بود، نیازی به برهان و حجت نیست، «چرا که یک حکومت مقتدر و متجاوزی که بر خلاف میل و آرزوی ملت تشکیل شود، بدون شبّه اسباب ایجاد مشکلاتی خواهد شد که مجدداً تاریخ مصائب و انقلابات مملکت شروع شده و ملت را دچار فلاکت‌ها و بدیختی‌های شدیدتری خواهد نمود.»<sup>۳</sup> ارتقا و ازدیاد «سلطه حکومت» بسته است به این موضوع که پایه آن بر مبنای رضایت عمومی نهاده شود و مانع از تکرار یادگارهای بدیختی ایران گردد. نویسنده نوشت:

«اگر دوره گذشته را دوره بحران نام بگذاریم چندان اغراق نگفته‌ایم، زیرا سرتاسر مملکت یک پارچه آتش بود و فقط استقامت و جدیت کابینه آقای صمصام‌السلطنه از هیچ مشقت و زحمتی نهرا سیده مقابل مسئولیت وجدانی خود ایستاده با منتهای افتخار به انقلابات مژمن ایران

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

بربادده خاتمه داد، و اینک موقعی است که با یک نسق مشروطیت پرورانه آزادیهایی که موقتاً از میان رفته بود عودت داده به انتخاب وکلای پارلمان و اقامه دارالشورای ملی کاینده ما اقدام نموده به همراهی حسیات ملی افق سیاست مملکت را فرین سعادت بدارد و می‌توان امیدوار بود که مانع برای اجرای این پروگرام در جلو نیست و بهترین معاوضد این نیات همان رغبت و تمایلات عمومی است که نسبت به این کاینده موجود است. و این کاینده دارای قوتی است حقیقی که مستظره به رضایت یک ملت و در موقع مشکله حیات عمومی ظهیر و نگهبان سلطه و اقتدار آن خواهد بود و این لطیفه است که مبنای ایجاد قدرت مرکزی و قوت هر حکومت می‌توانش نامید.»<sup>۱</sup>

از این به بعد تا سال‌های فترت قدرت قاجار در دوره بعد از کودتای سوم اسفند، نویسنده‌گانی از این دست مثل شخص حسین‌خان صبا، بارها و بارها درباره ضرورت استقرار حکومت مقتدر سخن راندند، اما مسئله این بود که هرگز این حکومت در چارچوب قوانین مشروطه شکل نگرفت. خود کسانی که از این ضرورت سخن به میان می‌آوردند، به واقع نخستین بربادهندگان امنیت و آرامش به شمار می‌آمدند. اینان وقتی قدرت دست خودشان بود، از ضرورت تشکیل حکومت مقتدر سخن می‌رانند و وقتی قدرت را به حریف واگذار می‌کردند چوب لای چرخ آن می‌گذاشتند و انواع بحران‌ها را تولید می‌کردند تا دولت حریف را ضعیف بنمایانند. برخلاف آن چه در مورد مصالح ملی می‌گفتند، کوچک‌ترین اعتنایی به این مقوله نداشتند، اینان کشور را به لبه پرتگاه سوق دادند، بر جسته‌ترین زمانی که طرح‌های ویرانگر اینان آزموده شد، همزمان بود با وقوع جنگ اوّل جهانی.

---

۱. همان.

# ● فصل دوم

## ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ اول جهانی



## ۱. نیروهای سیاسی ایران و جنگ

در ماه رمضان سال ۱۳۳۲ق، ولیعهد اتریش با همسرش توسط عده‌ای کشته شدند؛ اندکی بعد معلوم شد دست صرب‌ها در این ماجرا دخیل بوده است. اتریش در صدد برآمد تا با صربستان تسویه حساب کند، روسیه به حمایت صربستان قوای خود را در سرحدات اتریش جمع کرد. از سویی آلمان برای حمایت از اتریش وارد میدان شد، انگلیس و فرانسه هم به حمایت روسیه پرداختند. دیری نپایید که جنگ اتریش و صربستان در گرفت، روز نهم رمضان سال ۱۳۳۲ اتریش به صربستان اعلام جنگ داد و در عرض چند روز آلمان، روسیه، بلژیک، انگلستان، ژاپن و عثمانی وارد جنگی ویرانگر شدند. ظاهرأً علت جنگ قتل ولیعهد اتریش بود، اما واقعیت امر این است کشورهای اروپایی برای تقسیم منابع خام جهان بین خود و به منظور تقسیم مجدد جهان با هم وارد جنگ گردیدند.

در واپسین روزهای عمر روسیه تزاری، در دسامبر ۱۹۱۶ صدراعظم روسیه نطقی عجیب و بسیار روشن ایراد نمود که نشان می‌داد نظریه تقسیم جهان تا چه اندازه واقعیت دارد و چگونه دنیای قدرتمند برای تقسیم منافع نامشروع اقتصادی خود دنیا را به کام جنگ کشیده است. صدراعظم روسیه گفت آرزوی دیرینه روس‌ها رسیدن به دریای آزاد بوده است، بهترین طریق ممکن در این راه اشغال تنگه‌های بسفر و داردانل می‌باشد که از آن راه می‌توان بر دریای مدیترانه تسلط یافت. او گفت روسیه توانسته است با انگلستان، فرانسه و ایتالیا قراردادی امضا نماید که طبق آن تنگه‌های بسفور و داردانل همراه با استانبول به دولت روسیه واگذار می‌شود. از دید وی اینک معلوم است روس‌ها برای چه نیتی می‌جنگند. صدراعظم از ملت روس خواست با رشادت و مردانگی دشمن را در این جبهه‌ها منکوب کنند و به مقصود خود نایل آیند، گرچه دشمن هنوز قوی است و ضربه‌های اساسی به روسیه می‌زند، اما فتح و ظفر

بالاخره نصیب روس‌ها خواهد شد و دشمن کاملاً مغلوب خواهد گردید.<sup>۱</sup> این پیشگویی کاملاً غلط از آب درآمد، چند روزی بعد از این سخنرانی خیابان‌های سن پترزبورگ و مسکو شاهد تظاهرات زنان گرسنه‌ای بود که نانی برای خوردن نمی‌یافتدند، حال آنکه مردان آنان در جبهه‌های جنگ برای آرزوهای دور و دراز تزار می‌جنگیدند.

از دید یک ایرانی، کشورهای اروپایی در یکی از مهم‌ترین مقاطع تاریخی این کشور به خود مشغول شدند. اگر حاکمیتی ملی در ایران وجود داشت، اگر رجال آگاه و بصیر به سیاست جهان در کشور موجود بود، اگر به راستی اصول مشروطه در کشور اجرا می‌شد و اگر مصالح ملی و منافع عمومی مردم مورد توجه زمامداران کشور واقع می‌گردید، این یکی از بهترین فرصت‌های ایرانیان برای تضمین منافع کشور بود. كما اینکه ملت ایران اندکی به خود آمد، احساسات ملی بار دیگر در وجود آنان جوانه زد، مردم بار دیگر به جنبش درآمدند؛ اما با کمال تأسف این بار هم جز نالیدی و رنج و حرمان نصیبی حاصل نشد. حکومت ایران تنها کاری که کرد این بود که از فرصت مشغولی روسیه در جنگ استفاده نمود و صمدخان، این مرد سفاک و جنایت پیشه را از والی گری آذربایجان برداشت. هم چنین مرنارد بلژیکی از ریاست خزانه‌داری ایران برکنار شد<sup>۲</sup>، ظاهر قضیه این بود که برداشتن مرنارد هدفی ملی تعقیب می‌کند، اما به سرعت معلوم شد که پشت این قضیه هم اهداف شومی نهفته است که در ماجراهی تاسیس کمیته مجازات از پرده بیرون افتاد. مرنارد در ژوئن ۱۹۱۲ به ریاست خزانه‌داری منصوب شده بود، وی روز بیست سپتامبر ۱۹۱۴ از منصب خود برکنار شد اما از ایران خارج نشد، مرنارد روز بیستember ۱۹۱۶ در تهران درگذشت.

در آغاز جنگ، آلمان کشور بلژیک را به تصرف خود در آورد، قدرت بلژیک فروکش کرد. دولت ایران از این فرصت تاریخی، یعنی مشغول شدن جهانخواران با هم، به میزان اندکی بهره‌برداری نمود. بهره‌برداری ایران در همین حدی بود که بالاتر توضیح دادیم. اما استفاده از موقعیت‌های بیشتر ممکن نشد، «افسوس که این کار در عهده مردان کارآگاه وطن‌پرست فعال است که در مملکت ما نایابند و اگر بیش و کمی یافت شوند دست آنها به دامان امور دولت نمی‌رسد، در این صورت وقت عزیزی از دست دولت و ملت می‌رود و وقت از دست رفته هرگز به دست نمی‌آید.»<sup>۳</sup>

وقتی نائمه جنگ در اروپا مشتعل شد - اروپایی که قرار بود الگوی توسعه و تجدد ایران باشد - میهن ما در وضعیتی بسیار مخاطره‌آمیز واقع گردید. بلاfaciale در زمینه بیطرفی ایران در

۱. شیبانی، عبدالحسین (وحیدالملک): خاطرات مهاجرت، به کوشش ایرج افشار-کاوه بیات، (تهران، شیرازه، ۱۳۸۱)، صص ۲۱۶-۲۱۷.

۲. حیات یعنی، ج ۳، صص ۲۷۱-۲۷۲.

۳. همان، ص ۲۷۲.

این جنگ مصیبت بار، احمد شاه قاجار فرمانی به این شرح منتشر نمود:

«السلطان بن السلطان احمد شاه قاجار؛ نظر به اینکه در این اوقات متأسفانه بین دول اروپ ناشره جنگ مشتعل است و معکن است این محاربه به حدود مملکت ما نزدیک شود، و نظر به اینکه روابط ودادیه ما بحمدالله با دول متخاصمه برقرار است، برای اینکه عموم اهالی از نیتیات ما در حفظ و صیانت این روابط حسنه نسبت به دول متخاربه مطلع باشند، امر و مقرر می‌فرماییم که جناب مستطاب اجل اشرف اکرم افخم مهین دستور معظم مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرا و وزیر داخله فرمان ملوکانه را به فرمان‌فرمایان و حکام و مأمورین دولت ابلاغ دارند که دولت ما در این موقع مسلک بیطریق اتخاذ و روابط دوستانه خود را با دول متخاصمه کماکان حفظ و صیانت می‌نماید و بدین لحاظ مأمورین دولت را باید متوجه نمایند که نباید وجهآ من الوجوه براً و بحرآ کمک و همراهی و یا ضدیت هر یک از دول متخاصمه نموده و یا اسلحه و ادواء حربیه برای یکی از طرفین تدارک و یا حمل کنند و باید از طرفداری با هر کدام از دول متخاربه پرهیز و احتراز نموده، مسلک بیطریق دولت متبعه خود را کاملاً رعایت نمایند و در تکمیل حفظ بیطریق و صیانت روابط حسنه باز آنچه هیئت دولت ما مصلحت دانند و به عرض بررسد در اجرای مقررات آن امر ملوکانه شرف صدور خواهد یافت. ۱۲ شهر ذی‌حججه الحرام ۱۳۳۲».<sup>۱</sup>

با وصف اعلان بیطریق ایران، گروهی که جنگ را موهبتی برای دست‌یابی به اهداف سیاسی خود تلقی کردند، شروع به تحریکات نمودند. زمینه‌های لازم هم مهیا بود: از ابتدای جنگ اول جهانی به بعد عوامل آلمانی گروه گروه وارد ایران می‌شدند، در بسیاری از نقاط کشور فعالیت آلمانی‌ها مشهود بود. هدف از این فعالیت‌ها به میدان کشانیدن نیروی عشایر ایران به جنگ علیه متفقین بود، در عین حال آلمانی‌ها به خوبی از حریبه احساسات ضد روسی حاکم بر ایران و نیز دسته‌بندیهای سیاسی کشور استفاده کردند.<sup>۲</sup>

از آن سوی، انگلیسی‌ها به بهانه نفوذ آلمان در ایران قوای خود را وارد کشور نمودند و بندر آبادان و سپس بندر بوشهر را به اشغال خود در آوردند، اشغال بوشهر روز ۲۲ اوت ۱۹۱۵ صورت گرفت. همزمان روس‌ها سپاهیان خود را در گیلان و نواحی غربی کشور مستقر کردند. به‌واقع آلمان نمی‌توانست در ایران هیچ خطری برای انگلستان ایجاد کند، آلمانی‌ها فقط توانستند از طریق برخی عشایر جنوبی کشور در درسراهایی مختصر برای حریف اروپایی خود به وجود آورند. هدف بریتانیا بیش از هر چیزی حفاظت از منافع نفتی‌اش در خوزستان بود، جایی که آلمانی‌ها آن را یکی از اهداف خرابکاری خود تعیین کرده بودند. چند ماه بعد - سال

۱. عصر جدید، ش. ۶، شنبه هیجدهم ذی‌حججه الحرام ۱۳۳۲، «فرمان همایونی راجع به بی‌طرفی دولت علیه».

۲. جیمز فردریک مابرلی: عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، (تهران، رسا، ۱۳۹۹)، صص ۸۷-۸۸

۱۹۱۵ - آلمانی‌ها توانستند از رقابت‌های ایلی بین خوانین بختیاری استفاده نمایند و همراه با برخی نیروهای عثمانی به چند خط لوله انتقال نفت آسیب رسانند. به یاد آوریم که انگلیسی‌ها بدون اطلاع دولت ایران با برخی خوانین بختیاری قراردادی امضا کرده بودند که طبق آن امنیت خطوط انتقال نفت را به آنان محول نمودند؛ اما وقتی این اتفاقات روی داد، انگلیسی‌ها که همیشه دولت ایران را نادیده می‌گرفتند، این بار حکومت را مسئول خسارات واردۀ اعلام کردند و تقاضا نمودند مبلغ هفتصد هزار لیره به آنان بابت خسارات واردۀ بر لوله‌های انتقال نفت، غرامت پرداخت شود. انگلیسی‌ها به این موضوع بی‌اعتباً بودند که ایران در این جنگ اعلام بیطرفی کرده است، عملأً کاری نکرده و مسبب خسارات به‌واقع کسانی هستند که دولت انگلیس با آنان بدون اطلاع مقامات ایران قرارداد بسته بود، نه مسئولین وقت کشور.<sup>۱</sup>

وضعیت عمومی کشور علی‌رغم اعلان بیطرفی بسیار مایوس کننده بود. قدرت‌های بزرگ بخش‌های بزرگی از کشور را به اشغال خود در آورdenد. اشغال کشور بحران‌های فراوانی بین اعضای احزاب سیاسی، پارلمان، کابینه و وضع عمومی کشور به ارمغان آورد. حتی روزنامه‌ای مثل عصر جدید که موضع محافظه‌کارانه داشت و مطالب صفحه اول خود را تماماً به وضع جبهه‌های جنگ و کشورهای اروپایی اختصاص می‌داد، به صدا در آمد. در این روزنامه ضمن درج مقاله‌ای نوشته شد: «آیا معنی بیطرفی این است که قشون روس قسمت شمالی مملکت ما را اشغال و انگلیسی‌ها جنوب را متصرف و عثمانی در مغرب قشون وارد کنند؟ پس اگر هم می‌خواستیم یا هنوز می‌خواهیم که بیطرف باشیم واضح و محسوس است که نمی‌گذارند که ما بیطرف باشیم...» متنی‌السلطنه وضعیت کنونی را غیر قابل تحمل دانست، او نوشت دول متحارب استقلال ایران را نقض کرده‌اند، «جهت کدام است و تفوق ما چیست که به این درجه در حینی که داریم در آتش می‌سوزیم از عاقبت سوختن و کباب شدن احتیاط و پرهیز می‌کنیم؟» به قول نویسنده، دول متحارب «در مملکت ما با قوای مادی و معنوی ما دارند با یکدیگر می‌جنگند». در این ضمن قوای ایرانی تحلیل می‌رود، حکومت مرکزی به واسطه بیطرفی نمی‌تواند به کشوری استمداد رساند و کشوری دیگر را از مداخله در امور خود منع نماید. نویسنده پرسید در شرایطی که کشور عملأً به اشغال بیگانه در آمده است، دولت مستوفی «چرا این استمداد یا ممانعت را نکرد و از نتیجه این جنگ عمومی اعم از فتح یا شکست یک طرف یا طرف دیگر بهره‌مند نشد؟» لازم به یادآوری است که درست چند روز بعد از وقوع جنگ، علاء‌السلطنه استغفا کرد و احمد شاه مستوفی را مأمور تشکیل کابینه نمود، کابینه‌ای که باعث شد نیروهای بیگانه کشور را به اشغال خود درآورند.

به نظر متنی‌السلطنه با این وضعیت بهترین راه، خروج از بلاتکلیفی است. او بر آن بود که «با وضعیت امروزه و در حالی که هیچ یک از دول متحارب رعایت بیطرفی ما را نمی‌کنند، اگر

1. L. P. Ellwell – Sutton: Persian Oil, (USA, 1975), p. 26.

به این رویه مداومت نماییم به جز یک ملت بی‌حس، و ملتی که در وقت مردن آن تلاش آخری را نکرده، و ملتی که پس از مردن از دوست و دشمن به یک سان بر او خواهند خندید، مسلماً به طوری دیگر در تاریخ دنیا معرفی نخواهیم شد.»<sup>۱</sup>

عصر جدید در شماره بعد یادآوری کرد: «باید حکومت حاضره<sup>۲</sup> مملکت را از این حالت معوقه بیرون آورده یکی از دو شق را اختیار کند و به اعتبار یکی از آن دو شق، سرنوشت حیات یا ممات ایران را مهر نموده به عالم ثابت کند، و در تاریخ ثبت نماید که اگر ایران مرده، به یک ذلت و پستی نمرده است!»<sup>۳</sup> پیش از این گفتیم این مقالات نوشته عبدالحمید خان متین‌السلطنه بود که از پشت پرده‌های تحولات داخلی ایران به خوبی آگاهی داشت. متین‌السلطنه می‌دانست دست‌هایی در ایران به کار مشغولند تا کشور را به لبۀ پرتگاه سوق دهند و از این رهگذر به منافع آنی و زودگذر حزبی و باندی خود دست یابند. نوک تیز حمله او متوجه برخی از نمایندگان مجلس و دولت مستوفی‌المالک بود که در آن لحظات تاریخی از حفظ استقلال کشور عاجز بود و همسو با گروه بحران‌ساز داخلی، کشور را وارد گردونه‌ای کرد که خلاصی از آن محال به شمار می‌رفت.

## ۲. گروه بحران ساز و مسئله جنگ

روز اول محرم سال ۱۳۳۴ قشون روس از قزوین به حرکت درآمد و به سوی تهران تاخت. مردم وحشت‌زده شدند، به ویژه اینکه نمایندگان سفارتخانه‌های عثمانی، آلمان و اتریش سفارتخانه‌های خود را تخلیه کردند و بیرق سفید برافراشتند. هر سه نمایندگی بدون اطلاع دیگران با شاه و دولت، قراردادی سری امضا کردند که طبق آن از تهران خارج می‌شدند. به عبارت بهتر سفارتخانه‌های یادشده همین‌که قشون جرار روس و انگلیس را به ایران کشانیدند، گویی رسالت خود را خاتمه یافته تلقی کردند. آیا نمی‌شد قبل از این تهاجم موانع لازم را برای حفظ مصالح ملی فراهم ساخت؟ نکته این است که مستوفی دست به اقدامات عجیبی زد که با مقام و منصب او سنتخت نداشت. قرار شد پایتخت به اصفهان منتقل شود. اقدام مستوفی‌المالک که مورد حمایت جناح افراطی دمکرات‌ها قرار داشت بی‌نهایت مشکوک بود. او به این عنوان که شاید فاجعه تبریز در تهران تجدید شود و رشته امور به کلی از هم بگسلد، روز اول محرم به طور محرمانه جمعی را واداشت که از تهران خارج شوند و در قم اقامت نمایند. مقرر شد آنان به عنوان دفاع ملی نیرویی جمع آورند و با مهاجمین مبارزه کنند. سلیمان میرزا اسکندری در زمرة افرادی بود که به قسم رفت. جالب‌تر اینکه کمیته مرکزی حزب

۱. عصر جدید، ش. ۲۹، دوام جمادی‌الثانی ۱۳۳۳، ۱۷ آوریل ۱۹۱۵، «وقت از دست می‌رود».

۲. دولت مستوفی‌المالک که عاملانه به استقبال بحران می‌رفت و از حمایت گروه هرج و مرچ طلب برخوردار بود.

۳. عصر جدید، ش. ۳۰، نهم جمادی‌الثانی ۱۳۳۳، ۲۶ آوریل ۱۹۱۵، «طریق استفاده».

دموکرات که آن همه بحران سازی کرد و قوای بیگانه را به حمله به تهران تحریک نمود؛ به سمت قم شتافت.<sup>۱</sup> نخستین مهاجرت روز دوم محرم سال ۱۳۳۴ صورت گرفت. در این روز وحیدالملک شیبانی همراه با سید محمد رضا مساوات، میرزا محمد علیخان کلوب، سید عبدالرحیم خلخالی و سید جلیل اردبیلی محرمانه به سوی قم عزیمت کردند. روز سوم محرم ادیب‌السلطنه سمیعی در علی‌آباد به آنان ملحق گردید. روز چهارم محرم سلیمان میرزا اسکندری و میرزا سلیمان خان میکده در منظریه به آنها رسیدند که پنج تن ژاندارم آنها را همراهی می‌کردند. این دو تن گفتند عزیمت آنان با تصویب شاه و مستوفی‌الممالک بوده است و مجاز هستند دست به اقدام انقلابی بزنند و «مخالفت صوری با حکومت تهران» نمایند. به این شکل بود که در قم مرکزی به نام «کمیته دفاع ملی» تشکیل شد، اعضای هیئت مدیره آن عبارت بودند از سلیمان میرزا اسکندری، مساوات، میرزا محمد علیخان کلوب و وحیدالملک. مدیر کمیته اسکندری بود و کمیته‌های فرعی برای امور مالی، نظامی، فرهنگی و تبلیغی شکل گرفت. اینان یازدهم صفر از قم به سوی کاشان حرکت کردند، این امر بی‌اطلاع دولت مرکزی صورت گرفت. در اصفهان آنان پول بانک شاهی را ضبط و میان ژاندارم‌ها تقسیم نمودند تا سناریوی مخالفت صوری با حکومت مرکزی را تحقق بخشنند، کل مبلغ نود و هشت هزار تومان بود. سalar نظام طبق دستور کتبی سلیمان میرزا مستول ضبط اموال بانک شاهی شد، محل اجتماع کمیته دفاع ملی در منزل شیخ‌الاسلام رئیس بلدیه اصفهان بود.<sup>۲</sup>

از سوم تا سیزدهم محرم سال ۱۳۳۴، تعداد کثیری از نمایندگان، مشاهیر دولت، سیاستمداران و برخی روزنامه‌نگاران به قم مهاجرت کردند. ترکیب اصلی تصمیم‌گیرنده عبارت بودند از: میرزا کریم خان رشتی، سردار محین، میرزا قاسم خان تبریزی، میرزا محمد صادق طباطبائی و مورخ‌الدوله سپهر. اینان مذکوره می‌کردند که آیا مهاجرین را باید در قم نگاه داشت یا اینکه از آنجا حرکت کرد، این در حالی بود که وزیر خارجه اطلاع داد قوای روسیه از ینگی امام واقع در کرج عقب نشسته‌اند و خطری مهاجرین را تهدید نمی‌کند. در این بین رئیس‌الوزرای وقت سیاستی دوگانه در پیش گرفت: مستوفی‌الممالک که خود عده‌ای را به مهاجرت تشویق کرده بود، در نامه‌ای خطاب به سید محمد طباطبائی از او خواست که همراه با دیگر مهاجرین به تهران بازگردد، زیرا قوای روسیه عقب نشسته‌اند.<sup>۳</sup> این نامه روز چهاردهم محرم سال ۱۳۳۴ فرستاده شد روز بعد هم مؤتمن‌الملک رئیس مجلس در نامه‌ای جداگانه تقاضا کرد مهاجرین به پایتخت بازگرددند، زیرا «لازم است در چنین موقعی که دولت مشغول تصفیه مهم‌ترین مشکلات است با مراجعت آفایان محترم مجلس شورای ملی دائر و به این‌سی

۱. حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲. ایران در جنگ بزرگ، صص ۲۷۸-۲۷۷.

۳. همان، صص ۲۴۶-۲۴۷.

تكلیف مقرر خود مشغول باشند.<sup>۱</sup> شانزدهم محرم سید محمد طباطبائی به مستوفی پاسخ داد که علت مهاجرت او هجوم قشون بیگانه و تصمیم شاه به تغییر پایتخت بوده است، او این را «تكلیف اسلامیت و ایرانیت» خود خواند؛ اما در عین حال نوشت: «فعلاً که هیئت دولت مشغول اقدامات دیپلماسی شده و جریان مذاکرات امیدبخش است به اعتماد کاملی که داعی و عموم مردم به شخص حضر تعالی دارند هر ساعت که مژده ختم مذاکرات و اصلاح امور موافق صلاح مملکتی از طرف حضر تعالی داده شود در شرفیابی درنگ نخواهد کرد و البته عموم مردم از اطاعت اوامر دولت متبع خود تخلف نخواهد نمود.<sup>۲</sup> با این تلگراف معلوم شد، انگیزه اصلی سید محمد طباطبائی از پیوستن به مهاجرین، حفظ مصالح دینی و ملی بوده است، به همین دلیل خاطرنشان ساخت اگر خطری این دو مقوله را تهدید نمی‌کند به تهران باز خواهد گشت. اما کمیته بحران‌ساز نظری دیگر داشتند، نکته مهم این است که نایب حسین کاشی و ظفر نظام دو راهزن مشهور به اردوی مهاجرین ملحق شدند، برخی خوانین بختیاری از اصفهان به سلیمان میرزا تلگراف کردند و از او خواستند «فوراً وسائل تأمین» این افراد و اردوی همراهان را فراهم آورند و زمینه‌های «اتحادشان را با اردوی ملی فراهم» نمایند.<sup>۳</sup>

شاید لازم به گفتن باشد که یکی از افراد دسته مهاجرین سردار مقتدر عبدالحمید خان کاشی بود. او در دوره ناصری در مدرسه‌ای نظامی در استانبول تحصیل کرد، سپس به ایران آمد و پس از تصدی برخی مناصب نظامی؛ در دوره مظفری رئیس کمیسیون تعیین سرحدات سیستان گردید. او «پول خیلی زیادی از انگلیسی‌ها گرفت و سی فرسنگ خاک ایران و رود هیرمند را به انگلیس برگذار کرد. در مشروطه اویل و کمی از ثانی مردود ملت بود. چیزها در باره او گفتند و نوشتند. از آنجا که در ایران این مطالب باعث ترقی است نه تنزل، آقا روز به روز ترقی کرد تا معاون وزارت جنگ و سردار مقتدر شد.<sup>۴</sup> گفتیم این مرد یکی از افراد مهاجرین بود و فرماندهی اردوی عراق عجم را بر عهده داشت، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجلل.

خبر پشت پرده نشان می‌داد که توطنه‌ای سازمان یافته علیه مصالح ایران در جریان است. یک روی این توطنه گروهی بودند که نام خود را با دیسیسه‌های دوره مشروطه ماندگار ساخته و همینان اینک هم بر طبل نامنی می‌کوییدند و رهبرانشان کسانی بودند که پیش از این از آنان نام بردمیم و روی دیگر سفارتخانه‌های کشورهای خارجی در تهران از سفارت آلمان و اسپانیا و اتریش گرفته تا سفارتخانه‌های روسیه و انگلستان و امریکا. به طور مثال روز ششم محرم سال

۱. همان، ص ۲۴۸.

۲. همان، ص ۲۴۹.

۳. همان، ص ۲۴۹.

۴. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۷۰۰.

۱۳۳۴ مصادف با چهاردهم نوامبر سال ۱۹۱۵، کالدول<sup>۱</sup>، وزیر مختار امریکا به سفارت آلمان اطلاع داد که طبق اخبار قطعی، شب آن روز در تهران آشوب بروز خواهد کرد و پایتخت مورد تهدید واقع خواهد شد. وزیر مختار اصرار داشت این مطلب به اطلاع کارکنان سفارت آلمان رسانیده شود. همان شب پرنس رویس به سفارت امریکا متصل گردید، فوراً او را در اتفاقی جای دادند که از قبل آماده شده بود، ویلهلم لیتن نایب شرقی سفارت و دیگر کارکنان سفارت از جمله دکتر دریگر رئیس مدرسه صنعتی آلمان هم همان شب به سفارت امریکا برده شدند.<sup>۲</sup> این حرکت امریکایی‌های مقیم ایران بسیار شگفت‌انگیز بود، زیرا آنان به خوبی می‌دانستند سفارت آلمان تحрیکاتی کرده است که مغایر منافع ملی ایران بود.

به طور مثال سفیر آلمان در تهران اسلحه وارد می‌کرد، تفنگ و فشنگ‌های سه تیر دولتی را از اهالی تهران می‌خرید و سواره نظام و پیاده نظام می‌گرفت. هر وقت سوار می‌شد و می‌خواست جایی برود، دهها فرد مسلح اطراف کالسکه او را گرفته و در خیابان‌های تهران تاخت و تاز می‌کردند. البته دولت مستول جان و مال اتباع خارجی بود، باید امنیت او را تضمین می‌کردند و به او دستور می‌دادند دست از این اقدامات خود بردارد. به روایت یکی از معاصرین این تحولات، «از روس‌ها و احمد داشتیم [چون] قشون داشتند، بانک داشتند، نفوذ سیصد ساله داشتند، طلبکار ما بودند، قیم ما بودند، مملکت ما رهن آنها بود. از آلمان و عثمانی و اتریش چه ترسی داشتیم. در صورتی که حرف حسابی بود تعلق هم می‌گفتند، زور هم داشتیم.»<sup>۳</sup> مقامات سفارت آلمان با افراطی ترین جناح‌ها و شخصیت‌های سیاسی ایران مرتبط بودند، اینان در موارد زیادی از سفارت آلمان دستور می‌گرفتند، کارهای خود را با سفیر آلمان هماهنگ می‌کردند و در یک کلام اجازه می‌دادند این قدرت تازه وارد به عرصه‌های سیاسی ایران، به خاطر رقابت‌های امپریالیستی خود با انگلیس و روسیه در مسائل داخلی کشور دخالت کنند. مورخ‌الدوله سپهر منشی سفارت، رابط این گروه‌های افراطی با سفیر بود، نیز زومر کاردار سفارت هم به منزل کمره‌ای رفت و آمد داشت. این روابط نا مدت‌های مدید بعد از وقوع جنگ هم ادامه داشت، رفت و آمد خانگی مقامات سفارت آلمان به نزد مقامات و شخصیت‌های ایرانی نشان‌دهنده روابط صمیمانه بین طرفین بود. به طور مثال در دی ماه سال ۱۲۹۸ زومر به منزل کمره‌ای رفت و چون او نبود کارتی گذاشت و بازگشت.<sup>۴</sup> در آن زمان جنگ اول جهانی خاتمه یافته بود.

### 1. Caldwell.

۲. ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۲۸.

۳. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۳۶.

۴. روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، ج ۲ به کوشش محمد جواد مرادی نیا، (تهران، شیرازه، ۱۳۸۲)، ص ۱۲۸۸.

روز هفتم محرم ۱۳۳۴ شاه قصد آن کرد به مهاجرین پیوند، «مهاجرین که انتظار این خبر را داشتند» شروع به تمهید مقدماتی برای ورود او کردند. شاهزاده معتمددالدوله حاکم قم که از نوادگان عباس میرزا قاجار بود، در زمرة متحدین حزب دمکرات به شمار می‌رفت. او جمعی از بزرگان قم را به همکاری دعوت کرد، تولیت آستان حضرت مucchomه (س) هم به این مجلس دعوت شد، به زودی روحانیان قم هم به این مراسم پیوستند. در این بین حوادث جالبی روی داد: «یکی از روحانیان قم ابتدا به منبر رفته عزم شاه را در تغییر پایتخت به مردم خبر داده مردم را به جهاد در راه دین و حفظ ییشه اسلام ترغیب نمود». <sup>۱</sup> این نخستین بار در دوره بعد از سقوط مشروطه بود که روحانیان بحث جهاد را به میان می‌آوردند. از سویی به طوری که خواهیم دید، حکم جهاد مراجع مقیم نجف، تأثیرات بلاواسطه‌ای در ایلات و عشایر به جای نهاد که در سرحدات عثمانی می‌زیستند. اما نفوذ قدرت‌های بزرگ بین ایلات و عشایر و اختلاف افکنی بین آنان، نیز «اختلاف دو دسته که به نام حزب سیاسی مداخله در امور می‌کردند و هر یک اقدامات دیگری و هر دو اقدامات دولت را بی اثر می‌گذارند به ملاحظات شخصی به نام حزب دمکرات و اعتدال» <sup>۲</sup> مانع از تفاهم ملی، برقراری وحدت و آشتی بین نیروهای موجود در راستای حفظ مصالح عمومی و منافع ملی کشور شد.

واضح است که انگیزه‌های روحانیان با گروهی که مورخ‌الدوله و سلیمان میرزا و مساوات و اتباع بیگانه مثل شبیانی هدایتشان می‌کردند، از بنیاد تفاوت داشت. تحولات بعدی بیشتر نشان داد که نه روحانیان به این گروه اعتمادی داشتند و نه اینان در برخورد با روحانیان صداقتی نشان دادند. از این بالاتر همه می‌دانستند که جناح افراطی حزب دمکرات با موضع گیریهای غریب خود در دوره مشروطه چه ضربه‌ای به اعتماد عمومی و از آن جمله اعتماد روحانیان به مشروطه وارد ساخت. آنان با اقدامات خود و طرح شعارهای خارج از موضوع و ضروریات ایران، خیانتی عظیم به ملک و ملت مرتکب شدند. اگر در دوره مشروطه روحانیان همگام با علمای بزرگ نجف و مراجع تقلید نقش غیر قابل انکاری در صیانت از تمامیت ارضی کشور ایفا کردند، این بار به دلیل تضعیف موقعیت آنان توسط همین گروه افراطی؛ آنان کمتر خود را درگیر مسائل می‌کردند. به عبارت بهتر بی اعتمادی به گروهی که سنگ مشروطه به سینه می‌زدند و آب به آسیاب دشمن می‌ریختند، ریشه موضع مراجع و علمای بزرگ در ارتباط با مسائل ایران شده بود. با این وصف اینان این بار هم بیکار ننشستند و به طوری که خواهیم دید، از صدور فتاوی جهاد خودداری نکردند؛ فتاوی که باعث به غلیان آمدن احساسات دینی مردم شد و به ویژه در عراق جنبشی عظیم آفرید. به واقع قبل از اینکه حتی گروه بحران‌ساز دست به اقدامات نمایشی زند، بسیاری از علمای بزرگ مقیم ایران و

۱. همان، ص ۲۹۸.

۲. حیات بمحبی، ج ۳، ص ۲۸۴.

نجف فتاوی و احکام جهادیه خود را صادر کرده بودند، با آن فتاوی انگلستان را به عقب راندند، هم در ایران و هم در عراق. اما همین که گروه سابق الذکر راه افتادند و مجلس را تعطیل کردند، جنبش عشاير به ویژه عشاير جنوب که به پیروی از احکام علماء دست به قیام زده بودند، تحت الشعاع واقع شد و در خون فروشته شد. این گروه از باب مثال نه تنها کمکی به جنبش دشتستان - که با صدور احکام جهادی علماء شکل گرفت - نکردند، بلکه با اعمال سخيفانه و آگاهانه خود که همه ضدملی بود، آب به آسیاب دشمن ریختند. ما به این موضوع در جای دیگر باز اشاره خواهیم کرد.

به هر حال مستوفی نامه‌ای مجدد خطاب به سران مهاجرین نوشته و توضیح داد که دولت مشغول گفتگو با متاجوزین است اما «تصدیق میفرمایید اگر اشخاص و دسته‌جات مختلف در نقاط مختلف برخلاف رای و مشی دولت اقدامات نمایند اشکالات زیاد شده و دولت نایل به مقصود نخواهد شد. از قرار راپورت‌های واصله در قم بعضی اقدامات می‌شود که به نظر مخالف مشی و عقاید دولت می‌آید، این مسئله یعنی تشکیل مرکزهای مختلفه باعث تفرقه قوای مملکت شده، ما را به طریق بدینختی سوق می‌نماید. تصور می‌کنم بر خاطر آقایان پوشیده نباشد که باید تمام قوی و عناصر مملکت در خط واحد مشی نمایند. فعلًا دولت لازم می‌داند که برای اصلاح حال و مآل مملکت آقایان علماء اعلام و نمایندگان محترم چنان که سابقاً اطلاع داده شده به طرف طهران حرکت فرمایند و از هرگونه اقدام مخالف صلاح در قم جلوگیری فرمایند تا دولت با مساعدت آقایان محترم و موافقت نظر آنها تعقیب مذاکرات را برای اصلاح کلیه اوضاع نموده نتیجه قطعی را به تمام نقاط مملکت اطلاع دهند».<sup>۱</sup> ارباب کیخسرو شاهرخ برای بازگرداندن نمایندگان به قم آمد، اما بدون نتیجه به تهران بازگشت، فقط ملک الشعراي بهار نماینده مجلس که از درشكه به زمین افتاده و دستش شکسته بود، برای معالجه با ارباب کیخسرو به تهران مراجعت نمود.<sup>۲</sup>

هیجانی در حضار ایجاد شد، بدون اینکه بدانند نقشه‌ها در تهران تغییر کرده، شاه از آمدن به قم منصرف شده و رابطه کمیته دفاع ملی با تهران قطع گردیده است. اما کمیته دفاع ملی مشغول کار خود بود، در این بین بروز اختلافات کار را بحرانی تر ساخت. به زودی بی‌اعتمادی روحانیان به گروه بحران ساز علنی شد، اعتدالی‌ها می‌گفتند روحانیان قم با برخی اقدامات مخالفند، زیرا این اقدامات توسط دمکرات‌ها صورت می‌گیرد و «به صحت عمل آنها اعتمادی نیست».<sup>۳</sup> این بود که کمیته دفاع ملی مستقر در قم نتوانست کاری انجام دهد، شیرازه امور به شدت در حال تلاشی بود. دفاع ملی شعاری بدون پشتوانه بود، به‌واقع «دفاع ملی به واسطه

۱. ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۵۰.

۲. همان، ص ۲۹۴.

۳. همان.

مداخله آلمان‌ها و صاحب منصبان سوئندی صورت ملیت نداشت و نضجی نمی‌گرفت.» بعد از اندک مدتی مهاجرین به سمت اصفهان و کاشان رفتند، اینان وقتی قشون وحشی روس را به مناطق مرکزی ایران کشانیدند، به غرب کشور رفتند، اما روحانیان مقیم اراک هم که «منورالفکرترین آنها آقا نورالدین و میرزا محمد علی خان بودند»؛ مساعدت چندانی به اینان ننمودند. همین فقرات نشان از بی‌اعتمادی روحانیان به این دسته بود، اینان به واقع گرهی را که با دست قابل باز شدن بود، خواستند به دندان بگشایند، در این زمینه هم البته اهداف ضدملی و دینی را تعقیب می‌کردند. یکی از این اهداف کشانیدن دشمن به نواحی مرکزی کشور بود، به واقع این نخستین باری بود که روس‌ها پایی به نواحی مرکزی ایران مثل کاشان و اصفهان می‌گذاشتند.

با وصف بی‌اعتمادی به دمکرات‌ها، روحانیان از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکردند، به طور مثال همان دو روحانی اراک که بالاتر از آنان ذکری به میان آمد، وقتی روس‌ها را در خاک کشور دیدند و به محض ورود مهاجرین به اراک از شهر حرکت کردند. این امر «موجبات ترغیب و تحریض جنگجویان» را فراهم آورد: «اعلان حرکت آنها در شهر موجب هیجان شد، رجال متمول عراق [اراک] از قبیل سهم‌الملک و صمصام‌الملک و غیره برای مساعدت، به ظاهر حاضر گشتند و جمعی از مردم شهر خود را آماده کارزار کردند و عنوان دفاع ملی فی‌الجمله قوت گرفت.»<sup>۱</sup> از این قوا در برابر مهاجمین روس کاری ساخته نبود، «ولکن اقدام روحانیان در این کار برای تهییج فوای ایلات و عشائر و برای اینکه دشمنان دین و دولت هیجان ایرانیان را تنها مستند به تحریکات آلمان‌ها و عثمانیان ندانند اثر نیکو داشت.»<sup>۲</sup>

گفتیم ظاهراً مستوفی‌الممالک تلاش کرد مهاجرین را به تهران بازگرداند، اما آنان ابتدا به کاشان و سپس به اصفهان رفتند. شبیانی - که خود از بحران سازان بود - مدعی است مستوفی در این ایام با سفارت‌های روس و انگلیس مشغول گفتگو بود و بالاخره هم زمانی که آنها در کاشان بودند نامه‌ای از مستوفی توسط عدل‌الملک دادگر، قاسم خان سوراسرافیل و ارباب کیخسرو ارسال گردید. در این نامه آمده بود او توانسته با روس‌ها معاهده‌ای منعقد نماید، اگر مهاجرین با این معاهده موافقت داشته باشند که او می‌ماند و گرنه استعفا خواهد کرد. معاهده مشتمل بر این مواد بود: نخست دولتین روس و انگلیس کلیه قروض ایران را می‌بخشند. دوام دولتین در طول جنگ و تا یک ماه پس از خاتمه جنگ ماهی سیصد هزار لیره کمک بلاعوض در اختیار دولت ایران قرار خواهد داد. سوم کلیه امتیازات از قرارداد ۱۹۰۷ به بعد ملغی خواهد شد. چهارم عهدنامه ۱۹۰۷ هم ملغی اعلام خواهد شد. پنجم دولتین از حق کاپیتو‌لاسیون در ایران صرف‌نظر خواهد کرد. ششم دولتین مخارج تأسیس و حفظ و نگهداری

۱. همان، صص ۳۰۴-۳۰۳.

۲. همان، ص ۳۰۴.

پنجاه هزار قشون را به صورت بلاعوض در اختیار ایران قرار خواهند داد. هفتم دولت انگلیس بحرین را به ایران واگذار خواهد کرد. هشتم دولت ایران حق خواهد داشت در دریای خزر کشتی‌های جنگی مستقر سازد. نهم دولت ایران باید دشمنان روس و انگلیس را از ایران اخراج کند. دهم دولت روسیه نیروی کافی به ایران اعزام خواهد کرد تا بتواند قوای آلمان و عثمانی را بیرون کند. فرماندهی این قشون با شاه ایران خواهد بود و پس از خاتمه جنگ قشون دولتین خاک ایران را ترک خواهند نمود. یازدهم کشورهای متفق روس و انگلیس یعنی فرانسه، ایتالیا، ژاپن صحبت اجرای مواد عهد نامه را تضمین خواهند کرد.<sup>۱</sup>

به استثنای بخشی از ماده دهم، کلیه مواد این عهدنامه به نفع ایران بود. همان‌طور که خواهیم دید بالاخره هم روس و هم انگلیس بدون این که ضمانتی به دولت ایران داده باشند، قشون خود را وارد کشور کردند. علت این بود که نمایندگان مهاجرین به دفع وقت گذرانیدند، آنان به عمد آنقدر وقت تلف کردند تا نیروهای بیگانه وارد کشور شدند، بدون اینکه در برابر دولت ایران تعهدی داشته باشند. نمایندگان مهاجرین پس از مذاکرات زیاد تصویب کردند «نیروی روسیه در مواضع خود اقامت داشته تجاوز جدیدی نکند تا آنکه تمام نمایندگان پراکنده شده در اصفهان جمع و رای قطعی اتخاذ کنند». بلافاصله بعد از این مصوبه دولت مستوفی استعفا کرد.<sup>۲</sup>

در این ایام راهزنان و آشوب طلبان لباس مبارزه پوشیده بودند، به طور مثال نایب حسین کاشی و فرزندش ماشاء‌الله که خلقی از دست آنان عذاب می‌کشیدند، به همراه راهزن دیگری به نام محمد حسن خان ظفرنظام وارد میادین جنگ شدند. اینان از سوی کمیته به اصطلاح ملی که رهبران آن سردارتهای آشوب طلبان تهران بودند، تشویق شدند به جنگ علیه روسیه پردازند. این افراد در جنگ ساوه در کنار سربازان گمنام این مرز و بوم به جنگ علیه روسیه پرداختند و البته اعمال آنان باعث شد روس‌ها به مناطق مرکزی ایران مثل اصفهان کشانده شوند. از آن سوی هر چه روس‌ها به مناطق مرکزی کشور نزدیک‌تر می‌شدند، مردم تا حد توان خود اسلحه‌ای تهیه کرده و علیه آنان می‌جنگیدند. در یزد مردم مسلح شدند، از اطراف و اکناف این ولایت عده‌ای از مردم بی‌ادعا به آنان ملحق می‌شدند و حکومت هم نمی‌توانست شهر را کنترل کند. روز چهارم صفر مطابق با ۱۲ دسامبر ۱۹۱۵، بین نیروهای روسیه و قوای نایب حسین کاشی و فرزندش ماشاء‌الله خان کاشی همراه با محمد حسن خان ظفرنظام که با برخی از رؤسای به اصطلاح مجاهدین ائتلاف کرده بودند؛ نبردی روی داد. در این نبرد قشون روسیه تعدادی تفنگ از دست دادند نیز در این نبرد که در ساوه در حال انجام بود از میزان تلفات

۱. خاطرات مهاجرت، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۲۹.

طرفین اطلاعی وجود نداشت.<sup>۱</sup>

چه کسانی به نیروهای مهاجر اطلاعات غلط می‌دادند و آنان را از برگشتن به تهران و تشکیل جلسات مجلس می‌بازداشتند؟ چه کسانی عامدهانه باعث تعطیل قوه مقننه شدند تا نتواند در باب پیشنهادهای متفقین بحث و مذاکره نماید؟ یکی از اینان مستشارالدوله بود. مستشارالدوله روز ۲۹ محرم سال ۱۳۳۴، نامه‌ای خطاب به سید محمد صادق طباطبائی نوشت و او را از آمدن به تهران بر حذر داشت و گفت طباطبائی تلاش کند دیگران را هم از آمدن به تهران بر حذر دارد. او نوشت مستوفی المعالک «تا امروز با زنجیر حسنه اعتمادی که نمی‌دانم چرا خودمان دایر کرده‌ایم همه را در حال بلا تکلیفی و تردید به سوی مقصود نپاک خود کشیده است و هر وقت بند و امثال بند خواسته‌ایم آگاه شده دیگران را ملتخت و خود را مستخلص سازیم با پاره‌ای تدابیر یک نوع امیدواری مصنوعی القا نموده و باز مقداری مسافت ما را کشانده است و بالاخره مملکت را با مذهب و مصلحت و اشخاص تالب پر تگاه رسانده است؛ یعنی برخلاف همه آرزو و آمال کار اتحاد با روس و انگلیس را به جایی رسانده است که اگر پاره‌ای عملیات و فدایکاری‌ها نبود»؛ کار اتحاد با روس و انگلیس عملی شده بود. او نوشت اگر رئیس‌الوزرا استغفا دهد، «این بار منحوس را که بر دوش خواهد کشید که او به اینجا رسانده است[?]»، اگر هم استغفا ندهد به قدری «جلو رفته است که عقب رفتش در حکم محال است». او نوشت در تهران عده‌ای شب و روز علیه فرمانفرما مشغول کارند، و اگر هنوز (تا آن روز) اقدامات شدید علنی صورت نگرفته علت این است که هنوز بلا تکلیفی وجود دارد و نمی‌توانند اطمینان یابند که دولت و رئیس‌الوزرا به سمت خیانت پیش می‌روند. او نوشت طباطبائی با وزیر مختار آلمان که همراه مهاجرین بود، گرم گیرد تا اگر باز هم لازم شد عده‌ای به مهاجرین بپیوندد و «دولت تهران عبارت از شاه معصوم و چند نفر خائن و ترسو» باشد که «از باقی مملکت و ملت دور افتاده» باشند. او نوشت لازم است مدرس به تهران بازگردد زیرا «در اینجا از عناصر حقیقت‌گو و هیاهو کن خیلی کم داریم». این توصیه‌ای زیرکانه بود، مدرس تنها فردی بود که در جمع مهاجرین توان رویارویی با بحران سازان را در صورت آفاتی شدن طرح‌های خائنانه آنان داشت. مستشارالدوله می‌خواست او را از دیگران جدا کند تا صدایش بین مهاجرین گوش شنایی نداشته باشد.

او توصیه نمود لازم نیست طباطبائی و پدرش به تهران بازگردند، «فرمانفرما و بعضی از دوستان خودتان اهتمام دارند و خواهند داشت که شما را مراجعت دهنده البته صلاح نیست اگر لازم شد حضرت آقا را با فامیل به طرف اصفهان بفرستید و خودتان با سایرین حتی الامکان متحدهانه در تعقیب مقصود باشید». بالاتر اینکه او توصیه کرد «به آقایان رفقاء خودتان از قبیل

۱. ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۶۹.

آقامیرزا محسن و کمپانی که گویا کاملاً به دسائی فرمانفرما متلاعنه شده‌اند تلگرافاً تهدید مخابره شود.<sup>۱</sup>

نکته این است که هر چه این گروه به اصطلاح ملیون با طرح‌های مثبت مخالفت می‌کردند، کابینه‌های ضعیفتر روی کار می‌آمدند و دولتین شرایط سخت‌تری پیشنهاد می‌نمودند. به طور مثال با سقوط فرمانفرما که به جای مستوفی آمده بود، دولت سپهالار تنکابنی تشکیل شد و با استقرار سپهالار بر اریکه ریاست وزراًی، دولتین شرایط ایران بر باده‌ی را پیشنهاد نمودند که بلاfacile به تصویب رئیس‌الوزرای وقت رسید. به این موضوع در جای خود اشاره خواهیم کرد، اما لازم به یادآوری است که با رد تقاضاهای متفقین توسط مهاجرین و سقوط مستوفی، فرمانفرما قدرت را به دست گرفت. در دوره او پلیس جنوب ایران توسط انگلیسی‌ها تشکیل شد و به مداخله در امور داخلی کشور پرداخت. از آن سوی در همین دوره بود که روس‌ها بر دامنه تهاجم‌های خود افزودند. انگلیسی‌ها در بوشهر و بندر عباس نیرو پیاده کردند و همراه با روس‌ها استقلال ایران را نادیده گرفتند. در دوره سپهالار، همچنان که خواهیم دید، تسلط روس و انگلیس را بر مالیه ایران تصویب کردند و آن را به گردن رئیس‌الوزرای بعدی یعنی وثوق‌الدوله انداختند. نیز همین سپهالار عاقده اصلی امتیازنامه مشهور خوشتاریا بود که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

### ۳. متین‌السلطنه، افشاگری به قیمت جان

جنگ روز به روز ایران را بیشتر در کام خود فرو می‌برد بدون این‌که نتیجه‌های از آن عاید شود. دست‌هایی در کار بود تا امنیت را به کلی از کشور سلب کنند و زمینه را برای عملیاتی کودتایی مهیا سازند. این موضوعی بود که از دید نکته‌ی بین متین‌السلطنه پوشیده نمی‌ماند. به مناسبت حلول سال ۱۲۹۵ش. روزنامه عصر جدید مقاله‌ای منتشر کرد که به قول سورخ‌الدوله بعداً به قیمت جانش تمام شد. متین‌السلطنه در این مقاله نوشت سال گذشته برای ایران سال مشتموی بوده است، «چه آنکه به واسطه سوءتدبیر و مسامحه و سست عنصری رجال سیاسی ایران و بی‌تجربگی اهالی مملکت و خیانت‌کاری نمایندگان افکار عمومی یا سازندگان عقاید و مخصوصاً نفوذ شدید طلای اجانب<sup>۲</sup> بدینخانه مملکت ما بدون اینکه ذره‌ای از جنگ بین‌المللی استفاده کند تمام مضرات آن را تحمل نمود». متین‌السلطنه بر این باور بود که از همان بدو جنگ اگر زمام امور ایران در دست عناصر لایق و وطن‌دوست بود و اگر به جای تأکید بر احساسات «بی‌اساس مصنوعی» اندکی فکر، پشتوانه کارها قرار می‌گرفت حوادث سال گذشته

۱. همان، صص ۲۶۶-۲۶۷.

۲. منظور توزیع پول آلمانی‌ها بین قوای نظام‌السلطنه بود.

می‌توانست اتفاق نیفتد؛ می‌شد خط سیر حوادث یک سال آینده را پیش‌بینی کرد و می‌شد سیاست بهتری در برابر تحولات اتخاذ نمود. اما به جای اینها وقت گرانبهای مردم صرف بحران‌های متوالی شد، بحران‌هایی که دست‌های خانانه آنها را هدایت می‌کردند، ملاحظات سطحی و «رواج بازار دماگوژی یا عوام‌فریبی» اساس تزلزل حکومت‌ها را روز به روز بیشتر کرد، بر شدت هرج‌ومرج افزود و ایران به بحرانی لانچل فروغلید.

متین‌السلطنه نوشت از ابتدای جنگ روشن بود که نیروهای درگیر ایران را به حال خود رها نمی‌نمایند و هر کدام بر اساس سیاست‌های خود از ایران انتظاری دارند. منفعت دولت‌های روس و انگلیس اقتضا می‌کرد در ایران امنیت کامل برقرار شود و حکومت ایران نسبت به وقایع دنیا بیطرف بماند و قوای مادی و معنوی خود را صرف حمایت از هیچ طرفی نماید. چون این سیاست مطابق با منافع ملی ایران تلقی می‌شد، شاه رسمیاً بیطرفی دولت را در جنگ به کلیه دولت‌ها اعلام داشت. در این میان ایران انتظار داشت در مقابل اتخاذ این سیاست، کشور از نیروهای اشغال‌گر تخلیه شود. در اجرای این سیاست اقدامات لازمه به هر دلیلی انجام نشد، در نتیجه یک حربه قوی به دست عثمانی و آلمان داده شد؛ اساس سیاست آلمان هم کشاندن ایران به کشمکش دنیا بود، پس با سیاست بیطرفی هم به صورت کاملاً علنی و هم سری مخالفت می‌کرد.

متین‌السلطنه توضیح داد هیچ یک از دولت‌های عالم بنای سیاست خود را بر احساساتی که ناشی از بی‌تجربگی باشد قرار نمی‌دهند، مگر اولیای امور ایران؛ آنها «جز منافع واقعی مملکت» چیز دیگری را در نظر نمی‌گیرند. او به درستی اساس سیاست مدرن را تشریع کرد و نوشت در «قرن بیستم هم نژادی، همسایگی، عداوت مشترک، محبت مشترک، دوستی دائمی، خریدار نداشته و جز منفعت محسوس مادی چیز دیگری در سیاست دخالت ندارد.» بر این اساس بود که روس و انگلیس ترجیح دادند در ایران امنیت و آرامش برقرار باشد و به جای اینکه سربازان خود را به این سمت گسیل دارند آنها را در جبهه‌های دیگر مشغول نمایند. اما آلمان و عثمانی بر عکس ترجیح می‌دادند دولت‌های روس و انگلیس در ایران چهار مشکل شوند و بخشی از نیروهای این دو کشور مصروف عملیاتی شود تا نتوانند در نقاط دیگر عالم به فعالیت پردازنند. بر این اساس با توجه به وسعت اراضی و شرایط جغرافیایی ایران، تصور می‌شد اگر این کشور درگیر جنگ شود، حداقل یکصد و پنجاه هزار تن نیرو لازم خواهد داشت، این نیرو علی القاعده باید از جبهه قفقاز وارد کشور شود، یعنی درست جایی که روسیه با عثمانی مشغول جنگ است، بدیهی است اگر چنین امری صورت می‌گرفت کاملاً به نفع عثمانی و آلمان بود. عثمانی می‌خواست اختلافات خصوصی خود را با متفقین با کشانیدن ایران به جنگ، به صورت جنگ عالم اسلامی با متفقین بنمایند و به این شکل مصر، هند، افغانستان، قفقاز و ترکستان را هم علیه روسیه تحریک کند و از این مطلب به نتایج مورد نظر

خود برسد. به همین دلیل بود که آلمان و عثمانی تلاش کردند به هر نحو شده ایران را به جنگ کشانند و موجبات ورود قشون روس و انگلیس را فراهم آورند.

بر مبنای این تحلیل اگر می‌خواستند ایران وارد جنگ شود باید اولاً این کشور را راضی می‌کردند و ثانیاً تعهداتی در قبال آن در نظر می‌گرفتند. اما گفتگو با دولت‌های ایران به منظور یادشده غیر ممکن بود، از آن سوی آنها نمی‌توانستند تعهدات خاصی به دولت ایران دهند، پس ترجیح دادند «مقصود خود را به توسط افراد و عناصر غیر رسمی انجام دهند و در عوض تقاضاهای خصوصی افراد را انجام داده و به وسیله آنها احساسات مردم را به قدری تهییج نمایند که موجبات ورود قشون روس و انگلیس به ایران به سهولت فراهم گردد». در این راستا احساسات به شدت تحریک شد، پول‌هایی داده شد تا قشون داوطلب در اغلب نقاط کشور تأسیس شود؛ حتی در مرکز کشور یعنی تهران به این تشبیثات دامن زدند، مهمات جنگی وارد کشور کردند و «از طرف دیگر عناصر داخل در سیاست ایران را به وسائل مشروع و غیر مشروع به طرف خود جلب نموده و آنها را هادی نفوذ خود قرار می‌دادند و به همین ملاحظه رؤسای یک دسته مهم سیاسی ایران منافع واقعی مملکت و وطن خود را فراموش کرده و بدون عوض و نتیجه برای مملکت در مقابل حق‌الزحمه‌های شخصی مروج جدی پلینیک آلمان و عثمانی شدند».<sup>۱</sup>

کسانی که خود را مخالف حضور قشون اجنبی در ایران معرفی می‌کردند، «با تمام وسائل ممکنه موجبات اقامت قشون روس و انگلیس را فراهم کردند». اینان اجازه دادند قشونی از نیروهای عثمانی به ریاست حسین رئوف بیگ «که تاریخ اسمش را با بدینختی‌های ایران توأم خواهد نمود»، وارد خاک ایران گردد. این حادثه، در زمانی روی داد که مشیرالدوله ریاست وزرایی را به دست داشت و وضع دولت او را سخت دشوار نمود. هم در آن زمان و هم در دوره کابینه مستوفی‌الممالک و کابینه قبلی مشیرالدوله و شاهزاده عین‌الدوله مشغول مذاکره بودند تا بقیه قشون روس را از ایران خارج نمایند «ولی سوءقصد نسبت به مأمورین انگلیس در اصفهان و در شیراز و ورود رئوف بیگ به خاک ایران و استیضاح معروف و منحوس ۱۳ شعبان اقدامات هر سه کابینه را خشی و بلکه موجبات انحلال حکومت را فراهم نمود».<sup>۱</sup>

وقتی قشون عثمانی وارد ایران شد، ابتدا ایلات کرمانشاهان قویاً در صدد مخالفت برآمدند و به ویژه سنجابی‌ها کمال رشدات و وطن‌پرستی را از خود نشان دادند؛ بالاخره جنگی در کرند واقع شد و قشون عثمانی شکست خورد و طبق معاهده‌ای که با دولت ایران امضا کرد قول داد قشون خود را از کشور خارج سازد و خسارات واردہ به اهالی کرند را هم بپردازد. در این بین استیضاح صورت گرفت و مطبوعات ایران شروع به هیاهو کردند، عثمانی‌ها و عده

۱. منظور استیضاح دولت عین‌الدوله در شعبان سال ۱۳۲۲ بود.

پرداخت غرامت خود را فراموش نمودند و کنسول آلمان در کرمانشاهان در صدد اصلاح روابط ایلات با عثمانی‌ها برآمد.

در دوره کابینه مستوفی‌العمالک سیاست آلمان و عثمانی در مجلس شورای ملی و ادارات دولتی و حکومتی طرفداران بیشتری یافت، «تا اینکه بالاخره سیاست مزبور منجر به نتیجه شد و عاقبت‌الامر همان‌طور که قشون انگلیس در زمان بحران کبیر بوشهر را اشغال کرده بود قشون روس نیز به طرف ایران کشانده شد.» متین‌السلطنه به درستی نوشت: «چنانچه از خاطرها نرفته است اول محرم خبر حرکت قشون روس از قزوین به طرف ینگی امام منتشر شد و دو روز بعد مقدمه‌الجیش و سران سپاه سیاست جلب قشون روس به ایران به طرف قم رهسپار و به اصطلاح کمینه دفاع ملی ... را تشکیل دادند.» مستوفی از حفظ سیاست بیطرفی ایران مأیوس شد، او معتقد شد باید با دولت‌های روس و انگلیس اتحاد پیدا کند، مدتی متمادی صرف مذاکره در این باب شد. اما دولت مستوفی هم هیچ‌گونه اقدام عملی انجام نداد و به دفع الوقت گذراند؛ «ولی افسوس که از طرفی وقت عزیز صرف مذاکره شد از طرف دیگر اجیر شدگان به پول آلمان و ژاندارم‌های یاغی آخرین رشته‌های امید را قطع و مصادمه همدان واقع و دیگر کار از مجرای مذاکرات دیپلوماسی خارج و محول به شمشیر گردید.»

متین‌السلطنه نوشت استیضاح عین‌الدوله باعث شد نتایج وخیمی دامن ایران را بگیرد، بحران پنجاه و پنج روز ادامه یافت و کشور را فلنج ساخت. سال گذشته در طول مدت یک سال کابینه‌های مشیر‌الدوله، عین‌الدوله، مستوفی، فرمانفرما و سپهسالار اعظم قدرت را به دست گرفتند. به عبارتی پنج کابینه در این مدت تشکیل شد، هیچ یک از کابینه‌ها نتوانستند در مقابل امواج حوادث مقاومت کنند و مجبور به کناره‌گیری شدند. از بین رجال ایران مستوفی و کابینه‌های او بیش از دیگران در مقدرات امور ایران مسئولیت داشته‌اند، در دوره کابینه اول او بود که جنگ بین‌الملل اول شروع گردید؛ در آن دوره می‌شد از شرایط جهانی به نفع ایران استفاده کرد، در دوره دوم ریاست وزرایی مستوفی آن دوره تازه یکسره خاتمه یافت و یأس بر کشور چیره گردید. اگر کابینه اول مستوفی که به هنگام شروع جنگ قدرت را به دست داشت، «به قدر کفايت پیش‌بین می‌بود و می‌دانست که قهرآً انقلاب بزرگ دنیا به مملکت ما هم سرایت خواهد کرد و در این صورت مائین حکومت هر چه سهل‌تر باشد بهتر خواهد بود مسلمًا مجلس را در موقع جنگ بین‌الملل منعقد نمی‌کرد و قطعاً یک قسمت از این بدیختی‌ها هم پیش نمی‌آمد.»

کابینه‌ای که در اول سال گذشته به ریاست وزرایی مشیر‌الدوله تشکیل شد، فرصت نیافت امتحان خود را پس دهد؛ کابینه شاهزاده عین‌الدوله نسبتاً یکی از بهترین کابینه‌های ایران محسوب شده و تجربه و تدبیر و متأثر او باعث شد از بخش اعظم حوادث و وقایع جلوگیری شود و «ممکن بود منافع کلی برای ایران جلب نماید.» اساس سیاست او بیطرفی

متمايل به متفقين بود، در همان زمان بود که حسین رئوف بیک در کرند شکست خورد و حاضر شد خاک ايران را ترک گويد. در زمان زمامداری او بود که دولت‌های روس و انگلیس موافقت کردنده به دولت ايران مساعدت‌های عملی بنمایند مثل پول، سلاح، استمهال<sup>۱</sup> و امثال‌هم. اما همین‌که نتایج در خور تأملی به دست می‌آمد استیضاح به حیات آن کابینه خاتمه داد. سياست مستوفی برخلاف عین‌الدوله دارای ايرادات مبنایي بود، او هم تلاش می‌کرد وانمود سازد بیطرفي ايران را حفظ خواهد کرد، اما از سوی ديگر در زمان کابینه دوم او بود که طرفداران ظاهری سياست آلمان و عثمانی بر فعالیت خود افزوند و «عناصری که معظم‌له را از خود می‌شمردند» مروج جلدی سياست مزبوره بودند و حتی ميرزا سليمان خان [ميکده] معاون يا كفيل وزارت داخله به نام ايشان مسند وزارت داخله را اشغال و حلقه‌های زنجير اسارت ايران را می‌ساخت...» در سياست‌های مستوفی قول بر فعل می‌چرивيد، سياست او به طبيعت واگذار کردن امور بود، همین يك سياست کافي بود تا پيشرفت سياست‌های آلمان و عثمانی را در ايران کاملاً ضمانت کند و موجبات آن را فراهم آورد. بعد از او فرمانفرما تلاش کرد تا حدی اصلاحاتی انجام دهد، از خود ثبات قدم به نمایش گذارد و «وحشتی را که در طهران حکم‌فرما بود مرتفع» نماید.

متین‌السلطنه توضیح داد مجلس سوم «ظاهرآ» متشكل از چهار دسته مختلف بود: اعتدالی‌ها، دمکرات‌ها، بیطرف‌ها و هیئت علمیه. اما به واقع هیئت علمیه و اعتدالی‌ها يك دسته و دمکرات‌ها و بیطرف‌ها دسته ديگري را تشکيل می‌دادند. اما دسته‌بندی واقعی‌تر اين بود که در يك سو هیئت علمیه قرار داشت و در سوی ديگر ائتلاف اعتدالی‌ها و دمکرات‌ها و بیطرف‌ها. اما همین ائتلاف‌های سنت بنیاد به سرعت از بین رفت، علت را «به عقیده ما باز باید در سياست خارجي کشف کرد، به اين معنی که دولتين آلمان و عثمانی برای پيشرفت پليتيک خود مجلس را يكی از ميدان‌های عملیات و استفاده خود دیده و چون حالت روحیه تمام عناصر ائتلاف مثل هم نبود و بعضی تندرو و جسور و حاضر برای همه نوع عملیات شدیده بوده و عناصر ديگر بالعكس کندرو و ملایم و بي جرأت و لذا برای پليتيک مزبور کمتر مورد استفاده بودند بنا بر اين يك ماه قبل از استیضاح یعنی در ماه رجب گذشته باطنًا ائتلاف منحل و اتحاديه محرمانه بین رؤسای دمکرات و چند نفری از بیطرف‌ها منعقد گردید، تا اينکه در ماه شعبان گذشته در روز استیضاح ائتلاف مزبور رسمًا منحل گردید.»

دمکرات‌ها و بیطرف‌ها که اکثریت را در مجلس سوم به دست داشتند، توانستند اقلیت را به طرف خود کشانند و «عده قليل مخالفین از ترس نهمت مجبور به سکوت و مشاهده اضمحلال و فنا مملکت خود بودند.» از اين به بعد محیط سياست در ايران و به ویژه تهران

۱. منظور از استمهال اين بود که دولتين پذيرفتند بدھی‌های ايران بعد از جنگ پرداخت شود و کمک‌های مادي هم به اين کشور صورت گيرد.

دچار حدت و حرارت شد، در سراسر کشور «دست‌های عامل به طور مصنوعی ساخته و عقاید یک مشت مردمی را که آب گل آلود را برای صید ماهی می‌خواستند قائم مقام افکار واقعی عمومی قرار داده بودند و از طرفی بازار تهمت و افترا را بالخصوص رواج داده بودند. تقریباً هیچ کس در آن موقع بسیار سخت تاریخی به استثنای [روزنامه] عصر جدید شاید تن به این فدایکاری در نداده و علنًا قدرت اظهار عقیدت نداشتند». وقتی زمینه‌ها فراهم شد و عملیات اشتعال «آتش ایران سوز» تکمیل گردید، همین سیاستمداران و نمایندگانی که زمینه‌های ورود روس و انگلیس را به کشور فراهم ساخته بودند، مجلسی را که خود در آن اکثریت داشتند مضر به حال خویش تشخیص دادند و در صدد تعطیلی آن برآمدند؛ «به همین ملاحظه و نه به بهانه ترس از ورود قشون روس روز دوم انتشار خبر حرکت قشون از قزوین به ینگی امام»، عده‌ای به طرف قم حرکت کردند، این عده عبارت بودند از سلیمان میرزا اسکندری، سلیمان‌خان میکده، محمد رضا مساوات، ادیب‌السلطنه سمیعی، و حیدرالملک شیبانی، میرزا محمدعلی خان کلوب و یکی دو تن دیگر که با عده‌ای مستحفظ از ژاندارمری به حرکت در آمدند. اینان بودند که «به سایرین راهنمایی نمودند»، همینان کمیته دفاع ملی و یا دربار کلاه فرنگی قم را تشکیل دادند. سایرین هم مسلکان هم به اینان ملحق گردیدند، «عده‌ای از نمایندگان ملت بدیخت ایران خود عملاً انحلال مجلس را تصویب و سند عدم لیاقت ایرانی‌ها را در داشتن نعمت مشروطه امضا کردند».

از آن سوی وقتی جنگ شروع شد، دولت سوئد صاحب منصبان خود را از ژاندارمری ایران فراخواند. از این به بعد عنان کار عملاً در دست کسانی قرار گرفت که با وظیفه نشناشی به جای اینکه خود را مكلف به اجرای فرامین دولت ایران بدانند، یکی از عوامل پیشرفت سیاست آلمان و عثمانی در کشور گردیدند. اینان پس از حرکت «کمیته‌چی‌های قم» علنًا علم طغیان برافراشتند. به این شکل خیانت بزرگی شکل گرفت که مشکل ایران بتواند به سادگی از زیر بار آن خارج شود: «آری ایران بدیخت است زیرا که قوه مصلحه دولتی او که در تحت ریاست صاحب منصبان اروپایی یعنی صاحب منصبانی که باید به دیسپلین نظامی کاملاً آشنا بوده و پیرامون داخل شدن در سیاست نگردد و حقوق آن مملکتی را که جیره خوار آن مملکت بودند پایمال نمایند و خود را مكلف به اطاعت احکام حکومت رسمی مملکت بدانند، برخلاف اراده پادشاه و هیئت دولت و برخلاف منافع مملکتی که بر آنها حق نمک دارد اقدام نمایند به طوری که دیدیم یکی از وسائل مستقیم جلب قشون اجنبي به ایران گردیدند!»

امروز زمامدار مملکت سپهسالار است، او نمی‌تواند اوضاع دنیا را نادیده گیرد، «ایران حالیه ایران قدیم نیست که در یک گوشه از دنیا دور دست واقع شده و زمامدارانش بتوانند جریان عمومی اوضاع دنیا را مراعات نکنند». ایران امروز در یک گوشه از دنیا واقع شده است که از قضا جلب توجه عالم را می‌کند، «بنابراین از آنچه که در این دنیای جدید می‌گذرد [و] بی‌مورد

و مذموم است باید قویاً اجتناب نموده و در ضمن [باید] هم خود را مصروف به اصلاحات داخلی نمود.» باید به این نکته توجه داشت که «حتی در زندگی و اعمال خصوصی مصادر امور ایران هیچ چیز مخفی نمانده بسا می‌شود که قبایع اعمال یک نفر حق بزرگ یک مملکتی را پایمال و بر عکس صحت عمل و استغنا طبع یک نفر اسباب محفوظ ماندن همان حق بزرگ می‌شود.»<sup>۱</sup>

این مقاله‌ای بود آتشین، مقاله‌ای که برخلاف رویه متین‌السلطنه در عصر جدید ابعاد بحران ایران و بنیادهای آن را کاویده بود. متین‌السلطنه نشان داد که عوامل بحران چه کسانی‌اند و چه آینده شومی در انتظار کشور است؛ آینده‌ای که برای زندگی شخصی او هم شوم بود. متین‌السلطنه اندکی بعد به دلیل مواضعی از این دست و به جرم آن که «اسرار هویتا می‌کرده»، به دست بازوی اجرایی عوامل بحران‌ساز؛ یعنی کمیته مجازات به قتل رسید؛ حتی مورخ‌الدوله هم می‌نویسد «به عقیده نگارنده، متین‌السلطنه ثقی بعدها سر خود را در سر این مقاله از دست داد.»<sup>۲</sup> پس مورخ‌الدوله هم که خود با جریان بحران‌ساز مربوط بود و اساساً خود یکی از هدایت‌گران بحران بود، تأیید می‌کند که قتل متین‌السلطنه به دلیل چیزهایی مثل خیانت که به او نسبت می‌دادند نبوده است بلکه علت این بوده که نظر شخصی خود را در ارتباط با کمیته‌های بحران‌ساز علني کرده است.

#### ۴. بحران کابینه‌ها در دوره جنگ

برای دریافت اهمیت مقاله متین‌السلطنه و تأیید صحت آن، به ناجار باید حوادثی را که منجر به تعمیق بحران ایران شد، مرور نماییم. درست در بحبوحة جنگ، روس و انگلیس بلاfacسله در مورد منافع خویش در شرق به مذاکره پرداختند و نتیجه این مذاکرات عهدنامه قسطنطینیه<sup>۳</sup> بود. بین چهارم مارس تا دهم آوریل ۱۹۱۵ یک رشته موافقت‌های سیاسی شکل گرفت و مهمترین‌شان این بود که انگلیسی‌ها منطقه بیطرف قید شده در قرارداد ۱۹۰۷ را به اختیار گیرند و در برابر، روسیه تنگه داردانل و نیز بخش اروپایی عثمانی را به تصرف خود درآورد. تحولات بعدی بهانه‌های بیشتری برای تصرف مناطقی از کشور به دست انگلیسی‌ها داد. به طور مثال در اوایل سال ۱۹۱۷ش. شایع شد چهار صد هزار آلمانی به سمت ایران در حال حرکتند. سیصد و پنجاه هزار تن از این عده بنا به شایعات، از راه رشت و پنجاه هزار تن از راه تبریز به ایران حمله‌ور خواهند شد. در این ایام قشون روسیه به فرماندهی ژنرال باراتوف

۱. عصر جدید، سهشنبه ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۴، ۲۱ مارس ۱۹۱۶، «ایران در سال گذشته.» این مقاله عیناً در ایران در جنگ بزرگ صفحات ۲۲۷ تا ۳۴۲ چاپ شده است.

۲. ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۴۲.

به سمت رشت در حال عقب‌نشینی بود. شایع بود این ظاهر ماجراست، دسته باراتوف به عنوان خروج از ایران قصد حمله به جنگلی‌ها را دارد که هسته مقاومتی علیه نیروهای مهاجم روسیه به وجود آورده بودند. واقعیت امر این است که روس‌ها تمایل نداشتند در ایران بمانند، برای آنان بهتر این بود که نیروهایشان را از این کشور خارج کنند تا به کمک نیروهای دیگر در جبهه اروپا بستابند. مذاکراتی هم در جریان بود که می‌شد از طریق آنها حداقل مانع ورود بی‌رویه قشون دشمن به خاک کشور شد، اما گروه آشوب طلب نگذاشت امور در مجاری عادی خود ادامه یابد.

از سویی خبر رسید در فارس دو سوم شهر به دست قشقائی‌ها افتاده است. آنها هفت تن از صاحب منصبان انگلیسی را به قتل رسانیده بودند.<sup>۱</sup> جنگ بین انگلیسی‌ها و قشقائی‌ها به شدت ادامه داشت. در این حیص و بیص خبر رسید که دولت مستوفی می‌خواهد با دولت‌های مهاجم قرارداد امضا کند، اما از اصفهان که نمایندگان سابق مجلس سوم در آن اسکان یافته بودند و دائمًا در حال عقب‌نشینی بودند، خبر رسید که کمیته اجتماعیون اعتدالیون شهر تلگرافی صادر کرده و نوشته است: «آیا تصور نمی‌کنند که در صورت صحبت این تصمیم احدی از افراد مملکت با عقیده دولت همراهی نخواهد کرد و در چنین موقعی که در تمام نقاط مملکت بر ضد عملیات خصم‌انه دولتین اقدامات متفاصله می‌شود، این تصمیم دولت تا چه اندازه سوء اثر خواهد نمود.» اجتماعیون اعتدالیون اصفهان از شاه خواسته بودند «در این موقع باریک که حیات و بقای مملکت به موبی آویخته هیئت دولت را از مخالفت با عقاید ملت منع فرموده تکذیب این شایعه را به ولایات اعلان فرمایید.»<sup>۲</sup> به عبارت بهتر همان‌طور که متین‌السلطنه نوشته بود، اعتدالی‌ها اینک راهی را در پیش گرفته بودند که دمکرات‌ها آن را ترسیم می‌نمودند.

خبر دیگری هم از قم رسید. در این شهر جمعی از اهالی شهر تلگرافی به رئیس‌الوزرا ارسال کردند و از خبر منتشره ابراز تأسف کردند و نوشتند «عموم ملت قم از تمام طبقات هیجان و تعطیل عمومی کرده در تلگرافخانه متحصن که با وجود اینکه آنها با ما در جنگ و جدال هستند و احکام حجج اسلام بر جهاد و دفاع از دولتین صادر گردیده، چگونه چنین انتشاراتی از مرکز دولت اسلامی تراوش می‌نماید و از مقام ملوکانه استطلاع نموده‌اند که اگر چنین اقدامی بخواهند بر ملت ایران متوجه سازند، ما اهالی قم پیش قدم خواهیم شد و اقداماتی در رفع آن خواهیم نمود.» از عراق تلگرافی به امضای جمعی از اهالی و علماء صادر شد که در آن آمده بود «از قراری که می‌گویند بعضی‌ها به دولت فشار آورده و می‌خواهند از

۱. کمره‌ای، جلد ۱، ص ۲۴۷.

۲. رعد، سال هفتم، ش ۶۰، ۵ صفر ۱۳۳۴، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۵، «راجح به تصمیم دولت.»

بیطرفی خارج و بر علیه دولت اسلامی<sup>۱</sup> داخل جنگ شوند، اگرچه چنین چیزی باور کردنش نیست، لکن عرض می‌کنیم چگونه می‌شود که مسلمان‌ها به دست خود خانه خود را خراب و اسلام را از میان بردارند و کفار را بر مسلمین مسلط نمایند، مسلمین تا قدرت داشته باشند زیر بار نمی‌روند و امیدوارند که رؤسای اسلام از این‌گونه خیالات جلوگیری نمایند و نگذارند یعنی دو طایفه از مسلمان‌ها جنگ و خون‌ریزی شود.<sup>۲</sup> به واقع نبرد علیه فشون اشغال‌گر انگلیس و روسیه مدت‌ها پیش از این آغاز شده بود، این نبردها ربطی به عثمانی نداشت که اهداف خاص خود را در جنگ تعقیب می‌کرد. علماء برای حفظ دین و دماء مسلمین احکام جهاد صادر کرده بودند و نه در حمایت از اقدامات عوام فریبانه سلیمان میرزا اسکندری و وحید‌الملک شیبانی. اما رنود دست به کار شدند و به غلط نبردهای دلاورانه مردم ایران علیه اشغالگران را به حساب حمایت آنان از آلمان و عثمانی عنوان کردند، حال آن‌که ابدأ منظور علماء چنین چیزی نبود.

به هر حال دولت ایران در ازای اعلان بیطرفی خود در جنگ نتوانست امتیازی به دست آورد، در حالی که شرایط از هر نظر مهیا بود. توضیح اینکه اعلان بیطرفی ایران در دوره مستوفی‌الممالک روی داد، او در شرایطی که روسیه سرگرم جنگ بود نتوانست محمد حسن میرزای ولی‌عهد را به والی‌گری آذربایجان بگمارد. مستوفی زمانی این کار را انجام داد که روسیه و عثمانی در آذربایجان به جنگ اشتغال داشتند. بنابراین مستوفی تنها کاری که نتوانست انجام دهد این بود که از نفوذ تامة روسیه در منطقه و درست زمانی که حاکم آذربایجان دست نشانده آنان بود، اندکی بکاهد. اما این دستاورد خیلی بزرگی نبود: «مستوفی‌الممالک خبطی که کرد و دولت و ملت را دچار زحمت نمود و از استفاده نمودن از جنگ اروپا دور انداخت، این بود که اعلان بیطرفی را بی‌عوض داد، در صورتی که می‌توانست از هر دو طرف عوض بگیرد.<sup>۳</sup>

به زودی در گیلان، همدان، فارس، کرمانشاه و برخی دیگر از نقاط کشور، زد و خورد علیه نیروهای روس و انگلیس شدت گرفت. هیچ کدام از این هسته‌های مقاومت با هم ارتباط نداشتند و همه آنها هم نمی‌توانستند بدون تشکیلاتی مدون و نظام یافته به نبرد مشروع خود ادامه دهند. از همه بالاتر اینان به هیچ وجه با گروه دمکرات‌ها مرتبط نبودند. آن چیزی که خط مشی ایشان را ترسیم می‌نمود اعلان جهاد علمای ایرانی مقیم عراق بود و نه سیاست‌های آتش افزارانه مشتی بلوایی و آشوب طلب. دولت مستوفی که مورد حمایت بحران‌سازان بود، عامدانه و آگاهانه نسبت به این تحرکات بی‌توجهی نشان داد، همان‌طور که در مسئله بحران‌های اجتماعی و از آن جمله بحران غله، عامدانه کم کاری کرد. از آن سوی، دولت‌های بعد از

۱. یعنی دولت عثمانی.

۲. همان.

۳. حیات یعنی، ج ۴، ص ۲۸۵.

مشروطه تا آنجا که توانسته بودند نهاد روحانیت را تضعیف نموده و با اعمال افراطی خود اکثر آنان را ناچار به سکوت کرده بودند. این زمان روحانیان در برابر حوادث جاری کمتر می‌توانستند تأثیرگذار باشند، زیرا زد و خوردهای بیهوده و اتهامات بی‌اساس عصر مشروطه آنان را به کنج انزوا رانده بود، هیچ چیز دیگری هم نتوانست جایگزین این خلاء شود. نکته عجیب این است که دولت مستوفی به جای اطلاع‌رسانی به موقع و آگاه ساختن مردم از بحران‌های متواتی که تمامیت ارضی کشور را تهدید می‌کرد، مانع از انتشار اخبار ولایات در جراید شد. به وزارت پست و تلگراف دستور داده شد حتی اخبار معمولی را هم در اختیار رسانه‌ها قرار ندهد.

وقتی جنگ شروع شد و قشون مهاجم از هر طرف وارد ایران شدند، مستوفی نتوانست به حکومت خود ادامه دهد و جایش را به میرزا حسن خان مشیرالدوله رجل خوشنام کشور داد. او به سرعت کاینه‌اش را تشکیل داد، اما فشاری جدید به کشور وارد شد. توضیح اینکه روس‌ها قشون جدیدی به اanzلی وارد کردند، در عین حال از سوی غرب کشور، عثمانی‌ها به خاک ایران هجوم آوردند. عثمانی‌ها از راه خانقین برای واپسین بار در دوره جنگ‌های این کشور با ایران، نیرو اعزام داشتند. روس‌ها برای مقابله با آنان قوایی به قصر شیرین فرستادند. مشیرالدوله تلاش کرد عثمانی‌ها را بازگرداند، اما آنها برنگشتند. از آن گذشته نیروهای عثمانی قصدشان آن بود که به نیروهای آلمانی که در ایران ستون پنجم تشکیل داده بودند کمک رسانند. عثمانی‌ها بازگشت خود را مشروط به تخلیه شمال و جنوب ایران از قوای اشغالگر روس و انگلیس نمودند.

در اوایل جنگ نخست جهانی، زمانی که مشیرالدوله ریاست وزرایی کشور را عهده‌دار بود، از روس و انگلیس خواست نیروهای خود را از کشور خارج کنند، پیذیرند که تا زمان جنگ و تداوم بحران‌های اقتصادی ناشی از این بلیه، پرداخت قروض ایران به بعد از خاتمه جنگ موکول گردد و نیز پولی در اختیار ایران قرار داده شود تا بتواند معضلات عاجل اقتصادی خود را برطرف نماید. روس‌ها پاسخ دادند در صورت حصول اطمینان از تدوام امنیت در ایران، نیروهای خود را خارج خواهند ساخت. نیز پذیرفتن قروض ایران بعداً پرداخت شود، به عبارتی پیشنهاد استمهال ایران پذیرفته شد. روس‌ها قول دادند در امور مالیه ایران دخالتی نکنند، البته ظاهراً این تعهدات همه شفاهی بود. درست در همین زمان، صفحات آذربایجان غیر از شهر تبریز جولانگاه هجوم روس‌ها شد، فقط در این ایالت از تمام «ملکت بلژیک و صرب، بیشتر یغماگری و قتل و غارت شده.»<sup>۱</sup>

به واقع در کشاکش جنگ اول جهانی، دولت ایران پول خوبی بابت موراتوریوم یا همان استمهال دریافت می‌کرد، ماهانه یکصد و چهل و یکهزار تومان به دولت‌های ایران داده می‌شد. در آن شرایط قیمت لیره انگلیسی پنج تومان و هشت دینار، لیره عثمانی پنج تومان و سه ریال، میان طلا شش ریال، اشرفی ناصرالدین‌شاهی بیست و چهار ریال بود. در این شرایط پول کاغذی بسیار تنزل کرد، اسکناس میان میان دو ریال و هفت‌صد دینار و فرانک کاغذی یک ریال و هشت‌صد و پنجاه دینار بود.<sup>۱</sup> پس جنگ اروپا فرصتی مناسب برای بازسازی اقتصادی ایران فراهم کرد، اما از این فرصت استفاده‌ای نشد. بنابراین مشیرالدوله هم نتوانست کاری انجام دهد، مدت حکومت او بیش از دو ماه نپایید، می‌خواستند به جای او سعدالدوله را بگمارند، اما سعدالدوله هم منفور بود و هم به وی اعتمادی وجود نداشت، پس تنها پس از یک شبانه روز استغفا داد.

انگلیسی‌ها از همان ایام بعد از سقوط مشروطه که با اولتیماتوم روسیه همراه بود، به دنبال مرد قدرتمندی می‌گشتند تا کشور را اداره نماید. در همان اوایل بین سازانوف وزیر امور خارجه روسیه و گری وزیر امور خارجه انگلستان در لندن مذاکرات مفصلی جریان داشت، محور مذاکرات این بود که باید حکومت مقندری در ایران تشکیل شود تا بتواند از عهده استقرار امنیت و آرامش در کشور برآید. روس‌ها به انگلیسی‌ها پیشنهاد کردند میرزا جوادخان سعدالدوله را از ژنو به ایران بفرستند، به این امید که او بتواند حکومت مورد نظر را تشکیل دهد. با موافقت انگلستان سعدالدوله را به ایران آوردند اما او نتوانست کاری از پیش ببرد و به نظر سفارت‌های روس و انگلیس تحرکات او خود باعث سلب آرامش کشور می‌شد.<sup>۲</sup>

روز شنبه ۲۴ آوریل ۱۹۱۵، وزرای مختار روس و انگلیس شاه را مجبور به برداشتن مشیرالدوله کردند و از او خواستند سعدالدوله را به ریاست وزرایی بگمارد. تقاضاهای این دو دولت عبارت بود از بستن مجلس شورای ملی، تعطیلی جراید، اخراج صاحب‌منصبان سوندی، سپردن ژاندارمری به کلنل ماریل امریکایی و اخراج دیپلمات‌های آلمان و عثمانی.<sup>۳</sup> شاه سعدالدوله را احضار کرد و به او پیشنهاد ریاست وزرایی داد، او رفت تا کابینه خود را تشکیل دهد. شایع بود سفرا به شاه گفته بودند بهتر است مجلس سوم بسته شود و جمعی تبعید گردند. نیز شایع بود روس و انگلیس پیشنهاد کرده‌اند سفرای آلمان و اتریش و عثمانی دستگیر شوند و «در حقیقت یک کودتایی بنمایند». خبر به مجلس رسید، مؤتمن‌الملک رئیس مجلس بلاfacile واکنش نشان داد، او به نزد شاه رفت و شاه را از انتصاب سعدالدوله بر حذر داشت. سعدالدوله برای اینکه بتواند مشروعیتی به دست آورد، با سپهبدار تنکابنی، عین‌الدوله و

۱. همان، ص ۴۴۹۰.

۲. حیات یحیی، ج ۳، صص ۲۲۸-۲۲۹.

۳. ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۶۳.

فرمانفرما وارد گفتگو شد، آنها قبول نکردند وارد کاینه او شوند.<sup>۱</sup> سفیر عثمانی بلا فاصله واکنش نشان داد، او که می‌دید شاه در برابر تقاضاهای روس و انگلیس رام شده است و می‌خواهد نظرات آنها را از طریق انتصاب سعدالدوله به انجام رساند، برخلاف هرگونه آداب و رسوم دیپلماتیک بعد از نیمه‌های شب یکشنبه، یعنی شب همان روزی که سفارت‌های روس و انگلیس تقاضای نصب سعدالدوله را کرده بودند، در حالی که چند صد ژاندارم او را همراهی می‌کردند به کاخ فرح آباد رفت. سفیر عثمانی عاصم بیگ که کاردوف کاردار سفارت آلمان همراهی اش می‌کرد، شاه را از خواب بیدار نمود و او را از انتصاب سعدالدوله به ریاست وزرایی منصرف ساخت. به این شکل سعدالدوله تنها یک روز توانست رئیس‌الوزرا باشد. خبر عزل او و انتصاب عین‌الدوله از طریق یکی از نزدیکان احمد شاه که به قول مورخ‌الدوله با جمعیت سری آلمانی مربوط بود، به مورخ‌الدوله رسید. این جمعیت سری در بین کلیه مقامات مهم کشوری و لشکری، از دربار گرفته تا هیئت دولت و مجلس و سفارتخانه‌های خارجی و دوائر مختلف دولتی، نفوذ داشت. مورخ‌الدوله در وصف گروه سری خود می‌گوید حتی روس و انگلیس «از زورآزمایی با این حریفان غیرمرئی عاجز مانده‌اند».<sup>۲</sup>

روزنامه عصر جدید در برابر مسئله ریاست وزرایی سعدالدوله چنین واکنش نشان داد: «مسئله ریاست وزرایی آقای سعدالدوله که تصور می‌رفت با یک نقشه و قرارداد محکمی شروع شده و چیزی نمانده بود کار را یکسره کرده به استقلال ایران خاتمه دهد بالاخره به یک رسوایی تامی منجر به فضیحت شد و این دو میان سعی ایشان برای به دست گرفتن زمام امور ایران مضحك تر از ورود مظفرانه ایشان به ایران نبود. معلوم است از آقای سعدالدوله و امثال ایشان غیر از این انتظار نمی‌رود، ولی چیزی که خارج از انتظار عامه بود، شرکت معنوی اشخاصی در این نقشه بود که تا به امروز به گفته معمولی وجاht ملی داشتند و به هر لباس اگر خود را تا به امروز در آورده بودند مسلمان در این آخرین لباس تا به حال نمایش نداده بودند. حقیقتاً ایران جای غریبی است. طبیعت ایران استوار بر نمی‌دارد، چیزی که هست برای هر یک کشف جدیدی یک مدتی وقت لازم است. ولی در این میانه مخفی نماند که کودتا را هم به مثل سایر چیزها در ایران مفتخض کردیم!»<sup>۳</sup> از آن سوی گروه سری که مورخ‌الدوله از آن نام می‌برد، عرصه را بر عین‌الدوله هم تنگ کرد. همان گروه آشوب طلب، همان کسانی که نظم و ثبات و تشکیل دولت مقتدر را به زیان خود ارزیابی می‌کردند، همان گروه بحران‌ساز باز هم به تحرک درآمدند. با هدایت مورخ‌الدوله، این گروه متشكل از سلیمان میرزا اسکندری، وحید‌الملک شیبانی، علی‌محمد خان کلوب، سید جلیل اردبیلی تلاش کردند موقعیت

۱. عین‌السلطنه، ج ۱، ص ۴۲۵۸.

۲. ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۶۳.

۳. عصر جدید، ش ۳۱، ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۲، غرہ مه ۱۹۱۵، «مفتخض نمودن کودننا».

عین‌الدوله را تضعیف نمایند. برای اینکه به اهمیت موضوع بیشتر وقوف حاصل شود باید توضیح داد اعضای کابینه عین‌الدوله عبارت بودند از: خودش به عنوان رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ، شاهزاده فرمانفرما وزیر داخله، حاج محتشم‌السلطنه وزیر امور خارجه، سردار منصور وزیر عدله، حکیم‌الملک وزیر معارف، دکتر اسماعیل خان مرزبان مؤذب‌السلطنه (امین‌الملک) وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه و حاج امیرنظام وزیر مالیه. در بین این ترکیب ناممکون وزیر خارجه همراه با دکتر مرزبان و سردار منصور به طور قطع با او میانه‌ای نداشتند. اینان همان بحران‌سازان دوره مشروطه بودند و اینک به عملیات خصمانه خود ادامه می‌دادند. اینان هم در تضعیف دولت عین‌الدوله ذی سهم بودند و همراه با تیم بحران‌ساز خارج از کابینه تلاش می‌کردند دویاره کشور را غرق در آشوب سازند. به طور مثال سردار منصور وزیر عدله، «که مرد بسیار نجیب و صمیمی است و غالباً اسرار کابینه از بیانات عادی او کشف می‌شود»<sup>۱</sup>، یکی از این افراد بود. سردار معینی و برادرش میرزا کریم خان رشتی که به قول قوام‌السلطنه «دو عنصر آشوب‌طلب» به حساب می‌آمدند، از دیگر کسانی بودند که در تضعیف موقعیت دولت و ایجاد بحران از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند.

عین‌الدوله برای اینکه بتواند بحران‌ها را مهار نماید از مجلس تقاضای اختیارات تامه نمود، اما مجلسی که اکثر اعضای آن را دمکرات‌ها تشکیل می‌دادند با این تقاضا مخالفت نمود. بالاخره عده‌ای از نمایندگان مجلس با او وارد گفتگو شدند و خواستند واژه اختیارات تامه را با اقتدار عرض کند، او همین کار را کرد و از استعفای خود هم منصرف شد. از سوی دیگر ارباب‌جرایید به شدت تحت تأثیر شرایط و اوضاع و احوال به دو دسته تقسیم شده بودند، نوبهار، ستاره ایران، بامداد روشن، شهاب ثاقب روزنامه‌هایی بودند که «متمايلين به دست چپ» شناخته می‌شدند و مخالف عین‌الدوله بودند؛ از آن سوی روزنامه‌هایی مثل شوری، پروردین، عصر جدید و اطلاعات «متمايلين به دست راست» بودند و از عین‌الدوله حمایت می‌نمودند.<sup>۲</sup> روزنامه پروردین توسط مؤید الشریعه گیلانی و سید یعقوب شیرازی مشهور به انوار متشر می‌شد. سید یعقوب انوار یکی از برجسته‌ترین تندروان عصر مشروطه به ویژه دوره اول مشروطه به حساب می‌آمد. نقطه مقابل این گروه مدرس بود که با دمکرات‌ها مخالفت می‌کرد و در آن شرایط به طور کلی با کابینه موافق بود.<sup>۳</sup> علت این که ملک‌الشعرای بهار در این مقطع با گروه یاد شده همسوی داشت این بود که او هم عضو فراکسیون دمکرات مجلس سوم بود و هنوز اختلافات از پرده برون نیفتاده بود. به هر حال عین‌الدوله هم نتوانست در برابر آن همه کارشکنی به فعالیت خود ادامه دهد و ناچار از استعفا شد.

۱. ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۸۱.

۲. همان، ص ۱۸۶.

۳. همان، ص ۱۷۵.

عین‌الدوله تنها کسی بود که تلاش کرد بحران‌سازان را سرجای خود نشاند، او خواست مجلس را تعطیل کند یا حداقل اختیارات تام بگیرد تا بتواند از پس بحران‌ها برآید. اما بحران‌سازان کاری کردند که مردی مثل عین‌الدوله هم نتوانست اقدامی کند. او خواست به هر نحو شده مانع از نفوذ بیشتر عثمانی به داخل کشور شود، کوشید به هر شکلی شده تراژدی قتل عام مردم بی‌گناه آذربایجان را خاتمه بخشد، او تلاش نمود از سمت کرمانشاهان مانع از اغتشاش آلمانی‌ها در ایران گردد، اما این بار هم حزب دمکرات و وکلای آن در مجلس سوم دست به کار شدند تا «آن حکایت استیضاح [را] که در حقیقت افتضاح بود به عمل آورند کایینه قهرآساقط شد.» آنگاه بحران را پنجاه روز ادامه دادند و در این مدت به کمک دموکرات‌ها و میرزا سلیمان خان میکده معاون وزارت داخله که بعد از هجوم متفقین به ایران در زمرة نخستین کسانی بود که گریخت؛ تا آنجا که توانستند اسلحه وارد پایتخت کردند.

عین‌السلطنه هوشیارانه نوشت: «اولاً جنگ داخله شروع شده، تا این ضدیت از میان برود خیلی طول دارد. ثانی مقصود آلمان‌ها این نبود که ما برویم تفليس یا مسکو را بگیریم. مقصود آنها همین بود که آشوبی در مملکت بشود و بر گرفتاری روس بیفزاید و لاقل دویست هزار قشون او در اینجا معطل شود و مقداری اسلحه و پول بیهوده به مصرف برسد! به وجه اتم و اکمل به این مقصود به توسط ایلات و عشایر و مفسدین شهری ما نایبل شده است.» اینک روس‌ها بهانه‌های بیشتری برای ماندن در ایران به دست آورده بودند، آنها به این آسانی از کشور خارج نمی‌شدند مگر اینکه حادثه‌ای غیر مترقبه اتفاق می‌افتد. با این وضعیت «چه دولت ما اعلان جنگ با یکی از این دو دسته نماید و چه ننماید جنگ شروع شده و هیچ کدام هم اعتنایی و تشکری از ما ندارند. در موقع صلح هم اعتنایی به ما نمی‌کنند.<sup>۱</sup> علی ای حال بد پلتیکی و بد روشنی دولت ما اتخاذ کرد و همان است که روزنامه «حبل المتنین» کلکته نوشه: «ایران در این محاربه بین‌المللی خسر الدنیا و الآخره شده است.» در موقع استفاده، استفاده حاصل ننمود و طوری داخل جنگ می‌شود که هیچ کدام ممنون نیستند. غنیمت نمی‌برد سهل است زیان هم خواهد برد. مگر آنکه یک مسائل غیر مترقبه و فوق العاده به میان بیاید که امروز بر ما پوشیده است و خدا می‌داند.<sup>۲</sup> آن اتفاق غیر مترقبه و فوق العاده هم دو سالی بعد روی داد، اما باز هم مسئولین ایران نتوانستند از آن فرصت تاریخی بهره ببرند، آن اتفاق فوق العاده و ناگهانی انقلاب روسیه بود که باعث خروج قشون آن کشور از ایران شد، اما دولتی ملی وجود نداشت تا از آن بهره جوید.

-

۱. عجب این که این پیش‌بینی عین‌السلطنه درست از آب در آمد، بعد از جنگ هیئت ایرانی را به کنفرانس صلح و رسای راه ندادند.

۲. عین‌السلطنه، ج ۶، صص ۴۳۶۸-۴۳۷.

در اوایل سال ۱۹۱۷، حالت انقلابی در روسیه تشدید شد، زنان و کودکان خیابان‌های مسکو و سن پترزبورگ را به تصرف خود در آورده بودند؛ سپاه گرسنگان در شهرها به حرکت درآمدند و تزار نیکلای دوم را ناچار به استغفار نمودند. روز سی ام دسامبر ۱۹۱۶، گریگوری افیمویچ راسپوتین صدراعظم مقندر و شخصیت کاریزماتیک دربار تزار کشته شد، اندکی بعد انقلاب اول ۱۹۱۷ شکل گرفت که منجر به عزل تزار در مارس ۱۹۱۷ یعنی کمتر از سه ماه بعد از قتل راسپوتین شد. هشتم مارس آن سال اعتصاب عمومی و شورش در پتروگراد روی داد که درست شش روز بعد منجر به استعفای تزار گردید. حکومت مؤقتی به ریاست پرنس ژرژ تشکیل شد و میلیوکوف وزیر خارجه و کرنسکی وزیر دادگستری آن بود. شاهزاده میلیوکوف یکی از نمایندگان حزب کادت روسیه که به وزرات امور خارجه منصوب شده بود، ضمن ارسال تلگرافی برای دولت ایران، ابراز امیدواری کرد که دور جدیدی در مناسبات دو کشور شکل گیرد. این اخبار به سرعت در فوق العاده روزنامه ایران منتشر شد، از این حادثه عظمی ابراز شگفتی گردید. انقلاب روسیه که البته تازه داشت مراحل مقدماتی خود را سپری می‌کرد به فال نیک گرفته شد و ابراز امیدواری گردید که این انقلاب بتواند در آینده روابط دو کشور تأثیر نیکویی بخشد. روزنامه ایران نوشت: «ما اعتماد داریم که ملت آزاد شده روس و زمامداران وی که اینک از زیده و خلاصه عناصر صالح و وطنپرست روس تشکیل شده‌اند، در مهر و محبت، در ازدیاد وسائل دوستی و حسن مناسبات با بدبهخت‌ترین امم دنیا یعنی ملت ایران بیش از پیش کوشیده و سوءتفاهماتی که از نتیجه اصول سابقه و رویه خشنونت‌آمیز حکومت بوروکراسی در مورد ایران بیچاره ظاهر می‌نمود مرتفع خواهد ساخت.» میلیوکوف نوشتند بود دولت جدید مصمم است طبق اصول دمکراسی و احترام به ملل کوچک و بزرگ دنیا روابط خارجی خود را تنظیم نماید، همچنین از حسن ارتباط و ائتلاف بین ملل حمایت کرده بود. روزنامه ایران این نکات را به فال نیک گرفت: «ما کاملاً به صفات ممتازه و احساسات انسانیت پرورانه عناصر صالحه روس معتقد بوده‌ایم. ما پیوسته یقین داشته‌ایم که همان حجاب تاریکی که به واسطه اوضاع سابقه روسیه بین ملت و دولت روس برقرار بود همین که مرتفع گردد نه تنها آفتاب سعادت آن مملکت کوه پیکر از افق نمایان می‌شود بلکه در هم ریختن رژیم ارتیجاع و استبداد آفاق مناسبات مملکت را با ممالک همچوار روشن‌تر ساخته و مظہر اقتدارات یک ملت آزادی خواه یعنی هیئت دولت همان ملت، کاملاً آزادی سایر ملل را محترم شمرده و به وسیله تکمیل مناسبات حسنی خارجی درخشش‌ترین مقام عظمت و ابهت حقیقی را احراز خواهند نمود.»<sup>۱</sup> اما این تحول عظیم هم نتوانست مورد استفاده رجال ایران

۱. ایران، سهشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۵، ۲۰ مارس ۱۹۱۷، «نهضت ملی روسیه- تغییر اصول حکومت.»

واقع شود، تنها برندۀ انقلاب روسیه در ایران انگلستان بود که بالاخره هم حکومت دست‌نشانده خود را روی کار آورد.

مشیرالدوله با دمکرات‌ها میانه‌ای نداشت، از آن سوی از روس و انگلیس به دلیل اشکال‌تراشی واهمه داشت. پس برای اینکه آنان را راضی نماید، عین‌الدوله و مستوفی‌الممالک را هم دعوت به همکاری کرد. این بهترین سیاستی بود که در آن زمان می‌توانست در پیش گرفته شود، اما کار مشیرالدوله باز هم نگرفت و او قبل از اینکه کابینه‌ای تشکیل دهد، استعفا داد تا بار دیگر مستوفی بخت خود را بیازماید.

کابینه دوم مستوفی در دوره بعد از مشروطه به هنگامی تشکیل شد که بی‌پولی در دستگاه دولتی بیداد می‌کرد، ادارات سلطنتی حتی نمی‌توانستند امور روزمره خود را بگردانند. کارمندان ادارات هر کدام شش تا هفت ماه حقوق طلبکار بودند، بسیاری از ادارات عملأً تعطیل بود یا در آستانه تعطیلی قرار داشت: «تمام امور مختل و معطل بود و سیاست خارجی در اشتعال فوق‌العاده، مخصوصاً از طرف روس و انگلیس که نگرانی شدید حاصل نموده بودند.»<sup>۱</sup> مستوفی وزارت داخله را خود متنبل شد، معاونت خود را در آن وزارت‌خانه به سلیمان خان میکده داد، مردی از رهبران حزب دمکرات که متخصص در بحران‌سازی بود.

در همین دوره حوادث شگفت‌انگیزی روی داد که تأثیرات زایدالوصفي در تحولات آتی کشور به جای نهاد. به روایت دولت‌آبادی، «مستوفی‌الممالک و کسانی که در کابینه او محروم بودند»، یعنی صادق مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف، ابراهیم خان حکیم‌الملک وزیر علوم، حسن خان محتشم‌السلطنه وزیر خارجه «سرأ» در صدد بستن قراردادی با آلمانی‌ها برآمدند. مضمون مذاکراتی که با وزرای مختار عثمانی و آلمان منعقد شد این بود که آنان استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی ایران را ضمانت کنند. از آن طرف دولت ایران متعهد می‌شد کلیه قراردادهای را که با دولت‌های روس و انگلیس داشت ملغی سازد، اما رئیس‌الوزرا از بیم روس و انگلیس جرأت نکرد محتواهی مذاکرات خود را علنی سازد. مستوفی منتظر بود آلمان فتوحاتی به دست آورد و راه حمل اسلحه به ایران مهیا شود<sup>۲</sup>، اما روس و انگلیس از طریق عوامل خود در دستگاه دولتی ایران از قضیه مطلع شدند، پس آن کار ناتمام ماند. این بود راز لشکرکشی همه‌جانبه روس و انگلیس به ایران در دوره دولت دوم مستوفی‌الممالک. روس و انگلیس از کابینه مستوفی ناامید بودند، اما آن چیزی که مانع از اقدامات علنی‌شان علیه دولت می‌شد، یأسی بود که از ناحیه احمد شاه داشتند. شاه حاضر نبود به خواسته روس و انگلیس کابینه را تغییر دهد، در این احوال فرمانفرما و عین‌الدوله در نهان دسیسه می‌کردند تا مگر دولت را واژگون سازند و خود قدرت را به دست گیرند.

۱. دولت‌آبادی، ج. ۳، ص. ۲۸۹.

۲. همان، صص ۳۱۲-۳۱۳.

مورخ‌الدوله مدعی است، در فعالیت علیه کابینه مستوفی، سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان به شدت ساعی بودند. حسین علاء مشهور به معین‌الوزاره رئیس کابینه وزارت خارجه، در مورد فعالیت این دو به مورخ‌الدوله گفته بود: «این عناصر مفسد مؤسسه اسرار کابینه را از محتشم‌السلطنه وزیر امور خارجه می‌فهمند و باید اقدامات شدیدی نسبت به آنها به عمل آید تا دست از این تحریکات خود بردارند».<sup>۱</sup> این روایت مورخ‌الدوله واقعیت ندارد، زیرا میرزا کریم خان و برادرانش در مقاطع بعدی هم با گروهی که از آنان نام برده شد، همویی داشتند. همه اینان با مستوفی میانه بسیار خوبی داشتند، به عبارت بهتر کانون بحران‌ساز در خود کابینه بود: مستشار‌الدوله، محتشم‌السلطنه و عده‌ای دیگر هم مرتبط بودند که فعالیت سری می‌کردند و فعالیت خود را به نام آلمان دوستی انجام می‌دادند. اینان همه با وثوق میانه‌ای نداشتند، به واقع بیشترین حساسیت در بین اعضای کابینه، روی وثوق‌الدوله وزیر مالیه متمرکز شده بود.

علا نقل می‌کرد رئیس‌الوزرا مایل است بداند عقاید باطنی وثوق در مورد سیاست خارجی چیست؟ به زعم او آیا وثوق کما فی سابق به روس‌ها متمایل است یا آنچنان که مشهور است با سفارت آلمان ارتباط خصوصی پیدا کرده است؟ علا نقل می‌کرد وثوق در جلسه هیئت دولت صریحاً گفته بود ایران باید به اجبار تمایل خود را به روسیه و انگلستان نشان دهد، زیرا آلمان قادر نیست در آن شرایط به ایران کمکی کند. به قول مورخ‌الدوله «معین‌الوزاره با وجود قرابت، چندان رابطه خوبی با وثوق‌الدوله ندارد و اینکه انتشار یافته انگلیسی‌ها او را برض وثوق‌الدوله برانگیخته‌اند بی اساس است، معین‌الوزاره چون در انگلستان تحصیل کرده مردم او را انگلوفیل می‌دانند و حال آنکه به آلمان‌ها بیشتر سهپاتی دارد. مستوفی‌الممالک او را دوست می‌دارد اما می‌ترسد بدخواهان از سادگی او سوءاستفاده نمایند. تسلط معین‌الوزاره به السنه فرانسه و انگلیسی در میان سفارتخانه‌ها ضرب‌المثل است».<sup>۲</sup> تاریخ نشان داد که این حسین علا چندان هم طرفدار آلمان نیست و تمایل غریبی نسبت به حریف این قدرت یعنی انگلستان دارد.

مورخ‌الدوله می‌نویسد، یکی از دیشه چینان علیه دولت مستوفی، وزیر پست و تلگراف یعنی مستشار‌الدوله صادق بود. او تأیید کرد فرمانفرما و عین‌الدوله همراه با سردار محیی و میرزا کریم خان رشتی با «چند نفر ارمنی کمیته‌ای تشکیل داده و بر ضد کابینه مستوفی‌الممالک مشغول اقدامات هستند؛ اوئین شاهکار آنها تولید نفاق بین افراد کابینه است.» از آنجایی که به قول صادق «بهترین طریق بی اثر کردن آنتریک، افشا نقشه قبل از اجراست»، او در جلسه هیئت

۱. ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۱۵.

۲. همان.

دولت فاش ساخت این گروه تبلیغ کرده‌اند کایننه دو جناح دارد: یکی که خود صادق همراه با وثوق و حکیم‌الملک هستند و دیگری متشكل از علاء‌السلطنه و شهاب‌الدوله و محتشم‌السلطنه می‌باشد.<sup>۱</sup> البته این دروغی واضح و روشن بود، زیرا صادق پیش‌تر با محتشم‌السلطنه همسوی داشت تا وثوق؛ او از دشمنان همیشگی و پاپرچای وثوق بود، پس اینکه او را با وثوق در یک جبهه بدانیم به شوخی بیشتر شبیه است. اینها همه اطلاعات گمراه‌کننده‌ای است که توسط مورخ‌الدوله و برای تحریف تاریخ این دوره عنوان شده است تا خواننده از درک عمق فاجعه غافل بماند.

در این ایام آلمان فتوحات نمایانی در اروپا کرده بود، به واسطه این فتوحات راه برلن به اسلامبول و ممالک شرقی به واسطه نابود شدن دولت صربستان گشوده شد. اینک درست از میانه بالکان راه رسیدن قشون و تسلیحات به ایران هموار گردید، در عین حال آلمان در جنوب و غرب ایران مشغول تحریکات بود. به واسطه این تحریکات روس و انگلیس آماج حملات و تبلیغات قرار گرفتند، در همین زمان کمیته دمکرات ایران در برلن به ریاست سید حسن تقی‌زاده با آلمانی‌ها «به ظاهر»<sup>۲</sup> بند ویست کرد و اشخاصی را به ایران فرستاد تا به ضدیت علیه روس و انگلیس بپردازند. روس و انگلیس هم واکنش نشان دادند، نخستین واکنش این بود که بر تعداد نفرات خود در ایران افزودند. به قول دولت‌آبادی «در برلن سفارتخانه بی نام و نشانی» از ایران بود که وزیر مختارش حسینقلی خان نواب بود. نیز روزنامه کاوه «با یک مؤسسه کوچک ایرانی در ظاهر» به نام اداره کاوه و «در باطن دخیل کارهای سیاسی ایام جنگ مربوط به آلمان و ایران» فعالیت می‌کرد. تقی‌زاده مدیر کاوه، پیش از جنگ در امریکا و انگلستان زندگی می‌کرد، اما در اوایل جنگ به ناگاه وارد برلین شد. باز هم به روایت دولت‌آبادی، اقدامات او برای ایران تا اندازه‌ای بود که برای طرف آلمانی مفید باشد یا حداقل برای مصالح درازمدت این کشور بی ضرر ارزیابی شود، به عبارت بهتر گروهی را که تقی‌زاده دور خود جمع آورده بود، در راستای مصالح آلمان فعالیت می‌کردد و هیچ کاری برای ایران انجام ندادند.

در اوت سال ۱۹۱۵ روزنامه عصر جدید نخستین بار به نقل از جراید آلمانی از «معاهده سری انگلیس و روس راجع به تقسیم ممالک شرق نزدیک» سخن به میان آورد، یکی از کشورهایی که عملاً به دو حوزه نفوذ تقسیم شد، ایران بود. این تصمیم درست هشت سال بعد از قرارداد ۱۹۰۷ یعنی اوت ۱۹۱۵ علی شد. در همین زمان اردوی روس‌ها که در قزوین مستقر بودند، به سوی تهران به حرکت در آمد، این عملیات بعد از نطق سازانوف وزیر امور

۱. همان، ص ۲۱۶.

۲. حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۸۹، نیز همان، ج ۴، ص ۳۲.

خارجه روسیه علیه ایران صورت پذیرفت،<sup>۱</sup> به دنبال این امر در محرم سال ۱۳۳۴ قمری قشون روسیه از قزوین به سوی تهران به حرکت درآمدند.

پیش از این در چهارم آوریل سال ۱۹۱۵ بدون اینکه هنوز خبری از رسیدن شعله‌های جنگ به ایران وجود داشته باشد، مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف کابینه برای نخستین بار سخن از تغییر پایتخت به میان آورد. چند ماه بعد همان مضمون را به نقل از مشیرالملک، پسر علاءالسلطنه و وزیر مختار ایران در لندن بر زبان جاری ساخت. در واقع بهانه امر را پرسن رویس وزیر مختار آلمان در ایران در اختیار متفقین نهاد، او با چمدان‌های مملو از سلاح وارد تهران شده بود؛ همزمان شایع بود مستوفی‌العمالک قراردادی سری با آلمان منعقد ساخته تا ایران را به نفع آلمان و علیه متفقین وارد جنگ سازد. سورخ‌الدوله می‌گوید این مذاکرات محترمانه واقعیت داشته است، به عبارت بهتر بین مستوفی و پرسن رویس محترمانه گفتگویی صورت گرفته بود که طبق آن مذاکرات، قراردادی نظامی بین دو کشور منعقد می‌گردید. آلمانی‌ها از اول سپتامبر ۱۹۱۵ تا اواسط نوامبر آن سال مذاکرات مستقیمی با رئیس‌الوزرا آغاز نمودند، عده‌ای از رجال ایران با این امر موافقت داشتند اما می‌گفتند نباید تعجیلی در انعقاد قرارداد به خرج داد، باید صبر کرد تا نیروهای آلمان همراه با تجهیزات این کشور به سرحدات ایران برسد و صاحب‌منصبان آلمانی برای آموزش نیروهای ایرانی وارد شوند. چه نتیجه‌ای از این مذاکرات پشت پرده می‌توانست عاید ایران شود؟ آیا نمی‌شد راه حلی دیگر یافت و بهانه تراشی‌های روس و انگلیس را مرتفع نمود؟ به طور قطع می‌شد، اما موضوع این بود که برای بحران‌سازان خروج نیروهای روسیه از ایران در درجه دوم اهمیت قرار داشت، بهتر است بگوییم آنان ترجیح می‌دادند قوای بیگانه در کشور باشند تا امنیت و آرامش رخت بر بند و آنان به آرزوهای دیرینه خود نایل آیند.

در این میان وضعیت سیاست بریتانیا در قبال بحران ایران بسیار جالب بود. دولت این کشور تصمیم گرفت کاری کند تا نیروهای روسی مقیم شمال غربی ایران را که از اولتیماتوم تا آن زمان در خاک ایران مستقر بودند و عملأً آنجا را در تصرف داشتند، تکیه‌گاه خود قرار دهد. هدف بریتانیا این بود تا به این وسیله دولت‌های ایران را مطیع سازد و از تصمیم احتمالی پیوند با آلمان بر حذر دارد. در این راستا نوامبر ۱۹۱۵ مصادف با آذر ماه ۱۲۸۴ بود که مارلینگ وزیر مختار بریتانیا در تهران از ژنرال باراتوف فرمانده قوای روسیه خواست به سوی تهران پیشروی کند. قوای روسیه به سمت تهران به حرکت درآمدند و در کرج اردو زدند.<sup>۲</sup> این دو مین باری بود که در طول دوره بعد از مشروطه، انگلستان از قدرت میلتاریستی روسیه برای پیشبرد منافع

۱. عصر جدید، ش. ۵۱، ۲۵ رمضان المبارک ۱۳۳۳، هفتم اوت ۱۹۱۵، «معاهده سری انگلیس و روس».

2. W. J. Olson: *Anglo-Iranian Relations during World War I*, (London, Cass, 1984), pp. 115-116.

خود در ایران بهره می‌برد، بار اوّل به هنگام اولتیماتوم روسیه و سقوط مشروطه و اینک به هنگام فراغیر شدن جنگ در ایران. نکته این است که بسیاری از به اصطلاح ملیون آن زمان به دام این ترفند بریتانیا افتادند و البته به نظر می‌رسد خود مقدمات این سناریو را فراهم دیدند و به تکوین روند آن کمک کردند.

احمد شاه مستأصل بود و نمی‌دانست چه باید کرد. تحریکات گروهی به شدت مرموز و مشکوک، بالاخره نیروهای روس را وارد ایران ساخت، روز هفتم محرم سال ۱۳۲۴ به تحریک برخی از رجال کشور، شاه مقصص شد وضعیت موجود را پذیرد، در برابر روس‌ها سیاست مماشات در پیش گیرد و آن سیاست را به ترک پایتحت ترجیح داد. به قول مورخ‌الدوله شاه پیش‌تر در گفتگو با او در مورد تغییر پایتحت رایزنی کرده بود، شاه اصفهان را از لحاظ قدمت تاریخی و اهمیت آن بر شهرهای دیگر ترجیح داد. مورخ‌الدوله آن زمان گفته بود که مانشاه به دلیل اتصال به خاک عثمانی و اهمیت نظامی ارجحیت نخست آلمان را تشکیل می‌دهد.<sup>۱</sup> به طور قطع و یقین اگر شاه با این تصمیم موافقت کرده بود، سقوط خود را زودتر از آنچه در کتاب‌های تاریخ ثبت است، رقم می‌زد. مورخ‌الدوله و تیم همراه او هم چیزی جز این نمی‌خواستند.

همزمان فشون تازه‌ای از روس‌ها در انزلی پیاده شدند، آنها هم گروه گروه به سمت فزوین به حرکت در آمدند. فشون روس و انگلیس عزم خود را جزم کرده بودند تا نیروهایشان را به تهران اعزام کنند و پایتحت را به تصرف خویش در آورند. همزمان انگلیسی‌ها از بازشدن راه صربستان و ارسال تجهیزات و جنگ افزارهای آلمانی به ایران هراسناک شدند، آنان می‌ترسیدند که با سرازیر شدن آلمانی‌ها به ایران، راه هندوستان هم به روی آنان باز شود. از آن سوی عثمانی‌ها و آلمانی‌ها هم در مناطق جنوبی و غربی ایران عشاير و ایلات را مسلح می‌کردند و آنان را علیه روس و انگلیس تجهیز می‌نمودند.

انگلستان که حتی پیش از این ماجرا و درست به هنگام آغاز جنگ در اروپا، فشون خود را وارد بوشهر و آبادان کرده بود، در تنگستان شکست‌های سهمگینی متتحمل شد. در این بین کنسول انگلستان در اصفهان مجروح گردید. روس‌ها و انگلیسی‌ها مجبور شدند اصفهان را رها سازند، در همین احوال نایب کنسول انگلستان در فارس به قتل رسید، دیگر اینکه راه خانقین به دست آلمانی‌ها افتاد، برای نخستین بار ژاندارمری و صاحب منصبان سوئی آن علیه انگلستان به نوعی با آلمانی‌ها اتفاق نظر یافتند. در همین حال اختلافات داخلی بین رجال به اوج خود رسید، در این لحظات تاریخی آنان برای خارج ساختن حریف از میدان تلاش می‌کردند، هدف‌شان این بود که مستوفی را از میدان خارج سازند. با اینکه کشور عرصه

ناخت و تاز روس و انگلیس واقع شد، با اینکه پایتخت مورد تهدید واقع گردید و با اینکه استقلال میهن به موبی بند بود، اما کشاکش دو حزب اعتدالی و دمکرات همچنان ادامه یافت. مستوفی‌الممالک بالاخره نتوانست یا نخواست کاری از پیش برد، او حتی نتوانست کابینه‌اش را در موقع مقتضی معرفی نماید. می‌گفتند دلیل امر اختلافات حزبی بین جناح‌های مجلس است، اما «عدم موقفيت ایشان در تشکیل کابینه مسلمانًا معلل به همین یک مسئله یعنی انتخاب وزرا نیست، بلکه این پیش آمد نظریات سابق ما را که گفتم طرفین یعنی دو دسته متخاصم نمی‌گذارند که تا چندی در ایران یک کابینه وزرایی داشته باشیم به خوبی تأیید می‌کند. با این پیش آمد اکثریت کرسی‌نشینان بهارستان را گویی دغدغه خاطر و اندیشه بزرگی نیست و ادامه بحران را یک چیز خیلی عادی تصور می‌کنند. مملکتی که بحران کابینه آن زیاده از یک ماه دوام پیدا کند و یک عده از همه جا بی‌خبر در مرکز تصور کنند که امور مملکت جریان طبیعی خود را دارد چگونه این مملکت می‌تواند کلیتاً در آئیه موفق به داشتن یک حکومت مقندر بشود؟»<sup>۱</sup>

همزمان با هجوم روس‌ها به سمت پایتخت، جنوب کشور عرصه ناخست و تاز نیروهای متجاوز انگلستان بود. اهمیت موضوع به اندازه‌ای بود که روزنامه محافظه‌کار عصر جدید، برای نخستین بار صفحه اول خود را به اخبار و تحلیل مسائل ایران اختصاص داد، حال آنکه صفحه نخست که همه یادداشت عصر جدید، نام داشت؛ مسائل جنگ را پوشش می‌داد. عصر جدید حیرت می‌کرد که احزاب سیاسی و رجال متنفذ کشوری نسبت به نقض تمامیت ارضی کشور بی‌تفاوتند. دولت مسئله را به مجامله می‌گذراند و روزنامه‌ها هم آن‌گونه که باید و شاید اخبار فجایع جنگ ناخواسته و تحمیل شده به ملت ایران را پوشش نمی‌دهند؛ واضح است که خود عصر جدید هم یکی از بهترین مصادیق این روزنامه‌ها بود. عصر جدید نوشت: «حقیقتاً یک چیزی است که ما هیچ حکمت و دلیل آن را از هیچ نقطه‌نظر نمی‌توانیم بفهمیم و آن اهمیت کمی است که اخیراً یک جمعی به حوادث فجیعة جنوب و شرق و شمال می‌دهند. این اهمیت ندادن اثر چیست؟ آیا از بی‌اطلاعی یا ساده‌گی<sup>۲</sup> است، آیا مقصود کمک به دشمنان ایران است؟ آیا فقط اهمال و سهل‌انگاری است؟ چه چیز است؟ چطور یک انسان معقول در حال طبیعی، چگونه یک نفر ایرانی، چگونه یک نفر علاقه‌دار به این آب و خاک، یا بی‌علاقه ولی کسی که لاقل بر حسب ظاهر به عنوان همان علاقه خود را برای پیشرفت مقاصد آنها یک قطعه قطعه از حدود وطن ما بریده و می‌برند آلت قرار می‌دهد، این حوادث را به هیچ نشمرده و به این هم کفايت ننموده سایرین را که خوب می‌بینند ایران به کجا می‌رود به مورد طعن و ملامت

۱. عصر جدید، ش. ۵۳، سلحنه ماه رمضان المبارک ۱۳۲۲، ۱۲ اوت ۱۹۱۵، «ادامه بحران».

۲. کذا.

می‌آورند؟! این جا است که ما درست نمی‌توانیم بفهمیم.<sup>۱</sup> این هم از مواردی است که متین‌السلطنه تلاش می‌کرد ماهیت و اهداف گروه آشوب‌گر را بر ملا سازد. او به درستی متوجه شد اگر این گروه به واقع دغدغه کشور دارند، چرا از قیام دلیران تنگستانی که با فتوای علمای شکل گرفته و عشایر جنوب را به مبارزه علیه انگلیس کشانیده بود، حمایت نمی‌کنند؟

شاید به همین دلیل بود که عصر جدید برای نخستین بار در تاریخ انتشار خود، در مطالب مربوط به یادداشت عصر جدید در شماره ۵۴ روزنامه، مسائل مربوط به ایران را در صفحه اول درج کرد. عصر جدید به اختصار اخبار جنوب را پوشش داد، نبرد دلیران تنگستانی را گزارش نمود، هر چند با اختصار فراوان؛ از این مهم‌تر این روزنامه اخبار ابراز تنفر مردم از عملیات انگلیس در جنوب را منتشر کرد، از آن سوی به مخبر‌السلطنه هدایت والی وقت فارس توصیه نمود تلاش کند نیروهای انگلیسی را از جنوب کشور بیرون نماید.

در این شرایط بحرانی، شایع شد روز عاشورا نیروهای به اصطلاح ملی که در تهران به سر می‌بردند، قصد دارند به سفارتخانه‌های روس و انگلیس حمله بزنند. نخستین تبعات این شایعات افزایش نیروهای روس و انگلیس در تهران بود، آنان بر محافظین سفارتخانه‌های خود افزودند. این شایعات در حالی صورت می‌گرفت که روس و انگلیس پذیرفته بودند پرداخت بدھی‌های ایران به دولت‌های روس و انگلیس در طول دوره جنگ به تعویق افتند، یعنی اینکه پرداخت این وام‌ها به بعد از خاتمه جنگ موکول شد. مقرر شد دولتين اقاطی را هم که از بدوجنگ به ایران پرداخته‌اند مسترد نمایند، این کار در حال انجام شدن بود و قسط اولش را هم دولتين پرداخته بودند. این تمهیدات همه برای جلوگیری از نزدیکی ایران به آلمان و عثمانی صورت می‌گرفت، اما مسئله این بود که روس و انگلیس در ایران منفور بودند، مضافاً اینکه شورش فارس و قیام تنگستان، بعلوه نفرت مردمی از روس و انگلیس؛ احمد شاه را در اتخاذ موضعی صریح به نفع دولتين مردد ساخت. روس و انگلیس در ازای تعویق پرداخت‌های ایران قول گرفته بودند دولت مرکزی از تحریکات علیه آنها و گرایش‌های ژرمانوفیل جلوگیری کنند. دولت به ناچار این شرط را پذیرفت، اما دولتين به استناد همین امر دستگیری کسانی را کرد. دولت به آنان مشغول فعالیت بودند، آغاز کردند. در این حال شایع شد دولتين قصد دارند به تهران حمله‌ور شوند، مردم تهران از شایعه حمله روس و انگلیس به تهران وحشت‌زده شدند، آنان به یاد می‌آوردند که در عاشورای سال ۱۲۳۰ روس‌ها با مردم تبریز چه کردند. این شایعات توسط کسانی دامن زده می‌شد که می‌خواستند مجلس را تعطیل کنند و شرایط را به شکلی در آورند که ثبات از کشور رخت بربندد. از آن سوی «شخص شاه جوان هم که می‌دانست اشخاصی در خانواده خودش هستند که با روس‌ها همدست می‌باشند و شاید در این

۱. همان، اهمیت ندادن چرا؟

انقلاب آنها به طمع تاج و تخت بیفتند، از مقام سلطنت خود نگران ماند؛ ولی با استقامتی که زیاده از استعداد سن او بود، خودداری می‌کرد و گاهی سخنان درشت هم به نمایندگان روس و انگلیس می‌گفت.<sup>۱</sup>

هر چه زمان پیش‌تر می‌رفت، تلاش‌ها برای ایجاد شرایط بحرانی افزایش می‌یافتد. جالب اینکه بحران‌سازان و گردانندگان جرایدی مثل بامداد روشن، ستاره ایران، عهد انقلاب و شهاب ثاقب، مدعی بودند مرکز فسادی را کشف کرده‌اند که به وسیله آنتریک و شبنامه پراکنسی می‌خواهند بین اعضای دولت و میان ژاندارمری و بختیاری‌ها ایجاد نفاق کنند و سفارتخانه‌های خارجی را نسبت به دولت ظنین نمایند. اینان مدعی شدند تیم بحران‌ساز عبارتند از: نصرت‌الدوله معاون وزارت عدلیه، متصرّ‌السلطان وکیل مجلس، سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان رشتی؛ و میرزا یانس ارمنی.<sup>۲</sup> در واقع برنامه‌ها از قبل چیزه شده بود تا مجلس را منحل سازند، شب یکشنبه ۲۳ اکتبر ۱۹۱۵، مورخ‌الدوله همراه با پرسن رویس وزیر مختار دولت آلمان در تهران و مسیو لیتن کنسول این کشور در تهران، به منزل وحید‌الملک شیبانی رفت، سایر وکلای دمکرات هم در آنجا حضور داشتند و «مذاکرات محرمانه راجع به تعطیل مجلس به عمل آمد».<sup>۳</sup>

از سوی دیگر تیم بحران‌ساز متشکل از سلیمان میرزا اسکندری، وحید‌الملک شیبانی، سید محمد رضا مساوات همراه با مورخ‌الدوله به منزل مستشار‌الدوله شناختند، شخصی که وزیر پست و تلگراف کابینه بود اما ساز خود را می‌نواخت. صادق فاش ساخت ظرف دو سه روزه اخیر هزار و پانصد سرباز روسی وارد اتزلی شده‌اند، بالاتر اینکه توضیح داد تلگرافی از مشیر‌الملک وزیر مختار ایران مقیم لندن رسیده مبنی بر اینکه انگلیسی‌ها سرگرم تهیه اولتیماتومی علیه ایران هستند «و البته اگر چنین اولتیماتومی بر سر دولت ایران رد خواهد کرد آن وقت شروع به مخاصمه می‌شود و دولت باید از تهران حرکت کرده از راه قم به اصفهان یا کرمانشاهان ببرود».<sup>۴</sup> آری! سناریویی را که امثال سلیمان میرزا اجرا کردند، به واقع از لندن و توسط مشیر‌الملک دیکته شده بود، واسطه این کار هم مستشار‌الدوله بود، دیدیم که این سناریو طابق النعل بالتعل اجرا شد. نکته دیگری که مستشار‌الدوله گفت این بود که انگلیسی‌ها از معاهدات سری ایران و آلمان مطلع شده‌اند، منبع انگلیسی‌ها سفیر کیر این کشور مقیم امریکا بود که گفته بود که بعد از بلغارستان را وارد جنگ کرده و به زودی با ایران هم عهدنامه منعقد خواهد کرد.<sup>۵</sup> اندکی بعد از

۱. حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۹۲.

۲. ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۲۸.

۳. همان، ص ۲۲۹.

۴. همان، ص ۲۳۳.

این گفتگو بود که فرگوسن<sup>۱</sup> رئیس شعبه بانک شاهنشاهی در شیراز به دست یک دسته از ژاندارم‌های منطقه توقيف شد.

کسانی مثل مستشارالدوله صادق، ارکان اصلی بحران‌های کشور بودند. اظهارات او نشان می‌داد که اینان به دنبال کشانیدن قشون بیگانه به داخل کشور هستند. از آن سوی مهدیخان مشیرالملک فرزند علاءالسلطنه و برادر حسین علا که وزیر مختار ایران در لندن بود، اخبار لازم و اطلاعات مهم را در اختیار این گروه قرار می‌داد.

جنگ آغاز شده بود و ایران در وضعیتی بسیار متزلزل قرار داشت. در این زمان موج حملات برخی از نمایندگان مجلس فقط و فقط متوجه یک تن بود: حسن خان وثوق‌الدوله. حملات نمایندگان که جنبه کاملاً شخصی یافت، سلسله حوادث و مصیبتهای فراوانی را رقم زد که تأثیر آن در آینده سیاسی کشور هم بر جای ماند. بحران مجلس و اقداماتی مثل استیضاح دولت عین‌الدوله، باعث شد قشون روسیه به طور روزافزونی در قزوین اردو بزنند. گیلان، مازندران، استرآباد، خراسان تا شاهرود عرصه تاخت و تاز قوای بیگانه شد. در دوایر دولتی بوشهر بیرق انگلیس برافراشتند، در قائن و سیستان آشوب بر پا شد، پایتخت توسط قوای روسیه تهدید گردید، درست در همین زمان روس‌ها اقساط وام‌های عقب‌افتاده خود را از دولت ایران طلب کردند. قوای روسیه و آلمان در کرمانشاه و حوالی آنجا با هم درگیر شدند، بدون اینکه منازعه آنان به دولت و ملت ایران ربطی داشته باشد.

روز جمعه بیستم اوت سال ۱۹۱۵ روزنامه پروردین به تحریک سردار محیی و میرزا کریم خان رشتی حملات شدیدی به وثوق‌الدوله کرد. روزنامه پروردین نوشت در آن شرایط تاریخی، چشم امید همه به کابینه مستوفی‌الممالک بود که باید به مجلس معرفی می‌گردید. کابینه‌ای که به قول نویسنده «لاقل به ایرانیت علاقه‌مند بوده به سابقهای تاریک و خیانت به وطن در میان عام معرفی نشده باشد.» نویسنده خاطرنشان ساخت با اینکه به شخص مستوفی امیدواری وجود داشت، اما معلوم بود «تلقینات و تلاش‌های لیدرهای دمکرات» و اجازه ندادن آنها به رئیس‌الوزرا برای انتخاب اعضای دولت خود، کابینه‌ای که «موافق با مصالح مملکت و مساعد با خواهشات جماعت باشد»، شکل گیرد. منظور نویسنده پروردین هم فقط حمله به وثوق بود: «بله وثوق‌الدوله در کابینه تشکیل داده فراکسیون دمکرات عضویت پیدا کرد و در مجلس شورای ملی معرفی شد و از طرف نمایندگان ملت که تأمین مصالح عمومی را با قید قسم به عهده گرفته‌اند مخالفتی ابراز نشد.» در ادامه مقاله آمده بود:

«ما بعضی از سرdestه‌های دمکرات را خوب می‌شناسیم و به حالات و روحیه آنها خوب اطلاع داریم. نگاشتن این جملات برای آن است که عناصر بیطرف و طرفداران سعادت و استقلال ایران و رنجبران بیچاره که به امید حمایت طرفداران دروغی خود در بیابان عرق

می‌ریزند تذکر بدھیم که در این پیشامدها منصفانه قضاؤت نمایند. پس از سقوط کابینه عین‌الدوله و حدوث بحران با حصول اطلاعات عمیقه می‌دانستیم که وثوق‌الدوله و رفقای او در کابینه آینده عضو بوده و باقیمانده هستی ما از میان خواهد رفت. وثوق‌الدوله در خیانت به وطن و بدخواهی ایران ضرب‌المثل است و کمتر کسی است که او را نشناسد. بلی وثوق‌الدوله در مدت وزارت خارجه خود خیانتی نبود که نسبت به ملت و مملکت مرتکب نشد. هنوز نطق بیش‌مانه او که آذربایجان را عضو فاسد ایران و قابل قطع دانست از خاطره‌ها محظوظ نشده. هنوز مرکب امضای امتیازنامه و مقاولات نامه‌هایی که به اجنب داده خشک نگردیده. وثوق‌الدوله بود که وسائل التیماتوم معروف روس را فراهم کرد. وثوق‌الدوله بود که معاہده ۱۹۰۷ را تصدیق نمود. وثوق‌الدوله بود که برای منافع شخصی خود خون شهدای آذربایجان و گیلان را به گردن گرفت. وثوق‌الدوله بود که آزادی خواهان را تبعید کرد.....

با عضویت وثوق‌الدوله‌ها در کابینه چطور می‌توانیم به مقام مجلس و آزادی ایران مطمئن باشیم. از کجا فردا بوشهر را هم عضو شفاقلوسی<sup>۱</sup> ایران نخواند. با این تجارت کثیره فهمیده‌ایم که در ایران هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست. ابدآ نمی‌توانیم باور کنیم که در زمان حیات مجلس شورای ملی وثوق‌الدوله مصدر خدمات واقع شود. باید اقرار کنیم که در موضوع تقصیری بر وثوق‌الدوله وارد نیست. مقصو آنهایی هستند که با بستن اسم دمکراسی و آزادی خواهی به خود از وثوق‌الدوله‌ها طرفداری کرده آنها را روی کار می‌آورند. تف باد بر آزادی خواهی ما که مفتخص کردیم تمام آزادی طلبان دنیا را. چقدر ننگین است چنین آزادی خواهی ما. ای وبا، ای طاعون، ای زلزله بیانید خاک ایران را از لوث وجود ما فرزندان خائن پاک کنید. بیانید که حیف است شما غیر از محیط ایران حتی در مرکز افریقا نزول کنید. شما شایسته مایید و ما در خور شما. برویم آزادی طلبان مذبذب که عالم حریت را ملوت کردیم. برویم دست وثوق‌الدوله را بوسیده طلب عفو کنیم. چرا [که] خائن مائیم نه او. ما اجنبی پرسیم نه او. ما مخرب مملکتیم نه او. از او بخواهیم که چرخ‌های آزادی و حریت را به کار اندازد. از او التماس کنیم که حیات سیاسی ایران را تأمین کند. از او بخواهیم که سعادت مملکت را فراهم سازد. در پیش او عدم رشد و لیاقت خودمان را اقرار کنیم. برویم و زمام اختیار مملکت را به دست او بسپاریم چنانچه سپردم و بگوییم «گر بکشی حاکمی ور بنوازی خطاست.» ای عناصر لجوج، ای ذوات خودپرست که آبادی خویش را در همدستی خائنین مملکت دانسته‌اید شما که متهورانه با این مملکت شیرازه گسیخته بازی می‌کنید به احساسات عامه و قضاؤت ملت بی‌اعتنای هستید بترسید از آن روزی که دیگ فهر پروردگار قهار بجوش آمده کیفر اعمال شما را بدهد. بترسید از انتقام خدایی، اندیشه کنید از عدالت جاوید.»<sup>۲</sup> روز

۱. عضوی از بدن که فاسد است و باید قطع شود، اشاره است به بیماری جذام.

۲. پروردگران، ش. ۳۰۰، جمعه هشتم شوال ۱۳۳۳، «خاتمه بحران و تشکیل کابینه».

بعد از چاپ این مقاله، پروردین به دستور رئیس‌الوزرا توقيف شد. در این زمان وثوق وزیر مالیه کابینه مستوفی‌الممالک بود، وثوق به رئیس‌الوزرا پیغام داد چنانچه این روزنامه که توسط سید عبدالرحیم خلخالی چهره مشهور آشوب طلب اداره می‌شد؛ توقيف نشود، وی از وزارت مالیه استعفا خواهد داد. مستوفی‌الممالک هم مجبور شد دستور توقيف روزنامه پروردین را صادر نماید.<sup>۱</sup> نکته جالب این است که خلخالی این عنصر غوغاسالار، با اینکه خود جزو رهبران حزب دمکرات بود، وثوق را به دروغ متسب به آن تشکیلات می‌کرد. همه می‌دانند که دمکرات‌های دوره مجلس دوم دشمنان خونی وثوق بودند، حال چگونه است که او را متسب به این تشکل می‌نمودند؟ پاسخ واضح است، کابینه مستوفی مورد حمایت دمکرات‌ها قرار داشت و برای آنان که ساقط کردن وزرا و مشوب کردن اذهان عمومی سرلوحه کار بود، فرقی نمی‌کرد حریف را چگونه سرنگون سازند، باید این کار انجام می‌شد حتی اگر فردی که هدف تیرهای بلای آنان واقع می‌شد به دروغ متسب به تشکیلاتی کنند که متهم فرضی آنان نه تنها هیچ نسبتی با آن نداشت بلکه دقیقاً در جبهه مخالف آن حزب قرار می‌گرفت.

در این زمان به موازات گسترش جنگ، وضعیت ارزاق عمومی در کشور و حتی پایتخت روز به روز بدتر می‌شد، در تهران گندم کمیاب شد و کیفیت نان بسیار بد گردید. در عین حال کالای خارجی لحظه به لحظه گران می‌شد. سال ۱۳۲۳ قمری به پایان خود نزدیک می‌شد، اما هنوز بودجه سال آینده تقدیم مجلس نشده بود. وضعیت مالیه به هم ریخته و در خزانه‌داری هرج و مرچی بی‌سابقه حکم‌فرما بود. کارشکنی بیداد می‌کرد، نوک تیز این کارشکنی‌ها متوجه وثوق‌الدوله وزیر مالیه بود. روزنامه رعد که در دوره امضای فرارداد ۱۹۱۹، آن همه سنگ آن قرارداد را به سینه زد، پیش‌تر یعنی در همین سالی که از آن سخن می‌گوییم، علیه وثوق مطالب شداد و غلاظی می‌نوشت. سید ضیا و گروه همکارش مثل ایپکیان، وثوق را متهم می‌کردند که همیشه طرف سوء‌ظن مردم بوده است، می‌گفتند بهتر است وی اکنون اندیشه خود را مصروف حل بحران‌های مالیه کند تا بلکه حسن‌ظن مردم را جلب نماید.<sup>۲</sup> واقعیات و حوادث بعدی نشان داد که چه کسانی در کار وثوق اشکال‌ترانشی می‌کردند و چه دست‌هایی می‌خواستند به هر نحوی شده او را از سرراه خود بردارند. به واقع جبهه‌گیری خط‌ناکی در کشور به وقوع پیوسته بود، عده‌ای پشت سر وثوق راه می‌رفتند، اینان می‌خواستند بر مهم‌ترین تشکیلات این زمان یعنی حزب دمکرات تسلط یابند و عده‌ای دیگر درست در جبهه‌ای مخالف وثوق راه می‌پیمودند. اختلافات اینان که اغلب جنبه شخصی داشت، بالاخره کشور را به گردابی عظیم سوق داد، ما به این مهم در آینده خواهیم پرداخت.

۱. ایران در جنگ بزرگ، ص. ۱۹۸.

۲. عین‌السلطنه، ج. ۶، صص ۴۳۰۳-۴۳۰۴.

به هر حال بحران‌ها ادامه داشت و دعواهای شخصی جای خود را به حفاظت از منافع ملی ایران داده بود. این وضع تداوم یافت تا نوبت به سپهسالار تنکابنی رسید. وضعیت ایران در دوره زمامداری سپهسالار به تیرگی بیشتری گرایید. روز چهارم شوال سال ۱۳۳۴ یعنی ده ماه بعد از حمله سراسری به ایران، دولت‌های روس و انگلیس اولتیماتومی به دولت ایران تقدیم کردند و طبق آن خواستند امور نظامی و مالی ایران زیرنظر آنها اداره شود؛ این یادداشت تسلیم محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی رئیس‌الوزرای ایران شد. طبق این یادداشت به دولت ایران تذکر داده شده بود قشوی در جنوب کشور به فرماندهی انگلیسی‌ها به تعداد یازده هزار تن تشکیل دهد، عده فوج ایرانی در شمال کشور هم باید به همان میزان می‌شد. هر دو دولت به ایران تکلیف کرده بودند عده کافی از صاحب‌منصبان جنگی و اطبای نظامی و غیرنظامی وارد کشور کند و تعلیم این دو نیروی نظامی هم با آنان باشد. از نظر مالی به هیئت مختلط که از یازده رجب ۱۳۳۴ تا اندازه‌ای مشغول نظارت بر مالیه ایران بود، اختیارات کامل داده می‌شد و بر قدرت آن افزوده می‌گردید. در انتخاب این هیئت مختلط باید نظرات دو سفارت در نظر گرفته می‌شد، هیئت مختلط در تمام مالیه ایران چه از نظر عایدات و چه مصارف و چه تصویب آنها حاکم مطلق به شمار می‌رفت. هیئت مذکور متشکل از اعضای ایرانی، روسی، انگلیسی و بلژیکی بود که عملأً زمام امور مالیه را به دست گرفت. روز ۱۸ ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۵ به سپهسالار اتمام حجت شد ظرف چهل و هشت ساعت مصوبه مذکور را به بوته اجرا گذارد. صدراعظم وقت بلاfacile بدون مشاوره با اعضای هیئت دولت و ناه، موافقت خود را با این فرمول اعلام داشت، این موضوع باعث ناراحتی و تکدر خاطر احمد شاه گردید.

اندکی پیش از این، روز نوزدهم صفر ماه ۱۳۳۵، روزنامه عصر جدید فوق‌العاده خود را منتشر ساخت، در این شماره که به نقل از خبرگزاری رویتر مورخه دوازدهم دسامبر ۱۹۱۶ چاپ شده بود؛ عصر جدید خبر می‌داد مجلس آلمان و سه دولت متحد آن به متفقین اطلاع داده‌اند برای مذاکره صلح حاضرند و البته اگر متفقین این پیشنهاد را قبول نکنند، دولت آلمان به جنگ تا سرحد ادامه خواهد داد. همین روزنامه عصر جدید در فوق‌العاده دو روز بعد خود خبر داد متفقین این پیشنهاد را رد کرده‌اند، آنها گفتند آلمان مشغول نیرنگ بازی است و این خبر هم دامی است برای اینکه بین دولت‌های متفق اختلاف اندازد. گفته می‌شد آلمان عمر فتوحات خود را سرآمدۀ می‌داند، اما به شکست خود اذعان نکرده است؛ به همین دلیل تا زمانی که این کشور خود را فاتح به شمار می‌آورد، هیچ‌گونه مذاکره‌ای قابل تصور نیست. معلوم بود انگلیسی‌ها هنوز به اهداف اصلی جنگی خود نرسیده بودند، آنان باید از تقسیم جهان به واسطه جنگ، منافع بزرگ‌تری به دست می‌آوردن، به همین دلیل نگذاشتند جنگ خاتمه یابد.

درست در همین شرایط بود که نیروهای عثمانی وارد همدان شدند، این حوادث دست به

دست هم داد و باعث سرنگونی دولت سپهسالار شد، بلا فاصله بعد از وی حسن وثوق به ریاست وزرایی انتخاب گردید. هنوز دولت به درستی استقرار نیافته بود که سفارت انگلیس نامه‌ای نوشت و به استناد موافقت سپهسالار اعظم، سر پرسی سایکس را به ریاست قوایی که برای حفظ نظم و امنیت جنوب تشکیل داده بودند، معین نمودو از دولت ایران خواست به مأمورین محلی ولایات جنوبی دستور دهد با این نیرو همکاری کنند.<sup>۱</sup> سال ۱۲۹۴ شمسی رو به پایان بود و سال جدیدی آغاز می‌شد. در این سال برخلاف سال گذشته که مجلس دائز بود، خبری از این نهاد قانونگذاری دیده نمی‌شد. روزنامه‌های کشور منحصر بود به عصر جدید، رعد، ارشاد و اطلاعات. مقاله مهم متین‌السلطنه در عصر جدید که گفتیم به قیمت جانش تمام شد، در همین زمان نوشته شد.

## ۵. کارنامه نظام‌السلطنه مافی

قصد نداریم در اینجا در باب نحوه تشکیل دولت به اصطلاح ملی رضاقلی خان نظام‌السلطنه مافی سخن گوییم، به این موضوع در منابع گوناگون اشارت رفته و البته همه به نوعی او را شخصیتی به اصطلاح ملی قلمداد کرده‌اند.<sup>۲</sup> واقعیت این است که نظام‌السلطنه مافی یکی از چهره‌های مهم دخیل در تحولات این مقطع ایران بود، اما همان‌طور که یحیی دولت‌آبادی نشان داده است، او هرگز فردی ملی به مفهوم مثبت کلمه نبود. وقتی جنگ شروع شد، او حاکم بروجرد و لرستان و خوزستان بود. رضاقلی خان فرزند حیدرقلی خان بیگلریگی مشهد و برادرزاده حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی والی سابق خوزستان بود که درست به هنگام بحبوحه مشروطه ایران درگذشت و لقبش به رضاقلی خان رسید. وقتی متفقین خاک کشور را اشغال کرده بودند، در اروپا اقامت داشت. بعد از این ماجرا به ایران آمد و به شرحی که در کتاب‌های تاریخ آمده است، دولت خود را در کرمانشاه تشکیل داد. با پیوندهای عمومی او با خزعل در جایی دیگر از این دفتر اشاره کرده‌ایم، اما اینجا همین‌قدر اشاره می‌کنیم که دختر عمومی او همسر شیخ خزعل بود و خزعل به طوری که همه می‌دانند یکی از برجسته‌ترین مدافعين منافع انگلیس در ایران بود. خطی مستقیم خزعل را به شرکت کشتیرانی لینچ و سرمایه گذاران آن مرتبط می‌ساخت. از این بالاتر در بصره لژ فراماسونری فعالیت می‌کرد که بستگان خزعل در آن عضویت داشتند، اینان از سوی گراندلر انگلستان موظف بودند دامنه فعالیت خود را در جنوب ایران، سواحل عربستان سعودی، شیخنشین‌های سواحل خلیج

۱. کاوه، یکشنبه ۸ آذر ۱۲۹۶، ۱۵ آوریل ۱۹۱۷، «باز اتمام حجت».

۲. مثلاً بنگرید به: علیرضا ملاتی توانی؛ ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول، (تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸).

فارس و بسیاری نقاط دیگر گسترش دهند. لژ روشنایی ایران به واقع بخشی از ادامه فعالیت این لژ در دوره پهلوی دوام بود.<sup>۱</sup>

به سال ۱۳۲۹ بین رضاقلی خان نظام‌السلطنه مافی فرمانفرمای وقت فارس با قوام‌الملک و برادرش نصرالدوله اختلاف بروز کرد، نظام‌السلطنه او و برادرش را دستگیر نمود و اغتشاشات چند ساله اخیر فارس را به گردن وی انداخت. در تهران عده‌ای مثل علاء‌الدوله، سهام‌الدوله، سردار اسعد و چند تن دیگر از بختیاری‌ها به وساطت برخاستند، بیم آن می‌رفت که این دو برادر را به قتل رسانند. عین‌السلطنه نوشت: «به عقیده من قتل آنها واجب است زیرا آن وقتی که شیراز بودم می‌دیدم اینها چه می‌کردند. اما قتل آنها یک عیب دارد که فارس بدون منازع یک باره در ید اقتدار صولت‌الدوله که حالا خودش را سردار عشاير لقب داده می‌افتد و دیگر احدی حریف او و قشقائی نیست. از حلب تا کاشغر میدان صولت‌الدوله می‌شود و شاید علاء‌الدوله و دیگران هم به واسطه بصیرتی که از امور فارس دارند به همین لحاظ شفاعت می‌کنند».«<sup>۲</sup>

در دوره جنگ اول جهانی، نظام‌السلطنه<sup>۳</sup> تعداد زیادی از لوهای سگوند و حسنوند را جمع‌آوری کرد که ظاهراً با متفقین بجنگد، اما «بعضی هم احتمال می‌دهند نظام‌السلطنه روابط باطنی خود را با انگلیسی‌ها قطع نکرده است و داخل شدن او در این کار از روی مصلحت بوده که ظاهراً دشمنان آنها را محدود نگاه دارد و عملیات آنها را خشی کند تا پیش آمدّها پرده را از روی حقیقت احوال بردارد».«<sup>۴</sup> این جمله دولت‌آبادی به بهترین شکلی رسالت نظام‌السلطنه را نشان می‌دهد: او مأموریت داشت خود را ژرمانوفیل نشان دهد، برای این‌که به عنوان ضدیت با انگلیس، اعتمادها را جلب کند و به مثابه سوپاپ اطمینان بریتانیا عمل نماید. نظام‌السلطنه این رسالت را به بهترین نحو ممکن به انجام رسانید و ضربات اساسی بر اعتماد مردم وارد ساخت. در این ایام نظام‌السلطنه پایگاه عملیات خود را شهر الشتر دومین شهر بزرگ لرستان در آن روز قرار داد. عده‌ای هم به بروجرد رفته بودند، اما به قول دولت‌آبادی که برای تهیه قوای ملی به بروجرد عزیمت کرده بود: «به واسطه... بی اعتمادی که به عملیات نظام‌السلطنه داشتم، به حال یأس افتادم».«<sup>۵</sup> او در بروجرد ماند و به انتظار نظام‌السلطنه نشست. این انتظار دو سه هفته طول کشید، «هر چه توانستم کتاباً او را ترغیب و تحریص به تعجیل نمودن در

۱. اسناد فراماسونری در ایران، (تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۰)، صص ۲۹۸-۳۰۰، ۳۰۱-۳۰۲.

۲. عین‌السلطنه، ج ۵، ص ۳۴۱۲.

۳. در مورد زندگی حبیقلی خان نظام‌السلطنه و رضاقلی خان نظام‌السلطنه دوم، به ضمایم همین کتاب مراجعه کنید.

۴. دولت‌آبادی، ج ۳، ص ۳۰۷.

۵. همان.

عملیات کردم.»<sup>۱</sup>

وقتی بعد از مدت‌ها انتظار اردوی نظام‌السلطنه هویدا شد، کاری از آن ساخته نبود، زیرا غرب کشور به دست روس‌ها سقوط کرد. سوارانی که او را همراهی می‌کردند بیش از سه هزار تن نبودند، تازه یک قسمت آن خانواده خود نظام‌السلطنه بود که به عراق عرب می‌رفتند. نظام‌السلطنه به فرمانده آلمانی مقیم غرب کشور قول داده بود چهار هزار سوار جنگی همراه داشته باشد، اما «اردوی مزبور آن مقدار که سوار لرستانی بود، به یک جمع غارتگر شیوه تر بودند تا به مدافعين از وطن، مهم‌ترین قسمت این سوار از طایفة حسنوند بودند در تحت ریاست سردار امجد حسنوند؛ مرد طماع غارتگر مزبور می‌ریخت به دهات اطراف، و از هرگونه ستمگری درباره بیچارگان مکرر غارت شده دریغ نمی‌کرد، قسمت دیگرش سرباز سیلانخوری بود... باقی‌مانده یک قسمت که برای جنگ می‌رفتند و آن قسمت ژاندارمری بود.»<sup>۲</sup> همین موضوع خود ماهیت «حکومت موهم موقتی نظام‌السلطنه در غرب ایران»<sup>۳</sup> را بیش از پیش به نمایش می‌گذاشت.

نظام‌السلطنه مافی رئیس دولت مهاجر بود، «پیش از این روابط سیاسی خارجه این شخص با انگلیسیان بوده است و انگلیس‌ها او را یکی از هواخواهان خود می‌شمرده‌اند»، اما وقتی آلمان‌ها در جنوب و غرب کشور نفوذ یافتند و مردم را به ضد روس و انگلیس تحربیک می‌کردند و از زمانی که عثایر و ایلات علیه قوای مهاجم مقاومت کردند، «ناچار یک تن از رجال معروف دولت باید این قوا را جمع آوری کند و فرمانده کل گردد، آلمان‌ها نظام‌السلطنه را برای این خدمت به هر وسیله بوده حاضر کرده‌اند.»<sup>۴</sup> چطور شد که نظام‌السلطنه به یک بار از انگلیسی‌ها روی گردانید و ژرمانوفیل شد؟ واقعیت این است که چنین چیزی حقیقت نداشت. نظام‌السلطنه در این مقطع تاریخی نقش بسیار مشکوک و مخربی بازی کرد. این فرد پیوندهای آشکاری با شیخ خزعل داشت، از سویی مافی، به طور خانوادگی به بریتانیا تعلق خاطر داشت و تا به آخر یک انگلوفیل صدیق باقی ماند.

یکی از اقدامات نظام‌السلطنه در دورانی که ریاست دولت مهاجر را بر عهده داشت دخالت او در تصرف بغداد به دست قوای انگلیسی بود. شرح ماجرا به این شکل است که به هنگام ورود قشون عثمانی به کوت‌العماره، نیز درست زمانی که این قشون فرماندهان انگلیسی را دستگیر کردند و آنان را شکست دادند؛ انگلیسی‌ها محربانه با وی ارتباط برقرار کردند. بعد از این، او نوشته‌هایی برای خزعل و والی پشتکوه ارسال کرد، طبق این نوشته‌ها عثمانی به

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۱۶.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۷.

۴. همان، ج ۳، ص ۲۰۶.

تفاضای نظام‌السلطنه سی هزار تن از قشون خود در بین‌النهرین را باید به ایران اعزام می‌نمود. ظاهر قضیه این بود که او با این نیرو به مقابله با قوای متفقین می‌پردازد و زمانی که توانست سی هزار قشون ایرانی مهیا کند، آنان را باز خواهد گردانید. عثمانی‌ها فریب این نقشه نظام‌السلطنه را خوردند که البته اصل نقشه هم متعلق به انگلیسی‌ها بود. قشون آنها مدت‌ها در ایران ماند، نظام‌السلطنه هم البته هیچ اقدامی نکرد. عثمانی‌ها در ایران معطل مانده بودند و از سوی قشون ایرانی که قول آن داده شده بود هرگز مهیا نگردید.

نظام‌السلطنه نه تنها این کار را نکرد، بلکه قوای ژاندارم ایرانی را هم نابود ساخت. او حتی از رسانیدن غذا و قوت لایم‌وت به این نیرو خودداری نمود، شکایت‌ها هم البته به جایی نرسید. در این وضعیت بود که انگلیسی‌ها قشون خود را به بین‌النهرین فرستادند و به بغداد حمله‌ور گردیدند. ناظرین بر این باور بودند که اگر نظام‌السلطنه خیانت نمی‌کرد، بغداد به دست نیروهای انگلیسی نمی‌افتاد.<sup>۱</sup>

خشون انگلیسی در اولین مرحله حملات خود، شهر بصره را به تصرف در آوردند و رو به سوی بغداد به حرکت درآمدند. در خوزستان عثمانی‌ها به کمک اعراب ایرانی به معادن نفت انگلستان صدماتی وارد کردند. نقش شیخ خزعل در این زمان در صیانت از منابع نفتی بریتانیا بسیار زیاد بود، او با دسته‌ای از سپاهیان هندی مشغول نبرد علیه عثمانی‌ها شد؛ اما با این حال وضعیت محمره [خرمشهر] و ناصری [اهواز] و اطراف آن خیلی مغشوش بود. انگلیسی‌ها شروع به احداث قلاع نظامی کردند، کشتی‌های جنگی آنان در دهانه اروندرود لنگر انداختند، توپخانه و قورخانه منظم نشان از این داشت که بریتانیایی‌ها نیامده‌اند که به این آسانی و به این زودی‌ها بروند. آنها به سردار ارفع یعنی شیخ خزعل انواع و اقسام سلاح‌ها تحويل دادند<sup>۲</sup> تا از منافع‌شان حمایت کند، این موضوع نشان می‌داد که بریتانیایی‌ها تا چه اندازه نسبت به اعلان بیطرفی ایران ارزش قائلند.

حساسیت انگلستان به نواحی غرب ایران دلیل مستحکمی داشت، لرستان دروازه خوزستان بود، پس انگلستان نمی‌توانست از دست رفتن منابع نفتی خوزستان را در آینده‌ای هر چند دور نظاره کند و بی تفاوت بنشینند. از یک سو خزعل به آشکارترین وجهی حمایت از منابع نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران را تقبل کرده بود و از سوی دیگر نظام‌السلطنه نیروهای ایران را در غرب کشور بیهوده مشغول نگه می‌داشت. اگر رضاقلى خان می‌خواست به منابع انگلستان ضربه‌ای زند، علی‌القاعدہ باید نابودی منابع اقتصادی این قدرت را در خوزستان هدف قرار می‌داد؛ نه اینکه نیروها را در غرب کشور و بین ایلات و عشایر سرکش آن منطقه نابود سازد و آنان را طعمه لشکر جرار روسیه نماید. به واقع حتی همان زمان هم کمتر کسی بود که از

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۹۷۶.

۲. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۲۱۸.

اهمیت مسئله نفت ایران در تحرکات انگلستان وقوفی نداشته باشد، این مسئله که سوخت نیروی دریایی بریتانیا از زغال سنگ به سوخت‌های فسیلی تبدیل یافته است، امری سری به شمار نمی‌آمد، جراید داخلی به نقل از مطبوعات انگلیسی نقل می‌کردند که سیستم سوخت کشتی‌های جدید انگلیس به یمن نفت ایران تغییر یافته و با نفت کار می‌کند. همه می‌دانستند در وزارت دریاداری و پارلمان انگلستان در زمینه ضرورت تهیه نفت مباحث فراوانی وجود دارد، همه می‌دانستند چه بخشی از محافل بریتانیا با دولت این کشور بر سر تسلط بر نفت ایران با هم رقابت می‌کنند و منافع و مصالح ایران را قربانی سود نامشروع خود می‌نمایند. در مطبوعات ایران نوشته می‌شد که به واسطه تلاش‌های سر وینستون چرچیل وزیر دریاداری بریتانیا، دولت انگلستان عده سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را خریداری کرده است؛ به نقل از مطبوعات خارجه نوشته می‌شد دولت انگلستان دو میلیون و دویست هزار لیتره پرداخت کرده و اغلب سهام این شرکت را خریداری نموده است، «انبار و محل تصفیه و کارخانجات آن در جزیره عبادان یا آبادان در مصب رود کارون خاک ایران است و به این واسطه بحریه انگلیس از حیث نفت آسوده شد. نظر به معاہده ۱۹۰۷ میلادی تمام معادن بی‌شمار نفت ایران در منطقه بیطرف واقع شده و انگلیسی‌ها مشغول هستند این منطقه را هم از بیطرفی خارج نموده جزو منطقه خود داخل نمایند.»<sup>۱</sup> آری، حتی عین‌السلطنه‌ای که در المسوت نشسته بود، نسبت به مسئله نفت حساسیت نشان می‌داد، آنگاه چگونه ممکن بود رئیس به اصطلاح دولت ملی کرمانشاه به این مهم آگاهی نداشته باشد؟ به گمان ما نظام‌السلطنه مأموریت داشت صادق‌ترین نیروهای ایران را در غرب کشور مشغول دارد تا انگلستان با آرامش به غارت منابع نفتی کشور ادامه دهد، به عبارت بهتر او نیروهای ایران را از منطقه زرخیز خوزستان که به شدت توسط انگلیس استثمار می‌شد، به غرب کشور منحرف کرد. خزععل هم که در خوزستان مشغول صیانت از منافع بریتانیا بود، آن طرفت در پشتکوه لرستان هم بریتانیا متحدی نیرومند داشت؛ بنابراین هیچ خطر عاجلی منافعش را تهدید نمی‌کرد.

در این میان امیر مفخم همدانی «کشندۀ سید جمال الدین واعظ که از اشخاص پست فطرت روس پرست است»، با روس‌ها همداستان شد و آنها را وارد همدان کرد. حکومت همدان هم به این امیر مفخم داده شد.<sup>۲</sup> حمله روس‌ها به همدان و قزوین باعث شد روابط پستی و تلگرافی ولایات جنوب و غرب کشور با مرکز قطع شود. در تهران به دلیل وضعیت پیش آمده، مستوفی‌المالک استعفا داد و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما به ریاست وزرایی نایل آمد. وقتی فرمانفرما آمد، در تهران حکومت نظامی اعلام شد، قزاق‌ها بر شهر تسلط یافتند، از آن سوی، شاه از شهر خارج شد و به فرح آباد رفت. در بیست و هفتم صفر

۱. همان، ص ۱۶۳.

۲. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۳۰۸.

سال ۱۳۳۵، درست دوازه روز بعد از تشکیل دولت فرمانفرما و همزان با سیاست جلوگیری از گشترش بحران‌ها، علمای اصفهان تلگرافی به این مضمون خطاب به او فرستادند: «حضور حضرت اشرف آفای نویس‌الوزرا دام اقباله العالی؛ بعد از عرض تبریک و تشکر از این موهبت عظمی زحمت افزایست که تمام اقدامات و اهتمامات این جانبان و عموم اهالی اصفهان به ملاحظه همراهی و اطاعت دولت محبوب خودمان بوده و هست. چنانچه نظر دولت به اصلاح تعلق گرفته و حفظ استقلال را منوط به آن دانسته‌اید اهالی اصفهان هم در اطاعت حاضر و به بعضی ملاحظات که از نظر مبارک دور نیست، توجهی بفرمایید که قشون اجانب در هر نقطه هستند متوقف باشند و به طرف اصفهان حرکت ننمایند تا کاملاً بتوان جلوگیری از کلیه هیجان‌ها نموده عموم ملت دعاگو باشند. شیخ نورالله [اصفهانی]، شیخ جمال‌الدین کلباسی، محمد حسن موسوی».¹

دیگر اینکه روابط کمیته مرکزی حزب دمکرات با شعباتش قطع گردید، «بهت شدیدی کارکنان ملت را فraigرفت و روس‌ها در دهات اطراف راه، هر کجا صدای تیری شنیدند یا بهانه دیگر به دست آوردند از کشن مردها و شکم دریدن زن‌ها و سربریدن اطفال و انواع بسی رحیم دریغ نداشتند».² انگلیسی‌ها هم در این جنایات مشارکت داشتند، می‌گفتند یک طفل چهارده ساله، انباری متعلق به انگلیسی‌ها را آتش زده و صدها پیت بنزین و مهمات را نابود ساخته است. او را دستگیر و محکمه کردند، متهم گفت این کار را خود کرده و تصمیم شخصی اش بوده است؛ زیرا آنان اجنبی‌اند و به ایرانیان صدمه می‌زنند. انگلیسی‌ها این نوجوان را تیرباران نمودند.³ در همین اوضاع، فرمانفرما در نخستین اقدام تلگرافی به یکی از رؤسای اعتمدالیون ارسال کرد و نوشت بیش از این فریب دمکرات‌ها را نخورد و به تهران مراجعت نماید.⁴ فرمانفرما می‌خواست با بعضی تغییرات قراردادی را که در دوره مستوفی می‌خواستند با روس و انگلیس منعقد کنند و همه به نفع ایران بود، به مورد اجرا گذارد. اما این بار دیگر دولتین موافقت نکردند؛ بالاتر اینکه گروه به اصطلاح ملیون با طرح او به شدت مخالفت ورزیدند و زمینه سقوط وی و استقرار سپهالار را مهیا ساختند.

قبل از ادامه بحث باید گفت دولت ایران از ابتدای امر و به دنبال وقوع جنگ، روشهای غلط در برابر ماجراجویان و بحران‌سازان داخلی و خارجی در پیش گرفت. دولت ایران خواست در بیطرفی خود هم رضایت روس و انگلیس را به دست آورد و هم عثمانی و آلمان

۱. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۴۳، به نقل از روزنامه رعد.

۲. دولت‌آبادی، ج ۳، ص ۳۰۹.

۳. کمره‌ای، ج ۱، ص ۵۱۳.

۴. خاطرات مهاجرت، ص ۲۷.

۵. همان، صص ۱۸۰-۱۸۱.

را. اما غیر ممکن بود بتوان دو دشمن را در یک خانه نگهداشت به طوری که هیچ‌کدام رنجشی پیدا نکنند. دولت ایران بر این نکته وقوف نداشت که جنگ عبارت است از تقسیم مجدد مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی؛ ایران یکی از مهم‌ترین حلقه‌های اقتصاد سیاسی جهانی بود و امکان نداشت این کشور به حال خود رها شود. انگلیسی‌ها برای حفاظت از منابع نفتی خود در خوزستان با عثمانی‌ها درگیر بودند، به عبارت بهتر جنگ انگلیس و عثمانی بر سر نفت بود، جنگ بر سر نفت بصره که درست در نزدیکی خوزستان قرار داشت. از آن بالاتر بین النهرین کلید. تسلط بر کویت بود، پس انگلستان باید بر آنجا تسلط می‌یافتد. از آن سوی بین محاذل سرمایه‌داری اروپا و کشور عثمانی در باب مقوله امتیازاتی در ایران مثل راه‌آهن، پیوند تنگاتنگی وجود داشت. پیش‌تر گفته‌ایم که به واقع خط راه‌آهن عثمانی به درون خاک ایران را کسانی می‌خواستند به انجام رسانند که با سرمایه مالی اروپا مثل دویچه بانک مرتبط بودند، اکثر آنان یهودیان حلقه ادوارد هفتم بودند و البته انگلیسی<sup>۱</sup>. هم به دلیل نفت و هم به دلیل موقعیت استراتژیک، روسیه و انگلستان و آلمان و عثمانی برای چنگ انداختن بر این کشور، با هم رقابت می‌کردند، اما این‌گونه به نظر می‌رسد که امپراتوری محتضر عثمانی آلت فعلی در دست سرمایه سالاران یهودی آلمان بود همان‌طور که امپراتوری فرتوت و رو به موت روسیه حداقل از دوره مشروطه به این طرف، در چاه ویل دسیسه‌های انگلستان در می‌غلتند. انگلستان از تضعیف موقعیت روسیه منافع فراوانی هم در ایران، هم در قفقاز و هم در اروپا می‌برد، همان‌طور که سایر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری از تضعیف روزافزون عثمانی بهره‌برداری می‌کردند و به شدت از آن استقبال می‌نمودند. دولت‌های وقت ایران به این نکته توجه نداشتند که اعلان بیطرفى یا حمایت از فلان طرف جنگ؛ تأثیری در سرنوشت محظوم و از پیش رقم خورده ایران نداشت، باید جنگ به نحوی از انحا به نفع یکی از قدرت‌های بزرگ امپریالیستی، یا روس و انگلیس و یا آلمان خاتمه می‌یافتد، به عبارتی باید موقعیت ایران در شترنج اقتصاد جهانی مشخص می‌گردید. باید معلوم می‌شد این کشور در مدار منافع کدام قدرت بزرگ سرمایه‌داری می‌گردد، با این حال رویه‌ای که دولت‌های ایران در پیش گرفته بودند، از کوچک‌ترین بصیرت سیاسی عاری بود.

بهترین راهی که در مقابل دولت ایران قرار داشت این بود که بحران‌سازان را از ادامه فعالیت خود نامید سازد، اما نکته این بود که دولت وقت ایران مقارن شروع جنگ، یعنی دولت مستوفی را همینان اداره می‌کردند. همان زمان هم بسیاری از ناظرین می‌گفتند دولت ایران می‌بایست بعد از آنکه یقین کرد جنگ به این زودی‌ها خاتمه نمی‌باید و وقتی می‌بیند آلمانی‌ها و عثمانی‌ها بنای دسیسه گذاشته‌اند و اقداماتی می‌کنند که مخالف مصالح بلند مدت ایران

۱. برای تعقیب این بحث به فصول یازدهم تا سیزدهم بحران مشروطیت در ایران مراجعه شود.

است، وقتی مجلس و حزب دمکرات و ارباب جراید به صفت نخست بحران‌سازان پیوسته‌اند و مانع از استقرار ثبات و امنیت در کشور می‌شوند؛ در درجه نخست باید حالت فوق العاده اعلام می‌کرد و مجلس را تعطیل می‌نمود. به‌واقع هیچ کدام از دولت‌های ایران در صدد تعطیلی مجلس بر نیامدند، این موضوعی است بسیار مهم. آنها اجازه دادند کسانی که به نام نماینده مردم در صحنه بهارستان گرد آمدند، آتش افروزی کنند و درست وقتی اقدامات ضدملی خود را به انجام رسانیدند، خود مجلس را هم تعطیل کردند؛ حال آنکه آن زمان دیگر وجود مجلس ضرورتی غیرقابل انکار به شمار می‌آمد. در خلاصه مجلس بود که هیچ کس نتوانست اهمیت پیشنهادهای قدرت‌های بزرگ را دریابد، فقدان مجلس مهم‌ترین مانع تصمیم‌گیری در سطوح کلان کشور به شمار می‌رفت. عجب اینکه همان گروه اجازه ندادند مجلس چهارم هم به این آسانی‌ها تشکیل شود، آنان وقتی به این امر رضایت دادند که رضاخان میرپنج عملأ بر کشور تسلط یافت.

در همان زمان وقوع جنگ، بسیاری از کشورهای متخصص، یا کشورهای بیطرف مجالس خود را منحل کرده بودند، از نماینده‌گان فقط به هنگام مشاوره دعوت به عمل می‌آمد و به عبارتی مجلس حالت مشورتی یافته بود که قوه مجریه را کمک کند و نه آن را تضعیف نماید. بسیاری از کشورها به این نکته وقوف داشتند که به هنگام بحران‌های فراگیر، اگر پارلمان به زیان منافع ملی وارد اقداماتی شد، باید آن را تعطیل کرد.

دیگر اینکه باید جراید تحت ضابطه و مقررات دقیق و لازم الاجرایی در می‌آمد که تخطی از آن مستوجب عقوب می‌بود. به قول عین‌السلطنه دولت نباید اجازه می‌داد مطبوعات «این طور [از بیگانه] پول بگیرند و مفسده بر پا نمایند، مردم را به هیجان بیاورند.»<sup>۱</sup> در همان زمان هم می‌گفتند یکی از مبرم‌ترین کارهای دولت این است که افراد و اشخاص مفسده‌جو و آشوب طلب را دستگیر کرده و حبس و توقيف نمایند. نیز «بعضی از اشرار را که علناً بر ضد پلییک دولت و امنیت داخل [مرتكب] هرزگی و شرارت گردیده‌اند، برای حفظ سایر نفووس مملکت و نظام مملکتی و جلوگیری از اغتشاش ما بعد و بیطرفی عبرت الناظرین به دار آویخته، اعدام نماید.»<sup>۲</sup>

مورخ‌الدوله در خاطرات خود به تصریح نوشته است که سفارتخانه آلمان محموله‌های مشکوک وارد تهران می‌کرد، این روایت از سوی برخی دیگر از معاصران هم تأیید شده است. وارد کردن محموله‌های مشکوک منحصر به سفارت آلمان نبود، بلکه سفارت اتریش هم در این زمینه اقدام می‌کرد. عین‌السلطنه نقل می‌کند سفیران آلمان و اتریش با یکصد و پنجاه صندوق اسلحه از بغداد وارد ایران شده بودند، همان زمان روس‌ها خبر دادند که باید جلو ورود این

۱. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۳۶۵.

۲. همان.

محموله گرفته شود. عملیات تحریک‌آمیز دیگری هم صورت می‌گرفت: به طور مثال دکتر پژوون نامی در اصفهان روی بازوی خود شهادتین نوشته بود و در شهر اصفهان میان مردم کوچه و بازار و منازل علماء می‌گشت و به عوام فربیسی و فتنه‌انگیزی مشغول بود. این مرد را باید دستگیر می‌کردند و تبعید می‌نمودند، اما ابدأ کسی متعرض این شخص نشد. از سویی کنسول آلمان بدون اینکه به مصالح ایران کاری داشته باشد و فقط در راستای منازعات امپریالیستی کشور متبععش با انگلستان، در کرمان شروع به هنگامه جویی کرد، اما به جای اینکه حکم شود این فرد از روش و رویه خود دست بردارد، یا به جای اینکه «آن چند نفری که باعث این هنگامه و هیجان شده بودند علناً سیاست نموده بهدار» کشیده شوند، اقدامات جانبدارانه هم صورت گرفت.

ایراد بزرگ این بود که عده‌ای در داخل کشور، قتل عام فجیع کردها و آذربایجانی‌ها به دست قشون عثمانی را با هلهله استقبال می‌کردند. وضعیت آن سامان از اول جنگ بیشتر رو به اغتشاش رفت، «هی عثمانی باید قتل عام کند بروند. روس‌ها باید قتل عام کنند برگردند. باز نوبت عثمانی شود؛ کجا به سر ورشو، لیز، آنتورپ این مصیبت آمد که ده مرتبه به دست این خصم افتداده به دست خصم دیگر دچار شود.»<sup>۱</sup>

در این شرایط روزنامه‌های پایتخت مردم را از عواقب دیسیسه آرایی سفارت‌های خارجی و رجال داخلی مطلع نمی‌کردند. وضعیت روزنامه‌های تهران مثل روزنامه رعد، بعد از هجوم روس‌ها به کشور و نزدیک شدن به تهران به این شکل بود: «از پلتیک داخله هیچ نمی‌نویسد. از تصمیم دولت و تکلیفات کاینه سخن نمی‌راند، نقادی نمی‌کند. فقط تلگرافات داخله است با واقعات جنگ. گویا سایر روزنامه‌های دیگر هم به همین مسلک باشند. پس از خرابی بصره جلوگیری از جراید می‌کنند. آن هم به قوت دیگری است، والا باز غیر ممکن بود. در همه جای دنیا اگر جراید باعث امنیت و بیداری و آبادی شد در مملکت ما که برخلاف واقع گردید. جز شر و فساد چیز دیگری از آنها تراویش نکرد.»<sup>۲</sup>

نازه بیش از گذشت دو سال از جنگ، سید ضیاء‌الدین طباطبائی به سال ۱۳۳۶ سلسله مقالاتی در روزنامه رعد نوشت و گناه بحران ایران را به گردن مستوفی‌المالک انداخت که در آغاز حمله روس‌ها به ایران، رئیس‌الوزرا بود، او نوشت شخصاً پیشنهادهایی در مورد عقد یک قرارداد با روس و انگلیس نوشت و روز ۱۹ محرم سال ۱۳۳۴ به رئیس‌الوزرا تقدیم داشته است، اما او توجهی نکرد و فرصت از دست رفت. سید ضیاء مدعی شد طبق استنباط خودش و

۱. همان.

۲. یعنی حتی تعطیلی روزنامه‌های ایران هم نه به اراده دولت و مقامات کشوری، بلکه بر اساس خواسته خارجی صورت می‌گرفت.

۳. همان، ص ۴۴۲۵.

مذاکراتی که با مقامات روس و انگلیس داشته است، دولتین به دلیل اضطراب از عاقبت وخیم اوضاع ایران، در آن زمان برای هرگونه مذاکره‌ای آماده بودند و حاضر بودند با اولیای دولت ایران تبادل افکار نمایند. در آن زمان سید ضیا معتقد بود دولت ایران باید بیطرفی را ترک گوید و به جرگه متفقین بپیوندد. دو سال بعد از آن مذاکرات، سید ضیا نوشت اگر در آن زمان این پیشنهاد پذیرفته شده بود، ایران به آن همه بدینختی و مصیبت دچار نمی‌شد.<sup>۱</sup> در واقع پیشنهاد مدیر رعد در آن زمان این بود که دولت وقت باید مطالعه و بررسی کند که آیا با شرایط و امکانات آن زمان، بهتر نیست با متفقین وارد مذاکره شود و در ازای پیوستن به متفقین سهمی از آنان در روزهای بعد از جنگ دریافت کند؟ آیا همکاری با متفقین و سنتیز علیه عثمانی و آلمان به نفع ایران بود یا خیر و اگر جواب معلوم نبود باید جوانب موضوع مورد بررسی واقع می‌شد.

به هر حال هیچ اقدامی صورت نگرفت، در نتیجه در نقاطی که قشون روس عبور می‌کردند، همه غارت، چاول، آدمکشی و حریق بر پا بود. با وجود اینکه دولت ایران تلاش می‌کرد در رفع تعدیات روس‌ها به مردم کمک کند، اما در هیچ شهری از شهرهای ایران کوچک‌ترین جنبشی به راه نیفتاد، هیچ کس «حتی یک سیلی به صورت یک نفر روس نزد»<sup>۲</sup> این در حالی بود که نظام‌السلطنه ادعای این روس‌ها وارد نبردی نابرابر شده است، اما کسانی که با او بودند می‌دیدند که چگونه نیروها را تلف می‌کند بدون این که نتیجه‌ای عابد شده باشد.

با این وصف بودند کسانی که رویه دولت را در مقابل جنگ نکوهش می‌کردند و البته برای این کار خود، جان خویش را از دست دادند. مตین‌السلطنه یکی از اینان بود که در اوایل محرم سال ۱۳۳۴، خط مشی سیاسی خود را در مورد جنگ به رشته تحریر در آورد. او نوشت قشون روس در حال پیشروی به سوی تهران است، واقعیت امر این است که از دولت مرکزی هم کاری بر نمی‌آید. به نظر او سیاست این‌گونه اقتضا می‌کند که موضع‌گیری تند و بیهوده را نباید سرلوحه کار خود قرار داد، زیرا این موضوع دشمن را جری تر خواهد کرد. از این قضاوت به هیچ وجه طرفداری متن‌السلطنه از روس‌ها مستفاد نمی‌شود، او مردی بود آزموده و لحظات هجوم روس‌ها به کشور را حدود چهار سال پیش هم به چشم دیده بود. او شاهد بود که حتی در آن زمان که انسجام نیروها بیش از این ایام بود و زمانی که می‌شد با قدرت‌ها به نوعی بازی کرد تا مانع حمله روس‌ها به کشور شد، مشروطه‌خواهان و به ویژه طیف افراطی آن نتوانستند هیچ کاری انجام دهند؛ پس به طریق اولی اینک که وضعیت به مراتب از آن زمان بدتر است و با امکانات کشور به هم ریخته‌ای مثل ایران نمی‌شد با دشمن در آویخت. او به درستی نوشت

۱. عین‌السلطنه، چ ۷، صص ۴۹۸۳-۴۹۸۴.

۲. همان، ص ۵۰۶۱.

دلیل این موضع گیری ترس و جبن و مرعوبیت نیست، به دید او باید با سیاست مانع ورود قوای دشمن به تهران شد، زیرا این موضوع لطمات فراوانی به «سلطنت کشور مستقل ایران» می‌زند.<sup>۱</sup>

همان طور که پیش از این گفتیم متین‌السلطنه بر این باور بود تا زمانی که دولت سیاست بیطرفی را سرلوحه کار خود قرار داده نباید بهانه به دست دشمن داد و آب به آسیاب او ریخت، اما خطاست اگر تصور کنیم او بر این باور بود که باید کشور را دودستی به دشمن تقدیم کرد. متین‌السلطنه یک سیاستمدار بود و در سیاست البته عقلانیت در تصمیم‌گیری با ضابطه منافع و مصالح ملی کشور بر هر چیزی اولویت داشت. او ضمن اینکه متقد سیاست بیطرفی ایران بود و می‌گفت حال که کشور عملاً به اشغال بیگانه در آمده، باید اندیشید حمایت از کدام اردوگاه به نفع مصالح کشور است، اما همیشه استدلال می‌کرد اگر بناست در این زمینه تصمیمی اتخاذ شود باید دولت آن را رسمآعلام نماید و تخطی از سیاست رسمی دولت - درست یا غلط - زیان بیشتری در پی خواهد داشت.

در این ایام مظلمه خیز، برخی محافل افراطی تهران بار دیگر شروع به شعار دادن کردند، در مطبوعات خود عمداً مباحثی را مطرح می‌کردند تا دشمن را در خاک کشور نگهدارند. هدف اصلی اینان بهره‌برداری از فرصت به دست آمده برای محو کردن حکومت قاجار بود، جلوگیری از برقراری ثبات و آرامش، ممانعت از تشکیل دولت قادرمند مرکزی و تلاش برای انحلال مجلس عدمه‌ترین اقدام خائنانه این گروه بود. بسیاری از بحران سازان، در کایenne مستوفی عضویت داشتند و به واقع او را اداره می‌کردند. این عده که همان غوغائیان دوره مشروطه بودند، نفع خود را در بی‌ثبات ساختن کشور می‌دانستند، از بحران استقبال می‌کردند و اگر بحرانی وجود نداشت آن را خلق می‌نمودند. شعارهای میان تهی این افراد که بالفهای از ملی‌گرایی دروغین پوشانیده شده بود، همانهایی بود که باعث آن همه بسی ثباتی و ناآرامی در کشور گردید، همان عواملی که زمینه را برای نابودی مشروطه و هجوم روس و انگلیس به کشور مهیا کرد. متین‌السلطنه مطالب برخی از روزنامه‌های افراطی مثل ستاره ایران را «خودنمایی یا عوام‌فریبی» می‌دانست و می‌گفت حتی اگر ملاحظات وطن‌خواهانه هم در بین باشد و اگر اظهار دشمنی علی با مهاجمین با علم به این که این اظهار مژمر نخواهد بود و بر مشکلات دولت می‌افزاید؛ در دستور کار گروه‌های سیاسی واقع شود، این موضع گیری «به عقیده ما از مراتب وطن‌پرستی واقعی خارج است».<sup>۲</sup>

گفتیم که او متقد اتخاذ سیاست بیطرفی، آن هم در زمانی بود که کشور عملاً به اشغال بیگانه در آمده بود. متین‌السلطنه می‌گفت تحولات داخلی و زد و خوردگانی بیهوده کار را به

۱. عصر جدید، ش. ۲۳، سوم محرم ۱۳۳۴، صص ۴-۲.

۲. همان، ش. ۲۵، ۱۵ محرم ۱۳۳۴، ص. ۱.

جایی رسانید که تمام حدود غربی ایران عرصه ناخت و تاز قدرت‌های بیگانه شد، او می‌گفت حال باید دید آیا باید فقط تماشاجی بود یا اینکه سیاست درستی در عرصه‌های داخلی و خارجی کشور اتخاذ نمود.<sup>۱</sup>

## ۶. علماء: اعلان جهاد و قیام تنگستان

برخلاف گروه بحران‌سازی که هیچ رسالتی جز بر باد دادن ایران در کارنامه خویش نداشت، علماء در دوره جنگ اوّل جهانی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در مبارزه علیه بیگانه ایفا کردند که به اختصار به آن اشاره می‌کنیم. در عهد مشروطه به طور کلی دو صفت متمایز بین مراجع مقیم عتبات دیده می‌شد: عده‌ای به پیشوایی سید کاظم یزدی با مشروطه مخالفت می‌کردند و عده‌ای دیگر به رهبری آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، آقا شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین تهرانی از این جنبش دفاع می‌نمودند؛ البته هر کدام دلایل فقهی خاص خود را داشتند که در جاهای دیگر به آن پرداخته شده و در این دفتر مجال بحث در این زمینه نیست<sup>۲</sup>. بعد از دوره مشروطه، منسوبین مراجع ثلات البته بر همان نهج بودند و همان رویه را تعقیب می‌کردند، اما وضعیت ایران در دوره جنگ جهانی با زمان مشروطه حتی مشروطه دوم تفاوت داشت. در این مقطع روحانیان چندان در مقدرات امور دخالتی نمی‌کردند، بزرگان مراجع که از مشروطه حمایت می‌نمودند از دنیا رفته و بازماندگان آنها هم خیلی خود را درگیر مسائل نمی‌کردند؛ محافل افراطی هم از این امر استقبال می‌نمودند. به واقع آنان برخی از علماء را خار راه خود می‌دانستند، پس تلاش می‌کردند از صحنه سیاسی ایران حذف شان کنند، این عمل را بدون کوچک‌ترین بصیرتی انجام دادند و نیروهای سیاسی را از منجم ترین تشکیلات محروم ساختند. آثار این مهم در دوره جنگ اوّل جهانی بیشتر ملموس شد. در این مقطع شخص اول مرجعیت آقا سید کاظم یزدی بود که در نجف اقامت داشت. او رئیس مسلم شیعه محسوب می‌شد، با این وصف خود را دخیل در مسائل سیاسی نمی‌کرد، حتی مخالفین دیروزین او رویه‌اش را قابل تمجید می‌دانستند.<sup>۳</sup>

عامل مهمی که باعث شد بار دیگر روحانیان خود را درگیر مسائل کنند، مسئله جنگ بود. آنان می‌دیدند دشمن خاک کشور را به اشغال خود درآورده و حرث و نسل مسلمانان را به باد فنا می‌دهد. در این ایام غبار دولت‌های ایران کوچک‌ترین کاری نتوانستند انجام دهند. آنان قادر نشدند جلو هجوم دشمن را بگیرند، نتوانستند استقلال ایران را پاس دارند و به طور کلی کشور را به سوی پرتگاهی عمیق سوق دادند؛ ایران تا سقوط نهایی و افتادن قطعی به دست

۱. همان، ش ۵۱، ۲۱ ربیع الاول ۱۳۳۴، ص ۱

۲. بنگرید به: حسین آبادیان: مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، (تهران، نشر نی، ۱۳۷۴).

۳. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۱۴.

استعمار فقط گامی فاصله داشت. در این شرایط بود که روحانیان بار دیگر گام به میدان نهادند، آنان برای حفظ کشور از شر تجاوز خارجی به طوری که خواهیم دید، اعلان جهاد کردند. با وصف کارشکنی دولتمردان و با وجود خیانت گروه افراطی سیاستمداران که عاملانه ایران را به سوی هرج و مرچ سوق می‌دادند، مردم به فتاوی و احکام جهاد آنان گردن نهادند، موجی از شور و حماسه شکل گرفت؛ همان حماسه‌ها کشور را بیمه ساخت و استقلال آن را تأمین نمود. قیام مردم از بوشهر و دشتستان شکل گرفت و به سراسر ایران کشیده شد.

به هنگام آغاز جنگ و نقض تمامیت ارضی کشور، حتی قبل از آنکه دولت خودخوانده نظام‌السلطنه تشکیل شود، علمای ایرانی مقیم عتبات علیه روس و انگلیس اعلان جهاد کردند. سید محمد کاظم یزدی مرجع بزرگ شیعه، مساعدت‌های فراوانی به صدور اعلامیه‌ها و فتاوی جهادیه انجام داد، اما خود شخصاً به دلیل کهولت سن نتوانست به جبهه آید. لیکن علمای دیگری بودند که هم به صدور احکام و فتاوی جهادیه پرداختند و هم به جبهه آمدند، بارزترین نمونه‌های آنان عبارت بودند از: شیخ الشریعه اصفهانی، سید علی داماد، سید مصطفی مجتهد کاشانی، آیت‌الله خوانساری مرجع تقلید بعدی که به عنوان طلبه مسلح در جبهه حاضر شده بود و عده‌ای دیگر از طلاب. در اسلامبول هم به فتاوی شیخ‌الاسلام آنجا علیه انگلستان اعلام جهاد شد. وقتی انگلیسی‌ها بغداد را تصرف کردند - امری که دست نظام‌السلطنه هم به بدیهی‌ترین شکلی در آن دیده می‌شد و در همین رساله به این موضوع اشاره کردیم - یأس بر ایرانیان مستولی شد. درست در این هنگام بود که یک ایرانی به نام عباس خلیلی قیامی بزرگ در شهر نجف به راه انداخت. او نتوانست حاکم نظامی انگلستان در این شهر به نام کاپیتان مارشال را به قتل رساند و به این شکل انقلاب اول بین‌النهرین را شکل دهد. انگلیسی‌ها به انتقام‌گیری برآمدند و پانزده تن را بهدار آویختند، چهار تن را تیرباران و یکصد و هشتاد و چهار تن را به سنگاپور تبعید نمودند. حکم اعدام خلیلی<sup>۱</sup> هم صادر شد، اما او در حالی که زخمی بود به ایران گریخت. متعاقب این اقدام، انقلاب بزرگ بین‌النهرین به رهبری میرزا محمد تقی شیرازی<sup>۲</sup>، مشهور به میرزا دوم شیرازی روی داد. میرزا فتوا داد علیه انگلستان مقاومت شود و از مسلمانان خواست علیه اشغالگران جهاد نمایند.

ماجراء از این قرار بود که عده‌ای از مردم ابتدا از ایشان استفتا کردند و میرزا حکم وجوب مطالبه حقوق مردم عراق از اشغالگران را صادر کرد. متن استفتا و جواب میرزا دوم شیرازی به این شرح بود:

«حضور شریف حضرات علماء اعلام و حجج اسلام آیات الله فی الانام ادام الله برکات وجودهم العالی. محترماً عرض می‌شود چه میفرمایید درباره اشخاصی که با دعوی مسلمانی در

۱. برای شمهای از زندگی او به ضمایم رجوع کنید.

۲. در مورد زندگی او به ضمایم رجوع شود.

این ایام تقابل کفر و اسلام در مقام معاونت دول کافر برآمده سرآ یا علنآ، مالآ یا حیاتآ، و جانآ بدآ و لسانآ، فکرآ یا خیالآ رأیآ و یا اظهارآ، قلمآ و یا قدمآ علی کل الاحوال در سراء و ضراء به کفار حربی خدمت و به مقاصدشان اعانت می نمایند و درباره کسانی که به ذریع اعمال و اقوال یا به وسایل پاره‌ای نشریات مجهوله و انتشارات مضره به مرام و منویات اعداء دین مبین و دشمنان اسلام و مسلمین مانند انگلیس و روس و فرانس و ایتالی و هر یک از کفار حربی که با اسلام و مسلمین طرف مخاصمه و محاربه واقعنده امروز در مقابل مسلمانان به عداوت مشهور و به جنگ و خونریزی مشغول‌اند، آنان را ترویج می‌کنند و به دول کافره محاربه ظاهرآ و باطنآ مساعدت می‌نمایند، چه حکم دارند و تکلیف مسلمانان با این‌گونه اشخاص چیست؟ مستدعی است به جهت تکلیف مسلمین نسبت به این نوع مردمان حکم الله را در صدور و حواشی و صفحه مقابل مرقوم و به آمهار<sup>۱</sup> و خواتیم<sup>۲</sup> شریف ممهور و مختوم فرماید که عند الحاجه، حجت باشد. ان الله لا يضيع اجر من احسن عملاً.

میرزای شیرازی دوام به استفتای یادشده به این شکل پاسخ داد: «مطالبه حقوق واجبه على العراقيين و يستجب عليهم في ضمن مطالباتهم، رعايه السلم و الامن و يجوز لهم التوصل بالقوه الدفاعيه، اذا امتنع الانگليز عن قبول مطالبهم. الاحرق محمد تقى الحائرى الشيرازي.»<sup>۳</sup> یعنی: مطالبه حقوق بر عراقی‌ها واجب است و واجب است آنان ضمن مطالبات خود، رعایت امنیت و آرامش را بنمایند. متول شدن به قوه دفاعی جایز است، اگر انگلیس با تقاضاهای آنان مخالفت کند.

متن فتوای آیت‌الله سید مصطفی کاشانی به این شرح بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، چنین کسی که به یکی از طرق مرقومه به کفار حربی مثل روس و انگلیس و ایتالی و فرانسه اعانت نماید، از جمله محاربین با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب و ساعی در محرومیت خدا و خاموش کردن نور حق خواهد بود و گناه بسیار بزرگی است. قال الله تعالى: ان الذين يحددون الله و رسوله اوئلک فی الاذلين<sup>۴</sup>. بلکه دور نیست تقویت و مساعدت دول کافره محاربه به قلم و زبان، آشَدَ باشد از اعانت آنان به سيف و سنان و واجب است برهر مسلمانی که این‌طور اشخاص را در این اعمال شنیعه ردع و منع نمایند و اگر مرتدع نشود واجب است که ایشان تنفر و تبری کنند هر چند پدر و پسر یا برادر یا خویشاوندان باشند و چنان که خداوند حمید در قرآن مجید می‌فرماید: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الَّيْوَمَ الْآخِرِ يُؤَدُّونَ مِنْ حَادَّةَ وَ

۱. به معنی مهرها.

۲. جمع مكسر خاتم، به معنی مهر.

۳. ایران در جنگ بزرگ، ص ۷۲.

۴. سوره مجادله آیه ۲۰: آنانکه با خدا و رسول عناد و مخالفت می‌کنند، آن‌ها در میان خلق خوار و ذلیل ترین مردمند.

رَسُولُهُ وَلُوْ كَانُوا آبَائِهِمْ أَوْ أَبْنَائِهِمْ وَأَخْوَانَهِمْ أَوْ عَشِيرَةِهِمْ! أَعَاذُنَاللهَ وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَمْثَالِ  
هُولاءِ الْعَجَرَةِ الْمُفْسِدِينَ: الْجَانِي السَّيِّدِ مُصْطَفَى النَّجْفِيِّ الْكَاشَانِيِّ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ.<sup>۱</sup>

محمد حسین قمشه‌ای هم فتوایی به این شرح صادر کرد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، شَبَهَهُ  
نِيَسْتَ در حَرَمَتْ اعانتَ كَفَارَ كَهْ مَحَارِبَ با مُسْلِمِينَ هَسْتَنَدَ، بَلْكَهُ أَعْظَمَ از كَبَائِرَ استَ. بَرْ عَلَمَا  
وَارِيَابَ مَنَابِرَ وَسَايِرَ مَتَدِينِينَ لَازِمَ استَ مَوْعِظَهِ اينَ گُونَهِ اشْخَاصَ وَرَدْعَ آنَهَا وَاَكْرَهَ العِيَادَ بِاللهِ  
مَرْتَدِعَ نَشَدَنَدَ، آنَ وَقْتَ آنِچَهِ تَكْلِيفَ اَحْقَرَ استَ در بَارَهِ آنَهَا بِيانَ مَى شَوَدَ. حَرَرَهُ الْاَقْلَ مُحَمَّدَ  
حسَينَ القَمْشَهِيِّ.<sup>۲</sup>

بعد از این فتاوا اغلب روحانیان و عشایر عراق در نبرد علیه انگلستان مشارکت کردند،  
اینان ابتدا به فتح و ظفر دست یافتند اما بعد شکست خوردنده؛ فرزند میرزا شیرازی دوم  
دستگیر شد و به ایران تبعید گردید.<sup>۳</sup> از آن سوی به دنبال این فتاوی، نبرد سهمگینی در شهر  
بوشهر علیه اشغالگران انگلیسی روی داد. رئیسعلی دلواری، زائر خضرخان، ناصردیوان  
کازرونی و صولت‌الدوله فشقانی دست به قیام علیه انگلیسی‌ها زدند. خبر این جنبش‌ها به  
زودی به تهران رسید، مدح و ثنای فراوانی از هر سو نصیب کسانی شد که علیه اشغالگران  
دست به نبرد زده بودند، حتی نقالان قهوه‌خانه‌ها اشعار حماسی در مدح تنگستانی‌ها سرویدند.  
به محض اینکه احکام جهادیه علمای عتبات منتشر شد، آنان تلگراف‌هایی هم به رؤسای  
ایلات و عشایر ایران زدند، اغلب سران عشایر به این تلگراف‌ها که در مورد وجوب جهاد علیه  
انگلیسی‌ها بود جواب مساعد دادند الا شیخ خرزل؛ بسیاری از علمای مقیم ایران هم این  
جهادیه‌ها را امضا کردند و از احمد شاه به عنوان پادشاه مسلمین خواستند از ثبور کشور  
حافظت کند. طبق این احکام «انگلیس را باید از جنوب و روس را از شمال اخراج کرد.» به  
گزارش برخی ناظرین «شاید این جهادنامه اسباب انقلابی بشود. اگر هندوستان و افغانستان  
بلوایی بشود کار انگلیس خراب است.»<sup>۴</sup>

روز هیجدهم شوال ۱۳۳۳، مشهدی علی‌اکبر، کلانتر طایفه ده بزرگی از طوایف بزرگ  
شقانی، با سی چهل سوار داوطلبانه به سوی برآذجان حرکت کرد تا به جنگ علیه انگلیسی‌ها  
پردازد. وی از سوی اهالی مشایعت شد، مردم سینه زنان و همراه با دسته موزیک او را بدرقه

۱. سوره مجادله، آیه ۲۲: (ای رسول) هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده‌اند، چنین نخواهی یافت  
که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند و هر چند آن دشمنان پدران یا فرزندان و برادران و خویشاوندان آن‌ها  
باشند.

۲. ایران در جنگ بزرگ، ص ۷۳.  
۳. همان.

۴. همان، ص ۷۰.  
۵. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۲۲.

کردند. علمای فارس از حبیب‌الله قوام‌الملک شیرازی<sup>۱</sup> خواستند در این زمینه به کمک مردم دشتستان بستابد، اما او پاسخ داد:

«خدمت حضرات حجج اسلام، رقیمه شریفه شریعتمداران عالی زیارت شد، اینکه این بنده را نسبت به واقعه بوشهر و مدافعه و مقابله با متزاوزین دعوت فرموده‌اند، قبل از اینکه نامه مبارک بررسد نظر به وظيفة وجدانی و ایمانی و نوکری خود تلگرافی به وکلای محترم فارس و دیگری به مقام ریاست وزرا عرض نموده و تکلیف خواسته‌ام که هنوز جوابی زیارت نشده است، ولی در این موقع چنانچه فرموده‌اند مراعات مقام نوکری و رسمی خود را نمی‌نمایم. بنده نیز خود را مقید نداشته اطاعت اوامر آن ذوات محترم را فرض و واجب می‌شمارم اما با این عجله که فرموده‌اند مگر خود بنده تنها با مختصر اجزا که دارم شرفیاب شوم و الا لازم است رؤسای ایلات را بخواهم و در مقام شور و مشورت و تدارکات امر برآیم و این هم دوستانه و من غیر تحکم خواهد بود زیرا که آن ساعت که بنده قید نوکری دولت و رعیت را از خودم بردارم تحکمی ندارم علی‌ای<sup>۲</sup> حال سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست؛ هر چه زودتر ممکن شود برای شهر حرکت می‌نمایم. حبیب‌الله».<sup>۳</sup>

به این شکل حبیب‌الله قوام از پیوستن به مردم اجتناب کرد. همزمان در مسجد نو شیراز تجمعی بر پاشد، درست در آن روز بود که خبر رسید ناصردیوان کازرونی صبح و عصر با مردم در مسجد نو حضور می‌یابد و اینان در تدارک تفنگچی هستند تا به برازجان روانه دارند. برخلاف قوام‌الملک شیرازی، صولت‌الدوله فشقانی آمادگی خود را برای پیوستن نیروهاش به جنبش تنگستانی‌ها اعلام کرد. او نوشت با اینکه اعلان بیطرفی ایران را دارای اشکال می‌دانسته اما در آن زمان به احترام حکم دولت مرکزی هیچ حرکتی نکرده است، اما امروز که احکام علماء به مقاومت در برابر نیروهای انگلیس صادر شده، او هم آمادگی خود را اعلام می‌دارد:

«ساحت مقدس مجلس دارالشورای کبری شیدالله ارکانه، البته اوضاع بوشهر و دشتستان را به خوبی مستحضر می‌باشند. اوئل بهار که شروع به اوضاع جنوب شد هیجان خلق و احکام حجج اسلام را به ملت و دولت عرض نموده و برای خود تکلیف خواست، حکم و تأکید در حفظ بیطرفی فرمودند، با این‌که کمال اشکال را داشت به هر نحو بود اوامر دولت را به انجام رسانیده، حکم جهاد از عموم حجج اسلام رسیده و مردم همه در هیجان می‌باشند که امکان جلوگیری نیست، کاینه هم که مدت‌هast منحل شده است وکلای محترم که زمام ملت را در دست داشته حالا که کاینه نیست البته زمام دولت و ملت را هر دو در دست دارند، استرحام

۱. ر.ک. ضمام.

۲. رعد، سال ششم، ش ۱۶۹، چهارشنبه ۲۰ شوال ۱۳۲۳، اوئل سپتامبر ۱۹۱۵، «تلگرافات مهمه داخله».

می‌نماید که جواب فوری و تکلیف قطعی بنده را معین فرماید و آلا رشته امور بالمره از کف خواهد رفت. اسماعیل قشقائی.<sup>۱</sup>

به واقع در این دوره تاریخی، قوام‌الملک شیرازی از انگلیسی‌ها حمایت می‌کرد، مقارن حمله روس‌ها به سوی پایتخت، بین قوام‌الملک شیرازی و ژاندارمری نزاع سختی روی داد. به زودی از کازرون کمک‌های فراوانی در اختیار ژاندارمری قرار گرفت، بعد از اینکه خون‌ریزی و آدمکشی از حد گذشت، قوام‌الملک از شیراز خارج شد.<sup>۲</sup> قوام‌الملک بعد از خارج شدن از شیراز، در قطب‌آباد جهرم سکونت گزید، او از این منطقه شروع به جمع‌آوری نیرو برای بازگشت مجدد به شیراز کرد. دارایی‌های او در شیراز قرار داشت، نیز خانواده او عملأً محبوس شده بودند. همزمان برخی از محلات شیراز غارت شده و خسارات فراوانی به شهر وارد آمده بود. مردم در مساجد اسکان داده شده بودند، برخلاف سال‌های گذشته و علی‌رغم اوضاع جوی شیراز، در آن سال برف سنگینی باریده بود. مردم بیچاره از فرط سرما و کمبود مایحتاج زندگی روزگار بسیار دشواری را می‌گذرانیدند. مردم دسته دسته می‌مردند، بیم آن وجود داشت قوام با نیروهای خود بار دیگر به شهر بازگردد و محلات باقیمانده هم غارت شود.<sup>۳</sup>

تلگراف‌های دیگری از زنجان با امضای اعیان و اشراف و علماء و روحانیان آنجا خطاب به رئیس‌الوزرا ارسال شد. متن یکی از این تلگراف‌ها به این شرح بود:

«توسط حضرت اشرف شاهزاده رئیس‌الوزرا، حضور عدالت گنجور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه؛ با ازدیاد تقدیم دعاگویی و اطاعت و انقیاد اهالی به اوامر دولت ابد آیت در حفظ بیطرفي همواره فریضه ذمه دعاگویان است از اراده علیه همایونی در تجدید کابینه هیئت دولت و تصمیم و تعایلی که فرموده‌اند تشکر و این نیت مقدس را که عین صلاح ملت و باعث رفاه مملکت است تقاضی و تبعیت آن را لازم و ازدیاد شوکت و اقتدارات سلطنت همایونی خلدالله ملکه را از خداوند علی اعلی به اخلاص عقیدت مسئلت می‌داریم.»<sup>۴</sup>

به دنبال این تحولات، خبر می‌رسد که جوانان در شیراز مشغول مشق نظامی هستند، داوطلبان روزهای جمعه و دوشنبه در مسجد نو در حضور علماء نطق‌های بلیغ گوش می‌کردن. در این هنگام میرزا عبدالصمد نامی که منشی کنسول انگلیس در شیراز بود، به هنگام عبور از کوچه مورد اصابت چند گلوله قرار گرفت و مجرح گردید. نوکر او هم تیر خورد و زخمی شد، اما بعد از ساعاتی درگذشت. ایل فشقائی لحظه به لحظه به شیراز نزدیک‌تر می‌شد، اما

۱. همان، ش ۱۷۰، جمعه ۲۳ شوال ۱۳۲۲، ۱۹۱۵ سپتامبر، «تلگراف آقای صولت‌الدوله».

۲. عین‌السلطنه، ص ۴۴۲۷، به نقل از روزنامه رعد.

۳. همان، صص ۴۴۴۹-۴۴۵۰، به نقل از جراید پایتخت.

۴. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۴۳۳، به نقل از روزنامه رعد.

طبق گزارش‌های واصله تا آن زمان مرتکب عمل خلافی نشده بود.<sup>۱</sup> همزمان غلامعلی نواب، کارمند کنسولگری انگلیس در بوشهر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به قتل رسید. نواب روز ۲۶ شوال ۱۳۳۳ مطابق با هفتم سپتامبر ۱۹۱۵ به قتل رسید و در آن زمان نایب کنسول بریتانیا در بوشهر بود.

فرماندهی قیام دشتستان با رئیس‌علی دلواری بود. رئیس‌علی دلواری ضابط و کخدای دلوار فرزند رئیس‌محمد دلواری مردی شجاع و بسیار دلاور بود و در سال ۱۳۰۳ قمری در دلوار زاده شد. در سال ۱۳۳۳ قمری در جنگ بین‌الملل اول پس از اینکه انگلیسی‌ها بوشهر را گرفتند نامبرده برای دفاع از وطن به اتفاق شیخ حسین خان چاکوتاهی سalar اسلام، ضابط و کخدای چاکوتاه و زائرخضر خان امیر اسلام، ظابط و کخدای آهرم بر ضد انگلیس‌ها قیام کردند و تا سال ۱۳۳۹ قمری مطابق با ۱۲۹۹ خورشیدی با آنان مشغول به جنگ و زد و خورد بودند. رئیس‌علی از حیث شجاعت و دلاوری کم‌نظیر و در دیانت و وطن‌خواهی مردی متعصب و بانفوذ شناخته می‌شد و با سلطه بیگانگان در ایران سخت مخالف بود. او در سال ۱۳۳۳ قمری به تحریک بیگانه به دست غلامحسین تنگکی در سن ۳۰ سالگی شهید شد.

وقتی رئیس‌علی به شهادت رسید مراسم با شکوهی برای او در دشتستان برگزار گردید. شیخ حسین مجتهد و سایر اهالی برازجان مجلس فاتحه‌ای برای او تشکیل دادند، «عموم اهالی برای فاتحه حاضر شدند». در این حال واسموس جاسوس مشهور آلمانی به سمت بندر احمدی حرکت کرد، درست در چنین حال و احوالی بود که «دو ساعت و نیم به ظهر مانده در حالتی که غلامعلی خان نواب ویس کنسول انگلیس به طرف قونسولخانه می‌رفته است، چند تیر از طرف شخصی که هنوز معلوم نشده کیست، به طرف او خالی شده دو تیر به مشاراشه می‌خورد فعلاً او را به منزلش برده مشغول معالجه هستند». در حالیکه نواب در بستر مرگ قرار داشت، «در بعضی از مساجد [شیراز] هم برای رئیس‌علی دلباری<sup>۲</sup> ختم گذارده‌اند».<sup>۳</sup>

فاجعه در این بود که رجال سیاسی، احزاب و مطبوعات از حوادث خونباری که در جنوب کشور می‌گذشت اطلاعی نداشتند و یا اطلاعات خود را در اختیار توده‌های مردم قرار نمی‌دادند. این بود که مردم کازرون به جان آمده از ستم انگلیسی‌ها، تلگرافی خطاب به احمد شاه ارسال کردند، رونوشت آن را هم در اختیار مجلسی که اینک دیگر ظاهراً موجود بود و به‌واقع وجود خارجی نداشت، ارسال نمودند. رونوشت دیگری از این تلگراف به وزیر داخله، وزیر پست و تلگراف، وزیر عدله، حزب اعتدالی، حزب دمکرات، خزانه‌داری و روزنامه‌های

۱. رعد، سال هفتم، ش ۲۸، ۴ شب ۱۷ ذی‌حجہ ۱۳۳۳، ۲۷ اکتبر ۱۹۱۵، «در شیراز».

۲. کذا: دلواری.

۳. عصر جدید، ش ۶۴، پنج شب ۲۸ شوال المکرم ۱۳۳۳، «از تلگرافات داخله».

عصر جدید و رعد ارسال گردید. متن تلگراف که با امضای «عموم اهالی کازرون» ارسال شد به این شرح بود:

«آیا هیچ توجهی به سمت جنوب خصوصاً دشتی و دشتستان و بنادر خلیج [فارس] دارید و می‌دانید که دو ماه است اهالی دشتستان سینه خود را سپر تیر و توب تعذیبات اجانب نموده و یا به چه جهد و فداکاری جوانان رشید خود را قربان استقلال تاج و تخت کیانی و آب و خاک ایرانی می‌نمایند؟ آیا هیچ صدای رسای استغاثه مجاهدین که به اقطار و اصقاع ممالک عالم رسیده استماع فرموده‌اند که چه زیان حالی دارند؟ یا هیچ تصدیق می‌فرماید که القای کلمه بیطریفی و اقدامات لازمه می‌شود و اغفال اولیای امور چه آتشی به خرمن بزرگواری ایرانیان زد، چه لکه تاریخی به عنصر غیرت و تاریخ شجاعت<sup>۱</sup> نیاکان ما فرود آورد؟ آیا هیچ خبر دارید که ده روز است اهالی کازرون با آن همه بی‌نوابی رجالاً و نساناً چه محشری اسف‌خیز و چه منظره غم‌انگیز در مصابی که از انگلیسیان به بنادر فارس وارد آمده دائر کرده‌اند؟ هیچ شنیده‌اید که با چه بی‌حیایی دولت انگلیس پرچم دولت ایران را در بوشهر سرنگون، دوازه دولتی را ضبط، گمرکات را در تصرف، دست تعذی و تطاول به ناموس اهالی بنادر دراز، چه سوء‌اقدامات رقت‌انگیزی به برادران وطنی شما وارد آورده‌اند؟ آیا می‌دانید که از بنادر فارس تجاوز کرده و می‌خواهند به دستیاری خائنین داخلی صفحه جنوب را بمبارده، شیراز را مرکز ایالت آسیانی بريطانیه قرار و بیرق<sup>۲</sup> دولت می‌شوم خود را بالای چهل ستون اصفهان نصب نمایند؟ آیا این است معنی بیطریفی؟ این بود فلسفه "اقدامات لازمه می‌شود؟" ای مبادی عالیه! ای اعضای مجلس مقدس! ای افراد ملت نجیب طهران! ای ارباب جراید! چه قدر جای شما خالی است که اهالی کازرون زیر سایه مساعدت روحانیان و حسن اقدامات محیر العقول سردار اسلامی آقای ناصر دیوان با چه جدی کافی و جهودی وافی خود را برای قربانی کردن در طریق استقلال وطن عازم میدان جنگ [شده] برای فوز شهادت بر یکدیگر تقدم می‌جویند. چه قدر جای تمثیلاً است که مادران کفن به گردن خود می‌اندازند و نوعروسان پرده‌گی<sup>۳</sup>؛ سرود رزم برای دامادان می‌گویند، پیرمردان، علماء، سادات، با قد خمیده و پای پیاده به شرف شهادت مشرف<sup>۴</sup> می‌شوند، وجدان کائنان تصدیق این حسن اقدام می‌نماید که اگر بذل مجاهدات فداکارانه دشتستان و کازرون به سرکردگی سرداران ملی آقای غضنفر السلطنه، شیخ حسین خان [چاکوتاهی] و سرداران اسلامی ناصر دیوان، ضیغم دیوان، هژبر نظام نبود، حالا

- 
۱. اصل: تجاعت.
  ۲. اصل: کرده‌اید.
  ۳. اصل: بیدق.
  ۴. کذا.
  ۵. اصل: تشرف.

دولت انگلیس تجدید فجایع<sup>۱</sup> قفقاز و مسلمانان آنجا را در فارس معمول داشته بودند. ای مصادر بی‌غرض بی‌طبع ایران دوست! ای وکلای ملت! آیا هنوز وقت آن نرسیده که تغییر مسلک مرعوبیت داده به نام اسلامیت در مقام بقای استقلال مملکت برآمده، بیش از این خود را مورد تهاجمات بی‌اساس اجانب نگذاریم. اهالی کازرون و توابع پس از ادراک مصائب حالیه و غربت ایران، با فتاوی مقدسه روحانیان، زندگانی امروزه زاید بر این [را] مردن بی‌شرفانه می‌دانند؛ از همت امام عصر و اقبال تاج و تخت کیانی شاهنشاه اسلام پناه آنچه را دیگران به قول و لفظ ملت بیچاره را متظر کرده بودند، فدائیان به فعالیت آن نایل شده مستدعی از مقام مقدس آن ذوات مقدسه چنانیم<sup>۲</sup> که به خلاف آن همه مایوسی‌های ایام گذشته بذل توجهی فرموده و اقدامات با موقع فدائیان [را] بی‌نتیجه نگذارند.<sup>۳</sup>

خواجه عبدالله ملقب به ناصر دیوان فرزند خواجه حسنعلی که سال‌ها خود و نیاکانش به طور موروثی به سمت کلاتنتری<sup>۴</sup> کازرون برقرار بودند، از رهبران قیام جنوب علیه انگلیسی‌ها به شمار می‌رفت. ناصر دیوان از خوانین و بزرگان ثابت‌قدم فارس بود که برای دفاع از وطن خود در مقابل بیگانگان همیشه آماده و مهیا بود، مکرر برای دفاع از وطن با بیگانگان نبرد کرد و آنان را تار و مار نمود. پس از قرارداد کذایی ۱۹۰۷ که طبق آن روس و انگلیس ایران را بین خود به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند، انگلیسی‌ها برای اجرای قرارداد مزبور و توسعه نفوذ خویش عده‌ای نظامی به بوشهر وارد کردند و تصمیم داشتند از آنجا رهسپار شیراز شوند. هنگامی که به نزدیکی کازرون رسیدند ناصر دیوان در مقابل آنها عرض اندام نمود و مانع رفتگشان به شیراز شد. در نبردی که میان او و سپاهیان انگلیس روی داد، ناصر دیوان آنان را سخت شکست داده و مانع رفتن آنان به شیراز گردید.

در جنگ بین‌الملل اول که انگلیسی‌ها به سال ۱۳۳۳ قمری بوشهر را اشغال کردند، تنگستانی‌ها<sup>۵</sup>، ناصر دیوان کازرونی و بعد هم اسماعیل خان صولت‌الدوله سردار عشاير رئیس ایل قشقائی بر ضد آنان قیام کردند و با سختی و از جان گذشتگی با انگلیسی‌ها و موافقین آنان وارد نبرد گردیدند. هر چند اینان از هستی ساقط شدند و دار و ندارشان به باد فنا رفت و به استثنای ناصر دیوان که به مرگ طبیعی درگذشت، دیگران یا در میدان جنگ، مثل رئیس‌علی دلواری و یا در زندان قصر رضا خانی مثل صولت‌الدوله قشقائی کشته شدند. اینان نشان دادند که روح وطن‌پرستی و سلحشوری ایرانی با وجود بحران‌های ویرانگری که کشور را به

۱. اصل: فجیعه.

۲. اصل: چنانیم.

۳. عصر جدید، ش ۵۸، ۱۴ شوال المکرم ۱۳۳۳، ۲۶ اوت ۱۹۱۵، «از تلکرافات داخله».

۴. حکومت.

۵. شیخ حسین خان چاه کوتاهی - زائر خضر خان و رئیس‌علی دلواری.

خاک سیاه نشانده بود، نمرده و در صورت ضرورت در راه وطن خود از جان و مال می‌گذرند. به قول کمره‌ای، یکی از افرادی که با ناصر دیوان همکاری می‌کرد، نظام التجاری بود به نام آقا میرزا علی کازرونی او مردی بود قد کوتاه «ولیکن شیکی در او نیست.» وقتی نیروهای تنگستانی شکست خوردن وی گریخت و از بیابان خود را به تهران رسانید. دو فرزند او را فرمانفرما بعداً دستگیر کرد و زندانی نمود، خودش هم در زمان وثوق به حبس نظمه افتاد. کمره‌ای مدعی است وثوق‌الدوله صریحاً به او گفته است «انگلیسی‌ها تقاضای حبس او را نموده‌اند.»<sup>۱</sup>

جنبیش ناصر دیوان تا سالیان بعد هم ادامه یافت، به طور مثال در سال ۱۳۳۶ که با ظهور انقلاب بلشویکی شورش‌های منطقه‌ای علیه بریتانیا شدت گرفته بود، خبر می‌رسید «ناصر دیوان کمارجی» به بوشهر حمله برده تا آن را از دست انگلیسی‌ها خارج سازد؛ او حتی توانست شهر را تصرف کند، اما جهازات جنگی انگلیس شهر را مورد حمله قرار دادند و آن را بمباران نمودند.<sup>۲</sup> ناصر دیوان در سال ۱۳۱۴ خورشیدی در کازرون درگذشت.

زاده حضر خان تنگستانی امیر‌اسلام، ضابط و کدخدای آهرم<sup>۳</sup> در جنگ بین‌الملل اول در سال ۱۳۳۳ قمری وقتی که انگلیسی‌ها بوشهر را تصرف کردند؛ دست به قیام علیه بیگانگان زد. او در دیانت و وطن‌خواهی مردی بود غیرتمند. به اتفاق شیخ حسین خان چاکوتاهی سalar اسلام، ضابط و کدخدای چاکوتاه<sup>۴</sup> علیه انگلیسی‌ها قیام کرد و تا سال ۱۳۳۹ قمری مطابق با ۱۲۹۹ خورشیدی با آنها مشغول به جنگ و زد و خورد بود و سرانجام در سال ۱۳۴۱ قمری مطابق با ۱۳۰۱ خورشیدی به تحریک بیگانگان به وسیله یکی از اهالی تنگستان همراه با پسرش سام خان کشته شد.

این کمترین تفاوت نهضت جنوب بود با به اصطلاح دولت ملی نظام‌السلطنه. اگر به واقع اینان ملی بودند، باید نیروهای خود را به کمک جنبیش که در حال وقوع بود، اعزام می‌کردند نه اینکه آنان را به میان آتش و دود ببرند و همه را به دم تبع تیز قزاقان بی‌رحم بسپارند. علی‌القاعدہ باید جنبیش در جایی روی می‌داد که هسته مرکزی آن شکل گرفته بود، جنبیش که قائم به دولت خودخوانده نظام‌السلطنه نبود و از مدت‌ها پیش زمان اشغال بوشهر به دست انگلیسی‌ها شکل گرفت. اما نظام‌السلطنه با اعزام نیرو به غرب کشور، سکون و عدم تحرک و تزریق نومیدی و یأس، بین نیروهای تحت امر خود و جنبیش جنوب فاصله انداخت. تنها کاری که او توانست بکند این بود که هزاران نیرو را ناامید ساخت و بعد از آن خود و خانواده به

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۹۴۲.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۵۰ ۱۹ شبه ربیع‌الاول ۱۳۳۶، ۳ زانویه ۱۹۱۸، «خبر نازه.»

۳. آهرم مرکز تنگستان است.

۴. چاه کوتاه در ۴۲ کیلومتری بوشهر و اهرم واقع شده است.

استانبول کوچید و رهبران بحران هم به برلین رفتند. جنبش سراسری جنوب و مرکز ایران علیه انگلیس بی پار و یاور ماند و نظام‌السلطنه هم نیروهای خود را همه به کشتن داد بدون اینکه دستاوردهی جز نامیدی داشته باشد. به واقع نظام‌السلطنه توانست با ایجاد تفرقه بین نیروهای مبارز، خاطر انگلیس را از جنوب و مناطق نفت‌خیز آسوده دارد، خرزل - فامیل او - هم همراه با والی پشتکوه لرستان کمر به خدمت شرکت نفت انگلیس و ایران بسته بودند. اینها همه دست به دست هم داد و موازنۀ قوا را به نفع اشغالگران انگلیسی خاتمه بخشید.

#### ۷. وضعیت نظامی ایران در دوره جنگ

نیروهای ایران چه از حیث نفرات و چه از نظر تجهیزات توان رویارویی با روس و انگلیس را نداشت، تا آنجایی که به نظام‌السلطنه مربوط می‌شد، قرار هم نبود رویارویی صورت گیرد. در آن ایام نیروهای ایران تجهیزات خود را با شتر حمل می‌کردند، این بود که در فصل سرما و شروع بارندگی این حیوانات زمین‌گیر می‌شدند. در چند فرسخی اردوگاه‌های ایرانیان در غرب کشور، اردوی روسیه نفرات و سلاح‌های خود را با اتوموبیل به سرعت حمل می‌کرد، و «ما نتوانسته‌ایم مختصر قورخانه خود را لاقل به دوش اسب و استر بگذاریم که شب در میان صحرا و در آب و گل نماند. بلی این است نتیجه غفلت گذشتگان، این است ثمره خیانتکاری پیشینیان، این است اثر کشمکش حیدری و نعمتی کارکنان امروز ما، و این است نتیجه بی‌لیاقتی ذمه‌داران امور ما که وزر و وبالش دامنگیر ما شده است».<sup>۱</sup>

روزنامه عصر جدید در تحلیلی علت العلل بحران لرستان را نه فقط به دلیل رقابت‌های روس و انگلیس و یا دخالت‌های بیجای آلمانی‌ها، بلکه ناشی از عدم کفایت شخص نظام‌السلطنه ارزیابی نمود:

«برای دانستن اسباب و علی که انتظام لرستان را به این‌طور به یک وقت متلاشی نمود، خیلی راه دور نباید رفت و واقعات آنجا را نه از تحریکات آلمان‌ها و نه از تشبتات روس و انگلیس باید دانست. خلاصه مطلب به طوری که ما اطلاع حاصل کرده‌ایم این است که آقای نظام‌السلطنه که در حسن تدبیر معروفیت تمام ندارند؛ در این مورد به رئیس ژاندارمری بروجرد دستور می‌دهند که در مقام وصول مالیات عقب‌افتداده چندین ساله الوار برآیند، محرك یک چنین بلیه هم معلوم است با بی‌پولی است. لرها با وجود این‌که به سادگی معروف‌اند مع‌هذا در این موقع عقل‌های خود را روی هم گذاشتند دیدند اگر بخواهند تمام مالیات عقب‌افتداد را بدهنند بالغ بر چند صد هزار تومان خواهد شد. این بود که کردند آن اقداماتی را که جزئیاتش را در جراید خوانده‌ایم. هیئت معظمه دولت به طوری که می‌شنویم در مقام اتخاذ وسائل

۱. دولت‌آبادی، ج. ۳، ص. ۳۱۴.

فاطعی برای تسکین لرستان برآمده‌اند و ما مأیوس نیستیم از اینکه در تسریع اعاده امنیت در تمام لرستان هیئت دولت به زود موقیت حاصل نمایند.»<sup>۱</sup>

داستان این بود که درست در بحبوحه جنگ، نظام‌السلطنه که پیشتر والی لرستان بود، دستور داد مالیات‌های معموقه مشتی مردم محروم را یکجا دریافت کنند. این امر فشار زیادی بر مردم وارد ساخت و نشان داد که ادعای ملی بودن نظام‌السلطنه تا چه اندازه بی‌پایه است. مردم لرستان یکپارچه علیه اقدامات مشکوک این مرد رایت طبیان برافراشتند و در نزاع بین نیروهای رئیس به اصطلاح دولت ملی و مردم لرستان، دو طرف بی‌گناه طعمه مرگ شدند.

این بحران و «داستان حیدری و نعمتی که اکنون بدیختانه به عنوان اختلاف مسلک سیاسی در تمام بلاد ایران جاری است»، ریشه بسیاری از بحران‌های کشور بود. حال بینیم ریشه این کشاکش چه بود؟ در ایامی که فرمانفرما والی کرمانشاهان بود، خود را به اعتدالی‌ها بست، وی در ایام حکومت خود مردم را تشویق به عضویت در این حزب می‌کرد، بنا براین حزب اعتدالی در نواحی غرب کشور قدرت زیادی داشت. از سویی عده‌ای دیگر به عنوان دمکرات علیه اعتدالی‌ها موضع گیری می‌کردند. این دسته‌بندی‌ها در کرمانشاه اهمیت زیادی داشت، به دلیل اینکه ایلات و عشایر به ویژه رؤسای آنها به دلیل اختلافات شخصی به یکی از این احزاب وارد شده بودند. این دسته‌بندی‌ها و اختلافات شخصی باعث بروز رقابت‌های شدیدی بین مردم گردید، «مردم مسلحی که بیشتر آنها از اوضاع روزگار به کلی بی‌خبرند از روی طمع ویا به ملاحظه‌ها و خصوصیت‌ها در یکی از این دو دسته داخل گشته به جان یکدیگر افتاده‌اند.»<sup>۲</sup>

حتی بعد از اینکه فرمانفرما از حکومت کرمانشاه معزول شد، رقابت‌های حزبی تأثیر مخربی بر وضعیت منطقه به جای نهاد. در این مقطع آلمانی‌ها به عنوان حمایت از دمکرات‌ها و روس‌ها به عنوان حمایت از اعتدالی‌ها و انگلیسی‌ها تحت نام دفاع از گروهی دیگر از دمکرات‌ها بحران‌ها را به اوج خود رسانیده بودند. به‌موقع صحنه سیاسی ایران عرصه زد و خورد جریان‌های سیاسی خاصی بود که قدرت‌های بزرگ بین المللی برای پیشبرد اهداف استعماری خود از آنها در نهایت حد ممکن استفاده می‌کردند؛ ظاهر بحث درگیری احزاب سیاسی بود اما در پشت جدال احزاب، صدور بحران‌های قدرت‌های غربی به ایران را می‌شد مشاهده می‌کرد.

حین جنگ و به دنبال اشغال ایران توسط قدرت‌های بزرگ، دمکرات‌ها به دو دسته تقسیم شده بودند، گروهی از آنان که خویش را ضد تشکیلی می‌خوانند با نام دروغین ژرمانوفیلی؛ با

۱. عصر جدید، ش. ۵۹، شنبه ۱۶ شوال المکرم ۱۳۳۳، ۲۸ اوت ۱۹۱۵، «لرستان».

۲. دولت‌آبادی، ج. ۳، ص. ۳۲۵.

۳. همان.

مافیای اقتصادی و سیاسی انگلستان در ارتباط بودند، این تشکیلات با خشونت زایدالوصفی رقیب را از صحنه خارج می‌کرد و ترور مهم‌ترین ابزار تسلط آنها به شمار می‌رفت و کمیته مجازات بازوی عملیاتی آنها، با ایجاد رعب بین مردم مهم‌ترین و کاری ترین ضربات را بر امنیت کشور وارد ساخت. برخی از دمکرات‌ها هم به طور سنتی سر در آخر سیاستمداران انگلیسی داشتند و روس‌ها هم اعتدالی‌ها را ابزار پیشبرد سیاست خود در کشور کرده بودند. گروه ضد تشکیلی به دست سید محمد کمره‌ای به دلیل ضدیت با وثوق تشکیل شد. در دوره مهاجرت و تشکیل کابینه نظام‌السلطنه، وثوق از نیروهای در صحنه دعوت کرد به میدان آیند و طبق موازین دمکراسی تشکیلات خود را باز دیگر سامان دهنده، در این میان او از بقایای حزب دمکرات که در تهران بودند خواست تشکیلات حزب دمکرات را سازمان دهنده. به نظر کمره‌ای هدف وثوق این بود که «دمکراسی را حقیقتاً از میان ببرد و صورتاً تا مدتی که [دمکرات‌های مورد نظر او] خراب نشده‌اند، اتفاقاً اتفاق نماید»<sup>۱</sup>، او ادامه می‌دهد: «من هم ایجاد ضد تشکیل نمودم که اقلام مقصدش ختنی بشود.» کمره‌ای نقل می‌کرد که وثوق در دوره اول نخست وزیری خود تلاش کرد بین دمکرات‌ها اختلاف اندازد، این امر میسر نشد، اما اندکی بعد باز هم رئیس وزرا گردید، در این زمان به قول او کلیه دشمنان کمره‌ای را سر کار آورد و «آنچه احتمال دوستی و آشنازی با من داشتند آنها را تهدید به اتفصال، اعدام، تبعید و در تبعید اعدام و قدری در حبس [نگاه داشت].»<sup>۲</sup> این دوستان کمره‌ای که اعدام شدند، البته یا همانهایی‌اند که آدم کشته بودند و یا کسانی بودند که راهزنی می‌کردند؛ مثل نایب حسین کاشی. از سویی کسانی که تبعید شدند همانهایی بودند که با آدمکشان مرتبط بودند، به طوری که خواهیم دید، بسیاری از مشاهیر فوم با دسته جنایتکاران مرتبط بودند و به واقع به آنان رهنمود می‌دادند.

به هر حال عده‌ای از رجال نسل دوم مشروطه، با عنوان آلمان دوستی از همان دوره جنگ اول جهانی به تکاپو برآمدند تا اهداف بلند مدت خود را از طریق وسایل ممکن محقق سازند. در این بین عده‌ای از سوی کمیته ملی ایران مستقر در برلن و استانبول که اولی روزنامه کاوه را منتشر می‌کرد، به کرمانشاه آمدند و روزنامه‌ای را راه اندازی کردند که سرمایه آن را آلمانی‌ها تقبل کرده بودند. این روزنامه را رستمیز نام نهادند، کسی که این روزنامه را منتشر می‌کرد جوانی بود به قول دولت آبادی «تحصیل کرده و حساس»<sup>۳</sup> به نام ابراهیم پورداود گیلانی. ابراهیم پورداود این باستان گرای دو آتشه، از دوره جوانی کمک کننده به ایدن‌لوژی خاصی بود که بعدها بسترها لازم را برای شکل‌گیری حکومت رضا شاه مهیا ساخت.

نیز درست در چنین ایامی بود که سرهنگ محمد تقی خان آذربایجانی مشهور به پسیان که

۱. کمره‌ای، ج ۱، ص ۶۱۴.

۲. دولت آبادی، ج ۲، ص ۳۲۸.

یکی از افسران خوشنام و تحصیل کرده ژاندارمری بود و در این زمان در نزدیکی کرمانشاه در مرخصی به سر می‌برد، به منصب حاکم نظامی شهر گماشته شد. پسیان زمانی که نظام‌السلطنه در برابر حملات روس‌ها به میاشات رفتار می‌کرد و حتی رؤسای ایل سنجابی را که سنگر مقدم دفاع بودند به حال خود رها نموده بود، دویست تن از افراد سواره و پیاده ژاندارمری را انتخاب کرد و همراه با سلطان حبیب‌الله خان شیانی به قشون معظم روسیه حمله برد و آنها را وادار به عقب‌نشینی کرد. عملیات پسیان که در خانقین اتفاق افتاد باعث شد رهبران قوم و بزرگان شهر به نزد این سردار شجاع روند و از او تشکر نمایند.<sup>۱</sup>

در این حال پرنس رویس وزیر مختار آلمان که همراه با مهاجرین به قم رفته بود، خود به سمت کرمانشاه حرکت کرد و قبل از عزیمت از لسان‌الملک سپهر مدیر کل وزارت جنگ خواست وقتی وارد تهران می‌شود «با نفوذی که در میان رجال آزادی‌خواه دارد مانع پیوستن دولت ایران به متفقین شود و به توسط دوست خودش شاهزاده نصرت‌السلطنه دربار و کابینه را از چنین اقدام ناصواب بر حذر دارد و خود در طهران با میو زمر<sup>۲</sup> دفتر دار سفارت آلمان تماس داشته باشد».<sup>۳</sup>

نیز در این ایام افراد زیر در کرمانشاه به سر می‌بردند که به‌واقع در زمرة رهبران مهاجرین به شمار می‌آمدند: سید محمد رضا مساوات نماینده تهران و شوهر خواهر سید محمد کمره‌ای رهبر گروه ضد تشکیلی حزب دمکرات، میرزا عبدالحسین وحید‌الملک نماینده تهران، میرزا محمد علی فرزین (کلوب) نماینده همدان، مشارالدوله شیرازی نماینده فارس، سید حسن کرازی و عزال‌الممالک اردلان نماینده‌گان کرمانشاه، میرزا احمد خان قزوینی نماینده یزد و شیخ رضا دهخوار قانی نماینده تهران.<sup>۴</sup> اینان نماینده‌گان مجلس سوم و نیز اعضای حزب دمکرات به شمار می‌آمدند. در همین ایام نماینده‌گان حزب اعتدالی هم وارد کرمانشاه گردیدند، رجل روحانی مشروطه‌خواه سید محمد طباطبائی هم آنان را همراهی می‌کرد. اینان ضمن حفظ حرمت طباطبائی به دلیل کبر سن و پیشگامی‌اش در مشروطه ایران، وی را به سمت ریاست افتخاری خود برگزیدند، اما ریاست قوه مجریه را به نظام‌السلطنه مافی واگذار کردند. مهاجرین دو مسئله را در اولویت برنامه‌های کاری خود قرار دادند؛ نخست اینکه حقوق آنان چه مبلغ باشد و اینکه این پول را چگونه از آلمانی‌ها دریافت نمایند.

درست در چنین شرایطی بود که تلگراف‌های جانخراسی از غرب کشور به تهران می‌رسید. در شهر صحنه، متفقین مردم بی‌گناهی را که مشغول کسب و کار خود بودند و برخی به

۱. همان، ج ۴، ص ۱۱.

۲. کذا: زومر.

۳. ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۵۳.

۴. همان، ص ۳۱.

تجارت خویش مشغول؛ دستگیر کردند و با «کمال وحشی‌گری» به اسارت در آوردند. این مردم بی‌گناه را به محلی برداشت که جای «آدم‌های شریر و بدکار» بود. زن و بچه‌ها را گرفتند و با «پای برخنه» از ایران خارج کردند؛ «چند صد نفر» از این مردم «در راه از کثرت زحمت و اذیت فوت شدند». در ارک مردم شرح مظلومیت خود را به رشته تحریر در آوردند، اینان از تعدیات سهم‌الملک به دولت مرکزی تظلم کردند، دو سال بود که او به مردم ظلم می‌کرد و مردم استفاده می‌کردند اما نتیجه‌ای به دست نمی‌آمد. این سهم‌الملک همان است که به کمک نیروی کذاپی نظام‌السلطنه مافی شتافته بود. به هر حال اینان مبالغ گزاری را به زور از ضعفا دریافت می‌کردند، آنان را غارت می‌نمودند؛ باز هم استدعا شده بود به فریاد این مظلومان گوش فراداده شود.<sup>۱</sup>

موضوع دومی که مورد بحث واقع شد این بود که دولتی را به ریاست نظام‌السلطنه شکل دهنده، همزمان با این حوادث بار دیگر کشاکش اعتدالی - دمکرات شروع شد. آنان بر سر «حکومت موقتی موهم» با هم درگیری پیدا کردند. بحث این بود که چه کسانی به عضویت کابینه نظام‌السلطنه در آیند، دمکرات‌ها آشکارا از نظر نیروی لازم بر اعتدالی‌ها برتری داشتند، پس اعتدالی‌ها از مسئولین تشکیلات محلی کرمانشاه خواستند کسی را به نمایندگی آنان وارد هیئت مجریه نماید تا بلکه تعادل قوا یکسره به نفع حریف تمام نشود. نتیجه امر این شد که «ملاحظات شخصی و مراجعات‌های حزبی و مسائلی که در برابر مصالح ملکی و در مقابل لزوم فوریت اتمام کارهای اساسی قابل هیچ اعتنا نبود؛ نگذاشت از وقت پر قیمت استفاده شده باشد.»<sup>۲</sup> البته مقصراً اصلی احزاب اعتدالی و دمکرات بودند، اما آنچه مسائل را بغرنچه ترمی کرد این بود که لیدرهای هر دو حزب یعنی سید صادق طباطبائی رهبر حزب اعتدالی و سلیمان میرزا اسکندری رهبر حزب دمکرات هنوز در همدان اقامت داشتند و وارد کرمانشاه نشده بودند. از سویی شخص نظام‌السلطنه در این بحران‌ها مقصراً بود، «اگر نظام‌السلطنه شخص وطن‌پرست با جرئتی بود می‌توانست از اغراض خصوصی اشخاص در مقابل مصالح وقت جلوگیری کند، اما نبود و نکرد و وقت بسی پر قیمت به باطل گذشت.»<sup>۳</sup>

نیرویی که در کرمانشاه جمع آورده بودند با روس‌ها درگیر شد، اما سوء‌تدبیر نظام‌السلطنه باعث شد بحرانی رقت‌انگیز بروز نماید. نیروهای موجود که با همراهی آلمانی‌ها و عثمانی‌ها علیه روس‌ها می‌جنگیدند به سرعت شکست خوردنند. نیروی شکست خورده وارد قصر شیرین شد، انتظار این بود که حداقل مواد غذایی برای این گروه فراهم شود، اما حتی یک دلجویی از آنان به عمل نیامد. به قول دولت‌آبادی حتی یک «قهقهه‌خانه عمومی» هم برای این

۱. عصر جدید، ش. ۵۹، شنبه ۱۶ شوال المکرم ۱۳۲۲، ۲۸ اوت ۱۹۴۵، «لرستان».

۲. ایران در جنگ بزرگ، صص ۳۳۲-۳۳۳.

۳. همان، ص ۳۳۳.

تصییت‌زدگان فراهم نیاوردند. زیان‌های فراریان و شکست خورده‌گان در کام خشکیده بود، در حالی که حتی یک پیاله آب گرم در اختیارشان قرار ندادند، «نه این است که به نظام‌السلطنه تذکر داده نشد، بلکه شد و هیچ اثر ننمود؛ در صورتی که زندگی او و خانواده و بستگانش به رفاه بود.»<sup>۱</sup> این بود وضعیت اداره نیرویی که در غرب کشور می‌زیستند، ایلات و عشایری که با جان و دل برای دفاع از میهن خود از وجود خویش مایه می‌گذاشتند؛ و این بود نوع مدیریت نظام‌السلطنه.

در همین اوضاع و احوال تشتت بیداد می‌کرد. اعضای حزب دمکرات که در کمیته دفاع ملی عضویت داشتند، دست به اقداماتی می‌زدند که ظاهرآ ضد نظام‌السلطنه بود، اما به واقع به نفع او تمام می‌شد. اندیشه خطرناک تأسیس جوخه‌های ترور در همین زمان شکل گرفت، عده‌ای از اینان مصمم شدند حیدرخان عمواوغلى را که در سابق هم با دمکرات‌ها پیوند داشت و اینک در بغداد می‌زیست وارد ایران سازند. هدف اصلی این بود که حیدرخان را که مردی متھور و بی‌باک به نظر می‌رسید، وارد کارهای نظامی کنند و علی‌الظاهر به جای نظام‌السلطنه مافی بگمارند. نظام‌السلطنه در برابر روس و انگلیس ملاحظه‌کاری می‌کرد، عده‌ای از مهاجرین حیدرخان را طلبیدند تا عکس او عمل کند. فرماندهان قشون یعنی صمصام‌الملک سنجابی، ابوالقاسم خان بختیاری، محمد تقی خان پسیان سرهنگ ژاندارمری و اکبر میرزا فرمانده فوج نادری، نامه‌ای خطاب به حیدرخان نوشتند و آن را به دست فرمانده آلمانی بوب دادند تا به او برساند. بوب هم نامه را به نظام‌السلطنه تحويل داد! به زودی معلوم شد که سید محمد رضا مساوات طراح این قضیه بوده و او در اندیشه تأسیس جوخه ترور پیشگام بوده است.<sup>۲</sup> مساوات همان کسی است که با روزنامه افراطی خود همسو با عده‌ای دیگر از هم‌فکرانش، کار را به بحران مشروطه در دوره اول کشانید، دوره‌ای که با به توب بستن مجلس خاتمه یافت. واضح بود طرح تأسیس دولت به دست حیدرخان عملی بود که به شوخي شباهت داشت، نه قحط الرجال بود که حیدرخان را از بغداد به ایران آورند و نه اساساً خود حیدر چنین تجربه یا داعیه‌ای داشت. هدف اصلی استفاده از تجربیات او برای تأسیس گروه‌های تروریستی بود، مساوات در این اندیشه خود بالآخره موفق شد، آنگاه که اندکی بعد گروهی از یاران او کمیته مجازات را تشکیل دادند.

کار به همین جا خاتمه نیافت، برخی از مهاجرین خود را آماده می‌کردند تا قبای وزارت به تن کنند، عده‌ای دیگر از نمایندگان مجلس سوم که بیست و یک نفر می‌شدند، پارلمان تشکیل دادند! این به اصطلاح مجلس تصویب می‌کرد که حقوق دریافتی از صندوق آلمانی‌ها را چگونه باید بین نظامی‌ها و غیر نظامی‌ها تقسیم کرد. جالب اینکه در آن صندوق پولی نبود تا

۱. حیات بحقی، ج ۳، ص ۳۴۸.

۲. همان، ص ۳۵۴.

تقسیم شود، اگر هم اندکی پول وجود داشت برای مصارف نظامی بود و نه پرداخت حقوق به اصطلاح نمایندگان مجلس خود خوانده. خلاصه اینکه «بالجمله چند روزی نظام‌السلطنه و وزرا و کلای او مشغول دولت‌سازی و سفیر فوق‌العاده به استانبول و به برلن فرستادن بودند و عملیات آنها در نظر اشخاص از آنها کم هوا و هوست؛ راستی خنده آور و تأسف‌انگیز بود.»<sup>۱</sup>

در همین شرایط بود که اردوی دیگری به این نیروها اضافه شد. بخشی از اینان نمایندگان مجلس شورای ملی بودند از حزب دمکرات که رهبر آنان سلیمان میرزا اسکندری بود عده‌ای به صفت مهاجرین پیوستند. اسکندری در عین حال رئیس ایرانی کمیته دفاع ملی هم به شمار می‌آمد. سیدحسن مدرس نماینده تهران دیگر عضو این گروه بود. شیخ حسین استرآبادی نماینده استرآباد، میرزا محمد صادق طباطبائی نماینده تهران، میرزا قاسم خان تبریزی مشهور به صور اسرافیل که نماینده آذربایجان بود و نیز نظام‌الدین حکمت نماینده فارس هم بین اینان دیده می‌شدند. غیر از اینان که همه نماینده بودند، تعداد دیگری هم بینشان دیده می‌شد: میرزا سلیمان خان میکده معاون وزارت داخله، سردار سعید افشار، عبدالحسین خان گیلانی و برادرش سردار محیی گیلانی و از همه مهمتر میرزا کریم خان رشتی.<sup>۲</sup> در این زمان میرزا کریم خان سی و چند سالی سن داشت، پیشتر هم گفته‌ایم از خانواده‌ای محتشم بود که در گیلان زندگی می‌کرد،<sup>۳</sup> به هنگام حمله به تهران و خلع محمد علی‌شاه جزو رهبران اردوی گیلان بود، این بار هم با برادر بزرگ خود سردار محیی از تهران به اصفهان و از آنجا به قصر شیرین آمد. او از همراهان مهاجرینی بود که مسیر طولانی تهران تا آنجا را طی کرده بودند. میرزا کریم خان نه از آلمانی‌ها پول می‌گرفت و نه «مقهور عضویت» دو حزب دمکرات و اعتدال و کشمکش‌های شخصی آنها بود، میرزا کریم خان با مرکز مهمتری ارتباط داشت. او پیشنهاد کرد نیروی شکست خورده و متفرق را بار دیگر جمع‌آوری نمایند، اما به این شرط که تا پایان جنگ دیگر صحبت از دمکرات و اعتدالی در بین نباشد، این اندیشه میرزا کریم خان بود که در تهران بی‌گرفته شد و گروه ضدتشکیلی از آن بیرون آمد. نیز طبق پیشنهاد او و دولت‌آبادی باید کمیته دفاع ملی منحل می‌گردید، جمعیتی به نام مدافعین وطن تشکیل می‌شد و نظام‌السلطنه را مجبور می‌کردند از این این جمعیت تعیت کند.<sup>۴</sup>

میرزا کریم خان به سرعت ابتکار عمل را به دست گرفت، او تشکیلات جدید را سامان داد و نظام‌السلطنه هم با او همراهی کرد. قراردادی با همکاری دولت‌آبادی تنظیم کرد که طبق آن تشکیلات حزبی را در سراسر کشور به طور کلی برچیدند. قرار شد همه عناصر به اصطلاح

۱. همان، ص ۲۵۶.

۲. همان، ص ۲۵۷.

۳. در مورد شهادی از فعالیت‌های او نک: بحران مشروطیت در ایران، فصل چهارم.

۴. همان، ص ۳۶۳.

ملی در همان تشکیلات جمعیت مدافعین وطن دور هم گرد آیند و با هم همکاری نمایند. طبق ماده سوم قرارداد: «از تاریخ امضای این ورقه تا انقضای مدت این معاهده تشکیلات فرقین اجتماعیون اعتدالیون و دمکرات ایران متروک و تأسیس هر قسم فرقه و کمیته به هر اسم و عنوان از طرف آنها منوع بوده همچنین جمعیت‌ها و کمیته‌هایی که سابقاً تشکیل یافته است منحل شده تمام اعضای این دو فرقه و سایر دسته‌های متفرق آنها به نام جمعیت مدافعین وطن مجمعع و تشکیل خواهد شد.»<sup>۱</sup> این قرارداد در بیست و یکم جمادی‌الاولی سال ۱۳۳۴ در قصرشیرین تنظیم شد، اما اکثریت حاضرین با این طرح مخالفت کردند. از سویی نظام‌السلطنه هم نسبت به دولت آبادی و میرزا کریم خان بدگمان شد، او اندیشید که شاید این قرارداد نقشه‌ای است برای کوتاه کردن دست او از امور اعتدالی‌ها و دمکرات‌ها هم نگذاشته‌است این طرح انجام گیرد، در نتیجه همه چیز به هم خورد.<sup>۲</sup> با این وصف طرح یاد شده همان‌طور که گفتیم در تهران بیگیری گردید و چندماهی بعد از این جلسه جوخه ترور گروه یادشده موسوم به کمیته مجازات هم تأسیس شد.

جمع دیگری از اردو عبارت بودند از نظر علیخان سردار نصرت که از سرکردگان مشهور لرستان به شمار می‌آمد و خود را والی پیشکوه می‌خواند. او با والی پشتکوه یعنی غلام‌رضا خان رقابت داشت، کفایتش هم بیشتر بود اما با نظام‌السلطنه کدورت داشت. غلام‌رضا خان والی پشتکوه مورد حمایت بریتانیا هم قرار داشت، او با خزعل و شخص نظام‌السلطنه مناسباتی حسن داشت. به هر حال به رغم رشدات‌های ایلات و عشایر در جنگ علیه روس و انگلیس، به دلیل رفتار مرموز و مشکوک نظام‌السلطنه همه نابود و یا پراکنده شدند. فقط برای تشکیل نیروی ژاندارمری قوای دفاع ملی «مليون‌ها پول» صرف شده بود، تعداد نفرات آن هم بالغ بر ده هزار تن می‌شد، اما از اینان فقط دو سه هزار تن باقی ماندند که تازه ریاستشان هم بر عهده کلنل بوب آلمانی بود، به عبارت بهتر جوانان ایرانی برای منافع نامشروع آلمان و به دلیل رقابت‌های امپریالیستی این کشور با متفقین بر سر تسلط بر منابع نفتی ایران، کشته می‌شدند. قوای مجاهد هم پراکنده گردیدند و دیری نپایید که باقی مانده‌هایشان به جانب سليمانیه رفتدند. اعمال خیانت بار نظام‌السلطنه و پراکنده شدن نیروهای به اصطلاح دفاع ملی، باعث سرخوردگی فراوان کسانی شد که واقعاً برای دفاع از کشور به آنان ملحق شده بودند. کسانی مثل حسین خان لله، احسان‌الله خان دوستدار و کریم دواتگر هم لابلای افراد این اردو دیده می‌شدند، اینان بعد از شکست اردوی مزبور به تهران آمدند و در اعمال جنایتکارانه شرکت جستند و احسان‌الله خان به طور خاص به صفوف انقلابیون جنگل نفوذ نمود و جنبش را از درون به شکست کشانید. به روایت دولت آبادی، ژاندارم‌هایی که از جبهه برگشته بودند «به

۱. همان، صص ۳۶۵-۳۶۴.

۲. همان، صص ۳۶۵-۳۶۶.

واسطه امراض و خستگی و نبودن معالج و لباس و دوا و غذا و عدم توجه دولت و ملت، دسته دسته تلف می‌شوند! بالاخره این است نتیجه روزگار ژاندارمری بدبخت و فدایکاری در راه وطن، الحق ما ایرانیان در این باب خوب مشوقی هستیم...»<sup>۱</sup>

مقارن همین احوال شبنامه‌ای پخش شد که بعد معلوم گردید از سوی دسته مجاهدین آذربایجانی منتشر شده است، نویسنده این شبنامه هم اسماعیل یکانی بود. متن شبنامه را نظر به اهمیت آن به طور کامل به نقل از دولت آبادی نقل می‌نماییم:

«حرف‌های حسابی، به خاطر که و برای چه؟ مشتی مردم بدبخت فلک‌زده از ایرانیان مدتی بود که آرزوی رسیدن موقع انتقامی از دشمنان دیرین و فرصت فکری برای آتیه مملکت خودشان می‌نمودند، جنگ فرنگ شروع شد سر دشمنان تا اندازه‌ای که می‌بایست مشغول گردید، آلمان‌ها و اتریشی‌ها و عثمانی‌ها در صدد استفاده از هر شخص هیئتی ملتی دولتی برآمدند، این مردم صاف و صمیمی و ساده لوح و بدبخت هم خود را به میان انداخته خیال کردند که به مجرد هیاهویی، اغتشاشی، انقلابی، اختلالی دشمنان قوی‌پنجه‌شان مغلوب، گریبانشان خلاص و آتیه مملکتشان تأمین خواهد شد بدبختانه گول خورده اشتباه کرده غلط رفته بودند. چند دسته ژاندارمری که با هزاران خون دل‌ها تأسیس شده بود به روی دولت یاغی شد، طاغی شد منحل گردید. مقداری تفنگ و فشنگ و توپ شنیدر و غیره که داشتند به غارت رفت و چپاول گردید و در گرو ماند و به دست دزدان و ی GAMگران و قطاع الطريق افتاد و تلف گشت.

جان جوان‌های با احساس حرارت و فعال و رشید در دریاهای ریگ، در دشت‌های پراز برف یا در زیر دان‌های شربنبل دشمن بی‌هیچ خدمت حقیقی به ملک و ملت خود و به محض هدر از میان رفت بقیه السیفستان با هزاران زحمت تحمل ناکردنی که نه سال‌داد روس در باطلاف‌های «مازوری» و نه عسکر عثمانی در شبه جزیره «سینا» امثال آن مشقت‌ها را دیده خود را به حدود مملکت خویش رسانیده با یک حالت اسفناک فلاکت آمیزی به انقراض ملک و ملت خود مبهوتانه تماشا می‌نمایند دولتشان ضعیف بوده از پا درآمد؛ ملتشان فلک‌زده بود به هلاکت رسید. از تهران تا کاشان و اصفهان و از قزوین تا همدان و کرمانشاهان از سلطان‌آباد عراق تا بروجرد و خرم‌آباد از شیراز تا کرمان و سیستان اول پایمال خودی بعد لگد کوب بیگانه گردید برای چه و به خاطر که.

همه این گروه بدبخت فلک‌زده گول خورده خانه خراب شده ویلان و سرگردان مانده حق همچه سؤالی را دارند از بداخل‌الحاق ترین مجاهدین تا منزه ترین تربیت شدگان از وحشی‌ترین کرد تا متمدن‌ترین عالم از بی‌خبره‌ترین دهاتی تا متمويل‌ترین اعیان و اشراف مملکت حتی تا

اطفال نابالغ و زن‌های خانه‌نشین حق این سؤال را دارند که برای چه و به خاطر که؟ راحت ما بر هم خورد، امنیت ما سلب شد، حال ما منقلب، استقبال ما تیره و تاریک گردید؛ وضع زندگانی ما بد بود بدتر شد، ملیت ما در معرض تهدید بود دچار خطر گردید، اساس استقبال ما متزلزل بود زیر و زیر شد، دولت ما در مخاطره بود مستأصل و منفرض گردید، برای چه و به خاطر که؟

این همه فلاکت‌ها بر سر ما آمد چرا؟ ویلان شدیم چرا؟ سرگردان شدیم چرا؟ بی‌خانمان شدیم چرا؟ محروم و مأیوس به خرابه‌های قصر پناه آوردیم، از ملیت چندین هزار ساله جز اسمی و از ممالک محروسه جز رسمی باقی نماند، آن هم با وضعی مشوش و با آتهیه تاریک و فی الجمله با هر فلاکت و سفالت طاقت‌شکن.

هیچ قوّه قاهره، هیچ پنجه آهنین، هیچ قدرت شدادی، هیچ استبداد فرعونی نمی‌تواند حق این سؤال مشروع را از ایرانی‌ها سلب نماید. موقع آن نیست که ایرانیان متظر تفنن حضرت اشرف‌ها - ریا و تدلیس حجه‌الاسلام نماها، خودستایی اُمرا و سردارهای دروغی، حقه‌بازی‌های شارلاتان‌ها، منفعت‌پرستی ارادل، رجاله بازی اوپاش، سست عنصری جوان‌های ججون و کم جرئت خاکنشین مذلت گزین بی‌همه نوع حقیقت و اخلاق و جسارت بنشینند. تا کم آلت دست این و آن باید شد، تا چند به گوشه‌های سامری باید پرستش کرد و آنها را به مقام معبدیت رسانید، برای چه و به خاطر که؟

هیچ ملت را همچو فلاکت رخ نداده که از حالت طبیعی در نیاید و دیوانه نشود همه ملاحظات را پشت سر نیندازد، گاؤسال‌های [گوشه‌های] سامری، رؤسای ناقابل، پیشوایان دروغی را زیر پای خود ننهد. این موقع است که حکمیت مشتی پا بر هنر است، این موقع است که محکومیت نصیب حکام خود بین منفعت و جدان فروش است. در این موقع که ملت‌ها سلطان خود را از اورنگ بر می‌اندازند، وزرای خود را از مستند بر می‌دارند، وکلای خود را کشتار می‌کنند، بر همه کس و بر همه چیز پشت پا می‌زنند و آن وقت گوشه گلیم خود را گرفته از آب در می‌آورند، ایرانیان حق دارند و باید بپرسند برای چه و به خاطر که به این روز سیاه افتادیم؟ آیا برای سلامت مملکت و استقلال قومیت خودمان. کو؟ به موجب کدام معاہده؟ آیا به امید مدافع از تجاوزات دشمن، کو؟ به موجب کدام معاونت مادی و معنوی؟ آیا به آرزوی حفظ تمامیت ملکی وطن، کو؟ به تأمین کدام ضمانت رسمی... آیا به خاطر آلمان‌ها و عثمانی‌ها باز برای چه؟ کدامین معاہده را با دولت ما بستند؟ کدامین قوای رسمی را با هیئت‌های منتخبه ما گذارند؟ کدامین وعده‌ها را دادند و وفا کردند؟ کدامین حرف را زدند و از عهده‌اش بر آمدند؟ با عین‌الدوله کدام قرار را دادند؟ با مستوفی‌الممالک کدام؟ با کمیته دفاع ملی کدام؟ با هیئت ایکس کدام؟ کمک مالیشان کو؟ صاحب منصبان کافی مقتدر توب‌های شنیدر و ماکزیم ملیون‌ها پول وافر آنها که وعده می‌دادند کو و کجاست؟ سیزده هزار تفنگشان

که شهرت دروغی در پنج ماه قبل به کرمانشاهان رسیده بود کجا شد؟ افراد ژاندارم‌ها چرا لخت و عور و گرسنه و بی فشنگ هستند؟ چرا اسب‌های ژاندارم‌ها از بی نعلی چلاق شده؟ چرا اغلب از ژاندارم‌ها بی‌اسلحه هستند؟ چرا داوطلب‌ها که داخل نظام شده‌اند به واسطه نبودن اسلحه و اسباب جای اینکه به میدان جنگ بروند خاکروبه منزل کلnel بپ آلمانی را پاک می‌کنند و سنگریزهای روی راه قصر را بر می‌چینند؟ چرا؟ چرا؟ باز برای چه و به خاطر که؟ موقع آن است که ایرانیان بیست و پنج نفر از نمایندگان مجلس را که در قصر جمعند و هیئت مشاوره را که انتخاب کرده‌اند مجبور کنند این سؤالات را از مراجع لازمه پرسند اگر چه جواب همه منفی است و حتماً منفی است ولی در نتیجه تکلیف آخری آنها معین خواهد شد و اگر چنانچه خدمتی به ملک و ملت خودشان نمی‌توانند بکنند لااقل برای پر کردن جیب دو سه نفر منفعت پرست بیش از این آلت دست اجابت نشده و زیاده بر این متحمل این همه زحمت‌ها و مشقت‌ها و فلاکت‌ها سفالت‌ها نشوند.<sup>۱</sup>

لازم به یادآوری است که نویسنده این شبناهه - اسماعیل یکانی - به گروه ضد تشکیلی تعلق داشت.<sup>۲</sup> در این زمان در اصفهان و یزد مردم به شعبات بانک شاهی حمله کردند، در اوایل سال ۱۹۱۶ مطابق با زمستان سال ۱۲۹۴ش. خبر رسید که اوراق تهدیدآمیز ژلاتینی در عراق باعث وحشت عموم مردم شده است. در تهران از مضامین این نامه‌ها اظهار بسی اطلاعی می‌کردند، اما در این اوراق خطاب به مردم می‌نوشتند از مهاجمین پذیرایی نکنید، یا اگر قادر به این کار نیستید، شهر را تخلیه کرده و زن و بچه خود را بیرون ببرید. می‌نوشتند شهر به زودی بمباران و خراب خواهد شد، این اخبار باعث وحشت مردم می‌گردید، در این زمان شاهزاده عضدالسلطان حاکم عراق بود.<sup>۳</sup>

در اسفند سال ۱۲۹۶ «بدون بیان علت و مقصد» بین ارامنه تجهیز شده اورمیه و قزاق‌های آتریاد آنچه در گیری سختی روی داد، در این درگیری عده کثیری از قزاق‌ها مقتول شدند، یک صاحب منصب روس به نام رودمیس کاماروف خود را به قتل رسانید، یک صاحب منصب روس دیگر و زن و دو طفول او هم به قتل رسیدند. به دنبال این ماجرا اداره قزاق‌خانه مرکزی یک روس را فرمانده آتریاد اورمیه کرد، اما فرمانده مذکور به دلیل این خبر مسافرت خود را به تعویق افکند.<sup>۴</sup> در اوایل سال ۱۲۹۷ مردم اورمیه دو بار قتل عام شدند. بسیاری از مردم به کنسولگری‌ها پناهنده شدند، اما اینان از گرسنگی نیمه جان گردیدند. با اینکه جنگ در شرف

۱. حیات پیغمبر، ج ۲، صص ۳۶۶-۳۶۹.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۳۰.

۳. رعد، سال هفتم، ش ۱۰۲، یکشنبه دوم ربیع الاول ۱۳۳۴، ۶ فوریه ۱۹۱۶، «اوپساع عراق.» ابوالفضل میرزا عضدالسلطان پسر چهارم مظفر الدین شاه بود که این زمان حکومت اراک را به دست داشت.

۴. نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۴، یکشنبه ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، سوم مارس ۱۹۱۸، «صادمه و تلفات قزاق.»

اتمام بود اما هنوز آلمانی‌ها دست از سر مردم بر نمی‌داشتند. قشون عثمانی هنوز در خاک کشور ترکتازی می‌کرد، ارامنه ایران از ترس جان گریختند، ارمنیان متوجه میل داشتند اسلحه‌ای به دست آورند و مسلح گردند، در برخی جاهای عملأً این امر صورت گرفت.<sup>۱</sup>

در مرداد ماه ۱۲۹۷ قشون عثمانی به قول سید یعقوب شیرازی «فتحات و تطهیرات خوبی از عساکر کفر و پلید ارامنه و طرفداران انگلیس در اورمیه و سلماس نموده و از هفتاد هزار نفر جمعیت طرف، بیشتر از بیست هزار نفر نتوانستند فرار نمایند و آنها را مخدول و منکوب نمودند...»<sup>۲</sup> به عبارتی عثمانی‌ها به قول انوار پنجاه هزار تن از ارامنه اورمیه را تار و مار کردند یا کشتند.

گروه ضدتشکیلی علی‌رغم شعارهای شداد و غلاظ علیه روس و انگلیس، به هنگام این نبردهای عظیم هیچ واکنشی نشان ندادند، هیچ قرینه‌ای که نشان دهد آنان از جنبش مردم جنوب علیه نیروهای انگلیس هم پشتیبانی کنند، دیده نشد. مردم دشتستان و فارس هر روز به خاک و خون می‌افتدند و روحانیون از ایشان به صریح‌ترین وجه ممکن حمایت می‌کردند، اما هیچ گروه و حزب و یا شخصیت سیاسی به طور جذی از این مقاومت حمایت نکرد. ماههای متوالی به این شکل سپری شد، درست در زمانی که مردم بین‌النهرین علیه اشغالگران انگلیسی دست به جهاد زده بودند، نظام‌السلطنه مافی به کمک انگلیسی‌ها شتافت و در اشغال بغداد آنان را مساعدت کرد. ارگان ضدتشکیلی خیلی دیر‌هنگام، زمانی که انگلیس جنوب کشور را عملأً تصرف کرده و جنبش دشتستان را سرکوب نموده بود، واکنش نشان داد. در این زمینه هم البته اینان صداقت نداشتند، علت واکنش آنان علیه تجاوزات انگلیس این بود که در آن زمان ریاست وزرایی در اختیار فردی از جناح مقابل آنان بود و لاغیر.

در محرم سال ۱۳۳۶ روزنامه ستاره ایران مقاله‌ای درج کرد و در آن نسبت به وضعیت عمومی ایران و به ویژه جنوب کشور هشدار داد. این روزنامه از سست عنصری و جبن و ترس و بی‌عملی بسیاری از ایرانیان ایراد گرفت و توصیه کرد مردم برای حفظ کشور و جان و مال و ناموس خود به پا خیزند و بار دیگر مجد و عظمت از دست رفته کشور را احیاء کنند: «ای وزرا و متفذین و بزرگان ایران، آیا نام بلند و شرافت تاریخی موهم است؟ آیا اگر اندکی به خود آمده و ساعتی برای روز سیاه مملکت فکر کرده و یک رویه نجات بخشی برابر خود گذارده و در موقعی به این مهمی کشتنی طوفان دیده این مملکت را از گرداد هولناک نجات و یک نقشه اساسی برای حفظ استقلال مملکت جم، طرح کنید نام شما میانه تمام ملل و دول به بلندی و عظمت مشهور نخواهد شد؟ آیا سائنسین بزرگ که وطن خود را از مخاطرات نجات دادند، نامشان رطب‌اللسان هر خودی و بیگانه نیست؟ آیا بیزمارک و پطرکبیر

۱. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۲۱۹.

۲. کمره‌ای، ج ۱، ص ۴۴۰.

و میکادو<sup>۱</sup> که فقط برای نجات مملکت خودشان رنج برده و بذل جهد نمودند، محبویت عامه را دارا نشده و ممدوح عالمیان نگشته‌اند؟ آیا سزاوار است که گفته شود این مملکت با داشتن مردمان کافی مانند مستوفی‌المالک و مخبر‌السلطنه و مشیر‌الدوله و مؤتمن‌الملک استقلالش متزلزل و آنها با مخاطرات مقاومت ننموده و نجات جنوب ایران را از عهده بر نیامند؟»

به قول نویسنده مقاله «اینجاست که باید متفذین جنوب را به نام خوانده و بالصراحه باید گفت که آقای سردار عشاير این نشگ را چگونه تحمل خواهند نمود که با بودن ایشان انگلیسی‌ها این‌گونه مردم جنوب یعنی آن ملت ستمدیده را در تحت سلطه خود درآورده و با این فضاحت به آنها سلوک می‌کنند!!» این مقاله هم نمادی از فریبکاری گروه ضدتشکیلی بود، در این زمان وثوق‌الدوله قدرت را به دست داشت و آنان تلاش می‌کردند به هر نحو ممکن او را فروگیرند، برای این منظور بود که به اغتشاشات دامن می‌زدند.

## ۸ ایران در واپسین دوره جنگ

بعد از سپهسالار تنکابنی، وثوق‌الدوله به ریاست وزرایی نایل آمد، دوره حکومت او شاهد یکی از خشن‌ترین مقاطع تاریخی کشور در دوره بعد از مشروطه بود که به دست مخالفینش رقم خورد. روزهای آخر سال ۱۹۱۶، وثوق‌الدوله تلگراف رمز مفصلی خطاب به سفارت ایران در برلین ارسال کرد، سفارتخانه‌ای که توسط مخالفین پابرجای او اداره می‌شد. در این تلگراف وثوق نوشته بود که دولتین در مورد اجرای قرار و مدارهای سپهسالار اعظم به او سخت گرفته‌اند، اما وثوق در برابر آن تقاضاهای ایستادگی می‌کرد و در عوض دولتین تضییقات وارد می‌نمودند. وثوق خاطرنشان کرد دولت آلمان از ایران می‌خواهد بیطرفی خود را نقض کند و به نفع آن دولت علیه متفقین وارد جنگ شود، اما دولت ایران چگونه می‌تواند با این شرایط خاص خود وارد چنین جنگی گردد؟ از نواب وزیر مختار ایران در برلین خواسته شده بود به صورت جدی با آلمان‌ها وارد مذاکره شود و از آنها استفسار نماید که تا چه حد می‌تواند به دولت ایران کمک نمایند؟<sup>۲</sup> نواب هم بدون اینکه با کنت زیمرمن وزیر امور خارجه آلمان ملاقات کند، و با اظهار اینکه از ابتدا نسبت به کمک آلمان به ایران خوش‌بین نبوده است، به قول وحید‌الملک آب پاکی روی دست وثوق ریخت و نسبت به موضوع مورد درخواست او

۱. بعدها معلوم شد ییمارک و میکادو و پطرکبیر اینان، فردی است از قماش رضا خان؛ فردی که حتی سواد متعارفی نداشت.

۲. ستاره ایران، ش. ۶۶، ۵ شنبه ۲۱ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۸ نوامبر ۱۹۱۷، «بنام جنوب ایران».  
۳. خاطرات مهاجرت، صص ۲۲۲-۲۲۳.

قطع امید نمود.<sup>۱</sup>

بعد از این هم وثوق‌الدوله از وحید‌الملک و گروه همراحت در برلین خواست تا با دولت آلمان وارد مذاکره شوند و از آنان تضمین استقلال ایران را بطلبند. پاسخ آلمان‌ها نشان داد که آنان کوچک‌ترین اهمیتی به این موضوع نمی‌دهند و نزاع تقسیم حوزه‌های نفوذ اقتصادی در جهان برای آنان بر هر چیزی اولویت دارد. به نوشته وحید‌الملک آلمان‌ها گفتند در صورتی به استقلال ایران بها می‌دهند و تمامیت ارضی آن را تضمین می‌نمایند که ایران به آلمان و متحدین آن متمایل شود و علیه متفقین اعلام جنگ نماید.<sup>۲</sup>

در ژوئن سال ۱۹۱۷ شخص نظام‌السلطنه مافی وقتی ضربات کاری بر کشور وارد کرد، وارد استانبول شد. در همین حین نواب وزیر مختار ایران در برلین نامه‌ای رمز از تهران دریافت کرد، طبق این نامه وثوق‌الدوله نوشته بود ملیون ایرانی مقیم تهران از وحید‌الملک انتظار دارند در کنفرانس سوسیالیست‌ها در استکهلم شرکت نماید و خواسته‌های ایران را در آنجا مطرح سازد. نواب هم برای رسیدت بخشیدن به این مأموریت به وحید‌الملک نامه‌ای رسمی نوشت و او را به عنوان نماینده رسمی دولت ایران روانه این کنفرانس کرد.<sup>۳</sup> متن نامه به این شرح بود:

«خدمت آقای وحید‌الملک عضو مجلس شورای ملی ایران و نماینده آزادی خواهان در اروپا - افتخار دارم خاطر جنابعالی را مستحضر دارم که طبق خبری که از تهران دریافت داشته جنابعالی را در جلسه‌ای مرکب از رؤسای دسته‌جات سیاسی نماینده ملت ایران انتخاب نموده که به عنوان نماینده ملی ایران به کنفرانس بین‌المللی سوسیالیست‌ها به استکهلم تشریف برده در مجمع نامبرده تخطیات که به ایران وارد گردیده ذکر و از حقوق حقه و استقلال ایران مدافعه فرماید. دوست جنابعالی، حسینقلی نواب وزیر مختار ایران در برلن.»<sup>۴</sup> این نامه به دو زبان فارسی و فرانسه نوشته شده بود و تاریخ آن اوئل ژوئن ۱۹۱۷ بود.

در تابستان سال ۱۹۱۷، درست در زمانی که آلمان‌ها هر روز بر پیش روی خود شدت می‌بخشیدند، کنگره بین‌المللی سوسیالیست‌ها در شهر استکهلم تشکیل شد. دو تن از ایرانیان مقیم برلین یعنی سید‌حسن تقی‌زاده و وحید‌الملک شیبانی، نامه‌ای طولانی تهیه کردند و به این کنگره فرستادند. آنان وضعیت ایران را برای شرکت‌کنندگان تشریح نمودند، نیز شمه‌ای از اوضاع تاریخی و اجتماعی را برای شرکت‌کنندگان در کنگره سوسیالیست‌ها توضیح دادند.

۱. همان، ص ۲۲۲؛ لازم به یادآوری است که به قول وحید‌الملک، نواب با وزرات خارجه آلمان تماس گرفت، اما گفتند وزیر خارجه برای چند روزی به خارج شهر رفته است.

۲. همان، ص ۱۹۶.

۳. همان، ص ۲۹۹.

۴. همان، ص ۷۲۵.

نقی‌زاده و همفکرش به قرارداد ۱۹۰۷ اعتراض نمودند و نوشتند روس و انگلیس با این قرارداد ضربه سهمگینی به ملت ایران وارد ساختند. سپس بحثی در مورد دخالت‌های ناروای روس و انگلیس در امور ایران به اطلاع شرکت‌کنندگان کنگره رسید، آنان نوشتند که قدرت‌های بزرگ در دوره شروع جنگ اول جهانی اعلان بیطرفی دولت و شاه ایران را در جنگ نادیده گرفتند و ایران را به اشغال خود در آورdenد. از نقطه‌زن زورس لیدر حزب سوسیالیست فرانسه که در اوایل جنگ کشته شد، یاد کردند که در جلسه‌ای در سال ۱۹۱۰ در مجلس فرانسه از ایران و تاریخ این کشور تمجید نموده و خواسته بود کشورهای قدرتمند و بزرگ این کشور را به حال خود رها سازند. نقی‌زاده و وحید‌الملک تقاضا کردند معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس لغو گردد، آزادی سیاسی و اقتصادی ایران به رسمیت شناخته شود، به ایران حق داده شود تشکیلات مائیة خود را داشته باشد، بتواند هرگاه بخواهد بدون اعمال نظر قدرت‌های بزرگ مستشار استخدام نماید، از ثروت‌های خود بهره‌برداری کند و استقلال و تمامیت ارضی ایران به صراحة اعلام گردد. یکی از نکات مطروح در نامه مشترک نقی‌زاده و وحید‌الملک این بود که «یکی از علل غمده جنگ که در ردیف اول قرار دارد، مسلک جهان‌گیری استعمار است؛ جنگ و خون‌ریزی هرگز محو نخواهد شد مگر آن که این حرص و طمع‌ورزی یک باره مرتفع گردد، چه همین رقابت است که چندین دولت بزرگ را وادار می‌کند که ملل ضعیف مشرق‌زمین را تحت عبودیت خود در آورده و سپس بدین وسیله در نزد ملل مظلومه برای استرداد آزادی مقصوبه به هیجان مفرط احداث و شعله‌های کین و خصومت‌های خطرناک مشتعل گشته و کوشش می‌نمایند که آتش حرارت خود را در خون ظالمین تجاوز پیشه خاموش نمایند».

نقی‌زاده و شیبانی نوشتند ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی خود کانون برخورد قدرت‌های است، «باید این نکته را در نظر آورد که چنانچه امروزه مسئله ایران به یک شکل قطعی که کاملاً برای ایران مساعد باشد حل و تصفیه نگردد، در یک آینده نزدیکی خاک ایران به طور حتم به نوعی که لهستان شد، میدان محاربات خونخوار و خونریز دیگری خواهد گشت.» به نظر اینان یگانه راه رضایت بخش «این است که ایران در آسیای مرکزی همان حالت و مقامی را داشته باشد که مملکت سویس در اروپای مرکزی دارد.<sup>۱</sup>

کنگره‌ای که نامه نقی‌زاده و شیبانی برای آن ارسال شد و ظاهرآ خودشان هم در آن شرکت کردند، پیش از این از ۲۸ اوت تا سوم سپتامبر ۱۹۱۷ در کپنهایگ تشكیل جلسه داده بود؛ شرکت‌کنندگان در این کنگره تصمیم گرفتند کلیه احزاب سوسیالیست برای جلوگیری از تجاوز‌گری‌های روسیه اقدام کنند، به همین دلیل این دو هم‌فکر «به نام ملت ایران» از کنگره خواستند که تصمیم خود را در مورد شکایت این دو تن در باب تجاوزات روسیه به ایران

۱. زبان آزاد، ش. ۱۵، ۵ شبیه ۱۸ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۶ سپتامبر ۱۹۱۷، «درخواست نامه ملت ایران».

طرح سازند و از نتیجه جلسه خود آن دو را مطلع نمایند. این بیانیه توسط میرزا علی‌اکبر خراسانی نویسنده روزنامه ایران ترجمه شده بود، پیش از این مطلب باد شده توسط وحیدالملک در اختیار محمد حسین صدرائی از اعضای حزب دمکرات قرار گرفت و او هم آن را در اختیار جراید قرار داد و خراسانی پیش از همه آن را ترجمه نمود.

کنگره سوسیالیست‌ها برای این تشکیل شده بود تا به سران کشورهای اروپایی توصیه کند، هر چه زودتر به جنگ ویرانگر و خانمان‌سوز به هر شکل ممکن خاتمه داده شود. آندربیو بونارلا رهبر حزب محافظه‌کار بریتانیا، در مجلس عوام مخالفت خود را با این تقاضا اعلام کرد؛ از آن سوی کرنیکی رئیس دولت وقت روسیه هم، مخالفت خود را با تصمیم سوسیالیست‌ها ابراز داشت. کرنیکی اعلام کرد به این دلیل با تقاضای سوسیالیست‌ها مخالفت می‌کند که بر این باور است آنان نماینده افکار عمومی کشورهای خود نیستند، بلکه این عده نماینده گروهی خاص از مردم به شمار می‌آیند.

صفر سال ۱۳۳۶ مصادف با وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه بود، به این شکل قدرتی سهمگین در حال متلاشی شدن بود و این می‌توانست به نفع ایران تمام شود. اما مقارن آن تحول، در وضعیت کشور هیچ تحول مثبتی روی نداد. اینک انجلیسی‌ها کارهای روس‌ها را هم اداره می‌کردند، پلیس جنوب تا اصفهان گسترش یافت، صاحب‌منصبان انجلیسی هر روز وارد ایران می‌شدند. اما «از همه گرفتاری‌ها بالاتر امر نان و قلت آذوقه و ارزاق است که در تمام ایران روز به روز بر شدت و وسعت خود می‌افزاید. رحمت الهی هم قطع شد. در تمام شهرهای ایران از گرسنگی آدم تلف می‌شود و از هیچ مری نمی‌توانند آذوقه برسانند. در خود طهران متصل آدم تلف می‌شود.»<sup>۱</sup> با این که در روسیه انقلاب درگرفته بود، اما هفتاد هزار قشون تازه‌نفس روسی وارد شهر اورمیه شدند، دوازده هزار نیرو وارد رشت گردیدند، «همه قشون‌کشی آنها برای ما یک مشت عاجز مسکین است که از خود زوری نداریم. اهل ایران از گرسنگی متصل تلف می‌شوند باز آن‌قدراها از آذوقه ما باید به مصرف آن پدر سوخته‌ها برسد.»<sup>۲</sup> وضعیت شهرهای ایران درست بعد از عزل نیکلای دوم از سریر سلطنت بسیار وخیم‌تر شد. بازار قزوین به دست روس‌ها غارت گردید، همدان را دو بار غارت و چپاول نمودند، شهر اورمیه پس از چند روز نهب و غارت، به آتش کشیده شد. روس‌ها در سراسر بازارها نفت پاشیدند و کاروانسراها را آتش زدند. در این شهر خسارات فراوانی بر جای ماند، فریب دویست تن از مردم مال باختهای که بدون دلیل به افلاس کشیده شده بودند، دیوانه شدند. تمام مردم شهر گرسنه و برهنه بودند، گفته می‌شد حتی یک ذرع چلوار و چیت برای دفن مردگان و پیراهن زنان یافت نمی‌شد: «این یغمای عاشر و عشرون است، زیرا چندین

۱. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۴۰.

۲. همان، ص ۴۹۴۱.

مرتبه اورمیه دست به دست افتاده. عثمانی آمد پول گرفت، اعانه گرفت، سگ گرفت، گربه گرفت، روس آمد همان‌طور. این هم آخرین مرحمت روس‌ها بود که پس از آزادی، پس از برهم خوردن رژیم قدیم، پس از سرودها و شعرها و دسته گل‌ها که به اتفاق ایرانی‌ها خوانده سر قبر شهدا گذاشتند به سر مردم فلک‌زده ایران می‌آورند. رشته نظم گسیخته شده، صاحب منصب‌ها قوه و قدرت جلوگیری ندارند. سالدات گدای گرسنه از حق بی‌خبر آنچه میل دارد می‌کند.<sup>۱</sup> در روزنامه‌ها فجایعی را که روس‌ها در اورمیه مرتکب می‌شدند به رشته تحریر در می‌آورند، مطالب رقت‌انگیزی که انسان را به درد می‌آورد. می‌نوشتند اشخاصی که دارای مکنت فراوان بودند به نان شب محتاجند و با یک تومان سرمایه تخمه فروشی می‌کنند. بسیار از اشخاص متمول گدایی می‌نمودند، مردمان آبرومندی که مال و منال و خانواده از دست داده بودند، در کوچه‌ها سرگردان بودند، «خداوند لعنت کند روس را که در حال استبداد و آزادی هم به ما صدمه‌اش می‌رسد. اینها هستند که می‌گویند برای حمایت دول صغیره ضعیفه جنگ می‌کنیم. امپراتور بد آدمی بود کرنیتسکی هم برای ما از او بدتر است».<sup>۲</sup>

در قزوین هر شب مغازه‌ها غارت می‌شد، شبی نبود که مردم خواب راحت داشته باشند. به طور واضح و علنی می‌رفتند و از حکومت قزوین تقاضاهای شرم‌آور می‌کردند، زنان جرأت نداشتند از خانه بیرون آیند. دکان‌ها همه خالی بودند، کسی حتی جرأت نمی‌کرد با خود کالایی حمل نماید، یا در خیابان پول بشمارد. مردم دارایی خود را در خانه پنهان می‌کردند، روس‌ها با غایه‌ای انگور مردم را چپاول نمودند، احدی جرأت نداشت با آنان مقابله کند. ارزش منات به شدت در حال سقوط بود، وضع روز به روز بدتر می‌شد.<sup>۳</sup> انگلستان از فرصت به دست آمده از انقلاب روسیه استفاده کرد و نفوذ خود را در ایران تحکیم نمود.

سال ۱۳۳۶ بالاخره دولت انگلستان نامه‌ای رسمی به دولت وقت ایران تقدیم کرد و علناً حضور نظامی خود را در ایران توجیه نمود. سفارت انگلستان از مدیر روزنامه رعد یعنی سید ضیاء‌الدین طباطبائی تقاضا کرد بیانیه آن سفارت را در ارتباط با این موضوع چاپ کند. متن بیانیه به این شرح بود:

«ثبت مسلمه به دست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان افتاد که تجدید عملیات ۷مال خصم در حدود غربی ایران به جایی رسیده که اوضاع اواخر ۱۹۱۵ در این مملکت تجدید یابد. بنابراین دولت مشاریلها خود را مجبور دیده‌اند برای حفظ منافع اهمه خود بعضی اقدامات نظامی به عمل آورند. این تصمیم به دولت ایران اطلاع داده و ضمناً این سفارت توضیح نموده است که اقدامات مذبور به هیچ وجه بر ضد استقلال و مصونیت ایران نمی‌باشد.

۱. همان، ج. ۱، ص. ۴۸۶۹.

۲. همان، ص. ۴۸۸۱.

۳. همان.

شناختن استقلال ایران و مصونیت مزبور یکی از نکات اهمه سیاست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نسبت به ایران می‌باشد و از این تصمیم حالیه همچو برق خواهد آمد که دوستی قدیمی انگلستان نسبت به ایران تغییری حاصل شده باشد و دولت انگلیس در میل خود برای ترتیب دوستانه مسائل معوقه به طوری که حافظ مصالح مملکتین بوده باشد مداومت داشته و برای این منظور پیشنهادهایی به دولت علیه ایران نموده است.<sup>۱</sup>

چند روز بعد روزنامه رعد یادداشت سفارت انگلستان را که وزارت خارجه در اختیار مطبوعات نهاده بود به چاپ رسانید. سفارت به این موضوع اشاره کرده بود که دولت بریتانیا «در این اواخر علناً موافقت خود را در موضوع استقلال ایران اظهار داشته» است. دولت انگلستان از دولت وقت ایران خواست «مصالح انگلیس» را با نشان دادن احساسات دوستانه پاس دارد، هشدار داده شد ایران در معرض وضعیت آغاز جنگ جهانی اول است و امروز هم مخاطراتی شبیه آن؛ کشور را تهدید می‌کند و «نظر به مصالح فوق العاده دولت همچوار انگلستان در جنوب و به ملاحظه هرج و مرج که به واسطه فقدان قوای منظم ممکن است به ظهور رسید دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر هستند که مساعدت مالی وافری به دولت علیه نموده و برای ایجاد قوای متعدد الشکلی پس از اتمام جنگ برای تمام مملکت که بالآخره قشون جنوب به آن منضم گردد در تحت صاحب منصبان خارجه که در خصوص ملیت آنها بعد از این باید بین دولتين موافقت حاصل شود، کمک و مساعدت نمایند و قرارداد انگلیس و روس مورخه ۱۹۰۷ را موقوف الاجرا بدانند، تا پس از تشکیل دولت منظمی در روسیه برای الغاء آن رسمآ با دولت ایران داخل مذاکره شوند.»

انگلستان پذیرفت که تعریفه گمرکی کالاهای خود را کاهش دهد، به میل دولت ایران در هر کنفرانسی که نمایندگان دول غیر متخصص شرکت داشته باشند؛ نمایندگان ایران هم حضور داشته باشند. سفارت انگلستان نوشته بود وضعیت ایران حالت اغتشاش یافته است، عثمانی‌ها در مناطق غربی کشور وارد آذربایجان شده‌اند و «جنگلی‌ها تقریباً ارتباط فی مایین انزلی و پایتخت را قطع و ویس کنسول انگلیس و رئیس بانک شاهنشاهی را در رشت توفیف کرده‌اند و در واقع شمال غربی ایران از بحر خزر تا سرحدات عثمانی مغشوش و برای عبور و مسرو رخصم باز است و این اقدامات که معابر شمالی را فراگرفته و روز به روز نیز کسب شدت و و خامت می‌نماید پایتخت ایران را دچار مخاطره ساخته است.» سفارت انگلستان توضیح داد اولیای دولت انگلستان «برخلاف میل خود در صدد برآمده‌اند که از این اتفاقات که دولت ایران نمی‌تواند یا نمی‌خواهد جلوگیری نمایند خود شخصاً جلوگیری به عمل آورد و بنابراین تصمیم کرده‌اند از سرحد عثمانی استعداد کافی به شمال غربی ایران اعزام دارند.» در خاتمه

۱. رعد، ش. ۹۰، مورخه ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۶، «ابلاغیه سفارت انگلیس».

این یادداشت آمده بود که دولت انگلستان «با کمال صداقت اعتراف می‌نمایند که این ترتیب موقعی بوده و حتی القوه سعی و اهتمام خواهد شد از هر چیزی که مخالف استقلال و تمامیت ارضی ایران و مداخله در امور داخله مملکت باشد احتراز جویند و قشون انگلیس به محض اینکه اوضاع اجازه دهد و در هر صورت درختم جنگ احضار خواهند شد.»<sup>۱</sup> انگلیسی‌ها برای این منظور ژنرال دنسترویل را اعزام کردند تا به شمال ایران رود و از آنجا به ضدانقلاب روسیه کمک کند، اما قوای میرزا کوچک‌خان جنگلی در منجیل راه بر او بستند و گفتند هیچ بیگانه‌ای حق ندارد قدم به گیلان نهد، این اقدام با واکنش بسیار دهشتناک انگلیس مواجه شد که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

در این حال سید محمد تدین ظاهراً با کوچک‌خان اعلام همبستگی کرد، او حتی به رشت هم رفت و مدتی در نزد جنگلی‌ها زندگی نمود. اما جنگلی‌ها «به واسطه بعضی حرکات» به او بدین شدند و می‌خواستند نابودش سازند. اما فقط به «واسطه سیادت» او را از رشت اخراج کردند. در بازرسی از تدین و نوکرشن، «بعضی نوشتگات» به دست آمد.<sup>۲</sup> تدین وقتی به قوای میرزا رسید، آنها را دعوت به همکاری کرد. جنگلی‌ها از او پرسیدند از سوی چه کسی مأموریت دارد؟ پاسخ داد از سوی حزب دمکرات به او گفته شده است با جنگلی‌ها همکاری نماید. جنگلی‌ها از او پرسیدند که تاکنون چه خدمتی به کشور کرده است که به وکالت از فرقه به نزد آنها آمده است؟ در اینجا آنان به تدین مطلبی را گفتند که اهمیت فراوانی داشت، گرچه ظاهر مطلب این است که امر مهمی نیست. آنان گفتند با احزاب سیاسی کاری ندارند و معیار و ملاک آنها برای همکاری کردن فقط ایرانی بودن است و لاغیر. به عبارت بهتر آنان توضیح دادند که برایشان مهم نیست کسی که به آنان ملحق می‌شود چه مسلک و مرامی دارد، مهم این است که شخص او تا چه اندازه درد وطن دارد. چون به تدین از این حیث اعتمادی وجود نداشت دستور دادند به رشت برود. تدین در رشت ماهیت خود را نشان داد و معلوم شد که جنگلی‌ها با بصیرت تقاضای همکاری او را رد کردند. او در رشت می‌خواست تظاهراتی علیه آنان به راه اندازد، لیکن موفق نشد؛ مردم خود جلو او ایستادند. سپس تدین به اردبیل رفت. در آنجا هم کسی به او اعتماد نکرد و در نتیجه بعد از چند روز به رشت بازگشت. به قول کمره‌ای «نمی‌فهمند چه طور شده بود که برگشته بود؛ آیا دیده بود پیش نمی‌برد، یا با یک دسته و کسی در آن نزدیکی‌ها ملاقات [کرده] و بر می‌گردد به رشت.» تدین به تنها یعنی از رشت به قزوین آمد و یکی از افرادش را به سمت اردبیل فرستاد. جنگلی‌ها به این شخص سوء‌ظن پیدا کردند، در نتیجه او را بازرسی بدنی نمودند. بنا به همان روایت «نوشته‌ای از او دست می‌آید که تدین به بعضی نوشته بود که اسباب فساد و اخلال امور جنگلی‌ها را بنماید و از آن کاغذ همچه

۱. عین‌السلطنه، ج. ۷، صص ۵۱۸۲-۵۱۸۳، به نقل از روزنامه رعد.

۲. کمره‌ای، جلد ۱، ص ۱۴۱.

معلوم شد که تدین از مرکز مهمی مأموریت داشته که اسباب فساد و به هم زدن دستگاه جنگلی‌ها را فراهم آورد. تا به حال معلوم نشده که آن مرکز کجاست؟!<sup>۱</sup> این ماجرا در اوخر سال ۱۲۹۶ و اوایل سال ۱۲۹۷ اتفاق افتاد. در اردیبهشت آن سال دیگر معلوم شده بود که تدین همراه با جلیل‌الملک ماهی دویست تومان از انگلیسی‌ها پول می‌گیرند.<sup>۲</sup>

اندکی بعد از این ماجراها سردار منصور گیلانی و سردار محیی «خیلی مصر و مایل» بودند که به رشت آمدند و مشغول خدماتی به جنگلی‌ها شوند. مردی به نام شیخ احمد رشتی می‌گفت «اصرار دارند که من زودتر بروم رشت و زمینه برای آمدن آنها تهیه نمایم». او در عین حال از ملاقات خود با وثوق سخن گفت که در حیاط کاخ گلستان اتفاق افتاده بود. وثوق گفت: «بدون جهت جنگلی‌ها را از من متفرق و دور کرده‌اند. من حاضرم که با آنها مساعدت نمایم؛ به این قسم که اجزای دولتی رشت را مناسب با میل آنها معین نمایم و من تا به حال ابدأ اقدامی برای انگلیسی‌ها نکرده‌ام و تاکنون تقاضایی از من نکرده‌اند». او گفت عده‌ای از «شارلاتان‌ها» به زومر سر کنسول سفارت آلمان گزارش داده‌اند عنقریب با معاهده‌ای که وثوق با انگلیسی‌ها بسته، او سفیر عثمانی را تحويل متفقین خواهند داد. زومر هم نوشته‌های خود را سوزانیده بود، معلوم شد این اقدامات و «تفتیفات» کار مستشار‌الدوله است که «دروغ سازی و نمامی» را پیشه خود ساخته است.<sup>۳</sup>

این سردار محیی با دسته کمیته مجازات مرتبط بود، وقتی شنید خانواده زندانیان، اعدام شدگان و دیگران از نظر مالی در مضيقه هستند، قول داد همراه با چند تن دیگر به اندازه توان شهریه تهیه کنند و به آنان بدهند.<sup>۴</sup> تابستان سال ۱۲۹۷ برای انگلیسی‌ها فصلی بسیار نامطلوب بود. در حالی که قحطی و کمبود نان و بیماری‌های واگیر در تهران و سایر شهرستان‌ها بیداد می‌کرد، جنگلی‌ها شکست‌های فاحشی بر اردی آنان در گیلان وارد می‌ساختند. مرداد آن سال ناظرین شاهد بودند که چهل و یک اتومبیل که نیروهای انگلیسی را حمل می‌کرد وارد شهر تهران شد. اینان از راه قزوین به تهران آمدند و همه فراریان و احدهای نظامی در زنجان، تبریز و یا رشت بودند، برخی از اینان از دست قوای عثمانی و آلمان می‌گریختند و عده‌ای دیگر را جنگلی‌ها وادار به عقب‌نشینی کرده بودند، «شکست فاحشی به آنها و چشم زخمی به وثوق‌الدوله ابن بريطانیه وارد شده و اتومبیل‌ها از راه شهر به قلهک شمیران رفته‌اند». نیز شنیده می‌شد که روز قبل هم قریب صد اتومبیل از دروازه‌های تهران وارد شده‌اند. مردم

۱. همان، ص ۱۴۳.

۲. همان، ص ۱۹۵.

۳. همان، ص ۴۳۳.

۴. همان، ص ۵۱۱.

۵. همان، ص ۵۴۲.

خراسان انگلیسی‌ها را از شهر بیرون می‌کردند، قوام‌السلطنه هم نتوانست مانع اینان شود. بشویک‌های عشق‌آباد و ترکستان غلبه کرده و شکست‌هایی به نیروهای ژنرال مالسون وارد می‌ساختند، از این سوی هم مردم مشهد و سایر شهرستان‌ها و روستاهای خراسان با بریتانیایی‌ها از در خصوصت در آمدند، انگلیسی‌ها به ناچار گندم‌های خود را فروختند و گریختند. عده‌ای از تجار از این موقعیت استفاده کردند، آنان کسانی به قزوین فرستادند تا محصول گندم انگلیسی‌ها را خریداری کرده و «همان تضییق را که انگلیسی‌ها قصد داشتند، حال از دست طمع تجار ایرانی، به مردم وارد خواهد شد.»<sup>۱</sup>

روز بیست و چهارم ذی‌قعده خبر رسید که شیخ احمد رشتی عازم رشت است تا خصوصت جنگلی‌ها را از خود رفع نماید. او گفت حاجی آقا شیرازی را هم همراه او بفرستند تا با او بیاید و با سران جنبش جنگل ملاقات کند. شیخ احمد فرستاده شخص وثوق بود. حاجی آقا شیرازی در این مقطع تاریخی با برنامه‌های وثوق موافقت داشت، به همین دلیل مخالفین از مدت‌ها قبل علیه او دسیسه‌چینی می‌کردند، از جمله اینکه ستاره ایران در شماره ۱۲۵ خود مطلبی نوشته و او را متهم به فساد اخلاقی کرد. حاجی آقا به دفاع از خود برآمد و نامه‌ای به مدیر روزنامه ایران نوشت و در آن چنین آورد:

«مدیر محترم، البته اعلان به عنوان دو وکیل پارلمان را در نمره ۱۲۵ ستاره ایران به امضای عذرنا نام دختر محمودخان نوری خوانده‌اید، اگر چه در مملکتی که بی‌قدرت‌ترین چیزها شرافت است، در مملکتی که دولتش هیچ وقت در مقام حفظ و صیانت شرافت و ناموس اهالی نبوده و بالاخره در مملکتی که محکمه و مرجع برای دفاع شرافت نیست؛ دفاع از مقام شرافت بی‌فایده است، ولی چون بنده نه عذرنا نام چهارده ساله و نه محمود نوری می‌شناسم و نه از مندرجات آن اعلان راجع به عملیات آقای آقا میرزا رضا خان و مدعی‌العموم اطلاعی دارم، مختصر عرض می‌کنم بنده را همه می‌شناسند و دامن شرافت بنده هم به این مزخرفات و نسبت‌های بی‌شرفانه یک نفر دزد که در تحت تعقیب است لکه‌دار نمی‌شود، حتی همین محیط بی‌شرف نیز مجبور به تصدیق صحت و شرافت من است.»<sup>۲</sup>

این حداقل دومنین باری بود که مخالفین از دوره مشروطه به بعد به سلاح تهمت علیه حاجی آقا متولی می‌شدند، بار اول در دوره مشروطه که او را تبعه عثمانی خواندند و اینک که به وی اتهامات اخلاقی روا می‌داشتند.

از آن سوی مردم شیراز علیه دخالت‌های نابجای انگلیسی‌ها در مقدرات امور خود بر آشفته شدند، نامه‌ای به تهران نوشته شد که عمق بحران را نشان می‌داد: «ملت فارس دستگیر و اسیر.

۱. همان، صص ۵۴۲-۵۴۳.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «حاجی آقا شیرازی را همه می‌شناسند.»

کسی قدرت نفس کشیدن ندارد، امید از همه جا قطع مگر ملت طهران کاری کند، به هر کس متousel شده بگویید که رشته استقلال فارس گسیخته، حزب دمکرات امکان عرض وجود ندارد. دست قدرت خائنین وطن قوی است. فارس غریب است، جز حضرت آقای ناصردیوان کازرونی ناصر ندارد، اگر علاقمند به استقلال جنوب عموماً و استقلال فارس خصوصاً هستند علاج فوری لازم است، کار از خیالات فیثاغورثی و افکار ارسطاطالیسی گذشته است، تهور، تجاسر لازم دارد، توجه خود را معطوف به فارس دارید و آلا از استقلال فارس چشم پوشیده، خصم با قشون خود عملأ الحق فارس را به هند معرفی می‌نماید.<sup>۱</sup>

اینک به وضوح دست آشکار و پنهان بریتانیا در مقدرات امور ایران دیده می‌شد و کمتر کسی بود که در این واقعیت تردیدی به خود راه دهد. نمایندگانی از بین خیل عظیم مخالفین سیاست‌های بریتانیا، «به نام عظمت و ابهت ملت ایران»، از توده‌های مردم تقاضا کردند روز شانزدهم جمادی‌الاولی در میدان توپخانه جمع شوند تا «علیه تجاوزات جابرانه و حق‌شکنانه دولت اسلام‌کش انگلیس که استقلال وطن و شرافت ملی ما را دست‌خوش هوا و هوس خود قرار داده» تظاهرات نمایند و مژده داده شد «یک میتینگ عالی با شکوه از طرف عموم طبقات و تمام احزاب سیاسی ایران داده خواهد شد». از مردم خواسته شد در این میتینگ با «یک ممتاز جبلی مقاومت اخلاقی خود را در مقابل این اقدامات جانیانه ظاهر و آشکار» سازند. این بیانیه از سوی کلیه احزاب سیاسی و طبقات مختلف مردم با امضای «هیئت مدیره میتینگ»؛ امضا شده بود.<sup>۲</sup>

از آن سوی آقا سید کمال الدین مجتبه از مدیران جراید دعوت کرد و شرحی از مظالم انگلستان اظهار نمود و لایحه‌ای در حرمت خرید ارزاق و «سلف و سلم» قرائت کرد. در بخشی از این لایحه آمده بود: «انگلیس می‌خواهد عزت مسلمانی ما را به وسیله گرسنگی به ذلت بیشرافی تبدیل نموده رجال حامی اسلام را بنده و غلام و نوامیس مخدرات اسلامی را برده و کنیز ساکنین بریتانیا قرار دهد. این کلمه الهی با اینکه از احکام حقه الهیه است به واسطه عروض بعضی موجبات، این کلمه مباح مبدل به حرمت می‌شود، از جمله احزار[?] بر مسلمین و ائتلاف نفووس محترمه از آنها و تسلیط کفر بر اسلام که بر احدی مخفی نیست و هر یک از اینها در شرع مقدس اسلام برای حرمت علت تامه است و رفع حکم الناس مسلطون علی اموالهم خواهد بود. علی‌هذا به لسان شرع صادع به صوت رسا می‌گوییم: معامله سلم و

۱. زبان آزاد، ش ۱۱، ۹ ذیقعده ۱۳۳۵، ۲۹ اوت ۱۹۱۷، «ندای فارس».

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۳، پنجشنبه ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۳۶، ۲۸ فوریه ۱۹۱۸، «به نام عظمت و ابهت ملت ایران».

سلف کلیه در این زمان به موجبات مذکوره به خارجه و داخله حرام و در حکم محاربه با حضرت ولی عصر عجل الله فرجه می‌باشد.<sup>۱</sup>

واخر سال ۱۲۹۶ شمسی مصادف با ۱۳۳۶ قمری شیخ مرتضی محلاتی علیه تحرکات انگلیس در فارس نامه‌ای خطاب به رئیس‌الوزرای وقت ارسال کرد. متن نامه به این شرح بود: «کپیه ستاره ایران، توسط حضرت اشرف ریاست جلیله وزرا دامت عظمته. ساحت قدس اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه؛ تجاوزات حقشکنانه عساکر و مأمورین نظامی بریتانیا در خلیج [فارس] و مداخلات آنها به وسیله تأسیس پلیس در جنوب به قسمی عالم اسلام را جربع و استقلال ایران را متزلزل ساخته که تحمل آن از وظیفه اسلامیت خارج، مکرر از هیئت محترم وزرا تقاضای تصفیه جنوب را نموده نظر به بیطرفی و استقرار روابط اقدامی نشده، اینک تلگرافی از طرف هیئت اتحاد اسلام رشت<sup>۲</sup> به عنوان داعی و سایر مراجع<sup>۳</sup> رسید که علاوه از مداخلات جنوب و قیام بر ضد بیطرفی ایران در شمال هم به خیال افتاده و عده‌ای از طریق رشت عبور دادند. مستدعاً از ساحت اقدس همایونی چنان است قبل از حدوث واقعات غیرمنتظره که جلوگیری آن از قوّة مأمورین دولت خارج باشد، اخراج قشون اجنبي را مطلقاً از داخله ایران امر و مقرر فرمایند که کاملاً اصول بیطرفی محفوظ و اسباب اسکات مسلمین و هیجان عامه را توان فراهم نمود و الٰا تکلیف هر مسلمان ایرانی شرعاً معلوم؛ منتظر امر اقدس ملوکانه است.<sup>۴</sup>

در این ایام تنها نیرویی که در غرب کشور با اشغالگران مبارزه می‌کرد، ایل سنجابی بود. روس‌ها قصد داشتند این نیرو را در هم شکنند و بعد از آن به نیروهای ایرانی و عثمانی حمله برند و از راه کلهر خود را به قصرشیرین رسانند. علی‌اکبر خان سنجابی یکی از رؤسای ایل که مهمترین سنگر برای مقاومت علیه روسيه به او سپرده شده بود، از فقدان لوازم دفاعی و نرسیدن جنگ افزار شکوه می‌کرد، او اعلانی نوشته و به نزد پدرش صمصم‌الممالک فرستاد؛ این اعلان به دیوارهای قصرشیرین نصب شد، تا نه تنها نظام‌السلطنه مافی و فرماندهان نظامی بلکه همه مردم مطلع باشند که اگر تا ده روز دیگر به او جنگ افزار نرسد، بناچار عقب نشینی خواهد کرد و در کوهها متواری خواهد گردید، در این حال هنوز معلوم نبود آیا قوای آلمانی با او همراهی خواهند کرد یا خیر؟<sup>۵</sup>

۱. نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۳، پنجمین ۱۶ جمادی‌الاولی ۱۳۳۶، ۲۸ فوریه ۱۹۱۸، «حکم تحریم».

۲. ریاست این هیئت با میرزا کوچک خان جنگلی بود، این نامه نشان می‌داد که بین شمال و جنوب ایران برای ضدیت با تجاوزات بریتانیا نوعی وحدت نظر پیدا شده بود، این وحدت نظر و اقدام دینی و ملی به دلیل بحران سازیهای برخی گروههای سیاسی و سرسپردگی دولتها به قدرت‌های خارجی هرگز عملی نشد.

۳. اصل: موقع.

۴. ستاره ایران، ش ۱۱۴، ۳ شنبه ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «تلگراف از فارس».

۵. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۱۰.

با سقوط عراق عرب به دست انگلیسی‌ها، نیز خاتمه یافتن آخرین مقاومت‌های ایرانیان در غرب کشور، انگلیسی‌ها به آنجا لشکرکشی کردند. هدف اصلی انگلیسی‌ها سنگر مقدم نبرد یعنی ایل سنجابی بود. انگلیسی‌ها به ایل مزبور حمله بردنده، در این حمله از هیچ‌گونه ستمگری خودداری نکردند. صدها زن و مرد و کودک بی گناه را به قتل رسانیدند و اموال اینان را به غارت بردنده.<sup>۱</sup> به این ترتیب بحث مقابله نیروی دفاع ملی علیه تهاجم‌های روس و انگلیس برای همیشه از بین رفت. در همین زمان سلیمان میرزا اسکندری دستگیر و همراه عده‌ای دیگر به هندوستان فرستاده شد.

ستاره ایران به دلیل دستگیری سلیمان میرزا مقاله شدید اللحنی نوشته و در آن به انگلستان و سیاست خارجی آن حمله برد. ستاره ایران نوشت: «تحمل این مصیبت عظمی برای یک ملت با شرف مشکل است، تحمل این ضربتی که به استقلال و حق حاکمیت ما وارد آمده غیر ممکن است! باید علاج کرد، باید جبران نمود، باید نماینده محترم و وکیل با شرف ملت ایران را محترماً عودت دهند! اگر نکنند ملت ایران باید یک مقاومت اخلاقی به خرج داده روابط مادی و معنوی را کاملاً با انگلستان قطع کند مناسبات خود را با سفارت و با نماینده انگلیس تماماً بیرد، از خرید و فروش و داد و ستد به کلی احتراز کند تا دولت انگلیس مجبور شود مرتکبین این عمل شنیع را تادیب و سلیمان میرزا را به وطن خود سالمًا عودت دهد»<sup>۲</sup> ظاهراً در برابر این اقدام جنگلی‌ها کنسول انگلیس در رشت را به همراه دو صاحب‌منصب که از قفقاز وارد شده بودند دستگیر نمودند و شرط آزادی آنان را استخلاص سلیمان میرزا قرار دادند.

اواخر جمادی الاولی سال ۱۳۳۶ ناصرالدین میرزا به ریاست کل اداره قزاق‌خانه منصوب شد. در همین ماه جنگلی‌ها کنسول و رئیس بانک شاهی شعبه رشت را به گروگان گرفتند. آزادی این دو تن منوط به آزادی سلیمان میرزا اسکندری و عیسی میرزا شد که توسط انگلیسی‌ها به گروگان گرفته و به هند تبعید شده بودند.<sup>۳</sup>

در این بین حادثه‌ای روی داد که اندکی امیدواری در محافل ایران تولید کرد، آن حادثه صدور اعلامیه مشهور چهارده ماده‌ای ویلسون بود. در ژانویه سال ۱۹۱۸ ویلسون رئیس جمهور امریکا بیانیه‌ای منتشر کرد که در مطبوعات ایران هم بازتاب یافت. در این بیانیه آمده بود که در موقع مذاکرات صلح همه چیز باید علنی و شفاف باشد، هیچ قرارداد سری و نهانی نباید وجود داشته باشد، حقوق کشورهای مختلف باید محفوظ بماند و کشورها از تجاوز به هم خودداری

۱. همان، صص ۳۸-۳۹.

۲. ستاره ایران، ش ۱۱۰، ۵ شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸، «اسارت سلیمان میرزا وکیل دارالشورای ایران».

۳. نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸.

ورزند. کلیه آبراهها در دریا و اقیانوس باید کاملاً آزاد باشد و عبور و مرور آن به روی کشتی‌ها باز باشد، مگر به حکم قوانین بین‌المللی که می‌تواند این موضوع را لغو نماید. باید در بین کلیه کشورها و ملت‌ها آزادی تجاری وجود داشته باشد، باید جلو تکثیر تسليحات کشتار جمعی گرفته شود و تولید سلاح به اندازه حفظ امنیت داخلی کشورها محدود گردد. دعاوی بین دولت‌ها و کشورها در مورد مستملکات به هر نحوی حل و فصل گردد، کلیه اراضی روسیه از نیروهای خارجی تخلیه شود و اقداماتی که باعث ترقی و آزادی و استقلال این کشور می‌شود مطمح نظر واقع گردد. اراضی بلژیک، فرانسه، ایتالیا، اتریش - مجارستان، رومانی، صربستان و نقاط دیگر اشغالی تخلیه گردد، بخش‌های ترک نشین امپراتوری عثمانی دارای حق حاکمیت باشند، ملل جزو امپراتوری عثمانی آزاد باشند و بتوانند در مورد حق تعیین سرنوشت خود تصمیم گیرند، تنگه داردانل پیوسته باز و با خصمانی‌های بین‌المللی آزاد باشد. ممالک لهستان باید مستقل گردند و کسانی که لهستانی هستند در خود این سرزمین اسکان داده شوند. خصمانی‌های لازم برای استقلال سیاسی، اقتصادی و تمامیت ارضی دول کوچک و بزرگ داده شود. ویلسون در پایان بیانیه مشهور چهارده ماده‌ای خود یادآور شد او بر عظمت و بزرگی آلمان رشک نمی‌برد اما بر این نکته مُصر است که آلمان باید برای خود حقی برابر با سایر کشورهای جهان طلب کند و طالب آنایی و سروری نباشد. او توضیح داد ایالات متحده نمی‌خواهد به آلمان بگوید در اساس کشورداری خود تغییری دهد، اما این را می‌گوید که باید معلوم شود نمایندگان رایشتاگ<sup>۱</sup> از سوی اکثریت سخن می‌گویند یا از سوی حزبی نظامی که به استیلا بر سرزمین‌های دیگران باور دارد. او یادآور شد دول متمایل به صلح باید تلاش کنند مقاصد یادشده عملی گردد حتی اگر نیازمند جنگ باشد.<sup>۲</sup>

در عین حال ویلسون رئیس‌جمهور امریکا نامه‌ای به سران کشورهای درگیر جنگ و کشورهای بیطرف ارسال کرد. او نوشت دلیلی برای ادامه جنگ نمی‌بیند و برخی دول متخاصل آماده مذاکره هستند. او پیشنهاد کرد دولت‌های درگیر جنگ با هم گفتگو کنند تا راه حلی برای پایان دادن به آن بیابند. ویلسون نوشت وضعیت دولت‌های بیطرف بسیار مشقت بار شده است، این در حالی است که دول درگیر جنگ به درستی نگفته‌اند جنگ آنها برای چیست؟ رئیس‌جمهور امریکا از طریق وزیر خارجه خود یعنی لانسینگ، به دول آن روز جهان اعلام کرد باید راهی یافت که نه تنها جنگ خاتمه داده شود، بلکه باید تمهیدی اندیشید تا در آتیه هم جنگی روی ندهد. او اعلام کرد شاید شرایط طرفین برای حصول به صلح چندان با هم تفاوتی نداشته باشد، به همین دلیل باید نظرات طرفین را جویا شد و دیدگاه‌ها را به هم نزدیک

۱. مجلس ملی آلمان.

۲. عین السلطنه، ج. ۷، صص ۵۰۸۵-۵۰۸۷؛ به نقل از رعد؛ متن کامل بیانیه چهارده ماده‌ای ویلسون در همین کتاب صفحات ۵۴۳۹ تا ۵۴۳۶ قید شده است.

ساخت. ویلسون در یادداشت خود آورده بود دولت‌های بزرگ و کوچک باید از حقوق مساوی برخوردار باشند، دولت‌های بزرگ باید از تخطی و تجاوز به دول کوچک پرهیز کنند و حقوق همه ملل عالم محترم شمرده شود.

این یادداشت در خود اروپا بیشترین رنجش را تولید کرد، سران اروپا تعجب کردند که با چه معیاری دولت امریکا؛ آلمان و متخاصمین آن را در یک صف قرار داده است، آنها پرسیدند دولت آلمان چه هنگام حقوق دول ضعیف را پاس داشته است؟ وزیر خارجه جدید روسیه گفته بود جنگ تا زمان فتح قطعی تداوم خواهد یافت، یادداشت ویلسون تغییری در اوضاع نخواهد داد و متفقین مصمم به ادامه جنگ هستند. بنا به نظر ویلسون تا زمانی که جنگ فاتح قطعی ندارد باید به آن خاتمه داد، زیرا در صورتی که یکی از طرفین غلبه کند؛ مغلوب از روی اجبار صلح خواهد کرد و چنین صلحی دوامی نخواهد داشت. آلمان از این یادداشت استقبال کرد و حاضر شد در هر نقطه بیطری مذاکره را آغاز کند، دولتین سوئیس و سویس هم از این پیشنهاد استقبال کردند، دولت انگلیس ویلسون را متهم کرد از آلمان جانبداری می‌کند، نخست وزیر استرالیا گفت این یادداشت نیست بلکه اولتیماتوم است، خلاصه با این پیشنهاد برخورد سردی صورت گرفت.

از آن طرف لوید جرج دولت آلمان را متهم کرد برای اینکه افکار عمومی را با خود همراه نماید، پیشنهاد داده است تا عده‌ای بگویند این متفقین هستند که پیشنهاد صلح را رد کرده‌اند. او اعلام کرد افقی روشن برای صلح مشاهده نمی‌کند، در ادامه وی یادآور شد خواستار صلح است اما صلحی که واقعی باشد. لوید جرج خاطرنشان ساخت عزم دول متفق این است که عالم را برای همیشه از تهدید نظامی نژاد ژرمن رهایی دهند. نخست وزیر انگلیس گفت دول متفق تمام امید خود را به بریتانیا بسته‌اند، زیرا این بریتانیاست که با نیروی دریایی خود تجارت آلمان را متلاشی کرده است و مقارن همین احوال پیروزی‌های نظامی هم یکی بعد از دیگری به دست می‌آید. وی گفت به دولت امریکا اطلاع داده است جنگ بر صلحی که بر وفق آمال دولت آلمان باشد، ترجیح دارد. لوید جرج در میان شور و هلله حضار گفت ارتش انگلستان امروز از هر حیث چه از نظر نیروی انسانی و چه از نظر تجهیزات، در موقعیتی قرار دارد که هیچ قدرتی بعد از جنگ توانایی مقابله با آن را نخواهد داشت و نمی‌تواند به آن دست تجاوز دراز کند.

متعاقب این تحولات دولت ایران هم حاضر نشد پیشنهاد رسمی به ویلسون ارائه دهد، روزنامه صدای ایران از دولت ایران می‌خواست همراهی خود را با پیشنهاد ویلسون اعلام دارد، تجار و کسبه هم در تهران عرضه‌ای مفصل تهیه کردند و برای احمد شاه ارسال نمودند، آنها

مایل بودند هر چه زودتر دولت ایران تمایل خود را به پیشنهاد ویلسون ابراز دارد.<sup>۱</sup> وثوق الدوله البته در این زمینه اقدام کرد: او برخلاف نظر سفراي دولتين نظر مساعد دولت ایران را به رئيس جمهور امریکا اطلاع داد، نیز با اینکه دولتين اولتیماتوم داده و از وثوق خواسته بودند نظارت آنها را بر مالیه تصویب کند، او این تقاضا را رد کرد.<sup>۲</sup> متن نامه وثوق به دولت امریکا به این شرح بود:

«متحدالمال» جناب رئيس جمهوری دول متحده امریک که بر حسب احساسات عالیه صلح طلبی و خیرخواهی راجع به جنگ کونی به دول متحارب ارسال و به توسط آن جناب دوستانه استظهاری به دولت ایران نیز ابلاغ شده است واصل. دولت علیه ایران این اقدام عالی مقام و عنوان شایان جناب رئيس جمهوری را که ممکن است موجب آرامی عالم و حفظ تمدن و آسایش عالم باشد با کمال مسرت و امتنان تلقی و تقدیر نموده، امیدوار است تأثیرات کامل و حقیقی خود را بیخشد. ارباب سیاست و نامداران طرفین را به بلياتی که از این جنگ طولانی به حیات ملی و اجتماعات بشری وارد آمده و به خطرات عظیمی که مستلزم دوام آن تواند گردید، متوجه سازد. دولت ایران که از ابتدای اشتعال ناثره جنگ بیطرفی خود را با صدق نیت اعلام و در حفظ آن با وسائل ممکنه اهتمام نمود و متأسفانه اعتراضات خود را بسی ثمر و قسمت‌های مهمی از اراضی خود را میدان مخاصمه دید، هنوز با نگرانی تمام دوام این کشمکش را با خسارت مادی و معنوی آن که نسبت به وسائل این دولت غیر قابل التحمل است مشاهده می‌نماید. یقین دارد که جبران تلفات نفوس و خرابی ممالک و خسارات واردہ بر عموم طبقات فقط به وقوع صلح و رفع خصومت بین دول متحارب حاصل نگردیده بلکه نتیجه حقیقی و فایده عام آن در صورتی عاید تواند شد که علل و اسبابی که موجب این همه تلفات و خسارات گردیده تحقیق و معلوم و حصول تضمیناتی که میسر باشد که در آتیه نظیر اینگونه تعدیات و تجاوزات متروک [شود] و قوی و ضعیف در مقام حفظ حقوق و سیادت ملی و در مقابل قانون عدالت مساوی باشند. اظهار علاقه‌مندی رئیس ملت بزرگ امریک به تأمین صلح آتیه عالم و اصلاح حال دول بیطرف و حفظ اقوام و ملل ضعیفه، دولت ایران را امید و اطمینان می‌دهد که عموم دول بیطرف این اظهار را مغتنم شمرده با مساعدت دولت امریک در استقرار صلح آتیه شرکت یافته استقلال سیاسی و صیانت حدود و حقوق خود را تضمین نمایند و در حسن تعاونی که از طرف جناب معظم له اظهار شده یک نوع تعهد گرانبهایی دائز به بذل مساعی برای حصول این مقصود مشروع مشاهده می‌نماید. دوستدار از

۱. همان، ج. ۶، ص. ۴۷۱۲.

۲. همان، ص. ۴۷۱۸.

۳. بخشنامه، بیانیه.

آن جناب جلالت مآب متممی است مراتب فوق را به اطلاع دولت متبع معظم خود رسانیده احترامات فائقه را قبول فرمایند.»<sup>۱</sup>

این پیام دولت ایران در بهترین شرایط ارسال شد، در این زمان رابطه دولت امریکا با آلمان قطع گردید و همین مقوله تأثیر زیادی در روابط دو کشور بر جای نهاد.

از آن سوی پیش از این رعد نوشت شعار دادن و میتینگ برگزار کردن باعث نابودی پلیس جنوب خواهد شد، اگر این دسته افراد واقعاً به دنبال تخلیه کشور از قشون اجنبی بودند، حداقل می‌بایست قشونی فراهم می‌کردند که امنیت اطراف تهران را عهده‌دار شود؛ نه این که ماهها ولایات و ایالات کشور بی حکومت مانده و هرج و مرچ و اغتشاش در تمام نقاط کشور مضاعف گردد و بهانه لازم برای قشون‌کشی بیگانه مهیا شود. نوشته شد چگونه می‌توان در مورد پیشرفت قشون انگلیس در خراسان و سیستان سخن به میان آورد حال آن‌که شش ماه است اهالی مشهد فریاد می‌زنند والی می‌خواهند و دولت مستوفی‌الممالک هنوز نتوانسته‌اند کسی را معرفی نمایند و می‌گویند همین دو روزه کسی را اعزام خواهند کرد؟ متجاوز از دو کرور تومان مال التجاره مردم بیچاره اصفهان در فاصله یک ماه غارت شد و اهالی از دو ماه قبل تعطیل عمومی کرده‌اند و در تلگرافخانه متحصن شده‌اند و تقاضای تغییر والی می‌کنند اما هنوز جواب مساعدی به آنها داده نشده است. در این شرایط چگونه می‌توان انتظار داشت پلیس جنوب تشکیلات خود را در آن سامان گسترش ندهد؟ رعد پرسید آیا این روزنامه که جز مقاله نوشتن کاری ندارد باعث بسط نفوذ اجانب شده است یا کسانی که جز استثار حقایق کاری ندارند؟ سؤال شد «چرا آن دسته‌های هنگامه طلب ماجراجو که به غیر از تعیین کابینه و نصب وزرا و دوندگی در کوچه‌های طهران برای جلب منافع شخصی شغلی ندارند مورد ملامت واقع نمی‌شوند.» جواب این است که مستوفی‌الممالک «برای هوس و تفنن بینش» جسارت ندارد وزیر مالیه تعیین کند؛ «اگر اهالی ماورای طهران ندانند ولی مطلعین این شهر به خوبی واقف هستند که مقالات هیجان‌آمیز بعضی جراید، میتینگ میدان توپخانه با تحریک کدام مقامات و چه سفارتخانه‌هایی است.»<sup>۲</sup>

این مقاله در پاسخ مطلبی از روزنامه ستاره ایران نوشته شده بود، پس سید ضیا در پایان مقاله خود نوشت: «ای ورق پاره سیاه در شان و مقام تو همین بس و کفایت می‌کند که طرفدار آمدن بولشویک‌ها به شهر طهران بوده‌ای و کسانی که تو را برای اشاعه افکار خویش خریداری نموده‌اند با پول اجانب و قشون بیگانگان در صدد انقلابی هستند که بلکه آب را بیش از این

۱. همان، صص ۴۷۲۰-۴۷۲۱.

۲. نقی خان بینش (آق اولی) که از سران گروه ضدتشکیلی بود و در صفحات آنی مشروحًا در مورد او سخن خواهیم گفت. برای اطلاع از تبار خانوادگی او به ضمانت رجوع کنید.

۳. همان، صص ۵۱۷۸-۵۱۷۹.

گلآلود نموده و از سرگرم شدن انگلستان در ایران دام ماهیگیری خود را از نو در دریای خون بی‌گناهان بگسترانید. ایران را یک مرتبه دیگر عرصه تطاول و مهاجمات اردوهای تازه‌تری قرار دهید تا بلکه بدین وسیله خویشتن استفاده نموده و تیر آمال را به هدف مقصود برساند. ای ورق پاره سیاه در معرفی تو و صمیمیت تو نسبت به این مملکت همین قدر بس که با کمال بی‌حیایی، وفاحت و جنایتکاری‌های ده ماه کاینه امید و نجات<sup>۱</sup> را مداھی نموده و خویشتن را طرفدار نالایق‌ترین رجال این مملکت قرار داده‌ای. ای ورق پاره سیاه که جز ارتজاع وسیله پیشرفت مقاصد اجانب و برپاد دادن ایران عنوان و شرافت دیگری نداری، آنچه نوشتم شرذمه‌ای بود از داستان مصائب ایران و قطره‌ای بود از دریای بدبخشی این مملکت که پیشوایان تو برای ساکنین این محیط تدارک دیدند. اکنون پیشوایان تو متظر پاره شدن حجاب سایر حقایق باشند و بدان وفاحت تو ما [را] مجبور در این پرده‌دری می‌نماید.<sup>۲</sup>

وقتی این مشاجرات قلمی رواج داشت، تحولی مهم که می‌توانست بسیار به نفع ایران تمام شود به وقوع پیوست، این تحول امضای قرارداد صلح جداگانه بین آلمان و روسیه بود، اما مطابق معمول دولت‌های ایران نتوانستند از آن بهره‌برداری نمایند. صلح جداگانه روسیه با آلمان بیش از هر چیز در اوضاع ایران تأثیر فوری بر جای نهاد، در ماده دهم معاهده صلح برست لیتوسک آمده بود: «فرماندهان کل قشون عثمانی و روس اساس آزادی و استقلال و تمامیت خاک ایران را مبنی قرار داده حاضرند قشون خود را از ایران بیرون ببرند. فرماندهان مذکور هر چه زودتر با دولت ایران داخل مذاکرات می‌شوند که جزئیات امر تخلیه را تصفیه و سایر اموری را که برای انجام اساس مزبور ضرور است مقرر دارند». ظاهرآ در گنجانیدن این ماده سیدحسن تقی‌زاده، حسینقلی خان نواب، رضاقلی خان نظام‌السلطنه مافی و وحید‌الملک شیبانی مؤثر بودند. آنان با مقامات آلمان مذاکره کردند و نمایندگان تام‌الاختیار این کشور توانستند نظرات خود را در برست لیتوسک به مقامات روسیه بقبولانند. قرارداد متارکه آلمان و روسیه در کنگره روسیه با ۷۸۴ رأی موافق در برابر ۲۶۱ رأی مخالف که تروتسکی هم جزو آنها بود؛ به تصویب رسید و البته ماده دهم هم لازم‌الاجرا شد.

نمایندگان ایران در کنفرانس صلح برست لیتوسک میرزا محمدخان قزوینی، میرزا قاسم خان صوراسرافیل و سالار معظم خراسانی بودند. اینان از استانبول به عزم رفتن به برست خود را آماده کرده بودند. قرار بر این بود که اینان به برلین بروند و پس از مشاوره و مذاکره با نواب و وحید‌الملک به سوی برست لیتوسک حرکت کنند. به واقع یکی از نخستین اقدامات بشویک‌ها بعد از اینکه قدرت را در روسیه به دست گرفتند انجام یک رشته مذاکرات با

۱. منظور کاینه مستوفی است که خود را به این عناوین معرفی می‌کرد.

۲. رعد، ش. ۹۰، مورخه ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۳۶. «پاسخ گویی رعد، گو dalleهای زبان بسته».

۳. ایران در جنگ بزرگ، ص. ۴۷۳.

آلمان‌ها به منظور خاتمه جنگ بود که در شانزدهم دسامبر ۱۹۱۷ به نتیجه رسید. کمتر از یک هفته بعد نمایندگانی از آلمان، اتریش، عثمانی، بلغارستان و اوکراین در شهر برست لیتوسک جمع آمدند و برای انعقاد پیمان صلحی با نمایندگان دولت بلشویک روسیه وارد مذاکره گردیدند. این مذاکرات بالاخره در سوم مارس ۱۹۱۸ منجر به امضای پیمانی از سوی طرفین شد که به قرارداد برست لیتوسک مشهور گردید.

نواب نامه‌ای به وزرات خارجه آلمان نوشته و تقاضا کرد نماینده‌ای رسمی از سوی ایران در جلسات صلح روسیه و آلمان شرکت جوید. در عثمانی کفیل وزارت خارجه این کشور به احتمال‌سلطنه وزیر مختار ایران در استانبول گفته بود تصمیم بر این است که نماینده‌ای از سوی ایران پذیرفته نشود، می‌گفتند این موضوع یعنی شرکت ایران در مذاکرات صلح، مغایر با بیطوفی ایران است! وزارت خارجه عثمانی پیشنهاد کرد دولت ایران تقاضاهای خود را با آنها مطرح سازد و آنان از سوی ایران تقاضاهای یادشده را در کنفرانس صلح مطرح نمایند. در وین هم گفته شد ایران نمی‌تواند به دلیل بیطوفی در کنفرانس صلح برست لیتوسک حضور داشته باشد. در پاسخ به نامه نواب وزرات خارجه آلمان هم خاطرنشان ساخت شرکت ایران در این کنفرانس باعث زیان دول بیطوف خواهد بود! هم اتریش و هم آلمان گفتند بهتر است ایران تقاضاهای خود را از طریق آنان مطرح سازد.<sup>۱</sup> گفتم طبق ماده دهم صلح برست لیتوسک قدرت‌های خارجی باید نیروهای خود را از خاک ایران خارج می‌کردند. این قرارداد در ماه دسامبر ۱۹۱۷ بین روسیه و نمایندگان متحده‌ین امضا شد و مذاکرات در مورد اجرایی کردن آن در ژانویه ۱۹۱۸ در برست لیتوسک آغاز گردید.

در این اوضاع و احوال از اوایل ژانویه سال ۱۹۱۹ حرکت انقلابی در آلمان به رهبری حزب اسپارتاکیست شروع شد. برلین یک هفته تمام در حال زد و خورد بین نیروهای این حزب و دولت مرکزی بود، بالاخره هم بعد از تلفات فراوان دولت بر قیام کنندگان فائق آمد، اما گفته می‌شد طرفداران آنها در شهرهای دیگر آلمان آتش انقلاب را روشن نگاه داشته‌اند و بالنسبه قوی هستند. حدود یک ماه بعد کارل رادک نماینده حکومت شوروی در آلمان و بنیادگذار واقعی حزب اسپارتاکیست در برلین دستگیر شد. می‌گفتند او از طرف دولت بلشویکی مأموریت دارد تا در آلمان مقدمات بروز یک انقلاب را فراهم آورد، نیز شایع بود دولت جدید روسیه مقادیر فراوانی پول خرج کرده تا این مهم را به انجام رساند. به واقع رادک تا حدی توانست موفقیت حاصل کند، در اوایل ژانویه آتش قیام در برخی شهرهای آلمان به ویژه برلین شعله‌ور شد، اما دیری نپایید که رهبران اسپارتاکیست‌ها یعنی کارل لیکنخت و روزا لوگزامبورگ دستگیر و تیرباران شدند. بعد از این ماجرا رادک خود را در برلین مخفی کرد،

۱. خاطرات مهاجرت، صص ۴۷۵-۴۷۶.

دولت آلمان بیست هزار مارک برای دستگیری او جایزه تعیین کرده بود.<sup>۱</sup> با این وصف و علی‌رغم اعدام تعداد زیادی از اسپارتاکیست‌ها، شرق برلین هنوز در دست آنان بود و قیام‌کنندگان به عملیات انقلابی خود ادامه می‌دادند.

در مارس سال ۱۹۱۹ اسپارتاکیست‌ها شکست خوردند، آنان از برلین خارج گردیدند. برخی از اینان فرار کردند و عده‌ای هم توسط قوای نظامی توقيف شدند. حکومت نظامی در آلمان هنوز برقرار بود، شمال و شرق برلین که در دست آنان بود، باز پس گرفته شد، اما وضعیت برخی از نقاط آلمان و به ویژه خود برلین، مثل آتش زیر خاکستر تلقی می‌شد که معلوم نبود چه هنگامی دوباره مشتعل خواهد گردید.<sup>۲</sup>

اندکی بعد از این قیام در آلمان انتخابات پارلمانی برگزار شد، در این انتخابات موفقیت از آن احزاب دست چپ و سوسیالیست‌ها شد. احزاب راست شکست سختی متحمل شدند، یک هفته بعد انتخابات مجلس پروس هم صورت گرفت و باز هم موفقیت نصیب احزاب دست چپ شد. مقرر گردید محل انعقاد مجلس ملی آلمان شهر وايمار باشد. انتخاب شهر وايمار که شاعر مشهور گوته بخشی از عمر خود را در آن سپری کرده و در همانجا هم فوت کرده بود، به پیشنهاد سوسیالیست‌ها صورت گرفت، زیرا برلین پایگاه امپراتوری آلمان و نمادی از سلط نظامیان بر این کشور به حساب می‌آمد. حامیان رژیم پیشین هنوز از نظم سابق حمایت می‌کردند به همین دلیل برای اینکه طرفداران حکومت جمهوری دور از دسترس آنان باشند، بعد از مذاکرات طولانی شهر وايمار را برای تشکیل جلسات پارلمان برگزیدند.<sup>۳</sup>

مقارن این تحولات و درست در شرایطی که ایران می‌توانست از فرصت به دست آمده برای صیانت از منافع ملی خود دست به اقدامات جلدی زند، و شوق رئیس‌الوزرای وقت، سیاستی دیگر در پیش گرفت. وثوق امیدوار بود ارتش انگلستان با همکاری نیروهای ضد انقلاب سوری، این جمهوری نوبتاً را به زانو در آورد. این در حالی بود که روسیه در سوم مارس ۱۹۱۸ پیمان مشهور برسٽ لیتوسک<sup>۴</sup> را امضا نمود و از جنگ کناره گرفت. بلاfacile نیروهای این کشور از ایران فراخوانده شدند. اینک شمال غرب ایران و مسیر قفقاز به خزر بدون مانعی به روی سپاهیان عثمانی گشوده شد. در تیرماه سال ۱۲۹۷ سپاهیان عثمانی وارد تبریز شدند، می‌گفتند قشون عثمانی تا پنجاه هزار نیرو وارد کشور کرده‌اند، مردم آنقدر از بحران‌هایی که از پس مشروطه آمده بود خسته شده بودند، که دیگر موضوعی مثل ارزان شدن نان برایشان اهمیت بیشتری یافته بود. در تبریز به دلیل ارزان شدن نان از منی سه تومان به

۱. همان، صص ۵۶۳-۵۶۴.

۲. همان، صص ۶۳۰-۶۳۱.

۳. همان، صص ۵۵۱-۵۵۲.

هشت ریال، جشن و سروری بر پا شد.<sup>۱</sup> به واقع عثمانی هم وقتی از جنگ کناره گرفت که همه سنگرهای را به انگلستان واگذار کرده بود، اینک عثمانی بیش از یک امپراتوری رو به اضمحلال، چیزی بیشتر نبود. جنگ از هر نظر به نفع انگلستان تمام شد، اینک باید سیاستی دیگر به کار گرفته می‌شد، سیاستی که ایران را برای همیشه در مدار منافع بریتانیا حفظ کند. اما پیش از پرداختن به این مهم باید وضعیت اجتماعی ایران را در این مقطع تاریخی مورد ارزیابی قرار دهیم، مناسبات و توازن نیروها را بسنجیم و آنگاه قضاوت کنیم که چه اقداماتی می‌شد انجام گیرد ولی عملًا از اجرای آن سریچیدند. باید ببینیم آیا افلاس ایران در دوره جنگ و نتیجه بحران‌سازی‌های گروهی آشوب طلب همین بود که در این فصل توضیح دادیم و یا اینکه ابعاد فاجعه گسترده‌تر از آن است. نیز باید ببینیم تحولات بعدی ایران که منجر به امضای فرارداد ۱۹۱۹ شد ریشه در کدام واقعیات اجتماعی داشت، درک توازن گروه‌های سیاسی آن زمان در گرو فهم بنیادین مسائل دوره‌ای است که با فرار گرفتن وثوق در منصب ریاست وزرایی آغاز شد و با سقوط محظوم او تداوم یافت.



# ● فصل سوم

## جنگ، قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران



## ۱. طبیعت بحران نان

بدون تردید یکی از تراژدی‌های تاریخ معاصر ایران، و یکی از غم بارترین مقاطع حیات اجتماعی این مرز و بوم، شیوع قحطی مرگ باری است که از دوره مشروطه طبیعه آن به خوبی قابل مشاهده بود. در مورد این حادثه دهشتناک کوچکترین اشاره‌ای در اکثر منابع ایرانی و خارجی که راجع به مشروطه مطلب نوشته‌اند، دیده نمی‌شود. علت امر کاملاً واضح است: ریشه بحران یادشده در مجتمع، احزاب، گروه‌ها و شخصیت‌هایی بودند که به غلط از آنان به رجال ملی یادشده است، کسانی که با اعمال خود راه را برای صعود رضا خان بر اریکه قدرت هموار کردند؛ همان کسانی که عامدانه تیشه به ریشه ملیت ایرانی زدند و خود هم اغلب قربانی دیکتاتوری لجام‌گسیخته رضا خان شدند. اگر ریشه این بحران کشف شود، آنگاه معلوم می‌گردد رجالی که ردای وطن‌دوستی بر تن کرده بودند، در این وطن‌پرستی دروغین تا طرح شعارهای شووینیستی پیش رفتند، مبانی ایدئولوژیک آن را مهیا ساختند و در نهایت به چکمه دیکتاتور بوسه زدند، تا چه اندازه با گروه‌های مافیایی مرتبط بودند، چگونه حقوق اوئیه انسان‌ها برایشان کوچکترین ارزشی نداشت و چگونه آگاهانه راه را برای صعود دیکتاتور هموار کردند و میخ‌های آخر را بر تابوت مشروطه ایران کوییدند. ماجرا از دوره دوم مشروطه شروع شد.

در این دوره جانسوز دو جا از آفت قحطی مصون ماند: سیستان و بلوچستان و گیلان. ممانعت از بروز قحطی در سیستان را باید کار انگلیسی‌ها دانست، زیرا سیستان کلید و دروازه ورود به هندوستان بود. این گونه به نظر می‌رسد که انگلیسی‌ها تلاش کردند امنیت و آرامش آن ولایت را به هر نحو ممکن تأمین نمایند تا از آنجا خطری علیه منافع ایشان در هند شکل نگیرد. به طور مثال درست در شرایطی که سایه‌های شوم قحطی در اطراف و اکناف کشور دیده می‌شد، در اوخر سال ۱۲۹۶ یعنی همان سال قحطی، وزارت مالیه بیست و پنج هزار خروار جنس دولتی سیستان را که نصف گندم و نصف جو بود؛ به صورت مزایده در معرض

فروش گذاشت.<sup>۱</sup>

اما گیلان به دست با کفایت میرزا کوچک خان جنگلی اداره می‌شد. او کارکنان خیانت پیشه و مهمل دولت مرکزی را از ادارات بیرون راند و خود به اداره گیلان پرداخت. تا زمانی که بلوانیان و آشوب‌آفرینان در جنبش جنگل رخنه نکرده بودند، گیلان یکی از امن‌ترین و مرتفع‌ترین نقاط کشور در دوره پرمخاطره جنگ به حساب می‌آمد. خواهیم دید که میرزا در اوج قحطی چگونه به تهران برنج می‌فرستاد.

نخستین نگرانی‌ها در مورد کمبود نان، در همان دوره دوام مشروطه رخ نمود. هنوز چیزی از تشکیل مجلس دوام نگذشته بود که روزنامه شرق نوشت چند روزی است درب دکان‌های نانوایی مردم ازدحام می‌کنند و نان هم خیلی کمیاب شده است: «صرف نظر از قلت [نان] معلوم نیست که آیا [این نان] به غیر از گندم از چه قبیل مواد جمادی یا نباتی را دارد؟» حتی اینکه دیروز نانی ملاحظه شد که ابدًا ماکول نبود. چونکه ما می‌دانیم هر چه بگوییم به جایی نمی‌رسد و به واسطه کترت مشاغل بلدیه بر این امر غیر مهم نمی‌توانند رسیدگی نمایند، لهذا می‌گوییم بابا مردم نان نخورید، صلووات بفرستید.<sup>۲</sup> از این گذشته سال ۱۳۲۸ بیماری و با شمال کشور را فراگرفت، این بیماری تا سه منزلی قزوین هم سرایت کرد: «ایران همین را کم داشت. در این ظرف چهار سال از جنگ<sup>۳</sup>، دعوا، گرسنگی، قتل، غارت خیلی مردم زیاد شدند. حالاً محتاج یک و باست. در کرمانشاهان و آن سمت‌ها هم وبا هنگامه می‌کند.»<sup>۴</sup>

در اوایل صفر سال ۱۳۲۹، سرما و گرسنگی به یکباره قزوین را مورد تهاجم قرار داد. تمام راه‌ها مسدود شد، آسیاها از کار افتاد، گندم به خرواری چهارده تومن ترقی کرد، آرد خرواری بیست تومن هم یافت نمی‌شد، هیزم خرواری سه تومن به فروش می‌رفت که آن هم یافت نمی‌گردید. به قول عین‌السلطنه «نصف مردم شب‌ها گرسنه می‌خوابند نصف دیگر اندکی نان به زحمت زیاد گیر آورده با آش و برنج و بلغور معیشت می‌کنند». سرما در مدتی اندک چهارده طلف را در گهواره از پای درآورد، از آن سوی گرگ‌ها به مردم حمله‌ور شدند و چندین تن را پاره گردند. کولاک هم چند تن قربانی گرفت، برف آنقدر زیاد باریده بود که «کوچه‌ها با بام خانه‌ها مساوی»<sup>۵</sup> شده بود.

از ماه رمضان سال ۱۳۲۹ اندک اندک نغمه کمبود غله در برخی نقاط کشور شنیده شد، به این شکل دامنه بحران از تهران به مناطق دیگر کشور سرایت کرد. ریشه بحران مواد غذایی و

۱. نویهار، سال ششم، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «اعلان».

۲. یعنی چه چیزهای دیگری با آرد مخلوط شده و به صورت نان به مردم تحويل گردیده است.

۳. شرق، ش ۷۸، پنجشنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۳۱ مارس ۱۹۱۰، «نان پیدا نمی‌شود».

۴. منتظر چهار سال بعد از مشروطه است تا زمان نگارش این مطلب.

۵. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه ج ۵، ص ۳۲۳۰.

۶. همان، ص ۳۲۸۳.

به طور خاص کمبود نان، علتی جز این نداشت که احزاب سیاسی و گروه‌های درگیر در مسائل روزمره به هر چیزی بها می‌دادند جز رسیدگی به بدیهی ترین معضلات مردم. همه از مردم سخن می‌گفتند، اما توضیح نمی‌دادند مرادشان از مردم کیست؟ هر کس خود را طلایه‌دار رهبری مردم می‌دید، اما واقعیت امر این بود که همین مردم از فرط افلاس دیگر برایشان مهم نبود کشور از نظر سیاسی چه سمت و سویی دارد، برای آنان تهیه نان از هر چیزی مهم‌تر بود. به طور مثال عین‌السلطنه نقل می‌کند مردم فقیر الموت باید مزدوری و عملگی می‌کردند تا فقط بتوانند گندم تهیه نمایند. ممیزین مالیاتی از این مردم فقیر تقاضای غله می‌کردند، کمبود وسایل حمل و نقل یکی از عمدۀ ترین عوامل بحران مواد غذایی در کشور شناخته می‌شد. بسیاری از نقاط کشور همزمان با این فقر و نکبت آنقدر غله داشتند که این محصول هیچ قیمتی نداشت، اما در برخی دیگر از نقاط، مردمان از فقدان نان می‌مردند.<sup>۱</sup>

این وضعیت نقاطی بود که خود تولید کننده مواد غذایی و به ویژه گندم بودند، با این وصف وضعیت شهرهای پرجمعیت از آن جمله تهران بسیار بحرانی‌تر به نظر می‌رسید: «خدادا به داد مردم طهران برسد همه خریدار و اگر یک روز اختشاش شود نصف مردم گرسنه‌اند. اگر خبر راست باشد، دو روز هم نمی‌شود تهران را نگاه داشت. همان زن‌ها به واسطه عدم آذوقه بلوا می‌کنند و کار هم که به محصور شدن در شهر بکشد حال معلوم است. معلوم نیست خدا برای این خلق بیچاره ایران چه خواسته. امروز در تمام ربع مسکون این واقعات، این بدبهتی، این مصیبات هیچ نیست مگر در مملکت بی‌صاحب ما و الآن شش سال است که روز بروز بدتر می‌شود.»<sup>۲</sup> در این دوره مردم مظلوم تهران بین چکش و سندان گیر کرده بودند، از سویی دعوای بی‌حاصل احزاب و گروه‌های سیاسی عرصه را بر آنان تنگ نمود و از سوی دیگر فتنه سalarالدوله، این مدعی قسی‌القلب تاج و تخت همه را وحشت‌زده کرد. در این زمان بخشی از بحران نان به علت حملات وحشیانه این مرد بود، غرب کشور بیش از همه از این بلیه عظمی رنج می‌برد. مطلب عین‌السلطنه هم به واقع اشاره‌ای است به حملات سalarالدوله به تهران و اینکه مردم تلاش می‌کردند برای مصون ماندن از شر او زن و بچه خود را به دامنة کوهها بکشانند. مردم مستأصل و درمانده، خانه و کاشانه خود را از ترس رها می‌کردند، هر چه داشتند یا به دست دزدان شهری می‌رسید و یا مهاجمین آن را غارت می‌نمودند.

اندکی بعد، روز بیست و چهارم شوال ۱۳۲۹ عین‌السلطنه نوشت الموت قحطی است، هیچ چیز پیدا نمی‌شود و همه به یک تکه نان محتاجند.<sup>۳</sup> در تهران هم از کمبود نان گزارش‌هایی در دست بود. در زنجان زنان شهر چماق به دست گرفتند و به بازار ریختند، آنها سر و دست

۱. همان، صص ۳۵۱۶-۳۵۱۷.

۲. همان، صص ۳۵۲۴-۳۵۲۵.

۳. همان، ص ۳۵۳۷.

بسیاری از نانوها را شکستند، کلیه دکان‌ها بسته شد. روز دیگر باز مردم ازدحام کردند و باز هم سر و دست عده‌ای دیگر شکسته شد، بسیاری از دکان‌های شهر به آتش کشیده شد و خسارات عظیمی به کسبه وارد آمد.<sup>۱</sup> از قزوین گزارش می‌رسید همه چیز گران است، در این شهر هم نان به دست نمی‌آمد، مردم در منتهای افلاس بودند. سیمون نام ارمنی گندم مردم را می‌خرید و احتکار می‌کرد، او حتی کاه و یونجه را به قیمت گزاف خریداری می‌کرد و احتکار می‌نمود، حتی قیمت هیزم به شدت افزایش یافته بود: «قطعاً است نه گرانی».<sup>۲</sup>

به این شکل درست در زمانی که مشروطه‌خواهان دروغین سرگرم مجادلات بی‌سرانجام و بیهوده خود بودند، نخستین زمزمه‌های بحران مواد غذایی آن هم در تهران هویدا شد. به‌واقع در مجلس دوم بود که هشدارهای مکرر یکی بعد از دیگری در باب مسئله قوت لایموت مردم یعنی نان، مطرح گردید. به طور مثال افتخارالواعظین نماینده عضو فرقه اعتدالی هشدار داد باید در باب مسئله گندم فکری کرد، به قول او این یکی از مسائلی است که اهمیت زایدالوصیفی دارد: «به جهت اینکه وقتی که اسباب تنگی باشد برای مردم، و اسباب و اشکال نان فراهم باشد، ممکن است اسباب خیلی گرفتاری‌ها را برای اولیای امور فراهم آورد».<sup>۳</sup> اما این مطالب کمتر گوش شنوازی یافت. با اینکه افرادی مثل قوام‌السلطنه معاون وزارت داخله تلاش کردند تا حدی از تعمیق بحران جلوگیری کنند و حتی نوعی انحصار گندم را به وجود آورند، اما اینها همه به مثابة مسکنی بود که نمی‌توانست به طور دراز مدت مشکل مردم را حل نماید. مناطقی که در آنها غلات تولید می‌شد، عرصه تاخت و تاز سرکشان و راهزنان بود. بحران مواد غذایی بخشی از بحران تمام عیار کشور بود که کمتر راه حل عملی می‌یافت. در حالی که مردم از گرسنگی رنج می‌بردند، مشروطه‌خواهان سرگرم مباحثه بی‌حاصلی بودند که بخشی از آن را در کتاب بحران مشروطیت در ایران به طور مشروح توضیح داده‌ایم. خلاصه اینکه درست در ایامی که جنگ مشروطه و استبداد در ایران جریان داشت و مقارن اوضاع و احوالی که طی آن نیروها به خود مشغول شده بودند، سایه‌های شوم گرسنگی و قحطی در افق مشروطه ایران به چشم می‌خورد. صورت مذاکرات مجلس دوم به خوبی طلیعه ایسن فاجعه بزرگ انسانی را مشخص می‌سازد. نخستین بار در دوره دوم مشروطه بود که جیره‌بندی غلات و تشکیل کمیسیونی برای نظارت بر انبارهای غله و خبازخانه‌ها موضوع بحث نمایندگان مجلس واقع شد. تازه این ابتکار هم از آن قوام‌السلطنه معاون وزارت داخله بود. او تلاش داشت مانع تعمیق بحران کمبود غلات؛ حداقل در تهران گردد. اما با سقوط مشروطه و به ویژه با آغاز جنگ اول جهانی، این بحران هرچه بیشتر خود را نمایان ساخت. در آن وضعیت تیره و تار، در آن شرایط

۱. همان، ص ۳۵۸.

۲. همان، ص ۳۵۹.

۳. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، جلسه هفتم ذی‌حججه الحرام ۱۳۲۸.

نامنی و هرج و مرچ یک مشکل دیگر هم بر مشکلات مردم افزوده شد و آن هم گرسنگی بود. این بحران درست مقارن هجوم روس‌های غارتگر به کشور سیمای کریه خود را به زشت‌ترین وجهی نشان داد.

یکی از ناظرین وضعیت روحی مردم را این‌گونه توصیف می‌کند: «همه فحش می‌دهند، همه ناسزا می‌گویند، همه نفرین می‌کنند. اشد آنچه من به نظر داشتم و تصوّر می‌کردم. از دهان احدي اسم مشروطه شنیده نمی‌شود، حتی از دهان عزالمالک<sup>۱</sup> هم.» از سوی دیگر «بازارها کساد، ... تجارت هیچ نیست. گرانی، فلاکت. مثل مرده متحرک هستند و مثل قالب بسی روح. درب دکان‌های خود نشسته‌اند، خودشان از خجالت اسم اوضاع گذشته را به زبان نمی‌آورند و متصل تف و لعنت به خودشان می‌فرستند که آلت اعتراض دیگران شدند و مملکت رفت، کسب رفت، تجارت رفت. فقر و پریشانی سرتاسر آنها را فروگرفته و روز به روز بدتر می‌شود.»<sup>۲</sup>

## ۲. بحران نان در دوره بعد از سقوط مشروطه

با پایان یافتن واپسین روزهای عمر مشروطه دوم، قحطی نان و بحران‌های دامنگیر دیگر در کنار بحران‌های عظیم بین‌المللی مثل اولتیماتوم روسیه، دامان مردم بی‌گناه ایران را چسید و رها نکرد. هر چه به پایان عمر مجلس دوم نزدیک‌تر می‌شد، مردم طعم تلغی گرسنگی را بیش از پیش احساس می‌کردند. سال ۱۳۳۰ یکی از بحرانی‌ترین سال‌های اقتصادی برای مردم ایران در دوره مشروطه بود. خشکسالی و کاهش نزولات جوی روز به روز بر نگرانی مردم بیشتر می‌افزود، مردم چشم به آسمان داشتند تا شاهد ظهور ابری باشند، اما گویی طبیعت هم با مردم سر ناسازگاری در پیش گرفته بود. حتی همان محصول اندکی هم که وجود داشت، به دلیل جنگ‌های داخلی و زد و خوردگانی گردنکشان به یغما می‌رفت. مردم حتی نمی‌توانستند غذای روزانه خود را تأمین نمایند، اینک چهره کریه قحطی و گرسنگی فraigیر در افق این دوره از زندگی مردم ایران بیش از پیش خودنمایی می‌کرد.<sup>۳</sup> کشور زیر فشار چکمه پوشان تزار نیکلای دوم قرار داشت، این فشار فقط بحران سیاسی و نظامی برای ایران تولید نکرد، بلکه بحران اجتماعی آن از حکایات دلخراشی است که کمتر بدان توجه شده است، یکی از ابعاد این بحران اجتماعی بحث گندم بود. قشون روسیه در اطراف تهران اردو زده بودند و با خونسردی، مرگ گسترده مردم را در اثر گرسنگی نظاره می‌کردند. امکان حمل آذوقه و مواد غذایی به تهران عملاً ناممکن شد، نیروهای روسی هر محموله غله‌ای را که به سوی تهران روانه می‌شد،

۱. منظور عزالمالک اردلان، رجل سیاسی آن عصر که در دوره پهلوی هم سناخور شد.

۲. عین‌السلطنه، ج ۵، صص ۳۸۳۱-۳۸۳۰.

۳. ملک‌زاده، ج ۶ و ۷، ص ۱۴۵۶.

بلافاصله توقيف می‌کردند.<sup>۱</sup> مردم علیه این جنایت فجیعی که بر ضد آنها و فرزندانشان جریان داشت، دست به شکایت برداشتند. این شکایات تکرار شد، مردم گفتند روس‌ها اجازه نمی‌دهند قوت لاپیوت آنها به تهران برسد. با این وصف هیچ تحولی در زندگی مردم روی نداد؛ باز هم کماکان قراقویون‌های بدتر از لشکر مغول، آذوقه مردم مظلوم تهران را مصادره می‌کردند و قحطی را دامن می‌زدند.<sup>۲</sup> آنان با خونسردی داس قحطی و مرگ را بر فراز سر کودکان این مرز و بوم به حرکت در می‌آوردند. این وضع منحصر به تهران نبود، روس‌ها در ایالات و ولایات دیگر هم حکام را مجبور به تحويل محصول گندم نمودند.<sup>۳</sup> این امر باعث گسترش قحطی در مناطقی شد که به اشغال روس‌ها در آمده بود.

وضعیت یادشده منحصر به تهران نبود، بیست روزی بعد از اینکه قشون روس وارد ایران شد و آن همه فجایع آفرید، نخستین خبر از قحطی بسیاره و گرسنگی مردم در روزنامه آفتاب منتشر شد. سردار اسعد بختیاری ضمن درج اعلانی که در زیر آمده است، اطلاع داد با اینکه نایب‌السلطنه، هئیت دولت، شاهزادگان و اعیان و تجار برای کمک به قحطی زدگان کمک کرده‌اند، اما این کمک کافی نیست و به همین دلیل اعلان مزبور را چاپ کرده است تا مگر مردم به فریاد گرسنگان بستابند. بخشی از اعلان یادشده به این شرح بود:

«چون موافق اخبار تلگرافی در بروجرد قحطی سختی روی داده، به طوری که اهالی فلک زده آنجا از شدت جوع و گرسنگی، گوشت اطفال کوچک [مرده] خود را می‌خورند و در معرض تلف هستند، بر افراد مسلمانان و ایرانیان فرض و متحتم است که در این موقع به هر چه بتوانند و مقدورشان باشد کمک حالی و اعانه فرمایند که به اسرع وسیله به اهالی بروجرد رسانیده، شاید به اندازه‌ای آنها را از این فلاکت و قحطسالی رهایی دهنند. علی‌هذا با کمال جدیت و احترام اعلان می‌دارد کسانی که طالب به این شرکت خیریه و بذل اعانه برای هموطنان قحطزده خود هستند در این باب اعانه می‌فرمایند تحويل اداره طومانیانس داده قبض بگیرند.»<sup>۴</sup>

دامنه قحطی به سرعت به ملایر و همدان گسترش یافت، کمیته‌ای که پیشتر برای کمک به قحطی زدگان بروجرد تأسیس شده بود، به «کمیته اعانه قحطی زدگان بروجرد و ملایر و همدان» تغییر نام داد. این کمیته کمک‌های نقدي و جنسی مردم را جمع‌آوری می‌کرد و برای سه منطقه یاد شده ارسال می‌نمود، حتی کمک‌هایی که پیش از این فقط به بروجردی‌ها اختصاص داده شده بود؛ تقسیم گردید و به همدان و ملایر هم فرستاده شد. طبق اعلان‌هایی که در روزنامه

۱. سازمان اسناد ملی ایران، پوشہ ۲۴۰، ردیف ۱۲۰، پ. ۱، سند ش ۸۱

۲. همان، سند شماره ۴.

۳. همان، ش ۴، پ ۱۵۷.

۴. آفتاب، ش ۲، یکشنبه غرہ صفر المظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «اعانه قحطی زده‌گان».

آفتاب درج شده؛ ظاهراً ریاست این کمیته با نصرت‌السلطان بود.<sup>۱</sup> یک سال بعد از این جریانات دامنه قحطی بیش از پیش به تهران سرایت کرد، مردم وحشت‌زده شدند و اخبار قحطی آنان را نسبت به آینده به شدت بیمناک ساخت. در این شرایط بود که مرنارد بلژیکی رئیس خزانه‌داری که به جای شوستر آمده بود؛ اعلانی منتشر ساخت. طبق این اعلان، خزانه‌داری مکلف شناخته شد که در انبارهای تهران برای آذوقه<sup>۲</sup> مردم جنس ذخیره کند. به دارندگان جو و گندم ابلاغ گردید برای حمل کلیه محموله‌های جو و گندم که از اطراف به تهران وارد می‌شوند، آزادند و مأمورین خزانه‌داری کل به هیچ وجه از آنها جلوگیری نخواهند کرد تا جنس خود را آزادانه به تهران آورند. اما اگر محموله‌های جو و گندم از تهران به قم، ساوه، سمنان و فزوین حمل شوند، این محموله‌ها توقيف و به تهران بازگردانده خواهند شد: «این اقدام برای تسکین خاطر اهالی طهران و برای این است که به ساکنین شهر ثابت شود که گندم فراوان و اشتهراتی که برخلاف این مسئله منتشر است به کلی بی‌اساس است». <sup>۳</sup> نیز مسیو مرنارد خزانه‌دار کل اطلاع داد مقدار فراوانی آرد از حاجی طرخان خریداری شده و از این محصول روزی چهارصد کیسه وارد شهر می‌شد.

سال ۱۳۳۰ق. همان سالی که روس‌ها با اولتیماتوم کذایی خود خاک کشور را اشغال کردند، سالی خشک بود. معلوم بود بهار سال بعد هم چندان رونقی نخواهد داشت. بعد از عید سال ۱۲۹۲ شمسی، که اندکی بعد فرارسید، نان به صورتی آشکار در دکان‌ها و خبازخانه‌ها کم شد. مردم بدون نان ماندند، دولت و اداره غله و خبازخانه‌های تهران نمی‌توانستند قوت لایموت مردم را تهیه نمایند. اما این بحران در تهران یک روز بیشتر طول نکشید، ناصرالملک نایب‌السلطنه، فرمانی صادر کرد و کار حمل و نقل گندم و نان مردم را همان‌طور که گفتیم، به مسیو مرنارد بلژیکی واگذار نمود که به جای شوستر منصوب شده بود. نان تهران از همان اوایل دوره موسوم به دیکتاتوری ناصرالملک، مبدل به معضلی برای کشور شد. در واقع یک قحطی تمام عیار بر کشور حاکم بود که ریشه در مناقشات دوره دوم مشروطه و تعدیات بیگانگان به کشور داشت. بالاخره مرنارد بلژیکی خزانه‌دار کل، شروع به برخی اقدامات کرد. ارباب کیخسرو شاهرخ ریاست تهیه نان مردم را به عهده گرفت و به زور دکان‌ها را باز کرد، اما وضعیت آینده همچنان نامعلوم بود.<sup>۴</sup> در این ایام ارباب کیخسرو شاهرخ مسئول تأمین غلات تهران بود و ارباب جمشید جمشیدیان مسئولیت خرید و حمل گندم از نقاط اطراف را

۱. همان، ش. ۹، سه شنبه ۱۷ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۱۰ فوریه ۱۹۱۲، «از طرف کمیته اعانه قحطی زدگان بروجرد و ملایر و همدان».

۲. اصل: آذوقه.

۳. همان، ش. ۱۳۲، مورخه دوشنبه ۲۷ محرم الحرام ۱۳۳۱، ۶ ژانویه ۱۹۱۳، «اعلان».

۴. عین‌السلطنه، ج. ۵، ص. ۳۷۶۱.

به تهران داشت. در کتاب بحران مشروطیت در ایران، با سیمای ارباب جمشید و پیوند او با بهائیان در دوره مشروطه آگاه شدیم و دانستیم که وی پارک خود را در اختیار مورگان شوستر قرارداد و به واقع خود یکی از عوامل بحران ایران دوره مشروطه بود. اینک سؤال این است که آیا بین ارباب جمشید و فتحی بزرگ می‌تواند ارتباطی وجود داشته باشد؟ این نکته‌ای است که نیاز به تأمل و تحقیق مجدد دارد، اما باید توجه کنیم که جمشیدیان همیشه با افراطی ترین جناح‌های مشروطه مرتبط بود، این ارتباط اینک هم به قوت خود باقی بود. برای کشف اهمیت موضوع باید شبکه ارتباطی ارباب جمشید را که در همان کتاب توضیح داده‌ایم، بار دیگر مورد بررسی قرار دهیم.

به هر روی، مرنارد، متین‌السلطنه برادر دکتر خلیل خان ثقیلی را که در مجلس دوم جزو هیئت رئیسه بود، برای اداره نان مردم تهران دعوت کرد و دفتری برای کار نان ترتیب داد. متین‌السلطنه هم دو تن نانوایشی به نام‌های حاجی محمد حسین رزا و مشهدی محمد حسین نانوا را به کار دعوت نمود و آنان هم به هر گرفتاری بود به طور مقطعی امور نان مردم را راه‌اندازی کردند.<sup>۱</sup> مرنارد مورد بعض و عداوت گروهی از دمکرات‌های افراطی قرار داشت، آنان همان کسانی بودند که در دستگاه مورگان شوستر تقریباً حاصل کرده و عوامل او به حساب می‌آمدند. می‌دانیم که گروه افراطی با شخص متین‌السلطنه به شدت خصومت می‌ورزیدند، به واقع یکی از مهم‌ترین معضلات مهم معیشتی مردم تحت الشعاع اختلافات شخصی و حزبی واقع شد. مصالح ملی کشور و منافع توده‌های مردم به کناری نهاده شد، گروه افراطی که خود از دوره دوم مشروطه برای سرنگونی حریف، به بحران غله دامن می‌زدند و با سوءاستفاده از موقعیت اداری خود، گرسنگی را به مردم تحمیل می‌نمودند تا از آب گل آلوده به نفع خود بهره‌برداری کنند، فرست را غنیمت شمردند. از این به بعد سلسله حوادثی روی داد که بالاخره به مرگ متین‌السلطنه خاتمه یافت.

متین‌السلطنه که در دوره دوم مجلس روشی معتدل در برابر تحولات داخلی و بین‌المللی در پیش گرفته بود، مورد بعض و عداوت اقلیت بحران ساز بود. او در خبازخانه بر کسانی ریاست می‌کرد که به طور سازمانیافته علیه نظم و نسق اجتماعی به مبارزه برخاسته بودند، کشور را در آشوب می‌پسندیدند تا از آن رهگذر به اهداف اصلی خود نایل آیند، اهدافی که با منافع ملی ایران به هیچ وجه انطباقی نداشت. کارکنان مالیه و خزانه‌داری که عمدتاً متشكل از افراطی ترین جناح حزب دمکرات بودند و توسط مورگان شوستر بر مقدرات امور مردم تسلط یافته‌اند، مانع از انجام امور در مجاری طبیعی می‌شدند. آنان نه خود می‌توانستند کاری کنند و نه اجازه می‌دادند دیگران آستین همت بالا زند. شوستر از ایران رفت، اما میراث شوم او منجر به

۱. مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من، ج ۲، (تهران، زوار، ۱۳۷۱)، ص ۳۶۶.

جنگ داخلی و ویرانسازی گسترش اجتماعی گردید.

به دلیل شرایط خاص ایران، مثل هجوم روسیه به کشور و سنجاندازی مخالفین، متین‌السلطنه نتوانست کاری از پیش ببرد. کمتر کسی بود که در این شرایط تلغیت حس مسئولیت داشته باشد و به حل مشکلات معیشتی مردم انداخته کند. از آن سوی محتکران و سودجویان همگام با مأمورین دولتی و با کمک آنان آرد و گندم را اختکار کردند. این موضوع بر وحامت کار افزود.<sup>۱</sup> چون متین‌السلطنه به شکل معقولانه‌ای در دوره دوم مشروطه و به طور خاص روزهای پایانی مجلس دوم، در برابر تحولات سیاسی کشور موضع گیری کرده بود و چون به دلیل وحامت اوضاع و مصلحت ایران گفته بود باید اولتیماتوم را پذیرفت و در این راستا با وثوق‌الدوله وزیر خارجه همسویی داشت، به آسانی او را متهم به جانبداری از روسیه کردند؛ اتهامی که بهانه قتل او شد. روز سیزدهم محرم سال ۱۳۳۱، بحرانی در شهر تهران به دلیل گرانی نان شکل گرفت. متین‌السلطنه که متصدی تحويل آرد به نانوایان بود، متهم شد با نانواها برای گران کردن قیمت گندم تبانی کرده است.<sup>۲</sup> این مقدمه دعوایی بود که گفتیم سرانجام بعدها به قیمت ترور متین‌السلطنه به دست کمیته مجازات به پایان خود رسید.

بعد از عزل متین‌السلطنه، زمام تصمیم‌گیری در مورد اصلی‌ترین ماده غذایی مردم ایران به دست افراطی‌ترین اشخاصی افتاد که سوداها بایی خاص در سر داشتند. اینان بعدها برای تسویه حساب‌های سیاسی خود، عمدها بر بحران نان دامن زدند. آنگاه خود در لباس دایه مهربان‌تر از مادر در آمدند و گناه فقدان غلات را به گردن کسانی انداختند که کمترین نقش را در این ماجراها داشتند، این موضوع بعدها از پرده بیرون افتاد که چگونه برخی از اعضای کابینه‌های دوره بعد از مشروطه همسو با این گروه‌ها قتل عام مردم را در اثر گرسنگی، با خونسردی نظاره کردند تا به آن وسیله حریف را از سر راه بردارند. این بحران کمایش ادامه یافت تا جنگ اول جهانی آغاز گردید.

### ۳. جنگ و فحطی بزرگ

ایران در دوره جنگ اول جهانی طبق گزارش مطبوعات حداقل حدود پانزده میلیون تن جمعیت داشت، یک چهارم این جمعیت را ایلات و عشایر تشکیل می‌دادند. اما دونالد ویلبر این جمعیت را ده میلیون تن ارزیابی می‌کند.<sup>۳</sup> این آمار صحیح نیست و به احتمال زیاد وی آمار بعد از جنگ را ذکر کرده است. اما اگر این رقم صحیح باشد، به این نتیجه می‌رسیم که جمعیت ایران نسبت به شصت سال پیش از آن چندان افزایشی نداشته است، زیرا یکی از

۱. همان، صص ۳۸۶-۳۸۷.

۲. کتاب آبی، ج ۸، ص ۲۱۰۴.

3. Donald. N Wilber, Riza Shah Pahlavi, (New York, 1975), p. 17.

مبلغین مذهبی امریکایی به سال ۱۸۷۲ جمعیت ایران را پنج تا هشت میلیون تن تخمین می‌زد.<sup>۱</sup> می‌دانیم نرخ رشد جمعیت در ایران بسیار بالا بود، اگر نرخ مرگ و میر ناشی از بیماری‌های واگیردار، زد خوردها و حوادث غیر مترقبه مثل سیل و زلزله و امثالهم را به مرگ‌های طبیعی اضافه کنیم، باز هم بعید به نظر می‌رسد افزایش جمعیت نسبت به شصت سال پیش چنین گند صورت گرفته باشد. با اینکه از آمار رسمی جمعیت ایران در این دوره اطلاع دقیقی در دست نیست، اما روزنامه‌های دوره جنگ در ایام قحطی بزرگ، جمعیت تهران را پانصد هزار تن برآورد کرده‌اند. روزنامه ستاره ایران جمعیت ایران را به سال ۱۹۱۷ میلادی مطابق با ۱۲۹۶ شمسی ده میلیون نفر اعلام می‌کرد، که نسبت به جمعیت افغانستان دو برابر بود.<sup>۲</sup> این خبر نیز نمی‌تواند صحت داشته باشد، به واقع جمعیت ایران بعد از قحطی بزرگ ده میلیون تن شده بود. با این مقدمه کوتاه وارد موضوع اصلی می‌شویم.

بعد از سقوط مشروطه رقابتی زایدالوصف به منظور دست یابی به قدرت بین ایلات درگرفت. این رقابت‌ها «به واسطه تحریکات اجانب و تعليمات مختلف که به آنها داده می‌شود و کمک‌های مادی و معنوی هر دسته از متخصصین از ایلاتی که متمایل به آنهاست»، منجر به تعمیق بحران ایران در این مقطع تاریخی گردید.

از آن سوی ایران ناخواسته وارد دوره‌ای تاریخی شد که کمترین تبعات آن قحطی فراگیر و قتل عام نفوس انسانی در اثر جنگ، خشکسالی و گرسنگی بود. در همدان و کرمانشاه مردم بیچاره برای نجات جان خود از محاربات واقعه بین عثمانی‌ها و فوای روسيه به غارها پناه برداشتند.<sup>۳</sup> به راستی ابعاد فاجعه وحشت‌انگیز بود، هنوز تحقیق دقیقی درباره عمق فاجعه منتشر نشده است، تنها یک اثر با استناد به اسناد امریکایی‌ها در ایالات متحده منتشر شده، که تازه مقدمه‌ای است بر تحقیق عمیق در این فاجعه انسانی.<sup>۴</sup> دکتر دونالد ویلبر مورخ سیا که نقش مهمی در کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ داشت و به طور قطع به اسناد معتبر دسترسی داشته است، بر اساس گزارش‌های رسمی می‌نویسد تنها در غرب کشور بیش از صد هزار تن از مردم ایران از فرط گرسنگی جان خود را از دست دادند و ده هزار دهکده خالی از سکنه شد.<sup>۵</sup> به عبارتی طبق این آمار در خوشبینانه ترین حالت، از هر دهکده‌ای حداقل ده تن به دلیل گرسنگی مردند، بدیهی است که این آمار نمی‌تواند صحیح باشد و عمق فاجعه را نشان دهد. اگر به واقع ده هزار دهکده از سکنه خالی شدند، آمار مرگ باید بیشتر از آن باشد که ویلبر

۱. James Bassett: *The Land of Imams*, (New York, 1886), p. 255.

۲. ستاره ایران، ش. ۶۶، ۵ شبہ ۲۱ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۸ نوامبر ۱۹۱۷، در مقاله «مالیه خوان یغماست».

۳. حیات یعنی، ج. ۳، ص. ۲۸۴.

۴. M. H. Donohoe: *With the Persian Expedition*, (London, 1919), pp. 118-119.

۵. Mohammad Gholi Majd: *The Great Famine and Genocide in Persia, 1917-1919*; (University Press of America, 2003).

6. Donald N. Wilber: *Riza Shah Pahlavi*, (New York, 1975), p. 17.

گزارش داده است.

به قول دولت‌آبادی در این ایام تهران هم به حال فلاکت‌آمیزی افتاده بود، به گونه‌ای که مختصر کمک امریکاییان در جمع‌آوری فقرای آن شهر بسیار بزرگ به نظر می‌رسید.<sup>۱</sup> به هنگام جنگ اول جهانی یکی از معترض‌ترین مراکز فرش‌بافی ایران در غرب کشور واقع بود که به کلی از میان رفت. دامنه مصیبت به اندازه‌ای بود که حتی هارولد نیکلسون زندگینامه‌نویس رسمی لرد کرزن، نتوانست این حقیقت را کتمان سازد که در دوره جنگ اول جهانی، ایران در برابر چنان رنج و تعزیز و تجاوزی واقع شد که هیچ کشور بیطرف دیگری به این بلایه عظمی مبتلا نگشت.<sup>۲</sup>

از آذربایجان خبر می‌رسید روس‌ها هر قدر ممکن است گندم خریداری می‌کنند و به روسیه حمل می‌نمایند. به همین دلیل نرخ اجنباس در آنجا به کلی ترقی نموده است، در تبریز قیمت گندم رو به افزایش بود.<sup>۳</sup> وزارت مالیه طبق دستور مستوفی به خزانه‌داری دستور داد گندم لازم را تهیه و به تهران ارسال نمایند.<sup>۴</sup> از آن سوی دبیرالملک حاکم تهران به نزد وزیر مالیه رفت تا به هر نحو ممکن به منظور جلوگیری از گسترش فاجعه بحران نان و مرگ و میر ناشی از گرسنگی در تهران، فکری کنند. در این زمان وزارت داخله به این عنوان که حقوق کارمندان آن پرداخت نشده است، یکسره تعطیل بود.<sup>۵</sup> بحران در شهرستان‌ها شدیدتر بود، در تبریز و اطراف آن در اغلب دکان‌های خبازی مردم تجمع می‌کردند، نان‌ها عمده‌ای غیر ماسکول و کمیاب بود، گندم به خرواری دوازده تا بیست و پنج تومان فروخته می‌شد، در سلماس روس‌ها غلات مردم را می‌خریدند و احتکار می‌نمودند. در انزلی قیمت اجنباس روز به روز بیشتر می‌شد، به طور کلی به مردم عادی بسیار سخت می‌گذشت. این وضع البته منحصر به ایران نبود، در روسیه مردم دچار کمبود نان بودند. در عثمانی هم مشکلات وجود داشت اما به هر نحوی که شده، می‌شد نانی پیدا کرد. این وضعیت در آلمان هم دیده می‌شد، به عبارتی در آلمان هم بحران آذوقه به چشم می‌خورد.<sup>۶</sup>

برای حل مسئله نان بارها رئیس اداره خبازخانه‌ها را برکنار کردند اما هیچ فایده‌ای نداشت. اواسط سال ۱۲۹۴ شمسی روزنامه رعد داد محمد خان رئیس خبازخانه که به جای متین‌السلطنه منصب شده بود، چند روزی است از سمت خود کناره‌گیری کرده و فعلًاً امور

۱. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۹۰.

2. Harold Nicolson: Curzon, the Last Phase, (London, 1934), p. 129: Persia, during the war, had been exposed to violations and sufferings not endured by any other neutral country.

۳. رعد، سال هفتم، ش ۲۵، یکشنبه ۱۴ ذی‌حجہ ۱۳۳۳، ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵، «اوپای آذربایجان».

۴. همان، «تهیه جنس».

۵. همان، «راجح به امر نان».

۶. همان، «امر نان».

اداره خبازخانه با خود رؤسای خبازخانه هاست تا در این خصوص از سوی حکومت اعدامی صورت گیرد.<sup>۱</sup> این موضوع به فاجعه قریب الوقوع کمک کرد، بسیاری از خبازخانه‌ها با افراطی ترین جناح سیاسی این زمان همسو بودند. آنان برای این‌که مرنارد را به زیر کشند، حاضر شدند در کشور و به ویژه تهران قحطی مصنوعی راه اندازند، عمق فاجعه بعدها در دوره بعد از جنگ و ریاست وزرایی مجدد و ثوق‌الدوله از سوی برخی مطبوعات به اطلاع عموم مردم رسانیده شد، اما در آن زمان هم ترس و رعب مانع از افشاگری بیش‌تر گردید. همزمان از سوی خزانه‌داری تلگراف‌هایی به اطراف و اکناف کشور مخابره شد که هر قدر ممکن است گندم به تهران حمل نمایند، مأمورین مالیه هم شروع به ارسال گندم به سوی تهران کردند و گزارش می‌رسید که به همین دلیل اجناس دیگر کمتر به میدان وارد می‌شود.<sup>۲</sup>

زمستان سال ۱۲۹۴ خبر رسید به دستور وزارت مالیه حکومت تهران مقداری گندم از تجار خریده و قصد حمل آنها را از ولایات به سوی تهران دارد، اما مسئولین وزارت مالیه مانع شده و نمی‌گذارند جنس خریداری شده به تهران حمل گردد. در همان حین قیمت گندم از یک من بیست و شش شاهی به یک من بیست و هشت شاهی بالغ گردید؛ می‌گفتند افزایش قیمت نان به میل خبازها صورت می‌گیرد و احتمالاً به یک من سی شاهی هم خواهد رسید.<sup>۳</sup> با اینکه از مناطق اطراف تهران غله خریداری می‌شد و وارد شهر می‌گردید و طبق گزارش‌هایی که حتی در روزنامه‌های همان زمان چاپ می‌شد، انبارهای غله تهران پر بود، لیکن می‌گفتند تهران با بحران غله مواجه است. درست در زمانی که مردم با عفریت گرسنگی دست و پنجه نرم می‌کردند، در ایامی که آتش جنگ هر لحظه بیشتر در حال مشتعل شدن بود، فرمانفرما از منصب ریاست وزرایی استعفا داد، او با سفیران روس و انگلیس هم ملاقات کرد. فرمانفرما به جای مستوفی آمده بود، همان شخصی که بحران‌سازان را میدان داد و باعث شد آتش جنگ تا نزدیکی‌های تهران برسد و برای نخستین بار نواحی مرکزی ایران مورد حمله روس‌ها واقع شود. به واقع گروه افراطی به فرمانفرما اجازه ندادند به حکومت خود ادامه دهد؛ ادامه خبر جالب است: «قبل از ظهر امروز شاهزاده فرمانفرما از پارک شهری خودشان به باغ فرمانیه تشریف خواهند برد و از آنجا هم برای یک مدت غیر معلومی به شکار خواهند رفت».<sup>۴</sup> مردم به حال خود رها شدند.

به هر حال حکومت تهران پیش‌بینی کرده بود در آینده‌ای نه چندان دور، بحران غله در تهران شدت خواهد یافت، به همین دلیل برای جلوگیری از کمیاب شدن گندم در اول سال

۱. همان، ش. ۱۰، سهشنبه ۲۴ ذی‌قعده ۱۳۳۳، ۵ اکتبر ۱۹۱۵، «راجع به عمل نان».

۲. همان، «حمل جنس».

۳. همان، ش. ۶۰، ۵ صفر ۱۳۳۴، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۵، «راجع به حمل گندم».

۴. همان، ش. ۱۲۲، ۵ شنبه ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴، ۲ مارس ۱۹۱۶، «حرکت از شهر».

۱۲۹۰ و قبل از اینکه محصول سال آینده برداشت شود، موجودی انبارهای دولتی را برآورد کرد و با احتساب میزان گندمی که به طور روزانه وارد میدان می‌شد، جنس مورد نیاز مردم را تا آخر سال شمسی جاری که فقط چند هفته‌ای از آن باقی مانده بود، تهیه نمود. حکومت تهران به مردم می‌گفت جای هیچ‌گونه نگرانی نیست و هیچ اسباب زحمتی برای مردم تولید نخواهد شد. خلاصه اینکه همه روزه مقادیر زیادی گندم برای فروش به میدان شهر تهران وارد می‌کردند، غله آنقدر در میدان انبار شده بود که محصول تا غروب ماند و کمتر خریداری یافت.<sup>۱</sup>

این اخبار همه برای دلخوشی مردم بود. اما همان مطبوعاتی که این اخبار را برای دلخوشی مردم تهران منعکس می‌کردند، نوشتند در سمنان دکان‌های خبازی چند روزی است به واسطه نبودن جنس مغشوش شده و از این جهت مردم مضطرب هستند. چند هفته بعد از اوایل سال ۱۲۹۵ خبر کمبود غلات به ویژه در شرق کشور به مطبوعات تهران درز کرد و نوشته شد در خراسان گندم احتکار می‌شود.<sup>۲</sup>

در این شرایط وقتی سپهسالار جای فرمانفرما به ریاست وزرایی رسید، می‌خواست اداره نان تهران را به دست گیرد، «گفتند این هم یک اسباب کاری برای او می‌شود که فردا صد قسم حقه بازی درآورد. بعضی‌ها هم گفتند دستور العمل سفارت انگلیس بود که روزی مردم را دست کسی بدهد که تابع میل آن‌هاست.»<sup>۳</sup> اعتماد نسبت به رجال کشور به کلی رخت بربریسته بود، هیچ کس به کس دیگر اعتماد نداشت، مردم به حکومت بدین بودند و حکومت به مردم. همه دنبال این بودند گلیم خود را از آب بکشند، مقدرات کشور و حقوق حقه مردم و قوت لایموت آنان اسباب فربه‌ی عده‌ای قلیل و رنجوری، ضعف و مرگ گروهی کثیر می‌شد.

سال ۱۲۹۵ شمسی برابر با ۱۹۱۶ میلادی که زمستانی با بارندگی بسیار اندک داشت گذشت. سال جدید یعنی ۱۲۹۶ شروع شد، اما برخی از ناظرین سال جدید را سالی بسیار نکبت بار ارزیابی کردند: «سال بدی به نظر می‌آید زمستان که آن شکل گذشت، تا امروز هم که بیست و هشت روز از بهار می‌گذرد قطره‌ای باران نیامد. محض تسلی مردم یک دفعه آسمان صدا نکرد. چشمه‌ها هیچ آب ندارد. دره‌ها که همیشه در این موسی مبلغی آب از آنها جاری بود پاک، خشک است. مزرعه‌های گندم و باغ که همه ساله این موقع علف به قدر یک پا بلند شده بود، تمام خشک است و آنچه روییده از عطش پژمرده و نزدیک خشک شدن است. دیم‌زار که مردم با خون دل یک من یک تو مان گندم زرع کرده‌اند، نزدیک [است] به کلی فاسد شود. آنچه جو بهاره کاشته‌اند سبز نشده. آب شاهرود از حالا که باید رو به ازدیاد

۱. همان، ش ۱۳۵، ۵ شنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۴، ۱۶ مارس ۱۹۱۶، «امر نان.»

۲. همان، ش ۱۳۵، ۵ شنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۴، ۱۶ مارس ۱۹۱۶، «اغتشاش امر نان.»

۳. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۹۸.

باشد رو به نقصان نهاده. کسی را خاطر نیست در این فصل از سال از تنگه دوروان به آب زده باشد<sup>۱</sup>. اینک به خوبی از مال می‌گذرد که ابدأ از راه قله عبور نمی‌کنند<sup>۲</sup>. در تنکابون به واسطه نبودن آب آنچه برپا شده ساله کشت می‌شد، گویا ثلث و ربع نتوانند زراعت کنند<sup>۳</sup>.

به گزارش روزنامه رعد در اوایل سال نو، در تهران هفته‌ای پانصد و بیست تن از گرسنگی تلف می‌شدند، نرخ معمولی مرگ و میر در سال ۱۳۳۶ هفته‌ای سیصد تن بود و دویست و بیست مورد مرگ و میر باقیمانده را ناشی از قحطی و گرسنگی می‌دانستند. رعد به حزب دمکرات تاخت و نوشت تا زمانی که خبازخانه‌ها در دست آنها نبود، ستون‌های جرایدشان مملو از شکایت نان و عدم ترتیب صحیحی برای این معضل بود، اما حال که خبازخانه‌ها به دست خودشان افتاده است در روزنامه‌ها حتی کلمه‌ای از موضوع صحبت نمی‌کنند<sup>۴</sup>. سایه‌های تهدید و به خطر افتادن بیشتر امنیت اجتماعی احساس می‌شد، مورد زیر یکی از موارد بی‌شمار این تهدیدات بود. اواخر جمادی الاول سال ۱۳۳۶ از سوی هیئت اتحادیه جوانان دمکرات بیانیه‌ای در باب وضعیت نابسامان اقتصادی کشور و تبعات قحطی بزرگ منتشر شد، متن بیانیه به این شرح بود:

«محترکرین! متمولین! بیش از شش ماه است که در همه نقاط ایران خصوصاً پایتخت هر روز جمع کثیری از مردم ستمکش رنجبر از ظلم خانه برانداز شما تلف می‌شوند و شما هنوز شرم نکرده و آذوقه مردم را بیشترمانه حبس کرده‌اید! شکیبایی بیش از این باعث تجربی شما خواهد شد و دیگر مانمی‌توانیم بینیم که در هر روز بسیاری از هموطنان مظلوم ما از گرسنگی و سرما جان دهند! به شما اخطار می‌کنیم که اگر تا اول سال انبارهای خود را باز نکرده و آذوقه حبس شده را به فقر اندهید، به موجب صورتی که در هیئت از انبارهای شما است، جوانان دمکرات را امر خواهیم کرد که انبارهای شما را غارت کنند! این را هم بدانید که ما مثل شما و سایر هم‌ملکان سنت عنصر خودمان نیستیم، ما هر چه که می‌گوییم می‌کنیم. نه از سیاه‌چال نظمیه و نه از خشم حضرت اشرف‌ها، بلکه از هیچ چیز نمی‌ترسیم!»<sup>۵</sup>

نکته دیگر اینکه دولت‌آبادی وضع تهران را در دوره خاتمه جنگ اول چنین توضیح داده است:

«به تهران در سال‌های آخرین، بزرگتر بدینه که وارد شده، این است که روح حرص و آزی، روح نفاق و شفاقی، روح بدگمانی و بداندیشی شدیدی در کالبد وی حکم‌فرما شده است

۱. یعنی همیشه در این موسس سال در این تنگه آنقدر آب بود که کسی نمی‌توانست از آن عبور کند.

۲. یعنی از درون تنگه که جاده مالو است عبور می‌کنند. حال آنکه پیشتر در این فصل سال، مردم برای عبور ناچار بودند از قله‌ها عبور نمایند.

۳. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۲۷۱.

۴. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۰۶۳.

۵. نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «لایحه».

و گویی فرشته عاطفت و حقیقت از این شهر پرواز کرده به جای آن اهربیمن بسی رحمی و نادرستی به صورت وحشتناکی نشسته است. پیش از جنگ عمومی تهران جوان، تمدن اروپا را بالای سر خود مانند آفتاب بلندپایه می‌دید و می‌کوشید دست خود را به دامان آن برساند و تصور می‌کرد صفحه اروپا پر است از عاطفت و مملو است از محبت و مرحمت و بالجمله اروپا را مهد سعادت و انسانیت می‌دانست. جنگ عمومی بطلاً این تصورات را مدلل داشت و فهمانید که اروپا هم قطعه‌ای از همین عالم و اروپاییان نیز پروردگاری از پروردگان همین آب و خاکند. جنگ عمومی پرده‌یی را از برابر روحیات اروپا برچید که جز با این دست قوی برچیدن آن پرده امکان نداشت و بالاخره محقق گشت که ترقیات علمی و صنعتی اروپا همان اندازه که آن مردم را به مادیات نزدیک و علاقه‌مند کرده از عواطف روحانی و مراحم انسانی دور نموده است. انعکاس این حقیقت در افکار اقوامی که تمدن اروپا را سرمشق تعالی خود می‌دانستند، بدیهی است چه اثر بدی می‌نماید. پس اگر بگوییم ایران و خصوصاً تهران جوان از بی‌پرده شدن احوال روحی و مدنی اروپا خود را در پرتاب گمراهی انداخته، باور کردنی است و در اثر این پیش آمد به ضمیمه فقر و فاقه عمومی که روی داده، یک بی‌امانتی و بسی عاطفتی دیده می‌شود که از پیش مانندی نداشته است.<sup>۱</sup> به واقع از اوایل سال ۱۳۲۲ق. وضعیت کشور به وخامت بیشتری گرایید، با این که به دلیل بهبود وضع آب و هوای برخلاف سال گذشته که سرما و برف و کولاک امان مردم را بریده بود، قیمت غلات تنزل فاحشی کرد؛ اما از نظر سیاسی و اجتماعی بحران‌ها روز به روز افزایش می‌یافتد.

#### ۴. جنگ و بحران مواد غذایی در اروپا

بخشی از بحران نان در ایران، محصول جنگ بود، اما واقعیت این است که عوامل داخلی سهم مؤثرتری داشتند. در ذیحجه سال ۱۳۲۲، با وجود وقوع جنگ در اروپا، قیمت ارزاق هنوز در ایران ترقی نکرد، تجارت کشور به کلی سقوط نمود و همه چیز گران شد، الا غلات. گندم خرداواری هفت تومان، جو چهار تومان، کشمش پنج تومان و پنبه یک تومان خریداری می‌شد.<sup>۲</sup> چند ماهی بعد از وقوع جنگ بود که گزارش‌هایی ناشی از وقوع قحطی در اروپا، لابلای جراید ایران راه یافت. در سال ۱۹۱۶ مطابق با ۱۳۲۴ قمری، بحران مواد غذایی در اروپا شدت گرفت. قحطی فرآگیری اتفاق افتاد که مردم را وحشت‌زده ساخت. در اروپا نه تنها مواد غذایی کمیاب شد و در این زمینه قحطی وجود داشت، بلکه بسیاری از مایحتاج عمومی یا نایاب بود و یا بسیار گران. به طور مثال عین‌السلطنه به نقل از مطبوعات پایتخت گزارش می‌دهد در

۱. دولت‌آبادی، ج ۴، صص ۹۰-۹۱.

۲. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۰۷.

برخی کشورها قیمت زغال سنگ به قیمت نقره رسیده است.<sup>۱</sup>

قطعی سال ۱۹۱۷ یکی از وحشتناک‌ترین فاجعه‌های انسانی در برخی کشورهای اروپایی به ویژه آلمان بود که دامنه آن تا سال‌های بعد هم امتداد یافت. وحیدالملک شیانی که در کنفرانس سوسیالیست‌ها در استکهلم شرکت نموده بود، نقل می‌کند جراید سوند می‌نویسند از پنجاه سال پیش تاکنون چنین خشکسالی در شمال اروپا سابقه نداشته است: «در بعضی جاهای مواشی از نبودن علف و خشک بودن مزارع و مراتع تلف شده‌اند. در همه جای شمال اروپا حاصل رنگ خوشی ندارد.» او نقل می‌کند که به هنگام اقامتش در سوند، باران خوبی باریden گرفت، اما این باران فقط برای سبز کردن اراضی و کشت سیب‌زمینی می‌توانست مفید باشد.<sup>۲</sup> وحیدالملک که در این زمان در برلین اقامت داشت، نقل می‌کند در اوایل سال ۱۹۱۹ موضوع آذوقه یکی از بحرانی‌ترین معضلات آلمان بود. او نوشت وضعیت یاد شده «روز به روز بلکه ساعت به ساعت سخت‌تر می‌شود». مواد لبنی مثل کره و پنیر و ماست دیگر اصلاً به دست نمی‌آمد، اقلام مصرفی مثل چای که از خارج وارد می‌گردید یا یافت نمی‌شد و یا اینکه «متجاوز از صد برابر قیمت معمولی آنها»، معامله می‌گردید. بنا به قول وحیدالملک «روزی صدها طفل شیرخوار» در شهر برلین به دلیل کمبود آذوقه می‌مردند. از آن سوی «طبق اخباری که از طرف دولت منتشر می‌شود، روزی متجاوز از هشتصد تا هزار نفر در آلمان از گرسنگی به مرگ می‌رسند».<sup>۳</sup>

همین جا باید گفت، همان‌طور که برخی مورخین نگاشته‌اند و لتوتروتسکی در جلد اول کتاب تاریخ انقلاب روسیه بر آن صحنه نهاده است، علت‌العلل انقلاب روسیه، گرسنگی، قحطی و بحران نان بود. درست زمانی که سربازان در جبهه‌ها می‌جنگیدند، خانواده آنان از گرسنگی از پا در می‌آمدند. به‌واقع نخستین جرقه انقلاب را زنان روسی مقیم سن پترزبورگ و مسکو روشن کردند. آنان به دلیل بحران نان به میدان آمدند، در عرض چند ساعت تعداد زنان تظاهرکننده و گرسنه به نود هزار تن رسید و چند روز بعد با گسترش ناآرامی‌ها دولت تزاری سرنگون شد. اما با آمدن کرنسکی هم مشکلات تداوم یافت. بعد از وقوع انقلاب بلشویکی بود که عمق بحران روشن شد، وزارت خارجه روسیه بعد از انقلاب در کنار انتشار اسناد مربوط به تجاوزات استعماری تزارها و نیز رقابت‌های استعماری قدرت‌های بزرگ جهانی آن روزگار؛ دست به انتشار سلسله اسنادی در ارتباط با اوضاع روسیه مقارن جنگ زد. در یکی از اسناد از قول برخی مقامات نظامی روسیه حین جنگ چنین آمده است:

«دیگر هیچ‌گونه تأخیر جایز نیست، بیش از این غفلت و تعویق وقت روا ندارید، نگذارید

۱. همان، ص ۴۷۳۹.

۲. خاطرات مهاجرت، صص ۲۵۷-۲۵۶.

۳. همان، صص ۶۱۴-۶۱۳.

ما از گرسنگی تلف بشویم. در اردوهای جبهه شمال چند روزی است که به کلی آذوقه نان تمام شده، یک لقمه نان پیدا نمی‌شود و آذوقه سوخاری که تاکنون دست‌خورده به جهت اختیاط نگهداشته بودند، تا چند روز دیگر تمام خواهد شد و هیچ‌گونه امیدی باقی نمانده، زیرا که تمام این ذخیره‌های اختیاطی تمام شده است؛ نماینده‌گانی<sup>۱</sup> که از میدان جنگ آمده‌اند، انتقال بعضی از قطعات قشون را به عقب سر جبهه‌ها تقاضا کرده‌اند، زیرا که از نتیجه مبارزه سه ساله غالب افراد قشون در سنگرها گرسنه و برهمه مانده، از کثرت ناتوانی و زحمات قادر به مدافعت و محاربه نیستند و باید یک اقدام جدی به خرج داد که لامحاله سربازان از حیث زندگی و معاش در عسرت و استیصال نمانند.<sup>۲</sup>

از آن سوی خبرگزاری رویتر ابعاد فاجعه را در آلمان مخابره می‌نمود، این خبرگزاری از دولت انگلیس و سایر متفقین برای حل بحران مواد غذایی مردم آلمان استمداد کرد. روینتر گزارش داد اگر آلمان باعث و بانی برافروختن جنگ شده است، این ربطی به مردم و کودکان آلمان ندارد که امروز از گرسنگی تلف می‌شوند: «بروید قبرستان‌های آلمان را تماشا کنید که چطور نعش‌های کسانی که بر اثر قحطی و گرسنگی تلف شده و از میان رفته‌اند، به خصوص کودکان که از فقدان شیر تلف شده‌اند، به خاک سپرده می‌شوند. پس باید ترحم داشت و برای حفظ اینها فکر عاجلی نمود.» حتی بعدها با اینکه چهار ماه از بحث رسمی متارکه جنگ می‌گذشت، هنوز «متقالی آذوقه و مواد اولیه» از خارج وارد آلمان نشده بود. این سیاست محاصره آلمان از طریق منع واردات مواد غذایی از آن انگلیسی‌ها بود، به همین دلیل مردمان بسیاری به دلیل گرسنگی دچار مرگ و میر شدند. ابعاد فاجعه به اندازه‌ای بود که بالاخره کشیش آکسفورد هم به صدا درآمد، او در مکتوبی به روزنامه تایمز تقاضای اکید کرد که به هر نحو شده به مردم آلمان آذوقه و مواد غذایی رسانی‌ده شود.<sup>۳</sup> احساسات بشردوستانه در بین مردم عادی انگلیس و امریکا به غلیان درآمد و همه تقاضا داشتند به این مردمان مغلوب که گناهی نداشتند کمک شود.

سیاست محاصره اقتصادی آلمان ابتکار لوید جرج بود. در مارس سال ۱۹۱۹ او نطقی ایراد کرد و گفت روسیه به واسطه حکومت بلشویکی شیرازه خود را از دست داده است و آلمان هم در همان خط سیر می‌کند. او گفت انگلستان باید ناجی تمدن امروزی باشد و نباید اجازه دهد این تمدن از بین برود! او در حالی این نطق را ایراد می‌کرد که کشته‌های جنگی کشورش دانماً آلمان شکست خورده بعد از جنگ را در محاصره نگه می‌داشتند، خوراک و پوشاک و لوازم زندگی به مردم نمی‌رسید، سرما و گرسنگی مردم را از پای درمی‌آورد؛ در این شرایط

۱. اصل: نماینده‌گان.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۷۲، ۵ شنبه ۲۷ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۷، «اسناد روسیه».

۳. خاطرات مهاجرت، صص ۶۲۲-۶۲۳.

چگونه می‌شد آلمان را بار دیگر سربا نگاه داشت؟ انگلیس از محاصره اقتصادی آلمان اهداف خاص خود را تعقیب می‌کرد، در حالی که این کشور نظاره‌گر مرگ و میر کوچک و بزرگ و زن و مرد بر اثر سرما و گرسنگی بود، انگلیس تلاش می‌کرد آتش انقلاب اسپارتاکیست‌ها را که در آلمان ریشه می‌دوانید و امکان صدور آن به کشورهای دیگر وجود داشت، خشی سازد. رهبری این جنبش با روزا لوگزامبورگ و کارل لیکنخت بود، اندکی بعد این دو تن را دستگیر کردند و تیرباران نمودند.

نظریین بر این باور بودند که «آتش بلشویکی که در آلمان برافروخته شده یقیناً به سایر ممالک اروپا و بلکه به امریکا سرایت خواهد کرد. روس‌ها امروز در آلمان به تبلیغات پرداخته و میلیون‌ها خرج کرده‌اند که آلمان دارای حکومت بلشویکی بشود. اگر آلمان‌ها حکومت بلشویکی برقرار کنند، یقیناً با آن نفوذی که در دنیا دارند دنیای خارج را بسیار نخواهند گذاشت.»<sup>۱</sup> از این به بعد بهانه‌ای از سوی انگلیسی‌ها برای دخالت در مسائل داخلی کشورهای دیگر به دست آمد: تأکید بیش از حد بر خطر سرخ. انگلیس به قول لوید جرج برای حفظ تمدن سرمایه‌داری باید به حرکت در می‌آمد و رهبری حرکت را به دست می‌گرفت، برای این منظور هر حرکت مخالفی را با برچسب بلشویکی در هم کوبیدند، سرکوب خونین جنبش جنگل که در همین دفتر به آن خواهیم پرداخت و می‌دانیم شعارش اتحاد اسلام بود، تنها یکی از این دست اقدامات در کشور ما بود.

## ۵. ابعاد دیگری از قحطی بزرگ در ایران

### ۱-۵. تهران

تقریباً از اوایل جنگ جهانی اول، بحران مواد غذایی و به طور خاص بحران نان در ایران فراگیر شد. این بحران چند دلیل داشت: هجوم خارجی و قتل عام مردم و نابودی حرث و نسل در اکثر نقاط کشور، خشکسالی به ویژه در سال ۱۳۳۵ قمری، بحران‌های مصنوعی به منظور دست‌یابی به اهداف سیاسی و احتکار غلات توسط اغنية و کارکنان دولت. وضعیت قحطی و عوامل بحران مواد غذایی در تهران به مراتب بیش از دیگر شهرها پیچیده بود. یکی از عوامل ظاهری قحطی در این شهر، سن و ملغخ بود که به جان محصول افتاده و بخش اعظم آن را نابود می‌ساخت. محصولات ناچیز تهران با این حشرات موذی از بین می‌رفت. همزمان آب در تهران کمبایب شد، «آن گرفتاری‌ها و خانه خرابی مشروطه و مستبده هشت ساله، این جنگ روس و عثمانی دو ساله، گرانی همه اجناس، این هم حالت محصول و زراعت و میاه. خداوند چه برای این ایران بدبهخت خواسته است و ما چه کرده‌ایم که مستحق این بلاها شده‌ایم. تمام

۱. خاطرات مهاجرت. صص ۵۹۷-۵۹۸.

مکنت ما، امر معیشت ما از یک مشت محصول به آن حال فلاکت می‌گذشت، آن هم دارد از دست ما می‌رود. در قزوین و این بلوکات یک حال وحشت و اضطرابی حکمفرماست که نظیر آن کسی خاطر ندارد، الموت یکی گرفتار خودش، یکی غصه تنکابون دارد. زیرا دو ثلث معیشت آنها از تنکابون است. خداوند مگر باز خودش ترحم کند.<sup>۱</sup>

در اوایل ماه شوال سال ۱۳۳۴ در تهران آشوبی به پاشد. در این ماه نان به گرانترین قیمت خود رسید، مردم گرسنه همه‌ها آغاز کردند، آنان عزل سپهسالار را می‌خواستند. سپهسالار که بعداً معلوم شد چه ضربات مهلکی بر پیکر فرتوت ایران وارد کرده است، ناچار به کناره‌گیری شد، اندکی بعد وثوق‌الدوله به جای وی به ریاست وزرایی منصوب گردید. در دوره ریاست وزرایی سپهسالار اعظم، بحران نان تهران به اوج خود رسید، در طول فقط دو روز عده‌ای از خبازها دکان‌های خود را بستند و دیگر پخت نمی‌کردند. همین مسئله باعث تولید نگرانی عظیمی بین مردم شد، این عمل کاملاً عمدی و برنامه‌ریزی شده بود، به همین دلیل حاکم تهران دستور داد محركین تعطیلی خبازخانه‌ها را دستگیر کنند، تعدادی از خبازها بازداشت شده و در اداره حکومتی نگهداری گردیدند. این ایام درست مصادف بود با ماه رمضان سال ۱۳۳۴، آن هم روزهای اویله این ماه، روز چهارم رمضان حکومت تهران برای رفع اختلاف با خبازها و مهیا ساختن زمینه برای باز شدن دکان‌های آنها، اقدامات لازم را انجام داد؛ مطبوعات نوشته‌ند «ولی خبازها حاضر نشده‌اند که دکان‌های خود را باز و مشغول کسب خود شوند.»<sup>۲</sup> دلیل این که چرا خبازها آن هم درست در ماه رمضان دست به اعتصاب زده‌اند معلوم نبود، اما هر چه بود بحران گندم تهران را تهدید نمی‌کرد. به طور مثال فقط میزان گندمی که از خالصجات اطراف تهران خریداری شد، هشتاد و دو هزار خروار بود، وزارت مالیه به اداره کل تشخیص عایدات دستور داد این میزان را از مستأجرين دریافت و به انبار دولتی حمل نماید. یک قزاق هم مأمور شد برای حمل جنس به انبارهای دولتی اقدامات حفاظتی را به انجام رساند.<sup>۳</sup> لازم به گفتن است که رئیس اداره کل تشخیص عایدات عمید‌السلطنه بود که با گروه طرفداران وثوق و شخص او روابط نزدیکی داشت.

بحران‌ها ادامه یافت تا اینکه سپهسالار تنکابنی برآفتاد. بعد از او وثوق‌الدوله ریاست وزرایی را به دست گرفت و درست در همین دوره بود که بحران ایران به اوج خود رسید. جالب اینکه درست چهار روز بعد از انتشار خبری که به نقل از رعد آوردیم یعنی ارسال غله به تهران؛ و دو روز بعد از ریاست وزرایی وثوق، روزنامه رعد نوشت نظر به پاره‌ای شایعات قیمت ارزاق مخصوصاً برنج و روغن افزایش یافته؛ می‌گفتند عامل این افزایش کاروان‌سرادارها و دلال‌ها

۱. عین‌السلطنه، ج ۷، صص ۴۷۷۱-۴۷۷۲.

۲. رعد، سال هفتم، ش ۵، ۲۰۹، شبه ۵ رمضان ۱۳۳۴، ۶ ذویه ۱۹۱۶، «راجع به امر نان.»

۳. همان، ش ۲۲۸، ۴ شبه ۱۶ شوال ۱۳۳۴، ۲۶ اوت ۱۹۱۶، «انبار برای حمل گندم.»

هستند. از این بالاتر با اینکه گندم مثل سابق وارد شهر می‌شد و خبازها سهم مورد نیاز خود را دریافت می‌کردند. امر نان بسیار مغشوش بود، «خبازها موقعی به دست آورده در هر دکان خبازی جمعیت زیاد اجتماع می‌کنند و از طرف حکومت طهران هم اقدامی که اسباب رفاهیت عامه باشد به عمل نیامده، فقرا و ضعفا دچار تضییق و فشار هستند.»<sup>۱</sup> در دوره ریاست وزرایی وثوق هر روز با نظارت فزاق‌ها محصول خالصه جات دولتی به انبارهای دولتی ارسال می‌شد، اما بحران نان کماکان ادامه یافت. علت امر چه بود؟ واقعیت این است که در درون کابینه عده‌ای سد راه اجرای تصمیمات وثوق می‌شدند. اینان با اینکه عضو کابینه بودند، اخبار محترمانه را به صورت شایعه پخش می‌کردند، مردم را از آینده هراسناک می‌ساختند، جو بدینی و نومیدی را دامن می‌زدند و در یک کلام مانع ثبات و آرامش می‌گردیدند. عوامل این اقدامات چه کسانی بودند؟ پاسخ قطعی به این پرسش‌ها در گرو تعقیب مسیر حوادث این زمان است.

در کابینه وثوق‌الدوله که روز هفتم شهریورماه سال ۱۲۹۵ مطابق با شوال ۱۳۳۴ اعضاً دولت خود را معرفی کرد، سپهبدار رشتی وزارت داخله را بر عهده داشت. وثوق روز سیزدهم شوال کابینه خود را تشکیل داد و ذیقعده آن سال گرانی نان بروز کرد، این امر کاملاً تصنیعی بود زیرا از جمادی‌الثانی آن سال نان ارزان شده بود و در این زمان اساساً بحران نان وجود نداشت. سپهبدار عنصر مورد اعتماد انگلستان و کسی که از آنان در دوره مظفرالدین‌شاه نشان دریافت کرده بود، نقشی بسیار مرموز در تحولات این زمان بازی کرد. به واقع در دوره‌ای که او وزارت داخله را عهده‌دار بود، بحران به اوج خود رسید. سپهبدار رشتی سردار منصور با قواه‌الدوله وزیر فوائد عامه و تجارت، با رؤسای خبازخانه‌ها وارد گفتگو شد تا علت کمبود نان را دریابد. آنان علت امر را ترقی قیمت نان عنوان کردند، قرار شد فعلًاً همان یک من سی شاهی بفروشند و بعداً با تحويل غله از انبار دولتی قیمت‌ها را پایین آورند.<sup>۲</sup> اما هیچ‌کدام از این تمهدات به نتیجه نرسید، یا اراده‌ای قاطع در پشت آن وجود نداشت و یا اینکه خود کارکنان وثوق عمده‌ای بحران‌سازان بودند، کسانی که به قول معروف وثوق را هم دور زده بودند.

وثوق از بازی سنجیده‌ای که به قیمت افلاس مردم برای سرنگونی او کشیده بودند آگاهی داشت، پس روز سه‌شنبه ۱۸ ذی‌الحجه سال ۱۳۳۴، یعنی کمتر از دو ماه بعد از آنکه قدرت را به دست گرفت، دستور داد شاهزاده مشکوہ‌الدوله، امین‌الوزاره و بهاء‌السلطنه که متهم به اخلال در امر نان به منظور تولید مشکلات برای دولت بودند، دستگیر شوند.<sup>۳</sup> اینان از مرتبطین با تشکیلات کمیته مجازات به شمار می‌رفتند که در ذیقعده آن سال و چند روزی بعد از تشکیل دولت وثوق تشکیل شده و نوک تیز فعالیت خود را حمله به شخص رئیس‌الوزرا قرار داده بود

۱. همان، «راجع به امر نان.»

۲. همان، ش ۲۴۲، یکشنبه ۱۸ ذی‌قعده ۱۳۳۴، ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۶، «ترتیب امر نان.»

۳. ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۰۰.

و هر روز بحرانی ایجاد می‌کرد تا او را از سر راه بردارد. رئیس‌الوزرا حتی بعداً که این کمیته رسمیاً عملیات جنایتکارانه خود را آغاز نمود، تهدید به قتل شد و اندکی بعد از این تهدیدات استعفا کرد. در دستور وثوق برای دستگیری افراد فوق الذکر، نکته‌ای نهفته است: او می‌دانست کسانی که به بحران مواد غذایی دامن می‌زنند چه کسانی‌اند و در کجا لانه کرده‌اند، اما متنله این بود که او هم نمی‌توانست با این مافیایی خشن و بی‌رحم برخورد کند، هیچ چیز از چنبره نفوذ این گروه خارج نبود و حتی برخی از اعضای هیئت دولت وثوق هم یا به دلیل رعب و وحشت و یا به دلیل باور به راه گروه بحران‌ساز، با آنان همکاری می‌کردند.

طبق آمار نظمیه و بنابر گزارش کمیسarıهای این تشکیلات، در کمیسری‌های ده‌گانه تهران، به طور کلی آمار ۲۳۶۰ فقیر که مطلقاً قادر به ادامه حیات نبودند ثبت شده بود، فقرای محدوده کمیسری ناحیه دو از همه بیشتر بودند که تعداد آنها ۵۰۴ تن بود، کمترین تعداد به کمیسری ناحیه سه تعلق داشت که تعداد فقرای منطقه را بیست و دو تن نوشه بودند.<sup>۱</sup> تا اوآخر ماه ذی‌قعده سال ۱۳۳۵، بحران نان در تهران به اوج خود رسید، بحرانی که دست‌های نامرئی گروه ضد تشکیلی در آن دیده می‌شد. با اینکه دولت در امر تهیه نان مردم جلدیت به خرج داد و مبالغی را صرف جبران خسارت و تحمیل آن به بودجه مملکت کرد، امر نان باز هم بسیار مغشوش بود. در جلو دکان‌های خبازی مردم اجتماع کرده و خلاصه وضعیت فوق العاده رقت‌باری به وجود آمده بود. در این بحران جانسوز خود خبازها هم دخالت داشتند، با وصف وضعیت تأثیرگذار نمی‌کنند و ریاست خبازخانه هم گویا در مقابل رأی و پیشنهادهای ایشان خود را مجبور به تسليم می‌داند.<sup>۲</sup> به عبارتی در دوره‌ای که وثوق قدرت را به دست داشت، بر دامنه بحران به صورتی کاملاً مصنوعی افزوده شد. اما تا زمانی که وثوق قدرت را به دست داشت، مانع از تعمیق فاجعه شد، او توانست جلو گسترش قحطی را بگیرد و تهران را از مرگ و میر نجات بخشد. اما با سقوط او و در دوره کابینه علاء‌السلطنه بود که نخستین اخبار از تجمع مردم در برابر نانوایی‌ها و مرگ و میر ناشی از قحطی نان به صفحات جراید راه یافت.

این خبر روزنامه زبان آزاد ابعاد فاجعه ملی قحطی نان را در تهران به خوبی نشان می‌دهد: «روز جمعه در دکان خبازی محله دروازه قزوین یک ضعیفه بیچاره بعد از چند ساعت معطSSI با یک حالت رقت‌انگیزی ضعف نموده پس از این که زن‌های دیگر بیرون ش آورده‌اند، به فاصله نیم ساعت تلف می‌شود. آیا مسئول این پیشامدها کی است و آیا پادشاه ایران از مرگ رعیت

۱. همان، «عدد فقراء».

۲. زبان آزاد، ش. ۲۰، سلحنه ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۰، «اجتماع دکاکین خبازی».

خود متأثر می‌شود یا نه؟<sup>۱</sup> لازم به یادآوری است که در این زمان کمال‌الوزاره عضو کمیته مجازات رئیس اداره مالیات مستقیم ایالت تهران و مسئول خبازخانه‌های تهران بود. از آن سوی در این زمان که مقارن اوج فعالیت و آدمکشی کمیته مجازات به شمار می‌آمد، وثوق از قدرت کناره گرفته بود و علاء‌السلطنه زمامدار امور جمهور شد؛ در کابینه علاء‌السلطنه گروه بحران‌سازی که اینک مقام وزارت به دست آورده بودند، بیش از هر زمانی عرصه بر مردم تنگ کردند.

به تدریج در تهران وضعیت نان بی‌نهایت بفرنج شد. یکی از مهمترین مشکلات نان تهران، تقلبات خبازخانه‌ها بود، اینان به بهانه‌های گوناگون از پخت روزانه خود کاسته بودند؛ مضافاً اینکه چیزهایی را با آرد مخلوط می‌کردند و «به مردم بدیخت» می‌فروختند «که حقیقتاً رقت‌انگیز» بود. به گفته مردم «چون متصدیان امور خبازخانه از نان‌های معمولی مصرف نمی‌نمایند، از حال بیچاره فقرا و ضعفاً بی‌اطلاع می‌باشند که با هزاران زحمت و مشقت از صبح تا غروب زحمت کشیده و با خون جگر دو قران به دست آورده و با چند ساعت معطلي نانی گرفته که از شدت تلخی و شوری به هیچ وجه قابل خوردن نیست؛ ما توجه مخصوص هیئت وزرا و آقای وزیر مالیه را به این مسئله جلب نموده و رفع این عسرت را هر چه زودتر استرحام می‌نماییم». <sup>۲</sup>

چند روز بعد خبر رسید خبازخانه‌ها به عنوان گران شدن غله و یا کمبود غلات، چهار شاهی به قیمت نان افزودند. خبازها می‌گفتند باز هم به این قیمت خواهند افزود، همزمان از اوئل تاستان سال ۱۲۹۶ شمسی، بسیاری از مناطق تهران از بحران بی‌آبی رنج می‌برد، عین‌الدوله برای حل موقتی بحران آب تهران، پنج رشته قنات خود را برای مشروب کردن خانه‌های اطراف اختصاص داد؛ اما تمام علامت نشان‌دهنده بحرانی زجرآور در افق تاریخ ایران بود.

در این بین حقه‌بازی، شارلاتانی و دوز و کلک به اوج خود رسید. مردم به دلیل سوء‌تدبیر مدیران در کوچه و بازار به زمین می‌افتادند و از فرط گرسنگی می‌مردند. عده‌ای ظاهرآ برای کمک به مردم اعانه جمع‌آوری می‌کردند، اما به قول کمره‌ای این افراد برای منافع شخصی خود و «اظهار شخصیت» دست به این اقدامات می‌زنند.<sup>۳</sup> مردم در پایتخت کشور یعنی تهران، هر روز از گرسنگی تلف می‌شدند، لیکن اعیان و اشراف و رجال کشور سرگرم عیش و نوش خود بودند و به هیچ وجه به مصیبتی که بر مردم می‌گذشت توجهی نشان نمی‌دادند. همین

۱. همان، ش. ۱، یکشنبه ۱۶ شوال ۱۳۳۵، ۱۵ آوت ۱۹۱۷، «در یک دکان خبازی».

۲. همان، ش. ۱۳، ۱۴، ۱۶ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۲ سپتامبر ۱۹۱۷، «نان طهران».

۳. همان، ش. ۱۴، سه‌شنبه ۱۶ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «قیمت نان».

۴. کمره‌ای، ج. ۱، ص. ۷۸.

سید محمد کمره‌ای بخش معتبره‌ی از خاطراتش را به نقل پلو و خورشت و اغذیه و اشربه‌هایی که میل کرده اختصاص داده است، خودش نقل می‌کند همین که از خانه بیرون می‌آمده با جنازه‌های پراکنده مردم مواجه می‌شده است که از گرسنگی قالب تهی کرده بودند. او از «بدی اوضاع و فقر و ذلت عمومی و نیست شدن مردم» صحبت می‌کرد.

کمره‌ای نقل می‌کند روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاولی ۱۳۳۶ مطابق با بهمن ماه ۱۲۹۶ شمسی، از تکیه رضاقلی خان تا درب مدرسه خان، ناله و گربه و ضجه اطفال و زن و مرد، شنیده می‌شد. همه توی کوچه‌ها ریخته بودند و از گرسنگی جان می‌دادند. حال قضایت کمره‌ای را بنگرید: «من که خیلی قسی‌القلب در این امورم و چون این مردم را مستحق همه قسم بدبختی که از طرف خودشان از شدت بداخلانی، همه قسم ذلت می‌کشند و به این ذلت می‌میرند و هیچ کاری نمی‌کنند و اگر انسان بر منافع آنها اقدامی نماید خود آنها بر علیه آدم اقدام می‌کنند. معذالک خیلی از این منظره منقلب شدم.»<sup>۱</sup>

در جایی دیگر از خاطرات او آمده است: «ای خداوند ناظری به احوال ما که چقدر از نفهمی و فقر و شداید که بر عامه بدبخت وارد می‌شود خاصه به این فقرا. از عمل‌ها بدترین هلاکت را می‌کشیم. شاید وبا و طاعون صدماتش به عموم کمتر باشد؛ اعود بالله من الفقرالمکب، که فقری که انسان را کافر می‌کند و به رو در آتش می‌اندازد.» او ادامه می‌دهد: «توی بازار بعضی چپاول قیسی و نان از هم می‌کردند. در بین زد و خورد و چپاول، نوب چیت یک نفر بزاز فقیر از میان رفت، نفهمید چه طور شد، بردنده. اگرچه قریب دو ماه متجاوز است، این حال چپاول جریان دارد. رد شدم. یک طاس کوچک خوبی دست زنی بود، به مسکر می‌خواست بفروشد. مسکر گفت من به قیمت قراضه می‌خرم یک من هشت هزار [هشت ریال]. بیچاره ضعیفه ناچاراً داد. توی کوچه یک نفر جوان نشسته [دست] به سر خود کشیده صدا می‌زد پول یک کلاه کرک. دیدم کلاه خود را جلو خود گذاشته واقعاً می‌فروخت.»<sup>۲</sup>

حتی مقتشین دولتی اسباب و لوازم خانه‌های خود را می‌فروختند تا نان تهیه کنند. به طور مثال فردی به نام میرزا محمد خان ساوجی نقل می‌کرد که دو جاجیم خانه‌اش را که شش تومان خریده، به سه تومان فروخته است تا نانی بخرد که هر من آن برای وی دو تومان و هیجده ریال تمام می‌شد، یعنی نانی که در اواخر سال ۱۳۳۴ قمری هر من، بیست و شش تا سی شاهی بود، چنین افزایش سرسام‌آوری یافت. آن مرد می‌نالید که دو سه روز دیگر حتی اسباب خانه هم ندارد که بفروشد و نان تهیه کند. به قول مردی ساوجی نام، روز بیست و ششم جمادی الثاني ۱۳۳۶ قمری، عده‌ای از مردم دولاب از گرسنگی مردند، عده‌ای دیگر نیز نزدیک به موت بودند. او نقل کرد هر روز عده‌ای از مردم دولاب به این شکل می‌میرند. وثوق را متهم

۱. همان، ج ۱، صص ۷۰-۷۹.

۲. همان، ج ۱، صص ۷۷-۷۶.

می‌کردند نان دولابی‌ها را به مصرف خود می‌رساند، یا به کارگران سلیمانیه می‌دهد که املاک او را آباد می‌سازند و یا این نان را به بستگان خود و کخدای دولاب می‌دهد. لازم به یادآوری است که در آن زمان دولاب و سلیمانیه واقع در جنوب شرق تهران، املاک و ثوق‌الدوله بود.

اما این واقعیت نداشت. وثوق تا زمانی که رئیس‌الوزرا بود، دستور داد گندم‌ها را از انبارها خارج سازند و ارزانتر از حد معمول بفروشند. دولت دویست هزار تومان پول برای خرید گندم به عراق عجم و ملایر فرستاد، کلیه ذخایر گندم این مناطق را به تهران فرستادند که با رایگان و یا به قیمت ارزان در اختیار مردم گذاشته شود. عده‌ای از محتکران به گمان اینکه به دلیل بروز قحطی، نان و گندم در تهران گران‌تر می‌شود، انبارهای خود را خالی کردند و به این شهر ارسال نمودند. به قول کمره‌ای بعضی از اغتشاشات شهر زیر سر «تحریکات خارجه و اجانب» صورت می‌گرفت، این وضع باعث به هم ریختگی بیش از پیش شهر شده بود. در هر حال بعد از سقوط وثوق بود که فاجعه ابعاد بیشتری یافت.

خبر زیر که توسط روزنامه نوبهار منتشر شد عمق فاجعه و رقت و دهشت گرسنگی را در مرکز سیاستگذاری کشور نشان می‌دهد: «به موجب یک خبر خصوصی که به اداره [روزنامه] رسید، پریروز قبل از ظهر میرزا ابوالقاسم خان درب دکان نانوایی جنب انبار گندم یک سینی مس را غفلتاً از در دکان نانوایی برداشته رو به فرار می‌گذارد، آزان پست<sup>۱</sup> او را دستگیر و پس از استرداد سینی جلب به کمیسری می‌نمایند، مشارالیه در ضمن استنطاق خود اقرار به دزدی‌های مهم می‌کند. لذا کمیسری ده نفر آزان با یک صاحب منصب برای تفتیش به خانه مشارالیه می‌فرستند، پس از ورود اشاره به گوش اطاق کرده آزان وارد اطاق شده لحاف مندرسی را که در گوش اطاق بوده بلند می‌نمایند می‌بیند یک پسر و یک دختر کوچک از گرسنگی مرده و عیال مشارالیه هم در گوش دیگر اطاق به واسطه گرسنگی در حال نزع است!»<sup>۲</sup>

در تهران اجساد روی زمین می‌ماند و کسی نبود حتی آنها را دفن کند، غیر از مسائل ریز و درشت فراوان این موضوع در بحران‌های مشروطه و ظهور و سقوط پی در پی کابینه‌ها ریشه داشت «که نه تنها زندگان را بی تکلیف گذارده بلکه اموات را هم دچار محذور و بی تکلیفی نموده است!»<sup>۳</sup> در برخی موارد مدارس تهران به دلیل شیوع بیماری‌های کشنده و واگیردار تعطیل شدند. تعداد زیادی از معمرین قوم به مرض اسهال مردند، یکی از آنان سیدحسین اردبیلی بود که مواضع او در دوره دوم مشروطه نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری تنش‌های

۱. یعنی کشیک.

۲. نوبهار، سال ششم، ش. ۶۳، سه شنبه ۴ صفر‌الظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، «گرسنگی».

۳. همان، ش. ۸۶، ۵ شنبه سوم ربيع‌الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «بی تکلیفی اموات».

ایدنولوژیک بین مشروطه خواهان ایفا کرد<sup>۱</sup>، اردبیلی در تاریخ نوزدهم رمضان سال ۱۳۳۶ به مرض اسهال در تهران درگذشت.<sup>۲</sup> «فوت‌های اسهالی»<sup>۳</sup> یا همان وبا، وحشتی بین رجال تهران برانگیخت، بسیاری تصمیم گرفتند از خوردن میوه اجتناب نمایند. در اغلب شهرهای ایران وبا و حصبه بیداد می‌کرد، «حصبه که جزو اعضا رئیسه خانواده‌ها شده، نه زمستان دست برمی‌دارد نه تابستان و از قرار شرحی که در روزنامه نوشته بود دو کرور آدم از این امراض تلف در ایران شده است که اگر همان دوازده قران خرج دفن این اموات بی‌صاحب را که دولت می‌دهد در اویل و هله خرج جلوگیری از این امراض شده بود آنقدر آدم تلف نمی‌شد... اغلب خانواده‌ها به قدری پول دوا و حق‌القدم طبیب داده‌اند که دیگر نان شب و یک اسباب ندارند، فنای محض شده‌اند و گدایی باید بکنند».<sup>۴</sup>

بالاخره مردم تهران از شدت گرسنگی در مسجد شاه تحصن اختیار کردند، به واقع علت تحصن همین امر یعنی گرسنگی بود اما به سرعت به مسائل دیگر تغییر یافت. عین‌السلطنه نوشت: «اما این گرسنه‌ها که برای نان متحصن شده بودند این همه پلو گوشت، حلوا، شیرینی، قند، چای را از کجا آوردند. معلوم است که از همان‌جا که همیشه بلاهای ایران نازل می‌شود که اسمش سفارت سینه انگلیس است».<sup>۵</sup> متحصینین به اشاره توطنه‌گران تجمع کرده بودند تا کاسه کوزه‌ها را سر و شوق بشکنند و او را عامل قحطی معرفی نمایند و در نتیجه سرنگونش سازند؛ کاری که آخر الامر به آن موفق شدند.

همزمان زنان تهرانی به سفارت انگلیس مراجعه نمودند و نسبت به کمبود نان اعتراض کردند. این نشان می‌داد مردم تهران می‌دانند فاجعه از کجا سرچشمه می‌گیرد. در بازار آشویی به پا گردید و دکان‌ها بسته شد. زن‌ها از گرسنگی به یک لبو فروش حمله برده و خوراکی‌های او را به یغما برداشتند. پلیس وارد میدان شد و با مردم برخورد کرد. آنگاه زنان به سوی میدان ارگ حرکت کردند و سپس به سوی کاخ گلستان سرازیر شدند، آنها می‌خواستند از درب اندرونی وارد کاخ شوند، اما نگهبانان مانع ورودشان شدند. زنان سپس به سوی سفارت انگلیس به حرکت در آمدند، پلیس محرکین را دستگیر کرد و بقیه پراکنده شدند. کسانی که پراکنده شده بودند بار دیگر به سمت بازار حرکت کردند، آنها از کسبه خواستند مغازه‌های خود را تعطیل نمایند. کسبه از ترس مغازه‌های خود را بستند، اما نظمیه بار دیگر مداخله کرد و کسبه کار خود را از سرگرفتند.<sup>۶</sup> سه روز بعد یعنی شانزدهم جمادی الاولی ۱۳۳۵ میتینگی علیه

۱. نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۸۵ به بعد.

۲. کمره‌ای، ج ۱، ص ۲۹۶.

۳. همان، ص ۲۹۸.

۴. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۳۱۳.

۵. همان، صص ۵۱۰۹ و ۵۳۱۲.

۶. کمره‌ای، ج ۱، ص ۵۸.

انگلیسی‌ها در میدان توپخانه برگزار شد. مردم به حق عامل اصلی گرفتاری‌های خود را دولت انگلستان می‌دانستند. در این زمان که مقارن بعد از انقلاب روسیه بود، نیروهای این کشور اندک اندک خاک ایران را ترک می‌کردند و انگلیسی‌ها به سرعت جای اینان را اشغال می‌نمودند. پلیس جنوب عملاً نواحی جنوبی را تا اصفهان و یزد اشغال کرده بود و نیروی شمال (North Persian Force) ایران هم نواحی وسیعی از همدان تا گیلان را جولانگاه عملیات خود نمود. به واقع درست در ایامی که انگلستان در ایران یکه‌تازی می‌کرد، بحران نان در کلیه نواحی کشور به اوج خود رسید، بدیهی است که مردم عامل این بحران را انگلستان دانستند. سفارت انگلیس به سرعت به تظاهرات زنان واکنش نشان داد، این سفارتخانه به وزارت داخله نامه فرستاد که حاضر است پلیس جنوب را منحل نماید و نیروهای شمال را هم احضار کند. این نامه برای تظاهرکنندگان خوانده شد.<sup>۱</sup>

اما انگلیس فقط بخشی از مسئله بود، محتکران، خبازها، مسئولین اداری، برخی از وزرا و احزاب سیاسی و خلاصه عوامل متعدد دیگری در این بحران دخیل بودند. دامنه قحطی به اندازه‌های وسعت یافت که دولت دستور داد کلیه شترها و قاطرها باید ارزاق به تهران حمل کنند. این موضوع باعث شکایت عموم شد، هر شتردار و قاطردار از هر کجا آمده بود، در شاهروд متوقف می‌شد تا جنس به تهران حمل کند. اما این امر مشکلی بر مشکلات افزود، به این شکل که گرانی ارزاق و نبودن علوفه و خسارات دیگری که به شترداران و قاطرچیان وارد می‌شد، باعث نارضایتی عمیق آنها می‌گردید. تجار به دلیل منع صادرات نفت به تهران، ضرر و زیان‌های فراوانی متحمل می‌شدند، از سویی دلالان دارها به جهت نبودن علوفه و آذوقه، که باید همه آن را به توقيف شدگان می‌دادند، به این موضوع اعتراض داشتند. روزنامه رعد نوشت خلاصه اینکه به این دستورالعمل دولت همه اعتراض دارند و ظاهراً بخشنامه دولت فقط برای مازندران بوده است که برنج را به تهران حمل کنند؛ «نه برای جاهایی که خودشان به جهت نبودن ارزاق به عسرت می‌گذرانند».<sup>۲</sup>

در تهران در کنار قحطی، قتل و چپاوی بیداد می‌کرد، این بود که عده‌ای یا به دستور و شوق و یا از سر ترس انبارهای خود را گشودند و گندم خود را به معرض فروش گذاشتند. از آن سوی خبر می‌رسید برخی کمیته‌های سری مسئولین را تهدید کرده‌اند که، «مردم همین دو سه روزه شاید انتقامی از آنها بکشند خاصه با تهدید بعضی کمیته‌های سری، حتی به شاه [دستور دادند] که از سلطنت استغفا باید بنمایی».<sup>۳</sup> این شاید اشاره‌ای به بیانیه‌ها و اعلامیه‌های گروه‌هایی مثل کمیته مجازات باشد که خود را برای عملیات آماده می‌کردند. از سویی و شوق

۱. همان، ج ۱، ص ۶۱.

۲. رعد، شماره سی‌ام، دوشنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۰ جدی ۱۲۹۵، «مراسلات داخله».

۳. کمره‌ای، ج ۱، صص ۷۷-۷۸.

برای اینکه تا حدی از حدت وضعیت بکاهد، دستور داد از مازندران برنج به تهران آورند، این تدبیر دیگری بود برای مقابله با قحطی جانسوزی که در تهران در آستانه درو کردن صغیر و کبیر بود.

درست در ماه محرم سال ۱۳۳۶، عین‌السلطنه چنین نوشت: «هوا هیچ بارندگی نمی‌کند، زمین خشک مثل کبریت [است]. آنچه کاشته شده تشنگ، آنچه دیسمزار است بلادرغ مانده و قصد مردم این است اگر بارندگی نکند، تخم را حرام نکرده ابدأ دیسمزار کشت نکند. از قزوین و آن صفحات هم خبر دارم. ابدأ قطره‌ای باران نیامده. خداوند خودش ترحم کند. خیلی بد روزگاری شده است.»<sup>۱</sup> در این حین سردار بهادر از چند روز قبل هزار من نان توسط اداره نظمه‌ی در اختیار فقرای تهران قرار می‌داد، به عبارتی او هر روز صد من نان خریداری می‌کرد و بین مساکین شهر توزیع می‌نمود. به قول نوبهار «این گونه دستگیری‌های به موقع فوق العاده لازم و قابل تحسین است، اگر سایر متمولین نیز به آفای سردار بهادر تأسی بجویند روز به روز به فلاکت فقرای تهران افزوده نمی‌گردد.»<sup>۲</sup>

اینها همه مسکن بود، در تهران گرسنگی و قحطی رمی برای مردم باقی نگذاشت. بنا به گزارش‌های مطبوعات «در کوچه‌ها غیر از گرسنه و مرده بی‌صاحب چیزی دیده نمی‌شود.» دکان‌های نانوایی حالتی «رفت‌خیز و وحشت‌انگیز» به خود گرفته بود. هر چه را نانوا پخت می‌کرد؛ قزاق‌ها به زور می‌گرفتند، آنان «زن و بچه‌های فقیر را بالگد دور ساخته نان‌ها را به یغما» می‌بردند. از آن سوی انگلیسی‌ها سبب‌زمینی را باری سی و پنج تومان از اصفهان به اهواز می‌بردند. در این بین برخی از اعضای احزاب سیاسی بی‌توجه به درد و رنج و فقر و فاقه دهشتناک مردم همسو با انگلیسی‌ها، در تعمیق فشار به توده‌های مردم مؤثر بودند. به طور مثال در کارگزاری،<sup>۳</sup> انگلیس «هر روز برای کسبه و تجار به اسم خارجه گربه رقصانی می‌کند، میرزا حسین معتمد و مترجم نظام رئیس معارف می‌گویند هر کس قبول مسلک اتفاق و ترقی را بکند ده تومان مخارج به او داده می‌شود...»<sup>۴</sup> این حسین خان معتمد یکی از عوامل بر جسته انگلستان به شمار می‌رفت، او با میرزا کریم خان رشتی از سویی و سید ضیا از سوی دیگر مرتبط بود، بعدها به طوری که خواهیم دید در کمیته آهن عضویت یافت و بعدها با حضور در کمیته زرگنده زمینه‌های کودتای سوم اسفند را مهیا دید. این مرد وقتی مردم از گرسنگی تلف می‌شدند، شرط کمک خود را پیوستن گرسنگان به حزب اتفاق و ترقی عنوان می‌کرد.

روز سه‌شنبه ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۳۶ خبر رسید درست زمانی که مردم از گرسنگی

۱. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۲۸.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۶۱، ۵ شنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷، «دستگیری فرا.»

۳. یعنی کنسولگری.

۴. همان، ش ۶۰، سه‌شنبه ۲۶ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۳ نوامبر ۱۹۱۷، «مخبرین ما.»

می‌مردند، یک انبار بزرگ سبیل‌زمینی یافت گردیده که به دلیل نگهداری طولانی مدت سبز شده‌اند. به قول کمره‌ای روزی بیست و پنج شش زن بهانی برای پاک کردن این محصول به انبار می‌آمدند و روزی سی شاهی حقوق می‌گرفتند، «اگر بفهمند زن مسلمان است جواب می‌دهند». پیام این مطلب واضح است، اگر مسلمانی تقاضای کار در این انبارها می‌نمود رد می‌کردند اما بهانیان به کار مشغول می‌شدند. علت چه بود؟ به روایت کمره‌ای این انباری بود دولتی که در اختیار ارباب کیخسرو شاهرخ قرار داشت. او این انبار را به نوبه خود به یک فرد بهانی داده بود تا از آن نگهداری کند، این محصول بزرگ در آن فحاطی عظیم نگهداری شد و همین که در معرض خراب شدن واقع گردید برای عرضه عمومی به میدان فرستاده شد. سبیل‌زمینی دولتی به جای اینکه به مردم کوچه و بازار داده شود، در اختیار امریکایی‌ها و سایر خارجیان قرار می‌گرفت. اما «حالا که ضایع شده و می‌شود و آذوقه قدری بهتر شده [به مردم داده می‌شود] عجب بدمعت و پرداشمن است مسلمان ایرانی».<sup>۱</sup>

احمد شاه شاید خیلی دیرتر از مردم عادی از مسئله کمبود نان و درد و رنج مردم به نحوی مطلع شد، زیرا این مصیبت گریبان او را نگرفته بود. او روز دوم صفر سال ۱۳۳۶ «به محض این که خبر عسرت نان و آه و ناله بعضی مردم» را شنید، فوراً از اندرونی بیرون آمد و پیش از هر کار «مشغول تبلیغات و اوامر ملوکانه راجع به آسایش عمومی شده» و شروع به بروز «احساسات رقیقه» کرد و «مشغول تأکیدات بليغه راجع به امر نان» شد و به هیئت دولت دستور داد در این باب تمهیدات لازم را صورت دهند. به قول نوبهار شاه به هیئت دولت «دستورات کافیه و ابلاغات و اوامر بليغه صادر فرموده‌اند و همه روزه به درجه فوق العاده مواظب و جویای احوال عمومی بوده و بیش از حد لزوم در تهیه وسایل آسایش عامه خود را دستخوش احساسات و عواطف شدیده قرار داده و می‌دهند».<sup>۲</sup> اما دخالت شاه هم بی‌فایده بود، اصلاً در آن شرایط چه کسی برای فرامین احمد شاه که حتی از سایه خود می‌ترسید، اعتنایی می‌کرد؟ نکته در این است که شاه نمی‌دانست بخشی از بحران مواد غذایی برای این است تا او را فروگیرند و نظمی نوین را سرلوحه کار قرار دهنند. شاه نمی‌دانست که بخشی از بحران مولود دست کسانی است که در زمرة اطرافیان او بودند.

در این شرایط بود که عده‌ای از ثروتمندان تهران دست به تشکیل خانه فقرا زدند. به طور مثال در پامنار رو به روی بازار، در دوازده اطاق و بالاخانه تعداد زیادی سائلین و فقرا را جمع کرده بودند و از آنها پذیرایی می‌نمودند. بنیادگذار این نواخانه اعلم‌الدوله، متصرّ‌السلطان، دکتر حاج رضاخان و عده‌ای دیگر بودند. این نواخانه اصلًا به کوشش دکتر اعلم‌الدوله راه‌اندازی شده بود که همین چندی قبل برادرش یعنی متین‌السلطنه قربانی گردید. اما مشکل اینجا هم

۱. کمره‌ای، ج ۱، ص ۷۹، اضافات کروشه از نویسنده این دفتر است.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۶۳، سهشنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، «اوپایع داخله، احساسات شاهانه».

این بود که افراد از زن و مرد و کودک جز خوردن و خواهیدن کاری نمی‌کردند، اینامر البته به قول کمره‌ای باعث تبلیغ افراد می‌شد.<sup>۱</sup> اما کمره‌ای که خود کاری مثبت نمی‌کرد و فقط ایراد می‌گرفت، هرگز توضیح نداد آیا اساساً کاری بود که به این بینوایان محول سازند؟ به طور قطع پاسخ منفی بود.

زمستان آن سال بینوایان را در مساجد که با بخاری گرم می‌شد اسکان دادند و بین آنان دمی‌پختک رایگان توزیع کردند. بعداً تصمیم گرفته شد شام فقط در دارالمساکین داده شود، اما مساجد همچنان یکی از بهترین مکان‌ها برای اسکان فقرا تشخیص داده شد.<sup>۲</sup> در همین زمان مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرای وقت، حقوق شش ماه خود را که جمعاً سه هزار تومان می‌شد برای کمک به فقرا اختصاص داد، امیر مفخم بختیاری پنج ماه حقوق خود را که جمعاً هفت‌صد تومان می‌شد به دارالعجزه داد، مرتضی قلیخان فرزند او هم بیست خروار جو و گندم به فقرا کمک کرد.<sup>۳</sup> از سویی مهدی نجم آبادی از ثروتمندان محله حسن‌آباد کمک خواست، او تقاضا نمود این گروه کمیته‌ای تشکیل دهنده و به داد فقرای این محله که نسبت به ثروتمندانش اندک هستند؛ برستند.<sup>۴</sup> از آن سوی دبیرالملک حاکم تهران، در شهر نو، دارالمساکینی دایر کرد و در آن مردم فقیر را خوراک داد و لباس پوشانید و برایشان حمام تدارک دید.<sup>۵</sup> دولت و تجار شروع به تأسیس دارالمساکین کردند، آنان برای «اقدامات خیریه و نگاهداری فقرا و مساکین که همه روزه گروه گروه زن و مرد از نقاط مختلفه بدین شهر وارد و در معابر و دکاکین محرومیه منزل می‌نمایند...» جا و غذا تهیه می‌کردند.<sup>۶</sup>

در ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ تجار و اصناف تهران عریضه‌ای به شاه نوشتند و از او خواستند جلو فحشا را بگیرد، مانع گسترش مناهی و ملاحتی شود. اینان بیشتر مصائب کشور را ناشی از کترت مناهی، شرب مسکرات و فحشا می‌دانستند، «در طهران که مرکز مملکت اسلام است تمام دکاکین مسکرات فروشی و تمام خانه‌ها فاحشه خانه شده، احدهی به خیال ممانعت نیست».«<sup>۷</sup> علت امر را باید در همان فقر و افلاس خلاصه کرد، به عبارت بهتر وقتی فقر وارد شد، ایمان از در دیگر بیرون رفت. اما این‌گونه نیست که اکثریت مردم این‌گونه باشند، مشکل یادشده عمده‌تاً در مناطق محروم تهران روی داد، مضافاً اینکه در این زمان تعداد زیادی مهاجر از شهرستان‌های دیگر وارد تهران شده بودند، این موجودات مفلوک بدون اینکه جایی داشته

۱. کمره‌ای، ج ۱، ص ۸۱

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۸۶ ۵ شنبه سوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸.

۳. همان، ش ۹۱، سه شنبه ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۲۹ ژانویه ۱۹۱۸، «ابراز تشکر».

۴. همان، ش ۹۲، ۵ شنبه ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۳۱ ژانویه ۱۹۱۸، «استعانت».

۵. همان، ش ۷۱، سه شنبه ۲۵ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷، «دارالمساکین».

۶. همان، ش ۶۳، سه شنبه ۴ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷.

۷. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۰۵۷

باشد؛ در سرما زمستان ناچار می‌شدند در کوچه و خیابان شب را به روز آورند. بسیاری از اینان تا صبح از سرما خشک می‌شدند. اینان برای اینکه حداقل چندروزی جان به سلامت برند، دست به هر کاری می‌زدند.

متعاقب این وضعیت، تجار برای رفع بحران نان، جلساتی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند اعنانی در اختیار فقرا قرار دهند. در رأس تجار معین التجار بوشهری قرار داشت که پذیرفت مبلغ هنگفت ماهی پانصد تومان برای کمک به فقرا پسردازد. اهمیت موضوع را وقتی در می‌باییم که توجه کنیم حقوق ماهانه یک وزیر در آن زمان ماهی یکصد و چهل تومان بود. در این جلسه برادران بنکدار و حسین امین‌الضرب هم حاضر بودند، آنان هم برای کمک به فقرا پرداخت مبلغی به صورت ماهانه را تعهد کردند. اما اینان مبلغی به مراتب کمتر از معین التجار تقبل نمودند، کمترین میزان کمک پنج تومان به صورت ماهانه بود.<sup>۱</sup>

با تمام این اوصاف باز هم اینها همه چیزی نبود جز مستکن، به طوری که تابستان سال ۱۳۳۶ قمری مصادف با ۱۲۹۷ شمسی، با اینکه محصول زیاد بود اما نان به دست مردم نمی‌رسید. حتی اغلب مردمی که پول هم داشتند شب‌ها بدون نان می‌ماندند. برنج به خرواری یکصد و شصت و پنج تومان رسیده بود.<sup>۲</sup> یک شب از شب‌های مرداد این سال مردم دست به اعتراض زدند. مردم و به ویژه زن‌ها علناً به وثوق و انگلیسی‌ها فحش می‌دادند، در اثر این اعتراض روز بعد نان زیاد شد، دیگر اینکه کمیسیونی مرکب از میرزا رضا گرگانی، سید محمد تدین، دکتر حسن خان احیاء‌الملک، میرزا محمد نجات و عده‌ای دیگر تشکیل شد تا به ارزاق سر و سامانی بدهند. احیاء‌الملک و میرزا محمد نجات البته در زمرة کسانی بودند که می‌دانستند منشاء و مبدأ این مصیبت عظمی در کجاست، توضیح اینکه احیاء‌الملک همان کسی است که در مقام پزشک نظمه گواهی داد برخی از دستگیرشدگان کمیته مجازات بیماراند و با این گواهی خود باعث رهایی آنان شد. او را بعدها در دوره دوم ریاست وزرایی وثوق همراه با عده‌ای دیگر به اتهام کمک به سران کمیته بازداشت کردند. در آن جلسه تدین همه را با خود قیاس کرد و فریاد زد: «ما ایرانی‌ها همه دزد، طماع، رشوه‌خوار [هستیم] و هیچ کار نمی‌توانیم اداره نماییم. باید به دست خارجه اداره امور ما بشود و مولیت‌بلجیکی خوب از عهده بر می‌آید.»<sup>۳</sup> تدین البته به احتمال زیاد خوب می‌دانست، چرا امثال او حاضر بودند با مولیت‌هmkاری کنند، اما ریاست امثال منتخب‌الدوله بر خزانه‌داری را تحمل نمی‌کردند. اینجا همین‌قدر می‌گوییم، این مرد بلژیکی تابع اوامر انگلیسی‌ها بود، وقتی اختیار نان را به او سپرده بناگاه نان زیاد شد. مردم این را می‌دیدند که به محض اینکه اختیار نان مردم به دست خارجی

۱. نوبهار، سال ششم، ش. ۶۳، سهشنبه ۴ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷.

۲. کمره‌ای، ج. ۱، ص. ۴۷۹.

۳. همان، ص. ۴۸۹.

سپرده شد، ورق برگشت، علی القاعده همین نکته به ظاهر بسی اهمیت باید مردم را هوشیار می‌کرد و می‌دانستند بحران نان از کدام سرچشمه نشأت می‌گیرد.

به تاریخ ذیحجه ۱۳۳۶ مصادف با سپتامبر ۱۲۹۷ میرزا احمد خان آذربایجانی مسنول ارزاق اداره مالیه را عزل کردند و مسیو مولیتر را به جای او نشاندند تا مگر بتواند کاری انجام دهد. مردم از نحوه مدیریت این آذربایجانی شکایت داشتند. این آذربایجانی جزو گروه وثوق‌الدوله بود، در عزل آذربایجانی از منصب خود، کمال‌الوزاره رئیس اداره مالیات‌های مستقیم وزارت مالیه و از اعضای کمیته مجازات نقش برجسته‌ای ایفا کرد.

همین وزارت مالیه خود منشاء فساد بود، کسی را یارای برخورد با این گروه نبود تا اینکه سال ۱۲۹۶ به پایان رسید. در ابتدای سال ۱۲۹۷ شمسی، مصدق‌السلطنه معاون وزارت مالیه تلاش کرد تا اندازه‌ای در مالیه اصلاحات انجام دهد. او توانست فهیم‌الملک رئیس وقت مالیات مستقیم وزارت مالیه و ترجمان‌الدوله خزانه‌دار را محکوم به یک سال محرومیت از تصدی مشاغل دولتی کند، ممتاز‌همايون و ابوالحسن بزرگ‌آمید مشهور به مخبر‌هايون که به خاندان مشهور هدایت تعلق داشت، از مشاغل دولتی برای همیشه کنار گذاشته شدند. اینان کسانی بودند که در روزنامه‌ها چه خودشان و چه کسانشان در ذم مصدق‌السلطنه معاون وقت وزارت مالیه مطلب می‌نوشتند، اما او سرانجام توانست خیانت‌های آنها را به اثبات رساند. یکی از این موارد اختلاس هفت‌صد هزار تومان از محل انحصار تریاک بود، روزنامه ایران نوشت دیگر اگر کسی تا پنجاه هزار تومان از مالیه دولت را به نفع خود حیف و میل کرده باشد، پشیمان است؛ زیرا در مقابل مبالغ هنگفتی از این دست، آن مبالغ بسیار ناچیز بودند.

اندکی بعد نظمیه تهران آمار مرگ و میر این شهر را منتشر کرد، معلوم شد فقط در سال ۱۲۹۶ یکصد و هشتاد و شش هزار تن از مردمان بی‌گناه تهران در اثر گرسنگی و بیماری‌های ناشی از همان گرسنگی از بین رفته‌اند. عین‌السلطنه که خود در این زمان در تهران اقام‌داشت نوشت: «درست در طهران قلت جمعیت محسوس است.» در کاشان سی هزار تن از گرسنگی مردند، در قم «غالب خانه‌ها همان‌طور درش قفل است که تمام ساکنین آن بدرود زندگانی گفته‌اند.» درست در این شرایط اسفناک‌تر اینکه «در طهران آدم سراغ داریم که از اصدّها، دویست‌ها هزار تومان منافع بردند.» اسفناک‌تر اینکه «در طهران آدم سراغ داریم که از پول کفن مرده‌ها مبلغی دخل نموده بود.» کسانی که مسئولیت داشتند نان مردم را تأمین کنند، نه تنها این کار را نکردند بلکه خود باعث افلاس مضاعف آنان شدند. به طور نمونه همین عین‌السلطنه خود واسطه حمل غله قزوین و اراک و نقاط دیگر بود در نزد میرزا احمد خان آذربایجانی؛ «چهل هزار تومان به او تعارف می‌دادیم، اریاب کیخسرو آن متقلب که عزیز کرده

بی جهت شده روی دست ما برخاسته نمی‌دانم چه علاوه کرد که به او داد.» در اثر این تراژدی هولناک قحطی، کسانی که بیماری حصبه‌ای شناخته می‌شدند به آسانی قابل شناختن بودند؛ «هر کس کلاهش گشاد شده و سرش تراشیده، مریض بوده».<sup>۱</sup> حتی داروهای شفای حصبه هم احتکار می‌شد.

به هر حال در دوره مولیتر، قیمتی روی ارزاق مردم و به ویژه گندم گذشتند که وارد کردن این محصول به شهر فایده‌ای نداشت، به عبارت بهتر قیمت نان کاهش یافت و احتکار گندم بی‌فایده. این سیاست برای آن بود که «تحبیبی از انگلیسی‌ها در قلوب ایرانی‌ها و طهرانی‌ها» بشود و به قولی در این سیاست هم نکته‌هایی وجود داشت که «لا یَغْلِمُهَا إِلَّا الرَّاسِخُونَ فِي عِلُومِ الْبَرِّيْطَانِيَا».»<sup>۲</sup> در این میان یک موهبت بزرگ نصیب ایرانی‌ها شد، آن موضوع وقوع انقلاب روسیه بود. به واقع انگلیسی‌ها بعد از انقلاب روسیه تلاش کردند در بین ملت ایران محبوبیتی به دست آورند و به اقدامی که توضیح دادیم دست زدند. موهبت بزرگ برای ایران این بود که از اوایل سال ۱۹۱۷ میلادی، نیروهای روسیه از شرق ایران خارج شدند، اما به محض تخلیه قوای روس در این مناطق، انگلیسی‌ها جایشان را گرفتند. در تربت حیدریه انگلیسی‌ها پست‌های جدید نظامی تشکیل دادند. آنان تأسیساتی را که تا دیروز در دست روس‌ها بود به تصرف خود در می‌آوردند و در آنجا مستقر می‌شدند. در سیستان پست‌های ایست و بازرگانی برقرار کردند و مناطق وسیعی را عملأً متصرف شدند.<sup>۳</sup> این نقل و انتقالات درست زمانی صورت می‌گرفت که مردم از گرسنگی به خاک هلاکت می‌افتدند و کمتر کسی بود که به داد این بینوایان برسد. تعویض رئیس خبازخانه‌ها هم تأثیری در وضعیت نابسامان مردم به وجود نیاورد، زیرا بحران از جای دیگر آب می‌خورد. علت ضدیت با احمدخان آذری هم این بود که او از گروه وثوق به شمار می‌آمد، و گرنه همه کسانی که قدرتی داشتند در احتکار مواد غذایی دخیل بودند.

در بازار، معابر و کوچه‌ها مردم از شدت گرسنگی به زمین افتاده و جان می‌کنندند. دولت‌آبادی که درست بعد از خاتمه جنگ اول جهانی به ایران بازگشت، روایت کرده که بعد از چند سال دوری از تهران، مشاهده کرده «قطط و غلای سال گذشته توارد بدبهختی‌های بسیار، مرض‌های مسری گوناگون شاید ربع جمعیت تهران را کم کرده است، راستی تهران خلوت شده و کسر جمعیت آن نمایان است.»<sup>۴</sup> دولت‌آبادی فقط بخشی از حقیقت را بازگو کرده است، به واقع رعد بر اساس آمار نظمیه گزارش می‌داد، یک سوم جمعیت تهران از

۱. همان، صص ۵۳۷۲.

۲. کمره‌ای، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳. نوبهار، سال ششم، ش ۸۶، ۵ شبه سوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «انگلیسی‌ها در مشرق.»

۴. حیات بحقی، ج ۱، ص ۹۰.

گرسنگی مرده‌اند. رجالی مثل شیخ رضا دهخوارقانی در حالی که خود در مهاجرت بودند، زن و فرزندشان نان نداشتند بخورند. زن او حتی خرج خانه‌اش را نداشت، او پولی در باط نداشت تا جایی را اجاره کند و فرزندش را به مدرسه بفرستد.<sup>۱</sup> این در حالی بود که «آقا شیخ رضای دهخوارقانی هم در اسلامبول فکلی شده معلوم شد که شناگر قابلی است، سابقاً آب گیرش نیامده بود». مردم آنقدر فقیر شده بودند که بهداشت عمومی هم در معرض خطر واقع گردید. با اینکه جمع کثیری از مردم تهران از فرط گرسنگی و بیماری‌های واگیردار مرده بودند، اما باز هم وضع فقرا در کوچه و معابر بسیار رقت‌انگیز بود، «آری فقیران مرده‌اند و اغنيا فقرا گشته‌اند».<sup>۲</sup> کمره‌ای در جایی نقل می‌کند او چند ساعت در حمام بوده و دیده که فقط شش نفر مراجعه کننده به حمام وجود داشته است. تازه از این شش نفر چهار تن نسیه به حمام رفته‌اند، یکی هم فقط سیصد دینار پرداخت و آن دیگری چاقوی خود را گرو گذاشت. حمامی حتی نمی‌توانست خرج روزمره خود را در آورد، هزینه نگهداری حمام بسیار بیشتر از درآمد آن بود، بالاتر اینکه او وسایل خانه‌اش را می‌فروخت تا مخارج روزانه زندگی را تأمین کند. خانواده هشت نفری حمامی، غذای خود را از دمی‌پختک بازار به دست می‌آوردن و همیشه نیمه سیر بودند،<sup>۳</sup> به عبارتی این مرد با اینکه شغل داشت، اما صدقه دریافت می‌کرد.

در این شرایط افرادی مثل سید عبدالرحیم خلخالی که به دمکرات‌ها تعلق داشت و از بدو جنگ به مهاجرت رفته بود، بعد از آمدن به تهران نه تنها یک جا با تصویب هیئت دولت حقوق بیست و هشت ماهه غیبت خود را دریافت کرد، بلکه قرار شد شغلی هم به او بدنه‌ند: «گفتم چطور حقوقی که سر کار نبودید می‌دهند و شما دریافت می‌نمایید؟ فرمودند چون من منفصل نشده بودم و اخطار به من نکرده بودند یعنی اخطاریه آنها به من نرسیده بود، من حق حقوق دارم. البته هم جواب محکم را باید قبول نمود. دلیل هم آورد که محسن میرزا و منوچهر خان چطور گرفتند؟!»<sup>۴</sup> جالب اینکه همین سید عبدالرحیم خلخالی بعد از بازگشت از به اصطلاح مهاجرت یک زن عرب هم با خود آورده بود که باعث برپا شدن قشرقی در خانه‌اش گردید.

در سطح کلان، هیچ سیاست ملی تدوین شده‌ای وجود نداشت، مصالح ملی دستخوش هوایی فردی و گروهی شد. در این شرایط هنوز برخی از طرفداران شخصیت‌ها و احزاب سیاسی به این موضوع می‌پرداختند که بالاخره دین و سیاست جداست یا با هم ارتباط دارد.

۱. کمره‌ای، ج ۱، ۱، ص ۷۶.

۲. همان.

۳. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۹۰.

۴. کمره‌ای، ج ۱، ص ۸۲.

۵. همان، ص ۱۰۷.

همین کمراهی نقل می‌کند که مردی امین‌الوزاره نام که مقرب سپهبدار تنکابنی بوده است، می‌گفته «هر کار با خداست و سیاسی نداریم، هر چه هست دیانتی است.» او ادامه می‌دهد: «من رفتم که او را ملتفت بنمایم، دیدم نیش‌های سابقین را به کار می‌برد؛ مثل اینکه من با این هستم و اعتقاد به دیانت ندارم و منکر خدا و قرآن هستم. خیلی دلم سوخت. هر چه به ملایمت خواستم حالیش نمایم که افعال ما مربوط به خدا نیست و سیاست غیر از دیانت است، باز نیش‌های خود را می‌زد.»<sup>۱</sup>

ایران در وضعی به شدت بحرانی در غلتبه بود، به قول دولت‌آبادی کسانی که مقدرات امور را بر عهده داشتند «نه تجربه کافی داشتند و نه مزاج مملکت را درست می‌شناختند و نمی‌توانستند اغراض شخصی را دخیل امور نوعی مملکت ننمایند.» به نام «ترقیخواهی و وطن پرستی» یک «قوه ارتیجاعی» به وجود آوردند. به طورکلی وضعیت کشور از دید دولت‌آبادی به این شرح بود:

«...اکثريت بي خبر و با استمدادي که قوه مرجعه از بیگانگان می‌کرد در مقابل قوه تجددپرور خودنمایی کرده طفل نوزاد آزادی را در مهد شیرخوارگی سربریدند، جمعی از خودپرستان سبب شدند و جمعی از بی‌مروستان مباشر این گناه عظیم گشتند، اينک چند سال است قاتلان خونخوار با دست‌های آلوده به خون بر سر و مفرز يكديگر می‌زنند و هر دسته اين جنایت را به دیگری نسبت می‌دهد، در صورتی که همه شرکت نموده و دست همه خون‌آلود است. به هر حال آيا بعد از حوادث اخیر کار ما به کجا بکشد و مهره غلطان ایران بدیخت در کدام خانه استقرار یابد و از برابر صحنه مملکت داریوش به دست نادانی ما مردم کودک صفت از همه جا بی‌خبر، چه پرده موحشی بالا برود و آيا این پرده از روی جنازه ایران بلند می‌شود، آیا در پس این پرده قبر مملکت کیان است یا آنکه دست غیب و روحانیت ملت ستمدیده و حرمت خون شهیدان راه وطن، این پرده موحش را به یک صفحه نورانی که با خط طلا رقم استقلال ابدی و آزادی ایران در پیشانی آن ثبت باشد مبدل خواهد نمود. اگر به تاریخ ایران نظر کنیم خواهیم دید که ایرانی روزهای از این سخت تر را هم به خود دیده است و موجودیت خویش را از دست نداده.»<sup>۲</sup>

غیر از قحطی، بیماری‌های گوناگون هم مردم را درو می‌کرد. به نوشته دکتر امیر اعلم ثقی، برادر متین‌السلطنه، در ایران سالیانه متجاوز از دویست هزار طفل به مرض آبله جان می‌دادند. صدهزار تن به محض گرفتن آبله می‌مردند، حدود پنجاه هزار تن کر و کور می‌شدند و بعد بدرود زندگی می‌گفتند و پنجاه هزار تن دیگر هم که مستعد بیماری‌های دیگر بودند، اگر به

۱. همان، ص ۲۰۱.

۲. دولت‌آبادی، ج ۴، صص ۲۸-۲۹.

آبله مبتلا می‌شدند بلا فاصله می‌مردند.<sup>۱</sup>

## ۵-۲. وضعیت شهرستان‌ها

بهران یاد شده منحصر به تهران نبود، هیچ آبادی نبود که از شرّ این مصیبت ویرانگر رهایی یابد. گلیه شهرهای بزرگ کشور دستخوش قحطی بود و گرسنگی و مرگ تهران چون مرکزیت داشت و عمدۀ روزنامه‌های کشور در آنجا منتشر می‌شدند، اخبار موحش گرسنگی را بازتاب می‌داد، اما شهرستان‌ها کمتر پوشش خبری می‌یافتد. آنچه از شهرستان‌ها در مطبوعات چاپ می‌شد، عمدتاً عریضه‌هایی بود که نگون بختی شهرستان‌های کشور را منعکس می‌کرد. تلاش خواهیم کرد به بخشی از این تباہی در شهرستان‌ها اشاره کنیم؛ که البته تنها بخشی از واقعیات جامعه ایران در این برده حساس است.

همدان یکی از شهرهایی بود که به دلیل فتنه سالارالدوله، هجوم قشون بیگانه و سنت عنصری زمامداران در مرکز، بیشترین آسیب را از قحطی بزرگ مقارن جنگ اول جهانی متحمل گردید. به بخشی از مشکلات طاقت‌فرسای همدان و برخی دیگر از نواحی غرب کشور اشاره کردیم، اینجا لازم به تذکر است که هنوز ماههایی چند از عمر مشروطه باقی مانده بود که درست در اوآخر سال ۱۳۳۰ قمری قحطی نان شدت یافت. گرانی به اوج خود رسید و قیمت گندم به ناگاه ترقی کرد. همزمان در فزوین قیمت گندم هر خروار از هفت تومان به سی تومان رسید. در همدان این قیمت به چهل و شش تومان بالغ شد، خلاصه اینکه به قول برخی راویان در همدان «متصل آدم می‌میرد». دزدان و راهزنان در همدان بار دیگر جان و مال و ناموس مردم را مورد هجوم قرار دادند، روستاهایی در پی غارت می‌شدند، زاندارم‌های بسیار به قتل می‌رسیدند و تفگشان به سرقت می‌رفت، «خیلی خیلی همدان مغشوشه است. از دزدی و غارتگری و گرانی و قحط». <sup>۲</sup>

وضعیت روستاهای همدان بسیار رقت‌آور شد، بسیاری از روستاهای قربانی جنگ ویرانگر روس و عثمانی گردیدند، گلوههای طرفین جنگ دائم به این روستاهای اصابت می‌کرد و مردم را به هلاکت می‌رسانید. درخت‌های منطقه قطع شد، باغ‌ها ویران گردید، در پایان جنگ فقط خندقی عمیق و یک پل بر روی یک رودخانه باقی ماند. در یکی از روستاهای همدان به نام کوریجان، وقتی قشون روس و عثمانی عقب‌نشینی کردند، از جمعیت هفت‌صد خانواری آن تلی از خاک که مملو از نعش‌های متغیر و سگ‌های هار بود، باقی ماند. وقتی مبارزی به نام علی‌مردان خان معتقد‌الممالک وارد این روستای سابق شد، چندین روز با عوامل خود فقط

۱. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۲۴.

۲. همان، ص ۲۸۵۶.

سگ‌های هار را می‌کشت و نعش دفن می‌کرد. همه چیز سوخت و غارت شد و پایمال گردید.<sup>۱</sup>

همدان در کنار قزوین دو مرکز از مهم‌ترین مراکز اسکان نیروهای روسیه بودند. اینان به کمک خشکسالی و کمبود مواد غذایی شتابند تا مردم را هر چه بیشتر آماج حملات بی‌رحمانه خود قرار دهند. در همدان نظامیان روس نسبت به کسبه و اهالی تعدی آغاز کردند. آنها در خرید اجناس بیش از اندازه به مردم اجحاف می‌نمودند، کسبه از این همه ظلم و ستم به تنگ آمدند، بازارها را بستند و «علاوه به واسطه تنگی ارزاق عده زیادی از فقرا و مردم متفرقه اجتماع کرده چندین دکان را غارت نموده مقداری تریاک بی‌باندروول و مبلغی منات و پول و جنس به غارت برده‌اند؛ حکومت و نظمه در اسکات مردم و باز کردن بازارها جذب کرده و مجلسی از عموم ترتیب داده و برای خوراک یک ماه اهالی و قشون، گندم و آذوقه حاضر کرده و رفع تشویش اهالی شده و بازارها را باز کردنده»<sup>۲</sup>. در این شهر قیمت گندم به سرعت ترقی کرد و به خرواری یکصد تومان رسید، جو نود تومان بود و برنج نایاب. بنابر گزارش‌های دولتی در همدان نصف مردم شهر به دلیل گرسنگی از بین رفتند.

در اواخر پاییز یا اوایل زمستان سال ۱۲۹۶ بود که یکی از روحانیان همدان به نام مجتهدزاده همدانی، نامه‌ای به مرکز ارسال کرد و در آن به گوشایی از فلاکت و بیچارگی مردم همدان اشاره نمود. او نوشت وضعیت دلخراش همدان باعث شده دل سنگ آب شود، «آیا عاشورای همدان به سمع مبارکتان رسیده که هزارها پرده‌گیان آنجا در مقابل نامحرمان، درب دکاکین خبازی از صبح تا عصر گرسنه و نالان، اطفال خورده‌سال بی‌طاقت مثل جوجه مرغ لرزان، ضعفا و بیچارگانی که حاصل دسترنج آنها در چند جا جمع شده و مرکزیت پیدا کرده در میان کوچه و محله مرده و بیجان؛ هزارها زن و بچه، پیر و جوان، دهقانیان، در این سرمای زمستان، در شهر و بیابان، گرسنه و عربیان؛ علاوه بر اینها همه روزه حریق و غارت یغماگران داخلی و خارجی در جریان، گندم و سایر ارزاق این گرسنگان به قیمت جان، و خرواری یکصد و ده تومان، یاللعجب سبحان الله خبر دارید؟» به قول او یک سال بود که مردم به نغمه‌های دلخراش، صدای خود را به «گوش عالمیان» رسانیده بودند، مردم از یک سال گذشته وضعیت آن روز را پیش‌بینی می‌کردند، آنان خواستار عزل رئیس عدیله و نظمه شده بودند، اما احدی به صدایشان گوش نداد و مستدعیات این بینوایان به دل احدی رحم نیاورد. به نوشه این فرد، مسئولین ادارات به وظایف خود عمل نمی‌کردند، آنها فقط در این اندیشه بودند چگونه با کمترین هزینه‌ای و در کمترین فرصتی جیب خود را پر نمایند: «خدایا این چه داستان و چه ترتیبی است؟ چرا اینا بشر این طور بی‌رحم شده‌اند؟ چرا این قدر هرج و مرچ است؟

۱. همان، ج ۶، ص ۴۸۹۵.

۲. ستاره ایران، ش ۷۲، ۵ شب ۶ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۷، «همدان».

بحران کایینه چه وقت رفع می‌شود؟ تزلزل کی خاتمه پیدا می‌کند؟» در خاتمه نامه آمده بود: «ای ملت ایران مأیوس باشید، از کسی انتظار رحم و مروت نداشته باشید، اشخاصی که امید همراهی از آنها دارید غیر از بردن هستی و گدا کردن و به فرعونیت معامله کردن با شما کاری ندارند، شما را دستخوش اغراض خود کرده و خودشان هم دستخوش اغراض دیگران هستند. ارزاق شما را به قیمت جان شما هم نمی‌فروشنند، وُجهای 'شما غیر از استفاده از شما و تحملت منت بی‌جهت بر شما خیالی ندارند، بیدار و مأیوس باشید؛ من که بعد از دوازده سال<sup>۱</sup> تحملات فوق التصور و انتظار بهبودی به کلی مأیوس شده‌ام.<sup>۲</sup> بالاخره هم در این شهر کمیسیونی مشکل از متمولین، به نام کمیسیون توکل تشکیل شد و از دو هزار تن از فقرا پذیرایی نمودند.<sup>۳</sup> لیکن بحران عمیق‌تر از آن بود که با این مسکن‌ها حل و فصل شود.

از آن سوی در کردستان فقر و وحشت بیداد می‌کرد، ساوجبلاغ «حكم مسلحی و حشتناک و خرابه دهشتناک» پیدا کرد. گرسنگان «بیچاره‌گان» و درماندگان که مادام این مدت [جنگ] در صحاری و جبال و بیغوله‌های جنگلات<sup>۴</sup> و غیره مثل حیوانات وحشی به سر می‌بردند، جرئت و جسارانی پیدا کرده با حال رقت‌آمیز و هیولای وحشت‌انگیز که هر بیتنده را دچار حیرت و حرمت می‌نماید، با پای برهمه و عورات مکشوفه هجوم آورده به دهات و شهرها ریخته<sup>۵</sup> بودند. در ادامه نامه‌ای که این وضع اسفناک را گزارش می‌داد آمده بود: «این جماعتی که می‌نویسم عبارت از زن‌ها و اطفال یتیمی است که صاحبان و پدران و سرپرستان آنها مقتول و خودشان که متواری شده و در این مدت مدید در بیابان‌ها به سر برده با حال قحطی و غلا که هیچ آذوقه پیدا نمی‌شود، با علف و در زمستان با پوست<sup>۶</sup> درخت‌ها... زندگی کرده بدبهختانه تا حال زنده مانده»‌اند. از آن سوی «البته همه یتیم و فقیر و بینوا و بدبهخت دیده‌اند ولی نه به این حال فلاکت و بیچارگی که غالباً از فرط خوردن علف و شدت مصائب دوچار امراض صعبه [شده‌اند]، در این قحطی که گندم هفتاد تومان گیر نیاید و متمولین برای پیدا کردن نان خود معطل هستند، این اطفال معصوم در زیر دیوارهای خرابه‌های شهر با حالت وحشت‌انگیزی هر روزه چند نفرشان چشم امید از ما بسته و جان به جان آفرین می‌سپارند.<sup>۷</sup>

در سراسر ایران و به ویژه در منطقه کردستان که مورد هجوم سپاه روس و عثمانی شده بود، زنان و کودکان از گرسنگی می‌مردند، زنهایی که بچه شیرخواره داشتند، «همین طور مرده

۱. جمع مکسر و جیه: بزرگان.

۲. منظور دوازده سال عمر مشروطه نا آن تاریخ است.

۳. همان، سال سوم، ش ۸۷، یکشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۳۰ دسامبر ۱۹۱۷، «اخبار داخله».

۴. همان، ش ۱۱۰، ۵ شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸، «کمیسیون توکل».

۵. کذا.

۶. کذا: جنگل‌ها.

۷. اصل: پوت.

و اطفال بی صاحب می افتد». دخترهایی که زنده مانده بودند، به دست ده و یا بیست سرباز اجنبی دست به دست می شدند. مکرم الملک والی کردستان نوشت: «فریاد استغاثه خود و بزرگان اسلام» را به گوش ایرانیان مقیم تفلیس و باکو رسانیده، با حمایت آنان یک «دارالعجزه» تأسیس کرده تا برای «سکونت آوارگان اسلام» پناهگاهی فراهم شود. مکرم الملک نوشت این وضع «ستمبدگان ظلم اجانب» و «ثمرات غفلت و سهلانگاری<sup>۱</sup> خودمان است». او در ادامه آماری وحشتناک ارائه داد: طبق این آمار فقط حوزه حکومت او چهل هزار گرسنه و آواره دارد که عمدتاً بیوه زنان و اطفال یک تا ده دوازده ساله را در بر می گیرد، این افراد غالباً مریض بودند. به نوشته مکرم الملک «بالفرض تا زمستان اگر نوعی خودداری نمایند، علی التحقیق در زمستان کسی خلاص نخواهد شد»<sup>۲</sup>، یعنی همگی خواهند مرد. به سرعت در ایالت کردستان قیمت گندم خرواری صد تومان شد، برنج سیصد تومان، در سایر نقاط ایران هم گندم به همین اندازه بود، حتی در تهران که زیر نظارت ظاهری دولت مرکزی قرار داشت، قیمت نان به خرواری یکصد تومان بالغ گردید.<sup>۳</sup>

اگر کردستان آماج حملات روس و عثمانی بود، جنوب کشور و به طور خاص فارس عرصه نطاول بریتانیا گردید. در طول جنگ اول جهانی بریتانیا به موازات نقض استقلال و تعامیت ارضی کشور، کمترین رحمی در حق ملت ایران روانداشت. شهرها و دهکده‌ها خراب شدند، اهالی بی‌گناه جنوب کشور را غارت نمودند، تمامی قراء و بلوک حساس جنوب را با توپ ویران ساختند، مراتع و کشتزارهای حاصلخیز را با فوای خود و همدستی برخی نیروهای ایرانی چاپیدند و به قول گروهی از اهالی فارس، به این شکل انگلستان «سر تا سر این مملکت را با هیولای رعب‌آور قحط و غلا مواجه ساخت». در جنوب کشور پلیس جنوب دامنه نفوذ خود را تا اصفهان و یزد امتداد داد، به این شکل انگلستان «نقاطی که سالیان دراز تمام آذوقه ایران را فراهم می نمود با یک دنیا بیشتر می و قاحت غصب کرد، آنچه محصول از غله و حبوبات و ارزاق دیگر در این امکنه سراغ داشتند، ضبط و متدرجاً از راه اهواز و محمره و ناصری<sup>۴</sup> و عباسی<sup>۵</sup> برای اعشه قشون خویشتن در بین النهرين فرستادند». وضعیت بی‌اندازه بغرنج شد، «فریاد و فغان الجوع» سکه این بخش‌ها از نواحی ایران، «به عیوق<sup>۶</sup> می‌رسید». از سوی دیگر «تلفات یومیه اصفهان و کاشان از یکصد و یکصد و پنجاه نفر [در روز] تجاوز کرده است».

۱. اصل: سهلاً کاری.

۲. زیان آزاد، یکشنبه ۲۱ ذیقده ۱۳۳۵، ۹ سپتامبر ۱۹۱۷، «بدبخت ساوجبلاغ».

۳. عین‌السلطنه، ج. ۷، ص. ۵۰۶۱.

۴. ناصری همان اهواز است.

۵. بندر عباس.

۶. فلک و آسمان.

آلمان‌ها به عنوان دروغین حفظ بیطرفی ایران دیگر حاضر نشدند از نیروهای مورد حمایتشان در غرب کشور بیش از این پشتیبانی نمایند، سلاح‌های اینان را در اختیارشان قرار دادند و از آنان خواستند به اعماق خاک کشور مراجعت کنند. این قشون وقتی بازمی‌گشتند «مع التأسف در ورود به سرحد تمام آن توب‌ها و متراپلیوزها و مهمات را تا نقدینه‌ای که با آنها بوده، نظامیان روس و انگلیس انتزاع کرده و آنان را در این سختی و مجاعه که خود موجب شده، با وضع بس اندوهگین عربیان و برخنه نمودند.<sup>۱</sup> این عملیات وقتی واقع می‌شد که هیچ‌کس از این نیروهای غارت شده حمایت نکرد، هیچ‌کس در صدد استرداد سلاح‌های مصادره شده بر نیامد، و احدی را یارای ایستادگی در برابر قوای روس و انگلیس نبود. روزنامه ستاره ایران نوشت این اعلامیه را «هیئت سری آزادی خواهان فارس» به اداره آن روزنامه فرستاده‌اند و آنها هم آن را درج نموده‌اند. تا آنجایی که ما می‌دانیم و تا آنجایی که منابع اشاره کرده‌اند این هیئت باید متشکل از افراد زیر باشد که در شیراز اقامت داشتند و توسط مخبرالسلطنه که زمانی در آن سامان هیجان عامه را تحریک می‌کرد؛ شکل گرفته بودند: فاخرالسلطنه مشهور به سردار فاخر حکمت، سيف الله نواب، دکتر مهدی ملک‌زاده. افرادی مثل آقا شیخ عبدالحسین ذوالریاستین و آقا سید محمد تقی گلستان. فرزندان شیخ‌الاسلام و شقة‌الاسلام هم از سویی دیگر با کمیته دمکرات شیراز همکاری می‌کردند<sup>۲</sup>؛ این تشکیلات البته از زمان قیام تنگستانی‌ها شکل گرفت که کشته و اسیران زیادی در فارس و دشتستان بر جای گذاشت. از اینان سردار فاخر حکمت به ویژه در جریان جنبش جنگلی‌ها نقش بسیار مخربی ایفا کرد، سيف الله نواب متعلق به خانواده مشهور نواب بود که در کتاب بحران مشروطیت در ایران، خاندان آنها را تبارشناسی کرده‌ایم، دکتر مهدی ملک‌زاده که در دوره پهلوی‌ها هم مناصب مهمی به دست آورد و از جمله مقام سناتوری انتصابی داشت، فرزند ملک‌المتكلمين و در زمرة بستگان گروه بحران‌ساز بود. جالب اینکه همه اینان اینک شعار ضدانگلیسی سر می‌دادند.

قزوین و توابع آن دیگر ناجیهای بود که به شدت تحت تأثیر قحطی، حمله بیگانه و سوء مدیریت روز به روز مفلس‌تر می‌شد. روستاهای قزوین به سال ۱۳۳۵ گرفتار قحط و غلای وحشتناکی شدند، مردم از فرط فقر و بیچارگی تمام احشام خود را سربزیده و خوردند و یا به ثمن بخس فروختند. عده‌ای از آنان از روستاهای الموت که عین‌السلطنه شاهد آن بود، به دلیل استیصال و گرسنگی به تهران می‌رفتند به این امید که در پایتخت جان به سلامت ببرند، لیکن وقتی وارد تهران می‌شدند اگر وضعیت روستای آنها فقط به دلیل قحطی آشفته شده

۱. ستاره ایران، سال سوم، ش ۸۷، یکشنبه ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۶، ۳۰ دسامبر ۱۹۱۷، اعلامیه «هیئت آزادی خواهان ایران».

۲. ایران در جنگ بزرگ، صص ۷۹-۸۰

بود، این شهر را معضلات پیچیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از پای درمی‌آورد. مهم‌تر اینکه بحران تهران بود که شهرها و روستاهای کشور را هم دستخوش عذاب و نابودی کرد. به قول عین‌السلطنه روستاهای دیگر هم وضع بهتری نداشت.<sup>۱</sup> مسئله مهم در قحطی سال ۱۹۱۷/۱۹۱۶ این نبود که غلات وجود نداشت، بر عکس غلات فراوان بود، به دلیل گرانی اینکه دیگر مردم قادر خرید نداشتند. عین‌السلطنه نقل می‌کند از میزان غلات انبار شده محدود او که سال گذشته تا نیمه‌های سال دو ثلث فروش می‌رفت، آن سال یک ثلث هم فروش نرفته بود. شخص او با این‌که مقادیر زیادی غلات و به طور خاص گندم را به میزان پانصد خروار می‌توانست به آسانی خریداری کند، از این امر منصرف شد، زیرا می‌ترسید که همین غله جزیی خودش هم بماند تا چه رسد به این‌که مقادیر دیگری هم خریداری کند. مطلب عین‌السلطنه نکته‌ای مهم را افشا می‌کند: اینکه غلات به اندازه کافی وجود داشت، اینکه با وجود خشکسالی مقادیر معتبره ارزاق در انبارها نگهداری می‌گردید و اگر همین محصول در اختیار مردم قرار می‌گرفت، تا حد زیادی مانع مرگ و میر می‌شد. به واقع محصول بود، اما محتکران قیمت‌ها را آنچنان بالا برده بودند که کسی قادر خرید نداشت. مردم فزوین و حومه به دلیل گرانی غلات به تنکابن می‌رفتند، اما فقط می‌توانستند مقداری برنج و ارزن تهیه نمایند.<sup>۲</sup> باز هم از فزوین گزارش می‌رسید که بالغ بر چهارصد هزار تومان اموال نقد مردم توسط سالдات‌های روس به غارت رفته است. سالدات‌ها در شرارت خود بسیار مضر بوده و دامناً اذیت و آزارهای خود را به گونه‌ای تکرار می‌کردند. اینان هر روز به وسیله‌ای آسایش را از مردم سلب کرده و مغازه‌ها را غارت می‌نمودند، بنا به گزارش یک شاهد عینی «در بازارها هیچ چیز پیدا نمی‌شود، تمام دکاکین عبارت است از یک سلسله فسقه‌های خالی که اجناس آن را هر قدر خوب بود آنها به غارت رفته و باقیمانده را هم بدبهخت کسبه از ترس خود در نقطه‌ای مدفون و پنهان کرده‌اند. در چنین سالی که شدت استیصال و گرانی طاقت فرسای ارزاق عموم را مضطر کرده است، بیچاره [مردم] به واسطه عدم امنیت از تحصیل معاش محروم مانده‌اند».

در همین شکوئیه آمده بود باغات اطراف فزوین توسط روس‌ها تاراج شده است، بالاتر اینکه هر روز اینان چندین فقره جنایت مرتکب می‌شدند و هر کس را از باغبان و یا دیگران در باغها پیدا می‌کردند، به شدت کتک می‌زدند و یا به آنان زخم‌های مهلك وارد می‌نمودند «که شاید از زندگانی محروم و به فاصله کمی از این زندگی آمیخته به ننگ فارغ می‌شوند، مردم در متنهای درجه پریشانی و بدبهختی، دادخواه نیست؛ ادارات صدمترتبه بدتر از زمان استبداد، مالیه دولت معرض یک دسته چپاولگر که از طرفی رعایا و از جانبی مالیه مملکت را می‌چاپند، اداره

۱. عین‌السلطنه، ج. ۶، ص. ۴۸۹۵.

۲. همان، ج. ۷، ص. ۴۹۱۹.

حکومت با دوره ناصری<sup>۱</sup> بی تفاوت است، باز همان فراش‌ها و نایب‌الحکومه و نرسیدن به کارها و سرکیسه کردن مردم و قلق و خدمتanh<sup>۲</sup> و غیره بهتر از زمان ناصری رواج دارد.<sup>۳</sup> در این شهر روس‌ها به تجار و کسبه حمله‌ور شدند و دکان‌ها و حجره‌های آنان را غارت نمودند. به سوی مردم معتبرض تیراندازی شد، حجره آقا سید‌محمد رضوی‌زاده را شبانه غارت کردند، محل این حجره در نزدیکی عمارت بانک شاهنشاهی متعلق به انگلیسی‌ها واقع بود، اما نگهبانان این بانک از حمله مهاجمین جلوگیری نکردند. از این حجره قریب یک‌هزار و پانصد تومان دزدیدند، به دنبال این حادثه کلیه تجار قزوین حجره‌های خود را بستند و در تلگرافخانه پناهنه شدند، اما پناهندگان خود می‌گفتند که می‌دانند این امر هم فایده‌های در بر ندارد. تجار به مقامات مسئول در تهران تلگراف کردند و خاطرنشان نمودند مردم قزوین و تجار از تهران مأیوس شده‌اند، به همین دلیل تکلیف خود را نمی‌دانند. تجار نوشتند اگر این یأس ادامه یابد، بیم آن می‌رود که مردم «ملتجی به قونسول انگلیس آن هم به انگشت کارکنان آنان [گردند]؛ یا در بانک انگلیس پناهنه شوند».<sup>۴</sup>

در اوایل سال ۱۲۹۷ در قزوین گندم خرواری یکصد و سی تومان شد، یعنی حداقل حدود بیست برابر قیمت معمول. جو خرواری یکصد تومان و حتی محصول بی‌ارزشی مثل ارزن خرواری شصت و هفت تومان به فروش می‌رفت، بالاتر اینکه حبوبات مثل نخود و لوبیا خرواری صد تومان شده بود. مردم گرسنه الموت به تنکابن می‌رفتند تا برنج خریداری کنند، اما مأمورین دولتی حمل برنج را قدغن کرده بودند، «این مردم گرسنه دست خالی مراجعت می‌کنند، نفرین و ناسزا می‌گویند». در شهر قزوین که از مهم‌ترین مناطق کشاورزی ایران بوده و هست، مردم از گرسنگی جان می‌دادند. بنا به گزارش‌های شاهدان عینی «توی کوچه و خیابان نفوس زکیه از گرسنگی نیمه جان و جان داده افتاده است.» مرض وبا و حصبه هم به نوبه خود مردم را درو می‌کرد، کسانی که زنده مانده بودند همه رنگ پریله، چهره‌ها زرد، بدن‌ها تکیده و نحیف و گردن‌ها بسیار باریک شده بود، مردم حتی نای راه رفتن نداشتند. در بسیاری از مناطق حال و روز مردم از این هم بدتر بود، اغلب مردم گرسنه و در حال غش و ضعف بودند، «بدتر از همه درویشعلی همدانی با برادرش، پسرش، زن و بچه اینجا [الموت] آمده‌اند، لوت، عربان... این آدم کاسب بود همه ساله متاع می‌آورد، بعد پوست خریداری می‌کرد. حالیه این قسم شده. می‌گوید روس‌ها تمام مال ما و اهل آبادی ما را برداشتند.»<sup>۵</sup>

۱. منظور دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار است.

۲. قلق و خدمتanh دو نوع از رشوه‌گیری بوده است.

۳. زبان آزاد، ش ۱۲، ۵ شنبه ۱۱ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۳۰ اوت ۱۹۱۷، «بدبخت قزوین».

۴. همان، ش ۱۴، سهشنبه ۱۶ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «روس‌ها در قزوین».

۵. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۲۱۱.

۶. همان، ص ۵۲۲۷.

در ولایت معمور و سبز و خرم مازندران، همه جا خشکی بود، همه جا کمبود آب نگرانی جدی ایجاد کرد، روز به روز بر نرخ اجناس و امتعه افزوده می‌شد. مصیبت بزرگ‌تر روس‌ها بودند، آنها از هر نقطه‌ای که توانستند غله و برنج جمع‌آوری کردند و به روسیه حمل نمودند. این وضع باعث شد مردم بیچاره به ویژه در مناطق شمالی کشور به فقر و افلاسی وصفناپذیر مبتلا شوند. دیگر اینکه در آمل آتش‌سوزی مهیی روی داد که خانه و کاشانه مردم را ویران ساخت، ده هزار تن بی‌خانمان بیرون شهر گرسنه و عربان جمع شده و منتظر کمک دولت مرکزی بودند. دویست هزار کیسه برنج و مقدار معنابهی مال التجاره و اثاث البیت آنها طعمه آتش گردید<sup>۱</sup>. انگلیسی‌ها و عده دادند به نیروهای نظامی خود دستور داده‌اند در این شرایط غلات ایران را جمع‌آوری و احتکار نکنند. نیز قول دادند در رفع بحران به دولت ایران کمک کنند تا خاطر مردم آسوده باشد. این نکته خود مبنی این موضوع است که انگلیسی‌ها در احتکار غلات و شیوع قحطی در سراسر کشور نقش مهمی داشته‌اند.

در گیلان وضع بهتر بود، میرزا کوچک خان جنگلی که مانع ورود بیگانه به گیلان می‌شد، خدمات بزرگی به مردم این منطقه انجام داد، گیلان یکی از مهم‌ترین نقاطی است که هیچ گزارشی از قحطی در آن مخابره نشده است. به دستور میرزا، دویست خرووار برنج از رشت به تهران ارسال کردند تا توسط معین‌الوزاره یعنی حسین خان علاء بین مردم تقسیم شود. نیز میرزا مساعدت کامل کرد تا چهار هزار خرووار برنج خریداری شده توسط دولت، در اسرع وقت به تهران فرستاده شود.<sup>۲</sup>

کرمانشاه از دیگر نواحی غرب کشور بود که از جنگ و قحطی بزرگ به شدت آسیب دید. به گزارش حکومت کرمانشاه، چون اتباع خارجه و کترات‌چی‌های روسیه غله را انبار نموده بودند، اهالی به جهت کمی جنس در عسرت زندگی می‌کردند. مجلسی برای بررسی بحران در دارالحکومه مشکل از کارگزار و سایر مأمورین دولت، علماء، اعيان، تجار و اصناف با حضور کنسول‌های روس و انگلیس تشکیل گردید. مذاکرات حول این موضوع بود که کنسول‌های روس و انگلیس مانع از احتکار غله توسط مأمورین خود شوند. آنان قول دادند تا در این زمینه اقدامات مساعد انجام دهند، ضمناً قرار شد برای خرید غله از لرستان سی هزار تومان جمع‌آوری نمایند و مأموری را برای خرید جنس به آن ولایت بفرستند. در همان جلسه مقرر گردید دو کمیسیون برای مبارزه با بحران غله وارد کار شود: یک کمیسیون پول و اعانه جمع کند و کمیسیون دیگر اثارهای محتکرین را شناسایی و مصادره نماید. این کمیسیون، همچنین وظیفه داشت غله را بین خبازها توزیع کند.<sup>۳</sup>

۱. همان، ج۷، ص۴۷۷.

۲. ستاره ایران، ش۱۱۴، ۳ شنبه ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «فتوات و مردانگی».

۳. رعد، سال دهم، ش۲۱، سهشنبه ۲۵ صفر ۱۳۳۶، ۱۹ توسم ۱۲۹۵، «در ولایات».

همزمان در اصفهان آذوقه نایاب بود، در این شهر بلوایی به پا شد. در اصفهان برادران کازرونی که تجار معتبر این شهر بودند، شروع به توزیع نان بین مردم کردند. این برادران فرزندان محمد حسین کازرونی بودند، حاج محمد حسین کازرونی معروف به حاجی کاکا حسین ساکن اصفهان از تجار معروف آنجا بلکه ایران بود شرکت مسعودیه و شرکت اسلامیه و کارخانه بافتگی کازرونی در اصفهان از تأسیسات او به شمار می‌آمد. آقا میرزا محمود کازرونی همراه با برادرانش یعنی میرزا ابوالقاسم و میرزا محمد علی کازرونی روزی بک خرووار نان به تهی دستان می‌دادند. اینان «دست از تجارت و کارهای خود کشیده از صبح تا چهار ساعت از شب گذشته دامن بر کمر زده پشت دکان نانوایی ایستاده، بليط از فقرا گرفته و نان مجانی می‌دهند».<sup>۱</sup> در کرمان، خراسان، یزد، آذربایجان و خود تهران و توابع، کار روز به روز دشوارتر می‌شد، هیچ امیدی به آینده وجود نداشت.

در نواحی مرکزی ایران مثل اراك، گلپایگان، خوانسار و کاشان وضعیت مشابهی وجود داشت. به عبارت بهتر هر جا پای قشون انگلیس و روس رسید، امان مردم بریده شد. قشون روسی مقیم اراك، از مردم محروم چهار هزار خروار غله خواستند، در گلپایگان این میزان تهیه شد، اما روس‌ها بدون پرداخت قیمت؛ جنس را بردند. خبر می‌رسید که مجدداً «قشون روس از انبارهای غله گلپایگان جنس می‌برند و به هیچ وجه قیمت آن را هم تأثیر نمی‌نمایند!»<sup>۲</sup> در همین حال خبر می‌رسید قشون روسیه، وارد زنجان شده‌اند، در این شهر هم مثل سایر شهرهای ایران، غلات و آذوقه کمیاب شده بود؛ بالاتر اینکه در اغلب موارد، غلات نایاب و جغد فحاطی بر فراز سر مردم به پرواز در آمده بود. مردم که خود با درد بی درمان خویش به هر طریقی زندگی را می‌گذرانیدند، اینک با اعلان خبر ورود قشون روس به شهرشان به شدت وحشت‌زده شدند؛ آنان مضطربانه به این می‌اندیشیدند که با آن وضع فلاکت و افلاس، چگونه باید غلة مورد نیاز روس‌ها را تأمین نمایند؟

در زنجان زنان گرسنه به دارالحکومه مراجعه کردند، اما مشاهده کردند در بسته است. زنان در دارالحکومه را سنگار نمودند و سپس به خانه فردی به نام حاجی سید نعمت مراجعه کردند، آنان خانه این مرد را به آتش کشیدند و مردی به نام حاجی مهدی تاجر را که آرد به رشت حمل می‌کرد کنک زدند که «بنابر گزارش‌های واصله «مشرف به موت است». این مرد را به خانه حاجی سید محمدآقا مجتبه بردند، در آنجا از او قبض یکصد خروار گندم را گرفتند و رهایش کردند. والی شهر قول داد مسئله نان مردم را شش روزه حل کند و این مهم را

۱. نوبهار، سال ششم، ش ۸۶، ۵ شنبه سوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ زانویه ۱۹۱۸، «اوپرای اصفهان».

۲. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۷۲.

۳. زبان آزاد، ش ۱۴، ۱۶ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «راجع به جنس برای قشون روس».

۴. همان، «ورود قشون روس به زنجان».

سامان دهی نماید.<sup>۱</sup> او از مردم خواست دکان‌های خود را بگشایند، در همین اوضاع و احوال «آقا مشهدی حسن حلاج رنجبر نطقی علمی و اجتماعی دائز بر مرام و روش دمکراسی و تهییج عموم به مناسبت این مرام» در مسجد شاه ایجاد کردا نیز سید محمد تدین «نطق بلیغی که حاوی اصول عقاید اسلامی و مطابقه آن با مرام دمکراسی بود، بیان فرمود.»

اما درست زیر همان خبر آمده بود: «به قرار اطلاعات واصله مسئله کمیابی غله از نقاط، اسباب زحمت برای اهالی فراهم نموده؛ در یزد و قزوین و کاشان و سمنان اغلب دکاکین بسته شده اهالی بی‌اندازه مضطرب می‌باشند و آنچه خبر می‌رسد بیم اغتشاش از این جهت می‌رود.» بعد از این خبر، گزارش مشابهی از کرمانشاه رسیده بود، در این گزارش هم ذکر شد که وضع نان در کرمانشاه بی‌اندازه وخیم و جان و مال و ناموس مردم در خطر قرار دارد، کسب مردم به احتمال قریب به یقین تعطیل خواهد گردید، در ساوه هم مردم در تلگرافخانه اجتماع کردند و به واسطه گرانی نان سر و صدا به راه انداختند.<sup>۲</sup>

گرسنگی در یزد هم بیداد می‌کرد، تجار یزدی مقداری جنس از کرمان و رفسنجان خریداری کردند تا آن را برای کمک به مردم به یزد حمل نمایند. حاکم کرمان «صلاح ندیده که جنس خریداری خود یزدی‌ها برای تأمین حیات اهالی گرسنه یزد حمل شود.» تجار یزدی قصد داشتند دوازده هزار خروار غله خریداری نمایند، اما مسئولین شهر کرمان اجازه ندادند، تجار راضی شدند حداقل سه تا چهار هزار خروار خریداری کنند، باز هم مخالفت شد؛ بالاخره دولت دستور داد یک هزار خروار غله به یزد حمل گردد، اما باز هم اجازه ندادند.<sup>۳</sup>

از آن سوی در یزد به واسطه کمی غله، گرانی بیداد می‌کرد، در این ولایت بارانی نمی‌بارید و اوضاع جوئی نشان می‌داد به این زودی‌ها خبری از نزولات جوی نخواهد بود. مردم نگران بودند و اضطراب از سر و روی آنان می‌بارید.<sup>۴</sup> در سمنان از اول طلوع آفتاب لایقطع عموم مردم به تلگرافخانه سرازیر شدند و «ناله الجوع الجوع» آنها به آسمان می‌رفت. بنا بر یک گزارش تلگرافی « تمام دکاکین بسته شده، عمل خبازخانه هم رشته آن گسیخته شده، هنگامه غریبی است. علما و تجار و اعيان تماماً تلگرافخانه هستند، آنقدر فریاد یا محمد[ص] بلند است که ممکن نیست کار کرد، خوبست توجه عاجلی برای این اهالی بشود.»<sup>۵</sup> به والی کرمان دستور داده شده بود به تجار یزدی اجازه دهد برای نجات مردم یزد از گرسنگی، غله حمل کنند. والی به وزیر داخله تلگراف کرد که محصول کرمان آفت دارد و حمل آن غیر ممکن

۱. همان، ش. ۱۸، ۵ شنبه ۲۵ ذیقده ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «سختی امر نان در زنجان.»

۲. همان، ش. ۱۸، ۵ شنبه ۲۵ ذیقده ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «سختی آذوقه در ولایات.»

۳. نوبهار، سال ششم، ش. ۶۳، سهشنبه ۴ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، «راجع به حمل جنس برای یزد.»

۴. همان، «یزد.»

۵. همان، «تلگرافات داخله.»

است.<sup>۱</sup> مشاهده می‌کنیم که در این ایام کرمان هم با مشکل قحطی مواجه نبود، البته خود شهر کرمان. دلیل امر واضح است: این زمان در این شهر سرپرسی سایکس زندگی می‌کرد که تشکیلات پلیس جنوب را راهاندازی کرد، نیز کرمان کلید رسیدن به سیستان بود؛ سیستان هم دروازه رویابی هند. به عبارت بهتر در کرمان هم خود انگلیسی‌ها برای جلوگیری از شورش مردم مانع تعمیق قحطی شدند. در این شهر همان‌طور که دیدیم هزاران خروار غله انبار شده بود اما مردم مناطق همجوار مثل یزد، از گرسنگی می‌مردند. لیکن این امر هم مقطعی بود، درست به هنگام انقلاب روسیه و درست زمانی که معلوم شده بود روس‌ها از ایران رفتند، کرمان هم به وضعیت سایر شهرهای کشور مبتلا شد.

عین‌السلطنه به نقل از روزنامه رعد می‌نویسد: «قطط و غلا در تمام مملکت حکمفرماست. مسلمانان و ودایع الهی از گرسنگی تلف می‌شوند. در شهر قم روزی پنجاه نفر عجالتاً تلف می‌شود. در همدان سی هزار نفر فقیر اسم‌نویسی شده است. در طهران خبرنگار رعد به چشم دیده که جمعی زن و پیر مرد از سلاح‌خانه خون گوسفند برای تغذیه خود و اطفالشان می‌بردند. شتر مردهای در خندق افتاده بوده گوشت و پوست حتی استخوان‌های آن را مردم شبانه برای خود برده‌اند. رعد می‌نویسد با یک نفر از دمکرات‌های جدی ملاقات کردم و گفتم این چه ترتیب است که شما و رئیس کمیته آفای مخبر‌السلطنه رفتار می‌کنید. گفت من چند مرتبه به آنها گفتم که داخل عمل نان نشويد از عهده مخبر‌السلطنه خارج است، قبول نکرده مرا مردود نمودند. حتی صفت ارجاع به من دادند. حالیه به این ترتیب است که می‌بینید. می‌گویند دولت دو کروز تا حال برای نان پول داده و هیچ تفاوتی به حال مردم نکرده است.»<sup>۲</sup> آری! این کروزها به جیب کسانی سرازیر می‌شد که بی‌رحمانه قتل عام مردم گرسنه را نظاره می‌کردند، اما جنازه‌های آنان را پلکان ثروتمند شدن خود قرار دادند. پولی که برای رفع گرسنگی مردم اختصاص داشت حیف و میل می‌شد و در این حال هیچ فریادرسی نبود. سال ۱۳۳۶ ریاست ارزاق تهران با مخبر‌السلطنه هدایت بود، روزنامه رعد وضعیت نان تهران و اتلاف نفوس پایتخت را کار حزب دمکرات می‌دانست که می‌گفت ریاست آنها با هدایت است. در مقاله‌ای با عنوان «دمکرات‌ها بخوانند» نوشته در این هفته پنجاه و یک نفر از گرسنگی در تهران مردند، در محبس نظمیه تهران چهارصد و پنجاه نفر محبوسند و اطفالی وجود دارند که والدینشان معلوم نیست و در محبس به سر می‌برند. اکثر این افراد هنوز محاکمه نشده‌اند و تقصیر یا بی‌گناهی آنان اثبات نشده است.<sup>۳</sup>

خراسان در زمرة دیگر ولایاتی بود که در آتش بیداد و قحطی می‌سوخت. در اواسط

۱. زبان آزاد، ش. ۳، ۵ شنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۵، ۱۹ اوت ۱۹۱۷، «تلگراف از کرمان».

۲. عین‌السلطنه، ج. ۷، صص ۵۱۱-۵۱۲.

۳. همان، ج. ۷، ص ۵۰۷؛ به نقل از رعد.

ذیقده سال ۱۳۳۵، نامه‌ای با امضای عبدالحسین خراسانی به روزنامه زبان آزاد رسید، در این نامه آمده بود: «خراسان در آتش قحطی، وبا، عدم امنیت می‌سوزد. هر یک از این علل منفردآ برای تهییج افکار و منقلب کردن یک مردمان مطیع تری کافی است. فقط نظم دوستی خراسان است که باعث تحمل بدبختی شده است.» از آن سوی زبان آزاد به نقل از روزنامه بهار چاپ خراسان نوشت: «عده‌ای اهالی ستمدیده قوچان که [حاکم] ایالت به عرض آنها نرسیده بود، به صحن امام [رضا (ع)] پناه آورده و نطف روی خود ریخته و آتش زده‌اند و مردم جمع شده آنها را نیم‌سوخته خلاص کرده‌اند، این است حال خراسان...»<sup>۱</sup> در مشهد دکان‌های خبازی به دلیل قحطی بسته شدند، جمعیت گرسنه در کنار خبازی‌ها تجمع کردند و فریاد و فغانشان به هوا رفت، احتمال بروز شورش هر لحظه در شهر قوت می‌گرفت. وزارت داخله به وزارت مالیه نوشت برای جلوگیری از تعمیق بحران هر چه سریعتر غلات به این منطقه ارسال گردد.<sup>۲</sup>

در ساوه قریب چهار هزار نفر به اداره‌های مختلف دولتی ریختند و به قول گزارشگران «فريادشان از بي ناني بلند است و به نان جو محتاجند». <sup>۳</sup> از منجیل خبر می‌رسید مأمورین مخصوص روسیه به طارم رفته‌اند و مشغول جمع‌آوری غلات هستند. آنان مقادیر فراوانی گندم و جو را به طرف زنجان بردند و در آنجا انبار نموده بودند.<sup>۴</sup>

از مرداد سال ۱۲۹۶ به تدریج مردم در برابر خبازخانه‌ها تجمع کردند، به گزارش روزنامه نوبهار مردم پنج شش ساعت در مقابل نانوایی‌های سنگ معطل می‌شدند و دست آخر هم بدون نان به خانه می‌رفتند. فقرای تهران و کسانی که به طبقات فروودست اجتماع تعلق داشتند، جلو نانوایی‌هایی که نان جو می‌فروختند صفت می‌کشیدند، اما باز هم چیزی به دست آنان نمی‌رسید. این موضوعی شگفت‌انگیز بود، زیرا مرداد ماه فصل برداشت محصول گندم و سایر غلات بود، پس چرا وضعیت به این شکل درآمده بود؟ بخشی از موضوع مربوط به فقدان بارندگی زمستان سال ۱۲۹۵ می‌شد، اما واقعیت امر این بود که این موضوع حداقل در تهران نباید به این سهولت تأثیر مخرب بر جای گذارد، تهران هرگز تاکنون وضعیتی به این شکل را مشاهده نکرده و به خود ندیده بود.

شوال سال ۱۳۳۵ مطابق با تیر و مردادماه سال ۱۲۹۶، ابتدا اخبار نگران‌کننده‌تری در مورد مسئله نان از سراسر کشور به گوش می‌رسید. نان روز به روز کمتر می‌شد، این موضوع اسباب زحمات فراوانی برای مردم فراهم ساخت، «فقرای بیچاره با نهایت سختی گذران می‌نمایند و با اینکه از طرف بعضی‌ها پیشنهادهایی راجع به اداره کردن امر نان و تنزل قیمت آن شده است،

۱. زبان آزاد، ش. ۱۶، یکشنبه ۲۱ ذیقده ۱۳۳۵، ۹ سپتامبر ۱۹۱۷، «خراسان می‌سوزد.»

۲. همان، ش. ۵، دوشنبه ۲۵ شوال ۱۳۳۵، ۱۴ اوت ۱۹۱۷، «سختی نان در مشهد.»

۳. همان، ش. ۲۰، سلیمان ذیقده ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۰، «در ساوه.»

۴. همان، ش. ۱۸، ۵ شنبه ۲۵ ذیقده ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «احتکار از طرف نظامیان.»

مقامات مربوطه توجهی ننموده و معلوم نیست برای آسایش اهالی چه تصمیمی اتخاذ خواهد نمود.<sup>۱</sup> در حالی که در آن روزها گندم به اندازه کافی وارد شهر تهران می‌شد، اما برخی از ملاکین و خبازها گندم را احتکار کرده «منافع عمده را برای خود پیش‌بینی نموده‌اند». دولت نتوانست برای جلوگیری از حرکات ضدانسانی خبازها و محتکرین اقدامی صورت دهد؛ در نتیجه موضوع نان به مشکلی لاينحل مبدل گردیده و روز به روز سخت‌تر می‌شد، درست در این وضعیت مردم از صبح تا ظهر و از ظهر تا شب مقابل نانوایی‌ها تجمع می‌کردند<sup>۲</sup> به امید اینکه نانی به دست آورند و به خانه برند، اما همیشه ناکام می‌مانند. در عین حال گزارش می‌رسید که همه روزه از شهراها و ولایات دیگر هم تلگراف‌های نگران کننده می‌رسد، همه این تلگراف‌ها یک مضمون داشت: قحطی. از سرزمین آذربایجان و اردبیل گرفته تا فارس و کرمان و یزد و خراسان؛ خبر اصلی قحطی بود. به طور مثال گزارش می‌رسید: «خراسان بدبخت پنج ماه است سختی آتیه خود را پیش‌بینی کرده و تلگرافات عدیده به دولت مخابره نمود و تقاضا کرد که گندم دولتی را به خود رعیت بفروشند... هنوز از ولایت خراسان فریاد استغاثه بلند است. در عین حال از تمام سرحدات ایران جنس به خارج حمل می‌شود و محتکرین سفله نیز در هر محل حتی در تهران به احتکار مشغول و اداره‌ای که بتواند در امر آذوقه عمومی ایران بالاختصاص نظری داشته باشد موجود نیست».<sup>۳</sup>

در تبریز هم قحطی بیداد می‌کرد، برعکس خرواری هزار تومان و یک من ده تومان شده بود که با معیارهای زندگی آن زمان بسیار سرسام اور تلقی می‌شد. روسيه خود درگیر مسائل داخلی خود بود و محصولی از آنجا به آذربایجان نمی‌رسید، از آن سوی «از طرف طهران هم که انگلیسی‌ها نمی‌گذارند آذوقه به سرمنزل تبریز از این طرف ببرود»؛ نتیجه مرگ و میر دهشتناکی بود که هر روز از مردم قربانی می‌گرفت. در ارومیه مردم هر روز از گرسنگی می‌مردند، «سی هزار اشرار» از هیچ‌گونه قتل و غارت مردم فلکزده خودداری نمی‌کردند، قشون روس با این راهزنان همراه و رعیت بیچاره متواری بود. تقاضا شده بود دولت مرکزی ده هزار خروار غله برای نجات مردم از گرسنگی به آنجا فرستد، پنج هزار خروار را مطابق نرخ معمول بفروشند و نصف دیگر را به رایگان بین فقراء توزیع نمایند.<sup>۴</sup>

وضع کمبود ارزاق و قحطی در ارومیه دست کمی از سایر شهرهای ایران نداشت. طبق گزارش‌های واصله به مطبوعات، وضع شهر بسیار اسفناک و رقت‌انگیز بود. گفته می‌شد

۱. نوبهار، ش ۱۹، سه شنبه ۱۱ شوال ۱۳۳۵، ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۷، «امر نان».

۲. همان، یکشنبه ۹ شوال ۱۳۳۵، ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۷، «نان گران و کمیاب شد».

۳. همان، ش ۲۰، ۵ شنبه ۱۳ شوال ۱۳۳۵، ۲ اوت ۱۹۱۷، «مسائل جاریه».

۴. همان، ص ۵۸۱.

۵. زبان آزاد، ش ۳، ۵ شنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۵، ۱۹ اوت ۱۹۱۷، «غله برای ارومیه».

«سختی ارزاق و قحطی بعلاوه گرسنگی به حدی مستولی شده که از قرار راپورت، روزی نیست چندین نفر از گرسنگی تلف نشوند.»<sup>۱</sup> این وضعیت اسفناک توسط محمد حسن نظم‌السلطنه اشار ارومی هم گزارش شد، او نیمی از حقوق خود را برای کمک به مردم فلکزاده اختصاص داد، این موضوع با عنوان «بذل نصف حقوق» در روزنامه زبان آزاد منتشر شد.

همچنین در اورمیه آفات و خسارات واردہ بر مردم باعث شد بازاریان و تجار و اصناف و کبه از هستی ساقط شوند، این معضل به روستاهای سراابت کرد، «اهالی فلکزاده در کمال عسرت و پریشانی و در ماه رمضان روزها که روزه بودند و برای شب؛ نان خالی هم پیدا نمی‌کردند.»<sup>۲</sup>

در اوایل سال ۱۳۳۶ قمری مصادف با نوامبر ۱۹۱۷ و آبان ماه ۱۲۹۶ از تبریز خبر می‌رسید این شهر از حالت طبیعی خود خارج شده است و «پیداست که دست‌های نامبارکی در کار آشتفتگی آن ایالت داخل است. محرك کیست و مقصودش چیست؟ هنوز به ثبوت نرسیده، ولی تا این اندازه می‌توان تخمين نمود که از یک ماه و نیم به این طرف پس از ورود بعضی عناصر بدان ناحیه یک حالت ناشایسته‌ای در اینجا پدیدار شده است! بعضی عناصر مخفیاً به نام شعبه کمیته مجازات آن شهر از اهالی شهر و مردم متفرقه بدون یک پرنسب و اساس حزبی مجتمع و شروع به قتل اشخاص نموده و در ظرف چند هفته متجاوز از شش هفت نفر را به اقسام مختلفه به قتل رسانیده و از طرف نظمه و حکومت آنجا نیز اقدام روشن به عمل نیامده است.»<sup>۳</sup>

معرض نان ایران ریشه‌ای هم در خیانت‌های برخی سران قبایل و عشایر داشت. با این‌که وزارت مالیه دستور داده بود غلات به خارج کشور حمل نشود، خوانین ماکو اقدام به صدور گندم ایران به روسیه می‌کردند. آنها مأمورین گمرک را تهدید و یا نطمیع کرده و کار خود را انجام می‌دادند، در رأس همه اینان اقبال‌السلطنه ماکویی قرار داشت، به وی دستور داده شد تضمیم دولت را محترم شمارد و از حمل غله به خارج کشور خودداری کند.<sup>۴</sup> به دلیل اقداماتی از این دست، همراه با تجاوز‌طلبی‌های روس و عثمانی و آلمان، وضعیت مناطق غربی ایران به شدت بحرانی شد. به واقع از رمضان سال ۱۳۳۶ مطابق با سیزدهم سرطان ۱۲۹۷ وضعیت به وحامت گراینده بود: «هیچ چیز برای خوردن نداریم. من همچو رمضانی در عمرم ندیده بودم

۱. نوبهار، سال ششم، ش ۶۱، ۵ شبیه ۲۸ محرم‌الحرام ۱۳۳۶، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷، «ارومیه».

۲. زبان آزاد، ش ۱۲، ۵ شبیه ۱۱ ذیقعده ۱۳۳۵، ۳۰ اوت ۱۹۱۷، «در تبریز».

۳. نوبهار، سال ششم، ش ۶۱، ۵ شبیه ۲۸ محرم‌الحرام ۱۳۳۶، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷، «تبریز».

۴. رعد، سال دهم، ش ۱۲۱، ۵ ذیحجه ۱۳۳۷، ۱ سپتامبر ۱۹۱۹، «جلوگیری از حمل غله».

که افطار و سحری هیچ نباشد و گرسنه بلند شویم. اصلاً میوه هم کم است.»<sup>۱</sup> با اینکه در این دوره در برخی مقاطع ارزاق و به ویژه گندم فراوان بود، اما از دکان‌های نانوایی فقط صدای ضجه مردم شنیده می‌شد. مردم از گرسنگی رمق راه رفتند نداشتند، «زن‌ها و اطفال در کوچه‌ها از بی‌نانی و بی‌چیزی [می‌میرند و این مطلب] دل هر قسی‌القلبی را آب می‌کند.»<sup>۲</sup> با اینکه هر از چند گاهی مقداری گندم به نانوایی‌ها داده می‌شد و آنها هم البته نانی به دست مردم می‌دادند، اما در سراسر این دوره نانوایی‌ها بسیار شلوغ بود؛ هیچ‌گاه نانوایی‌ها از جمعیت انبوه خالی نشد. وضعیت تهران هم بیش از جاهای دیگر رقت‌بار بود.

روزنامه نوبهار وضعیت کشور را در این مقطع تاریخی این‌گونه گزارش داد:

«احوال عمومیه چندان خوش نیست، اخبار ناهنجار از همه طرف می‌رسد، تأثیرات نفوذ خارجی، لاابالیگری هیئت‌های حکومت، عدم مساعدت طبیعت و خشکسالی‌های عمومی، ملغ خوارگی، حمل جنس از هر سو به خارجه، جور و اعتساف حکام، تجاوز راهزنان، مسدود شدن طرق تجارت از خارج و داخل، اینها همه با وجود عساکر اجنبی در قطعات مملکت و تجاوزات آنها و عدم مراعات نظم و دیسیپلین قشون روس تأم شده و یک سال پرخوف و خطری را بر سینین حیات تیره ما علاوه می‌نماید. گرسنگی و فقر چیزی نیست که بتوان آن را جزو سایر بدبهختی‌ها تحمل نمود و یا ملت را به تحمل آن وادر ساخت، یک ملت هر قدر فدآکار و هر قدر بردبار باشد در برابر فقر و احتیاج نمی‌تواند تسليم نشود.»<sup>۳</sup>

در ماه‌های تیر و مرداد سال ۱۲۹۶ بحران ایران شدت یافت. با اینکه در روسیه انقلابی به وقوع پیوسته و تزار از قدرت خلع شده و کرنسکی زمامدار امور گردیده بود، اما قشون روس از وحشیگری‌های همیشگی خود دریغ نمی‌کردند. کشور همچنان آماج حملات آنها بود و مردم فقیر ایران قربانی تهاجمات بلاوقفه روس‌ها بودند، مسئله این بود که روسیه در آستانه خروج نیروهایش از کشور بود؛ اما سربازان این کشور حتی به هنگام خروج هم مردم ایران را مورد حملات خود قرار می‌دادند. در همین وضعیت بود که کمیته مجازات همچنان به عملیات خود ادامه می‌داد، جنگی روانی با توزیع شبنامه‌ها شکل گرفته بود که مردم را نسبت به آینده نامید می‌کرد. همزمان فقر، قحطی، گرسنگی و سایه‌های وحشتناک مرگ و میر ناشی از این بحران؛ سیمای کشور به ویژه تهران را هر چه بیشتر کرد کرد. در این شرایط بود که بهار نسبت به وضعیت کشور باز هم هشدار داد.

بهار نوشت: «لازم نیست تکرار شود، نوحه نباید خواند بلکه در موقع خشم و فشار بدبهختی باید فکر کرد و باز هم فکر کرد. قشون روس یا بالطبع یا با تحریک مشغول یغمای

۱. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۲۷۱.

۲. کمره‌ای، ج ۱، ص ۴۷۴.

۳. نوبهار، سال ششم، ش ۱، یکشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۳۵، ۱۰ ژوئن ۱۹۱۶، «احوال عمومیه».

شهرهای ایران و تاراج بازارهای ما شده‌اند و بیم آن است که حوزه تاراجکاری آن اهریمنان توسعه یابد، درین هنگامه بدختی، در ایران هم بحران مثل یک دیو سیاه دندان‌های زرد گندیده خود را به ما نشان می‌دهد! کسی به فکر نیست! وزرا بیچاره‌اند! مردم بد اخلاق در فکر استفاده‌های شخصی و تنزل دیگرانند! فرزند وطن الحق که ناخلف و نالایق و شهر تهران مرکز فساد اخلاق و بدختی مثل سیل از هر طرف به ما هجوم آورده است! روزگار ما چنین است! آیا شاه در چه خیال است؟ آیا شهنشاه ایران پسر ارشدی برایان نمی‌داند در کشورش چه هنگامه‌ای است؟ در خارج طهران، در این صحراء‌ای بی‌سایبان و درین شهرهای بی‌صاحب، چه خبر است؟ این آتش‌ها از چه جا روشن شده است؟ از پتروگراد و یا از لندن؟ از برلن و یا از قسطنطینیه؟ خیر شاه می‌دانم که از تهران.... دشمن در تهران است که نمی‌گذارد ما روی سعادت را زیارت کنیم، همیشه در تهران بوده و حالا هم در تهران است!<sup>۱</sup> بعد از نگارش مقالاتی از این دست بود که شاه دستور داد نوبهار را توقیف کنند. بهار شاه را متهم کرده بود از ابعاد دسیسه آگاه است، اما کوچک‌ترین حرکتی نمی‌کند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که تنی چند به عنوان نمایندگان اصناف به دربار صاحبقرانیه رفته‌ند و به عنوان کمبود نان تحصن اختیار کردند. از طرف دولت دو تن آنان را احضار کردند و گفتند متحصنهای تقاضای خود را بنویسند تا به کمیسیون ارزاق رود و دستور رسیدگی داده شود، اما این گروه دست از تحصن خود نکشیدند. در تهران «به تحریک و پول سفارت انگلیس اهالی طهران می‌خواستند برای نان بلواهی بکنند یا برونده صاحبقرانیه چادر زده متحصنه شوند. به هزار ماجرا جلوگیری شد. به بعضی هم پول داده‌اند روضه‌خوانی می‌کنند.»<sup>۲</sup> بالاخره هم این امر محقق شد: «به تحریک انگلیسی‌ها انقلابی جهت نان در طهران روی داده مثل روسیه. انقلاب نان منجر به تغییر کابینه شد.» حسین صبا ترسناک از تغییر کابینه اینک از اتحاد نیروها حمایت می‌کرد.<sup>۳</sup> اینک قدرت به دست عین‌الدوله افتاد، کابینه از نیروهای بحران‌ساز خالی می‌شد و به جای آنها رجال معمم در وزارت‌خانه‌ها جای گرفتند: مستوفی‌الممالک و وزیر مشاور، مشیر‌الدوله وزیر جنگ، علاء‌السلطنه وزیر خارجه، وثوق‌الدوله وزیر معارف، قوام‌السلطنه وزیر داخله، مخبر‌السلطنه وزیر عدله، مؤتمن‌الملک وزیر فوائد عامه، امین‌الملک مرزبان وزیر پست و تلگراف و مشار‌الملک وزیر مالیه گردیدند: «چون در هر کابینه هم باید یک نفر طبیب باشد در این کابینه هم به جای حکیم‌الملک، دکتر اسماعیل خان امین‌الملک برقرار شده است. مملکت مریض است وزرای ما مریض‌تر، ناچار از عضویت طبیب هستند.»<sup>۴</sup>

۱. همان، ش. ۱۷، ۵ شنبه ۶ شوال ۱۳۳۵، ۲۶ زونه ۱۹۱۷، «مخاطرات قشون روس!»

۲. عین‌السلطنه، ج. ۷، ص. ۴۸۹۹.

۳. همان، ج. ۷، ص. ۴۹۴۱.

۴. همان، ص. ۴۹۴۲.

اما درست بعد از بیست و چهار ساعت بار دیگر بحران طلوع کرد. عین‌الدوله استعفا داد اما شاه آن را پذیرفت. وزرا همه مشغول این فکر بودند که برای تهیه نان مردم چه باید کرد؟ نتیجه مذاکرات این بود که راهی نیست، در نتیجه همه استعفا دادند، «دردهای بی درمان ایران زیاد است. این حکایت قحطی هم مزید علت شده از هیچ نقطه هم نمی‌تواند تهیه روزی کنند. در تمام شهرهای ایران آدم از گرسنگی تلف می‌شود.»<sup>۱</sup> در تهران به آن بزرگی فقط سی باب دکان نانوایی باز بود، ده تای آنها دولتی و بیست تای دیگر به اختیار خود نانوها بود. عین‌السلطنه به نقل از میرزا علی‌اکبرخان قزوینی از محبوسین با غشاء در زمان محمدعلی شاه که اخبار موئیقی از تهران داشت نقل می‌کند در این شهر، «قحط نان است و روزی اقلایک صد نفر آدم از گرسنگی تلف می‌شود در معابر و روز به روز هم در تزايد است. سایر ولایات هم قحط و غلا، اختشاش، دزدی، سرقـت حکم‌فرماست.»<sup>۲</sup>

به واقع دوره اوج قحطی زمانی بود که دولت علاء‌السلطنه به جای و شوق قدرت را به دست گرفت، این دوره طلایی نفوذ گروه‌های مافیایی در تشکیلات اداری کشور بود. نیز این دوره مصادف بود با ادامه عملیات کمیته مجازات. بالاخره دولت علاء‌السلطنه اعلام داشت مسئله گرانی ارزاق که نتیجه عدم بارندگی، خشکسالی و سن زدگی است، از عمدۀ ترین دلمشغولی‌های کابینه به شمار می‌آید. وی اعلام نمود برنج از مازندران وارد تهران می‌کند تا با بحران مقابله شود. از سویی به انبارداران گندم و جو گفته شد محصول خود را به مردم عرضه نمایند، اگر انبارداران به میل خود این کار را انجام دهند، دولت به قیمت عادلانه از آنان گندم و سایر غلات خریداری خواهد کرد، اما اگر دولت آنان را مجبور به گشودن انبارهای خود کند؛ بیش از خرواری سی تومان نخواهد داد.<sup>۳</sup>

## ۶. دست‌های پشت پرده بحران نان

وضعیت نان و قحطی بزرگی که تهران را روز به روز بیشتر مورد تهدید قرار می‌داد، بسیار مشکوک به نظر می‌رسید، این وضع از نظر بسیاری از دست‌اندرکاران دور نماند و به صراحة به مصنوعی بودن بسیاری از تنش‌های کشور اشاره می‌شد. بدون تردید ملک‌الشعرای بهار شجاع‌ترین این افراد بود که می‌نوشت: «چه خبر است؟ امروزه دولت روزی دویست و چهل پنجاه خروار گندم به خبازخانه می‌دهد و معذالک کار نان به درجه‌ای سخت و خراب است که بدینه‌های ما را تا این درجه قوت می‌دهد، در صورتی که میزان نان روزانه تهران همه وقت کمتر از این بوده و هیچ وقت نان به این عسرت و خرابی نبوده است!» بهار از دست‌اندرکاران

۱. همان، ص ۴۹۴۲.

۲. همان، ص ۴۹۵۷.

۳. زبان آزاد، ش ۳۱، سهشنبه ۲۸ ذی‌حجه ۱۳۳۵، ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷، «اختواریه از طرف دولت.»

می پرسید این گندمها، آردها و نانها به کجا می رود، «کدامین دست است که گندم و آرد را از دولت گرفته و در زیرزمین‌ها، انبارها برای تهیه مرگ سیاسی ما ذخیره و انبار می نماید؟»<sup>۱</sup> این نکته‌ای مهم بود که از دید بصیرت‌آمیز امثال بهار دور نمی‌ماند، او توضیح می‌داد تمام این بحران برای این است تا با مخالفین تسویه حساب سیاسی شود و کار ایران به اغتشاشی ختم گردد تا از درون آن با یک کودتا به هر چه میراث مشروطه است، پشت پا زده شود.

او نوشت وزرای کابینه علاء‌السلطنه خود بهتر می‌دانند که خبازها آردهای احتکار شده را به محنتکرین می‌فروشند، به جای نان معمولی؛ نان قندی و روغنی تولید شده و انبار می‌گردد تا با گسترش قحطی به قیمت گرانتر به مردم گرسنه فروخته شود؛ آری دولت و وزرا این سناریو را خوانده‌اند اما شگفت اینکه در صدد برخورد با «این خانین» برنمی‌آیند. بهار فریاد کشید: «اغفال تا کی؟ صبر و بردباری تا چند! و تا چه وقت باید مشتی مردم بدبحث ندای لاقیدی جمعی و آتريک خانانه جمعی دیگر شده و خانمان رعیت بر باد رود؟» او ادامه داد: «مگر نمی‌بینید که دشمنان مشروطیت و مجلس به وسیله نان، هوسران دیکتاتوری و وزارت و غیره به وسیله نان، طرفداران نفوذ خارجه و بی‌پا کردن استقلال مملکت به وسیله نان و بالاخره تمام دزدان و شیادان و مفسدین بدین وسیله شب و روز مشغول دوندگی و احتکار و اغفال مقامات عالیه برآمده و می‌خواهند ازین راه انتخابات را عموق ساخته، کابینه را بسی پا کرده، نفوذ خارجه را شدید نموده، افکار عمومی را به طرف هیجان و فساد سوق داده و بالنتیجه در آخر کار با دلقمه نان عموم مردم را صید کرده و آخرین مقصود نامقدس و نابکارترین رولی<sup>۲</sup> را که یک بار در وسط بازی بر هم خورد، بار دیگر از سرگرفته و آن را در بالای تختگاه کیان و در پشت میز میرزا تقی خان امیرکبیر بدبحثانه بازی کنند؟!»<sup>۳</sup>

این نکات نشان‌دهنده این است که بهار در زمرة معدود افرادی بود که پشت پرده سیاست‌های جاری کشور را کشف کرده و در صدد افشاری آن برآمده بود. اما همان‌طور که از مقاله پیداست بهار هم بنچار، از نوعی مصلحت‌اندیشی ناگزیر بود و یا در نشان دادن دست‌های پشت پرده از خود محافظه کاری نشان می‌داد. بهار در زمرة نخستین افرادی بود که از شیادانی یاد کرد که نه به مشروطیت و الزامات آن وفادارند و نه به استقلال و تمامیت ارضی کشور. او بحران‌سازان را کسانی می‌دانست که سر در آخر بیگانه دارند و تلاش دارند به نام مشروطه، به نام آزادی و به نام هر آن چیزی که وجهی مثبت داشت و آنان به دروغ از آن دم می‌زدند، فاتحه مشروطه و آزادی را بخوانند و دیکتاتوری مورد نظر خود را بر کشور تحمیل

۱. همان.

۲. کذا: رل، نقش.

۳. همان، مظور بهار کمیته مجازات بود که به قول او می‌خواست در کشور کودتا کند اما موفق نشد. این بار به گمان او دست‌اندرکاران مرتبط با آن گروه، می‌خواستند از راه بحران نان شرایط را کودتایی کنند.

نمایند. او کشف کرد که بحران‌سازان به عمد مردم را در قحطی و گرسنگی نگه می‌دارند، هر روز آشوبی به پا می‌کنند و کمیته مجازات و جوخه‌های ترویر تشکیل می‌دهند تا روزی که مردم به کلی نامید و مأیوس شدند، تیر خلاص را بر فرق مشروطه شلیک کنند و آنگاه دست از کارهای خود بردارند و سپس همین دو لقمه نان را به مردم اعطا کنند تا توده‌ها را مديون خویش نمایند و خویشتن را عامل ثبات و آرامش و رونق اقتصادی معرفی سازند. او نشان داد که هدف اصلی بحران‌سازان این است که در دربار و دولت نفوذی تام به دست آورند، به همین دلیل بهار دست‌اندرکاران دولت را نهیب داد که «چرا خود را به کوری می‌زنید و چرا دیده و دانسته به سکوت می‌گذرانید و برای چه دشمن را آنقدر مهلت داده و دلیر می‌کنید که فردا از عهده او نه شما و نه دیگران نتوانند برآمد؟!» او وضعیت آن دوره پرمخافت و مهابت را سنگلاхи دانست که باید با کفش آهین در آن راه پیمود.

بهار در مقاله‌ای دیگر باز هم بصیرت و هوشیاری خود را در مورد تحولات آن زمان به نمایش گذاشت. او نوشت «یگانه شاهکار دشمنان بزرگ این کابینه و تمام کابینه‌های ملی، امروزه احتکار گندم است که در تمام نقاط ایران بدین وسیله غلات و ارزاق عمومی احتکار شده و در یک روز معین برای بر هم زدن؛ چه مجلس، چه کابینه و چه هر چیزی که دلشان بخواهد، دو وسیله قوی یعنی هم درد و هم درمان در دست خودشان باشد؟!»<sup>۱</sup> به عبارتی بهار به بهترین وجهی نشان داد مسئله قحطی بحرانی است که دو وجهه دارد: داخلی و خارجی. دشمنان داخلی و خارجی که با هم همسو و هم جهت هستند، مسئله بحران نان و قحطی را به وسیله‌ای برای تسلط بر کشور مبدل کرده‌اند. اینان در موقعی که کابینه مورد نظر آنان قدرت را به دست ندارد، از این عامل برای سقوط دولت استفاده می‌کنند؛ وقتی خود قدرت را به دست گرفتند، بحران را به گونه‌ای حل می‌کنند تا نشان دهندهای کابینه‌های قبلی به دلیل ضعف و یا عمد بوده که نتوانسته‌اند موضوع نان مردم را حل نمایند؛ به عبارتی در هر موقعیتی اینان از این ابزار برای پیشبرد کار خود استفاده می‌کنند. البته بهار بارها توضیح داد که گروه یاد شده در صدد این هستند تا با بحرانی ساختن فضای کشور کودتاًی سازمان دهنده و بنیاد مشروطه و مشروطه‌خواهی را به باد فنا سپارند.

بهار نوشت زمانی در تهران قوه‌ای ملی تشکیل شد، به دلیل وجود آن نیرو، کلیه آزادی‌خواهان، تجار، بزرگان، شاهزادگان، دیپلمات‌ها، متفذین و رؤسای عشایر با هم همکاری می‌کردند؛ به عبارت بهتر نوعی دولت مقندر شکل گرفته بود که می‌توانست کشور را زیر چتر خود اداره کند. او توضیح داد این کابینه تحت ریاست و ثوق‌الدوله تشکیل شده بود، در آن زمان شاه با دولت موافقت داشت. اندکی بعد انقلاب روسیه ظهور کرد، این انقلاب می‌توانست

بزرگ‌ترین خدمت به مردم ایران باشد، زیرا یکی از قدرت‌های مهاجم دیرین که هیچ‌گاه به استقلال و تمامیت ارضی ایران اهمیتی نمی‌داد، از عرصه گیتی محو شده بود. نیز میدان مناسبی برای ظهور دمکراسی شکل گرفت، اما با وصف مهیا بودن کلیه ابزارها برای استقرار مشروطیت در ایران؛ این هم هرگز محقق نشد: «سبحان الله»، یک کاینه ملی در بحبوحه این یگانگی و تجمع قوی به روی کار آمده و می‌باشد ایران را مستخلص سازد، ولی چه شد که حالا آن قوی متشتت شده و مثل اینکه در میان آنها توب بسته باشند، هر یک به طرفی و به سمتی رفته و بعضی از آن عوامل مستقیماً بر علیه یکدیگر کار کرده و زحمتی را که بایستی دشمنان این قوی متحمل شوند؛ ارکان این جمعیت خود متحمل می‌شوند؟<sup>۱</sup>

بهار توضیح داد بسیاری از افراد همدل، اینک با هم بد شده‌اند، روابط آنان از هم گسیخته است، روح معارضت و همکاری جای خود را به کدورت و دشمنی داده است. اشخاصی که به شاه وفادارند از چشم او افتاده‌اند، «اینها از چیست! تمام از این است که دشمن بسی زیرک و هوشیار است و ما بس غافل و جهول و از آن نمره اشخاص هستیم که بدیختی و علل و چاره آن را می‌دانیم و باز آن را تقویت می‌کنیم!» به عبارتی بین دمکرات‌ها «دونیت و عداوت» بروز کرده که این هم یکی از «شاهکارهایی بوده است که آنتریک‌چیان معروف و دشمنان بی‌اراده یا با اراده ملیون به کار برده و به هزاران وسائل خیلی مهم میان جمعیت را به هم زده و قوای آنها [را] به توب بسته‌اند؟» بهار نوشت شاید مشروطه طلبان و دمکرات‌ها، «مبدأ فساد» را هم شناخته باشند، اما سؤال این است پس چرا مجددًا با هم متند نمی‌شوند؟ بهار ادامه داد: «سلسل و اغلال عادت و زنجیر غفلت و جهالت» را باید پاره کرد، «زنجیر روس از ما باز شده، ولی ما خودمان زنجیر غفلت و جهل را به خود آوریخته و بر بدیختی خودمان ادامه داده‌ایم!» بهار نوشت روس‌ها هم می‌گویند گرسنه‌اند اما به نام آنان اموال ایرانی‌ها احتکار می‌شود و به قیمت گران به ایشان فروخته می‌شود. او از زیان روس‌ها خاطرنشان کرد باید بررسی نمایید و محتکرین را از اداره امور غلات دور کنید، ارزاق را بین مردم و قشون مستقر در قزوین توزیع نموده و کار را به انجام رسانید. توضیح داده شد دولت از مسئله بحران نان و دست‌های پشت پرده آن مطلع است اما اداره ارزاق عمومی در این زمینه تفتیش لازم انجام نمی‌دهد، بهار از دست‌های مرموز انگلیسی‌ها در احتکار غلات سخن به میان آورد و نوشت «تدبیر مشتمل احتکار جنوب عنقریب در شمال هم سرایت خواهد کرد»، در آن روز به دلیل و خامت اوضاع مردم هیاهو به راه خواهند انداخت و روس‌ها بر شرارت خود خواهند افزود.<sup>۲</sup> لازم به یادآوری است که درست متعاقب انقلاب روسیه، انگلستان تلاش داشت راه خود را به

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

سوی شمال کشور باز کند. بهار هشدار می‌داد اگر این امر محقق شود، همان قحطی که جنوب را به سته آورده است؛ گیلان را هم متلاشی خواهد ساخت.

نکته مهم این است که در احتکار جنس مورد نیاز مردم فقط این محتکرین داخلی نبودند که تیشه به ریشه کشور می‌زدند، بلکه انگلیسی‌ها با قدرت تمام در ایجاد این مصیبت بزرگ مداخله داشتند. روزنامه زبان آزاد نوشت به موجب اطلاعات متواتری که به اداره آن روزنامه رسیده است، مأمورین انگلیسی چه مستقیم و چه به «دستیاری دلالان مظلمه»، مشغول خرید جنس در جنوب کشور شده و هرجا جنسی می‌یابند، به قیمت گراف می‌خرند و انبار می‌کنند. اینان به هیچ وجه رعایت حال فلاکت بار مردم را نمی‌کردند و کمی غله در آن حدود که باعث گرسنگی روز افرون مردم می‌شد، برایشان کوچک‌ترین اهمیتی نداشت. این عملیات باعث گرانی غله و سختی ارزاق عمومی می‌شد، این وضعیت در اصفهان، یزد، کرمان، فارس و سایر نقاط جنوبی کشور توسعه یافته و «تولید یک نوع وحشت برای اهالی بیچاره و بی‌پساعت فراهم شده است».¹

درست در این شرایط و دقیقاً به هنگام تصدی علاء‌السلطنه به عنوان رئیس‌الوزرا، یعنی در ماه ذی‌حجه سال ۱۳۳۵ انتخابات تهران انجام شد. برخی از اعضای کمیسیون انتخابات که روز هفتم شعبان ۱۳۳۵ مطابق با ۲۶ مه ۱۹۱۷ تشکیل شد، کسانی بودند که مخالف تشکیل مجلس به شمار می‌رفتند، اعضای این کمیسیون عبارت بود از: مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، محتمم‌السلطنه، مستشارالدوله، حکیم‌الملک و ممتاز‌الدوله.² از بین اینان به طور قطع محتمم‌السلطنه، مستشارالدوله و ممتاز‌الدوله مخالف تشکیل مجلس بودند.

در شهر بزرگی مثل تهران فقط توانستند سیزده هزار تن را به پای صندوق‌های رأی بکشانند. شهر تهران در آن زمان «افلاً یک کروز جمعیت» داشت، یعنی پانصد هزار تن. از این جمعیت بنابر گزارش‌های رسمی حداقل ۱۸۶۰۰۰ تن در اثر گرسنگی و بیماری‌های ناشی از آن در سال ۱۳۳۶ قمری بدروع حیات گفتند. خلاصه اینکه این انتخابات مشکلی بر مشکلات افزود: «انگلیس‌ها می‌گفتند عدم میل مردم به انعقاد مجلس از همین تعریفه گرفتن معلوم است. در حقیقت برای اهل طهران و عدم میل آنها مستمسک خوبی به دست انگلیس‌ها و مرتجعین افتاد.» اکثریت نمایندگان از آن دمکرات‌ها بود، گروه دمکرات‌های ضدتشکیلی منحل شد، از اعتدالی‌ها تنها دو تن به نمایندگی انتخاب شدند.³ به عبارت واضح‌تر، انگلیس با برگزاری انتخابات ایران موافقت نداشت.

۱. همان، ش. ۲۳، ۷ ذی‌حجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «خرید و احتکار جنس».

۲. ایران در جنگ بزرگ، ص. ۴۱۴.

۳. عین‌السلطنه، صص ۴۹۸ و ۴۹۰.

از آن سوی با اینکه دسایس بیگانگان، شیادان داخلی و تهی بودن خزانه باعث بحران نان شده بود، اما به قول برخی ناظرین، این معضلات نمی‌توانست مانع از اصلاح امر شود. بدوقوع تأمین نان تهران، موضوعی بود پیش پا افتاده، کاینه‌های بعد از مشروطه شاید هیچ‌گاه از دغدغه بحران نان آسوده نبوده‌اند، حتی از دوره فتحعلی‌شاه قاجار این موضوع همیشه یکی از دلمشغولی‌های حکومت ایران بود. دولت‌ها و حکومت ایران هیچ‌گاه از زیر بار معضل یادشده شانه تهی نکردند و تا آنجا که توانستند مانع از بروز قحطی شدند، هر چند در مواردی مثل قحطی بزرگ دوره سپهسالار خطی جلتی کشور را تهدید نمود؛ اما ابعاد فاجعه در این زمان بسیار فراتر از آن چیزی می‌شد که به تصور می‌آمد. دولت‌های دوره مشروطه تمهیدات و اقدامات لازم برای جلوگیری از قحطی را حداقل در تهران اندیشیده بودند، از جمله اینکه اعتباری در اختیار قوام‌السلطنه معاون وقت وزیر داخله قرار داده شد، او هم بر همان اساس انبارهای دولتی را سر و سامانی داد، به‌واقع این انبارها در آستانه اباشته شدن از مایحتاج مردم و قوت لایمود اکثریت جمعیت تهران بود، کارها به مجاری طبیعی بازمی‌گشت؛ لیکن ناگاه وضع تغییر یافت.

بهار پرده‌ای دیگر از دست‌های نهانی برای تولید وحشت در بین مردم را آشکار کرد. او نوشت وقتی حاج محشم‌السلطنه به وزارت مالیه برگزیده شد، ورق برگشت. به‌واقع وزیر به امور دیگر اشتغال داشت، بی خبری و سوءتدبیر عامدانه او باعث شد «آنتریک‌های فراوان در امور انبار و خبازخانه‌ها جریان یافت». وزارت مالیه، اداره انبار و خبازخانه‌ها در تأمین نان مردم عامدانه سستی کردند، وسائل حمل آذوقه به تهران مهیا نشد. «اطاق‌های وزارت خانه و اداره انبار و خبازخانه، مجمع آنتریک و نشر شبانمه شده و رئیس انبار دولت عوض اینکه در این موقع باریک سر خرمن یا راه‌کار را نشان داده و کار کند و یا استعفا بدهد، بدختانه» به دسته‌بندی پرداخت. به قول زبان آزاد، «آفای وزیر در روزهایی که بایستی در امور انبار و خبازخانه رسیدگی نموده و حساب انباردار را کشیده و او را به کار و ادارد یا منفصل سازد، مشغول تفتن در شمیرانات یا روزه گرفتن و غش کردن در اطاق شهری وزارت‌خانه خود بوده و دولت نیز مثل اینکه بودزجمهر را در رأس امور مالیه و انبار گذارده است، ابدأ مهملى وزیر و خرابی اداره انبار را حس نکرده و یک باره در موقع برچیده شدن خرمن دیده شد که ذره‌ای گندم و جو در انبار موجود نیست و یک شتر یا قاطر برای حمل غلات خالصه و غیره در شهر وجود ندارد و حتی مستأجرین را نیز به واسطه بی‌تكلیفی از جمع‌آوری خرمن‌های خالصه مانع شده و از خرمن‌های مزبور شاید هنوز هم در بیابان‌ها موجود و دستخوش دزدی و نهاب باشد!»<sup>۱</sup>

۱. زبان آزاد، ش. ۲۴، ۵ شبه ۹ ذی‌حججه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «ترمیم کاینه».

برای بسیاری از مطلعین جای شگفتی بود که چگونه وزیر مالیه نمی‌تواند از نزدیکی تهران غله به این شهر وارد کند: «عجب! وزیر مالیه‌ای که از هشت فرسنگی تهران نتواند غله دولت را وارد ابزار کند، چطور می‌تواند از سرخس، ناصری<sup>۱</sup> و یا قصرشیرین خبر گرفته و در صورتی که وزیر مذبور از عملیات یک ابزاردار مقیم تهران تا این حد غافل و یا با او شرکت داشته باشد، چگونه قادر است که از حالات پیشکار مالیه کرمان یا اصفهان اطلاع داشته باشد؟» محتشم‌السلطنه پنج ماه بحرانی وزیر مالیه بود، دوره مسئولیت او دزدی، خرابکاری، عدم بصیرت، آنتریک و دسیسه به اوج خود رسید. دسیسی که هیچ‌گاه در آن مقیاس شکل نگرفته و به واقع بی‌سابقه بود. تحولات این دوره نشان می‌داد که شخص محتشم‌السلطنه در ایجاد بحران مصنوعی نان و مرگ و میر دهشتناک مردم بی‌گناه تهران دخیل بوده است، به عبارت بهتر بحث فحصی نان تهران به مرائب از نقش کسانی مثل کمال‌الوزاره فراتر می‌رود و دخالت شخص وزیر در این بحران جانسوز به خوبی قابل مشاهده و درک بوده است.

به یاد آوریم گروه ضد تشکیلی تا چه اندازه در راه تشکیل مجلس سنگان‌دازی کرد، انتخابات مجلس در زیر طوفان بحران‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به ویژه بحران نان برگزار شد؛ این‌گونه به نظر می‌رسید که عاملین بحران تلاش داشتند با این اقدام یعنی ایجاد قحطی مانع از برگزاری انتخابات شوند، اما انتخابات به هر نحو ممکن برگزار شد. اینک درست به هنگامی که هیئت نظار مشغول خواندن نتیجه آرای مردم بودند؛ گروه گروه از انسان‌های بی‌گناه در کوچه و خیابان از گرسنگی می‌مردند. مطبوعات نوشته‌ند: «اینک در موقعی نظار مشغول خواندن آرای وکلای تهرانند که مردم از گرسنگی دست و پا زده و مفسدین و مخالفین مجلس برای بر هم زدن اساس ملتی ما که مجلس و انتخابات در ضمن آن مستتر است، در کار تهیه وسائل و درندگی‌های شنامت‌کارانه بوده و هر روز نیرنگی به کار می‌برند و معلوم نیست با این وضع شرب‌الیهود که سستی و اهمال‌کاری بعضی موجود آن است، بتوانیم انتخابات خوار و ورامین را نیز صورت بدھیم!» به واقع با سقوط وثوق پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های بهار درست از آب درآمد؛ در اوایل سال ۱۲۹۷ تصمیم بر این شد تا در تهران برای تمیشت وضع عمومی مردم، بلدیه یا همان شهرداری تأسیس کنند، امری که هرگز سر نگرفت و تا دوره حکومت نود روزه سید ضیا به تأخیر افتاد. علت اینکه دولت تصمیم به تأسیس شهرداری گرفت این بود که هیئت دولت بخش عمدۀ تلاش خود را معطوف به تهیه ارزاق برای مردم کرده بود، اما با همه پولی که دولت داد نتیجه‌ای عاید نشد. از آن سوی «با همه اعانه گزافی که مردم دادند از فقرا پرستاری نشد. ناچار شدند بلدیه را در طهران دائز کنند و مشغول هستند. حالا آن، چه بلدیه‌ای باشد، بتواند یا نتواند معلوم نیست. اما از قرار دستوری کلی که به

۱. اهواز.

۲. این جملات نشان می‌دهد که برخی از اعضای هیئت دولت تعمدًا در کار فحصی نان فعال بودند.

دست ماست از آن هم مشکل کاری ساخته شود مگر محصول مثل سنتوای گذشته باشد و ارزاق بالطبعه وافر و ارزان شود.<sup>۱</sup>

مدتها بعد، روزنامه رعد هم برای نخستین بار در نیمه‌های سال ۱۲۹۸ شمسی، زمانی که وثوق‌الدوله باز هم قدرت را به دست داشت و تب مخالفت با او بالا گرفته بود، مقاله‌ای مهم به رشتة تحریر درآورد که ضمن آن علل و عوامل اصلی بحران مواد غذایی و قحطی سال ۱۲۹۶ شمسی را توضیح می‌داد. به واقع آنچه باعث شد رعد بخشی از حقیقت را با تأخیر غیر قابل توجیه به اطلاع مردم برساند، کشاکشی بود که بر سر فرارداد ۱۹۱۹ در گرفت. سید ضیا در این مقاله بسیار مهم نشان داد کسانی که اینک باز هم در صدد سرنگونی وثوق هستند، همانهایی‌اند که قحطی تهران و سراسر کشور را به وجود آورده‌اند، کسانی که دشمنان خارجی را به کشور کشانیدند، بحران‌سازانی که آرامش را مصادف با خاتمه حیات خود تلقی می‌کنند، همانهایی که مانع از تشکیل مجلس می‌گردند و با نعل وارونه زدن همه را خائن تلقی می‌کنند، آلا دارو دسته خویش را. در این موضع گیری‌ها ملک‌الشعرای بهار هم مقالات آتشینی به رشتة تحریر در می‌آورد و نشان می‌داد که چگونه این بحران‌سازان در پشت تأسیس کمیته مجازات بوده‌اند و در آدمکشی‌های آن تشکیلات نقشی مؤثر و غیر قابل انکار دارند و در برابر آن حوادث جنایتکارانه دارای مسئولیت هستند.

در مقاله رعد آمده بود همه فکر می‌کنند قحطی سال ۱۲۹۶، ناشی از خشکسالی و علت‌العلل بحران، کمبود نزولات جوی بوده است، اما؛ «اساس آن فقط و فقط بسی مبالاتی و سهل‌انگاری و تغافل اولیای امور وقت بوده، زیرا که در حمل مقدار جنس موجود در محل به واسطه منافع شخصی تعلل نموده، از دزدی‌های مستأجرین خالصه به هیچ‌وجه جلوگیری نکرده‌اند، چشم‌ها را روی هم گذارده و قعی به اداره نمودن امور مرجوعه نگذاشته‌اند، هیچ بازخواستی از مأمورین خائن ننمودند و نتیجه این شد که برای اندوختن مبلغی فایده، خون هزاران مردم بدبهخت به شیشه شد و اختکار یگانه وسیله تجارت فرار گرفت. محتکر جان دادن هم‌جنس خود را در کنار دیوار یا نزدیک درب مسجدی می‌دید و بدون اینکه حس ترحمی در او پیدا شود، هلاکت آن بیچاره را مایه از دیدار ثروت خود می‌دانست، لهذا روز به روز بر ترقی جنس افزوده شد تا به خرواری صد و پنجاه و دویست تومان رسید و میلیون‌ها از بیت‌المال ملت به هدر رفت، بدون آنکه ذره‌ای تخفیف در قحطی داده شود. اداره‌ای به اسم خبازخانه با تابلو و اجزا لاتعد و لاتحصری موجود بود، آنارشی چنان همه را احاطه کرده بود که مأمورین اتصالاً برای نفع شخصی با یکدیگر در منازعه و دائماً مشغول آنتریک و دسیسه بودند.»<sup>۲</sup>

۱. عین‌السلطنه، ج. ۷، صص ۵۲۲۷-۵۲۲۸.

۲. رعد، سال یازدهم، ش. ۱۴۷، ۷ محرم ۱۳۳۸، ۳ اکتبر ۱۹۱۹، «عملیات اداره ارزاق.» توجه داشته باشیم که این حملات متوجه محتشم‌السلطنه اسفندیاری است که در آن زمان وزارت مالیه را به عهده داشت.

به واقع رعد هم خیلی دیر موضع گیری کرد، علت این موضع گیری هم البته نه مسئله نان مردم، بلکه مناقشه‌ای بود که بر سر قرارداد ۱۹۱۹ صورت گرفت. در این مناقشه به طوری که خواهیم دید، گروه ضدتشکیلی به شدت علیه وثوق موضع گیری کردند، اینجا بود که رعد برای نشان دادن فجایع کسانی که ردای ملت دوستی پوشیده بودند، دست به افشاگری دیرهنگام خود زد. رعد و شخص سیدضیا نشان دادند که از عمق فاجعه و عوامل آن آگاه بوده‌اند، اما به هر دلیلی؛ یا از جبن و ترس و یا به دلیل مصلحت‌اندیشی از ذکر علل و عوامل قحطی سال ۱۲۹۶ خودداری کرده‌اند. به واقع همین مخالفت‌های شخصی و حزبی بود که گاهی اوقات تالندازه‌ای پرده‌ها را بالا می‌زد، آیا چه اراده‌ای برتر در پشت سر گروه افراطی قرار داشت که مانع از برخورد دولت با آن می‌گردید؟ چرا با اینکه همه می‌دانستند مسئله چیست و ریشه قضایا به کجا بر می‌گردد، هیچ‌کس نتوانست کاری انجام دهد؟ چرا به اینان اجازه داده شد آنقدر به اعمال ضدملی خود ادامه دهند تا قدرت را دو دستی به رضا خان تقدیم نمایند؟

برخلاف روزنامه رعد، جناح افراطی دوره مورد بحث ما که در گروه ضدتشکیلی جمع شده و ستاره ایران را بلندگوی خود کرده بودند، نظری دیگر داشتند. آنان باعث و بانی بحران نان را خارجی‌ها می‌دانستند که البته سخنی بود صحیح، اما بدون در نظر گرفتن عواملی که با این دشمنان خارجی مرتبط بودند، تحلیل یاد شده ناقص به شمار می‌آمد. کمال‌السلطان صبا، مدیر ستاره ایران در یکی از شماره‌های روزنامه خود، وقتی انگلیسی‌ها سلیمان میرزا اسکندری لیدر حزب دمکرات را بازداشت کردند، خطاب به مردم نوشت: «حال فهمیدید گنبد امام رضا[۱] به خواهش کی بمباردمان شد! حال استنباط کردید شوستر را کی از ایران بیرون کرد؟ همان دولت که سلیمان میرزا را اسیر نمود، همان دولت که شما را گدا کرد، همان دولت که پول شما را در بانک توقيف کرد، همان دولت که غله شما را خرید و انبار کرد و ملت بدیخت را به این تنگی و قحطی دچار نمود؟... در این قحط و غلا که دشمن قوی پنجه شما برای شما پیش آورده، روزی هزارها جوان و پیر راه عدم را در پیش گرفته شتابان می‌روند؛ چه می‌شود اگر یک مرتبه خود را حاضر جانبازی کرده به این زندگی سرتاسر ننگین خاتمه دهند!»<sup>۲</sup>

در اواخر سال ۱۲۹۶ دیگر ایران بر لبه پرنگاه قرار گرفته بود، کابینه‌های این زمان با چند مشکل مواجه بودند: نخست قحط و غلا و فقر عمومی که ناشی از خشکسالی، قشون‌کشی بیگانگان، سوءاداره کشور و آنتریک‌های گروه‌هایی بود که به بحران و ناامنی دامن می‌زدند تا از این رهگذر به آمال خود نایل آیند. دوم فقدان امنیت، دزدی، راهزنشی، غارت‌گری و عدم

۱. منظور گلوله‌باران گنبد مرقد مطهر حضرت رضا (ع) به هنگام هجوم روس‌ها به خراسان بعد از اولتیماتوم است که با همکامی انگلیسی‌ها انجام شد.

۲. ستاره ایران، ش. ۱۱۰، ۵ شبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸، «اسارت سلیمان میرزا وکیل دارالشورای ایران».

وجود یک نیروی نظامی ثابت و مشخص، سوّم و بالاتر از همه تهی بودن خزانه بود که مشکلی لایحل به شمار می‌آمد. به همین سیاق مالیه نظم و ترتیب مشخصی نداشت و بحران مالی به صورت همه‌جانبه‌ای کشور را مورد تهدید قرار داده بود. چهارم تشتت سیاسی و عدم هماهنگی بین رجال و گروه‌های سیاسی موجود بود که بحران را به اوج خود می‌رسانید. پیشنهاد ستاره ایران این بود که دولت مورد حمایت آنان در آن زمان یعنی دولت مستوفی‌الممالک این «کابینه محبوب ما»، حکام صالح به نقاط کشور فرستد، مالیه را اصلاح نماید، قشون متحداً‌شکل از نیروی فرقه و سایر قواهای موجود تشکیل دهد، به مسئله ارزاق رسیدگی نماید و «کوشش در استفاده سیاسی به وسیله تعیین و اعزام فوری یک سفیر وطن‌پرست و فعال به پتروگراد و هیئت‌های سیاسی به پایتخت‌های اروپا و سعی در انحلال پلیس جنوب و نسخ معاهدات و امتیازات مضره.»<sup>۱</sup>

اما مستوفی‌الممالک یا نخواست و یا نتوانست از پس حل بحران‌ها برآید و جای خود را به عین‌الدوله داد، اینجا بود که کمال‌السلطان یا همان حسین صبا مدیر ستاره ایران، گناه همه ناکامی‌ها را به گردن رجال قاجار انداخت که هر کدام لقب دوله و سلطنه و ملک و ممالک را از آن خود نموده‌اند و به تناوب قدرت را به دست می‌گیرند و به دلیل قدرت داشتن همین «صاحبان القاب پر سطوت» است که هر کدام در وزارت‌خانه‌ای صاحب نفوذ شده‌اند و زمام امور را به دست می‌گیرند. چون در این زمان عین‌الدوله قدرت را به دست داشت، منظور صبا از این طعنه‌ها حمله به او بود. به نظر ستاره ایران، مسئول وضعیت نابسامان کشور کسانی مثل عین‌الدوله هستند، کسانی که از ابتدای مشروطه ادارات را تحت سیطره خود در آورده و بارها صاحب منصب و عنوان شده‌اند: «گمان می‌کنید هر یک از آقایان که مقام وزارت را اشغال کرده یا مصدر یکی از امور مهمه مملکتی شدند در خرابی امروزه که مملکت گرفتار آن است شریک نیستند؟ حکومت و کابینه‌های متعدد ما که در عرض سال چندین بار تغییر لون داده و هر یک اعضای سابق آن مقام و صندلی تازه‌ای را اشغال کرده‌اند مسئول اوضاع اسفناد امروزی هستند که حال شانه از زیر مسئولیت خالی کرده هر یک در پارک و قصر خود آرمیده‌اند.»

راه حل چیست؟ باید دایره حکمرانی را توسعه داد، دیگر نباید «در پیرامون این عزیزان بی‌جهت گشته» و نباید مقدرات آینده کشور را به دست آنان سپرد. امروز با وقوع انقلاب روسیه وقت را باید مغتمم شمرد، «ولی ما به درد بحران مبتلا و ابدأ به فریاد آزادی خواهان روسیه که می‌گویند مقدرات آتیه هر ملت و مملکت به دست ساکنین همان سرزمین گذاشته شده، گوش نمی‌دهیم و نشسته متظریم که آنان مساعی به کار برده و روس تضمینات بدهد که

۱. ستاره ایران، سال سوم، ش. ۹۷، ۸ شبه ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، «مال ملی - عملیات مهم».

استقلال و تمامیت ایران محفوظ بماند.» به قول صبا دیگر نباید سراغ سیاستمدارانی رفت که سیاست آنها تعلل است و تسامح؛ «به نظر ما موقع مناسب است که بک کابینه جوان و جدی و وطن دوست از طبقه‌ای که در صحبت عمل ایشان تردیدی نیست و در صمیمت آنها برای خدمت به مملکت سخنی نمی‌رود، در تحت ریاست وزرایی مجرب و صاحب وجه روی کار آورد و آن کابینه را آزاد گذاشت که شروع به کار کرده از این بی‌تكلیفی‌ها ما را نجات دهند.» به نوشته صبا ضعیفترین کشورهایی که تا دیروز از آنها اسمی برده نمی‌شد، امروز اعلام استقلال می‌دهند و «از زمین خوردن هیکل استبداد روس استفاده می‌کنند.»

اما ایران هنوز به خود مشغول است و نتوانسته دامان خود را از چنگال بحران نجات دهد.<sup>۱</sup> می‌بینیم هر کدام از روزنامه‌ها که سخنگویان گروه خاصی بودند، سخنان حقی می‌گفتند اما از آن سخنان حق مراد باطلی را طلب می‌کردند. این سخنان اگر برای حفظ منافع و مصالح ملی کشور بود، بسیار ارزش داشت؛ اما تاریخ نشان داد نه صبا و نه سید ضیا به تنها چیزی که اهمیت نمی‌دهند همین مقوله است، اگر غیر از این بود آنان که هر کدام بخشی از حقیقت را بر ملا می‌کردند، باید حول محوری خاص که ضامن بقا و دوام کشور بود، متعدد می‌شدند و منافع عمومی را پاس می‌داشتند.

در مقاله‌ای دیگر که در ستاره ایران آمده و فردی با عنوان «سیاح تازه وارد» آن را امضا نموده است، نوشته شده قحطی کار انگلیسی‌هاست، او نقل می‌کند انگلیسی‌ها همین رویه را پیشتر در هند به کار گرفته بودند، به طوری که وقت ورود آنان به قول او «هر گدای هندی چند سبد جواهر داشت و در زیر دست این دولت طرفدار ملل ضعیفه، امروز بیست نفر هندی با یک دیزی سفالین گذران می‌کنند.»<sup>۲</sup> در همین مقاله آمده است که در شوستر که زمانی «از محصولش نصف جهان را گذران می‌داد»، امروز «ساکنانش از گرسنگی صدصد می‌میرند.» نویسنده این وضعیت را ناشی از اعمال انگلیسی‌ها در خوزستان می‌دانست، خلاصه اینکه «آنچه بخت النصر به اورشلیم کرد انگلیسی‌ها به خوزستان کردند.»<sup>۳</sup>

شاید جالب باشد که بدایم این سیاح تازه وارد، اردشیر رپورتر بود که اندکی قبل رضا خان را شناسایی کرده و کودتای موفق او را علیه کلرژه و برکشیدن استاروسلسکی نظاره نموده بود. حال باید در اصالت این شعارهای به اصطلاح ضدانگلیسی بیشتر تأمل کرد و ملاحظه نمود که این شعارها چه اهدافی را تعقیب می‌کرده است؟

در اوایل جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۶، اداره نظمیه آمار مرگ و میر آن سال را منتشر ساخت. در واقع آمار تلفات تا پنج روز مانده به نوروز سال ۱۲۹۷، چهل و هشت هزار تن ثبت شده

۱. همان، ش. ۸۸، سه شنبه ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۶، اول ژانویه ۱۹۱۸، «تكلیف چیست؟ چه باید کرد؟»

۲. همان، ش. ۹۷، ۳ شنبه ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، «خوزستان و انگلیس.»

۳. همان.

در اوایل جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۶، اداره نظمه آمار مرگ و میر آن سال را متشر ساخت. در واقع آمار تلفات تا پنج روز مانده به نوروز سال ۱۲۹۷، چهل و هشت هزار تن ثبت شده بود؛ «حالیه هم روزی یک هزار نفر چه از گرسنگی چه به واسطه ناخوشی حصبه تلف می‌شوند.» اینک نان فراوان بود اما برای مردم پولی باقی نمانده بود که خرید کنند؛ «در خیابان می‌گذری می‌بینی مردم ایستاده‌اند. در مراجعت از همان راه یکی یکی به خاک هلاکت افتاده‌اند.» به گزارش عین‌السلطنه نان در قزوین کمتر از تهران بود، اما «به قدر طهران آدم نمی‌میرد.»<sup>۱</sup> به گزارش روزنامه ستاره ایران، هر روز گرسنگان و غارت‌زدگان مانند سیل از اطراف روی به تهران می‌آوردند؛ اینک «در روی توده‌های مزبله هر کوچه جنازه سرمازدگان با حالت فجیعی مشاهده» می‌شد. این روزنامه پیشنهاد کرد یکصد و پنجاه کوبن ده تومانی جمعاً به ارزش یکهزار و پانصد تومان تهیه شود و از محل آن در پنج باب مسجد بزرگ زیلو و حصیر وقفی بین سرمازدگان توزیع گردد و در آنها بخاری گذارند تا این دسته در آن اماکن مقدس اقامت گزینند.<sup>۲</sup>

زمستان سال ۱۲۹۶ بحران بیداد می‌کرد، خیابان‌های تهران منظره‌ای رفت‌انگیز به خود گرفته بود، به قول ستاره ایران همین خیابان‌ها خود «نشانه اضمحلال و فنای یک قوم و ملت را اثبات می‌کنند.» به قول همان روزنامه «یک ملت سی کروری»<sup>۳</sup> با بهت و حیرت مثل یک جمعیت مسخ شده «مات و حیران و تماشاجی است، در حالتی که قحط و غلام در تمام نقاط مملکت حکم‌فرما و در حالی که نفوذ و قدرت بلکه وجود یک حکومت مرکزی فاقد و ناپیداست!» روز و شبی نمی‌گذشت که جمعی از این ملت از گرسنگی تلف نشوند، خانه و کاشانه همین مردم آماج تاخت و تاز بیگانگان و یا متجاوزین داخلی و اشرار واقع می‌شد. ستاره ایران می‌پرسید: «خون این مظلومین بی‌گناه که جسدشان در گوش و کنار هر خیابان مناظر حزن‌انگیز را در این روزها تشکیل داده به گردن کیست؟»<sup>۴</sup>

بنا بر همان مقاله «قسمت اعظم سکنه پایتخت» از گرسنگی رنج می‌بردند. در تهران کمک‌های مالی و جنسی در اختیار بینوایان قرار داده می‌شد، اما وضع به حالتی بسیار خطرناک رسیده بود و هیچ امیدی به مهار گرسنگی وجود نداشت، با این وصف حال و روز نقاط دور از مرکز به خودی خود قابل درک است. هشدار داده می‌شد به دلیل بی‌تكلیفی مردم و حکام کار به جایی خواهد رسید که «هیچ دست قوى و پنجه آهین نتواند آن را به هم بندد!» به

۱. عین‌السلطنه، ج. ۷، ص. ۵۱۹۵.

۲. ستاره ایران، ش. ۶۴، سهشنبه ۱۹ محرم‌الحرام ۱۳۳۶، ۶ نوامبر ۱۹۱۷، «پیشنهاد ستاره ایران.»

۳. بنابراین به روایت ستاره ایران، جمعیت کشور در آن زمان پانزده میلیون تن بوده است، این آمار با داده‌های دونالد ویلبر بسیار تفاوت دارد. در ابتدای این فصل اوردیم که ویلبر معتقد است جمعیت ایران در دوره جنگ اول جهانی بین هشت تا ده میلیون تن بوده است.

۴. ستاره ایران، سال سوم، ش. ۹۵، ۵ شنبه سوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۱۷ ژانویه ۱۹۱۸، «عاقبت خطرناک بحران.»

انتقام خود را از اشخاصی که این ملک و ملت را به این سیاه روزی نشانده‌اند بخواهد!» ستاره ایران از مردم خواست از مستندنشینان سنتی بعد از مشروطه، از اعیانزادگان و شاهزادگان قطع امید نمایند و بدانند که امکان ندارد با وجود آنان بهبودی عاید کشور شود.

دوره حکومت این دسته افراد دوره لابالبگری، دوره وطن‌فروشی، دوره چپاول و غارت مالیه عنوان شد. خطاب به حکمرانان نوشته شد: «عاقبت این بحران پر عرض و طول خطرناک است، یک شب تاریکی را برای شما در دنبال دارد و یک صبح روشن را برای ملت، بدون شک تهیه و آماده می‌کندا!» از فرارسیدن «روز انتقام» یاد شد، و اینکه «ما امروز حس می‌کنیم این ملت محتاج امنیت است، امنیت مالی و جانی، این امنیت مالی و جانی ممکن نیست مگر با داشتن یک حکومت مقتدر ملی». تنها کسی که می‌توانست این حکومت را تشکیل دهد خود ملت بود، «ملت! فرصت فوت می‌شود عده تلفات هموطنان شما از گرسنگی، از بسی حکومتی، از عدم امنیت مالی و جانی هر روز و هر ساعت رو به ازدیاد است!» در خاتمه باز هم هشدار داده شد شرایط بحرانی کشور نه تنها برای خاننی و وطن فروشان بلکه برای همه ملت ایران خطرناک خواهد بود و ممکن است به دلیل امتداد بحران «رشته باریک حیات سیاسی» ملت هم پاره شود.<sup>۱</sup>

ستاره ایران به خوبی می‌دانست خون مردم بی‌گناه تهران به گردن کیست، شخص صبا مدیر روزنامه از عمق تحولات آگاه بود؛ اما چه شد که به ناگاه چنین مطالب آتشینی به رشته تحریر درآورد؟ آیا بحران مواد غذایی و قحطی نان مربوط به این دوره بود یا سابقه داشت؟ همان‌طور که رعد نوشه بود تا زمانی که کابینه مورد حمایت این روزنامه یعنی کابینه مستوفی‌الممالک قدرت را به دست داشت، ستاره ایران؛ کشور را بهشت برین تصویر می‌کرد، حال چه اتفاقی افتاده بود که این گونه نسبت به آینده تیره و تار هشدار داده می‌شد؟ چه شد که باز هم زبان تهدید به کار گرفته می‌شد و مثل ماههای اوئلیه جنگ، از انتقام سخن به میان می‌آورد؟ آری! چند روزی بود که عین‌الدوله ریاست وزرایی را به جای مستوفی به دست گرفته بود، این امر خشم و غضب گروه ضدتشکیلی و ارگان آن یعنی ستاره ایران را برانگیخت و باز هم مطابق معمول شعارهای شداد و غلاظ سرداده شد و از خاتمه دوره حکومت اعیانی سخن به میان آمد. همه می‌دانستند بسیاری از رجال کشور که از قضا متحدین ستاره ایران و گروه ضدتشکیلی بودند، بارها و بارها مناصب وزارت و وکالت و معاونت وزارت‌خانه‌های مهمی مثل وزارت خارجه، مالیه، عدله و البته خزانه‌داری را به دست داشتند، بسیاری از اینان که تبار اشرافی داشتند، خود در زمرة اعیان به شمار می‌رفتند؛ اما هرگز حساسیت ستاره ایران را تحریک نکردند چون با آن روزنامه همسو بودند. این بار هم در لغافه شعارهای عوام‌فریبانه،

گروه یادشده به میدان آمد تا به بهای قتل عام نقوس انسانی بی‌گناه، حریفی سیاسی را از سر راه بیرون کند. برای گروه ضدتشکیلی و ارگان‌های آن بهایی که باید ملت باست این حقد و حسدنا و باندباری‌ها می‌داد، اهمیت نداشت.

به هر حال فاجعه انسانی ناشی از قحطی ریشه‌دار بود، همان‌طور که نشان دادیم این معضل به دوره دوم مشروطه بازمی‌گشت و تا دوره بعد از جنگ ادامه یافت. دولت‌آبادی نقل می‌کند اگر مساعدت یکی دو تن از دوستانش در ایام اقامت او در اروپای زمان جنگ نبود و از سوی آنها نانی به خانواده‌اش نمی‌رسید؛ اینان در ایام قحطی سال ۱۳۳۵ قمری «شاید از چنگال مرگ از گرسنگی» رها نمی‌شدند.<sup>۱</sup> نشریات می‌نوشتند «کثرت عسرت مساکین و غرباً شکل رقت‌انگیزی به خود گرفته»، در این زمان تعداد زیادی از مسافرین که به هر دلیلی به تهران آمده بودند، از فرط فقر مردند و کسی هم از مردن آنان اطلاعی نیافت. به قول نوبهار «اموات غرباً در معابر و مساجد زیاد شده و یومیه چندین جسد میت بی‌کفن [و] دفن در غسالخانه‌ها باقی می‌ماند».<sup>۲</sup>

مشکل عظیم‌تر، نیروهای خارجی بودند که هنوز در کشور اقامت داشتند و به این بحران‌ها دامن می‌زدند. در مهرماه سال ۱۲۹۷، خبر رسید قوای ژنرال دنیکین، یکی از فرماندهان ضدانقلاب روسیه که به ایران گریخته بود و در ارزلی اقامت داشت و توسط انگلیسی‌ها حمایت می‌شد، در مقادیر انبوه، برنج خریداری می‌کند و به روسیه ارسال می‌دارد. چون این اقدام مخالف تصویب‌نامه دولت بود، تلاش کردند از این روند جلوگیری کنند، اما نتوانستند کاری از پیش برند. مسئولین خواستند بر اساس گزارش گمرک ارزلی در این زمینه، وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرای وقت شخصاً دستور دهد مانع از حمل برنج ارزلی به خارج از مرزها شوند.<sup>۳</sup> این حوادث و وقایع مشابه، در حالی صورت می‌گرفت که دولت مورد حمایت انگلیسی‌ها قدرت را به دست داشت و علی‌القاعدۀ مقامات بریتانیا باید مانع از تعمیق بحران این دولت می‌شدند. درست در شرایطی که ایران در آتش قحطی می‌سوخت، انگلیس از تأدیة وجوه استمهال خودداری کرد، عواید گمرک‌های ایران را که در خزانه‌داری نگهداری می‌شد ضبط کرد و ایران را در تنگدستی مضاعف خود رها ساخت.<sup>۴</sup> ستارۀ ایران بر این باور بود اگر وضع به همین منوال ادامه یابد، باید روابط بین دو کشور قطع گردد و «با فدکاری ملّی به رغم دشمن اثبات کنیم که ملت ایران زنده است و به جای اینکه از فشار خارجی به ستوه آمده تسليم شود، همان

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۰۳.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۸۶ ۵ شنبه سوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «بی‌تکلیفی اموات».

۳. رعد، سال یازدهم، ش ۱۴۵ ۵ محرم ۱۳۳۸، ۱ اکتبر ۱۹۱۹، «حمل برنج به روسیه».

۴. ستارۀ ایران، ش ۱۱۴ ۳ شنبه ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «امیدواری».

فشار را وسیله رفع تشتت قرار داده و راه نجات خود را خواهد جست.»<sup>۱</sup> عید سال ۱۲۹۷ در راه بود، اما فقر و فاقه، دیو گرسنگی و مرگ و میر دهشتناک ناشی از آن مجالی برای برگزاری مراسم عید نمی‌داد. به همین دلیل گروه‌های مختلف ضمن انتشار اطلاعیه‌هایی از مردم می‌خواستند به جای مخارج عید، به فقرا رسیدگی کنند. مجمع آذربایجانیان مقیم تهران اطلاعیه‌ای به شرح زیر در همین ارتباط صادر کرد:

«هرکس فقرا را پریشان حال و اطفال گرسنه لرزان و مادران جان داده در کنار آنها را دیده و ببیند تصدیق خواهد نمود که عید امسال عزاست، بدین نظر مجمع آذربایجانیان به عموم برادران آذربایجانی خود اعلام می‌دارد که مراسم معموله عید را متوقف و مخارج معموله را برای اعانت فقراء مستمدیده تخصیص دهند.»<sup>۲</sup>

حاج سید محمد صراف طهرانی از طرف هیئت خیریه تهران خواست مردم مراسم عید سال ۱۲۹۷ را برگزار نکنند و در عوض به فقرا رسیدگی نمایند، همزمان چهار هزار خروار برنج از رشت به مقصد تهران حمل می‌شد، این محموله تا سه ماه آتی به تدریج باید وارد تهران می‌گردید. وزارت مالیه قیمت‌گذاری اجناس به جز نان را لغو کرد، خبازخانه‌ها باید به مردم نان تازه می‌دادند.<sup>۳</sup>

تمام ایالات و ولایات ایران به دلیل قحطی سال ۱۲۹۶ غرق در بحران و آشوب بود. بیشتر اوقات وزرا به بحث در مورد راه حلی برای این مسئله بازمی‌گشت، اما وزرا موفق به حل آن نمی‌شدند. در خود تهران به دلیل مرکزیت، قیمت گندم از خرواری هفت تا دوازده تومان به سی و پنج تومان بالغ شد که تازه از سایر نقاط کشور کمتر بود، در ولایات این نرخ به هفتاد تومان بالغ می‌شد. از این بالاتر «ادارات قشونی روس از یکطرف، انگلیس از طرف دیگر متصل ارزاق ما را گرفته برای خود و قشون خود انبار می‌کنند. بلکه دولت انگلیس برای تضییق ما، گرفتاری ما حکم کرده است بانک شاهنشاهی هم غله خریده انبار کند. چنانچه در قزوین که با مرکز قشون او به اسم پلیس ایران فرسنگ‌ها فاصله است بانک، گندم خریداری و انبار می‌کند. این هم پلتیک جدیدی است که انگلیس‌ها تعقیب می‌کنند.»<sup>۴</sup>

بالاخره اینکه در مرداد و شهریور سال ۱۲۹۷، هنوز بحث عده روزنامه‌ها درباره نان بود. مردم از قحطی سال گذشته به شدت ترسیده بودند، هر قدر غله وارد تهران می‌شد، تجار و صاحبان مال و منال برای سودجویی آنها را خریداری می‌کردند و احتکار می‌نمودند و یا اینکه مردم آنها را خریداری می‌کردند و در انبارهای منازل خود انبار می‌نمودند تا مبادا مثل سال

۱. همان، «امیدواری.»

۲. همان، «عید نیست، عزاست.»

۳. نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۵، سهشنبه ۲۱ جمادی الاول ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «دستگیری فقرا.»

۴. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۴۹۰۴.

گذشته دچار گرسنگی شوند. دیگر همه می‌دانستند که «مباشرين ماليه و ارزاق سال قبل که صاحب آلاف و الوف شدند»، از چه راه به آن ثروت هنگفت دست یافتند.

## ۷. محتکران و قحطی بزرگ

یکی از مهم‌ترین عوامل بروز قحطی در کشور محتکران بودند. تجار و محتکرین خود ایران، دست روس و انگلیس را در این قضیه از پشت بسته بودند. هرجایی که دست روس و انگلیس به مردم نمی‌رسید، سر و کله محتکرین پیدا می‌شد، اینان غلات و مایحتاج مردم را می‌خریدند و انبار می‌نمودند. کالاهای مورد نیاز و ضروری خارجی هم روز به روز کمیاب تر می‌شد: «همه چیز در ترقی است. با این گرفتاری مردم برای شکم و ملبوس، اشرار و مفسدین مملکت هم دست از کارهای خویش برنداشته متصل مشغول چپاول و غارت دهات و مزارع و شهرها هستند. سارقین ایل قشقائی تا ورامین و شهریار طهران آمده[اند] و سرقت می‌کنند. از همین یک مسئله گرفتاری مردم این مملکت خوب معلوم می‌شود.»<sup>۱</sup>

در ربیع الاول سال ۱۳۳۶ عمادالسلطنه از تهران به برادرش عینالسلطنه که در الموت اقامت داشت، نوشت: «از بابت قحطی و نیامدن باران و هنگامه‌ای که برپاست دیگر نوشتن ندارد. در طهران نمی‌شود نوشت که به مردم چه می‌گذرد و چه وحشتی حکمفرماس. اما کسانی که غله دارند دیگر یقین گله نباید داشته باشند زیرا قیمت از این بالاتر نمی‌شود و آنچه نوشته بودید یقین است اصلاح می‌شود، یعنی به قیمت اعلیٰ خواهند خرید و برای سرکار بد نیست.»<sup>۲</sup> همین عینالسلطنه‌ای که این همه از قحط و غلا می‌نالید، بر اساس خاطرات خودش از محتکران سرشناس بود، برادرش از تهران به او می‌نوشت درست است که قحطی و گرسنگی بیداد می‌کند، اما برای او که غلات فراوان انبار کرده است، موقعیتی است بسیار مناسب برای گرانتر فروختن غلات! این نمونه‌ای از بیرحمی ملاکین و متمولین در برابر مردم عادی بود.

درست زمانی که مردم ایران از گرسنگی می‌مردند، تعدادی از سوداگران و تجار، برای پر کردن کیسه خود به قیمت افلاس هر چه بیشتر مردم، غلات را به رویه حمل می‌کردند، متن یک خبر به خوبی گویاست: «به واسطه اینکه چند نفر از تجار بنی اسرائیل اخیراً در انزلی شروع به خرید برج نموده و محربانه به رویه حمل می‌نمایند، از طرف وزارت داخله ثانیاً<sup>۳</sup> تعليمات لازمه برای جلوگیری از حمل آدوقه به خارجه داده شده و به وزارت مالیه هم نوشته شد که به

۱. همان، ج ۷، ص ۵۲۸۲.

۲. همان، ج ۷، ص ۴۹۰۴.

۳. همان، ج ۷، ص ۴۹۷۱.

۴. یعنی برای دومنین بار.

رؤسای گمرک دستورالعمل اکید بدھند که از حمل آذوقه و خشکه بار جداً جلوگیری کنند.<sup>۱</sup> این هم از سهم یهودیان در قحطی ایران.

علاوه بر همه اینها، در بحبوحة جنگ اوّل جهانی، فقر، فلاکت، قحطی و مرگ و میر ناشی از بیماری‌های واگیر بیداد می‌کرد. فلاکت‌های سیاسی و اقتصادی ایران ریشه در چند عامل ظاهرآ متفک از هم داشت که به طور کاملاً مرتبط با هم در تحولات این زمان منشاء اثر بود. نخستین و مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در این فلاکت‌ها، نقض بیطرفي ایران در خلال جنگ اوّل جهانی و قشون‌کشی بیگانه به درون کشور بود. عامل دوم سمت و سوی تحولات مشروطه ایران بود که ملک‌الشعرای بهار از آن به «نهضت‌های ناقص» یاد می‌کرد. این نهضت‌های ناقص عمدتاً تحولات اجتماعی و سیاسی در درون کشور بود که یا از اهداف از پیش تعیین شده خود خارج می‌شد و به عبارتی به ضد خویش تبدیل می‌گردید و عامل دیگر سلسله اقدامات اصلاحی بود که نیمه تمام به حال خود رها می‌شد. بهترین مصدقابرای مورد نخست، تأسیس احزاب سیاسی بود که به جای اینکه باعث تنظیم و تنسيق روابط اجتماعی و سیاسی و تعریف مشخصی از حقوق ایرانی در پرتو مشروطه باشد؛ به سرعت باعث ناهنجاری‌های اجتماعی و نابسامانی سیاسی در کشور گردید. برای مثالی از مورد دوم، یعنی نیمه کاره نهادن اقدامات مهم اجتماعی باید از رها ساختن تصمیمات مثبت دوره مشروطه دوم در مورد نظم دادن به امور خبازخانه‌ها و تأمین گندم و آرد مورد نیاز شهروندان تهرانی یاد کرد. پیشتر گفتیم در دوره مجلس دوم، حتی پیش از حمله روس به ایران به دنبال اولیتماتوم؛ قحطی به کریه‌ترین وجه ممکن سیمای خود را نشان داده بود. زمانی که قوام‌السلطنه معاون وزیر داخله بود، تلاش‌های زیادی مصروف سامان دادن به وضعیت انبارهای گندم و خبازخانه‌ها شد، اما همه بی‌نتیجه ماند. به عبارتی اوضاع و احوال سیاسی و تنشی‌های اجتماعی آنقدر شدت یافته بود که کمتر مسئولی در اندیشه تأمین مایحتاج مردم بود، جالب اینکه درست در همین زمان احزاب و دسته‌های سیاسی به عنوان مردم و به نام مشروطه؛ کاری‌ترین ضربات را بر پیکر حقوق انسان‌ها و مشروطیت وارد می‌ساختند.

از سوی دیگر رمق مردم به کلی زدوده شد، آنها از این همه قیل و قال بیهوده خسته شدند، بر این وضعیت باید مسدود شدن باب تجارت و فقر و بی‌پولی و خسارت‌های پیاپی ناشی از کسادی بازار داخلی را افزود. در دوره مشروطه و به ویژه بعد از اولیتماتوم روسیه، مزارع پامال و غارت شد، قصبات فراوانی متحمل صدمات جبران‌ناپذیر گردیدند، شهرهای زیادی سوخت و از بین رفت، خانمان‌های مردم به تاراج رفت، از آن بالاتر چاولگران، دزدان و راهزنان عرصه را بر مردم تنگ کردند. حکمرانان مطلق‌العنان و مأموران مالیه و یاغیان دولتی؛ از دیگر

۱. زیان آزاد، سهشنبه ۲۳ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۷، «قدغن حمل آذوقه».

گروههایی بودند که مردم را به ستوده آوردن. بسیاری از مأموران دولتی خود بانی و باعث بحران‌های فراوانی شدند که هیچ کس از عهده رفع آنها برنمی‌آمد. بر این معضلات باید احتکار ملاکین و به قول بهار «سرمایه‌داران» را افزود، این انسان‌های «بی‌وچدان» دست در دست سهل‌انگاری‌های اولیای امور و عدم بصیرت کارکنان دولتی به قیمت خون مردم بی‌گناه، روز به روز بر ثروت و مکنت خود می‌افزودند. مهم‌ترین و فاجعه‌بارترین پدیده در این دوره تاریخی، خشکسالی و کمبایی ارزاق عمومی بود که غیر از مسئله احتکار ریشه عمده گرفتاری‌های مردم بود. مردم گرسنه بودند، بر این بلیه عظمی روز به روز بیشتر افزوده می‌شد، هیچ کس راه حلی ارائه نمی‌داد که چگونه می‌توان این دیو مهیب را سرکوب کرد، بالاتر اینکه گروهی آشوب طلب خود بر این فقر و فاقه دامن می‌زدند تا از آب گل‌آلوده ماهی گیرند، شرایط را کودتایی کنند و به نیت دیرینه خود نایل آیند. این اوضاع و احوال دست به دست هم داده و به قول بهار «ما را به یک قضایای حتمی اندوهناک بیم داده و در بالای تمام وسائل و بهانه‌های تیره و تار، دست تحریک اجانب و اولاد ناخلف جاهل ایران است که مشغول دامن زدن آتش‌ها و فراهم ساختن زمینه‌های بدفرجام اختلال و بدبختی است».<sup>۱</sup>

شیوه عمل این اولاد ناخلف ایران به این شکل بود که حتی در سر خرمن به دلیل احتکار مایحتاج مردم، باعث به آسمان رفتن فریاد مردم می‌شد. نه تنها در تهران؛ بلکه در تمام نواحی ایران «فریاد الجوع الجوع» مردم بلند بود، هیچ کس نبود سؤال کند علت این بسی انتظامی از کجاست، و «آن دست‌هایی که در سر خرمن ارزاق را پنهان کرده و مایه قحطی را فراهم ساخته‌اند، از کیست و سکوت دولت در قبال این همه بدبختی برای چیست؟»<sup>۲</sup> عجب این بود که سر خرمن‌هایی که محصول خالصجات دولتی بود هم این وضع کاملاً مشاهده می‌شد. دیگر این که در کار اداره‌های انبار و خبازخانه اهمال می‌شد، وضع به طوری بود که «از چند ماه تا موقع سر خرمن امور آن اداره متعمداً در زیر دست‌های خائنانه این و آن متلاشی و عابدات آن خرج کمیته مجازات» می‌شد.<sup>۳</sup>

## ۸. سیمای اجتماعی ایران در دوره جنگ

اگر چه سایه شوم قحطی و بختک گرسنگی هرگز مردم ایران را رها نکرد، اما مشکلات مهم دیگری هم وجود داشت که باعث نگون بختی این ملت تاریخی شده بود. در بهمن و اسفند سال ۱۲۹۷ مطابق با ۱۹۱۸ میلادی، بار دیگر قحطی وحشتناکی سراسر آذربایجان را در خود غرق ساخت. این بار هم وثوق که برای بار دوم رئیس‌الوزرا شده بود، به امید این که بتواند

۱. همان، یکشنبه ۵ ذی‌حججه ۱۳۳۵، ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «قطخطی، گرسنگی!»

۲. همان.

۳. همان.

با بحران مقابله کند، دستور داد برای قحطی زدگان کمکهای فوری ارسال شود و غلات از تهران و سایر نقاط کشور به آن سوی صادر گردد.

به این ترتیب وقتی هم جنگ خاتمه یافت آثار و عواقب قحطی بزرگ باز هم هویدا بود و بلکه بیش از پیش خود را نشان داد. روستاهای به ویژه در غرب کشور از سکنه خالی شده بود، مردم فقیر و بیچاره می‌مردند و حتی از فرط گرسنگی، «لاشه حیوانات بارکش که به واسطه قحطی سال پیش و نامنی و غیره» مرده بودند، در گوشه و کنار راه‌ها افتاده بود<sup>۱</sup>. در نزدیکی روستاهای قصبات، گورستان‌های جدید درست شد، مردم در رنج و تعیی وصف ناپذیر زندگی می‌گذرانیدند. دولت‌آبادی که از اروپا به ایران باز می‌گشت در راه تبریز و زنجان با روستاهایی مواجه شد که نعش اموات در اطاق‌های ویرانه آنها بر جای مانده و طعمه خوراک جانوران درونه شده بود. بالاتر اینکه «اگر نظر عمومی به نقاط مختلف مملکت انداخته شود دیده می‌شود که همه جای مملکت بیطرف ما در سایه جنگ اروپا و بسیاری از حکومت خود را به صورت راه تبریز در آمدۀ است».<sup>۲</sup> بی‌لیاقتی حکومت فقط در این موضوعات نبود، زمامداران کشور حتی توان مهار بحران‌های سطحی را هم نداشتند. حکومتگران به جای رسیدگی به وضعیت مردم دست به اقدامات تحریک‌آمیز می‌زدند، یکی از این اقدامات تبعید سید نعمت‌الله افتخارات التجار؛ تاجر مشهور اصفهانی بود. او را در بحبوحة قحطی بزرگ کشور «یا به اشاره قونسول‌خانه انگلیس و یا به اراده خود در هر حال به طرف شیراز تبعید» نمودند. از آن سوی چند تن از صاحب منصبان نظمیه اصفهان را «بدون جهت و سبب به محیس تاریک و یا انبار حکومتی انداخته» و مدت‌ها گرفتار ساختند. بالاتر آنکه حکومت اصفهان و کنسولگری بریتانیا از مردم خواستند «گرد سیاست نگردند و فقط دنبال کسب باشند و آلا مأمورین حکومتی آنها را به بدترین عقوبات عذاب می‌دهند».<sup>۳</sup>

وضعیت به حدی بغرنج بود که صدای وزیر مختار آمریکا را هم درآورد. او شکوه کرد مدت‌هایست تقاضا کرده برای درب سفارت نگهبان مسلح بگذارند، اما دولت مدت‌هایست این تقاضا را به مسامحه گذرانیده و بعد از گذشت مدتی مديدة، فقط سه نگهبان برای این منظور در نظر گرفته است. وزیر مختار آمریکا یعنی کالدول گفت او خواسته است برای خود و کارمندان سفارت از دولت مقداری اندک گندم بخرد، اما دولت از این کار طفره رفته، حال آنکه خانم مارلینگ همسر سرچارلز مارلینگ وزیر مختار بریتانیا در تهران، هر روز از دولت برنج و گندم رایگان دریافت می‌دارد.

در مذاکرات لژ بیداری ایران که کمراه‌ای هم از شرکت‌کنندگانش بود، می‌گفتند خانم

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۸۹

۲. همان.

۳. همان.

در مذاکرات لژ بیداری ایران که کمراهی هم از شرکت‌کنندگانش بود، مسی‌گفتند خانم مارلینگ روزی چهار هزار تن از فقررا اطعام می‌کند، همچنین اظهار شد که سفارت آلمان هم این روزها مبلغی به فقررا پول می‌دهد، این مبلغ هفته‌ای شانزده تا هفده قران می‌شد.<sup>۱</sup> در اوایل سال ۱۹۱۸ میلادی مصادف با اواخر سال ۱۲۹۶ شمسی وضعیت مردم تا حدی بهبود یافت. در این مقطع ارزاق و توزیع آن اندکی بهتر شد، غلات ارزان شدند و حتی تا نصف قیمت به فروش می‌رفتند. به طور نمونه در اصفهان برخلاف چند هفته پیش که «قررا خیلی در مضيقه و فشار بودند و روزی سی نفر از گرسنگی تلف می‌شد»، شرکت‌های خیریه‌ای که در محلات تأسیس شده بود؛ برای رفع بحران نان پیشگام شدند. دمکرات‌هایی که همسو با ملک الشعراي بهار و طیف میانه رو جناح‌های سیاسی این زمان فعالیت می‌کردند در فروکش نمودن بحران یاد شده بسیار ساعی بودند. اینان روزانه هفتصد تن انسان بینوا را نان می‌دادند. در حالی که برخی متولین و تجار و مردم عادی نان رایگان بین مردم توزیع می‌کردند، «حکومت در این موقع به قدر سر سوزنی به حال ارزاق اقدامی نکرده و یا نتوانست بنماید. فقط به جلب منافع خصوصی قناعت کرده و حتی از اغتشاش اطراف و سرفت‌های متوالی در راه‌ها هم ذره‌ای جلوگیری نکرده و نمی‌نماید».<sup>۲</sup> این زمان دولت در دست علاء‌السلطنه بود.

خلاصه اینکه سال ۱۲۹۶ شمسی / ۱۳۳۶ قمری، از هر جهت سالی نحوست بار بود، در این سال ابعاد بحران‌های فراگیر روز به روز بیشتر مشخص می‌شد. آثار کمبود باران سال قبل اینک به مرور خود را نشان می‌داد، اخبار هراس‌انگیز که نشان از بروز فحاطی فراگیر داشت فراوان شنیده می‌شد، در عین حال فضای رعب‌انگیزی بر کشور حاکم بود، هیچ کس اطلاعی از قتل‌های انجام شده توسط کمیته مجازات نداشت، انگیزه‌ها نامعلوم بود. در عین حال کشور همچنان عرصه تاختوتاز سپاهیان مهاجم روس و انگلیس بود، اما خبری دیگر هم در برخی از مجتمع کشور شنیده می‌شد، خبر این بود که در روسيه به دلیل شرایط جنگی و فحاطی طاقت‌فرسا، حالت انقلابی شکل گرفته است و مردم عليه تزار به شورش برخاسته‌اند.

وضع زراعت در فارس به بدترین وجه ممکن رسیده بود، در فارس محصول آن سال دچار آفت شد، ملخ‌ها گندم را نابود کردند و مردم با آرد ذرت زندگی می‌گذرانیدند. در خوزستان و قلمرو بختیاری‌ها، خشکسالی به اندازه‌ای بود که چار پایان از فرط گرسنگی و تشنگی به زمین می‌افتادند و می‌مردند. در یزد و کرمان ملخ، محصولات را نابود کرده بود، بالاتر و وحشتناکتر اینکه «حدود غرب از سرحد عثمانی تا پشت دروازه‌های تهران و قزوین به کلی پامال شده» بود. در کرمانشاه گندم و جو نایاب شد، خشم طبیعت با هجوم قشون بیگانه توأم گردید، به دلیل هجوم عثمانی به خاک ایران و نیز خشکسالی، وضع تبریز هم به هم ریخت. درست در

۱. کمراهی، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۸۸، سهشنبه ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، «اوپاچ اصفهان».

«فجایع عمومی بدتر از سابق» شده بود، در این اوضاع و احوال خراسان تنها نقطه‌ای بود که کمتر دچار هجوم سربازان روسیه گردید، اما در اینجا معضلی دیگر بروز کرد؛ روس‌ها هزاران خروار از غلات این منطقه را به کشور خود ارسال کردند، این در حالی بود که مردم سایه‌های تیره قحطی را به خوبی مشاهده می‌نمودند. ناگاه ولولهای غریب سر برآورد، تجار عشق‌آباد که هنوز تعلق خاطری به وطن کهن خود داشتند، به اهالی مشهد و تجار این شهر نوشتند «اگر دولت جلو حمل غله را به روسیه نگیرد، تا دو ماه دیگر تمام غله خراسان به این طرف حمل خواهد شد».¹

خبر می‌رسد سودجویان و طمع‌کاران به قیمت مرگ و میر مردم و برای «فایده شخصی»، گندم دولتی را که بیست هزار خروار بود، از قرار خرواری یازده تومان و نیم فروخته‌اند تا از هر خروار یک تومان یعنی به طور کلی بیست هزار تومان سود ببرند. این در حالی بود که قیمت هر خروار گندم در خوشبینانه ترین حالت حداقل سی و پنج تا پنجم تا پنجم تومان بود، حتی در اوج بحران نان و مرگ و میر مردم در شهری مثل تهران؛ دولت اختهار کرده بود اگر انبارداران غله محصول خود را به میل و رغبت عرضه نکنند، دولت آن را کشف کرده و خواهد فروخت و بیش از خرواری سی تومان نخواهد داد. به عبارتی در اوج قحطی اگر دولت غلات احتکار شده را مصادره می‌کرد، تازه حدود سه برابر آن چیزی را پرداخت می‌کرد که سودجویان از بیگانه دریافت می‌نمودند.

تازه در اینکه این سودجویان محصول را به همین قیمت فروخته باشند، تردید جدی وجود داشت. اگر هم راست می‌گفتند و یازده تومان و نیم را به حساب دولت وازیز کرده بودند، باز هم موافق نرخ‌های آن روز حداقل و در خوشبینانه ترین حالت، دویست هزار تومان به دولت ضرر زده بودند؛ تازه این در صورتی است که قیمت محصول را خرواری بیست تومان بدانیم. نتیجه این افعال ضد ملی چه بود؟ به قول نوبهار نتیجه این وضعیت «محصول یک قحطی سرتاسری در خاک خراسان» بود. این معامله توسط برادران تومانیانس انجام می‌شد، اما جالب اینکه حتی تومانیانس که قاعده‌تاً باید در اندیشه سود شخصی خود بوده باشد، به عنوان خریدار این قرارداد را فسخ کرد. با وجود فسخ معامله از سوی خریدار، باز هم محصول خراسان به روسیه حمل می‌شد، معلوم نبود این محصول را به که می‌فروشند و این محصول به کجا حمل می‌شد. به هر حال برای جلوگیری از تعمیق بحران، پیشنهاد شده بود غله را به قیمتی که به تومانیانس می‌فروشند به طرف ایرانی هم بفروشند تا به خبازخانه‌ها بدهند و مردم از قحطی و گرسنگی محروم رهایی یابند: «اما که باید این کار را بکند، باید حکام محل این کار را انجام دهند»؛ اما مسئله این است که این افراد «همه مرتاجع، همه لایالی در اصلاح امور و همه در

دهند»؛ اما مثله این است که این افراد «همه مرتاجع، همه لابالی در اصلاح امور و همه در فکر پرکردن جیب خود و کسان خود و آنچه ابدأ در خیال این اشخاص نمی‌گذرد فکر و آسایش رعیت و اصلاح معیشت عمومی است.<sup>۱</sup>

بهار نوشت در دوره مظفری وضع این‌گونه بود که فردی پیشکش می‌داد و شاه او را حاکم می‌کرد، اما اگر تعدی می‌نمود و یا در حق مردم اجحاف می‌کرد، مؤاخذه می‌شد و یا اگر اموال مردم را می‌برد املاکش را مصادره می‌کردند. اما امروز مثله این است که اجحاف و تعدی از سوی حاکم صورت می‌گیرد، «علاوه هر اداره علی‌حده جیب مردم را خالی می‌کند و به عرض احدي هم چه در ادارات و چه در دواير حکومتی رسیدگی نمی‌شود». این در حالی است که هر حاکمی و هر اداره‌ای جداگانه از خزانه ملت «حقوق دستی» هم دریافت می‌کند، در این شرایط «احدى نیست که به فریاد اهالی گوش بدهد». در چنین وضعیتی چه اطلاقی باید بر رژیم کشور کرد و رفتار سران قوم را چگونه باید ارزیابی نمود؟ سؤال بهار هم این است: «البته با چنین حکام نابکار و با چنین ادارات ناهنجار و با این حالت دزد بازار، ما می‌خواهیم نام خود را یک ملت مشروطه و یک قوم زنده و یک دولت عادله بگذاریم؟<sup>۲</sup>

ملک‌الشعرای بهار مردی بود خویش‌تدار و صبور؛ او در مقالات و کتاب‌هایش کمتر متعرض اشخاص شد و کمتر موردی اتفاق افتاد که مناسبات شخصی خود را معيار قضاوت در مورد مسائل سیاسی افراد و گرایش‌های خاص آنان قرار دهد. شاید یکی از نادر مواردی که او به شدت برآشفت و عليه یک تن قلم به دست گرفت و به گزنه‌ترین شکل ممکن او را آماج حملات ویرانگر خود قرار داد، زمانی بود که مستوفی‌الممالک در اواخر سال ۱۲۹۶ قدرت را به دست داشت. ظاهر امر این بود که فردی از گروه ضد تشکیلی ضمن یک سخنرانی بهار را مورد حمله قرارداد و او را حقوق بگیر انگلیسی‌ها قلمداد نمود. این اتهام ناجوانمردانه او را به شدت آشفته ساخت پس قلم به دست گرفت و مطلبی در نوبهار به رشته تحریر در آورد. در این مقاله - که شدیدترین مطلب عليه ضدتشکیلی‌ها بود - بهار خطاب به این دسته افراد نوشت:

«اینها لیاقت ترقی و اعتلا ندارند، به حدود و مراتبی هم که طبیعت به حکم لیاقت به آنها عطا کرده است، قانع نیستند، این است که برای اینکه اعتلای خود را ثابت بنمایند به تنزل دیگران پرداخته می‌خواهند حالا که خودشان غرضه ارتقا ندارند، دیگران را پایین آورده و با خود همدوش سازند! اینها ترقی خود را در تنزل دیگران می‌دانند، اینها خود قابل هیچ‌گونه ارتقا و عزت نبوده، ذلت و پستی دیگران را برای خود تشفی بخش و وسیله یکسانی و همسری خود با دیگری می‌پندارند!»

۱. همان.

۲. همان.

به نوشته بهار اینان همیشه آشوب به پا می‌کنند، مردم را در خانه‌های خود دعوت و تحریک به بحران‌سازی می‌کنند، به هیچ «پرنسیب و اصلی» باور ندارند، فقط ناسزا و فحش و بهتان بلدند، به آسانی آلت‌فعل و بازوی اجرایی مستندخواهان و وزارت طلبان واقع می‌شوند، هر دسته‌ای که بیکار است اینان را جلو می‌اندازد تا پست بگیرد و دیگری را متزلزل سازد: «مگر نمی‌بینید اینها هستند که نه به یک مسلکی پایبند شده، نه به یک فرد یا شخصی علاقه‌صمیمی پیدا کرده و نه به یک اصول و پرنسیب معینی اعتراف نموده‌اند، روزی اعتدالی، روزی دمکرات اسلامی، روزی طرفدار آلمان، روزی هوادار ترک و یک روز بلشویک و بالاخره هیچ و هیچ و هیچ؛ مثل یک عفیت عصبانی به نوع بشر حمله کرده و همه را بد دانسته و به جز شخص خودشان و آن بیکارانی که در آن ساعت دور او را گرفته و او را آلت دست قرار داده‌اند، باقی مردم را خائن، دزد، روسفیل<sup>۱</sup>، انگلوفیل، فاسد و غیره می‌خوانند». بهار مخاطب خود را «شما آریستوکرات‌های پوسیده و اعیان گندیده که از اعیانیت یک درشکجه شکسته با چرخ‌های آهنه و از آزادی طلبی همان حس تنقید و تحریک بر علیه حکومت و شاه برایتان مانده است»؛ نامید.<sup>۲</sup> بهار هرگز نام این شخص را ذکر نکرد، او نوشت شان قلم بالاتر از آن است که حتی نام چنین اشخاصی به رشته تحریر درآید؛ بهار خطاب به این فرد خاطرنشان کرد حتی نامش را هم ذکر نمی‌کند تا تصوّر ننماید کسی است و این آرزو را به دل او خواهد نهاد که نامش در نوبهار ذکر شود.

## ۹. حکام ایالات و ستم اجتماعی

همانطور که گفتیم سال‌های بین اولتیماتوم روسیه و آغاز جنگ اول جهانی یکی از نکبت‌بارترین ادوار زندگی مردم ایران بود که هیچ تحقیقی در آن باره صورت نگرفته است. به واقع از همان دوره دوم مشروطه ظلم و اجحاف به مردم شدت یافت. به سخن دیگر با اینکه مشروطه برای استقرار عدالت و بسط موازین مردم‌سalarی شکل گرفته بود، اما عملاً وضع به صورتی دیگر درآمد. مصادیق تعدی و ستم اجتماعی به مردم بیش از آن است که در صفحات محدود این بخش بگنجد و برای اشاره‌ای هر چند مختصر از روزنامه‌های آن دوره شواهدی ذکر می‌کنیم تا مقدمه‌ای باشد بر تحولات مورد بحث رساله حاضر.

در همان دوره دوم مشروطه روزنامه شرق نامه‌ای از مردم گلپایگان و خوانسار به چاپ رسانید که در آن از تعدیات ناصر لشکر حکمران آن نواحی شکایت کرده بودند: «ما مدتی

۱. کذا: روسفیل.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۹۱، سهشنبه ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶، ۲۹ ژانویه ۱۹۱۸، «زنیبوران اجتماعی».

است از ظلم و تعدی خوانین این سامان به اولیا دولت شکایت کردیم منجر به هیچ جا نشد، سهل است بلکه دوچار یک ظالم متعدی دیگری نیز گردیدیم و اغلب به وزارت داخله و وزارت جنگ شکایات خود را عرض نمودیم مثمر نشد و این ناصر لشکر تا حال بالغ بر پنج هزار تومان از مردم جرمیه و رشوه اجباری گرفته است اگر مشروطه این است و مشروطه طلب اینها، پس وای اگر از پس امروز بود فردایی.<sup>۱</sup>

جراید پایتخت مثل روزنامه رعد، گاهی عریضه‌های مردم بی‌گناهی را به چاپ می‌رسانیدند که زیر بار رنج و ستم خرد می‌شدند. به طور مثال رعایای رودهن از توابع دماوند تظلم می‌کردند که بعد از این چند سال نهب و قتل و غارت، «مقصود این بود شاید سلطنت مستقله استبدادی را به حکومت ملی تغییر داده که در تحت قانون هیچ زبردستی نتواند به حقوق زیردستان تجاوز نماید، ولی افسوس افسوس که این روغن بادام در دماغ خودسران بیش از پیش تولید خشکی نمود و این سرکه انگیzin در بدن مریض مملکت صفرا بر صفرافزود»<sup>۲</sup> تظلم از سوی طوایف کردبچه بود که قبل از شکل‌گیری حکومت قاجار از آذربایجان به تهران تبعید شده بودند و سپس در کنار سیاهرود در صحرای دماوند اسکان داده شدند. اینان به عنوان چادرنشینان بدوى در این منطقه اسکان یافته‌اند، نویسنده‌گان عریضه خواستار احیاق حقوق از دست رفته خود بودند.<sup>۳</sup>

گرسنگی و قحطی تنها یکی از هزاران مشکل لاعلاج مردم مظلوم ایران در این دوره تاریخی بود. همزمان با داس مرگ قحطی، حکام محلی هم ظلم و اجحاف را به مردمی که هیچ فریادرسی نداشتند از حد گذرانیدند. در اردبیل ظلم و ستم مضاعف مردم را به کلی از زندگی سیر کرده بود. از آن سوی گزارش می‌رسید که زارعین و اهالی فلکزاده شهر اردبیل با وجود قحطی، توسط امیر مظفر نصرالله خان یکی از گردنه‌کشان آنجا غارت می‌شوند، گفته می‌شد این مرد روز به روز بر دامنه شرارت خود می‌افزاید در نتیجه «زارع و رنجبران دست زن و بجهة خود گرفته پیاده و گرسنه و برنه به رویه مهاجرت می‌نمایند، شصت پارچه قراء را متصرف مالک الرقاب شده به حدی جسارت ورزیده فوق ندارد؛ چنانچه مالیات دو ساله دولت را ضبط و به حکومت جلیله هم یاغی است اولیای امور چرا توجهی نمی‌فرمایند که در آتیه اشکالات فوق تصور و زحمات مالانهایت ملحوظ است».<sup>۴</sup>

وضع در ابهر هم تفاوتی با سایر نقاط کشور نداشت. مردم شهر به دولت مرکزی شکایت برداشتند که به دلیل نیامدن باران اوضاع زندگی آنان بسیار دشوار و مشقت بار است. تگرگ

۱. شرق، ش. ۶۸، پنجشنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۳۱ مارس ۱۹۱۰، «گلپایگان و خوانسار».

۲. اشاره‌ای است به این بیت از مولانا: از قضا سرکنگین صفرا فزود روغن بادام خشکی می‌فرود.

۳. رعد، سال پنجم، ش. ۵ شنبه ۶ ذی‌حجه ۱۳۳۱، ۶ نوامبر ۱۹۱۳، «اعلان».

۴. نوبهار، سال ششم، ش. ۷۲، یکشنبه غرّه ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «از اردبیل».

جزیی هم آمده است که همه محصول را خراب نموده، با وصف این اوضاع و احوال، نایب‌الحکومه ابهر عده‌ای سوار کاکاوند را با فرزند حاجی آقا محمد بایقرا به جان رعیت فقیر انداخته و «به ضرب چوب پول می‌گیرند، یک زن را بالگد زده نیم جان ساخته‌اند و دیگری را با گلوله مقتول؛ از گرفتن بیست و چهار من ارزن که آذوقه یک مشت بیچاره است کوتاهی ندارند، استدعا از اولیای دولت که عطف توجهی فرمایند».<sup>۱</sup>

مردم شهر گلپایگان هم «با یک تهجه مظلومانه‌ای از مظالم عموم متندین گلپایگان اظهار می‌دارند که امنیت جانی و مالی سلب، زراعات را به یغما برده‌اند، هستی و مایملک رعیت [را] از خود می‌دانند».<sup>۲</sup>

در کاشان و نظرز هم مردم و عرض و مال و ناموس آنان عرصه چاولگری‌های دزدان و راهزنان به ویژه نایب حسین کاشی و فرزندانش بود. مردم این منطقه شکوه کردند: «در این خشکسالی و عدم محل گندم، از محلی به محلی رعایای بی چاره دچار سختی و قحطی گشته و حکومت هم که خود جزو محتکرین است، هر قدر هم بر گرانی غله افزوده شود، ایشان را خوشتراست». <sup>۳</sup> به عبارت بهتر حاکم کاشان مرگ و میر مردم را می‌دید، اما غله را احتکار می‌کرد تا از این راه به ثروت و مکنت دست یابد.

در ولایت کوچک ایوانکی، حاکم آنجا موثق حضور نام، مردم را زیر فشار قرار داد. مردم در تلگرافخانه متحصن شدند، به تهران تلگراف زدند و تظلم نمودند، اما فایده‌ای نداشت. حاکم بیش از ششصد تومان از مردم بیچاره و قحطی‌زده دریافت کرد و این مبلغ را با جور و عدوان دریافت نمود. وقتی مردم در تلگرافخانه متحصن بودند، او دستور داد به سوی آنان آتش بگشایند، عده‌ای از مردم را چوب و فلک کرد که چرا از او شکایت کرده‌اند. بین کسانی که کنک خورده و فلک شدند، کودکان هم دیده می‌شدند. مردم ملتمنانه تقاضا کردند «اینک از حکومت طهران متمنی است موثق حضور مزبور را به طهران خواسته مجلس تحقیقی تشکیل داده و چنانچه تقصیر او ثابت شد، بر حسب قانون مجازات شود تا اینکه یک مشت رعایای بدیخت که اینک در کوچه‌های طهران متواری می‌باشند بتوانند به آسوده‌گی<sup>۴</sup> مشغول زراعت گشته و به خانه‌های خود برگردند».<sup>۵</sup>

از آن سوی گزارش می‌شد پنجاه هزار خانواده «مال و ناموس به باد رفته» در شهرهای خوانسار، گلپایگان و فریدن، پس از یک ماه فریادهای جگرخراش، به وزارت داخله «عرض

۱. همان، ش ۷۶، ۵ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷، «خلاصه شکایات».

۲. همان، «از متندین گلپایگان».

۳. همان، «از حکومت نظرز».

۴. کذا.

۵. همان، ش ۷۷، ۵ شنبه ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۷ دسامبر ۱۹۱۷، «ظلم».

مظلومانه» نموده بودند که اگر این فریادها در صفحات جراید بازتاب پیدا نمی‌کند، صمصم‌السلطنه را که مورد قبول آنان است شاهد و گواه خود می‌گیرند. از «اعمال قسیانه» و «شنايع بیست ساله» میرزا مهدی خوانساری و فرزند و برادرزاده‌اش سخن به میان آورده‌اند که «جزیی ترین آنها را هیچ وقت نایب حسین کاشی و رضای جوزانی<sup>۱</sup>» مرتکب نشه و حتی به انجام آن رضایت نداشتند. به قول عریضه‌نویسان این عده «آخرأ چهار هزار خونخوار را به دور خود جمع به مال و ناموس و جان پنجهای هزار خانوار گلپایگان و فریدن و خوانسار ابقا نکرده چقدر از زن‌ها را کشته و چقدر ناموس زن‌ها و دخترهای مردم به دست پسر و پسر برادر و نوکرهای خونخوارش به باد رفته چندین نفر از سادات بیچارگان دیگر را در مقابلش شکم پاره کرده»‌اند. می‌گفتند برخی از بزرگان شهرها از دست اینان در به در شده‌اند، دویست هزار تومن از پول آنان به یغما رفته، همه خانه خراب شده‌اند. می‌گفتند سید احمد نامی برای مطالبه هزار تومن فردی را زیر ضربات چوب کشته است، برادر مقتول را هم به بدترین وضع ممکن زجر و حبس نموده‌اند، «رئیس پست و تحديد و سایر رؤسای دوایر را با زنجیر سوار خر کردن و از خوانسار بیرون کردن و هزارها بی‌رحمی دیگر»، از جمله شنايع اعمال امثال اینان ذکر شد. در ادامه آمده بود: «هنوز هیچ قسی‌القلب وحشی اعمال رذیلانه این ... را مرتکب نشه حالیه نیز یک نفر ... که بزرگ‌ترین وسایل و حمامه کار چاق کن او است برای گل مالی سینات خود به طهران با مبلغی اعتبار فرستاده، البته وظیفه وزارت جلیله داخله است که اول خود این شخص را که وکیل اوست به هزار سابقه شرارت که دارد جلب به نظمیه نموده، تا منتظر شویم شخص دیگری مثل آقای صمصم‌السلطنه داد ما را گرفته و او را گوشمال دهند».<sup>۲</sup>

بسیاری از مردم درمانده از این همه ظلم و ستم، منشاء بیداد را انگلیسی‌ها دانستند، علت امر این بود که بیگانگان دست در دست راهزنان داخلی به چاول مردم می‌پرداختند. به همین دلیل به طور مثال در قم اعتراضی عمیق نسبت به اعمال و رفتار کارکنان شرکت لینچ شکل گرفت. اعمال این شرکت باعث خشم و نارضایتی وسیع مردم و مسافرین این شهر شد که برای زیارت به آنجا رفت و آمد می‌کردند. چهل و یک تن از دمکرات‌های قم نامه‌ای به وزارت فوائد عامه نوشتند که «برای خدمت به عابرین و کاروان‌های بدمعت و گرسنه که چندین سال است در تحت فشار بی‌رحمانه مأمورین بی‌انصاف اداره لینچ» قرار دارند، شاکی هستند. اینان نوشتند بودند که این شرکت «به نام باج خط شوسه» از مردم پول می‌گیرد، از دولت خواسته شد «هر چه زودتر به غارت‌گری این کمپانی متمند» خاتمه دهند. شکایت این بود که لینچ بر «تاكس<sup>۳</sup> باج راه افزوده»، در زمان تشکیل دولت خود خوانده نظام‌السلطنه، حداقل پانصد تومن

۱. رضا جوزانی از راهزنان مشهور اصفهان بود که در دوره دوم ریاست وزرائی و ثوفق‌الدوله به دار آویخته شد.

۲. همان، ش ۱۰۵، سه شنبه ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «استغاثه».

۳. مالیات: Tax

به دستور کمیته دفاع ملی به ژاندارمری داده شد که از مالیات راهداری پرداخت شد، این راهداری در اختیار شرکت یاد شده بود. اما لینج بعد از سی ماه از آن تاریخ مالیات‌ها و عوارض راهداری را افزوده بود، «خوب ملاحظه فرمایید، تقریباً سی ماه است که این اداره متمند برای پانصد تومان خسارت؛ تخميناً پنجاه هزار تومان از مال رنجبران حقيقی این مملکت بیچاره اخذ و دریافت نموده در صورتی که از مسافرین ایرانی باید پرسید که وضع راه شوشه قم چطور است». معتبرضی خواسته بودند هیئتی اعزام گردد تا «تفتيش نموده راپرت برای هیئت محترم دولت بفرستند»، در صورت صدق با عنوان و دست آویز صحیحی رفع شر این کمپانی بشود.<sup>۱</sup> در کرمان نصرت‌السلطنه و در قزوین مدت‌السلطنه حکام وقت این دو شهر، ظلم فراوانی به مردم می‌کردند. عربیله‌های فراوانی در تظلم خواهی از بیداد این دو جبار به مقامات کشوری در تهران فرستاده شد، اما سودی نبخشید.<sup>۲</sup>

از این بالاتر گفته می‌شد، «تلفات انسانی ما در حال بیطری از عدم توجه پادشاه و رجال و وزرا و لیدرهای احزاب سیاسی ما به مراتب بیش از دول متحارب بوده. گرسنگی و امراض و سهل‌انگاری رجال ما از توبه‌های هوت زر و بمب‌های آسمان پیمایان و ترپیل‌های تحت البحري و گازهای خفه کننده و شعله‌های سوزان تلفاتش بیش بوده است»<sup>۳</sup> از نظر اقتصادی برای ایران و ایرانی دیگر چیزی باقی نماند، فقر و مسکنت سرتاسر خاک کشور را فراگرفت، زندگانی مردم روز به روز بدتر می‌شد، وضعیت محصول به شدت بحرانی؛ کالاهای دیگر هم معلوم نبود از کجا باید تأمین شود. وضع به گونه‌ای دهشتناک به هم ریخته بود به طوری که «هر ایرانی در ترتیب امر معیشت خود دچار هزارها مشکلات شده که یکی از آن در ایام عادی سال‌های قبل از جنگ برای فنای هر خانواده کافی بود».<sup>۴</sup>

در سال ۱۲۹۶ شمسی که یکی از منحوس‌ترین سال‌های ایران بود، مردم چشم به آسمان داشتند تا مگر نزول قطره‌ای باران را نظاره کنند، اما طبیعت هم گویی با مردم بر سر قهر آمده بود. در آذرماه این سال حتی پیروان اقلیت‌های دینی برای نزول باران دعا کردند. کلیمیان با کتب مقدسه خود به خارج شهر تهران رفتند و برای نزول باران دعا نمودند. مسیحیان هم در کلیساي دروازه قزوین اجتماع کردند و شعایل حضرت عیسی(ع) را حرکت دادند، آنان سپس با خضوع و خشوع از خیابان‌ها حرکت کردند و در حسن‌آباد که نمازخانه‌ای دیگر داشتند، به دعای خود ادامه دادند. مسیحیان هم در دعاهای خود از خداوند تقاضای باران نمودند.

۱. کلا: بفرستند.

۲. همان، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «از قم».

۳. برای نمونه بنگرید به: نوبهار، سال ششم، ش ۱۲، ۹۰ ربيع الثانی ۱۳۳۶ ۲۶ زانویه ۱۹۱۸.

۴. همان.

۵. همان.

زرتشتی‌ها هم دکان‌ها و محل کسب خود را تعطیل کرده و دعای باران خواندند.<sup>۱</sup> از سمنان هم تلگراف رسید که عده‌ای در تلگرافخانه شهر تحصن کرده‌اند، از اول طلوع آفتاب لاینقطع مردم به تلگرافخانه می‌آمدند «ناله الجوع» آنها به آسمان بلند بود. تمام دکان‌های شهر بسته شد، «رشته عمل خبازخانه‌ها به کلی گسیخته» گردید، خلاصه به قول مخبرین «هنگامه غریبی است.» علماء، تجار و اعيان همه در تلگرافخانه جمع شده بودند، «آنقدر فریاد یا محمدا بلند است که ممکن نیست کار کرد.»<sup>۲</sup>

مخبرین وضعیت قزوین را به لحاظ شیوع گرسنگی «ناگوار و خراب» گزارش می‌کردند. از یکسو اهالی شهر دچار گرانی و کمبود آذوقه شدند، نان نایاب بود و هر روز بر گرسنگی مردم افزوده می‌شد. وضع شهر قزوین به این صورت بود: «بیچاره فقرا و ضعفا از عسرت در تضییقات می‌باشند و از طرف دیگر صدماتی که از طرف نظامیان روس به آنها وارد و سرقت‌های متوالیه در کاروانسرا و دکاکین که متوالیاً واقع شده و می‌شود [از طاقت فزون است.].» دزدی و راهزنی بیداد می‌کرد، اوضاع ادارات عموماً اعم از دولت حکومتی یا مالیه و عدیله نامنظم بود، «اشخاص منافع خواه دخیل در کار و ابدأ بازپرسی هم نیست.»<sup>۳</sup>

در کرمان دویست و نود و پنج تن از اهالی شهر از سردار نصرت و ظلم و ستم او شکایت کردند، حاکم شاکیان را حبس و تبعید نمود و اموالشان را مصادره کرد و املاک مردم را به یغما برد. کلیه املاک مهم بلوکات کرمان که خبازخانه شهر هم از عواید و محصولات آن اداره می‌شد، در دست سردار نصرت قرار داشت. وی «اجناس و ارزاق عمومی را احتکار می‌کرد و روز به روز بر قیمت ارزاق افزوده اهالی بدبخت را گرفتار مجاعه<sup>۴</sup> و عسرت ساخته»<sup>۵</sup> و خلاصه امان مردم را بریده بود. مردم از دولت مرکزی خواستند سردار نصرت را احضار کند و خلقی را از شر او آسوده گرداند.

اصفهان هم با گام‌های بلند به سوی و خامت اوضاع سیر می‌کرد. از بدو حکمرانی «حضرت والا اعتضادالسلطنه نایرۀ قحطی در اصفهان مشتعل و فقر و بیچاره گان<sup>۶</sup> دسته دسته در میانه این آتش روان سوز بدرود جان» می‌گفتند. به نظر ناظرین در این وضعیت «دست‌های پلیتیکی در این کار دخالت دارد، نا امنی طرق و شوارع آن آتش فتنه را دامن می‌زنند، سرنوشت روزگار به فلکت عمومی مدد می‌نماید، قطره‌ای باران تاکنون از ابر نچکیده ولی سرشک دیده فقرا و قحطی زدگان سیل آسا از هر طرف جویباری تشکیل داده به جای غرش رعد فریاد الجوع

۱. همان، ش. ۷۹، بیستم صفر المظفر ۱۳۳۶، ۶ دسامبر ۱۹۱۷، «دعای باران.»

۲. همان، ش. ۷۱، سه شنبه ۲۵ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷، «متظلمین تلگرافخانه.»

۳. همان، «وضعیت قزوین.»

۴. گرسنگی.

۵. همان، «کرمان.»

۶. کذا: بیچارگان.

الجوع صماغ<sup>۱</sup> گوش‌ها را می‌درد.» اهالی اصفهان مبدل به «کالبدی بی روح و نقش بر دیوار گردیده» بودند. بازوan ناتوان، کسب و کار فلچ و فریاد و فغان به آسمان بلند بود، «عجب غوغای و مصیبی است.» در این شرایط اسفنگ و در این برهوت بی‌آبی و گرسنگی و مرگ و میر دائم التزايد، «ملاکین از خون دل فقرا ساغر خود را سرشار نموده، کسبه و اصناف و بیچاره‌گان را قوت‌لایموت لخت جکر و شراب اشک بصر است.» اطفال فریاد «الجوع» می‌کشیدند، والدین اطفال از این ناله‌های حزن‌انگیز خواب و آرام و قرار نداشتند. در این حالت «محتکر در رقص و سماع و فقرا در آه و ناله؛ یکی در بستر خانه و گرسنه در معتبر از گرسنگی جان می‌سپارد، یکی از گندم خرواری هفتاد تومان بدان خوشحال و به سلامتی ملاکین و مرگ فقرا فریاد نوشانووشش به فلک می‌رسد.»<sup>۲</sup>

در دامغان هم وضع به همین حالت بود. عده‌ای از معاريف شهر دامغان توسط جریده نوبهار تلگرافی برای «حضرت آقای بصیرالملک دام اجلاله» ارسال کردند، در این تلگراف چنین آمده بود: «اینک که تنگی و سختی آذوقه دچار عامه ملت ایران خاصه اهالی دامغان شده، باید لطف خودتان را درباره بندگان گرسنه بیچاره ساکنین دامغان و زوار سلطان سلاطین ایران، حضرت ثامن‌الائمه [ع] اظهار و مبذول داشته معادل دویست خروار از گندم ملکی مختص خودتان که در انبار است غدغن فرمانید مباشرین حضرت عالی به خبازخانه دامغان داده و نرخ امروزه قیمت دریافت دارند. در این موقع مساعدت و همراهی یگانه لسان ملت حضرت آقای ملک‌الشعراء دامت تأییداته را؛ عموم ملت این صفحه خواهانند.»<sup>۳</sup>

بسیاری از ناظرین ایرانی، دست پنهان بریتانیا را در پس قحطی‌های این زمان می‌دیدند، به دید آنان انگلیسی‌ها خود قحطی به وجود آورده‌اند و بعد هم وفور نعمت به ارمغان خواهند آورد تا مردم آنان را منجی و رهایی بخش خود بدانند: «امروز ما در سفالت کمی نان از گرسنگی خشکیدیم؛ گرچه خشکسالی در این حالت بی‌تأثیر نیست، ولی نه به این درجه. از دو ماه و نیم به این طرف این انگلیسیان خیرخواه اجناس موجود را در ایران هر جا که یافتند گران و ارزان نگفتند، خریدند، تا که ما این روزها را بینیم. وقتی که گرسنگی به غایت رسید، انگلیس‌ها همان روز ما را بفتا در سیل فراوانی خواهند انداخت تا که بعد از این قحطی و کمیابی غریق فرج و شادی تر و تازه شویم!»<sup>۴</sup>

از آن سوی از نقاط کمتر شناخته شده کشور، نامه‌هایی به مرکز می‌رسید که نشان‌دهنده ظلم و ستم مضاعف در حق رعایای بی‌گناه بود. در منطقه‌ای در اراک به نام خلجستان، مردی

۱. پرده صماغ، پرده‌ای است در گوش.

۲. همان، ش ۷۲، ۵ شبیه ۲۷ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۷، «مخبرین ما».

۳. همان، «تلگرافات خصوصی از دامغان».

۴. همان، ش ۷۲، یکشنبه غرّه ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «از مقالات وارد».

ستمکار به نام اسدخان شاهسوند به مردم تعدی روا می‌داشت، منظلمین نوشته بودند اگر برای امرار معاش و گرفتن ده من جو یا گندم به اطراف ولايت خود روند، باید از دست «اسدخان و اولاد و نوکر او لخت و عربیان مراجعت کنیم». این مرد گوسفند و احشام مردم را در بیابان به سرقت می‌برد، مردم هر چه تظلم می‌کردند احراق حق نمی‌شد، این مرد هر روز که می‌گذشت جری تر می‌گردید، چند زن و مرد را به تیر کشت، خانه‌های مردم را آتش زد، تمام دارایی‌های روستاییان بیچاره را به غارت برد، این ستمدیدگان نوشته بودند «محض رضای خدا به ملاحظه روز جزا احراق حق ماها را از اولیای امور خواستار شوید».<sup>۱</sup>

بلی! این بود شمه‌ای از وضعیت اجتماعی ایران در دوره بعد از مشروطه. هنوز همه به یاد می‌آورند که مشروطیت برای آن شکل گرفت تا عدالت را در جامعه مستقر سازد و همه را از نعمت آن بهره‌مند گرداند. لیکن این تجربه هرگز میسر نشد، مردم از ظلم مضاعف حکام دوره بعد از مشروطه، آرزوی بازگشت به دوره ناصرالدین شاهی این همه ظلم و اجحاف وجود خارجی می‌آوردند که حتی در زمان استبداد ناصرالدین شاهی این همه ظلم و اجحاف وجود خارجی نداشت. اینک مردم از چند سو آماج حمله واقع می‌شدند: یکی از سوی قحطی که ایران را چون هامون خشک و تکیده نمود و دیگری ظلم و ستم اجتماعی که از حد گذشت. از سویی حکام محلی عرصه را بر مردم تنگ کردند و از سوی دیگر کشورهای متجاوز انگلیس، روسیه، عثمانی و آلمان عرض و جان و مال و ناموس مردم را به باد تاراج سپردند. در دوره پیش از مشروطه حداقل تظلمی صورت می‌گرفت و اگر حاکمی به مردم اجحاف می‌کرد، حداقل حکومت مرکزی وجود داشت تا از او نسق کشد، اما اینک نه دولت مرکزی به فریاد مردم می‌رسید و نه مبنایی استوار شکل گرفته بود تا شکایات توده‌ها را از مجرای قانونی پیگیری کند. تا این زمان آنچه از مشروطه عاید کشور شده بود، در مقام عمل رنج بود و درد و نومیدی. در مقام عمل اما، احزاب و دسته‌های سیاسی هنوز از مشروطه سخن می‌گفتند و الزامات آن. به واقع یکی از عوامل بحران سیاسی و اجتماعی کشور در این مقطع تاریخی همین احزاب سیاسی بودند که دست در دست گروه‌های تروریستی راه را برای ظهور دیکتاتور هموار ساختند.

۱. زبان آزاد، ش. ۳، ۵ شنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۵، ۹ اوت ۱۹۱۷، «تظلم».

# ● فصل چهارم

## احزاب سیاسی، مطبوعات و بحران ایران



## ۱. وضعیت احزاب بزرگ در دوره جنگ اول جهانی

پیشتر در کتاب بحران مشروطیت در ایران، درباره احزاب سیاسی عصر مشروطه به تفصیل بحث کردہ‌ایم<sup>۱</sup>، همان‌جا از این موضوع سخن گفته‌یم که آیا می‌توان آن تشکل‌ها را حزب نامید یا خیر؟ دیدیم که دو حزب بزرگ در دوره بعد از مشروطه فعال بودند: حزب اعتدالی و حزب دمکرات. در کنار اینان از حزب اتفاق و ترقی و نیز انجمان‌های گوناگون این عصر بحث کردیم. دیدیم مواضع افرادی حزب دمکرات چگونه مانع ثبات و آرامش در کشور شد و مشاهده کردیم چگونه اینان بحران‌سازی را به جایی رسانیدند که کشور را آماج هجوم دشمن ساختند. در صفحات قبل به اجمال اشاره کردیم که حزب دمکرات در حین جنگ و بعد از دوره موسوم به مهاجرت، به دو شعبه بزرگ تقسیم شد: گروه دمکرات‌های تشکیلی و گروه دمکرات‌های ضدتشکیلی. در مورد گروه‌های تشکیلی و ضدتشکیلی و همچنین دعوای احزاب سیاسی از اولتیماتوم روسیه به بعد کار اساسی چندانی صورت نگرفته است، حال آنکه مبدأ و منشاء بسیاری از تحولات بعدی ریشه در مناقشات این دوره دارد. فقط ملک‌الشعرای بهار در جلد اول تاریخ احزاب سیاسی خود، اشاره‌ای بسیار مختصر به این موضوع کرده که چندان گویا نیست<sup>۲</sup>، حال آنکه او خود از فعالان در صحنه حوادث آن روزگار بود. در این فصل تلاش می‌کنیم تا حدی این مهم را در پرتو منابع معتبر مورد ارزیابی مجلد قرار دهیم و آنگاه در مباحث بعدی از ارتباط برخی از این تشکل‌ها با گروه‌های مافیایی سخن به میان خواهیم آورد.

در ابتدای بحث باید گفت در این دوره احزاب سیاسی با مشکلات بزرگی مواجه بودند، حزب اعتدالی دستخوش بحران بود و انشعابات مهمی در آن صورت می‌گرفت. اینک بسیاری از مطبوعات و رجال ایران تصدیق می‌کردند آنچه در ایران از سالیان پیش محقق شده، هیچ

۱. بحران مشروطیت در ایران، ص ۲۸۳ به بعد.

۲. محمدتقی بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷).

نسبتی با نظام‌های مشروطه ندارد. به طور مثال چند ماهی بعد از وقوع جنگ اول جهانی بود که رعد نوشت: «باید کاملاً تصدیق و اعتراف نمود که در مملکت ما ایران، از مشروطیت و اساس حکومت شوروی، بیش از یک اسم بی‌سمی چیز دیگری وجود ندارد و راستی بسیار مشکل است تصور کرد که وضع تشکیلات سیاسی و طرز اداره شدن امور در ایران می‌تواند با اصول و قواعد یک مملکت مشروطه تطابق و تناسبی داشته باشد.» سید ضیا نوشت رجال ایران به اصول و قواعد و ضوابط مشروطه آگاهی ندارند، به همین دلیل هم مشروطه نتوانسته در ایران قوام مادی و موقعیت معنوی به دست آورد. علت‌العلل این است که با وجود اینکه مبنای تشکیل حکومت و اساس دولت از مردم است، اما مردم از جریان تصمیم‌گیری‌ها مطلع نیستند. مخفی نگاه داشتن جریان امور و استثار احوال سیاسی کشور که «از اخلاق میشوم دوره استبدادی» است، باعث این وضعیت است. دولت باید این نکته را بداند که زمانی می‌تواند کاملاً از عهده حفظ موقعیت و حیثیت خود برآمده و موفق به انجام مقاصدش گردد، که قوای مطبوعات را به وسیله مستور نگه نداشتن و قایع با خود مساعد سازد و در حقیقت راهنمای سیاسی و هادی مطبوعات و افکار عمومی گردد.<sup>۱</sup>

در این شرایط البته بحران احزاب بار دیگر بعد از دوره مشروطه به اوج خود رسید، شاید یکی از نخستین اخبار در این مورد در عصر جدید چاپ شد. از سال ۱۳۳۳ قمری برخی از اعتدالی‌های سابق از این تشکیلات کناره‌گیری کردند. دانش علی نصرت‌السلطان، معارض‌السلطنه پیرنیا، اسدالله خان کردستانی، علی‌اکبر دهخدا، یوسف اعتماد‌الملک<sup>۲</sup> و محسن انصاری در زمرة افرادی بودند که ضمن انتشار اطلاعیه‌ای خروج خود را از حزب اعتدالی اعلام کردند:

«خدمت ذی شرافت مدیر محترم روزنامه عصر جدید دامت تأییداته. این بندگان به وسیله این ذریعه خواطر شریفه عموم رفقا و آشنایان خود را مسبوق می‌نماییم که چون نظریات ما تا امروز در دخول حزب متوجه به خدمات عمومی بوده و امروزه مع التأسف نظریات احزاب حاضره را به خصوصیات و شخصیات معطوف‌تر می‌بینیم، از این رو عدم انتساب خودمان را به فرقه اعتدال که سابقاً منسوب به آن بوده‌ایم اعلام و از مدیر محترم آن جریدة فریده درج این مختصر را تمنا می‌نماییم.»<sup>۳</sup>

دلیل استعفای این عده از حزب اعتدالی هرگز روشن نشد. پیش از این روز شنبه مورخ ۱۶ محرم ۱۳۳۳، مطابق با پنجم دسامبر ۱۹۱۴، مجلس سوم افتتاح شد. اکثریت اعضای این مجلس از آن حزب دمکرات بود، اما اینکه معضلات بنیادین این حزب و اختلافات گرایش‌ها و

۱. رعد، سال ششم، ش ۱۱، یکشنبه ۲۷ ذی‌قعده ۱۳۳۲، ۱۸ اکتبر ۱۹۱۴، «یادآوری به دولت.»

۲. پدر شاعر مشهور پروین اعتمادی.

۳. عصر جدید، ش ۴۴، سه‌شنبه ۷ رمضان المبارک ۱۳۳۳، «اطلاع.»

گروه‌های تشکیل دهنده آن؛ خود را نشان می‌داد. در این حزب دو طیف افراطی و معتدل ظهر کرده بودند، معتدل‌ها به نوعی از میراث بحران‌های عصر مشروطه عبرت گرفتند، اما در مقابل عده‌ای که اقلیت حزبی را تشکیل می‌دادند و عمدتاً از اعضای جوان و غیر مشهور به شمار می‌آمدند، بر طبل تندروی می‌کوییدند. حزب دمکرات بعد از وقوع جنگ اول جهانی به دو دسته تقسیم شد: گروه دمکرات‌های تشکیلی و تشکیلات دمکرات‌های ضدتشکیلی. رهبری گروه نخست با میانه‌روان این دوره مثل ملک‌الشعرای بهار بود و رهبری دسته دوم با سید محمد کمره‌ای. به عبارتی گردانندگان مهم دمکرات‌های تشکیلی عبارت بودند از محمد حسین صدرانی<sup>۱</sup> و ملک‌الشعرای بهار.

در نقطه مقابل کمره‌ای از اعضای لژ بیداری ایران بود که نقش ناشناخته‌ای در تحولات معاصر کشور داشت. خواهر او فاطمه سادات همسر سید محمد رضا مساوات بود، مساوات<sup>۲</sup> در این ایام در مهاجرت به سر می‌برد. در این زمان عده‌ای می‌خواستند حزب اتحاد و ترقی را تشکیل دهند، بین کسانی که در این اندیشه بودند نام شیخ حسین یزدی، میرزا حسن خان مشیرالدوله و حسین خان مؤتمن‌الملک دیده می‌شد، اینان هم میانه‌روان این دوره بودند. به طور مشخص حسن خان مشیرالدوله رجلی بود خوشنام، شیخ حسین یزدی نیز با گروه تندرو سال‌های بعد از فتح تهران تا اولتیماتوم روسیه در آویخته بود؛ بنا براین اگر تشکیلات مورد نظر آنها سازمان می‌یافتد وزنه تعادل به سوی گروه معتدل سنگینی می‌کرد. کمره‌ای این رجل گمنام اما بسیار مهم سیاسی این دوره، تلاش کرد در اینان نفوذ کند، او سپرده بود از اخبار درونی آنها اطلاعاتی به وی داده شود.<sup>۳</sup>

اوایل سال ۱۲۹۴ شمسی مصادف با مه ۱۹۱۵، بین نمایندگان مجلس و هیئت دولت اختلاف بروز کرد. با اینکه ایران درگیر جنگی ناخواسته شده بود، اما مجلس که اکثریت آن را دموکرات‌ها تشکیل می‌دادند، مانع از تشکیل یک دولت مقتدر می‌گردید. سید ضیا نوشت این اقدامات «دور از منافع عمومی» است و «مقاصد خصوصی یا عوام‌فریبی» را تعقیب می‌نماید: «آری اهربین مرگ و اضمحلال با منظرة عبوس و نظر تهدید آمیز چشمان شرربار خود را بر ما دوخته، لکن هنوز اعمال مقاصد شخصی از افکار ما خارج نشده ما را به وحامت نتایج این رویه‌های ایران فناگن آگاه نمی‌سازد». تا آن زمان اداره کنندگان مجلس در طول حدود چهارماه، چهار کابینه را زمامدار مقدرات مملکت کرده بودند، به قول رعد «دیگر سزاوار نیست در این

۱. میرزا محمد حسین صدرانی فرزند میرزا محمد علی تاجر اصفهان بود، پدر بزرگ او حاجی صدرانی از تجار بزرگ اصفهان به شمار می‌رفت. میرزا محمد علی در امر داد و ستد و تجارت تباکوی شیراز فعال بود، خود میرزا محمد حسین از عناصر حزب دمکرات بود و تا دوره‌های بعد هم در این حزب به فعالیت پرداخت.

۲. برای آشنایی با سیمای سیاسی مساوات نک: بحران مشروطیت در ایران، صفحات متعدد.

۳. کمره‌ای، ج ۱، ص ۲۳.

موقع از موافقت با رئیس‌الوزرایی [عین‌الدوله] که به اتفاق آرا وی را لایق اداره کردن امور مملکت دانسته‌اند مسامحه را روان ندارند.<sup>۱</sup>

به نوشته رعد از زمانی که مجلس سوّم تأسیس شده بود، کشور به جای اینکه صاحبی پیدا کند کاملاً بی‌صاحب مانده است. از نتیجه تجمع وکلا در ساختمان بهارستان، کشور دچار نوعی بی‌تكلیفی شده و مردم به شدت سردر گم بودند. بی‌سر و سامانی از در و دیوار می‌بارید، «نمی‌توان باور کرد که مؤسسین بحران‌های پنج ماهه صدماتی را که به دست خود نسبت به هستی و حیات موکلین خود وارد می‌نماید از روی عمد و اراده است، زیرا که تصور و تحمل این نکته خیلی مشکل است که برگزیدگان ملت غیر از طریق منافع حقیقی مملکت راه دیگری پیمایند». رعد هشدار داد نه تنها کشور با مخاطره مواجه شده است، «بلکه در گردداب مخاطرات غوطه‌ور گشته‌ایم، وآلبا این حال تا کسی وکلا نباید به وضعیات از هم پاشیده ایران خاتمه بدهند».<sup>۲</sup>

در اوایل نیمه دوم سال ۱۲۹۴ شمسی، به دلیل و خامت اوضاع، وزارت داخله دیگر تعطیل شده بود، کسری بودجه بیداد می‌کرد و کترات مسیو وستداهل رئیس نظمه تجدید نشده بود، مورخ‌الدوله به شکل تحقیرآمیزی می‌نویسد که وستداهل سابقاً در استکهلم کفیل یکی از کلانتری‌های شهر بود.<sup>۳</sup>

وضع نابسامان نظمه فقط ناشی از کمبود بودجه یا مثلاً نرسیدن حقوق نبود، رعد نوشت: «بلی به سبب هرج و مرج وزارت داخله که ناشی از نادانی معاون آن و تسامحات عمدی مشارالیه در ادائی وظایفی که بر عهده گرفته است این نتایج را انتظار داشتیم.» به عبارت بهتر رعد پرده را بالا زد و نشان داد که بحران تهران و سرتاسر کشور تا اندازه زیادی عمدی است و ربطی به مسئله بودجه ندارد. به هر حال قرار بود وستداهل روز بیست و دوم ذی‌حججه برود، این خود نشان‌دهنده بحران دیگری بود که در انتظار کشور بود. از سویی رعد نوشت: «عدم آشنایی و فقدان بصیرت معاون مالیه به وظایف خود و امور مرجعه به وزارت داخله به حدی فضاحت‌آمیز و ثمرات ناگواری را برای ما تهیه کرده که نه وزارت داخله باقی مانده و نه مرکز و دایره‌ای وجود دارد که در صدد تصفیه کارها و رفع حوانج ضروری و حل مشکلات قوای تامینیه برآید. از بدو ایجاد وزارت داخله هیچ دوره‌ای یاد نمی‌آید که جریان امور و حکمرانی بی‌تكلیفی و لاابالیگری تا این حد در سیما و منظره مهم‌ترین دوائر کشوری ما حکومت نماید.» سید ضیا ادامه داد باید معاون وزیر را عزل کرد، نباید به طرفداری از کسی برآمد که «اساس مملکتی یک مملکتی را متزلزل و پاره شدن شیرازه یک دولت را رضایت بدهند». رعد

۱. رعد، سال ششم، ش ۱۱۲، چهارشنبه ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۲، ۱۲ مه ۱۹۱۵، «مجلس و رئیس‌الوزرا».

۲. همان، ش ۱۱۴، پنجشنبه ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۲، ۱۳ مه ۱۹۱۵، «وقت تنگ است».

۳. ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۱۶.

خاطرنشان ساخت که تهران «در مقابل یک پیش آمد تهدید کننده، یک تهلهکه غیرقابل جبران و بالاخره یک رشته مخاطرات سهمناکی که پس از رفتن رئیس تشکیلات آن و تأمین نگشتن مصارف نظمه به بیان خواهد آمد، نگریسته می گوییم؛ چنانچه به فوریت کنترات مسیو وستدائل تجدید نگردد و شرایط ایشان که عبارت از تخصیص منابع عایداتی است بر اساس مخارج نظمه پذیرفته نگردد، هر آینه امنیت فعلی و آسایش حاضرة طهران را که از پرتو نظمه برای ما به دست آمده باید بدرود گفت، خود را حاضر<sup>۱</sup> برای مواجه شدن با هر نوع حادثه ناگواری بنماییم.»<sup>۲</sup>

در آن ایام تنها حافظ امنیت پایتخت نظمه بود که به کوشش وستدائل بعداً توانست کمیته‌های ترور و جوخه‌های مرگ را شناسایی و دستگیر نماید. در زمانی که مستوفی کابینه را در دست داشت، متحدان و یاران همیشگی تروریست‌ها و مرگ‌آفرینان در صدد برآمدند از فرصت به دست آمده ناشی از کابینه مستوفی که همیشه مورد حمایت آنان بود استفاده کنند و با تمهید مقدماتی رئیس نظمه را وادار به خروج از کشور کنند تا بحران‌سازان عصر مشروطه بتوانند بار دیگر به عملیات خشونت‌آمیز خود متولّ گردند. اینکه وزارت داخله با عملیات مرموز این گروه به کلی تعطیل شده بود، این که وزارت مالیه حاضر نبود هزینه برقراری امنیت تهران را بپردازد و نهایتاً اینکه همزمان علیه وستدائل شایعه‌پراکنی و خصومت به اوج خود رسید، ریشه در این واقعیت داشت. کسانی که از عمق ماجرا با خبر بودند دانماً هشدار می‌دادند، آنها می‌گفتند با عملیات وزارت داخله و مالیه، کشور روز به روز بیشتر به سوی سقوط سوق داده خواهد شد. در این مقطع تاریخی سید ضیا، این یار غار وزرای مختار بریتانیا در راستای سیاست رسمی بریتانیا در طول جنگ اوّل جهانی، سیاستی که از بدوم مشروطه برای حفظ تعادل قوا در برابر روسیه در پیش گرفته شده بود، تلاش می‌کرد مانع از تعمیق بحرانی شود که البته عواقب آن معلوم نبود. به عبارت بهتر در این دوره اختلافات داخلی بریتانیا و حکومت هند انگلیس در قالب بروز اختلاف بین گروه‌های مختلف داخلی تجلی می‌یافتد، اختلافاتی که به هر حال به نفع سیاست رسمی بریتانیا در ایران بود.

این موضوع و موضوعات مشابه مقوله‌هایی نبودند که از دید تیزین ناظرین سیاسی به دور مانده باشند. به طور مثال همین سید ضیا از شایعاتی خبر داد که «اغلب آنها شاید موافق حقیقت و واقع باشد»، اما این شایعات به اندازه‌ای هراس‌انگیز بودند که «خواطر ما را متوجه ساخته» و «نمی‌توانیم کتمان مسموعات و اطلاعات خود را مقتضی دانیم.» اما موضوع دیگر این بود که «برای کشف حقایق جز از دیاد تشویش اذهان و تزلزل خواطرها نتیجه نمی‌یابیم.» سید ضیا هم تصمیم گرفت لب فرویندد، او نوشت: «پس از جلب توجه دولت به وظیفه و

۱. اصل: حاظر.

۲. همان، سال هفتم، ش ۲۸، ۴ شنبه ۱۷ ذیحجه ۱۳۳۳، ۲۷ اکتبر ۱۹۱۵، «حرکت مسیو وستدائل».

مسئولیت عظیمی که بر عهده گرفته ناگزیر از آنیم که نظر مقامات ملی را نیز به وضعيت حاضرہ معطوف و تعیین تکلیف قطعی را به فوریت استرحام نماییم.» رعد نوشت فعلًاً از «کشف بعضی حقایقی که اخیراً واقف گشته‌ایم خودداری می‌نماییم.»<sup>۱</sup>

حدود یک ماه بعد باز هم روزنامه رعد از تیرگی افق و تاریکی آسمان سیاست و احوال عمومی مملکت سخن به میان آورد. از نظر این روزنامه وضعیت به اندازه‌ای مغشوش است و بحران به اندازه‌ای رشد یافته و «به نقطه‌ای رسیده که دیگر امید پیدایش یک روزنامه روشنایی هم در این فضای پهناور نمی‌رود و بدینخانه هر چه بخواهیم راجع به وضعیت کنونی بسط مقالی دهیم، جز تزلزل افکار و ازدیاد تشویش اذهان نتیجه دیگری نخواهیم گرفت. بنابراین آیا بهتر نیست به درج گزارشات<sup>۲</sup> روزانه تا حدی که مصالح مملکت به ما اجازه می‌دهد اکفا نموده مشاهده مناظر خونین صحنه سیاست مبارزات مستحدثه را به پرده‌هایی که در شرف بالا رفتن است حوالت دهیم.»<sup>۳</sup>

حداقل یکی از ماجراهای بحران‌سازی‌های گروهی بود که به دنبال این بودند کشور را طعمه آتش جنگ نمایند، گروهی که برای آنان مصلحت کشور و بقای ایران هیچ بود و علی‌رغم شعارهای شداد و غلاظ در صدد آن بودند تا ارتیش بیگانه را به کشور بکشانند تا مگر بحران‌های عدیده، کار حکومت قاجار را یکسره نماید و به این وسیله کار را خاتمه دهند. حرکات مشکوک فراوانی صورت می‌گرفت، اسلحه‌هایی از مرزهای غربی کشور وارد ایران می‌شد و عنوان می‌گردید که این سلاح‌ها را دولت آلمان به کسانی داده است که می‌خواهند علیه روس و انگلیس بجنگند. برخی از این اسلحه‌ها به تهران رسید، کار به جایی ختم شد که مستوفی‌الممالک که خود مورد حمایت همین بحران‌سازان بود، دستور داد وزارت داخله به نظمیه اطلاع دهد از این به بعد دکان‌های اسلحه‌فروشی و فشنگ‌فروشی باید بسته شود و اجناس آنان مصادره گردد، نظمیه هم آگهی داد که در هر نقطه اسلحه دیده شود، توقيف و ضبط خواهد شد.<sup>۴</sup>

در همین ایام در کرمان کفیل کنسولگری انگلستان مورد حمله واقع شد و به شدت زخمی گردید، این فرد بعداً به دلیل جراحات واردہ درگذشت. مجاهدین کرمان روز به روز رو به افزایش بودند، والی کرمان رسمًا به دولت مرکزی اطلاع داد نمی‌تواند کاری انجام دهد و اگر دولت نتواند نیروی کمکی ارسال کند او استعفا خواهد داد.<sup>۵</sup> به این شکل هسته‌های مقاومت

۱. همان، ش، ۳۰، یکشنبه ۲۱ ذی‌حجہ ۱۳۳۳، ۱۹۱۵، «تیره‌گی وضعیت».

۲. اصل: گذارشات.

۳. همان، ش، ۴۵، ۵ شنبه ۱۷ محرم ۱۳۳۴، ۲۵ نوامبر ۱۹۱۵، « وخامت اوضاع».

۴. همان، «أخذ اسلحه».

۵. همان، ش، ۵۸، جمعه ۲ صفر ۱۳۳۴، ۱۰ دسامبر ۱۹۱۵، «در کرمان».

علیه انگلیسی‌ها در جای جای کشور به صورت خودجوش شکل گرفت، اما مشکل این بود که این دسته‌ها از فقدان رهبری رنج می‌بردند، آنان فقط می‌توانستند زدوخوردهای پراکنده‌ای با مأمورین دولت مرکزی ایران انجام دهند و از مقاومت طولانی مدت عاجز بودند، هم به دلیل مشکل رهبری مردم و هم به دلیل فقر و قحط و غلا که باعث می‌شد آنان از دست‌یابی به ضروری‌ترین نیازهای خود بازمانند.

## ۲. تشکیلی و ضدتشکیلی

در این زمان اختلاف بزرگی بین اعضای حزب دمکرات درگرفت. عده‌ای بر این باور بودند باید تشکیلات فرقه را باز دیگر راه انداخت، عده‌ای دیگر با آن مخالفت می‌کردند. کمره‌ای می‌گفت اگر کمیته فرقه را تشکیل دهند، یا باید با چپ‌های روسیه همکاری نمایند و یا تشکیل‌دهندگان قادر به عملیات باشند، برای این کار هم پول نیاز است. منظور از عملیات اقداماتی عینی بود تا قدرت حزب را به رخ حریفان کشند. از سویی روش نفوذ در گروه حریف منحصر به گروه ضدتشکیلی نبود، بلکه وثوق‌الدوله هم که توانسته بود کریم دوانگر را اجیر کند، وی را برای تطمیع یا تهدید گروه ضدتشکیلی مورد استفاده قرارداد؛ بازی خطرناکی که سرانجام به قیمت قتل کریم تمام شد. کریم دوانگر در این ایام به شدت فعال بود، این مرد با کمره‌ای جلساتی منظم داشت، حال آنکه هیچ‌وجه تشابه‌ی بین وی و کمره‌ای دیده نمی‌شد. کمره‌ای می‌خواست از نیروهایی مثل کریم برای رسیدن به اهداف سیاسی بهره‌برداری کند، او بر این باور بود که اگر فرقه تشکیل نشود، احتمال همکاری امثال کریم با روس‌ها بیشتر است و به قول او فساد زیادتر می‌شود. کریم دوانگر در این ایام به شدت زیر نفوذ گروه وثوق قرار داشت، این گروه از طریق وی می‌خواستند تشکیل مجدد حزب را به گروه کمره‌ای تحمیل نمایند. کریم بر این اعتقاد بود که باید فرقه را تشکیل داد تا نقطه اتکای کاینه‌ای شود که می‌بایست به دست دمکرات‌ها اداره می‌گردید، از سویی او می‌گفت باید به صورت سازمان یافته در انتخابات مجلس که در اثر جنگ تعطیل شده بود شرکت جست، او می‌گفت اگر فرقه بین مردم فعالیت نکند مقتضع خواهد شد.<sup>۱</sup>

گروه ضدتشکیلی برای اینکه حریف را از میدان به در کند، به روش‌های به شدت ضداخلاقی دست می‌زد. به طور مثال روزنامه ستاره ایران در یکی از شماره‌های خود، دروغی را درج کرد که ضمن آن مدعی شد کارکنان روزنامه نوبهار، در محل این روزنامه مرتکب سرقت شده‌اند. ستاره ایران به واقع ارگان ضدتشکیلی بود و نوبهار ارگان تشکیلی. این شماره از روزنامه به دست روزنامه‌فروشی داده شد و او این مضمون را با صدای بلند فریاد می‌کرد.

۱. کمره‌ای، ج ۱، ص ۲۶.

جمعی این شخص را گرفتند و به آژان تحويل دادند، این شخص رها شد و بار دیگر کار خود را از سرگرفت. روزنامه فروش گفت: «به من دو قران داده‌اند که جار بز نم، شما هم دو قران بدھید تا ساكت شوم!»<sup>۱</sup>

درست زمانی که قحطی بیداد می‌کرد و اختلافات حزبی به اوج خود رسیده بود، می‌خواست انتخابات مجلس چهارم برگزار شود. در این دوره علاء‌السلطنه ریاست وزرایی را به دست داشت. آنچه می‌توانست به روند انتخابات سرعت بخشد، دستگیری سران کمیته مجازات بود، لیکن دست‌های هدایت‌کننده این کمیته، همچنان فعال بود و مانع از برگزاری انتخابات می‌شد. درست در این شرایط حزب دمکرات ایران و کمیته ایالتی تهران این حزب، در نیمه‌های ذی‌قعده سال ۱۳۳۵ بیانیه‌ای منتشر کرد و بحران ایران را در این مقطع تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. آنان در بیانیه خود نوشتند: «در چنین موقع تاریخی، افکار مشوش و آمال نابکار گوناگون و حتی ناستوده به وسیله عناصر لجام‌گسیخته، بحران را مفترض شمرده و می‌خواهند دوام این تیره‌بختی و بی‌تكلیفی را آلت استفاده‌های نکوهیده خود قرار دهند.» اکثریت حزبی بر این باور بود که برای غلبه بر بحران باید مجلس را تشکیل داد، به همین جهت کمیته تهران حزب دمکرات ایران که مواضع اکثریت را بازتاب می‌داد، اسامی کاندیداهای خود را برای چهارمین دوره مجلس شورای ملی به این شرح منتشر کرد: مخبر‌السلطنه هدایت، میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک، سید حسن تقی‌زاده که در برلین به سر می‌برد، سلیمان میرزا اسکندری که در استانبول زندگی می‌کرد، دکتر مهدی ملک‌زاده، ابراهیم خان حکیم‌الملک، سید محمد تدین، سید حسین اردبیلی، ملک‌الشعرای بهار، میرزا حسن خان مشیر‌الدوله و شیخ ابراهیم زنجانی.<sup>۲</sup> در لیست حزب دمکرات چهره‌هایی دیده می‌شد که در زمان انعقاد مجلس دوم خود در زمرة تندروان به شمار می‌رفتند. دو تن از بر جسته‌ترین اینان سید حسین اردبیلی و شیخ ابراهیم زنجانی بودند، اما اینک در برابر گروه ضد تشکیلی، میانه رو محسوب می‌شدند. بعد از سقوط مشروطه دوم با اولتیماتوم روسیه، سید حسین اردبیلی در سال ۱۳۳۱ به استخدام خزانه‌داری درآمد، بعد از یک سال به دلیل ناسازگاری با رئیس اداره یعنی مرنارد بلژیکی استعفا داد. سال ۱۳۳۳ وقتی روزنامه افراطی ستاره ایران منتشر شد، اردبیلی سردبیر آن بود و بعداً مدیر روزنامه نیمه دولتی ایران شد.<sup>۳</sup>

فرقه، اسامی سید حسن تقی‌زاده و سلیمان میرزا را به این دلیل در لیست خود گنجانیده بود تا مخالفین ضدتشکیلی خود را گامی به عقب راند؛ گرچه اکثریت دمکرات‌ها بر این باور بودند که کاندیدای نمایندگی پارلمان باید در کشور حضور داشته باشد.

۱. زبان آزاد، ش ۱۸، ۵ شنبه ۲۵ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «نمایش‌های اخلاقی».

۲. همان، ش ۱۶، ۱۴ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «ذکر بحران‌ها».

۳. رجال عصر مشروطیت، ص ۲۰.

حزب اعتدالی هم بیان نامه‌ای منتشر کرد و کاندیداهای حزب خود را معرفی نمود، کاندیداهای اینان عبارت بودند از: سید حسن مدرس، سید محمد صادق طباطبائی، میرزا هاشم، مؤمن‌الملک، حاجی امام جمعه خوئی، سردار معتمد رشتی، قوام‌السلطنه، حاجی آقا شیرازی، قوام‌الدوله، حاجی معین‌التجار بوشهری، حاجی حسین امین‌الضرب و حاجی محمد تقی بنکدار.<sup>۱</sup> با این وصف گروه ضدتشکیلی دست از تحریکات خود برنداشت، این گروه با مخالفت تشکیل مجلس، به واقع مانع از انجام اقدامات قانونی می‌شد و کشور را در هرج و مرج و بحران و بی قانونی نگه می‌داشت تا از آب گل آلوده ماهی بگیرد. این موضوع باعث شد، بهار تاریخچه‌ای از تشکیل گروه مزبور را برای خوانندگان بنویسد و آنتریک بازی و شیادی اینان را با ذکر مثال واضح سازد. این نخستین باری بود که بهار با شجاعت بسی نظیر و به شدیدترین لحنی این تشکیلات را آماج حمله قرار می‌داد.

مثل دوره دوم مجلس، حاجی آقا به شدت مورد نفرت گروه افراطی بود، اینان حاجی آقا شیرازی را متهم کردند که از مسیو مرنارد بلژیکی حمایت می‌کند. از سویی به روایت مورخ‌الدوله، میرزا قاسم خان صورا‌سرافیل عضو تیم افراطی این زمان، قول داده بود اعتبارنامه حاجی آقا را در مجلس رد کنند، همین طور هم شد، بعد از این ماجرا حاجی آقا به فارس رفت و در آنجا زندگی کرد تا اینکه بار دیگر در مجلس چهارم به نمایندگی انتخاب شد. اما این بار وی وقتی در آغاز مجلس، نقطه مهمی علیه افراطیون ایجاد کرد، از سمت نمایندگی استعفا داد و بار دیگر به فارس عزیمت نمود. از این تاریخ تا هنگام کشته شدن به سال ۱۳۰۸، حاجی آقا مقیم املاک پدری‌اش در روستایی به نام فاروق بود که نزدیکی‌های مرودشت قرار داشت.

به روایت بهار، ماجراهای گروه ضد تشکیلی به این صورت بود که حسین جنگ، گروهی از دمکرات‌های سابق تصمیم گرفتند این حزب را احیا کنند و مبارزات سیاسی را به صورت سازمان‌یافته هدایت نمایند. در این ایام چند تن از رهبران دمکرات‌ها در خارج به سر می‌برندند، عده‌ای مثل سلیمان میرزا اسکندری و یا سید حسن تقی‌زاده در این زمرة بودند. گروه دیگری از آنان در نقاط مختلف ایران و جهان پراکنده شده بودند، به همین جهت برخی از افرادی که در تهران اقامت داشتند، با تشکیل حزب مخالفت می‌ورزیدند. سید مهدی افجه‌ای، شاهزاده محسن میرزای نلگرفچی، سید محمد کمره‌ای، میرزا تقی بیشن، حسین پرویز و سه تن دیگر که مجموعاً هشت نفر می‌شدند، با تشکیل کمیته دمکرات مخالفت می‌ورزیدند. سید مهدی افجه‌ای از اعضای مؤثر حزب دمکرات ایران در دوره دوم مشروطه به حساب می‌آمد، قاضی و مستشار دیوان استیناف بود، وقتی روزنامه ایران نو که بعد از رسول‌زاده او سردبیرش بود در

۱. زبان آزاد، ش. ۱۵، پنج شنبه ۱۸ ذی‌قعده ۱۳۲۵، ۶ سپتامبر ۱۹۱۷، «بیان نامه».

جزیان اولتیماتوم روسیه توقيف شد، وی تنها شماره ایران نوین را به جای آن منتشر ساخت که آن هم توقيف شد. افجهای روز ۲۷ مرداد ۱۳۲۵ شمسی از دنیا رفت. حسین پرویز از همراهان سید محمد رضا مساوات بود، به قول ابوالحسن علوی در دوره اول مشروطه نشریه مساوات در واقع به کوشش او منتشر می‌شد.<sup>۱</sup> دیگر همکار گروه ضدتشکیلی سید عبدالرحیم خلخالی بود. سید عبدالرحیم خلخالی به هنگام انتشار مساوات از همکاران آن بود<sup>۲</sup>، بعد از فتح تهران رئیس دیوان محاسبات وزارت مالیه بود، به سال ۱۳۳۳ ریاست مالیه غار و فشاویه را تصدی کرد. خلخالی جزو مهاجرین بود که به هنگام آغاز جنگ خاک کشور را ترک کرد و به کمیته به اصطلاح دفاع ملی پیوست.

به هر حال تیم مذاکره‌کننده برای راهاندازی مجلد حزب، هیجده تن بودند، قرار بود مذاکرات این گروه به خارج درز نکند؛ اما افجهای به نزد شاعر السلطنه می‌رفت و گزارش جلسات را می‌داد، از آن سوی سید محمد کمره‌ای، به «دیگری» که نام او نوشته نشده است، مذاکرات درونی گروه را بر ملا می‌ساخت و آن «دیگری» مستقیماً به سفارت بریتانیا گزارش می‌داد. به زودی از این کمیسیون هیجده نفره، هشت نفر استفاده دادند، اینان همان کسانی بودند که به تشکیلات و تجدید آن اعتقادی نداشتند. ظاهر امر این بود که گفتگوها به همین جا خاتمه یافته است، اما «در پرده دو دسته خود سرانه کار می‌کردند، یک دسته به نام تشکیلات حزبی دمکرات و دسته دیگر به نام یک کمیته که عبارت از چند نفر عضو حالیه ضد تشکیل باشند.» ملک‌الشعرای بهار این گروه را «عوام‌فریبان برادرکشن» نام می‌نهاد، همان‌طور که گفته شد در بین این افراد «بینش» نام دیده می‌شد که در تحولات مشروطه به بعد هیچ‌گونه سهمی نداشت. به گفته بهار این عده از سوی ملک‌منصور میرزا شاعر السلطنه تحریک می‌شدند و فعالیت‌های تحریکی خود را شکل می‌دادند. در این بین بود که روزنامه ستاره ایران شکل گرفت، این روزنامه به زودی «آلت دست بینش مذکور و سید محمد کمره‌ای و پرویز مهرساز شد.» مهم‌ترین کانون فعالیت آنان مخالفت با تشکیل مجلس شورای ملی بود. این عده وقتی دیدند تلاش‌هایشان برای عدم برگزاری انتخابات مجلس به جایی نرسید، شروع به تحریکات دیگر کردند. گروه یاد شده پای مهاجرین جنگ را به میان کشیدند، جالب این که گروه یاد شده، تا پیش از این به همین مهاجرین انواع و اقسام ناسزاها را نثار می‌کردند و اینک تلاش می‌نمودند تا آنان را به متابه حربه‌ای برندۀ علیه حریف خود به کار گیرند.

ملک‌الشعرای بهار در ارتباط با این موضع گیری‌ها نوشت: «بینید تردستی و دورویی تا کجا و آن کسی که به اینها درس می‌دهد چه ها را پاییده است!» او ادامه داد نکته این است که روسوفیل‌های سابق مثل قائم مقام‌الملک رفیع و سپهسالار تنکابنی به اینان پول می‌دهند تا علیه

۱. رجال عصر مشروطیت، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۷۴.

دموکرات‌های میانه را مبارزه کنند. به این ترتیب «یک دسته تشکیل شد از شاهزادگان مرتজع، از تروریست‌های کوتاه‌نظر، از سپهسالارهای معلوم‌الحال و از کمال‌السلطان‌ها و کمرهای‌ها و پرویزها و بینش‌ها، همه با هم متعدد و پول‌های سپهسالار و شعاع‌السلطنه بود که در بین جراید منتشر و فحش بود که از سر تا قدم کسانی را که با این دسته یا با یکی از این دسته‌ها طرف بود فرامی‌گرفت.»

به قول ملک‌الشعراء، اوج رسالت این تشکیلات این بود که در تهران بنای فساد گذارند، هیاهو و آشوب به راه اندازند و بحران سازی کنند، آنگاه «کودتای سختی شروع نموده و اساس مشروطیت را به یک دیکتاتوری غیر معلومی مبدل سازند.» او نوشت مثله نان که هنوز سامانی نیافته است «زیر سر اینان بوده و هست و حالا هم دولت دو مقابل قاعدة معمول گندم به خبازخانه‌ها می‌دهد و همین تشکیلات خائنانه است که گندم را مخفی نموده و نان را به این شکل درآورده و اگر روزهای خواندن رأی حس شود که افراد صالح دارای اکثریت خواهند بود، همین نان را وسیله قرار داده و یک آشوبی به پا خواهند کرد.» نکته مهم‌تر این بود که افراد «اخیراً با یک قسمت از یکی از احزاب هم عهد شده و به نام طرفداری از یک رژیم دیگر که بر بادی ملک و ملت را شامل خواهد بود، در مازندران اجتماعاتی بر پا کرده و در این زمینه نیرنگ‌ها ساخته‌اند!» او نوشت دولت هم این افراد را می‌شناسد و از اهدافشان نیز مطلع است، اما معلوم نیست چرا با آنان برخورد نمی‌کند. تشکیلات موردنظر بهار به ریاست امیر مؤید سوادکوهی در مازندران فعالیت داشت و اینان از طریق فردی به نام شیخ عبدالعلی لاریجانی مدیر مجله اسلام با آن همکاری می‌کردند.

در این مقاله از شیخ ابراهیم زنجانی و مخبر‌السلطنه هدایت، تمجید شده و یادآوری گردیده بود که با وجود اینکه این افراد هنوز در قید حیاتند؛ عده‌ای با ادعای دموکرات بودن، راهی دیگر در پیش گرفته‌اند: «باید مرد در آن ملکی که امثال این مردمان بزرگ تاریخی را که هنوز خسته نشده و شب و روز برای ایجاد یگانگی، برای ایجاد قوت ملی، برای ایجاد مرکزیت و برای جلب اکثریت دموکرات‌ها کار می‌کنند، به قول سفله مدیر ستاره و نویسنده بی‌شرف او<sup>۱</sup> غیر خادم نامیده شده و آنگاه سید محمد کمرهای، حسین آقا [پرویز]، میرزا تقی خان [بینش] که به قدر سرمویی به این مملکت خدمت نکرده و تمام حرکاتشان از اول تا کنون حقیقتاً خیانت بوده است، فرقه‌گردان و لایق اداره کردن جمعیت و عضو مرغوب باشند؟!» ملک‌الشعراء نوشت غایت آرزوی اینان به تعویق انداختن انتخابات مجلس و جلوگیری از تشکیل مجلس چهارم است، اما «محال است مجلس ملی به تأخیر افتاده و بدین وسیله شهر

۱. منظور حسین صبا مشهور به کمال‌السلطان است، این مرد زمانی که آفتاب منتشر می‌شد نخستین مدیر آن بود و به نام ح. عبدالوهاب زاده امضا می‌کرد، عبدالوهاب پدر حسین صبا بود.

آشوب شده و کاینه سیاهی که شما می‌خواهید بر روی کار بیاید.»<sup>۱</sup> اما نظر بهار محقق نشد، با اینکه انتخابات برگزار شد، اما تشکیل مجلس وقتی صورت گرفت که اینان به مراد خود رسیدند؛ آن روز دیگر رضا خان سردار سپه در عرصه سیاسی ایران یکه‌تازی می‌کرد.

آری! این گروه شهرآشوب و غوغاسالار که از سویی دست در دست کمیته مجازات داشتند و از سویی خود در بحران‌های عدیده این دوره مثل قحطی نان آن هم در تهران؛ ذی سهم بودند، به تلاش و تکاپوی خود ادامه دادند. گروه ضدتشکیلی اقلیتی بیش نبود، اقلیتی که فریادش از همه بلندتر بود. اینان تربیون‌های روزنامه‌ای خود را بهترین ابزار غوغاسالاری قرار داده بودند، همان‌طور که بهار گفته بود؛ هدف‌شان کودتای سیاهی بود تا بنیاد مشروطه را براندازند و یک رژیم دیکتاتوری برقرار سازند؛ بالاخره هم به مقصود خود رسیدند البته زمانی که با همین بحران‌سازیها راه را بر کودتای سیاه سوم اسفند سال ۱۲۹۹ هموار ساختند. بهار این افراد را به این شکل طرف خطاب قرار داد: «هان ای شیادان خدانشناس، ای مؤسسین اختلاف خانمان‌سوز حزبی که خاک بر سر شما و و اعمال شما.»<sup>۲</sup>

درست در حالی که سایه‌های نفرت‌انگیز قحطی از هر سو دیده می‌شد و درست در ایامی که مردم در مقابل دکان‌های نانوایی تجمع می‌کردند و از گرسنگی حتی نای فریاد کشیدن نداشتند؛ مناقشات حزبی به اوج خود رسید. هر روز سر و صدای گروه ضدتشکیلی و ارگان آنها یعنی ستاره ایران به هوا بلند بود. در این حال و هوا بود که اکثریت دمکرات‌ها برای جلوگیری از تعمیق بحران راه چاره‌ای اندیشیدند؛ آنان از طرفداران خود و نیز روزنامه‌های همسوی با خود خواستند در مقابل حملات مخالفین سکوت کنند و «موقع حاضره مملکت را در نظر گرفته از هرگونه تظاهرات طرفیت آمیزی اجتناب کنند.»<sup>۳</sup>

بعد از اینکه کمیته مجازات لو رفت و بعد از اینکه معلوم شد دمکرات‌های ضدتشکیلی با آنان مرتبط بوده و حتی هدایت آنها را بر عهده داشته‌اند، روز دوشنبه سیزدهم ذی‌حججه سال ۱۳۳۵ مطابق با یکم اکتبر ۱۹۱۷، روزنامه ایران اعلانی منتشر کرد و انحلال دمکرات‌های ضدتشکیلی را اعلام داشت. به مناسب این حادثه ملک‌الشعرای بهار مقاله‌ای نوشت که از مضمون آن این‌گونه مستفاد می‌شد که یکی از محورهای اختلافات در صفوف حزب دمکرات و تقسیم آن به تشکیلی و ضدتشکیلی موضوع کیفیت برخورد با انقلاب روسیه است که از زمان جنگ اول جهانی وجود داشت. شاید برای هر خواننده عجیب به نظر آید که بین انحلال تشکیلات گروه ضدتشکیلی و بحث بهار در مورد انقلاب روسیه چه نسبتی می‌تواند وجود داشته باشد. بهار نوشت: «ما نهضت روسیه را نه تنها در ایران بلکه در تمام عالم مؤثر

۱. زبان آزاد، ش. ۲۰، سلحنج ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۶، «از روی ناچاری.»

۲. همان.

۳. همان، ش. ۲۱، ۵ شببه ۲ ذی‌حججه ۱۳۳۵، ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۷، «خطار.»

می دانستیم، آیا می شود منکر شد که نهضت انقلابی روسیه تعهد تزاریزم را یک باره از گردن آزادی خواهان نصف آسیا برداشت؟ و آیا این تأثیرات حی را که در دنیا از این نهضت حادث شده بود، بایستی ما تنها انکار کرده و باز در زاویه خمول خزیده و می گفتیم دروغ است! هرگز، بلکه وظیفه ما بود که از جریان حوادث عظیمه دنیا مطابق ناموس هر حزب حامی استفاده نماییم و شروع به استفاده نمودیم، ولی مخالفت حزبی مانع از سرعت حصول نتیجه شده و مثل لنگری که به پای یک شناور گیر کند، ما را به ته دریا و زیر موج های خروشان می کشانید.<sup>۱</sup> بهار از گروه دمکرات های ضد تشکیلی دعوت کرد رو به سوی اتحاد آورند، بار دیگر با هم یکدل و یکزبان شوند و با هم در راستای رسیدن به اهداف ملی در چارچوب مشروطه تلاش کنند. اما این دعوتی بیهوده بود، زیرا گروه مذکور به این آسانی دست از بحران سازی نمی کشید، به عبارت بهتر این گروه در صدد فعالیت برای اجرای اصول مشروطه نبودند که به این آسانی تن به اتحاد دهنند؛ آینده نشان داد که گروه ضد تشکیلی همچنان در راه اجرای اهداف خود مصراست.

حتی مدتی بعد که باز هم وثوق کاینه مجدد خود را تشکیل داد، بالصرایح کمرهای را مورد خطاب قرار داد و خاطرنشان ساخت گروه او جز تهمت و بهتان چیزی در چته نداشته و همان را هنوز ادامه می دهد. کمرهای که وانمود می کرد به خون وثوق تشه است، در این زمان مبالغی از او برای تأمین معاش بازماندگان کمیة مجازات دریافت می کرد، او توانست مبلغی برای کمک به گروه برلنی ها دریافت دارد و خلاصه اینکه از مواضع قبلی خود علی رغم شعارهای شداد و غلاظ خاطراتش، عدول کند.

آبان ماه سال ۱۲۹۸، وثوق الدوله بخشی از اختلافات دیرینه گروه ضد تشکیلی را با خود به سید محمد کمرهای رهبر این تشکیلات بازگفت. او خاطرنشان کرد در ابتدای فعالیت سیاسی خود و نیز دوره بعد از مشروطه، برخلاف تبلیغات مخالفین، چندان مناسباتی با انگلیسی ها نداشته و به عبارتی رابطه اش با آنان خوب نبوده است. او گفت نخستین گام ها برای انعقاد قراردادی از نوع قرارداد ۱۹۱۹ در دوره صدارت سپهسالار برداشته شد. وثوق توضیح داد که آن زمان او موفق شد این تلاش ها را ختی سازد، این امر در دوره نخست ریاست وزرایی او صورت گرفت. او ادامه داد در آن زمان روس ها بخشی از کشور را رسماً به اشغال خود در آورده بودند، عده ای از تهران مهاجرت کردند، «حالا من نمی دانم از چه نقطه نظر رفته؛ آیا خدمت یا خیانت» بود، به هر حال وضعیت کشور مغشوش بود. وثوق ادامه داد در آن شرایط محسن نجم آبادی از او پرسیده است آیا تشکیل احزاب لازم و برای کشور مفید است یا نه؟ «من گفتم البته ملت در حالت بیداری [باشد] و یک پشتیبان هم دولت از آنها داشته باشد بهتر

۱. همان، ش ۲۶، سه شنبه ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۵، ۲ اکتبر ۱۹۱۷، «به مناسبت اعلان انحلال مؤسسات دمکرات ضد تشکیلات».

است.» نجم‌آبادی پرسید آیا دمکرات‌ها هم می‌توانند تشکیلات خود را مجدداً راه اندازی کنند؟ پاسخ وثوق مثبت بود. دمکرات‌ها تشکیلات خود را راه‌اندازی کردند، اما به قول وثوق «بعد یک دسته پیدا شدند و بنای معارضه را گذارند و کار به جایی رسید که ضدتشکیل چه نسبت‌ها به من داد و در ستاره ایران چه به من نوشت و آن قضیه کمیته مجازات و آن هنگامه‌ها که برای من در آوردن تا آنکه من از کار کناره کرده و در این اوآخر که دیگر نزدیک بود رشته کلیه امور بالکلیه از میان ببرود و من خودم ابدآ خیال و میل به دخول در کار نداشتم؛ سایرین یا وجدان خودم یا شاه و فکر مملکت و ملت مرا وادرار به تکفل این کار و قبول این بار نمود. اگر چه شما<sup>۱</sup> مرا فاسد و خائن به مملکت و ملت به نظرتان می‌آید، اما به مقدسات و سایر محترمات آئین و مذهب که ابدآ جز حفظ و ترتیب امور مملکتی چیزی در خیال نداشته.»<sup>۲</sup> اینها همه شرح گفتگوی کمره‌ای است با وثوق در دوره دوم ریاست وزرایی او.

پیش از این مشاجرات قلمی بین ستاره ایران و نوبهار، منجر به تعطیلی نوبهار شد، این حادثه در دوره ریاست وزرایی علاء‌السلطنه روی داد که مورد حمایت گروه بحران‌ساز بود. از این زمان تا مدتی بعد، روزنامه زبان آزاد به جای نوبهار منتشر می‌شد، این زمان درست مصادف بود با لو رفتن اعضای کمیته مجازات. زبان آزاد تحولات این زمان را به بهترین وجهی بازتاب می‌داد. مدیر زبان آزاد معاون‌السلطنه یکی از برادران دکتر محمد مصدق بود.<sup>۳</sup> بالاخره به تقاضای بهار و به دستور احمد شاه از چهاردهم محرم سال ۱۳۳۶ از روزنامه نوبهار رفع توقیف شد و بار دیگر انتشار خود را از سر گرفت، چند روزی قبل از این موضوع، روزنامه کوکب ایران که مدتی به جای ستاره ایران منتشر می‌شد، توقیف شده بود، این روزنامه در ابتدای امر با کمیته مجازات همسو بود و از عملیات آن دفاع می‌کرد.

### ۳. مجادله‌های مطبوعاتی: رعد، ستاره ایران و نوبهار

روزنامه‌ها در این دوره از تاریخ ایران نقش بسیار مهمی در مشوش کردن فضای فرهنگی و

۱. منظور گروه ضد تشکیلی و به طور مشخص شخص کمره‌ای است.

۲. کمره‌ای، ج ۲، صص ۱۱۹۳-۱۱۹۴.

۳. جواد خان معاون‌السلطنه فرزند میرزا هدایت وزیر دفتر بود و نوه میرزا حسین خان مستوفی معروف به آشتیانی. جواد خان مدت‌های مديدة پیشکار مالیه گیلان بود، سپس به کارمندی وزارت مالیه و مستوفی گری کرمانشاه و صندوق‌خانه سلطنتی منصوب شد. به سال ۱۳۲۲ قمری از مالیه کناره گرفت. چون در وزارت خارجه شغل مناسبی به او داده نشد، از تهران مهاجرت کرد و در ملک خود واقع در خمینه کرمانشاه توطن گزید. وقتی جنگ اول جهانی به ایران کشیده شد، به اردوی مهاجرین پیوست و در همین زمان خساراتی به املاکش وارد آمد. در همین اوضاع و احوال بیمار گردید، پس به بروجرد رفت و سال ۱۳۳۵ به تهران بازگشت. در همین سال روزنامه زبان آزاد را منتشر ساخت. آخرین شماره روزنامه روزنامه زبان آزاد روز چهارشنبه ۱۳ محرم‌الحرام سال ۱۳۳۶ منتشر گردید، این سی و پنجمین شماره این روزنامه بود. آخرین شماره زبان آزاد به جای چهار صفحه معمول، فقط دو صفحه داشت.

سیاسی - اجتماعی جامعه داشتند. از نظر فرهنگی اشاره به یکی از مطالب روزنامه ارشاد خود گویاست. روزنامه ارشاد یکی از روزنامه‌های افراطی پایتخت بود که ادعا داشت حامی آلمان و علیه دولتین روس و انگلیس است، روزنامه یادشده در این موضع خود بی‌نهایت افراط می‌کرد. در این روزنامه ملک‌المورخین فرزند لسان‌الملک سپهر نویسنده ناسخ‌التواریخ برخی مطالب کوتاه و ادبی می‌نوشت و برخی از اغلات مصطلح فارسی را تصحیح می‌کرد. از این مهم‌تر حاجی میرزا ابوالقاسم‌خان مراغی در پاورقی این روزنامه مطالبی می‌نوشت با عنوان «گفتار پارسی». سلسله مقالات گفتار پارسی مسبوق به سابقه بود و از زمان انتشار روزنامه ایران نو، تلاش داشت سره‌نویسی را در ادبیات ایران ترویج کند و زبان و ادبیات فارسی را از لغات عربی پیپراید. در آن زمان ابراهیم پورداوود در این زمینه پیشگام بود. اما یک نکته پورداوود را از مراغی متمایز می‌ساخت، مراغی تلاش داشت لغات جعلی را که در دستایر<sup>۱</sup> وجود داشت، به جای لغات مرسوم نشاند و در این میان پیشنهادهای مضحكی می‌داد.

مراغی در این کوشش خود از لغات مجعلو دستایری فراوان بهره می‌برد، لغاتی که هیچ ریشه‌ای در تاریخ ایران نداشتند و تعداد زیادی از آنها بسیار خنده‌آور به حساب می‌آمدند. مراغی به طور مثال به جای لغت کتاب از واژه مهرک استفاده می‌کرد، چاغ را به جای وقت می‌نشانید، می‌گفت نام فارسی لغت بشر، رنگین است! به جای واژه کلمه که عربی بود، از لغت نوله استفاده می‌کرد، می‌گفت به جای نتیجه بگویید: ورزه؛ به جای لغت نطق از کردیز و به جای قوه متفکره از توش نیزند و به جای مباحثه از نویسه باید استفاده کرد. البته واژه‌هایی مثل وخشون به جای نبی و منش به جای طبع در آثار کهن ایرانی وجود داشتند، اما بقیه لغات از جعلیات دستایری بود که حتی واکنش محمد فزوینی و بالاتر ابراهیم پورداوود را در پی داشت. خلاصه اینکه «خیلی از این لغات دور از ذهن می‌نویسد که به زبان وحشی‌های امریکا و افریقا شبیه‌تر است تا به زبان فارسی ما».<sup>۲</sup> این ابوالقاسم آزاد مراغی درست در سال ۱۳۳۴ قمری خودش هم مجله‌ای به نام «نامه پارسی ما» منتشر می‌کرد، این نشریه حدود یک سالی منتشر شد و مجموعاً بیست و سه شماره را در اختیار خوانندگان قرار داد. ظاهراً او بر همین مبانی جعلی خود، فرهنگ نامه‌ای هم نوشت که البته به چاپ نرسیده است.<sup>۳</sup>

۱. مجعلو کتابی در دوران سلطنت اکبرشاه در قرن دهم هجری بدست شخصی به نام آذر کیوان فراهم شده است و آن را به پیغمبری مجعلو از ایران باستان به نام ساسان پنجم نسبت داده و خود آن را ترجمه و تفسیر کرده است. این کتاب بعدها به طبع رسید و مایه گمراهی فرهنگ‌نویسان شد و لغات ساختگی آن از راه فرهنگ‌ها در شعرهای شاعرانی مانند شبیانی و ادب‌الممالک و فرصت راه یافت و غلط‌های تاریخی آن نیز وارد تاریخ دوران قاجار شد. بعضی از لغات دستایری امروز در میان فارسی‌زبانان رواج دارد. لغتنامه دهخدا، ج ۷، دوره جدید، بهار ۱۳۷۳، ص ۹۴۷۴.

۲. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۴۵۷.  
۳. آینده، سال هیجدهم (۱۳۷۱)، صص ۴۰۵-۴۰۸.

در اوایل محرم سال ۱۳۳۶ روزنامه ستاره ایران از احتمال سقوط کابینه علاءالسلطنه که به دنبال سقوط وثوق روی کار آمده و «عملیات وطن پرستانه‌اش مخصوصاً از حیث روابط خارجی آن را محبوب وطن پرستان و مورد خصم دشمنان خارجی و منفعت پرستان داخلی ساخته» یاد کرد. ستاره ایران در سرقاله خود نوشت کابینه علاءالسلطنه با حملاتی از «طرف گرگ‌های مملکتدار بیگانه و موشان مفت‌خوار خانگی» مواجه بود. به طوری که می‌دانیم این امر حادث نشد، کابینه سقوط نکرد اما ترمیم شد، اما این ترمیم مورد پسند گردانندگان ستاره ایران و جناح تندرو همسوی با آنان نبود. ستاره ایران ابراز تأسف کرد از اینکه در ایران مدارس لازم برای تربیت مردانی که می‌خواهند مدیریت کشور را به دست گیرند وجود ندارد، و به جای آن پاتوق‌هایی «برای چهره شدن... یاوه‌گوها در میدان سیاست موجود است.» روزنامه مزبور گلایه داشت که در دوره استبداد رجالی در کلاس‌های مقدماتی برای ایران تربیت کردند، اما چه رجالی؟ به گمان نویسنده این رجال هیچ فایده‌ای به حال کشور ندارند و «اگر روشی از آنها به ظهور رسد، چون نور صاعقه است که آتش به خرمن هستی وطن می‌زند و اگر برای تجدید هوای سیاست اهتزازی از آنان مشهود گردد، خاک مذلت بر فرق وطن می‌ریزد.» به نوشتۀ ستاره ایران رجال قدیم نمی‌توانند پرچم‌دار تجدید شوند، «رجال قدیم که استخوان‌های پوسیده هیکل استبداد و اسکلت کرم خورده اداره دلخواه‌هند، ممکن نیست چهارچوب کشتنی نجات و چوب‌بندی عمارت تجدید شوند.»

ادارات جدیدتأسیس به دست کسانی اداره می‌شود که همان «رجال محافظه‌کار» قدیمند. اینان خشتنی کج را بنا نهاده‌اند که تاثیریا کج بالا می‌رود، این رجال حالت سدی را پیدا کرده‌اند که به دست معمار ناشی ساخته شده و نتیجه این سد بازگردانیدن آب به کویر و سوره‌زار است. مثل ادارات ایران «مثل مسجدی است که برای ترویج دین اسلام بنا شده و مغان و هیربدان و کشیشان در گوشه‌های آن آتشکده ساخته و زثار به گردن مؤمنین بندند.» این ادارات مثل حمامی هستند که جامۀ معصومیت از تن مراجعین به در آورده و آنان را به کثافت آلوه می‌کند و با جامه خیانت از حمام بیرون می‌برد. نویسنده آورده بود: «در ادارات و وزارت‌خانه‌های ما به جای اینکه به وسیله ترقی تدریجی و اجرای اصول مجازات و مكافات رفته‌رفته رئیس و حاکم و نماینده پارلمان و وزیر تربیت کند به واسطه ترویج اصول هواداری و لابالیگری؛ خائن به ظهور می‌رسد و اصول «پارتی بازی و توسل به متفذین را معمول ساخته» و حس خدمت و فعالیت را کشته‌اند.

از وزارت داخله و مالیه و سایر اداراتی که به نحوی از انحا زیر نفوذ آنها بود، سخن به میان آمد، اداراتی که مثل «ترتیب قدیم هندوستان طبقات مختلفه» در آنها وجود دارد، عده‌ای هرچند هم مصدر خدمات درخشنان شوند، نمی‌توانند حداقل از مقام منشی اوّل ترقی کنند و «دسته دیگر اگر مرتکب هزار خیانت گردند همیشه مسند حکومت و ایالت و امانت و

پیشکاری مالیه، تیولشان است.

چرا وضع چنین است و امیدی هم به نسخ آن نیست؟ «برای اینکه وزرا عهد [گذشته] مایل بوده‌اند اقوام و بستگان نالایق آنها همیشه مندھای عالی را اشغال کنند و کبر و نخوت آنها اجازه نمی‌داده است پسر یا برادرزاده خود را در رتبه ملازمت خدمت یا ثباتی<sup>۱</sup> ببینند.» رجال کهنه نسبت به تجلد بعض دارند، آنان «شهرت زمامداری» دارند و برای خود و طبقه خود برتری قائلند و این امر هرگز اجازه نمی‌دهد در تربیت بهتر از خود، قدمی بردارند. این رجال محافظه‌کار تا دم آخر و «نفس و ایین برای خفه کردن نطفه ترقی در رحم مشروطیت می‌کوشند و هرگز راضی نمی‌شوند نفوذ دولت و هیئت جامعه جانشین قدرت و نفوذ شخصی آنها شود.» این رجال که نسل اندر نسل به رشوه‌خواری خو گرفته‌اند و از پرتو تصدی پدرانشان در یک منصب دولتی جلال و شکوه برای خود درست کرده‌اند، به حقوق مشروع اداری خود رضایت نمی‌دهند و خرج خود را میزان دخل معین نمی‌کنند و «محال است جز این اصول دیانت‌کش و مملکت ویران کن را رواج دهند.» اینان به تدبیر گوناگون، دیگران را همنگ خود می‌سازند، اشخاص درست کار را تنزل می‌دهند و یا منکوب ساخته و گوشمالی می‌نمایند.

سرمقاله‌نویسنده ایران رجالت ستاره ایران را پروردگان دامان استبداد و یادگارهای عهد آتیلا و چنگیز نام نهاد که بقای آنها به مفهوم بقای فساد اخلاق اداری و رشوه‌خواری است: «این است نظریات اساسی که صرف نظر از سازش رجال قدیمی با اجانب، علاقه‌مندان به ترقی ملت و تهذیب اخلاق اداری مملکت را در مقابل بعضی پیشامدها سراسیمه و دیوانه می‌کند و این دیوانگان را در خرابه اخلاق عمومی دچار سنگ طعن کودکان ناامل و ولگرد وطن می‌سازد.»

به نظر نویسنده که کسی جز صبا نیست، برای اصلاح امور باید مسلک محافظه‌کاری را رها ساخت، باید مرهم زخم مملکت را فقط استخوان بداند و «بخواهند شغل وزارت را به طبقات دویم و سیم که از ارتباط با اجانب دورتر و به مجازات نزدیکترند تفویض کنند، قحط الرجال کمتر محسوس گشته و اکل میته مباح نشود.» نوشته شد ملت باید کاینه علاء‌السلطنه را حمایت کند، از هر قسم اقدامی که هیئت دولت را از نظر مسائل داخلی و خارجی دچار محظوظ کند پرهیزد، لختی صبوری و ممتاز پیشه نماید و با هوشیاری و بیداری که به قول آنها لازمه یک ملت آزاد است عملیات دو عضو جدید کاینه را تعقیب نماید. در خاتمه آمده بود: «ما امیدواریم رفتار دو عضو جدید به نفع مملکت ما را از بدینی پشیمان و عقايد ما را به برهان حسی تکذیب کند.»<sup>۲</sup>

۱. به تشدید ث و ب، به معنی اندیکاتور نویس یا کارمند دیرخانه.

۲. ستاره ایران، سال سوم، ش. ۶۰، یکشنبه سوم محرم الحرام ۱۳۳۶، ۲۱ اکتبر ۱۹۱۷، «تأسفات ما».

دو عضو جدید کایینه، شاهزاده عین‌الدوله و احمد قوام‌السلطنه بودند که از داوطلبی وزارت منصرف شدند. ستاره ایران این موضوع را به فال نیک گرفت و نوشت: «خوشبختانه اقتضای عصر تجدّد که به وسیله تمایلات افکار پاک و بی‌آلایش وطن‌پرستان و انعکاس آنها در جراید ملی نمایش داده شد از یک پیش‌آمد ارتقای که عضویت دو عنصر غیرمعتمد در هیئت وزرا باشد جلوگیری نمود و شاهزاده عین‌الدوله و آقای قوام‌السلطنه موافق اطلاعات واصله از داوطلبی وزارت منصرف گشتد». ستاره ایران این مسئله را «مفهومیت قابل تبریک تجدّدپروری بر ارجاع و یک غلبه شایان تقدیر وطن‌خواهی بر بیگانه‌پرستی» دانست. نیز به گمان او این مسئله به منزله غلبه ترقی بر ارجاع و ممانعت از «متابعه فرمان بازگشت فرمانده محافظه‌کاری» است. نویسنده ادامه داد: «پیش فراول محافظه‌کاری و ارجاع شکست یافت، اما قلع و قمع نشد و اردوانی شقاوت از عدم موفقیت طلایه‌[دار] خود قدری متعبیر و مأیوس گشت، بدون اینکه متلاشی و منهزم گردد».

صبا ادامه داد این اردوان را که «سیاهی لشکر ذلت ملی» بود و به «جهل و غفلت عمومی متکی است»، پس از یأس از غلبه با وسائل موجود، در صدد تکمیل تجهیزات خود برآمده «مهماً خدّعه و نیرنگ از خارجه تحصیل و از عناصر جبون یا اشرار بی‌لگام تهیه عده خواهد کرد.» از ابرام غول محافظه‌کاری و لجاج دیو ارجاع سخن به میان آمد که هیچگاه اجازه نمی‌دهد عناصر ناپاک آسوده نشته و مملکت را آسوده گذارند. به نوشه ستاره ایران اعیان و اشرف، پروردۀ عهد استبدادند و «ممکن نیست عادتی را که طبیعت ثانوی آنها شده با تغییر زمان با تبدیل اسم طرز حکومت عوض کنند.» این «عنصر خبیث» همان است که «برای سوار شدن بر خر آرزو، عیسی را به دار آویخته» و «دجال را به رتبه سرداری می‌رساند.» این عنصر متند باعث به چاه افتادن «یوسف و جاهت ملی» شده و نیز باعث می‌شود تا فرعون نخوت و غرور در وطن ریشه بدوازد. اعیان و اشرفند که برای پاشاندن خاک به چشم مخالفان خود، طوفان به پا می‌کنند، باعث قتل امیرکبیر می‌شوند و زمانی که دنیا در موقعیتی بسیار خوب قرار دارد، ایران را از برکت افکار عالیه محروم می‌سازند. اگر خدّعه و دیسیه این اعیان و اشرف نبود در زمان ناصرالدین‌شاه که بهترین موقعیت برای کشورهای آسیای مرکزی بود، کشور به صورت قانونی اداره می‌شد، افغانستان و بلوچستان و جزایر خلیج فارس از دست نمی‌رفت، نفوذ خارجی در کشور بسط نمی‌یافتد، فقر عمومی و بیکاری و بیکارگی شایع نمی‌شد و از مشروطه به نحو درستی استفاده می‌گردید: «متأسفانه هفتاد سال عمر عزیز مملکت ایران به کشمکش هوسناکانه درباریان و رقبات دیسیه‌کارانه رجال و متنفذین گذشت و قدم به قدم ایران را که از اثر بهار ترقی عالم می‌بایستی به جنبش آمده باشد به بستر فلنج و گورستان اضمحلال نزدیک کردند.»

ستاره ایران توضیح داد همین عنصر اعیانیت و اشرفیت است که می‌خواست «دوره

درخشنان عهد احمدی<sup>۱</sup> را به ننگ کترل مالیه به دست اجانب و تسلط نظامی بیگانه بر مملکت سیاه و تاریک کند<sup>۲</sup> و تا اندازه‌ای این مقصود خبیث را از پیش برده و هنوز شاهکار وطن فروشی خود را ناتمام و کارنامه خلافکاری و نمکنشناسی خود را نیمه‌کاره تصور کرده برای ختم آن بی‌خجالت، موقع مناسب می‌طلبد.» شدت و ضعف ظهور این دسته افراد با درجه فراموش‌کاری ملت تناسب دارد، اگر در کشور در مقابل مشاهده اعمال این دسته افراد به استدلالات آنها که با صفت «خطاطی و جانی» نام برده شده بودند، گوش فراداده نشد و منطق «انشاء الله گریه است» مبنای اخذ نتیجه از قیاس‌ها باشد، «حس خجلت و شرم‌ساری معدهم خواهد شد.» نویسنده خود را «هوادار صمیمی مقام سلطنت عظیمی» معرفی کرد، او خود را فردی از گروهی دانست که «شاه پرستی را با وطن‌پرستی» متراffد می‌داند، به همین دلیل خطرات ناشی از تفویض امور به «دست چین‌خورده اعیان و رجال و اشراف نادرست عهد مشروطیت برای ملک و ملت متصور است و بالطبع نتیجه‌اش صفحات روشن این عهد سلطنت ملی را لکه‌دار خواهد کرد.» از شاه خواسته شد امور را به دست اشخاص تحصیل‌کرده‌ای دهد که معروف به درستی‌اند و در همان طبقه اشراف و «محترمین» هم یافت می‌شوند، اما نویسنده توضیح داد از «بیم انتساب به طرفداری؛ از ذکر اسم آنها» خودداری می‌کند. او نوشت همان‌طور که هیچ زارع و یا باگبانی تا روزهای آخر عمر از تلاش معاش و سعی در تقلیل زحمت اولاد و غرس اشجار و دائز کردن اراضی خودداری نمی‌کند، لازم است در عرصه سیاسی هم برای آینده کشور فکری شود. اما درست زیر همان مطلبی که نوشته بود بهتر است قدرت را به دست اشخاص تحصیل‌کرده‌ای که در طبقه اشراف وجود دارند سپرد، این بار نوشت: «بلی طبقات رنجبر که از کیش خودپرستی بیگانه‌اند بهتر وظایف طبیعی خود را حس کرده یا از حسیات خود، که احکام الهی و نازل بر نبی باطن است، بهتر پیروی می‌کنند. ولی طبقاتی که اداره امور و آبادانی مزرعه مشترک سیاست به عهده آن‌هاست برای اثبات لزوم وجود خود حاضر نیستند بگذارند یک نفر مرد کار یا وزیر و حاکم برای آینده تربیت شود.»<sup>۳</sup>

در همین شماره احمد متین‌الدوله دفتری مقاله‌ای در صفحه اول روزنامه چاپ کرد و در آن مقاله نوشت از بد و مشروطیت تاکنون طرح‌ها و شالوده‌های مختلفی برای ایجاد اساس اصلاحات در کشور دنبال شده است، یکی اصلاح معارف را بر هر چیزی مقدم می‌داند، آن دیگری می‌گوید باید مالیه را اصلاح کرد، سومی بر این باور است که فلاحت را باید توسعه داد، دیگری از تأمین قوای تأمینیتی سخن به میان می‌آورد و قس علی‌هذا. همه این پیشنهادها درست است زیرا بالاخره همه راه‌ها به رم ختم می‌شود. به طور کلی منظور از تمام این

۱. یعنی دوره سلطنت احمد شاه قاجار.

۲. اشاره به قرارداد سپه‌الار تکابنی در مورد تسلط دادن روس و انگلیس بر مالیه ایران.

۳. همان، ش. ۶۱، پنجم محرم‌العام ۱۳۲۶، ۲۳ اکتوبر ۱۹۱۷، «امید حس ترمیم».

راه حل‌ها اصلاح کشور بود، اما اینک سؤال این است که چرا بعد از دوازده سال از گذشت مشروطه، هیچ یک از اصلاحات پیشنهادی انجام نشد؟ چرا حتی یک گام در اصلاح اداره امور برداشته نشد؟ چرا طرح‌های ارائه شده در کشورهای دیگر باعث سعادت و ترقی می‌شود اما در ایران عقیم و خشی می‌ماند؟ به نظر متین دفتری تجربه‌های تلغخ و ناگوار به اندازه‌ای است که صاحبان فکر را مایوس کرده و «دیگر هیچ کس امید اصلاح در این مملکت ندارد.» متین دفتری خاطرنشان ساخت هر کاری کارکن نیاز دارد، به عبارتی باید برای هر کار اشخاص مناسب را پیدا کرد نه اینکه برای اشخاص به فکر یافتن کار بود. وی نوشت در صحنه سیاست ایران افراد معددی هستند که هر کدام نقش خاص خود را بازی می‌کنند، چشم تماشاجی هم به ظاهر است و دارای عقیده راسخی نیست، به همین دلیل تحت تأثیر ظواهر قرار می‌گیرد. صحنه نمایش سیاست ایران «به دست یک دسته مقلدین افتاده است که به واسطه نفوذگاهی سویی که دارند این صحنه را مونوپول [انحصار] خود قرار داده‌اند.» اداره کنندگان امور افراد معددی هستند که نمی‌توان آنها را مظہر ملت ایران دانست. این افراد محدود و معدد دانمای سرگرم نمایش دادن هستند و لباس عوض می‌کنند، مردم هم که تماشاجی هستند به آسانی فریب می‌خورند. در ایران این دسته شیاد، کارها را بدون استحقاق ریوده‌اند و اجازه نمی‌دهند کار به دست کارکن بیفتد. علت اینکه طرح‌های اصلاحی در کشور پیش نرفته است، به دلیل وجود «مونوپول‌چیان» است. اینان نمی‌گذارند کار اصلاحات پیش روی، زیرا در آن صورت وجود آنان زائد خواهد بود. بنابراین برای هرگونه اصلاحی باید اصلاح طلب پیدا کرد، «اصلاح طلب کسی است که دماغش<sup>۱</sup> نایل به اصلاح و تجدد باشد و اصلاح را محل هستی خود نداند.» برای ترقی کشور باید آمال بلند داشت، آمال بلند هم در جوانان وجود دارد. در ایران چون جوانان عملاً کاری مهم به دست ندارند، کشور مرده است. باید ایران زنده شود و در کالبد آن روح جوانی حلول نماید، «اگر می‌خواهید اصلاح پیشرفت کند کار را باید به جوان‌ها واگذار کنید.» باید در آینده کار را به جوان‌ها سپرد تا محافظه کاران؛ در آن صورت پیشرفت اصلاحات تضمین خواهد شد.<sup>۲</sup>

اشکال اصلی متین دفتری این بود که تصور می‌کرد هر که جوان است الزاماً از محافظه کاری فاصله دارد، حال آنکه ضرورتاً چنین موضوعی از نظر منطقی صحیح نیست. دوم اینکه او توجه نداشت همین جوانان هم برای انجام هرگونه اصلاح نیازمند برنامه و نظریه راهنمای عمل هستند، حال آنکه هیچ طرح، برنامه و نظریه بخصوصی که قابلیت اجرایی داشته باشد، پیشنهاد نمی‌شد. فقدان نظر بود که راه را بر بحران‌های عملی هموار می‌ساخت، به طور مشخص همین شعار و هیاهو راجع به محافظه کاران را می‌توان مثال زد. گروهی که در

۱. یعنی اندیشه‌اش.

۲. همان، ش. ۶۰، یکشنبه سوم محرم الحرام ۱۳۳۶، ۲۱ اکتبر ۱۹۱۷، «کار را باید به جوان‌ها واگذار کرد.»

به طور مشخص همین شعار و هیاهو راجع به محافظه‌کاران را می‌توان مثال زد. گروهی که در ایران گردش قدرت را هدایت می‌کردند و زمام امور به دست آنان اداره می‌شد با چه تعریفی محافظه‌کار خوانده می‌شدند؟ با کدامیں تعریف جوانان مورد نظر متین‌الدوله اصلاح طلب بودند؟ آیا کوییدن بر طبل شعارهای پر سروصدای دست یازیدن به قتل و یا جلوگیری از تشکیل مجلس را می‌شد اصلاح طلبی نامید؟ به طور قطع چنین نبود، اما شگفت آنکه همین گروه، خود را مصدق اصلاح طلبی می‌خواندند حال آنکه هیچ کدام از افعال و رفتار آنان با اصلاحات که برنامه‌ای است گام به گام، مصدق نداشت، اعمال آنان به آنارشی و هرج و مردج پهلو می‌زد و نه اصلاحات.

خود متین‌الدوله هم به این نکته به زودی وقوف یافت، او در شماره بعدی ستاره ایران نوشت درست است که مقاله او باعث شادی جوانان شده است، اما جوانان نباید فقط به صرف شادی کردن بسند نمایند بلکه باید صدای خود را از طریق مطبوعات بلند کنند. تازه درست است که جوانان ایرانی مغلول و از کار برکنارند، اما اینان دو دسته‌اند: نخست کسانی که به شرایط کنونی وقوف دارند و تحصیل کرده‌اند و دیگر کسانی‌اند که اگر هم درسی خوانده‌اند درس شیادی و عوام‌فریبی است. متین‌الدوله نوشت «ما نمی‌خواهیم جوان‌های بد سابقه روی کار بیایند»، باید جوان‌هایی که سابقه خوب دارند و تعلیمات آموزگاران را با نیات نیکوی خود توأم ساخته‌اند مقدرات امور کشور را به دست گیرند: «اگر چه دست طبیعت دیر یا زود مرامی را که ما امروزه پیروی می‌کنیم فردا از قوه به فعل خواهد رساند و حق به حقدار خواهد رسید ولی ما می‌ترسیم تا مرام ما به دست طبیعت صورت فعلیت بگیرد جوان‌های ما در نتیجه مؤانست با پیران فاسدالعقیده، قلب ماهیت بکنند و آرزوها و حسیات آنها در نطفه خفه بشونند». وی نوشت برخی جوان‌ها مسمومند و اگر پیر شوند مسموم‌تر می‌شوند و شاید سایر نونهالان وطن را هم مسموم سازند، «گیاه مسموم را باید هر چه زودتر از صفحه این بوستان محو و برطرف کردا!»<sup>۱</sup>

در اوایل صفر سال ۱۳۳۶ مصادف با نوامبر ۱۹۱۷، بالاخره کاینه علاء‌السلطنه سقوط کرد. ستاره ایران سقوط کاینه را «از نتیجه تحریکات مصرانه مبادی خارجی و دسایس عناصر ارتজاعی و منفعت پرست و به فشار موانعی که همین عوامل و عناصر ایجاد کرده بودند»، دانست. از «حشرات لانه محافظه‌کاری» سخن به میان آمد؛ کسانی که «چشم طمع خود را به باقی مانده هستی مملکت بیچاره ایران دوخته‌اند و جرایدی که به سرمایه اشرف و مرسوم خارجی اداره می‌شوند». این افراد از سقوط کاینه به وجود آمده‌اند، «این بدختان که بقا[ی] یک ملت تاریخی و استقلال یک مملکت قدیمی را فدای زندگانی دو روزه خود می‌خواهند به

۱. همان، ش. ۶۱، سهشنبه ۵ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۲۳ اکتبر ۱۹۱۷، «هر جوانی هم شایسته نیست».

خيال اينکه مقاصد ايران بر باددهشان با زمامداری اين کابينه يا کابينه کامل‌الفسادي که مقدمه تشکيل آن را فراهم کنند، صورت می‌گيرد، روبي گشاده و لبی خندان دارند؟ عده‌اي دیگر زهرخند می‌زنند و «به لهجه يك شمات مستهزنانه که اثر فساد اخلاق محافظه‌کاري و منفعت پرستي است ما را تسلیت می‌دهند.» ستاره ايران نوشت اگر با تفویض مشاغل مهم به اشخاص معلوم‌الحال مخالفت می‌کند به دليل خصوصت شخصی نیست، بلکه برای جلوگيري از تكرار نظير عملیات سابق آن‌هاست. نوشته شد اینان نسبت به فرد فرد اعضای کابينه علاء‌السلطنه اعتماد کامل نداشته‌اند و به همین دليل در صفحات روزنامه خود از انتقاد هم دریغ نکرده‌اند. اما «آنچه حسن ظن ما را نسبت به کابينه سابق سبب می‌شد وجود چند نفر عضو وطن‌پرست و دولت خواه و امين بود که اين کابينه را نيز به افتخار عضويت خود نايل ساخته و ما را از عدم اجرای اموری که برخلاف مصالح مملکت اطمینان داده و [به] حفظ مصالح ملت اميدوار می‌سازند.»

نوشته شد به طور قطع محافظه‌کاري رهسپار ورطة ممات و تجلد پروری مسافر عرصه حیات است؛ پیشرفت ارتقای موقتی است، پس «با يك اطمینان قلبی به موقیت آتیه نزدیک و مشاهده اينکه شعله وری هیمه کهنه‌پرستی مایه سوزش و فناي آن ماده قابل احتراق است، با يك متناسب عاقلانه به تعاشی آن شعله پرداخته و از نور نیرانی آن برای تشخيص باطن ظلمانیش استفاده حکیمانه کرده و با هوشیاری و بیداری از عدم تجاوز این شعله به خرمن هستی ملت معانعت می‌نماییم.» نویسنده توضیح داد فعلًا در برابر وقایع و حوادث سکوت می‌کند، اما نه «سکوت متوجهانه»، بلکه «با سکوت فیلسوفانه» که متهی به گفتار نفر و بیان حقایق غیرقابل انکار می‌شود. ستاره ايران تهدید کرد: «ما اميدواریم صاحبان سوابق ناپسندیده مقتضای زمان را در نظر گرفته و به رفع بدبهختی‌های مملکت که وجود آنها علت العلل آنها بوده بکوشند و لختی از شدت انتقام ملی که دیر یا زود دامنگیر آنها خواهد شد، بکاهند.» در پایان نوشته شد: «ضمیماً نظر دقت حزب مقدس دمکرات را به مخاطراتی که به واسطه غفلت و اختلاط این حزب با عناصر غیر متوجه روح دمکراسی شده معطوف داشته و این حزب را به شدت فعالیت و تیقظ<sup>۱</sup> و فدایکاری دعوت می‌کنیم و مطمئنیم که دمکراسی جوان ايران با حرارت و وطن‌پرستی خود چراغ عظمت ايران را افروخته و ریش پیر کهنه‌پرستی و محافظه‌کاري را با ریشخند جوانی خود خواهد سوخت.»<sup>۲</sup>

یک شماره بعد ستاره اiran با شعف و شادی از بحران در کابینه عین‌الدوله خبر داد، این روزنامه نوشت علاء‌السلطنه از پذیرفتن منصبی در کابینه خودداری ورزیده و یکی دو تن دیگر هم به او تأسی کرده‌اند. روزنامه مزبور نوشت کابینه ائتلافی که در کشورهای دیگر به هنگام

۱. بیداری.

۲. ستاره اiran، ش ۷۲، ۵ شبہ ۶ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۷، «نگرانی و انتظار».

شدت بحران باعث تشفی خاطر و آرامش اهالی کشور است، در ایران همیشه بنا بر تجربیات نتیجه عکس به بار آورده است. علت امر این است که «اخلاق ملی ما هیچ وقت اجازه نمی‌دهد اشخاص غیر متجانس و مختلف‌العقیده در منویات شخصی گذشت پیشه کرده و به واسطه مماشات بین اثنین از عهده ایفای یک مسئولیت مشترکی برآیند». اینک سؤال این است که با استنکاف علاوه‌السلطنه از پذیرفتن وزارت امور خارجه، «آیا کیف وزارت امور خارجه که به منزله پرده‌داری و ناموس ملیت است به کدام دست پاک یا آلوده و مرتعش تفویض خواهد شد؟» اما نباید نالمید شد، اگر بصیرتی وجود داشته باشد، معلوم خواهد شد که آینده چندان مأیوس کننده نیست، «و حال حالیه را باید آخرین درجه قوس نزول دمکراسی دانست نه اوئین درجه قوس صعود آریستوکراسی...» از لحن برخی مطبوعات تهران ایراد گرفته شد که با داعیه دمکراسی، پیشرفت آریستوکراسی را تهنيت گفته‌اند و ستاره ایران را شماتت می‌کنند، «و یکی از ورق‌پاره‌های پایتخت ما را به دماگوژی<sup>۱</sup> نسبت داده و مخالف امنیت و نظم و طالب گرسنگی عامه معرفی می‌نماید.<sup>۲</sup>

ستاره ایران نوشت دیدن این به قول خودش مفتریات برای آنها ناگوار نیست، زیرا نظری آن را بارها در تاریخ مطبوعات دوره مشروطه ثبت کرده‌اند. مطالب این نشریات کپیه جراید اعتدالی اواخر کابینه مستوفی معروف به کابینه فعال دانسته شد، دوره‌ای که با اوایل زمامداری سپهبدار اعظم قرین شد. با این وصف برای بسط اطلاعات نویسنده‌ای که ستاره ایران را متهم به دماگوژی کرده است می‌نویسنده، که «دماگوگ<sup>۳</sup> به اشخاصی اطلاق می‌شود که در لباس تجدیدپروری برای استفاده شخصی مؤید استقرار محافظه‌کاری شوند یا به اسم رفاهیت عامه نفوذ متنفذین را ترویج نمایند.» ستاره ایران نوشت باید به جای حکومت متنفذین، به نفوذ اقتدار دولت کمک کرد، زیرا حکومت متنفذین دیر یا زود رخت برخواهد بست و در آتیه آنچه برای حتی فرزندان همین افراد مفید خواهد بود، نفوذ دولت است که می‌تواند پشتیبانی عادل برای همین دسته افراد باشد.<sup>۴</sup>

از نظر ستاره ایران بهترین راه حل چنین موضوعی تشکیل کابینه حزبی است و تنها حزبی هم که صلاحیت تشکیل کابینه دارد، حزب دمکرات است. اما مسئله‌ای وجود دارد و آن اینکه حزب دچار تفرقه و نشت است و از سویی متنفذین در آن ریشه دوانیده‌اند. از نظر ستاره ایران باید ابتدا حزب را از نیروهای غیر صالح تصفیه کرد و آنگاه کمیته‌های آن را تشکیل داد تا این حزب بتواند بار دیگر روی پای خود بایستد. ستاره ایران به این نتیجه رسید که

۱. عوام فریبی.

۲. اشاره‌ای است به مطالب روزنامه‌های نوبهار و رعد.

۳. عوام فریب.

۴. ستاره ایران، ش. ۷۳، یکشنبه ۹ صفر المظفر ۱۲۳۶، ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷، «کابینه - دمکراسی».

احساسات ضدتشکیلی دیگر از بین رفته است و باید بار دیگر تشکیلات را احیا نمود. این مطالب درست در شرایطی نوشته می‌شد که کابینه عین‌الدوله مستقر شده بود، در این شرایط ستاره ایران از خطر محافظه‌کاری و اشرافیت سخن به میان آورد، از اینکه دمکراسی به واسطه اشراف در معرض تهدید واقع شده بحث کرد و البته منظورش از تمام این تعریضات حمله به شخص عین‌الدوله بود.<sup>۱</sup>

در شماره‌های بعدی ستاره ایران باز هم همین رویه ادامه یافت، از «خورشید تجدّد» سخن به میان آمد که «پرده ظلمت شب را با تیرهای اشعه فعالیت بخش خود سوراخ و بالاخره همان چشم‌های مخمور را بیدار خواهد کرد.» از اینکه «محافظه‌کاری پیر است و تجدّد جوان»، بحث شد، اینکه «پیر محافظه‌کاری هر قدر به وسیله ترکیبات خارجی بقای ناچیز خود را ادامه دهد، دو سه روز بیش نیست؛ جوان تجدّد جای وی را خواهد گرفت و از تصرف آنچه به دست لرزان او بی‌صرف مانده متمع خواهد گشت.» به کسانی که «در مقابل مزد ناقابلی پیر ارجاع را تر و خشک» می‌کنند طعن زده شد که اینان با عبارات چاپلوسانه این ارجاع را به حیات ابدی امیدوار می‌سازند. ستاره ایران به شدیدترین وجه ممکن عین‌الدوله را که به گمان خودش مظہر این عبارات بود به باد حمله گرفت: «رقبای ما چه می‌گویند؟ می‌گویند باید راه سخت سعادت را با پای سست پیری پیمود. می‌گویند باید قصر عزت را به دست عمله خرابکار محافظه‌کار بنا کرد. می‌گویند استقرار امانت را باید به دست دزد محول نمود. می‌گویند سجل مالکیت ملی را باید با قلم دلال فروش وطن رقم زد. می‌گویند نقشه رفع نفوذ اجانب را باید به دست جاسوس اجنبي رسم کرد و برای تأیید عقاید خود یک دلیل می‌آورند: لزوم استقرار امنیت!» در خاتمه این مقاله نویسنده مطلب که خود میرزا حسین خان صبا بود نوشت: «ما می‌خواهیم اشخاصی مصدر امور باشند که اصول مجازات را برقرار کنند و چنین اشخاصی کسانی هستند که خودشان حقاً مستحق مجازات نباشند.»<sup>۲</sup> این لحن تهدید کننده و این عبارات خشونت‌آمیز بود که اندکی بعد منجر به تعطیلی کلیه جراید پایتخت توسط عین‌الدوله شد.

نمونه‌ای از لحن تهدید‌آمیز و خشونت‌زای حسین خان صبا اندکی بعد به رشتة تحریر در آمد. در یکی از شماره‌های ستاره ایران، صبا از خشم و تنفر و بروز حالت شدید عصبانیت سخن به میان آورد و ادامه داد: «در مقابل تراکم این گرفتگی و انزجارها که برای سوختن توده کتابات فاد رویه و منفعت‌پرستی [ایجاد شده] به یک جرقه کوچک بیش تر احتیاج ندارد.» وضعیت جاری کشور از آثار محافظه‌کاری خوانده شد، از «تعزیه‌گردانهای فساد و ارجاع که به ظاهر خود را خسته و منصرف نشان می‌دهند» یاد شد، کسانی که با تمام قوا به حرکت در آمده‌اند تا دمکراسی را مضحم سازند: «ملت ایران که امروز غلبه و نصرت حکومت

۱. همان، ش. ۷۶، یکشنبه ۱۶ صفر ۱۳۳۶، ۳۰ نوامبر ۱۹۱۷، «دمکراسی ایران».

۲. همان، ش. ۸۰، سه‌شنبه ۲۵ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷، «ما می‌گوییم».

دموکراسی را در همه ممالک بالعیان مشاهده می‌کند و از طرفی خود را تا گلو غرق لجن و کثافت حکمرانی یک مشت شرفای<sup>۱</sup> پوسیده می‌بیند، حق دارد با کمال روبازی با کمال شجاعت بلکه با کمال سختی عذر مسیبین فلاکت‌های سابقة خود را خواسته و از سریر سلطنت عظمی؛ زمامداری تنی چند از اصلاحات وطن پرست و شاهدوزت را تمنا کند.» نوشه شد «طهران که آلوده به ابخره کثیف منفعت‌پرستی و سست خیالی است»، مانع از این است تا وحامت اوضاع مشخص شود؛ باید «قدرتی به فضای خارج طهران متوجه گردید و خطرات نهضه‌های انقلاب را در اطراف تماشا کرد.» از جنبش خیابانی با عنوان «پروتست نبریز» یاد شد، به توسعه تشکیلات جنگل اشاره گردید، وضعیت خراسان شاهد مثال آورده شد، همه اینها در کنار «بهت مرکز»، نشان از طوفان می‌داد. به شکلی طعنهوار به عین‌الدوله و امثال او توصیه شد بهتر است مدتی «در قصرهای مزین رفع خستگی بفرمایند و مملکت را از سرپرستی شناخت آور خویش معاف نموده مسبب طوفان نگردند.» صبا در بخش آخر مقاله خود نوشت:

«آخر ای بزرگان محترم! مگر نمی‌بینید ابرخون بار بی‌شکیابی در افق متراکم شده است؟ مگر نمی‌دانید جریان حوادث استعدادهای خفیه را تهیه می‌کند؟ مگر ملت نیستید ملت پیدار و بی‌مانع است؟ و اوضاع عالم ایران را به نهضتها و سیرهای عالی تر و والاتری دعوت می‌نماید؟ ای آقایان مدعی تولیت! بگذارید این تن ناتوان ایران را طبیب‌های حاذقی که مشتاق سلامت او هستند معالجه کنند. آخر ای بیطارهای نالایق! میریض‌کشی بس است قدری دور بشوید و آلا دیگران امانه آن دیگران منفور و مهیبی که پروپاگاندچی‌های شما می‌گویند، می‌آیند و با سیخ‌های قرمز شده که برای کباب کردن آخرین تیکه بدن این مردار به دست گرفته‌اید، پشت گردن شماها را داغ خواهند کرد. و ما علینا الابلاغ.»<sup>۲</sup>

در کلیه این موارد، هم دمکرات‌های ضدتشکیلی، هم ستاره ایران و هم کمیته مجازات عملیات خود را در حفظ مقام و موقعیت شاه عنوان می‌کردند، آنان هرگز به شخص احمد شاه حمله‌ای نبردند و به عکس همیشه در تلاش بودند تا خود را حامی او وانمود سازند. یکی از این دست موضع سناره ایران در صفر ۱۳۳۶ روی داد، یعنی زمانی که عین‌الدوله زمام قدرت را به دست داشت و اعضای کمیته مجازات هنوز در زندان به سر می‌بردند. در این زمان اعلامیه‌ها و شبناههایی علیه احمد شاه منتشر می‌شد، ستاره ایران این موضوع را به بهانه‌ای برای حمله علیه نظیمه و حمایت از احمد شاه قرار داد:

«این روزها چند فقره شبناههای ژلاتینی به اداره ما رسیده که به وزیر دربار حمله آورده و

۱. کذا: اشرف.

۲. تأکید از صفات.

۳. همان، ش ۸۲، یکشنبه غرّه ربيع الاول ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «طوفان عظیمی در افق نمایان است».

حتی از اسانه ادب نسبت به مقام مقدس اعلیحضرت پادشاه محبوب ملت هم خودداری نکرده‌اند! ما طرفدار شاهزاده وزیر دربار نیستیم. و به خفاشان سیاسی هم که این‌گونه اوراق را منتشر می‌کنند ابرادی نداریم، ابراد ما فقط به اداره نظمیه است، نظمیه بودجه کافی و مرتب دارد، نظمیه رئیس اروپایی دارد. دولت برای مستشاران نظمیه مخارج گزاف متحمل شده و گذشته از حقوقات گزاف تمام مخارج آنها را می‌پردازد. با این حال علت سهل‌انگاری‌های اداره نظمیه چیست؟ اگر دولت می‌خواست هر روزه این‌گونه اتفاقات بیفت و مردم به واسطه عدم فعالیت و اهمال کارکنان نظمیه جری شده و به اطالة لسان نسبت به ذات اقدس ملوکانه هم یگانه مایه امیدواری تمام ایران است مبادرت نمایند دلیل نداشت با این ضيق مالیه این‌گونه تحملات گزاف مستشاران نظمیه را پذیرد. می‌گویند تشکیلات نظمیه منظم است. ولی ما ملاحظه می‌کنیم آنچه در امور نظمیه دیده نمی‌شود، همان نظم است. افراد آزان‌ها مطلق‌العنان هستند و آنچه می‌خواهند می‌کنند و چون مراقبت و مواظبت در شهر نمی‌شود البته نتیجه‌اش همین است که می‌بینیم و هر روز باید از قبیل شبناههای غیره بخوانیم.

ما توجه ذات اقدس ملوکانه و هیئت محترم دولت را به این بی‌ترتیبی اداره نظمیه که کم‌کم و رفتارهای موجب عدم رضایت تمام اهالی شهر را فراهم می‌آورد و بالمرأه سلب امنیت از همه خواهد کرد جلب نموده و امیدواریم هر چه زودتر قرار عاجلی در این وضعیت اسف‌آور داده شود».<sup>۱</sup>

برای نشان دادن این‌که ستاره ایران در این موضع گیری خود صداقت نداشت، کافی است اشاره کنیم زمانی که کمیته مجازات به عملیات جنایتکارانه مبادرت می‌ورزید، کوچک‌ترین بخشی به میان نیاورد؛ حتی از این گروه هم به صریح‌ترین وجه ممکن دفاع کرد. اینک اعضای کمیته مجازات در زندان بودند و عامل بازداشت آنها هم نظمیه بود، از سویی در این ایام معاونت وزارت داخله با احمد قوام‌السلطنه بود، ترس ستاره ایران این بود که به یک بار همه چیز علنی شود. پس مراد ستاره ایران از حمله به کابینه به بهانه توزیع شبناههای نیز حملات این روزنامه علیه نظمیه، برای رد گم کردن بود، و گرنه کمتر کسی بود که نداند ستاره ایران دست به دست جوخه‌های ترور چه نقشی در بحران‌های این زمان داشت. در این ایام که گروه‌های بحران‌ساز ایران را در آستانه سقوط قرار داده بودند، روزنامه افراطی ستاره ایران که خود از عوامل عدم ثبات و آرامش در کشور بود و با جوخه‌های ترور رابطه داشت، از لزوم تشکیل حکومت مقندر سخن به میان آورد.<sup>۲</sup>

در آن روز درست در اوضاعی که بهترین شرایط جهانی برای ایران مساعد بود و به دلیل اوضاع بین‌الملل شاید می‌شد به نحوی منافع ملی و مصالح عمومی کشور را پاس داشت، صبا

۱. همان، ش ۷۲، ۵ شنبه ۶ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۷، «نظمیه چه می‌کند؟»

۲. همان، سال سوم، ش ۸۷، یکشنبه ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۶، ۳۰ دسامبر ۱۹۱۷، «لزوم تشکیل یک حکومت مقندر».

نوشت هیچ زمانی «تیره تر و سیاه‌تر از این روزهای پر از یأس و نالمیدی» نبوده است؛ روزهایی که «مقدرات آتیه ملت و وطن ما را، یا پیش آمد، یا طبیعت به اختیار ما گذاشته است».<sup>۱</sup> دیدیم و خواهیم دید که تشکیلات مورد حمایت این حسین‌خان صبا، که افراطی‌ترین جناح این دوره را شامل می‌شد، خود از عوامل عدم ثبات و بحران ایران از زمان مشروطه تا خاتمه جنگ اوئل جهانی و حتی سال‌های بعد از آن تا کودتای سوم اسفند و صعود رضا خان بر منصب وزارت جنگ، بود؛ اما نکته این است که صبا و همکرانش طلبکارانه احزاب و دسته‌های سیاسی دیگر را مورد انتقاد قرار می‌دادند، و می‌نوشتند: «این همه دسته‌های سیاسی و این همه احزاب که سنگ دلسوزی و غم‌خواری ملت و وطن را به سینه می‌زنند چه می‌گویند؟ و چه فکر می‌کنند که هیچ علام و آثاری از آنها برای بهبودی ملت و وطن در پیشگاه عموم ظاهر و آشکار نمی‌شود؟»

حسین صبا احزاب و دسته‌های سیاسی را متهم به تعلل و تسامح می‌نمود و می‌نوشت به همین دلیل خرابی‌ها و بی‌تكلیفی‌های فراوان به ارمغان آمده است، و خود استدلال می‌کرد: «ملکت حکومت می‌خواهد، در مملکت مشروطه برای اینکه هر ساعت کابینه متزلزل نشود یک دسته قوی و یک حزب سیاسی حامی و پشتیبان آن کابینه و حکومت خواهد بود که از آن نگهداری کرده در موقع لازمه از حملات مخالفین جلوگیری و دفاع نماید.»

صبا نوشت این شیوه حکومت کردن حتی در افريقا وجود ندارد؛ درست در دوره ریاست وزرایی عین‌الدوله که استقرار امنیت را شعار خود فرار داده بود، ستاره ایران می‌نوشت با وضع عدم امنیت هیچ آینده‌ای برای کشور متصور نیست. از بحران‌های متوالی سخن به میان آمد که باعث و بانی آن سستی و ضعف حکومت مرکزی است، این وضع باعث شده ایران به تیره روزی مبتلا شود، وضعیتی که در آن «باید هزارها بلکه صد هزارها اطفال معصوم بی‌شام به سر برند!» در ادامه آمده بود:

«ما نمی‌توانیم تصدیق کنیم که در همه جای ایران قحطی و کم یابی ارزاق است، فقط محل و جاهایی که میدان تاخت و تاز قشون همسایگان شده کم یابی ارزاق بلکه قحطی حکم‌فرماست، آن هم نه به این شدت که تصور کنید ولی نقاط دیگر که معاینه شده حاصل امساله بهتر از سال‌های قبل بوده است ولی عدم توجه حکومت مرکزی به خصوص ضعف و سستی آن و بحران‌های متوالی یک فرصت و مجال به محتکرین و ملاکین و صاحب نفوذ‌های ایالات و ولایات داده است که نتیجه آن همین است که ملاحظه می‌کنید. صدها هزار زارع و کاسب و عمله شب‌ها با عیال و اطفال خود گرسنه سر به بالین می‌گذارند!»

۱. همان.

۲. همان.

سال نکبت بار ۱۳۳۶ قمری که مصادف با قحط و غلا بود، داس مرگ را در سراسر نقاط کشور بین مردم به اهتزاز در آورده بود، نظم و انسجام جامعه از هم گسیخته و کسی نه یاوری می‌یافت و نه همدی. بحران‌های سیاسی هم مزید علت گردید، به عبارت بهتر بحران‌های اجتماعی و سیاسی به گونه‌ای متداخل با هم ارتباط منطقی داشتند و از درون این بحران‌ها کسانی که متحمل بیشترین خسارات می‌شدند توده‌های مردم بودند. در این هنگامه کبری، سید ضیا مقاله‌ای در روزنامه خود نوشت و ریشه «بحران‌های متواالی و حکومت بی نکلیفی» را دسته‌های چند نفری خواند که خود را «مالک الرقاب ایران معرفی ساخته‌اند». او این دسته افراد را «سبب تمام بلایا و مصائب» شناخت، زیرا به قول او اینان هستند که «خود مشکلات را مسبب»، موانع را موجد، و محظورات را به عرصه وجود می‌آورند. سید ضیا نوشت این دسته افراد «در عین آنکه وجود دولت مقتدری را قائل و لازم می‌دانند مساعد و یا تماشاجی انحلال و ضعف حکومت گشته، با آنکه رسمًا از قبول مسئولیت استنکاف، ولی معناً هیولای خود را مظہر حکومت‌های غیرمسئول نمایان ساخته، از شرکت اسمی مستنکف ولی از ضربه وارد آوردن به دولت رسمی مضایقت نمی‌ورزند».

آشکار است که نوک تیز حمله سید ضیا، متوجه گروهی افراطی بود که بحران‌آفرینی و سوار شدن بر موج حوادث را تنها کار ممکن پیش روی خود می‌دانست. واضح است که سید ضیا هم به چیزی جز ارضای حس جاه‌طلبی خود بها نمی‌داد، اما واقعیت این است که در این مقطع تاریخی روزنامه او که به شدت مورد حمایت سفارت بریتانیا هم بود، نکاتی را منتشر می‌کرد که برای تحلیل آرایش سیاسی نیروهای این زمان واجد اهمیت به شمار می‌آیند. به قول رعد اینان از دوازده سال قبل، یعنی درست از زمان صدور فرمان مشروطه، نه خود مصمم به تشکیل دولت ثابت برای مقاومت در برابر حوادث بودند و نه «از روی راستی خود را دور و از صحنه سیاست خارج می‌سازند تا دیگران آمده بارهای زمین افتاده این کاروان‌های وامانده را به مقصد بررسانند». اینان کسانی‌اند که از هیچ حادثه مخاطره‌آمیزی برای کشور نگران نیستند، این «خارهای بوستان سعادت ایرانی»، به قدری «فسی‌القلب» هستند و «عقیده به جهالت ملت» دارند و از «سیاست اهمال‌کارانه» خود مطمئن می‌باشند، که «به ادامه دوره رب‌النوعی و فرعونیت خود یقین دارند». اینان ناظر و تماشاجی زوال یک ملتند، اما قدمی از «دایره خودپرستی و خودخواهی» فراتر نمی‌نهند و «در مقام جمع‌آوری شیرازه متلاشی گشته زنده‌گانی<sup>۱</sup> مردم برآمده گامی برای نجات قبرستان پدران و مأواتی اولیای خود بردارند!» اینان می‌دانند که پرسش و حساب و کتابی در کار نیست، به همین دلیل «فعال مایشاء ولی غیر مسئول و وجیه شناخته شده‌اند». وزرا، رجال، امرا، امنا، وکلا، همه در کل خرابی‌ها و تمام

۱. کذا: زنده‌گانی.

مصيبت‌ها و فلاکت‌ها مساعدت کردند. اینان «اصرار در لجاجت با مصالح حقیقی مملکت» دارند، «اتلاف وقت را شعار و با این رویه خود را ارباب انواع مردم سیاه روزگار قرار داده‌اند.» سید ضیا نوشت «در نتیجه ادامه حیات سیاسی همین مجسمه‌های متحرک است که هر درجه اوضاع بین‌المللی مساعد با ایران و موافق در حصول مقاصد ملی ما گردیده به همان درجه از سعایت در کشتن وقت مطلوب برخلاف منظور مشهود، سیر فقرایی را از دست نداده، با مقدمات و موجبات اطمینان و امیدبخش نتایج ناگوار و مهلهکی جلوه گر گردیده.»<sup>۱</sup>

اینجا بود که حسین صبا با بدترین لحن ممکن به سید ضیا پاسخ داد. بارها گفته‌ایم که روزنامه ستاره ایران در این مقطع تاریخی ارگان گروه ضدتشکیلی بود که کمال‌السلطان صبا آن را اداره می‌کرد. این روزنامه با ملک‌الشعرای بهار و روزنامه او یعنی نوبهار خصوصت می‌ورزید، از آن سوی این روزنامه با رعد که توسط سید ضیاء‌الدین طباطبائی منتشر می‌شد مرزبانی مشخص خود را داشت. به طور مثال ستاره ایران در اواخر سال ۱۲۹۶ با رعد که از وثوق حمایت می‌کرد در آویخت. سید ضیا نوشت بود برای اینکه معلوم شود در کشور چه خبر است باید محکمه‌ای تشکیل گردد و به وضعیت کسانی که عامل برخی نابسامانی‌ها هستند رسیدگی گردد. ستاره ایران به درستی این مقاله را به خود گرفت، حسین صبا این مطلب رعد را بهانه کرد و آن را دستمایه حملات شدید‌اللحن به سید‌ضیا قرار داد. جالب اینکه خود صبا نام مقاله‌اش را «امروز مشت فردا دلیل» نهاد، صبا در این مقاله نوشت در مواردی از نوع پاسخ به رعد «باید با مشت گره کرده لب هرزه گرد این ژاژخایان بی‌آبرو و یاوه‌گویان رسوا را به دندان طمعنان دوخت و با سنگ سنگین تأذیب مغز سبکشان را پریشان کرد.» این زمان هم صبا مستظره به حمایت مستوفی‌الممالک بود و گرنه جرأت نمی‌کرد در آن شرایط به این سادگی فردی را علنًا تهدید به قتل نماید. صبا با بدترین لحن ممکن ادامه داد: «وقتی یک روزنامه مزدور اجانب، یک جریده دائز به سرمایه خائنین که به منزله فاحشه و دزد عالم مطبوعاتست به تنقید رجال خادم پرداخته و یاوه‌سرایی نماید، جواب او مشاجره قلمی و جدل منطقی نیست؛ چه منطق در اینجا زائد است: روشنایی روز انسان را از وجود چراغ بی‌نیاز می‌کند بزرگ‌ترین و روشن‌ترین رد نگارشات این قبیل جراید همان است که این تنقیدات در ستون این جراید نوشته شده.» صبا، رعد را مصدقی از روزنامه‌هایی خواند که «فواحش مطبوعاتی‌اند برای اینکه هر روز در دامان یک خائن و هر شب در آغوش یک اجنبی‌اند.» از مدیر این روزنامه «سید ضیاء‌الدین معلوم‌الحال پسر سید علی بزدی برادرزاده سید محمد طالب‌الحق»

۱. رعد، شماره سی ام، دوشنبه ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۶، ۱۰ جدی ۱۲۹۵، «دیگر پس است.»

۲. در ادامه مقاله به مناسبی دیگر نوشته است: سید محمد طالب‌الحق (طالب‌الباطل: بر عکس نهند نام زنگی کافور). کنایه از این که زنگی بسیار سیاه و کافور بسیار سفید است، پس طالب‌الحق هم به غلط به این عنوان مشهور شده است.

معلوم الفساد» نام برده شد و این‌که «خانواده سید ضیاءالدین... ننگ انسانیتند» و از بد و مشروطیت «مگس زخم حکومت ملی و پشه دماغ آزادی بوده‌اند.» از نقش مخرب سید علی یزدی در دوره مشروطه یاد شد، کسی که «میباشد به مجازات مقرر در شرع اسلام راجع به مفسد رسیده باشد»، کسی که اکنون هم که «منزوی است کمترین ضرر وجودش دریافت ماهی دویست تومان از مالیه فقیر دولت در ازای خیانتکاری خود و پسر اوست.» صبا این حقوق را مسبب اصلی جری‌تر شدن سیدضیا می‌دانست، زیرا «آب و هوای ایران طوری است که هر قدر به سگ لقمه دهنده گیرنده‌تر و گزنه‌تر می‌شود.» در ادامه نوشتند: «همین سید ضیاءالدین بود که در دوره اول مشروطیت برای بدنام کردن مشروطیت اوراق ژلاتینی به اسم معتقدین مذهب مخصوصی<sup>۱</sup> متشر کرد و گرفتار شد.» همو بود که با «یک مسلک بوقلمونی» در دوره دوم مشروطه رنگ عوض کرد و «با سرمایه غیرمعلومی روزنامه‌های شرق، برق و رعد را دائز کرد» و به مشوب ساختن اذهان مشغول گردید. به مصادق «الاسما تنزل من السما» نشریات سید ضیاءالدین که زاده یک افق تیره و ابر ظلمت خیز است، صاعقه خرمن استقلال و آزادی است.»

حسین صبا به درستی نوشت «روزنامه‌های متشره به مدیریت سید ضیاء الدین کلکسیونی از افکار متناقض و مقاصد متباینه است.» از طالب الحق عمومی سید ضیاء نام برده شد که «مرتعین بومی و گریخته از طهران و متوطن مشهد را به فتنه اسلام سوز» تحریک کرد و «به‌واسطه بمباردمان مرقد مطهر رضوی بزرگ‌ترین داغ جانسوز را بر جگر مسلمین گذاشت.» او بود که به هنگام تعطیل کلیه جراید بعد از اولتیماتوم روسیه با پشتیبانی اجانب روزنامه خود را متشر می‌ساخت و آزادانه به نفع اجانب قلمفرسایی می‌کرد: «بلی اجانب برای تضییق آزادی خواهان و محظوظ آزادی و استقلال ایران تنها متثبت به شمشیر صمدخان [شجاع‌الدوله] نمی‌شدند، قلم متین‌السلطنه و سید ضیاء‌الدین هم لازم بود.» کنار هم نهادن نام متین‌السلطنه و سید ضیاء هم یک تهدید بود، زیرا متین‌السلطنه به دلیل همین اتهاماتی که امثال صبا بر او وارد می‌ساختند کشته شد. به قول صبا روزنامه رعد خار مطبوعات دوره مشروطه بود، تندبادهای سهمگین که نخل‌های بروم‌آزادی را از پای در آورد، به وجود ناچیز رعد اثری نمی‌نمود. اما «اکنون این روزنامه و مدیر بی‌شرم آن صفحات سیاه تاریخ ننگ و خیانت خود و خانواده خود را پشت سر گذاشته به عیب‌جویی دیگران به تحریف حقایق می‌پردازد. ما در شماره گذشته<sup>۲</sup> نقاب از گوشة چهرة این شاهد هر جایی برداشته بودیم در این نمره هم لازم دیدیم پرده‌اش بدریم تا معلوم شود گرددش روزگار قلم پاک ما را با چه قلم‌های پلیدی مواجه می‌کند. الدهم

۱. منظور صبا پخش بیانیه حمایت از مشروطه به عنوان بهائیان است تا مشروطه‌خواهان را لکه‌دار نماید.

۲. اسامی از آسمان نازل می‌شوند.

۳. به شماره ۸۱ دسترسی نیافتنی.

انزلنی شم انزلنی حتی یقولون علی و معاویه.<sup>۱</sup>

ستاره ایران در همان شماره نوشت: «عجب این است که سید ضیاءالدین اسم از محکمه می‌برد در صورتی که وقتی محکمه دائر شود، او و وثوق‌الدوله و سپهسالار و محررین رعد؛ سردار معظم و نصرت‌الدوله و ... دست یکدیگر را گرفته برای تفرج مثل موقع هجوم عثمانی‌ها مسافت اختیار خواهند کرد.»<sup>۲</sup>

مقاله رعد واکنش شدیدی در تهران برانگیخت به طوری که هیئت مدیره حزب دمکرات تهران، مبادرت به انتشار تفیرنامه علیه آن نمود. از «روزنامه معلوم الحال رعد» یاد شد که شروع به انتشار مطالبی کرده است که باعث «اعاده ارتجاج و تولید فتنه و فساد و نفاق در ملت و مصائب غظمی برای مملکت می‌گردد». از این روزنامه و «هر ورق‌پاره‌ای که با آن همزبان شود» ابراز تنفر شد و آن را تحقیر نمودند. کارکنان رعد معاند آزادی و استقلال ایران و مشروطیت خوانده شدند که باعث می‌شوند «جمعیت دمکرات... با این جراید و کارکنان آنها به طوری که با یک معاند آزادی و دشمن وطن به حکم مسلک و وطن پرستی باید معامله نمود، رفتار نمایند». در همان شماره اعلانی دیگر به این شرح از سوی کمیته حزب دمکرات تهران چاپ شده بود: «در این اواخر پاره‌ای از جراید که هویت کارکنان آنها به قدر کفايت معلوم و روابطشان با مخالفین سعادت مملکت محتاج توضیح نیست، مقتضیات ازمنه متفاوته را منظور نداشته با قلم‌های وقیع خود یک سلسله نشریات مغرضانه بر ضد عناصر صالحه ملی انتشار داده به مغلطه در توهین مقامات و عناصر ملی جسارت ورزیده و در صدد مسموم کردن افکار عمومی برآمده‌اند. کمیته تهران از این نشریات مفسدۀ انگیز اظهار تنفر می‌نماید.»<sup>۳</sup>

آن مقاله رعد به دستگیرشدگان کمیته مجازات بی‌ربط نبود و سید ضیا گردانندگان ستاره ایران را با آن گروه مرتبط می‌دید که البته سخنی بود درست. سردار معظم که پیشتر توسط کمیته مجازات تهدید شده بود نخستین کسی بود که در مورد این مقاله زبان به اعتراض گشود. او نوشت تاکنون حتی یک کلمه در روزنامه رعد ننوشته است و نیز موقع هجوم عثمانی‌ها فرار نکرده و در تهران می‌زیسته است. او ادامه داد: «با وجود این‌که من در گوشاه‌ای نشته مداخله به کار کسی نمی‌کنم، باز هم مُصر هستید که در هر موقع اسم مرا ببرید، مختارید!»<sup>۴</sup>

اندکی بعد فیروز میرزا نصرت‌الدوله با همان لحن اشرافی و تحقیرآمیز خود، ستاره ایران را به باد انتقاد گرفت. او نوشت: «مدیر محترم ستاره ایران، محرری رعد، حمله به مستوفی‌الممالک، جبن و فرار به من نمی‌چسبد! قلم و فکر خودم را شریفتر از این می‌دانم که

۱. ستاره ایران، ش. ۸۲، یکشنبه غرّه ربيع الاول ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «رد مهملات رعد، امروز مشت فردا دلیل».

۲. همان.

۳. همان، «اظهار تنفر».

۴. نوبهار، سال ششم، ش. ۵، ربيع الاول ۱۳۳۶، ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷، «اعلان و نکذیب».

داخل این قبیل معارضات بشوم. مستوفی‌المالک را تقدیس می‌کنم. امتحان تهور و عدم گریزپایی را هم داده‌ام، مرد مبارزه و جنگ هستم، مدتی است با کمال بی‌صبری در انتظار ایجاد محکمه مانده‌ام و اگر بتوانید آن موقع را تسریع کنید نهایت امتنان را خواهم داشت.<sup>۱</sup>

بحث به همین جا خاتمه نیافت، ستاره ایران دنبال موضوع را گرفت و مقاله‌ای دنباله‌دار با عنوان «رد مندرجات رعد» چاپ کرد. در بخش اول این مقاله آمده بود که عده‌ای از خوانندگان و ارباب جراحت لحن تند مقاله گذشته ستاره ایران را مورد انتقاد قرار داده‌اند، اما روزنامه یادشده از موضع خود دفاع نمود. او مندرجات رعد را توطئه‌ای حساب شده دانست، «همان توطئه است که در چند ماه اخیر گاه‌گاه اندک موقفيتی یافته آثارش به دخول وثوق‌الدوله‌ها در کابینه و حوادث دیگر، بر چشم خواب‌آلود ملت نمودار می‌گردد و فقط بک عده عناصر حساس و وطن‌پرست بی‌آلایش را در مرکز و ولایات به هیجان می‌آورد.» پس حمله به سید ضیا بهانه‌ای بود برای هجوم به وثوق و ممانعت از تشکیل مجدد کابینه او، کابینه‌ای که اگر تشکیل می‌شد، نخستین قربانیانش گروه ضدتشکیلی بودند.

صبا شرحی از وضعیت مشروطه ایران و کابینه‌های آن نوشت و اینکه هرگاه دولتش ملی روی کار آمد دسانس شروع شد و هرگاه همسایگان شمالی و جنوبی دولت مورد نظر خود را روی کار می‌آوردند وضع شکلی دیگر می‌گرفت. نویسنده مقاله ستاره ایران بر این باور بود که روزنامه‌هایی مثل رعد می‌خواهند وجهه عناصر ملی را خدشه‌دار سازند، پس حرکت رعد حرکتی کاملاً سنجیده و برنامه‌ریزی شده است.<sup>۲</sup>

در شماره‌ای دیگر باز هم ستاره ایران موضوع را پیگیری کرد و از اینکه سید ضیا کسانی مثل مستوفی‌المالک و سلیمان میرزا اسکندری را به باد انتقاد گرفته به شدت واکنش نشان داد. ستاره ایران از کارنامه مستوفی دفاع کرد و تنها قصور او را عدم انتشار به موقع کتاب سبز دانست که شرح مکاتبات مریوط به بیطرفى ایران بود و ابراز امیدواری کرد این کتاب در آینده نزدیک منتشر شود و وعده داد که خود هم بخش‌هایی از آن را منتشر خواهد ساخت.<sup>۳</sup> اما این همه موضوع نبود، ستاره ایران در همان شماره باز هم مقاله‌ای شدیداللحن علیه رعد چاپ کرد. در این مقاله نوشته شد که برخی از دمکرات‌ها به محض انتشار مقاله رعد، با عین‌الدوله رئیس‌الوزرای وقت ملاقات کرده و خواستار توقیف این روزنامه شدند. اما عین‌الدوله می‌گفت برخی از روزنامه‌ها بیهوده خود را متسب به احزاب سیاسی می‌کنند تا تولید هیجان نمایند، یکی از آنان ستاره ایران است که خود را ارگان حزب دمکرات می‌داند و باید مثل رعد توقیف شود. بالاخره با اینکه مستوفی‌المالک مخالف توقیف رعد بود و می‌گفت چون عضو هیئت

۱. همان، ش ۷۵، شبه ۸ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷، «واردات اداری».

۲. ستاره ایران، ش ۸۴، شبه ۷ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷، «رد مندرجات رعد».

۳. همان، ش ۸۵، شبه ۱۰ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۵ دسامبر ۱۹۱۷، «رد مندرجات رعد، عطف به شماره ۸۴».

دولت است و انتقادات رعد مستقیماً متوجه اوست، این توقيف اثر بدی علیه او در اذهان خواهد داشت، لیکن به اصرار برخی از اعضای تندر و حزب و نیز با وساطت مخبرالسلطنه و صمصامالسلطنه، آن جریده توقیف شد، سهم مهم در این باب از آن مخبرالسلطنه بود.<sup>۱</sup> فحاشی‌های بی‌محابا و تهدیدات آشکار ستاره ایران، ملکالشعرای بهار را به واکنش واداشت. او که خود از روزنامه‌نگاران با سابقه بود و اینک یکی از بهترین نشریات تهران یعنی نوبهار را اداره می‌کرد، سبک نگارش حسین صبا و اخلاق روزنامه‌نگاری او را به باد انتقاد گرفت. او ضمن نقد مواضع جراید، توضیح داد مطبوعات اخلاقیات مردم را تنزل داده‌اند، وضع به گونه‌ای شده است که تا کسی فحاشی نکند، روزنامه‌اش را نمی‌خرند؛ به قول او مطبوعات «مرrog و ناشر اخلاق رذیله» شده‌اند، مندرجات آنان بهترین معرف روح اداره‌کنندگان این نشریات است، مطبوعات خود نشان‌دهنده این واقعیت هستند که انقلاب مشروطیت فقط توانسته لباس‌های مردم را عوض کند و مفرزهای آنها هنوز به حال سابق باقی است. بهار به صراحة نوشت: «جای تحریر نیست، ناموس انقلاب، ما را بزرگ نکرد، ما را عوض نساخت. شاید لباس‌های ما مقصرونده، ولی اندام ما همان است که بود، همان تاریک بشه و همان کوژپشت و همان سیاه روی». به قول بهار مطبوعات به جای اینکه مربی اخلاق مردم باشند، «مفاسد اخلاق و مهیج زشتی و بداندیشی عموم شده‌اند».

این دسته از روزنامه‌ها و جراید، «داعی شر و اخلاق بأس و خیانت و مرrog تنفس و انزجارند»، این گونه جراید به خادم و خائن فحش می‌دهند، کلیه حملات معطوف است به اغراض شخصی، خوب و بد به هم آمیخته شده؛ «این سیستم و رویه که نقطه مقابل تشویق است، قهرآموجه خائن و مهیج خیانت واقع شده، خادم متهم یا مأیوس شده و معلوم می‌شود او یا در عدد خائین داخل شده و احساسات خود را از فشار و جگر خود را از سوختن نجات می‌دهد!»

به نوشته بهار مطبوعات آنقدر تهمت می‌زنند که اگر واقعاً انتقادی کنند، دیگر کسی به انتقاد اهمیت نمی‌دهد. البته این وضع هم تقصیر جریده‌نگار نیست، محیط فاسد است و اخلاق عمومی این گونه گردیده، اینک کار به جایی رسیده که میان روزنامه‌نویسان این گونه شهرت یافته «اگر فحش ندهی کسی نمی‌خرد!» حال آنکه روزنامه مربی اخلاق عمومی است، «من به آواز بلند می‌گویم فلان روزنامه که با دست مشتی مردم نالایق دروغ‌گو و جهال جنایت کار اداره شده<sup>۲</sup> و دست تهمت و دروغ آن پیراهن احرار و بزرگان یک قوم را تا به دامان می‌درد، مقصرا نیست، زیرا او برای این اداره شده است که پیکر ملیت و اتحاد یک قوم را به میل دشمنان ایران شفه کند، ولی دولت مقصرا است. آن دولتی که می‌بیند و می‌داند این سیاه‌کاری‌ها

۱. همان، «بروز حسیات دمکراسی، در تعقیب یک نامه سیاه».

۲. منظور ستاره ایران است.

از کجاست و حس می‌کند که این کج روشی‌ها برای سعادت وطن و حتی اداره حکومت چقدر مضر است و معذالک یک محکمه صلاحیت‌داری ایجاد نمی‌کند که از بیم محکمه، انگشت مفتری و قلم دروغ‌گو جرئت حرکت نداشته باشد!»

بهار نوشت اگر دادگاهی برای مطبوعات تشکیل می‌شد، یک روزنامه یا سلسله جنبشان آن نمی‌توانستند همه‌چیز خود را در راه خراب کردن یک جمعیت خرج کنند و نمی‌توانستند به این همه «سیاه‌کاری و بیدادگری و ظلم و فحشاً اصرار ورزند، و از هیچ قسم شناخت و حتی وفاحتی در اجرای نیات خانمان سوز خود مضایقه نورزنند». بهار تقاضا کرد در مورد این افراد محکمه‌ای تشکیل شود و این دسته از خاطیان مجازات گردد، باید این دسته از «مردم بد اخلاق بیکار و مفتخران دروغ‌گو» را به پای میز محکمه کشانید و نباید در کیفر جنایتکاران لاقیدی به خرج داد و به امید اصلاح ساكت نشست.<sup>۱</sup> آخرالامر هم کلیه روزنامه‌ها توفیف شدند.

نوروز سال ۱۲۹۷ پیام‌های تبریک سلاطین عثمانی و آلمان به احمد شاه مخابره شد، اینان اشاره کرده بودند که در صلح با روسیه شرط و شروطی برای استقلال ایران در نظر گرفته شده است، «منتی گذاشته‌اند، در حالی که درست ملاحظه شود روسیه دیگر قادر به تجاوزات ایران نیست و تمام مملکت خودش قطعه قطعه و متلاشی شده». روزنامه ایران درست در این ایام که علی القاعده مردم باید خوشحال و خندان باشند اخبار قحط، مرگ و میر و فقر مردم تهران را درج می‌کرد. عدم امنیت از دیگر خبرهای این روزنامه بود، اما خبر جدید، توفیف کلیه نشریات و جراید پایتحت به استثنای روزنامه رسمی ایران بود. وزارت داخله ضمن انتشار اطلاعیه‌ای به این شرح که در روزنامه ایران چاپ شد ضمن انتقاد از روند فعالیت مطبوعات، توفیف آنها را اعلام داشت. در این بیانیه آمده بود به درستی بهترین ثمره حکومت‌های مشروطه آزادی قلم و افکار است، «اما کدام فکر و کدام قلم؟» فکری که در تمثیت امور اجتماعی و تنیق سیاست مملکت به کار رود. قلمی آزاد است که هادی راه سعادت و ترقی و مروج اتحاد مردم باشد. آزادی به مفهوم حقیقی خود یگانه داروی دردهای اجتماعی است، اما این آزادی در محدوده قانون معنا و مفهوم دارد. اگر آزادی مقید به قانون نباشد، سَمْ مهلکی است که حیثیات اجتماعی را فاسد می‌کند، حیات جمعیت را به خطر می‌اندازد و در یک کلام مصالح ملّی را تهدید می‌نماید. وزارت داخله اعلام کرد آزادی مطبوعات در شهر تهران نمونه‌ای است از مضرات و آفات این نوع آزادی لجام‌گسیخته، به این دلیل است که هر روز مفاسد جدیدی در حال افزایش است.

طبق این گزارش در هر کشور آزاد، روزنامه‌نگاری شیوه‌ای دارد و روزنامه‌نگار متولی

۱. نوبهار، ش. ۱۸، یکشنبه ۹ شوال ۱۳۳۵، ۲۹ زوئیه ۱۹۱۷، «محکمه مطبوعات».

وظایفی است. اما در تهران دیده می‌شود که به جای تنویر افکار و هدایت عامه مردم؛ فحاشی، هتاكی و بی‌شرمی ترویج می‌گردد، «در عوض اصلاح اخلاق عمومی و تذکار فوائد امور اجتماعی به القای نفاق و تدارک هرج و مرچ و تکثیر فحشا و منکر می‌پردازند و این طرز روزنامه‌نگاری را آزادترین ملل تجویز ننموده و آزادی خواه ترین اجتماعات تصدیق نمی‌کنند، از طرفی ملاحظه می‌شود که متأسفانه به واسطه فقدان وسائل اجرای قانون مطبوعات به روی اصول محاکماتی، موجبات جلوگیری از نشر [مطلوب] مضره و هرج و مرچ هایی که به مناسبت این قبیل انتشارات تولید می‌گردند فعلأ در حد امکان نیست.»

به همین دلیل بود که دولت برای دفع این زیان‌ها و صدمات و هرج و مرچ و منع از زیاده روی که مفاسد فراوانی داشت، «و بالاخره به نام حفظ و مصالح مملکت که مافوق تمام ملاحظات است»، تصمیم گرفت از نشر کلیه جراید جلوگیری کند و فقط روزنامه ایران «که قلم خود را محفوظ داشته است»، اجازه دارد اخبار مفید و واقعیات روزمره را به اطلاع عموم مردم برساند تا «انشاء الله پس از افتتاح مجلس شورای ملی و اتخاذ وسائل موثره در جلوگیری از مفاسد جراید خودسر و نشریات بی نفع پر ضرر، قرار قاطعی داده شود.» در پایان تذکر داده شد شاید تا آن زمان اجازه انتشار به نشریات توقيف شده داده شود، اما مشروط به شرایطی که دولت مقرر می‌کند. نیز یادآوری شد که طبع هرگونه جریده‌ای از هر قبیل بدون تحصیل و اجازه مقامات و اجرای ضوابط مقرر ممنوع است.<sup>۱</sup> دوازده سال بود که جراید آزاد بودند اما هنوز محکمه‌ای صالحه برای رسیدگی به تخلفات مطبوعاتی دائز نشده بود، قانون مطبوعات در مجلس اول نوشته شد، اما کسی آن را اجرا نمی‌کرد.

#### ۴. واپسین تلاش‌ها

اختلافات تشکیلی و ضدتشکیلی، رواج بازار تهمت زنی و عوام‌فریبی مطبوعات به جائی رسید که حدود هشت‌صد تن از این دو تشکیلات انشعاب کردند، پانصد تن از اینان از گروه تشکیلی بودند و سیصد تا از گروه ضدتشکیلی. منشیین به هر دو گروه معترض بودند و با قرار دادن روزنامه خورشید به عنوان ارگان خود به هر دو گروه حمله می‌بردند.<sup>۲</sup> مدیر روزنامه خورشید مردی بود دبیر خلوت نام، این روزنامه اسمی منشیین را منتشر ساخت.<sup>۳</sup>

از آن سوی سید ضیا هم در برابر حسین صبا نه تنها سکوت نکرد، بلکه مقالات شدیدالحن او را به سبک خود صبا پاسخ گفت. او به کسانی که زیر نام و مفهوم دمکرات و

۱. ایران، مورخه ۲۶ حوت ۱۳۹۶، ۱۷ مارس ۱۹۱۸، «اعلان توقيف جراید به امضای وزارت داخله.»

۲. رعد، ش ۲۵، ۶۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۱۹ برج دلو، «دموکرات و دمکراسی در ایران.»

۳. اسمی یادشده را می‌توان در روزنامه خورشید مورخه یکشنبه ۱۵ ربیع‌الاول، ۲۲ ربیع‌الاول، ۲۵ ربیع‌الاول، سلخ ربیع‌الثانی و پنجم ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۶ ملاحظه کرد.

دمکراسی؛ «این دو اسم مقدس، این دو سرمایه سعادت هیئت اجتماعیه بشری خودنمایی و خویشنستایی می‌کنند»، به شدت حمله برد و ادامه داد: «آیا یک مسلمان متدين، یک مؤمن خداشناس، یک موحد واقف به فلسفه خلقت و بالاخره یک خدای پرست آشنا به علت حقیقی بعثت رسل و انزال کتب و وضع شرایع آسمانی یافت می‌شود که خود را دمکرات نداند و برای رفاهیت و آسایش دمکراسی عمومی عالم کوشش و مجاهده نکند؟!» از نظر سید ضیا دمکرات و انسان در معنی غیرقابل تفکیک و مفهوم هر دو یک روح مقدس نشاط بخشی است که در قالب دو کلمه انسان و دمکرات متجدشده است، هر انسان دارای شرایط انسانیت و واقف به صفات آدمیت، خواهی نخواهی دمکرات خواهد بود. او نوشت دمکراسی لغتی است جدید اما همیشه در بین اینا بشر وجود داشته است. دو هزار سال قبل متعاقب ظهور عیسی مسیح (ع)، «پیروان این پیغمبر اولوالمر دمکرات‌های عصر خود محسوب و شناخته می‌شدند چه که با جهال و ظالمین عصر معاصر مبارزه کرده و هیئت اجتماعیه را به طریق فلاح و نجاح هدایت می‌نمودند». همان‌طور که پیروان حضرت موسی(ع) «بت پرستی و اصول باطله را مایه خسaran و فلاکت اولاد بشر معرفی می‌کردند».

با این وصف «متعاقب ظهور بزرگ‌ترین اصلاح‌کننده نظام اجتماعی عمومی عالم حضرت پیغمبر عرب صلی الله، مسلمین هزار و سیصد و اندي سال قبل دمکرات‌های عصر خود شناخته می‌شدند». پس یک مسلمان واقعی دمکرات واقعی هم هست و یک دمکرات آشنا به معنای دمکرات و دمکراسی، خواهی نخواهی مسلمان خواهد بود. همین طور یک مسیحی واقف به اسرار دستورات اخلاقی حضرت مسیح، نیز دمکرات و طرفدار سعادت بشر و البته طرفدار دمکراسی خواهد بود. به صرف ادعای دمکراسی و دموکرات بودن، «بدون هیچ اثر مترتبه، بدون اجرای هیچ یک از اعمال مشروطه، گوینده و مدعی را دمکرات می‌شناساند؟!» اگر به این اصل قائل شویم، خوارج، ملاحده، کفاری که برای غارت بیت‌المال مسلمین، برای نهب اموال مسلمین نام اسلام بر خود نهاده‌اند، می‌بایست مسلمان شناخته شوند. اما «چنین نیست! اسلام، آئین و مسلمانی شرایط دارد. همین طور دمکراسی دستور و دمکرات بودن هم صفات ممیزه و اعمال پستدیده لازم دارد. هر دزد غارتگر، هر قسی‌القلب نهب کننده راهزن، نمی‌تواند طرفدار سعادت دمکراسی شده و از انتساب خود به یک کلمه داخل حوزه مقدس دموکرات‌ها بشود.»

سید ضیا نوشت چه‌بسا راهزنانی که همه راه‌ها را آزموده و اینک به نام دمکراسی به دنبال اجرای «نیات سینه، افکار خبیثه، اعمال معلومه» خویش هستند. اگر هر مسلمانی شرایط مسلمان بودن را اجرا کند، وضع مسلمین و «احوال ممالک اسلامی» این‌گونه نمی‌شد. اگر هر ایرانی مدعی دمکرات بودن به الزامات دمکراسی عمل می‌کرد، «روزگار دمکراسی ایران، یعنی فقرا، ضعفا، مساکین، زارعین، نوکرها و بالاخره اکثریت جامعه این هیئت اجتماعیه به این

درجه الیافزا و حزن‌آور نمی‌شد!» معیار دموکرات بودن عمل انسان است، حال آنکه دموکرات‌ها این عنوان را حق انحصاری خود می‌دانند، اعضای این تشکیلات آلت اجرایی مقاصد فتنه‌انگیزان و جاه‌طلبان شده‌اند؛ در عرض ده سال حتی یک ماده از مرآت‌نامه خود را نتوانستند اجرا کنند، «امثال و دلایل فراوان است، ولی عجالتاً به واقعه توقيف روزنامه رعد و مساعی و مجاهدات کمیته تشکیلیون و هیئت مدیره ضدتشکیلیون و یک دسته بی‌کارهای ولگرد طهران که برای تعطیل اوراق رعد از بذل هرگونه مجاهده مضایفت نورزیدند و حتی خود را برای غارت و چپاول اداره و مطبعه ما حاضر ساخته بودند قناعت می‌ورزیم!»

سید ضیا نوشت این دسته افراد حزب دموکرات را نردهان جاه‌طلبی‌های خود کرده‌اند، اینان آزادی‌خواهان واقعی را تکفیر و توبیخ نمودند، «با مساعدت رنجبران و افراد اغفال شده، حزب دموکرات ایران را قوه‌ای برای نفوذ و موقبیت ارتজاع، اشراف و تأمین منافع ظالمانه سرمایه‌داران قرار دادند.» همین بی‌اعتدالی‌های کمیته محلی تشکیلیون و تخم اختلاف افکنند و نفاق ورزیدن چند نفر خودخواه که از دیر زمانی به نام تشکیلی و ضدتشکیلی بین دموکرات‌ها افکنده‌اند، «یک تفرقه و اختلاف شرم‌آوری برای ریاست و خودخواهی چند تن عیار پیش آمد، عناصر صالح و افراد فداکار این فرقه که همواره پیکر خود را سپر بلاپا و مصائب دمکراسی ایران قرار داده‌اند، با عزم مردانه و تصمیم مقدس از تشکیلات تشکیلیون و دسته‌های ضدتشکیلیون خود را خارج و مصمم شدند که تشکیلات نازه موافق مقررات نظام‌نامه داخلی ایجاد و دست مزورین مفتون و ارتজاعیون و اشراف‌پرستان را از دامن پاک دمکراسی ایران کوناه نمایند.» به همین دلیل عده‌ای انشعاب کردند و «الغای کمیته محلی تشکیلی و هیئت مدیره ضدتشکیلی را رسمیاً اعلام نمودند!» منشعبین «می‌گویند کسانی هستند که با کد یمین و عرق جیبن از نتیجه دسترنج و مساعی خود امرار حیات نموده از مفت خوری و جنبه عزیز بلاجهتی مبرا و منزه هستند.» اینان در روزنامه خورشید ارگان خود می‌گفتند، مخالف اشرافیت هستند، «می‌گویند تربیت شده‌گان<sup>۱</sup> دامان اتابک‌ها، پرورش یافتگان سرسفره درباریان پست فطرت ناصری و مظفری نمی‌باید پیشوا و زمامدار مقدرات دمکراسی ایران شناخته شوند.»<sup>۲</sup> بین اعضای منشعب اکثرآ افرادی بودند که مشاغل پایین اجتماعی را عهده‌دار بودند مثل شاطر، کفash، چرمساز، علاف، باغبان، فراش، پالان‌دوز، طباخ، توتون فروش، رعیت، حمامی، آهنگر، خباز و امثال‌هم. در کنار اینان البته تعدادی صراف، سقط فروش و مشاغلی از این دست دیده می‌شدند، میرزا حسین خان عدالت، نقیب‌زاده کرمانی، دکتر حسن خان احیاء‌الملک و حاج محمدباقر صراف هم در بین این منشعبین به چشم می‌خوردند.

۱. کذا: شدگان.

۲. همان، «دمکرات و دمکراسی در ایران.»

به این شکل حزب دمکرات به شعبات ریز و درشت فراوانی تقسیم شد، از حزب اعتدالی هم جز اسمی بی‌مسما باقی نماند. به واقع در این مقطع موازنۀ نیروها را مطبوعات تعیین می‌کردند و نه احزاب سیاسی. سه روزنامۀ مهم این زمان تا مقطع کودتای سوم اسفند نقش بسیار مؤثری در جهت‌گیری افکار عمومی ایفا کردند که عبارت بودند از رعد، ستارۀ ایران و نویهار. به واقع غیرممکن است اگر بخواهیم فضای سیاسی ایران دورۀ جنگ جهانی اول تا کودتای را در ذهن خود ترسیم نماییم مگر اینکه چشم‌انداز مشخصی از موضع مطبوعات داشته باشیم. با این وصف حلقه‌های گوناگون سیاسی که به محفل سیاسی بیشتر شباهت داشتند تا یک تشکیلات حزبی، باز هم دیده می‌شد. در آستانه کودتای سوم اسفند بدون تردید کمیّة آهن مهم‌ترین تشکیلات آن زمان به شمار می‌رفت، در بخش‌های بعدی به این کمیّه و نقش هماهنگ‌کننده آن برای ائتلاف گروه‌های متعارض دیروزین اشاره خواهیم کرد، اما در اینجا باید به اختصار یادآوری نماییم که البته حلقة سید محمد کمره‌ای همچنان فعال بود و با وجود ارگانی مثل ستارۀ ایران، تأثیر غیرقابل انکاری بر تحولات کشور بر جای نهاد.

این حلقة عمدتاً در منزل مورخ‌الدوله سپهر تشکیل جلسه می‌داد و مشکل بود از: میرزا سالار ظفر از بستگان صادق مستشار‌الدوله، ذکاء‌الدوله، فتح‌السلطنه، آقا شیخ محمد علی قزوینی، دبیر همایون منشی سفارت امریکا و شخص کمره‌ای. کمره‌ای از شخصی به نام پارسی یاد می‌کند و فقط یک جا آورده که نام کوچک او میرزا اسدالله خان بوده، این شخص هم از شرکت‌کنندگان جلسات منزل مورخ‌الدوله بودند.<sup>۱</sup> دبیر همایون رابط آنان بود با سفارت امریکا، شخص مورخ‌الدوله هم به ظاهر برای آلمانی‌ها کار می‌کرد، او پیش‌تر و قبل از دستگیری به اتهام همکاری با کمیّة مجازات، منشی سفارت آلمان بود. بین این گروه یکی از چهره‌های مرتبط با کمیّة مجازات هم دیده می‌شد، او شیخ عابدین حمامی بود که مدتی را به دلیل این ارتباطات در حبس گذرانید. نیز ارباب کیخسرو شاهرخ یکی از محشورین این جلسات به شمار می‌آمد. مورخ‌الدوله به دلیل مراوده با اعضای کمیّة مجازات مورد سوء‌ظن و ثوق واقع بود، به واقع با اینکه مورخ‌الدوله آزاد شده بود، اما پرونده‌اش مفتوح بود. به همین دلیل او ضمن ملاقات با رئیس‌الوزرا و مشاور‌المعالک انصاری وزیر امور خارجه وثوق که از دوستانش به شمار می‌رفت، تلاش می‌کرد راهی پیدا کند تا پرونده خود را مختومه نماید.

شروع مجدد فعالیت سیاسی منحصر به گروه‌های شناخته شده نبود، بلکه اینک حتی بهائیان به طور علنی و آشکار به فعالیت روی آورده بودند. نکته مهم این بود که بهائی‌ها جلسات خود را با اطلاع قبلی تشکیل می‌دادند و دو نفر آژان نظمیه مراقبت اوضاع را بر عهده داشتند. بحث انتخابات مجلس در همین زمان بسیار داغ بود، بالاخره به پیشنهاد وثوق هفت تن به عضویت

انجمن نظارت بر انتخابات معین شدند، این افراد کسانی بودند مثل حاجی آفای شیرازی، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، حاج سید نصرالله تقوی، میر سید احمد بهبهانی، حاج سید محمد صراف و میرزا محمود اصفهانی.

سید محمد صراف تهرانی در دوره اول مجلس نماینده تهران بود، وقتی استبداد صغیر روی داد او به سفارت عثمانی پناهنده شد. او همچنین مخارج تحصیل در سفارت عثمانی را هم پرداخت می‌کرد، فرزندان او عبارت بودند از: عبدالعلی، ابوالفتح، فدائی علوی، ابوالحسن علوی، عبدالحمید، حسین و پرتو علوی. بزرگ علوی نویسنده مشهور ایرانی فرزند سید ابوالحسن علوی و نوه سید محمد صراف تهرانی بود.<sup>۱</sup>

بالاخره در انتخاباتی که برگزار شد، سی تن به مجلس راه یافتدند، اینان همه طرفدار قرارداد ۱۹۱۹ بودند اما به قول دولت‌آبادی «آن هم معلوم نیست بعد از رسیدن به مقام نمایندگی و گذشتن اعتبارنامه آنها از مجلس با ملاحظات بسیار که در کار است تا چه اندازه بتوانند با دوستان بیگانه خود با وفا بمانند، چه ما ایرانیان به حکم تاریخ شتر هیچ بیگانه‌ای را (به گفته عوام) تا ظهر نمی‌چرانیم»<sup>۲</sup>. اما نکته این است که مجلسی که انتخابات آن با هر گرفتاری توسط وثوق انجام شده بود، تشکیل جلسه نداد. گروه ضدتشکیلی به درستی می‌گفتند وثوق می‌خواهد مجلس را تشکیل دهد تا فرارداد ۱۹۱۹ را به نصوب رساند. اما اینان برای تشکیل این مجلس آنقدر کارشکنی کردند تا کودتای سوم اسفند روی داد و رضا خان مقدرات امور ایران را گام به گام به دست گرفت و این بار که مجلس با همان ترکیب دوره ریاست وزرایی وثوق تشکیل شد؛ با آن مخالفتی نکردند، یعنی اینکه از تشکیل آن ممانعتی به عمل نیامد. تشکیل مجلس چهارم در دوره ریاست وزرایی قوام‌السلطنه برادر وثوق که بلافاصله بعد از سید ضیا به این منصب دست یافته بود، صورت گرفت.

۱. آینده، سال ششم، ۱۳۵۹، صص ۴۴۸-۴۵۴.

۲. حیات بعین، ج ۴، ص ۲۰۲.



# ● فصل پنجم

## پیدایش و افول کمیته مجازات



## ۱. مدخل

دست یازیدن به سلاح موخر برای پیشبرد اهداف سیاسی، باجستانی و حقالسکوت گیری؛ امری بود که در دوره مشروطه آزموده شد و در دوره‌های بعد تا رسیدن رضا خان به اریکه سلطنت تداوم یافت. موژربندی و شلیک گلوله برای اسکات حریف یا اسقاط او، موضوعی است مهم که در مورد آن هم تحقیق جذی صورت نگرفته است. بنیادگذار این روش در دوره مشروطه انجمن‌هایی مثل انجمن آذربایجان بود که می‌دانیم حتی کمیته‌ای به نام دهشت داشت و دست به ترور می‌زد. به یاد آوریم چگونه اعمال و رفتار اینان منجر به تعطیلی مشروطه در دوره اول مجلس، تشدید بحران در دوره دوم مجلس و سپس هجوم دشمن به خاک کشور با اولتیماتوم روسیه گردید. این روش بعدها هم ادامه یافت و نقطه اوج آن تشکیل کمیته مجازات در ذیقعده ۱۳۳۴ بود. این گروه را عده‌ای به غلط یک گروه انقلابی نام نهاده‌اند، حال آنکه واقعیت امر این است که اینان همان بحران‌سازان دوره مشروطه بودند که از گروه سیاسی خاصی هم خط و ربط دریافت می‌کردند. همان‌طور که در دوره مشروطه تروریسم ابزار به فعلیت رساندن اهداف سیاسی احزابی مثل حزب دمکرات بود، اینک کمیته مجازات ابزار اجرایی و نظامی محقق ساختن دیدگاه‌های گروه دمکرات‌های ضدتشکیلی یا محفل بحران‌سازان بود، کسانی که آرامش را منافی با حیات خود تلقی می‌کردند. کمیته مجازات به واقع نقطه تلاقی ماجراجویانی مثل منشی‌زاده، اوباشی مثل کریم دواتگر و سیاستمدارانی مثل مستشارالدوله و محثتم‌السلطنه اسفندیاری بود، رهبر گروه دمکرات‌های ضد تشکیلی یعنی سید محمد کمره‌ای، به تصریح خودش، از این گروه ماجراجو و خونریز حمایت می‌کرد.

قتل و جنایت البته با انگیزه‌های خاص همیشه صورت می‌گرفت اما جنایت سازمان یافته امری بود که با اعمال و رفتار گروه‌های مافیایی در هم تبیه شده بود. چندماهی بعد از آغاز جنگ اول جهانی جنایت و قتل در ایران به شکل آشکاری ابعاد سیاسی یافت. یکی از این قتل‌ها، کشتن میرزا مهدی نوری فرزند شیخ فضل الله نوری بود. شیخ مهدی نوری در اوآخر زمستان ۱۲۹۳، درست اندکی بعد از حمله نیروهای روسیه تزاری به شمال ایران به قتل رسید.

ظاهر امر این بود که وی در این زمان علیه تهاجم روسیه در خیابان لاله‌زار سخنرانی کرده بود. شیخ مهدی نوری یکی از فعالین دوره مشروطه و از اعضای انجمن مخفی پیش از مشروطه بود. نظام‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان، به دفعات از تلاش‌های او برای استقرار مشروطه یاد کرده است.<sup>۱</sup> به روایت عبدالله خان بهرامی، که در تأمینات دارای مقامی بود و پیگیری پرونده را بر عهده داشت، قاتل شیخ مهدی نوری مردی بود آقاجان نام، او بعد از گذشت یک سال از وقوع قتل در قزاق‌خانه منصبی به دست آورد. بهرامی حتی نقل می‌کند که او شاید بعدها نام خود را عوض کرده و صاحب مقام مهمی شده باشد.<sup>۲</sup> رعد به مناسبت قتل شیخ مهدی نوری نوشت: «جنایت و آدمکشی‌هایی که در این مدت اخیر رخ داده خصوصاً واقعه فاجعه آقا میرزا مهدی نوری نظر خورده بینان را جلب و عقاید مختلفی در این باب اظهار می‌شود. پاره اشخاصی که نظریات کوتاه و فکری ساده دارند وقوع این جنایات را به عدم مراقبت نظمیه منسوب می‌نمایند و بعضی علت وقوع آن نوع حادثات را خرابی عدیله تصور می‌کنند. به عقیده ما علت حقیقی تکرار و وقوع این نوع حوادث، نبودن مجازات و تسامح اولیای امور در قصاص و وضع نظمات لازمه است.» از نظر رعد این مطلب به قدری بدیهی است که ذکر ادله و شواهد لازم ندارد. تا زمانی که امور از ریشه و پایه اصلاح نشود، بیش از این تکرار مطالب خلاف اخلاق را باید متظر بود: «و حقیقتاً اگر مراقبت شدید نظمیه و اهتمام صاحب‌منصبان محبوب سوئی می‌نماید ما در حفظ امنیت داخلی و تأمین آسایش عامه نبود، هر آینه بیش از این حوادث ناگواری رخ می‌داد و اگر وضع امنیت بخش حاضره را با اوضاع سال‌های قبل ملاحظه و مطابقه بنماییم، هر آینه درجه کفايت و لیاقت صاحب‌منصبان سوئی مکشوف خواهد گشت. اگر حقیقتاً اولیای دولت و وکلای ملت می‌خواهند جلوگیری از وقوع این واقعات بنمایند، باید هر چه زودتر قوانین جزایی را طبق شرع انور تشخیص و اختیارات لازمه را به مراکز حائزه در مجازات جنایت‌کاران واگذار نمایند.»<sup>۳</sup> از مطلب رعد این‌گونه مستفاد می‌شود که عده‌ای این قتل و نمونه‌های دیگر را بهانه‌ای برای حمله به نظمیه و رئیس سوئی آن قرار داده‌اند. واژه مجازات، بیت‌الغزل اکثر نشریات کشور شد، در طول ماه‌های آتی روند حوادث شتاب بیشتری یافت.

اواسط سال ۱۲۹۴ شمسی وحشت عمومی بار دیگر سراسر تهران را فراگرفت، شبناههایی منتشر می‌شد و شایعاتی به گوش می‌رسید که گویا کمینه‌هایی فعال شده‌اند و به زودی

۱. نک: نظام‌الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷)، ص ۱۵۶-۱۵۷، ۳۱۲-۳۱۴، نیز در جلد اول همین اثر به ویژه در صفحات ۵۶۵ و ۵۶۷ از این موضوع بحث نموده است.

۲. خاطرات عبدالله بهرامی، (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳)، ص ۲۶۱.

۳. رعد، سال ششم، ش ۷۴، دوشنبه ۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۲، ۲۲ فوریه ۱۹۱۵، «نظمیه و جنایات».

عملیاتی را آغاز خواهند کرد. رعد نوشت: «اخیراً شایعات متضادی مبنی بر تشکیل کمیته‌های مختلف برای پیشرفت مقاصد خائنانه و یا ضدیت با دولت و یا تولید شباهات در افکار عامه انتشار یافته و تدریجیاً مسئله به مطبوعات رسیده و حتی بعضی از جراید محلی در این زمینه نظریاتی اظهار داشته»‌اند. به دنبال این شایعات سید ضیا با مستوفی‌الممالک رئیس‌وزرای وقت ملاقات کرد و گفت با توجه به اشراف نظمیه و اقتدار در کشف فتنه‌جویان آیا واقعیت دارد که چنین کمیته‌هایی تشکیل شده‌اند؟ رئیس‌وزرا پاسخ داد: «در شهر شایعاتی انتشار دارد ولی نظمیه در صحت آن تردید دارد. بنابراین تصور نمی‌فرمایند که این شایعات مطابق با واقع باشد». سید ضیا پرسید اگر چه نمی‌توان انکار کرد در هر عصر و دوره‌ای که گروهی خاص حکمرانی می‌کنند، اشخاص و اجتماعاتی یافت می‌شوند که از وضعیت حاضره ناراضی بوده‌اند و یا برای تأمین منافع شخصی خود متشبث به عملیاتی شده‌اند تا در مقام تغییر اوضاع برآیند، و یا هیئت دولت را تغییر دهند، ولی باید اعتراف کرد به اینکه ممکن است افراد فاسد‌العقیده و کمیته‌های مفسدۀ جویانه یافت شوند: «ولی با این حال باور کردن وجود یک کمیته را با چنین مواد حیرت‌انگیزی که شهرت یافته خیلی مشکل به نظر می‌آید... ممکن است با سابقه شناخت دسته‌های مختلف طهران و آشنایی به شاهکارهایی که برای متخصصین در فن فساد و تهمت حاصل شده، این عقیده به میان آید که شاید بعضی مراکز محض پیشرفت مقاصد خود به تولید نفاق و ازدیاد شقاق، القاء شبیه و خلط مبحث متشبث گشته و از این انتشارات مطبوعات و افکار عامه را دوچار اشتباه بنمایند... در صورت صحت وجود چنین نقشه‌ها جز شکایت از فساد اخلاق و توصیه در پرهیز از توسعه دایره اختلافات، گویا بیان دیگری در این موضوع مقتضی نباشد». او توصیه کرد گروه‌های سیاسی قدر مستوفی را بدانند و «از نو یک رشته بلایای دیگری برای خانه خراب خود تهیه ننماییم». <sup>۱</sup> رعد یا اشتباه می‌کرد و یا تجاهل‌العارف می‌نمود، زیرا مستوفی خود با این کمیته‌ها به نوعی هم‌آوازی داشت. تحولات بعدی نشان داد که رعد در تحلیل خود که گویا شایعه تشکیل کمیته‌های ترور، کار شایعه‌سازان است؛ اشتباهی بزرگ مرتكب شده است. دیگر اینکه برخلاف نظر رعد، تشکیل کمیته‌های تروریستی ریشه در اختلافات سیاسی جناح‌های مختلف کشور داشت، اینک باز هم افراطی‌ترین جناح این دوره، تلاش داشت با حریبه سلاح حریف را از میدان به در کند. تشکیل کمیته مجازات نقطه اوج این تلاش بود.

عملیات کمیته مجازات که درست در دومنی سال جنگ اول جهانی تشکیل شد، به تفاریق در برخی منابع تاریخ عمومی ایران این عصر نگاشته شده، اما به‌واقع هیچ کار جدی در مورد آن انجام نشده است. عملیات کمیته مجازات در زمرة آن حوادث تاریخی است که هر کسی از

۱. همان، سال هفتم، ش ۲۵، یکشنبه ۱۴ ذی‌حججه ۱۳۲۳، ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵، «نکذیب شایعات».

ظن خود به آن پرداخته، هیچکس عمق آن را نکاویده و به‌واقع آنچه همچنان در اذهان وجود دارد اطلاعاتی است که ساخته و پرداخته چهره‌های پشت پرده این جریان مثل سوراخ‌الدوله سپهر است. برای شناخت ماهیت این کمیته باید به طور همه‌جانبه تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این عصر را مورد کنکاش مجدد فرار داد، هزار توی روابط مافیایی این عصر را برملا ساخت، چهره‌های آشکار و نهان این جریان را تبارشناصی کرد، پیوند آن را با بحران‌سازان بین‌المللی واضح ساخت و به طور کلی روایتی مجدد از آن ارائه نمود.

## ۲. تشکیل دهنگان اوّلیه

ظاهراً نخستین جرقه برای تشکیل کمیته ترور، در ذی القعده سال ۱۳۳۴ زده شد. ظاهر امر این است که منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده، دو ماجراجوی شناخته شده عصر مشروطه که پیش‌تر به اجمال در مورد آنها سخن گفته‌ایم<sup>۱</sup> بانی و باعث تشکیل این گروه بوده‌اند. خود منشی‌زاده در بازجویی‌هایش بعد از دستگیری گفته است در ملاقاتی که با ابوالفتح‌زاده داشته، هر دو در مورد مراتب‌ها و مصائبی که بعد از مشروطه متحمل شده‌اند با هم درد دل کردند. آنان به این نتیجه رسیدند که برای مجازات خائنین وطن، رفع ظلم و بی‌عدالتی، گروهی را تشکیل دهنگان تا به این وضع خاتمه بخشدند.<sup>۲</sup> این ظاهر ماجراست. با شناختی که از این دو تن وجود دارد، با علم به شبکه ارتباطی آنان که یک سویش به اقامتگاه تابستانی سفارت بریتانیا در قله‌ک مربوط می‌شد و سوی دیگرش به انجمان‌های تندرو عصر مشروطه که سلاح کشیدن و قتل مخالفین، مذهب مختارشان بود؛ در این روایت باید تردید کرد، به‌واقع دست‌های قدرتمندتری این دو را که به اندازه کافی هم انگیزه قتل داشتند، به این وادی کشانیده بود.

منشی‌زاده در این زمان انگیزه‌های شخصی فراوانی برای تشکیل جوخه ترور داشت. او کارمند مالیه بود، وقتی وثوق کاینه نخست خود را تشکیل داد، به هر دلیلی وی از این وزارت‌خانه رانده شد، خودش می‌گوید نلاش کرده باز هم به کار خود بازگردد، اما اقداماتش بدون نتیجه ماند. منشی‌زاده با اینکه سرتیپ فزاق‌خانه بود و در دوره مشروطه از این تشکیلات استغفا داد تا در خدمت تندروترین و خشن‌ترین رجال سیاسی که جامه مشروطه‌خواهی به تن کرده بودند در آید، اما او یک فرد متعارفی بود. بعيد است منشی‌زاده اهل اندیشه و تفکر بوده باشد، تفکر او موزرش بود که به اشاره دست‌های پشت‌پرده آن را از غلاف بیرون می‌کشید. به‌واقع نفس تشکیل این کمیته با جریان‌های موازی اما به شدت متنافر با هم گره خورده است؛ از دوره مشروطه دو جناح، رویارویی هم صفات‌آرایی می‌کردند، گروهی که بر خود نام اعتدالی

۱. نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۷۵ به بعد.

۲. جواد تبریزی: اسرار تاریخی کمیته مجازات، (تهران، فردوسی، ۱۳۶۲)، صص ۱۴-۱۵.

نهادند و گروهی دیگر که به دمکرات شهره شدند. رقابت این دو گروه با هم، تشکیل جوخه‌های آدمکشی و ایجاد بحران‌های عدیده، کشور را به لبه پرتگاه سوق داد. منشی زاده از همان اوایل با تندروترين گروه موجود مرتبط بود، او انگيزه‌هایی فراتر از آنچه گفت داشت، بحث تشکیل کمیته مجازات را باید با تشکیل کابینه وثوق پیوند داد.

در این دوره غیر از اعتدالی‌های سابق که اینک از وثوق حمایت می‌کردند، بین خود دمکرات‌ها هم انشعابی نانبیشه روی داد: عده‌ای از دمکرات‌های سابق اینک به مشی میانه روی روی آورده بودند که یکی از مهم‌ترین آنان ملک‌الشعرای بهار بود، اینان طرفدار تشکیل مجدد حزب دمکرات بودند و به همین دلیل در منابع تاریخی از این دسته به عنوان دمکرات‌های تشکیلی یاد شده است. عده‌ای دیگر با این تصمیم مخالف بودند، آنان می‌گفتند باید صبر کرد تا دمکرات‌هایی که از تهران به هر دلیلی خارج شده‌اند به پایتخت بازگردند و با وجود آنان حزب دوباره فعال شود. این افراد از قضا همان تندروان دوره‌های اول و دوم مشروطه بودند، سلیمان میرزا اسکندری، وحید‌الملک شیبانی و حلقوه‌ای که به دور سید‌حسن تقی‌زاده در برلین گرد آمده بودند در زمرة رهبران این دسته به شمار می‌آمدند، به این افراد باید سید محمد رضا مساوات را هم افزود. دو چهره برجسته کابینه که بعدها در دوره رضا شاه نقش مهمی در تحولات آن زمان ایفا کردند، یعنی صادق خان مستشار‌الدوله و حسن خان محتشم‌السلطنه اسفندیاری، که بارها به وزارت و کالت دست یافتند، در زمرة رهبران این گروه به شمار می‌رفتند. نیز بر اینان باید نام دکتر اسماعیل مرزبان و ممتاز‌الملک و ممتاز‌السلطنه را افزود، ممتاز‌السلطنه وزیر مختار ایران در پاریس بود و با هم مسلک خود یعنی مشیر‌الملک فرزند علاء‌السلطنه؛ و وزیر مختار ایران در لندن ارتباط داشت. دیدیم که همه اینان چه بلوایی در دوره بعد از سقوط مشروطه ایجاد کردند و چگونه ایران را وارد جنگی ویرانگر ساختند که کمترین تبعات آن قحطی و ویرانی گسترده در کشور بود. همه اینان به نحوی از انحا با گروه دمکرات‌های ضدتشکیلی مرتبط بودند. از سویی محتشم‌السلطنه در مدرسه سپهر دارای منصب بود، به احتمال زیاد این مدرسه به نوعی زیرنظر وی اداره می‌گردید. نام اصلی مدرسه، سپهر داود بود که به یهودیان تعلق داشت. میرزا مهدی‌خان تقی‌زاده از اعضای تشکیل دهنده این مدرسه به شمار می‌رفت، این شخص خود فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی وزارت امور خارجه بود و البته نسبتی با سید‌حسن تقی‌زاده ندارد.

پیش‌تر گفته‌ایم، مخالفین تشکیل حزب دمکرات را دمکرات‌های ضدتشکیلی می‌خوانند، رهبر این دسته در تهران سید‌محمد کمره‌ای بود. سید‌محمد کمره‌ای چهره‌ای مهم اما ناشناخته در تاریخ معاصر ایران است و حتی روزنامه خاطراتش هم ابعاد و ماهیت اندیشه‌ها و فعالیت‌هایش را به وضوح نشان نمی‌دهد. نوک تیز حملات ضدتشکیلی‌ها متوجه وثوق بود، وثوق که سیاستمداری متبحر بود، اینک بین دمکرات‌ها شکاف ایجاد کرد، او می‌خواست خود

بر این حزب نسلط یابد. درست در همین زمان بود که ضدتشکیل‌ها به میدان آمدند و باز هم درست در همین زمان بود که هسته‌های اولیه کمیته مجازات برای ایجاد بحران‌سازی به منظور سقوط وثوق شکل گرفت. خود منشی‌زاده این موضوع را به مسئله‌ای شخصی، یعنی اخراجش از مالیه تقلیل می‌دهد، او می‌گوید: «در حقیقت خشونت غیر قابل تحمل دولت وثوق‌الدوله در ما احساسات عجیب انتقام‌جویانه‌ای به وجود آورد.»<sup>۱</sup> مهدی بامداد هم اندیشه تأسیس کمیته مجازات را به منشی‌زاده نسبت می‌دهد. او حتی می‌نویسد گردنده کمیته خود منشی‌زاده بود و دیگران به دستور او عمل می‌کردند.<sup>۲</sup> واضح است که اطلاعات بامداد از این جریان ابتداً و در اغلب موارد مبنی بر شایعات است.

### ۱-۲. منشی‌زاده کیست؟

میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده، فرزند کریم بیک یا کریم خان منشی‌آوف ایروانی، از افسران سابق قزاق‌خانه بود. او شیرازی‌الاصل و از خانواده‌ای بود که در دوره صفوی از شیراز به ایروان رفت. در سال ۱۳۰۷ قمری که ناصرالدین شاه از سفر سوم خود از اروپا بازمی‌گشت کریم بیک منشی‌آوف پدر منشی‌زاده درخواست تابعیت و مهاجرت به ایران را کرد و شاه هم با درخواست وی موافقت نمود. چون جد منشی‌زاده میرزا محمد منشی بوده از این جهت خانواده‌اش در ایروان معروف به منشی‌آوف می‌شوند و پس از اینکه به ایران مهاجرت کرده به تابعیت ایران درمی‌آیند، کلمه منشی‌آوف را به منشی‌زاده تبدیل می‌نمایند.

میرزا محمد منشی از سران سپاه ایران طی جنگ‌های ایران و روس بود، او در ملازمت امیر خان یکی از ندیمان عباس میرزا قرار داشت. میرزا محمد منشی به سال ۱۲۴۲ قمری در جنگ‌های دوم ایران و روس به قتل رسید. فرزند او به نام کریم بیک تا سال ۱۲۶۶ قمری در قید حیات بود، فرزند کریم بیگ میرزا محمد آقا نام داشت، او هم تا سال ۱۳۰۱ قمری زندگی کرد. با زبان‌های فارسی، روسی و ترکی آشنایی داشت، در نزد حاکم روسی ایروان منزلتی یافته بود و سمت مترجم و منشی‌گری او را داشت. فرزند او نام پدر بزرگ یعنی کریم بیگ داشت، او به سال ۱۲۷۲ قمری در ایروان به دنیا آمد، پس از طی تحصیلات متعارف در نزد حاکم روسی ایروان به کار پرداخت و مترجم او شد. درجه کریم بیگ سرهنگ بود، در این سمت به عنوان ایل بیگی ایلات و عشایری منصوب شد که در سرحدات شمال غرب ایران و در خاک قفقاز به سر می‌بردند. کریم بیگ در این سمت به مدت ده سال کار کرد.

وقتی در سال ۱۳۰۷ ناصرالدین شاه قاجار از آخرین مسافرت اروپایی خود به ایران

۱. ترقی، شماره ۱۱۴۹، بهمن ماه ۱۳۴۳، ص ۹.

۲. رجال بامداد، ج ۱، صص ۲۹-۳۱.

مراجعةت می‌کرد، کریم بیگ از طریق تیمور پاشا خان امیر تومان ماکویی ابراز علاقه کرد به ایران بازگردد و به خدمت شاه درآید. گفتیم در آن زمان کریم بیگ درجه سرهنگی داشت و سالی هشتصد تومان حقوق سالیانه داشت که با معیارهای آن زمان مبلغ قابل توجهی به حساب می‌آمد. اما وی از مناصب خود استغفا داد و با شاه به ایران آمد. کریم بیگ در اواسط سال ۱۳۰۷ق. به اتفاق ابراهیم فرزند ۱۱ ساله خود وارد تهران شد. میرزا کریم بعد از ورود به ایران تا مدتی بلا تکلیف بود، تا اینکه کامران میرزا نایب‌السلطنه، نامه‌ای به ناصرالدین شاه نوشت و برای وی کسب تکلیف کرد. او نوشت کریم خان ایروانی که در مراجعت شاه از فرنگ در مرند به نزد او رفته اکنون بی کار است، حال آنکه خود شاه قول داده بود اول از تبعیت دولت روسیه خارج شود و بعد به نزد او آید. کامران میرزا نوشت او اینک هشت ماه است که در قزاقخانه به کار اشتغال دارد اما منصبش معلوم نیست و مواجهی هم دریافت نمی‌کند. نایب‌السلطنه پیشنهاد کرد اول به او انعامی داده شود تا مشکلات عاجل خود را حل نماید و سپس محلی برای پرداخت مواجب به وی تعیین گردد. شاه پاسخ داد: «قزاقخانه اداره وسیعی است. یک نفر کریم خان را شما هر طور است در آنجا بگنجانید. پانصد تومان محل پیدا کنید. در قزاقخانه منصب سرهنگی به او بدهید». <sup>۱</sup>

خلاصه اینکه کریم بیگ در قزاقخانه مانند سایر مهاجرین مشغول به خدمت گردید؛ پس از وی میرزا ابراهیم خان پسرش نیز داخل خدمت قزاقخانه شد. پدر و پسر در مدت خدمت خود همیشه از رفتار افسران روسی ناراضی بودند و علیه آنها فعالیت می‌کردند. برای نخستین بار کریم بیگ در قزاقخانه کمیته‌ای به نام حمیت و غیرت پایه‌گذاری کرد. او و یارانش شبنامه‌هایی علیه روس‌ها توزیع می‌کردند و از مردم می‌خواستند علیه آنان به پا خیزند. کلنل کاساکوفسکی فرمانده وقت قزاقخانه، به محض آگاهی از این تشکیلات، حقوق اعضای آن را قطع کرد. به دنبال این اقدام حدود هفتاد تن از دوستان کریم از قزاقخانه استغفا دادند. با وساطت کامران میرزا مستعفیان به کار خود بازگشتند، اما در ۱۶ محرم سال ۱۳۱۳ میرزا کریم خان مسموم شد و شایع گردید که در اثر سکته قلبی درگذشته است.

فرزند او ابراهیم به سال ۱۲۹۶ قمری در ایروان به دنیا آمد، گفتیم که تا یازده سالگی در آنجا زیست و بعد همراه پدر به ایران آمد. وقتی پدرش در قزاقخانه به کار مشغول بود، او در دارالفنون نزد میرزا علیخان ناظم‌العلوم و هژیر‌السلطنه معلومات خوبیش را تکمیل کرد و به سال ۱۳۱۴ یعنی حدود یک سال بعد از فوت پدر وارد قزاقخانه شد.<sup>۲</sup> او هم مثل پدر در خارج ساختن روس‌ها از قزاقخانه ایران بسیار تلاش کرد. ابراهیم، کار انجمن غیرت را پس گرفت، شبنامه و اعلامیه علیه روس‌ها می‌نوشت و برای جراید ارسال می‌کرد، وی بر این باور بود که

۱. عبدالحسین نوائی، ورقی از تاریخ مشروطه ایران، مجله یادگار، ۱۳۲۶، صص ۱۴۵-۱۴۶..

۲. ترقی، ش ۱۱۴۵، دی ماه ۱۳۴۲، ص ۱۲.

برای قطع نفوذ روس‌ها در ایران باید کاری کرد تا صاحب منصبان روس فراز خانه از ایران بروند. منشی‌زاده به طور قاطع در این زمینه ساعی بود و برای تشکیلات خود عضوگیری می‌کرد.<sup>۱</sup>

روس‌ها پی به رفتار منشی‌زاده برد و سرانجام نامبرده، در کمال نارضایتی، در اوایل سال ۱۳۲۵ قمری، به همراه رفیق خود سرتیپ اسدالله خان ابوالفتح‌زاده از خدمت فراز خانه کناره‌گیری کرد و به مشروطه خواهان پیوست. پس از استقرار مشروطیت، منشی‌زاده وارد خدمات کشوری شده و سمت‌های گوناگونی از قبیل ریاست نظمیه شیراز (۱۳۲۸ قمری)، ریاست تعحید تریاک یزد و کرمان و ریاست دارایی غار و فشاویه را چندی عهده‌دار بود و سپس در سال ۱۳۳۲ قمری رئیس مالیه خوار و فیروزکوه شد.<sup>۲</sup> پیش‌تر گفته‌ایم که منشی‌زاده در حوادث فتح تهران و تحولات مربوط به اردوکشی از رشت به تهران به همراه دوست خود چه نقش قابل ملاحظه‌ای داشت. بنابراین منشی‌زاده یک فرد متعارفی نبود، او با افراطی‌ترین جناح‌های مشروطه تماس داشت و برای آنان کار می‌کرد؛ چون به دلیل سوابق شغلی به اسلحه آشنایی داشت، از عوامل مؤثر در شکل‌گیری تروریسم گروه‌های افراطی دوره مشروطه به شمار می‌آمد. در این مقطع هم البته او از اوضاع اداری و اجتماعی ایران این عصر بسیار ناراضی و متأثر بود، در کابینه اول حسن وثوق و وزارت مالیه حسن مشار، مسئولین وقت به دلیل آشنایی با اعمال خطرناک او به کلی از کار برکنارش کردند.

به اجمالی گفته‌یم ابراهیم منشی‌زاده به تبعیت از پدر به دنبال تشکیل گروهی بود که هم پدر و هم پسر، نام آن را انجمن غیرت نهادند. رایین مدعی است انجمن غیرت یکی از انجمن‌های فرعی فراماسونری در ایران بود، مدیریت این تشکیلات با حاج میرزا ابراهیم آقا و کیل افراطی تبریز بود، این شخص از اعضای لژ بیداری ایران به شمار می‌رفت. به قول رایین انجمن غیرت توسط ابراهیم آقا تبریزی و با حضور ابوالفتح‌زاده به عنوان نایب اول انجمن، منشی‌زاده نایب دوم، محمد نظر خان مشکوٰة‌الممالک صندوقدار لژ بیداری ایران تشکیل شد.<sup>۳</sup> منشی‌زاده، مشکوٰة‌الممالک را «جوانی با احساسات و با حرارت، پخته و با ذوق» معرفی می‌کرد و می‌گفت او را با «افکار آزادی» آشنا نموده و «افکارش دست‌پردازه من است».<sup>۴</sup>

در دوره جنگ اول جهانی، گروه یادشده از طریق لژ بیداری ایران، با رهبر دمکرات‌های ضدتشکیلی یعنی کمره‌ای هم مرتبط می‌شدند. کمره‌ای عضو لژ مزبور بود، او بارها و بارها وقتی اینان بعد از دستگیری در بازداشت به سر می‌بردند توانست با ایشان ملاقات کند. بنا بر

۱. یادگار، ش ۶-۷، ص ۱۴۸.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. اسماعیل رایین: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۴۳.

۴. الفاء، ش ۳۹، سال چهارم، خرداد ۱۳۲۷، ص ۹.

این یک تشیکلات مخفی در دوره مشروطه به بعد اینان را به هم مرتبط می‌ساخت، به واقع حلقه‌های ارتباطی گروه ضدتشکیلی و به عبارتی جناح افراطی آن با کمیته مجازات به اندازه‌ای است که انکار ناشدنی است، به همین دلیل و با نوجه به شواهد مسلم تاریخی است که کمیته را بازوی عملیاتی گروه ضدتشکیلی خوانده‌ایم. اما روابط اینان به همین موضوع خلاصه نمی‌شود، یکی از حلقه‌های ارتباط رهبران نظامی کمیته مجازات بعدی و سیاستمداران این زمان، انجمنی سری بود به نام انجمن بین الطوعین. در این تشیکلات چند چهره برجسته دیده می‌شدند که عبارت بودند از: سید محمد کمره‌ای، سید عبدالرحیم خلخالی، سید جلیل اردبیلی، میرزا سلیمان خان میکده، حاج میرزا ابراهیم تبریزی، سید حسن تقی‌زاده و حیدرخان عمواوغلى.<sup>۱</sup> می‌دانیم که همگی این افراد عضو انجمن‌های تندور دوره نخست مشروطه بودند و همینان بعداً افراطی ترین جریان‌های سیاسی را از درون آن انجمن‌ها که مسلح به بازوی اجرایی نظامی هم بودند، شکل دادند. سه رهبر اصلی کمیته مجازات یعنی منشی‌زاده، ابوالفتح‌زاده و مشکوۀ‌الممالک از اعضای این انجمن هم بودند. باز هم اکثر اعضای انجمن مذبور در لژ بیداری ایران عضویت داشتند. عملیات تروریستی اینان در دوره مشروطه کمتر توانست حساسیت اکثر رجال را برانگیزد، به طور مثال حتی ملک‌الشعرای بهار که بعدها از مخالفین پابرجای عملیات کمیته مجازات بود، بعد از ترور بهبهانی نامه‌ای به شیخ محمدجواد تهرانی نوشت و توصیه کرد تا حیدرخان عمواوغلى و ابوالفتح‌زاده را مخفی نماید و برای خروج آنان از کشور گذرنامه تهیه کند.<sup>۲</sup> لازم به یادآوری است که ابوالفتح‌زاده عضو دادگاهی بود که حکم محکومیت شیخ فضل‌الله نوری را صادر کرد، او یکی از مستنطقین یا بازجویان شیخ بود.<sup>۳</sup>

به روایت مشکوۀ‌الممالک، منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده در دوره جنگ پذیرفته بودند مکاتبات سفارت عثمانی را در تهران، از طریق میرزا حسین‌خان کارمند سفارت اتریش و بهادرالسلطنه دریافت کنند و به جبهه‌های جنگ ببرند. اینان باید نتیجه مکاتبات را به تهران می‌آوردند، ویزگی کارشان این بود که بعد از آوردن جواب حقوق خود را دریافت می‌کردند. از روایت مکتوب مشکوۀ‌الممالک این گونه بر می‌آید که ورود ابوالفتح‌زاده به عملیات تروریستی در ایام بعد از مشروطه صرفاً انگیزه‌های شخصی داشته است. وی از اینکه حقوق دیوانی اش چند سالی است به تعویق افتاده گله می‌کرد، از تعدیات و چاول‌های اجزای مالیه سخن به میان می‌آورد، می‌گفت روتایش را دولتیان از دستش بیرون آورده‌اند و خلاصه مطالبی از این دست عنوان می‌نمود. او حتی تصمیم گرفته بود رأساً به منزل وثوق‌الدوله رود و او را به قتل رساند،

۱. اسماعیل رائین: حیدرخان عمواوغلى، ص ۴۸.

۲. رحیم رضازاده ملک، ص ۲۰۳.

۳. تاریخ مشروطه ملک‌زاده، ج ۷ و ۶، ص ۱۲۶۹.

اما مشکوٰة‌الممالک از این تصمیم منصرف شد. نکته مهم این است که این گروه به واقع رابط بحران‌سازان مرکز کشور با دولت خودخوانده نظام‌السلطنه و برخی از نیروهای همسو بودند. به یاد آوریم در آن زمان افرادی مثل مساوات، شبیانی، سلیمان خان میکده، سلیمان میرزا اسکندری و تعداد کثیری از دمکرات‌ها در غرب کشور زندگی می‌کردند.

## ۲-۲. در باره ابوالفتح‌زاده و مشکوٰة‌الممالک

اسدالله خان ابوالفتح‌زاده تا سال ۱۳۲۶ قمری یعنی حدائق تا دو سال بعد از صدور فرمان مشروطه، با عالم سیاست بی ارتباط بود.<sup>۱</sup> او بعداً یکی از اعضای انجمن غیرت شد که توسط میرزا ابراهیم آقا و کیل تبریز در دوره حیات مجلس اول تشکیل گردید.<sup>۲</sup> گفتیم به دنبال صدور فرمان مشروطه از سوی مظفرالدین شاه، به ظاهر تشکیلاتی برای صیانت از آن شکل گرفت که نام «انجمن بین الطلوعین» به آن دادند. وجه تسمیه انجمن یاد شده این بود که جلساتشان سحرگاهان تشکیل می‌شد، جلسات وقتی خاتمه می‌یافت که مردم هنوز از خانه خود بیرون نیامده بودند.

ظاهر امر این است که اندیشه اصلی تأسیس کمیٰة مجازات از آن منشی‌زاده بود، اما بعداً ابوالفتح‌زاده و مشکوٰة‌الممالک هم به او پیوستند. به نوشته ابوالحسن علوی، که خود در کمیٰة برلین با تقی‌زاده و نواب همکاری می‌کرد و به نحوی با گروه‌های تندرو تهران محشور بود، ابوالفتح‌زاده هنگامی که مأمور مالیات ساوجبلاغ و شهریار بود، به دلیل بدرفتاری با رعایا عزل شد. بالاتر اینکه «در همین موقع بود که معلوم شد که او جزو بهائی‌ها شده است و شب و روز برای پیشرفت کار آن دسته کار می‌کرد».<sup>۳</sup> در کتاب علوی که اصل آن به سال ۱۳۳۶ قمری یعنی دوره اوج بحران ایران و قحطی‌های مرگبار کشور و بازداشت عناصر کمیٰة مجازات در برلین منتشر شده بود، از تشکیلات تروریستی این زمان به عنوان «کمیٰة مجازات، کمیٰة مجهولی در طهران» یاد شده است.

اسدالله خان ابوالفتح‌زاده فرزند ابوالفتح خان میرپنج اصلاً از مهاجرین و از طایفه شریرلوا قفقاز بود<sup>۴</sup> که پس از دوره دوم جنگ‌های روس و ایران (۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ ق). و امضاء معاهده ترکمن‌چای، مانند عده زیادی دیگر از قفقاز به ایران مراجعت کردند. شخص ابوالفتح‌زاده پیشتر افسر قزاق‌خانه و درجه سرتیپی داشت. در دوره اول مشروطیت که عده‌ای از افسران قزاق‌خانه برای همراهی با مشروطه و ضدیت با محمدعلی شاه از قزاق‌خانه استعفا دادند، او

۱. رجال عصر مشروطیت، ص ۱۰۵.

۲. اسماعیل رائین: انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت، (تهران، تهران مصور، ۱۳۴۵)، ص ۱۶۲.

۳. رجال عصر مشروطیت، ص ۱۰۵.

۴. رجال بامداد، ج ۱، ص ۱۱۱.

هم از جمله آن افسران بود. نامبرده از فعالان مشروطیت و از مدافعین مجلس در شب به توب بستن آن در بیست و سوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ بود. از این به بعد وی به ابوالفتحزاده شهرت یافت. وی هم با کثیری دیگر از مشروطه‌خواهان بعد از این ماجرا به قله‌ک رفت؛ از آنجا به رشت عزیمت نمود و قوای مسلح در اختیار کمیته ستار قرار داد. او در ورود مهاجمین به تهران در ۱۳۲۷ ق. برای سهولت کار آنان، در تهران و قزوین فعالیت زیادی کرد.

ابوففتحزاده بعد از فتح تهران از طرف هیئت مدیره، مأمور وصول وجه از شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان گردید. در حدود سال ۱۳۲۸ ق. سفری به اروپا کرد، او به کجا رفت؟ با چه کسانی ملاقات کرد؟ انگیزه این سفر چه بود؟ اینها همه سوالاتی است که در پرده ابهام قرار دارد. او بعد از مراجعت، در ۱۳۳۰ که مرنارد بلژیکی به جای مرگان شوستر امریکایی رئیس خزانه‌داری کل گردید، مأمور مالیات ساوجبلاغ و شهریار شد. بعد از مدت کمی به واسطه بدرفتاری نسبت به رعایا از منصب خود معزول گردید. بالاتر، از قول علوی نقل کردیم که ابوالفتحزاده به مسلک بهائیت گرویده بود، اما عده‌ای دیگر می‌گویند چون خانواده و بستگانش پیرو طریقه بهائیت بودند رقبایش به او نسبت دادند که در مأموریت به ساوجبلاغ و شهریار برای پیشرفت دسته مزبور کار می‌کرده است. بامداد می‌نویسد: «به نظر نگارنده افکار و نظریات ابوالفتحزاده بالاتر از این حرف‌ها بوده و اگر خانواده‌اش بر فرض متهم به بهائیت بوده‌اند مربوط به خود او نبوده، زیرا در این ایام از طرف رئیس فرقه بهائی اکیداً منع شده بود که بهائیان نباید دخالت در سیاست نمایند در صورتی که ابوالفتحزاده کاملاً وارد در سیاست بوده و عملیاتش با دستورات مرکز بهائیت کاملاً متباین و منافات کلی داشته است.»

ظاهر موضوع همین است که پیشوای فرقه بهائی پیروان خود را از دخالت در مسائل سیاسی بر حذر داشته است، اما واقعیت این است که بهائیان در دوره بعد از مشروطه مناصب بسیاری به دست آوردند. برادران باقر اوف، مستولین راهداری ازلی به تهران نقش مهمی در فتح تهران داشتند. بعد از مشروطه البته اینان بسیار فعال شدند و نقش مهمی در تحولات ایران تا مقطع کودتای سوم اسفند ایفا نمودند. توجه داشته باشیم که هم ابوالفتحزاده، هم منشی‌زاده و هم عده کثیری از کسانی که با کمیته مرتبط بودند و یا از تصمیم گیرندگان اصلی آن به شمار می‌رفتند، کارمندان شوستر در خزانه‌داری به شمار می‌آمدند. اگر به یادآوریم که به تصریح خود پیشوای آنان از دخالت در مسائل سیاسی منعثان کرده بود، چگونه اسلحه به دست می‌گرفتند و آدم می‌کشتند؟ غیر از علوی و بامداد، در برخی از منابع دیگر مثل نشریه یغما هم از

ابوالفتحزاده و هم منشی زاده به عنوان بهائی نام برده شده است.<sup>۱</sup> در اهمیت موضوع و نقش این عده در تحولات منجر به کودتای سوم اسفند، در صفحات آنی باز هم سخن خواهیم گفت.

به هر حال ابوالفتحزاده به هنگام حمله روس‌ها در سال ۱۳۲۲ ق. به تهران، از این شهر حرکت کرد و تا کرمانشاه هم رفت. در ذیقعده سال ۱۳۲۴ با رفیق صمیمی خود ابراهیم خان منشی زاده که او هم سابقاً افسر فرازخانه و از مهاجرین بود، کمیته مجازات را تشکیل دادند. کمی بعد محمد نظرخان مشکوٰة‌العمالک را هم داخل در جرگه خود کردند و ظاهراً کمیته مجازات به همت این سه نفر تشکیل یافت. تا اینجا دیدیم که برخی از مهم‌ترین گردانندگان کمیته مجازات مثل مشکوٰة‌العمالک و حتی پدر منشی زاده یا در دستگاه کامران میرزا نایب‌السلطنه بودند و یا به نحوی از سوی او حمایت می‌شدند. این هم نکته‌ای است مهم. چه پیوندی بین شاهزاده کامران میرزا و این عده وجود داشت؟ آیا ارتباط آنان صرفاً نوعی رابطه اداری معمول بود؟

خانه منشی زاده در نزدیکی بازارچه آقا شیخ هادی قرار داشت، به عبارتی در نزدیکی منزل ابوالفتحزاده واقع بود. هر روز غروب یکی دو تن دلال اسلحه با عباوی کلفت وارد منزل منشی زاده می‌شدند. اینان در زیر عبا تقنق موزر را مانند رختی که به رخت‌آویز آویخته باشند مخفی می‌کردند، وارد خانه منشی زاده شده و بعد از تحویل محموله و دریافت پول آن خارج می‌گردیدند. به این طریق منشی زاده در خانه خود زرآدخانه کوچکی تشکیل داده بود که انواع سلاح‌های سرد و گرم از شمشیر تا موzer و پنج تیر، و از صندوق‌های فشنگ تا اسلحه‌های گرم فرانسوی مثل سه تیر رانگه می‌داشت.<sup>۲</sup>

محمد نظرخان مشکوٰة‌العمالک فرزند مردی بود به همین لقب. پدر بعدها لقب اعتماد نظام یافت، وی هم فراش‌باشی کامران میرزا نایب‌السلطنه بود. پدر و پسر تا سال ۱۳۲۶ قمری در خدمت کامران میرزا بودند، محمد نظرخان به سال ۱۳۲۹ قمری رئیس اجرای مالیه تهران شد؛ به عبارتی او هم کارمند مورگان شوستر بود. محمد نظرخان تا سال ۱۳۳۵ در اداره خزانه‌داری استخدام بود<sup>۳</sup>، در همین سال بود که وارد عملیات تروریستی کمیته مجازات شد که همین چندی قبل تشکیل شده بود و دستگیر گردید. انگیزه مشکوٰة‌العمالک را هم از عملیات تروریستی، مخالفت او با حسن مشار یا همان مشارالملک عضو گروه یاران وثوق‌الدوله می‌دانند. حسن مشار زمانی که در دوره وثوق به وزارت مالیه نایل آمد، ظاهراً مشکوٰة‌العمالک را اخراج کرد. چرا مشکوٰة‌العمالک از شغل خود برکنار گردید؟ به طور قطع و یقین علتی

۱. مجله یغما، سال پنجم، ۱۳۳۱، ص ۱۳۴.

۲. القبا، ش ۴۰، سال ۴، خرداد ۱۳۲۷، ص ۷.

۳. رجال عصر مشروطیت، ص ۱۰۵.

وجود داشته و البته انگیزه مشکوٰة‌العمالک هم خیلی بالاتر از این موضوع بوده است، سؤال این است آیا هر کس را از شغل خود برکنار سازند دست به آدمکشی می‌زند؟ قطعاً خیر، پس باید انگیزه‌ای مهم‌تر را در پس بسیاری از اقدامات این گروه مشاهده کرد. اما باید گفت هر سه تن بنیادگذاران اصلی کمیته مجازات به اندازه کافی انگیزه جنایت داشتند، بخشی از انگیزه‌ها هم البته شخصی بود.

### ۳-۲. کریم دواتگر؛ مردی از طبقه زیرین اجتماع

بدون تردید قابل تأمل‌ترین عضو کمیته مجازات کریم دواتگر بود؛ مردی آشوب طلب و ماجراجویی - به قول ویکتور هوگو- از طبقه سوم زیرین اجتماع. کریم لمپنی بود که منطقش اسلحه بود و تهدید و ارعاب. این پادوی بازار وارد در ماجراهایی شد که به قیمت جانش تمام شد. کریم دواتگر اصلاً اهل زنجان بود<sup>۱</sup>. در تهران با محافل افراطی مرتبط شد و همین گروه‌ها او را تشویق به ترور شیخ فضل الله نوری کردند. او بعد از مضروب و مجروح ساختن شیخ، گلوله‌ای هم به خود زد، اما از مرگ نجات یافت و شیخ هم او را بخشدید. در دوره به اصطلاح مهاجرت، او هم تفنگی به دست گرفت و به جمع مهاجرین پیوست. بعد از سقوط دولت موقت کرمانشاه به ریاست نظام‌السلطنه، همراه عده‌ای دیگر از ماجراجویان به تهران بازگشت. در این زمان بود که به عضویت کمیته مجازات در آمد.

به واقع هیچ سنتیتی بین سه تن یادشده و کریم وجود نداشت، کریم نه مثل آنان از تحصیلات متعارف بهره‌ای داشت، نه به شغلی مشغول بود و نه مردی قدرتمند مثل کامران میرزا از او حمایت نموده بود. به واقع کریم توسط جوخه‌های تروریستی دوره مشروطه استخدام شد، کارش ایجاد رعب و هراس بود و وظیفة اصلی اش آشوب‌گری. او شاید خود هم نمی‌دانست چرا باید به این اقدامات مبادرت ورزد، همان‌طور که یارمحمد کرمانشاهی نمی‌دانست و همان‌طور که بسیاری از دیگر اسلحه به دستان درک نمی‌کردند اصلاً مشروطه و فعالیت سیاسی یعنی چه؟ پیش‌تر به برخی از اقدامات شرارت‌آمیز او مثل ترور شیخ فضل الله نوری و آشوب در بازار تهران اشاره کرده‌ایم و خواننده را به آن ارجاع می‌دهیم<sup>۲</sup> و اینجا به تحولات ادوار بعدی زندگی او می‌پردازیم.

اندکی بعد از تشکیل کمیته مجازات، کریم دواتگر به معروفی ابوالفتحزاده وارد آن تشکیلات شد. وظیفة او مشخص بود: قتل. همه دست‌اندرکاران با او و اعمالش در دوره مشروطه آگاهی داشتند، او ضارب شیخ فضل الله نوری و یکی از عوامل کمیته جهانگیر بود که توسط

۱. اسماعیل امیرخیزی: قیام آذربایجان و ستار خان، ج ۲، تصحیح عبدالعلی کارنگ، (تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰)، ص ۳۵۵.

۲. برای نمونه نک: بحران مشروطت در ایران، صص ۳۳۶-۳۳۸.

مستعوان‌الملک اداره می‌شد. زمانی که به کمیته ملحق گردید، تازه از منطقه غرب کشور وارد تهران شده بود، در آن زمان اردوی نظام‌السلطنه از هم متلاشی گردیده بود. کریم در دوره یادشده بیکار بود، پس حاضر شد «از هر جهت مورد استفاده قرار گیرد.»<sup>۱</sup> واضح است که منشی زاده و دیگران از تأسیس کمیته اهداف خاص خود را داشتند، اما افرادی مثل کریم که جز ماجراجویی از امور سرورشته‌ای نداشتند، خواسته و یا ناخواسته وارد بازی مرگباری شدند که سرانجامی جز معدوم ساختن آنها توسط همان تصمیم گیرندگان اصلی جوخه ترور وجود نداشت. کریم فقط برای پول به این گروه پیوسته بود. چون از اهمیت موضوع آگاهی نداشت، به خاطر پول و باج‌گیری شروع به افشاگری در مورد تشکیلاتی کرد که این شوخی‌ها را برنمی‌نافت و جان خود را برابر این راه گذاشت. کریم جوانی عامی بود، پس به راه و رسم تشکیلات وقوفی نداشت. او خودسرانه برای کمیته عضو‌گیری می‌کرد، یکی از این موارد ورود مردی بود به نام بهادرالسلطنه. او را کریم عضو‌گیری کرده بود، حال آنکه اعضای اصلی به این مرد اعتمادی نداشتند. کریم که جوانی عیاش بود، در می‌گساری‌های شبانه شرکت می‌جست و آنگاه که از خود بیخود می‌گردید، شروع به سخن گفتن می‌کرد و ناخواسته اسرار کمیته مجازات را فاش می‌نمود. در همین حال بهادرالسلطنه را از وجود تشکیلات آگاه کرد. برای تیم اصلی، عضو‌گیری بهادرالسلطنه و عده‌ای دیگر از سر ناچاری بود، علت اصلی کنار آمدن با آنان این بود که هر حال از کم و کیف جریان اطلاع یافته بودند، پس بهتر بود آنان را در امور دخیل می‌ساختند. بین حاج زمان‌خان بانه‌ای مشهور به بهادرالسلطنه کردستانی با سردار محبی معز‌السلطان پیوند دوستی وجود داشت و اینان بعدها با رضاخان ماکزیم رفاقتی به هم زدند. بهادرالسلطنه کسی است که از ترس کشته شدن، تشکیلات کمیته مجازات را لو داد، خودش بعدها به کردستان رفت و حتی به ریاست نظمیه آنجا نایل آمد؛ در آن دوره هم هنوز زورگیری و رشوه‌ستانی می‌کرد.

بهادرالسلطنه به روایت قاسم غنی و به نقل از ناصرالملک دارای تبار اشرافی بود، او به خانواده‌ای معتبر تعلق داشت، به همین دلیل ناصرالملک وقتی والی کردستان بود اظهار داشت به دلیل تبار اشرافی بهادرالسلطنه، نمی‌تواند شغلی را که در شأن وی است به او پیشنهاد نماید. در این زمان بهادرالسلطنه فقیر و تهیdest شده بود، از سویی نمی‌شد کاری مهم به او داد زیرا مستلزم اعتبار لازم اقتصادی و داشتن تمول بود؛ ناصرالملک پیشنهاد کرد به او ماهی سی تومان مواجب دهند اما بدون شغل بماند، به نظر او راه حل مورد نظر بهتر از این است که شغل درخور شانی به وی داده نشود. قاسم غنی می‌گوید ناصرالملک گفته بود بهادرالسلطنه «حکم جواهری را دارد به درشتی تخم مرغ که نه می‌توان به انگشت کرد و نه سنجاق کرد و به سینه

زد. بهادرالسلطنه هم وقتی این را شنید گفت بلی ناصرالملک هم میکرویست است به درشتی خرس.<sup>۱</sup> اگر این موضوع صحت داشته باشد این‌گونه به نظر می‌رسد که ناصرالملک می‌خواست خود را از او برهاند، بین آن دو هیچ‌گونه خشن ظنی وجود نداشت و این موضوع نشان‌دهنده اختلافات دیدگاه‌های دو طرف است. بهادرالسلطنه کسی بود که تشکیلات کمیته مجازات را در دوره کابینه دوم و ثوق‌الدوله لو داد، او در ازای گرفتن تأمین از دولت این عمل را انجام داد. بهادرالسلطنه در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در بانه کردستان به دست طایفه گورک و مامش کشته شد.

اندکی بعد کریم، عمالکتاب و علی‌اکبر قاضی ارداقی را هم از کم و کیف موضوع مطلع ساخت. با مطالبی که گفته شد درمی‌یابیم چند چیز خصلت‌های جدایی‌ناپذیر شخصیتی کریم بودند: زورگیری به هر قیمتی، آن هم از کسانی که خود بانی و باعث شکل‌گیری یک تشکیلات ترویستی بودند، باده‌گساری در حد افراط و سخن گفتن بسی‌رویه در مسائلی که مخفی نگاه داشتن آنها از ضروریات بود و نکته آخر عضوگیری نیروهای جدید بدون طرح آن با گروه اصلی تشکیلات. اینها البته همه برای یک تشکیلات سری موضوعاتی بود بسی‌مهم، اما خواهیم دید علت اصلی به قتل رساندن او چیزی دیگر بود.

همین جا باید گفت این دوره از حیث نالمنی اجتماعی یکی از سیاهترین ادوار تاریخ کشور به شمار می‌آمد. در این دوره داس مرگ از آستین قحطی بیرون می‌آمد و مردم را درو می‌کرد. فقط اعیان و اشراف و شاهزادگان و اشخاص متمول توانستند از مهلکه بگریزند، تشکیل جوخه ترور برای زورگیری از نقطه‌نظر افرادی مثل کریم به درد ادامه حیات هم می‌خورد. لازم به یادآوری است تأسیس جوخه‌های ترور فقط متعلق به کمیته مجازات نبود، بسیاری اشخاص دیگر هم برای پیشبرد منظور خود از اسلحه استفاده می‌کردند، اما هیچ‌کدام تشکیلاتی مثل کمیته مجازات نداشتند. این جوخه‌ها همه آلت‌فعل رجال سیاسی بودند، به عبارتی، بسیاری از تروریست‌ها آدم می‌کشند بدون اینکه علت آن را بدانند و عده‌ای دیگر نظاره‌گر بودند و از پشت صحنه تحولات را اداره می‌کردند، حال آنکه علت آن عملیات را به خوبی می‌دانستند. جالب اینکه حتی وثوق تلاش می‌کرد در انجمن‌های ترور نفوذ کند. کمره‌ای از «انجمن‌های ترور»<sup>۲</sup> نام می‌برد، به عبارتی می‌خواهد بگویید تعداد آنها بیش از حداقل یک مورد بوده است. اینان برای پیشبرد اهداف خود به دنبال افراد جسور می‌گشتند. در یکی از این موارد که آنان نیروی جدید جذب می‌کردند، متوجه شدند یکی از افرادی که تصور می‌شد وابسته به وثوق است، وارد انجمن خود نموده‌اند.<sup>۳</sup> تحولات بعدی نشان داد که شاید این مرد همان

۱. خاطرات قاسم غنی: ج ۱، به کوشش محمد علی صوفی، (تهران، کاوش، ۱۳۶۱)، ص ۱۰۴.

۲. کمره‌ای، ج ۱، ص ۳۴۴.

۳. همان، ص ۳۴۴.

بهادرالسلطنه باشد، اما واقعیت امر این است که بهادرالسلطنه هم بیشتر با گروه افراطی محشور بود تا وثوق‌الدوله.

نصرت‌الدوله فیروز یکی از مهمترین کسانی بود که مورد تهدید کمیته مجازات قرار داشت. او در مقابل تهدیدهای مخالفین خود نه تنها سپر نینداخت بلکه واقع امر این است که گارد مسلح تشکیل داد تا از جان خود محافظت نماید. او افرادی را به دور خود جمع آورد، به هر کدام آنها یک اسلحه و مقداری مواجب ماهانه داد تا جانش را محافظت نمایند. برخی از این افراد کسانی بودند که از جبهه غرب به تهران بازگشته بودند. جالب این است که خفیه نویسان پلیس مخفی این عملیات نصرت‌الدوله را «آنتریک» می‌دانستند و اینکه او در این آنتریک بازی‌ها مداومت می‌کند.<sup>۱</sup> نصرت‌الدوله بر این باور بود که باید سران کمیته مجازات را شناسایی نمود و ترور کرد، به ادعای خبرچین نظمیه اینان می‌گفتند باید نظم شهر را به کلی از هم گسیخت و هرج و مرج را بر آن حاکم کرد.<sup>۲</sup> البته این گزارش پلیس مخفی است که معلوم بود با کمیته و عملیات آن همدلی دارد و گرنه بعيد به نظر می‌رسد چنین سخنی از زبان فردی مثل نصرت‌الدوله گفته شده باشد. با این وصف کمراهی نقل می‌کند غلامحسین خان کمیسری شهرنو که با سران کمیته مجازات مرتبط و به همین دلیل از کار خود منفصل شده بود؛ گفته است برادر سالار فاتح مازندرانی و برادر حسین فشنگچی تروریست‌های وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله فیروز بوده‌اند.<sup>۳</sup>

نکته مهم، پیوند رجال سیاسی قدرتمند ایران با کسانی مثل کریم دوانگر است. یکی از این اشخاص مورخ‌الدوله سپهر بود. مورخ‌الدوله این برجسته‌ترین چهره پشت پرده، مقامی بسی بالاتر از کریم دوانگر داشت، لیکن با او محشور بود. علت این حشر و نشر نمی‌توانست چیزی جز بهره‌برداری از این موجود مغلوب باشد. مورخ‌الدوله نقل می‌کند کریم دوانگر برایش توضیح داده مردی به نام کنت ریچ از طرف کمیته انقلابیون روسیه در رشت به تهران آمده و به او گفته است حاضر به هر نوع همکاری است. به صحت و سقم سخن مورخ‌الدوله کاری نداریم، مهم این است که کریم چه موقعیتی داشت که طرف مذاکره انقلابیون روس واقع شود؟ بالاتر اینکه مورخ‌الدوله می‌گوید شاید کریم وارد تشکیلات مورد نظر روس‌ها شده باشد، او از سید محمد کمراهی می‌خواهد که با هم به مساعدت روس‌های انقلابی برخیزند، کمراهی قبول نکرد. ما از میزان واقعیت این اظهارات آگاهی نداریم، اما می‌دانیم که مورخ‌الدوله هر چه بود؛ انقلابی نبود. او همراه با تیمی از رجال قاجار به طور همسو علیه وثوق به کار مشغول بود. به عبارت بهتر ظاهر قضیه این بود که عده‌ای آدمکش در کمیته مجازات دور هم گرد آمده‌اند تا

۱. راپرت‌های پلیس مخفی، به کوشش ایرج افشار، (تهران، طلایه، ۱۳۷۷)، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۹۱.

۳. کمراهی، ج ۲، صص ۱۲۴۶-۱۲۴۵.

به قول خودشان با خائینی که باعث برباد رفتن کشور و قحطی بودند، مبارزه نمایند، اما واقعیت این است در پشت این ماجرا سیمای یک مافیای سیاسی به وضوح قابل تشخیص بود. مورخ‌الدوله هم با اعزاز‌السلطنه فرزند کامران میرزا نایب‌السلطنه محشور بود. پیش‌تر گفتیم حداقل یکی از گردانندگان کمیته مجازات یعنی میرزا نظرخان مشکوٰ‌الممالک در دستگاه کامران میرزا بالید، پدر او اعتماد‌الملک یا اعتماد نظام هم نوکر کامران میرزا نایب‌السلطنه به شمار می‌آمد.<sup>۱</sup>

#### ۴-۲. دیگر چهره‌های شاخص کمیته مجازات

دیگر عضو کمیته مجازات مردی بود رشید‌السلطان نام. رشید‌السلطان مردی بود از اهالی خلخال، او فرزند حسینقلی خلخالی بود. رشید‌السلطان برخلاف آنچه شاید به نظر برسد، مردی از طبقات معمولی جامعه نبود؛ پدر او ظاهراً در دوره مشروطه حاکم خلخال بود، وقتی پدر به سال ۱۲۳۱ قمری درگذشت منصب او را به رشید‌السلطان - فرزندش - دادند. در این دوره تاریخی خلخال جزو مناطقی بود که به تصرف نیروهای روسیه درآمد، از آن سوی بحران‌ها و هرج و مرج‌های فراوان این سال دامن حکومت خلخال را هم گرفت. در منطقه درگیری‌های شدید داخلی راه را بر استقرار نظم و آرامش مسدود ساخت، رشید‌السلطان نتوانست این بحران‌ها را مهار کند.<sup>۲</sup> به همین دلیل به تهران آمد، به هنگام وقوع جنگ اول جهانی او هم همراه با اردوی مهاجرین به قم و اصفهان و کرمانشاه رفت. بعد از ناکام ماندن دولت موقت کرمانشاه، او هم مثل بسیاری دیگر وارد تهران شد. رشید‌السلطان یک جانی تمام عیار و عامل اصلی ترور اسماعیل خان رئیس انبار غله تهران بود، قتلی که آن را به گردن کریم انداختند، نیز او به دستور ابوالفتح زاده کریم دواتگر را از پای درآورد. رشید‌السلطان به حد افراط مشروب می‌نوشید، وقتی کریم را کشت، کاملاً مست بود.<sup>۳</sup>

احمد محمودی مشهور به کمال‌الوزاره، دیگر عضو مؤثر و تعیین‌کننده کمیته مجازات بود. او فرزند محمودخان مشاور‌الملک قمی بود. محمودخان در دوره ناصری و درست در دوره حکومت نایپلشون سوم در فرانسه، همراه با تنی چند از دیگر جوانان ایرانی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت، حسنعلی خان امیر نظام گروسی تا فرانسه آنان را همراهی کرد. وی در فرانسه نجوم خواند، اما به روایت عین‌السلطنه تلگرافچی شد. به روایت مسعود سالور فرزند عین‌السلطنه، ستاره‌ای هم کشف کرد که مشهور به ستاره محمودی شد.<sup>۴</sup> عمدۀ دوره کار

۱. همان، ص ۱۱۷۲.

۲. روزنامه ارشاد، ش ۵، ۱۴ ذی‌حججه ۱۲۳۱، ص ۷.

۳. ترقی، ش ۱۱۵۱، بهمن ۱۳۴۳، ص ۱۵ و ۴۱.

۴. خاطرات عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۲۱۳ ب.

محمود خان در وزارت خارجه گذشت، بنابراین کمال‌الوزاره در خانواده‌ای تحصیل کرده و متشخص بالیله بود.

کمال‌الوزاره به سال ۱۲۹۳ قمری در تهران به دنیا آمد، تحصیلات خود را در دارالفنون خاتمه داد و زمانی که نوز در اداره گمرک‌های ایران کار می‌کرد، ریاست گمرک‌های اغلب بنادر بحر خزر را به دست آورد. در سال ۱۳۳۰ زمانی که مسیو مرنارد بلژیکی ریاست خزانه‌داری را عهده‌دار بود، او وارد این تشکیلات شد. مدت‌های مدید معاونت اداره مالیات‌های مستقیم و نیز مفتشی اداره وظایف را تصدی کرد، اندکی بعد از عزل مرنارد به ریاست اداره مالیات‌های مستقیم منصب گردید و در همین سمت بود که با کمیته مجازات همکاری کرد. به سال ۱۳۳۶ وی ریاست انبار گندم تهران را به دست داشت<sup>۱</sup>، یعنی همان سالی که مردم از قحطی در کوچه و خیابان جان می‌دادند، سالی که ده‌ها هزار خروار گندم از اداره خالصجات دولتی به انبارهای دولتی تهران فرستاده می‌شد؛ اما نه تأثیری در کاهش قیمت‌ها داشت و نه توانست بحران نان پایتحت را مرتفع سازد. کمال‌الوزاره قبل از اینکه مسئولیت اداره مالیات‌های مستقیم وزارت مالیه را بر عهده گیرد، مأموریت‌هایی به نقاط مختلف کشور انجام داد، از جمله اینکه به مناقشه‌ای مالی که بین عین‌السلطنه و احمدخان آذری مسئول مالیات‌های فزوین وزارت مالیه وجود داشت؛ رسیدگی کرد<sup>۲</sup>. ماهیت ماجرا هر چه بود، بالاخره کمال‌الوزاره توانست کاری کند تا احمدخان آذری از منصب خود عزل گردد و به تهران رود، «کمال‌الوزاره تصدیق به حرکات زشت بی‌قاعده میرزا احمد خان داده است. حالا در تهران می‌گویند محکمه می‌شود.» میرزا احمدخان آذری جزو گروه وثوق‌الدوله بود.

به هر حال بعد از عزل آذری، مردی ایتالیایی را که کارمند گمرگ و مالیه ایران بود، به جایش منصب کردند. کمال‌الوزاره تا سال ۱۳۰۹ شمسی زنده بود. عضو دیگر کمیته، سید‌شکر‌الله روحانی بود که اعلامیه‌های کمیته مجازات را توزیع می‌کرد. او منشی مخصوص کامران میرزا نایب‌السلطنه بود، بعدها در مالیه به خدمت اشتغال داشت که وارد کمیته مجازات شد.

بدون تردید عضو مهم کمیته مجازات حسین‌خان لله بود. حسین‌خان شاگرد آبدارخانه آقابالاخان سردار، ملقب به سردار افخم بود. وقتی لله فرزند آقابالاخان از دنیا رفت، این منصب را به او سپردند و از این به بعد ملقب به لله شد. این حسین‌خان هم به نوعی با دستگاه کامران میرزا نایب‌السلطنه مرتبط بود، زیرا سردار افخم از کارکنان کامران میرزا بود و به هنگام جنبش علیه امتیازنامه تباکو، همین سردار افخم بود که به سوی مردم دستور تیراندازی داد و عده‌ای

۱. رجال عصر مشروطیت، ص ۹۰.

۲. خاطرات عین‌السلطنه، ج ۷، صص ۴۲۱۳-۴۲۱۴.

۳. همان، ص ۴۲۲۸.

مقتول شدند. این سردار افخم بعدها در دوره مظفرالدین شاه به ریاست نظمیه منصوب شد. بعد از اینکه مظفرالدین شاه از دنیا رفت، والی گیلان شد. پیشتر او با خانواده میرزا حسن آشتیانی رهبر قیام تهران علیه امتیاز تباکو، فامیل شده بود؛ یعنی این که میرزا هاشم آشتیانی فرزند میرزا حسن، خواهر همسر او را به عقد ازدواج خود درآورد.

زمانی که سردار افخم والی گیلان بود، روزی در باغ مدیرالملک خارج از شهر رشت به ناهار دعوت شد، به ادعای محمد رضا آشتیانی زاده<sup>۱</sup> بدون اطلاع او حسین خان لله به محافظاظانش پیام داد که والی گفته است تا شب آنجا خواهد ماند و آنان می‌توانند به اداره ایالتی بازگردند. وقتی محافظاظان رفتند، گروه سردار محیی وارد شدند و والی را به ضرب هیجده گلوله کشتند. بنا بر همین ادعا، بعد از این ماجرا مفترخ السلطنه همسر سردار افخم در معیت عده‌ای قزاق به تهران آمد، از این به بعد همه کاره او حسین خان لله بود، در واقع وی مباشر اموال و املاک او به حساب می‌آمد و چون ادعای مجاهد بودن هم داشت، می‌توانست از بازماندگان سردار افخم حمایت کند. به گفته آشتیانی زاده، از این به بعد موقعیت مالی حسین خان هم رو به ترقی نهاد، در دوره مشروطه او یکی از قاتلین سید عبدالله بهبهانی بود.<sup>۲</sup>

اندکی قبل از تشکیل کمیته مجازات، در غرب کشور همزمان با جنگ اوئل جهانی و ایام تشکیل دولت ملی کرمانشاه، هرج و مرج بیداد می‌کرد. در آن زمان حیدرخان عمواوغلى در بغداد می‌زیست، عده‌های با او از در مکاتبه وارد شدند و تصمیم بر این شد تا چند تن را ترور کنند، نخستین فرد نظام السلطنه مافی بود که باید به قتل می‌رسید. برای قتل او انگیزه‌های لازم وجود داشت، تقریباً هیچکس از عملکرد نظام السلطنه رضایت نداشت و به نوعی اکثر نیروها او را فردی مطیع اوامر دولت بریتانیا ارزیابی می‌کردند. حسین خان لله در کمیته مهاجرت با کریم دواتگر و احسان الله خان همراه بود، او به دستور حیدرخان عمواوغلى قصد ترور نظام السلطنه مافی را داشت اما در این زمینه توفیقی نیافت.<sup>۳</sup> این توطنه به هر دلیلی لو رفت، منازل توطنه گران محاصره شد، احسان الله خان دوستدار، کریم دواتگر و ابوالفتح زاده از معركه گریختند. حسین خان لله دستگیر شد و با دستبند به محبس بغداد فرستاده شد، اما ایامی که او زندانی بود؛ به روایت حسن اعظم قدسی که خود از دسیسه مطلع بود، عده‌ای وساطت کردند و او آزاد شد. بعد از این ماجرا همه کسانی که در توطنه مداخله داشتند، به تهران آمدند و برنامه‌های خود را به شکلی دیگر پی گرفتند.<sup>۴</sup>

دیگر عضو کمیته مجازات، علی اکبر ارداقی برادر قاضی ارداقی بود که در زمان استبداد

۱. تاریخ معاصر ایران، کتاب اول، (تهران، مؤسسه پژوهشن و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴)، صص ۱۴۵-۱۴۶.

۲. همان، ص ۱۴۹.

۳. حسین جودت؛ از انقلاب مشروطیت تا انقلاب شاه و ملت، (تهران، نشر درخشان، ۲۵۳۶)، ص ۶۰۷.

۴. حسن اعظم قدسی، خاطرات من یا تاریخ صد ساله، (تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۴۲)، ص ۴۱۴.

صغریر به فرمان محمدعلی شاه در باغشاه به قتل رسید. پدر او شیخ محمد تقی نام داشت، علی اکبر به سال ۱۲۶۱ شمسی در ارداق قزوین به دنیا آمد. سه ساله بود که پدرش را از دست داد، در پانزده سالگی از ارداق به قزوین آمد و از آنجا به تهران مسافت کرد و در این شهر به تحصیل پرداخت. بعدها همراه برادر به صفوی مشروطه خواهان پیوست،<sup>۱</sup> بعد از سقوط مشروطه اول این دو برادر دستگیر شدند و در باغشاه زندانی گردیدند. برادر کشته شد، اما علی اکبر به دستور شاه به رشت تبعید گردید. او در آنجا باز هم به فعالیت‌های خود ادامه داد، در نتیجه به دستور آقا بالاخان سودار افخم از رشت اخراج و به باکو و ترکیه مهاجرت کرد. وقتی در رشت آقا بالاخان کشته شد، او به این شهر مراجعت نمود.<sup>۲</sup> هنگامی که مشروطه دوم شکل گرفت، ارداقی به عضویت وزارت عدلیه درآمد که توسط محمد رضا مساوات اداره می‌شد. وی وقتی توسط کریم دوانگر به کمیته مجازات مربوط شد، هنوز منصب اداری خود را حفظ کرده بود.

ظاهرآ قاضی ارداقی مردی بود از نظر اخلاقی دمدمی مزاج، در مورد دمدمی مزاج بودن قاضی به نقل قولی از عین‌السلطنه که بعد از بازداشت او در دوره دوم ریاست وزرایی و ثوق‌الدوله ابراز شده است، بسنده می‌کنیم. عین‌السلطنه از میرزا علی‌اکبرخان قزوینی که زمانی بعد از کوبیده شدن مجلس اول توسط محمدعلی شاه از محبوسین باغشاه بود، می‌پرسد آیا او با قاضی ارداقی دوستی داشته است؟ پاسخ می‌شود بلی با او رفاقت صمیمانه‌ای داشته و هم ولایتی هستند. عین‌السلطنه پرسید آیا قاضی ارداقی مسلمان و متشرع بود یا خیر؟ جواب شنید قسم می‌خورد که او مسلمان و متشرع بود و خیلی هم متشرع بوده است: «لیکن یک عیب داشت. با هر کس به مذاق او حرف می‌زد؛ با بابی، بابی بود؛ با طبیعی، طبیعی بود؛ گفتم این رفع یک شببه از من شد. زیرا ما همه او را بابی می‌دانستیم.» او گفت میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل هم مردی مسلمان و پاک اعتقاد بود، «اما ملک‌المتكلمين لامذهب لامذهب بود. به هیچ‌چیز عقیده نداشت.»<sup>۳</sup>

یکی دیگر از اعضای مهم کمیته مجازات، میرزا محمد حسین عmadالكتاب سیفی قزوینی بود که به سال ۱۲۸۵ قمری به دنیا آمد. او مردی هنرمند بود و به خطاطی و کتابت اشتغال داشت. پیش از مشروطه در زمرة کاتبان وزارت انطباعات بود، این شغل را از سال ۱۳۱۷ قمری به دست آورد. در دوره سلطنت احمد شاه قاجار، در وزارت داخله منشی گری می‌کرد، همان زمان معلم مشق خط شاه نیز بود.<sup>۴</sup> هم عmadالكتاب و هم ابوالفتح‌زاده از همان اوان مشروطه از

۱. حسن مرسلوند: زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ج. ۱، (تهران، الهام، ۱۳۶۹)، ص. ۱۲۵.

۲. احمد کوروی: تاریخ مشروطه ایران، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۹)، ص. ۸۲۲.

۳. عین‌السلطنه، ج. ۷، ص. ۴۹۶۱.

۴. مهدی بیانی: احوال و آثار خوشنویسان، ج. ۳، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸)، ص. ۶۹۷.

یاران پابرجای حیدرخان عمماوغلى بودند. هنگام ترور اتابک، عمامه الكتاب با حیدرخان بسیار محشور بود، نیز وقتی حیدرخان به سوی کالسکه محمد علی شاه که عازم دوشان‌تپه بود نارنجک پرتاب کرد، به خانه ابوالفتح‌زاده آمد.

عممالكتاب در دوره مشروطه خوش‌نویسی می‌کرد و آن را به کسانی که مایل بودند می‌آموخت. منزل او در خیابان الماسیه کوچه پشت قورخانه واقع بود و شماره پلاک منزلش هم سیزده. او بیست و دو کتابچه رسم الخط نوشته و در کتابفروشی‌های معتبر تهران آنها را به معرض فروش گذاشت.<sup>۱</sup> در دوره مورد بحث، عمامالكتاب چون خوش‌نویس بود، مسئولیت تهیه مهر کمیته را عهده‌دار شد. به قول خودش او به گراورسازی آلمان رفت و دستور داده است یک لغت کمیته و یک لغت مخابرات برای او بسازند. او «ب» لغت مخابرات را برداشت و مخابرات را تبدیل به مجازات کرد، مهر تهیه شده را به منشی‌زاده تحويل داد و به ادعای خودش تا آخرین روزی که اعضای کمیته را دستگیر کردند، این مهر در دست منشی‌زاده بود و او «مسئول امضا و مهر تمام مانیفست‌ها و مراسلاتی بود که از طرف کمیته مجازات صادر می‌شد». <sup>۲</sup> این روایت مشهور است، اما واقعیت امر این است که مهر کمیته مجازات را حسین پرویز به قول بهار «مهرساز» درست کرده بود. از سویی کمراهی مقالات خود را به میرزا نورالله کلیمی مسئول مطبعه کلیمیان می‌داد تا چاپ کند<sup>۳</sup>، شاید اعلامیه‌های کمیته مجازات را هم همین فرد منتشر می‌کرد.

اینها همه ظاهر ماجراست، به واقع این گروه نقشه‌های کسانی را اجرا می‌کردند که در پشت صحنه حوادث قرار داشتند. ما در همین فصل به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت اما در اینجا ضرورت دارد توضیح دهیم کمیته مجازات به واقع بازوی اجرای گروه افراطی و بحران‌سازی به شمار می‌رفت که اینک در تشکیلات دمکرات‌های ضدتشکیلی لانه کرده بود. برجسته‌ترین افراد این گروه عبارت بودند از سید محمد کمراهی، محمد تقی بینش (آق اولی)، محمودخان پهلوی، مورخ‌الدوله سپهر، احمد متین‌الدوله دفتری، عین‌الممالک یا همان میرزا محمودخان دفتری، حسین پرویز و گروهی دیگر که در همین بخش با آنان بیشتر آشنا خواهیم شد. مهم‌ترین بلندگوی تبلیغاتی اینان روزنامه ستاره ایران بود که گرداننده آن یعنی کمال‌السلطان صبا، از دوره مشروطه با گروه افراطی محشور و حتی خود یکی از تصمیم‌گیرندگان آن بود. صبا مردی بود درست گوی و بی‌باک، این بی‌باکی را هم به واسطه پشت گرمی‌اش به محافل مشخص به دست آورد. از مقامات عالی‌رتبه دولتی حسن خان

۱. شرق، ش. ۶۹، سهشنبه ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۸، ۵ آوریل ۱۹۱۰، «رسم المشت عمامالكتاب».

۲. ترقی، ش. ۱۱۶۴، اردیبهشت ۱۳۴۴، ص. ۳۸.

۳. زبان آزاد، ش. ۲۰، سلحنج ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۰، «از روی ناچاری».

۴. کمراهی، ج. ۲، ص. ۱۶۰۶.

محشتم‌السلطنه اسفندیاری، صادق خان مستشار‌الدوله و دکتر اسماعیل مرزبان (امین‌الملک) با اینان محشور بودند. به جز اینان فهرست بلندبالایی از برخی دیگر از رجال ایران از مشاور‌الممالک انصاری تا گروه برلنی‌ها یعنی وحید‌الملک شیبانی و حسینقلی خان نواب و تیم همراهشان را باید به این لیست افزود. در عین حال این گروه با میرزا کریم خان رشتی و برادران او مرتبط بودند، احسان‌الله خان دوستدار حلقه ارتباطی کمیته مجازات بود با میرزا کریم خان و برادرانش. روش گروه ضدتشکیلی نفوذ و فروپاشی از درون بود، یکی از مهم‌ترین تجارت اینان در ارتباط با جنبش جنگل آزموده شد. بدون تردید برجسته‌ترین چهره پشت‌پرده کمیته مجازات اردشیر ریپورتر بود، او به شدیدترین لحن ممکن از این گروه در برابر تیم وثوق حمایت می‌کرد. خطاست اگر تصور کنیم کلیه کسانی که در کمیته مجازات جمع آمده بودند، سوءنیت داشتند و یا اهل دسیسه بودند. واقعیت این است که اکثر افراد فرودست آلت فعل واقع شدند، هدف به میدان آوردن اینان هم در طول همین فصل روشن خواهد شد، اما در اینجا باید بگوییم که هدف اصلی کمیته مجازات به مراتب از کشتن تعدادی افراد فراتر می‌رفت و اهدافی مهم‌تر را در بر می‌گرفت؛ این اهداف از دید تیزین ملک‌الشعرای بهار مخفی نماند و به هر نحوی شده آنها را در روزنامه‌های زبان آزاد و نوبهار بر ملا ساخت.

نقطه مقابل این گروه طیفی از رجال سیاسی و روزنامه‌نگاران و جناح میانه این زمان، از وثوق‌الدوله تا ملک‌الشعرای بهار و از آن سوی دمکرات‌های معتدل و بقایای اعتدالی‌ها را در بر می‌گرفت. برجسته‌ترین رجل مخالف این گروه متین‌السلطنه تقاضی بود که اینان دشمنی دیرینه‌ای با او داشتند. سید ضیاء‌الدین طباطبائی بسته به موقعیت گاهی به اینان نزدیک می‌شد و گاهی به وثوق. بالاخره هم در آستانه کودتای سوم اسفند با این گروه به همگرایی رسید و به طوری که خواهیم دید او هم آلت فعل منویات چهره‌های پشت‌پرده این گروه واقع شد، اما او هم آجل معلومی داشت که درست بعد از نود روز بعد از کودتا فرارسید و در اثر آن از قدرت فروافتاد. هدف اصلی گردانندگان کمیته مجازات گسترش ناامنی، ایجاد فضای رعب و وحشت، ترسانیدن رجال از به دست گرفتن مسئولیت و در یک کلام بحران‌سازی بود تا از این طریق راه را برای عملیاتی کودتایی به منظور رسیدن به اهداف هموار سازند. یک سر طیف این بحران‌سازی دامن زدن به بحران‌های اقتصادی و از آن جمله بحران نان بود و سوی دیگر این طیف، بحران‌سازی سیاسی بود به منظور ناامید ساختن مردم از هرگونه تحول مثبت اجتماعی. اینان به طور مثال تلاشی زاید‌الوصف در سرنگونی کابینه‌ها از خود به خرج می‌دادند، دیگر اینکه مانع تشکیل مجلس می‌شدند، زمانی هم که مجلسی وجود داشت، با کشانیدن دشمن به خاک کشور آن را تعطیل کردند و اجازه ندادند دوباره مجلس شکل گیرد. با اینکه بعداً انتخابات این مجلس برگزار هم گردید و برخی نمایندگان در همان سال قحطی برگزیده شده بودند، اینان اجازه ندادند مجلس عملاً شکل گیرد تا اینکه کودتای سوم اسفند به وقوع پیوست

و رضاخان سردمدار جریان‌ها گردید. در آن زمان یعنی بیش از سه سال بعد از برگزاری انتخابات بود که مجلس چهارم شکل گرفت، مجلسی که به قول برخی شعرا ننگ وطن بود. سیاست بحران‌سازی به منظور دست‌یابی به اهداف مشخصی که از آنها به اجمال ذکری به میان آمد، در دوره اوّل ریاست وزرایی وثوق از دو راه صورت گرفت: دامن زدن به بحران نان که در فصل قبل به عمق آن پی‌بردیم و دست یازیدن به ترور برخی اشخاص برای نا امن کردن فضای سیاسی کشور که در همین فصل به آن خواهیم پرداخت. بهانه امر هم مجازات خانین بود، حال آنکه کسانی که به قتل رسیدند بیشتر قریانی اختلافات شخصی شدند تا چیز دیگر، حتی در یک مورد خیانت مقتولین اثبات نشد. حال به موضوع عملیات کمیته مجازات می‌پردازیم و آنگاه تحلیل‌های لازم را در این زمینه ارائه خواهیم کرد.

### ۳. قائم مقام‌الملک رفیع، نخستین هدف

کمیته مجازات برای شروع بحران‌سازی باید حتماً یک نفر را به قتل می‌رسانید، حال مهم نبود این یک نفر چه کسی باشد. از مطالب مشکوٰة‌المالک این‌گونه مستفاد می‌شود که اعضای کمیته تصمیم گرفته بودند نخست قائم مقام‌الملک رفیع را به قتل رسانند، مأمور این عملیات کریم دوانگر بود که با همه تلاش خود به این کار موفق نشد و حتی در محل او را شناسایی کردند و عملیات لو رفت. قائم مقام‌الملک کیست و چرا می‌خواستند او را بکشند؟

نام اصلی قائم مقام‌الملک، آقا رضا رفیع بود که قبلاً معروف به حاج میرزا محمدرضا شریعت‌زاده گیلانی و تا دوره سلطنت رضا شاه معمم بود. او در سال ۱۳۰۴ قمری مصادف با ۱۲۶۵ خورشیدی متولد شد. به سال ۱۳۳۴ق. (۱۹۱۶م.) از طرف دولت امپراتوری روسیه تزاری به سمت آناشه (وابسته) افتخاری سفارت روس در تهران انتخاب و به دولت ایران رسماً معرفی گردید و تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در سمت مزبور باقی و برقرار بود. در اوآخر پادشاهی احمد شاه قاجار ملقب به قائم مقام‌الملک شد. حاج آقا رضا نه دوره<sup>۱</sup> نماینده مجلس شورای ملی از گرگان‌رود و بندرانزلی بود و یک دوره هم سناتور شد. به قول بامداد، رفیع مردی بود بسیار زرنگ، باهوش، باحافظه، همه فن حریف و خیلی اجتماعی. او در آذرماه ۱۳۴۲ خورشیدی که متجاوز از هشتاد سال داشت در تهران درگذشت.<sup>۲</sup>

پدرش حاج محمد‌مهدی گیلانی نام داشت که ابتدا با لقب بحرالعلوم شناخته می‌شد و بعد ملقب به شریعتمدار گردید، او پسر دوم حاج ملارفیع شریعتمدار بود. عین‌السلطنه می‌نویسد: «این قائم مقام‌الملک پسر شریعتمدار مرحوم رشتی است، صاحب ملک و مال بسیار. پس از

۱. دوره‌های ۵ و ۶ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷.

۲. رجال بامداد، ج ۲، ص ۴۳.

آن همه بلاهایی که سر شریعتمدار درآوردند پناهندۀ روس شد. بعد هم این پسر آتابه سفارت طهران گردید، با همان عمامه. بعد استعفا داد. یکی از اشخاصی است که مکرر می‌نوشتند و می‌گفتند باید کشته شود. اما اینها در پناهندگی تقصیر نداشتند، زیرا بلاسی نبود که در بد و مشروطه و هنگام ضبط رشت به سر پدر و پسر نیاوردند، حتی به پای کشتن هم رسید. ناچار شدند و پناهندگی اختیار نمودند، مثل این که خیلی‌ها از مشروطه طلبان در سفارت [بریتانیا] پناهندۀ می‌شدند.<sup>۱</sup>

به یادآوریم که میرزا کریم خان رشتی و برادرانش نخستین جرقه را در مشروطه رشت زدند، در آن زمان بنا به روایتی حسین خان الله، که اینک خود یکی از اعضای کمیته مجازات بود، افخم‌الدوله حاکم رشت را کشت و به این شکل راه برای جمع‌آوری نیرو و حمله به تهران مهیا شد. ظاهراً از همان زمان قائم مقام‌الملک و خانواده‌اش متهم صدماتی شدند و برای اینکه اموال خود را حفظ کنند به روس‌ها پناهندۀ گردیدند. این سابقه‌ای بود که طبق آن می‌خواستند بار دیگر از طریق کمیته مجازات، با او تسویه حساب کنند.

در اوایل فوریه سال ۱۹۱۶ خبر رسید که حاجی میرزا محمدرضا شریعت‌زاده مشهور به قائم مقام‌الملک رفیع، از طرف امپراتور روسیه به سمت آتابه افتخاری سفارت منصوب گردیده و به دولت ایران معروفی شده است. این شخص توانست در آتیه فشار سفارت روس را در موارد عدیده تعديل کند و چند تن از هموطنان خود را از حبس و تبعید نجات بخشد و بعدها هم در دربار پهلوی به مقام شامخی دست یابد و همان‌طور که گفتیم مقاماتی چون نمایندگی مجلس و سناتوری را احراز نماید.<sup>۲</sup>

به واقع قائم مقام‌الملک از مدت‌ها پیش تلاش کرده بود خود را تبعه روسیه کند، او حتی توانست توسط کنسول روسیه در رشت ورقه تابعیت اخذ نماید، اما این گونه به نظر می‌رسد که در آستانه انقلاب روسیه از او لغو تابعیت به عمل آمده باشد، بالاخره هم سفارت روسیه در تهران، ورقه تابعیت او را مسترد کرد و به این شکل از تابعیت دولت روسیه خارج گردید، از آن به بعد او جزو اتباع ایران به شمار می‌رفت.<sup>۳</sup> کمیته مجازات که مدعی کشتن خاننین بود، نخستین هدف خود را به قتل رساندن قائم مقام‌الملک قرار داد، لیکن موفق نشد. با این وصف حتی بعدها هم بقایای کمیته مجازات دست از سر او برنداشتند، به این موضوع در جای خود اشاره خواهیم کرد.

۱. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۱۳۹.

۲. ایران در جنگ بزرگ، صص ۳۲۲-۳۲۱.

۳. زبان آزاد، ش ۳۳، یکشنبه ۳ محرم الحرام ۱۳۳۵، ۲۱ اکتبر ۱۹۱۷، «رد تبعیت».

#### ۴. قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله

دومین کسی که برای قتل در نظر گرفته شد، اسماعیل خان رئیس انبار غله تهران بود. انجام قتل برای جوخته ترور، به منزله بیانیه اعلام موجودیت به شمار می‌رفت، به همین دلیل حتماً باید کسی را می‌کشتند. وقتی از قتل قائم مقام‌الملک نامید شدند و حتی بیم آن می‌رفت که تشکیلات آنان قبل از هرگونه اقدامی لو رود، سراغ رئیس انبار غله رفتند. میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله، در اصل فرزند میرزا ابوالحسن شیرازی بود. او معروف به بانکی بود؛ علت این امر اشتغال این فرد در بانک شاهنشاهی بود.<sup>۱</sup> اسماعیل خان در دستگاه مرنارد بلژیکی، ریاست مالیه سیستان را عهده‌دار بود، می‌گویند وقتی به تهران بازگشت ثروت هنگفتی با خود به همراه آورد.<sup>۲</sup> وقتی وثوق‌الدوله برای بار نخست به ریاست وزرایی رسید، اسماعیل خان از سوی مشارالملک وزیر وقت مالیه ریاست انبار گندم را عهده‌دار گردید، او به شدت مورد نظر روزنامه ستاره ایران و مدیر آن کمال‌السلطان صبا قرار داشت. ستاره ایران به شدت علیه مشارالملک تبلیغ می‌کرد. اسماعیل خان از محشورین و نزدیکان وثوق به شمار می‌آمد، می‌گفتند با سفارت بریتانیا رفت و آمد دارد و به طور مشخص با چرچیل دیپر شرقی سفارت بریتانیا رفاقت و روابط خانوادگی برقرار نموده است. اینها همه بهانه بود، به واقع اسماعیل خان قربانی قحطی دوره جنگ اول جهانی شد. به عبارت بهتر قتل اسماعیل خان در آن شرایط مرگ و میر ناشی از گرسنگی هیچ واکنش خاصی به طرفداری از او در توده‌های مردم باعث نشد، بلکه کسانی که از عمق ماجرا خبر نداشتند، از این قضیه خوشحال هم شدند.

واقعیت امر این است که گروه ضدتشکیلی و برخی دیگر آنقدر علیه وثوق تبلیغات کرده بودند که کمتر کسی به واقعیت امر توجه می‌کرد. کسانی که خارج از مرکز بودند به شدت تحت تأثیر این تبلیغات واقع می‌شدند. بنا به روایتی که در تهران به تواتر شنیده می‌شد، وثوق انسانی است که به هر حال می‌تواند کاری را که به عهده می‌گیرد انجام دهد. دومین مسئله در مورد مرنارد بود، «مرنارد هم مالیه ایران را مالیه کرد و خیلی خوبتر از آن می‌شد که بود، نگذاشتند و فقط برای آنکه جلوی دخل و رشوه را گرفته بود و نمی‌گذاشت مال دولت را به عنایین مختلفه اجزا و غیر اجزا بخورند این باعث کینه و عداوت جماعتی شده. آن بود که آنقدر بد گفتند و بد نوشتند تا برای همه کس شبیه حاصل شد و تحقیق و رسیدگی نکرده عزلش نمودند.»<sup>۳</sup>

به هر حال بعد از اینکه کمیته مجازات از ترور قائم مقام‌الملک نامید شد، به سراغ اسماعیل خان رئیس انبار غله رفت، کریم دواتگر گفته بود: «خوب است او را تعقیب نموده،

۱. یغما، ش. ۵، سال ۱۳۳۱، ص. ۱۶۹.

۲. رجال بامداد، ج. ۱، ص. ۱۳۴.

۳. عین‌السلطنه، ج. ۱، ص. ۴۸۳۹.

شکاری کرده، زودتر برویم.» منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده بر این باور بودند که «قائم مقام‌الملک کارکن روس‌ها و مفسدتر است»، بنا بر این باید قتل او را در اولویت قرار داد. جالب است که اینان می‌خواستند به هر حال فردی را بکشند و برایشان فرقی نمی‌کرد طعمه چه کسی باشد: «کریم گفت چون باید برویم و بی شکار هم خوب نیست اگر قائم مقام‌الملک به دست نیامد، اسماعیل خان هم خوب است که زودتر کاری انجام داده، برویم. بعد بلند شده که برود، منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده به او گفتند که همان قائم مقام‌الملک را تعقیب کنید.»<sup>۱</sup> مشکوکه‌الممالک مدعی است، بعد از رفتن کریم به کارهای منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده اعتراض کرده است. به او گفتند کریم و دوستانش واسطه رسانیدن مکاتیب صادره از تهران به جبهه هستند، به همین دلیل «خودشان داوطلب شده‌اند که کاری کرده، بروند و قائم مقام‌الملک چون رسمآ خادم روس‌ها و خائن به وطن است، این قصد را نموده‌اند.» مشکوکه‌الممالک می‌گوید به طور کلی این اعمال را تعقیب کرده اما دو روز بعد شنیده که رئیس انبار غله را به قتل رسانیده‌اند.

بر اساس گزارش کمیسarıای نمره شش محمدیه، این نخستین ترور کمیته مجازات روز ۱۷ فوریه ۱۹۱۷ مطابق با ۲۸ بهمن ماه ۱۲۹۵ اتفاق افتاد که ساعت چهار و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر در نزدیکی ایستگاه راه‌آهن حضرت عبدالعظیم میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله در درشه خود هدف قرار گرفت و کشته شد. زمان وقوع این حادثه درست بعد از وقوع شورش روسیه علیه تزار نیکلای دوم بود که باعث شد او از تحت سلطنت به زیر افتاد و به جای او موقتاً پرنس لووف قدرت را به دست گیرد.

قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله به این دلیل صورت گرفت که گفته می‌شد در آن شرایط فحصی و گرسنگی و فقر و افلات عمومی توده‌های مردم به ویژه در تهران؛ مقادیر فراوانی غله به سربازان انگلیسی و هواداران بریتانیا رسانیده است، اتهامی که هرگز اثبات نشد. وقتی هم او را به قتل رسانیدند، چند شبناه تهیه کردند و آنها را برای هیئت دولت، اداره کل نظمه و میرزا باقرخان پدر کمیسر تأمینات نظمه ارسال نمودند و در آن توضیح دادند که قتل رئیس انبار غله به دست کمیته مجازات صورت گرفته است.<sup>۲</sup> میرزا باقرخان حاضر نشد پرونده قتل را بررسی کند و آن را مورد پیگیری قرار دهد، زیرا با کمیته مجازات و دستهای پشت پرده هدایت‌کننده آن مرتبط بود. بالاخره هم او به دلیل همکاری با کمیته مجازات از منصب خود معزول شد، توضیح اینکه بعداً ابتدا او را دستگیر نمودند ولی به دلیل تهدیدات کمیته رهایش ساختند. هنگامی که بعداً بار دیگر این اشخاص دستگیر شدند، میرزا باقرخان هم مجدداً بازداشت گردید. او به گزارش روزنامه‌ها از اعضای منفصل نظمه بود که همراه با حاجی بابا

۱. کمره‌ای، ج ۲، صص ۱۰۳۰-۱۰۳۱.

۲. ترقی، ش ۱۱۵، بهمن ۱۳۴۳، ص ۳۸.

نام تبریزی که او هم عضو نظمه بود؛ به اتفاق ناصرخلوت توسط نظمه جلب و توقيف گردید. گزارش می‌شد که علاوه بر افراد مذکور؛ عده‌ای دیگر هم بازداشت شدند. در آن زمان هنوز علت توقيف این افراد به درستی معلوم نبود.<sup>۱</sup> به عبارت بهتر کسی از انگیزه‌ها و علت قتل میرزا اسماعیل خان مطلع نبود و کمیته مجازات هم اعلانی صادر ننموده بود.

اما معلوم بود دلیل قتل صرفاً مسائل شخصی نبوده و انگیزه‌های آن فراتر از یک کینه جویی معمولی است. میرزا باقرخان پدر که گفتیم نخستین مأمور رسیدگی به پرونده سران کمیته مجازات بود، محرومانه به عبدالله خان بهرامی رئیس اداره تأمینات پیام داد قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله جنبه سیاسی دارد و یک قتل شخصی نیست. او توضیح داد این قتل توسط مخالفین و ثوق‌الدوله به عمل آمده است و به بهرامی توصیه کرد در کشف ماهیت آن جدیت نکند و در این امر مداخله ننماید.<sup>۲</sup> بعد‌ها معلوم شد کمیته مجازات به کمال‌الوزاره رئیس اداره مالیات‌های مستقیم وزارت مالیه و عده داده بود به محض به دست گرفتن قدرت، او را به جای اسماعیل خان، رئیس انبار غله خواهند کرد.<sup>۳</sup>

سکوت نظمه و توان کمیته در مرعوب ساختن مقامات دولتی، تروریست‌ها را جری تر ساخت. بعد از قتل میرزا اسماعیل خان، شورای کمیته تصمیمی خطیر اتخاذ کرد. آنان تصمیم گرفتند وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا را به قتل رسانند، برای این کار ابوالفتح‌زاده را معین کردند که خود فرماندهی عملیات کمیته را به دست داشت.<sup>۴</sup> این عملیات البته هرگز اجرا نشد، اما صرف همین تصمیم‌گیری نشان می‌داد که اهداف کمیته بسیار فراتر از آن چیزی است که تصور می‌رود. در همین حال کمیته اعضای جدیدی را جذب کرد؛ دو تن از اینان علی‌اکبر قاضی ارداقی و عمادالکتاب بودند که توسط کریم دواتگر به گروه توطنه‌گر ملحق شدند. عمادالکتاب درست زمانی که اسماعیل خان رئیس انبار غله به قتل رسید، به عضویت شورای کمیته مجازات برگزیده شد. در آن ایام تصمیم بر این بود که کلیه اعضای کمیته مبلغی به تشکیلات کمک کنند. قاضی ارداقی شخصی پولدار نبود، به همین دلیل او را از پرداخت کمک نقدی معاف کردند. به قول شخص ارداقی او ماهیانه پنجاه تومان درآمد داشت و این مبلغ به زحمت کفاف مخارجش را می‌داد. اما عمادالکتاب ماهی هفتاد تومان به کمیته پرداخت می‌کرد.<sup>۵</sup>

۱. زبان آزاد، ش. ۱۸، ۵ شبه ۲۵ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «جلب و توقيف در نظمه».

۲. خاطرات بهرامی، ص. ۴۹۲.

۳. ترقی، ش. ۱۱۷۰، تیر ۱۳۴۴، ص. ۳۶.

۴. البناء، سال چهارم، ش. ۴۵، ۱۲ تیر ماه ۱۳۲۷، ص. ۵.

۵. ترقی، ش. ۱۱۶۶، خرداد ماه ۱۳۴۴، ص. ۳۳، به نقل از بازجوانی‌های قاضی ارداقی.

## ۵. کریم دواتگر؛ قربانی مخالفت با ضدتشکیلی

وقتی اسماعیل خان به قتل رسید، چند حادثه روی داد که به قیمت قتل کریم دواتگر تمام شد. در درجه نخست او در حالت مستی اسرار کمیته را فاش می‌ساخت، دوم اینکه بدون مشورت با سران کمیته عده‌ای را به عضویت کمیته درآورد و رهبران را در برابر کار انجام شده قرار داد. سوم اینکه کریم که می‌دانست رهبران کمیته یعنی منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده از کسانی پول دریافت می‌دارند، سطح انتظار خود را بالا برد. او از اینان همیشه پول تقاضا می‌کرد و با آنکه در مراحل اولیه پول‌هایی به او پرداختند، اما کریم حاضر نبود عقب‌نشینی کند. ظاهر امر این است که در درجه نخست بین رهبران کمیته در مورد قتل رئیس انبار غله اختلاف بروز کرد.

مشکوٰة‌الممالک مدعی است که بعد از قتل به منزل منشی‌زاده رفته و گفته است اینکار «مبدعاً از طرف کریم دیوانه شده باشد». او آشنایی منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده را با کریم نکوهید. دو روز بعد منشی‌زاده، مشکوٰة‌الممالک را ملاقات کرد. او گفت کریم قتل اسماعیل خان را انکار کرده است، به قول او «این بد جنس می‌خواهد ما را آلت کرده، از ما پولی بگیرد و بعضی عملیات را به اغراض دیگران اجرا نماید. تصوّر می‌کنیم این شخص محركی غیر از مهاها داشته باشد و به این کارها مشغول می‌شود و طفره از رفتن [به جبهه] می‌زند و هم خیال شدن با این اشخاص نتیجه خوبی ندارد.»<sup>۱</sup> اینکه کمیته آلت فعل دیگران واقع شده بود امری است که در منابع گوناگون از آن سخن به میان آمده است، اما مهم این است که این دیگران چه کسانی هستند؟ نکته دوم این است که منشی‌زاده ظاهراً سخن کریم را که مسئولیت قتل را نمی‌پذیرفت، باور نمی‌کرد. اما تحولات بعدی نشان داد حق با کریم بوده است؛ او رشید‌السلطان را برای قتل رئیس انبار غله بدون اجازه رهبران اجیر کرده بود.

کریم در زمرة آن دسته از افرادی بود که فقط برای پول گرفتن کار می‌کرد، رشید‌السلطان هم در زمرة افرادی بود که به دلایل مالی دست به اعمال جنایتکارانه می‌زد. این که کریم سخن منشی‌زاده را باور نمی‌کرد، ریشه در این واقعیت داشت که او می‌دانست رهبران کمیته از رجال متمول پول دریافت می‌دارند، حداقل بعد از قتل‌های اولیه این راز از پرده برون افتاده بود. عبدالله خان بهرامی که در زمان دستگیری سران کمیته مجازات ریاست تأمینات نظمه تهران را بر عهده داشت نقل می‌کند کمیته مجازات به طور خاص در اوآخر دوره فعالیت خود دچار مضيقه مالی شده بود. اینان یک عدد از «مجاهدین گرسنه را که از مهاجرت برگشته بودند»، دور خود جمع می‌کردند و حتی وسائل نگهداری اینان را هم نداشتند. سران کمیته با توجه به این امر، شروع به زورستانی و باج‌گیری از رجال کشور نمودند؛ البته ظاهراً در عین حال از

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۰۳۲.

کسانی که آنان را در زمرة آزادیخواهان می‌دانستند مختصراً اعانه دریافت می‌داشتند.<sup>۱</sup> اینکه کمیته مجازات تلاش می‌کرد با ایجاد جو رعب و وحشت از رجال کشور «باج» دریافت کند، نکته‌ای است که در اعترافات عmadالكتاب هم به آن اشارت رفته است. او می‌گوید کمیته می‌خواست از سران کشور باج دریافت کند، اما با تمام تلاش و کوشش نتوانستند از مشیر اعظم، مجلدالسلطنه و یمین‌لملک مبلغی دریافت کنند.<sup>۲</sup> به یاد آوریم کمال‌السلطان صبا مدیر روزنامه ستاره ایران، همین اشخاص را به نام مورد حمله قرار داد و از قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله به نوعی ابراز خوشنودی کرد.

روایت منشی‌زاده با این روایت تفاوت دارد. به گفته او کریم دواتگر بعد از مراجعت از جبهه با وساطت ابوالفتح‌زاده با او آشنا شده است. به گفته او کریم پذیرفت که «مورد استفاده» آنان قرار گیرد. آنان به نام «حفظ مصالح و منافع کشور و ترقی و تعالی ایران» کمیته‌ای تشکیل دادند تا قدرت «خاننین و بیگانه پرستان» را از کشور قطع کنند. کریم گفت هرگاه ماهی صدتومان به او دهنده، او می‌تواند سه تن از دوستان مورد اعتماد خود را انتخاب کند تا دستورات کمیته را اجرا نمایند.<sup>۳</sup>

طبق اظهارات مشکوكة‌الممالک به نقل از منشی‌زاده یکی از کارهای کریم این بود که سلاح‌هایی را که منشی‌زاده تهیه می‌کرد به جبهه می‌برد. منشی‌زاده بعد از قتل اسماعیل خان، حتی به کریم گفت حاضر است سلاح‌های داده شده را به خود او بدهد اما او از سر آنان دست بردارد. به هر حال منشی‌زاده از اینکه کریم برخلاف قولی که داده بود، بعد از قتل اسماعیل خان حاضر نشد به جبهه رود و به هم‌سلکان خبر تشکیل کمیته را برساند و هر روز از کمیته مجازات پول طلب می‌کرد؛ در صدد برآمد او را از سر راه بردارد. منشی‌زاده باز هم گفت آنان نه پولی دارند که به کریم بدهند و «نه به اعمال خودسرانه او که شاید هم از طرف غیر، دستور باشد» مایلند. منشی‌زاده باز هم این بار گفت باید کاری کرد که کریم به دنبال کار خود رود. کریم می‌خواست عmad و ارداقی که خود جذب کرده بود، بین او و منشی‌زاده آشتبانی برقرار نمایند. هیچکس نمی‌دانست در اعمق قلب این مرد چه می‌گذرد؛ به همین سیاق کسی نمی‌دانست او چرا اسرار کمیته را لو می‌دهد؟<sup>۴</sup>

به عبارت بهتر نوعی سوء‌ظن بین کریم و منشی‌زاده وجود داشت. کریم تصور می‌کرد پشت سر فعالیت‌های کمیته کسانی هستند که آن را حمایت مالی می‌کنند، به ظن او منشی‌زاده پول‌ها را اغلب خود برمند داشت اما او را که عملیات اصلی را انجام می‌داد با اندکی وجه

۱. خاطرات بهرامی، ص ۵۱۴.

۲. ترقی، ش ۱۱۶۹، خرداد ۱۳۴۴، ص ۲۲، به نقل از بازجوانی‌های عmadالكتاب.

۳. ممان، ش ۱۱۴۹، بهمن ماه ۱۳۴۳، ص ۳۵.

۴. ممان، ش ۱۱۶۳، اردیبهشت ماه ۱۳۴۴، ص ۳۶.

سرکیسه می‌کرد. بالاخره جلسه‌ای در منزل مشکو<sup>الممالک</sup> تشکیل شد، در این جلسه منشی‌زاده، ابوالفتح‌زاده، عمامه‌الكتاب، قاضی ارداقی و کریم هم حضور داشتند. حاضرین از کریم خواستند به دلیل کاری که انجام داده است، یعنی ارتکاب قتل؛ باید فوراً از تهران خارج گردد. کریم نه تنها از اجرای این دستور استنکاف ورزید، بلکه کار خود را به بهادرالسلطنه و عده‌ای دیگر هم توضیح داد؛ یعنی گفت قاتل اصلی رشیدالسلطان است. به‌واقع این نخستین جلسه‌ای بود که عمامه و ارداقی با سران کمیته مجازات داشتند، واسطه این کار هم البته کریم بود. کریم به عمد راز کمیته را به ارداقی، عمامه‌الكتاب و بهادرالسلطنه توضیح داد. او تصور می‌کرد اگر عده‌ای از این موضوع مطلع باشند، رهبران کمیته از قتل او منصرف خواهند شد. به عبارت بهتر کریم پرده‌دری از اسرار کمیته را تنها ضامن بقای جان خود ارزیابی می‌کرد.

به هر حال منشی‌زاده وجهی برای او فراهم آورد، از مشکو<sup>الممالک</sup> هم خواست مقداری به آن بیفزاید تا «بلکه از شر این پسّه طماع شهوي بی‌مغز» خود را خلاص نماید.<sup>۱</sup> جالب اینکه کریم به مشکو<sup>الممالک</sup> گفته بود عدل‌الملک را دیده و او شغلی در ژاندارمری برایش یافته است، اما رفایش نمی‌گذاشتند او به سر این کار رود. حق السکوت‌ستانی کریم ادامه یافت، بالاخره قاضی ارداقی و میرزا محمد حسین عمامه‌الكتاب خوشنویس که کریم برای حفظ جان خود آنها را وارد کمیته کرده بود، نتوانستند او را قانع سازند که دست از اقدامات جنون‌آمیز خود بردارد. اینان رأی دادند او باید کشته شود. نکته مهم در ارتباط با قتل کریم، اطلاع و دخالت سید محمد کمره‌ای در آن است. کمره‌ای خطاب به منشی‌زاده می‌گفت امثال کریم را باید با پول نگاه داشت، اگر پولی در بساط نباشد او را نمی‌توان حفظ کرد. کمره‌ای را برملا می‌کند که برای شناخت تاریخ تحولات این زمان واجد اهمیت بسیار است. بنابر خاطرات او، کریم دوانگر، او و سایر اعضای گروه ضدتشکیلی را واداشته بود تا تشکیلات حزب دمکرات را دوباره راه‌اندازی نمایند. به نظر کمره‌ای در آن شرایط راه اندازی تشکیلات حزب دمکرات کاری بود نستجده: «اگر تشکیلات بدھیم شاید [به دلیل]<sup>۲</sup> عملیات مملکت خراب کن کمیته چپ‌ها کاسه و کوزه را گردن ما بشکند و دولت آن فسادها را به اینکه شماها با آن‌ها مربوط هستید از ما انتقام بکشد». منظور از آن فسادها چیست؟ چه اقدام مملکت خراب کنی انجام شده بود؟ اصلاً این کمیته چپ‌ها که مورخ‌الدوله و کمره‌ای از آن یاد می‌کنند مشکل از چه نیروهایی بود؟ پاسخ این سؤالات در کتاب خاطرات کمره‌ای و مورخ‌الدوله مشخص نیست.

با این وصف کریم، کمره‌ای را زیر فشار قرار داد تا تشکیلات حزب را بار دیگر

۱. کمره‌ای، ج. ۲. ص ۱۰۳۳.

۲. لغات درون کروشه از ماست.

سروسامان دهد و مانع از تداوم تشتت در این حزب گردد. این ملاقات شب پنج شنبه یازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ مطابق با سیزدهم فروردین ۱۲۹۶ روی داد. صبح روز بعد کریم دواتگر باز هم به ملاقات کمره‌ای آمد. او تهدید کرد اگر وی همچنان مانع تشکیل فرقه شود، موجی از افشاگری علیه او در مطبوعات به راه خواهد انداخت و اعضای فرقه او را بایکوت خواهند کرد. این بار کریم از کمیته چپ‌های روسیه گفت که به تهران آمده و خواستار همکاری او شده‌اند، همان مطلبی که به مورخ‌الدوله هم گفته بود و ما پیش‌تر به آن اشاره کردیم. کمره‌ای از برخورد کریم با خود افسرده شد، او نوشت: «اخلاق ما خیلی بد است و فقط لباس دمکراسی را پوشیده‌ایم.»<sup>۱</sup> بعدها عدل‌الملک دادگر که با کمیته مرتبط بود، به دنبال دور دوم دستگیری اعضای این تشکیلات در کابینه وثوق به سال ۱۲۹۷، توضیح داد از تشکیل کمیته مجازات خبر نداشته؛ کریم دواتگر اصرار کرده به او مأموریتی بدنهند تا به خارج رود و گفته است: «وقت رفتن بعضی اسرار خیلی بزرگ می‌گوییم.» عدل‌الملک می‌گوید وقتی کمیته شروع به عملیات کرد، تازه او دانسته عمالکتاب و قاضی ارداقی هم با آن مرتبط‌شد. خود عمالکتاب در بازجویی‌های خویش در نظمیه توضیح داد کریم دواتگر با او و قاضی ارداقی جلسه‌ای تشکیل داد، او تأسیس کمیته را برای اینان افشا کرد و از آن دو تن خواست برای کمک به این تشکیلات تلاش نمایند. به روایت او، کریم بسیار بدلحن سخن گفت و در پاسخ ارداقی که گفته بود نمی‌تواند وارد تشکیلاتی شود که از ماهیت آن اطلاعی ندارد، شروع به پرخاش کرد.<sup>۲</sup> در این دوره روابط کریم و عدل‌الملک به اندازه‌ای صمیمانه بود که حتی عده‌ای بعدها گمان بردن او نویسنده اعلامیه‌های کمیته مجازات است. شاید هم این‌گونه بوده باشد، اما عدل‌الملک به شدت در برابر کسانی که فکر می‌کردند او اعلامیه‌های کمیته را می‌نویسد، واکنش نشان داد: «یک روز قاضی [ارداقی] در خیابان به من رسید و گفت واقعاً عجب قلمی دارید و این بیان‌نامه کمیته مجازات را که شب مهتاب است خوب نوشته‌اید.<sup>۳</sup> من خُلقم تنگ شده و گفتم تو ریقو می‌خواهی به من رنگ بزنی و مرا به کار خودت تهدید نمایی و رد گم کنی؟ یکی دو مرتبه هم عمالکتاب و قاضی دیدند که کریم آمده بود و با من در وزارت داخله خلوت کرده بود، آنها همچه حدس زدند که به من مطالب را گفته.<sup>۴</sup> مطالب این گزارش واضح است، کریم دواتگر از عدل‌الملک معاون وزارت داخله که ظاهراً جزو تیم وثوق بوده می‌خواهد به او شغلی در خارج کشور بدنهند و آنگاه او هم اسرار مهمی در اختیار او قرار خواهد داد. دیگر اینکه به دلیل تماس عدل‌الملک با کریم، افرادی مثل قاضی ارداقی تصوّر

۱. همان، ص ۱۵.

۲. همان، ش ۱۱۶۳، اردیبهشت ماه ۱۳۴۴، صص ۱۲ و ۲۶.

۳. این بیانیه بعد از قتل میرزا محسن مجتبه نوشته شد.

۴. کمره‌ای، ج ۱، ص ۴۱۶.

می‌کردند بیانیه‌های کمیته را که بعداً منتشر شد، او می‌نویسد. شاید به واسطه تماس‌های او با کریم و اینکه احتمالاً او را برای وثوق خریده بود، می‌خواستند به این شکل از این عدل‌الملک حق السکوت بگیرند، اما وی به شدت با آنان برخورد کرد. نکته مهم‌تر این است که قاضی و عmad تصور می‌کردند کریم به دلیل ارتباطات خود با او و حتی تشکیل جلسه در وزارت داخله؛ اسرار کمیته را به گروه تشکیلی لو داده است. به یاد آوریم در این زمان هنوز وثوق‌الدوله ریاست وزرایی را به عهده داشت. می‌توان تصور کرد که گروه وثوق توسط عدل‌الملک، گروه تشکیلی را واسطه قرار داده بودند تا کریم را وارد کرده باشد که سید محمد کمره‌ای را مجبور به تمکین از اراده وثوق کند و گروه ضدتشکیلی را منحل سازد. باز هم پذیرفتنی است که کریم بابت این تهدیدات مبلغ بیشتری پول دریافت کرده باشد، او هم درست سراغ کمره‌ای رفت و در طول کمتر از یک شب‌نیروز، دو بار او را تهدید کرد و از وی خواست مانع تشکیل مجدد حزب دمکرات نشود. این تهدید به بهای جان او تعام شد، بنابراین درست‌تر این است که قتل کریم نه به دلایلی که تاکنون در برخی منابع آمده است، بلکه به دلیلی دیگر صورت گرفت. این دلیل تحت فشار قرار دادن کمره‌ای برای انحلال گروه ضدتشکیلی اش بوده است.

صبح روز جمعه دوازدهم رجب سال ۱۲۳۵، یعنی حدود بیست و چهار ساعت بعد از ملاقات کریم با کمره‌ای، خبر رسید او به قتل رسیده است. آن روز یعنی سوم آوریل ۱۹۱۷ مطابق با ۱۴ فروردین ۱۲۹۶ طبق گزارش کمیسarıای نمره چهار سنگلچ، کریم دواتگر در مجاورت کلیسای ارامنه به قتل رسید. روز بعد رشید‌السلطان، سید مرتضی و میرزا عبدالحسین ساعت‌ساز که مظنون به دست داشتن در توطنه بودند دستگیر شدند، اینان به قتل دو تن یاد شده اعتراف کردند. با این وصف کمیسری مدعی شد اینان از نشانی کمیته و اعضای آن اطلاع دقیقی به پلیس ندادند و این موضوع که دستور قتل را چه افرادی صادر کرده‌اند، مبهم مانده است. این ظاهر ماجراست، به واقع قاتلین به پشتگرمی عوامل ضدتشکیلی و کمیته مجازات در وزارت داخله، نظمه و عدله مرتكب این جنایت شده بودند، به صراحة به قتل اعتراف نمودند، باز جویان هم از خود آنان بودند، به همین دلیل با وصف محرز بودن بزه انتسابی و وقوع جنایت توسط افراد دستگیر شده؛ اندکی بعد آنان را آزاد کردند.

کمره‌ای خطاب به میرزا محسن نجم آبادی که خبر قتل کریم را آورده بود اظهار داشت: «دیروز همین اوقات آمد و مرا از طرف تشکیلیون امر به ورود به تشکیلات نمود، ابا نمودم. مرا تهدید سخت نمود. واقعاً خیلی تعجب نمودم. اگر مرشد بودم یا حقه‌باز، از کشته شدن کریم ادعای تقرب به خدا می‌نمودم.»<sup>۱</sup>

این موضوع دلیلی است بر اینکه افرادی مثل کمره‌ای نه تنها با کمیته مجازات بی ارتباط

نیودند، بلکه خط مشی اصلی عملیات آن را اعضای این گروه ترسیم می‌نمودند. حوادث بعدی نشان داد که این داوری تا چه اندازه مقرن به صحت است. کریم کشته شد، چندی بعد رشیدالسلطان و سیدمرتضی به اتهام مشارکت در قتل دستگیر شدند و در نظمیه بازداشت گردیدند. ترتیب ترور کریم را خود منشی‌زاده داده بود. تلاش شد تا اینان آزاد شوند، وقتی کار آزادسازی این دو به نتیجه نرسید، رسمآ کمیته را به مردم معرفی نمودند و مهری هم برای آن ساختند. از این به بعد بود که نام کمیته مجازات بر سر زبان‌ها افتاد.

این ایام روزهایی به غایت تعیین‌کننده به شمار می‌آمد، از سویی حوادث این روزها در هاله‌ای از ابهام پوشیده است. درست در ایام عملیات کمیته مجازات و دعواهای تشکیلی و ضدتشکیلی و دقیقاً روز بعد از قتل کریم دواتگر، جلسه‌ای در منزل شاهزاده شیخ‌الرئیس فاجار تشکیل شد. در این جلسه که اعضای لژ بیداری ایران حضور داشتند، سخن از ضرورت استقرار نظام جمهوری در ایران به میان آمد. عده‌ای می‌گفتند کشور در حال هرج و مرج است، باید از این فرصت استفاده کرد و جمهوری اعلان نمود. شیخ‌الرئیس از این امر استقبال نمود، کاندیدای ریاست جمهوری او ناصرالملک بود. درست در همین ضمن فردی از سفارت انگلستان به نزد شیخ‌الرئیس آمد، به قول کمره‌ای قاصد بسته‌ای به او داد که احتمالاً اسکناس بود. شیخ‌الرئیس از مستولین سفارت بریتانیا تشکر کرد و پاسخ تبریک عید آنها را هم گفت.<sup>۱</sup>

## ۶. عبدالله خان بهرامی و کمیته مجازات

وقتی اعضای کمیته مجازات مورد سوء‌ظن واقع شدند، دولت علاء‌السلطنه، عبدالله خان بهرامی را از رشت احضار کرد و به او ریاست تأمینات تهران را داد تا مظنوین را تحت تعقیب قرار دهد و آنان را به جزای اعمال خود برساند. برخی از مطبوعات نسبت به ورود بهرامی ابراز شادمانی کردند، اینکه رئیس نظمیه او را به ریاست تأمینات منصوب کرده به فال نیک گرفته شد، او را وجودی صالح و فعال معرفی کردند، خلاصه نوعی امیدواری به حل و فصل سریع قضایا وجود داشت.<sup>۲</sup> خود بهرامی نقل می‌کند که وستاده‌لی به او بسیار امید بسته بود تا بلکه «این دسته آدمکش» را دستگیر کند و به سزای عمل خود برساند،<sup>۳</sup> سیر تحولات نشان داد این انتظار تا چه میزان بیهوده است. به‌واقع عبدالله خان بهرامی با عملیات کمیته مجازات به ضرس قاطع همدلی نشان می‌داد. به همین دلیل وقتی او به منصب ریاست تأمینات تهران نایل آمد؛ سران کمیته او را به خانه ابوالفتح‌زاده دعوت کردند. در ملاقاتی که بین او و منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده اتفاق افتاد و واسطه آن مردی بود به نام حاجی باباخان اردبیلی، آنان تشکیلات

۱. همان، ص ۲۲.

۲. بامداد روشن، سال دوم، ۲۴ رمضان سال ۱۳۳۵، ص ۱.

۳. خاطرات بهرامی، ص ۴۸۶.

خود را برای وی شرح دادند و به واقع همه چیز را با او در میان نهادند، بهرامی بعد از این ملاقات از شغل خود استغفا داد. مورخ‌الدوله سپهر که خود در زمرة بازداشت شدگان بود، نقل می‌کند کمیته در تلاش بود تا احسان‌الله خان و حاجی علی‌اصغر نبریزی دو تن از متهمنین را آزاد کند. او می‌نویسد: «از جمله حاجی باباخان اردبیلی از مردان بی‌باک آذربایجان مستقیماً با عبدالله خان بهرامی وارد مذاکره شد، مأموریت خود را از طرف کمیته ابلاغ و آزادی دستگیر شدگان را خواستار و نتیجه اینکه در روز ۲۷ رمضان ۱۳۳۵ مخصوص گردیدند.»<sup>۱</sup> جالب اینکه خود بهرامی به این موضوع اعتراف و اقرار دارد: او نقل می‌کند بعد از ملاقات با سران کمیته مجازات، فردای آن روز به نزد میرزا باقرخان پدر رفته و گفته است در پرونده بازداشت شدگان «ما دلایل محکمی نداریم». او اظهار عقیده کرد که آنان را فعلأً رها نمایند، «میرزا باقرخان مترصد چنین دستوری بود، همان روز آنها را از محبس آزاد ساخت.»<sup>۲</sup>

روایتی دیگر هم وجود دارد که ابته در اصل ماجرا تغییری ایجاد نمی‌کند، وقتی قاتلین کریم دوانگر را دستگیر نمودند، میرزا باقرخان پدر مسئول بازجویی آنان بود. سران کمیته برای روشن کردن ذهن وی، نامه‌ای به توسط مشکوٰالممالک مستقیماً برای پدر ارسال نمودند و علی القاعده او را از ادامه پی‌گیری موضوع برحدِر داشتند. میرزا باقرخان به هنگام اطلاع از موضوع، تلاشی پی‌گیری رهایی محبوسین و قاتلین کریم دوانگر آغاز کرد، او توانست زندانیان را از حبس نظمیه رهایی بخشد.<sup>۳</sup> به این شکل بود که جنایات کمیته مجازات تداوم یافت. پس یکی از عوامل اصلی آزادی محبوسین، عبدالله خان بهرامی بود که در این زمان ریاست تأمینات نظمیه را بر عهده داشت.

نکته مهم این است که همین بهرامی که از بازجویی سران کمیته مجازات استنکاف ورزید، اندکی بعد به ریاست نظمیه آذربایجان یعنی یکی از مهم‌ترین کانون‌های بحرانی کشور اعزام شد. این حادثه مقارن بود با اعلام صوری انحلال گروه ضدتشکیلی و نیز درست در این زمان بود که بیش از چهل روز از بازداشت سران کمیته مجازات می‌گذشت. وقتی این خبر متشر شد، برخی از مطبوعات زبان به اعتراض گشودند و از وزارت داخله در مورد کم و کیف موضوع سوال کردند. به طور مثال زبان آزاد نوشت میرزا عبدالله نامی آن هم با معرفی وستدائل به وزارت داخله و با معرفی این وزارتخانه که مستشار‌الدوله صادق ریاست آن را بر عهده داشت، به ریاست نظمیه آذربایجان منصوب شده است. این روزنامه نوشت این فرد کاملاً با کمیته مجازات مرتبط بوده و به آنان بستگی دارد، تازه شخص وستدائل او را به دلیل همکاری با کمیته مجازات از ریاست تأمینات تهران برکنار کرده بود؛ بعد از انفصل باز هم این

۱. ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۰.

۲. خاطرات بهرامی، ص ۵۰۷.

۳. ترقی، ش ۱۱۶۳، سال ۱۳۴۴، ص ۳۶.

فرد علیه شخص و ستداهل فعالیت کرده است، حال سؤال این است اگر این اخبار و نیز خبر انتساب بهرامی به ریاست نظمیه آذربایجان صحت دارد، چرا چنین شخصی را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط می‌سازند؟<sup>۱</sup>

و ستداهل نه تنها اخبار مزبور را تکذیب نکرد بلکه آن را تأیید هم نمود، عجیب‌تر اینکه او از کارنامه بهرامی در مورد کمیته مجازات انتقاد کرد، با این وصف خبر انتساب او را تأیید نمود:

«عبدالله خان مشارالیه برای کشف کمیته مجازات از طرف این جانب مأمور گردیده ولی پس از چندی احساس نمودم آن طوری که باید در کشف کمیته مجازات جدیت به عمل نمی‌آورند، به همین جهت به مشارالیه چندی مرخصی داده شده و در همان ایام کمیته کشف شده و چون بر من معلوم شد که او اقدامات لازمه به عمل نیاورده بود او را منفصل نمودم. به موجب مراسلات خصوصی که به این جانب رسیده و بعضی از اعضا کمیته معرفی شده بودند، صورتی به آقای عبدالله خان داده شد که تعقیب نمایند، لیکن مشاهده گردید که در دستگیری و تعقیب آنها اقدامی به عمل نیاورده دیگر عدم اقدام ایشان از ترس بوده یا طرفداری، بنده اطلاعی ندارم، در باب اعزام ایشان هم به نظمیه آذربایجان پیشنهاد این مأموریت از طرف این جانب نشده و اداره نظمیه آذربایجان در تحت اوامر مستقیم وزارت جلیله داخله خواهد بود.»<sup>۲</sup>

نکته جالب این است با اینکه شخص رئیس نظمیه ارتباط عبدالله خان بهرامی را با کمیته مجازات تأیید کرد، اما شخص با امضای ا. د. م، این ارتباط و همکاری را اتهام دانست و تکذیب نمود. روند استعفای کسانی که با پرونده کمیته مجازات در ارتباط بودند منحصر به اشخاصی مثل عبدالله خان بهرامی نبود، بلکه صدرالاشراف هم از ترس ناگزیر به استعفا شد. صدرالاشراف بعدها زمانی که اعضای کمیته مجازات دستگیر شده بودند، توضیح داد در زمان اجرای عملیات اعضای کمیته، او رئیس اول محاکم استیناف تهران بوده است. در آن زمان او از منصب خود استعفا داد، علت امر را خودش به این شکل توضیح داد: «البته خاطر همه مستحضر است که کناره‌جویی بنده از شغل رسمی خود به واسطه تهدید شدید کمیته مجازات بود که در آن موقع هیچ عقلی اجازه تردید و توقف در اوامر کمیته مزبوره را نمی‌داد.» او ادامه داد در آن زمان وی استعفای خود را تقدیم ممتازالدوله وزیر وقت عدیله نمود، اما وزیر با استعفای او مخالفت کرد. صدرالاشراف توضیح داد علت مخالفت ممتازالدوله با استعفای او این بود که وزیر «مخالف قدرت دولت و مصالح عدیله» بود؛ صدرالاشراف در توضیح این مطلب صریحاً نوشت «مثل این است که دولت تصمیمات کمیته مجازات را تعقیب و رسمیت داده باشد.» ادامه مطلب جالب‌تر است: صدرالاشراف توضیح داد در آن زمان نصیرالدوله معاون

۱. زبان آزاد، ش. ۲۷، ۵ شنبه ۱۶ ذی‌حجه ۱۳۳۵، ۴ اکتبر ۱۹۱۷، «یک سؤال از اداره جلیله نظمیه.»

۲. همان، ش. ۲۸، ۳ شنبه ۲۱ ذی‌حجه ۱۳۳۵، ۹ اکتبر ۱۹۱۷، «جواب از نظمیه.»

وزارت عدیله به منزل او آمد، مذاکرات مفصلی صورت گرفت و به او قول داد برایش کاری در خور توجه در خراسان دست و پا کند. صدرالاشراف هم پذیرفت اگر با رفتن او به خراسان موافقت شود، موقعتاً آن را قبول می‌کند، «ولی پس از آن که به فاصله یک روز از مذاکرات مذبوره به بندۀ رسماً اعلام شد که استعفای سابق شما قبول شد و یقین کردم که مقصود از این مذاکره جز تمہید مقدمه برای استعفای اجباری نبوده، دیگر قبول ریاست استیناف خراسان با این مقدمه اسباب افتخار نیست، سهل است که موجب وهن بندۀ و پیشرفت نکردن کار عدیله خراسان است به این جهت قبول این خدمت را نکردم.»<sup>۱</sup> پیام نامه صدرالاشراف واضح است: نصیرالدوله معاون وزارت عدیله برای اینکه پرونده کمیته را لایپوشانی کند، به او وعده داد در ازای استعفا از کارش ریاست استیناف خراسان را پذیرد، در این امر ظاهرسازی کردند، یعنی اینکه ابتدا با استعفای او مخالفت نمودند زیرا باید علت استعفا روشن می‌شد، اما وقتی به او وعده پستی دیگر دادند، بلا فاصله استعفایش را هم قبول و اعلام کردند، یعنی اینکه نامبرده به میل و علاقه خود استعفا کرده و به خراسان رفته است و اجباری در کار نبوده است.

## ۷. قتل متین‌السلطنه و استعفای وثوق‌الدوله

عبدالحميد خان متین‌السلطنه فرزند میر عبدالباقي طبیب، مشهور به اعتضاد‌الحکما و برادر دکتر خلیل خان اعلم‌الدوله در تهران به سال ۱۲۹۶ قمری به دنیا آمد. وی که می‌گفتند نسب به مختار بن ابو عبید ثقیلی می‌برد، در مدرسه امریکایی تهران زبان انگلیسی آموخت، به سال ۱۳۰۸ قمری زمانی که حدود سیزده سال داشت، به فرنگ عزیمت کرد، ابتدا به پاریس رفت و بعد در لندن تحصیل حقوق نمود و بعد از نه سال در ۱۳۱۷ به ایران بازگشت. در سن بیست سالگی سمت مترجمی سفارت ایران را در استانبول متحمل شد، به عربی، ترکی، انگلیسی و فرانسه تسلط داشت و تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد خاتمه داده بود. او بعد از بازگشت به کشور، معاون رئیس گمرک‌های بنادر خلیج فارس گردید و در عین حال امیرالبحاری و ریاست کشتی مشهور پرسپولیس را عهده‌دار شد. متین‌السلطنه به واسطه شغل خود در بوشهر اقامت داشت، در همین شهر نخستین نشریه کاریکاتور را با نام طلوع منتشر کرد. انتشار طلوع به سال ۱۳۱۸ اتفاق افتاد، بعد از مدتی او روزنامه مظفری را منتشر کرد. انتشار روزنامه مظفری یک سالی بعد از انتشار طلوع در هفتم شوال ۱۳۱۹ شکل گرفت، بعد از مدتی متین‌السلطنه به تهران رفت و آقا میرزا علی آقا لبیب‌الملک شیرازی تصدی آن را بر عهده گرفت. اندکی بعد از رفتن به تهران، متین‌السلطنه معاون رئیس گمرک‌های خراسان شد. او در این منطقه، شروع به تأسیس

۱. همان، ش. ۳۰، یکشنبه ۲۶ ذی‌حججه ۱۳۳۵، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۷، «واردادات اداری».

مدارس جدید نمود، انجمن‌های خیریه بنا نهاد و خلاصه اقدامات خیرخواهانه انجام داد.<sup>۱</sup> روزنامه مظفری اخبار بمبئی و زرتشیان آن سامان را به خوبی پوشش می‌داد، در مسافرتی به بمبئی، لبیب چاپخانه‌ای خرید و وارد بوشهر کرد. بعد از انحلال مجلس اول، لبیب به هند رفت، در بمبئی مدبرالممالک هرنزی مدیر روزنامه تمدن، با او ملاقات کرد و هر دو به مصر رفتند. آنان وارد منزل حاج میرزا عبدالجواد مشکی اصفهانی تاجر اصفهانی شدند، طبق برخی اسناد موجود در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، عبدالجواد مشکی بهانی بود و با عین‌الملک هویدا پدر امیرعباس هویدا، تعاس داشت و بعدها از مذاхین رضا خان به شمار می‌آمد. لبیب بعد از مصر به مکه رفت، در مکه او یک شماره از روزنامه‌اش را منتشر کرد، این خبر در روزنامه فارسی زبان حکمت چاپ مصر<sup>۲</sup> و نیز روزنامه چهره‌نمای<sup>۳</sup> بازتاب یافت. به‌واقع بعد از توقيف و تبعید لبیب‌الملک شیرازی به سال ۱۳۲۲ق. نشریه‌اش هم تعطیل گردید، وی به سال ۱۳۳۳ قمری در کربلا، نشریه انتقام را منتشر ساخت. در این نشریه او فتوحات آل‌مان و عثمانی و شکست انگلیسی‌ها در جنگ اول جهانی را پوشش می‌داد، نیز انتشار نشریاتی به نام حقایق، انتباہ و غیرت هم از دیگر اقدامات او در این زمان بود؛ لبیب‌الملک در سال ۱۳۳۷ قمری در کربلا فوت کرد.

متین‌السلطنه در دوره دوم، نماینده مجلس از حوزه انتخابیه خراسان شد، او نه به دمکرات‌ها وابستگی نشان داد و نه به اعتدالی‌ها، بلکه به تشکیلات مستقلی که نام هیئت مؤتلفه بر خود نهاده بود؛ تعلق داشت. هیئت مؤتلفه تشکیلاتی بود از اعضای مستقل مجلس که برای وحدت رویه، در عین اختلاف دیدگاه این عنوان را بر خود نهاده بودند. متین‌السلطنه بعد از خاتمه مجلس دوم، دو سالی را در خزانه‌داری گذرانید، سپس روزنامه عصر جدید را بنا نهاد. مشهور بود متین‌السلطنه در دوره وقوع جنگ اول جهانی که عده‌ای از متفقین و عده‌ای دیگر از دول محور حمایت می‌کردند، به حمایت از روس و انگلیس می‌پرداخت. بنا به مندرجات عصر جدید، متین‌السلطنه مثل بسیاری از دیگر رجال آن دوره، سیاست‌های روس و انگلیس را به باد انتقاد می‌گرفت و از این بالاتر اشغال کشور توسط یگانه را بر نمی‌تایید و می‌گفت دولت باید دست از سیاست بیطرفی خود به این شکل رایج و در شرایطی که این سیاست نفعی عاید ایران نمی‌کند، بردارد. او شخصی وطن‌فروش نبود، به کشور خود علاقه داشت اما چون مردی بود میانه‌رو و این میانه‌روی در دوره بعد از مشروطه به محافظه‌کاری پهلو می‌زد، بر این باور بود که تا وقتی دولت به سیاست بیطرفی خود ادامه می‌دهد، نباید عليه آن سیاست کاری انجام داد. به عبارتی او به فعالیت سیاسی در چارچوب برنامه‌های دولت‌های

۱. ایران نو، ش ۱۰۳، سال اول، یکشنبه ۱۹ ذی‌حجه ۱۳۲۷.

۲. حکمت، ش ۹۲۶، ۱۵ محرم الحرام ۱۳۲۷، «صوت حق یا بانگ مظفری از مکه».

۳. چهره‌نمای، ش ۳، غره صفر ۱۳۲۷، «نقل از روزنامه شریفه مظفری».

وقت باور داشت، هرچند خود با خطمشی این دولت‌ها مخالف بود. کسروی که متین‌السلطنه را مردی اندیشمند، آگاه و ایران‌خواه می‌داند، در قضاوت درباره او مرتکب اشتباه رایج زمان خود شده است:

«...در آن هنگام شور و خروش ایران که دو دستگی به میان افتاده و دسته انبوی از آزادیخواهان و دیگران، خواهان پیوستن به آلمان و عثمانی و جنگ با روس بودند و یک دسته همدستی با روس و انگلیس را بهتر دانستند، این [یعنی متین‌السلطنه] از دسته دوّم بوده است و در روزنامه خود هواداری از این اندیشه نشان داده؛ از اینجا مردم او را به هواخواهی روس و انگلیس بدنام گردانیدند.»<sup>۱</sup>

واقعیت هم این است که او را به این عنوان بدنام کردند و گرمه متین‌السلطنه طرفدار سیاست‌هایی بود که از سوی دولت وقت ترویج می‌شد؛ اما او نظرات خود را هم بیان می‌داشت و به طور مشخص از آن نوع بیطرفى که کشور را آماج حملات دشمنان جور و اجرور کرده بود، به شدت انتقاد می‌نمود. او می‌گفت این چه بیطرفى است که روس و انگلیس و عثمانی و آلمان هم‌زمان بخش‌هایی از کشور را به اشغال خود در آورده‌اند؟ مفهوم بیطرفى این است که دولت ایران در برابر قوای متخاصل در چارچوب منافع ملی ایران عمل کند و مانع از بر باد رفتن استقلال کشور شود، اما وقتی هیچ قدرتی این سیاست را به رسمیت نمی‌شناسد و به آن احترام نمی‌نهاد، آیا نباید چاره‌ای دیگر اندیشید؟ با این وصف باز هم واقعیت این است که متین‌السلطنه در روزنامه خود اخبار آلمان را بیشتر پوشش می‌داد، بالآخر آنکه وقتی در اوان جنگ، آلمان‌ها فتوحات نمایان می‌کردند، او این فتوحات را در روزنامه خود منعکس می‌ساخت و از آن تمجید می‌کرد.

نخستین شماره روزنامه عصر جدید روز شنبه دوازدهم ذی‌قعده ۱۳۳۲ منتشر شد، این تاریخ مصادف با سوم اکتبر ۱۹۱۴ بود. از شماره چهل و ششم این روزنامه یک پاورقی به ترجمه حبیب‌الله عین‌الملک - پدر امیر عباس هویدا - ترجمه و منتشر شد. در شماره بیست و پنجم مورخه چهارم جمادی‌الاولی ۱۳۳۳ مطابق با بیستم مارس ۱۹۱۵، حبیب‌الله عین‌الملک، مطلبی با عنوان «افراد و طبقات هیئت اجتماعیه»، در عصر جدید چاپ کرد، در این مقاله او تعاریفی از واژه‌های آریستوکراسی، سوسيالیسم و دمکراسی ارائه نمود و دمکراسی را بر بقیه انواع حکومت‌ها ترجیح داد. از شماره بیست و هشت به بعد، عین‌الملک مطالبی در مورد «ملت آلمان و وضع زندگی و حالات او»، به رشتة تحریر در آورد. از شماره سی‌ام به بعد بود که عین‌الملک مباحثی در مورد معارف نوشت و به طور مثال در همین شماره با درج مقاله‌ای با عنوان «اول معارف»، تأکید نمود فرهنگ و آموزش و پژوهش، نخستین پله تجدید و ترقی است.

۱. احمد کسروی: تاریخ هیجده ساله آذربایجان، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱)، ص ۷۶۹.

عین‌الملک در شماره‌های ۳۹ و ۴۰ عصر جدید مطالبی در مورد سکنه و اهالی افریقای شرقی نوشت، نیز در مورد مقوله «انسان و انسانیت و وضعیت آنی آن» مطلبی تحریر نمود و از شماره ۶۴ به بعد بود که ترجمه خود از کتاب آدولف دانری را با عنوان مهر فرزندی به صورت پاورقی در همان روزنامه منتشر نمود.

عصر جدید تا شماره نود و نه منتشر شد و متین‌السلطنه برای شماره صدم، مقاله‌ای به نام «طوطی و طوطی قاضی» نوشته بود، اما نتوانست آن را چاپ کند، زیرا در اول شعبان سال ۱۲۳۵ در دفتر خود به دست جوخه ترور کمیته مجازات به قتل رسید. بعدها اعلم‌الدوله نفیی برادر متین‌السلطنه این مقاله را در کابی با عنوان یکصد و پنجاه مقاله منتشر نمود. از متین‌السلطنه چهار فرزند، دو دختر و دو پسر باقی ماند، موقع قتل متین‌السلطنه، کوچکترین فرزند او یک سال و بزرگترینش هشت یا نه سال سن داشت. متین‌السلطنه را در قبرستان این بابویه دفن نمودند.<sup>۱</sup>

سابقه اختلاف گردانندگان کمیته مجازات و متین‌السلطنه قدیمی بود. این اختلافات به واقع قبل از مشروطه شکل گرفت و در دوره مجلس دوم به اوج خود رسید. متین‌السلطنه در مجلس دوم به فراکسیون اعتدالی پیوست، او موضعی نرم اتخاذ می‌کرد و به هنگام ماجراهای اولتیماتوم در زمرة کسانی بود که می‌گفت برای ممانعت از حمله روس‌ها به کشور باید بخشی از اولتیماتوم را پذیرفت. او با مورگان شوستر و عملیاتش مخالف بود، می‌گفت باید به این تقاضا که به خدمت شوستر در ایران پایان داده شود؛ گوش کرد و به آن عمل نمود. او با وزیر خارجه وقت یعنی وثوق همسو بود، در آن سوی، افراطی‌ترین جناح‌های مشروطه قرار داشتند که کار را بالاخره به آشوب کشانیدند. تقی زاده هم زمانی که در استانبول می‌زیست، نامه‌ای به شیخ ابراهیم زنجانی ارسال کرد و در آن نوشت «هیئت رئیسه را وجود متین‌السلطنه فاسد کرده؛ بلکه مجلس را و مملکت را نیز».<sup>۲</sup> بعد از اولتیماتوم، متین‌السلطنه در خزانه‌داری به کار مشغول شد، در این مقطع اداره امور خبازخانه‌های تهران به او محول گردید. در باب کارشکنی‌های گروه بحران‌ساز در سر راه متین‌السلطنه پیش‌تر بحث کرده‌ایم، اما اینجا لازم است توضیح دهیم که همان مدت کوتاه تصدی خبازخانه‌های تهران توسط او، بهانه قتلش شد.

با تمام این اوصاف واقعیت امر فراتر از اینهاست: متین‌السلطنه با وجود روحیه محافظه‌کارانه خاص خود، از پشت‌پرده‌های تحولات کشور آگاهی داشت. او پیش‌تر مقاله‌ای بس مهم در روزنامه خود نوشت و به طوری که که قبلاً در باب آن سخن گفتیم؛ عوامل بحران ساز مثل محتشم‌السلطنه و مستشار‌الدوله را به مردم معرفی کرد. مورخ‌الدوله گمان برده است آن مقاله باعث قتل متین‌السلطنه در این دوره شد، واقعیت امر این است که این بار هم او

۱. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳ و ۴، صص ۱۵۶-۱۵۷.

۲. اوراق نازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۹)، ص ۳۴۴.

می‌دانست دست کمینه مجازات از آستین چه کسانی بیرون می‌آید، پس او را به قتل رسانیدند قبل از اینکه بار دیگر مثل دوره وقوع جنگ و سرایت آن به ایران، دست به افشاگری زند.

بعد از قتل متین‌السلطنه، کمینه مجازات برای نخستین بار دست به انتشار اعلامیه زد.

نخستین بیانیه کمینه مجازات که بعد از قتل متین‌السلطنه منتشر شد به این شرح بود:

«هموطنان! متین‌السلطنه کشته شد در حالیکه با خود بار سنگینی از خیانت و بی‌شرفانی را همراه برد. ما جامعه را از وجود این عنصر بی‌حیثیت پاک کردیم تا سرمشق برای سایر اشخاص خیانت پیش باشد که شاید رویه خود را عوض نمایند. حقیقتاً کمال سرافکندگی و شرمساری برای ملتی است که پایه مملکت فروشی و جاسوسی و خدمت به اجانب در آن به جایی رسیده است که خود آن عوامل ناپاک هم خوب و هم بد خدمات ایران بر بادده خود را انتقاد می‌کنند و از همه بدتر این قبیل افراد با افکار شیطانی و پلید خود تمام دستجات و عناصر میهن‌پرست را تخطه می‌نمایند. در یک اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی بس حساس (مثل امروز) که ملل دنیا با میلیون‌ها مرد و زن از هستی و استقلال وطن عزیز خود دفاع می‌کنند، بدینختانه در ایران سرشکسته و آشفته، افراد و اشخاص فقط از طریق جاسوسی، مملکت‌فروشی و خیانت و جنایت پیش می‌روند و ترقی می‌کنند و کسانی که جاه‌طلبی و مقام‌دوستی چشم‌شان را کور کرده است تا می‌توانند بیشتر ایران را در قید اسارت و مذلت و بردگی اجانب محصور و مقید می‌سازند. متأسفانه این اوصاف رذیله که در پیشگاه ملل بزرگ و اجتماعات مترقب علامت کمال پستی و دنائت افراد است، در مملکت ما یکی از بزرگترین موجبات ترقی و افتخار به شمار می‌رود. هموطنان! عشق به وطن یک موهبت طبیعی و خدادادی است و حتی دیده شده است که حیوانات و چهارپایان نیز بدون توجه به مخاطرات عظیم از مسکن و مأوى خود تا پای جان دفاع کرده‌اند. ما در جلو چشم خود می‌بینیم که مصادر امور و افرادی که با هزاران حیله و نیرنگ صندلی‌های صدارت و وزارت را به چنگ می‌آورند، کمترین علاقه به سرنوشت ملت، چگونگی اوضاع و احوال مملکت ندارند. به محض اینکه فردی با تمهید مقدمات یا از طریق سیاسی یا با توسل به جهات مذهبی زمام امور را به دست گرفت، اولین هدف او این است که نقش وطن‌فروشی خود را به خوبی بازی کند. هموطنان! با این ترتیب، ما ناچاریم ملاک لیاقت و حدود ظرفیت و کاربری و کاردانی متصدیان عالی‌رتبه دولت و زمامداران را از مقدار خیانت و وطن‌فروشی آنان به دست آوریم و مدتی است که ما در این زمینه مشغول مطالعه و سنجش هستیم و هر یک از افراد را به خوبی تشخیص داده‌ایم که با انجام چه نوع خیانت و جاسوسی و با چه دست‌هایی به مقاصد پلید خود رسیده‌اند.

هموطنان! مجرب‌ترین و پخته‌ترین دیلمات‌ها در مملکت ما کسانی هستند که به بهترین وجهی بتوانند نظریات جاه‌طلبانه و مفرضانه و خلاف حق و عدالت و انسانیت مأمورین

خارجی و نمایندگان سیاسی دول زورگو و استعمار طلب را اجرا نموده و رضایت خاطر آنها را جلب کنند. این قبیل افراد خود را حتی قهرمان صحنه سیاست و بزرگترین نجات‌دهنده مملکت معرفی می‌کنند. محل تردید نیست که وجود یک چنین عناصر عاری از شرافت در مملکت و سکوت مرگبار ملت در مقابل این دسته خائن و وطن‌فروش، از لحاظ سیاسی هر روز اوضاع ایران را وخیم‌تر می‌کند و از لحاظ اجتماعی نیز به شماره و تعداد وطن‌فروشان و جاسوسان می‌افزاید. هموطنان! ساعت کار و عمل فرارسیده است؛ نباید بیش از این اجازه داد که جاسوسان و وطن‌فروشان ذلت و سرافکندگی مادر وطن را فراهم ساخته و آن را در ذلت و عذاب غوطه‌ور سازند. اعضای کمیته مجازات به یاری خداوند متعال تصمیم به فدایکاری عظیمی گرفته‌اند. سعی خواهند کرد برای رهایی هموطنان عزیز از بدیختی و مذلت با خطر و ناکامی و بدیختی روپرورد شده و حتی جان خود را در این راه فدا نمایند. به این جهت به نام خدای ایران و در راه تأمین سعادت و خوشبختی افراد ملت، ما دست به کار شدیم و با اولین تیر انتقام، کمیته مجازات میرزا اسماعیل خان اولین اکتور تأثیر وطن‌فروشی و جاسوسی و خیانت به خاک و خون در غلtíد؛ زیرا این مردانبار غله پایتحت را به عهده داشت و به دستور اجانب و به منظور تأمین نظریات جاه‌طلبانه خود، با ایجاد قحطی مصنوعی در تهران باعث مرگ و میر عده‌ای از اهالی پایتحت شد پس لازم بود که به سزای عمل پست خود برسد و نقشه خائنانه‌اش با خود او در دل خاک مدفون گردد و نتواند خوشبختی و سعادت خود را در مذلت و بیچارگی و استیصال هموطنان و فدرات و شوکت اجانب ببیند. اکنون برای دومین بار مأموریت خود را اجرا کرده‌اند. کمیته مجازات با هیچ یک از دستجات سیاسی داخلی و خارجی ارتباطی ندارد<sup>۱</sup> و اولین تشکیلات در ایران است که با یک پروگرام صحیح و مقدس دور از تمام اغراض و نظریات شخصی شروع به کار و عمل کرده است. کمیته مجازات تنها هدفش از بین بردن خائنین و جاسوس‌ها و خدمتگذاران دستگاه‌های خارجی است، بدون اینکه به شخصیت و مقام و دسته‌بندی آنها توجه داشته باشد. کمیته مجازات مصمم است انتقام خون بی‌گناهان مملکت را از خائنین و عمال خارجی و جاسوس‌ها بازستاند و باید همه مردم اصلاح طلب و علاقه‌مند به بقای ایران عزیز این کمیته را به مثابة دستی که از آستین منتقم حقيقی بیرون آورده تا ریشه جاسوسی و وطن‌فروشی را از ایران بکند، تلقی نماید. کمیته مجازات از عموم هموطنان درخواست می‌کند که خیانت‌کاران را در هر لباس و شغلی که می‌باشند، معرفی نمایند. در پایان، کمیته مجازات با صدای بلند این جمله آسمانی و ملکوتی را به گوش خیانتکاران فرمودی خواند:

«سرزمینی که محل سکونت و آفایی ایرانیان با فر و افتخار بوده، بیش از این نباید مرکز

۱. تذکر این موضوع نشان می‌دهد عده‌ای می‌دانستند کمیته مجازات با برخی معافل سیاسی داخلی و خارجی مرتبط است.

جاسوسی و خیانت مشتی عناصر پلید باشد<sup>۱</sup>. هرگاه شما نمی‌خواهید به مادر و فرزندان و همسر خود رحم نمایید، بدانید در قرن بیستم دیگر نمی‌شود به خیانت و جاسوسی ادامه داد. در این قرن، جاسوسی و بی‌شرافتی و وطن‌فروشی به ا جانب محکوم به مرگ و زوال است. کمیته مرکزی مجازات.<sup>۲</sup>

وقتی متین‌السلطنه به قتل رسید، عین‌السلطنه که آن هنگام در تهران اقامت داشت نوشت: «این آدم انگلوفیل بود، وکیل در دوره دوم بود. بعد مرنارد نانواخانه طهران را به او داد. هفتاد هزار تومان از نانواخانه خورد رفت فرنگستان.<sup>۳</sup> این ادعاهای هیچ‌گاه اثبات نشد، اگر منظور از کسی که هفتاد هزار تومان را حیف و میل کرد و به فرنگ رفت، متین‌السلطنه باشد، این سخن دروغ است؛ زیرا او هرگز از زمانی که وارد ایران شد تا آن زمان به خارج کشور نرفت. به هر روی، وقتی تروریست‌ها توانستند این قتل را انجام دهند، جری تر شدند.

این بار وثوق دانست که هدف اصلی کمیته قتل اوست، وی روز یکشنبه پنجم شعبان سال ۱۳۳۵ مطابق با ۲۶ مه ۱۹۱۷ یعنی درست چهار روز بعد از قتل متین‌السلطنه، هیئت دولت را در منزل خود دعوت کرد و اطلاع داد تصمیم گرفته است استعفا نماید. روز هفتم آن ماه، شاه استعفای وثوق را پذیرفت. به قول مستشار‌الدوله وقتي این قتل‌ها روی دادند، رعب و وحشت عمومی سراسر تهران و رجال و دیوان‌سالاران شهر را در خود فروبرد، وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا از منصب ریاست وزرایی استعفا داد و در منزل بیلاقی خود واقع در باغ فردوس شمیران، با ترس زندگی می‌کرد.<sup>۴</sup> طرفداران وثوق هم مرعوب شدند، آنان غالباً از منازل خود خارج نمی‌شدند، شایع شد عده‌ای از وزرای دولت وثوق با توطئه‌گران همکاری می‌کردند، نیز عده‌ای از وزرای دولت‌های بعدی هم با آنان مرتبط بوده‌اند، به همین دلیل دولت‌ها نمی‌توانستند این عده را تحت تعقیب قرار دهند.<sup>۵</sup>

روزنامه نوبهار استعفای وثوق را به این شکل بازتاب داد: «کابینه وثوق‌الدوله می‌دید که در شهر دسایی بر علیه او تهیه شده و او را به زمین خواهند زد. از طرف دیگر می‌دانست که اگر کابینه او بیفتند، قضایای فوری فوتی که تهیه شده است، در تلو بحران، فوت و خشی شده و به مملکت ضرر وارد می‌سازد، مَعْذالَك از بیم از دیاد حمله و حسن محافظه کاری خود را به دست عمال بحران سپرده و استعفا داد، در صورتی که می‌باستی موافق مسنویتی که دارد،

۱. گیوه در اصل بیانیه است.

۲. شیخ محمد مردوخ کردستانی؛ تاریخ کرد و کردستان، ج ۱ و ۲، (سنندج، کتابفروشی غربی، بی‌تا)، صص ۳۳۷-۳۳۸.

۳. عین‌السلطنه، ج ۱، ص ۴۸۰.

۴. خاطرات و اسناد مستشار‌الدوله، به کوشش ایرج افشار، آینده، ش ۲۷، سال ۱۳۶۰، ص ۵۳.

۵. خاطرات بهرامی، ص ۴۹۲.

حقایق را به شاه عرض نموده و برای جلوگیری از خطر خود را در میان خطر می‌انداخت<sup>۱</sup>؛ موضع گیری دیگری هم انجام شد. دو روز بعد از استعفا، روزنامه ستاره ایران ارگان گروه ضدتشکیلی در مقاله‌ای به قلم کمال‌السلطان صبا نوشت: «کابینه و شوق‌الدوله بعد از ده ماه زمامداری سقوط کرد. هیچ کابینه‌ای را به خاطر نداریم در این مدت و این زمان مشروطیت ایران با چنین فراغتی حکمرانی کرده باشد، این کابینه ده ماهه در عرض این مدت هیچ وقت مخالفت از طرف ملیون به خود ندیده و برای جلوگیری از مقاصد و خیالات این کابینه هیچ وقت عارض و مانعی از افراد ملت در جلو ایشان عرض‌اندام ننموده». واضح است که این سخن کذب محض بود، گروه ضدتشکیلی برای سقوط او تا آنجا پیش رفتند که می‌خواستند به فتلش رسانند.

ستاره ایران نوشت وثوق رفت، اما چهار چیز بر جای گذاشت که به قول صبا در اندیشه ایران‌خواهان حقیقی یک دنیا بدینختی به همراه دارد: نخست مسئله امتیاز خوشتاریاست که به گمان ستاره ایران به امضای وثوق رسیده است. نویسنده توضیح داد با اینکه مفاد و مضمون این فرارداد به گوش مردم رسیده است، اما از مواد آن اطلاعی در دست نیست، همین قدر باید گفت که ظاهراً امتیاز منابع نفت شمال ایران در کنار امتیاز بهره‌برداری از معادن قراچه‌داغ به خوشتاریا داده شده است. دوم اجازه دادن به پلیس جنوب و پذیرفتن رسمیت آن است، البته ستاره ایران این نیرو را با عنوان «ژاندارمری جنوب» معرفی کرده بود. سومین مسئله انتصابات وثوق‌الدوله در ولایات است و چهارمین مسئله اجازه تحديد تریاک است، که در همین رساله آنجایی که به زندگینامه حسن مشار اشاره خواهیم کرد در مورد آن توضیح خواهیم داد. ستاره ایران نوشت دولت وثوق اجازه تحديد تریاک را به تجارتخانه تومنیانس داده است. اینها همه دروغ بود، نه وثوق‌الدوله عامل انعقاد فرارداد خوشتاریا بود و نه او پلیس جنوب را به رسمیت شناخت. عامل امتیاز خوشتاریا، سپهسالار تنکابنی بود که قبل از وثوق قدرت را به دست داشت و همو بود که به روس و انگلیس اجازه داد بر مالیه ایران تسلط داشته باشند. به این موضوع در جایی دیگر از همین دفتر اشاره کردۀ‌ایم.

بعد از استعفای وثوق، احمد شاه بار دیگر به علام‌السلطنه فرمان ریاست وزرایی داد، مردی که با اقدامات گروه ضدتشکیلی همسوی نشان می‌داد. ستاره ایران انتصاب علام‌السلطنه را که بعد از استعفای وثوق انجام شده بود، به فال نیک گرفت اما توضیح داد شرایط کشور به گونه‌ای است که «این شخص محترم من» به تهایی نمی‌تواند از عهده مسئولیت برآید ولی امیدواری زیادی به این کابینه هست؛ زیرا اشخاصی مثل مستوفی‌الممالک و مشیر‌الدوله در آن عضویت دارند.<sup>۲</sup> خلاصه اینکه با استعفای وثوق‌الدوله گروه ضدتشکیلی به یکی از مهم‌ترین

۱. نوبهار، سال ششم، ش ۶۴، ۵ شنبه ۶ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۲ نوامبر ۱۹۱۷، «تاریخ بحران‌های اخیر».

۲. ستاره ایران، پنجشنبه ۹ شعبان ۱۳۳۵، ۲۰ مه ۱۹۱۷، «کابینه وزرا».

اهداف خود دست یافت. کمیته مجازات اینکه خود را برای عملیاتی دیگر آماده می‌کرد، دیری نپایید که خبر رسید میرزا محسن مجتهد توسط جوخه ترور یاد شده به قتل رسیده است.

## ۸ قتل میرزا محسن مجتهد و گشتن رعب

روز شانزدهم شعبان سال ۱۳۳۵ در حالیکه چند روزی از سقوط کابینه وثوق می‌گذشت و درست روزی که کابینه علاءالسلطنه به شاه معرفی می‌گردید، میرزا محسن مجتهد اراکی به دست کمیته مجازات ترور گردید، به قول عینالسلطنه «معلوم شد روز جلوس وزرا نمایش داده‌اند». نحوه ترور هم به نمایش شیوه بود: میرزا محسن سوار بر قاطر می‌آمد، کنار در خانه‌اش میان بازار حلبی‌سازها در حالیکه مملو از جمعیت بود پیاده شد، در همین حال دو تن به او نزدیک شدند و پنج تیر پی در پی به او خالی کردند، یکی از گلوله‌ها به قاطر خورد، گلوله‌ای هم به یکی از کسانی که همراه ایشان بود اصابت کرد و سه گلوله هم به خود وی اصابت نمود. نکته دیگر این که «قاتل‌ها فرار می‌کنند از پشت مسجد جامع. نه این جمعیت بازار، نه پلیس احدي جرأت تعاقب نمی‌کند. در صورتی که بجبوحه شهر و کمیساریا هم نزدیک بوده است».<sup>۱</sup>

در واقع کمیته مجازات برای اینکه رعب و وحشت را به خوبی بین مردم و رجال کشور پراکنده سازد، روز روشن در وسط بازار تهران و مقابل دیدگان متغیر دهای عابر، میرزا محسن مجتهد برادر صدرالعلماء را در حالیکه سوار بر قاطر به طرف منزل خود می‌رفت، کشت: «این بی باکی و جلادت عاملین قتل، تولید وحشت فوق العاده در میان مردم و باعث زحمت زیادی برای هیئت دولت شد».<sup>۲</sup> یکی از روحانیان مهم تهران را روز روشن جلو چشم «صدها نفر» به قتل رسانیدند تا رعب و وحشت را به اوج خود رسانند.<sup>۳</sup> با قتل میرزا محسن مجتهد ضمن اینکه رعب به اوج خود رسید، مردم نسبت به منویات کمیته مجازات و اینکه قصد ترور خائینی به کشور را دارد، مشکوک شدند.<sup>۴</sup> قاتلین مجتهد، احسان‌الله خان و رشید‌السلطان بودند، اما آن را به نام حسین خان لله ثبت کردند تا احسان‌الله خان را که مهم‌تر بود نجات دهند. چند روزی بعد از این ترور، حسین خان لله که از منزل ضباء‌السلطان و ملاقات اسکندرخان قفقازی از سرdestهای تروریست‌های قفقاز خارج می‌شد، ترور شد. گلوله‌ای به ران او اصابت کرد اما جان سالم به در برداشت. حسین خان در این زمان کارمند اداره تحدید تربیاک بود، خودش می‌گفت که ترور او کار ضباء‌السلطان و اسکندرخان قفقازی و فردی است بهمن

۱. عینالسلطنه، ج ۷، ص ۴۸۱۳.

۲. مستشارالدوله، همان، ص ۵۴.

۳. ترقی، ش ۱۱۵۳، اسفند ۱۳۴۳، ص ۶.

۴. همان، ش ۱۱۵۶، فروردین ۱۳۴۴، ص ۸.

نام.<sup>۱</sup> در این ایام به طور مشخص قاضی ارداقی ماهی پنجاه ترمان برای گذران معاش از جنگل کمک دریافت می‌کرد<sup>۲</sup>، از سویی ضیاءالسلطان با برخی از اعضاي جناح رخنه کننده در جنبش جنگلی‌ها مرتبط بود، به طور مثال فردی از جوخه ترور او به نام سید یوسف مهاجر ارتباط مستقیمي با احسان الله خان داشت. کمره‌اي از قول معتمدالدوله، اين یوسف خان را «نيزه باز و شارلاتان و اجزاء ترور ضياءالسلطان» می‌خواند، و به کمره‌اي گفت: «خودت را موظب باش». <sup>۳</sup> البته خود کمره‌اي هم او را به خوبی می‌شناخت. به هر حال اين سید یوسف با کمیته مجازات مرتبط بود و از سویی با احسان الله خان هم ارتباط داشت. احسان الله خان عامل اصلی قتل میرزا محسن مجتهد بود<sup>۴</sup> که تقصیر آن را به گردن حسین خان لله انداختند و خودش هم بعداً به نیروی جنگلی‌ها پيوست. در ارتباط با قتل میرزا محسن مجتهد، حسین خان لله تحت تعقيب قرار گرفت. کمیته در تمام مدتی که او از ترس نظميه مخفی بود، مخارجش را تأمین می‌کرد.<sup>۵</sup> يكی از دلایلی که نشان می‌داد گروه ضدتشکیلی در پس عملیات کمیته مجازات قرار دارد، همین قتل میرزا محسن است. میرزا محسن مجتهد اندکی قبل از ترور خود «چند مرتبه» فاصلانی به نزد کمره‌اي فرستاد و از او تأمین خواست، به عبارتی او از کمره‌اي خواست به اعضای کمیته بگويد او را نکشند. بدیهی است که وقتی کمره‌اي دریافت مجتهد از ارتباط گروه او با کمیته ترور مطلع است، نابودی او را سرلوحه کار خود قرار داد.

به قول صدرالاشراف، میرزا محسن کرجه عالمی میرز نبود، اما «تمام اوقات شب و روز او مصروف رفع حاجت مردم بود. چندين منشي مانند يك وزارتخانه در خانه او نشسته و برای هر کس که متولی به او می‌شد، از هر طبقه از مردم توصیه به وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی یا اشخاص متنفذ می‌نوشتند و هر قدر در قوه داشت، نسبت به فقرا رعایت می‌کرد. از خودش تمولی زیاد نداشت، بلکه حواله به متولین می‌کرد و از این جهت محبویت زیاد در عامه و مردم پیدا کرده بود». باز هم به قول صدرالاشراف، کمیته مجازات شایع کرده بود او از انگلیسي‌ها پول گرفته است: «در صورتی که دروغ صرف بود». <sup>۶</sup> گفتیم حسین خان متهم بود میرزا محسن مجتهد را به قتل رسانیده، اما واقع امر اين بود که او روز بیست و ششم شعبان وارد تهران شد و قتل هنگامي روی داد که وی در تهران حضور نداشت، قتل، کار احسان الله خان بود که متواری بود و در جنگل به سر می‌برد. اما عصر روزی که مجتهد به قتل رسید

۱. کمره‌اي، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲. همان، ص ۳۶۸.

۳. همان، ص ۲۷۰.

۴. همان، ص ۴۱۶.

۵. ترقی، ش ۱۱۶، اردیبهشت ماه ۱۳۴۴، ص ۴۴، به نقل از بازجوانی‌های منشی‌زاده.

۶. خاطرات صدرالاشراف، (تهران، وجد، ۱۳۶۴)، ص ۲۲۳.

حسین خان از این امر ابراز مسربت کرد.<sup>۱</sup>

در این مرحله بود که رشوه‌ستانی کمیته مجازات علی‌تر شد. به طور مثال ماجرا وساحت مشکوۀ‌الممالک در مسئله دریافت کمک برای کمیته را خودش این‌گونه توضیح داده است که روزی به نزد مؤتمن لشکر حسابدار سابق وزارت جنگ رفته و او گفته است میرزا علی تاجر اظهار داشته یکی از آشنايانش مبلغ دویست تoman برای کمک به ترورکنندگان آقا میرزا محسن پرداخته و او می‌خواهد بداند چگونه می‌تواند این پول را به آن اشخاص برساند. ظاهراً مشکوۀ‌الممالک می‌گوید ارتباط غیرمستقیمی با ترورکنندگان آقا میرزا محسن دارد و می‌تواند نظر کمک کننده را تأمین نماید.<sup>۲</sup>

از آن سوی کمیته مجازات دومین بیانیه خود را به مناسبت قتل میرزا محسن منتشر ساخت. این بیانیه به آشکارترین وجهی رگه‌هایی از طرز تفکرات باستان‌گرایانه را مجسم می‌ساخت. در این بیانیه که ما آن را برای نخستین بار از ارگان ضدتشکیلی استخراج کرده‌ایم، از ضعف و فتور کشوری سخن به میان آمد که زمانی برای جنگ با یونان چهارده کرور لشکر تهیه می‌کرد. از «اریکه شهریاری» ایران سخن به میان آمد که آلت دست سیاست‌بازی‌های بیگانه شده است، از کشوری که روزگاری «جایگاه سلاطین با احتشام و یک شاهنشاهی به نام سیروس» بود، سخن گفته شد که «با کمال شوکت و عظمت بر شرق و غرب عالم فرمانروایی می‌نمود». از «دوره پاسبانی داریوش» بحث شد که همسایگان را «با یک مرعوبیت شگفت‌آوری مجبور تعظیم و تکریم می‌نمود». افسوس خورده می‌شد که «اینک آن بیرق اقتدار سرنگون و داخله این مملکت میدان تاخت و تاز قشون خارجی شده و سینه‌های نازپرور همین خاک از سم ستوران لشکر اجنبي خورد می‌شود». از «کاوه آهنگر و نادر شاه افشار» یادی شد که در دامان «مادر کهن‌سال ایران» پرورش یافتد، این‌گونه اعلام شد که اندیشه مجد و عظمت ایران و احیای این عظمت «در خاطر یک هیئتی که در محفل مخفی و در تابش مهتاب جلسه داشتند»، شکل خواهد گرفت. بدون اینکه نامی از میرزا محسن مجتهد برده شود، نوشتند «این شخص مجسمه خیانت و بی‌عصمتی» است، شب‌های دراز «توطنه‌های شرم‌آور برای اضمحلال و نابود کردن ایران مظلوم تدارک» می‌دید، او را متهم ساختند «نقشه‌های هولانگیزی» در سر دارد، نقشه‌هایی که «پشت وطن را متزلزل و کمر ایران را در کار شکستن است». به این دلایل! بود که آنان تصمیم گرفتند آقا محسن مجتهد را به قتل رسانند و رابط اجرایی خود را عامل این کار قرار دادند.<sup>۳</sup> مضمون و محتوای این بیانیه با مقالاتی که پیش‌تر در حبل‌المتین چاپ تهران منتشر می‌شد و نیز مقاله اردشیر ریپورتر در پاسخ به نقد متین‌السلطنه که در روزنامه تربیت

۱. همان، ص. ۳۸۹.

۲. ترقی، ش. ۱۱۶۱، اردیبهشت ۱۳۴۴، ص. ۳۱.

۳. ستاره ایران، سال سوم، ش. ۶، ۲۱ شعبان ۱۳۳۵، ص. ۱.

چاپ شده بود، همچنین مقاله او در روزنامه پرورش چاپ مصر؛ شباهت غریبی دارد. نوع نشر و همچنین سبک نگارش این مقالات و بیانیه کمیة مجازات به مناسبت قتل میرزا محسن مجتهد شباهت فراوان دارد.<sup>۱</sup>

همین جا لازم به توضیح است که یکی از روش‌های ارسال نامه‌ها و یا بیانیه‌های کمیة مجازات به نقاط مختلف شهر تهران، استفاده از پستخانه دولتی بود. این نامه‌ها برای رجال سیاسی و ارباب جراید ارسال می‌گردید، روزنامه ستاره ایران که خود با گروه دسیسه‌گر مرتبط بود، مدعی است دومین بیانیه کمیة مجازات در ارتباط با قتل میرزا محسن مجتهد را از طریق پست شهری دریافت کرده است، البته چون صادرکنندگان بیانیه تقاضای درج آن را نموده بودند، کمیة مجازات هم به چاپ کامل آن اقدام نمود.<sup>۲</sup> اهمیت نکته در این است که میرزا محمودخان پهلوی (محمد محمود) دمکرات افراطی سابق در چاپارخانه دولتی به کار مشغول بود، محل کار او هم در میدان خراسان قرار داشت. این مرد بعداً به اتهام دخالت در اقدامات کمیة مجازات در دوره دوم ریاست وزرایی وثوق‌الدوله مدتی بسیار کوتاه بازداشت شد، اما به زودی از بازداشت رهایی یافت و به سرکار خود بازگشت. محمود از معاشرین مورد اعتماد سید محمد کمره‌ای رئیس گروه ضدتشکیلی‌ها بود و بحث بازداشت و رهایی و روابط این دو با هم در صفحات متعدد خاطرات کمره‌ای گنجانیده شده است.

بعد از قتل میرزا محسن که درست روز معرفی کابینه علاء‌السلطنه انجام شد، وستداهل رئیس نظمیه را احضار کردند؛ در کاخ صاحقرانیه نزاعی لفظی بین حسین علاء فرزند رئیس‌الوزرا و او درگرفت. وستداهل گفته بود همه نظمیه را سرزنش می‌کنند که چرا قاتل را نمی‌تواند پیدا کند، حال آنکه وسط بازار همه ایستاده بودند و تماشا می‌کردند که قاتل فرار کرد، میان بازار معمور شهر تهران و با آن همه جمعیت یک نفر نتوانست جلو قاتل فراری را بگیرد.<sup>۳</sup>

از سویی به دنبال این حادثه روز هفدهم شعبان سپهسالار تنکابنی صبح زود باعث فردوس را ترک گفت و با اتوموبیل به سمت قزوین گریخت. شایع بود چند روز قبل دو تن در خانه او رفته بودند و گفته بودند از سفارت روسیه نامه دارند. او هم برای کشف صحت و سقم موضوع، با سفارت مزبور تماس گرفت، اما وقتی مراجعت کنندگان دیده بودند ورودشان به ساختمان طول کشید، گریختند. شایع بود کمیة مجازات چند تن را تهدید به مرگ کرده است، یکی همین سپهسالار بود و دیگران عبارت بودند از ظل‌السلطنه، فرماننفرما، نصرت‌الدوله فیروز، عباس میرزا سالار لشکر، وثوق‌الدوله، عمید‌السلطنه رئیس اداره مالیات‌های مستقیم که

۱. برای مطالعه مقالات پیش گفته، نک: بحران مشروطیت در ایران، صص ۱۴۲-۱۴۳ و ۱۵۳-۱۵۹.

۲. این بیانیه در صفحه اول روزنامه ستاره ایران، سال سوم، ش. ۶، ۲۱ شعبان ۱۲۷۷، چاپ شده است.

۳. عین‌السلطنه، ج. ۶، صص ۴۸۱۳-۴۸۱۴.

به دنبال استعفای کمال‌الوزاره به این مقام منصوب شده بود، مجده‌السلطنه فرزند مقتدر‌الملک رئیس تشریفات وزارت امور خارجه، کمیسر بانک شاهنشاهی و عده‌ای دیگر.<sup>۱</sup> سپهسالار ابتدا خود از تهران گریخت و به قزوین رفت و سپس اسباب و اثایه او را از باعث فردوس به قزوین بردند، «خیلی‌ها واهمه کردند. کمیته مجازات ورقه ژلاتینی بعضی خانه‌ها انداخته» و عده‌ای را تهدید به مرگ کرده بود.

به دنبال این حوادث ملک‌الشعرای بهار مقاله‌ای برای درج در روزنامه خود نوشت که ما از مضمون و مفاد آن اطلاعی نداریم، زیرا این مقاله اصلاً چاپ نشد. تنها توضیحی در این ارتباط داده شده است، یکی از نویسندهای نوبهار نوشت مقاله‌ای به قلم بهار نوشته شده اما «به دلیل پاره‌ای ملاحظات» چاپ نشد. نیز نوشته شد چون بهار کسالت داشته، نگارش مقاله جدید هم ممکن و میسر نشده است، در این زمینه از خوانندگان معدتر خواهی شده بود.<sup>۲</sup>

همزمان روزنامه ستاره ایران، وثوق را آماده حمله قرار داد، او را عاقد امتیازنامه خوشتاریا دانست، گفته شد وثوق مالیه کشور را به روس و انگلیس تقدیم داشته و به عبارتی کشور را به بیگانه فروخته است. اینها همه توجیهاتی بود برای قتل او، حال آنکه کلیه این مطالب دروغ بود؛ مسائلی که ستاره ایران از آنها نام برده بود، همه در دوره رئیس‌الوزرا پیش از او یعنی سپهسالار تنکابنی اتفاق افتاده بود و از قضا وثوق آنها را به هم زد.

حقیقت این است که در دوره کابینه سپهسالار اعظم قراردادهایی منعقد شد که بعداً همه دامن وثوق را گرفتند. در درجه نخست یک کمیسیون مختلط مالی تشکیل شد که اعضای آن عبارت بودند از: امین‌الدوله شوهر خانم فخرالدوله، سردار معظم خراسانی مشهور به عبدالحسین تیمورتاش، هوسن<sup>۳</sup> مفتض بانک شاهنشاهی، مسیو مدل<sup>۴</sup> رییس بانک استقراری روسیه و مسیو هنسنس<sup>۵</sup> رییس خزانه‌داری که مردی بود بلژیکی. یک هفته قبل از این که کابینه سپهبدار اعظم سقوط کند، او قرارداد دیگری هم منعقد نمود که طبق آن ایران تا پایان جنگ بیطری خود را حفظ خواهد کرد، اما متمایل به روس و انگلیس باقی خواهد ماند. ثانیاً کلیه امور مالیه ایران در اختیار کمیسیون فوق واقع خواهد شد. ثالثاً به دولت ایران در تأذیه قروض خود مهلت داده خواهد شد؛ به عبارتی اصل و فرع قروضی که از محل عایدات گمرک‌های ایران داده می‌شود، به خود دولت ایران بر می‌گردد. رابعاً دولت ایران راضی شد نیروی قزاق و زاندارم در شمال و جنوب کشور تحت کنترل مأموران روسی و انگلیسی باشد.<sup>۶</sup> وثوق‌الدوله

۱. همان، ص ۴۸۱.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۵، شنبه غرّه ماه رمضان ۱۳۳۵، ۲۱ زوئن ۱۹۱۷، «معدرت از این شماره».

3. C. Husson.

4. Model.

5. J. B. Heynssens.

6. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۶۶.

«این ارث گرانبهایی را که سپهسالار اعظم باقی گذاشته<sup>۱</sup> بود، می‌خواست بر هم زند. دلیل وثوق این بود که قراردادهای آن دوره فقط به امضای سپهسالار رسیده و حتی امضای صارم‌الدوله وزیر امور خارجه را ندارد. از آن سوی این قراردادها وقتی مشروعيت پیدا می‌کند که به امضای مجلس رسیده باشد و البته مجلس ایران هم تعطیل بود. جالب اینکه مخالفین وثوق شیوه‌نامه‌های فراوانی علیه او منتشر می‌کردند و مسئولیت این قراردادها را به گردن او می‌انداختند. شیوه‌نامه‌ها لحن تهدیدآمیزی داشت و به نحو بی‌سابقه‌ای دولت وقت و اعضای کابینه را مورد حمله قرار می‌داد. وزرات مالیه در این شرایط بدون وزیر مانده بود، منتخب‌الدوله کفالت این وزارت‌خانه را به عهده گرفت.

وثوق تصمیم گرفت از کارنامه دولتش در ده ماه حکومت خود، دفاع کند؛ این بود که جواب‌های تهیه نمود و برای نوبهار ارسال کرد. در این نامه وثوق ضمن دفاع از دولت ده ماهه خود - دولتی که آماج حمله کمیته مجازات بود و نزدیک بود رئیس‌الوزرا جان خود را هم از دست بدهد - توضیح داد برخلاف نظر ستاره ایران او عاقد امتیازنامه خوشتاریا نبود، نیز برخلاف اتهامات ستاره ایران، قراردادی که در سال ۱۹۱۶ با روسیه منعقد شده و طبق آن مالیه ایران زیر سیطره روس‌ها واقع می‌شد، با مخالفت او مواجه بود. او توضیح داد در آن زمان مطبوعات فرنگ از وابسته شدن ایران به روسیه سخن به میان می‌آوردن، اما وی هرگز زیر بار قراردادی که ایران را تحت الحمایه روسیه می‌کرد نرفته است.

وثوق‌الدوله به درستی نوشت قبل از اینکه وی قدرت را به دست گیرد، افق قحطی در تهران به خوبی دیده می‌شد، این میراثی بود که از دولت‌های قبل به ارث رسیده بود؛ اما وی توانست مانع بروز فاجعه شود و از بروز معضلی فraigیر که می‌توانست نفوس فراوانی را به هلاکت رساند، جلوگیری کرد. وثوق نوشت در زمانی که او دولت را ریاست می‌کرد، هنوز شرایط به طور کامل علیه ایران بود، زیرا هنوز روسیه قدرت مطلق نواحی عظیمی از کشور به شمار می‌رفت و هنوز انقلاب آن کشور شروع نشده بود. در آن شرایط بود که وی توانست معاهده سپهسالار را با روس‌ها رد کند، مذاکراتی برای شرکت ایران در کنفرانس صلح آتی که بعد از جنگ شکل می‌گرفت، آغاز کرد؛ او در آن شرایط از فرانسه و امریکا مستشار خواست، نیروهای جدیدی را از سوند برای استخدام در نظمیه جذب کرد؛ از این بالاتر مانع بروز قحطی در تهران شد در حالیکه کمترین آذوقه‌ای در اطراف این شهر وجود نداشت. در آن زمان نیروهای اشغال گر مانع از ورود غلات به پایتخت بودند، در عین حال او توانست آفاتی مثل ملخ و سن را دفع کند، اقدامات اساسی مثل سجل احوال و غیره در دستور کار دولت او قرار داشت. وثوق از مردم نیز انتقاد کرد که چرا در برابر اتهاماتی که به او وارد می‌شود سکوت

کرده‌اند، اگر او خائن است چرا مجازاتش نمی‌کنند و اگر خادم است چرا با اتهام زندگان برخورد نمی‌نمایند؟ او نوشت اگر خود مردم با این گونه مطالب و اتهامات برخورد ننمایند، خدمتگزاران مأیوس می‌شوند و دیگر کسی یافت نمی‌شود تا به کشور و آنان خدمت کند: «آیا اثر مستقیم این امور جز این‌که خائنین را تشویق کرده و خادمین را مأیوس کند چیست؟» وثوق نامه سراپا فحش و ناسزا و اتهام کمال‌السلطان مدیر روزنامه ستاره ایران را برای چاپ ضمیمه نامه خود کرد و به دفتر روزنامه نوبهار فرستاد تا چاپ شود و مردم خود قضاوت نمایند، اما نوبهار توضیح داد: «ما عین مراسله مدیر ستاره ایران را به نام عفت روزنامه‌نگاری درج نمی‌نماییم».¹

وثوق در این نامه حقایقی را مطرح کرده بود. بنا به شهادت روزنامه‌های آن روزگار، تا زمانی که او قدرت را به دست داشت، هیچ خبری از قحطی نان در تهران دیده نشد؛ اما همین‌که وی مستعفی شد و علاء‌السلطنه قدرت را به دست گرفت، مرگ و میر ناشی از گرسنگی گزارش می‌گردید. سخن در این نیست که کمبود مواد غذایی و به طور خاص نان در تهران مشهود نبود، سخن در این است که این کمبود هرگز به قحطی منجر نگردید. اگر به روزنامه‌های نوبهار، زبان آزاد، رعد و خود ستاره ایران مراجعه کنیم، مشاهده می‌نماییم که قحطی بزرگ از دوره علاء‌السلطنه شروع شد و تا صعود مجدد وثوق به ریاست وزرایی ادامه یافت. حقیقت این است که دوره قحطی بزرگ ایران، در فاصله بین دو دوره ریاست وزرایی وثوق روی داد که عوامل گروه ضدتشکیلی مشغول جولان دادن بودند. او در هر دو دوره ریاست وزرایی خود یا مانع بروز قحطی در تهران شد و یا اینکه آن را مهار نمود. دیگر اینکه هیچ مسئولیتی از جانب فرارداد خوشناریا متوجه وثوق نبود، او حتی این فرارداد را که در دوره رئیس‌الوزرای قبل از او یعنی سپهسالار تنکابنی امضا شده بود، به رسمیت نشناخت. بالاتر اینکه وثوق هرگز کترل مالیه توسط روس و انگلیس را قبول نکرد، اینها همه اتهاماتی بود که از سوی گروه ضدتشکیلی علیه او ساز می‌شد تا به گمان خود دلیلی برای خیانت کاریش بتراشند و به عبارتی توجیهی برای قتل او بیابند. حملات علیه وثوق حتی بعد از استعفای او نشان داد که کمیته مجازات و گروه ضدتشکیلی به چه میزان با وی عداوت می‌ورزد. آنها اگر نتوانستند شخص وثوق را از پای درآورند، اما با قتل یکی از بستگان وی، عمق کینه خود را در مورد او به نمایش گذاشتند.

#### ۹. منتخب‌الدوله؛ قربانی ریاست بر خزانه‌داری

مواضع روزنامه ستاره ایران بعد از قتل مجتهد گزنده‌تر شد، این بود که دولت ابتدا به

۱. نوبهار، ش. ۶، یکشنبه ۴ رمضان ۱۳۳۵، ۲۴ ژوئن ۱۹۱۷، «لایحه دفاعیه از طرف آقای وثوق‌الدوله».

حسین صبا مدیر روزنامه اخطار شفاهی داد تا دست از رویه خود بردارد، اما او به روش خود ادامه داد، تا اینکه در اوایل ماه رمضان سال ۱۳۳۵ این روزنامه توقيف شد. برخی از ناظرین بر این باور بودند برای جلوگیری از تکرار مطالبی شبیه به آنچه ستاره ایران درج می‌کرد، لازم است دقت و هوشیاری لازم در احراز شرایط و صلاحیت و هویت کسی که می‌خواهد امتیاز روزنامه دریافت کند، به عمل آید. دیگر اینکه باید محکمه‌ای صلاحیت دار تشکیل گردد که دارای هیئت منصفه باشد، این هیئت هم باید مدافع آزادی و هم مراقب مطبوعات باشد تا از حدود قانونی خود تخطی ننمایند.<sup>۱</sup>

نکته مهم این بود که هر چه موضوع کمیته مجازات به سوی روشن شدن سیر می‌کرد و هر چه این پرونده به نتیجه نزدیک‌تر می‌شد، بحران‌ها شدت بیشتری می‌یافتد. وقتی ستاره ایران، بلندگوی ترویریست‌ها توقيف شد، بازار توزیع شبنامه داغ گردید. نوبهار در این ارتباط نوشت: «اخيراً باز بازار ژلاتین رواج یافته است، هر چه مملکت ما بیشتر به طرف آزادی سیر می‌کند، اخلاق عقب‌تر می‌رود. جمعی که معلوم نیست تا چه درجه بیکار و خیث‌الفطره و بداخل‌الاقدام، به تازگی ژلاتین به امضای جعلی کمیته مجازات منتشر نموده و در آنجا برای رد گم کردن شرح‌ها راجع به چند نفر از خائنین نگاشته سپس روح مقصود خودشان را که عبارت از توهین به اشخاص خدمتگزار و فداکار مملکت است، بروز داده و جمعی از این قبیل اشخاص را طرف تعزضات سخيفانه خویش قرار داده‌اند و از ترس اینکه مبادا خود به مجازات چهار شوند؛ آن را با کمال احتیاط فقط چند نسخه به بعضی جاها فرستاده‌اند. ما تقریباً از سیاق کلام استنباط کرده‌ایم که این ورقه سیاه از چه ناحیه و با دست‌های نالایق کدامیں اشخاص مغرض نوشته شده است<sup>۲</sup>. ولی وظیفه دولت است که از این قبیل انتشارات سوء که نتیجه‌اش اغفال بعضی مردم بی‌خبر و مایوسیت خدام صمیمی مملکت است جداً جلوگیری نموده و مرتکبین آن را قهرآ مجازات دهد. مجازات این‌گونه میکروب‌های مسموم کننده افکار از جلوگیری سایر نشربات لازم‌تر است، زیرا به نام یک کمیته، ژلاتین نوشتن و سپس جمعی به نام آن ژلاتین به مردم مکتوب نوشتن و پول خواستن، یک سلسله عملیاتی است که هرج و مرچ واقعی یک پایتختی را به عموم ثابت می‌نماید و بدیهی است که نتیجه این هرج و مرچ‌ها برای ما در حال حاضر و آتیه چندان سودمند نخواهد بود».<sup>۳</sup>

برخلاف تصور کسانی مثل بهار که گمان می‌کردند این اعلامیه‌ها توخالی است، حادثه‌ای نشان داد که کمیته همچنان فعال است و تهدیدات آن هم بیهوده نیست. در آستانه غروب روز شنبه دهم رمضان سال ۱۳۳۵، منتخب‌الدوله خزانه‌دار کل که چندی پیش به جای مرنارد

۱. همان، سال ششم، ش. ۷، سهشنبه ۶ رمضان ۱۳۳۵، ۲۶ زوئن ۱۹۱۷، «توقيف ستاره ایران».

۲. اشاره بهار به گروه ضدتشکیلی بود که بعداً به آنان حمله کرد.

۳. همان، «ژلاتین و هرج و مرچ».

بلژیکی به کار خود مشغول شده بود، هدف گلوله مهاجمین کمیته مجازات واقع شد و در دم جان سپرد. او درست در کنار خانه باقراوف به قتل رسید. یکی از نوکرهای صباح‌السلطنه همسر سعدالملک به گمان اینکه ضاربین دزدند آنها را تعقیب کرد. این فرد بود که روپوش یکی از قاتلین را گرفت و قاتل آن را انداخت، سپس کت خود را هم که به دست این نوکر افتاده بود انداخت و گریخت. افحتم الدوّله برادر عین‌السلطنه نقل می‌کند که ابتدا به او تلفن کرده‌اند و گفته‌اند وزیر مالیه او را می‌خواهد در خانه خود ملاقات کند.

منتخب‌الدوّله از منزل خود با درشکه کرایه‌ای به قصد ملاقات با وزیر مالیه حرکت کرد، درشکه حامل او از چهار راه خیابان امیریه عبور نمود و درست در همین لحظه دو نفر از عقب درشکه دو تیر به سوی او خالی کردند، مهمتر اینکه سپس این افراد جلو درشکه آمدند و با خونسردی تمام از دو طرف در رکاب درشکه ایستادند و با موزر به سوی منتخب‌الدوّله شلیک نمودند. هشت گلوله هم به این شکل به او شلیک کردند و سپس پا به فرار نهادند. منتخب‌الدوّله از درشکه به زمین درغلتید و در دم جان سپرد. درشکه چی به عوض کمک و یا حداقل ایجاد سر و صدا، از معركه گریخت، قاتلین به سوی خیابان امیریه فرار کردند، دو تن از عابرین که شاهد جنایت آنان بودند؛ ایشان را تعقیب کردند، حتی یکی از قاتلین به دست یکی از این دو تن افتاد که مانع فرار او شد. قاتل، دستگیر کننده خود را تهدید به قتل نمود و تلاش کرد از دست او بگریزد، اما عابر مذکور او را رها نساخت، اما قاتل به هر نحوی شده روپوش خود را از تن خارج کرد و خویشتن را از دست این مرد رها نمود و به فرار خود ادامه داد. در این بین آزانی سواره سر رسید و به تعقیب فراریان پرداخت. آزان‌های کمیسری هم از اطراف سر رسیدند و شروع به تفتش منازل و محل‌های کسب اطراف کردند، اما با همه این احوال و با وصف اینکه تا پاسی از شب تجسس ادامه داشت، قاتلین دستگیر نشدند.<sup>۱</sup> کلیه ادارات وزارت‌خانه مالیه و خزانه‌داری کل به این مناسبت تعطیل شد و همه در مراسم ختم منتخب‌الدوّله که هنوز کسی نمی‌دانست به دست چه کسانی کشته شده است، گرد آمدند.

عصر یکشنبه یازدهم رمضان، وستاده‌ل از سوی مستشار‌الدوّله وزیر داخله احضار شد، او شخصاً همراه با معاونش عدل‌الملک دادگر با رئیس نظمه گفتگو کرد، مطبوعات نوشتند وستاده‌ل «راجع به کشف جنایت‌ها تعلیماتی گرفت»<sup>۲</sup> این موضوع به طنز بیشتر شبات داشت، هم وزیر و هم معاونش می‌دانستند ریشه قتل‌ها در کجاست و نیازی به امر و نهی نبود. به‌واقع این شخص وزیر داخله بود که تا آن هنگام همراه با برخی دیگر از وزرای کابینه مثل وزیر عدیله و نیز برخی رؤسای ادارات مانع از رسیدن پرونده به نتیجه‌ای در خور اهمیت شده بودند. همان روزی که جنازه منتخب‌الدوّله در میان بہت و حیرت خانواده‌اش تشییع می‌شد،

۱. همان، ش. ۹، یکشنبه ۱۱ رمضان ۱۳۳۵، ۱ زوئیه ۱۹۱۷، «جنایت».

۲. همان، ش. ۱۰، سه‌شنبه ۱۲ رمضان ۱۳۳۵، ۲ زوئیه ۱۹۱۷، «احضار رئیس تشکلات».

ملاقات مستشارالدوله و وستدائل صورت گرفت، نیز همان روز ترجمانالدوله از سوی وزیر مالیه موقتاً به جای مقتول به ریاست خزانه‌داری منصوب گردید. برادر منتخبالدوله دکتر امیر اعلم سردار انتصار بود که ریاست بریگاد مرکزی را به دست داشت، وی بعد از قتل برادر، از شغل خود استعفا داد و منصب او به شاهزاده عضدالسلطنه رسید. این عضدالسلطنه با کمره‌ای رفاقت و رفت‌وآمد داشت. بعد از این اتفاقات، دکتر امیر اعلم رئیس مجلس حفظ الصحه دولتی شد، لازم به یادآوری است که خانه منتخبالدوله در چهار راه شیخ هادی نزدیک خانه‌های فرمانفرما واقع بود، به یاد آوریم منزل منشی زاده هم در همان حوالی قرار داشت. چند روز بعد از ترور منتخبالدوله، کمال الوزاره رئیس اداره مالیات مستقیم تهران از منصب خود استعفا داد، بعد از این موضوع بود که نانواها نان را گرانتر کردند. بدیهی است نخستین سؤالی که به ذهن متبار می‌شد این بود که چه ربطی بین قتل منتخبالدوله و استعفای کمال الوزاره می‌توانست وجود داشته باشد؟

میرزا محمدخان منتخبالدوله به سال ۱۲۹۷ قمری در تهران به دنیا آمد، بنا براین موقع قتل تنها سی و هفت سال داشت. پدرش میرزا علی اکبر خان معتمدالوزاره بود، او تحصیلات خود را در بیروت سپری کرد، پس جوانی تحصیل کرده به شمار می‌آمد. منتخبالدوله یکی از هفت پسر معتمدالوزاره بود که مدت‌ها در برخی کشورهای عربی مثل حجاز و سوریه، سمت کنسولی داشت. مادر اینان اهل دمشق بود، همه فرزندان معتمدالوزاره تحصیل کرده و صاحب کمالات بودند. شخص منتخبالدوله فردی با صلاحیت شمرده می‌شد، او چند زبان بلد بود و در کار خویش بسیار ساعی و سخت کوش؛ «در وزارت مالیه چهار نفر مثل او نداشتند. در میان اداره از هر حیث امتیاز داشت. تقصیری هم علی‌الظاهر برای او نمی‌توان فرض کرد مگر عداوت و هم چشمی». <sup>۱</sup> در همین فضای بحرانی، اندکی بعد از این قتل، سردار رشید پیشکار کل آذربایجان در راه سفر به تهران در عمارت حکومتی زنجان به ضرب گلوله به قتل رسید، نیز خبر رشید معین همایون در رشت به قتل رسیده است.

منتخبالدوله از نزدیکان و ثوق‌الدوله بود، در کابینه او اول او کفالت وزارت مالیه را بر عهده داشت. طبق مضمون یک سند، وقتی مشارالملک وزیر مالیه از کار خود کناره گرفت، وثوق طبق حکمی او را مأمور کفالت وزارت خانه مزبور کرد. وثوق به منتخبالدوله اجازه داد تا به هر نحوی که خود می‌داند ادارات بلاتصدی خزانه‌داری و محاسبات کل را اداره کند و به او خاطرنشان کرد پیشنهادهای خود را در این زمینه‌ها با او در میان گذارد.<sup>۲</sup>

گفتیم منتخبالدوله روز دهم رمضان سال ۱۳۳۵ به قتل رسید. سومین اعلامیه کمیته مجازات هم بعد از این ترور منتشر گردید. در این اعلامیه غیر از بحث قتل او، اشاره‌ای هم به

۱. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۴۷.

۲. وثوق‌الدوله به منتخبالدوله، ۱۲ برج جدی ۱۳۳۵ قمری، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۱۲-۸۴۲۵.

میرزا محسن کرده بودند تا قتل او را باز هم توجیه نمایند، اما در این اعلامیه جز مشتبه کلی گویی بدون مدرک و سند، هیچ برهانی بر ضرورت قتل او بیان نکردند. آنان مدعی شدند از مجتهد که به ادعای آنان محركینی داشته، خواسته‌اند به راه و روش خود خاتمه دهد، اما او به این تهدید اعتنایی نکرده است. نیز آورده بودند «ما ممنون هستیم بعضی از کارگرهای او از این عمل متنه شده و به کلی انزوا اختیار کردند و نیز خشوقتیم عده دیگر مقام جسارت و طرفداری از او را به حدی نرسانیدند که دست ما به خون آنان رنگین شود». هیچ دلیلی جز این مطالب بر قتل مجتهد ارائه نشد، تنها چیزی که بسیار گویاست اعتراف کمره‌ای است به اینکه میرزا محسن قبل از ترور؛ چندین بار با او مکاتبه کرده و خواسته بود مانع قتل وی به دست کمیته مجازات شود. بدیهی است هر کس کشف می‌کرد عملیات کمیته از کدام سرچشم آب می‌خورد، به قتل می‌رسید، هم متنی‌السلطنه و هم مجتهد به این دلیل کشته شدند.

اعلامیه‌ای که از آن یاد شد، به‌واقع بعد از ترور بی دلیل منتخب‌الدوله منتشر گردید. آنان که این جوان را به قتل رسانیده بودند، نوشتند تا «حدی که مجاز به افشا و انتشار» دلایل این قتل هستند به آن می‌پردازنند. در این بیانیه از شوستر و اقدامات او در ایران حمایت شد و اینکه «یک مستشار وظیفه‌شناسی را که با یک روح پاک و نیت مقدس در صدد ایفای مأموریت بود، از ایران بیرون کردند. هنوز از خاطره‌ها فراموش نشده که بیرون‌کنندگان شوستر با چه قدرت غیرحدودی یک نفر دیگر را به نام مرنارد در مستند خزانه‌داری برقرار و با اختیارات مطلقه مقدرات ایران را به او محول داشتند». نویسنده‌گان بیانیه این موضوع را که مرنارد که بود و چه کرد، موضوعی عرضی دانستند و بدون اینکه بین قتل منتخب‌الدوله و این اظهارات به مردم توضیحی دهند، نوشتند: «این مستخدم با لیاقت دولت کاملاً ملتفت شد که کدام‌ین مقصود شوستر را از ایران خارج و غرض اصلی از این تغییرات چه می‌باشد». این بود که منتخب‌الدوله به زعم گردانندگان کمیته مجازات، خود را کمتر از همکاران مرنارد تلقی نکرد و «دید می‌تواند هواخواهان او را به اقامه دلیل مقاعد نماید که: من اولی تر از آنها هستم. حالا با چه وسائل مستقیم و غیرمستقیم مدعای خود را عملًا ثابت کرده جانشین مرنارد<sup>۱</sup> شد، کاری نداریم و مجازات او را به واسطه افشاء مواد کنترل<sup>۲</sup> و راهنمایی دیگری که جزء به جزء در نامه اعمالش ثبت است، نبوده بلکه به واسطه عملیات و اقدامات تازه‌ای بود که از ده روز به این طرف شروع کرده بود. پس، مجازات او از نقطه نظر الهم فالاهم [بود] و بار دیگر می‌گوییم خوب است همکاران مشارالیه این سودای خام را از سر به در کرده، خود را دچار مهلکه

۱. کنترل.

۲. یعنی مذاکرات سپهalar در مورد سپردن کنترل مالیه ایران به روس و انگلیس.

نمایند.<sup>۱</sup>

می‌بینیم که هیچ دلیلی برای این جنایت عنوان نشده بود، تنها دلیل موضوع را جانشینی منتخب‌الدوله به جای مرنارد عنوان کرده‌اند، اصلاً توضیح نداده‌اند از ده روز به این طرف؛ او چه اقدامی انجام داده بود که مستوجب مرگ بود. دلیل دیگری هم البته وجود داشت: منتخب‌الدوله از بستگان وثوق‌الدوله به شمار می‌رفت، تصدی خزانه توسط بستگان وثوق امری نبود که گروه ضدتشکیلی و جوخه ترور آن را خوش آید.

همین‌جا باید گفت بعد از هر ترور ظاهراً بیانیه‌ها را علی‌اکبر ارداقی تهیه می‌کرد، عماد‌الكتاب این بیانیه‌ها را خوشنویسی می‌نمود و عبدالحسین شفائی مشهور به شفاء‌الملک هم آنها را با زلاتین تکثیر می‌کرد؛ این اعلامیه‌ها توسط اعضای کمیته در دل شب در نقاط از پیش تعیین شده پخش می‌گردید و یا توسط پست تهران در کمال آرامش توزیع می‌شد، عامل اصلی این کار هم محمود‌خان پهلوی بود، همان که با نام محمود محمود تاریخ هشت جلدی روابط ایران و انگلیس را بعدها نوشت. به طور کلی کمیته مجازات چهار اعلامیه منتشر کرد، سه تای آنها بعد از ترور مตین‌السلنه، میرزا محسن مجتهد و منتخب‌الدوله پخش گردید و یکی از آنها به واقع بیانیه‌ای بود در پاسخ به یک اعلامیه دولتی. در هیچ کدام از این بیانیه‌ها، به دلیل واقعی ترور افراد اشاره‌ای نشد؛ آنچه نوشه شد بیشتر نوعی انشا نویسی بود تا اقامه برهان برای توجیه کشتن افراد مقتولین به خیانت متهمن می‌شدند اما هرگز نوشه نشد خیانت آنان چه بوده است؟ تهدید و تطمیع از این بیانیه‌ها به خوبی قابل فهم بود، آنان بدون نام بردن از فردی خاص یا جریانی ویژه، می‌خواستند برخی افراد راه و رسم خود را تغییر دهند و دست از خیانت بردارند تا در زمرة مقتولین آتی قرار نگیرند. به قول منشی‌زاده آنها تصمیم گرفته بودند با این روش نظر خود را به اطلاع عموم برسانند و به نقشه‌های خود حالت جدی‌تری بدهنند.<sup>۲</sup>

## ۱۰. واکنش مطبوعات و دستگیری متهمین

بعد از قتل منتخب‌الدوله بود که برخی روزنامه‌های پایتخت به تکاپو افتادند، آنان دانستند عملیات و جنایات کمیته مجازات را هیچ حدی محدود نمی‌کند، بنابراین دست به کار شدند و شروع به نگارش مقالات انتقادی کردند. آتشین‌ترین مقالات به قلم ملک‌الشعرای بهار، این ناظر تیزبین حوادث منتشر شد. در این ایام بهار دل به دریا زد و شجاعانه، مقالاتی در ارتباط با قتل‌های اخیر منتشر ساخت، بهار درست نقطه مقابل حسین صبا بود. به عبارت بهتر در این دوره روزنامه نوبهار سخنگوی جناح میانه دمکرات‌ها و ستاره ایران سخنگوی جناح افراطی آن

۱. جواد تبریزی، صص ۱۳۶-۱۲۸.

۲. ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۳.

بود. نیمه‌های اوّل ماه رمضان سال ۱۳۳۵، بار دیگر ملک‌الشعرای بهار انتخابات مجلس و ضرورت انجام هر چه سریع‌تر آن را کانون توجه خود قرار داد. در آن زمان کمیته مجازات به خیال خود عملیاتی مهم انجام داد تا اثبات کند هنوز از پای نیفتاده است. تمام این عملیات همراه با بحران‌های مصنوعی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی؛ برای آن صورت می‌گرفت تا نظم و انسجام جامعه را متلاشی سازند و زمینه‌های استقرار حکومتی دیکتاتوری را فراهم آورند. این نکته‌ای بود که یکی از عمدۀ ترین دل مشغولی‌های برخی مشروطه طلبان میانه‌رو و اصلاح طلبان واقعی مثل همین بهار را تشکیل می‌داد. هدف اصلی کمیته این بود تا مانع تشکیل مجلس شود، زیرا به طور قطع مشخص شده بود اکثریت پارلمانی در اختیار حریف خواهد بود. نیز تشکیل مجلس به مفهوم استقرار نظم و امنیت و آرامش در کشور به شمار می‌رفت، بحران‌سازان درست به همین دلیل تلاش می‌کردند مانع برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس چهارم شوند؛ عملأ هم مجلس زمانی تشکیل شد که رضا خان یکه‌تاز عرصه میدان سیاست ایران شده بود. بهار در مقاله‌ای اساسی در روزنامه‌اش این مهم را مورد توجه قرار داد، او بحث بحران‌های ایجاد شده توسط کمیته مجازات را با تشکیل مجلس مرتبط دانست و نوشت:

«بیش از این نمی‌شود در عین بی تکلیفی زندگانی کرد، زیاده از این توانایی آن نیست که در برابر هجوم یک آنارشی افکاری دست روی دست هم گذارده تماشا کرد و افزون تر از این ممکن نیست یک مملکت در زیر آوار پریشانی حواس و تشت افکار و تحزبات خودسرانه زیست نماید. مملکت شیوه به اوخر انقلاب فرانسه شده است، دسته‌جات بر ضد یکدیگر برخواسته‌اند، هر دسته دسته دیگر را خائن می‌داند، فحش و تهمت مثل گلوله در ریزش، شبناههای بہت‌آور مثل کبوتران نامه در پرواز، خادم و خائن مخلوط. اغراض شخصی دست‌اندرکار و محرك افکار عمومی، پیغامات تهدید‌آمیز و گرفتن پول در کار مداومت و خلاصه یک هرج و مرج عظیمی است، سوء‌ظن و بددلی در سینه‌های پرانتقام انباشته، فقط چیزی که کسر داریم تهیه دسته‌جات مسلح و جنگ در وسط خیابان‌ها و کار گذاشتن یک دستگاه گیوتین در وسط میدان توپخانه!!!... این است حال مرکز مملکت ما و این است عاقبت آن مملکتی که نه با قانون استبداد اداره می‌شود و نه با قانون مشروطیت و احساس این ناملایمات است که ما را به نگارش این سطور مجبور می‌نماید و به ما می‌گوید که به شما بگوییم مجلس ملی لازم است تا هر کس خودش را بشناسد و تعویق در امر انتخابات نیست مگر یک خیانت فاحش...»<sup>۱</sup>

به عبارت بهتر بدون اینکه مستقیماً سراغ کمیته مجازات رود، نشان داد بحران‌سازان هدفی جز ناامن کردن کشور ندارند و نخستین هدف آنان این است که از تشکیل قوّه مقننه

۱. نوبهار، سال ششم، سهشنبه ۱۳ رمضان ۱۳۳۵، ۳ زوئیه ۱۹۱۷، «طرفدار سرعت انتخابات بوده ایم.»

جلوگیری کنند، زیرا این موضوع را مغایر منویات خود می‌دانند. بالاتر اینکه بهار پشت پرده‌های عملیات کمیته مجازات را هم نشان داد و بدون اینکه از کسی نام برد، از دست‌های قدرتمندی که کمیته را هدایت می‌کردند سخن به میان آورد.

روز هیجدهم رمضان سال ۱۳۳۵، روزنامه‌ها خبر دادند اداره نظمیه ظرف دو روز اخیر چهار پنج تن را دستگیر کرده است، بنا به اطلاعات داده شده، این افراد مظنون به دخالت در عملیات‌هایی بودند که منجر به کشته شدن عده‌ای شده بود که تاکنون از آنان یاد کرده‌ایم. دستگیرشدگان به زودی مورد استنطاق قرار گرفتند، اما بنا به همان گزارش نتیجه تحقیقات اداره نظمیه تا آن زمان روشن نبود. در همین حال مأموران نظمیه و آژانس‌ها به طور بیست و چهار ساعتی مشغول گشتزنی در خیابان‌های تهران شدند، اینان مسلحانه کلیه حرکات مشکوک را زیرنظر گرفتند.<sup>۱</sup>

از نام و نشان دستگیرشدگان کوچکترین اطلاعی به بیرون درز نکرد، اما چند روز بعد خبری مهم و کوتاه در جراید انتشار یافت که کمتر کسی از اهمیت آن باخبر بود: «آقای مورخ‌الدوله منشی اوئل سفارت آلمان که به اتهام مربوط بودن با کمیته مجازات از طرف نظمیه جلب شده بودند، اخیراً نظر به رفع این سوء‌ظن و اقدامات سفارتخانه‌های متعددین و سفارت اسپانی مستخلص شده و به قراری که شنبده شد از طرف سفارت اسپانی تقاضا شده است که جبران این مسئله فراهم آید». در متن این خبر چند نکته گفته و ناگفته وجود دارد: نخست اینکه در همان ساعات و شاید دقایق اوئلیه بازداشت‌های نخستین کمیته مجازات، معلوم شده مورخ‌الدوله با کمیته مجازات مرتبط بوده است، به همین دلیل او را دستگیر کردند. ثانیاً نکته مهم دیگر این خبر آن است که معلوم نشد میزان ارتباط مورخ‌الدوله با سران کمیته به چه اندازه بوده است؛ بالاتر اینکه اگر این موضوع اتهام بود، چرا مورخ‌الدوله و جراید مدافع او به نحوی این موضوع را موشکافی نکردند و دلایل عدم ارتباط او را با کمیته توضیح ندادند؟ سوم این موضوع چه ربطی به سفارتخانه‌های قدرت‌های خارجی و به قول نشریات، سفارتخانه‌های متعددین و سفارت اسپانیا داشت؟ چرا سفارت اسپانیا به این شکل آشکار در مسائل داخلی ایران دخالت کرد و از دولت ایران خواست مسئله دستگیری مورخ‌الدوله را به شکلی جبران نماید؟ رابعاً خود مورخ‌الدوله در خاطراتش آورده است که بعد از این ماجرا از سفارت آلمان استعفا داد، اگر اتهام یادشده دروغ بود چرا وی از منصب خود مستعفی شد؟ نکته مهم‌تر این است که یکی از همکاران کمیته مجازات یعنی تقدیمی بینش بعداً با وساطت کمره‌ای منصب مورخ‌الدوله را به دست آورد، این خود نکته‌ای است پر اهمیت.

۱. همان، یکشنبه ۱۸ رمضان ۱۳۳۵، ۸ زوئیه ۱۹۱۷، «دستگیری و توقيف».

۲. همان، یکشنبه ۲۵ رمضان ۱۳۳۵، ۱۵ زوئیه ۱۹۱۷، «استخلاص».

گفتیم یکی از دستگیرشدگان مورخ‌الدوله سپهر منشی سفارت آلمان بود که درست زمانی که سرکار خود می‌رفت، در میدان توپخانه توسط نظمیه بازداشت شد. برای آزادی او تلاش‌های فراوانی صورت گرفت، سفارتخانه‌های آلمان، اتریش و اسپانیا به دستگیری او اعتراض کردند و بالاخره با وساطت‌های دیگر، او را رها نمودند بدون اینکه توضیح دهنده مورخ‌الدوله را چرا گرفتند و چرا آزادش ساختند؟ خود مورخ‌الدوله علت را این می‌داند که دولت تصوّر می‌کرده توطنه‌گران با سفارت آلمان مرتبط بوده‌اند به همین دلیل او را بازداشت کرده‌اند. روز پانزدهم رمضان سال ۱۲۳۴ زمانی که وی از میدان توپخانه به سوی سفارت آلمان می‌رفت، یعنی پنج روز بعد از قتل منتخب‌الدوله، توسط پلیس مخفی بازداشت شد و به نظمیه تحويل گردید. بلاfacile زومر<sup>۱</sup> کاردار سفارت آلمان همراه با وزیر مختار اتریش و کاردار سفارت عثمانی دست به کار شدند تا او را آزاد نمایند، اینان به منزل رئیس‌الوزرا رفته‌اند و از موضوع جویا شدند، اما او اظهار بی‌اطلاعی کرد. در این ماجرا مسیو درومرو وزیر مختار دولت اسپانیا که حافظ منافع دولت آلمان در ایران بود، نقش بسیار فعالی داشت؛ در آن زمان پرچم دولت آلمان از سر در سفارت برداشته شد و به جای آن پرچم دولت اسپانیا در اهتزاز بود، روزنامه کوکب ایران نوشت «ما با سابقه اطلاعی که به حال آقای مورخ‌الدوله داریم این اقدام نظمیه را بیمورد می‌دانیم».<sup>۲</sup> روزنامه وطن هم این امر را خارج از نزاکت و شنون دیپلماتیک دانست و خبر داد که وزیر مختار اسپانیا جداً به این رفتار اعتراض کرده است. به هر حال در نتیجه هیاهویی که از سوی وزیران مختار دول بیگانه و سر و صدای مطبوعات به راه افتاد، مورخ‌الدوله بعد از چهار روز آزاد شد. برای اینکه دولت ایران مجبور به عذرخواهی رسمی از سفارت آلمان نشود، احمد شاه نشان درجه اوّل شیروخورشید را با حمایل سرخ به مورخ‌الدوله اعطای کرد و او از هم از تعقیب قضیه و مطالبه خسارت صرف نظر نمود. همان روزی که مورخ‌الدوله توقيف شد، دو تن از اعضای کمیته یعنی احسان‌الله خان و حاجی علی‌اصغر تبریزی هم بازداشت شده بودند، به دلیل تهدیدات کمیته مجازات این دو هم درست همان روزی که مورخ‌الدوله آزاد شد، مرخص گردیدند. حاجی بابا خان اردبیلی مستقیماً با عبدالله خان بهرامی گفتگو کرد و مأموریت خود را به صریح‌ترین وجهی از سوی کمیته به او ابلاغ نمود و تقاضای استخلاص دستگیرشدگان را نمود؛ روز بیست و هفتم رمضان سال ۱۲۳۵ این دو تن آزاد شدند. اما بعد از این ماجرا در بیست و سوم شوال ۱۲۳۵ در اثر اعترافات بهادر‌السلطنه کلیه اعضای کمیته مجازات مجدداً دستگیر گردیدند.<sup>۳</sup>

درست مصادف با دستگیری اعضای کمیته، هواداران اینان می‌گفتند برای اینکه به فضای

#### 1. Summer.

۲. کوکب ایران، ۲۴ سرطان ۱۲۹۶، به نقل از ایران در جنگ بزرگ، صص ۴۱۹-۴۲۰.

۳. ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۰، مورخ‌الدوله به غلط تاریخ دستگیری‌ها را سوّم شوال آن سال نوشتند است.

موجود خاتمه داده شود باید عده‌ای از کارمندان دوایر اداری را که از نظر کمیته متهم به خیانت هستند، اخراج کرد. با مداد روشن، در برابر ترویست‌ها سرتسلیم فرود آورد. این روزنامه با پیشنهاد مزبور موافقت نمود و نوشت سران کمیته مجازات اسمی اشخاص مظنون و بدسابقه را به هیئت دولت تقدیم کند و انفصل آنان را مطالبه نماید، به دید این روزنامه به طور قطع دولت با این امر هم‌دلی نشان خواهد داد.<sup>۱</sup> این مقاله درست یک روز بعد از دستگیری اعضای کمیته منتشر شد. حال سؤال این است اگر اعضای کمیته همگی دستگیر شده بودند، اولاً چه کسی و یا کسانی خطاب به بهار و سایر کسانی که با عملیات ترویستی مخالف بودند نامه می‌نوشتند؟ ثانیاً چرا مطبوعات آن روز و همین با مداد روشن از اعضای کمیته احساس ترس می‌کردند؟ آیا مسئله غیر از این بود که همه می‌دانستند گردنگان اصلی کمیته مجازات کسانی هستند که از هرگونه تعقیب و امکان دستگیری مصون هستند و امکان تجدید فعالیت آنان به گونه‌ای دیگر وجود دارد؟

نخستین باری که روزنامه نوبهار به شکلی واضح و آشکار به تحلیل کمیته مجازات پرداخت، او اخر ماه رمضان و البته بعد از قتل منتخب‌الدوله بود، بهار در آن تاریخ شاید تصوّر می‌کرد دولت عزم جزم کرده تا با کمیته برخورد کند؛ پس تحلیل مستدل خود را ارائه نمود. اما جالب اینکه درست همان روزی که این تحلیل منتشر شد، نخستین دستگیر شدگان مثل احسان‌الله خان مجدد آزاد گردیدند. در این مقاله کمیته دارای «افکار متشتته» دانسته شد، گروهی که «برخی آن را به بعضی از فرق سیاسی متسب می‌دانند و گروهی بر عکس آن را نتیجه فکر یکی دو نفر از متفذین متمول و یک یا چند نفر از آزادی‌طلبان بدون بستگی به حزب و جمعیتی تصوّر می‌نمایند». <sup>۲</sup> تا همین جای بحث بهار بدون اشاره صریح دو نکته را روشن ساخته است: کمیته مجازات با برخی احزاب و فرق سیاسی مرتبط است، بدون تردید این گروه نه گروه دمکرات‌های تشکیلی بودند و نه اعتدالی‌ها و نه گروه اتفاق و ترقی. این سه مطرح‌ترین احزاب سیاسی آن زمان بودند، غیر از اینان تنها گروه مهمی که وجود داشت، گروه دمکرات‌های ضدتشکیلی بود، به طور قطع منظور بهار از انتساب کمیته مجازات به گروهی خاص، می‌تواند این گروه باشد. دو مین نکته این است که بهار اشاره کرده یک یا چند تن از متمولین پشت عملیات کمیته مجازات هستند، این متمولین به واقع تشکیلات یاد شده را آلت‌فعل خود برای رسیدن به اهدافی مشخص کرده بودند. این متمولین چه کسانی بودند؟ بهار به این موضوع اشاره‌ای نکرده است، اما مسئله از این هم مهم‌تر است، ظاهر قضیه همان بود که بهار مورد اشاره قرار داد؛ اما واقعیتی دیگر در پشت تکاپوهای کمیته مجازات قرار داشت که به آن در آینده اشاره خواهیم کرد.

۱. با مداد روشن، ش ۱۲، ۲۴ رمضان ۱۳۳۵، ص ۱.

۲. نوبهار، سال ششم، سه شنبه ۲۷ رمضان ۱۳۳۵، ۱۷ ذوئیه ۱۹۱۷، «راجع به کمیته مجازات».

بهار در ادامه مقاله خود نوشت، فکر مجازات خائنین از ابتدای مشروطه وجود داشت؛ اما «چون افکار عمومی در زیر تهدیدات شدید اجانب تروریزه شده بود»، دولت نمی‌توانست و ملت هم قادر نبود با ترور، مجازات را عملی سازد. انقلاب روسیه باعث شد فشار امپراتوری تزاری از دوش ملت ایران برداشته شود، اهمیت قضیه در این بود که روسیه همیشه در ایران عده‌ای را زیر چتر حمایتی خود قرار داده و آنها را به هر شکل ممکن زیر نفوذ خود می‌گرفت. وقتی این وضع حادث شد دو راه حل در برابر ایرانیان قرار داشت، یکی از این راه حل‌ها بر اساس «ناموس تکامل» بود و دیگری بر اساس «ناموس انقلاب». مراد بهار از به کار بردن واژه ناموس، همان قانون بود؛ به عبارت بهتر بهار در این مقطع تاریخی همان دعوای کهنه اعتدال یا انقلاب، را به نحوی دیگر تکرار کرد. دقیق‌تر بگوییم او در این زمینه بحث کرد که برای کشوری مثل ایران چه شرایطی مناسب‌تر است، ایجاد تحول بنیادین و انقلابی یا گام نهادن در مسیر اصلاحات به صورت پله به پله. حرکت پلکانی اصلاحات امری بود که امثال بهار آن را ناموس تکامل می‌نامیدند و حمایت از تحول انقلابی بدون در نظر داشتن زمینه‌ها و بسترها عینی و ذهنی؛ مقوله‌ای بود که از آن به انقلاب تغییر می‌کردند. به عبارت بهتر، در آن زمان هنوز از واژه انقلاب، هرج و مرج و تندروی و بی‌نظمی به ذهن متبدار می‌شد، به همین علت عده‌ای با این مفهوم مخالفت می‌کردند.

بهار از چیزی حمایت می‌کرد که خود آن را ناموس تکامل نام نهاد، منظور از ناموس تکامل؛ اجرای مواردی مثل تأسیس مجلس، دواوین اداری منظم، تأسیس محکمه صلاحیت‌دار و امثال آن بود تا به صورت قانونی و بدون دست یازیدن به خشونت، ریشه خیانت که اجانب بودند، از بن‌کنده شود و از سویی خائنین هم مجازات شوند. اما ناموس انقلاب «عجول‌تر» است. به‌واقع بهار هم مثل عده‌ای دیگر انقلاب را مترادف با ترور و آدمکشی تلقی کرد، او نوشت «ترور در سیاست داخلی همان‌قدر که مؤثر و سریع‌النتیجه است، به همان درجه در تعیین مشی سیاست خارجی و جبران خطاهای سیاسی گذشتگان ممکن است بی‌نتیجه و بلکه مضر واقع شود».<sup>۱</sup> بهار تحت تأثیر شرایط کشور و زیر فشار تبلیغاتی و سیاسی ناشی از عملیات کمیته مجازات نوشت با مجازات فوری خائنین موافق است، اما به بیانیه دولت و اطلاعاتی که از «زمامداران جمهور» در اختیار مردم قرار دارد، اشاره کرد این اطلاعات و اخبار «به ما می‌گوید که برای جلب نفع بزرگ می‌توان موقتاً از منافع درجه دوم صرف‌نظر نمود».<sup>۲</sup> اما او نگفت این منافع بزرگ چیست و منافع درجه دوم کدام است؟ بهار به صراحت عملیات کمیته مجازات را محکوم نکرد، زیرا رعب و هراس بر همه از جمله او سایه افکنده بود. به عبارتی، تعابیر بهار در مورد کمیته بسیار ملایم بود، اگر کسی مواضع او را نمی‌دانست این گونه به

۱. همان.

۲. همان.

نظرش می‌رسید که شاید وی با این‌گونه عملیات موافق است؛ حال آنکه با منطق و تفکر سیاسی بهار هرگونه آدمکشی با هر نامی محکوم بود.

در این مرحله وقتی اعضای کمیته مجازات دستگیر شدند هیچ روزنامه‌ای از ترس بدان نپرداخت. تنها موردهی که به عملیات کمیته اشاره شد، مربوط به مقاله‌ای از ملک‌الشعرای بهار بود که فقدان امنیت و وجود کمیته مجازات را عامل تشدیدکننده بحران اجتماعی ایران دانست. با اینکه در آن زمان اعضای کمیته بازداشت بودند، اما نامه‌ای شدیدالحن خطاب به مدیر نوبهار نوشته شد که اولاً امضای کمیته مجازات داشت و ثانیاً درست چهار روز قبل از آزادی آنان به دست کمیسر تأمینات، نوشته شده بود. اصل نامه در پاسخ به بیانیه هیئت دولت نوشته شده بود که اعضای کمیته را از عملیات وحشت و ترور برحدار می‌داشت و توصیه می‌کرد دست از این اعمال بردارند تا دولت بتواند اصلاحاتی را که مورد نظر است در پیش گیرد.<sup>۱</sup> کمیته مجازات ضمن پاسخی مفصل و مطول که نثر آن برخلاف بیانیه‌های سابق آن پخته‌تر بود و معلوم بود به دست فردی با قریحه بالا نوشته شده است؛ نوشت اگر روزی خود دولت خائنین را مجازات کند، همان دقیقه که خائنی به دار مجازات آویخته شود، همان دقیقه خود را منحل خواهد ساخت و آن روز، روز سعادت ملت ایران و بزرگترین قدمی خواهد بود که کابینه حاضر برای افتخارات خود تدارک دیده است.<sup>۲</sup> بخشی از متن نامه آنان به روایت شیخ مردوخ کردستانی به این شرح بود:

«...در پایان مقاله با یک نظر تحقیر و یک لهجه تند، مدیر نوبهار را به واسطه مندرجات مغرضانه او سرزنش کرده، می‌گوییم: همان مقصود و منظور خصوصی که شما را وادار به این اعتراضات کرده است، دیگر نمی‌گذارد با چشم حقیقت حقایق اشیاء را ادراک نمایید. کمیته مجازات با آن نیت پاک و محبت مخصوص که نسبت به تمام هموطنان خود دارد، عجالتاً همین ملامت و توبیخ را در حق یک نفر هموطنی که تازه زبان حقیقت‌گویی را بسته و متأسفانه جامه دیگری به تن کرده است، کافی دانسته، امیدوار است بعد از این، حقایق احوال را بهتر از این استنباط نماید.»<sup>۳</sup>

از آن سوی بامداد روشن به فیروز میرزا نصرت‌الدوله حمله برد و او را متهم به خیانت نمود. از فیروز با عنایینی مثل «لیدر خائنین» نام برد شد، اما فیروز که نشان داد مرعوب جو ساخته شده توسط کمیته و ارگان‌های مطبوعاتی آن نشده است، پاسخ داد اگر درکشور مرکزی وجود داشت که به اتهامات رسیدگی می‌نمود و از اتهام‌زنندگان مؤاخذه‌ای می‌کرد، او

۱. متن بیانیه در: ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۷.

۲. متن بیانیه در همان، صص ۴۲۷-۴۲۹.

۳. تاریخ کرد و کردستان، ص ۳۴۴، نیز ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۹.

خوشنوت می‌شد صدق و کذب این ادعاهارا معلوم سازد.<sup>۱</sup> از همه بالاتر دولت در همان ابتدای امر به خوبی دانسته بود چه روزنامه‌ها، احزاب، شخصیت‌ها و احیاناً سفارتخانه‌هایی در دیسیسه‌های کمیته مجازات دخالت داشته‌اند، اما از کنار همه‌چیز به سادگی گذشتند، دلیل امر واضح بود: یا برخی از اعضای کابینه با دیسیسه‌گران مرتبط بودند و یا اینکه مرعوب وضعیت و شرایط شدند. به طور مثال روزنامه صدای ایران که همسو با ستاره ایران، با افراطی ترین جناح‌های درگیر تحولات این زمان ارتباط داشت، بلاfaciale بعد از دستگیری سران کمیته مجازات توقيف شد. اما همین روزنامه بدون اینکه دلیل توقيفش را صریحاً گفته باشد، روز سی ام رمضان همان سال باز هم بدون توضیحی دوباره متشر گردید و به عبارتی از آن رفع توقيف به عمل آمد. مؤسس روزنامه مذبور نیرالسلطان بود و سردبیری آن بر عهده آقا میرزا حبیب‌الله خان شیرازی پدر دکتر جمشید آموزگار بود. مدتی هم اجلال السلطان مدیریت این روزنامه را به دست گرفت. مصطفی خان نوایی مشهور به نیرالسلطان در یکی از دوره‌ها، نماینده مجلس شورای ملی بود، بعدها او چندی کفیل وزارت داخله شد، مدتی در وزارت فوائد عامه به کار پرداخت و بعداً مدتی حکومت گیلان را به دست او سپردند. در این زمان بود که روزنامه طوفان به مدیریت فرخی یزدی به شدت عليه او فعالیت می‌کرد.<sup>۲</sup> نیرالسلطان بنیادگذار مدرسه سیروس بود، درس‌های این مدرسه به زبان‌های فارسی و فرانسه تدریس می‌شد و شاید نخستین مدرسه شبانه‌روزی ایران بود؛ مدرسه سیروس جزو محدود مدارسی بود که در کنار مدرسه آلیانس اسرائیلی، آموزش دختران در سطح دیبرستان را آغاز کرد. زمانی که وثوق‌الدوله کابینه دوم خود را تشکیل داد، او را همراه عده‌ای دیگر به قزوین تبعید کرد، او سه ماهی در قزوین اقامت داشت و سپس به اروپا رفت. تلت دستگیری نیرالسلطان در واقع نقش وی در برپایی تجمعات و تظاهرات علیه فرارداد ۱۹۱۹ بود، ضمن اینکه او هم به گونه‌ای با کمیته مجازات مرتبط بود. نیرالسلطان در سوم فروردین ۱۳۲۰ از دنیا رفت.

حدود چهل و پنج روز بعد از ترور منتخب‌الدوله، این بار نظمیه دست به کار شد، کلیه متهمین در یک روز مشخص دستگیر شدند، می‌گفتند اینان را بهادرالسلطنه لو داده و نظمیه موفق به کشف شبکه آنها شده است. اما این ظاهر ماجرا بود، نظمیه از قبل می‌دانست عوامل قتل چه کسانی‌اند و به کدامین محافل مرتبط‌اند. به نظر می‌رسد چون همه اینک از ماهیت موضوع مطلع شده بودند، مستشار‌الدوله از وستدائل رئیس نظمیه خواست آنان را بازداشت کند تا اولاً از تنش جامعه کاسته شود، ثانیاً اقتدار دولت علاء‌السلطنه زیر سؤال نرود و ثالثاً اعضای کمیته مجازات با آسودگی در جایی به طور موقت اسکان یابند که هیچ جایی بهتر از

۱. نوبهار، ش ۱۴، سه شنبه ۲۷ رمضان ۱۳۲۵، ۱۷ زوئیه ۱۹۱۷، «اعلان و تکذیب».

۲. مثلاً نک: طوفان، سال دوم، ش ۱۶، ۱۸ میزان ۱۳۰۱.

زندان برای این منظور وجود نداشت.

به دلیل نقش بهادرالسلطنه در لو رفتن تشکیلات کمیته مجازات، او مورد پیگرد واقع نشد، وی آزادانه به کردستان رفت اما در آنجا به دلیلی که بر ما شناخته نیست بازداشت و در سال ۱۲۹۹ شمسی خانواده اش از دولت مشیرالدوله که به جای وثوق آمده بود، تقاضای مخارج کردند. بالاخره وی در جنگ با اسماعیل آقا سمیتو به سال ۱۳۰۰ یا ۱۳۰۱ در آذربایجان کشته شد و ظاهراً تا مدت ها کسی از این واقعه خبر نداشت.

نکته دیگر اینکه در ارتباط با قتل منتخب‌الدوله، در شماره اول نشریه تاریخ معاصر ایران<sup>۱</sup> نقل قولی از محمد رضا آشتیانی زاده آمده است که صحیح نیست. در این گفتگو آمده است ابوالفتح‌زاده به کریم دواتگر گفت کمیته حکم قتل منتخب‌الدوله را داده است و او باید او را به قتل رساند. کریم هم فریب خورد و در مصاحبت ابوالفتح‌زاده؛ منتخب‌الدوله را بدون اینکه کمیته در مورد او رأی صادر کرده باشد، به قتل رسانید و کمیته هم به دلیل سریعچی از فرمان، کریم را به مرگ محکوم کرد. عامل قتل منتخب‌الدوله هم حسین خان لله که روایت از قول او نقل شده، احسان‌الله خان و رشید‌السلطان دانسته شده است. این روایت صحیح نیست. در آن زمان کریم دواتگر کشته شده و احسان‌الله خان متواری بود. دیگر اینکه آشتیانی زاده؛ متین‌السلطنه را نخستین قربانی کمیته دانسته است که چنین نیست، نخستین قربانی اسماعیل‌خان، رئیس انبار غله و دومین آنها کریم دواتگر بود و متین‌السلطنه سومین قربانی به شمار می‌آید.

## ۱۱. رشوه‌ستانی کمیته مجازات

کمیته‌ای که ظاهراً برای مبارزه با غارتگران و خائنین تشکیل شده بود، به سرعت بستری مناسب برای رشوه خواری یافت. اینان با تهدید، از ثروتمندان و بزرگان قوم پول دریافت می‌کردند، ظاهراً همین موضوع علت اصلی دستگیری آنان بود. در صفر سال ۱۳۳۶ خلاصه استنطاق‌های اعضای کمیته مجازات در شصده صفحه به هیئت دولت تقدیم شد. ملک‌الشعرای بهار تقاضا داشت این استنطاق‌ها علی شود، در روزنامه نوبهار نوشته شد این امر برای پی بردن به ماهیت و مقاصد کمیته ضرورت دارد. نوشته شد باید معلوم شود وجهه لازم برای عملیات کمیته مجازات از کجا می‌آمده است، توضیع داده شد فقط چند مورد از این موارد روشن شده است که به این شرح است: از سپهسالار اعظم توسط سالار منصور دویست تومان گرفته‌اند، مرأت‌الممالک چهل تومان داده است، میرزا علی تاجر شالفروش یکصد تومان به کمیته مجازات پول پرداخت کرده است، سردار معظم خراسانی اول سیصد تومان و بعد در

<sup>۱</sup>. تاریخ معاصر ایران، کتاب اول، (تهران، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲)، ص ۱۴۳ به بعد.

مرتبه دوم دویست تومان داده است. عmadالکتاب در دستنوشته‌های خود آورده که وقتی کمیته شروع به عملیات کرد، سردار معظم خراسانی مشهور به تیمورتاش به خانه همه کسانی که می‌شناخت رفت تا جان خود را نجات بخشد. مهمترین ملاقات او با مشاورالممالک انصاری بود که حاضر شد پنج هزار تومان برای نجات جانش بدهد. اینکه چرا تیمورتاش به خانه مشاورالممالک رفت و این پیشنهاد را به او نمود، خود به خود واجد اهمیت است. این موضوع نشان می‌داد که مشاورالممالک نمی‌تواند با گروه توطئه‌گر بی‌ارتباط باشد، اگر غیر از این بود چرا تیمورتاش در خانه او را کویید؟ عmadالکتاب خود می‌گوید در آن زمان علیقلی خان مشاورالممالک انصاری مصدر کاری نبود، پس چرا تیمورتاش به نزد او رفت؟ عmad نقل می‌کند تیمورتاش تصور می‌کرد انصاری در این تشکیلات دخالتی دارد، به همین دلیل به وی نزدیک شده بود. دیگر اینکه برخی از متصدیان اجرایی کشور از بیم جان خود دست نیاز به سوی نصیرالسلطنه دراز کردند. بدستور او تیمورتاش عریضه مفصلی از خدمات خود خطاب به کمیته مجازات نوشت و مبلغی هم جوف پاکت گذاشت و به نصیرالسلطنه تسليم نمود «و در موقع تسليم چند قطره اشک هم از دیدگان محزون خود جاری نموده بودند.»<sup>۱</sup>

از وثوق‌الدوله هم ابتدا سیصد تومان و بعد در مرحله دوم هشتصد تومان پول گرفتند، کمال‌الوزاره یکصد و سی و پنج تومان داده و وثوق‌السلطنه هم مقداری پول داده، بعلاوه روغزن و سایر مایحتاج آنان را فراهم کرده بود. نوبهار فاش ساخت واسطه دریافت پول بهادرالسلطنه بوده و دیگری هم واسطه بوده که «مقام رسمیت ایشان فعلًا مانع از افشاء نام ایشان است!» در ادامه نوشته شد: «ملت باید این استنطافات را از دولت مطالبه نماید و بر بسی حقایق واقف شود و خیلی از اشخاص را بشناسد!... اینها بوده‌اند کسانی که از آزادی طلبان اظهار نفرت می‌نمودند و خود را چکیده احساسات و اخلاق دانسته و می‌گفتند که ما برای اصلاح میان بسته‌ایم و می‌خواهیم خائنین و رشوه‌خواران را مجازات دهیم! اینها بوده‌اند که به نام ترسانیدن دولت و گرفتن ریاست بریگاد مرکزی<sup>۲</sup> برای یک نفر از اعضای خودشان مبادرت به قتل بدیخت منتخب‌الدوله نموده و جان چنان جوان بی‌گناهی را دستاویز ترسانیدن دولت و گرفتن مقام نموده‌اند!»<sup>۳</sup>

بعد از چاپ این خبر مرآت‌الممالک که نامش در لیست رشوه‌دهندگان بود، پرداخت وجه به کمیته را تکذیب کرد. او نوشت نه از مؤسسین کمیته بوده و نه از تهدیدشده‌گان؛ بلکه عmadالکتاب به فرزندان او درس خطاطی می‌داده و در ازای این کار هم حقوق دریافت می‌کرده

۱. دست نوشته‌های عmadالکتاب در: بررسی‌های تاریخی، سال یکم، ش. ۲، مهر ۱۳۷۳، ص. ۷۹.

۲. به یاد آوریم برادر منتخب‌الدوله یعنی دکتر امیر اعلم سردار انتصار ریاست بریگاد مرکزی را داشت که درست بعد از قتل منتخب‌الدوله استغفا داد.

۳. نوبهار، سال ششم، ش. ۶۲، سهشنبه ۱۴ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷. «کمیته مجازات.»

است، گاهی هم به رسم قرض مبلغی از او دریافت می‌نموده که باز پس داده است؛ حال اگر عmadالکتاب این پول‌ها را به کمیته مجازات می‌داده او خبر نداشته و البته در این زمینه مسئولیتی ندارد.<sup>۱</sup> لازم به یادآوری است که منتخب‌الدوله جانشین مرنارد بلژیکی به عنوان رئیس خزانه‌داری ایران شده بود، مرنارد هم به نوبه خود پیش‌تر جانشین مورگان شوستر گردیده بود. منتخب‌الدوله از محشورین و ثوق و در عین حال برادر داماد او بود.

معلوم شد سردار معظم خراسانی مشهور به تیمورتاش که بر جان خود از ناحیه کمیته مجازات بیمناک بود، نصیرالسلطنه را واسطه کرد تا از آنان بخواهد کاری به او نداشته باشد. به قول منشی‌زاده کمیته مجازات تشکیلاتی سری بود با اهداف نظامی، به همین دلیل باید برای تأمین مخارج عملیات خود پول دریافت می‌کرد. این پول نه از طرق متعارف و معمول، بلکه از راه رعیی که آنان در دل‌ها افکنده بودند به دست می‌آمد. این نکته‌ای است که مورد تأکید خود منشی‌زاده هم واقع شده است. او در بازجویی‌های خود نقل می‌کند که «هزینه‌های لازم از ترور و دهشتی که بر اثر عملیات تروریستی در اذهان پراکنده شده بود» به دست می‌آمد. آنان از طریق ایجاد رعب و وحشت پول‌هایی از اشخاص مختلف دریافت می‌کردند، به طور مثال از طریق قاضی ارداقی دویست تومان از سالار منصور گرفتند. در ازای دریافت این وجه به او قبضی هم نشان دادند و بعد از رؤیت او آن را آتش زدند. سیصد تومان به واسطه بهادرالسلطنه از سردار معظم خراسانی گرفتند، مبلغ یکصد تومان از میرزا علی تاجر دریافت کردند که واسطه امر هم مشکوٰالممالک بود. آنان حتی توانستند به واسطه بهادرالسلطنه از شخص وثوق مبلغ چهارصد تومان دریافت دارند. در برابر این وجه یک قبض ساختگی با مهر و امضای جعلی تهیه و توسط بهادرالسلطنه به وثوق داده شد.<sup>۲</sup>

سردار معظم همراه با سید محمد تدین و حاجی آقا شیرازی سه تن از کسانی بودند که مورد حمایت وثوق بوده و بعدها از قرارداد ۱۹۱۹ حمایت می‌نمودند.<sup>۳</sup> حاجی آقا شیرازی به سال ۱۳۰۸ شمسی در دوره سلطنت رضا شاه در روستایش به طور مشکوکی کشته شد، سردار معظم وزیر مقندر دربار رضا شاه هم بعدها قربانی دسیسه‌ای شد که همین بحران‌سازان برایش فراهم آورده‌اند؛ خلاصه اینکه این باند تا تکوین حکومت پهلوی همچنان فعال بود. سردار معظم در هشت صفحه به طور مفصل شرح زندگی خود را نوشت و همراه آن سیصد تومان وجه نقد به دست نصیرالسلطنه داد تا از کمیته برای او تأمین بگیرد. به روایت عmadالکتاب که اندکی با روایت کمراهی تفاوت دارد؛ سردار معظم مبلغ سیصد تومان به انضمام یک پاکت لای و مهر شده به واسطه بهادرالسلطنه برای سران کمیته ارسال نمود تا از مرگ رهایی یابد. در این نامه او

۱. همان، ش ۶۵، یکشنبه ۹ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۵ نوامبر ۱۹۱۷، «تکذیب».

۲. ترقی، ش ۱۱۵۸، فروردین ماه ۱۳۴۴، ص ۱۱، به نقل از بازجویی‌های منشی‌زاده.

۳. جیات یحیی، ج ۴، ص ۱۹۴.

شرح خدمات خود را نسبت به ایران توضیع داد، او خواسته بود نشان دهد برای اعتلای ایران تلاش کرده و از نام بیگانه و عمال اجانب هم نفرت دارد. در جریان تحقیقات معلوم شد بهادرالسلطنه این نامه را از نصیرالسلطنه دریافت داشته است. به روایت عمامالکتاب «قسمت آخر نامه حاکی بود که کمیته این پول ناچیز را قبول کند و اگر زندگی سردار معظم را تضمین کرد و اجازه داد که بدون قید و شرط تهران را ترک گوید، مبلغ بیشتری در اختیار کمیته قرار خواهد داد.»<sup>۱</sup> این بود روش به شدت ضداخلاقی کمیته برای جمع‌آوری پول.

دیگر این‌که مشکوکه‌الممالک مدعی است بهادرالسلطنه «خائن بی‌شرف که غیر از دروغ‌گویی و اخذ پول و خیانت به اشخاص هیچ چیزی در او نیست با اسدالله خان دوستی و آشنایی داشته، او را آلت کمیته‌سازی قرار داده و خود مشغول پول گرفتن شده به وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا هم خیانت کرده و سبب قتل منتخب‌الدوله هم او شده بود و به تقلب خود را دوست و ثوق‌الدوله قرار داده بود.»<sup>۲</sup> مسئله پول گرفتن از این و آن برای پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی امری بود که مورد تأکید خود منشی‌زاده هم واقع شد. به قول او تشکیلاتی مثل کمیته مجازات با وظایف سری و عملیات خطرناک، البته به منبع مالی نیاز داشت، اما کمیته از روش‌های معمول و متعارف برای جلب کمک به اهداف خود بهره نبرد؛ این تشکیلات برای تأمین هزینه‌های خود از ترور و دهشتی که در اثر عملیات خود بین مردم پراکنده بود، استفاده نمود. اینان پول‌هایی را از افراد مختلف و متشخص دریافت داشتند و صرف اهداف نظامی خود نمودند. به واقع علت اصلی دستگیری اعضای کمیته مجازات این مسئله بود.

## ۱۲. پیگرد اعضای کمیته مجازات

در شوال سال ۱۳۳۵، برای دومین بار احسان‌الله خان دوستدار، مورد تعقیب قرار گرفت. او همراه با حاجی علی‌اصغر ابتدا شرحی از آوارگی خود در جبهه نوشتند و اینکه در آن ایام متحمل صدمات و لطمات شدیدی شده‌اند. اینان مدعی شدند که یک ماه و نیم تا دو ماه قبل وارد تهران شده‌اند، شنیده‌اند کمیته‌ای با نام مجازات تشکیل شده، اما اظهار کردند «ما هنوز نمی‌دانیم این کمیته چیست و اشخاص آن مرکب از چه قبیل مردم است و همچنین بر ما ثابت نشده که عملیات و اقدامات این کمیته برای مملکت نافع است یا نه؟» احسان‌الله خان و دوست هم مسلکش مدعی شدند که تاکنون وارد عملیات تروریستی نشده‌اند و گفتند «با وصف این احوال نمی‌دانیم به چه مناسب و از روی چه دلیل ما بدیخت‌ها گوساله بسته ملانصرالدین شده و اداره محترم نظمیه هر وقت که اتفاقی واقع می‌شود فوراً ما بیچاره‌ها را

۱. ترقو، ش ۱۱۶۴، اردیبهشت ۱۳۴۴، ص ۳۸، به نقل از بازجویی‌های عمامالکتاب.

۲. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۰۳۴.

تعقیب می‌کند؟!» آنان نوشتند بهترین دلیل بر تبرئه آنان این است که یک ماه و نیم تا دو ماه بیشتر نیست وارد تهران شده‌اند و مدعی شدند «در صورتی که قبل از ورود ما چند اقداماتی که نمی‌دانیم از کیست و برای چه مقصودی است از طرف یک جمعیت مجھولی صورت گرفته است.»

آنان توضیح دادند که گویا کمیته مجازات هشت ماه قبل تأسیس شده و «صرف نظر از اینکه مسلک و عقیده ما به کلی مخالف اصول ترور است از کجا یک چنین جمعیتی که نمی‌دانیم برای چه مقصودی تشکیل شده است، [باید] به ما مراجعه نمایند.» آنان مدعی شدند با کمیته مربوط نیستند و از نظر اعتقادی هم «مخالف این عملیات هستیم.» احسان‌الله خان و حاجی علی‌اصغر از نظمیه خواستند بی‌دلیل مزاحم آنان نشود، در خاتمه نوشتند پیش‌تر هم آنان را به دلایل مشابه دستگیر کرده و پانزده روز زندانی نموده‌اند.<sup>۱</sup> حتی اگر این سخن که احسان‌الله خان و دوستش دو ماه قبل وارد تهران شده‌اند صحت داشته باشد، دلیلی بر عدم دخالت احسان‌الله در قتل‌های کمیته مجازات نیست. به یاد آوریم نخستین قتل در ماه رب اتفاق افتاد که قتل اسماعیل خان بود، با محاسبه خود احسان‌الله خان؛ آن زمان او در تهران حضور داشته است. قتل‌های دیگر هم بعد از آن تاریخ روی داده است، پس احسان‌الله خان می‌توانست با آنها مرتبط باشد که مشخصاً در مورد قتل میرزا محسن، او مسئولیت آشکاری داشت.

گردانندگان کمیته مجازات به طور همزمان قبل از ظهر روز ۲۳ شوال ۱۳۳۵ مطابق با ۲۱ مرداد ۱۲۹۶ دستگیر شدند. ابوالفتح‌زاده و مشکوٰة‌المالک در منزل ابوالفتح‌زاده واقع در دربند شمیران بازداشت شدند. علی‌اکبر ارداقی و عmad‌الکتاب هم در اداره مالیه محل کار خود دستگیر گردیدند. حسین خان لله و احسان‌الله خان گریختند، اما بالاخره حسین خان را در رشت دستگیر کردند و به تهران اعزام نمودند.<sup>۲</sup> بهار نوشت باید دولت علت دستگیری این دسته افراد را مشخص نماید و به مردم اطلاع دهد. در این زمان کمال‌الوزاره رئیس مالیات‌های مستقیم تهران هم بازداشت شد. مأمورین تأمینات به اداره مالیات‌های مستقیم رفته‌اند و کمال‌الوزاره را در اداره‌اش بازداشت کردند، نوشته‌های او هم توقيف شد. بعد از دستگیری متهمین، مأمورین به منازل آنان رفته‌اند و برخی اسناد و نوشته‌ها را کشف کردند.<sup>۳</sup> عین‌السلطنه به نقل از افخم‌الدوله برادرش، اعضای دستگیر شده کمیته مجازات را به این شرح نام می‌برد: کمال‌الوزاره، میرزا عبدالله خان بهاء‌السلطنه کردستانی<sup>۴</sup>، اسدالله خان ابوالفتح‌زاده، برادرش

۱. زبان آزاد، ش. ۲، سهشنبه ۱۸ شوال ۱۳۳۵، ۱۷ اوت ۱۹۱۷، «مکتوب شهری».

۲. ایران، سال دوم، ش. ۱۷۴، ۳ جمادی‌الاول ۱۳۳۶، ص. ۱.

۳. زبان آزاد، ش. ۵، دوشنبه ۲۵ شوال ۱۳۳۵، ۱۴ اوت ۱۹۱۷، «به مناسبت دستگیری‌ها» و «دستگیری و توقيف».

۴. نام اصلی او زمان خان بهادر‌السلطنه کردستانی است.

حاجی خان مازر که ریاست ایلات قزوین را داشت و گویا از این شهر فراری شده بود، منشی‌زاده، عمام‌الکتاب، ملک‌زاده فرزند ملک‌المتكلمین و چند تن دیگر که اسمی شان ذکر نشده بود: «از همه غریب‌تر کمال‌الوزاره است که خود او را هم جزو مقتولین اسمی داده بودند. یک مرتبه استعفا داد و قبول نشد. پس می‌خواستند به اصطلاح «ایز» گم کنند. البته آن ترور و آدمکشی‌ها به واسطه کشف کمیته و دستگیری قاندین و رؤسا فراری شده‌اند و اینها را هم پس از استنطاق یا «تو به تو» می‌کنند یا بالاخره مرخص. این حاجی خان مازر و برادرش اسد‌الله خان از اول جزو ترور[یست]‌ها و اشرار مشروطه بودند. هیچ وقت دیده نشد که این دو نفر راه سلامت پیمایند». <sup>۱</sup> مهم‌ترین دستگیرشده‌ها طبق فهرست عین‌السلطنه، دکتر ملک‌زاده است، او فرزند نصرالله ملک‌المتكلمین و نویسنده مشهور کتاب تاریخ مشروطیت ایران است که بعدها به سناتوری هم دست یافت.

به دنبال دستگیری اعضای کمیته مجازات، بین اعضای نظمیه در مورد نحوه برخورد با آنان اختلاف نظر بروز کرد، روز بیست و پنجم شوال کمیسری‌های تأمینات از شغل خود استعفا کردند، رؤسای شعبات هم از استنطاق محبوسین خودداری نمودند.<sup>۲</sup> مثلاً دیگر این بود که برخی اعضای کمیته مجازات برای ایجاد رعب و وحشت و ممانعت بازجوابان از انجام وظیفه خود، در محیط زندان هم دست به ترور زدند. روز سه‌شنبه بیست و پنجم شوال، درست همان روزی که اعضای تأمینات از ترس از شغل خود کناره‌گیری کردند، یک سرباز نگهبان در حیاط وزارت جنگ کشته شد. در آنجا غیر از چهار تن از محبوسین کمیته مجازات کسی نبود، مقتول قبل از فوت خود گفته بود ضارب او فردی است به نام مرتضی که یکی از زندانیان است؛ بلاfacile این مرتضی توقيف شد و در همان وزارت جنگ محاکمه گردید.<sup>۳</sup> اما هیچکس از محتوای پرونده مطلع نشد، با این ماجرا فضای رعب به اوچ خود رسید.

روز آخر شوال آن سال، وستدائلر رئیس نظمیه، یک مصاحبه مطبوعاتی برگزار کرد، او در این مصاحبه به ارباب جراید گفت کسانی که از شغل خود استعفا کرده‌اند در استعفانامه خویش نوشته‌اند: «چون نسبت ارتباط با کمیته مجازات به اینجانب داده شده فلهذا از شغل خود استعفا می‌نمایم».<sup>۴</sup> وستدائلر بار دیگر ملاقاتی با مدیران زبان آزاد، ایران و وطن ترتیب داد. او گفت یکی از مطبوعات نوشته است او اعضای کمیته مجازات را می‌شناخته و از عملیات آنان آگاه بوده است، اما چون متهمین اخیراً با تهدید از عده‌ای پول می‌گرفته‌اند، آنان را دستگیر کرده است. رئیس نظمیه این مطلب را تکذیب کرد و گفت یکی از محبوسین سابق

۱. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۷۵.

۲. زبان آزاد، ش ۷، ۵ شبه ۲۷ شوال ۱۳۳۵، ۱۶ اوت ۱۹۱۷، «استعفا».

۳. همان، «قتل سرباز گارد».

۴. همان، ش ۷، یکشنبه سلخ شوال ۱۳۳۵، ۱۹ اوت ۱۹۱۷، «در دایره تشکیلات نظمیه».

که قاتل بوده و رشیدالسلطان نام دارد، چندی قبل به او اطلاع داده است که اعضای کمیته مجازات «مورخ‌الدوله و سایرین» هستند، اما رئیس نظمه نگفت این «سایرین» چه کسانی‌اند؟ او توضیح داد مطابق با اعترافات رشیدالسلطان بود که مورخ‌الدوله را دستگیر کرده است، اما پس از ثبوت بی‌گناهی، او را رها نموده و حتی از وی عذرخواهی هم کرده است. وی سپس ادامه داد اینک «کشفیات جدیدتری» هم کرده که آن را به هیئت دولت هم گزارش نموده و به زودی به مطبوعات هم خبر خواهد داد.<sup>۱</sup> مورخ‌الدوله که در زمرة نخستین دستگیرشدگان بود رها گردید، اما رشیدالسلطان به دلیل قتل و احتمالاً به دلیل این افشاگری‌های خود به سر دار رفت و کشته شد. رئیس نظمه هرگز از کشفیات جدید خود هم با مطبوعات سخن به میان نیاورد، ماهیت این دسته و دسته‌های پشت‌پرده آن، برای همیشه مکثوم ماند.

روند دستگیری‌ها روزهای بعد هم ادامه یافت. روز چهارم ذی‌قعده روزنامه زبان آزاد نوشت در این دو روزه از طرف اداره نظمه مردی به نام میرزا عبدالحسین ساعت‌ساز، دستگیر شده است، اتهام او همکاری با کمیته مجازات بود. ساعت‌ساز سابقاً در عدليه کار می‌کرد، همزمان با دستگیری او مردی دیگر به نام حاجی بابا مجاهد هم بازداشت شد<sup>۲</sup>، فرد سومی هم دستگیر شده بود که نام او در روزنامه نیامد، اما از حوادث بعدی معلوم شد این فرد علی‌اصغر نام دارد؛ همان که با احسان‌الله خان به نظمه نامه نوشت و تظلم کرده بود. احسان‌الله خان هم به جنگل گریخت تا این بار در صفوی آن جنبش رخنه ایجاد کند، وی در این کار خود هم موفق بود. ذکر یکی از این موارد شاید تا حدی به اهمیت موضوع کمک کند: در جریان جنبش جنگل غلامحسین ابتهاج به اتهام جاسوسی برای انگلیسی‌ها محاکمه و محکوم شد. احسان‌الله خان با اجرای حکم در مورد او مخالفت کرد، در این زمان رضا افشار رئیس مالیه گیلان و یکی از اعضای مؤثر کمیته برلین؛ با احسان‌الله خان هم آواز شد و در نتیجه محاکمه سرنگرفت. رضا افشار همکار تقی‌زاده در کمیته برلن بود، افشار که بعدها در دوره رضا شاه مناصب مهمی به دست آورد، در دوره نهضت جنگل مستول مالی کمیته اتحاد اسلام شد. در همین منصب او چهارصد و هشتاد هزار تومان از پول جمع‌آوری شده توسط جنگلی‌ها را دزدید و به تهران گریخت.<sup>۳</sup> به قول ابراهیم فخرایی «گفته می‌شد مخالفت احسان‌الله خان از نظر همکیش بودن و انتساب هر دو نفر به فرقه بهائی صورت گرفته است؛ گر آنکه هیچ یک از دو نفر مذبور اعتقاد دینی نداشته‌اند، لیکن اشتهر خانوادگی‌شان به این فرقه چیزی از تعصباتشان نمی‌کاست.»<sup>۴</sup>

۱. همان، ش. ۹، ۵ شنبه ۴ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۲۲ اوت ۱۹۱۷، «ملقات با کلتل و ستداهل».

۲. همان، «دستگیری».

۳. ابراهیم فخرانی؛ سردار جنگل، (تهران، جاوبدان، ۱۳۵۴)، ص. ۹۷.

۴. همان، صص. ۱۴۰-۱۴۱.

شاید تذکر این نکته ضروری باشد که کمیته برلن در ابتدای امر توسط حسین کاظمزاده ایرانشهر از کمبریج، ابراهیم پورداوود، اشرفزاده و محمد خان قزوینی از پاریس؛ محمدعلی جمالزاده و نصرالله خان جهانگیر و سعدالله درویش راوندی از سویس؛ میرزا اسماعیل نوبری، اسماعیل امیرخیزی، و میرزا آقا ناله ملت و اسماعیل یکانی از اسلامبول تشکیل شده بود. از بین اینان کاظمزاده و افشار به تهران آمدند، اشرفزاده و یکی دو تن دیگر به شیراز عزمت نمودند، جمالزاده و امیرخیزی و پورداوود به بغداد و سپس به کرمانشاه رفتند. در همین زمان بود که پورداوود انتشار روزنامه رستاخیز را آغاز کرد. با تلاش تقیزاده، حسینقلی خان نواب از مونترو سویس به برلن آمد و به مقام وزیر مختاری ایران در برلن ارتقا یافت. در این دوره بود که تقیزاده شروع به انتشار کاوه نمود، تلاش‌های مورخ‌الدوله به قول خودش در شکل‌گیری این کانون بسیار مؤثر بود.<sup>۱</sup> یکی از اعضای کمیته برلن، محمد بن عبدالوهاب قزوینی بود که میرزا محمدخان نامیده می‌شد، او یکی از برجسته‌ترین متخصصین تاریخ ایران به ویژه تاریخ عصر مغول به شمار می‌رفت. به قول دولت آبادی «اعضای این سوسیتی سیاسی همه مرد سیاست نیستند و اجتماع آنها در این مرکز از روی ضرورت بوده است که در این حال بتوانند امرار حیات نمایند».<sup>۲</sup> از سویی به روایت کمره‌ای در یکی از روزهای اسفند ۱۲۹۷، میرزا کریم خان رشتی در ملاقاتی با او به هنگام صحبت از تقیزاده، بنای فحاشی نمود، «معلوم شد که آقای تقیزاده در مرقومه سابق به مهاجرین اسمی از او نبرده، یا او را جزو مدعوین برلن قرار نداده».<sup>۳</sup>

همین جا ذکر نکته‌ای خالی از فایده نیست. در زمان جنبش جنگل، فخرالدوله مادر دکتر علی امینی علیه میرزا یوسف خان مشاراعظم، فعالیت می‌کرد. برخلاف یوسف مشار، روابط فخرالدوله با میرزا کوچک خان خوب بود. کوچک خان رفتار محترمانه و شرافتمدانه‌ای نسبت به امین‌الدوله داشت، نامه فخرالدوله در حمایت از شوهرش با عنوان اعلان در روزنامه نوبهار چاپ شد.<sup>۴</sup> در این زمان جنگلی‌ها، امین‌الدوله را دستگیر کرده بودند. امین‌الدوله عضو کمیسیونی بود که در دوره سپهسالار تشکیل شد و اختیار مالیه ایران را به انگلیسی‌ها سپرد. عین‌السلطنه ماجراهی دستگیری امین‌الدوله را به این اختصار توضیح داده است: «جنگلی‌ها امین‌الدوله را از لشت نشا گرفته نزد خودشان برده‌اند. می‌گویند یکصد هزار تومان پول می‌خواهند تا مرخص کنند. فخرالدوله عیالش دختر خوب مظفرالدین‌شاه متصل این در و آن در می‌دود، واسطه پیدا می‌کند. امورات امین‌الدوله را کلیتاً این زن اداره می‌کند. خودش داخل

۱. ایران در جنگ بزرگ، ص. ۵۶.

۲. دولت آبادی، ج. ۴، ص. ۴۶.

۳. کمره‌ای، ج. ۲، ص. ۸۴۹.

۴. نوبهار، ش. ۱۲، مورخه ۱۸ رمضان ۱۳۳۵، ۸ ژوئیه ۱۹۱۷.

آدم نیست، چنانچه تا او بود کسی نیامد امین‌الدوله را ببرد. تا به طهران آمد دستگیر شد.<sup>۱</sup> به واقع در پشت مسئله دستگیری می‌توان رد پای خاندان محتمم گیلان یعنی آل امشه را مشاهده کرد، به واقع ملاکین گیلان به دو دسته تقسیم می‌شدند: گروهی مثل همین امین‌الدوله و گروهی دیگر مثل میرزا کریم خان رشتی و برادران. بین اینان کدورت‌ها و اختلافات زیادی وجود داشت، علت امر فقط منحصر در بحث مسائل ارضی نبود، بلکه این اختلافات ریشه‌ای پایدار در اختلافات سیاسی هم داشت.

در اوایل صفر سال ۱۳۳۶ جراید از نظمیه خواستند نتیجه تحقیقات خود را در اختیار رسانه‌های جمعی قرار دهد. رئیس‌الوزرای وقت یعنی علاء‌السلطنه، توضیح داد به علت عدم تشکیل جلسه هیئت دولت فعلًا نمی‌توان پاسخی داد، و عده داده شد در موقع مقتضی نظمیه مطلع خواهد شد.<sup>۲</sup> در اثر فشار افکار عمومی، وستداهل باز هم مصاحبه‌ای مطبوعاتی ترتیب داد و نتایج پرونده را با خبرنگاران در میان نهاد. او توضیح داد دو ماه قبل پرونده کمیته به هیئت دولت داده شده تا تقاضای اجازه نشر مفاد آن را توسط جراید صادر نمایند، اما به قول او این دستور تاکنون داده نشده است. وستداهل عاملین اصلی کمیته مجازات را منشی‌زاده، ابوالفتح‌زاده و مشکوٰة‌الممالک معرفی کرد که کریم دواتگر هم مجری اوامر و دستورهای آنان بوده است. او در حضور خبرنگاران اعلام کرد عاملین قتل اسماعیل‌خان رئیس انبار غله رشید‌السلطان و سید مرتضی هستند؛ قتل کریم به واسطه رأی سه تن تصمیم گیرندگان اصلی اجرا شده و در مورد قتل متین‌السلطنه رأی قطعی در جلسات کمیته گرفته شده اما قاتل حقيقی تا کنون دستگیر نشده است. با این وصف او مأمور اجرا را ابوالفتح‌زاده دانست. در مورد قتل میرزا محسن مجتهد اعلام داشت عماد‌الكتاب و ارداقی خود تصمیم به این قتل گرفته‌اند و حسین خان لله و احسان‌الله خان هم دستور را اجرا کرده‌اند. به‌موقع اینان پس از ترور مجتهد سران کمیته را در برابر عمل انجام شده قرار دادند، سران کمیته هم پس از اطلاع از مأوقع ناچار گردیدند اطلاع‌یهای صادر نمایند. در مورد قتل منتخب‌الدوله هم همه مخالف بوده‌اند، اما منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده از ماجرا آگاه بوده‌اند. قاتل حقيقی منتخب‌الدوله هم دستگیر نشده است. همکاران کمیته مجازات که دستگیر شده بودند عبارت بودند از: کمال‌الوزاره، که به دلیل بروز جنون در زندان به قید کفالت دو هزار تومان آزاد شد، میرزا علیخان زنجانی، حاجی بابای اردبیلی، حاجی علی اصغر و عده‌ای دیگر که این سه تن هم به قید کفالت آزاد شدند.<sup>۳</sup> این مصاحبه مطبوعاتی زمانی صورت گرفت که عین‌الدوله قدرت را به دست داشت، مردی که به شدت مورد نفرت گروه‌های افراطی واقع بود. مسئله این نیست که سوابق عین‌الدوله چه بود و

۱. عین‌السلطنه، ج ۶، ص ۴۸۲۵.

۲. رئیس‌الوزرا به ریاست نظمیه، سازمان اسناد ملی، ش ۱۰۴/۱۸/۲۹۳-۲۹۴.

۳. نوبهار، سال ششم، ش ۸۱، یکشنبه ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۶، ۶ زانویه ۱۹۱۸، «راجع به کمیته مجازات».

آیا به واقع او می‌باید برآیند نیروهای مشروطه باشد یا خیر؛ مهم این بود که امثال عین‌الدوله تنها کسانی بودند که می‌توانستند آرامش را برقرار کنند. این هم از ابعاد طنزآمیز تاریخ ایران است که عین‌الدوله‌ای که مشروطه علیه امثال او روی داد، اینکه ردای اصلاحات به تن کرده بود. بالاتر اینکه افراط‌گرایان مشروطه کار را به جایی رسانیدند که تنها ضامن بقای امنیت، عین‌الدوله‌ها به شمار می‌آمدند. با تمام این اوصاف درست است که وستداهل در مصاحبه مطبوعاتی خود اندکی به اطلاع رسانی مبادرت کرد، اما او باز هم چهره‌های اصلی کمیته مجازات را معرفی نکرد. وی افرادی دست چندم را نام برد که همه به نوعی در عملیات کمیته مجازات داشتند و چون جرم سنگینی نداشتند به سرعت آزاد شدند.

این ایام با عملیات کمیته‌ای دیگر در کرمان مصادف بود. به واقع این گروه نقطه مقابل کمیته مجازات بودند، اعضای این کمیته دست به ترور کسانی می‌زدند که عمدتاً از زرتشیان بودند و یا زرتشیان بهائی شده. بر اساس منابع، تا حدی ابعاد موضوع را در کتاب بحران مشروطه بررسی کرده‌ایم و خواننده را به آن ارجاع می‌دهیم.<sup>۱</sup> غیر از این تشکیلات، درست در زمان بازداشت اعضای کمیته مجازات، خبر رسید اعضای یک گروه مخفی در کرمان که «کمیته انتقام» نام دارد به جرم توزیع شبناهه و فعالیت علیه دخالت انگلیسی‌ها در جنوب کشور بازداشت شده‌اند، طبق این خبر دستگیر شدگان به هند تبعید گردیدند.<sup>۲</sup>

### ۱۳. از سرگیری ترور و وحشت

جمعه شب بیست و چهارم ذی‌حججه سال ۱۳۳۵، مطابق با دوازدهم اکتبر ۱۹۱۷، محمد علی خان علاء‌السلطنه از منصب ریاست وزرایی استعفا داد، اما این استعفا پذیرفته نشد. در دوره ریاست وزرایی او مستشار‌الدوله همیشه به عنوان وزیر داخله مانع از رسیدن اخبار وزارت‌خانه مزبور به جراید می‌شد. به عبارتی او وزارت تحت امر خود را از دادن هرگونه خبری در باره تحولات کشور به مطبوعات برحدتر داشته بود. در این دوره دو بحران مرتبط با هم در کشور وجود داشت: نخست قحطی طاقت‌فرسایی که تهران را هم از پای در می‌آورد و دوم بحث کمیته مجازات. علی‌القاعدہ وزارت داخله بیشترین اطلاع را از دامنه بحران و قحطی فراگیر کشور داشت که ابعاد این فاجعه جانسوز انسانی را از مردم مخفی نگه می‌داشت و با سانسور اخبار، اجازه نمی‌داد مردم از کیفیت احوال هموطنان خود مطلع شوند. دیگر اینکه نظمیه زیر نظر وزارت داخله بود، پس وزارت داخله بهترین جایی بود که می‌توانست اخبار صحیح را در مورد روند رسیدگی به پرونده کمیته در اختیار مردم قرار دهد، اما واقع امر این است که هیچ

۱. بحران مشروطیت در ایران، ص ۲۰۸ به بعد.

۲. زبان آزاد، ش. ۹، ۵ شنبه ۴ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۲۲ اوت ۱۹۱۷، «دستگیری».

خبری از دیوارهای ستبر وزارت داخله به بیرون درز نکرد. هر چه بود همه حدس و گمان بود و این مطبوعات بودند که با برخی پیگیری‌های شخصی خود به اطلاعاتی دست یافته بودند. اینها، همه نشان از همسویی وزیر داخله یعنی مستشارالدوله صادق با بحران سازان داشت.

به دنبال مخالفت شاه با استعفای علاءالسلطنه، قرار شد کابینه ترمیم شود. اینک به دلیل فضای سنگین افکار عمومی، گروه بحران ساز به منظور نیل به آمال خود با دشواری‌های بیشتری مواجه شد، این بود که تصمیم گرفتن عملیات خشونت‌آمیز خود را بار دیگر از سر گیرند. این موضوعی نبود که از چشم تیز بین امثال ملک‌الشعرای بهار به دور مانده باشد. او نوشت: «نظر به اطلاعاتی که از دسایس بعضی اشخاص مجھول‌الآمال و عناصر خطروناک بد سابقه داریم و می‌دانیم، اگر بحران دوام یابد، تشکیل کابینه به اراده دیگران خواهد بود.» بهار از شاه تقاضا کرد نگذارد امثال مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک و مستوفی‌الممالک خسته شوند و از کار کناره‌گیری جویند. او توضیح داد مردم عادی زود خسته می‌شوند و می‌خواهند سوزه جدیدی برای سرگرمی بیابند، «طرفداران بحران هیئت‌های دولت نیز از همین قبیل عناصر عادی محسوب شده و پیروی از نیات این اطفال سیاسی و یا لابالیان اجتماعی در حکم بازی کردن با مملکت است.» بهار از شاه خواست از افراد نرس، شجاع و کاردان دعوت کند تا در کابینه قبول عضویت کنند.<sup>۱</sup>

به هر حال هدف کلیه این اقدامات تنها یک چیز بود: بحران‌سازی برای روی کار آوردن دولت مقبول گروه‌های مافیای سیاسی - اقتصادی بریتانیا و حکومت هند انگلیس در ایران. این نکته‌ای است که در روزنامه زبان آزاد و به قلم بهار عیناً نوشته شده است: «اینها که گفته شد از یکطرف و از طرف دیگر اقدامات دسته‌جات معلوم‌الحال که به تحریک همسایگان بسی‌مهر و برای بر روی کار آوردن عناصر معلوم و بر هم زدن انتخابات و تولید بحران، شب و روز در دوندگی و آنریک و آنی از تهیه وسایل یک فساد و آشوبی که متأسفانه بهانه را خود وزرا به دست آنان داده‌اند فارغ ننشسته و در تعقیب همان نیاتی که به شکل یک کودتا می‌خواستند نمایش دهند،<sup>۲</sup> حالا هم کار کرده ولی به قدری کارشان سهل شده است که تصور می‌کنند محتاج به چندان زحمت و مراجعت نباشند.»

به هر حال هر چه بود، یک سر ماجرا «وزیر مالیه خرابکار» بود که به بحران‌ها دامن می‌زد. بهار نوشت این خرابکاران باید از کابینه اخراج گرددند. کابینه ترمیم شود، جلو بحران‌سازان گرفته شود، امنیت و ثبات و آرامش به کشور بازگردد تا توطنه چینان و بداندیشانی که در راستای منافع بیگانه قدم بر می‌دارند، سرجای خود نشینند. با این وصف نباید دوستی و خصوصیت‌ها باعث شود سیاستمداران و آگاهان قوم از «ملاحظه حفظ منافع مملکت» باز

۱. همان، ش ۳۱ سهشنبه ۲۸ ذی‌حججه ۱۳۳۵، ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷، «ترمیم کابینه».

۲. منظور عملیات کمیته مجازات است.

داشته شوند. به عبارت بهتر «منفعت عمومی را بر منفعت خصوصی» باید ترجیح داد. اما کسانی مثل بهار که به این موضوع اساسی بها می‌دادند، اگر نگوییم وجود نداشتند، حداقل از انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کردند. در واقع بهار دولتی را آمادج حمله قرار داد که وزیر داخله‌اش مستشارالدوله صادق بود و وزیر مالیه‌اش محتشم‌السلطنه؛ دو فردی که آشکارا و نهان با گروه تروریستی کمیته مجازات پیوند داشتند، اما طرفه این که این همه هشدار و بیدارباش، کسی را از خواب غفلت بیدار نساخت و نیروهای سیاسی را هشیار ننمود. البته دست‌هایی در کار بود تا این فریاد به گوش کسی نرسد، تعمدًا جریان‌های بحران‌ساز گوش خود را بر این نداهای رسا بستند و چشمان خود را بر حقایق نگشودند، این البته درست در راستای سناریوی از پیش طراحی شده مافیای قدرت و ثروت بود که نهایت آرزوی خود را استقرار دولتی دست‌نشانده می‌دانست.

ترمیم کابینه، امری بود ضروری و مورد نیاز جامعه؛ اینک در مجتمع گوناگون صحبت از همدستی برخی از اعضای هیئت دولت با کمیته مجازات بود، همه می‌گفتند به طور مشخص وزیر داخله و وزیر مالیه در بحران‌سازی نقش‌آفرینی می‌کنند، باید تمهیدی اندیشیده می‌شد تا افکار عمومی از این فضای التهاب‌آمیز آسوده گردد، اما در کمال تعجب اعتلاء‌السلطنه رئیس کابینه وزرا، ترمیم کابینه را تکذیب کرد و به عبارتی آب پاکی روی دست‌های کسانی ریخت که در صدد بهبود وضعیت کشور و به وجود آمدن فضای آشنا و تفاهم ملی بودند. بهار که خود در زمرة طرفداران ترمیم کابینه بود، نوشت هدف او «جلوگیری از هجوم بحران و پیشرفت نیات سوء مشتی هرج و مرچ طلب» بوده است. او توضیح داد «در این موقع که بدخواهان از هر سو دهان برای بلعیدن هستی ما گشوده‌اند، به قدر قوه باید از بحران جلوگیری کرده و با مشت آهین و قدمی محکمتر» امور جاری کشور را رتق و فتق نمایند و «جلو تعرضات مختلفه را با یک گذشت عالی‌جنابانه» یعنی کنار گذاشتن وزیر داخله و مالیه جبران نمایند.<sup>۱</sup> به یادآوریم در این زمان عدل‌الملک دادگر معاون وزیر داخله بود و نصیر‌السلطنه معاونت وزارت عدله را بر عهده داشت، این دو تن به طور آشکار و نهان با سران کمیته مجازات مرتبط بودند و به عبارتی در عملیات آنان ذی‌مدخل.

چند روز بعد یعنی روز سوم محرم ۱۳۳۶ برخی مطبوعات تهران از خاتمه بازجویی اعضا کمیته مجازات خبر دادند، طبق این اخبار استنطاق بیست و دو محبوس خاتمه یافت،<sup>۲</sup> اما باز هم هیچ خبری به بیرون درز نکرد. معلوم نشد متهمین اصلی چه کسانی‌اند، عاملین ترور کسانی که کشته شده‌اند کیانند، نیز چه ارتباطی بین این افراد و اتباع خارجه از سویی و مدیران و مسئولین کشوری و لشکری از دیگر سو و ارباب جراید از سوی دیگر موجود بوده است. در

۱. همان، ش ۲۵، دو شنبه ۱۲ ذی‌حججه ۱۳۳۵، ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۷، «یک، مراسله».

۲. همان، ش ۳۳، یکشنبه ۳ محرم‌الحرام ۱۳۳۶، ۲۱ اکتبر ۱۹۱۷، «خاتمه استنطاق محبوسین».

همین اوضاع و احوال اخباری دال بر شکل‌گیری مجدد جو خهه‌های ترور منتشر شد، یکسی از این اخبار مربوط به تبریز بود، این شاید نخستین باری بود که خبر می‌رسید در شهرستان‌ها هم کمیته مجازات تشکیل شده است.

در اوایل سال ۱۳۳۶ مطابق با مهر و آبان سال ۱۲۹۶، تشکیلاتی به نام کمیته مجازات در تبریز شروع به فعالیت کرد. این گروه ظاهراً به عملیاتی هم دست زده بود، در شماره ۶۴ روزنامه ستاره ایران مطلبی در این مورد چاپ شده و اعلام گردید که فردی به نام حاجی میرزا علی نقی گنجه‌ای عضو این کمیته است. در ارتباط با این موضوع مکتوبی از تبریز به دفتر ستاره ایران رسید که به این شرح بود: «در نمره ۶۴ به استناد مکتوبی مضای تبریز نوشته شده است آفای حاجی میرزا علی نقی گنجه‌ای در کمیته مجازات تبریز عضویت حاصل کرده‌اند موافق مکاتیب و تلگرافات اخیر این مسئله خلاف واقع بوده دامان ایشان از لوث این‌گونه اعمال فضاحت آور بری است. بنابر این می‌نویسیم که ایشان در این‌گونه عملیات که اخیراً در تبریز عرض وجود نموده شرکت ندارند و اخلاق ایشان مبرا از این‌گونه شناعت‌کاریهایست و معلوم می‌شود نویسنده نسبت به ایشان مغرض بوده است.»<sup>۱</sup>

با تمام اوصاف نخستین دلیل موجه برای از سرگیری عملیات ترور، سوءقصد نافرجام به قائم مقام‌الملک بود که در ابتدای همین فصل به آن اشاره کردیم و اینک تفضیل آن را می‌آوریم. این عملیات در اواخر جمادی‌الاولی سال ۱۳۳۶ روی داد که منجر به کشته شدن همراه قائم مقام‌الملک رفیع گردید ولی خودش مجروح شد. در آن زمان بلافاصله بعد از ترور رفیع، اعلامیه‌ای که با پست به دفتر روزنامه رعد رسیده بود، چاپ شد. از شواهد این‌گونه برمی‌آمد که باز هم کمیته مجازات یا چیزی شبیه آن هنوز وجود دارد و به فعالیت خود ادامه می‌دهد. رعد نوشت این ورقه ژلاتینی را به نام «حریت مطبوعات» درج می‌کند. عین اعلامیه مزبور به این شرح است:

«اداره جریده رعد- به نام آزادی مطبوعات درج شود؛ تازیانه عبرت؛ ضربات متواتی هنوز اثری در هیئت دولت و مسئولین مقدرات مملکت ننموده. هر چه روز می‌گذرد بدمعتنی و ذلت شدیدتر و خطر انفراض و اضمحلال ایران قریب‌تر می‌شود. در موقع خطر حتی در حیوانات هم حس اتحاد و اجتماع برای دفاع پدیدار، ولی گویا حس حیوانات را هم فاقد شده‌ایم. بسیار خوب هر چه حکومت بی‌اعتنایی کند خطر را به خود قریب‌تر می‌نماید. خانین و لو از هر طبقه باشند به جزای اعمال خود می‌رسند. قائم مقام‌الملک که یک روزی خود و پدرش... چندین ده هزار تومان مال مملکت را چاپ‌دند و ذخیره نمودند اکتفا ننموده به حمایت استبداد روس آزادیخواهان را در تحت شکنجه و عذاب قرار داده و به قضاوت سری خود یوسف

۱. ستاره ایران، ش. ۷۲، ۵ شنبه ۶ صفر المظفر ۱۳۳۶، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۷، «مکاتیب و تلگرافات تبریز».

خان و عده‌ای از آزادیخواهان را بهدار آویخت. سپس شرم نکرده با کمال وفاحت با عمامه و لباس اسلام آنانش میلیتر<sup>۱</sup> سفارت روس شده بود و پس از اضمحلال رژیم روسیه مجدد به حرکات ارتیاج کارانه و تحریک به تشکیل هیئت علمیه و بسط اقتدار و سلطنت مفت خواران اشتغال یافته بود. اکنون برای تنیب دولت و احزاب که به جدیت در صدد اتحاد و دفع خرابی‌ها برآیند حکم اعدام این خانن صادر و امر به اجرا شد و مجدد دولت را تذکر می‌دهیم که اگر به فوریت این اساس پوسیده را مبدل به یک ترتیب جدیدی نسازند مستول و خیانتکار است. در خاتمه هیچ یک از احزاب و افراد حق ندارند استفاده از فدایکاری‌های دیگران نموده عملیات شجاعانه ترقی طلبان را به خود نسبت دهنند. شعبه اجراییه مرکزی.<sup>۲</sup>

جالب است اعلامیه قبل از عملیات ترور صادر شد، به عبارتی آنان قتل رفیع را حتمی می‌دانستند. دو شماره بعد رفیع در همان روزنامه رعد به این بیانیه پاسخ داد. او خبلی مفصل توضیح داد که اولاً نه او و نه پدر و نه جدش در کارهای اداری دخالتی نداشته‌اند تا مال ملت را خورده و یا جمع نموده باشند. دوم اینکه یوسف خان و دیگران را روس‌ها بهدار زدند و این عمل فقط در رشت صورت نگرفت و در اغلب جاها وقوع یافت. رفیع نوشت در آن ماجرا او هم جزو تماشچیان بوده است، اگر کسانی که تماشچی بوده‌اند و یا فقط این ماجراهای را دیده‌اند مقصراً تلقی می‌شوند، پس همه مردم مقصرونند. سوم «قضیه سه روز قبل شما ثابت می‌کند که ما برای چه پناه به روس‌ها بردیم. اگر به شما ذرا می‌باشد [از آن خشونت‌ها] نشان می‌دادند در هفت سوراخ مخفی می‌شدید. هنگامی که مرا شکار خود قرار دادید، دیدید مشغول چه کار بودم که همان کارهاست که باعث نجات و فلاح من و دیگران می‌شود. در پناهندگی خودم هم به هزار قسم خدمت نموده. هستند جماعت دموکرات‌ها و دیگران که به واسطه زحمات من ایمن شده و از دست تعدی و قتل [روس‌ها] نجات یافته‌اند.»<sup>۳</sup> لازم به یادآوری است وقتی قائم مقام‌الملک هدف واقع شد، داشت به یک مرد فقیر پول می‌داد.

از این به بعد ظاهراً تصمیم بر این بود تا اختلافات سیاسی با گلوله حل و فصل شود. زیرا اینک کسانی از گروه همسوی با کمیته مجازات هم ترور شدند. رجب سال ۱۳۳۶ مصادف با اوآخر سال ۱۲۹۶ خبر رسید مدیر روزنامه کوکب ایران ترور شده است، نیز به سوی تقی ییش تیری انداخته شد که باعث مجروح شدن وی گردید. ییش از رهبران گروه دمکرات‌های ضدتشکیلی بود. به سوی فردی اسکندریگ نام از اهالی قفقاز هم تیراندازی شد؛ تیر از پشت به او اصابت نمود و باعث مجروح شدن وی گردید. در این هنگام سردار محیی شبنامه‌ای منتشر کرد و از این مرد دفاع نمود و او را به کسانی که عنوان سردار بر خود نهاده بودند

۱. یعنی وابسته نظامی.

۲. عین‌السلطنه، ج ۷، صص ۵۱۴۱-۵۱۴۲، به نقل از رعد.

۳. همان، صص ۵۱۴۲-۵۱۴۳.

ترجیح داد.<sup>۱</sup> همزمان در برخی شهرهای ایران مثل قزوین هم تروریسم مجدداً شکل گرفت. به سوی دو تن به نام‌های موثق دیوان و یمین خاقان تیراندازی شد که این دومی مجروه گردید، اما به اولی تیری اصابت نکرد. دو عکاس سربزیده شدند، «مسی گویند برای روس‌ها قوادی می‌کردند». رئیس نظمیه قزوین که علی القاعده خود متولی نظم و امنیت شهر بود مضروب گردید، اندکی بعد وی از آثار جراحات واردہ درگذشت. از طرفی بینوایان در شهر هنگامه‌ای به پا کردند، هیچکس جرأت نداشت دکان خود را باز کند، «کسی از ترس فقرا و گرسنه‌ها نمی‌تواند عبور کند». می‌گفتند تروریسم جدید کار آنهاست.<sup>۲</sup> به تحریک گروه افراطی دمکرات‌ها، فقرای شهر به شورش و بلوا دست زدند، چند خانه غارت شد، شکم کمیسر بازار را پاره کردند، حکومت قزوین هم سه هزار تن از بینوایان را از شهر اخراج کرد، جمعی از دمکرات‌ها دستگیر شدند، ایلات مسلح گردیدند و با کمک نظمیه تلاش نمودند امنیت را به شهر بازگردانند.<sup>۳</sup>

اندکی بعد در زمستان سال ۱۲۹۶ بار دیگر قبل از اینکه مستوفی‌الممالک، شخصیت مورد حمایت گروه افراطی، به ریاست وزرایی نایل آید، حملات روزنامه‌های افراطی به مخالفین شدت یافت. در این دوره باز گروه‌های افراطی و ارگان‌های آنها به میدان آمدند و با بدترین تعابیر مخالفین را به باد ناسزا گرفتند. از محاکمه، مجازات و نظایر آنها سخن به میان آوردند، رجال مشهور را متهم به خیانت، اجنبي‌پرستی، فقدان شرافت ملی، وطن‌فروشی و امثال‌هم کردند و خطاب به مردم گفتند اگر این دسته افراد از سوی آنها بازپرسی می‌شدند، اگر به مجازات می‌رسیدند و اگر خوفی در دل آنها کاشته می‌شد، دیگر به فکر اشغال مقام وزارت برنمی‌آمدند. روزنامه ستاره ایران خطاب به مردم نوشت: «ملت مملکت آتش گرفت! ملت شهرهای عده شما طعمه غارت شد! ملت، نصف بیشتر سکنه این سرزمین که به اسم ایران معروف است، گذا، پریشان، گرسنه، آواره از مسکن و هستی‌شان به یغما رفت اینک ویلان و سرگردانند!»<sup>۴</sup> لازم به یادآوری است که این حملات علیه شاهزاده عین‌الدوله صورت می‌گرفت که از چندی قبل به جای علاء‌السلطنه مقام ریاست‌وزرایی را به دست گرفته بود.

#### ۱۴. قتل احمد خان صفا و استعفای عین‌الدوله

وقتی برخی از اعضای تأمینات از پیگیری پرونده خودداری کردند و استعفا دادند، وستادهل احمد خان صفا را به ریاست تأمینات برگزید. احمد خان صفا به تاریخ ۱۲۹۴ قمری

۱. همان، ص ۵۱۹۹.

۲. همان، صص ۵۲۰۱-۵۲۰۰.

۳. همان، ص ۵۲۱۱.

۴. ستاره ایران، سال سوم، ش ۹۲، ۵ شنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «مسئول کیست؟»

در شهر تبریز به دنیا آمد. پس از مدتی عازم استانبول شد، به سال ۱۳۲۶ در دوره موسوم به استبداد صغیر در انجمن سعادت استانبول فعالیت می‌کرد، در همانجا وارد یک مدرسه نظامی گردید و بعد از ورود به ایران متصدی مشاغل نظامی گردید. وقتی اعضای کمیته مجازات دستگیر شدند او از سوی وستدائل رئیس نظمیه، کمیسر اداره تأمینات گردید، بازجویی از افراد دستگیر شده به عهده او بود. او بازجویی اعضای بازداشت شده کمیته را پیگیری کرد و به نتایجی در خور اهمیت دست یافت و درست به همین دلیل کشته شد. قتل احمد خان صفا وقتی روی داد که متهمین کمیته مجازات در حبس بودند. نوبهار این جنایت را به این شکل بازتاب داد: «هفت و نیم بعد از ظهر دیروز شخص مجهولی آقا میرزا احمد خان صفا مستنبط نتأمینات نظمیه را در دم منزل خودش کشته‌اند. هنوز قاتل دستگیر نشده و آزان پست هم در آن موقع حاضر نبوده و قاتل فرار می‌کند.»<sup>۱</sup> قتل احمد خان روز آخر صفر ۱۳۳۶ روی داد، روزنامه ایران این خبر را به این شکل منعکس ساخت:

«شب یکشنبه قریب سه ساعت از شب گذشته، میرزا احمد خان صفا که یکی از اعضای عامله و رئیس شعب اداره تأمینات بود، در خیابان قرب منزل سپهبدار اعظم موقعی که به منزل خود می‌رفته مورد اصابت شخص مجهولی واقع و هدف گلوله موژر واقع گردیده، به واسطه اصابت گلوله فوت می‌شود. پس از وصول خبر به کمیسariya، مأمورین اعزام و او را برای معاینه به مطب نظمیه آورده و برای دستگیری مرتكبین اقداماتی شد. همان شب و روز بعد چند نفری دستگیر و تحت استنطاق می‌باشند.»<sup>۲</sup>

سندي منحصر به فرد در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران وجود دارد که به دنبال قتل احمد خان صفا رئیس اداره تأمینات نظمیه خطاب به رئیس‌الوزرا نوشته شده است. به روایت این سندي، قتل احمد خان «جزای طرفداری بود که در موقع استنطاق بهانه‌ها که به اسم کمیته مجازات سلب آسایش و امنیت را از عموم نموده و مایه اختلال اوضاع زندگی شده‌اند»؛ دانسته شد. در این سندي آمده است که غیر از دو تن بهانه یعنی منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده، اسامی اشخاص دیگری را که با این فرقه ارتباط دارند ذکر نکرده‌اند. نامه خاطرنشان می‌سازد که نام ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده را هم در دوسيه استنطاقات، احمد خان صفا به این دلیل آورده است که دستگیری آنان به اراده او نبوده است. سندي مدعی است احمد خان بقیه قاتلین را فراری داده است، احسان‌الله خان قاتل منتخب‌الدوله؛ احمد آقا‌ی روحی و میرزا ضیاء‌الله که اعضای عمدۀ کمیته مجازات نلقی شدند، در زمرة این فراریان بودند که «هر کدام در یک محلی مشغول عیش و نوش می‌باشند». در این نامه که با نام «کمیته سیمرغ» نوشته شده آمده است که «تا حال نوبت دشمنان دین بود، حال موقع عملیات ما است». در ادامه نامه آمده است این نخستین

۱. نوبهار، سال ششم، ش ۷۲، یکشنبه غرّه ربيع الاول ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «جنایت».

۲. ایران، سال دوم، ش ۱۵۰، دوم ربيع الاول ۱۳۳۶، ۱۷ دسامبر ۱۹۱۷، ص ۱.

عملیات آنهاست که ادامه خواهد یافت: «به موجب استناد همین ورقه اگر جزای مرتکبین جنایات که تاکنون محروم اسرار تمام اوضاع مملکت بوده و با مواجب‌های عمدۀ پرسورش داده‌اید و از زهر قتالشان غفلت داشته‌اید شروع شد به المراد وآل ما که بر تمام احوال و اسرار اطلاع داریم نخواهیم گذاشت که کابینه وزرا از طایفه [بهائی] تشکیل شود؛ زیرا که اینها شروع به وزیرکشی هم خواهند کرد تا اینکه دیگر کسی زیر بار وزارت نرود و میدان را برای خود مصدا نمایند. منتخب‌الدوله را کشتنده که مقامش به کمال‌الوزاره برسد. همچنین به شما وزرا هم خواهند پرداخت، این رشته سر دراز دارد...»<sup>۱</sup> ماجرا هر چه بود، کمال‌الوزاره رئیس اداره مالیات‌های مستقیم تهران وزارت مالیه و رئیس اداره خبازخانه از منصب خود استعفا کرد، احتمال داده شد استعفای او قبول و فردی دیگر به جایش منصوب گردد.<sup>۲</sup>

نکته مهم این است که روزنامه ستاره ایران این استعفا را بر کمال‌الوزاره نبخشید، این روزنامه در یکی از شماره‌های خود شدیداً به وثوق‌الدوله حمله کرد، حال آنکه در این زمان او هیچ‌گونه مسئولیتی نداشت. از این بالاتر این روزنامه منتخب‌الدوله را خائن تلقی کرد و بالاتر اینکه کمال‌الوزاره را هم خائن عنوان نمود. این در حالی بود که کمال‌الوزاره با کمیته مجازات همکاری می‌کرد و این لحن سخن در مورد او بسیار عجیب می‌نمود. اما مثله مهم‌تر این بود که با استعفای کمال‌الوزاره موافقت نشد، او خود نوشت به دلیل مشکلات خبازخانه‌ها از شغل خود استعفا کرده اما پذیرفته نشده است.<sup>۳</sup> نامه محتشم‌السلطنه وزیر داخله وقت هم در مورد مخالفت با استعفای او چاپ شد. این مرد خود از حامیان کمیته مجازات بود.

به واقع استعفای کمال‌الوزاره، انتقاد ستاره ایران از او، بحث قتل صفا و شایعات و مطالب متفاوت و متناقض برای این بود تا به قول عین‌السلطنه «ایز» گم کنند، این تلاش‌ها در یک زمینه به نتیجه رسید، قتل احمد خان هرگز پیگیری نشد، هیچ‌کس نگفت آخر به چه دلیل این مرد را کشتنده و بالاتر اینکه بعدها هم هیچ سخنی در ارتباط با آن به میان نیامد. اما کمال‌الوزاره نتوانست از این جنگ زرگری رهایی یابد، او را دستگیر کردند، اما وی در بازداشتگاه نظامیه خود را به دیوانگی زد و با قرار وثیقه آزاد شد.

بعد از قتل صفا، بازی شگفت‌انگیزی رخ داد تا اصل پرونده را تحت الشعاع قرار دهند، کمیته مجازات در حالیکه عدده گردانندگان آن در حبس بودند، اعلامیه‌ای منتشر کرد و به ستاره ایران حمله برد. ستاره ایران بر این باور بود که احمد خان صفا به دست نیروهای کمیته مجازات کشته نشده است، اما کمیته در یکی از اعلامیه‌های خود نوشت مواضع این روزنامه «فوق العاده موقع تعجب واقع شده». اظهارات ستاره ایران «پسچ» دانسته شد، که جعلیات

۱. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، کمیته سیمرغ به رئیس‌الوزاره، ش ۴۳۸۵۹-ن.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۴، یکشنبه ۲۶ شعبان ۱۳۲۵، ۱۷ زوئن ۱۹۱۷، «استعفای آقای کمال‌الوزاره».

۳. همان، ش ۵، شنبه غرّه ماه رمضان ۱۳۲۵، ۲۱ زوئن ۱۹۱۷، «واردادات اداری».

هستند، نیز پرسیده شده بود از این جعلیات و انتشار آنها چه فایده‌ای نصیب می‌شود و گراندگان آن روزنامه به چه دلیل «یاوه سرایی» کرده‌اند. سرتاسر قضاوت و مطالب ستاره ایران «بی‌اساس و غیر قابل قبول» دانسته شد، دلیل امر این بود: «آیا هیئتی غیر از ما وجود خارجی دارد؟ اظهارات بی‌معنی یعنی چه!» نویسنده مقاله ستاره ایران مطلب خود را با امضای مخ. ف. امضا کرده بود، بیانیه‌نویسان نوشتند از حرف مجز مزخرف، خ. خیانت و ف. فضولی چیزی دیگر نمی‌توان استنتاج کرد. در ادامه آمده بود: «شعبه اجراییه از طرف ماست، اعمال و افعالش مطبوع و مقبول است، بدگویی تا کی، یاوه سرایی تا چند؟ مرتعین مملکت بر باد ده به کیفر کردارتان دچار خواهد شد عنقریب است انتقام از آستین عدالت بیرون خواهد شد و داد مظلوم را از ظالم خواهد گرفت متظر سوء رفتارتان باشد، از حرکات جاهلانه خود دست بردارید، همیشه حق حکمفر ماست. کمیته مجازات.»<sup>۱</sup>

ستاره ایران قتل احمد خان صفا را به باد انتقاد گرفت و علیه عاملین آن برآشافت. این موضوعی است که نشان می‌دهد قاتل یا قاتلین احمدخان صفا با کمیته مجازات اختلاف نظر اساسی داشته‌اند و به قول مشهور از دو سرچشم متفاوت سیراب می‌شده‌اند. همان طور که بارها تکرار کرده‌ایم، بین مواضع ستاره ایران و کمیته مجازات قربات بسیار وجود داشت، بالاتر آنکه بزرگترین مدافع مطبوعاتی کمیته، گردنده‌گان ستاره ایران بودند؛ بین ستاره ایران و گروه ضد تشکیلی هم مناسبات تنگاتنگی وجود داشت، محکومیت قتل صفا توسط این روزنامه را باید در این راستا مورد ارزیابی قرار داد و این نشان می‌دهد که سند مورد اشاره واقعیتی را نشان می‌دهد. اما در عین حال، همان زمان که ستاره ایران تروریست‌های قاتل احمد خان را به باد انتقاد گرفت، فردی گمنام نامه‌ای نگاشت و در آن مدیر این روزنامه را مورد حمله قرار داد، در این نامه که به هر انگیزه‌ای نوشته شده بود، کمیته مجازات را به دروغ مخالف ستاره ایران دانست؛ «زیرا پس از استفاده‌های بسیار، قتل صفا را که از طرف کمیته به عمل آمد، این عمل را استهزنا نمود و به عنوان "پیغام" در روزنامه خیانت‌پیشه خود توهین نمود.» کشندگان صفا بیانیه‌ای منتشر کرده بودند که در آن آمده بود: «و شما روزنامه‌نویسان وطن فروش که یکی به عنوان پیغام و دیگری صفا مرد عملیات فهرمانان ایران را استهزرا کردید، به کیفر خواهید رسید.»<sup>۲</sup>

می‌بینیم کمیته مجازات مسئولیت قتل صفا را به گردن گرفت، علت این بود که در این زمان باز هم مستوفی قدرت را به دست داشت، حال آن که قتل صفا در دوره ریاست وزرایی عین‌الدوله روی داده بود. به واقع چند روزی بعد از اینکه عین‌الدوله به ریاست وزرایی دست یافت، صفا کشته شد، چند روز بعد از این قتل هم او استعفا داد. علت جنگ زرگری کمیته

۱. همان، ش. ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «باز هم تکذیب».

۲. همان، ش. ۱۰۵، سهشنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «حقیقت».

موسوم به سیمرغ و کمیته مجازات چیست؟ چرا ستاره ایران مسئولیت قتل را از گردن کمیته مجازات برداشت ولی کمیته بعداً مسئولیت را پذیرفت؟ شاید کمیته می‌خواست رعب خود را باز هم به نمایش گذارد و نشان دهد با اینکه اعضای اصلی اش در بازداشت به سر می‌برند، همچنان فعال است. می‌دانیم که بعد از این قتل و بعد از استعفای مستوفی‌المالک؛ صمصم‌السلطنه بختیاری قدرت را به دست گرفت و اعضای بازداشت شده کمیته را آزاد کرد. دیگر اینکه کمیته سیمرغ علت قتل احمد خان را این می‌دانست که وی به ارتباط تشکیلات کمیته مجازات با محفلی از بهائیان پی‌برده بود، صفا فقط نام منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده را اعلام کرد که البته به قول این اعلامیه بهائی بودند، لیکن وی از افشای اسرار بیشتر خودداری نمود و به طور خاص از ضیاء‌الله و احسان‌الله خان که آنها هم بهائی بودند، سخنی به میان نیاورد. اعلامیه کمیته موسوم به سیمرغ به این موضوع اشاره دارد که هدف متهمین کمیته مجازات صرفاً قتل چند تن نبود، بلکه آنان اهداف مهمتری را در دستور کار قرار داده بودند. از آن سوی، ستاره ایران قتل یاد شده را منسوب به کمیته ندانست، اما کمیته خود مسئولیت یادشده را به گردن گرفت. در هر حال هم از مطالب ستاره ایران، هم اعلامیه کمیته مجازات که به دست بقایای آنان منتشر شده بود و هم از اعلامیه کمیته موسوم به سیمرغ این‌گونه استنباط می‌شود که صفا به راز مهمی دست پیدا کرده بود که باید کشته می‌شد. نکته دیگر اینکه هرگز توضیح داده نشد، با اینکه سران کمیته بازداشتند، چه کسانی در قتل صفا مداخله کردند و او را نابود نمودند؟ به این سؤال پاسخی داده نشد کما اینکه به پرونده قتل صفا هم هرگز رسیدگی نشد.

## ۱۵. ملک‌الشعرای بهار و تحلیل بحران

به دلیل هرج و مرج و فضای رعب و وحشت، کم نبودند روشنگرانی که از استقرار نوعی استبداد حمایت می‌کردند. روشنگری مثل ملک‌الشعرای بهار به صراحة در کتاب تاریخ احزاب سیاسی به مناسبت بحث انتخابات مجلس چهارم می‌نویسد: «[ن]های انتخابات تهران در همان اوقات به جریان افتاد و هر دو دسته دمکرات به شرکت، اکثریت [را] بردند و اگر یک دسته می‌بودند و انتخابات را به تعویق نینداخته بودند، مجلس چهارم در دست این حزب افتاده بود و دولتی که منظور بود به وجود می‌آمد، نظیر دولتی که به دست آناتورک و بعدها در آلمان به دست نازی‌ها به وجود آمد».<sup>۱</sup> در جای دیگری از همان کتاب باز هم بهار و ثوق‌الدوله را در دوره دوم ریاست وزرایی اش مورد نقد قرار می‌دهد که پی‌تر «خواست یا جرأت نکرد که طرز کار آناتورک یا موسولینی را پیش گیرد و این کار بعدها صورت گرفت... ولی به دست

۱. تاریخ احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۲۸.

عده‌ای قراق نه به دست عده‌ای عالم و آزادی خواه<sup>۱</sup>، به این موضوع کاری نداریم که آیا با در پیش گرفتن روش هیتلر و مسولینی جایی برای آزادی باقی می‌ماند یا خیر و یا اینکه اصلاً به لحاظ شرایط تاریخی و وضعیت خاص ایران امکان ظهور جنبش‌های فاشیستی می‌توانست وجود داشته باشد یا نه؛ مهم این است که کار مشروطه به جایی رسیده بود که امثال بهار هم فاشیسم را بر هرج و مرچ ترجیح دادند.

به هر حال بهار چند روزی بعد از دستگیری سران کمیته مجازات، این بار هم مقاله‌ای نوشت و از بی قانونی، هرج و مرچ و بی نظمی کشور به شدت انتقاد کرد. در این مقاله بهار دیوانسالاران کشور را توصیه کرد که برای اجرای قانون روشن استبدادی در پیش گیرند. وی نوشت می‌بیند هیچ کاری در کشور صورت نمی‌گیرد، «هیچکس از هیچکس نمی‌ترسد»، اما نباید تصور کرد اگر کمیته مجازات بود مسئولین احساس ترس می‌کردند، به نظر او این دیدگاه هم اشتباه است. به نظر بهار ترس از کمیته مجازات «trs رسمی» نبوده، این ترس «مثل ترسی است که مردم از حریق یا فرود آمدن سقف یا غرق کشته داشته باشد، او ترس نیست.» بهار استدلال کرد ترور قادر نیست طرز رفتار و اخلاقیات قومی را دگرگون سازد و این حربه قادر نیست برای تمام احوال منشاء اثر باشد. بهار نوشت: «بیم نیست، چرا؟ چون قانون نیست. قانون نیست برای چه؟ چون استبداد نیست!»<sup>۲</sup>

حال که چنین است چه باید کرد؟ به نظر بهار باید اندر ضرورت استبداد سخن گفت، اما استبدادی که برای اجرای قانون به کار گرفته می‌شود، «دولتی که استبداد نداشته باشد، هیچکس به او اعتمایی نخواهد داشت، هر چه استبداد یک دولت بیشتر است، نظم آن دولت زیادتر است.» او ادامه داد ایران قانون دارد، اما برای اجرای قانون «آدم مستبد لازم است.» به نظر او وقتی یک وزیر ملاحظه‌کار و مردد و دودل شد، قانون فاسد می‌شود. باید وزیر قانون را مقابل خود بنهد و هرچه قانون می‌گوید «با کمال استبداد و خونسردی به موقع اجرا بگذارد.» مردم از ناپلئون می‌ترسیدند زیرا اویل قانونگذاری کرد و بعد با استبداد آن را اجرا نمود؛ «بیم نیست، امید نیست، خائن از مجازات نمی‌ترسد، خادم هم امیدوار به ترفع رتبه نیست و بدون این دو اصل کلی نظام اجتماعی - بیم و امید - محال است یک مملکت اداره شود.»

به نظر بهار بدینخانی این است که ایران «مرد قانون» ندارد. اگر این مرد وجود داشته باشد، قانون وجود ندارد: «ما قانون نداریم و نمی‌خواهیم داشته باشیم، ما مجالس ملی را دوست نداریم، ما برای تعویق مجلس قانونگذار خودکشی می‌کنیم<sup>۳</sup> و ما میل نداریم مجلس داشته

۱. همان، ص. ۲۹.

۲. علامت! از خود بهار است.

۳. منظورش گروه ضدنشکلی به رهبری سید محمد کمره‌ای بود که با تشکیل مجلس مخالفت می‌کرد.

باشیم. ما می‌خواهیم مملکت به هرج و مرچ اداره شود تا به همه کس بتازیم و به همه کس فحش بدھیم و از همه کس رشوه و تعارف و اعانه و قرض بستائیم!»<sup>۱</sup>

او نوشت در ایران عده‌ای حکومت ضعیف می‌خواهند تا قوانین را زیر پا نهند و کشور را آشفته سازند. علت امر این است که این دسته افراد از قانون می‌ترسند، «برای اینکه ما را با بودن قانون به هیچ جا راه نمی‌دهند»، این است که این عده در برابر قانون و مجلس ملی «جست و خیزها» کرده، جلسات پیاپی برگزار می‌کنند تا انتخابات مجلس و یا تشکیل آن را به تعویق اندازنند: «نه! این نمی‌شود، دولت راست که تمام قد برخیزد. تا زود است و کار از کار نگذشته به اطراف خود مثل پلنگ گرسنه نگاه کند و ببیند این سفله‌گان بیرحم چه می‌کنند و چه می‌خواهند و هر کس مفسد است بی درنگ دستگیر کنند و تفاوت نگذارند!» بهار از مردم خواست برای تشکیل مجلس به پا خیزند.<sup>۲</sup>

مخالفین تشکیل مجلس کسانی نبودند جز دار و دسته کمرهای و گروه ضدتشکیلی او؛ اینان روزنامه افراطی ستاره ایران و البته کوکب ایران و صدای ایران را بلندگوی تندری های خود کرده بودند، اجازه نمی‌دادند نظم و آرامش به کشور بازگردد، هر تلاشی به این منظور صورت می‌گرفت با مخالفت جدی آنان مواجه می‌شد. گروه ضد تشکیلی همگام با جراید تحت نفوذ خود؛ تلاش می‌کرد فضای هرج و مرچ را همچنان زنده نگهدارد، سقوط کابینه‌ها را سرلوحه کار خود قرار دهد و از تشدید فضای رعب و وحشت استقبال نماید. بازوی عملیاتی آنان یعنی اعضای کمیته مجازات به زندان افتاده بودند، اما عجب اینکه این گروه همچنان بر طبل بحران سازی می‌کوییدند و تشتبه و بی‌نظمی را تبلیغ می‌کردند. آنان نمی‌گذاشتند مجلس تشکیل شود، گروه ضد تشکیلی به هر نحوی شده مانع از گردآمدن نمایندگان پارلمان در صحن بهارستان می‌شد. صدای ملک‌الشعرای بهار در این زمان از همه بلندتر بود که به شدت به این اعمال می‌تاخت و عوام فریبان را رسوا می‌ساخت.

شاید بهار نخستین کسی بود که از واژه تروریزه کردن برای تفسیر اعمال این دسته افراد استفاده کرد. او در اعتراض به مخالفین برگزاری انتخابات، شجاعانه نوشت: «ما از کسی نمی‌ترسیم، افکار را نمی‌شود تروریزه کرد.» او به شکلی منطقی استدلال کرد باید قبل از خاتمه جنگ مجلس ایران تشکیل شود، این موضوع از آنجا اهمیت بیشتری می‌یافت که لازم بود بعد از جنگ نهادی زمینه مشارکت ایران را در کنفرانس صلح فراهم می‌ساخت، به واقع حق با بهار بود؛ وقتی جنگ خاتمه یافت و کسانی که تا همین دیروز مخالف تشکیل مجلس بودند، به دولت فشار آوردند نمایندگانی به کنفرانس صلح اعزام دارد، دولت به خواسته آنان تن داد،

۱. اشاره به همان گروه است که باعث شدن گروهی مثل کمیته مجازات شکل گیرد که به شکل غیرقانونی فعالیت می‌کرد و رشوه می‌ستاند.

۲. زبان آزاد، ش ۱۱، ۹ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۲۹ اوت ۱۹۱۷، «استبداد یا روح قانون».

دولتی که باز هم در دست وثوق قرار گرفته بود. اما همان طور که از چند سال قبل پیش‌بینی می‌شد این گروه را حتی به جلسات کنفرانس صلح راه ندادند. بهار در افشاری روشنای این گروه نوشت: «عجبا! هر منطقی را می‌خواهند به زور تروریزه کردن افکار و در سایه کلمات «دشمن»، «اجنبی»<sup>۱</sup> فلان و بهمان در دماغها فرو ببرند!» او که از رفتار و اعمال گروه مخالف تشکیلات خود به شدت برآشته بود، ادامه داد: «مگر نمی‌بینید که هجوم بلایا و معن چگونه اطراف شما را گرفته است؟ مگر ناله ولایات، خانمان خراب شد و شهرهای ویران و عائله‌های دربدر ایران را نمی‌شنوید؟ مگر ویرانی سرتاسر ایران دل‌های شما را به درد نمی‌آورد؟ مگر قحطی، گرسنگی، بی صاحبی و عدم امنیت عمومی که در زیر ملیون‌ها مظالم سیاه حکام نابکار، کوی و بربزن این مملکت بدینخت [را] احاطه کرده است، احساسات شفقت‌آمیز شما را حرکت نمی‌دهد؟ مگر از دست رفتن افتخار و مرکز و هرج و مرچ سیاه که هر روز به دست این خائنین و دست‌نشاندگان اجانب در اطراف و پیرامون مقامات ملکی ما حلقه می‌زند، شما را متنه نمی‌سازد؟ دیگر متظر چه هستید؟ و چرا نمی‌گذارید مجلس ملی زودتر افتتاح یافته و خط مشی معینی که بتواند زحمات سایرین را نیز منجر به یک نتیجه بنماید در مملکت ایجاد شود!»<sup>۲</sup>

گروه ضدتشکیلی و ارگان‌های مطبوعاتی آنها به عنوان اینکه هنوز مهاجرین از مهاجرت بازنگشته‌اند، مانع از تشکیل مجلس می‌شدند، اینان می‌گفتند باید همه دمکرات‌های قبل از جنگ در تهران حضور یابند و آنگاه انتخابات مجلس برگزار گردد و آنها هم وارد پارلمان شوند. اما مسئله این بود که این عده به اصطلاح مهاجرین یا در آلمان در اطراف نقی‌زاده جا خوش کرده و به ایران نمی‌آمدند و با وصف مخالف خوانی خود؛ از دولت‌های ایران هم پول می‌گرفتند و یا اینکه به نقاط دیگر جهان رفته بودند. همه در اطراف و اکناف عالم پراکنده شده و به کشور باز نمی‌گشتند. بهار نوشت اینان به نام مهاجرین در کشور بحران سازی می‌کنند، اما «...چه باید کرد که به نام مهاجر و انصار هر روز عوایقی است که در جلو سرعت افتتاح پارلمان تهیه شده و می‌ترسیم که به همین عناوین سیاه که همه به دستور و نقشه اجانب و مطابق آسایش روح دشمنان این آب و خاک است، افتتاح چهارمین کمیته آمال ملت دستخوش این قبیل عوایق شده و پس از چندی هجوم حوادث و انقلابات دیگر به ما اجازه دعوی حیات و رشد سیاسی هم ندهد.» همین طور هم شد، مجلس چهارم وقتی شکل گرفت که رضا خان یکه‌تازی می‌کرد، رضا خان را همین دسته بحران‌سازان به رضا شاه تبدیل کردند.

بازمی‌گردیم به بحث کمیته مجازات: به دنبال دستگیری حاجی بابای اردبیلی اشخاص دیگری هم از طرف اداره نظمه بازداشت شدند، مطبوعات گزارش می‌دادند این افراد هر روز

۱. بهار خود این دو لغت را در گیوه گذاشته است.

۲. همان، ش ۱۳، ۱۴ ذی‌قعده ۱۳۳۵، ۲ سپتامبر ۱۹۱۷، «مهم‌ترین پارلمان‌ها».

استنطاق می‌شوند، نیز می‌گفتند از قرار معلوم راپورت استنطاق و کشفیات اداره نظمه به زودی تقدیم هیئت دولت می‌شود تا تکلیف نهایی معلوم گردد.<sup>۱</sup> نیمه اول ذیقده سال ۱۳۳۵ شمسی درست بعد از دستگیری اعضای کمیته مجازات و نیز تکمیل پرونده آنان، به گزارش زیان آزاد، «آقا میرزا حبیب‌الله خان آموزگار شیرازی» که به نوشته این روزنامه از دانشمندان به حساب می‌آمد و در روزنامه صدای ایران به مدیریت نیرالسلطان نوائی سمت «سرمحرری» داشت، از کار خود استعفا داد، آموزگار از این روزنامه خواسته بود کناره‌گیری او را انتشار دهد.<sup>۲</sup> روزنامه مذبور یکی از جراید افراطی تهران و از سخنگویان کمیته مجازات و گروه ضدتشکیلی به شمار می‌آمد که نیرالسلطان آن را اداره می‌نمود. همین زمان در اواسط ذیقده سال ۱۳۳۵ دکتر ابراهیم شفیع‌زاده که جزو محبوبین کمیته مجازات بود، تبرئه و آزاد شد.<sup>۳</sup> با این وصف روند بررسی اتهامات اعضای دستگیر شده کمیته مجازات به کندی پیش می‌رفت.

نیمه دوم ذیقده سال ۱۳۳۵، اولیاً دم منتخب‌الدوله، تظلم کردند و در نامه‌ای به رئیس‌الوزرا نسبت به اهمال در بررسی پرونده دستگیرشدگان کمیته مجازات هشدار دادند. بازماندگان منتخب‌الدوله در نامه خود از دولت و وستادهل تشکر کردند که کمیته مجازات را کشف کرده و قصد «مجازات دادن این دسته مردمان آدمکش تاریخی» را دارند. در همین نامه ابراز تأسف شده بود که از «گوشه و کنار بعضی از اشخاصی حمایت از این دسته مردمان آدمکش» می‌کنند تا شاید در مجازات آنان تخفیف داده شود و «شاید بتوانند بعضی را که مانند سائرین جز کشته شدن سیاست دیگری ندارند»، به مثلاً حبس ابد محکوم نمایند. آنان نوشتند تلاش بر این است تا با تخفیف مجازات از اعدام به حبس ابد، «روزنه استخلاص» همیشه وجود داشته باشد، با این روش ترس و وحشت استمرار می‌یافتد و وحشت‌سازان فرست می‌یافند «کمیته مجازات دیگری را شایع و هرج<sup>۴</sup> و مرج را در مملکت برقرار سازند». در ادامه نوشتند شد: «هیئت دولت ابد مدت عادله بهتر از ماها مسبوق است که مباشر قتل، خون خود را به همان صد تومان یا پانصد تومان که از پول دهنده دریافت می‌دارد فروخته و دیگر خون او برای اولیا دم قیمت نداشته؛ قاتلین حقیقی [قربانیان] ما آمرین کمیته مجازات بوده و آنها هستند که دولت عادله باید امر به قتل آنها بدهد... تا به مراتب عدالت‌پروری دولت واقف و آن را حافظ جان و مال خود شناسند». ابراز امیدواری شده بود که «دولت ابد مدت قاهره طوری جزای این مردمان آدمکش را بدهد که همان قسم که در تواریخ این کمیته باقی خواهد بود، سیاست واقعه نیز تاریخی و ضرب‌المثل و اسباب عبرت شده، دیگر احتمالی به خیال

۱. همان، ش ۱۲، ۱۱ ذیقده ۱۳۳۵، ۳۰ اوت ۱۹۱۷، «دستگیری مظنونین».

۲. همان، ش ۱۳، ۱۴ ذیقده ۱۳۳۵، ۲ سپتامبر ۱۹۱۷، «کناره جونی».

۳. همان، ش ۱۶، یکشنبه ۲۱ ذیقده ۱۳۳۵، ۹ سپتامبر ۱۹۱۷، «استخلاص».

۴. در اصل: حرج.

تأسیس این قبیل کمیته‌های آدمکش برنیاید.» در خاتمه یادآوری شد بقیه اعضای کمیته مجازات هم باید دستگیر شوند و به مكافات عمل برستد، از سویی چون جنایات انجام شده از سوی کمیته «پلیتیکی» بود، حکم آنها هم مستقیماً باید از طرف هیئت دولت داده می‌شد. این نامه به امضای اعلم‌الدوله سردار انتصار، صحت‌الدوله، و دکتر غلامحسین خان بستگان منتخب‌الدوله رسیده بود.<sup>۱</sup> این کمیته پلیتیکی چه کمیته‌ای بود؟ آیا غیر از کمیته دمکرات‌های ضدتشکیلی کمیته‌ای دیگر وجود داشت که از اعمال جنایتکارانه اعضای کمیته مجازات حمایت کند و این حمایت خود را به صریح ترین وجهی در ارگان‌های خود بازناب دهد؟ آمرین چه کسانی بودند؟ معلوم است که به دید اولیای دم منتخب‌الدوله، اینان کسانی‌اند که در ادارات دولتی جا خوش کرده‌اند و دیگران را جلو انداخته‌اند تا خود جان به سلامت ببرند.

از این سوی متجاوز از چهل روز بعد از دستگیری اعضای کمیته مجازات، خانواده‌های آنان نامه‌ای به شاه و هیئت دولت و مطبوعات نوشتند. در این نامه آمده بود که برخی از اعضای خانواده‌های آنان بیش از چهل روز است که زندانی هستند؛ در این نامه از محبوسین دفاع شده و آمده بود که اینان قاتل نیستند. تقاضا شده بود پرونده این عده به عدله ارسال شود تا گروه دستگیر شده سریع‌تر محاکمه شوند.<sup>۲</sup> در پاسخ به این نامه زنی از خانواده مقتولین نامه‌ای نگاشت و ضمن ابراز همدردی با آنان توضیح داد اگر خانواده آنها چهل روز است بازداشت هستند، جوان او با گلوله موzer سوراخ سوراخ و مدفون شده است. به عبارتی وی که مادر آن جوان است دیگر امیدی به بازگشت فرزند خود ندارد، حال آنکه خانواده‌های یاد شده می‌توانند امیدوار باشند روزی همسر و یا فرزند آنان به خانه باز خواهد گشت. آن زن که از قرائن و شواهد پیداست باید مادر منتخب‌الدوله باشد، ادامه داد با این وصف او خانواده‌های محبوسین را از خود بدبهخت‌تر می‌داند، زیرا او منشاء بدبهختی را می‌شandasد اما ظاهراً خانواده زندانیان کمیته این موضوع را هنوز در نیافته‌اند. به عبارت بهتر این‌گونه به نظر می‌رسد که این خانواده را از حقیقت امر ناآکاهنگه‌داشته‌اند و این خانواده را از عواقبی که در انتظار اعضای خانواده‌شان است، بی‌خبر گذاشته‌اند: «بیچاره همدردهای من، خیال می‌کنم اطرافی‌های شما در دوستی و صمیمیت نسبت به شما خیانت کرده تاکنون نگذاشته‌اند به سمع شما برسد و دانسته باشید که همین محبوسین شما هستند که اعضای کمیته مجازات‌اند! همین محبوسین هستند که مفتن فی‌الارض و مجازات ایشان در شرع معین شده است، همین محبوسین هستند که مقصرين دولتند... همین محبوسین هستند که دود آتش آنها صفحات تاریخ رشد و تربیت را سیاه و لکه‌دار نموده و اگر آن لکه‌ها برداشته نشود، اسباب نگ ایران و ایرانیان فراهم خواهد بود.» زن یاد شده در ادامه یادآوری کرد با اینکه همسران بازداشت شده زنان متظلم، از اجزا و

۱. همان، ش ۱۷، سه شنبه ۲۳ ذی‌قعده ۱۳۳۷، ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۷، «تظاهر اولیای دم منتخب‌الدوله».

۲. همان، ش ۲۴، ۵ شنبه ۹ ذی‌حججه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «واردادات اداری».

کارمندان دوایر اداری هستند و با اینکه ده سال است از مشروطه ایران می‌گذرد، اما این عربی‌چه نویسان هنوز الفبای مشروطه را نمی‌دانند. توضیح اینکه طبق قوانین مشروطه، محکومین عادی را به عدله اعزام می‌کنند، اما محکومین نظامی به دادگاه نظامی و محکومین دولتی در دادگاه ویژه کارکنان دولت محاکمه می‌شوند، به این دادگاه «محکمه دولتی» می‌گویند.<sup>۱</sup> این نامه با امضای جمیله به دفتر روزنامه زبان آزاد رسیده بود.

چند روز بعد همسر اسماعیل خان رئیس مقتول انبار غله شکوایه‌ای برای هیئت دولت و مطبوعات ارسال کرد. او از سوی فرزندان یک، چهار و هفت ساله خود نوشت بعد از قتل همسرش پرونده مربوطه به عدله رفته است، اما این امر وقتی روی داد که هنوز قاتلین و آمرین دستگیر نشده بودند؛ یعنی همان کسانی که به تغییر او «به خیال نفع شخصی و اداری» به این جنایت دست زده بودند. اینک شبکه کمیته مجازات کشف شده، عاملین و آمرین همه دستگیر گردیده، پرونده ناقص تکمیل شده و همه می‌دانند کمیته مجازات عامل آن وضعیت بحرانی و قتل و رب و وحشت بوده، بنا براین پرونده یاد شده باید از عدله به مقامات مسئول تحويل داده شود تا متهمین در محکمه دولتی محاکمه شوند.<sup>۲</sup>

از سویی، درست زمانی که بحران‌های فراگیر به اوج خود می‌رسید و زمانی که اعضای کمیته مجازات در بازداشت به سر می‌بردند، سروصدای دیگری هم بلند شد. این سروصدای جانب برخی زرتشیان صورت گرفت که عده‌ای از همکیشان خود را به قتل می‌رسانیدند. قتل این عده به این دلیل صورت می‌گرفت که جوانان زرتشی را تشویق به گروش به بهانی‌گری می‌کردند، اینکه این عده زیر سیطره ارتشی ریپورتر قرار دارند و این ریپورتر با فعالیت‌های خود به کیش زرتشی و وحدت جماعت لطمہ می‌زد. به طور مثال فریدون زرتشی عربی‌چهای به دولت و جراید ارسال داشت و نوشت یک هفته است «از راه غرض رانی و طرفیت‌ورزی برخی از همکیشان خود، بدون هیچ تقصیری به دسایس آنتیکچی‌های بسی انصاف و اسباب‌چینی‌ها در نظمه قم» بازداشت است. اتهام وی قتل ماستر خدابخش عنوان شد، فریدون نوشت حاضر است محکمه گردد تا نتیجه معلوم شود، اما واقعیت این است که زمان قتل خدابخش او در منزل بستری بوده است. فریدون توضیح داد یک زرتشی است که لباس نظامی پوشیده و مشغول سربازی است. اما «ساختمان برادران همکیشم که باید به من تأسی نمایند بدختانه از این اقدام مقدس من اغلب خوشوقت نمی‌باشد و مرا یک نفر آدم بد تصور می‌کنند و علت غفلت آن‌هاست که نمی‌دانند چه باید کرد». وی نوشت هر چه زودتر محکمه‌اش کنند تا بی‌تقصیری اثبات و اتهام زندگان را هم محاکمه نمایند تا نتیجه تحقیقات بهتر معلوم گردد. در ادامه آمده بود: «ای برادران عزیز ایرانی، این نکته را هم نگفته

۱. همان، ش ۲۷، ۵ شنبه ۱۶ ذی‌حجه ۱۳۳۵، ۴ اکتبر ۱۹۱۷، «واردادات اداری».

۲. همان، ش ۳۰، یکشنبه ۲۶ ذی‌حجه ۱۳۳۵، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۷، «اعلان و تظلم عاجزانه».

نمی‌گذارم [که] هیچ تأسف ندارم از این پیشامدها، به علت اینکه اشخاص مفترض می‌خواهند به این‌گونه دسایس یک عدد از جوانان زرتشتی که خود را حاضر کرده‌اند برای سربازی برنجانند.» سپس یادآوری کرد با این اقدامات او «دست از عقاید مقدس» خود برنمی‌دارد و «گول آنتریک‌های مفترضین» را نخواهد خورد و زرتشتی‌ها به سربازی خود افتخار می‌کنند.<sup>۱</sup>

از آن سوی سی و سه تن مسلمان و زرتشتی، ضمن نگارش نامه‌ای توضیح دادند وقتی خدابخش کشته شد، «جمعی از مفترضین نظر به رقابتی که به اداره جلیله ژاندارمری داشته به تحریک و دسیسه نسبت این ارتکاب را به فریدون نام»؛ دادند. مأذور فضل الله خان [زاهدی] به فریدون اطمینان داد هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند و نباید از این موضوع ترسی به دل راه دهد. اندکی بعد به دستور وزارت داخله وی همراه با پیاده نظام یزد، از اصفهان به تهران فراخوانده شد. اما در قم «به موجب تلگرافات تحریک‌آمیز یزد»، فریدون را خلع لباس کردند و در نظمیه توقيف نمودند. عربیشه‌نویسان سؤال کردند با اینکه مرکز کشور تهران است و فریدون خود در راه تهران بود، چرا وی را در قم بازداشت کرده‌اند؟ نیز گفته شد قرار است فریدون به یزد اعزام شود و در آنجا محاکمه گردد، اینجا بود که عربیشه‌نویسان ابراز نگرانی کردند و از دولت خواستند این فرد را به تهران آورند و در پایتخت محاکمه نمایند. علت امر هم واضح بود؛ تنها محکمه جنایی کشور در تهران قرار داشت، اما اگر فریدون به یزد عودت داده می‌شد، «مسلم است که اشخاص مفترض در یزد همان معامله استبدادی را نسبت به چنین آدمی معمول خواهند داشت.» خواسته شد اقدامات لازم صورت گیرد تا «تضییع حق بک مظلومی به دسیسه و آنتریک نشود»، نامه‌نویسان سؤال کردند به راستی چرا مأذور لمبرگ رئیس اداره ژاندارمری در این زمینه ساكت و هیچ اظهار نظری نمی‌کند.<sup>۲</sup> علت این تزورها را در کتاب بحران مشروطیت در ایران توضیح داده‌ایم و نیازی به تکرار آنها نمی‌بینیم، اما آنچه را در اینجا به ناگزیر باید تذکر دهیم این است که جو خه تزوری که در کرمان به فعالیت مشغول بود، به واقع همکاران اردشیر ریپورتر را به ضرب گلوله از پای درمی‌آورد. غیر از ماستر خدابخش افراد دیگری از همفکران ریپورتر هم کشته شدند که ما همان‌جا بر اساس منابع اصلی خود زرتشتی‌ها و بهائی‌ها به آنها اشاره کرده‌ایم. نکته قابل تأمل این است که ریپورتر یکی از چهره‌های پشت پرده کمیته مجازات بود، مردی بیگانه که حتی وثوق رئیس‌الوزرای ایران را با نامه‌نگاری‌های خود تهدید می‌نمود.<sup>۳</sup>

۱. همان، ش ۲۹، ۵ شنبه ۲۳ ذی‌حجه ۱۳۳۵، ۱۱ اکتبر ۱۹۱۷، «عرض حال».

۲. همان، ش ۳۰، یکشنبه ۲۶ ذی‌حجه ۱۳۳۵، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۷، «قابل توجه وزارت جلیله داخله».

۳. در مورد تکاپوهای ریپورتر و نامه‌نگاری او در ارتباط با کمیته مجازات نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۱۴۷ به بعد.

## ۱۶. حسین صبا و کمیته مجازات

برخلاف روزنامه نوبهار، ستاره ایران رسماً به حمایت از کسانی برخاست که به اتهام قتل در زندان به سر می‌بردند. در این روزنامه اخباری در مورد شایعه شکنجه متهمین کمیته مجازات در افواه راه یافت، طبق این شایعات «کمال‌الوزاره قریب یک هفته است مبتلا به مالیخولیا شده و در تحت معالجه دکتر نظمه و عدليه است. کسان و بستگان مشارالیه از وزارت داخله تقاضا نموده‌اند که معالجه او به دکتر احیاء‌الدوله رجوع شود.»<sup>۱</sup> البته قبل از این جریان‌ها اخباری دال بر شکنجه آن هم در دوره مشروطه شنیده می‌شد. به گزارش شرق - که در دوره دوم مشروطه منتشر می‌شد - خلیفه حسن نامی را از نظمه به عدليه برداشت، او در عدليه فریاد می‌کشید: «از بس مرآ در نظمه اشکلک کردند و تنگ قجر گذاشتند دیگر از عمر سیر شدم.»<sup>۲</sup> در همان شماره، شرق از «شکنجه‌های دوره توحش» مطلب نوشت.<sup>۳</sup>

این بار هم معرکه گردان شایعه شکنجه زندانیان کمیته مجازات، روزنامه ستاره ایران بود، خبرهای اوئلیه حاکی بود حاجی باباخان اردبیلی و محمد علیخان برادر حسین خان لله که در اداره نظمه محبس بودند، پس از تحقیقات لازم و احراز اینکه مظنون بودن آنها خلاف واقع بوده است، مرخص شدند.<sup>۴</sup> اما از آن سوی در این میان تحولات دیگری هم به وقوع پیوست. ماجرا از این قرار بود که قاضی ارادقی شرح مفصلی در مورد شکنجه‌هایی که به دستگیرشدگان اعمال شده بود بیان می‌داشت. ارادقی «از اوضاع محبس و رفقای مختلف و خبطهای بدوى» مطالبی نقل می‌کرد. جزیيات توضیحات او دانسته نیست، اما هر چه بود توضیحات او «باعت حیرت شد». قرار شد عده‌ای به منزل مرأت‌الممالک بروند تا «صلوات محبس را قاضی من البدو الى الختم بیان نماید».<sup>۵</sup> این شایعه به اندازه‌ای قوت داشت که حتی روزنامه نوبهار را به واکنش ودادشت، این روزنامه نوشت خبر می‌رسد که محمودخان رئیس محبس نظمه با محبوسین «خاصه متهمین کمیته مجازات سوء سلوک می‌کند»، توصیه شد به او دستور داده شود دست از این رویه خود بردارد.<sup>۶</sup>

حسین صبا که اعمال خلاف قانونش زبانزد خاص و عام بود، این بار برای اینکه استدلالات خود را قانونی بنمایاند از اصول قانون اساسی و آثین دادرسی مدد جست. در روزنامه ستاره ایران به اصل نهم قانون اساسی اشاره شد که اشعار می‌داشت جان و مال و

۱. رعد، سال دهم، ش ۲۱، سهشنبه ۲۵ صفر ۱۳۳۶، ۱۹ برج قوس ۱۲۹۵، «مالی خولیا».

۲. شرق، ش ۷۵، شنبه ۷ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۱۹ مارس ۱۹۱۰، «اشکلک».

۳. همان، نیز مطلبی با عنوان «امان تنگ قجر مرآ کشت»، در این روزنامه به چاپ رسیده بود.

۴. ستاره ایران، ش ۸۴، شنبه ۷ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۲۲ دسامبر ۱۹۱۷، «استخلاص».

۵. کمره‌ای، ج ۱، صص ۳۵۷-۳۵۸.

۶. نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، ادر محبس».

ناموس مردم مصون از هر نوع تعرض است و نمی‌توان متعرض کسی شد مگر به حکم قانون. به ماده بیستم قانون محاکمات جزایی اشاره شد که مقرر می‌داشت اگر کسی مرتکب جنایت شد باید مراتب فوراً به مدعی‌العموم و یا معاون او اطلاع داده شود و اگر جنحه باشد مثل دزدی؛ باید باز هم به نزد مقامات مسئول عدليه فرستاده شود: «لیکن اداره نظمه قانونی ما چند ماه است چند نفر را به تقصیر جنایت دره‌های ویل محبس تاریک خود زجرکش می‌کند و ابداً به مدعی‌العموم قانونی اجازه دخالت و ورود در تحقیق مسئله نمی‌دهد و بیچاره متهمین را به شکنجه‌های بی‌خواب نگاهداشتن و توقيف متهمی در یک قطعه تنگ و تاریک زجر می‌دهد.»<sup>۱</sup> نویسنده ستاره ایران به ماده هیجدهم از قوانین محاکمات جزایی ارجاع داد که نظمه در جنحه و جنایت نقش ضابط عدليه را ایفا می‌کند و کلیه مراحل محاکمه مثل کشف جرم و تحقیقات مقدماتی و استنطاق باید زیر نظر عدليه انجام گیرد: «ولی اداره نظمه قانونی (۱) ما بعد از توقيف متهمین کمیته مجازات خود شروع به تحقیقات مقدماتی و حتی رسیدگی‌های انتهایی با آن وضع موحس و مهیب نمود و با انگشت اقدامات خودسرانه این ماده از قانون مملکتی را محو و سیاه کرد و هنوز متوقع منزلت یک اداره قانون‌شناس صدیق در قلب و نظر ملت می‌باشد.» طبق اصل یازدهم قانون اساسی نمی‌توان هیچکس را از محکمه‌ای که باید او را محاکمه کند منصرف کرد و او را به اجبار به محکمه‌ای دیگر رجوع داد: «و اداره نظمه قانونی (۱) ما علی‌رغم تمنای متهمین کمیته مجازات برای محاکمه در محکمه قانونی عدليه دوسيه اظهارات بی‌چاره‌ها را که در سلول‌های وحشت افزای نظمه در حالت غیرطبیعی و بلکه جنون [متلا] کرده‌اند، به هیئت وزرا می‌فرستد و بیچاره محبوسین دیوانه شده مشرف به موت را در چنگال شکنجه ایام بحران می‌اندازد و قانون اساسی را با این اقدام عجیب خود پاره می‌کند.»

به ماده سوم قوانین محاکمات جزایی اشاره شد که مقرر می‌داشت اقامه دعوى و تعقیب متهم یا مجرم از حیث حقوق عمومی به عهده مدعی‌العموم است و اقامه دعوى از حیث ضرر و زیان شخصی با مدعی خصوصی است. ستاره ایران نوشت با وجود این ماده قانونی، مثل وکیل اداره مدعی‌العمومی و مدعی خصوصی متهمین را به خلاف قانون «در محکمه تازه درآمد و نوظهور غیر قانونی هیئت وزرا تعقیب نموده است»، و برخلاف قوانین کشور و دنیا ازاد اجازه نمی‌دهد در محاکم جزایی به مسئله متهمین رسیدگی شود: «ما نمی‌گوییم که متهمین کمیته مجازات در محکمه افکار عمومی مقصرا نیستند، ما نمی‌گوییم این بیچاره‌ها بر طبق احساسات مقدس وطن خواهی اقداماتی کرده یا نکرده‌اند، ما نمی‌گوییم متین‌السلطنه‌ها و میرزا اسماعیل خان‌ها در پیشگاه وطن و استقلال مملکت کشتنی بوده یا نبوده‌اند و بالاخره ما

۱. ستاره ایران، سال سوم، ش ۹۲، ۵ شنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «قانون کشی‌های نظمه».

۲. کلیه علامت‌های! که نقل قول مستقیم‌اند از متن اصلی است.

نمی‌گوییم سختی‌ها و زجرهایی که در محبس‌های تاریک نظمیه به متهمین می‌شود در خور یک جانی و خائن وطن است نه فدایی وطن، بلکه ما می‌خواهیم با صدای رسا فریاد بزنیم که قانون‌کشی‌های نظمیه بیش از این قابل تحمل نیست و روح مشروطیت را یک اداره خودسر حق ندارد تا این درجه متألم کند.»

ستاره ایران نوشت به صدای بلند می‌گوید قانون اساسی و سایر قوانین کشور حتمی‌الاجرا هستند، هیچ اداره دولتی حق ندارد خون‌بهای چندین هزار نفوس را که صرف تدوین این قوانین شده است، پایمال سازد: «ما به نام قانون و به نام حریت و وطن، به قانون‌کشی‌های اداره نظمیه جداً پروتست نموده و نفرت خود را از زجر و شکنجه کردن متهمین به وسیله توقيف متمدی آنها و دخالت ندادن اداره مدعی‌العمومی و مراجعته ندادن رسیدگی قضیه آنها را به محاکم جزایی عدیله اظهار می‌داریم.» ستاره ایران «عقیده صریح» خود را چنین عنوان کرد که چون تعیین تکلیف محبوسین معلوم نیست که انجام خواهد شد، باید برای آنان کفیل معتبر گرفت تا «عموم متهمین را از سیاه چال‌های محبس خلاص کنند که بیچاره‌ها مثل کمال‌الوزاره بدبحث دیوانه زنجیری و فلچ نشوند و قبل از محاکمه قانونی و صدور حکم به زشت‌ترین صورتی تلف نگردند اجرای این پیشنهاد خود را هم از شخص اول دولت تمنا داریم.»<sup>۱</sup>

در شماره بعد ستاره ایران با صراحة بیشتری مطالب خود را در این زمینه عنوان نمود. نویسنده در پاسخ به کسانی که مفترض مطلب بالا بودند نوشت در هیچ جای دنیا مرسوم نیست کسی را به صرف اتهام در حبس نگاه دارند و آنقدر او را شکنجه نمایند تا عقلش زایل شود، کاری که با کمال‌الوزاره کرده‌اند: «کمال‌الوزاره دیوانه شد و با حالت جنون به قید کفیل و دوهزار تومان تأمین به عیالاتش مسترد گردید. باید دید تکلیف منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده و مشکو‌الممالک و میرزا علی‌اکبر خان و عمادالکتاب و میرزا عبدالحسین خان و دیگران چیست؟ اینها به چه روز خواهند افتاد؟»<sup>۲</sup>

کمال‌السلطان صبا مدیر ستاره ایران پرسید چرا پرونده استنطاقات را به جراید نمی‌دهند، تا آنگاه قضاوت شود که «آیا این استنطاقات با این فشارها و این سختی‌ها و این زجرها که به وسیله این رئیس تشکیلات و روح متحد آن مرحوم صفا مدون شده، چه حالی دارد و با کدام اختیارات قانونی این نوع استنطاقات نهانی از این بدختان شده است.» ستاره ایران، متهمین و محبوسین کمیته مجازات را افرادی دانست که «محرك آنها حس آزادی» بوده و «برای تغییر محیط برای ضد عفوی کردن اوضاع داخل یک رشته عملیاتی» انجام داده‌اند، نیز اشاره کرد که منشی‌زاده و یکی دو نفر دیگر هم مریض شده‌اند و آثار جنون در آنها دیده می‌شود. در ادامه

۱. همان.

۲. همان، ش ۹۳، یکشنبه ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۳۶، ۱۳ ژانویه ۱۹۱۸، «نظمیه و متهمین کمیته مجازات».

این مطلب نویسنده ستاره ایران به شدت وستدائل رئیس نظمه را آماج حمله قرار داد و علیه اقدامات او انتقاد نمود. اما این نویسنده که این همه از فرایند قانونی محاکمه بحث می‌کرد و در باب ضرورت اجرای موائز قانونی، اتهام خیانت به رجال کشور وارد می‌کند و از قتل امثال متین‌السلطنه حمایت می‌نماید؟ مقتولین در کدام محکمه محاکمه شده بودند و بعد از گذشت چندین ماه چرا نمی‌گفتند به واقع خیانت آنها چه بوده است؟ آیا اگر کسی به تشخیص خود و گروه مورد اعتمادش حکم خیانت به کسی وارد کرد و او را متهم نمود مجاز است آن شخص را به قتل رساند قبل از اینکه حداقل افکار عمومی را در مورد خیانت آن فرد و مصاديق جرم آگاه نموده باشد؟ پاسخ همه این سؤال‌ها منفی بود و ستاره ایران صرفاً به پشتگرمی مستوفی‌العمالک با چنین صراحتی از مشتبه قاتل دفاع می‌کرد.

ستاره ایران به طور واضح و مشخص از دستگیرشدگان و عملیات تروریستی آنان حمایت کرد. مقالات فراوانی توسط گردانندگان این روزنامه در حمایت از محبوسین نوشته شد، نظمه آماج حملات بلاوفقه قرار گرفت، خط اصلی ستاره ایران بسیار جالب بود: این روزنامه این خط را تعقیب می‌کرد که از کجا معلوم گردانندگان کمینه مجازات اینان هستند؟ این روزنامه به شکلی واضح و آشکار حقایق را واژگونه کرد، تلاش بر این بود تا دستگیرشدگان را از اتهام قتل مبرا سازند، به نظمه و دولت اتهام زده شد که زندانیان را برای گرفتن اعتراف تحت شکنجه قرار داده‌اند، این روزنامه به میزان زیادی در آنتریک‌های خود موفق شد، مردم به جای پرداختن به اصل موضوع به این مسئله حساسیت یافتند که زندانیان مظلوم واقع شده‌اند، اتهامی بی‌اساس به آنان زده شده است، نامه‌های بستگان بازداشت‌شدگان را چاپ کردند که همه و همه رنگ تظلم داشت، مسیر پرونده به یک بار از بررسی اتهامات محبوسین به سوی متهم ساختن دوازه دولتی و نظمه تغییر جهت داده شد.

روزنامه ستاره ایران نوشت به نام قانون و حریت و وطن به قانون‌کشی‌های نظمه اعتراض می‌کند و «نفرت خود را از زجر و شکنجه کردن متهمین به وسیله توقيف‌های متمدادی آنها و دخالت ندادن اداره مدعی‌العمومی و مراجعته ندادن رسیدگی قضیه آنها را به محکم جزایی عدلیه اظهار می‌داریم.»<sup>۱</sup> در شماره‌ای دیگر رئیس نظمه مستقیماً مورد حمله قرار گرفت و نوشته شد: «ای دنیای متمن، از دیده خون بیار! ای روح آزادی بنال! و ای جهان حریت بسوز!»<sup>۲</sup>

این موضوعی جدید نبود، به‌واقع از همان دوره اول دستگیری متهمین، روزنامه‌های صدای ایران و ستاره ایران این خط را سرلوحه تبلیغات خود قرار داده بودند. حتی پیشتر مدیر صدای

۱. همان، ش ۹۲، ۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۶، ص ۱.

۲. همان، ش ۹۳، ۲۹ ربیع الاول ۱۳۳۶، ص ۲.

ایران در روز اوّل ذیقده ۱۳۳۵ با رئیس نظمیه ملاقات کرد، در این ملاقات او تلاش کرد وستاده‌ل را قانع سازد که دستگیرشدگان اعضای کمیته نیستند و به خطاب گرفتار آمدند. این تلاش به طور مشخص در شماره چهل و چهار این روزنامه بازتاب یافت. صدای ایران از وضعیت مخفو سلول‌های بازداشت شدگان یاد کرد، اینکه آنان را به نام کمیته مجازات در «سلول‌های انفرادی در وضعیت سخت و دشوار» نگهداشته‌اند، مدیر صدای ایران به صراحت نوشت گمان نمی‌کند هیئت دولت به وستاده‌ل اختیار داده باشد که مظنونین را در «تاریکخانه» حبس کند.<sup>۱</sup>

این بار ستاره ایران بود که با قدرت به میدان آمد، این روزنامه تلاش کرد مسیر پرونده را به هر نحو ممکن تغییر دهد و آن را به ابزاری برای طرح ادعانامه علیه دولت عین‌الدوله در آورد. ستاره ایران به خوبی از روانشناسی خاص خویش بهره برد، این روزنامه بالحنی بسیار تأثراً و وضعیت روحی محبوسین را تشریح کرد، وضعیت روحی کمال‌الوزاره که مبتلا به جنون شده بود تشریح گردید، از مهدی خان سلمانی و علی‌اکبر ارداقی یاد شد که در وضعیت بسیار نابسامانی هستند؛ نکته این بود که این اطلاعات را ستاره ایران چگونه از محبس به دست می‌آورد؟ زیرا بخشی از مقالات و گزارش‌های آن واقعیت داشت: کمال‌الوزاره روحیه خود را به شدت باخته و به جنون مبتلا شده بود به گونه‌ای که ناچار شدند او را به قید کفالت و وثیقه آزاد سازند. این موضوعی بود که ستاره ایران از آن اطلاع داشت، به همین دلیل نوشت:

«کمال‌الوزاره دیوانه شده، باز با وجود ثبوت بی‌تقصیری، او را رها نمی‌کنند. میرزا علی‌اکبر خان قاضی در شرف ابتلا به مرض کمال‌الوزاره است. ابدأ نظمیه در فکر نیست. میرزا مهدی خان سلمانی با حال کسالت محبوس است. نظمیه اهمیت نمی‌دهد. بلی، می‌خواهند اینها را محاکمه کنند. به عقیده ما، نظمیه که برخلاف کل قوانین عالم مجنون را در حبس نگاه می‌دارد و محبوس در آنجا مریض و دیوانه می‌شود، بیشتر قابل محاکمه است.»<sup>۲</sup>

ستاره ایران با ادعای مشروطه‌خواهی و قانون‌طلبی، از مشتبه افراد که متهم به قتل بودند حمایت می‌کرد و نوک تیز حملات را متوجه کسانی می‌نمود که آنان را محاکمه می‌کردند. ستاره ایران نوشت: «ما قانون را مقدس می‌شماریم، ما به حیات بشریت اهمیت می‌دهیم، شماها می‌گویید باید با این مغالطه و سفسطه حق را پایمال کرد. باید هر که را که به این اسم به سیاهچال نظمیه برده‌اند، زارکش کرد. خیر! آقایان این طور نیست. مملکت از این نوع هرج و مرج‌های اداری بیشتر رو به هلاکت می‌رود.»<sup>۳</sup> در شماره بعدی روزنامه، بار دیگر مقاله‌ای

۱. صدای ایران، ش. ۴۴، ۱۵ ذیقده ۱۳۳۵، ص. ۱.

۲. ستاره ایران، سال سوم، ۱۲ ربیع الاول ۱۳۳۶، ص. ۲.

۳. همان، ش. ۹۴، اوّل ربیع الثانی ۱۳۳۶، صص ۳ و ۴.

با امضا محفوظ به چاپ رسید که نحوه برخورد نظمه را با کمال وزاره ترسیم کرده بود.<sup>۱</sup> این مقاله به نحوی نگاشته شد که عواطف و احساسات را از مقتولین به سوی قاتلین هدایت می‌کرد. به طور قطع نمی‌دانیم که نویسنده این نامه یا مقاله چه کسی است، اما به طور قطع و یقین می‌دانیم که سید محمد کمره‌ای رئیس گروه ضدتشکیلی حزب دمکرات، در آن مقطع تاریخی، تنها فردی از غیر بستگان متهمین بود که دائماً با آنان ملاقات می‌کرد.

شاید کوکب ایران تنها روزنامه‌ای بود که با شجاعت تمام به نقد مواضع ستاره ایران و کسانی پرداخت که در مرکز مملکت آشکارا از مشتبه جانی حمایت می‌کردند و برای آنان اشک تمساح می‌ریختند. در این مقاله از اینکه عده‌ای در تهران یعنی مرکز کشور نشسته و «با کمال وقارت و بی‌شرمی استخلاص یک مشتبه جانی را خواهانند» نکوهیده شد و سؤال شد کسی نیست از این افراد پرسد «این حمایت و طرفداری مبنی بر چیست؟» نویسنده مقاله کسانی را که علیه دستگیری این جانیان اعتراض می‌کردند ماجراجویانی خواند که نمی‌گذارند پرونده مسیر عادی خود را طی نمایند و انواع اتهامات را در حق دستگیرکنندگان این قاتلین وارد می‌سازند.<sup>۲</sup>

به واقع با روی کار آمدن مجدد مستوفی، پرونده اعضاي بازداشت شده کمیته مجازات به جریان افتاد، وستاده‌لی نامه‌ای به وزارت داخله نوشت و توضیح داد که متهمین مذبور از چندی به این طرف بازداشت شده‌اند و پرونده استنطاق آنها به وزارت داخله تقدیم گردیده؛ اما تاکنون این پرونده به وزارت عدله ارجاع نشده است. طبق گزارش ستاره ایران نظمه به دلیل نامعلوم بودن وضعیت زندانیان از وزارت داخله در مورد کیفیت رسیدگی به این پرونده کسب تکلیف کرد.<sup>۳</sup> وزارت داخله مدعی شد اداره نظمه تاکنون اولیای آن وزارتخانه را از جریان پرونده و استنطاق محبوسین کمیته مجازات بی‌اطلاع نگهداشت و تاکنون هیچ پرونده‌ای از سوی نظمه به وزارت داخله فرستاده نشده است؛ خبری که مطلقاً دروغ بود.

پیش‌تر یادآوری کرده‌ایم که مستشارالدوله از عوامل بحران‌ساز این مقطع تاریخ کشور بود، خبری که همان زمان در تهران منتشر شده بود، عمق موضوع را بهتر نشان می‌دهد: شایع بود در خانه مستشارالدوله دو دفعه مواد آتش‌زا پرتاپ کردند اما کسی کشته نشد. اما میزان انفجار به اندازه‌ای بود که بخشی از خانه او و خانه‌های همچوار تخریب شد. ظاهراً این نخستین باری بود که از مواد آتش‌زا و انفجاری برای ترور اشخاص استفاده می‌شد. به همین دلیل از شب بیست و هفتم رمضان سال ۱۳۳۶، شهر تهران و چهار فرسنگ اطراف آن تحت حکومت نظامی

۱. همان، ش ۱۰۰، ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ص ۶.

۲. کوکب ایران، سال اول، ش ۳۵، ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۶، ص ۱.

۳. ستاره ایران، «مراسله رسمی نظمه».

در آمد.<sup>۱</sup> اندکی بعد خبر شگفت‌انگیزی متشر گردید: مستشارالدوله به واقع در منزل خود بکارگاه تولید مواد انفجاری داشت و داشته‌اند مواد انفجاری را آزمایش می‌کردند تا احتمالاً از قدرت انفجار آن آگاه گردند. نکته این است که بعد خود کسانی که این اعمال را مرتکب می‌شدند شایعه می‌کردند در خانه مستشارالدوله بمب انداخته‌اند. این موضوع را نظمیه کشف کرد و به همین دلیل در شهر حکومت نظامی برقرار کردند، «لیکن نمی‌دانم به چه جهت شد که خود مستشارالدوله را تعقیب نکردنند. لیکن تمام مردم فهمیدند و این یکی از محبوین ملت ما بود.»<sup>۲</sup>

## ۱۷. ضدتشکیلی و کمیته مجازات

تاکنون بارها اشاره کرده‌ایم که بین سران گروه ضدتشکیلی و کمیته مجازات ارتباطات تنگاتنگی وجود داشت. مثال‌های روشنی می‌تواند ثابت کننده این موضوع باشد. زمانی که حسین خان لله یکی از اعضای کمیته مجازات قرار بود به قید کفالت آزاد شود، کمره‌ای رهبر اصلی گروه ضدتشکیلی یکی از ضامن‌های او شد. در این راه عدل‌الملک دادگر یکی از فعالین به شمار می‌رفت. عدل‌الملک در نزد کمره‌ای «متعهد شد که یا استخلاص با کفیل یا [با] تکفل دولت، مخارج [آزادی دستگیر شدگان] را از هیئت کابینه بگذراند.»<sup>۳</sup> این عدل‌الملک در کابینه اول و نوی‌الدوله به دلیل همکاری با سران کمیته مجازات به زندان افتاد، اما در دوره صمصام‌السلطنه او را رها ساختند. زمانی که وی زندانی بود، تلاش فراوانی کرد تا با کمره‌ای تماس گیرد، حتی نامه‌ای هم به او نوشت، اما این نامه لو رفت. جالب اینکه او نامه را برای آن نوشته بود تا از مسائل و مذاکرات درون کابینه وی را مطلع سازند. خودش می‌گفت در زندان به او و دوستانش از کمیته مجازات لقب «دسته کمره‌ای» داده و به این نام معروف بودند.<sup>۴</sup> از آن به بعد عدل‌الملک از بیم اینکه مبادا کمره‌ای دستگیر شود، حتی نامش را بر زبان نمی‌آورد.

صدرایی، محمود محمد و مشهدی حسین فشنگچی از دیگر ضامن‌های حسین خان بودند.<sup>۵</sup> وقتی هم حسین خان از زندان آزاد شد، او همراه با عده‌ای دیگر به ملاقاتش رفت. اندکی بعد در رجب سال ۱۳۳۶ مطابق با فروردین ۱۲۹۷ قاضی ارداقی یکی دیگر از اعضای جوخه ترور کمیته مجازات از بند رست. او بلافاصله به منزل ابوالفتح زاده واقع در درخونگاه

۱. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۳۱۴.

۲. همان، ص ۵۳۷۴، به نقل از شیخ ابراهیم الموتی. این مرد مأمور وصول مالیات‌های آن حدود از نقدی و جنسی بود که از تهران روانه شده بود.

۳. کمره‌ای، ج ۱، ص ۲۲۴.

۴. همان.

۵. همان، ص ۸۵

رفت و همانجا اسکان گزید.<sup>۱</sup> ابوالفتحزاده که به گفته مجله یغما بهانی شده بود و «شب و روز برای پیشرفت آن دسته کار می‌کرد»<sup>۲</sup> با سلطنت احمد شاه قاجار خصوصت می‌ورزید، او بر این باور بود که باید وی را از اریکه سلطنت به زیر کشید زیرا وی مردی «بی حال و بی علم است». ابوالفتحزاده بر این نظر بود که باید به جای احمد شاه فردی دیگر از رجال قاجار را که به امور جهانی وقوف داشته باشد منصب نمود.<sup>۳</sup>

در همین ماه محمد نظر خان مشکوٰةالممالک، ابراهیم خان منشیزاده و عمامالكتاب را هم به بهانه بدی جای آنها در نظمیه به خانه ابوالفتحزاده آوردند!<sup>۴</sup> کمره‌ای به طور مرتب به این افراد سر می‌زد، حسین پرویز و سید عبدالرحیم خلخالی از دیگر رابطین اعضاي محبوس کميته مجازات با خارج بودند، البته همان طور که پيش‌تر آمد همه اينان را در منزل ابوالفتحزاده جمع کرده بودند. اينک از منزل ابوالفتحزاده عده‌اي باز هم در صدد منسجم کردن نيروهای پراكنده کميته مجازات بودند. در خانه ابوالفتحزاده، اعضاي کميته به آسانی با بسياري از رجال و عوامل بحران ملاقات می‌کردند. در اين دوره ترور و آدمکشی در تهران بسيار رواج یافت، اگر کسی جلو اين وضع را نمی‌گرفت اوضاع بسيار وخيم‌تر می‌شد. عينالسلطنه نقل می‌کند «يك روزی با دو نفر خانه ابوالفتحزاده رفتم که اجزا کميته مجازات آنجا محبوس بودند. از ابوالفتحزاده يك نفر ترور [يست] خواستیم. دست روی دست زده گفت بسيار داشتم اما افسوس که همه پراكنده شدند».<sup>۵</sup>

پيش از اين هم کمره‌ای چند بار از عدل‌الملک خواست تا اقدامی کند که يا دستگيرشدگان را آزاد سازند و يا مخارجشان را تقبل کنند. عدل‌الملک پاسخ داد برای مخارج می‌توان کاري کرد اما استخلاص آنان دشوار است. بيم عدل‌الملک اين بود که محبوسين به محض آزادی ترور شوند، اين نکته‌اي است که به صراحت در خاطرات کمره‌ای آمده است و مدعای ما را در اين مورد که اعضاي کميته را برای آن دستگير کردن تا در زندان محيطی امن برایشان فراهم آورند، تأييد می‌کند. عدل‌الملک بر اين باور بود که باید اعضاي کميته مجازات به محض آزادی، از تهران به سويی مهاجرت نمایند، چون ترور و هرج و مرج فراوان است، اما کمره‌ای گفت بعد از آزادی زندانيان باید اين فکرها را کرد.<sup>۶</sup> کمره‌ای خودش می‌گفت «مستشار‌الدوله مرا هيئت درجه اول کميته مجازات می‌داند»<sup>۷</sup>. به عبارتی همه آشنايان به تفکر کمره‌اي و روش

۱. همان، ص ۱۶۹.

۲. یغما، سال ۵، ۱۳۳۱، ص ۱۳۴.

۳. خاطرات و اسناد مستشار‌الدوله، آينده، سال هفتم، ۱۳۶۰، صص ۵۶-۵۷.

۴. کمره‌ای، ج ۱، ص ۱۷۴.

۵. عينالسلطنه، ج ۷، ص ۵۳۷؛ به نقل از شیخ ابراهیم الموتی.

۶. کمره‌ای، ج ۱، ص ۲۶۶.

۷. همان، ص ۲۷۸.

و سلوک او، چهره وی را در پشت عملیات کمیته مجازات می دیدند. در این زمان کسانی مثل مورخ‌الدوله و کمره‌ای هم مستقیماً دست به تأسیس جوخه‌های ترور زده بودند. یکی از افراد نزدیک به مورخ‌الدوله به نام حسین خان اطربیش با گروه جنگلی‌ها همکاری داشت، در عین حال او با گروهی از ماجراجویان قفقاز مرتبط بود. بحث تشکیل هسته‌های مسلحانه مخفی منحصر به مورخ‌الدوله نبود، حتی کمره‌ای هم به دنبال دستگیری سران کمیته مجازات دست به چنین اقدامی زد. ماهیت این اقدامات چندان روشن نیست، اما اهمیت موضوع از آنجا مشخص می شود که کمره‌ای حتی در یادداشت‌های خصوصی خود فقط نام مستعار آنان را ذکر کرده است: دکتر مقیاس، کوهی، فلاخ و عیار!

مورد دیگر مذکوره شخص کمره‌ای است با وثوق در دوره دوم ریاست وزرایی او؛ در این مذکوره که کمره‌ای برای وساطت آزادی محبوسین رفته بود، وثوق گفت: «...من ابداً اطلاعی نداشم تا اینکه شبنامه‌ها را دیده و جزو لیست خودشان مرا هم نموده بودند. بهادرالسلطنه نزد من آمد و به من اشخاص آنها را نگفت و لیکن از من هر چه بود رفت و به آنها گفت و سرو سر خودشان با وزرای دیگر اظهار می کردند و به من چیزی نمی گفتند. و در این مدت هم غیر از دسته شما که آن همه فحاشی و حرف‌های ناهنجار به من می زندند حتی من یک وقتی فوق العاده در اندیشه افتادم بعضی به من گفتند که از کمره‌ای تأمین بگیر، اگر او تأمین داد مطمئن باش. تا آنکه اوضاع آنها به هم خورد. آن هم از ناحیه همان وزرایی بود که با آنها اسرار داشتند.<sup>۱</sup> وثوق نکته مهمی را فاش ساخت، او گفت کمیته مجازات به دست همان وزرایی بر باد رفت که از اسرار آنان آگاه بودند. به یاد آوریم اعضای کمیته مجازات در دوره دوم ریاست وزرایی علاءالسلطنه دستگیر شدند، بعد از آن هم نتوانستند عملیاتی مهم انجام دهند به استثنای قتل احمد خان صفا. می‌دانیم که این وزرا هم مستشارالدوله، ممتازالدوله و محتشم‌السلطنه اسفندیاری بودند. به عبارت بهتر وثوق می خواست بگویید همان کسانی که عده‌ای را به قتل تشویق می کردند و حامی آنان بودند، وقتی به مقصد نایل آمدند و او را سرنگون کردند، خود این گروه را لو دادند. به عبارت بهتر دیگر عملیات کمیته مجازات خار راه آنان بود و نه کمک‌کننده برای پیشبرد اهداف.

وثوق با وجود تکذیب کمره‌ای به حالتی نیمه شوختی و نیمه جدی گفت، شاید او جزو رهبران کمیته بوده باشد؛ حتی به شکلی تهدیدآمیز گفت پرونده آنها را می خواند و معلوم می کند. کمره‌ای ترسید و گفت: «شما رفاقت سابقه را افلأً در این مورد ملاحظه خواهید فرمود و اسم مرا قسمی می کنید که حک شده معلوم نشود.<sup>۲</sup>» یعنی اینکه او خواست وثوق به ملاحظه

۱. همان، ص ۸۳۲.

۲. همان، ص ۴۰۴.

۳. همان، ص ۴۰۴.

سابقه رفاقت نام او را از پرونده کمیته مجازات حذف کند. البته هم وثوق همین کار را کرد، با اینکه بعداً در جریان اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ حتی کسانی مثل یینش را دستگیر کردند، اما هرگز کسی متعرض کمره‌ای نشد. او خود از نظمیه خواست برای حمایت از دوستانش بازداشت شد که این بازداشت هم البته شبی بیش تر طول نکشید و روز بعد رهایش ساختند. وثوق با اینکه به شدت به دنبال معدوم ساختن کمیته مجازات بود، اما دستور داد پنجاه تومان کمک هزینه زندگی به خانواده برخی محبوسین داده شود. کمره‌ای پنجاه تومان را به همسر ارداقی داد، این پول باید سه قسمت می‌شد: شانزده تومان و شش ریال و سیزده شاهی آن به خانواده ارداقی، یک سهم برای همسر اسدالله خان منشی‌زاده و یک سهم هم به همسر عمامدالکتاب می‌رسید. باید در برابر پرداخت وجه از آنها رسید دریافت می‌شد. این در حالی بود که عمامدالکتاب با معیارهای آن دوره و قبل از دستگیری شخصی متمول به حساب می‌آمد.

به واقع از دوره صدارت عین‌الدوله مردم می‌خواستند تکلیف پرونده کمیته مجازات روش شود، اما با فروافتادن او استقرار مجدد مستوفی بر منصب صدارت و به دست گرفتن قدرت توسط صمصام‌السلطنه بعد از وی؛ پرونده مسیری دیگر طی کرد و در نهایت در دوره صمصام همان‌طور که دیدیم منجر به آزادی متهمین شد. با این وصف افکار عمومی می‌خواست تکلیف همان‌یابی این افراد روش شود و احکامی که در مورد آنان باید صادر گردد به اطلاع عموم مردم رسانیده شود. اندک اندک دوره حبس متهمین کمیته مجازات طول کشید، این بود که روز بیست و ششم ربیع‌الثانی وست‌داهل بار دیگر نامه‌ای خطاب به وزیر داخله نوشت و کسب تکلیف کرد که با بازداشت‌شدگان چه باید کند. او ظهور و سقوط پی در پی کاینه‌ها را مورد تذکر قرار داد و این‌که این وضع مانع از آن شده است تا محبوسین تکلیف قطعی خود را بدانند و نیز نظمیه از وظایف آئی خود آگاهی داشته باشد.<sup>۱</sup> رئیس نظمیه در عین حال زیر فشار افکار عمومی و مطبوعات و البته یاران محبوسین، نامه‌ای به اداره مدعی‌العمومی عدله نوشت و از آنها خواست پرونده اعضای کمیته مجازات را بررسی نمایند و نظر به اینکه بازداشت محبوسین بدون تعیین تکلیف قانونی دیگر غیر ممکن است، دستور دهنده تا پرونده مزبور به مقامات مربوطه احاله شود.<sup>۲</sup> درست زمانی که کاینه عین‌الدوله با خطر سقوط مواجه بود، وزارت داخله جوابیه‌ای در حاشیه نامه رئیس نظمیه نوشت و برای او ارسال کرد. در جوابیه آمده بود که اساساً پرونده کمیته مجازات به وزارت داخله ارسال نشده است و کارکنان آن وزارتتخانه به کلی از وجود پرونده بی‌اطلاع هستند و اطلاعات آنان در حد مطالبی است که از روزنامه‌ها به دست آورده‌اند!<sup>۳</sup> در همین زمینه استناد دیگری هم وجود دارد که مدعی است

۱. وستادهال به وزیر داخله، ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۶، سازمان استناد ملی ایران، ش ۲۱/۱۰۴-۱۸/۲۹۳-۲۹۲. ۲. همان.

۳. وزارت داخله به رئیس نظمیه، ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۴۳۶، سازمان استناد ملی ایران، ش. ۲۹۳-۱۸/۱۰۴/۲۱

پرونده کمیته مجازات به وزارت داخله ارجاع نشده و شاید هنوز در هیئت دولت مانده باشد. اما وستدائل به کار خود آشنا بود: او نامه‌ای به رئیس‌الوزرای جدید یعنی مستوفی‌الممالک نوشت که در عین حال منصب وزارت داخله را تصدی می‌کرد. در این نامه او نوشت در تاریخ دهم نوامبر گذشته پرونده کمیته مجازات را با نامه‌ای که رونوشتیش مجلداً ارسال می‌شود؛ شخصاً به قوام‌السلطنه داده است، او نوشت اگر این مراسله به وزارت داخله نرسیده باشد باید آن را از قوام مطالبه کرد.<sup>۱</sup> در آن تاریخ وستدائل ضمن اشاره به نامه‌ای که به وزارت داخله نوشته بود، اسمی مقتولین و بازداشت‌شدگان را قید کرده بود. وزارت داخله نامه‌ای به قوام نوشت و توضیحات نظمیه را بیان داشت که پرونده مزبور شخصاً به دست او داده شده است، تاریخ موضوع هم دقیقاً بیست و چهارم محرم سال ۱۳۳۶ بود. از قوام خواسته شد اگر پرونده مزبور در اختیار اوست، آن را به وزارت داخله ارسال کند تا این وزارتخانه به وظایف قانونی خود عمل نماید.<sup>۲</sup> قوام پاسخ داد که درست است، وستدائل پرونده را به او داده است اما او هم بعد از مطالعه اجمالی پرونده، آن را به هیئت دولت تقدیم کرده،<sup>۳</sup> یعنی به وظیفه قانونی خود عمل نموده است.

وستدائل برای اینکه خود را از شر کمیته مجازات و یاران آنها وا رهاند، نامه‌ای به روزنامه ستاره ایران نوشت و توضیح داد که بعد از بازداشت متهمین در دوره علاء‌السلطنه، طبق دستور مستشارالدوله پرونده باید به وزارت داخله ارجاع می‌شد، اما در این بین کاینه سقوط کرد و عین‌الدوله زمام امور را به دست گرفت و قوام‌السلطنه به وزارت داخله نایل آمد. زمانی که مستشارالدوله وزارت داخله را تصدی می‌کرد، یک مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد و به پرسش‌های مدیران جراید پاسخ گفت و خود هم مطالبی را عنوان کرد؛ اما مهم این است که وی ابداً سخنی از کمیته مجازات و پرونده آن به میان نیاورد.<sup>۴</sup> بعد از تغییر کاینه، مستشارالدوله پرونده را در اختیار قوام نهاد، او از آن تاریخ تا مدت‌ها بعد هم با قوام و هم با عین‌الدوله رئیس‌الوزرا گفتگو کرد و اصرار نمود تکلیف اعضای کمیته را مشخص نمایند؛ چون اقدامی انجام نشد؛ کمال‌الوزاره و چند تن دیگر را که استخلاص‌شان بدون اشکال بود به قید کفالت آزاد کردند. به اداره مدعی‌العمومی عدلیه هم اطلاع داده شد که پرونده را مطالبه نماید و تکلیف سایر زندانیان را از مجاری قانونی مشخص سازند، اما به ادعای ستاره ایران این کار صورت نگرفت.<sup>۵</sup> هدف ستاره ایران این بود تا مستشارالدوله را تبرئه نماید و قوام را مقصر به

## ۱

۱. رئیس نظمیه به مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرا و وزیر داخله، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۴/۳۲-۱۸/۱۰۴.

۲. مستوفی‌الممالک به قوام‌السلطنه، ۳۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۱۹-۱۸/۱۰۴.

۳. قوام‌السلطنه به مستوفی‌الممالک، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۶-۱۸/۱۰۴.

۴. نوبهار، ش ۸ پنجشنبه ۸ رمضان المبارک ۱۳۳۵، ۲۸ ژوئن ۱۹۱۷، «ملقات با آقای وزیر داخله».

۵. ستاره ایران، سال سوم، ش ۹۴، ۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ص ۲.

تعویق افتادن پرونده جلوه دهد، به یاد آوریم قوام برادر وثوق بود. گردانش گان واقعی کمیته مجازات همراه با ارگان مطبوعاتی شان یعنی روزنامه ستاره ایران توپ را به میدان قوام انداختند تا او را متهم سازند، قوامی که برادرش یعنی وثوق‌الدوله از سوی همین کمیته مجازات تهدید به مرگ شده بود.

نقشه هر چه بود، کار با موقفيت پيش رفت، فراز و نشیب پرونده استمرار یافت، عین الدوله برافتد و بار دیگر مستوفی ریاست وزرایی را به دست گرفت. اردیبهشت سال ۱۲۹۷ صمصام‌السلطنه جای او را گرفت، این بار اعضای کمیته از حبس خارج شدند، اینان در منزل ابوالفتح‌زاده تحت نظر قرار گرفتند.

جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ عدیله از وزارت داخله خواست هرچه سریعتر پرونده متهمین کمیته مجازات به مقامات ذی‌ربط ارسال شود تا در مورد حسین خان لله مشهور به سردار افخمی مرتبط با کمیته مجازات که هنوز در بازداشت به سر می‌برد، تعیین تکلیف نهایی انجام گیرد.<sup>۱</sup> جواب وزارت داخله باز هم سربالا بود: پاسخ داده شد پرونده متهمین کمیته مجازات در هیئت دولت است و امروز هم روز دوشنبه و تعطیل است، بنابراین امکان تشکیل جلسه هیئت دولت و گفتگو راجع به این موضوع وجود ندارد.<sup>۲</sup> در همین اوضاع و احوال مدعی‌العموم دادگاه بدوى از اداره نظمه خواست فعلاً تا تعیین تکلیف بازداشت‌شدگان کمیته مجازات، از طرف دولت مکانی تهیه و در اختیار آنان قرار داده شود تا «رفع شکایت آنها از حیث وضعیت تحمل ناپذیر محبس نظمه شده باشد تا تصمیم دولت معلوم گردد».<sup>۳</sup> می‌بینیم که حتی قبل از اینکه مکاتبات وزارت‌خانه‌های عدیله و داخله صورت گرفته شده باشد، محبوسین را به جای بهتری انتقال دادند که همان خانه ابوالفتح‌زاده بود.

#### ۱۸. ریاست وزرایی مجلد وثوق و محاکمه اعضای کمیته

در شهریور ۱۲۹۶ برخی از مرتبطین با کمیته مجازات مثل دکتر احیاء‌السلطنه در ملاقات‌های خصوصی با امثال کمره‌ای صریحاً از تغییر رژیم سخن به میان می‌آورند. افرادی مثل احیاء‌السلطنه بر این باور بودند که باید بین تهران و رشت و تبریز ارتباط برقرار گردد و با گسترش شورش حکومت قاجار را برانداخت.<sup>۴</sup> حتی شخصی مثل صمصام‌السلطنه هم به این نتیجه رسیده بود باید رژیم قاجار را تغییر داد، اما مسئله این بود که سردار ظفر با او معارض

۱. وزارت عدیله به وزارت داخله، جمادی‌الثانی ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۲۹۳-۱۸/۱۰۴/۳۳.

۲. وزارت داخله به وزارت عدیله، سی ام جمادی‌الثانی ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۲۹۳-۱۸/۱۰۴/۱۴.

۳. ایران، سال دوم، ش ۲۳، ۱۹۵۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶، ص ۳.

۴. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۰۰۵.

بود.<sup>۱</sup> باز هم در شهریور ۱۲۹۶ شایع شد اعضای باقی‌مانده کمیته مجازات در بازداشت نظمیه، یعنی ارداقی، عمامه‌الکتاب، مشکوكة‌الممالک، محمد علی خان برادر حسین خان لله و مهدیخان مرخص خواهند شد. کمره‌ای به ملاقات اینان شافت، محبوبین «گفتند ما نمی‌خواهیم با این افتضاح مرخص شویم، ما را با جانی‌ها و قطاع‌الطريق‌ها یکسان، بلکه پست‌تر» کرده‌اند. کمره‌ای نوشت بعد از این سخنان «واقعاً دلم باز تجدید احتراف را نمود». بازداشت‌شدگان گفتند کار آنان مربوط به دادگاه نظامی است و بعيد به نظر می‌رسد به این زودی‌ها و آسانی‌ها اینان را آزاد نمایند.<sup>۲</sup>

برای آزاد ساختن اعضای کمیته مجازات دست به دامان نصرت‌الدوله هم شدند. نصرت‌الدوله به دعوت کمره‌ای به خانه‌اش آمد، در حالیکه «خبلی مسرور شد که من اظهار میل به ملاقات او نمودم». از نصرت‌الدوله خواسته شد «می‌خواهم آنها مرخص و به دست شما مرخص شوند». نصرت‌الدوله پاسخ داد احمد شاه شخصاً با این افراد طرف است، شاه فارغ از عضویت افرادی در کمیته مجازات، به دلیل اینکه آنها را طرفدار جمهوری و مخالف خودش می‌دید، با آنان خصومت می‌ورزید. او در ادامه توضیح داد:

«من مدت‌ها زحمت کشیدم و به شاه عرض نمودم که من به واسطه رفت و آمد با شما مورد حملات و نسبت‌های افترآنه مردم به واسطه رقابت یا حسادت شده‌ام و از شما هم هیچ متفع نشده‌ام و اگر چیزی برای شما ضرر نداشته باشد و برای ما نفع داشته باشد شما هم نباید مضایقه نمایید و او عمل محبوبین است، چون آنها که مجازات نمی‌شوند، پس بهتر این است آنها را عفو عمومی بدھید. این قدر شد که با مجالس متعدده شاه را حاضر نمودم که ضدیت ننمایند. بعد شاه گفتند که من نباید آنها را مجازات یا مستخلص نمایم. هر چه باید بشوند با عدله و هیئت دولت است. آنها باید بکنند.»<sup>۳</sup>

تحلیل نصرت‌الدوله این بود که به هر حال شاه شاگرد ناصرالملک بوده، پس نمی‌خواهد مسئولیت کاری را عهده‌دار شود که در مورد آن تردید دارد، شخص نصرت‌الدوله هم بر همین باور بود. اما شاه را راضی کرده بود اگر دولت در مورد آزادی محبوبین پیشنهادی داد، او هم مخالفت نکند: «این قدر کار بیشتر از من بر نمی‌آید». او توضیح داد شاه آنقدر با سران کمیته مجازات بد بود که وستدائل رئیس نظمیه را بدون اطلاع دولت می‌خواست و از او در مورد روند بازجویی دستگیر شدگان استفسار می‌کرد. شاه تمام پرونده اعضای کمیته مجازات را خودش شخصاً خوانده بود، «هیچ استبعادی نداشت که به وستدائل بگویید آنها را در محبس تلف نمایند». نصرت‌الدوله توضیح داد به واسطه اقدامات او شاه اندکی از ضدیت با

۱. همان، ص ۱۵۸۴.

۲. همان، ص ۱۰۰۵.

۳. کمره‌ای، ج ۱، ص ۲۸۸.

دستگیرشدگان منصرف شده اما به طور قطع خودش ابتکار عمل عفو و بخسودگی را به دست نخواهد گرفت. باید در هیئت دولت پیشنهاد شود و سپس او هم در این زمینه دستخطی صادر نماید: «حال اگر این وزرا سر کار خواهند بود کاری بکنید که آنها این پیشنهاد را بنمایند، اما اسم من برده نشود که او نزد شاه کاری می‌کند»، دلیل امر از نظر نصرت‌الدوله این بود که اگر بدانند او در این زمینه وساطت می‌کند، اقدامی صورت نخواهند داد و «اگر کاینها منحل شود صبر نماید تا کاینها دیگر بباید سر کار».¹

وثوق علی‌رغم میل ضدتشکیلی‌ها و گروه هوادار کمیته مجازات بار دیگر به ریاست وزرایی نایل آمد، وی این بار دستور داد کسانی از اعضای کمیته مجازات که آزاد شده‌اند مجدداً دستگیر شوند و برای کسانی که در منزل ابوالفتح‌زاده هستند پرونده تشکیل گردد و متهمین بار دیگر تحت بازجویی قرار گیرند. این بار پرونده به سرعت به جریان افتاد، وستاده‌ل خود را از ماجرا کنار کشید و کار را یکسره به عدیله سپرد. به قول بهرامی پرونده کمیته تا دوره دوم ریاست وزرائی وثوق معطل مانده بود، تا این‌که «دوباره وثوق‌الدوله زمامدار و رئیس‌الوزرا شد، این دوسيه در محاکم عدیله بی تکلیف مانده بود و قضات جرأت رسیدگی و صدور رأی نمی‌كردند».²

به‌واقع اعضای کمیته مجازات سه بار دستگیر شدند: بار اول که میرزا باقر خان پدر و عبدالله خان بهرامی آنان را نجات دادند، در آن زمان علاء‌السلطنه ریاست وزرایی را به دست داشت. بار دوم ماه شوال ۱۳۳۵ بود که نه ماهی را هم در بازداشت به سر بردن، اما بالاخره در دوره صمصم‌السلطنه آزاد گردیدند. بار سوم وقتی بود که وثوق قدرت را مجدداً به دست گرفت.

به‌دبیال دستگیری مجدد اعضای کمیته مجازات، چند تن از اجزای عدیله هم توقيف گردیدند. سید محمد نامی که رئیس محکمه استیناف بود به جرم صدور حکم استخلاص رشید‌السلطنه و سید مرتضی؛ بازداشت شد. فیلسوف‌السلطنه طبیب قانونی عدیله به جرم این‌که گواهی بیماری این دو را به دروغ صادر کرده بود، نیز شیخ علی‌اصغر گرگانی مدعی‌العموم که حکم استخلاص چند تن از قاتلان را صادر کرد، محمود خان یاور نظمیه به جرم تسهیل مراوده اعضای کمیته مجازات و به جرم این‌که پول‌های رشید‌السلطنه را به امانت نگهداشته بود، در زمرة دستگیرشدگان بودند.³ با این‌که رشید‌السلطنه و حسین خان لله به چند فقره قتل اعتراف کرده بودند، اما «اجزا عدیله و رئیس محکمه استیناف و مدعی‌العموم حکم به

۱. همان.

۲. خاطرات بهرامی، ص ۵۲۱.

۳. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۳۸۲.

استخلاص صادر نموده بودند<sup>۱</sup>.

درست به هنگام سومین دوره دستگیری سران کمیته مجازات که با دوره دوم ریاست وزرایی و ثوّق همزمان بود، صفت‌بندی مطبوعات شکل نوینی به خود گرفت و اینان حداقل در این ارتباط مواضع شفافی ارائه کردند. روزنامه ستاره ایران و صدای ایران به حمایت از کمیته: نظمه را آماج حمله قرار دادند، کوکب ایران علیه کمیته موضع گیری کرد و دستگیرشدگان را قاتل و مجرم دانست، به عبارتی از دید کوکب ایران جرم دستگیرشدگان محرز بود. روزنامه رعد که در این زمان از عملیات دولت وثوق حمایت می‌کرد، مقاله‌ای منتشر کرد که هم شکایات بازماندگان قتل‌های کمیته را منعکس می‌کرد و هم بخشی را به بازداشت تأثیر آور متهمین اختصاص می‌داد، در این مقاله وضعیت بهم ریخته خانواده‌های دستگیر شدگان تشریح شده بود؛ رعد تقاضا کرد سرنوشت هر دو طرف دعوا مشخص گردد و به این پرونده خاتمه داده شود.<sup>۲</sup>

وقتی وثوق به جای صمصم قدرت را به دست گرفت، نخستین اولویت او تأمین امنیت و آرامش داخلی و مبارزه با بر هم زنندگان نظم عمومی بود، پس تعیین تکلیف نهایی با اعضای گروه مزبور به سرعت در دستور کار او قرار گرفت. وثوق در دوره نخست رئیس وزرایی خود مورد تهدید کمیته واقع شده بود، او در مقطعی حتی بعد از اینکه از منصب خود استعفا داد از بیم این تهدیدها نمی‌توانست از خانه بیرون آید. اما این بار تصمیم گرفته بود امنیت را مستقر کند.

روز آخر شوال آن سال، بالاخره مشخص شد بار دیگر محاکمه اعضای کمیته در دستور کار واقع شده است، ظاهراً وستادهل؛ یهودی انگلیسی نژاد سوندی‌الاصل طهرانی المسکن<sup>۳</sup>، رئیس نظمه به وثوق گفته بود برعی از بزرگان قوم مثل مستشارالدوله صادق، ممتازالدوله و حکیم‌الملک با آنان مرتبط بوده‌اند.<sup>۴</sup> اینان را دستگیر کردند تا سرنخ‌های جدیدی به دست آورند. همزمان برخی از دمکرات‌ها مثل ملک‌الشعرای بهار، میرزا محمد نجات، دکتر حسن خان احیاء‌الملک و عده‌ای دیگر در صدد برآمدند بار دیگر حزب را فعال سازند، اینان از ریاست وزرایی وثوق حمایت می‌کردند.<sup>۵</sup> این هم خود از عجایب روزگار بود که چگونه دکتر احیاء‌الملک و میرزا محمد نجات، دو فردی که با گروه ضدتشکیلی مراوده داشتند و از عملیات افراطی حمایت می‌کردند، اینک از وثوق دفاع می‌نمودند.

۱. همان، ص ۵۷۴، به نقل از شیخ ابراهیم الموتی.

۲. رعد، سال نهم، سوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، «ورثه مقتولین...».

۳. کمره‌ای، ج ۱، ص ۵۴۲.

۴. همان، ص ۳۸۲.

۵. همان، ص ۳۸۴.

در دوره صمصام عده‌ای از تظاهرکنندگان که مسجد شاه را کانون فعالیت‌های خود کرده و برای روی کار آمدن مجدد وثوق تلاش می‌کردند بازداشت شده بودند، این بار بلافصله آنان را رها ساختند و در مقابل کلیه متهمین کمیته مجازات را دستگیر ساختند. برای به قدرت رسانیدن وثوق، عده‌ای در مساجد تهران و صحن حضرت عبدالعظیم تظاهرات به پا کردند و از روی کار آمدن او حمایت نمودند.<sup>۱</sup> این تحرک به نتیجه رسید، صمصام فرو افتاد و وثوق به جایش به ریاست وزرایی رسید. در این ایام بار دیگر جو خنه‌های ترور فعال شدند، درست مقارن همین احوال، فتح‌السلطنه در شمیران با سه گلوله ترور شد، این ترورها برای این انجام می‌شد تا بحث کمیته مجازات و محکمه مجدد آنان تحت الشعاع واقع شود. به‌موقع ضاربین می‌خواستند به وثوق ضرب شستی نشان داده باشند. فتح‌السلطنه جان به در بردا، اما گفت زمان وقوع ترور بیمار بوده و دکتر یونس خان حکیم برای معالجه او آمده بود. وی به طیب خود مظنون بود، زیرا او بی موقع و بدون دلیل به نزد فتح‌السلطنه رفت و «در موقع خالی شدن تیر ابداً وحشتی نکرد». <sup>۲</sup> با اینکه پرونده قتل اعضای کمیته در عدله گشود، اما رئیس نظمیه وستاده‌هل بر این باور بود که اینان با همدستی مستوفی و حکام و قضات عدله آزاد شده‌اند.<sup>۳</sup> نکته جالب این است که کمیته‌های ترور وقتی فعال می‌شدند که گروه مخالفین تشکیلی قدرت را به دست داشتند: در دوره وثوق اینان کمیته خود را فعال کردند، در دوره عین‌الدوله احمد خان صفا و عده‌ای دیگر را کشتند و این بار هم باز در زمینه ترور فعال شده بودند، ترور فتح‌السلطنه تنها یکی از این موارد بود.

## ۱۹. فرجام کار

بالاخره در دوره وثوق بار دیگر اعضای از بند رسته کمیته مجازات را دستگیر کردند. کمراه‌ای هرچه تلاش کرد مانع قدرت‌بابی مجدد وثوق شود موفق نشد، او می‌دانست اگر وی باز هم رئیس‌الوزرا شود، در وهله نخست اعضای کمیته را مجازات می‌کند. کمراه‌ای تنها کاری که توانست بکند این بود که اعضای کمیته را در دوره صمصام رها کرد. اما این امر موقتی بود. به تاریخ دوم سپتامبر ۱۲۹۷، محکمه فوق‌العاده، حکم محکومیت اعضای کمیته مجازات را به این شرح صادر کرد: منشی‌زاده، ابوالفتح‌زاده و مشکوک‌الممالک به تبعید و پانزده سال حبس محکوم شدند، دو تن نخست را به کلات نادری تبعید نمودند. رشید‌السلطان و حسین خان لله که به چند فقره قتل اعتراف نموده بودند، به اعدام محکوم شدند و میرزا علی اکبر خان ارداقی

۱. حیات یحیی، ج ۲، ص ۹۸.

۲. کمراه‌ای، ج ۱، ص ۳۹۷.

۳. همان، ص ۲۸۹.

و عمادالکتاب به پنج سال حبس.<sup>۱</sup> میرزا عبدالحسین ساعت‌ساز، به اتهام مشارکت در قتل اسماعیل خان و همراهی با کریم دواتگر، رشیدالسلطان و سید مرتضی، به پانزده سال زندان محکوم شد. میرزا علی زنجانی و محمد علی خان برادر حسین خان‌لله و حاجی علی‌اصغر متهم شدند که جزو تروریست‌های کمیته بوده‌اند، اما با اینکه برای انجام قتل آماده بودند، فرصت لازم را برای این کار نیافتنه‌اند. این سه تن به ده سال حبس محکوم گردیدند.<sup>۲</sup>

روز شنبه شانزدهم ذی‌قعده ۱۳۳۶ کمره‌ای به ملاقات ارادقی رفت، او از قول وستدائل رئیس نظمیه نقل کرد که سه روز قبل یعنی سیزدهم آن ماه، گفته است در امر گرفتاری اعضای کمیته دخالتی نداشته و این امر به دستور وثوق صورت گرفته. نیز وعده داد با رئیس‌الوزرا و وزیر عدلیه گفتگو کند تا آنها را آزاد نمایند و یا تکلیف‌شان را مشخص سازند. اما روز دوشنبه هیجدهم ذی‌قعده آن سال حسین خان‌لله را در میدان توپخانه بهدار آویختند. کمره‌ای که جنازه او را بر سر دار دیده بود، نوشت: «دیدم قلبم در حال تموج و انقلاب. تفهمیدم از انبساط و مسرت است یا از حزن... گفتم ای حسین، ای دارای اسمی مختلفه، ای کسی که مدتی به اسم الله و بعد لوز<sup>۳</sup> و حالا لala شدی، تو چه لوز ناسفته بودی که حالا سفته و درخشانی طبیعی تو معلوم شد. تو اگر قاتل آقا میرزا محسن بودی چون لابد با نیت پاک این اقدام را کرده خیلی مقام عالی داشتی، متها ما نمی‌دانستیم و اگر به شبهه و افتراء و تهمت و اغراض تو را به این مقام عالی رساندند، پس باز مظلوم هستی. چقدر کوچک و پست در انتظار ما بودی و چقدر بزرگ شدی». <sup>۴</sup> سید عبدالرحیم خلخالی نقل می‌کرد که در محبس رشیدالسلطان گفته است دلم می‌خواهد سر مرا ببرند تا از هر قطره خون من یک رشیدالسلطان تولید شود، نیز اگر می‌خواهند بهدارم کشند، تنفسی کنم تا نفس روحی به آزادی طلبان بدهد.<sup>۵</sup>

قبل از حسین‌لله، رشیدالسلطان را بهدار آویخته بودند. کمره‌ای که وثوق‌الدوله را «رئیس الاشقيا»<sup>۶</sup> می‌دانست، از قول رشیدالسلطان در پای چوبه دار نوشت: «ای مردم تقصیر من این بود که وثوق‌الدوله پول هم به من داد که من صمصم‌السلطنه را ترور نمایم، من قبول نکردم و گفتم کسی که خیانت به ایران نکند، من او را دشمن نیستم. از این جهت مرا می‌کشند. مرده باد بریتانیا و کارکنان او، زنده باد ایران و جوانان با غیرتش». ظاهرآ شرح ماجرا به این شکل بوده که صد تومان از سوی وثوق‌الدوله به توسط مشهدی حسین فشنگچی به رشیدالسلطان داده بود

۱. باختر، دوره سوم، ش ۱۰۰، ۲۷ بهمن ۱۳۲۱، ص ۳.

۲. حکم محکمه فوق العاده در مورد کمیته مجازات، ۲۴ ذی‌قعده ۱۳۳۶، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۳۲۰۸۰-ن.

۳. یعنی جواهر و مروارید.

۴. کمره‌ای، ج ۱، صص ۴۴۴-۴۴۵.

۵. همان، ص ۴۷۳.

۶. همان، ج ۲، ص ۱۰۸۳.

و مبلغی هم به سید مرتضی؛ وظیفه آنان این بوده که صمصام را ترور نمایند. رشید پول را پس داده بود. اما درست روز بهدار زدن این دو «شنیدم حسین فشنگچی و سید مرتضی که در قلهک هستند، فرار آنها و تحصن در آنجا دستورالعمل و تصنیعی برای رد گم کردن است.»<sup>۱</sup> آن روز روزنامه نیمه رسمی ایران به مدیریت برادر ملکالشعرا بهار بعد از اعدام این دو تن متشر شد، حال آنکه معمولاً قبل از طلوع آفتاب و سحر توزیع می‌گردید، در روزنامه آمده بود این دو به اعدام محکوم و دو تن دیگر یعنی منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده به تبعید و پانزده سال حبس محکوم شده‌اند. این در حالی بود که هنوز می‌گفتند پرونده حسین خان لله یافت نشده و معلوم نیست او قاتل باشد، اما اتهام رشیدالسلطان مشخص بوده و معلوم شده او قاتل است؛ از همه مهم‌تر اینکه این افراد محاکمه نشده بودند، به عبارتی به ادعای کمره‌ای حکم بدون تشکیل محکمه صادر شده بود، این سخن واقعیت نداشت. این حسین خان لله به قول کمره‌ای «دمکرات اسمی» بود، او می‌گفت به همین دلیل به تشکیلات آنان صدمه خورده است و «ما را می‌خواهند بترسانند که تمکین تشکیلیون را بنماییم.»<sup>۲</sup>

واقعیت قضیه این است که حتی صمصام هم مثل بسیاری از رجال سیاسی دیگر از تشکیل کمیته مجازات و گردانندگان آن مطلع بود و بالاتر اینکه با آنان تماس داشت. خود صمصام بعد از قتل حسین لله و رشیدالسلطان گفت آنها یک بار تک تک به نزد او آمده‌اند، او به آنان گفته است رئیس نظمیه در کمینشان نشسته و قبل از اینکه او اینان را دستگیر سازد؛ فکری کنند تا دستگیر نشونند. نیز صمصام گفت سال گذشته بهادرالسلطنه به شمیران آمد و به او گفت به شاه بگویند کمیته مجازات در خدمت اوست. شاه گفته بود آنان را تعقیب نمی‌نماید ولی لازم نیست آنها هم بگویند حاضرند به شاه کمک کنند و «خیلی تکذیب از بهادرالسلطنه نمود.»<sup>۳</sup>

سید عبدالرحیم خلخالی جزو محدود افرادی بود که از پشت پرده بسیاری مسائل اطلاع داشت، او در ملاقاتی که با کمره‌ای در راه رفتن به مجلس ترحیم ابوالفتح‌زاده داشت نکات مهمی افشا کرد. طبق این اطلاعات، شاید ساده‌ترین نیروی کمیته همین حسین خان لله بود، مردی از طبقه معمولی جامعه که فریب مشتی شعارهای رندهای به ظاهر خیراندیش را خورد و جان خود را در این راه گذاشت. شاید اندکی بیش از دو ماه قبل از بهدار آویخته شدن حسین خان، او همراه با عده‌ای دیگر در جلسه‌ای واقع در خانه دکتر امیرخان طیب نظمیه دعوت داشت. در این میهمانی بیست تن شرکت داشتند و به شکلی شایان پذیرایی شدند، در این میهمانی مشروبات الکلی هم وجود داشت که حسین خان لله به افراط نوشید. حسین

۱. همان، ج ۱، ص ۴۴۵.

۲. همان، صص ۴۴۷-۴۴۸.

۳. همان، ص ۴۹۵.

فشنگچی، میرزا احمدخان برادر سالار فاتح مازندرانی، میرزا علیخان زنجانی، میرزا عبدالحسین شفاءالملک و چند تن از اجزای تأمینات از دیگر میهمانان این جلسه بودند. در آن روز دو سه تن برای اینکه مخبرالسلطنه را به قتل برسانند، معین می‌شوند. صدرایی و فشنگچی با مرکز اصلی چنین تصمیم‌گیری مرتبط بودند، صدرایی که با «مقامات عالی ترورها یکی بود»، به حسین لله این‌گونه وانمود کرد که با مخبرالسلطنه دوست است و بر عکس با وثوق، نصرتالدوله و عدلالملک باطنًا دشمن است، صدرایی ظاهراً در آن جلسه نبود و این‌گونه وانمود ساخت که طراح ترور را که حسین فشنگچی است لو داده است و از اصل ماجرا خبر ندارد. حسین لله که مردی بود ساده لوح، به گمان اینکه صدرایی از ماجرا بی‌اطلاع است و به راستی با مخبرالسلطنه رفاقت دارد، شرح نقشه را به او می‌گوید. صدرایی هم خبر را به مخبرالسلطنه رسانید، او صد تومان هم به صدرایی داد تا به حسین لله بدهد و خرج نماید. وقتی در جلسه منزل دکتر امیرخان همه مست شدند؛ حسین لله بسیاری از اسرار را لو داد، او گفت باید نصرتالدوله و وثوق و سید ضیا و عدلالملک را به قتل رسانید و خودش هم زمینه‌های آن را فراهم ساخته است. او از این مسئله غافل بود که حسین فشنگچی با خود وثوق مرتبط است، به عبارت بهتر وثوق در کمیته مجازات نفوذ کرده بود. اینک همه فهمیدند حسین خان نجات‌دهنده مخبرالسلطنه است و می‌خواهد وثوق و نصرتالدوله را به قتل رساند. این ماجرا قبل از ریاست وزرایی وثوق روی داد. همین که وثوق اندکی بعد قدرت را به دست گرفت، زمان خان بهادرالسلطنه یکی از اجزای نظمیه را واسطه خود با این تشکیلات قرار داد. او به زمان خان دستور داد به نزد نصرتالدوله برود و فهرستی را که او می‌دهد دستگیر نماید. در این لیست نام سیدمرتضی هم آمده بود، اما وی اینک به قلهک رفته بود. عده‌ای هنوز نمی‌دانستند که در واقع او هم برای وثوق کار می‌کند، رفتن او به قلهک هم برای رد گم کردن بود. با هماهنگی نظمیه، دولت وقت و سفارت بریتانیا سید مرتضی را فراری دادند. میرزا علی خان زنجانی هم تروریستی بود که تدین - زمانی که در رشت به سر می‌برد - او را مزدور خود کرد. او را جزو تروریست‌ها دستگیر کردند و به نظمیه آوردند تا اسرار محبوسین را بر ملا سازد. این زنجانی را مثل عده‌ای دیگر از اعضای کمیته نظیر محمد علی خان برادر حسین خان لله و حاج علی عسگر به ده سال حبس و تبعید محکوم ساختند. زنجانی بعد از اعلان حکم به وثوق نامه‌ای خصوصی نوشت و رئیس‌الوزرا هم دستور داد در حکم این سه تن تجدیدنظر شود.

درست هنگامی که متخصصین در مسجد شاه بست نشسته و برای صدارت وثوق تلاش می‌کردند، قتلی اتفاق افتاد که راز آن نامکشوف ماند. فردی از اعضای نظمیه به نام مازور احمدخان استوار به قتل رسید. عوامل قتل همه اجزای نظمیه بودند. علی‌الظاهر هیچ ارتباطی بین این قتل و کمیته مجازات وجود نداشت، اما روایتی خلاف این را اثبات می‌کند. سید

عبدالرحیم خلخالی فاش ساخت استوار به دست سید مرتضی از عوامل کمیته به قتل رسیده است، علت قتل هم این بود که وی راز مهمی را افشا کرده بود. ماجرا از این قرار بود که نصرت‌الدوله و وثوق‌الدوله مسجد شاه را سنگر کرده بودند تا به قدرت دست یابند. آنها می‌خواستند با نیروی فرقه‌ها، ژاندارم و نظمیه قدرت را قبضه نمایند. استوار این نقشه را می‌دانست به همین دلیل تلاش کرد آن را خشی سازد، به همین دلیل او را کشتند. دیدیم که سید مرتضی اینک آلت فعل منیات وثوق‌الدوله شده بود، از سویی وثوق تلاش کرد رشید‌السلطان را هم عامل خود سازد. ظاهراً به رشید‌السلطان گفته بودند صمصم را به قتل رساند، اما او گفته بود دیگر وارد کارهای تروریستی نمی‌شود. اشتباه رشید‌السلطان این بود که ماجرا را به وستداهل که خود در گیر ماجرا بود اطلاع داد. ظاهراً اندکی بعد که وثوق قدرت را به دست گرفت، او به همین دلیل بهدار مجازات آویخته شد. وثوق تلاش داشت با تشویق اعضای کمیته مجازات، سران گروه ضدتشکیلی را هم به قتل رساند، به طور مثال نام سید محمد کمره‌ای و میرزا تقی خان بیشن را جزو گروهی آورده بودند که باید ترور می‌شدند، اینان رهبران گروه ضدتشکیلی بودند.<sup>۱</sup> بعد از این ماجراهای بیشن که وسایل رفاه خود را فراهم آورده بود تا به طور عادی زندگی کند، مجبور شد زندگی مخفی پیشه کند. بیشن هم در زمرة افرادی بود که به نحوی از انحا با سران کمیته مجازات محشور بود، به همین دلیل او از شبکه مرتبط با این تشکیلات مطلع بود و می‌دانست همه از سوی نظمیه مظنون تلقی می‌شوند، بیشن از نتیجه تحقیقات خود، دوستان و همفکرانش را مطلع ساخت، در حالی که از ترس مخفی شده بود. به همین سیاق سایرین هم اطلاعات خود را به کمره‌ای می‌رسانیدند، به طور نمونه مرأت‌الممالک یکی از مظنونین روز پانزدهم صفر ۱۳۳۷، کمره‌ای را مطلع ساخت که «کاغذی خطی به بیشن رسیده بود که تو<sup>۲</sup> و کمره‌ای و مرأت‌الممالک<sup>۳</sup> و محمود[پهلوی] و عدل‌الملک [دادگر] و دو سه نفر دیگر که مشغول بعضی کارها شده‌اید، شب‌ها باید خودتان را حفظ نماید که محل خطر هستید و اگر به شما تکلیف بیرون رفتن را بنمایند، صلاح این است بروید. مرأت گفت گمانم خط عدل‌الملک بود.»<sup>۴</sup>

کمره‌ای برای کمک به خانواده محبوسین باقی مانده حتی سراغ سردار جنگ هم رفت، بعد از ملاقات و قدری صحبت و چایی و سیگار بلند شده چون خود او متظر شدم اظهاری نماید و نکرد، متذکر شدم، قبول نمود که به قدر قوه مساعدت نماید، اما به گرمی و میل به این مساعدت ندیدمش.» توضیحات بعدی کمره‌ای از حیث نشان دادن روانشناسی تاریخی رجال ایران در این مقطع بسیار جالب است: «البته همچه مملکتی که این اشخاص با این اخلاق،

۱. همان، صص ۵۶۰-۵۶۱.

۲. یعنی تقی بیشن.

۳. همان، ص ۷۰۷.

خوب‌ترین اهالی باشند و تمام توجه آنها به این باشد که نمایش عمارت، لباس و اسباب خود را به مردم بدهند و ابدأ از روی طبیعت، فکر اشخاص فداکار بزرگ نباشند و شاید این مقدار مساعدت هم به رودرواسی باشد، البته آن مملکت باید به اسارت رود.»<sup>۱</sup>

در عین حال کمره‌ای روابط خود را با سفارت آلمان حفظ کرده بود. یکی از رابطان کمره‌ای با زومر، احمد خان متین‌الدوله بود. به طور نمونه وقتی احمدعلی سپهر به دنبال اتهام همکاری با کمیته مجازات، از منصب منشی‌گری سفارت آلمان کنار رفت، کمره‌ای به زومر پیام داد محمد تقی بینش را جای مورخ‌الدوله منصوب نمایند. زومر از طریق متین‌الدوله پاسخ داد از اینکه کمره‌ای به چشم دشمنی او را نمی‌نگرد، خوشحال است. او گفت فعلًاً برای بینش نمی‌تواند کاری کند؛ اما توضیح داد تلگرافی به آلمان می‌زند و در این زمینه کسب تکلیف می‌کند. او گفت باید: «قسمی نمایش بدhem که یک نفر منشی برای سفارتخانه لازم است. تا یک ماه دیگر امیدوارم جواب مساعد از برلن بیاید.»<sup>۲</sup>

به هر حال وقتی وثوق بقاوی کمیته مجازات را تحت تعقیب قرار داد، عده‌ای از تروریست‌ها به قلهک گریختند، سفارت بریتانیا به دولت وثوق اطلاع داد مانع گرفتاری آنان نیست. دولت هم چند تن را مأمور ساخت تا فراریان را دستگیر سازند، اما کخدای قلهک آنان را فراری داد. نظمیه عده‌ای سوار را برای دستگیری آنان تا شهرستانک اعزام کرد، «سوارها هم بر می‌گردند و می‌گویند ما نتوانستیم پیدا نماییم و خود آن سوارها گفته بودند ما آنها را هم اگر می‌دیدیم اغماض می‌کردیم.» کمره‌ای بر این باور بود که «تمام اینها تصنی است، چه که خود وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله ترور [ریست] تهیه کرده بودند و ترور[ریست]های آنها هم مثل حسین فشنگچی و غیره گیر افتاده بودند، خود دولت به مساعدت وستداهل که آنها را به جهت رد گم کردن می‌گیرد و می‌گریزاند به آنها دستور می‌دهد بروند قلهک. بعد از شدت تقلب و گول زدن عامه که دولت چقدر با ترور[ریست]ها ضد است و خودش ترور[ریست] ندارد سوار می‌فرستد، از آن طرف آنها را از قلهک می‌گریزاند. از آن طرف عده‌ای آژان که عقب آنها مأمور می‌کند، آژان‌هایی می‌فرستد که صرف نظر از آنها بکند. تمام اینها حقه‌بازی است.»<sup>۳</sup>

با این وصف اعدام حسین خان لله معماقی شده بود. کمره‌ای برای اینکه موضوع را کشف کند، به وزارت دریار رفت و در آنجا نصرت‌الدوله را در حال خروج در حیاط دریار ملاقات کرد. کمره‌ای گفت در پرونده حسین خان لله چیزی که نشان دهد او مجرم بوده وجود نداشته و دلیلی بر محکومیت او موجود نبوده است. او پرسید محکمه او کی تشکیل شده و چه کسانی

۱. همان، ص. ۶۲۶.

۲. کمره‌ای، ج. ۲، ص. ۲۰۶.

۳. همان، ص. ۴۸۰.

در این امر دخیل بوده‌اند؟ معلوم شد شب قبل شیخ علی اصغر مدعی العموم و آقا میر سید محمد قمی را نظمیه جلب کرده است. قرار بر این بوده که میرزا عبدالرحیم خان مدعی العموم را هم بگیرند که نصرت‌الدوله مانع شده است. نصرت‌الدوله گفت محاکومین به هنگام اعدام بیمار بوده‌اند، نیز با مطالعه پرونده حکم برائشان صادر شده بود. کمره‌ای به نصرت‌الدوله توبید که «به این اندازه اسب‌دوانی لازم نیست. قدری فاج زین را هم نگهدارید.»<sup>۱</sup> همان روز او به ملاقات وثوق رفت، اما به قول خودش به علت شلوغی صف ملاقات‌کنندگان به انتظار نشست و بعد هم فقط یادداشتی گذاشت و بیرون رفت. نوشه‌های کمره‌ای در باب این ماجرا خواندنی است، او نوشته:

«من نمی‌دانستم که در نظمیه به زور ته تنگ و کشیده و بی‌خوابی محبوسین را به اقرار می‌آورند. من نمی‌دانستم که قضاط محاکم باید در تحت اوامر و اراده و ستدahl باشند. من نمی‌دانستم که وستدahl می‌تواند به هیئت وزرا تشکی و اعتراض به عدله نماید که چون مستوفی‌الممالک ارتباط با قضاط عدله دارد و او مورد سوء‌ظن است با خیلی از وزرا باید قضاط عدله [هم] محاکمه شوند. من نمی‌دانستم نظمیه حکومت بر عدله دارد. حالا که محکمه اجزائش قاعده‌تاً چرچیل و وستدahl و ارادات وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله یا امثال‌هم باشد و این بیچاره‌ها که معروف است دوسيه آنها این قسم که به سر آنها می‌آورند، نیست و از این اتفاق جدید آذوقه عیال و اطفال آنها از خوردن خون دل و غصه و وحشت و خوف از هر جهت دیگر وسعت را آفای وثوق‌الدوله و آذوقه را کاملاً برای آنها فراهم کرد، دیگر چه لزوم تشرف من است به حضور محترم مقدس آفای وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا!»<sup>۲</sup>

این یادداشتی بس مهم بود، کمره‌ای آورده است که وثوق بر این باور بوده مستوفی‌الممالک با کمیة مجازات مرتبط بوده، وزرای او هم همین‌طور؛ اینکه قضاط عدله متهم بودند با کمیة مجازات همکاری دارند، به همین دلیل همان‌طور که بالاتر از قول نصرت‌الدوله دیدیم، عده‌ای از ایشان را دستگیر کردند. کمره‌ای می‌گوید چرا باید با وثوق ملاقات کند، وقتی احکام از پیش داده شده است؟ نیز اینکه حسین‌خان و رشید‌السلطان کشته شده‌اند، چه فایده‌ای از ملاقات با رئیس‌الوزرا می‌تواند عاید خانواده معدومین شود؟

با این وصف کمره‌ای و دسته او از کار باز نماندند، روز بیست و یکم ذی‌قعده عده‌ای از ضدتشکیل‌ها جلسه خود را مجددًا تشکیل دادند. میرزا محمد نجات گفت باید کاری کرد تا ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده که به کلات تبعید شده بودند به آنجا فرستاده نشوند. بیم این وجود داشت آنها را به قتل رسانند. همزمان خبر رسید که بستگان ارداقی به ملاقات او رفته‌اند و اجازه ملاقات نیافته‌اند. می‌گفتند او وحشت‌زده است، اما کمره‌ای گفت مطمئن باشید او را

۱. همان، ص ۴۵۲.

۲. همان، ص ۴۵۳.

اعدام نمی‌کنند، «حبس و تبعید هم عیبی ندارد. چه باید کرد؟»<sup>۱</sup> روز بیستم ذیقعده خبر رسید ابوالفتحزاده و منشی‌زاده را در باغشاه خواسته‌اند که وصیت نامه بنویسند. می‌پرسند قرار بوده آنان را تبعید و حبس نمایند، اما جواب این بود که «همین قسم است که گفتیم.» شایع شد آنان را تیرباران کرده‌اند، رخت خواب و اسباب‌های آنها را هم به خانواده‌شان داده بودند. سؤال این بود اگر اینان را به کلات بردند، پس چرا وسایلشان را به خانه تحويل داده‌اند؟ به دلیل این اخبار بود که کمره‌ای در یادداشت‌های این روز خود نوشته:

«آخ آخ از آزادی طلبان که چقدر تنگی و سختی به مردم روا می‌دارند. آقای وثوق‌الدوله آزادی طلب! تو همان نبودی که در زمان استبداد صغیر محمد علی میرزا بعد از بمباردمان مجلس چه قدر داخل در خدمات جدی حقیقی برای استخلاص مملکت و ملت از تضییقات محمد علی میرزا بودی. آیا خودت گمان می‌کردی که آن سعادت را به این شقاوت تبدیل نمایی؟ و محمد علی میرزا را یگانه و لیعهد اخلاقی و شنامت و قساوت قلب شوی.<sup>۲</sup> آیا سزاوار است آن لبان با تبسم مليح خودت را که چنان محبت و آب حیات سعادت ملت از او امید ترشح و جریان داشت، یک باره دریاهای سم عداوت نوع خودت در تحت او مکین و دفین نمایی و برای انتقام خون اسماعیل خان که مستحق [قتل بود چون] خانی بود، جوانان آزادیخواه را به این قسم، دو نفر سر دار و دو نفر [را به شکلی که گفته شد، نابود سازی؟]<sup>۳</sup>»

روز بعد معلوم شد خبر تیرباران ابوالفتحزاده و منشی‌زاده حقیقت نداشته و آنان را در ایوانکی دیده‌اند که به سوی تبعیدگاه می‌برند. از آن سوی درست بعد از اعدام حسین خان لله و رشید‌السلطان بود که شایع شد احسان‌الله خان به تهران بازگشته است. او همراه با سید مرتضی، حسین خان لله و رشید‌السلطان به اعدام محکوم شده بود و اگر در تهران دیده می‌شد بلافاصله دستگیر و اعدام می‌گردید. از آن سوی دو قاصد با شتاب به مازندران رفتند تا به مشکوٰة‌الممالک که آنجا به سر می‌برد اطلاع دهند خود را مخفی سازد، زیرا مأمورین دولتی برای دستگیری اش رفته‌اند. کمره‌ای از قول جعفرقلی خان برادر مشکوٰة‌الممالک نقل می‌کند او ابتدا در لواسان مخفی بود، برادرش او را آگاه ساخت که نظمیه در تعقیب اوست و دستگیرش خواهند کرد. مشکوٰة‌الممالک از لواسان گریخت اما بالاخره در محمودآباد که ملک امین الضرب بود، دستگیرش کردند. صاحب‌منصب ژاندارمری که برای دستگیری وی رفته بود، به نزدش رفت و از او خواست بگریزد. اما ظاهرًا مشکوٰة‌الممالک بیمار بود، به همین دلیل خود را بیرون خانه لای درخت‌ها مخفی کرد. اما ژاندارم‌ها او را یافتند و دستگیرش کردند. ژاندارم‌ها

۱. همان، صص ۴۶۰-۴۶۱.

۲. یعنی محمد علی شاه سلطان شقاوت بود و وثوق‌الدوله اینک و لیعهد او در شقاوت شده است.

۳. همان، صص ۴۶۵-۴۶۶؛ کروشه از نویسنده این سطور است تا جمله کامل شود.

مشکوٰة‌العمالک را در املاک امین‌الضرب واقع در مازندران دستگیر کردند، او را به تهران فرستادند و در باغ یوسف‌آباد محبوس ساختند. به روایت جعفرقلی خان، خواهش که در دماوند بود از شنیدن این خبر فرزندش را سقط کرد و بعد بیمار شد و از دنیا رفت. پدر مشکوٰة‌العمالک به دلیل دستگیری فرزند سکته کرد و فوت نمود، فرزند خود نظر علیخان هم از بیم اینکه پدرش را اعدام خواهد کرد از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

از آن سوی از سمنان اطلاع رسید که ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده را مغیث‌الدوله از سمنان به سوی کلات حرکت داده است. همزمان عده‌ای از رجال مثل مرتضی نجم‌آبادی فرزند شیخ هادی نجم‌آبادی نویسنده شهیر تحریر‌العقلاء، شیخ محمد‌علی کرمانی و مردی به نام حاج سید‌هادی متهم شدند با کمیة مجازات ارتباط داشته‌اند. اینان محکوم شدند ثلث حقوقشان را در عدیله به مدت سه ماه کسر کنند و این بابت همکاری آنان با کمیته بود. کلیه افراد یاد شده کارمندان عدیله و دست اندکاران این تشکیلات به شمار می‌رفتند که با سران کمیته مرتبط بودند. کمره‌ای خطاب به اینان گفت: «شرفت شماها باشد که برای اتهام به مساعدت متهمین به کمیة مجازات این صدمه را زده‌اند.» کمره‌ای در خاطراتش نوشت کسانی مثل مبشر‌السلطان معاون تلگرافخانه ماهی یکصد و پنجاه تومان حقوق می‌گیرند چون به انگلیسی‌ها خدمت می‌کنند، خیانت می‌نمایند و گزارش‌های کشور را به انگلیسی‌ها می‌دهند. می‌گفتند او مواجب قطع شده پانزده ساله فرزندان خود را از تلگرافخانه دریافت می‌دارد و حقوق جاهای دیگری را که خدمت می‌کند از تلگرافخانه می‌گیرد چون «خادم خارجه است. اما این بیچاره‌ها حقوقشان قطع می‌شود که دشمن آزادی‌خواهان نیستند.»<sup>۲</sup>

روز دوشنبه دوم ذی‌حججه سال ۱۳۳۶ خبر رسید مغیث‌الدوله پسر ناظم‌الدوله و برادر موقر‌السلطنه که در دوره مشروطه به دست مشروطه‌خواهان اعدام شده بود، از راه خراسان تلگراف کرده که ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده فرار کردند و او طبق قانون به آنان اخطار داده و تعقیب‌شان نموده، اما آنها نایستادند و بنچار هدف گلوله او واقع شده‌اند. معلوم شد این دو را از نظمه به امنیه تحويل داده و دستور مجازاتشان هم صادر گردیده بود. این حوادث باعث خشم فراوان افرادی مثل کمره‌ای شد، به طور مثال بخشی از خاطرات روز دوازدهم ذی‌حججه او خطاب به وثوق‌الدوله، به این شرح است:

«واقعاً ابن مرجانه، ابن بريطانيه به این قسم در نظرم رذل و پست جلوه نکرده بود. خیلی حقیر و پست و رذل است این اولاد ناچلف انگلیس، بلکه خبانتکار به پدرخوانده خودش که این همه آن دولت را شرف را در نظر ما ایرانیان، بی‌شرف و مبغوض نمود. دشمن با اجائب

۱. همان، ج. ۲، صص ۱۱۷۱-۱۱۷۲.

۲. همان، ج. ۱، ص ۵۰۱.

بودیم، این قسم دشمنی ایرانی را با انگلیس او باعث شد؛ رفت ابرویش را درست کند، چشم را کور کرد. مخبرالسلطنه در دمکرات شدن و وثوقالدوله در ایران مدار شدن خودشان، خودشان را معرفی به بی‌مغزی فوق العاده نمودند.<sup>۱</sup>

مقارن این خبر گفته شد بیست و یک تن از محبوسین کمیته مجازات احکام خود را دریافت کرده‌اند، عده‌ای حبس، عده‌ای تبعید و برخی آزاد شده‌اند؛ با این وصف هنوز حکم ارادقی و عمادالکتاب را صادر نکرده بودند. عده‌ای از نزدیکان اعضای کمیته باز هم تلاش کردند برای باز ماندگان آنان حقوقی دست و پا کنند. دبیرالملک وزیر فواید عامه گفت او از وزرا خواسته در این زمینه گام‌هایی بردارند، برخی از وزرا مخالفت کردند و گفتند این باعث می‌گردد که عده‌ای جرأت به انجام جنایت پیدا کنند، دیگر اینکه «ملاحظه صرفه دولت در این موقع بی‌پولی بشود». با این وصف ماهی بیست و پنج تومان حقوق ماهانه برای خانواده ارادقی و بیست تومان برای خانواده عمادالکتاب تصویب شد. منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده هم چون «داراء» بودند از این کمک مستثنی گردیدند، «هر چه خواستم بفهمانم که در این قحطی و گرانی و ناخوشی زیاد این مخارج کم است، آقای دبیر به دلسوی از برای دولت و مبادا اساس سیاست از مرتكبین جنایات به هم بخورد، [پرداخت حقوق] بیشتر را جایز ندانستند». در مورد بقیه هم گفته شد فهرستی تهیه گردد تا هر کدام بی‌چیز هستند، مقداری از سوی دولت به آنان کمک شود.<sup>۲</sup> مردی به نام شیخ عابدین حمامی را هم در ارتباط با این گروه دستگیر کردند. او متهم بود به اینکه بازار را علیه ونوق تحریک کرده است، اما با وساطت مشاورالمالک انصاری و نامه‌ای از میر سید محمد بهبهانی، او از «حبس تاریک» که به آن محکوم گردیده بود، نجات یافت و بالاخره هم آزاد گردید.

با تمام اوصاف بسیاری از احکام اجرا نشد: حاجی علی‌اصغر به ضمانت مدیر الصنایع مرخص شد<sup>۳</sup>، این امر البته سه سال بعد از محکومیت او یعنی روز ۲۱ ربیع سال ۱۳۳۹ روی داد. چهار روز بعد از آزادی حاجی علی‌اصغر، برادر حسین لله یعنی محمد علی نامه‌ای به رئیس‌الوزرای وقت نوشت و از اینکه سه سال تمام «در گودال بی‌تکلیفی خفته» است، شکایت نمود و گلایه کرد و تذکر داد تنها کسی که از آن جمعیت هنوز زندانی است او می‌باشد.<sup>۴</sup> اندکی بعد از این مکاتبه دستور داده شد نظمیه او را هم از زندان مرخص نماید. عمادالکتاب بعد از رهایی از زندان، مدتی در مجلس شورای ملی به کار قانون‌نویسی مجلس مشغول بود و

۱. همان، ص ۵۳۹.

۲. همان، ص ۵۵۰.

۳. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۶۰۲۷-ن.

۴. محمد علی خان به رئیس‌الوزرای، ۲۵ ربیع سال ۱۳۳۹، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۶۰۳۵۷-ن؛ و ۶۰۲۵۶-ن.

بعدها در دفتر مخصوص رضا شاه به عنوان نویسنده فرامین منصوب گردید، او تا سال ۱۳۱۵ زنده بود.<sup>۱</sup>

در آذر ۱۲۹۹، زمانی که سپهبدار کابینه خود را تشکیل داده بود و به هنگامی که لرد آیرونسايد و نورمن گام‌های نهایی را برای کودتا برمی‌داشتند، اراداقی نامه‌ای به دولت نوشته و توضیح داد که نزدیک سه سال است او و دوستانش را بدون رسیدگی قانونی زندانی کرده‌اند، او نوشته اگر جانی است چرا در زندان عادی نگهداری می‌شود و اگر مقصص سیاسی است، چرا وی را در این مدت با بی احترامی نگهداشتند و مدت سه سال است به وی نان جو می‌دهند. او تهدید کرد از بیست و ششم ماه ربیع‌الاول به اعتصاب غذا دست خواهد زد و چیزی نخواهد خورد تا بعیرد. مشکوٰالعمالک و عماٰدالكتاب و محمدعلی خان و حاج علی‌اصغر هم متعاقب اراداقی دست به اعتصاب غذا زدند، آنها هم در نامه‌ای به رئیس‌الوزرا نوشته‌اند دیگر چیزی نخواهند خورد. قرار شد سید مهدی افجهای با وحید‌الملک، اردبیلی با ممتاز‌الدوله، حسین پرویز و عبدالرحیم خلخالی با دکتر اسماعیل خان امین‌الملک گفتگو کنند و خود کمره‌ای هم شخصاً میرزا سلیمان خان میکده را ملاقات کند تا با سپهبدار در این زمینه گفتگو کنند و خواهش کنند محبوسین کمیة مجازات را مرخص نمایند.<sup>۲</sup>

کمره‌ای بار دیگر نلاش کرد در نیمه‌های سال ۱۲۹۹، محبوسین کمیة مجازات را نجات دهد، او فاضل عراقی را به عنوان وکیل محبوسین معرفی کرد، قرار شد مستشار‌الدوله؛ ابتدا با مشیر‌الدوله رئیس‌الوزرای وقت گفتگو کند تا وقتی کمره‌ای و فاضل به نزد او می‌روند، موضوع دارای زمینه‌ای باشد.<sup>۳</sup> این مهم انجام نشد تا اینکه مشیر‌الدوله سقوط کرد. باقی پدر که زمانی مجرمین کمیة مجازات را از زندان رهانیده بود، اینک در دوره ریاست وزرایی سپهبدار و در آستانه کودتای رضا خان، یکسره با کمره‌ای کدورت حاصل کرد، کمره‌ای او را متهم به این نمود که به دوستان او در کمیة مجازات خیانت کرده است، او هم به کمره‌ای پرخاش نمود که از وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله پول گرفته است و نه هزار تومان ملک در شهریار خریداری نموده است: «واقعاً چقدر آدم بیشتر می‌باشد که ما به سروقت خیانت او نرفته، حرفي نمی‌زنیم او افترا بسته به من می‌گوید پول از وثوق و نصرت‌الدوله گرفته‌ای. بالاخره قدری سکوت نمودم».<sup>۴</sup>

سرنوشتی شوم هم در انتظار یکی از اعضای جوخه ترور نصرت‌الدوله فیروز بود. به واقع تنها فردی که متهم بود به نفع نصرت‌الدوله وارد عملیات تروریستی شده است مردی بود به

۱. علی راهجیری: زندگانی و آثار عماٰدالكتاب، ج ۲، (تهران، انتشارات کتابخانه مرکزی، ۱۳۶۲)، ص ۶۲.

۲. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۶۵۴.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۵۷۹.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۶۳۵.

نام اکبرخان ژاندارم؛ احتمالاً این مرد همان اکبر نخجوان است که سرنوشتی غم‌انگیز یافت. در حالیکه محبوسین اصلی کمیته مجازات رها شدند و در دستگاه رضاشاهی هم بعضاً به مناصبی دست یافتند، این مرد را تا ۱۳۲۲ شمسی در زندان نگهداشتند و در این سال به شکل مشکوکی در همدان به قتل رسانیدند. اکبر نخجوان طبق سندي متهم به ارتباط با کمیته مجازات بود، او مدت‌های مديدة زندانی بود و بعد به تبریز تبعید شد. سپس او را از تبریز به کرمانشاه منتقل نمودند، او عریضه‌های فراوانی برای مقامات کشور نوشت و خواستار آزادی خود شد. ظاهراً در همدان بود که به بیماری روحی مبتلا گردید، در پانزده آذر ۱۳۲۲ به بیمارستان منتقل شد و به دلیل سقوط از پشت‌بام بیمارستان، بعد از بیست و پنج سال حبس و تبعید به قتل رسید.<sup>۱</sup>

۱. اکبر نخجوان، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۱۸/۹۱/۱۴-۲۹۳.



# ● فصل ششم

## ایران و روسیه: دور جدید روابط



## ۱. طبیعت مناسبات جدید

بدون تردید یکی از بهترین ادوار تاریخ معاصر ایران که فرصت‌های فراوانی در اختیار دولتمردان ایرانی قرار گرفت – و البته آنان همه را برباد دادند – دوره بعد از انقلاب روسیه بود. اگر در ایران زمامداران تیزبین و با کفایتی وجود داشتند، می‌توانستند از تحولات آن زمان و فرصت‌های به دست آمده، به مثابه اهرمی برای گرفتن امتیاز از انگلستان بهره جویند، خسارات دوره جنگ اول جهانی را مطالبه نمایند و برای حفظ مصالح ملی و منافع عمومی کشور گام‌های بلندی بردارند. اما این مهم محقق نشد، زیرا رجال ایران تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی خود را با طرف‌های انگلیسی خود هماهنگ می‌کردند. انگلستان هم نمی‌خواست از فرصت به دست آمده بعد از انقلاب روسیه به سادگی بگذرد؛ به عبارت دیگر این بهترین دوره‌ای بود که بریتانیا می‌توانست بدون رقیبی قدرتمند مثل روسیه تزاری در ایران یکه‌تازی کند و بعد از سال‌های متتمادی بحران‌سازی و ایجاد هرج و مرچ؛ دولت دست‌نشانده خود را روی کار آورد و هم اینکه از فرصت هرج و مرچ داخلی روسیه بعد از انقلاب بهره‌برداری کند و دولت‌های کوچک و دست‌نشانده دیگری را در قفقاز و ماوراءالنهر به قدرت رساند. اگر این مهم محقق می‌شد، انگلستان از سویی با چین و از سوی دیگر با عنمانی همسایه می‌شد.

در این دوره، زمام ریاست وزرایی ایران به دست مستوفی‌الممالک یا وثوق‌الدوله بود که محور مناسبات خود را با تکیه بر انگلستان سازماندهی می‌کردند. مستوفی با همه انقلابی‌نمایی اطرافیان خود، نتوانست از موقعیت بهره‌برداری کند، او و همدستانش نشان دادند چیزی جز هرج و مرچ و بی ثباتی را در ذهن ندارند تا حکومت موردنظر خود را به قدرت رسانند. وثوق‌الدوله در سیاست خارجی خود چندان موفق نبود، او بنا بر اعتقاد شخصی یا به دلیل القاتات انگلیس، در هراس و وحشتی پایان ناپذیر از خطر کمونیسم قرار داشت. به همین دلیل اتکای خود را بر سیاست‌های انگلستان قرار داد و در این راه ضربات سختی بر مصالح ملی کشور وارد آورد. او چنان به روسیه بعد از انقلاب بدین بنود که در سراسر دوره دوسره نخست وزیری اش هیچ سفیری به آن سوی نفرستاد. بالاتر اینکه دستور داد سفارت ایران را در

مسکو تعطیل کنند.<sup>۱</sup> با اینکه در ماههای نخستین بعد از پیروزی انقلاب اکبر، روس‌ها مفاد قرارداد محرمانه ۱۸ مارس ۱۹۱۵ روسیه تزاری و انگلیس را منتشر کردند و نشان دادند که طبق آن عهدنامه، قرار بوده است منطقه بیطرف مندرج در قرارداد ۱۹۰۷ از آن انگلستان شود و در برابر روسیه در شمال کشور آزادی عمل کامل بیابد و با اینکه در سراسر سال‌های ۱۹۱۸–۱۹۱۹ علامت آشکاری از امکان بهره‌برداری ایران از فضای به دست آمده در راستای منافع ملی کشور وجود داشت؛ اما وثوق حاضر نشد ابتكار عمل را به دست گیرد و در عوض به وعده و عیدهای انگلیسی‌ها دلخوش کرد و آخرالامر هم وقتی تعهدات خود را انجام داد، انگلیسی‌ها نسبت به انجام وعده‌های خوبیش بی‌اعتنایی نشان دادند، همان روشنی که از دوره فتحعلی‌شاه دنبال می‌کردند. به واقع وثوق توجه نداشت که انگلیسی‌ها با همان معیارها و موازین استعمار قرن نوزدهمی با ایران برخورد می‌کنند. وثوق مشکلات و هرج و مرچ‌ها و قحطی‌ها را بهانه‌ای برای انعقاد قرارداد مشهور خود با انگلستان قرار داد. سخن در این نیست که همان قرارداد می‌توانست منافع کوتاه‌مدت ایران را تأمین کند یا خیر؛ سخن در این است که راه حل‌های دیگر هرگز آزموده نشد تا معلوم گردد غیر از انعقاد قرارداد با انگلیسی‌ها، کارهای دیگری هم می‌شد برای خروج از بحران انجام داد. با این اوصاف نگاهی کوتاه به فرصتی که از دست رفت می‌افکنیم و آنگاه زمینه‌ها، بسترها و عواقب قرارداد ۱۹۱۹ را در فصلی دیگر پیگیری می‌کنیم.

نخستین علامت تغییر روحیه روسیه بعد از انقلاب این کشور، با یادداشت لتوتروتسکی<sup>۲</sup> نخستین کمیساریای خارجی این کشور در دوره بعد از انقلاب آغاز شد. در تاریخ ششم دسامبر ۱۹۱۷ مطابق با چهاردهم آذر ۱۲۹۶ یعنی دوره صدارت عین‌الدوله، او خطاب به کاردار ایران در مسکو نوشت دولت جدید روسیه بر اساس اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها آماده مذاکره با دولت ایران است.<sup>۳</sup> روسیه به دنبال خارج ساختن ایران از زیر نفوذ انگلستان بود، اما به‌واقع با پیروزی انقلاب اکبر بر نفوذ انگلستان در ایران هر چه بیشتر افزوده شد، حال آنکه قاعده‌تاً باید ایران می‌توانست سیاستی مستقل در برابر دو قدرت بزرگ دیرینه در پیش گیرد. به‌واقع حتی قبل از اینکه روسیه قراردادهای استعماری خود را به طور یک جانبه با ایران لغو کند و حتی پیش از اینکه انقلاب روسیه به پیروزی قطعی نائل آید؛ در بین برخی از روشنفکران ایرانی نوعی احساس مثبت نسبت به تحولات آن سامان روی داد. یکی از برجسته‌ترین این اشخاص ملک‌الشعرای بهار بود. بهار چند ماه قبل از پیروزی انقلاب روسیه و در زمان حکومت کرنسکی، مقاله‌ای در روزنامه زبان آزاد نوشت و احساس خود را در برابر تحولات روسیه به رشته تحریر در آورد.

بهار بر آن بود که برخلاف گذشته که روسیه و انگلستان ایران را بین خود تقسیم کرده و مشروطیت ایران را قربانی ساختند؛ دولت روس دولتی آزادی خواه است که احساسات و

1. M. R. Ghods: Iran in The Twentieth Century, (USA, 1989), p.69.

2. L. Trotsky.

3. Harish Kapur: Soviet Russia and Asia 1917-1927, (Geneva, Humanities Press, 1966), p.154.

عواطف انسانی، آن را راه می‌برد. به عبارتی، او و کثیری از ایرانیان «دمکراسی روس را نظر به جوان بودن و خوی نوین آن، برخلاف دمکراسی لندن، یک عنصر قابل تقدیر و یک پیکر الیف رحیمی» می‌پنداشتند. او با یادآوری گذشته استعماری روسیه نوشت: «اینک وقتی دمکراسی بیچاره ایران نعره آزادی همسایه‌اش را می‌شنود، فریاد آشنا به گوشش می‌رسد.» ایران این «بدبخت ستمدیده»، از سوی یک دست خود را به دعا برداشته و برای پیروزی این دمکراسی دعا می‌کند و از سوی دیگر با دستی به طرف این دمکراسی جدید التأسیس آغوش گشوده و «با یک دل خرم ولی سوراخ سوراخ به طرف او می‌دود و در همین حین خنجر قدیمی - خنجر زنگزده خشونت و بیدادگری، از کمر دمکراسی برق زده سینه دمکراسی ایران را تا ناف می‌شکافد!»<sup>۱</sup>

منظور بهار از ذکر این جملات اشاره به تداوم سیاست استعماری بریتانیا در ایران بود. او نوشت: «دیگر از حرکات انسان‌گشانه دمکراسی لندن ناله نمی‌کنیم زیرا بر ما یقین شده است که روح انسانیت پرورانه کمتر از اقیانوس‌ها عبور می‌کند، آنها نصف مملکت ما را ریوده‌اند، ما هنوز به معاهده ۱۹۰۷ سر فرود نیاورده‌ایم و منطقه موهومه را نشناخته‌ایم، تازه دیپلماسی انگلیس می‌خواهد ما را در برابر معاهده ۱۹۱۶<sup>۲</sup> خاضع ساخته و اشتغال منطقه بیطرف را نیز رسمیت بدهد!» مضمون حرف بهار این بود که انگلیسی‌ها نه تنها نصف کشور را تصرف کرده‌اند، بلکه مصارف اداره آن را هم از ایرانی‌ها مطالبه می‌کنند. انگلیسی‌ها از ترس اینکه مبادا فردا یکی از اهالی یزد به آنها تعظیم نکند، امروز اهالی تمام ایران را اسیر و «خانمان آنها را با توب آتش زده و غارت می‌کنند، آنها غلات جنوب را اتبار کرده و می‌خواهند از این راه نیز از دمکراسی ایران انتقام بگیرند!» بهار می‌گفت البته از رفتار روس و انگلیس هیچ‌گونه تعجبی نیست، «تعجب از خود مهاست، بدینتی در این است که ما زود فریب می‌خوریم و فریاد ما در اینجاست که خود ما در ادای تکالیف خود به قدری قصور می‌ورزیم که دیگران موقع به دست آورده و سر ما را به تحمق بی‌رحمی خود هر ساعت خورد می‌کنند!» او هشدار می‌داد با اینکه در روسیه تحولاتی به وقوع پیوسته و از ظواهر امر پیداست این تحولات به نفع مصالح ایران خواهد بود، اما نباید به آسانی فریب خورد، «این روس و این انگلیس، آن آلمان و آن اتریش؛ جاهم و نادان ملتی که بخواهد در سایه رافت دیگری زیست کرده و یا با قوّة همسایه، بزرگی و آقایی کندا!»<sup>۳</sup>

در عین حال بدیهی بود که روسیه نیز به دنبال منافع خود باشد، به همین دلیل وقتی عهده‌نامه‌های استعماری دوره تزارها باطل اعلام شد، نظام جدید از دولت ایران خواست علیه حکومت حربی انگلستان به روسیه بپیوندد. این دعوت از سوی کارل براوین<sup>۴</sup> نخستین سفير

۱. زبان آزاد، ش ۲۳، ۷ ذیحجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «روس، انگلیس و ایران».

۲. ۱۹۱۵ صحیح است.

۳. همان.

4. Karl Bravin.

اعزامی دولت شوروی به ایران صورت گرفت و واضح است که با بی‌اعتباً رویه رو گردید. ملک‌الشعرای بهار به روایتی که در روزنامه خاطرات کمره‌ای نقل شده است بر این باور بود که از فرصت به دست آمده باید استفاده کرد و به بلشویک‌ها نزدیک شد. کمره‌ای گفت: «من به [مثل] از مسلمان حرف کفر یا از ابلیس حرف اسلام خیلی تعجب می‌نمایم. چه نیرنگی است که آقایان از مبادی عالیه خودشان تعلیم گرفته‌اند؟ من هنوز حقیقت مرام و عقاید بلشویکی را نفهمیدم تا از روی عقیده حرفی بزنم. الان به جهت ظلمی که انگلیسی‌ها به ما معمول می‌دارند ما لا لحُبَ عَلَى بَلٍ لِّبَغْضٍ مَّعَاوِيه تمجید از بلشویکی می‌کنیم. من که متوجه از دسایس.»<sup>۱</sup>

## ۲. مأموریت براوین در تهران

براوین روز شنبه ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ مطابق با ۲۶ ژانویه ۱۹۱۸ وارد تهران شد و به گراند هتل رفت. او اندکی بعد از ورود به تهران، اطلاعیه‌ای به این شرح صادر کرد: «این بنده چند روز است وارد تهران شده و تا اندازه‌ای دید و بازدید خود را انجام داده‌ام. اینک به موجب این ورقه اعلام می‌نماید که من حاضرم برای الغا معاهدات نامشروع که به زور سرنیزه دولت سرنگون شده تساری [تساری] از دولت ضعیف و نجیب ایران گرفته شده است، با هیئت دولت ایران داخل در مذاکره شوم و من حاضرم بعد از فسخ امتیازات یک معاهده باشرفانه با دولتين علیه و دولت جوان متبع خودم امضا و برقرار نمایم.»<sup>۲</sup>

این بیانیه در صفحه اول روزنامه ستاره ایران هم چاپ شد. از آن سوی نیروهای روسی مقیم ایران بلاfacسله بعد از انقلاب فراغوانده شدند، فراغواندن نیروهای روسی برخلاف انتظار حاکمان جدید این کشور به سود انگلیسی‌ها نتیجه داد. این امر نه تنها باعث گردید انگلستان تسلط سیاسی بیشتری بر دولت‌های وقت ایران به دست آورد، بلکه تسلط نظامی زاید‌الوصی هم بر کشور پیدا کرد. نیروهای انگلیسی در شمال شرق ایران و در مرزهای شرقی روسیه سابق آرایش نظامی گرفتند، از این سوی نیروهای نظامی بریتانیا در حمایت از گروههای ناسیونالیست قفقار وارد کار شدند و نتیجه این امر به تأسیس جمهوری‌های سه‌گانه گرجستان، آذربایجان و ارمنستان انجامید. تقویت نیروهای نظامی انگلستان در ایران و در مرزهای روسیه، حساسیت بیش از پیش این کشور را به دنبال آورد. به قول بازیل نیکیتین این امر در معادلات آتی مناسبات قدرت‌های بزرگ جهانی آن روز با ایران سهم تعیین‌کننده‌ای داشت.<sup>۳</sup> رهبران شوروی از طرق گوناگون به ویژه از راه الغای عهدنامه‌های استعماری دوره تزارها در صدد برآمدند معادله قوا را تا حدی به هم زنند، اما این امر هرگز ممکن نشد.

سفارت روسیه در تهران هنوز در دست عوامل حکومت تزارها بود؛ اینان همراه با عوامل

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۳۱۴.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۹۲، ۵ شنبه ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۳۱ ژانویه ۱۹۱۸، «بلاغیه از طرف مسیو براوین وزیر مختار روس (بالشویک‌ها) در تهران».

۳. ب. نیکیتین؛ ایرانی که من شناخته‌ام، ترجمه علی محمد فرهوشی، (تهران، کانون معرفت)، ص ۲۸۹.

بریتانیا نقش بسیار مهمی در تولید وحشت<sup>۱</sup> از حکومت جدید روسیه بر عهده داشتند. اینان تبلیغ می‌کردند که عنقریب بلشویک‌ها به سوی تهران لشکرکشی خواهند کرد و تمامیت ارضی، استقلال و مبانی باورهای مردم را مورد هجوم قرار خواهند داد. هنوز هیچ کشور خارجی موجودیت رژیم جدید را در روسیه پذیرفته بود، بسیاری از قدرت‌های بزرگ جهان از جمله انگلستان امیدوار بودند که به زودی این دولت نوظهور سقوط کند، زمامداران ایران هم که عمدتاً ادامه دهنده سیاست‌های دولت‌های وقت بریتانیا بودند، در این خوشینی شریک بودند. به واقع بریتانیا هراسی نداشت که بلشویسم به ایران راه پیدا کند، زیرا چنین امری محال می‌نمود. به واقع عده ترین دل مشغولی بریتانیا و سایر قدرت‌های غربی از آرایش جدید نیروهای سیاسی در اروپا بود، درست مقارن همین ایام بود که می‌گفتند بلشویسم در ایتالیا و آلمان پیشرفت قابل توجهی داشته است، این اخبار به صورت گسترده در روزنامه رعد بازتاب می‌یافتد.

ملک‌الشعرای بهار در زمرة نخستین کسانی بود که سیاست انفعال در برابر دولت جدید روسیه را مورد نقد قرار داد. او رژیم جدید را به دلیل لغو قراردادهای استعماری ستود و نوشت «برای پیشرفت مردم دمکراتی و پاس استقلال ایران بهترین حکومتی است که تاکنون در اروپا قیام نموده است». ... «چرا از طرف دولت ایران به این حکومت ایران دوست که قیود و سلاسل دیرینه اسارت ما را که یکرش به دست دریار تزار و سر دیگرش در دست دروغگویان لندن بوده و برای اختناق ما کشیده می‌شد، پاره کرده است و آن سلاسل را در زیر پای افکنده و لگدمال می‌کند، تبریک گفته نمی‌شود؟ و چرا دولت ایران حکومت له نین<sup>۲</sup> را طرف شناسایی و تقدير قرار نمی‌دهد؟» بهار حملات شدیدالحنی متوجه دولت ایران کرد و از تمکین این دولت در برابر اراده دولت انگلستان به شدت انتقاد نمود. او نوشت: «عجب‌الای باید ایرانیان نیز به تقلید انگلیس‌ها و مارلینگ‌ها و اتر<sup>۳</sup>‌ها و باراتوف<sup>۴</sup>‌ها صبر کنند تا روزی که دوباره کرنسکی<sup>۵</sup>‌ها بر روی کار آمده و دوباره سیاست تاریک انگلیس، یعنی بقای قشون روس در منطقه شمال و پلیس جنوب در منطقه جنوب و مقاد معاهده ۱۹۱۵ تکمیل گردد؟»<sup>۶</sup>

معیار بهار در این اظهارنظرها و این گونه اتخاذ مواضع سیاسی، «حفظ منافع و مصالح ملی ایران» بود. بهار از بدوفعالیت سیاسی خود و به ویژه این مقطع تاریخی - به دلیل مواضعی که مصالح ملی ایران را سرلوحه کار قرار می‌داد - سخت مورد طعن و ناسزاگویی‌های رقیبان خود در گروه ضد تشکیلی قرار داشت. دفاع او از نزدیکی به دولت جدید روسیه به این دلیل نبود که از نظر ایدئولوژیک این دولت را به رسمیت می‌شناخت. برای او مهم این بود که مواضع

#### ۱. Panic.

۲. کذا: لین.

۳. آخرین وزیر مختار دولت تزاری در ایران.

۴. فرمانده قشون مهاجم روسی مستقر در ایران.

۵. نخست وزیر لیبرال دولت روسیه بعد از سرنگونی دولت تزارها در سال ۱۹۱۷.

۶. نوبهار، سال ششم، ش ۸۰، پنج شنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۳ ذلتیه ۱۹۱۸، «ما و پتروگراد».

دولت جدید روسیه باعث تضمین استقلال و تمامیت ارضی کشور می‌شود. او نوشت: «ما صریح می‌گوییم که دولت جمهوری بالشویک روس بهترین دولت است که عقایدش اساساً با منافع ملی ما توأم بوده و عملأً به درد ما می‌خورد. ما نباید منتظر بشویم که سایر دول بیطرف او را [به رسمیت] بشناسند تا ما هم بشناسیم، بلکه باید به نام جلب منافع و تأمین مصالح ملیه ایران، ما قبل از هر کسی دولت بلشویک را به رسمیت شناخته و سفیر آن دولت را که عنقریب وارد مرکز خواهد شد، پذیرفته و رسمآً مناسبات خودمان را با دولت مزبور مستحکم نماییم.»<sup>۱</sup> از فقره‌ای که نقل شد، به خوبی مواضع بهار را در می‌یابیم. برای او مهم این بود که ایران بتواند از فرصت به دست آمده برای حفظ شئون سیاسی خود بهره‌برداری نماید. به‌واقع ملک‌الشعرای بهار مردی سیاسی به طور دقیق کلمه بود، سیاستمداری که مصالح ایران برایش بر هر چیز دیگر رجحان داشت. او بر این باور بود که باید از اختلافات اردوگاه غرب به نحو احسن بهره‌برداری کرد و هیچ امری نباید مانع از این امر شود. او می‌گفت نباید منتظر وعده و وعیدهای انگلیسی‌ها بود، زیرا دولت دیگری وجود دارد که عملأً اقداماتی سر لوحه قرار داده که به نفع منافع بلندمدت ایران خواهد بود. به دید دیگر، برای بهار دولت دانمی موضوعیت نداشت؛ به دید او مسئله اصلی و موضوع دانمی باید حفظ مصالح کشور باشد. او معتقد بود دولت ایران نباید نقد را رها کند و به نسیه روی آورد، نباید به وعده و وعید بریتانیا دلخوش کند؛ سیاستمدار کسی است که امکانات موجود را بررسی کند و نحوه تعامل خود را با شرایط جهانی در پرتو این امکانات مورد تأمل مجدد قرار دهد: «.... و نیز باید دولت ایران بیدار باشد و به موعید عرقوبی مأمور انگلیس<sup>۲</sup> تن در ندهد و به آنها بتماید که وقتی ملت و دولت ایران از نیات انگلستان درباره ایران مطمئن خواهد شد که برخلاف سابق عملأً بیطرفی و احترام شهنشاهی ایران را منظور نظر قرار بدهند.» دیدگاه‌های ملک‌الشعراء به بهترین نحو ممکن در این فرازها متجلی شده است. با معیارهای کوتاه شاید این سخنان بدیهی تلقی شود، اما واقع امر این است که در آن شرایط کمتر کسی بصیرتی از این دست داشت.

گفتیم دولت روسیه بلاfacile بعد از انقلاب منزوی بود. رهبران دولت جدید برای مقابله با این انزوای سیاسی بین‌المللی به دنبال متحدنه‌ای می‌گشتند تا بلکه معادله قوا را تا حدی ترمیم نمایند. این بود که دولت وقت نماینده‌ای برای طرح دیدگاه‌های خود به ایران اعزام داشت. به این دلیل شخصی به نام کارل براوین<sup>۳</sup> به ایران اعزام شد. براوین پیشتر کنسول روسیه تزاری در شهر خوی بود. او بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی به انقلابیون پیوست و اندکی بعد به تهران فرستاده شد. نوبهار نوشت «نماینده دولت بالشکویک در ایران به موجب اطلاعی که به ما رسیده است مسیو براوین ویس قنسول روس در خوی به تاریخ هفتم زانویه تلگرافی به دولت

۱. نوبهار، سال ششم، ش ۸۵ سه‌شنبه غرّه ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، «ما و آنها».

۲. منظور سرچارلز مارلینگ وزیر مختار وقت انگلیس در ایران است.

۳. همان.

مخابره نموده و مأموریت خویش را از طرف دولت جمهوری کارگران و دهاقین روسیه (بالشویک) به سمت نماینده‌گی سیاسی در پایتخت ایران به دولت اطلاع داده و می‌گردید در همین روزها از خوی عزیمت نموده از راه تبریز عازم طهران خواهد بود که زمام امور سفارت را به دست بگیرد.<sup>۱</sup>

به قول مهدی فرخ، براوین در دوره تزارها و حکومت کرنسکی کنسول روسیه در قزوین بود.<sup>۲</sup> گفته می‌شود وقتی انقلاب اکبر پیروز شد، او در زمرة محدود کارکنان رژیم سابق تزاری بود که پیام تبریکی خطاب به رهبران دولت جدید مخابره کرد. در پاسخ به این امر لذین او را به سمت فرستاده ویژه دولت شوروی در ایران منصوب ساخت. هدایت مدعی است براوین حکم انتصاب خود را در یکی از روزنامه‌ها دید و متعاقب آن به ایران آمد.<sup>۳</sup> این اظهارنظر که امری خلاف عرف معمول است نمی‌تواند صحیح باشد، به ویژه اینکه حکم انتصاب براوین با امضای لذین وجود دارد و نقل شده است. این نامه در عین حال پیامی به دولت وقت ایران هم تلقی می‌شود. در نامه لذین آمده است که به براوین دستور داده شده با دولت پادشاهی ایران وارد مذاکره گردد و عهدا نامه‌ای تجاری همراه با موافقت‌نامه‌های دولستانه با این کشور منعقد سازد. در این پیام آمده بود که هدف از این قراردادها نه تنها حمایت از حسن روابط دو جانبه، بلکه همراهی کردن با ملت ایران به منظور ایجاد جنگی مشترک علیه متجاوزترین دولت روی زمین یعنی انگلستان است. نیز در همین نامه آمده بود دولت شوروی مایل است دسیسه‌های بریتانیا را علیه مردم صلح دوست ایران، که باعث تخریب و آشتفتگی کشورشان شده است؛ خشی نماید. در این پیام ذکر شده بود که دولت شوروی آمده الغای کلیه معاهدات استعماری روسیه تزاری با ایران است، نیز اعلام شده بود روابط دو جانبه بر اساس احترام متقابل به استقلال و تمامیت ارضی و ملت‌های طرفین می‌باشد.<sup>۴</sup> براوین روز بیست و هفتم ژانویه ۱۹۱۸ مطابق با هشتم بهمن ۱۲۹۶ یعنی چند روز بعد از تشکیل دولت مستوفی‌الممالک وارد ایران شد. براوین قصد داشت ماهیت و اهداف دولت جدید روسیه را به مردم ایران بنمایاند. به همین دلیل از طریق روزنامه‌ها و نوشتن نامه‌های رسمی، دولت وقت ایران را از الغای عهدا نامه‌های استعماری عصر تزارها مطلع ساخت و تلاش کرد بین برخی از احزاب سیاسی مانند حزب دمکرات از گروه تشکیلی به رهبری ملک‌الشعرای بهار یارانی بیابد.<sup>۵</sup>

نفس نحوه تماس براوین با مسئولین وقت دولت ایران نشان‌دهنده ابعاد موضوع است: او از طریق روزنامه و نامه‌های دیپلماتیک و از طریق غیرحضوری، منویات دولت جدید را به ایرانیان اطلاع داد؛ دلیل امر این بود که اولاً سفارت روسیه هنوز در دست مقامات سابق روسیه

۱. نوبهار، سال ششم، ش ۸۵ سمشتبه غرہ، ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، «ما و آنها».

۲. مهدی فرخ: خاطرات سیاسی فرخ، (تهران، جاویدان، بی‌نا)، ص ۴۲.

۳. مهدیقلی (مخبر‌السلطنه) هدایت: خاطرات و خطرات، (تهران، زوار، ۱۳۶۳)، ص ۳۱۲.

4. Kapur, op. cit, p. 154.

۵. عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، ج ۲، (تهران، زوار، ۱۳۷۱)، ص ۱۳۱.

تزاری قرار داشت و ثانیاً این امر نشان می‌داد دولت ایران هم رسمیت حکومت جدید روسیه را نپذیرفته است و منتظر وقایع آتی است. چند ماه بعد روزنامه کاوه که در آن ایام در برلین منتشر می‌شد، اعلام داشت که براوین به دولت ایران اعلام کرده دولت جدید مایل است در ازای الغای عهدنامه‌های استعماری سابق، با دولت ایران یک «معاهده باشرفانه» منعقد سازد.<sup>۱</sup>

براوین که به سفارت کشور خود راهی نداشت، محل اقامت خویش را گراند هتل تهران قرار داد که در همان نزدیکی در خیابان علاءالدوله (فردوسی امروزی) واقع بود. او در مدت اقامت خود در این هتل، از سوی برخی از ایرانیان استقبال شد، نکته مهم این است که برخی از اعضای حزب دمکرات به دیدن او رفتند. مطبوعات طرفدار دمکرات‌ها با خوشحالی زایدالوصی الغای معاهدات ظالمانه تزارها با دولت ایران را به فال نیک گرفتند.<sup>۲</sup> اندکی پس از ورود براوین به تهران، فرقه دمکرات از او دعوت کرد تا در جمع آنان شرکت جوید. یک هزار و پانصد دمکرات در مجمعی که به پا کرده بودند، از براوین تقدیر و استقبال کردند.<sup>۳</sup> به قول دولت‌آبادی «بیش از آنچه سفیر و نماینده مزبور انتظار دارد به او می‌گردوند و از آمدنش اظهار خوشحالی می‌کنند.»<sup>۴</sup>

ملک الشعرای بهار نطق براوین را در این محفل که به زبان فارسی ایراد شد، در روزنامه خود منعکس ساخت. او گفت برای برقراری وحدت بین دمکرات‌های ایران و روسیه به مأموریت ایران آمده است. براوین آرزو کرد دولت ایران در همسایگی روسیه به تمدن و آبادی نائل آید، او تذکر داد که دست مأمورین روس تزاری را از ایران کوتاه خواهد کرد و ادامه داد دولت ایران هم باید یک مأمور دیپلماتیک در پتروگراد داشته باشد تا این مأمورین به کمک هم دو کشور ایران و روسیه را به آبادانی نائل گردانند. سخنرانی براوین بارها با شاعرهای زنده باد مورد استقبال و تأیید واقع شد.<sup>۵</sup> روزنامه نوبهار که به گرایشی میانه از دمکرات‌ها تعلق داشت توضیح داد در ادامه این جلسه چند تن از حضار، نطق ایراد کردند و بر اتحاد ملل ایران و روسیه و دوستی و مودت بین آنان تأکید نمودند. در پایان، این مجلس با شور و هلهله و دست زدن‌های متوالی خاتمه یافت. کار به همین جا خاتمه پیدا نکرد. براوین با بسیاری از رجال ملی ایران گرم گرفت، او سخنرانی‌های هیجان‌انگیزی علیه انگلستان ایراد می‌کرد، می‌گفت روسیه از سال ۱۹۰۷ به بعد با الهام از دیپلماسی انگلستان روابط خود را با ایران تنظیم کرده است، اما اینک که از زیر یوغ این سیاست خارج شده می‌خواهد کشورهای شرق را هم از این ستم برهاند.<sup>۶</sup>

۱. روزنامه کاوه، چاپ برلین، ش ۲۸، مورخه ۱۵ مه ۱۹۱۸، ص ۶.

۲. پیتر اوری: *تاریخ معاصر ایران*، ج ۱، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران، عطانی، ۱۳۷۳)، ص ۵۷۵.

۳. ابوالقاسم کحالزاده: *دیده‌ها و شنیده‌ها*، به کوشش مرتضی کامران، (تهران، فرهنگ، ۱۳۶۳)، ص ۳۲۰.

۴. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۹۵.

۵. نوبهار، ش ۷۰، مورخه ۲۳ بهمن (دلو) ۱۲۹۶، ص ۳.

۶. میروشنیکف، ص ۲۹۴.

وضعیت انگلستان مقارن این ایام، به این شرح بود: «بدهی است انگلیسیان یک عده دوستان ایرانی از پیش داشته‌اند که در مقابل دوستان روس برای سیاست خصوصی آنها کار می‌کرده‌اند، اکنون هم تقرب ایشان در درجه اول است و دوستان تازه در درجه دوم تقرب دارند و می‌کوشند با بروز دادن صداقت، خود را به مقام دوستان قدیمی انگلیس برسانند و مسلم است اینها معدودی از عنصرهای فاسد ملت هستند که در تمام مجتمع بشری نوع آنها محفوظ است و گرنه ملت حقیقی ایران قرن‌ها در این عالم امتحان وطن پرستی خود را داده است و به اصطلاح عوام؛ شتر هیچ بیگانه را تا ظهر نچرانیده». <sup>۱</sup>

به عبارت دقیق‌تر دو گروه از حامیان انگلستان در ایران قابل مشاهده بود: گروهی که از سیاست‌های رسمی دولت بریتانیا حمایت می‌کردند و گروهی دیگر که با حکومت هند انگلیس پیوند داشتند. هر کدام از اینان هم طیف‌های گوناگونی تشکیل می‌دادند، به عبارتی هر یک از دو جناح به نوبه خود جناح‌های کوچکتری در دل خود نهفته داشت. هر کدام از اینان هم البته انگیزه‌های فردی و سیاسی خاص خود را داشتند، نمی‌توان به طور کلی یکی از این جناح‌ها را دریست مورد حمله قرار داد، قضایت در این زمینه ظرافت‌های خاص خود را می‌طلبند. هر چه بود واقعیت این است که بسترها برای سیاست‌های بریتانیا بیشتر مُهیا بود. در این زمان روزنامه رعد بلندگوی سیاست رسمی بریتانیا بود که مدیر آن سید ضیاء‌الدین طباطبائی، این سیاست را برای ایرانیان تشریع می‌کرد. ستاره ایران موضعی خاص خود داشت، این روزنامه از تحرکات برآورده در ایران حمایت می‌کرد. همزمان روزنامه نوبهار هم از گسترش روابط با رژیم جدید شوروی حمایت می‌نمود. اتخاذ این موضع، البته هر کدام دلیل خاص خود را داشت، خواهیم دید که حتی اردشیر ریپورتر در آن مقطع، خود را طرفدار بشویک‌ها نشان می‌داد.

با تمام این اوصاف، برآورده امیدی به پیشرفت کار خود نداشت، او در نامه‌ای خطاب به وزارت خارجه دولت متبع خود آورد بریتانیا اجازه نمی‌دهد دولت ایران او را به رسمیت بشناسد. آنها حتی پیشنهاد داده‌اند که او خاک کشور را ترک کند.<sup>۲</sup> سیاست استفاده از وضعیت جدید برای تأمین منافع ملی کشور در بین دولتمردان گوش شنایی نیافت، اما جناحی از دمکرات‌ها و مردم عادی بیش از پیش علیه انگلستان به حرکت در آمدند. در کلیه این مراسم برآورده می‌همان افتخاری بود. وضع به گونه‌ای بود که تعداد زیادی از رجال انگلوفیل از تهران گریختند تا از تظاهرات مردم جان به سلامت ببرند.<sup>۳</sup>

اندکی بعد از تشکیل این جلسات، برآورده اعلامیه‌ای صادر کرد. در این اعلامیه بار دیگر یادآور شد حاضر است کلیه معاهدات استعماری را ملغی سازد و عهده‌نامه‌ای شرافتمدانه با

۱. حیات بحقی، ج ۴، ص ۹۷.

۲. میروشنیکف، ص ۲۹۴.

3. N. S. Fatemi: *Diplomatic History of Persia 1917-1923*, (NY, 1952), p.138.

دولت ایران منعقد کند.<sup>۱</sup> با این وصف دولت مستوفی به براوین اعتنایی نکرد. از نظر دولت ایران هنوز فون اتر<sup>۲</sup> وزیر مختار دولت تزاری، نماینده رسمی و قانونی روسیه در ایران به شمار می‌رفت. اتر حاضر نشد سفارت را به براوین تحويل دهد، براوین هم بعد از مدتی اقامت در گراند هتل ناچار شد محلی را اجاره کند و پرچم سرخ را بر فراز آن به اهتزاز درآورد. دولت ایران هم با اینکه از رفتار مبتنی بر حسن همچواری دولت جدید استقبال کرد، اما با دنباله روی از دیپلماسی بریتانیا حاضر نشد نماینده دولت جدید را به رسمیت بشناسد.<sup>۳</sup> اینها همه در حالی بود که حامیان مطبوعاتی و حزبی مستوفی مثل روزنامه ستاره ایران و گروه دمکرات‌های ضد تشکیلی هنوز به سردادن شعارهای افراطی خود مشغول بودند و همه را خائن تلقی می‌کردند الا دار و دسته خوش را. بعد از مستوفی، صمصام هم همین سیاست را ادامه داد.

این وضع ادامه یافت تا آنکه وثوق قدرت را به دست گرفت. بدیهی است که او هم حاضر نشد با براوین ملاقات نماید؛ اما وثوق برای این کار خود دلیلی معقول تراشید: مدارک و اسنادی که نشان‌دهنده مأموریت رسمی براوین باشد وجود ندارد و او رسماً به سفارت ایران فرستاده نشده است.<sup>۴</sup> به قول فرخ اینها همه بهانه بود؛ دلیل اصلی امر این بود که سفارت انگلستان اجازه نمی‌داد دولت ایران موجودیت رژیم جدید روسیه را به رسمیت بشناسد و بحث مدارک براوین بهانه‌ای بیش نبود.<sup>۵</sup> با این وصف به گزارش ملک‌الشعرای بهار، بسیاری از رجال ملی و نیز اعضاي حزب دمکرات از سخنان و وعده‌های براوین استقبال کردند. در روزنامه نوبهار آمده بود؛ براوین تلاش کرد به هر نحو ممکن با مقامات ایران ملاقات نماید، اما این امر به دشواری انجام شد؛ دشواری از این نظر که او پس از تلاش‌های فراوان بالاخره توانست فقط با مشاورالممالک انصاری ملاقات کند.<sup>۶</sup> در آن زمان مشاورالممالک وزیر امور خارجه ایران بود. این دیدار باز هم بر خلاف عرف معمول دیپلماتیک در منزل شخصی انصاری روی داد. در این ملاقات انصاری در مورد اصول سیاست جدید دولت روسیه سؤالاتی مطرح ساخت و در این زمینه گفتگوهایی غیررسمی انجام گردید.<sup>۷</sup>

خرداد ۱۲۹۷ با اینکه نزدیک پنج ماه از اقامت براوین در تهران می‌گذشت، هنوز هیچ مذاکره رسمی صورت نگرفته بود. فرستاده لین روز ۲۵ خرداد این سال نامه‌ای به دولت ایران نوشت و تذکر داد سرمایه‌داران و شاهزادگان روسی مقیم ایران مورد حمایت دولت جدید روسیه نیستند و با کلیه شهروندان روسی مقیم ایران رفتاری مشابه شهروندان خود ایران خواهد

۱. کحال زاده، ص ۳۲۷.

2. Von Etter.

۳. ل. میروشنیکف؛ ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه ع. دخانیانی، (تهران، فرزله، ۱۳۰۷)، ص ۹۳.

۴. خاطرات سیاسی فرخ، ص ۴۳.

۵. همان.

۶. نوبهار، ش ۷۰، مورخه ۲۳ بهمن (دلو) ۱۲۹۶، ص ۳.

۷. عبدالحسین مسعود انصاری؛ زندگانی من و نگاهی به تاریخ سیاسی ایران و جهان، ج ۱، (تهران، ابن سينا، ۱۳۷۰)، ص ۲۲۹.

شد.<sup>۱</sup> به عبارت بهتر او حق قضاؤت کنسولی یا کاپیتولاسیون را که از دوره عهدنامه ترکمانچای به ملت ایران تحمیل شده بود، ملغی ساخت. پس منظور براوین این بود که این افراد دیگر از هیچ امتیاز ویژه‌ای برخوردار نیستند و شهروندان عادی به شمار می‌روند. اندکی، بعد روز بیست و هفتم این ماه براوین اعلام داشت دریای خزر متعلق به ایران است و ایران بر آن حاکمیت تاریخی دارد و می‌تواند از این به بعد کشته‌های دیگر خطاب به وزارت امور خارجه ایران نوشته و ضمن تذکر ضعف دولت مرکزی ایران، علت امر را به یقین رفت ثروت ملی و حقوق قانونی ملت ایران به دست نظام سرمایه‌داری و استعمار انگلستان دانست. او خاطرنشان کرد دولت روسیه مصمم است ملت ایران را از زیر یوغ نظام سرمایه‌داری نجات بخشد. این است که دولت جدید روسیه باز هم اعلام می‌دارد کلیه امتیازات اخذ شده از سوی تزارها را که گاهی با سرنیزه انجام شده است؛ ملغی اعلام می‌کند و از ایرانیان می‌خواهد که از این به بعد امور خود را به دست سرمایه‌داران خارجی نسپارند.<sup>۲</sup>

در تابستان ۱۲۹۷ با اینکه دولت روسیه کلیه قراردادهای استعماری دولت تزاری را یک‌جانبه لغو کرده بود، اما دولت ایران در روزنامه‌ها اعلام کرد کلیه امتیازاتی که روس‌ها از ایران گرفته‌اند ملغی اعلام می‌شود، که این مقوله از عهدنامه ترکمانچای تا زمان حال را در بر می‌گرفت. فوراً کمیسیونی به ریاست ذکاء‌الملک فروغی منعقد شد که مسیو پرنی مستشار عدیله هم در این کمیسیون از افراد تأثیرگذار بود. اینان باید وضعیت مناسبات ایران و روسیه و الغای عهدنامه‌های استعماری تزارها را مورد مطالعه قرار می‌دادند. می‌گفتند این نخستین قدمی است که در راه استقلال ایران برداشته می‌شود، به شرط اینکه دول خارجه مداخله نکنند و وزرا و مقامات ایران هم کار خود را به درستی انجام دهند. اما مسئله این بود که آیا ایران می‌توانست کنسول‌های دولت‌های بیگانه را در آن شرایط محاکمه کند یا خیر، این هم مهم‌ترین بخش از تصمیم دولت بود «والا سایر امتیازات با این وضع روسیه به خودی خود اغا شده است».<sup>۳</sup>

گفتیم دولت صمصم‌السلطنه هم مثل دولت مستوفی حاضر نشد رسمنیت براوین را بیذیرد، تا اینکه روزهای آخر تیر ۱۲۹۷ وثوق‌الدوله برای بار دوم به ریاست وزرایی نائل آمد. با آمدن دولت وثوق سیاست خصم‌انه علیه براوین و دولت جدید روسیه بیش از پیش لوجه کار قرار گرفت. اما از این تاریخ تا پانزدهم مرداد که او کابینه خود را رسم‌آ معرفی کرد، صمصم همچنان قدرت را به دست داشت.

روز چهارم مرداد ۱۲۹۷ وزارت امور خارجه دولت صمصم، یعنی مشاور‌الممالک انصاری،

۱. Kapur, pp.155-156.  
2. Ibid. p.156.

۳. ایران در جنگ بزرگ، ص ۶۵۷.  
۴. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۳۱۹.

این برجسته‌ترین منحدر گروه ضدتشکیلی، نامه‌ای به وزارت داخله نوشته و در آن از تحریکات بلشویک‌ها در انزلی سخن به میان آورد. متن نامه به این شرح بود:

«از چندی به این طرف بالشویک‌ها در انزلی و حدود آستانه شروع به شرارت و اعمال خودسرانه و تعرض به ایرانی‌ها نموده و روز به روز بر سر رفتار و حرکات شرارت آمیز خود می‌افزایند و چون بالشویک‌های مقیم این نقاط تابع حکومت بالشویک مرکزی روسیه نمی‌باشند، اقدام از طرف نماینده بالشویک مقیم تهران نیز مشمر نمی‌شود. نظر به اینکه اولیای آن وزارت جلیله وظیفه مخصوصی در حفظ انتظام و آسایش عمومی دارند، این است که لزوماً خاطر نشان می‌نماید که به وسیله تهیه و اعزام قوا و استعداد کافی، اقدامات لازم در حفظ و حراست مال و جان عموم ایرانیان این نقاط فرموده، نتیجه اقدامات خود را نیز به وزارت امور خارجه مرقوم نمایند.»<sup>۱</sup>

از آن سوی انگلیسی‌ها نمی‌توانستند موجودیت رژیم جدید را به رسمیت بشناسند، زیرا اندکی بعد از پیروزی انقلاب اکبر، در تاشکند شورشی علیه منافع انگلستان رهبری کرده بودند. رهبر این شورش‌ها مردی بود سوسیتسی<sup>۲</sup> نام که مرزهای افغانستان، خراسان و سیستان را علیه منافع انگلستان بحرانی ساخت.<sup>۳</sup> روزنامه کاوه نوشت بلشویک‌ها در سراسر مرزهای ایران تحریک و اغتشاش را آغاز کرده‌اند. این روزنامه ادامه داد اشخاص راههن و غارتگری مثل خداوری مشهور به خدو به تحریک بلشویک‌ها علیه سرحدات ایران شورانیده شده‌اند.<sup>۴</sup> استرآباد، عشقآباد، آستانه، مرو، تاشکند، اردبیل و بسیاری از مناطق هم جوار روسیه علیه سیاست دولت‌های انگلستان و ایران برانگیخته شده بودند، همزمان تبلیغات بلشویکی با شدت تمام انجام می‌شد.

در اوایل سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با اواخر سال ۱۲۹۸ شمسی به یک باره همه جا علیه نفوذ بلشویکم هشدار داده می‌شد، روزنامه رعد یکی از نشریاتی بود که همیشه به نحوی از انحا در باب این موضوع مطلب می‌نوشت و از میزان نفوذ بلشویک‌ها در کشورهای دیگر سخن به میان می‌آورد. به واقع این‌گونه به اذهان متبار می‌شد که گویا بلشویکم تمام اروپا را درنوردیده و ایران به مثابه نخستین سنگر این ایدئولوژی عنقریب سقوط خواهد کرد. اخبار ذی‌ربط آلمان، ایتالیا، مجارستان، اوکراین، لهستان و بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی و شرقی در جراید ایران به چاپ می‌رسید، از نفوذ بلشویکم در ایران هم اخبار گوناگونی منتشر می‌شد. مردم به سرعت از این تبلیغات وحشت‌زده شدند به ویژه اینکه اخبار ضد و نقیضی از فجایعی که در گیلان روی می‌داد و به بلشویک‌ها نسبت داده می‌شد به تهران می‌رسید. اما نکته جالب‌تر این بود که شخص سید ضیا بعد از آن همه حملات آتشین به مخالفین وثوق و

۱. وزارت خارجه به وزارت داخله، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۵۱۸۳۱، آ ۳۷۹۸، ۰۰۳۹۳۰.

۲. Sousitz.

۳. Fatemi, p. 138.

۴. کاوه، سال پنجم، ش ۱۰، مورخه ۱۵ اکتبر ۱۹۲۰، ص ۱۶.

حمایت از قرارداد ۱۹۱۹ به یک باره ساخت شد، سکوتی معنی دار که تا سقوط وثوق و برآمدن مشیرالدوله پرنسیا ادامه یافت. سید ضیا، یکی از عجیب‌ترین پدیده‌های این زمان بود. او همیشه تلاش می‌کرد به هر نحوی شده جایی در سفارت انگلستان بیابد. به همین دلیل از هر نیرویی که در راستای تحکیم رابطه با این کشور تلاش می‌کرد، حمایت می‌نمود. سید ضیا به ظاهر مردی بود جاه‌طلب، بی‌اصول و بدون پرنیپ‌های یک رجل سیاسی، وی همکاری بسیار صمیمانه‌ای با ارامنه داشت: ایپکیان یکی از یاران پابرجای او بود، گاسپار ایپکیان با امضای ک.ا. سرمهالهای رعد را که عنوان کلی «از مسائل خارجی» داشتند، متشر می‌کرد. نیز وی در روزنامه‌اش آگهی‌های مربوط به انجمن‌های یهودی و سازمان‌های صهیونیستی را چاپ می‌کرد، به واقع همان‌طور که پیش‌تر گفته‌ایم<sup>۱</sup> علقه‌ها و حلقه‌های ارتباطی فراوانی، سید ضیا را با یهودیان پیوند می‌داد. وقتی گروه ضدتشکیلی به حضیض ذلت خود رسیده بود و وقتی دیگر کمتر کسی تردید داشت که آنان دست‌های پشت پرده بحران‌های متوالی کشور هستند و می‌خواهند با کوتنا قدرت را به دست گیرند و با آدمکشی کار خود را ادامه دهند؛ انگلیسی‌ها بیش از پیش به سوی سید ضیا روی آوردند. سید ضیا برخلاف گروه ضدتشکیلی با انگلیسی‌ها رودریایستی نداشت، هیچ‌گونه حمله‌ای علیه آنان نمی‌کرد و بالاتر اینکه تلاش می‌کرد خود را بیش از آن چیزی که بود، مدافع منافع این دولت اعلام دارد. این دوره با حوادث ریز و درشت فراوانی همزمان است که یکی از آنها تأسیس کمیته آهن و به دنبال آن شکل‌گیری کمیته زرگنده است. آن روز بود که سید ضیا چهره واقعی خود را نشان داد و با بحران‌سازان به طور کلی همداستان شد. آیا سید ضیا بعد از آن افشاگری‌ها در مورد کمیته مجازات، از سوی گروه بحران‌ساز، پیامی ترسناک دریافت داشته بود که سکوت کرد، یا اینکه بحران‌سازان وقتی دیدند او از پشت پرده آگاه است و بدون هیچ پرده‌پوشی اطلاعات خود را چاپ می‌کند و بالاتر اینکه مستظره به حمایت سفارت انگلیس است به استراتژی جذب و همکاری او روی آوردند و البته در رسانه اصلی خود یعنی روزنامه ستاره ایران فحاشی و حمله به او را هم ادامه دادند؟ ماجرا هر چه بود به موازات سیر نزولی کابینه وثوق، ستاره اقبال سید ضیا بیش از پیش درخشیدن می‌گرفت.

نیروهای انگلیسی تلاش می‌کردند از خلاء حضور روسیه در گیلان استفاده کنند و موقعیت خود را در آنجا مستحکم سازند، این تلاش دو هدف داشت: اعزام نیرو به باکو برای حمایت از جمهوری مساوات و دیگر تسلط بر مناطق شمالی ایران. اما قدرت فانقه در گیلان را قوای میرزا کوچک خان جنگلی تشکیل می‌داد، به همین دلیل تحرکات نیروهای انگلستان در شمال ایران باعث بروز نفرت و انزجار عمومی مردم شد. مردم رشت «برای نفرت از تجاوزات و اقدامات استقلال شکن دولت انگلیس نسبت به اکثر قسمت ایران و بالاخره در قسمت شمال»، روز جمعه دهم جمادی‌الاول سال ۱۳۳۶ در سبزه‌میدان رشت تجمع کردند. طومارهای فراوانی

۱. بحران مشروطیت در ایران، ص ۲۶۳ به بعد.

نوشته شد که حاکی از عزم مردم در استادگی علیه قوای انگلستان است، اما همچنین نوشته شد از دولت مرکزی انتظار دارند به وسایل مقتضی اعتراضات خود را علیه تجاوزات بریتانیا به اطلاع جهانیان برسانند، مانع تعدیات انگلستان شود و پلیس جنوب را منحل سازد. نیز «استدعا چنان است جناب مسیو براوین سفیر محترم دولت بهبته روس را که همه نوع از طرف دولت خود در جراید اظهار مساعدت و حسن موافقت نموده‌اند به رسیت بشناسند و گویا به رسیت نشاختن وزیر مختار مجبور فقط رضامندی دولت انگلیس حاصل والا مانعی در پیش نبوده و مأموری که عملیات خود را به صرفه ملت ایران معرفی می‌کند واجب است عقلاءً پذیرفتن آن و البته این نکته نزد هیئت معظم دولت پوشیده نخواهد بود.»<sup>۱</sup>

### ۳. مطبوعات ایران و براوین

حتی پیش از اینکه در بهار ۱۲۹۸ روس‌ها در انزلی نیرو پیاده کنند، روزنامه‌ها خبر می‌دادند دویست تن از «گارد احمر» به معاونت براوین وارد قزوین شده‌اند، وزیر خارجه و ملیون با براوین گفتگو کردند تا مانع تجاوز این نیروها به تهران گردند. یکی از کارکنان سفارت روسیه به براوین اطلاع داد اگر این خبر واقعیت داشته باشد، ارامنه تهدید کرده‌اند به حمایت از اتر وارد جنگ مسلحه خواهند شد. براوین از عموم کمیته‌ها، احزاب و جمیعت‌های ارمنی چه روسی و چه ایرانی خواست، اگر از این شایعه اطلاعی دارند و برای آنان سوءتفاهمنی ایجاد شده است، این مسئله را به واسطه جریده ستاره ایران تکذیب نمایند.<sup>۲</sup>

ملک‌الشعرا ای بهار نوشت: «ما برای چندمین دفعه دولت را متذکر شده و به پذیرفتن جدی سفیر بالشویک آن را توصیه می‌نماییم.»<sup>۳</sup> اندکی بعد که نوشته شد ارتش سرخ به انزلی نیرو اعزام داشته است، سید ضیا برآشفت و نوشت کسانی مثل نقی بینش که ظاهراً با گروه براوین حشر و نشر دارند، هدفی جز کشانیدن نیروهای انگلیس به تهران ندارند. اینان بهانه‌های لازم را در اختیار قشون انگلیس قرار می‌دهند تا بریتانیا به عنوان مبارزه با کمونیسم، به کشور قشون‌کشی کند؛ همان‌طور که اینان در دوره جنگ اول جهانی با ژست آلمان دوستی قشون روس و انگلیس را به ایران کشانیدند. این تحلیلی بود در خور تأمل و لازم است به اصل مطلب رعد اشاره کنیم.

در روزنامه رعد نوشته شد بعد از انقلاب بلشویکی هر چه شنیده شد حاکی از خودمختاری و آزادی ملل در تعیین سرنوشت خود بود، این گونه می‌گفتند که دوره میلitarیسم و سرمایه‌داری به سر رسیده و اصول نوینی جایگزین آن خواهد گردید، اراضی بین مردم تقسیم خواهد شد و مقاصد خونخوارانه نظامیان جای خود را به صلح و دوستی خواهد داد. اما

۱. ستاره ایران، ش ۱۱۴، ۳ شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «رشت».

۲. ستاره ایران، ش ۱۱۴، ۳ شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «آقای مدیر ستاره ایران».

۳. نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۵، سهشنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «گارد احمر».

«چه دیدیم. باز هم همان تلگرافات و جراید خارجه که بین و موزع مرام‌های بالشویکی بودند، غیر از سفك دماء، قتل نفوس، اعدام بی‌گناهان، رعایت نکردن اصول مختاریت مملل در تعیین مقدرات خود از قبیل حمله و هجوم به فنلاند و اوکراین وغیره وغیره. قائل نشدن به احترام آزادی ملت به وسیله ضربه زدن و از میان بردن مجلس مؤسسان روسیه که وکلا و نمایندگان تمام اهالی آن کشور بودند و سایر فجایع و مظالم دیگری را به ما خبر دادند؟» اما آنچه به ایران مربوط می‌شد چیست؟ «هر چه دایره آزادی در روسیه وسیع‌تر و هر اندازه ریشه اقتدار تزاری منهدم‌تر گردید بر وحشت، دهشت، غارت و سفاکی قشون روس در ایران افزود. مخصوصاً متعاقب استقرار لینین اعلامیه تقسیم اموال و املاک وی اشاعه یافت. افواج و اردوهای روسیه جمهوری، روسیه بالشویک‌ها افسار خود گسیخته و پاره یافتند. اورمیه، ساویج بلاغ<sup>۱</sup>، کرمانشاه، همدان، زنجان، قزوین [را] طعمه حریق، حرص و آز خود قرار داده از هیچ گونه بسی وجلانی و بسی شرمی مضایقت ننمودند.» بعد می‌نویسد «حالا این بلشویک‌ها می‌آیند چه کنند، به زور براوین را به جای اتر بگذارند. این مسئله با دولت ایران است که هر یک را بخواهد بپذیرد، نمی‌خواهد نپذیرد.»<sup>۲</sup>

بعد از انتشار این مقاله، روزنامه ستاره ایران به رعد حمله برد و با بدترین کلمات این روزنامه را به باد استهزا گرفت. روزنامه رعد هم به این مقاله با شدیدترین لحن ممکن پاسخ گفت. نویسنده رعد؛ ستاره ایران را متهم به لجاجت و سفاهت کرد و از وفاحت آن سخن به میان آورد. از «اوراق سیاه بیشترم» سخن به میان آمد که با «فلم‌های ناپاک دور از آزم» نوشته می‌شوند. گردانندگان ستاره ایران جمعیتی «الجوج و عنود» دانسته شدند که «ظلمت شب سیاه و نور روز روشن را انکار می‌نمایند» و به همین دلیل اهلیت و لیاقت داشتن روزنامه‌ای چون رعد و «دبیر دلاور متفکری چون نویسنده وی را دارا نیستند». از «بی‌حیایی و چشم دریدگی» محدودی از طرفداران مستوفی‌الممالک سخن به میان آمد که «با آنکه ایران را به دهیز مرگ و فنا رسانده نه تنها اعتراض به خطایای غیر قابل عفو معاصی جبران ناپذیر خود نمی‌کنند، بلکه برای خلط مبحث و اغفال عوام کالانعام حقایق را در حجاب افtra و تهمت مستور داشته به جای ارائه طریق در نجات از گرداب فلاکتی که خودشان تهیه نموده‌اند رعد را متولی‌اً مورد مهاجمه و فحاشی قرار داده از هیچ نسبتی که لایق خود و جمعیت و شایسته پیشوایانشان می‌باشد فروگذاری نمی‌نمایند.»<sup>۳</sup>

نویسنده روزنامه رعد خاطرنشان ساخت که ننگ‌طلب‌ترین اشخاص و فحاش‌ترین اوراق مدافع مستوفی‌الممالک هستند، همان فردی که «ایران را کشت، ایران را خفه کرد، ایران را ببر باد داد، روح این مملکت را از قالب و پیکر وی پرواژ داد.» نویشته شد تاکنون صبر و مدارا پیشه کرده‌اند اما اینک لازم است پرده‌دری کرد و حقایق را بازگفت. این حقیقت که جرایدی

۱. کذا: ساویج بلاغ.

۲. رعد، ش ۸۵، ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۳۶، «خطر بلشویک.»

۳. عین‌السلطنه، ج ۷، صص ۵۱۷۴-۵۱۷۳، به نقل از روزنامه رعد.

مثل ستاره ایران مدافع مستوفی‌الممالک هستند، «همان مستوفی‌الممالکی که سه سال قبل در نتیجه ریاست وزرایی شانزده ماهه خود مملکت را تسليم قشون روس و اورنگ حکمرانی ایران را تفویض به ژنرال باراتف نمود و خویشن به شکارگاه تشریف بردند»، امروز هم او و وزرای همراه او ایران را تسليم قشون انگلیس و سپاهیان هندی نموده است، او این بار هم «ناچار راه جاجروم و شکار بزهای کوهی را در پیش خواهد گرفت». نویسنده‌گان و گردانندگان روزنامه‌هایی مثل ستاره ایران، «گوساله‌های عنادکاری» دانسته شدند که نظرات گردانندگان رعد را مورد انکار قرار می‌دادند و اینک حفایق تلغی و دهشت‌ناک را ملاحظه می‌نمایند.

ستاره ایران در زمرة روزنامه‌هایی دانسته شد که نویسنده مقاله‌اش علیه رعد، «جانور کاغذ سیاه کنی» است که قلم فحاشی به دست گرفته و این روزنامه را به دلیل مقاله‌ای که در مورد خطر بشویم نوشته است مورد تهمت و افترا قرار می‌دهد. طرح حمله به رعد به دلیل عقیم گذاشتن نقشه براوین - بینش (آق اولی) دانسته شد که همراه با عده‌ای دیگر با «طلایه‌ای عقاب پیکر آن سفارتخانه معروف طرح ریزی»<sup>۱</sup> شده است. علت حمله چه بود؟ «ما گفتیم دویست نفر بالشویک برای چه به طهران می‌آیند. اگر مقصود استقرار براوین و اخراج اتر است این از حدود و اختیارات دویست نفر سرباز افسار گسیخته روسی خارج می‌باشد و باز گفتیم که شناختن براوین و اتر مرسوط به سیاست خارجی حکومت و حلقه‌ای از سلسله روابط بین‌المللی دولت ماست و باز گفتیم همان‌طوری که مسیو اتر حق ندارد تشباتی برای طرد و تبعید مسیو براوین اتخاذ کند، به همین نحو مسیو براوین را نمی‌رسد که در صدد تشبت به اقداماتی بر علیه سفارت روس برآید».<sup>۲</sup>

نویسنده توضیح داد رعد در مقاله خود نوشته است ورود بالشویک‌ها به تهران آتش هرج و مرج را روش نگاه می‌دارد، بهانه به دست انگلیسی‌ها می‌دهد که او را دشمن ایران تلقی کنند و «آنان را مجبور و وادر به معامله متقابل و اقدامات تازه‌تری خواهد نمود». به نوشته نویسنده رعد این مطلب بود که باعث «این همه هنگامه و غوغای ورق پاره سیاه گردیده» چرا؟ «برای اینکه مأمور بودند وسائلی فراهم نمایند که قشون انگلیس را به طهران وارد کنند و عقیم ماندن نقشه آنها یعنی در نتیجه اضطراب عمومی نیامدن گارد سرخ به طهران، اسباب کالت و کدورت این دون فطرتان لیم و خاطر اربابان سخاوت‌پیشه‌شان را فراهم آورد». در سه سال قبل هم به عشق طلاهای عقاب پیکر آلمانی بود که مقالات تیز و تندا و فحاشانه نوشته‌ند و پنجاه هزار تن قشون روس را به ایران آورده‌اند؛ «اینک باز هم به عشق دریافت مارک‌های آلمانی از هرگونه بهانه حتی آوردن قشون بالشویک به طهران برای اینکه یک وضعیات نامساعدی بر علیه انگلیسی‌ها ایجاد نموده، اسباب آوردن قشون انگلیس را به طهران فراهم [سازند] و بالاخره یک مملکتی را برای جلب منافع ننگین خود بر باد دهند چه مقصود و مرام

۱. منظور کمکهای سفارت آلمان به گروه ضدتشکیلی است، آرم پرچم آلمان شکل عقاب است.

۲. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۱۷۵، به نقل از روزنامه رعد.

دیگری را تعقیب می‌نمایند.»

ستاره ایران نوشته بود روزنامه رعد چرا از تعدادیات قشون انگلیس در کرمان، فارس و تجاوزات قشون این کشور در سیستان سخن به میان نمی‌آورد و از توقيف مالیه ایران در بانک شاهنشاهی مطلبی نمی‌نویسد یا از الغای پلیس جنوب کلمه‌ای بر زیان نمی‌آورد و در عوض از حرکت دوست تن بلشویک به تهران این همه شیوه و فغان سر می‌دهد. رعد توضیح داد بر عکس نوشته‌های این روزنامه به نکات فوق هم اشاره کرده است. از جمله نوشته در زمان وثوق‌الدوله منطقه نفوذ پلیس جنوب منحصر به شیراز و نواحی آن بود اما در دوره ده ماهه دولت مستوفی‌الممالک این نفوذ شرق و غرب ایران را فراگرفته است: «هیهات! ای خوانندگان رعد اگر در فهم و ادراک با گوسماله‌های زیان بسته فرق و امتیازی دارید در این قضیه روش حکمیت نمایید. بالمثل اگر به جای مستوفی‌الممالک یک نفر فدایی انگلیس، یک نفر معبد طلا، یک نفر سناش‌کننده لیره، وزیر مشاور و رئیس‌الوزراء ایران می‌بود، در این مدت ده ماهه آیا بیش از مستوفی‌الممالک می‌توانست شرایط و اسباب نفوذ و رسوخ انگلستان و بالاخره موجبات استیلا و اشغال نظامی ایران را فراهم بیاورد.»

نوشته شد تعیین مناسبات ایران و انگلستان بسیار سهل و ساده است، «یعنی اگر مصالح ایران را در موافقت با نظر آنان می‌دانستیم ناچار مانند یک تاجر معامله کرده و همان‌طوری که در صدد جلب استفاده بودیم می‌بایست استفاده نیز بدھیم و اگر منافع حال و مآل را در موافقت با آنان نمی‌پنداشتیم، باید مقاومت کرده و حتی تا مقام قطع روابط سیاسی حاضر می‌شدیم.» در ادامه نوشته شد شاید نویسنده ستاره ایران به رعد خرد گیرد که چرا نسبت به انگلیس فحاشی و هتاکی نمی‌کند، در پاسخ باید توضیح داد علت این است که رعد روزنامه‌ای فحاش نیست: «ای وقیع یاوه‌سرا که شرافت خود را در وقارت می‌دانی، فحاشی و هتاکی برای پر شدن جیب تو و کسانی که تو را آلت مطیع فرمانبردار قرار داده‌اند نافع است. ولی جواب بد و بگو بینم از فحاشی و هتاکی‌های تو نسبت به اجانب چه نتیجه و نمره عاید ایران گشته جز آنکه همین هتاکی‌ها، فحاشی‌ها، بهانه تیرگی مناسبات خارجه ایران [شده] و امروز عنوان سرازیر شدن قشون از بغداد به طرف کرمانشاهان و همدان را تهیه ساخته. برای آنکه تعهدات بینش‌ها ... و سایرین که نام ننگیشان [را] عنقریب اشاعت خواهیم داد، در طرح نقشه غارت و چهاول طهران عقیم ماند. آن سیاست اغتشاش‌جویانه که برای آوردن قشون انگلیس به مرکز ایران طرح ریزی شده بود به موقع اجرا گذاشته نشده.»<sup>۱</sup>

این تحلیلی بود بسیار جالب توجه. سید ضیا استدلال کرده بود حمایت گروه ضدتشکیلی و رهبران آن مثل نقی بینش از براوین، نباید به منزله حمایت آنان از انقلاب روسیه تلقی شود. به نظر او دیدگاه‌های افراطی ستاره ایران برای این است تا انگلیسی‌ها را نسبت به خطر سرخ بیشتر هشیار سازد، بیش از حد لازم به آن بها دهد و به بهانه مبارزه با کمونیسم نیروهای خود

۱. همان، صص ۵۱۷۸-۵۱۷۷، به نقل از رعد.

را به تهران بکشاند. سید ضیا از تجربه جنگ اوئل جهانی سخن به میان آورد، اینکه در آن زمان هم امثال بیش‌ها با اقدامات افراطی خود و بها دادن بیش از اندازه به آلمان، به واقع مسبب لشکرکشی انگلستان و روسیه به ایران شدند. به نظر او اینان باز هم نقشه‌ای مشابه کشیده‌اند تا به عنوان حمایت از رژیم جدید روسیه، انگلستان را بتراویند و قشون این کشور را بیش از پیش به اعمق کشور بکشانند. سید ضیا این را نقشه‌ای زیرکانه می‌دانست که آب به آسیاب انگلیس می‌ریزد. اما خود وی صریحاً مدافع گسترش روابط با انگلستان بود، زیرا این را به نفع کشور ارزیابی می‌کرد و بر این باور بود در این زمینه نباید رودریاستی کرد. اندکی بعد از این تحولات بالاخره براوین به روسیه بازگشت. دولت وثوق او را به رسمنیت نشناخت، البته صمصم هم حاضر به پذیرش او نشده بود.

به واقع دولت بلشویکی روسیه از وی خواست به کشور خود بازگردد، براوین «رنجیده خاطر» از ایران رفت.<sup>۱</sup> جالب اینکه نصرت‌الدوله فیروز وزیر امور خارجه کابینه وثوق که بعد از مشاور الممالک به این منصب منصوب شده بود، به دنبال رفتن براوین از ایران و زمانی که در اروپا اقامت داشت با تلگراف رمز از وثوق‌الدوله خواست متن پیشنهادهای او را به اطلاعش رسانند و یادآوری کنند «روس بلشویک به ایران چه می‌داده است و از او چه می‌خواسته». به قول دولت‌آبادی، نصرت‌الدوله این تقاضا را یا «به صرافت طبع خود و یا به خواست دیگران» مطرح کرده بود.<sup>۲</sup> اما نقشه هر چه بود، دیگر خیلی دیر شده بود.

به هر حال براوین در ایران به نتیجه‌های در خور نرسید، علت امر هر چه بود او در مأموریت خود ناکام ماند. کاپور می‌گوید دولت ایران نمی‌توانست قبول کند مردی که سال‌ها خدمتگزار دستگاه دیپلماتیک تزارها بوده، با این سرعت تحول یافته باشد.<sup>۳</sup> ایرانسکی براوین باور است که براوین به دلیل دوری‌اش از روسیه به هنگام وقوع انقلاب، تصویر مناسبی از دولت جدید نداشت و به همین دلیل نتوانست با آن شناخت ناچیز خود سیاست‌های جدید روسیه را به دولت ایران تهییم نماید.<sup>۴</sup> دولت جدید براوین باور است که دستاورد براوین این بود که تنفر عمیق مردم ایران را از روسیه به دلیل سیاست‌های تزارها مبدل به نوعی احساس رضایت نسبی نماید.<sup>۵</sup> براوین به هر حال در ایران ناکام ماند و به دنبال وی کولومیتسف<sup>۶</sup> را به ایران فرستادند. مأموریت جدید براوین در افغانستان تعیین شد، اما این بار زمانی که همه اقدامات مقدماتی برای انجام یک کودتا در ایران به نتیجه رسیده و متظر یک فرصت تاریخی بود، براوین روز بیست و نهم دی ۱۲۹۹، در حالی که از غزنین به بالاحصار می‌رفت توسط دو

۱. کمره‌ای، جلد ۱، ص ۲۶۲.

۲. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۳۷.

3. Kapur, p.156.

۴. ام. پاولویچ، و. تریا و س. ایرانسکی: سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران، ترجمه م. هوشیار، (تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۷)، ص ۱۸۴.

۵. یحیی دولت‌آبادی: حیات یحیی، ج ۴، (تهران، عطار، ۱۳۷۱)، ص ۹۶.

6. I. Kolomitsov.

مرد افغان به قتل رسید.<sup>۱</sup>

#### ۴. مقدمات عهدنامه مودت

برخورد وثوق با دولت جدید روسیه حتی بعد از رفتن برآوین تغییری نکرد، به واقع تحلیل‌هایی که بالاتر آمد، هیچ کدام واقعیت نداشت، تنها واقعیت این بود که بریتانیا منتظر بود دولت جدید روسیه از هم فروپاشد و آنگاه سیاستی جدید در مرزهای شمالی کشور اتخاذ کردد. انگلیس که به آن همه زحمت، روس‌های تزاری را به حاشیه رانده بود، نمی‌توانست رفیقی را تحمل کند که تا حدی در برخی محافل ایران طرفدارانی یافته بود. به همین دلیل وقتی دومین سفير شوروی یعنی کولومیتسف در تابستان ۱۹۱۸ وارد کشور شد، وثوق حتی حاضر نشد با او ملاقات کند. این روای تا سال بعد هم ادامه یافت. ژوئن ۱۹۱۹ بار دیگر روس‌ها تلاش نافرجامی صورت دادند، آنان از کلیه بدهی‌های ایران به روسیه تزاری چشم پوشیدند. لتو کاراخان<sup>۲</sup> که از سوی وزارت امور خارجه دولت متبعش به ایران آمده بود، اعلام کرد کلیه وام‌ها، همه امتیازات داده شده به تزارها، حقوق کاپیتولاسیون، بانک استقراضی روسیه و امتیاز خطوط آهن غیرقانونی است و توسط دولت جدید روسیه ملغی اعلام می‌شود.

در اهمیت موضوع همین بس که قروض ایران به روسیه در نخستین سال جنگ یعنی ۱۹۱۴، فوق العاده سنگین بود و در زمان مزبور البته سنگین‌تر هم شده بود. در دوره صمصام یک بار روزنامه دولتش ایران، در نیمه‌های تیر ۱۲۹۷ الغای این امتیازات را به طور رسمی به اطلاع مردم ایران رسانید. برخی از رجال ایران دستور هیئت وزرا به روزنامه ایران برای مطلع نمودن مردم از الغای امتیازهای استعماری، دستیسه می‌دانستند. استدلالشان این بود که دولت ایران از چند ماه قبل تاکنون دولت بلشویکی را به رسمیت نشناخته؛ زیرا ملاحظه دولت انگلستان و نفوذ آن کشور را در ایران کرده است. از سویی دولت ایران چون از نفوذ استعماری انگلستان در ایران اطلاع کامل دارد، ذرمهای مخالف میل این دولت عمل نماید، حال چگونه است که دولت ایران الغای این امتیازات را به طور آشکار «اظهار نموده که در حقیقت موافق میل دولت بلشویک و ضدیت با انگلیس است؟»<sup>۳</sup> وقتی وثوق به این پیام‌ها پاسخی نداد، خشم شوروری‌ها را علیه خود برانگیخت و از این زمان به بعد بود که آنها برای پیشبرد اهداف خود در منطقه و مبارزه با سیطره بریتانیا بر ایران و سایر کشورهای منطقه شدت عمل به خرج دادند و همان‌طور که خواهیم دید نیروی نظامی هم به شمال کشور اعزام نمودند. اینکه وثوق به پیام‌های طرف شوروی بی‌اعتنایی کرد، در راستای سیاست وزارت امور خارجه بریتانیا بود که تشکیل دولت جدید را به رسمیت نمی‌شناخت. بدیهی است که بریتانیا برای تسلط همه‌جانبه

۱. محمدعلی منصور گرگانی؛ رقابت روسیه و انگلیس در ایران، به کوشش محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران، عطائی، ۱۳۶۸)، ص ۴۶.

2. Leo Karakhan.

۳. کمره‌ای، ج ۱، صص ۳۶۰-۳۶۱.

خود بر ایران و سایر مناطق جهان به این سیاست مبادرت می‌ورزید. اما واکنش دولت و شوّق طبیعی نبود؛ او هم تشکیل دولت جدید را به رسمیت نمی‌شناخت و در این راستا دنباله‌رو سیاست بریتانیا بود، در زمانی که او می‌توانست از اوضاع جدید به نفع منافع ملی ایران بهره‌برداری کند و مانع تسلط تمام عیار انگلیس بر کشور شود؛ با بی‌اعتباً خود زمینه تسلط همه جانبیه بریتانیا را بر کشور مهیا ساخت بدون اینکه طرف انگلیسی که اینکه به مراد خود رسیده بود، به وعده‌های خود حتی در همان چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ عمل کند. گفتیم و شوّق دولت جدید روسیه را به رسمیت نشناخت، اما شگفت اینکه در راستای سیاست‌های بریتانیا از تأسیس دولت خودخوانده آذربایجان حمایت نمود.

در این زمینه نوشته رعد که به قلم گریگور ایپکیان نوشته شده، بسیار گویاست: بعد از اینکه گرجستان و ارمنستان اعلام استقلال کردند، منطقه ترک نشین قفقاز هم نام خود را به آذربایجان تغییر داد و به این شکل جمهوری خودخوانده آذربایجان یا همان جمهوری مساوات زاده شد.<sup>۱</sup> نکته جالب این است با اینکه ایپکیان خود ارمنی بود، اما مقاله زیر را نوشت و در رعد متشر کرد:

«با یک مسرت مخصوصی است که ما برادران اسلامی خویش را سلام و تبریک می‌کوییم. آری در این ایام که دول اسلامی ضعیف می‌گردند حیات یک ملت جوان اسلامی تسلیت بخش است، ما یقین داریم این برادران ما سهم و شرکت مخصوصی در امور خیریه خواهند داشت و مأموریت جدیدی خواهند نمود یعنی افکار جدیدی انتشار خواهند داد... جنبه پلیتیکی شناخته شدن آنان به رسمیت خیلی مهم است، زیرا ثابت می‌نماید سیاستی که لوید جرج اعلام می‌داشت حقیقت دارد. مقصود ما سیاست عدم مداخله در امور داخلی روسیه است. به وسیله رسمیت دادن این دو جمهوری جدید، سورای عالی تحت ریاست و راهنمایی انگلستان که قطعاً عامل بزرگ ایجاد این معنی بوده سیاست گذشته را که عبارت از مشارکت و معاشرت با قوای ضدبولشویکی باشد خاتمه می‌دهند. این مسئله معلوم می‌دارد که در عقاید و افکار متفقین راجع به سیاست آنها نسبت به روسیه یک تغییر بزرگ اساسی به ظهور پیوسته.»<sup>۲</sup>

پیش از دولت وثوق در اوایل سال ۱۹۱۸ میلادی و اواخر سال ۱۹۹۶ شمسی بود که مشکلی دیگر بر مشکلات ایران اضافه شد. در این هنگام جمهوری مساوات نیات خاصی در مورد ایران داشت به گونه‌ای که حتی صدای روزنامه‌های افراطی ایران را در آورد. ستاره ایران از قفقاز به عنوان عموزاده یاد کرد و نوشت ایرانیان به دلیل حوادث و وقایع مشروطه به آن سامان بدھکارند، اما حاضرند این بدھکاری را به گونه‌ای مناسب پردازند، به همین دلیل از این جمهوری خودخوانده خواستند دست از تشبیثات خصم‌آلود بردارد: «در اینجا معروف شده

۱. برای اطلاع از نحوه تشکیل جمهوری مساوات نک: حسین آبادیان: رسولزاده، حزب دمکرات و تحولات معاصر ایران، (تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۶).

۲. رعد، سال دهم، ش ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸، ۱۵ ژانویه ۱۹۲۰، «مفهوم حق و عدالت، استقلال آذربایجان و گرجستان».

است که حزب محترم مساوات قفقاز نیات خوبی نسبت به ایران ندارد و گویا ودیعه مهر عموهای والامقام قفقازی ما را یک دسته از عموزاده‌ها از قلب خود رانده و بیرون کرده‌اند. در اینجا می‌گویند حزب محترم مساوات تفکیک مهد زرتشت را از مملکت زرتشت تصمیم نموده و در راه اغوای برادران غیور آذربایجانی ما تشیبات می‌کند.<sup>۱</sup> در اینجا می‌گویند به راهنمایی دشمن بی‌امان ایران و اسلام،<sup>۲</sup> حزب محترم مساوات در مقام اقدامات بدتری است و علی‌رغم منافع عالیه ما و برادران عثمانی ما به وسیله رؤسای سابق قشون روس در ایران با یک چنین دولت اجنبی مشغول روابط مخصوصی است<sup>۳</sup> و خیلی چیزهای دیگر...!<sup>۴</sup>

ستاره ایران بهترین شاهد مدعای را مقالات و اخبار روزنامه آچیق‌سوز دانست که از اعزام نماینده و هیئت مخصوص جمهوری مساوات به تبریز و رشت خبر داده بود، بدون اینکه دولت مرکزی ایران اطلاعی داشته باشد. نویسنده این اعمال و اخبار را باعث خشم و یأس مردم ایران از قفقاز دانست و توصیه کرد بهتر است جمهوری مساوات هیئت‌های خود را از تبریز و رشت فراخواند و در عوض هیئتی به تهران گسیل نماید، مثل دولت ایران که عنقریب یک هیئت فوق‌العاده روانه باکو خواهد کرد: «برادران! جامعه ایران دوست پشتیبان و برادر دائمی شما خواهد بود و در این موقع تاریخی هر چه بتواند در طریق نجاح مرام عمومی آن برادران فداکاری خواهد کرد و از طرف شما هم جز صمیمیت و صداقت انتظاری نمی‌تواند داشته باشد.»<sup>۵</sup>

بعداً در دوره وثوق درست در این موقعیت بحرانی بود که هیئت دولت گروهی را به ریاست سید ضیاء‌الدین طباطبائی به سمت روسیه گسیل داشت، اینان بعداً در باکو با رهبران جمهوری مساوات هم ملاقات کردند و قرار و مدارهایی نیز بین خود منعقد نمودند، اما بر افتادن جمهوری مساوات به دست بلشویک‌ها باعث بازگشت گروه سید ضیا به ایران شد. بعد از سقوط وثوق و به قدرت رسیدن مشیرالدوله، بحث گسترش روابط ایران و شوروی در دستور کار قرار گرفت، همین طرح بعدها در کابینه سپهبدار رشتی پیگیری شد و بالاخره منجر به امضای عهدنامه موذت شد که چند روزی بعد از کودتای سوم اسفند انجام گرفت. عهدنامه موذت را عملأ سید ضیا امضا کرد، کسی که همین چندماه پیش به شدت علیه براوین و اقدامات او برآشوبیده بود.

در دوره مشیرالدوله که بعد از وثوق قدرت را به دست گرفت، مذاکرات با روس‌ها به صورت جدی صورت گرفت، این مذاکرات در دوره سپهبدار هم بی‌گرفته شد. درست زمانی که آیرون‌ساید و نورمن، ایران و دنیای خارج را از هجوم قریب‌الواقع ارتیش بلشویک

۱. یعنی می‌خواهد آذربایجان را از ایران جدا کند.

۲. یعنی انگلستان.

۳. منظور انگلستان است.

۴. ستاره ایران، سال سوم، ش ۹۸، ۵ شبہ ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۲۴ ژانویه ۱۹۱۸، «پیام برادران».

۵. همان.

می‌ترسانیدند تا به مراد خود که همان استقرار دولت دست نشانده بود نایل آیند، هیئت نمایندگی ایران در نیمه‌های دی ۱۲۹۹، پیش‌نویس نهایی پیمان دوچاره ایران - شوروی را تهیه می‌کرد. در بسیاری از موارد بین طرفین توافق به عمل آمده بود. شوروی متعهد شد کلیه پیمان‌ها و قراردادهای استعماری دوره تزارها را با ایران ملغی کند و حتی قراردادهای استعماری دیگری را که با قدرتی دیگر درباره ایران وضع شده کان لم یکن سازد. کلیه بدهی‌های ایران به روسیه بخشیده شد، نیز کلیه وثیقه‌ها، تعهدات و اموال گرفته شده از ایران بازگردانیده شود. مقرر شد بانک استفراضی روسیه و کلیه اموال غیرمنقول آن به طرف ایرانی داده شود. کلیه جاده‌ها، خطوط تلگراف، املاک و مستغلات روسیه تزاری در ایران به جز ساختمان‌های سفارتخانه و کنسولگری‌ها به ایران داده شد. در باب دریانوری دریای خزر حقوق متساوی برای طرفین در نظر گرفته شد، مقررات کاپیتولامیون باطل اعلام گردید، مذاکرات برای تأسیس یک کمیسیون مشترک برای ثبت تعرفه‌های گمرکی صادرات و واردات بین دو کشور شکل گرفت و سرانجام موافقت شد نمایندگی کنسولی دو کشور در شهرستان‌های مختلف به وجود آید.<sup>۱</sup> از این زمان به بعد انگلیسی‌ها روز و شب کار کردند تا پیش از رسیدن خبر توافق‌های مسکو و پیش از معلوم شدن همراهی دولت جدید روسیه با افکار ملیون ایران، «اضایی از ملت و دولت ایران بگیرند که مالیه و قشون اختیارش در دست آن‌هاست».<sup>۲</sup> مقامات بریتانیا به سرعت از این مذاکرات اطلاع حاصل کردند و مهم‌تر از همه دانستند که هیچ شرط و شروطی مثل الغای قرارداد ۱۹۱۹ یا عقب‌نشینی نیروهای بریتانیا از شمال ایران در بین نبوده است. فقط خواسته بودند فرستاده ویژه آنان به ایران یعنی تسودور روتشتین را به مقام وزیر مختاری شوروی در تهران بپذیرند. با این وصف طرف شوروی نیز عقب‌نشینی نیروهای خود از ایران و عدم پشتیبانی از جنبش جنگل را حل نشده باقی نهاد. آنها می‌گفتند نیرویی در ایران ندارند که خواستار عقب‌نشینی آن شوند.<sup>۳</sup>

از مسکو خبر می‌رسید که مشاورالمالک به طور رضایت‌بخشی با روس‌ها به توافق رسیده است، گفته می‌شد این مذاکرات به زودی نتیجه خواهد داد. اما در همین حال از نشر این اخبار در داخل کشور به شدت جلوگیری می‌شد، با این وصف آگاهان از این مذاکرات اطلاعاتی به دست آوردند. این اخبار توسط سفارتخانه‌های دیگر هم به درون جامعه راه یافت، اما خود انگلیسی‌ها در برابر این اخبار سکوت پیشه کردند.<sup>۴</sup> در عین حال «گاهی دیده می‌شود که تلگراف‌های مسکو که از راه ترکستان به ایران می‌شود، چند روز در تلگرافخانه‌های سرحدی به بهانه حاضر نبودن تلگرافچی که حروف لاتین بخواند و یا به بهانه خوانا نبودن حروف و

۱. Ghani, p.133.

۲. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۸۴.

۳. Ghani, p.133.

۴. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۸۵.

حاجت به مطالعه و دقت، چند روز در سرحد نگاهداشته می‌شود که دیرتر به مقصد برسد.<sup>۱</sup> وقتی زمزمه موافقت با شوروی به گوش نورمن وزیر مختار وقت انگلیس در ایران رسید سخت برآشته شد. او به سپهدار توضید که قدرت اداره کشور را ندارد، او گفت اگر نیروی بریتانیا یعنی یگانه قدرتی که در برابر بلشویک‌ها قد برافراشته است از ایران خارج شوند، سپهدار بیش از پیش به عوام فربیانی روی خواهد آورد که نجات ایران را در گرو رابطه با شوروی ارزیابی می‌کنند. نورمن گفت اگر چه سپهدار به مذاکرات مسکو دلخوش داشته، اما اعتماد طبقات بالای جامعه را از دست داده است. سپهدار متهم به ناتوانی شد، نورمن که خود در روی کار آوردن این مهره وی دخالت نام داشت اینک دست به عوام فربیی زد: او از کرزن پرسید آیا می‌خواهد سپهدار را از کار برکنار سازد و به قول خودش یک رئیس وزیری مرتعج اما قدرتمند<sup>۲</sup> را به جایش نشاند.<sup>۳</sup> کرزن از این اندیشه استقبال کرد و توصیه نمود که در این راه از نصرت‌الدوله فیروز استفاده شود. روز نوزدهم دی ۱۲۹۹ کاکس از بغداد به کرزن اطلاع داد که فیروز را دیده است، او توضیح داد که فیروز به زیارت عتبات عالیات رفته و توانسته در آنجا فتوایی از علماء بگیرد که طبق آن بلشویسم با اسلام مغایرت دارد. او ادامه داد که فیروز در زمرة افرادی است که هنوز مایل است از سیاست‌های بریتانیا در ایران حمایت نماید و اراده او می‌تواند در این برهه مدرسان سپهدار باشد.<sup>۴</sup> این بود آن دست قوی پنجه و پولادینی که نورمن می‌طلبید. با این وصف فیروز در بازگشت به ایران در غرب کشور به املاک خود رسیدگی کرد، او مسافت خود را به تهران به این دلیل به تأخیر افکنده بود. کرزن شکایت کرد که این نشان می‌دهد حتی سیاسی‌ترین ایرانیان هم ارزش وقت را در ک نمی‌کنند، در این بین نورمن متوجه شد که فیروز خود را برای ریاست وزرایی آماده می‌کند و حاضر نیست در کاینه سپهدار پستی قبول نماید. به عبارتی فیروز می‌خواست بر موج احساسات سوار شود و از موضعی بالادست قدرت را قبضه نماید.<sup>۵</sup> اما او ظاهراً نمی‌دانست در اوضاع ایران و مناسبات این کشور با دول خارج، نوعی تحول شکل گرفته است، مضافاً اینکه مردم هم سلاطیق و علائق جدیدی به دست آورده‌اند. به عبارتی «نصرت‌الدوله» در عالم خیال همه چیز را می‌دیده است مگر سیاست تازه رسیده روس را در ایران؛ که در غیاب او در سرتاسر مملکت طیناندماز شده افکار عمومی را به خود جلب نموده است و عقیده ضد اشرافی و مخالفت سرمایه‌داری طوری قوت گرفته است که حواس انگلیسیان و دوستان آنها را به شدت پریشان ساخته؛ برای جلوگیری از آن به هر وسیله باشد متولسل می‌شوند بسی آنکه توجهی به خصوصیت وزیر

۱. همان.

2. A strong reactionary prime minister.

3. Ghani, p.135.

4. Cox to Curzon, Baghdad, 9 January 1921, FO. 371/6399.

5. Norman to Curzon, Tehran, 23 January 1921, Ibid.

خارجه انگلستان با کسی و یا دوستی سرپرسی کاکس با شخصی داشته باشند.<sup>۱</sup> اما برای اینکه طرح جدید انگلستان را بررسی کنیم، لازم است ابتدا زمینه‌های آن و در درجه نخست تجربه قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق را تجزیه و تحلیل نماییم.

---

۱. حیات یعنی، ج ۴، ص ۲۲۵، توضیح اینکه کاکس حاکم وقت بین‌النهرین و وزیر مختار پیشین انگلستان در ایران دوست نصرت‌الدوله به شمار می‌آمد و نصرت‌الدوله انتظار داشت دوستش از او برای رسیدن به ریاست وزرایی حمایت نماید.

# ● فصل هفتم

## قرارداد ۱۹۱۹؛ اختلاف نظرها در انگلستان و ایران



## ۱. مدخل

بدون تردید انقعاد قرارداد ۱۹۱۹ یکی از اسفبارترین تصمیمات وثوق‌الدوله به شمار می‌آید، این قرارداد بدون توجه به موازنۀ بین‌المللی که در دوره بعد از خاتمه جنگ اول جهانی اول شکل گرفته بود، انعقاد یافت. با وصف اینکه در مورد قرارداد ۱۹۱۹ مطالب زیادی نوشته شده، اما واقعیت این است که پشت پرده‌های سیاست انگلستان آن روز با تحولات داخلی ایران در ریط با این قرارداد به درستی روشن نشده است. باید دید چه کسانی ماجرای جنبش علیه قرارداد را هدایت می‌کردند؟ انگیزه‌های آنان چه بود؟ آیا کلیه نیروهایی که علیه قرارداد وارد میدان شدند از هویتی یکسان برخوردار بودند؟ اگر خیر باید به درستی مشخص کرد طیف‌های مختلف ذی مدخل در این جریان متشكل از کدامین نیروهای سیاسی بود. نیز باید نشان داد مخالفین انگلیسی این قرارداد چه کسانی بودند؟ اهداف اینان از مخالفت با قرارداد چه بود؟ آیا می‌توان بین اینان و برخی نیروهای داخلی نوعی همسویی از پیش اندیشیده شده متصور شد؟ اینان همه سؤالهای بدون پاسخی است که تلاش می‌کنیم در این فصل به آنها پاسخ گوییم. قبل از هر چیز لازم است توازن نیروهای انگلیسی را بعد از جنگ در ایران مجدداً ارزیابی کنیم تا بهتر دریابیم که قرارداد ۱۹۱۹ در چه فضایی امضا شد.

زمانی که جنگ اول جهانی خاتمه یافت، بریتانیا چهار منطقه ایران را عملأً به اشغال خود درآورده بود: در بخشی از کشور تفنگداران جنوب ایران<sup>۱</sup> مستقر بودند، اینان نیروهای مزدور بریتانیا و تحت امر فرماندهان انگلیسی به شمار می‌رفتند. پلیس جنوب ایران پیش‌تر در دوره جنگ اول جهانی برای صیانت از منافع تجاری امپراتوری بریتانیا در جنوب کشور به وجود آمده بود، سربرسی سایکس بنیادگذار واقعی این نیرو به شمار می‌آمد. جمادی‌الاولی ۱۳۳۵ استعفای نیکلای دوم از امپراتوری روسیه و شاهزاده میشل به عنوان نیابت سلطنت انجام شد، درست در همین ایام دولت ایران پلیس جنوب را به فرماندهی سایکس به رسمیت شناخت. این نیرو بلاfacile بعد از وقوع انقلاب در روسیه راه خود را به سوی نواحی مرکزی کشور گشود، دیری نپایید که قلمرو نفوذ این نیرو تا اصفهان، یزد و کاشان هم بسط یافت. در اوایل

سال ۱۹۱۶ میلادی بود که روس‌ها تلاش کردند بر تعداد نفرات بریگاد قزاق بیفزایند و آن را به دیویزیون تبدیل کنند. بریگاد به واقع معادل تیپ و دیویزیون معادل لشکر در زبان فارسی بود. در آن زمان مارلینگ وزیر مختار وقت انگلستان در ایران گفته بود باید در مقابل این نیرو، انگلیس هم قوایی در جنوب کشور سازمان دهد تا بتواند با قدرت قزاق‌ها برابری کند، مارلینگ بر این باور بود اگر طرح او اجرا شود، مناطق نفوذ روس و انگلیس طبق قرارداد ۱۹۰۷ عینیت بیشتر خواهد یافت و خود او اعتراض می‌کرد که این طرح با تجزیه ایران چندان فاصله‌ای ندارد.<sup>۱</sup> این طرح هم مورد استقبال وزارت جنگ، هم وزارت خارجه و هم وزارت امور هند واقع گردید. فروردين سال ۱۲۹۵، مطابق با مارس ۱۹۱۶ ژنرال سرپرسی سایکس وارد ایران شد تا این نیرو را که به نام تفنگداران جنوب ایران شهرت یافت سازمان دهد. به واقع با این نیرو بود که انگلستان حضور نظامی خود را در جنوب کشور تحکیم کرد. با این نیرو مقاومت‌های عشایری در هم شکسته شد و محافظت از مال التجاره‌های تجار بریتانیا میسر شد.

به هر حال در بوشهر و خلیج‌فارس، چندین واحد از نیروهای هندی مستقر بودند.

در شرق کشور سر ویلفرد مالسون<sup>۲</sup> قدرت را به دست داشت. او با نیروی نظامی خود کمربندی به دور خراسان و سیستان کشیده بود و از آنجا به عشق‌آباد و سایر نقاط آسیای مرکزی نفوذ می‌کرد تا مگر دولتهای دست‌نشانده انگلیسی را با توجه به فضای بعد از انقلاب روسیه روی کار آورد. در همدان، کرمانشاه، قصرشیرین و قزوین نیرویی به نام دنسترفورس<sup>۳</sup> مستقر بود، فرماندهی آنان بر عهده ژنرال لیونل دنسترویل<sup>۴</sup> بود. او در ابتدای امر برای پرکردن جبهه بین‌النهرین و ترمیم شکافی که با خروج نیروهای روسی از این منطقه بعد از جنگ بروز کرده بود؛ به ایران آمد و در نهایت امر قرارگاه خود را شهر همدان انتخاب نمود. دنسترفورس بعد از وقوع انقلاب بشویکی روسیه تشکیل شد، به واسطه خلاه حضور روسیه در نواحی شمالی و شمال غربی ایران بعد از انقلاب این کشور، انگلستان تلاش کرد اولاً تحرکات عثمانی و آلمان را در این مناطق ختنی سازد و ثانیاً تحرکاتی علیه قوای جنگل سازمان بخشد. علت این‌که دنسترویل قرارگاه خود را در همدان مستقر ساخت این بود که وقتی می‌خواست از راه گیلان به قفقاز نیرو اعزام کند، در درجه اول قوای میرزا کوچک خان مانع او شدند و دیگر اینکه کمیته سربازان انقلابی روسیه که بندرانزلی را کنترل می‌کردند، جلو پیش روی او را گرفتند. در این زمان جاده قزوین به انزلی تحت کنترل نیروهای میرزا کوچک خان بود. اینان تهدید کردند اگر دنسترویل از موضع خود عقب‌نشینی نکند، مورد حمله قرار خواهد گرفت. او هم ناچار شد به همدان عقب نشیند. عقب‌نشینی قوای دنسترویل به همدان باعث یک سلسله تحرکاتی شد که به کودتای سوم اسفند انجامید.

باز هم لازم به توضیح است که تنها راه ارتباطی انگلیسی‌ها به قفقاز و دستیابی به نفت باکو

۱. هوشنگ صباحی: سیاست انگلیس و پادشاهی رضا شاه، ترجمه پروانه ستاری، (تهران، گفتار، ۱۳۷۹)، ص ۶۲.

2. Sir Wilfred Malleson.

3. Dunesterforce.

4. Gen. Lionel C. Dunsterville.

از راه گیلان بود. گیلان در دست نیروهای میرزا کوچک خان جنگلی قرار داشت، پس بدون دفع جنبش جنگل دستیابی به نفت باکو غیرممکن بود. در کتاب بحران مشروطیت در ایران نشان دادیم که هزینه‌های بخشی از عملیات گروههای افراطی فرقاًز را صاحبان سهام کمپانی‌های نفتی باکو می‌پرداختند، به باد آوریم که حتی سر سیسیل اسپرینگ رایس از اینکه انگلیسی‌ها در خاک روسیه هزینه‌های عملیات خرابکارانه علیه تزار را می‌پرداختند تا چه اندازه شگفت‌زده بود. به واقع در باکو تیمی از صاحبان سرمایه همراه با گروههای آنارشیستی در تضعیف موقعیت تزار می‌کوشیدند. این امر فی‌نفسه واجد اهمیت نیست، به نظر ما اهمیت موضوع آنجاست که در باییم بین نیروهای گریز از مرکز باکو و برخی از جناح‌های سیاسی و رجال ایران همسوی وجود داشت. واضح‌تر بگوییم اهداف این گروه‌ها برخلاف آنچه شاید به نظر آید، به هیچ‌وجه انقلابی نبود، اینان با مافیای اقتصادی انگلستان که در دست محافظ خاصی از الیگارشی مالی آن کشور بود؛ همسو بودند و هر دو آنها با مافیای سیاسی ایران ارتباط داشتند، میرزا کریم خان رشتی یکی از این حلقه‌ها بود. محافظ باکو در بحران‌سازی‌های رایج در ایران نقش بسزایی داشتند. خطی طریف آنان را از گروههای سیاسی مسکو و سن پطرزبورگ جدا می‌کرد. به عبارت بهتر تحولات بعدی نشان داد که جریان‌های باکو خطی بحران‌ساز را تعقیب می‌کردند و در این مسیر، سازی ناکوک و جدا از ارکستر عظیمی می‌تواختند که در مسکو نواخته می‌شد. انگلستان و محافظ اقتصادی آن برای تسلط بر نفت باکو که شاهرگ تسلط بر قفقاز و شمال ایران به شمار می‌رفت، به چند رشته عملیات دست زدند؛ نخست اینکه از جمهوری خودخوانده مساواتیست‌های قفقاز حمایت کردند و تأسیس دولت‌های سه‌گانه ارمنستان و گرجستان و آذربایجان را به رسمیت شناختند. دوم بین گروه‌های به شدت مرموز و مشکوک باکو و برخی شخصیت‌های سیاسی ایران، درست مثل عصر مشروطه، ارتباط و تماس برقرار نمودند که گفتیم یکی از اینان میرزا کریم خان رشتی بود. سوم، بحرانی عظیم در صفوں جنبش جنگل به وجود آوردند که سرنخ اصلی آن به صاحبان صنایع نفت باکو بازمی‌گشت. سردمدار بحران در نیروهای جنگل احسان‌الله خان دوستدار بود.

همدان از دیرباز عرصه تکاپوی انگلیسی‌ها شده بود. به طور مثال کمره‌ای از قول نظام‌السلطان نقل می‌کند که در اوایل سال ۱۲۹۷ شمسی، «آزانی» انگلیسی را دیده که به همدان آمده و سن و سال او هم به قول گوینده پایین بوده است. این شخص در دوره مهاجرت مشروطه‌خواهان و تشکیل دولت در تبعید هم در همان نواحی دیده شده بود. در این ایام نظر علی خان مشکوک‌الممالک هم با مهاجرین بود، همان مردی که بعداً از عناصر تشکیل‌دهنده کمیته مجازات شد. انگلیسی مزبور را به او سپرندند تا «توجه نموده به طهران بفرستد». این شخص چندی بعد باز هم در همدان دیده شد. به قول نظام‌السلطان بعدها با این انگلیسی محترمانه صحبت کرد. نظام‌السلطان مدعی است بعد از اینکه برای اغفال این انگلیسی، اظهار عقیده کرده که ایران باید با انگلیسی‌ها بسازد تا آسوده و مستقل شود، اسرار او را چون بجهه

بود «به قیمت مفت» گرفته و اشخاصی را که اظهار می‌داشته با سفارت رفت و آمد دارند معرفی کرده «که عقل حیران می‌ماند و از آن وقت هر کس بیشتر به انگلیسی‌ها بد می‌گوید من بیشتر از او ظنین هستم.» کمراهی نوشته است می‌دانسته آن جوان انگلیسی کیست، اما نامش را ذکر نمی‌کند.

از آنجایی که نبرد علیه قوای جنگل اولویت مهم انگلستان بود، تشکیلاتی دیگر در کنار نورپورس تشکیل دادند. این جبهه چهارم به دست دریادار نوریس<sup>۱</sup> ایجاد شد. او مأموریت داشت تا در شمال کشور در برابر نیروهای جنگلی و قوای بلشویک مقاومت نماید، از سوی دیگر او با ضد انقلاب روسیه همکاری می‌نمود و برای تشکیل دولت‌های دست نشانده در قفقاز فعالیت می‌کرد، در این ایام جنگلی‌ها به انگلیسی‌ها اولتیماتوم داده بودند باید پلیس جنوب را منحل نمایند.<sup>۲</sup> وقتی آلمان و عثمانی در جنگ شکست خوردن، از نظر افکار عمومی که با استقرار نیروی خارجی در کشور خود مخالف بودند؛ دیگر توجیهی برای حضور قوای بیگانه وجود نداشت.

اگر هدف اصلی شکست دول محور بود، این قضیه انجام شد؛ از این به بعد نیروهای بریتانیایی در ایران نمی‌توانستند هدف دیگری جز برقراری جبهه‌ای در برابر نیروهای سرخ داشته باشند؛ اما مسئله این بود که ایران یک کشور بیطرف بود و بریتانیا حق نداشت برای مقابله با یک دولت ثالث که با ایران هم طرف جنگ نبود، نیرو نگهداری کند. جالب اینکه همان کرزنی که در کتاب خود شعار می‌داد هدف بریتانیا استقلال ایران است، اینک در برابر استدلال‌های کسانی که می‌گفتند بریتانیا باید نیروهای خود را از ایران خارج سازد، می‌گفت سیاست تخلیه بدون قید و شرط ایران «کاری غیراخلاقی، از روی عجز و مصیبت‌بار» خواهد بود.<sup>۳</sup>

وضعیت ایران این دوره را به خوبی می‌توانیم از روایت یحیی دولت‌آبادی دریابیم: به قول یحیی دولت‌آبادی در سال‌های بعد از مشروطه، وضعیت عمومی کشور روز به روز بدتر می‌شد. به قول او: «زماداران امور همان‌ها هستند که بودند، حالی بودن خزانه همان بود که بود، نه دولت را قوتی است و نه ملت را اتفاق و همتی؛ و بالجمله نه زر داریم و نه زور و در دست اجاتب مقهور، مگر دستی از غیب برون آید و کاری بکند.»<sup>۴</sup> در چنین شرایطی بود که قرارداد ۱۹۱۹ منعقد شد.

## ۲. کرزن؛ امپریالیست تمام عیار

می‌دانیم عامل اصلی و طرّاح قرارداد ۱۹۱۹ شخص لرد کرزن رئیس کمیته شرق وزارت خارجه

۱. کمراهی، جلد ۱، ص ۲۱۱.

2. D. T. Norris.

۳. کمراهی، جلد ۱، ص ۸۲.

4. Immoral, feeble and disastrous, Curzon: The Last Phase, p. 132.

۵. یحیی دولت‌آبادی، ج ۳، ص ۲۶۵.

انگلستان در دوره لرد جیمز بالفور و وزیر بعدی خارجه این کشور بود. لرد کرزن کیست و چه اندیشه‌هایی در سر می‌پروراند؟ بدون تردید یکی از مهم‌ترین عناصر تعیین کننده در روابط ایران و بریتانیا در دوران بعد از جنگ، انتصاب لرد کرزن به مقام وزارت خارجه بعد از کناره‌گیری لرد جیمز بالفور<sup>۱</sup> در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ بود. جرج ناتانیل کرزن<sup>۲</sup> که به قول لرد دابرنون<sup>۳</sup> با ایمان یک اشرافی سده هیجدهم به دنیا آمد و با همان ایمان مرد؛ در یازدهم ژانویه ۱۸۵۹ در کدلستون هال<sup>۴</sup> واقع در دربی شایر<sup>۵</sup> به دنیا آمد و در بیستم مارس ۱۹۲۵ در لندن درگذشت. کرزن یکی از مهم‌ترین سیاستمداران بریتانیا در اواخر قرن نوزدهم و دو دهه اوایل سده بیست میلادی بود. نخستین و مهم‌ترین شغل او نیابت سلطنت هندوستان بود که از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۵ به درازا انجامید. پست مهم دیگر وی تصدی منصب وزارت خارجه بریتانیا به سال ۱۹۱۹ بود که تا حدود یک سال قبل از مرگ وی دوام داشت. پدر ناتانیل، کشیش بود ولی در عین حال عنوان اشرافی بارون چهارم اسکارسدیل<sup>۶</sup> را داشت. زندگی کودکی ناتانیل بر تکوین شخصیت او نقش بسیار چشم‌گیری داشت. به روایت دانشنامه بریتانیکا، او دایه‌ای داشت به غایت سختگیر؛ خود کرزن از او به عنوان «دشمن بی‌ترحم و سخت‌گیر» نام می‌برد. نخستین مدیر دبستان او که اعتقادی راسخ به تنبیه بدنش کودکان برای تربیت اطفال داشت، دومین عنصر تعیین کننده در تکوین شخصیت کرزن بود.

کرزن در ایتون<sup>۷</sup> با معلمین خود درگیر می‌شد. او شاگردی خودسر، خودخواه و متکبر بود. با این وجود کرزن از همان دوره کودکی اهل مطالعه بود، وی با علاقه کتاب می‌خواند، امری که باعث گردید بعدها محقق سخت‌کوشی شود و مقدر بود که مهم‌ترین کتاب دوره خود را در ارتباط با مسائل ایران به رشته تحریر در آورد. او زبان‌های فرانسه و ایتالیایی را به سرعت فراگرفت و یکی از رشته‌های مورد علاقه‌اش تاریخ بود. این میل و کشش وصفناپذیر به سوی تاریخ، باعث شد مطالعاتی عمیق در تاریخ تمدن و فرهنگ ایران انجام دهد. زمانی که نایب‌السلطنه هند بود، این مطالعات جهت‌گیری سیاسی او را در ارتباط با آنچه خود «مسئله ایران»<sup>۸</sup> می‌خواند، روشن ساخت. کرزن زمانی که نوجوانی پانزده ساله بود، به سال ۱۸۷۴ از اسب به زمین افتاد و ستون فقراتش آسیب جدی دید. از آن به بعد او همیشه از کمربند طبی استفاده می‌کرد، این کمربند یار همیشگی کرزن تا آخر عمرش بود. این امر باعث کمالت بیش از اندازه او می‌شد و گاهی به دلیل درد ستون فقرات به شدت از کوره در می‌رفت و تعادل روحی اش به هم می‌ریخت. با این وصف مشکل جسمی هرگز از توانایی و خلاقیت ذهنی او نکاست، کرزن با همین درد خود توانست پست‌های مهمی به دست آورد و در این راه خدمات

- 
1. Arthur James Balfour.
  2. George Nathaniel Curzon.
  3. Lord D'abernon.
  4. Kedleston Hall.
  5. Derbyshire.
  6. 4<sup>th</sup> Baron Scarsdale.
  7. Eton.
  8. The question of Iran.

فراوانی به امپراتوری بریتانیا عرضه نماید. سال ۱۸۷۸ زمانی که نوزده ساله بود، وارد دانشگاه آکسفورد شد، دو سال بعد به ریاست «اتحادیه آکسفورد»<sup>۱</sup> رسید و به سال ۱۸۸۳ وارد کالج مذهبی آل سولز<sup>۲</sup> گردید. از همین ایام دانشجویی، روحیه اشرافی اش به شکل مضاعفی تبلور یافت. به گزارش بریتانیکا در این ایام اشعاری می‌سرود که در آن خود را مردی بلند مرتبه و والاتبار می‌خواند، مردی که خودشیفتگی اش در قالب توصیف خود به عنوان جوانی که گونه‌های سرخ دارد و موهاش آراسته است و هفته‌ای یک بار در بلنهایم<sup>۳</sup> اقامتگاه دوک‌های مارلبورو غذا صرف می‌کند، متجلی می‌شد. دوک‌های مارلبورو، خانواده چرچیل بودند که در دوران بعد از مشروطه یکی از آنان یعنی سر وینستون چرچیل عمیقاً با مستله ایران مرتبط بود. تفاخر کرزن، این اشرفزاده متکبر به رفت و آمد به کاخ خاندان مارلبورو، حکایت از جایگاه رفیع این خاندان در تکوین شخصیت او دارد. کرزن بیست و شش ساله بود که سر و کله‌اش در کاخ هتفيلد<sup>۴</sup> اقامتگاه اجدادی لرد سالیسپوری دیده شد. این ملاقات‌ها نقش زايدالوصفي در رشد سیاسی و ارتقای موقعیت او ایفا نمود.

در آن ایام سالیسپوری رهبر حزب محافظه‌کار و نماینده مجلس لردها بود. کار کرزن چیزی بود که با مطالعات و علایق وی در ارتباطی موزون قرار داشت: نوشتمن متن نطق‌های لرد سالیسپوری. این خدمت بی‌پاداش نماند، لرد سالیسپوری او را به محافظه‌کاران ساوت پورت<sup>۵</sup> واقع در لانکشاير<sup>۶</sup> معرفی کرد و آنها پذیرفتند او را به عنوان نامزد خود در انتخابات آئی معرفی نمایند. کرزن بیست و هفت ساله بود که به نمایندگی مجلس عوام برگزیده شد. اما نمایندگی پارلمان برای ماجراجویی مثل کرزن ارزشی نداشت، به همین دلیل پارلمان را رها کرد و به سفری دور دنیا رفت؛ در این مسافرت‌ها بود که وی به آسیا و مسائل آن دل بست. رهاورد این مسافرت‌ها نگارش تکنگاری‌ها و تحلیل‌های فراوانی بود. که بدون تردید در میاست‌های مستعمراتی بریتانیای اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بسیار نافع به شمار می‌آمد. نخستین کتاب او به سال ۱۸۸۹ زمانی که سی سال داشت با نام روسیه در آسیای مرکزی منتشر شد.<sup>۷</sup> سه سال بعد مهمترین اثر خود را با نام ایران و قضیه ایران<sup>۸</sup> در دو جلد قطور منتشر ساخت. سال ۱۸۹۴ هم کتاب مسائل خاور دور<sup>۹</sup> را نگاشت.

بعد از این مطالعات، نخستین پست رسمی سیاسی او معاونت وزارت امور هندوستان در دولت محافظه‌کار بود که باز هم به دعوت لرد سالیسپوری متصدی آن گردید. این شغل، بکمال قبل از انتشار کتاب ایران و قضیه ایران به او داده شد. در بیست و دوم آوریل سال

1. Oxford Union.
2. All Souls College.
3. Narcism.
4. Blenheim.
5. Hatfield House.
6. Southport.
7. Lancashire.
8. Russia in Centran Asia.
9. Persia and Persian Question.
10. Problem of the Far East.

۱۸۹۵ او با مری ویکتوریا لایتر<sup>۱</sup> دختری یهودی، فرزند میلیونر مشهور شیکاگو آدولفسوس (لوی) لایتر<sup>۲</sup> ازدواج کرد. به نوشته بریتانیکا این ازدواج در واشنگتن دی سی برگزار شد و «میلیون‌ها دلار» خرج مراسم عروسی گردید که البته همه از جیب پدر عروس پرداخت شد. وقتی این مراسم خاتمه یافت، لرد سالیسپوری که نازه به وزارت امور خارجه برگزیده شده بود، او را معاون خود نمود. بیست و نهم زوئن همین سال کرزن به عضویت شورای سلطنتی بریتانیا برگزیده شد، در حالی که سی و شش سال بیشتر نداشت. او در برابر ملکه ویکتوریا در کاخ ویندسور سوگند یاد کرد و از این مرحله بود که به شکلی برق آسا پله‌های صعود به مدارج قدرت را پیمود.

کرزن سی و نه ساله بود که به جای لرد الگین<sup>۳</sup> (۱۸۴۹-۱۹۱۷) به مقام نیابت سلطنت هندوستان نائل آمد، سپتامبر همان سال او ملقب به لقب «بارون کرزن کدلستون» شد. کرزن جوانترین نایب‌السلطنه هندوستان در سراسر تاریخ استعمار این کشور به دست قدرت‌های غربی بود. در هندوستان این «گرانبهاترین جواهر سلطنت ملکه ویکتوریا» بود که او تفرعن خود را بیش از پیش به نمایش گذاشت. کرزن به تاریخ سوم ژانویه ۱۸۹۹ به کلکته رسید. او از اشراف هندوستان یعنی راجه‌ها و مهاراجه‌ها خواست در برابرش زانو زنند و مطیع و منقاد او باشند. پنج سال در هند بود، دولت بریتانیا خواست مأموریتش را تمدید نماید. اما مشکل عظیمی سر راه او وجود داشت. لرد کیچنر<sup>۴</sup> (۱۸۵۰-۱۹۱۶) فاتح سودان و فرمانده کل ارتش امپراتوری در هندوستان، با کرزن درگیر شد. کرزن در مقابل کیچنر ضعیف بود و به گریه افتاد. او به دریار لندن تلگراف زد که هند یا جای اوست یا کیچنر؛ روز شانزدهم اکتوبر ۱۹۰۵ ادوارد هفتم تلگرافی برایش فرستاد که در آن نوشته شده بود استعفای کرزن قبول شده است. اینک دولت انگلستان به دست لیبرال‌ها افتاده بود. آنان کیچنر را به کرزن ترجیح دادند. کرزن به عمد بازگشت خود را به تعویق انکند شاید اوضاع تغییر کند، اما دیگر خیلی دیر شده بود. او به لندن بازگشت اما لقب اشرافی ارل<sup>۵</sup> که به نایب‌السلطنه‌های مستعفی هندوستان داده می‌شد، از او دریغ گردید. چه مشکلی بین کرزن و دریار یهودی ادوارد هفتم<sup>۶</sup> پیش آمده بود که چنین مورد بی‌مهری واقع شد؟ این نکته بر ما دانسته نیست، اما این را می‌دانیم که تیم مورد نظر تا واسین روزهای عمر کرزن، با سیاست‌ها و روش‌های او مخالفت کردند. یکی از نقاط اوج این درگیری بر سر قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران بود که به آن خواهیم پرداخت. از این بالاتر، تیم یادشده بود که علی‌رغم سیاست‌های کرزن کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را سازماندهی کردن.

به هر حال بعد از این ماجراهای شش سالی پست مهمی به کرزن داده نشد. اما به دنبال

1. Mary Victoria Leiter.

2. Adolphus (Levi) Leiter.

3. Lord Elgin.

4. Lord Herbert Kitchener.

5. Earl.

6. Anthony Allfery: Edward VII and his Jewish court, (London, Weidenfeld and Nicolson, 1991).

تاجگذاری جرج پنجم، کرزن ملقب به القاب اول، ویسکونت و بارونی شد. چهار سال بعد به سال ۱۹۱۵ به دولت ائتلافی هربرت اسکویت<sup>۱</sup> پیوست. بعد از اسکویت (۱۸۵۲–۱۹۲۸)، لوید جرج نخست وزیر شد و کرزن ریاست مجلس اعیان بریتانیا را به عهده گرفت. کرزن در دوم ژانویه ۱۹۱۷ پس از سال‌ها که از مرگ همسر اولش می‌گذشت، با خانمی به نام آلفرد (گریس) دوگن<sup>۲</sup> بیوه دامدار بزرگ و ثروتمند آرژانتینی و دختر جی. مونرونه هینلند<sup>۳</sup> دیپلمات امریکایی ازدواج نمود؛ نکته قابل توجه این که هر دو همسر او امریکایی بودند. کرزن از همسر اولش سه دختر داشت. او امیدوار بود همسر دوم برای او پسری به دنیا آورد تا صاحب القابش شود، اما این بار هرگز صاحب فرزند نشد. یکی از اجداد کرزن هم با دختری امریکایی ازدواج کرده بود، به واقع منشاء ثروت این خانواده در آن ازدواج ریشه داشت. این فرد با سارا، دختر ویلیام پن بنیادگذار ایالت پنسیلوانیای امریکا ازدواج کرد، این مرد به زودی سرمایه‌گذاری‌های زیادی در کمپانی هند شرقی نمود. نوه او بعدها به بارون اول اسکارسدیل شهره شد.<sup>۴</sup> پدر کرزن بارون چهارم اسکارسدیل و خودش نخستین بارون کدلستون شد.

کرزن به سال ۱۹۲۱ به لقب مارکیز دست یافت. در دولت لوید جرج که بعد از خاتمه جنگ اول جهانی تشکیل شد، وزیر خارجه بود. لوید جرج با بسیاری از سیاست‌های کرزن مخالف بود، این بود که وی از منصب وزارت کنار نهاده شد.

لوید جرج کیست؟ دیوید لوید جرج<sup>۵</sup> (۱۸۶۳–۱۹۴۵) یکی از مهمترین شخصیت‌های سیاسی انگلستان است که نامش با تحولات ایران از عهد مشروطه تا کودتای سوم اسفند در هم تنبیده است. لوید جرج از رهبران حزب لیبرال انگلستان به شمار می‌آمد. او تلاش می‌کرد تا برای بریتانیا از راه‌های قانونی، دولت رفاه را به ارمنان آورد. مشهور بود مردمی صلح طلب است، اما او در عهد جنگ جهانی اول ریاست دولت ائتلافی یا همان کابینه جنگ را بر عهده داشت.

بیست و هفت ساله بود که وارد پارلمان گردید. از همان سال یعنی ۱۸۹۰ تا پنجاه و پنج سال بعد عضو پارلمان بود و در مجلس عوام ریاست فراکسیون رادیکال‌های حزب را عهده‌دار بود. او از کسانی بود که با جنگ بوئنها که در افریقای جنوبی رواج داشت به شدت مخالفت می‌کرد. در آن زمان لرد سالیسبوری رهبر حزب محافظه‌کار نخست وزیر بود و وزیر مستعمراتش هم مردمی بود محافظه‌کار به نام جوزف چمبرلین. در دسامبر ۱۹۰۵ آرتور. جی. بالفور از نخست وزیری استغفا داد و سر هنری کمپبل بنمن دولت ائتلافی لیبرال‌ها را تشکیل داد. در این دولت لوید جرج ریاست کمیته تجارت را به دست گرفت. سه سال بعد زمانی که هربرت هنری اسکوایت به نخست وزیری دست یافت، لوید جرج را به سمت وزارت خزانه‌داری معرفی کرد. در این زمان اقدامات اقتصادی او باعث خشم مجلس اعیان شد.

1. Herbert Henry Asquith.

2. Alfred (Grace) Duggen.

3. J. Monroe Hinds.

4. Leonard Mosley: Curzon, the End of Epoch, (London, Longman, 19660), p. 3.

5. David Lloyd George.

توضیح اینکه به سال ۱۹۰۹ لوید جرج مالیات بر فروش زمین‌ها و نیز مالیات بر ارث را وضع نمود، نیز در همین سال مقرر کرد کسانی که بیش از سه هزار پوند در سال درآمد دارند باید مالیات مضاعف بپردازنند. از سوی دیگر او به بیمه‌های اجتماعی به منظور پاسخ گفتن به مشکلات رو به تزايد مردم بریتانیا روی آورد. این طرح‌ها علیرغم مخالفت محافظه‌کاران و تیمی از نمایندگان مجلس اعیان در سال‌های پيش از جنگ با موفقیت به انجام رسید.

لوید جرج به سال ۱۹۱۵، دومین سال جنگ، از سوی اسکویت به وزارت مهمات منصوب شد. به سال ۱۹۱۶ وزیر جنگ گردید. او در این ایام ریاست کمیته‌ای را عهده‌دار بود که جزئیات اخبار جنگ را به اطلاع نخست‌وزیر می‌رسانید. وقتی اسکویت از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد، لوید جرج به جای او به شماره ده داونینگ استریت وارد شد. در این ایام آندریو بونار لا، رهبر حزب محافظه‌کار به وزارت خزانه‌داری و بالفور دیگر عضو محافظه‌کار پارلمان به وزارت امور خارجه دست یافت. وقتی لوید جرج نخست‌وزیر شد، اعضای کابینه جنگی را که پنج تن بودند به بیست و سه تن رسانید. این سال، سال جنگ زیر دریابی‌ها بود. آلمانی‌ها حملات شدیدی علیه انگلیسی‌ها به راه انداختند و این امر باعث شد بریتانیا با کمبود مواد غذایی مواجه شود. وقتی در نوامبر سال ۱۹۱۸ جنگ خاتمه یافت، لوید جرج بین یک دو راهی گیر کرد: آیا باید دولت حزبی مانند قبل از دوره جنگ تشکیل می‌شد و یا کابینه ائتلافی باید به حیات خود ادامه می‌داد؟

از بونار لا، رهبر حزب محافظه‌کار نام بردهم، مردی که با حوادث ایران بعد از مشروطه به کرات درگیر بود. بونار لا (۱۸۵۸-۱۹۲۳) مردی بود با تبار ایرلندی و نخستین فردی که با تبار غیربریتانیایی به منصب نخست‌وزیری انگلستان رسید. وی به سال ۱۹۰۰ به نمایندگی پارلمان انتخاب شد، مشهور به حمایت از جناح امپریالیست‌های حزب محافظه‌کار به رهبری جوزف چمبرلین بود. او همراه با فرزند چمبرلین به نام اوستین متحداً در پارلمان عمل می‌کردند و با هم کاملاً همسو بودند. در اوخر ۱۹۱۱ زمانی که آرتور جیمز بالفور از رهبری حزب محافظه‌کار کناره‌گیری کرد، جانشینان احتمالی او اوستین چمبرلین و والتر لانگ بودند، اما آنها از پذیرش این سمت خودداری کردند و در نتیجه لا به اتفاق آرا به نخست‌وزیری رسید. لا از این سال تا ده سال بعد یعنی ۱۹۲۱ به طور پیوسته رهبری حزب محافظه‌کار را تصدی کرد و باز دیگر از ۱۹۲۲ تا پایان عمر این وظیفه را ادامه داد. به سال ۱۹۱۵ او عضو کابینه ائتلافی به رهبری دیوید لوید جرج شد. در این کابینه، وزارت مستعمرات را به عهده گرفت. وقتی در دسامبر ۱۹۱۶ به دیسه بونار لا، اسکویت فرو افتاد، جرج پنجم پادشاه انگلستان به خودش پیشنهاد نخست‌وزیری داد، لیکن وی لوید جرج را معرفی کرد و او هم روز بعد به عنوان نخست‌وزیر معرفی گردید. در این دوره لا، رهبر حزب محافظه‌کار، رئیس مجلس عوام و وزیر خزانه‌داری کابینه جنگ بود. به سال ۱۹۲۲ به پیشنهاد او محافظه‌کاران از دولت ائتلافی خارج شدند، لوید جرج استعفا کرد و لا یک دولت محافظه‌کار تشکیل داد. او سال بعد درست در زانویه ۱۹۲۳ از منصب خود کناره‌گیری نمود.

بعد از این توضیحات ضروری، حال باز می‌گردیم به دوره لوید جرج. مهمترین مسئله بریتانیا در دوره بعد از جنگ مسئله ایرلند بود. حزب شین فین تشکیلات طرفدار استقلال ایرلندی‌ها حاضر نبود پارلمان بریتانیا را به رسمیت شناسد. سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ یکی از دشوارترین سال‌های حکومت بریتانیا بود. در این سه سال جنگ داخلی باعث کشتار و ویرانی‌های فراوانی در ایرلند و خود انگلستان شد. پاییز ۱۹۲۱ بود که لوید جرج با موافقت حزب محافظه‌کار، سیاست سرکوب ایرلندی‌ها را رها ساخت و باب مذاکره را با آنان گشود. این مذاکرات در نهایت به استقلال ایرلند جنوبی در دسامبر ۱۹۲۱ منجر شد. از این زمان به بعد بود که محافظه‌کاران بحرانی عظیم را برای دولت او فراهم آوردند. ماجرا از این قرار بود که دولت وقت بریتانیا با ترکیه وارد جنگ شد. این جنگ باعث وارد شدن سیل انتقامات علیه دولت لوید جرج گردید و برای همیشه او را از صحنه سیاسی خارج ساخت. بونار لا رهبر محافظه‌کاران، به صحنه سیاسی بریتانیا بازگشت و با حمایت اکثریت پارلمان و حمایت استنلی بالدوین (۱۸۶۷-۱۹۴۷)، به قدرت دست یافت و رقیب لیبرال را کنار زد. آخرین باری که از لوید جرج دعوت به عمل آمد در کابینه شرکت جوید، سال ۱۹۴۰ و زمانی بود که وینستون چرچیل نخست وزیری را به دست گرفته بود. اما لوید جرج اینک پیر شده بود، به همین دلیل آن پیشنهاد را رد کرد، سرانجام وی در ۲۶ مارس ۱۹۴۵ درگذشت.

سال ۱۹۲۲ محافظه‌کاران بار دیگر به قدرت دست یافتند و این بار کرزن وزارت خارجه را به کف آورد. کرزن تا سال ۱۹۲۳ در وزارت خارجه ماند. در این سال نخست وزیر محافظه‌کار بونار لا<sup>۱</sup> که مردی رنجور بود از نخست وزیری کناره گرفت. کرزن امیدوار بود خودش را به نخست وزیری منصوب نمایند، اما این گونه نشد. اینک یکی از نمایندگان مجلس عوام به نام استنلی بالدوین<sup>۲</sup> به نخست وزیری دست یافته بود. کرزن تا سال ۱۹۲۴ در منصب وزارت خارجه فعالیت کرد، اما در این سال بالدوین؛ محافظه‌کار افراطی اوستین چمبرلین<sup>۳</sup> فرزند جوزف را به وزارت خارجه گماشت، دوره فعالیت کرزن دیگر خاتمه یافته بود. شاید لازم به گفتن باشد که صعود رضاخان بر سریر سلطنت در دوره وزارت همین چمبرلین اتفاق افتاد. روز نهم مارس ۱۹۲۵ کرزن تن به یک عمل جراحی داد، اما عوارض جراحی باعث مرگ او در دو هفته بعد شد. القاب مارکیز و ارل با مرگ کرزن از بین رفتند، اما لقب ویسکونتی بعدها به برادرزاده‌اش رسید و دخترش ایرنه<sup>۴</sup> کرزن هم لقب بارونی او را به ارث بردا.

گفتیم زمانی که بالفور وزیر خارجه بود، کرزن سمت ریاست کمیته شرق وزارت خارجه را در دست داشت و بعد از او هم وزیر امور خارجه بریتانیا شد، نظر به اینکه بین این دو در نوع نگاه به شرق، تفاوت و تمایز وجود داشت، بد نیست اندکی هم به زندگی بالفور اشاره کنیم. آرتور جیمز بالفور<sup>۵</sup> برادرزاده لرد سالیسبوری، در سال ۱۸۴۸ میلادی تقریباً همزمان با رسیدن

1. Bonar Law.

2. Stanley Baldwin.

3. Austen Chamberlain.

4. Irene Curzon.

5. Arthur James Balfour.

ناصرالدین شاه به اورنگ شاهی به دنیا آمد و پس از گذرانیدن عمری طولانی به سال ۱۹۳۰ یعنی یکی از پرآشوب ترین سال‌های حکومت رضاشاه از دنیا رفت. بالفور صهیونیستی تمام عیار و پیرو مكتب لرد دیزرائیلی بود. او در سال‌های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵، یعنی درست تا آستانه مشروطه ایران نخست وزیر بریتانیا بود و بعد هم از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۸ وزیر امور خارجه کشور خود شد. وعده مشهور او به لرد روچیلد مبنی بر تشکیل یک دولت یهود در ارض فلسطین یکی از مهمترین اقدامات اوست. بالفور سیاستمداری چیره‌دست بود و نمونه گویای اجرای سیاست خارجی بریتانیا یعنی تفرقه بین‌داز و حکومت کن برای تسلط بر کشورهای دیگر به شمار می‌آمد. او هم به شریف مکه وعده تشکیل دولت مستقل می‌داد، هم به یهودیان و هم به ترک‌ها. در دوره وزارت خارجه او بود که ژنرال آلبی<sup>۱</sup> (۱۸۶۱-۱۹۳۶) با حمایت شریف مکه بر حجاز تسلط یافت، باز هم طراح اصلی و رسمی دولت وقت انگلیس برای تشکیل دولت یهود در سرزمین فلسطین، همین بالفور بود. در مورد ایران، بالفور بر این باور بود که باید با ایرانیان با شدت عمل برخورد نمود، زیرا به گفته او تنها چیزی که ایرانیان را وادار به اطاعت می‌کند، قدرت است و البته این قدرت هم قدرت نظامی است.<sup>۲</sup> پیروزی آلبی در فلسطین تسلط بریتانیا را در خاورمیانه ضمانت کرد. اینک بالفور با حمایت کمیته شرق، به وزیر مختارش در تهران دستور داد باید کاری کند و راه حلی اتخاذ نماید که طبق آن نفوذ بریتانیا بر ایران همیشگی باشد.<sup>۳</sup> این سیاست باید توسط کرزن اجرا می‌شد.

کرزن میراث‌دار نسلی از سیاستمداران انگلیسی بود که باور داشتند برای تسلط و نفوذ بیشتر بر حکومت ایران باید آن را هر چه بیشتر بدھکار کرد.<sup>۴</sup> این سیاستی بود که به نظر سر آرتور هاردنگ وزیر مختار وقت بریتانیا در ایران پیش از مشروطه به لرد لنسداون<sup>۵</sup> وزیر خارجه وقت انگلستان ارائه شده و با موافقت او روبرو گردیده بود. کرزن جنگ را ادامه سیاست می‌دانست و به همین دلیل نیروی نظامی را ابزار پیشبرد دیپلماسی تلقی می‌کرد. او بر این باور بود که سیاستمدار کسی است که همیشه امکان بهره‌گیری از نیروی نظامی را به هنگامی که راه حل دیپلماتیک سودی در بر ندارد؛ مدد نظر قرار دهد. در غیر این صورت کسانی که این امکان را مورد عنایت قرار نمی‌دهند شایسته اطلاق عنوان سیاستمدار نیستند.<sup>۶</sup>

این سیاستی استعماری بود که با قدرت هر چه بیشتر از سوی رجال بریتانیابی بر مقدرات امور ایران تحمیل می‌شد؛ سیاستی کهنه که به درد شرایط استعمار کهن و عهد رقابت با روسیه می‌خورد. پیشتر هم گفته‌ایم که امپریالیسم روسیه مبتنی بر ماشین جنگی بود، حال آنکه انگلیسی‌ها از طریق اقتصادی، مرحله به مرحله راه خود را برای تسلط همه‌جانبه بر ایران

1. Lord Allenby (Edward Henry Heynman).  
2. Ghani, p.66.

۳. صباحی ص ۲۵، به نقل از:

Balfour to Cox, 24 October 1918, Appendix to 36<sup>th</sup> Minutes of Eastern Committee, CAB, 27/24.

4. Sabahi, p.13.

5. Lord Lansdowne.

6. Ronaldshay, Earl: The Life of Lord Curzon, vol.2, (London, 1926), p. 206.

می‌گشودند.<sup>۱</sup> این سیاست در دوره مشروطه به اوچ خود رسید و در جریان تحولاتی که موضوع کاوش این دفتر هستند به نهایت خود رسید، زیرا در این زمان دیگر روسیه تزاری وجود نداشت تا انگلستان همان سیاست را تعقیب کند. این بار دولتمردان انگلیسی به چیزی کمتر از استقرار یک دولت دست‌نشانده و تسلط همه‌جانبه بر ایران رضایت نمی‌دادند. کرزن بر این باور بود که کارمندان اداره هندوستان بیش از دیگران به درد سروکله زدن با شرقی‌ها می‌خورند به همین دلیل سرپرسی کاکس را برای اجرای سیاست خود روانه ایران کرد. او حتی پیش از اینکه به وزارت خارجه برسد، معمار سیاست ایران به شمار می‌رفت.

### ۳. کرزن معمار کمیته شرق

کرزن مردی بود به معنای واقعی کلمه امپریالیست، او سیاستمداری چیره دست و کارشناس مسائل ایران به شمار می‌رفت که با ریاست بر کمیته‌ای بس مهم، طراحی و معماری سیاست بریتانیا را در ایران تصدی می‌کرد. کمیته ایران که درست در سومین سال جنگ اول جهانی تأسیس شد، کمیته بین وزارتی بود که لرد کرزن بر آن ریاست می‌نمود. این کمیته در ژوئیه سال ۱۹۱۷ تشکیل شد. در این کمیته باید مسئله ایران مورد بررسی قرار می‌گرفت و استراتژی بریتانیا در ارتباط با موضوع این کشور تدوین می‌شد. در این زمان لرد جیمز بالفور وزارت امور خارجه بریتانیا را تصدی می‌کرد و کرزن خط مشی سیاسی بریتانیا در ارتباط با ایران را طراحی می‌نمود. در مارس ۱۹۱۸ چند ماهی بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه، کمیته‌ای دیگر تشکیل شد که کمیته شرق نام داشت. این کمیته باز هم زیر نظر کرزن قرار داشت و کمیته ایران تنها یکی از شعبات آن به شمار می‌رفت. تشکیل این کمیته باعث نفوذ زایدالوصف کرزن بر سیاست‌های وزارت امور خارجه در ارتباط با ایران شد. پیشنهاددهنده تشکیل کمیته شرق، فیلدمارشال سر هنری ویلسون بود که ریاست کل ستاد ارتش امپراتوری بریتانیا را بر عهده داشت. اینک دامنه وظایف این کمیته غیر از ایران سراسر جبهه شرق بود که تا شمال ایران و قفقاز گسترش می‌یافتد.

ویلسون به دلیل هرج و مرج داخلی روسیه بعد از انقلاب، خواهان عملیات مستقیم نظامی در این مناطق بود تا آنها را برای همیشه سپر بلای منافع امپراتوری در هندوستان و مناطق نفت خیز ایران نماید. به عبارت بهتر این کمیته موظف بود قلمرو عملیات نظامی بریتانیا را در شرق کanal سونز، ایران، قفقاز، ماوراءالنهر و افغانستان تدوین و ترسیم نماید.<sup>۲</sup> مسئله ایران در صدر اولویت‌های سیاست خارجی انگلستان در دوره جنگ اول جهانی قرار داشت. ناوگان نیروی دریایی انگلستان کاملاً به نفت ایران متکی بود. از سوی دیگر همان‌طور که پیشتر در بحیران مشروطیت در ایران آورده‌ایم، ایران دروازه هندوستان به شمار می‌رفت بنابراین کمربند

۱. بحران مشروطیت در ایران، ص ۵۰۷ به بعد.

۲. صباحی، ص ۱۹.

امنیتی<sup>۱</sup> منافع انگلستان در شبے قاره به شمار می‌آمد. پس از آنکه انقلاب اکبر روسیه درگرفت و منجر به سرنگونی دولت لیبرال کرنسکی و البته سلطنت تزارها شد؛ دولت انگلستان کمیته‌ای تشکیل داد که منظور از آن حل قضیه ایران یک بار و برای همیشه بود. به عبارت بهتر هدف کمیته این بود که هژمونی بریتانیا را در غیاب حریف روسی بر ایران تحمیل کند و برای همیشه تسلط همه‌جانبه خود را بر این مهم‌ترین کشور خاورمیانه مسجل نماید. بعلاوه همان‌طور که بالاتر آورده‌یم در مارس ۱۹۱۸ دولت انگلستان یک کمیته شرقی تشکیل داد. حوزه عمل این کمیته سرزمین‌های عربی واقع در شرق کانال سوئز، گرجستان، ارمنستان، اران، ترکستان و افغانستان بود.

اعضای تشکیل دهنده این کمیته افراد بسیار مهمی بودند که از بین آنان می‌توان به فیلد مارشال سر هنری ویلسون<sup>۲</sup> رئیس ستاد ارتش بریتانیا، لرد بالفور وزیر امور خارجه وقت، لرد رابرت سیسیل<sup>۳</sup> قائم مقام بالفور، لرد ادوین مونتاغ<sup>۴</sup> دبیر کابینه جنگ لوید جرج و وزیر امور هندوستان<sup>۵</sup>، و نیز برخی دیگر از مقام‌های سایر وزارت خانه‌هایی که با موضوع شرق ارتباط داشتند؛ اشاره کرد. لرد کرزن عضو ارشد کابینه جنگ، رئیس این کمیته شد. کرزن ابایی نداشت از اینکه صریحاً کشورهایی چون افغانستان، سرحدات ماوراء النهر و ایران را با تحقیر مورد بررسی قرار دهد. او این مناطق را صرفاً مهره‌های شطرنجی می‌دید که فقط ارزش آن را دارند که برای تسلط بر جهان با آنها «بازی» شود.<sup>۶</sup> زمانی که کرزن کتابش را در ارتباط با مسئله ایران نوشت، هنوز از نفت خاورمیانه خبری نبود، پس بی‌دلیل نبود که او فرمانروایی بر عالم را از طریق کلید هند میسر می‌دید. کرزن بر این باور بود که امپراتوری هند را باید به هر نحو ممکن حفظ کند، زیرا بدون هند امپراتوری بریتانیا زوال یافتنی است. برای او مهم نبود که چه بر سر ایران و هند و سایر کشورهای دیگر شرق می‌آید. مهم این بود که انگلستان همچنان قدرت بلارقیب و حاکم بلامنازع درجه اول دنیا باشد، بدون هند، انگلستان به قدرتی درجه سوم تنزل می‌کرد.<sup>۷</sup> برای کرزن بریتانیا و شکوه آن اهمیت داشت و در این راه از سخيفاترین ابزارهای تسلط قرن نوزدهمی بهره می‌برد. در مورد ایران بر این باور بود که باید سیاست خود را به مردم این کشور تحمیل کرد، اگر آنان مقاومت ورزیدند، باید مشت آهین را از دستکش محمelin خارج ساخت و بر سر آنان کویید.<sup>۸</sup>

غیر از هند مهم‌ترین اولویت کرزن در ایران، مسئله نفت بود. از قضا درست در همین سال ۱۹۱۹ میزان درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران به سرعت ترقی کرد، کمپانی‌های فرعی و

1. Security Cordon.

2. Sir Henry Wilson.

3. Robert Cecil.

4. Edwin Montague.

5. India Office.

6. Iran and the Question of Iran, vol.1, p.3.

7. S. Gopal: British Policy in India 1858-1905, (Cambridge, 1984), p.224.

۸. صباحی، ص ۲۴، به نقل از:

Eastern Committee, 48<sup>th</sup> Meeting, 30 December 1918, CAB, 27/24.

پالایشگاه‌های متعددی ساخته شد و به این شکل نفت ایران مهم‌ترین مؤلفه برای بازسازی اقتصاد جنگی بریتانیا شد. اوخر سال ۱۹۱۹ جراید ایران از ترقی سهام کمپانی نفت انگلیس و ایران خبر دادند. هیئت مدیره شرکت به اتفاق چند تن از سهامداران جلسه‌ای تشکیل دادند و به اتفاق آرا تصمیم گرفتند که بر سرمایه شرکت افزوده شود تا بالغ بر بیست میلیون لیره شود. مطبوعات ایران نوشتند اینک معادل سه میلیون از سهام یک لیره‌ای که دائمًا در تزايد است و میزان سود آن شش درصد می‌باشد، به مبلغ بیست و سه شلینگ فروخته می‌شود. معادل چهارمیلیون لیره از سهام جدید هم به فروش می‌رسید. دو ثلث این سهام را دولت انگلستان و یک ثلث دیگر را کمپانی نفت برمه خریداری کرد. وقتی این سهام هم به فروش رفت، شرکت دو میلیون و شصصد سهم یکصد لیره‌ای دیگر را به معرض فروش گذاشت. به این سهام هم ربحی معادل پنج درصد تعلق می‌گرفت. این عملیات برای توسعه بیشتر اقدامات کمپانی نفت در ایران بود، بعلاوه هدف تأسیس پالایشگاه‌های جدید بود؛ هدف دیگر تهیه جا و مکانی برای ذخیره کردن نفت بود در کلیه بنادر مهم بین‌المللی و نیز خرید کشتی‌های حمل و نقل نفت. به گزارش رعد منافع کمپانی در ظرف سال ۱۹۱۹ متجاوز از دو میلیون لیره استرلینگ برآورد می‌شد.<sup>۱</sup>

از بین اعضای کمیته شرق، لرد مونتاج به شدت از کرزن و رفتار نخوت‌آمیزش نفرت داشت. مونتاج که قائل به اقتصاد آزاد جهانی بود و خواستار گسترش روزافزون نفوذ بریتانیا بر ایران؛ از نظر سینی و تجربه کاری از کرزن به مراتب کوچکتر بود. او فقط چهل و یکسال داشت، اما مردی بود راسخ که در برابر کرزن این محافظه‌کار افراطی به شدت می‌ایستاد، مردی که در آن زمان بیست سال از او بزرگتر بود و در کارنامه خود منصب نیابت سلطنت بریتانیا بر هندوستان را داشت. زندگینامه‌نویس مونتاج با توجه به اندیشه‌های او، کرزن را مردی مزاحم می‌دانست که رسوبات اندیشه‌ای عهد سالیسبوری<sup>۲</sup> (۱۸۳۰—۱۹۰۳) هنوز در او زدوده نشده است.<sup>۳</sup> اما هارولد نیکلسون زندگی نامه‌نویس و مداح کرزن، مونتاج را شخصیتی باهوش، قوی فکر و تنومند، با اعتقادانی عمیق اما پریشان معرفی می‌کند. نیکلسون با تحقیر نوشت مونتاج دارای ذوق و سلیقه‌های ساده، نظیر تماشای پرندگان و ملت‌های مستمدیده بود.<sup>۴</sup> حقیقت هم همین بود، کرزن ادامه‌دهنده راه سالیسبوری این امپریالیست به معنای واقعی کلمه بود. به روایت بریتانیکا وی بر این باور بود که حاکمیت بریتانیا برای پیشرفت اقوام «واپس گرای» است، و «این تسلط را باید با زور اعمال کرد». سیاست سالیسبوری در گسترش مرزهای مستعمراتی بریتانیا خلاصه می‌شد. در دوره او بود که سودان به دست انگلیسی‌ها افتاد، نیز او به شدت از دستگاه خلافت عثمانی نفرت داشت. سالیسبوری مردی جنگ‌سالار بود، به قول بریتانیکا در تمام دوره زندگی خود با دمکراسی مخالفت کرد و از ترس اینکه اتحادیه‌های جهانی مانع

۱. رعد، سال یازدهم، ش ۱۷، ۱۹۱۹، ربع الاول، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۹، «ترقی سهام کمپانی نفت ایران».

2. Arthur Cecil Salisbury.

3. D. S. Waley: Edwin Montague, (London, 1964), pp. 163-64, Also, Nicolson, p.33.

4. Nicolson, op. Cit. P.33.

ورود بریتانیا به جنگ شوند، از شرکت در آنها اجتناب ورزید. او منهم به در پیش گرفتن «دیپلماسی سری» بود، در سال‌های پایانی عمر به دلیل پیری و بیماری ناچار فقط پست نخست وزیری را حفظ کرد و وزارت خارجه را به لرد لنسداون داد.<sup>۱</sup> سالیسburی طبقه اشراف انگلیس را دارای مأموریتی الهی می‌دانست که وظیفه دارند مردم عالم را «متمند» سازند.<sup>۲</sup> بالاتر اینکه او استعمار و استثمار وحشیانه ملت هند را اطاعت بریتانیایی‌ها از حکم پروردگار می‌دانست.<sup>۳</sup> این اظهارات درست مشابه سخنانی بود که صلیبیون به هنگام حمله به سرزمین‌های اسلامی بر زیان جاری می‌ساختند، آنها هم خود را دارای مأموریتی الهی برای سرکوب مسلمین می‌دانستند که به زعم آنان کافر تلقی می‌شدند. طنز تاریخ این بود که از آن جنگ صلیبی فقط تهاجم نخستین چنین عنوان پرطمطراقی داشت. از جنگ‌های دوم به بعد طشت رسوایی صلیبیون از پشت بام الیگارشی مالی یهودی به زمین افتاد، معلوم شد که مذهب آلتی برای جهانگشایی‌های زورمدارانه اقتصادی بوده است و گرنه بعد از اینکه شکوه شرق چشمان صلیبی‌ها را خیره ساخت، دیگر کمتر اشاره‌ای از مأموریت الهی ادعا شده به میان آمد.

اما کرزن هنوز به استحصال مردم بریتانیا سرگرم بود. او جهانگشایی امپریالیستی بریتانیا را برای تحقیق مردم خود، در لفاههای از ادعای مأموریت الهی می‌پوشانید، اما اینک حتی در بین مقامات خود حکومت هند انگلیس، کمتر کسی بود که به این مدعیات متفرعنانه گوش سپارد، همه می‌دانستند مأموریت یاد شده غارت ثروت مردم مظلوم هند و سایر کشورهای شرق بوده، در این راه آنها حتی از معتماد ساختن مردم چین برای انباشتن کیسه‌هایی که هرگز پر نمی‌شد، لایی نمی‌کردند. ایدئولوژی کرزن چنین اقتضا می‌کرد که مثل صلیبیون برای رسیدن به هدف، خود را در گیر محظورات اخلاقی نسازد، مثل آنان، ارعاب به مثابة برندۀ ترین حربه تسلط به شمار می‌رفت. نسل‌کشی و امحای حرث و نسل، مذهب مختار صلیبیون و امپریالیست‌ها بود.

دیپلماسی ارعاب به منظور تسلط، یکی از برجسته‌ترین وجوه سرمایه‌داری است.<sup>۴</sup>

به این شکل کرزن اداره عملیات انگلیسی‌ها را در ایران رسم‌آمده‌دار شد. او بر این باور بود که باید به هر شکل ممکن در امور داخلی ایران دخالت کرد، دخالتی بیش از آنچه تاکنون صورت گرفته است. به شیوه خاص خود می‌گفت سیاست عدم دخالت در امور داخلی ایران البته باعث رضایت مردم این کشور خواهد بود، اما به زعم او این سیاست «غیر اخلاقی» است همان‌طور که بسیار فاجعه‌بار است.<sup>۵</sup> اخلاقی که او از آن یاد می‌کرد اخلاقیات ماکیاولیستی بود که کلیه وسایل ممکن برای دست‌یابی به هدف «قدس» خویش را که استعمار نام داشت توجیه می‌کرد. به تعبیر زیبای ثورنتون، با سیاست کرزن ایران به خودی خود رسمیتی نداشت، ایران مهره‌ای بود که باید با آن «سر و کار» داشت و باید با آن بازی کرد.<sup>۶</sup> خود کرزن ابایی

1. Lord Lansdowne.

2. Nicolson, p.16.

3. Earl of Ronaldshay: The Life of Lord Curzon, vol2 , (London, 1928), p.418.

4. A. P. Thornton: Imperialism in the Twentieth Century, (London, 1978), p.73.

5. Curzon the Last Phase, p.132.

6. A. P. Thornton: The Imperial Idea and its Enemies, (London. 1959), p.178.

نداشت از اینکه خویشتن را با تمام وجود «امپریالیست» بنامد<sup>۱</sup>، مردی متفرعن از بازمانده‌های اوآخر دوره ملکه ویکتوریا که خوش داشت او را به همین عنوان خطاب نمایند.<sup>۲</sup> این باور بنیادین دستورالعمل‌های لازم را برای تدوین سیاست‌های جهان‌گشایانه در اختیار کرزن قرار می‌داد، به‌واقع «عقاید» سهم تعیین‌کننده‌ای در خطمشی دیبلمات‌ها دارند، این عقایدند که آنها را در تصمیم‌گیری‌های آتی کمک می‌کنند، عقاید در سیاست خارجی نقش ایدئولوژی را ایفا می‌کنند؛ ایدئولوژی کرزن به راستی امپریالیستی، آن هم از نوع کهنه آن بود و خودش هم به این ایدئولوژی مباهات می‌کرد. به‌واقع کرزن از دوره ناصرالدین شاه ضمن مسافرتی به ایران، در سال‌های ۱۸۸۹-۱۸۹۰، مواد و مصالح لازم در باب مهم‌ترین ابعاد حیات ایرانیان را که به درد دستگاه دیبلماسی کشورش می‌خورد فراهم آورده بود. دیدیم که بعد از همین مسافرت بود که او کتاب مشهورش را با عنوان ایران و قضیه ایران<sup>۳</sup> نوشت. کتاب، دو سال بعد از خاتمه مسافرت کرزن نوشته شد، یعنی به سال ۱۸۹۲، کرزن در این زمان تنها سی و سه سال داشت. در این سال هنوز ناصرالدین شاه در قید حیات بود و سال‌های آخر عمر خود را سپری می‌کرد. کتاب که در نوع خود بی‌نظیر بود، در دو جلد ۱۳۰۰ صفحه‌ای نوشته شد. به هر حال او از سال ۱۸۵۹ تا ۱۹۲۵ زیست.<sup>۴</sup>

بازگردیم به اختلاف‌نظرهای موجود در کمیته شرق. دو طرز تفکر بارز بین اعضا کمیته شرق به وضوح قابل شناسایی بود: در یک سو کرزن قرار داشت که می‌خواست به هر نحو ممکن از لندن امور ایران را قبضه نماید و در سوی دیگر ادوین مونتاگ قرار داشت که بر این باور بود کنترل امور ایران باید به دهلی و بمبنی منتقل گردد. مونتاگ برای قبضه امور ایران به شدت با کرزن رقابت می‌کرد. او به عنوان وزیر امور هندوستان سپردن پول و نفرات حکومت هند را به دست افرادی که از لندن در صدد سلط بر ایران بودند و اجازه نمی‌دادند این حکومت هیچ‌گونه اعمال نظری در نحوه اداره ایران داشته باشد؛ برنامی تایید. در این راه او تعصبات فراوانی به خرج می‌داد و به عنوان یک لیبرال، خواستار نفوذ الیگارشی مالی بریتانیا بر ایران بود که یکی از مهم‌ترین مراکز آن در سیملا پایتخت تابستانی حکومت هند بریتانیا و همچنین دهلی و بمبنی قرار داشت. کرزن بر این نکته وقوف داشت که برخی از سیاست‌های حکومت هند انگلیس با سیاست‌های دولت مرکزی انگلستان در لندن هماهنگی ندارد، پس بر این باور بود که باید وزیر مختار ایران از لندن اعزام گردد تا سیاست‌های دیکته شده از سوی داونینگ استریت را به اجرا گذارد.<sup>۵</sup> اینکه عمدۀ سیاست‌های مرتبط با ایران در هند رقم می‌خورد، نکته‌ای است که در برخی منابع همان زمان آمده است، مهم‌تر اینکه کانون این

1. Gopal, p.224.

2. A. P. Thornton: *Doctrines of Imperialism*, (London, 1965), p.7.3. *Persia and the Persian Question*.

4. کتاب کرزن با این مشخصات به زبان فارسی ترجمه شده است: ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳).

5. صباحی، ص ۲۱.

سیاست‌ها در پایتخت‌های تابستانی و زمستانی حکومت هند، یعنی دهلی و سیملا رقم می‌خورد. کاشف‌السلطنه که جنرال کنسول ایران در هندوستان بود، اهمیت این کشور را در سیاست‌های ایرانی این‌گونه ترسیم می‌کند: «در واقع جمیع پولیتیک دولت ایران راجع به این مرکز است نه لندن و باید دولت علیه ایران خیلی با شان و قدرت رذ این محل نموده گردد.»<sup>۱</sup> بدیهی است وقتی در دوره قبل از مشروطه جایگاه هند تا آن اندازه در سیاست‌های ایران اهمیت داشت، در دوره مورد بحث ما به طور قطع و یقین افزایش یافته بود.

کرزن به دلیل خصایص خاص اشرافی اش که توأم با برخوردهای نخوت‌آمیز بود، در نزد سایر اعضای کمیته شرق از کمترین محبوبیت برخوردار بود.<sup>۲</sup> رفتار کرزن رفتاری استعماری از نوع قرن نوزدهمی آن بود. او نه تنها برای کشورهای مستعمره حقی قائل نبود، بلکه با اطرافیان خود هم به شکلی موهن برخورد می‌کرد. مردی غیرقابل تحمل که معجونی از تکبر، منش دیکتاتوری و خودخواهی اعجاب‌انگیز، عناصر و مؤلفه‌های آن را تشکیل می‌داد.<sup>۳</sup> از سوی کرزن برای استقلال و حاکمیت ملی ایران هیچ‌گونه ارزشی قائل نبود. او ادامه دهنده استعمار کهن بریتانیا در این گوشه از عالم بود. تفکر او به اندازه‌ای استعماری بود که وقتی وثوق‌الدوله که آن همه کرزن مدعی حمایت از وی بود، خواست چهارده قاضی فرانسوی برای اشتغال در عدلیه ایران استخدام کند؛ کرزن بلافضله به کاکس تلگراف زد و وثوق را متهم به سوءیت کرد و گفت باید شدیداً به او اعتراض شود.<sup>۴</sup> این نگرانی‌ها و تهدیدات حتی بعد از انعقاد قرارداد هم ادامه یافت. کاکس همیشه نگران تهدید فرانسه بود، روز سیزده اوت ۱۹۱۹ او خطاب به کرزن نوشت که بونن<sup>۵</sup> وزیر مختار فرانسه در تهران علیه منافع بریتانیا سرگرم فعالیت است. او از کرزن خواست کاری کند تا سفير فرانسه به کشورش بازگردد!<sup>۶</sup> بعد از انعقاد قرارداد هم با آنکه کاکس و عده داده بود مشکلات مرزی ایران را حل خواهد کرد، وقتی وثوق پیشنهاد کرد اصلاحات ناچیزی در مرزهای غربی ایران انجام گیرد، کاکس و کرزن هر دو متفقاً حتی طرح این موضوع را به فرصتی دیگر محول کردند. وقتی قرارداد امضا شد، دیگر به خواسته‌های وثوق کمترین انتباخی صورت نگرفت.<sup>۷</sup> کاکس و عده داده بود انگلیسی‌ها مستله خسارت‌های دوره جنگ ایران را نیز مورد بررسی قرار خواهند داد؛ اما وقتی قرارداد امضا شد هرگز حتی اجزاء ندادند از این مقوله سخنی به میان آید.

پیش از این هم وقتی وثوق از دولت انگلستان خواست همراه با امریکا اعلامیه‌ای در مورد استقلال ایران و تضمینی بین‌المللی برای تمامیت ارضی کشور صادر کند، کرزن باز هم با سردی و تحکم پاسخ داد دولت متبوع او میل ندارد در این‌گونه تعهدات با کشورهای دیگر

۱. ثریا کاظمی: حاج محمد میرزا کاشف‌السلطنه، پدر چای ایران، (تهران، سایه، ۱۳۷۲)، ص ۱۷۴.

2. Curzon; the Last Phase, pp.32-35.

3. S. Roskill: Hankey, Man of Secrets, (London, 1970), vol.1, pp.271-72.

4. Curzon to Cox, London, June 1/1919, FO. No. 371/3860.

5. Bonin.

6. Cox to Curzon, Tehran, August 13/1919, FO, No. 371/3802,

7. Cox to Curzon, Tehran, May 8/1919, F. o. No. 371/3860.

مشارکت جوید.<sup>۱</sup> نحوه تفکر کرزن را در باب ایران، روزنامه ساندی سان<sup>۲</sup> به خوبی تشریح کرده است، آنجا که می‌گوید، کرزن گویی ایران را خود کشف کرده است؛ به همین دلیل خود را مالک این کشور می‌داند.<sup>۳</sup>

#### ۴. ادوین مونتاگ کیست؟

به اختصار توضیع دادیم لرد ادوین مونتاگ یکی از پاپرجالترین مخالفان سیاست‌های لرد کرزن بود. با توجه به اینکه اختلافات این دو بر سر قرارداد ۱۹۱۹، باب تازه‌ای در تحولات معاصر ایران گشود، لازم است اندکی هم به زندگی مونتاگ و تفاوت دیدگاه‌های او با کرزن اشاره کنیم. مونتاگ کیست؟

به طور کلی، مونتاگ‌ها برادران بانکدار انگلیسی بودند. اینان به مرور با مسائل سیاسی و زندگی اجتماعی هم درگیر شدند. ساموئل مونتاگ<sup>۴</sup> نخستین بارون سواینتینگ<sup>۵</sup> (۱۸۳۲—۱۹۱۱) یکی از بزرگترین بانکداران بریتانیا بود، در عین حال یک فرد خیز به شمار می‌آمد. او در شهر لیورپول به دنیا آمد. خانواده او مونتاگ ساموئل نام داشتند، اما وقتی او کودکی بیش نبود جای نام فامیل و نام اصلی با هم عوض شد و به شکل ساموئل مونتاگ درآمد. شم تجاری ساموئل باعث گردید وقتی فقط بیست و یک سال بیشتر نداشت، – ۱۸۵۳ – به بانکداری بزرگ تبدیل شود. در این سال او بانک ساموئل مونتاگ و برادران را تشکیل داد. وی در عین حال به شغل صرافی هم روی آورد که مقتضی کار بانکداری اش بود. به مرور به مسائل سیاسی هم علاقمند گردید، از سال ۱۸۸۵ تا پانزده سال بعد او از حوزه انتخابیه ویچپل<sup>۶</sup> نماینده مجلس عوام بود. ساموئل مونتاگ به سال ۱۸۹۴ بارونت شد و سال ۱۹۰۷ به مقام بارونی نایل آمد. از فعالیت‌های اجتماعی ساموئل مونتاگ می‌توان رهبری انتقال مهاجرین یهودی روسی را به بریتانیا ذکر کرد. در سال ۱۸۸۷ فدراسیون کنیسه‌ها<sup>۷</sup> را برای برقراری وحدت بین گروه‌های کوچک یهودی مقیم انگلستان به وجود آورد. او خود عضو شورای کنیسه متحده<sup>۸</sup> بود. مونتاگ با نخستین رئیس این شورا یعنی لرد روچیلد اول<sup>۹</sup> اختلاف‌نظر یافت و به همین دلیل فعالیت چندانی در این تشکیلات نکرد. با این وجود او به عنوان یک رجل برجسته سیاسی به فلسطین، روسیه و ایالات متحده امریکا سفر کرد تا به مسائل یهودیان رسیدگی کند. ویژگی مونتاگ این بود که با اندیشه صهیونیسم مخالفت می‌کرد. این عمدترين دلیل اختلاف او با لرد روچیلد بود.

1. Curzon to Cox, London, March 1919, FO, No. 371/3859.

2. Sunday Sun.

3. Sunday Sun, 5 June 1892, Quoted in: Earl of Ronaldshay: The Life of Lord Curzon, (London 1928), Vol.1, p.156.

4. Samuel Montague.

5. First Baron Swaythling.

6. Whitechapel.

7. Federation of Synagogues.

8. United Synagogue Council.

9. First Lord Rothschild.

فرزند بزرگ سامونل مونتاج، لوئیس سامونل<sup>۱</sup> (۱۸۶۹-۱۹۲۷) نام داشت. او دومین بارون سوایتلینگ بود.<sup>۲</sup> لوئیس سامونل، رئیس فدراسیون کنیسه‌های انگلستان به شمار می‌رفت، او هم مثل پدر با ایدنولوژی صهیونیسم مخالفت می‌کرد. لوئیس همیشه می‌گفت: «یهودیت برای من فقط یک مذهب است».<sup>۳</sup> وی با گلادیس<sup>۴</sup> دختر کلسل آ. ای. دبليو. گلدا سمید<sup>۵</sup> ازدواج کرد. فرزند دوم لوئیس مونتاج، اون ادوارد<sup>۶</sup> نام داشت که به سال ۱۹۰۱ به دنیا آمد و در سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۲ رئیس اتحادیه کنیسه‌های انگلستان بود.

ادوارد در دوره جنگ دوم جهانی در بخش اطلاعات نیروی دریایی انگلستان کار کرد. تاکتیک‌های اطلاعاتی سرویس امنیتی انگلستان بعدها با نام مشهور «مردی که هرگز نبود»<sup>۷</sup> و به قلم این شخص شهره آفاق شد. به عبارتی از این بعد نام مونتاج‌ها در پیوند با سرویس اطلاعاتی انگلستان معنا و مفهوم می‌یافتد.

دومین فرزند سامونل مونتاج، ادوین<sup>۸</sup> مونتاج (۱۸۷۹-۱۹۲۴) نام داشت که در جریان تحولات دوره بعد از قرارداد ۱۹۱۹ وثوق با مسائل ایران گره خورد. او هم مثل پدر سیاستمداری لیبرال بود. به سال ۱۹۰۶ به نمایندگی مجلس عوام انتخاب شد، یکی از مهم‌ترین مشاغل وی تصدی منشی‌گری خصوصی هربرت اسکویت<sup>۹</sup> نخست وزیر لیبرال انگلستان در این مقطع تاریخی بود که همزمان با دوره نخست وزیری او نخستین زمزمه‌های مشروطیت در ایران بر سر زبان‌ها افتاد. از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ معاون پارلمانی وزارت امور هندوستان بود، در همین سال‌ها بود که از برخی تقاضاهای استقلال طلبانه مردم هند حمایت کرد. به سال ۱۹۱۴ درست مصادف با آغاز جنگ اول جهانی یکی از مسئولین اصلی خزانه‌داری بریتانیا شد. در ۱۹۱۵ مقامی شامخ در دوک نشین لانکاستر<sup>۱۰</sup> یافت. به سال ۱۹۱۶ برای نخستین بار در کابینه لوید جرج به وزارت دست یافت و از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲<sup>۱۱</sup> یعنی در بحبوحة تحولات بعد از انقلاب روسیه، وزیر امور هندوستان شد. مونتاج به سال ۱۹۲۲ از کابینه استعفا داد، زیرا با سیاست‌های اهانت‌بار دولت متبوع خود در ارتباط با مسلمانان هند، مخالفت می‌کرد. در همان سال او کرسی نمایندگی را هم از دست داد. ادوین مونتاج یکی از مخالفین آشتی ناپذیر صهیونیسم بود، نیز با اعلامیه بالغور در مورد وعده تشکیل یک دولت مستقل یهودی در سرزمین فلسطین مخالفت می‌کرد.

خواهر ادوین به نام لیلیان هلن<sup>۱۲</sup> (۱۸۷۳-۱۹۶۳) در امور اجتماعی فعال بود. باشگاه مرکزی

1. Louis Samuel.
2. Second Baron Swaythling.
3. Judaism is to me only a religion.
4. Gladys.
5. A. E. W. Goldsmid.
6. Ewen Edward.
7. The man who was never was.
8. Edwin.
9. Herbert Asquith.
10. Lancaster.
11. Lillian Helen

دخلخان غرب<sup>۱</sup> را به سال ۱۸۹۳ بنا نهاد، به سال ۱۹۰۲ همراه با کلود گلدا سمید مونته فیوره<sup>۲</sup> اتحادیه مذهب یهود<sup>۳</sup> را بنا نهاد که از کنیسه‌های لیبرال یهودی حمایت مالی می‌کرد. به سال ۱۹۲۶ اتحادیه جهانی یهودیت مترقی<sup>۴</sup> را تشکیل داد، وی نیز به یهودیان لیبرال خدمات ارائه می‌نمود و درباره مذهب یهود و زندگی نامه پدرش لرد سوایتلینگ اول کتاب‌هایی منشر ساخت.<sup>۵</sup>

در کتابی رسمی که سال‌ها پیش منتشر شده و مشتمل بر یکی از حساس‌ترین مقاطع زندگی ادوین مونتاج یعنی سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۲ می‌باشد، یادداشت‌های روزانه او چاپ شده‌اند. با اینکه در این سال‌ها او مکرر به دهلی، سیملا، کلکته و بمبئی مسافرت کرد و با اینکه این سال‌ها مقارن با دوره تصدی وزارت امور هند توسط اوست، کوچکترین سخن مهمی درباره ایران و اختلافاتش با کرزن به میان نمی‌آورد. این امری شگفت‌انگیز است، چگونه ممکن است یکی از محوری‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین مسائل سیاست خارجی بریتانیا که شخص مونتاج به شدت با آن درگیر بود، در یادداشت‌های او منعکس نگردیده باشد؟ اما در این کتاب اشارات بی‌اهمیتی نسبت به برخی موضوعات شده است که نشان می‌دهد گویا او از تحولات ایران آگاهی ندارد. به طور مثال جایی بدون نام بردن از بایان و بهائیان، از آنان به عنوان «دموکرات‌های ایران» یاد می‌کند که حکومت هند انگلیس با آنان یوند یافته است. او به نقل از دابس<sup>۶</sup> یکی از دست‌اندرکاران حکومت هند انگلیس، ادعا می‌کند هفتاد درصد ایرانیان «آشکارا یا نهانی» به «مذهب جدید» یعنی بهائی‌گری، باور دارند! در ادامه بدون نام بردن صریح، او به باب اشاره می‌کند که به سال ۱۸۵۷ «توسط ایرانیان» کشته شدا مونتاج که تظاهر می‌کند شناختی از این فرقه ندارد، مدعی است باب شیبه به جان باپتیست<sup>۷</sup> انگلیسی‌ها بوده است، کسی که نوعی انترناسیونالیسم یا به عبارتی جهان‌وطنی را به ارمغان آورد و علیه اسلام وارد میدان شد. او این را همان دموکرات‌هایی می‌داند که بریتانیا در حال از دست دادنشان است.<sup>۸</sup> جنرال کنسول ایران در هند به مونتاج گفت داستان رشد «مذهب جدید» در ایران که دابس برای او شرح داده است، افسانه است و واقعیت ندارد. او خاطرنشان ساخت در ایران جایی برای رشد این به اصطلاح مذاهب موجود نیست و صریحاً گفت حتی اگر مذهب خود را رها سازد، باز هم حاضر نیست این مذهب ادعایی را پیذیرد. جالب اینکه مونتاج به جنبش آنارشیستی که طبق شنیده‌های او بین مسلمانان در حال رشد بود، علاقه نشان می‌داد.<sup>۹</sup> دیگر اشارات او به مسائل ایران که کاشف از علایق باطنی اوست اشاره به همکاری

1. West Central Girl's Club.

2. Claude Goldsid Montefiore.

3. Jewish Religious Union.

4. World Union for Progressive Judaism.

5. Encyclopedia Judaica, vol.12, (Jerusalem, Israel), pp.263-264.

6. Dobbs.

7. John the Baptist.

8. "These are the democrats whom we are losing", Edwin S. Montague: An Indian Diary, ed. Venetia Montague, (London, William Heine I.T.D, 1930), p.64.

9. Ibid, op. Cit, pp.98-99.

دیپلماتیک انگلستان و روسیه بود که به قول او باعث می‌شد بریتانیا مثل روسیه به مقابله با «دملکرات‌های ایران» پردازد. در این جا او تصریح می‌کند کنترل ایران باید بازتابی از دیدگاه‌های حکومت هند باشد و لاگیر. در این اظهار نظر که به طور غیرمستقیم سیاست نگاه کرزن را به ایران نقد می‌کند، می‌نویسد طبق این دیدگاه بریتانیا باید نیروهای نظامی خود را از ایران خارج سازد. مونتاج نوشت سیاست کنونی آلمان مبتنی بر حفظ استقلال ایران است، پس نیازی به حضور نظامی در این کشور نیست، اگر هم آلمان سیاست خود را در ارتباط با ایران تغییر داد؛ برای بریتانیا بازگردانیدن نیرو به این کشور بسیار سهل و آسان است. از سویی او به حمایت و کمک مالی بریتانیا از ضدانقلاب روسیه اعتراض داشت. مونتاج به دیپلماسی کرزن می‌تاخت که به ضد انقلاب مزبور در نواحی جنوب شرق روسیه کمک می‌رسانید و نسبت به همکاری کشورش با این گروه معارض بود. به دید او این سیاست است که خروج تفنگداران بریتانیایی از ایران را غیر ممکن ساخته، زیرا ایران و بین‌النهرین حلقه‌های مرتبط این تلاش‌ها هستند، اما این تلاش‌ها هم در صورتی موجه است که برای این پیوندها امکان موقعيتی وجود داشته باشد؛ حال آنکه احتمال موفق بودن این سیاست در ایران بسیار کم است.<sup>۱</sup>

اینها تنها موضوعاتی هستند که در خاطرات یک دوره مهم و اساسی زندگی لرد مونتاج دیده می‌شوند. بدیهی است یا مسائل دیگر را از کتاب یادداشت‌های روزانه او حذف کرده‌اند و با اینکه خود لرد مونتاج به آنها اشاره‌ای نکرده است؛ به نظر می‌رسد احتمال نخست صحیح تر باشد. این احتمال را برای آن بیشتر قریب به ذهن می‌دانیم که سانسور خاطرات رجال بریتانیا در ارتباط با تحولات ایران امری مرسوم بود. بهترین نمونه آن سانسور کتاب «شاهراء فرماندهی» به قلم لرد آیرون‌ساید اول است که بخشی از آن چند ده سال بعد منتشر شد. دغدغه ذهنی مونتاج و راهبرد سیاسی او در ارتباط با مسئله ایران، مقوله‌ای بود که خود آن را سیاست «هندی کردن»<sup>۲</sup> نام می‌نهاد، یعنی سرنوشت ایران باید با حکومت هند انگلیس رقم می‌خورد؛ این تفاوت دیدگاه ظاهراً بی‌اهمیت، بعدها نقش مهمی در فرایندهای سیاسی ایران ایفا کرد که با کودتای رضاخان به اوج رسید.

## ۵. ریاست وزرایی و ثوق‌الدوله

قبل از پرداختن به تحولات بعد از روی کار آمدن دولت وثوق، باید گفت بدون تردید نقش سرپرستی کاکس وزیر مختار وقت بریتانیا در ایران که از مدافعان پابرجای سیاست‌های کرزن بود، در روی کار آمدن مجدد وثوق‌الدوله غیرقابل انکار است.

کاکس در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد، تحصیلات خود را در مدرسه مشهور هرو<sup>۳</sup> و کالج نظامی سلطنتی سنت هرست<sup>۴</sup> انجام داد و خدمات دولتی را در وزارت امور خارجه انگلستان

1. Ibid, p.146.

2. Indianisation.

3. Harrow.

4. Sand Hurst.

در اداره هندوستان<sup>۱</sup> آغاز کرد. لرد کرزن که به کاکس تعلق خاطری داشت، به سال ۱۸۹۹ سمت کنسولی مسقط را به او واگذار کرد. به سال ۱۹۰۳ زمانی که لرد کرزن نایب‌السلطنه هندوستان بود، به همراه همسرش و نیز سر آرتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در تهران، سفری به خلیج فارس آغاز کردند؛ همان سفری که با بی‌اعتنایی علاوه‌الدوله حاکم فارس و بنادر مواجه شد و در کاب بحران مشروطیت در ایران در باب آن سخن گفته‌ایم. درست در بحبوحة جنگ به سال ۱۹۱۵، کاکس نماینده بریتانیا در خلیج فارس شد. این منصبی مهم بود که کاکس تا زمان انتصاب به وزیر مختاری کشورش در ایران آن را تصدی کرد. نمایندگی بریتانیا به‌موقع عالی‌ترین منصب دولتی انگلستان در این گوشه از دنیا بود. کاکس با این منصب بر شیخ نشین‌های خلیج فارس تسلط داشت.

بوشهر مرکز استقرار نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس به شمار می‌آمد، پرچم انگلستان بر فراز مقر کاکس همیشه در اهتزاز بود. به‌موقع بریتانیا حداقل آن بخش از بوشهر را ملک طلق خود محسوب می‌کرد و در همین ایام شخص کاکس با بسیاری از رجال ایرانی ارتباط و مراوده داشت. بعد از اینکه مأموریتش در ایران خاتمه یافت، مأمور عالی‌رتبه کشورش در عراق گردید. گرتروود بل<sup>۲</sup> که مستشرقی با تجربه به حساب می‌آمد و در آن ایام در خدمت سرویس اطلاعاتی بریتانیا بود، منشی کاکس به شمار می‌آمد. گرتروود بل در تحولات عراق که منجر به استقرار رژیم سلطنتی شد نقش بسیار اساسی ایفا کرد. از سویی درست در همین ایام سر آرنولد ویلسون<sup>۳</sup> از مدیران ارشد شرکت نفت انگلیس و ایران که کتابی برای استفاده‌های اطلاعاتی در باب تاریخ ایران بعد از مشروطه و تحولات خطه‌های جنوب و غرب کشور به رشته تحریر در آورده بود؛ معاون ارشد کاکس به شمار می‌آمد. هم گرتروود بل و هم ویلسون با تحولات ایران ارتباطی دیرینه داشتند، به دلیل تجربیاتشان در مسائل ایران، بعدها منصب مشاورت در امور ایران را در وزارت خارجه بریتانیا عهده‌دار شدند.<sup>۴</sup> از سویی کاکس به شدت از روی کار آمدن و ثوق‌الدوله حمایت می‌کرد.

روی آوردن به دولت وثوق را باید در چارچوب همان نظریه استقرار مرد قدرتمند ارزیابی کرد. برای وقوف به اهمیت موضوع طرح نکاتی را ضرور می‌دانیم. تا اینجای این دفتر دیده‌ایم که چگونه مشروطه و دمکراسی ملعبه دست بازیگران سیاسی و جناح‌های مختلفی بود که در ماهیت امر کوچکترین باوری به مشروطه و الزامات آن نداشتند. مشروطه باعث شد حکومت ایران در خلاء و فضایی تهی مغلق شود. آنچه در کشور ساری و جاری بود نه نسبتی با نظام‌های مشروطه داشت و نه حتی با «رژیم پیشین» قاجار و به طور مشخص حکومت ناصرالدین‌شاه. در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه و ناصرالدین‌شاه که مهمترین و در عین حال

1. India Office

2. Gertrude Bell.

3. Sir Arnold Wilson.

۴. برای اطلاع بیشتر در مورد زندگی کاکس و حلقه‌های ارتباطی او بنگرید به: Philip Graves: The Life of Sir Percy Cox, (London, 1941).

طولانی‌ترین سالهای سلطنت شاهان قاجار بود اقدرت به دو شعبه تقسیم می‌شد: بخشی از قدرت به دست روحانیان بود و بخش دیگر آن به دست سلاطین و اقشار دیوان‌سالار. اما در دوره مشروطه ساختار قدرت به هم ریخت و هیچ بنای قابل قبولی هم جای آن را نگرفت. نه برای سلطنت شانی مانده بود و نه برای روحانیت. تازه یک مشکل جدید هم اضافه شد: «اکنون قوّة اجنبی اسباب دست ستمگران شده هر کجا درمانده شوند، هر کجا رسیدن به آرزوهای خود را مشکل تصور نمایند به زبان مأمورین اجنبی مقاصد نامشروع خود را بر دوش ملت بار می‌نمایند. ملت بی خبر، ملت بیچاره هم چاه را از راه نشناخته متنفذین در وجود خود را که همه گرگان در لباس می‌شنند، تقویت نموده به دست خود اسباب بدبهختی خود را فراهم می‌آورد».<sup>۱</sup>

به هر حال وضعیت سیاسی ایران بعد از مشروطه به کلی با دوره قبل تفاوت و تمایز داشت. نظم کهن از بین رفته بود و جز هرج و مرج و نامنی و وحشت؛ جای‌گزینی برای رژیم پیشین به ارمغان نیاورده بود، الا مشتی شعار میان تھی.

به قول میرزا یحیی دولت‌آبادی که خود از مشروطه خواهان بود؛ در دوره‌های قبل، قدرت ناشی از سلطنت مقتدری بود که پادشاه مالک الرقباب شناخته می‌شد. اما بدنه این قدرت انسان‌های سرد و گرم چشیده و مردم دنیا دیده‌ای بودند که تجربه داشتند و اغلب، هر چند به طور ظاهری، خود را پای بند دیانت می‌دانستند. از آن سوی قوای دولتی برای حفظ امنیت و آرامش کفایت می‌کرد، حکام از مرکز قدرت واهمه داشتند و درباریان همیشه به دو دسته تقسیم می‌شدند و یک دسته همیشه علیه دسته‌ای دیگر در حال دسیسه چینی بود. هر گاه به کسی ستمی می‌شد می‌توانست به گروه رقیب نزدیک شود و تا اندازه‌ای مورد حمایت واقع گردد. از سویی روحانیان در بین مردم از احترام برخوردار بودند. روحانیان بزرگ، خود قدرتی عظیم تشکیل می‌دادند که این قدرت، قلمرویی وسیع در شهرها و روستاهای ایران تا عراق عرب در بر می‌گرفت. از روحانیان «خدابستان آنها وجودشان برکت بود و موجودیشان گرچه در گوشه‌های انزوا بود، موجب هزارگونه ملاحظه و در واقع پشت و پناه حقیقی ملت و دولت بودند».<sup>۲</sup>

به قول دولت‌آبادی حتی روحانی‌نمایان آن عهد نیز «اغلب مردم آبرومند و دارای حیثیات شخصی بودند که حیثیات مزبور می‌توانست از بسیاری تجاوزات آنها جلوگیری نماید و سدی در برابر هوستاکی‌های ایشان بوده باشد. بعلاوه از روحانیان حقیقی اندیشه داشتند، این بود که راه چاره برای ستمدیدگان از طرف آنها هم بسته نبود و مضرت وجودشان اغلب چاره پذیر بود».<sup>۳</sup>

۱. فتحعلی‌شاه حدود سی و هشت سال و ناصرالدین‌شاه نزدیک پنجاه سال سلطنت کردند.

۲. حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۶۲.

۳. همان، ص ۲۶۳.

۴. همان.

بعد از مشروطه نهاد سلطنت و نهاد روحانیت از رسالت تاریخی خود فروماند، زیرا هر دو به نوعی به شدت تضعیف شده بودند. هیچ کدام از این دو قوه به صورتی که در قبل بود استمرار نیافتد و به طور موقتی در وظایف تاریخی آنان خللی روی داد. قوه دولت از احمد شاه ناشی می‌شد، فردی بی تجربه و اسیر دستان سیاستمداران جهاندیده‌ای مثل ناصرالملک. احمد شاه مدت چهار سال متظر تاجگذاری بود، زمانی هم که به این آرزو نایل آمد، «بی آنکه بداند سلطنت چیست و مملکت کدام است و از نیابت سلطنت کسانی که به دست صاحبان هوا و هوشهای گوناگون اسیر بوده، مانند عضدالملک شخص معقول مؤدب مذهبی سیاست ناشناس؛ و یا مانند ناصرالملک عالم سیاست شناسی که نمی‌توانسته است صلاح ملک و ملت را بر ملاحظه حیثیت و دارایی خود مقدم بدارد و از وزرایی که اغلب با یکدیگر ضد و ناسازگار بوده‌اند»<sup>۱</sup>، او را اداره می‌کردند. بسیاری از رجال این دوره اهلیت شغلی را که به دست داشتند حائز نبودند، به طور مداوم اشخاص نااھلی قدرت را به دست می‌گرفتند، «علاوه معارضین تخت و تاج چه از خانواده سلطنت و چه از چپاولان داخلی در نقاط مختلف مکرر حمله کرده قوه مستقیمی برای دولت در دفع آنها موجود نبوده است.» حکومت ناچار می‌شد قدرت را مثلاً به دست رهبران ایل بختیاری بدهد، آنان هم به واقع اقتداری نداشتند، بلکه قدرتی عریان را به نمایش می‌گذاشتند، قدرتی که نهادینه نشده بود. به عبارتی اعمال قدرت در این مقطع تاریخی با توصل به اراده شخصی بود، هرگز نهادهای لازم برای استمرار و دوام قدرت دولت، وجود نداشت و هرگز هم پا نگرفت. به همین دلیل وقتی صاحب قدرتی سقوط می‌کرد هرج و مرچ هم شدت می‌یافت. قانون هرگز نهادینه نشد، هرگز مردم و دولت به حقوق و وظایف متقابل خود وقوف نیافتدند، نهادهای مدنی که در زمرة الزامات یک نظام مشروطه بود، پا نگرفت و حتی همان میراث سنتی گذشته هم تداوم نیافت، به همین دلیل حقوق موضوعه در جامعه هم مبنایی حقیقی نیافت.

در عصر مشروطه رهبران قوم به طور مثال از قبایل و عشایر بختیاری تشکیل می‌شدند. نظام عشیره‌ای خود را به کشور تحمیل می‌کرد، تحت لوای مشروطه اتفاقاتی می‌افتاد که نه تنها نسبتی با این نظام سیاسی نداشت، بلکه از اساس نسبت به «ژیم پیشین» هم منحط تر بود: «بدیهی است حکومت ایلاتی در مملکتی مانند ایران با اوضاع ایلات دیگر و رقبتی که در آنها هست چه اثر می‌کند و هم در حکومتی که فوء ایلاتی او محتاج‌الیه دولت باشد چه در مرکز و چه در ولایات و آن قوه جلب نفع را یگانه مقصد خویش بشمارد حال زیردستان او پداست به کجا می‌کشد». به قول دولت آبادی کار به جایی رسید که در عصر مشروطه، «کار ستمکاری در تمام مملکت مخصوصاً در نقاطی که حکومت ایلاتی بود، شدیدتر از دوره‌های استبدادی شد و مردم ناچار می‌شلنند به قوای اجنبی متسل گردند. سیاست اجنبی هم همین آرزو را

۱. همان.

۲. همان، صص ۲۶۳-۲۶۴.

داشت و حسن استقبال می‌کرد، بلکه خود وسایل آن را نیز فراهم می‌آورد.<sup>۱</sup>

با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷، کنسول‌های دو دولت در شمال و جنوب رشته امور کشور را به دست گرفتند. «قنسول‌های دو دولت در جنوب و شمال رشته امور سیاست داخلی و خارجی را از دست حکومت ایرانی گرفته کار به جایی رسیده است که از بدخواهان و خیانتکاران گرفته تا سران و سروران قوم، همه دیده باطن و ظاهر را به جانب دربار پطرسبورغ و لندن افکنده منتظرند مقدرات آنها از آن دو ناحیه بروز کرده در داخل مجری گردد. قوه نظامی دولت هم صفر شده، دو قوه قزاق و ژاندارمری هم در واقع مستند است به روس و انگلیس و قوه اجنبی شمرده می‌شود، گرچه ژاندارمری به ایرانی بودن نزدیکتر است تا به قزاق.<sup>۲</sup>

به قول دولت آبادی قوه روحانی هم بعد از مشروطه چار ضعف و فتور شد، که البته علت این ضعف را باید در افراط کاری‌های دوره مشروطه دانست. رؤسای بزرگ آنان مثل آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی یا از دنیا رفته و یا افراد در قید حیات آنان مثل علامه نائینی در ایران و عراق عرب انگشت شمار بودند. خلاصه اینکه «نامیدی سرتاسر مملکت را فروگرفته با هر کس سخنی از اصلاحات ملکی گفته شود به غیر از نمی‌شود و کار گذشته، یعنی تقدیر امور از دست داخله خارج است جوابی شنیده نمی‌شود.<sup>۳</sup> تازه این وضعیت کشور بود در آستانه تاجگذاری احمد شاه قاجار، وضعیت بعد از آن، از این هم بدتر شد. این وضعیت با فراز و نشیب‌های فراوان ادامه یافت تا نوبت به ریاست وزرایی مجدد وثوق به سال ۱۲۹۷ شمسی مصادف با ۱۹۱۸ میلادی رسید. دوره اول ریاست وزرایی او اندک زمانی قبل از تأسیس کمیته مجازات بود و از بیم تزورهای آنان بود که استعفا داد. این بار وثوق که از حمایت بریتانیا و شخص کرزن برخوردار بود، به میدان آمد.

در مرداد ۱۲۹۷ می‌گفتند بین انگلیسی‌های مقیم ایران بر سر نوع حمایت از رجال ایرانی طرفدار آنها اختلاف بروز کرده است. یک دسته به رهبری مارلینگ که از وثوق، تدین، صدرائی و ملک‌الشعراء حمایت کردند و دیگری دار و دسته استوکس، کاکس و سرپرسی سایکس که با سردار منصور گیلانی، سردار محیی و دکتر اسماعیل مرزبان مشهور به امین‌الملک مرتبط بودند. از همان زمان احتمال داده می‌شد که این دسته دوم موفق‌تر باشند. وثوق برای اینکه رضایت هر دو طرف را به دست آورد، از فتح الله اکبر سردار منصور دعوت کرد وارد کابینه شود و وزارت داخله را تصدی نماید، او حاضر به قبول این دعوت نشد؛ «این علامت پیش بودن دسته ساکس<sup>۴</sup> است». وقتی سردار منصور از پذیرفتن این پیشنهاد طفره رفت، وثوق، مستشار‌الدوله صادق را دعوت به همکاری کرد تا شاید «آذری‌ایجانی‌ها با او همراه و از آنتریک

۱. همان، ص ۲۶۴.

۲. همان.

۳. همان.

۴. منظور سرپرسی سایکس می‌باشد.

مستشار الدوله و دسته بندی او آسوده شوند.<sup>۱</sup> سردار منصور که می‌دانست غلبه با طرفداران اوست، تلاش می‌کرد خود را به کرسی ریاست وزرایی نزدیک سازد. در عین حال احمد شاه به دلیل نطقی که رشیدالسلطان قبل از اعدام کرده بود، با وثوق به تغییر رفتار کرد. شاه گفته بود اعدام این افراد باعث مفتخض شدن او هم شده است. کابینه دچار بحران شد، نصرت الدوله وزیر عدليه به دلیل اينکه افراد وزارت خانه او نتوانسته بودند جلو تعرضاً غير قانوني و استداهيل رئيس نظميه را در باب پرونده کميته مجازات بگيرند، از عدليه به وزارت جنگ رفت و مشارالملک هم جاي او را گرفت. قرار بر اين شد که وثوق هم وزارت داخله را به کسی ديگر دهد و خود تصدی وزارت ماليه را در عین ریاست وزرایی عهده‌دار گردد.<sup>۲</sup>

با تمام اين اوصاف برای بریتانيا نه نظم ایران فی نفسه اهمیت داشت و نه استقرار حکومت قانون. بسیاري از رجالی که از دوره مشروطه تا آن زمان از هر گونه بحران سازی ابایی نداشتند، پيوندھايي ناگستئتي با مقامات امپراتوري برقرار نموده و يا قبل از آن هم با برخی مقامات بریتانيا مرتبط بودند. بریتانيا تا زمانی که روسیه تزاری وجود داشت، تلاش می‌کرد در ایران بحران برانگيزد، هرج و مرج را دامن زند و از استقرار ثبات جلوگیری کند، زیرا منافع بلند مدت خود را از اين راه ممکن الحصول می‌دید. ديده‌ایم که در مقام عمل انگلستان در ایران يکه تازی کرد، همراه با روسیه چند بار استقلال و تمامیت ارضی کشور را به مخاطره افکند و هر گاه اراده کرد، مشروطه را به بونه تعطیل افکند. اما اينک وضعیت فرق می‌کرد، رقیب قدیمی از سرراه خارج شده بود، بی‌ثباتی و تزلزل در قلمرو سابق تزار بیداد می‌کرد، انگلستان هر گر تصور نمی‌کرد گروههایی که بعد از انقلاب قدرت را به دست گرفته بودند، بتوانند از پس مهار بحرانها برآیند. آنان همان‌طور که کرزن در مجلس ضیافتی که به افتخار نصرت الدوله تشکیل داده بود اظهار داشت، تصویز می‌کردند تزاریسم باز هم به تاج و تخت دست خواهد یافت و نظم جدید موقتی است؛ اما تزاریسم احیا شده، آسیای مرکزی و قفقاز را از دست خواهد داد و این مناطق زیر نفوذ بریتانيا در خواهد آمد. اگر این امر محقق می‌شد انگلستان به آرزوهای دور و دراز خود که از ابتدای قرن نوزدهم برای رسیدن به آنها تلاش کرده بود، نایل می‌شد.

انگلستان تصمیم گرفت از این فرصت تاریخی استفاده کند و این بار به جای هرج و مرج، دولتی وابسته را سرکار نگه دارد. منافع بریتانيا اینک این گونه اقتضا می‌کرد، ادامه هرج و مرج به نظر آنان در درازمدت به نفع بشویسم تمام می‌شد. در این راستا دو سناریو مطرح بود: طبق يکی از این سناریوها انگلستان خود باید دولتی وابسته را سازمان می‌داد، در کوتاه‌مدت آن را سربا نگه می‌داشت و بخشی از هزینه‌های آن را مقبول می‌شد تا نظم و امنیت به منظور سرمایه‌گذاری‌های بلند مدت شرکت‌های انگلیسی هموار گردد. طبق سناریوی دوم، انگلستان

۱. کمره‌ای، ج ۱، صص ۴۷۶-۴۷۷.

۲. همان، ص ۴۷۸.

نایاب برای این منظور از خزانه‌داری بریتانیا هزینه کند، باید هزینه استقرار امنیت در ایران توسط خود ایرانی‌ها پرداخت می‌شد و از تحمیل بودجه اضافی بر بودجه دولتی که تازه از جنگی ویرانگر خارج شده بود، ممانعت می‌شد. اینان همان گروهی بودند که دور مونت‌آگ و نایب‌السلطنه هند جمع آمده بودند، طبق این سیاست باید دولتی دست‌نشانده را روی کار می‌آوردند تا با استقرار نظام خشن نظامی، امنیت لازم برای سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌های انگلیسی را هموار سازد. بنابر این اختلاف فقط در نحوه استقرار دولت مزبور خلاصه می‌شد و به طور اساسی در ضرورت روی کار آوردن دولت مقندر تفاوتی بین محافل حاکمه بریتانیا دیده نمی‌شد. در این راستا سیاست رسمی انگلستان از روی کار آوردن وثوق حمایت می‌نمود. اینک مارلینگ تلاش می‌کرد طبق رهنمود کرزن، بار دیگر وثوق را به ریاست وزرایی برساند. اما این بار مستله‌ای جدید ظهر نمود: احمد شاه در ازای پذیرش نخست وزیری وثوق از دولت انگلیس تقاضای مستمری کرد. در بهار ۱۲۹۷ یعنی درست زمانی که صمصام السلطنه بختیاری قدرت را به دست داشت، دولت انگلیس پذیرفت ماهانه مبلغ پانزده هزار تومان مستمری برای شاه در نظر گیرد. حدود یکسال بعد احمد شاه خواست میزان مستمری اش به بیست هزار تومان افزایش یابد و این پرداخت مادام‌العمر باشد، وزارت خارجه انگلیس با این تقاضا مخالفت کرد، اما سر پرسی کاکس<sup>1</sup> وزیر مختار جدید انگلیس که آن زمان به جای مارلینگ آمده بود گفت باید این تقاضا را پذیرفت، زیرا شاه ایران به دلیل چاقی بیش از اندازه عمر چندان درازی نخواهد داشت! وقتی باز هم وزارت خارجه انگلیس با این تقاضا مخالفت کرد، کاکس توضیح داد حداقل پرداخت مبلغ مزبور به ده سال محدود شود، زیرا احمد شاه «نمی‌تواند» بیش از این زنده باشد!<sup>2</sup> درست است که احمد شاه بسیار چاق بود، اما وزیر مختار چگونه توانست این پیشگویی پزشکی را با ضرس قاطع به اطلاع وزارت امور خارجه دولت متبع خود برساند؟ او از کجا می‌دانست شاه ایران بیش از ده سال زنده نخواهد ماند؟ جالب این است که عملأ هم چنین شد: در سال ۱۳۰۹ شمسی، یازده سال بعد از گزارش کاکس احمد شاه در پاریس از دنیا رفت. آیا کاکس از پزشکی سرورشته‌ای داشت؟ البته این‌گونه نیست و حتی اگر چنین بود باز هم پیشگویی مرگ شاه با امکانات و دستاوردهای پزشکی آن روزگار کاری بود غیر ممکن.

همسو با برخی جریان‌های خارج از کشور، در ایران تلاش‌های زیادی برای روی کار آوردن وثوق صورت گرفت. هم رجال خوشنامی مثل مدرس و ملک‌الشعرای بهار و هم گروهی که در صدد دست یابی به امکانات بیش‌تر دولتی بودند، از وثوق حمایت می‌کردند. جمعیت‌های انبوهی در مسجد شاه و حضرت عبدالعظیم تجمع کرده و برای ریاست وزرایی وثوق تظاهرات می‌کردند؛ آنان می‌خواستند دولت صمصام‌السلطنه را واژگون سازند. به هر روی قبل از این‌که کاکس وارد ایران شود، سر چارلز مارلینگ در راستای اجرای سیاست

1. Sir Percy Cox.

2. Ghani, pp. 26-27.

رسمی دولت متبععش تلاش کرد، احمد شاه را قانع سازد با ریاست وزرایی وثوق موافقت کند. بالاخره هم تلاش‌های مارلینگ نتیجه داد. روز ششم مرداد ۱۲۹۷ وثوق‌الدوله به نخست وزیری رسید و وزارت امور خارجه بریتانیا هم پذیرفت مقرری مورد نظر را به شاه ایران پرداخت کند. بلافضله دستور داده شد وام‌های قبلی دولت‌های ایران استمهال شود و نیز بدون وقهه مبلغ سیصد و پنجاه هزار تومان به صورت ماهانه برای گردش امور دولت در نظر گرفته شد. انگلیسی‌ها نمی‌خواستند غیر از این مبلغ که به عنوان «میلیتاریوم»<sup>۱</sup> می‌دادند چیز دیگری به وثوق پیردازنند. انگلیسی‌ها ترجیح می‌دادند دولت ایران را برای مقاصد سیاسی خود در تنگدستی نگه دارند تا این دولت هر چه را طرف انگلیسی بگوید، بر خود لازم الاجرا بداند. به سایر تقاضاهای وثوق یا اعتنایی نشد و یا بررسی آنها به مذاکرات بعدی موکول گردید. این سناریو درست همان عقیده و نظر کرزن بود که می‌گفت باید ایرانیان را همیشه بدھکار نگه داشت تا مجبور باشند به بریتانیا تکیه کنند.

عملأ وثوق از اوایل آن سال یعنی ۱۲۹۷، خود را برای تصدی منصب ریاست وزرایی آماده می‌کرد. او از چند ماه قبل از به دست گرفتن قدرت می‌گفت این بار مثل گذشته نخواهد بود و دو سه سالی دوام خواهد یافت. هدف وثوق تشکیل دولت مقتدر با ضریب استحکام بالا بود. واقعاً هم وثوق این بار دو سالی قدرت را به دست داشت، اما البته تیم مخالف او نگذاشتند دولت مورد نظر وی شکل نهایی به خود گیرد. وثوق خود را مهیا ساخته بود تا به محض دست‌یابی به قدرت، احزاب سیاسی را تعطیل و مجتمع را موقوف سازد. عده‌ای از همان دوره نخست وزیری صمصم تلاش می‌کردند او را وارد کابینه نمایند، زیرا می‌دانستند وثوق در صدد اجرای چه طرحی است، بالاتر اینکه می‌دانستند سیاست رسمی بریتانیا از وی حمایت می‌کند. با این وصف وثوق برای رسیدن به قدرت مجدد، باید با دو دشمن مهم در آن واحد نزاع می‌کرد: بقایای کمیته مجازات و گروه دمکرات‌های ضد تشکیلی به رهبری کمره‌ای. می‌دانیم که این گروه با کمیته مجازات ارتباطات عمیق و حساب شده‌ای داشت. به قول فتح‌السلطنه، گروه دمکرات‌های تشکیلی که به قول او «اصلأ با انگلیسی‌ها از اول مربوط بوده‌اند»، می‌خواهند وثوق را برکشند. اینان می‌گفتند اگر این منظور انجام گیرد، کار انگلیسی‌ها از طریق گروه تشکیلی حزب دمکرات پیش خواهد رفت. کمره‌ای می‌نویسد: «من گفتم چنان رشتمها را انگلیسی‌ها به خود جلب نموده‌اند که شما [ضد تشکیلیون] باشید یا نباشید کمیته را آنها تشکیل و مقاصد خود را که از حلقوم کمیته دمکرات باشد، بیرون خواهند آورد.»<sup>۲</sup>

روز بیست و نهم شوال ۱۳۳۶ مطابق با ۲۹ اوت ۱۹۱۷ بالاخره وثوق‌الدوله بعد از شانزده روز فکر کردن، کابینه خود را در کاخ صاحبقرانیه به شاه معرفی کرد. در این کابینه هم آشکارا دو دستگی دیده می‌شد، در یکسو کسانی دیده می‌شدند که همسو با رئیس‌الوزرا بودند مثل

۱. جیات یجی، ج ۴، ص ۱۰۰، واژه صحیح موراتوریوم است که استمهال ترجمه شده است.

۲. کمره‌ای، جلد ۱، صص ۲۲۴-۲۲۵.

فیروز میرزا نصرت‌الدوله و در سوی دیگر افرادی مثل فتح‌الله خان سردار منصور رشتی که وزارت داخله را به دست داشت و نیز کسانی مثل دکتر اسماعیل خان امین‌الملک، مشهور به مرزیان وزیر پست و تلگراف و یا مرتضی خان ممتاز الملک وزیر معارف و اوقاف دیده می‌شدند که در زمرة اشخاص توطئه‌گر به شمار می‌رفتند.

آرایش نیروهای سیاسی در آستانه روی کار آمدن وثوق به این شکل بود: گروه دمکرات‌های ضدتشکیلی وحشت‌زده از تحرکات وثوق تلاش می‌کردند با تهدید یا تطمیع مانع از به قدرت رسیدن مجلد وی گردند. آنان می‌دانستند وثوق این بار سیاست مشت آهنین را به کار خواهد گرفت و در میدان کارزار علیه او، کار آنان زار خواهد بود. انواع و اقسام دسیسه‌ها به راه انداختند تا مگر او را از دست یابی به ریاست وزراًی منع کنند، اما وثوق که این بار شمشیر را از رو بسته بود؛ نگران تهدیدهای گروه ضدتشکیلی و جوخه‌های ترور آنان نبود. از آن سوی طیف میانه‌رو این زمان مشکل از ملک‌الشعرای بهار و به طور کلی طیف تشکیلی حزب دمکرات از روی کار آمدن وثوق حمایت می‌کردند. کسانی مثل سید ضیاء الدین طباطبائی هم در این راستا تلاش می‌کردند. سید ضیا در این مقطع یکی از پاپرچاترین حامیان وثوق بود. او روزنامه خود، رعد را بلندگوی سیاست‌های وثوق قرار داد.

درست در چنین احوالی، دعوای تشکیلی و ضدتشکیلی از سویی و منازعه اعتدالی و دمکرات از سوی دیگر به اوج خود رسید. مدیر مجمع دمکرات‌های تشکیلی خطیب الملک بود و گرداننده ضدتشکیلی‌ها هم سید محمد کمره‌ای. اعتدالی‌ها جمعیتی را در میدان توپخانه و نیز شاه عبدالعظیم جمع آوری کردند، بین آنان پول توزیع نمودند و تلاش کردند دولتی از حزب خود را روی کار آورند. شاه، نصرت‌السلطنه را مأمور کرد با متحصّنین حضرت عبدالعظیم گفتگو نماید، اما او کاری از پیش نبرد. مدرس یکی از مخالفین وضع موجود، بر این باور بود تنها کسی که می‌تواند امروزه کشور را اداره کند و می‌تواند با دول خارجی در حال جنگ با یکدیگر، طرف قراردادی واقع شود، وثوق الدوله است. اگر وثوق الدوله به قدرت برسد، آنگاه می‌توان بحث کرد که رسالت دولت در این وضع خطیر چیست و با کدامین قدرت خارجی - آلمان یا انگلیس - بهتر می‌توان کار آمد: «غیر از این قسم مملکت محل خطر است».<sup>۱</sup> مدرس در اواخر دولت صمصام و آستانه شکل کیری دولت دوم وثوق، به شمیران، منزل نصرت‌الدوله فیروز می‌رفت و از روی کار آمدن دولت وثوق حمایت می‌کرد.<sup>۲</sup> مدرس رجلی مستقل به حساب می‌آمد که مصلحت ایران را بر هر چیزی ترجیح می‌داد، او بر این باور بود که وثوق می‌تواند کشور را از هرج و مرچ رهایی بخشد و قدرتی تشکیل دهد که ضامن دوام و بقای حیات ایران باشد. او هرگز اختلافات شخصی خود را به اختلاف سیاسی تبدیل نکرد و به هیچ وجه پا از دایره مدارا و عدالت حتی در مورد مخالفان خود بیرون نهاد. مدرس

۱. کمره‌ای، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲. همان، ص ۳۲۷.

همان طور که در دوره دوم مجلس هم گفته بود، اساسن بر ائتلاف و همدلی نیروها بود، او از تفرقه و تشتبه بیزار بود و آن را عامل سوء نیت و شکست مشروطه ارزیابی می کرد.<sup>۱</sup> او همیشه می گفت باید نیروها را حفظ کرد و از تفرقه بین آنان خودداری ورزید، مدرس حتی در برابر دشمنان خود هم پا از دایره عدالت بیرون ننماید.

از آن سوی برخی از افراد که کمره‌ای از آنها با عنوان «بی حیاهای دمکرات‌های تشکیلی از قبیل ملک الشعرا و غیره» نام می برد، از تحصص حضرت عبدالعظیم حمایت می کردند.<sup>۲</sup> می گفتند ملک الشعرا علنًا طرفدار وثوق الدوله است.<sup>۳</sup> بهار هم مصالح کشور را بر اختلافات مسلکی و شخصی رجحان می داد. اما از آن طرف سید اسدالله خرقانی از کابینه صمصام دفاع می کرد، او به صمصام گفت «در طرد و سیاست عبدالعظیمی‌ها جدی باش و ابدأ از میدان انگلیس پرست ها فرار نکن».<sup>۴</sup> همین خرقانی که جای دیگر به طور تفصیل از او صحبت کرده ایم،<sup>۵</sup> یکی از محورهای مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ بود. مشارالسلطنه وزیر امور خارجه هم از طرف مارلینگ پیام آورد که کابینه صمصام باید استغافا کند. می گفتند صمصام تهدید شده است اگر استغافا نکند به ایران قشون وارد خواهد کرد و به «قوه فرس مازور» کابینه را مض محل خواهد ساخت.<sup>۶</sup> اینها همه شایعاتی بود بی اساس، به واقع امثال صمصام و دمکرات‌های ضدتشکیلی بودند که باعث تحکیم نفوذ بریتانیا در مرکز و پایتخت شدند؛ هیچ دلیلی برای توسل به زور برای سرنگونی صمصام وجود نداشت.

در بهار ۱۲۹۷ انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیدند که بهترین گزینه برای تصدی منصب ریاست وزرایی حسن خان وثوق الدوله است. به تعبیر سید محمد کمره‌ای وثوق پهلوان میدان دیپلماسی بود،<sup>۷</sup> مردی سرد و گرم چشیده که به این آسانی نمی شد از ما فی الضمير او اطلاع به دست آورد. خود این کمره‌ای همراه با یاران نزدیکش در لژ بیداری ایران، از افراطیان دوره مشروطه به شمار می رفتد. اینان دشمنان پابرجای وثوق و برادرش احمد خان قوام‌السلطنه بودند. وثوق به این آسانی حاضر نبود مستولیت پیدا کرد، او در وهله نخست با مخالفت احمد شاه مواجه بود و دیگر اینکه در آن شرایط برای تصدی مستولیت از انگلیسی‌ها امتیازاتی می خواست و تا به وی جواب مساعد داده نمی شد، انتظار قبول نخست وزیری از سوی او بیهوده به نظر می رسید. وثوق با سر چارلز مارلینگ<sup>۸</sup> وزیر مختار بریتانیا در تهران وارد گفتگو شد، او تقاضا کرد اطمینان داده شود احمد شاه در برنامه‌های دولت او دخالت نخواهد کرد.

۱. بحران مشروطیت در ایران، صص ۲۵۱-۲۵۲.

۲. کمره‌ای، ج ۱، ص ۳۰۳.

۳. همان، ص ۳۴۶.

۴. همان، ص ۳۰۸.

۵. بحران مشروطیت در ایران، صص ۲۰-۲۱ و ۱۰۷-۱۱۰.

۶. کمره‌ای، ج ۱، ص ۳۰۸.

۷. کمره‌ای، ج ۱، ص ۱۲.

شروط دیگر بسیار جالب توجه بود: وثوق خواست کلیه نیروهای خارجی از ایران خارج شوند، حقوق کاپیتولاسیون برای کلیه اتباع کشورهای خارجی مقیم ایران برداشته شود، سپاه تفنگداران جنوب ایران منحل گردد، لشکر قزاق توسعه یابد و فرماندهی آن به افسران بی طرف خارجی و یا مسئولین ایرانی محول گردد، نماینده‌ای از ایران به کنفرانس صلح ورسای اعزام گردد و دولتهای خارجی متعهد گردند غرامت خسارات دوره جنگ را به ایران پردازند و بالاتر اینکه قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ ملغی گردند. این بود راز حمایت مدرس و بهار از وثوق. نکته‌ای که وجود دارد این است که می‌گویند کاپیتولاسیون در دوره ریاست وزرایی صمصام السطنه برداشته شد. صمصام «خیلی حظ داشت از این خدمت به مملکت. واقعاً هم جای حظ بوده است»<sup>۱</sup>، اما این مذاکرات نشان می‌داد ابطال کاپیتولاسیون در آن زمان چندان جدی نبوده است. جالب اینکه وثوق تقاضاً داشت هزینه‌های جاری بریگاد قزاق را از قرار ماهی سیصد هزار تومان در ماه به شکل موقتی انگلیسیها پردازند.<sup>۲</sup> به هر حال این ماهی سیصد هزار تومان پرداخت شد. تلاش انگلیسیها این بود که دولت وثوق بتواند خود را اداره کند: «وثوق الدوله و رفقای او هم دل خود را خوش کرده این پول را مائده آسمانی برای خود فرض می‌نمایند».<sup>۳</sup>

علوم بود طرف انگلیسی در درازمدت به این تقاضاها عمل نخواهد کرد، اما مارلینگ جواب مساعد داد. علت امر این بود که اساساً دولت نوبای شوروی در همان نوامبر ۱۹۱۷ و بعد هم در سال ۱۹۱۸ کلیه امتیازهای استعماری تزارها در ایران از جمله قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ را ملغی کرده بود و حتی برای اینکه انگلیسیها را رسوا سازد، مفاد عهدنامه محترمانه سال ۱۹۱۵ تزار و امپراتوری بریتانیا را هم در مورد ایران متشر ساخت. قرارداد مزبور بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ تنظیم شد بدون اینکه دولت وقت ایران از آن اطلاعی داشته باشد. به عبارتی دو قدرت بزرگ مخفیانه بین خود توافق کردند منطقه بی طرف ذکر شده در قرارداد ۱۹۰۷ را که شامل بخش‌های میانی ایران می‌شد، بین خود تقسیم نمایند «برای روزی که بخواهند حساب مملکت کیان را به کلی مابین خود تسویه نمایند».

در آن زمان درهای امیدواری به روی ایرانیان بسته شده بود، روس و انگلیس گمان می‌بردند کشور برای همیشه بین آنان تقسیم شده است: «تنها امیدی که در دل امیدواران باقی می‌ماند این است که تصور می‌کنند درهای آسمانی به روی آنها هنوز بسته نشده، ممکن است حوالشی پیش آید که عهدنامه‌های علنی و مخفی روس و انگلیس در ایران حکم کاغذ پاره پیدا کند و گریان مملکت ما از پنجۀ این دو رقیب ستیزه [جو] رهایی بیابد».<sup>۴</sup> این امیدواری با ظهور انقلاب در روسیه به دست آمد، روسیه کلیه قراردادهای استعماری با ایران را یک طرفه

۱. کمره‌ای، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. Syrus Ghani: *Iran and the Rise of Reza Shah*, (London, I. B. Tauris, 1998), pp. 24-25.

۳. دولت آبادی، ج ۴، ص ۳۹.

۴. همان، کروشه از ماست.

لغو کرد. با لغو این قراردادها دیگر بهانه‌ای برای انگلستان وجود نداشت تا همچنان از قراردادهای ظالمانه قبل حمایت کند.

بنابراین در ظاهر امر انگلیس موافقت خود را با تقاضاهای وثوق اعلام داشت، اما به‌واقع انگلیسی‌ها با آن بخش از تقاضاهای او موافقت کرده بودند که مخالفت با آنها نمی‌توانست مفهومی داشته باشد، مثل همین الفای عهدنامه‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵. در محافل تهران شایعات زیادی در مورد تحولات آتی وجود داشت، مهدی نجم آبادی به برخی از اعضای گروه ضد تشکیلی حزب دمکرات خبر داد، مارلینگ احضار گردیده و سفير بریتانیا در چین شده و به زودی سر پرسی کاکس جنرال کنسول بریتانیا در بوشهر وزیر مختار جدید این کشور در تهران خواهد شد. می‌گفتند مذاکراتی در بین است تا انگلیسی‌ها «چهل کرور» به دولت ایران وام دهند و یک قشون متعدد‌الشکل چهل هزار نفری تشکیل شود. بنابراین بود که نیروی قزاق و پلیس جنوب منحل شود و این ارتض شکل گیرد. شایع بود صاحب منصبان امریکایی با سوندی برای حفظ بیطریقی ایران به عنوان فرمانده در رأس این نیرو گماشته خواهند شد: «واقعاً چشم باز و گوش باز و این عما - حیرتم از چشم بندی خدا. دولت انگلیس پول می‌دهد که دولت ایران برای خود قشون متعدد‌الشکل برای جلوگیری از قشون اجانب ترتیب بدهد. آن وقت آقایان وزرا اظهار می‌دارند که باید ریاست تعلیم با صاحب منصبان سوئی باشد نه امریکایی، چون امریکایی‌ها داخل در جرگه متخصص هستند.»<sup>۱</sup>

واقعیت هم همین بود، سر پرسی کاکس به زودی به وزیر مختاری بریتانیا در ایران تعیین شد. کاکس برای این آمده بود تا در درجه نخست امنیت متزلزل شده ایران را به دست دولت وثوق برقرار سازد، «در صورتی که اگر به دقت نظر کیم، خواهیم دید پاره‌ای از اغتشاش‌ها که به دست عنصرهای فاسد در اطراف مملکت موجود است؛ به اسباب خارجی و تحریکات بیگانه بیشتر مربوط می‌باشد تا به اسباب داخلی و البته ناتوانی دولت هم به آنها مجال مداومت داده است و ثانیاً قراردادی با این دولت می‌بندد که از این به بعد اساس سیاست انگلیس در ایران بوده باشد و مقاصد سیاسی و اقتصادی آنها را کاملاً تأمین نماید.»<sup>۲</sup>

مارلینگ اواسط شهریور ۱۲۹۷ از ایران رفت. علت احتمالی احضار او و انتصاب کاکس را این دانسته‌اند که مارلینگ، بیست و پنج هزار لیره خرج کرد تا حمایت پاره‌ای از محافل و تجار را برای انتصاب وثوق از جانب احمد شاه جلب نماید. در تهران تظاهراتی برپا کردند و این تلاش بد فرجام منجر به شورشی در پایتخت شد و دولت عده‌ای از تظاهرکنندگان را بازداشت کرد.<sup>۳</sup> از آن سوی شیخ محمد حسین یزدی، نصرت الدوّله فیروز، امین‌الملک و عده‌ای دیگر من جمله مؤید‌الاسلام برای روی کار آمدند وثوق کار می‌کردند.<sup>۴</sup>

۱. کمره‌ای، ج ۱، ص ۶۲۷.

۲. حیات بیجی، ج ۴، ص ۹۹.

3. Ghani, p.27.

۴. کمره‌ای، جلد ۱، ص ۲۶۰.

وثوق‌الدوله در نخستین ماه‌های زمامداری اش، سیاست مشت آهنین را به کار برد. او توانست ژاندارمری را در موقعیتی استوار قرار دهد، تعدادی از اراذل را در تهران بازداشت کرد و اعدام نمود، محتکرین را به زور واداشت تا در انبارهای غله خود را بگشایند و آذوقه مورد نیاز مردم را به قیمت عادله بفروشند و به این شکل قحطی را مهار کرد. سرکشان اطراف اصفهان مانند رضا جوزانی و جعفر قلی را به شدت تنیبیه کرد<sup>۱</sup>، نایب حسین کاشی و فرزندش ماشاء‌الله خان را که در زمرة بی‌رحم‌ترین راهزنان کشور بودند و دسته‌ای مخوف تشکیل داده بودند و در قم و ساوه به یاغی‌گری اشتغال داشتند، در شهریور ۱۲۹۸ دستگیر کرد و به‌دار آویخت. کلنل گلروپ رئیس کل ژاندارمری ایران اسمی یکصد و چهارده تن را در روزنامه‌ها منتشر کرد که همه از اعوان و انصار ماشاء‌الله کاشی بودند، او از مردم خواست برای کمک به کشف جرائم و اتهامات این افراد و تسریع در مجازات آنان، اطلاعات لازم را در اختیار وی قرار دهند.<sup>۲</sup> روزنامه رعد به مناسبت اعدام ماشاء‌الله کاشی نوشت:

«جنایات و جنایتکاران بزرگ از حوادث و موجودات اتفاقی نیستند بلکه وقوع جنایت و پیدایش جنایتکار، تمام به واسطه نظمات و وضعیات مخصوصه اجتماعی است که باید در اصلاح آن کوشش نمود. این‌ها معلوم‌هایی هستند و برای شناختن و فهم معلوم باید علل را تحت مطالعه قرار داد. این اشاره... آیا تنها قادر بودند به این شنايع و حرکات قساوت کارانه اقدام ورزند؟ آیا بدون تشویق و کمک دیگران ممکن بود تا این اندازه توانا و مقتدر گردند؟ البته خیرا بنابر این لازم است به اخلاق عمومی نظری افکند و به وسیله اتخاذ تدابیری کوشش نمود تا دیگر این‌گونه حوادث بروز ننماید.»

به نظر سید ضیا راه رسیدن به مقصود فوق این است که عامته مردم با دولت مساعدت و همراهی نمایند و «دولت نیز به طرز دلیرانه و قاطعانه عدالت را اجرا نماید تا دارای آن مقام و اقتدار باشد و آن هیچ هیئت اجتماعی نمی‌تواند حیات سعادت‌مندانه برای خود قائل گردد.»<sup>۳</sup> این ماشاء‌الله خان، پیش‌تر به سال ۱۳۳۲ قمری طی نامه‌ای خطاب به مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرای وقت کشور، نوشت: «اظهار انقياد و اطاعت از اوامر دولت و تقاضای رجوع خدمت در حفظ امنیت و هر نوع خدمتی که اولیای امور رجوع فرمایند که برای شرف و خدمتگذاری و خدمت به آن آب و خاک و افتخار فامیلی خود واجب می‌داند.»<sup>۴</sup> با این وصف او دست از راه و رسم خود برنداشت تا اینکه در دوره دوم ریاست وزرایی وثوق به دار مجازات آویخته شد.

وثوق نیروی ژاندارمری را بسیج کرده بود تا راهزنان را به مجازات رسانند، دارو دسته نایب حسین کاشی با بیست تن دیگر توسط قواهی ژاندارمری دستگیر و اعدام گردیدند. کمره‌ای به

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۹۹.

۲. رعد، سال باردهم، ش ۱۲۴، ۲۱ ذی‌حججه ۱۳۳۷، ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۹، «اعلان از طرف ریاست کل ژاندارمری.»

۳. رعد، سال دهم، ش ۱۲۰، ۴ ذی‌حججه ۱۳۳۷، ۲۱ اوت ۱۹۱۹، «مجازات.»

۴. عصر جدید، ش ۱۰، ۲۸ ذی‌حججه ۱۳۳۳، «پایخت.»

مناسبت اعدام مشاء الله خان نوشت: «خیلی از یک جهت خوشحال [هستم] که قطاع الطريق سنواتی و بر هم زن آسایش یک قطعه از مملکت را بهدار و به جزای مختصراً رساندند، اما افسوس خوردم که به دست انگلیسی‌ها شده که برای بدی او و امنیت مملکت ایرانی نکرده‌اند، بلکه خود اینها ناکنون مساعدت می‌کردند که همچه اشخاصی باشند و امور ایران را مختل نمایند و حالا که کارشان را گذراندند دیگر ابداً اعتنا به خدمات او و قولهای خودشان به او ندارند و رفع احتیاج که از او کردنده یک دوست خادم خودشان را به دار می‌زنند.»<sup>۱</sup> وثوق توانست در فاصله یکساله اردیبهشت ۱۲۹۸ تا فروردین ۱۲۹۹ حدود دویست راههن را دستگیر و اعدام نماید. این موضوع باعث محبویت زاید الوصف او بین توده‌های مردم شد. آبا این وصف یک مشکل اساسی در پیش روی وثوق قرار داشت: قوای جنگل که «پیرایه چپاولگری هم به آن بسته نمی‌شود.»<sup>۲</sup>

حدود یک ماه بعد از اینکه وثوق قدرت را به دست گرفت، مورخ‌الدوله با وی گفتگو کرد و پرسید آیا روس‌ها به دولت او فشاری وارد کرده‌اند تا تعهدات سپه‌سالار را قبول کند؟ او تائید کرد که از جانب روس و انگلیس زیر فشار است اما انگلیسی‌ها ملایم تر هستند. او گفت زیر بار کترل مالیه ایران به دست روس و انگلیس نرفته است زیرا افکار عامه آماده نیست، نیز تأکید کرد اگر باز هم قدرت‌های بزرگ در این زمینه به او فشار آورند استعفا خواهد کرد. او حتی موافقت انگلیسی‌ها را برای عدم تحويل محبوسین آلمانی که در فارس اسیر بودند، به صاحب‌منصبان انگلیسی، به دست آورد.<sup>۳</sup> وثوق به جمعی از تجار که برای تشکر از عدم تائید کترل مالیه ایران به دست قوای بیگانه و نیز بهبود امر نان اقداماتی کرده بود به نزد وی رفته بودند گفت، از روزی که کاینه را تشکیل داده است مشغول ترمیم اعمال بی‌رویه کاینه قبل است.

مطلوب بالا را برای این گفتیم تا نشان دهیم در دوره نخست، وثوق در یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخی ایران به ریاست وزرایی رسید. در این زمان قشون عثمانی به جانب همدان به حرکت درآمده بود. در تهران طرفداران روس و انگلیس و حتی ارامنه متوجه شدند، آنان نگران بودند از اینکه قشون عثمانی به تهران حمله آورند؛ این بود که دسته دسته از شهر خارج می‌شدند. اینان یا به شرق و یا به شمال کشور می‌رفتند، شاه هم مضطرب بود که اگر قشون مذبور به تهران سرازیر شوند تکلیف او چه خواهد شد؟ شایع بود اگر چنین امری محقق شود، روس‌ها و انگلیسی‌ها شاه را به استرآباد یا همان گرگان امروزی خواهند برداشت و آنجا را پایتخت خواهند نمود. وثوق در صدد راه چاره برآمد، او ابتدا به عثمانی‌ها پیام داد به تهدید روس و انگلیس که می‌خواهند ایران به عثمانی اعلان جنگ دهد توجیهی نخواهد کرد. او از عثمانی‌ها

۱. همان، ص ۱۰۸۹.

2. Ghani, p. 31.

۳. حیات پیغمبر، ج ۴، ص ۱۰۰.

۴. ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۹۹.

خواست حملات خود به اعماق کشور را خاتمه بخشد، زیرا ایران به هیچ وجه با این کشور وارد جنگ نخواهد شد. روس و انگلیس دولت ایران را تهدید کرده بودند اگر به عثمانی اعلان جنگ ندهد، روابط خود را قطع خواهند کرد. وثوق از این دولتها خواست از این تهدید خود دست بردارند. عثمانی‌ها به دنبال استقرار وثوق بر منصب ریاست وزرایی، از پیشروی به سوی تهران خودداری کردند؛ تهران و به طور کلی تمام کشور رو به آرامی می‌رفت. درست در چنین شرایطی بود که روزنامه‌های لندن و پتروگراد نوشتند دولت ایران تحت الحمایه روس و انگلیس شده است.

ادعا شد سپهدار تنکابنی در زمان ریاست وزرایی خود نوشهای داده و ایران را تحت الحمایه دولتين نموده است. شاه و وزیر امور خارجه از قضیه اظهار بسی اطلاعی کردند. «آیا مطلب به این سادگی است که شنیده می‌شود، آیا ولیخان سپهدار این قدر دیوانه بوده که به چنین خیانتی اقدام کرده باشد، یا اینکه این مطلب پرده‌ای است که دیگران روی خیانتکاری خود می‌کشند، معلوم نیست.»<sup>۱</sup> درست در همین زمان بود که کمیته مجازات تشکیل شد، نوک تیز حمله این کمیته متوجه شخص وثوق بود و این تشکیلات مخوف ترویریستی ابانی نداشت از اینکه رئیس وزرا را رسمیاً تهدید به مرگ کند. این تهدیدها باعث کناره‌گیری او از قدرت شد، اما این بار وضعیت فرق می‌کرد. به واقع وضعیت ایران در دوره جنگ اول جهانی به این شکل بود که آلمان تقاضا داشت ایران علیه متفقین وارد جنگ شود تا از حمایت دولت آن کشور بهره‌مند گردد. از آن سوی روس و انگلیس تقاضا داشتند قرارداد با سپهدار پذیرفته شود تا دولت ایران بتواند از حمایت آنان استفاده کند. به واقع قدرت‌های بزرگ ایران را ابزار پیشبرد دیپلماسی خود قرار داده بودند.

اینک چون وثوق شمشیر را از رو بسته بود، حامیان کمیته مجازات به تکاپو افتادند تا آنها را که پیشتر دستگیر کرده بودند، آزاد سازند. کمرهای از اردیبهشت ۱۲۹۷ نگران این موضوع بود. وی همان زمان به منزل امیر مفخم بختیاری رفت و تقاضای استخلاص زندانیان کمیته مجازات را کرد. او هشدار داد «اگر وثوق الدوله سر کار بیاید احتمال اتلاف آنها می‌رود.»<sup>۲</sup> همین طور هم شد، وثوق کمیته مجازات و تشکیلات و رابطان آن را برای همیشه از صحنه تاریخ ایران محو کرد. وثوق به این بسند نکرد. او عده‌ای از سران ضدتشکیلی مثل محمد تقی بینش، نیرالسلطان و عده‌ای دیگر را به جرم همکاری با کمیته مجازات به قزوین تبعید کرد. تلاشها برای رهایی آنان به نتیجه نرسید. میرزا طاهر تنکابنی هم که برای استخلاص آنان با وثوق مذاکره کرد، چنین شنید: «فقط شما یک نفر دمکرات بیشتر نیستید، حق نداری اشخاصی که مرتکب جنایات شده‌اند آنها را بدون رسیدگی شدن تقاضای استخلاص نمایید؛ بینش و صبا در کمیته مجازات شرکت داشتند و نیرالسلطان در معاونت وزارت داخله [دوره علاء

۱. دولت‌آبادی، ج ۴، صص ۳۷-۳۸.

۲. کمرهای، ج ۱، ص ۲۳۷.

السلطنه] جنایاتی کرده و آنها را مرخص نموده. میرزا سید مصطفی خان در کرمان که بود به انگلیسی‌ها خساراتی وارد کرده، اگر شما حاضرید که آنها را در محکمه نظامی محاکمه نمایند و هر چه حکم شد اجرا شود، من آنها را از قزوین بگویم یاورند والا بدون محاکمه آنها را نمی‌توانم مرخص نمایم.<sup>۱</sup> تنکابنی هر چه به طور ملایمت آمیز سخن گفت نتوانست وثوق را قانع نماید. نکته این بود که شیخ محمد حسین یزدی که در زمان مشروطه خود از اعتدالی‌ها بود و با آنان چالش‌های عدیده فکری داشت، اینک برای استخلاص متهمین به وثوق نامه می‌نوشت و تقاضای آزادی آنان می‌کرد. دیگر اینکه این دسته افراد با کسانی مثل خان ملک ساسانی که کتابهای ضد انگلیسی او مشهور هستند رابطه داشتند، برخی از جلسات اینان در منزل سيف الاطباء تشکيل می‌شد و در آن جلسات کسانی مثل دکتر سعید مالک هم حضور داشت. روابط اینان با هم بسیار صمیمانه بود. نکته مهم این است که وثوق صریحاً مدیر ستاره ایران یعنی حسین صبا و یکی از رهبران گروه ضدتشکیلی یعنی نقی بیشن را همکار کمیته مجازات دانست و اصرار داشت اینان حتماً باید به دلیل شرکت در جنایات کمیته مجازات محاکمه شوند.

به هر حال همان‌طور که بالاتر گفتیم، با وجود سنگ اندازی‌های گروه دمکرات‌های ضد تشکیلی و رابطان کمیته مجازات، وثوق در مرداد ۱۲۹۷ به ریاست وزرایی دست یافت، اندکی بعد مارلینگ از ایران رفت و جای خود را به سرپرسی کاکس داد. کاکس در یکی از نخستین نامه‌های رسمی خود به وثوق که در سیزدهم ذی القعده ۱۳۳۷ در روزنامه‌های دولتی رعد و ایران منتشر شد، اعلام کرد دولت بریتانیا مایل است در موارد زیر با دولت ایران وارد مذاکره شود: ۱- تجدید نظر در معاهدات حاضره بین دولتين، ۲- جبران خسارات مادی وارد مملکت ایران به واسطه دول متخاصل دیگر، ۳- اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آن را عادلانه تصور نمایند. «این نامه‌نگاری‌ها و مذکورات متعاقب آن، منجر به امضای قرارداد ۱۹۱۹ شد.

همزمان با روی کار آمدن وثوق، انگلیسی‌ها موافقت کردند تشویه موراتوریم را بار دیگر بپردازند. قرار بود بیست کرور تومان هم به ادارات دولتی ایران وام بدهند. در ازای این تعهدات، انگلیسی‌ها به سرعت مشغول کار شدند. آنها پسی در پسی قشون خود را وارد ایران می‌کردند و به باکو و عشق‌آباد می‌فرستادند؛ این دو شهر عملأً به دست آنها افتاد. برای جلب رضایت عامه مردم، همین انگلیسی‌هایی که در دوره قحطی بی‌رحمانه نظاره‌گر وضع بودند، غلات را احتکار می‌کردند و اجازه نمی‌دادند غلات هند وارد ایران شود، دست به کار شدند، اینان کالاهای زیادی وارد کشور کردند و در عوض آن تومانی یک عباسی از تجار دریافت نمودند تا راهها را امن سازند. برخی از ناظرین دیده بودند که «سیصد شتر با جمیع‌های پول با

۱. همان، ص ۷۹۸.

۲. حیات بیجی، ج ۴، ص ۱۲۶.

نظم و ترتیب که فاصله به فاصله سرباز شمشیر کشیده ایستاده بود، پول وارد بانک شاهنشاهی فزوین شد. چشم همه مردم به این همه پول خیره شده بود.<sup>۱</sup>

## ۶. انعقاد قرارداد ۱۹۱۹

به طوری که در این رساله نشان داده ایم، سیاست بریتانیا در ایران به دو طریق و به موازات هم اعمال می شد. یک سوی این سیاست در راستای منافع مستقیم صاحبان سرمایه و شرکت های فراملیتی قرار داشت و سوی دیگر آن در راستای دیپلماسی رسمی بریتانیا معنا و مفهوم می یافت. این دو سیاست به واقع پشت و روی یک سکه به شمار می آمدند، اما واقعیت این است که گاهی بین صاحبان سرمایه و دیپلماسی رسمی بریتانیا به شدت اختلاف بروز می کرد و تنش های آشکار و نهان محاذل اقتصادی و سیاسی بریتانیا علی‌تر می شد. این اختلافات از دوره ملکه ویکتوریا هر از چندی علی‌می شد، اما یکی از نقاط اوچ این اختلاف نظرها، به هنگام انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ از پرده برون افتاد. روز نهم اوت ۱۹۱۹ مصادف با هیجدهم مردادماه ۱۲۹۸، یعنی درست زمانی که یک سال از استقرار کابینه وثوق می گذشت، لرد کرزن ضمن ارسال یادداشتی برای اعضای کابینه لوید جرج، مذاکرات خود را با دولت ایران به منظور عقد قرارداد سیاسی، نظامی و بازرگانی برای همکاران خویش تشریع نمود. تا این زمان وثوق توانسته بود نشان دهد دیگر مرعوب جوشه های ترور و تحریکات گروه دمکرات های ضدتشکیلی واقع نخواهد شد.

او راهزنانی مثل نایب حسین کاشی و مائۀ الله فرزند او را به دار مجازات آویخت، زندانیان کمیته مجازات را گوشمالی داد و برای اینکه از آنان زهر چشمی بگیرد، دو نفرشان را در ملأعام به دار آویخت و دو تن از سرکردگانشان یعنی منشی زاده و ابوالفتح زاده را با دیسه‌ای حساب شده از بین برد. عده‌ای از دمکرات های ضدتشکیلی هوادار آنان مثل نیرالسلطان، تقی بیشن و ممتازالدوله را تبعید کرد، گروهی دیگر را بازداشت نمود، برخی روزنامه های افراطی را تعطیل کرد و خلاصه اینکه نوعی اقتدار را بعد از سال ها هرج و مر ج سیاسی و اجتماعی نشان داد.

وقتی موقیت نسبی وثوق مشاهده شد، کرزن به دلیل علاقه ویژه خود به هندوستان، بار دیگر به موضوع کهنه ضرورت استقرار دولت حائل در ایران اشاره نمود. او به اهمیت سوق الجیشی ایران اشاره کرد، نقش ایران در حفاظت هند را به طور مشرح گوشزد ساخت، از هرج و مر ج داخلى ایران بعد از مشروطه بحث کرد و اینکه آلمانها و عثمانی ها در دوره جنگ برای بهره برداری از وضع موجود به تحریک احساسات مسلمانان دست زده و جهاد عليه منافع بریتانیا در خاورمیانه را سرلوحه کار قرار داده بودند؛ با این طول و تفضیل او بالاخره موضوع اصلی خود یعنی بحث منافع بلند مدت بریتانیا در ایران را مطرح ساخت.

۱. عین السلطنه، ج. ۷، ص. ۵۳۳

کرزن خاطرنشان نمود دیگر تهدیدی از سوی آلمان متوجه ایران نیست، بریتانیا از جنگ پیروز خارج شده است و دور جدیدی باید در مناسبات این کشور با ایران شکل گیرد. به واقع این سیاست جدید با مذاکرات مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ شکل نهایی یافت، کرزن از فرصت به دست آمده بعد از انقلاب روسیه بهره برد و تلاش نمود پایه‌های نفوذ اقتصادی و سیاسی بریتانیا را در این کشور محنت زده و رو به نلاشی مستحکم سازد. به عبارت بهتر کرزن سعی وافری مبذول داشت تا از رهگذار فقر و افلاس، گرسنگی و فحطی و مرگ و میر و دریک کلام اوضاع بحرانی ایران؛ که کشور متبععش خود به آن دامن زده بود، بهره گیرد و برای همیشه ایران را در مدار منافع اقتصادی و سیاسی بریتانیا هدایت نماید. کرزن که خود بهتر می‌دانست کشور متبععش تا چه اندازه در انحطاط همه‌جانبه ایران تأثیر گذار بوده است، این بار در صدد برآمد تا نقش دایه مهربان تر از مادر را ایفا کند و این گونه بنمایاند که بریتانیا مایل است ایران را از بحران و هرج و مرج برهاند. لرد جیمز بالفور که نقش عظیمی در بحران‌های ایران داشت، اینک به کنفرانس صلح ورسای رفته بود و در غیاب وی لرد کرزن عملأ نقش وزیر امور خارجه را ایفا می‌نمود.

پیش‌تر گفته‌ایم که در قرن نوزدهم ایران به واقع کمربند امنیتی منافع بریتانیا در هند به شمار می‌رفت. ایران برای زمامداران سیاسی بریتانیا نقش مهره شطرنجی داشت که باید به هر نحو ممکن از هندوستان حفاظت می‌کرد. قائل شدن به نقش مزبور ستون فقرات سیاست گذاری بریتانیا را در ایران تشکیل می‌داد. به واقع انگلستان از اوایل سده نوزدهم به دنبال یافتن جای پایی برای اعمال نفوذ در ایران می‌گشت. زمانی که ایران هنوز استقلالی داشت تلاش می‌کرد با انعقاد پیمانهایی از این کشور برای حراست از منافع خود در هند بهره جوید و زمانی که دیگر از استقلال چیزی جز نام برای ایران باقی نماند، سیاست تازه بریتانیا شکل گرفت که در دوره مشروطه و بعد از آن محقق شد. در سده نوزدهم و درست مصادف با سلطنت ناصرالدین‌شاه دولتمردانی نظیر لرد سالیسبوری می‌خواستند استراتژی نگاه به ایران خود را از طریق اخذ امتیازات اقتصادی پیش ببرند. در همین دوره طلایی بود که امتیاز مهمی مثل بانک شاهنشاهی را از آن خود کردند. هر چه تاریخ به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نزدیک‌تر می‌شد، این سیاست با قدرت بیش‌تری اجرا می‌گردید، در این میان نقش صاحبان سرمایه و محالفی از اصحاب ثروت را نباید از یاد برد که همه و همه به دور ویعهد ملکه ویکتوریا یعنی ادوارد هفتم جمع آمده بودند و از قضا اکتریت قریب به اتفاق آنان یهودی بودند. در دوره‌ای که لرد دیزرتایلی<sup>۱</sup> نخست‌وزیر یهودی تبار بریتانیا قدرت را به دست داشت، نفوذ هر چه بیش‌تر اینان در ارکان تصمیم‌گیری‌های بریتانیا شدت یافت و تمایل سرکش آنان برای سرمایه‌گذاری و اخذ امتیازات در ایران به نقطه اوج خود رسید. انگلیسی‌ها برای مهار

۱. در مورد تحولات بریتانیا در دوره دیزرتایلی بنگردید به کتاب جامعی که سال‌ها پیش با این مشخصات متشر شده است:

Robert Blake: Disraeli, (London, Eyre & Spottiswoode, 1967)

نفوذ روسیه در ایران از دو ابزار به نحو مطلوبی بھر جستند: ابزار امیازات اقتصادی برای تکوین وابستگی ایران به محافل خاصی در انگلیس و هند و دیگر استفاده از خاندان‌هایی بخصوص برای پیشبرد این طرح. در کاب بحران مشروطیت در ایران نشان داده‌ایم که چگونه بریتانیا توانست از این دو ابزار برای مات ساختن روسیه در شرط‌نحو سیاست ایران بھر جوید. به واقع از آن زمان دو سیاست به موازات هم در پیش گرفته شد: عده‌ای بر این باور بودند که باید از طریق سرمایه‌گذاری اقتصادی در ایران و با پیوند برقرار کردن بازار داخلی ایران به شرکت‌های فرامیتی، مقدرات امور این کشور را رقم زد و عده‌ای دیگر معتقد به نوعی مصالحه با روسیه بودند تا میلیتاریزم روسی را که در دوره نیکلای اول و با فرماندهی ژنرال میلیوتین به اوج شکوفایی خود رسیده بود، از دسترسی به دروازه‌های هند بر حذر دارند. تیغ دو لبه دیپلماسی و سرمایه‌گذاری اقتصادی و هدایت برخی خاندان‌ها در راستای منافع بریتانیا بالاخره به نتیجه محظوم خود رسید: روس از ژاپن به سال ۱۹۰۵ شکست خورد و نشان داد که ماشین نظامی اش تا چه اندازه فرسوده شده است؛ درست در این زمان بود که زمزمه‌های مشروطیت ایران بر سر زیان‌ها بود. بریتانیا از این دو فرصت تاریخی برای بسط قلمرو نفوذ خود در ایران بھر برد و این بار در لباس قانون‌خواهی و حمایت از تجدید وارد میدان گردید تا رقیب کهنه‌کار را از صحنه خارج سازد. به زودی بریتانیا نشان داد کوچکترین باوری به دمکراسی، حقوق بشر و پارلمانتاریسم ندارد. این موضوع هنگام امضای قرارداد ۱۹۰۷ به اوج خود رسید. صاحبان صنایع و تیم سرمایه‌داران بریتانیا و به طور خاص حکومت هند انگلیس به سرعت متوجه شدند که این پیمان تا چه حد می‌تواند به منافع آنان لطمه وارد کند. به همین دلیل مجلس لردها علیه این امیازنامه به پا خاست. صاحبان سرمایه زیان به انتقاد و گلایه گشودند و خلاصه اینکه آنان از سر ادوارد گری انتقاد کردند که چگونه فرصت به دست آمده برای تحکیم نفوذ سیاسی و اقتصادی بریتانیا بر ایران را به باد فنا داد. اما باید گفت آنان منویات حقیقی خود را عیان نساختند، بلکه انتقاد از آن قرارداد را به بهانه حمایت از مشروطه انجام دادند. هر چند هر کس صورت مذاکرات مجالس عوام و لردها را در اختیار داشت، می‌دانست دعوا نه بر سر مشروطیت و آزادی؛ بلکه بر سر این است که چگونه می‌توان پایه‌های نفوذ انگلستان را در ایران تحکیم نمود.

متقدیین می‌دیدند این پیمان نتوانسته است روسیه را از نزدیک شدن به هند بازدارد، مضافاً اینکه این بار نفت ایران به نحو خیره کننده‌ای ذهن و ضمیر بخش خصوصی بریتانیا را به خود مشغول داشته بود و در پس نقد سیاست خارجی، صاحبان سرمایه به دنبال یافتن جای پایی در صنایع نفتی ایران بودند. وقتی جنگ اول جهانی آغاز شد، بریتانیا ترجیح می‌داد ایران سیاستی اتخاذ کند تا امکانات آن به دست مثلاً آلمان و عنمانی نیفتند، دلیل امر واضح بود: به دلیل مداخلات لجام‌گسیخته روس‌ها در ایران و حمایت انگلیسی‌ها از میلیتاریزم روسیه برای حفظ منافع خود در هند و جنوب ایران، توده‌های مردم و بسیاری از روشنفکران نسبت به مطامع آتی انگلیسی‌ها بدین بودند و اعتمادی هم اگر وجود داشت در حال رخت بریستن بود. در این

هنگام همان طور که مشاهده کردیم اختلافات و درگیری‌های نهان و آشکار فراوانی بروز کرد. سهل انگاری‌ها و خیانت‌های عظیمی ظهور و بروز یافت و از این رهگذر کشور عرصه آشوب و فتنه شد. اما خطاست اگر تصور کنیم این اختلافات به خودی خود روی می‌داد، به واقع این صحنه آشکار نمایش سیاست ایران در آن مقطع حساس تاریخی بود. درست این است که بگوئیم اختلافات درونی محافل اقتصادی و سیاسی بریتانیا بود که در ایران بازتاب می‌یافتد، یا اینکه پشت پرده نمایش سیاست ایران در انگلستان رقم می‌خورد. حکومت هند، وزارت امور هند، وزارت امور خارجه، وزارت جنگ، وزارت خزانه‌داری، وزارت مستعمرات، انواع و اقسام کمیته‌ها و منخصصان در بریتانیا با هم گلاویز شدند تا نظر خود را در مورد سیاستی در راستای منافع بلند مدت بریتانیا، در ایران به کرسی نشانند. همه و همه به دنبال این بودند تا منافع خود را در ایران حفاظت کنند. ایران را به طور کامل و یک بار برای همیشه وارد گردنیه‌ای کنند تا در مدار منافع حکومت هند و خزانه‌داری بریتانیا بگردد اما روش‌ها با هم تفاوت داشت.

انقلاب روسیه اگر برای ایران موهبتی محسوب می‌شد، برای بریتانیا موهبتی بالاتر به شمار می‌آمد، زیرا توازن و معادله قوا را در درون کشور علی‌رغم لغو امتیازات غاصبانه دوره تزارها توسط دولت بعد از انقلاب، به نفع بریتانیا رقم زد. دولت ایران همان‌طور که دیدیم حتی حاضر نشد فرستاده دولت جدید روسیه را به رسمیت شناسد، این بود که از فرصت به دست آمده به نحو بهتری بهره بردند. از سویی جنگ باعث شد آلمان، این دشمن همیشگی و رقیب دائمی انگلستان از صحنه خارج شود، انگلیس نه تنها در نبرد نظامی و اطلاعاتی علیه آلمان موفق شده بود، بلکه با محاصره دریایی و زمینی آلمان بعد از جنگ، قدرت خود را بیش از پیش به رخ مردم این کشور کشید. در دوره بعد از جنگ، انگلستان موفقیتی دیگر هم حاصل کرد: عثمانی برای همیشه در حال محو شدن از صحنه تاریخ بود، انگلستان بر بین النهرين سلط یافت و دولت دست‌نشانده عراق را هم بالاخره تشکیل داد، حوزه‌های جدید نفتی در این کشور تازه تأسیس کشف شد، به علاوه در امیرنشینی‌های حاشیه خلیج فارس هم منابع نفتی فراوانی وجود داشت که ضرورت ایجاد می‌کرد بریتانیا برای دست یافتن و سلط بر آنها از طریق ایران عمل نماید. محو سه قدرت بزرگ جهانی روسیه، عثمانی و آلمان، در کنار هرج و مرج و بحران‌های داخلی ایران فرصت استثنایی و تاریخی برای انگلیسی‌ها به وجود آورد تا قدرت خود را در مناطق عظیمی از جهان تحکیم بخشدند، به زودی انگلیسی‌ها در قفقاز و ماوراء النهر هم دیده شدند که در تکاپوی استقرار دولت‌های وابسته در آن نواحی بودند. مقارن همین اوضاع و احوال بود که در اوت ۱۹۱۹ برخی از جراید تهران نوشتند شرکت نفت انگلیس و ایران حاضر شده است برای خرید پنج باب کارخانه بزرگ که برای تصفیه نفت ورودی به انگلستان است، یک کمپانی جدید با سرمایه چهار میلیون لیره تشکیل دهد.<sup>۱</sup>

۱. رعد، سال دهم، ش ۱۱۹، ۲ ذی‌حجہ ۱۳۷۷، ۲۹ اوت ۱۹۱۹، «کمپانی نفت ایران و انگلیس».

ایران بعد از جنگ هم به خوبی می‌توانست به کمک سیاست‌های رسمی بریتانیا بستابد: یک دوره قحطی و مرگ و میر ناشی از گرسنگی، نالمنی راهها و شهرها، سر برآوردن دزدان و غارتگران و اشرار، فساد و ارتضا و ورشکستگی اقتصادی و بالاتر از همه هراسانیدن مردم از شیخ سرخ، ابزارهای لازم را به دست بریتانیا داد تا برای این کشور که خود نقش عظیم و غیرقابل انکاری در انحطاط آن داشت؛ نقش ناجی ایفا کند و به بهانه نجات مردم ایران از افلاس وارد میدان گردد و سناریوی جدید خود را به معرض اجرا گذارد. کرزن، نخستین مارکیز کدلستون<sup>۱</sup>، نایب‌السلطنه سابق هند و یک تحقیر کننده انسان‌های شرقی به طور عام و ایرانی به طور خاص؛ ردای منجی ایران را پوشید تا طرح استعماری خود را به بوتة اجرا گذارد. کرزن از فرصت به دست آمده استفاده کرد تا مشکل امنیت هند را حل کند. آرزویی که سال‌ها در سر می‌پروراند.<sup>۲</sup> کرزن بر این باور بود که اگر قرار است ایران سر پا ایستد و بتواند منافع امپراتوری بریتانیا را در هند حفاظت کند، باید بتواند از نظر اقتصادی بار دیگر خود را احیا نماید، بتواند بار دیگر سرمایه‌های خود را به کار اندازد و از این فقر و افلاس کشته خلاصی یابد. بدون تردید این مرد اشرافی متکبر در صدد بود تا موقعیت جهانی بریتانیا را ارتقا بخشد و ایران را یکی از حلقه‌های مهم این موقعیت می‌دانست. گفتیم او وارث مردانی چون لرد سالیبوری بود و می‌خواست همان سیاست‌های امثال او را که توسط ادوارد گری هم به نحوی اعمال شده بود، سرلوحة کار قرار دهد؛ اما اینک در درون کابینه جنگی لویس جرج مخالفان بر جسته‌ای وجود داشت که ادامه سیاست‌های عصر سالیبوری را نه تنها غیر مفید بلکه زیانبار ارزیابی می‌کردند. آنان تیمی ویژه بودند که ریشه در محفل یهودی ادوارد هفتم داشتند و می‌خواستند سیاست نوینی در مقابل مسئله ایران عرضه نمایند؛ به دید آنان زمینه هم برای اجرای آن سیاست مهیا بود. جالب اینکه درست در همین ایام، انگلیس تلاش داشت به دولت ایران تفهیم نماید فقط این کشور است که می‌تواند به کمک ایران بستابد، به واقع هراس انگلیس این بود مبادا حضور ایران در کنفرانس صلح ورسای چشمان نکته بین قدرت‌های بزرگی مثل امریکا را متوجه ایران نماید و ورق را یک باره علیه آنان بر گرداند.

انگلیس اعزام هیئت نمایندگی ایران را به این کنفرانس غیر لازم دانست و وقتی متوجه شد دولت ایران به هر حال می‌خواهد دعاوی خود را با نمایندگان حاضر در میان گذارد، تلاش کرد تا در ترکیب هیئت اعزامی اعمال نفوذ نماید. این تلاش هم ناکام ماند، پس انگلستان در صدد برآمد تا مانع ورود نمایندگان کشور به کنفرانس صلح شود. لارنس جان کالدول<sup>۳</sup> وزیر مختار امریکا در تهران به وزارت خارجه دولت متبععش نوشت شکایات ایران بیش از هر کشور بی‌طرف دیگر در جنگ اول جهانی است اما با این وصف دولت بریتانیا مانع از طرح درخواست‌های هیئت ایرانی در کنفرانس صلح ورسای می‌شود. هیئت ایرانی هم البته عملأ

1. First Marquis of Kedleston.

2. Curzon; the Last Phase, pp. 120-121.

3. Lawrence John Caldwell.

4. United States Department of State, Papers on Foreign Relations, Caldwell to Secretary of State, 12 September and 1 October 1919.

طرحی برای ارائه نداشت، آنان طرحهایی ارائه می‌دادند که اجرای آنها امکان‌پذیر نبود، می‌خواستند سرزمین‌های ماوراء النهر را از ایران بازپس گیرند، بار دیگر قفقاز را به ایران ملحق سازند، از کشورهای مهاجم به ایران غرامت ستانند بدون اینکه راه ملموسی ارائه دهند، از این بالاتر اینان می‌خواستند از کشورهایی مثل روسیه و عثمانی که دیگر عملأ دور جدیدی در تاریخشان شکل گرفته بود، غرامت ستانند. هرگز هم نگفتند کشوری مثل ایران که هنوز از قحطی، بیماری‌های واگیر، هرج و مرج، دزدی و راهزنی، نشت نیروهای سیاسی و امثالهم رنج می‌برد، کشوری که هیچ متحد قدرتمندی نداشت و تزلزل کابینه‌ها بیماری همیشگی آن بود؛ چگونه می‌توانست آن تقاضاهای بزرگ را پیش برد؟ به عبارت بهتر طرح دعاوی، با امکانات هیچ تناسبی نداشت، سیاستمدار کسی است که می‌تواند از امکانات در دسترس به بهترین شکلی برای تأمین منافع ملّی کشور بهره جوید، نه آنکه دعاوی را طرح کند که امکان عملی شدن آن در حد صفر است.

روزنامه رعد نوشت لندن تقاضاهای هیئت ایرانی را در کنفرانس صلح رد کرده است، بخشی از تقاضای مشاورالممالک انصاری وزیر خارجه کابینه وثوق و رئیس هیئت نمایندگی ایران، این بود که ماوراء قفقاز تا موصل و خیوه جزو ایران است و باید به این کشور بازگردانیده شود. انگلیسی‌ها به هیئت ایرانی توبیاند که چرا از باراتوف و سر پرسی سایکس که ایران را حفظ کرده‌اند تشکر و قدردانی نموده‌اند<sup>۱</sup> حسین پیرنیا مشهور به موتمن‌الملک به کالدول گفت می‌خواهد به امریکا رود و شکایات ایران را به گوش جهانیان برساند. سفارت انگلستان در تهران آنقدر سنگ اندازی کرد تا مانع این مسافت شد.

هیئت مشاورالممالک به نحوی با سیاست‌های مونتاگ همسویی داشت، توضیح اینکه سیاست مونتاگ سیاستی استمالت آمیز بود. به عبارتی او اهداف امپریالیستی خود را در لفافهای از عوام‌گردی مخفی می‌کرد؛ همان روشنی که همکران او در عصر مشروطه به آن مبادرت کردند و بسیاری از مشروطه خواهان را فریب دادند. اما کرزن روشنی خشن و خشک در پیش گرفته بود. او با سیاست دادن رشو، رجال سیاسی ایران را می‌خرید و اهداف سیاسی و اقتصادی دولت متبع خود را پیش می‌برد. کرزن برای تسلط کشورش بر ایران سیاست منزوی ساختن ایران را در کنفرانس صلح طراحی و اجرا کرد. او می‌گفت باید رجال ایرانی را متقادع ساخت که دولت انگلستان می‌تواند مشکلات ایران را حل و فصل نماید و نیازی به رجوع به کنفرانس صلح و رسای نیست. در اتخاذ این سیاست سر پرسی کاکس بسیار مؤثر بود. چرا بریتانیا مایل نبود مسئله ایران به کنفرانس صلح کشیده شود؟ علت این بود که کرزن می‌خواست مانع از بین‌المللی شدن مسئله این کشور شود، از دخالت قدرت‌های دیگر مثل فرانسه و امریکا در مسائل ایران جلوگیری کند، در این کشور دولتی را سرپا نگهدارد که حافظ منافع انگلیس باشد و خلاصه اینکه دست قدرت‌های دیگر را از رسیدن به هند و منابع نفتی

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۹۵۲

2. Minutes of Foreign Office Meeting, London, February 20/1919, FO. No. 371/3859.

ایران کوتاه سازد.

در این بین علیقلی خان نبیل‌الدوله از سران جامعه بهایی هم در کنار فروغی و انصاری در کنفرانس صلح پاریس دیده می‌شد. نبیل‌الدوله همان کسی است که مورگان شوستر را به ایران آورد و باعث آن همه گرفتاری برای کشور گردید. در این زمان وی در کنار حسین علاء، مشاورالممالک انصاری و محمد علی فروغی ظاهرًا سرگرم رتق و فتق دعاوی ایران بود. فروغی می‌نویسد: «علیقلی خان شارژ‌دافر ما در امریکا که به پاریس آمده بود، نظر به ارتباطی که با امریکایی‌ها داشت، مهمانی مفصلی به افتخار وزیر امور خارجه امریکا ترتیب داد که در آن اکثر رجال مهم امریکا که در فرانسه بودند شرکت داشتند. وزیر امور خارجه امریکا (مستر لنسینگ Lansing) نطق مهمی سر میز شام ایراد کرد و به حقیقت وعده صریح مساعدت از جانب رئیس‌جمهور امریکا را به ما داد و تمام امریکایی‌هایی که با آنها ملاقات خصوصی داشتم، همین قوت قلب را به ما دادند و اظهار مساعدت کردند.<sup>۱</sup> می‌دانیم که امریکائیها هیچ کمکی به تیم مذاکره کننده ایرانی نکردند و این تیم هم البته قرار نبود کاری از پیش ببرد، اگر غیر از این بود باید به جای آنان تیمی اعزام می‌شد که حداقل تقاضاهای معقولی از کنفرانس صلح می‌کرد.

بالاخره هم کاکس موفق شد نظر موافق وثوق را در ارتباط با عدم حضور نمایندگان ایران در کنفرانس صلح و موضوع غرامت‌ها و خسارات واردہ به کشور در خلال جنگ و نقض بی طرفی ایران؛ جلب نماید.<sup>۲</sup> واقعیت این است که وثوق راه دیگر برای خود مشاهده نمی‌کرد. او هرگز حاضر نشد از اهرم دولت جدید روسیه برای مهار انگلیس سود جویید، زیرا این امر با منظومه فکری او متابین بود. در اندیشه وثوق، دولت شوروی هیچ محلی از اعراب نداشت. او این قدرت تازه وارد را به حساب نیاورد و عملأً به چاه ویلی در غلتید که انگلیس جلو پای دولتش احداث کرده بود. وثوق رقیب قدرتمند خود را که سمت وزارت خارجه داشت یعنی مشاورالممالک انصاری؛ به پاریس فرستاد تا در کنفرانس صلح ورسای شرکت کند، او با این کار دو حرکت مهم انجام داد: نخست وانمود کرد با اعزام نماینده‌ای به کنفرانس صلح موافق است و دوم اینکه خود را از شر مشاورالممالک راحت کرد، او به عنوان وزیر خارجه تنها مخالف مهم وثوق در هیئت دولت بود. اما انصاری نتوانست در کنفرانس صلح شرکت کند، انگلیسی‌ها مانع از این کار شدند و حتی وساطت دوستان امریکایی و فرانسوی‌اش هم نتوانست کاری از پیش ببرد. درست زمانی که هیئت ایرانی در پاریس سرگردان بود، وثوق، مشاورالممالک رئیس هیئت را از وزارت خارجه برداشت و نصرت‌الدوله فیروز را جایگزین او کرد. انصاری از این حرکت وثوق آزرده شد و خواست بقیه عمر را در اروپا بگذراند. تصمیم او بر این بود که از کلبه کارهای دولتی کناره گیرد و گوشنهشینی اختیار نماید، اما وثوق او را نامزد سفارت کبرای دولت ایران در عثمانی کرد و مشاورالممالک بعد از مدتی استنکاف

۱. در مورد این ملاقات بنگرید به: مقالات فروغی، ج ۱، صص ۶۱-۸۰.

2. Cox to Curzon, Tehran, February 25/1919, Ibid.

بالآخره راضی شد و به استانبول رفت.<sup>۱</sup>

در این مقطع تاریخی ملک الشعراي بهار از قرارداد ۱۹۱۹ دفاع می‌کرد و دلیل حمایت خود را «احتیاج شدید دولت به وضع این قرارداد برای موفق شدن به اصلاحات داخلی می‌دانست». <sup>۲</sup> مشاورالممالک انصاری از مرتبطین گروه ضدتشکیلی و از کسانی که به نوعی با عملیات کمیته مجازات موافق و مرتبط بود و در آن زمان سمت وزیر امور خارجه را داشت. قبل از عزیمت به ورسای، انصاری وزیر خارجه بود، تنها رقیب وثوق به شمار می‌آمد، <sup>۳</sup> و شوق خود را از او آسوده ساخت تا همراه با نصرتالدوله کار اصلی خود را پیش برد.

غیر از موضوعاتی مثل بحران‌های داخلی، خطری دیگر هم کشور را تهدید می‌کرد. انگلستان اینک قیومیت خود را در فلسطین و بین‌النهرین محقق کرده بود. برخی از محافل انگلیس بر این باور بودند که باید از بحران‌های داخلی کشور استفاده کرد و قیومیت انگلیس را بر ایران هم تحمیل نمود. این طرح مقارن با دولت صمصام در دستور کار قرار گرفت و در سراسر دوره ریاست وزرایی وثوق یکی از گزینه‌های عده‌ای از سیاستمداران بریتانیایی در برابر ایران بود، خطر تجزیه کشور را تهدید می‌کرد، از آن بالاتر خطر تسلط همه‌جانبه بریتانیا بر ایران و تشکیل یک دولت دست‌نشانده موضوعی بود جدی. در آن شرایط، بهترین راه حل برای مسئله ایران از نظر بسیاری از مقامات بریتانیایی این بود که به نحوی از انحا قیومیت خود را بر آن تحمیل نمایند. انگلیس می‌خواست اینک بدون رقیب بر ایران چنگ اندازد و خود را از مشغلة حریفانی مثل روسیه راحت و آسوده گرداند. کنفرانس صلح ورسای می‌توانست به عاملی جهت جلب توجه مجدد قدرتی دیگر مثل امریکا تبدیل شود، این بود که انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند مانع حضور هیئت ایرانی در جلسات کنفرانس صلح شوند با این بهانه که اساساً ایران جزو دول متخاصم نبوده است.<sup>۴</sup> هیئت نمایندگی ایران که البته صلاحیت چنین مأموریت خطیری را هم نداشت، با تلاش کرزن منزوی شد. در مقابل او پیشنهاد کرد ایران کمک بریتانیا را غنیمت شمرد و به این شکل گفتگوی صریحی بین هیئت نمایندگی ایران و بریتانیا بگشاید. در این مقطع در بین جناح‌های سیاسی ایران دو خط کاملاً متمایز به چشم می‌خورد: نخست کسانی که در راستای دیپلماسی رسمی بریتانیا قدم می‌نمادند و دوم گروهی که نام خود را با تندروی و افراط کاری در صفحات تاریخ ایران رقم زده بودند. به واقع گروه هیئت نمایندگی ایران به این طیف دوم وابسته بودند، گروهی که ساز و کار و روش و منش آنها را مرور کردیم و به مناسبت‌های دیگر باز هم با آنان کار خواهیم داشت. گروه نخست هسمو بودند با سیاست رسمی دولت بریتانیا، سیاستی که نمایندگانش لرد کرزن، سر چارلز مارلینگ و سر پرسی کاکس بودند. گروهی که با هیئت نمایندگی ایران همسویی داشتند عبارت بودند از ادوین

۱. حیات پنجی، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۳۰.

۳. همان، صص ۱۰۱-۱۰۲.

مونتگ وزیر امور هندوستان، سر وینستون چرچیل وزیر خزانه‌داری و لرد فردیک جان ناپیر تیسیگر<sup>۱</sup> (۱۸۶۸-۱۹۳۳) مشهور به ویسکونت چلمسفورد<sup>۲</sup> نایب‌السلطنه هندوستان. به عبارت بهتر، صاحبان سرمایه و تیم یهودیان با گروه نماینده‌گی ایران که به واقع نماینده طیف افراطی جریان‌های سیاسی ایران بودند همسوی نشان می‌دادند.

مارلینگ می‌گفت حتی متعصب ترین دمکرات‌های ایران می‌دانند که آنان دوست ایران هستند. می‌دانیم گروه مونتگ چلمسفورد بر این باور بودند که کرزن حق ندارد از جیب حکومت هند و مالیات دهندگان انگلیس برای ایران خرج کند. اینان به دنبال استقرار دولتی در ایران بودند که ظاهری ملی داشته باشد و با داعیه‌های خاص خود با پول مردم ایران، امنیت هند را تضمین کند و راه سرمایه‌گذاری امن شرکت‌های بزرگ را در ایران مهیا سازد. هیئت نماینده‌گی ایران به واقع با این گروه همسو بودند، اما مسئله این بود که کرزن نمی‌توانست خارج از چیزی که به آن خو گرفته بود با ایران برخورد نماید، به همین علت برخوردهای او معجونی از تکبر ذاتی همراه با تحقیر موجود ایرانی به شمار می‌رفت. هیئت ایرانی با اینکه خود را نماینده دولت ایران می‌شمرد، اما دیگر همه می‌دانستند که بین آن گروه و دولت وثوق اختلاف‌نظر وجود دارد، اختلاف نظری که ریشه در اختلافات موجود در بریتانیا داشت. کرزن با علم به این موضوع تصمیم گرفت با هیئت ایرانی سخت برخورد کند تا آنان چاره‌ای جز مذاکره با او را در پیش روی خود نبینند.<sup>۳</sup>

به واقع نوع برخورد با هیئت نماینده‌گی ایران بازنابی از اختلاف‌نظر بین مقامات بریتانیا و حکومت هند انگلیس بود. حکومت هند بر این باور بود که باید هسمو با افراطی ترین جناح‌های سیاسی ایران پیش رفت، گروهی که تجربه کافی در بحران سازی و ظهور و سقوط کابینه‌ها داشتند، گروهی که با تأسیس جوخه‌های ترور مثل کمیته مجازات نشان داده بودند از عملیات کودتایی برای ایجاد نظم نوین حمایت می‌نمایند. حکومت هند به خوبی جهت گیری و مسیر مشخص این جریان را ردیابی کرده بود و به این نتیجه دست یافت که حمایت از این گروه برای منافع بلند مدت بریتانیا و حکومت هند انگلیس بسیار مفید خواهد بود. مقامات حکومت هند بر این باور بودند که نفرت از عملیات انگلستان در ایران فراگیر است، اما باید این نفرت را جهت داد؛ به عبارت بهتر باید اندکی از تفرعن ذاتی امثال کرزن کاست تا بتوان احساسات ضد انگلیسی را در بستری هدایت نمود که در نهایت امر باز هم به نفع منافع بلند مدت بریتانیا تمام شود. در این راستا سر هامیلتون گرانت وزیر امور خارجه حکومت هند در سال‌های جنگ که اینک در لندن فعالیت می‌کرد، در جلسات کمیته شرق نظرات دولت هند را منعکس نمود. گرانت هم البته ایرانیان را به حقارت و سبک مغزی متهم کرد و آن را خصلت عمومی ایرانیان دانست. او بر این باور بود که همین ایرانیان اینک به شدت ضدانگلیسی

1. Frederick John Napier Thesiger.

2. Chelmsford.

3. Memorandum by Charles Marling, Tehran, December 20/1918, Fo, 371/3263.

4. Courzon to Balfour, London, March 1/1919, Fo, 371/3859.

شده‌اند، پس به نظر او صرف قول و قرار کرزن برای تضمین تمامیت ارضی ایران نمی‌تواند مفید واقع شود و باید به هر نحو ممکن افکار عمومی ایران را به نفع بریتانیا جهت داد. او می‌گفت البته نباید به احساسات گروه تندرو ایران بیش از حد بها داد، اما باید توجه داشت بخشی از این احساسات واقعی است و نمی‌توان آن را خربید. حداقل دو تن بودند که این ویژگی را داشتند، این دو فرد هم البته به هیچ روی با عملیات گروه افراطی همسوی نشان نمی‌دادند، یعنی احساسات واقعی به منظور تأمین منافع ملّی ایران داشتند: سید حسن مدرس و ملک‌الشعرای بهار. گرانت خطاب به کرزن می‌گفت باید در ارتباط با این گروه صداقت و صراحة را در نظر داشت، باید توجه کرد لحن گفتار باعث تجربی آنان نشود. به گمان او لحن کرزن و رفتار سیاسی اش در آن شرایط نه تنها باعث حفظ منافع بریتانیا نخواهد شد، بلکه ضربات اساسی متوجه این منافع خواهد ساخت.

گرانت گفت از نظر حکومت هند تحمیل قیومیت بریتانیا بر ایران نه از نظر سیاسی و نه از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نیست، از سویی نباید اجازه داد قدرت دیگری این قیومیت را به دست آورد، زیرا این امر به مفهوم حفظ حق مداخله قدرتی دیگر به جای انگلستان در ایران است که با منافع بریتانیا در این کشور و هند مغایرت دارد. پس آیا باید ایران را به حال هرج و مر ج خود رها ساخت؟ منظور گروه متقد در حکومت هند به هیچ وجه رها ساختن ایران به حال خود نبود، آنان می‌گفتند در ارتباط با ایران باید اعتمادسازی کرد تا این کشور خود در چارچوب منافع بریتانیا حرکت کند. برای این منظور باید پلیس جنوب ایران منحل می‌شد، نیروهای انگلیسی از راه بوشهر به شیراز و تمام فارس خارج می‌شدند، معاهده ۱۹۰۷ که دیگر با انقلاب روسیه اهمیت خود را به کلی از دست داده بود ملغی می‌شد و در نهایت این که در تعرفه‌های گمرکی ایران تجدیدنظر می‌شد تا به این وسیله اعتماد گروه‌های مختلف ایرانی جلب شود. گرانت بر این باور بود در قبال این اقدامات باید از ایران خواست مستشاران مالی انگلیسی را بپذیرد، کمک‌های مالی در اختیار دولت ایران قرار داده شود و البته شرایط بازپرداخت آن هم ملایم و منطقی باشد تا احساسات ضدانگلیسی را بیش از این دامن نزنند. او می‌گفت باید در این راستا بیانیه‌ای تهیه کرد، بیانیه‌ای که او خود پیش‌نویس آن را آماده کرده است. به گمان گرانت به این شکل اعتماد کلیه اقتدار ایرانیان به دست می‌آید و این اعتمادسازی بسترها لازم را برای اجرای قراردادی از نوع ۱۹۱۹ فراهم می‌سازد.<sup>۱</sup>

گرایشات به ظاهر ملّی گرایانه گروه‌های افراطی ایران، موضوعی ناشناخته از نظر مقامات بریتانیا نبود، کاکس می‌دانست اکثر اینان هنوز چشم به حمایت انگلستان دوخته‌اند و به عبارت بهتر در تحلیل نهایی سرنخ آنان به لندن می‌رسد، اما به نظر کاکس گروهی اندک که او آنان را افراد هوچی و عوام‌فریب می‌دانست فکر می‌کنند ایران می‌تواند از کمک خارجی چشم پوشی کند؛ کمکی که به زعم او حتماً باید از جانب انگلستان تأمین و تضمین شود.<sup>۲</sup> کاکس و کرزن

1. Memorandum by Sir Hamilton Grant, London, December 10/1918, FO. 371/3858.  
2. Cox to Balfour, Tehran, November 27/1918, FO. 371/3263.

به واقع با هم مشترک الرأی بودند، به همین دلیل هر دو مصمم بودند قراردادی که متن ضمن منافع بریتانیا باشد، بدون توجه به احساسات ایرانیان تنظیم گردد و به بوتة اجرا گذاشته شود. روز یازدهم ژانویه ۱۹۱۹ بر اساس گزارش‌های کاکس، کرزن به او اطلاع داد که می‌خواهد مانع از ورود هیئت ایرانی به کنفرانس صلح ورسای شود. در عین حال توضیح داد نظر به این که ایران هیچ گونه مدافعتی نخواهد داشت، می‌خواهد به نحوی باب گفتگو را با آسان باز کند تا نقطه نظراتشان را دریابد. او نوشت می‌خواهد قرارداد ۱۹۰۷ را ملغی سازد، قراردادی که روس‌ها ماه‌ها قبل از این یک جانبه لغو شده بودند. دیگر اینکه توضیح داد می‌خواهد بدون قید و شرط احترام بریتانیا را نسبت به تمامیت ارضی ایران اعلام دارد، امری که البته فی‌نفسه واجد اهمیت بود، زیرا گروهی دیگر بودند که طرح قیومیت بر ایران را مطرح می‌ساختند. با این وصف طرح کرزن نسبت به طرح قیومیت گامی مثبت ارزیابی می‌شد. در ادامه کرزن خاطرنشان ساخت می‌خواهد ارتضی متعددالشکل در ایران تشکیل دهد، ارتضی که ستون فرات آن در جنوب، پلیس جنوب ایران باشد و در شمال نیروی فرازی که اینک عملآلّت اجرائی سیاست‌های بریتانیا شده بود. انتصاب یک مستشار مالی انگلیسی بر مالیه ایران و خروج نیروهای نظامی بریتانیا از تمام نقاط کشور در موقع مقتضی، دیگر نیت کرزن در عقد قرارداد با ایران بود.

کرزن به کاکس مأموریت داد در درجه نخست این طرح را با مقامات ایران در میان نگذارد. او باید زمینه‌های لازم را برای انعقاد قرارداد با دولت ایران فراهم می‌ساخت و تلاش می‌کرد پیشنهادهای کمیته شرق وزارت خارجه را به دولت ایران اطلاع دهد، اگر هم ایران در قبول این پیشنهادها تعلل می‌ورزید، کلیه کمک‌های بریتانیا به این کشور قطع می‌شد. کاکس بلافاصله با وثوق، اکبر میرزا صارم‌الدوله وزیر مالیه و نصرت‌الدوله فیروز وزیر عدلیه گفتگو کرد. اینان اعتماد خود را به بریتانیا ابراز داشتند. کاکس نوشت به طور مشخص فیروز میرزا و اکبر میرزا کمک‌های مشخصی به منافع بریتانیا کرده‌اند همان‌طور که پدران آنها یعنی فرمانفرما و ظل‌السلطان در گذشته اقداماتی در جهت منافع انگلستان انجام داده بودند. بدnam ترین فرد این گروه اکبر میرزا بود، وثوق و فیروز میرزا هم در زمرة کسانی بود که از قبل مورد تهدید گروه‌های افراطی و تندرو و ارگان عملیاتی آن یعنی کمیته مجازات واقع شده بودند. گروه یاد شده هراس داشتند تا پیشنهاد کمک مالی انگلستان را مطرح سازند، زیرا با طرح این موضوع در مظان اتهام قرار می‌گرفتند که رشوه ستانده‌اند. با این وصف گفته شد اگر این گروه از کمک مالی بریتانیا مطمئن شوند و اگر قراردادی اولیه آماده شود، می‌توانند در زمینه پیشبرد آن تبلیغات کنند. از بین اینان صارم‌الدوله پیش‌تر با کاینه صمصام همکاری کرده بود.

کرزن مثل پارهای از اسلام خود، پرداخت رشوه به دیوان‌سالاران و سیاستمداران ایرانی را بهترین راه پیشبرد سیاست خارجی کشورش تلقی می‌کرد. انگلیسی‌ها در احاطه اخلاقی

رجال ایرانی و سنت رشوه ستانی آنان بسیار مؤثر بودند. آنها این روش را از همان سالهای آغازین قرن نوزدهم و حین جنگ‌های روسیه علیه ایران تجربه کردند و بارها آن را به کار گرفتند. شاید نخستین بار انگلیسی‌ها به میرزا ابوالحسن خان شیرازی خواهرزاده میرزا ابراهیم خان کلاتر برای پیشبرد اهداف خود در ایران رشوه داده باشند. ابوالحسن خان ایلچی که دیپلمات و فرستاده شاه ایران به دربارهای روسیه و انگلستان بود؛ پس از بازگشت از مأموریت خود، از کمپانی هند شرقی ماهی یکهزار و پانصد تومان حقوق دریافت می‌کرد. سفرنامه نویسان و افسران ارتش انگلستان و کارمندان کمپانی هند شرقی، در وفاداری او به امپراتوری انگلستان تردیدی به خود راه نمی‌دادند؛ همو بود که در مقام وزیر امور خارجه ایران، عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای را به گردان ملت ایران انداخت و این را به تحریک وزرای مختار انگلیس به ویژه سر گور اوژلی و به منظور خدمت به منافع امپراتوری بریتانیا انجام داد.<sup>۱</sup> این سنت زشت رشوه دادن به اتباع یک کشور خارجی، صریحاً برای دفاع از منافع امپراتوری عنوان می‌شد و به این شکل انگلیسی‌ها توانستند متحده‌ین استواری در بین برخی خاندان و رجال ایرانی بیابند. آنان حتی برای احمد شاه قاجار مقرری ماهانه تعیین کردند تا قرارداد ۱۹۱۹ را بپذیرد. سردار ظفر ایلخان بختیاری ماهی هزار و پانصد تومان می‌گرفت و قول داده بود رئیس ایل باقی بماند و از هر جهت به میل انگلیسی‌ها رفتار کند. فرمانفرما هم که رجل بسیار ثروتمند و محترم ایران بود ماهی شش هزار تومان از انگلیسیها پول می‌گرفت، این پول تا زمانی داده می‌شد که او حاکم فارس باقی بماند و از منافع انگلیس حمایت کند. رئیس ایل خمسه یعنی قوام الملک شیرازی هم به همین سیاق از انگلیسیها رشوه می‌ستاند تا برایشان کار کند.<sup>۲</sup>

سر رابت سیسیل، در همان ماه نخست سال ۱۹۱۹ در جلسه کمیته شرقی گفته بود به کسانی که ارزش رشوه گرفتن دارند پول پرداخت شود تا قرارداد به تصویب برسد. وینست شیان<sup>۳</sup> روزنامه‌نگار امریکایی مقیم ایران می‌گفت، انگلیسی‌ها بر این باورند که در تهران نیازی به جاسوس ندارند؛ زیرا این کار با پرداخت رشوه که کاری متمنانه‌تر است، میسر می‌باشد.<sup>۴</sup> شاید ضد اخلاقی ترین اقدام دیپلماسی انگلستان به هنگام تصویب قرارداد ۱۹۱۹ روی داد. در آن زمان سر پرسی کاکس گفته بود برای تصویب قرارداد رشوه پرداخت گردد و این رشوه به متابه بخشی از وام ایران در نظر گرفته شود.<sup>۵</sup>

۱. در این باره نک: حسین آبادیان: روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس، (تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰)،

۲. نک: صباحی، ص ۳۱-۳۲.

نیز بنگرید به: سر دنیس رایت: انگلستان در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۳۹ پ. دنیس رایت می‌گوید که قوام الملک و فرمانفرما در طول جنگ مستمریهای مرتبی از انگلیسیها دریافت می‌کردند.

3. Vincent Sheean.

4. Vincent Sheean: The New Persia, (New York, 1927), pp.27-28.

5. Cox to Curzon, Tehran, May 8/1919, FO. 371/3860.

ترس عمدۀ این بود که مبادا هیئت ایرانی اعزامی به کنفرانس صلح ورسای با دیگر قدرت‌های اروپایی گفتگو نمایند و اوضاع بدتر از آن چیزی شود که به تصور می‌آید.<sup>۱</sup> هم وثوق و هم دو همکارش فکر استخدام مستشار مالی از انگلیس را پذیرفتند، حال آنکه همین وثوق در اوآخر جنگ، خود کترل مالی انگلیس و روسیه بر مالیه ایران را که طبق قراردادی توسط سپهسالار اعظم منعقد شده، رد نموده بود. به واقع در آن شرایط وثوق از نظر سیاسی مرتكب خط بزرگی شد: وی ظاهرا راهی جز این در پیش پای خود نمی‌دید، به نظر او ایران یا باید زیر نفوذ کمونیسم می‌رفت و یا اینکه هر چه بیشتر خود را به انگلستان نزدیک‌تر می‌ساخت؛ بیم او از کمونیسم ریشه در تبلیغات رعب آور انگلیسی‌ها داشت و وثوق هم البته آن را با منظومه فکری خود سازگار می‌یافت. در این شرایط که هیچ کورسوبی برای نجات ایران دیده نمی‌شد، شق سومی هم وجود داشت: ایران برای همیشه زیر بار مشکلات داخلی و خارجی از نقشه جغرافیا حذف می‌شد. با سوءاستفاده از بحران ایران بود که بریتانیا مصمم شد به توصیه کاکس طرح خود را در اختیار دولت ایران قرار دهد، بحران‌هایی که به طور آشکار دست عوامل داخلی و خارجی انگلیس قابل مشاهده بود.

اما مهم این نبود که رئیس‌الوزرای ایران یعنی وثوق، با روند گفتگو برای انعقاد یک قرارداد موافق بود، مهم این بود که همزمان گروهی از ایرانیان در پاریس در تلاش برای راهیابی به کنفرانس صلح پاریس بودند، بنابراین معلوم نبود افق سیاسی آینده ایران چگونه است، آیا در ایران خط مشی سیاسی واحدی در پیش گرفته خواهد شد یا خیر؟ کرزن در صدد برآمد تا با این هیئت نمایندگی وارد گفتگو شود، او با بالفور مشورت می‌کرد که چگونه می‌توان این هیئت را مقاعده ساخت تا از شرکت در کنفرانس صلح پاریس صرف نظر کنند و به لندن روند تا با مقامات بریتانیایی ملاقات نمایند و به تفاهم رستند.<sup>۲</sup> در عین حال مشکلی مهم‌تر در کاینه انگلستان و حکومت هند به وجود آمد. حکومت هند اساساً در مورد ضرورت اصلاحات مالی زیر نظر مستشاران انگلیسی تردیدی به خود راه نمی‌داد، اما مسئله این بود که طرح کاکس باعث می‌شد سراسر ایران زیر سیطرة نفوذ مقامات انگلیسی رود، امری که واکنش‌های تندی را در ایران آن روز باعث می‌شد. طبق طرح کاکس، مالیه، وزارت داخله، وزارت فوائد عامه، وزارت معارف و خلاصه تمام دولت باید دارای مستشار مالی می‌شد، از این بالاتر کلیه ایالات و ولایات هم باید مستشار مالی انگلیسی می‌داشتند، این حجم از کترل مالی ایران نه ضرورت داشت، نه مقرر بود و نه می‌توانست رضایت طیفه‌ای گوناگون سیاسی کشور را در پی داشته باشد. دیگر اینکه طبق طرح کاکس، فرمانده انگلیسی قوای متحده‌الشکل ایرانی، باید اختیار تام و تمامی می‌داشت که باز هم در تحلیل نهایی مغایر منافع بریتانیا بود. حکومت هند با طرح یادشده به این دلیل مخالف بود که نمی‌توانست ضمانتی برای تداوم منافع بریتانیا در ایران باشد. مقامات هند گفتند به محض اینکه وثوق پلیس جنوب را به رسمیت شناخت،

1. Cox to Curzon, Tehran, January 13/1919, Fo. 371 /3858.

2. Curzon to Cox, London, January 23/1919, Ibid.

سقوط او را در دوره نخست ریاست وزرایی اش رقم زد، همین موضوع باعث شد کابینه‌های بعدی شناسایی این نیرو را پذیرند و این امر مشکلات فراوانی برای انگلستان فراهم آورد. از نظر حکومت هند این که وثوق قرارداد را پذیرد مهم نیست، مهم این است که مواد قرارداد باید به گونه‌ای باشد که هر کس جز وثوق هم آن را تائید کند. مقامات مزبور بر این باور بودند که بعيد است طرح کاکس واجد چنین خصوصیاتی باشد. آنان می‌خواستند این طرح تا حدی تعديل شود تا بتواند جلو موج فزاینده ضدانگلیسی را در ایران بگیرد. گروه مخالفان کرزن و کاکس، به جای استفاده از تعداد کثیری مستشار از وجود یک مستشار حمایت می‌کردند، فردی که بتواند در موقع ضروری به ادارات و وزارت‌خانه‌های مختلف سرکشی کند. در مورد تشکیل ارتش متحده‌الشكل هم بر این باور بودند که فرماندهی چنین ارتشی باید به دست خود ایرانیان باشد، ایرانیانی که مدافعان منافع بریتانیا هستند و انگلستان باید از پذیرش چنین مسئولیت مهمی خودداری ورزد. به نظر حکومت هند این تنها راه کمک به ایران است به گونه‌ای که بتواند منافع خود را هم حفظ نماید.

دلیل امر کاملاً واضح بود، مقامات حکومت هند نه برای مصالح ایران و دلستگی به استقلال کشور این پیشنهاد را ارائه می‌دادند، بلکه دلیل موضوع، امری اقتصادی به شمار می‌آمد. به واقع در اواخر سال ۱۹۱۸ یکی از کارشناسان وزارت خزانه داری به نام جی. ام. کینز<sup>۱</sup> از طراحان نحوه کاستن از هزینه‌های جاری بریتانیا، به کمیته شرق که کرزن در رأس آن قرار داشت اطلاع داد اعتباری که در آغاز جنگ برای مصرف در ایران به تصویب پارلمان رسیده است در مارس ۱۹۱۹ پایان می‌یابد و برای اینکه خزانه‌داری باز هم بتواند وجهی پرداخت کند باید پارلمان آن را تصویب نماید. کینز هزینه‌های صرف شده در ایران را سراسماً اور دانست و توصیه کرد باید در آتیه برای کاهش ایس هزینه‌ها سیاست اقتصادی مناسبی وضع شود؛ به ویژه این که هزینه‌های صورت گرفته هیچ نسبی با نتایج به دست آمده ندارد.<sup>۲</sup> به نظر کینز این مصارف عمدهاً صرف مأموریت‌های نظامی می‌شد. به عبارت بهتر بریتانیا برای حضور نظامی خود در ایران مبالغی کلان خرج می‌کرد و نتایجی که با این مصارف تطابق داشته باشد، به دست نمی‌آمد. خزانه‌داری بر این اعتقاد بود که بریتانیا باید نیروهای نظامی خود را از ایران به ویژه بخش شمالی آن خارج سازد، به جز حوزه‌های نفتی، در نقاط دیگر مسئولیتی پذیرد و خلاصه اینکه ایران را با بحران‌های خود تنها گذارد، بحران‌هایی که محصول مستقیم سیاست انگلیس در ایران بود. کرزن و کاکس با این طرح مخالف بودند. آنان می‌گفتند باید این تنها نیروی مورد اعتماد را از ایران خارج کرد، زیرا این نیرو می‌تواند در برابر هرج و مرچ داخلی و نفوذ بلشویسم عرض اندام کند.

کرزن روز سی ام دسامبر در جلسه کمیته شرق، این سیاست و تعامل اداره هند به اجرای

1. J. M. Keynes.

2. Memorandum by J. M. Keynes, London, December 31/1918, FO. 371/3863.

آن را غیر اخلاقی، ضعیف و فاجعه‌آمیز دانست.<sup>۱</sup> از نظر کرزن این سیاست باعث می‌شود دستاوردهای بریتانیا در جنگ نابود شود، موقعیت سنتی بریتانیا در ایران از دست برود و این کشور در برابر خطر بشویس رها گردد. به این شکل کرزن راه خود را ادامه داد. او بر این باور بود که باید یک جدول زمانی برای خروج نیروهای بریتانیا از ایران در نظر گرفت و طبق آن جدول، حداقل عقب‌نشینی نیروهای نظامی را به تعویق افکند. مونتگ با طرح کرزن موافق نبود، او بر این باور بود که باید حکومت هند را متعهد ساخت تا نیمی از هزینه‌های جنگی بریتانیا در ایران پرداخت کند. اما کرزن به اقدامات خود ادامه می‌داد.

کرزن بر موضع خود پای فشرد، به ویژه اینکه موقعیت بهتری هم پیدا کرد، در کنفرانس صلح پاریس از مطرح شدن دعاوی کشورهای غیر متخاصل در جنگ جلوگیری کردند و اینامر به نفع سیاست کرزن تمام شد، این موضوع باعث شد رعد مقاله‌ای شدیدالحن علیه امریکا و بیانیه چهارده ماده‌ای ویلسون منتشر کند و سیاست امریکا را در قبال ملل ضعیف چیزی جز عوام‌فریبی نداند. از نظر سید ضیا دیگر برای ایران راهی باقی نمانده بود جز اینکه بتواند در چارچوب یک قرارداد همکاری با انگلستان منافع و استقلال خود را تضمین کند، زیرا معلوم شده است هیچ قدرتی از ایران حمایت خواهد کرد. در ضمن قرائنا و شواهدی وجود داشت که شاه از طرح این قرارداد حمایت خواهد کرد. ماجرا از این قرار بود که شاه در فوریه سال ۱۹۱۹ ابراز تمایل کرد به اروپا رود، کاکس تلاش نمود او را منصرف سازد اما بسی فایده بود. شاه به نگاه اعلام کرد تمایل دارد از اصلاحاتی چند به هزینه انگلیس حمایت کند. او گفت ابتدا باید به سفر اروپا رود، در غیاب او دولت زمینه‌های لازم را برای جلب موافقت عمومی با قرارداد مبذول خواهد داشت و خود او هم در اروپا از طرح حمایت خواهد کرد.<sup>۲</sup>

کرزن با سفر شاه به اروپا مخالفت کرد. او بر این باور بود که احتمال پشیمان شدن شاه وجود دارد بنا بر این تا در کشور اقامت دارد باید قرارداد را امضا کند. از سویی دولت ایران توصیه کرد انگلستان با نمایندگان اعزامی ایران برای شرکت در کنفرانس صلح پاریس به تفاهم برسد، اما بخشی از تقاضاهای هیئت از نظر اجرایی غیر ممکن بود. هیئت ایرانی خواسته بود اولاً متفقین استقلال و تمامیت ارضی کشورشان را تضمین کند که این تقاضا بسیار معقول بود. ثانیاً زیان‌های ناشی از جنگ از سوی عثمانی و روسیه ترمیم گردد، ثالثاً انگلستان با تجدید نظر در تعرفه‌های گمرکی موافقت نماید و رابعاً سرزمین‌های از دست رفته ایران در جنگ‌های ایران و روس باز پس گرفته شوند. انگلستان در مورد موارد دوم و سوم حرفی نداشت، اما در مورد بند اول به شدت با دعوت دیگران به تضمین استقلال ایران مخالفت کرد. در مورد بند چهارم هم ابراز تمایلی به اظهار نظر به عمل نیامد، انگلستان می‌ترسید با اعلام نظر خود در این زمینه راه را برای ورود ایران به کنفرانس صلح هموار سازد.<sup>۳</sup> در واقع شواهدی به دست

1. Immoral, Feeble and disastrous; quoted in: Curzon the Last Phase, p. 132.

2. Cox to Curzon, Tehran, February 6/1919, Ibid.

3. Curzon to Cox, London, March 5/1919, Fo. 371/3859.

آمده بود که نشان می‌داد نظرات دولت انگلیس که به دولت ایران ارائه می‌شد، به نحوی به اطلاع هیئت ایرانی در کنفرانس صلح رسانیده می‌شد حال آنکه شخص و شوک مخالف این هیئت بود؛ به واقع وزرایی از درون کابینه اطلاعات لازم را در اختیار هیئت مزبور قرار می‌دادند؛ نیز گروهی در سفارت بریتانیا در مخالفت با سیاست رسمی دولت متبع خود و همسو با حکومت هند انگلیس بر تنش‌ها دامن می‌زدند.

درست در این شرایط بود که احمد شاه برای خروج از ایران از کرزن «اجازه» می‌گرفت و وزیر امور خارجه بریتانیا هم تعمدًا در دادن پاسخ تعلل می‌ورزید.<sup>۱</sup> اما کاکس گزارش داد شاه با منویات انگلیسی‌ها به شدت موافقت می‌کند و لازم است تا نوعی حسن‌نیت به او نشان داده شود، در اینجا کرزن تصمیم گرفت از مخالفت با سفر شاه به اروپا دست بردارد مشروط به اینکه قول دهد از تماس با کسانی که او عنصر نامطلوب می‌نامید خودداری ورزد. نیز شاه باید قول دهد تا وقتی مذاکرات صلح در پاریس جریان دارد به آن شهر نرود. از او خواستند قبل از ترک کشور به رئیس‌الوزرا اختیار تمام دهد تا قرارداد را امضا کند، از این بالاتر احمد شاه باید قول می‌داد تا قبل از رسیدن به توافقی قابل قبول در مورد قرارداد، کشور را ترک نکند. بدیهی است شاه به زشت‌ترین وجهی با این تقاضاهای تحفیر آمیز موافقت کرد.

در آوریل سال ۱۹۱۹ خبر رسید دولت ایران با انعقاد قرارداد موافق است و گفته است وقتی قرارداد به امضا رسید به مشاورالمالک انصاری وزیر امور خارجه و رئیس هیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح پاریس، اطلاع داده خواهد شد که مأموریت او خاتمه یافته است و به این شکل او را در برابر عمل انجام شده قرار خواهد داد. دیری نپانید که قراردادی که مشهور به قرارداد وثوق‌الدوله یا قرارداد ۱۹۱۹ شد به امضای وزیر مختار بریتانیا و دولت ایران رسید. طبق ماده یکم این قرارداد دولت انگلستان، تعهدات سابق خود را در مورد احترام به استقلال و تمامیت ارضی ایران تکرار کرد. طبق ماده دوم دولت انگلستان به خرج ایران مستشار به کشور اعزام می‌کرد، طبق بند سوم دولت ایران به خرج خود صاحب‌منصبان و ذخایر و مهمات انگلستان را برای تشکیل ارتش متحده‌الشکل مورد استفاده قرار می‌داد. باید کمیسیونی از دو طرف تشکیل می‌شد تا تعداد ایسن صاحب‌منصبان و ذخایر و مهمات مورد نیاز را اعلام می‌داشت. طبق بند چهارم دولت انگلستان قرضه لازم برای اصلاحات لازم در بندهای دوم و سوم را در اختیار دولت ایران قرار می‌داد. بابت بازپرداخت این قرضه باید تضمین‌های لازم از محل عایدات گمرک‌های کشور و یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران است داده می‌شد. واضح است منظور از عایداتی که در اختیار دولت ایران است، نفت نبود؛ زیرا اساساً تصمیم‌گیری در مورد نفت با طرف ایرانی نبود و انگلیسی‌ها به میل خود هرگونه می‌خواستند در آن دخل و نصرف می‌کردند. تا زمانی که مذکوره در این زمینه ادامه داشت، دولت انگلیس برای انجام اصلاحات مذکور، وجوهی به طور مساعده در اختیار ایران می‌گذاشت.

1. Same to Same, London, March 17/1919, Ibid.

2. Same to Same, March 28/1919, Ibid.

طبق ماده پنجم دولتین انگلیس و ایران در مورد راه‌اندازی خطوط آهن موافقت کردند. انگلیسی‌ها این موضوع را برای توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در کشور عنوان می‌نمودند. ماده ششم به این موضوع اشاره می‌کرد که دولت بریتانیا به طور اصولی و تا آنجایی که به او مربوط است، پیمان‌های موجود بین دو کشور را مورد تجدید نظر قرار دهد و آنان را با مقتضیات زمان حال بررسی نماید. این تجدید نظر باید در کوتاه‌ترین مدتی که هر دو دولت روی آن توافق می‌کردند انجام می‌شد. بر اساس ماده هفتم دولتین باید کمیته‌ای را برای تعیین تعریفه جدید گمرکی معین می‌کردند، ماده هشتم مقرر می‌داشت که بریتانیا حمایت کامل خود را از دولت ایران برای عضویت در جامعه ملل به کار بندد.<sup>۱</sup> غیر از این پیش‌نویس، دولت ایران قرارداد محترمانه‌ای را با بریتانیا امضا کرد. طبق این قرارداد طرفین موافقت کردند هیچ گونه دعوائی را علیه هم در مورد خسارات ناشی از جنگ مطرح نکنند. در برابر، دولت بریتانیا متعهد شد از دعاوی ایران برای دریافت خسارات مادی ناشی از جنگ در نتیجه عملیات دول متخصص حمایت کند. به عبارتی انگلیس خود چیزی بابت خسارت نمی‌پرداخت ولی از ادعای خسارات ایران و بازپرداخت آن توسط روسیه و عثمانی، یعنی دو کشوری که دیگر عملاً دولت‌های سابق آنها وجود نداشت؛ پشتیبانی می‌کردا دولت ایران تقاضا داشت نسبت به تصحیح خطوط مرزی کشور در مناطقی خاص، اقدامات مقتضی صورت گیرد. بریتانیا قول داد تقاضاهای ایران را در این زمینه دریافت کند و آنها را مورد بررسی قرار دهد، بدیهی است در این زمینه هم هیچ قول قطعی داده نشد، زیرا تعیین خطوط دقیق مرزی به زیان انگلستان بود؛ به ویژه در مناطق شرقی کشور. نیز مقرر گردید بریتانیا در هر مورد ویژه بر اساس عدالت و مقتضیات، دولت ایران را در رسیدن به اهدافش یاری کند.<sup>۲</sup>

بدون تردید بدترین مواد قرارداد همین دو بند بودند: اولاً این بریتانیا بود که جنگی ناخواسته را همراه با روسیه به ایران تحمیل نمود، روسیه با انقلاب اکبر از مداخله در امور ایران برکنار شد و زمام امور کشور به دست انگلستان افتاد. عدم طرح دعاوی ایران در مورد خسارات ناشی از جنگ یک خیانت ملی به حساب می‌آمد که در برابر آن عملاً هیچ چیزی جز وعده و وعید توانخالی انگلستان نصیب نمی‌شد. جنگ فقط باعث اشغال کشور نشد، بلکه به دنبال آن غارت منابع اقتصادی کشور، اراضی کشاورزی و گرسنگی را به ارمغان آورد که میلیون‌ها انسان را به دیار عدم رهسپار کرد. به عبارت بهتر رسیدگی به مسئله خسارات ایران در جنگ می‌توانست باعث طرح بحث جنایات جنگی انگلستان و دول اشغال‌گر دیگر شود. دیگر اینکه مسئله خطوط مرزی ایران باید به نحوی از انحا حل می‌شد تا کانون‌های بحران خیز کشور از بین بروند. اما در این مورد هم زمام امور در ازای وعده‌ای به انگلیسی‌ها سپرده شد بدون اینکه تضمین عملی برای حل بلند مدت آن اتخاذ شود. اساساً بریتانیا اجازه نمی‌داد به این موضوع مهم و استراتژیک رسیدگی شود، زیرا این انگلیسی‌ها بودند که خطوط مرزی را

1. Cox to Curzon, Tehran, April 10/1919, FO. 371/3860.

2. Ibid.

تعیین نموده و همیشه هم کانون بحرانی را در مرازهای کشور افروخته نگه می‌داشتند. موضوع مهم این بود که تدبیر یادشده همه در شرایطی گرفته شد که نمایندگان مردم بر آن نظارتی نداشتند؛ یعنی مجلس وجود نداشت. بنابراین از نظر حقوقی هم این قول و قرارها فاقد ارزش بودند. تلاش برای جلوگیری از تشکیل مجلس که خیانتی عظیم به شمار می‌آمد در کارنامه گروه افراطی این دوره ثبت است، آنان هرگز نگذاشتند آرامش در کشور برقرار شود و اوضاع به روای عادی برگردد، تبعات چنین اعمال خیانت باری اینک خود را نشان می‌داد.

کافی است توجه کنیم که در طول حدود پنج سال از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ شانزده کابینه در ایران ظهور کردند و هر کدام بعد از مدتی ساقط شدند. ظهور و سقوط پی در پی کابینه‌ها عمدتاً ناشی از بحران‌سازی طیف افراطی سیاستمداران این زمان بود که یک سر آن را وزرا و نمایندگان بی‌کفایت و سوی دیگر آن را جوخه‌های ترور تشکیل می‌دادند. نکته این است که کاکس برای حل بحران و برای اینکه خود را مدافعان منافع ایران نشان دهد، تدبیری بی‌اساس اندیشید. او پیشنهاد کرد بخشی از سرزمین‌های قفقاز یا آسیای میانه و یا نواحی مرزی ایران و عثمانی به ایران داده شود. وی بر این باور بود که الحاق این سرزمین‌ها به ایران در عین اینکه منافاتی با مسئله حق تعیین سرنوشت ندارد، می‌تواند بخشی از خساراتی را که روسیه و عثمانی به ایران وارد کرده بودند جبران نماید.<sup>1</sup> بدیهی است آنان به این سوال پاسخ ندادند که اگر قرار است دعاوی کهنه مطرح گردد چرا نباید از افغانستان شروع کرد، چرا نباید حق حاکمیت مجدد ایران را بر هرات مورد بحث قرار داد و چرا نباید از انگلستان خواست دست از تحریکات خود در بحرین بردارد؟ انگلیسی‌ها این گونه واتمود می‌کردند که خسارات جنگ فقط ناشی از عملیات روس و عثمانی در ایران بوده است، آنان هرگز به مداخلات نامشروع خود اشاره‌ای نکردند، آنان نگفتند که بخش عظیمی از قتل و غارت مردم به دلیل مداخلات بریتانیا در امور داخلی کشور بوده است، گرسنگی و مرگ و میر یکی از مهم‌ترین آفات دخالت قدرت‌های بزرگ و از جمله انگلستان در مقدرات امور ایران بود. به عبارت بهتر آنان در لفاهه‌ای عوام‌فریبانه همه چیز را به مداخلات روس و عثمانی تقلیل دادند و نگفتند که انگلیس در مداخلات روس‌ها تا چه اندازه ذی مدخل بوده است، مگر روسیه کلیه عملیات خود را در ایران بعد از مشروطه با انگلستان هماهنگ نمی‌کرد و مگر قراردادهای اسارت بار ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ بدون مشارکت انگلیس انجام شده بود؟ مگر خود ادوارد گری نگفته بود حمله روس‌ها به ایران در واپسین روزهای عمر مجلس دوم با هماهنگی بریتانیا صورت گرفته است و مگر تشکیل پلیس جنوب و حمایت بدون چون و چرای انگلستان از افرادی مثل خزعل، مصدق مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر نبود؟ به هر حال کسی نبود این سؤالات را مطرح سازد و اگر هم بود به نحوی از انحصار جای دیگری از کانون‌های قدرت بریتانیا وصل بود. کرزن به طور اصولی با قراردادی که کاکس با دولت ایران بسته بود، مخالفت نکرد، اما طبق

1. Ibid.

ماده دوم قرارداد دولت بریتانیا هر تعداد مستشار که لازم می‌دانست می‌توانست به ایران بفرستد. کرزن در درجه نخست خواست تعداد مستشاران مشخص شود و دوم این‌که تذکر داده شود این مستشاران به ویژه مستشاران مالی در خدمت دولت بریتانیا خواهند بود و نه دولت ایران. کرزن نوشت با پرداخت پول به دولت ایران مخالف نیست، اما باید این پول جزیی از طرح اصلی قرارداد باشد. از این بالاتر کرزن به فکر حفظ منافع کشور خود بود، به همین دلیل نمی‌خواست خود را درگیر موضوعاتی مثل تعهد به حمایت از دودمان قاجار کند. لازم به یادآوری است که احمد شاه در ازای موافقت با قرارداد ۱۹۱۹ از انگلستان خواست ادامه سلطنت دودمان قاجار را بر ایران تضمین کند، یعنی شاه ایران به جای تأکید بر مردم ایران به منظور دوام سلطنت دودمان خود، به قدرتی خارجی روی آورد. طنز تاریخ این بود که در دوره فتحعلی‌شاه و به هنگام عقد عهدنامه ترکمانچای، اجداد احمد شاه همین تقاضا را از روسیه کرده بودند. بحث حمایت روس‌ها از سلطنت قاجار در نسل عباس میرزا یکی از مواد عهdename ترکمانچای بود؛ اینک احمد شاه می‌خواست با انعقاد قراردادی دیگر این بار از انگلیس ضمانت دوام سلطنت خود و خاندانش را مطالبه نماید.

کرزن این سیاستمدار زیرک، می‌دانست قرار و مدارهای محترمانه در ایران، یا زود علنی می‌شوند و یا اینکه به هر حال با مخالفت رویرو می‌شوند. باید توجه داشت اصل قرارداد ۱۹۱۹ اعتبار قانونی نداشت، زیرا در غیاب مجلس منعقد شده بود. کرزن صریحاً خاطرنشان ساخت دولت انگلیس خود را متعهد به حفظ همیشگی دودمان قاجار نمی‌داند و یا با پرداخت مادام‌العمر پول به شاه موافق نیست. نیز اگر قرار است پانصد هزار تومان مبلغ پیشنهادی، طرف ایرانی پرداخت شود، باید آن را پیش‌پرداخت وام مورد نظر محسوب کرد.<sup>1</sup> کاکس هوشمندانه پاسخ داد بهتر است این پانصد هزار تومان جزو وام به حساب نیاید زیرا جزو محاسبات دولتی منظور خواهد شد و طرفهایی که پول دریافت کرده‌اند دچار درد سر خواهند گردید.<sup>2</sup> وی پیشنهاد کرد مثلاً از شرکت نفت انگلیس و ایران خواسته شود مبلغی پول برای اجرای این قرارداد در اختیار دولت ایران قرار دهد، کرزن با این پیشنهاد مخالفت کرد زیرا نمی‌خواست شرکت مزبور را درگیر این موضوع کند، مهم‌تر این‌که لاتسلوت اولیفانت<sup>3</sup> تذکر داد بعید است خزانه‌داری با پرداخت این پول موافقت نماید.<sup>4</sup>

وزارت خارجه توضیح داد پرداخت پانصد هزار تومان به ایران دردرس ایجاد خواهد کرد، زیرا اگر قرار باشد طبق قرارداد، وزارت مالیه ایران تجدید سازمان یابد، آنگاه کسانی که بعد خواهند آمد می‌پرسند این پانصد هزار تومان کجا رفته است و کل نقشه نقش برآب خواهد شد.<sup>5</sup> کاکس با این نظر موافق نبود و پیشنهاد کرد مبلغ یادشده به عنوان مساعدۀ به دولت ایران پرداخت گردد. بالاخره هم بخشی از این پول را برای ساخت کردن مخالفان در اختیار دولت

1. Curzon to Cox, London, April 17/1919, Ibid.

2. Cox to Curzon, Tehran, April 19/1919, Ibid.

3. Lancelot Oliphant.

4. Minute by Oliphant, Ibid.

5. Corzon to Cox, London, April 23/1919, Ibid.

وثوق قرار دادند. اما انگلیسی‌ها بعد از امضای قرارداد و بعد از اینکه این قرارداد ناکام ماند، این‌گونه تبلیغ کردند که گروه سه نفره مبالغی رشوه دریافت داشته‌اند تا آن را امضا کنند؛ اما واقعیت چیز دیگری است. سخن در این نیست که گروه مزبور پولی دریافت نکرد، سخن این است که این پول به واقع بخشی از قسط اول وامی بود که باید به ایران داده می‌شد. انگلیسی‌ها بعد از اینکه قرارداد به هم خورد، برای بدنام ساختن طرف ایرانی خود به این پول اطلاق رشوه کردند، هیچ کس هم نتوانست اثبات کند شخص وثوق برای انعقاد این قرارداد رشوه‌ای ستانده است. دیگر اینکه سخن طرف ایرانی این بود که گروهی با انگیزه‌های شخصی نام عملیات خود را اقدامات میهن‌پرستانه گذاشتند. بسیاری از اینان به واقع در صدد به دست آوردن پول هستند. دولت ایران مطلع است که به محض آفتابی شدن قرارداد، این گروه ساکت خواهند نشست و سر و صدا خواهند کرد، برای ساکت‌تر کردن آنان دو راه حل وجود دارد: سرکوب و تطمیع. از نظر دولت ایران بهتر است بریتانیا پولی در اختیار دولت ایران قرار دهد تا این مخالفین را از بی دردسرترین راه ساکت کند؛ بدون تردید پولی که در ابتداء انگلیسی‌ها به دولت ایران دادند به این منظور پرداخت کرده بودند.

وثوق الدوله اقدام خود در عقد قرارداد ۱۹۱۹ را نه تنها خیانت نمی‌دانست بلکه آن را خدمتی به کشور عنوان می‌کرد. او می‌گفت یگانه هدفش حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران بوده است. وثوق سالها بعد گفت از سال ۱۲۹۵ یعنی دو میان سال جنگ جهانی اول، به این نتیجه رسیده بود کشور ورشکسته است و راه نجاتی جز همکاری نزدیک با بریتانیا وجود ندارد. او می‌گفت درآمدهای کشور صرف پرداخت بدھی‌های شاهان قاجار می‌شد، منبع درآمدی جز عواید حاصل از گمرک‌ها وجود نداشت و او باید به نحوی از انحا مشکل خزانه نهی را حل و فصل می‌کرد. در آن سال او رئیس‌الوزرای کشور بود. بار دوم که به سال ۱۲۹۷ رئیس‌الوزرا شد، وضعیت آینده جنگ معلوم بود؛ معلوم بود انگلستان کشور پیروز میدان است و باید به نحوی از انحا با آن کنار می‌آمد. نکته دیگر اینکه برخلاف مشهورات، قرارداد ۱۹۱۹ هرگز مخفی نبود، این قرارداد درست قبل، حین و بعد از انعقاد برای دست‌اندرکاران کشور شناخته شده بود، بنابر این این‌گونه نبود که طرحی مخفی تهیه شده باشد و بعد از لو رفتن آن نقشه‌ها همه نقش بر آب شده باشد. واکنش‌ها علیه قرارداد چه در ایران و چه خارج کشور، آن هم چند روزی بعد از انعقاد قرارداد، خود بهترین گواه بر این است که چیزی برای مخفی نگاه داشتن وجود نداشته است.

## ۷. جنبش علیه قرارداد

معمولًاً تصور می‌شود مخالفت با قرارداد وثوق الدوله از ایران شکل گرفت، واقعیت امر خلاف این است؛ نخستین زمزمه‌های مخالفت با قرارداد از خود انگلستان شروع شد و دامنه آن

به ایران و امریکا و فرانسه هم کشیده شد. هر کس به دلیل خاص خود با این قرارداد مخالف بود، امریکایی‌ها از بسط تسلط انحصاری بریتانیا بر اقتصاد ایران شکوه داشتند، فرانسوی‌ها هم منافع اقتصادی خود را مد نظر قرار می‌دادند، اما مهم‌ترین مخالف قرارداد ۱۹۱۹ در انگستان نایب‌السلطنه هندوستان لرد چلمسفورد بود.

لرد چلمسفورد کیست؟ ویسکونت چلمسفورد در دوازدهم اوت ۱۸۶۸ در لندن به دنیا آمد. او فرزند بزرگ فردریک اگوست تیگر دومین لرد چلمسفورد بود و غیر از او چهار فرزند دیگر هم داشت. مادر او آدریا فینی نام داشت که دختر بزرگ سرلشکر جان هیث<sup>۱</sup> یکی از افسران ارتش بریتانیا در بمبئی بود. فردریک جان تحصیلات خود را در آکسفورد به پایان رسانید، به سال ۱۹۱۴ بعد از اینکه یک دوره مشاغل مختلف را تصدی نموده و مدتی هم در استرالیا به کار اشتغال داشت، به هندوستان رفت. دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۶ نایب‌السلطنه هند شد، در این زمان او فقط چهل و هفت سال داشت. بعد از پنج سال نیابت سلطنت امپراتوری بریتانیا در هندوستان، به سال ۱۹۲۱ به لندن بازگشت و در دانشگاه به تدریس پرداخت. سه سال بعد، هنگامی که رمزی مک‌دونالد رهبر حزب کارگر برای مدتی کوتاه سمت نخست‌وزیری را به دست گرفته بود، لرد اول دریاداری شد. چلمسفورد پنج سال بعد یعنی به سال ۱۹۲۹ بار دیگر به مشاغل دانشگاهی خود بازگشت. در همه منابع انگلیسی ذکر شده که چلمسفورد درست نقطه مقابل لرد کرزن بود.<sup>۲</sup>

چلمسفورد نایب‌السلطنه هندوستان با مونتاگ وزیر امور هندوستان همسو بود. آنها به سال ۱۹۱۸ در باره وضعیت هند گزارشی تهیه کرده بودند که به گزارش مونتاگ - چلمسفورد شهره شد. طبق این گزارش بریتانیا باید اصلاحاتی را در قانون اساسی هندوستان صورت می‌داد. هدف این اصلاحات اعطای خودمنختاری به مردم هندوستان بود که هدف اصلی سیاست این دو تن به شمار می‌آمد. آنان توصیه های خود را در قانون اساسی که بریتانیایی‌ها برای هندی‌ها تدوین کرده بودند گنجانیدند و به این شکل زمینه را برای انتخاب اکریت پارلمانی در کلیه مجالس قانونگذاری هند فراهم ساختند. با این وصف مالیه و پلیس هند همچنان در اختیار بریتانیا قرار می‌گرفت.

به هر حال چلمسفورد بر این باور بود که کاکس در زمینه سازی انعقاد این قرارداد بیش از اندازه تندروی کرده است و حامیان اصلی قرارداد یعنی وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا، نصرت‌الدوله فیروز و اکبر میرزا صارم‌الدوله با این طرح بیش از اندازه لازم وابسته به انگلستان شناخته شده‌اند؛ او یاد آوری کرد که این تیم سه نفره از اعتماد مردمی بی‌بهره‌اند.<sup>۳</sup> با اینکه گفته می‌شد فیروز بابت قرارداد از انگلیسی‌ها رشوه ستانده است، اما کاکس در نامه‌ای به کرزن خاطر نشان ساخت، گچه می‌توان به وی اعتماد کرد، اما به واسطه سلیقه شخصی و «تمایل شدیدش» به

1. Adria Fanny.

2. Major General John Heath.

3. The Dictionary of National Biography, 1931-1940, (Oxford University Press, 1949), pp. 851-855.

4. Viceroy's Dispatch, Delhi, January 28/1919, FO. No. 371/3860.

فرانسوی‌ها پیش از اینکه وی به فرانسه رود، چند روزی در لندن نگاهش دارند تا تحت تأثیر تحریکات فرانسوی‌ها واقع نشود.<sup>۱</sup>

از آن سوی قرارداد ۱۹۱۹ برای دولت دمکرات ویلسون تبعات ناگواری به دنبال داشت. او تلاش می‌کرد تا اکثریت سنای امریکا را که از جمهوری خواهان تشکیل شده بود، وادارد تا امریکا به جامعه ملل ملحق شود؛ اما درست در چنین لحظاتی انگلستان با قرارداد ۱۹۱۹ نشان داد می‌خواهد بر ایران تسلط یابد. جمهوری خواهان این قرارداد را نمونه‌ای گویا از عوامگری‌ی انگلستان و فرانسه دانستند. سناتورهای امریکایی در سخنرانی‌های خود این قرارداد را به مثابه تحت الحمایگی ایران تلقی کردند و سخنان آتشینی علیه این مناسبات به زبان آوردند. سناتور ایالت ماساچوست هنری کابوت لاج که رهبری فراکسیون ضد جامعه ملل را بر عهده داشت، کاری کرد تا این قرارداد در اسناد کنگره چاپ شود و نمایندگان کنگره این سند «خیانت بریتانیا» را بررسی نمایند. سناטור ایالت آیداهو، ویلیام برا<sup>۲</sup> گفت قرارداد ۱۹۱۹ نشان می‌دهد که انگلستان، ایران را ضمیمه خود کرده است و اگر امریکا به جامعه ملل پیوندد، باید روزی که ایران در صدد به دست آوردن آزادی خود از انگلیس بر می‌آید، علیه ایران وارد جنگ شود.<sup>۳</sup>

در حالی که کاکس و کرزن سرگرم رد و بدل کردن نامه‌ها و تلگراف‌های محترمانه بودند، حکومت هند از اینکه نظرات مقامات آن حکومت، مورد توجه قرار نگرفته ابراز تأسف کرد. به واقع نخستین حملات علیه قرارداد از سوی حکومت هند انگلیس و مقامات آن کشور روی داد. طرف‌های ایرانی امضا کننده قرارداد گفته بودند انگلستان باید تضمین دهد اگر قرارداد با مخالفت عمومی مواجه گردید و اجرانشد، به آسان پناهندگی سیاسی اعطای شود. مقامات حکومت هند، وزارت خزانه‌داری، ستاد کل ارتش انگلستان، نایب‌السلطنه و در یک کلام مخالفین حقیقی و حقوقی قرارداد تضمین خواستن مقامات ایران در صورت ناکام ماندن قرارداد را دلیلی بر سنت بودن بنیان آن دانستند، آنها می‌گفتند باید به این گروه امید بست. از سویی حکومت هند نگران این موضوع بود که طرح کاکس مانع از عقب‌نشینی به موقع نیروهای بریتانیایی مقیم ایران شود. نیروهایی که بودجه هنگفتی بر اقتصاد بعد از جنگ بریتانیا تحمیل می‌کردند. لرد چلمسفورد نایب‌السلطنه هند توضیح داد اگر این طرح اجرا شود احتمال استفاده از نیروهای مستقر در هند برای بسط تسلط انگلستان بر ایران و تضمین اجرای قرارداد، افزایش می‌یابد، اما اولاً احساسات ضد انگلیسی در بین مسلمانان هند و مصر رو به افزایش است، ثانیاً وضع افغانستان بی ثبات شده است؛ به همین دلیل زمان حاضر زمانی بس خطربناک برای تجربه چنین امر خطیری است.<sup>۴</sup> نکته جالب این است که در گیری لفظی بر سر مسئله ایران و قرارداد ۱۹۱۹، همه و همه از سوی کسانی بود که یا اینک در هند مسئولیت داشتند.

1. Cox to Curzon, Tehran, August 28/1919, FO, No. 371/3863.

2. Abraham Yesselson: United States-Persian Diplomatic Relations 1883-1921, (USA, 1956), p.158.

3. Henry Cabot Lodge.

4. William E. Borah.

5. Ibid, p.159.

6. Chelmsford to Curzon, London, April 20/1919, Ibid.

مثل چلمسفورد و مونتاج؛ و یا پیش‌تر در این حکومت برای کشور خود خدمت کرده بودند، مثل کاکس و کرزن.

خزانه‌داری در مه آن سال پذیرفت حداکثر همان کمک هزینه‌ای را که دولت انگلیس به ایران می‌پرداخت تا مدت کوتاه دیگری ادامه دهد. کرزن توانسته بود به هر نحو شده موافقت مونتاج را هم به دست آورد، اما آیا موفق می‌شد خزانه‌داری را هم مقاعده سازد تا بدون قید و شرط از قرارداد دفاع کند؟ در کنفرانس بین وزارتی<sup>۱</sup> که کرزن به جای کمیته شرق تأسیس کرده بود، بحثی مفصل راجع به ایران درگرفت. کرزن در این کنفرانس گفت ایران در موقعیتی استثنایی واقع شده و بعد از جنگ در موقعیتی مهم‌تر قرار گرفته است. از نظر او در خاورمیانه بعد از جنگ، ایران بین هند و بین النهرين واقع شده بود که هر دو زیر سیطره بریتانیا قرار داشتند. با این توضیح او خاطرنشان کرد لازم است در ایران ثبات و آرامش برقرار گردد. تا زمانی که کنفرانس صلح پاریس متوجه مسئله ایران نشده است باید موضوع را در راستای منافع بریتانیا حل و فصل نمود و توصیه کرد با این مسئله تنگنظرانه و کوتاه‌بینانه برخورد نشود.<sup>۲</sup> اینک مونتاج ظاهراً با کرزن روی موافقت نشان می‌داد، اما حکومت هند همچنان سرسرختی نشان می‌داد و می‌گفت نباید نیمی از هزینه‌های دولت ایران را انگلستان بپردازد. کرزن توانسته بود با جلب رضایت مونتاج به واقع موقعیت حکومت هند را تضعیف کند، لیکن موضوعی دیگر اذهان را به خود مشغول می‌داشت: ایران چه تضمینی می‌توانست در قبال وام دریافتی برای بازپرداخت آن بدهد؟

گروه سه نفره، ضمانت اجرایی بازپرداخت وام را گمرک‌های سیستان، کرمانشاه و آذربایجان قرار داد، اما هنوز امیدوار بودند بتوانند مساعده‌ای دریافت نمایند. وقتی این تضمین داده شد، وزارت خزانه‌داری پذیرفت یک وام دو میلیون پوندی در اختیار دولت ایران قرار دهد و ضمانت بازپرداخت آن عواید گمرک‌های فوق باشد. اما یک شرط به این مسئله اضافه شد، باید حکومت هند نیمی از این مبلغ را پرداخت می‌کرد. بالاخره چلمسفورد هم ناچار شد با این قرارداد هر چند به صورت ظاهری موافقت کند. او هشدار داد امیدوار است مسئولیت دولت بریتانیا با توجه به عدم اطمینانی که نسبت به اجرای قرارداد وجود دارد، از این بیشتر نشود.<sup>۳</sup>

ماه زومن به مذاکرات مالی گذشت، مقرر شد به وام پرداختی هفت درصد سالیانه بهره تعلق گیرد، بازپرداخت وام در یک مدت بیست ساله انجام شود و در نهایت اینکه ایران بازپرداخت وام را با انکا به مساعده‌های بریتانیا انجام خواهد داد. در ماه زوئنیه قرارداد آماده امضا بود. کرزن به کاکس اجازه داد قرارداد را امضا کند، به شاه بگوید تا زمانی که طبق مفاد قرارداد و در تطابق با سیاست بریتانیا گام برمند دارد از حمایت این کشور بهره‌مند خواهد بود و

1. Inter-Department Conference.

2. Minutes of Inter-Department Conference on Middle Eastern Affairs, May 7/1919, Ibid.

3. Chelmsford to Curzon, London, June 13/1919, FO. 371/3861.

مهمنتر این که بریتانیا در صورت لزوم به گروه سه نفری پناهندگی اعطای خواهد کرد.<sup>۱</sup> این همان موضوعی بود که باعث می‌شد حکومت هند و دوایر مرتبط با آن نسبت به امکان اجرای قرارداد تردید کنند. آنان پیش‌تر گفته بودند اگر وزرای مربوطه آنقدر از اجرای قرارداد وحشت دارند که بیم تبعید خود را می‌دهند، پس هیچ ضمانت اجرایی نسبت به اعمال آن وجود ندارد.<sup>۲</sup>

کرزن پذیرفت برای اجرای قرارداد مبلغی بابت پیش‌پرداخت بدهد، اما گفت فقط حاضر است مبلغ پنجاه هزار تومان معادل بیست هزار پوند پرداخت کند. گروه سه نفره استدلال کردند این مبلغ بیش‌تر برای اجرای قرارداد مضر است تا نافع، زیرا کسانی را که مایل به دریافت پول برای سکوت هستند ارضانمی‌کند و تولید اشکال خواهد نمود. اینان می‌گفتند بهتر است دولت بریتانیا چیزی نپردازد تا اینکه مبلغی ناچیز پیشنهاد کند، زیرا در غیر آن صورت نمی‌توان به دستاویز نکات مثبت قرارداد، به گونه‌ای دریافت مبلغ ناچیزی پول را توجیه کرد. اگر انگلیسی‌ها می‌خواهند بدون دردسر این قرارداد تصویب شود باید مبلغ زیادتری پرداخت کنند. کاس به کرزن اصرار کرد مبلغ مورد تقاضای گروه سه نفره را بپردازند، اما کرزن گفت پولی را که طرف‌های ایرانی می‌خواهند معادل دویست هزار پوند است، یعنی ده درصد مبلغ قرارداد؛ این نه تنها زیاده خواهی است بلکه فساد است. او نوشت هر کاری می‌کند این مطلب به مغز کاس فرو نمی‌رود. آما بالآخره ناچار شدند مبلغ یک‌صد و سی و یک‌هزار پوند پرداخت کنند. بیست و هفت جولای کاس قرارداد را با ضمائم آن برای وزارت خارجه ارسال کرد، بعد از انجام تغییرات جزئی روز چهارم آگست آن سال اداره امور هند هم قرارداد را تصویب کرد، سپس خزانه‌داری هم قرارداد را به تصویب رساند. روز نهم آگست قرارداد به اعضاء رسید، کرزن از این بابت مست غرور بود و سر از پانمی شناخت. اما کرزن به یک موضوع توجه نکرده بود: طبق قانون اساسی باید قرارداد به تصویب مجلس می‌رسید، برای انعقاد مجلس هم زمان طولانی نیاز بود. از سویی مخالفین وثوق نمی‌گذاشتند مجلس تشکیل شود و به هر نحو ممکن در راه انعقاد آن سنگ اندازی می‌کردند. با این وصف مخالفین او این توانایی را داشتند که در این مدت که البته اندک هم نبود؛ نیروهای خود را سازمان دهند و علیه آن وارد میدان شوند.

مخالفین وثوق یا با او متنله شخصی داشتند، یا منتظر دریافت پول بودند و یا اینکه همو با حکومت هند انگلیس اجرای قرارداد را برنمی‌تابیدند. اینان اغلب مخالفین قرارداد را تشکیل می‌دادند، اما عده‌ای از رجال خوشنام هم بودند که از موضع حمیت ملی و دینی با قرارداد به مخالفت برخاستند و عجب اینکه این افراد همیشه مورد بغض و عداوت همان گروه افراطی قرار داشتند، نمونه بارز این افراد سید حسن مدرس بود. در سطح بین‌المللی هم امریکا

1. Corzon to Cox, London, July 11/1919, *Ibid.*

2. Corzon to Cox, London, May 9/1919, FO. 371/3860.

3. Minute by Corzon, London, July 17/1919, FO. 371/3861.

و فرانسه وارد میدان شدند و این قرارداد را سند اسارت و استعمار ملت ایران دانستند؛ هر چند در پشت این الفاظ رقابت‌های امپریالیستی نهفته بود، زیرا امریکایی‌ها بلافاصله خاطرنشان کردند بریتانیا با این قرارداد، کلیه منابع نفتی ایران را به روی امریکاییان بسته است.

لرد ادوین مونتگ و وزیر امور هندوستان یکی از مخالفین پا بر جای قرارداد بود. او برای تحکیم نفوذ انگلستان در ایران طرح دیگری در ذهن داشت، می‌کفت انگلستان باید به این شیوه خود را درگیر مسائل ایران کند بلکه باید به دعوت خود ایرانیان زمام امور کشور را به دست گیرد. او نظریه دیگری هم طرح کرد: باید متظر ماند تا کنفرانس صلح ورسای قیومیت بر ایران را به انگلستان واگذار کند. کرزن تردید داشت که کنفرانس صلح به این معادله تن در دهد. اختلاف دیگر این بود که مونتگ معتقد بود «مسئله ایران» باید به حکومت هند بریتانیا محول شود. مسئله روشن بود: مونتگ به عنوان وزیر امور هندوستان با وزیر خارجه در آویخت تا حوزه اقتدار وزارت تحت مشولیت خود را بسط و گسترش دهد. البته مقداری اختلافات شخصی بین دو رجل سیاسی هم در بین بود؛ اختلافی که به طور سنتی بین دستگاه رسمی دیپلماسی بریتانیا یعنی وزارت امور خارجه انگلستان و وزارت امور هندوستان وجود داشت.

علت اصلی مخالفت‌های خود بریتانیایی‌ها با قرارداد ۱۹۱۹ چه بود؟ در این زمینه هارولد نیکولسون و سر رونالد شی زندگینامه نویسان رسمی لرد کرزن دیدگاه‌های مشابهی ابراز کرده‌اند که ماهیت مخالفت‌ها را نشان می‌دهد. اینان صریحاً نوشتند که قرارداد غیر از وام دو میلیون پوندی، هزینه‌های دیگری هم بر دولت انگلستان تحمیل می‌کرد. به روایت آنها بریتانیا اگر می‌خواست با سرمایه خود، ایران را در مدار منافع خویش نگهدارد، باید سالی سی میلیون پوند خرج می‌کرد. این هزینه مشتمل بود بر نگهداری نیروهای نظامی در شمال و جنوب ایران، کمک‌های نقدی و غیر نقدی و نیز هزینه‌های گوناگون دیگر. حکومت هند انگلیس بیم داشت این هزینه‌ها یا بخشی از آن به گردن او بیفتد. طبیعت قرارداد هم همین را نشان می‌داد، زیرا مقرر شده بود پنجاه درصد وام مورد نظر را این حکومت تقبل نماید. بدیهی است چلمسفورد با این موضوع هم مخالفت داشت، چه رسد به اینکه هزینه‌های دیگری را به گردن گیرد. در خود انگلستان هم این طرح بازتاب نامطلوبی داشت. وزارت خزانه‌داری از نرخ یکاری در انگلستان مقارن با سال کودتا، سخن به میان می‌آورد و اینکه تعداد بیکاران به دو میلیون تن رسیده است. کاینه جنگی لوید جرج حتی نتوانسته بود بخشی از تعهدات داخلی خود را در برابر شهروندان انگلیسی انجام دهد. در این زمان کارشناسان اقتصادی و مخالفین سیاست‌های کرزن در ایران پیش‌بینی می‌کردند دولت بریتانیا برای جبران عقب‌ماندگی خود در اجرای طرح‌های اقتصادی باید سالانه ده‌ها میلیون پوند صرفه‌جویی کند. حتی پیشنهاد می‌شد وزارت‌خانه‌های متصدی مسائل نظامی در یک وزارت‌خانه ادغام شوند تا به این شکل حداقل چهار و نیم میلیون پوند در سال صرفه‌جویی اقتصادی شود. می‌گفتند عراق که اینک زیر سیطره تمام عبار بریتانیا قرار داشت، سالانه حدود سی و پنج میلیون پوند هزینه به دولت

انگلیس تحمیل می‌کند، در این شرایط چگونه می‌توان تعهداتی مثل قرارداد ۱۹۱۹ را انجام داد؟ سناریوی بریتانیایی‌های مخالف قرارداد این بود که هم در ایران و هم در عراق دو دولت دست‌نشانده استقرار یابند تا بدون تحمیل کوچک‌ترین هزینه نظامی و پرسنلی بر دولت بریتانیا در مدار این کشور قرار گیرند، به این شکل بود که ابتدا دولت دست‌نشانده عراق را به پادشاهی ملک فیصل از فرزندان شریف مکه مستقر کردند و آنگاه نوبت به ایران رسید که با کودتای سوم اسفند زمینه‌های این حکومت را فراهم آورند و بالاخره رضا خان را به اریکه سلطنت برکشیدند. این نکته‌ای است که به صراحت در برخی کتاب‌های خاطرات آمده است. به طور مثال حسن اعظم قدسی صریحاً نوشته است حکومت هند و نایب‌السلطنه آن، خواسته است در ایران حکومتی روی کار آید که اولاً نظم و ثبات را برقرار سازد، در معاہدة نفت تجدید نظر کند، تمرکز قوای نظامی و سیاسی را انجام دهد، نفوذ روحانیان را در جامعه ضعیف نماید و کار را به دست «مردان جوان فرومایه بی‌ایمان و تعصب» بسپارد.<sup>۱</sup>

در آن زمان کرزن خواستار حفظ دائم نفوذ بریتانیا بر ایران بود و این سیاست بعد از جنگ او را رقم می‌زد. وزارت جنگ هم خواستار این بود که ایران به شدیدترین نحو ممکن کترول شود، در این بین تفاوتی ظریف بین سیاست‌های لرد مونتاج و کرزن بروز کرد. او هم با تسلط بی‌چون و چرای بریتانیا بر ایران موافق بود، اما رویکرد کرزن را مثبت ارزیابی نمی‌کرد. تفاوت در این بود که مونتاج مخالف کترول مستقیم ایران بود، او ترجیح می‌داد در ایران دولتی استقرار یابد که به خودی خود حافظ منافع بریتانیا در این منطقه حساس خاورمیانه باشد، او به درستی اتخاذ سیاست‌های کهنه شده امپریالیستی را در پایان دهه دوم قرن بیست مناسب ارزیابی نمی‌کرد. به‌واقع همان اختلافی که بر سر قرارداد ۱۹۰۷ بروز کرده بود، اینک در قالبی دیگر خود را به نمایش می‌گذاشت. با این وصف این کرزن بود که برنده نهایی شد. او از طریق کمیته شرق با روش دیکتاتور مبانه خود طرح خویش را که نوعی قیمومیت بر ایران بود، به زور به دیگران تحمیل کرد و از آن به بعد دکترین او سیاست نگاه به ایران و وزارت خارجه را ترسیم نمود.

با این وصف در کمیته شرق آشوبی به پاشد. ژنرال مک دوناگ، نماینده وزارت جنگ از طرح کرزن برای تسلط تمام عیار بر ایران به هر نحو ممکن حمایت کرد، او گفت باید از نظر مالی و نظامی بر این کشور تسلط یافت. همیلتون گرانت، وزیر امور خارجه حکومت هند انگلیس توضیح داد که بریتانیا نباید در آن شرایط بعد از جنگ تعهدات مالی و نظامی روزافزونی در خاورمیانه برای خود تعریف کند. او شکل گیری ناسیونالیسم در مناطق خاورمیانه را به رخ دیگران کشید و از احساسات مسلمانان هندی برای تجدید خلافت سخن به میان آورد. او بر این باور بود که به جای سیاست «مشت آهنین» کرزن، سیاست پیشبرد

۱. حسن اعظم قدسی: *خاطرات من*، ج. ۲، (تهران، ابوریحان، ۱۳۴۹)، ص ۱۵.

۲. در مورد اختلاف نظر مقامات بریتانیایی بر سر قرارداد ۱۹۰۷ نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۴۸۰ به بعد.

اهداف بریتانیا از طبقه «دستکش محملین» ترویج گردد. مونتاج بر این باور بود که باید به احترام مسلمانان هندوستان، با ترکهای عثمانی به خوبی رفتار شود.<sup>۱</sup>

این عقیده منحصر به مونتاج نبود، لرد لامینگتون که بر خلاف او صهیونیست متعصبی به شمار می‌آمد همین دیدگاه را به نوعی دیگر سرلوخه کار خود قرار داده بود. او حتی خیلی پیش‌تر از موضوع قرارداد ۱۹۱۹، در مکتوبی به تاریخ ۱۲ ژانویه ۱۹۱۲، چند روزی بعد از حمله روسیه به ایران و شکل‌گیری آن فجایع دردنک؛ خطاب به مجلس لردها نوشت اینک آلمانی‌ها با شادی مشکلاتی را که برای بریتانیا فراهم آورده‌اند نظاره می‌کنند، «مسلمان‌های عالم خیره با کمال وحشت به خیالات ما متوجه هستند، خیالات ما برای حفظ معاهده انگلیس و روس تیره شد، اگر دولت ایران استقلال خود را طوری نگاه بدارد که عایقی ماین دو مملکت گردد به مراتب بهتر از این است که به مخاطرات افتاده و دولت روس در طهران اقتداری پیدا نماید». اینک وضعیت بریتانیا در ایران بهتر از هر زمانی در تاریخ روابط دوجانبه کشور ارزیابی می‌شد. روسیه از صحنه رقابت با بریتانیا خارج شده بود، با این وصف سیاست دستکش محملین و پیشبرد اهداف در لفاههای از شعارهای بشردوستانه بهتر می‌توانست مفید فایده واقع شود؛ به ویژه زمانی که روس‌های انقلابی قلوب را مسخر کرده بودند، باید این سیاست بیش از پیش در دستورکار قرار می‌گرفت.

از آن طرف شاید مونتاج تصور می‌کرد با دست اندازی روس‌ها به بالکان و چشم انداز افق پیش روی که دست یابی روس‌ها به تنگه داردانل بود، وضعیت بریتانیا روز به روز بدتر می‌شود. دست اندازی روسیه به شمال ایران هم به همین دلیل مورد مخالفت این تیم از هیئت حاکمه انگلیس واقع می‌شد. به‌واقع دست اندازی‌های روسیه در شمال ایران تهدیدی علیه عثمانی هم به شمار می‌رفت، کما اینکه تحرکات روسیه در کشورهای بالکان بر ضد عثمانی، که بالاخره منجر به بروز جنگ اول جهانی شد؛ حوادث متظر را قریب الوقوع ساخت.<sup>۲</sup> هارولد نیکلسون زندگینامه نویس کرزن بر این باور است که ادوین مونتاج روانشناسی شرقی‌ها را که همانا تسلیم شدن به امر واقع است درک نمی‌کرد، وی مونتاج را متهم می‌کرد که سرشت پان اسلامیسم رایج در عثمانی را نمی‌فهمید<sup>۳</sup>، به عبارت بهتر مونتاج نمی‌دانست که نباید این احساسات را به چیزی گرفت، بلکه باید در برابر این گرایش‌ها بی‌تفاوتنی پیشه کرد، باید کار خود را انجام داد و آنگاه شرقی‌های تسلیم طلب به‌واقعیت تن می‌دهند. این مطالب که از قلم نیکلسون تراوosh کرده، به‌واقع می‌بین دیدگاه‌های لرد کرزن است. زندگینامه نویس رسمی کرزن، با این واژه‌ها مونتاج را تحقیر و کرزن را تمجید کرده است.

در ارتباط با مسئله عثمانی، مونتاج و دوستانش به لوید جرج فشار وارد آورده‌اند تا از بر هم

1. Curzon: The Last Phase, p93.

2. آفتاب، ش. ۲، یکشنبه غرہ صفر المظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «مکتوب لرد لامینگتون».

۳. حیات یحیی، ج. ۲، صص ۲۶۹-۲۷۰.

4. Curzon: The Last Phase, p99.

زدن دستگاه خلافت دست بردارد. کرزن می‌گفت خلافت عثمانی امری است تصنیعی، به دید او با اندیشه پان اسلامیسم باید از راه شکست دادن ترکیه وارد چالش شد و نه با «تسلیم بسی مورد به فشار مسلمانان». به عبارت بهتر کرزن بر این باور بود که باید در برابر جنبش احیای خلافت که در عثمانی رواج داشت، قدرت بریتانیا را نشان داد. کرزن بر این باور بود که همه مراحل اعمال سیاسی را باید از طریق زور پیش برد، اما نرمش را برای جایی نگه داشت که سیاست مشریع نیست. کرزن و تیم همراهش برای پیشبرد اهداف خود به منظور خاتمه بخشیدن همیشگی به تشکیلات خلافت، از سیاست شناخته شده تفرقه بینداز و حکومت کن استفاده کردند. آنها توانستند با وعده‌هایی شریف مکه را برشد خلافت عثمانی تحریک کنند؛ به او قول دادند کلیه سرزمینهای عربی را به وی خواهند داد تا بک سلطنت تشکیل دهد. مصریان و بسیاری دیگر از کشورهای مسلمان تحت استعمار بریتانیا، عملأ نظاره‌گر فروپاشی دستگاه خلافت بودند و هیچ واکنشی هم نشان ندادند. مهم‌تر اینکه عده‌ای از مسلمانان هندوستان و فلسطین علیه ترک‌ها جنگیدند. دفاع مونتاج از مسلمانان هم البته امری بود ساختگی. او سیاستی موازی با سیاست کرزن در پیش گرفته بود که در غایت خود مثل رجال محافظه کار، منافع هند انگلیس را مد نظر قرار می‌داد، اما موضع او به منزله سوپاپ اطمینان دستگاه دیپلماسی بریتانیا بود. اگر سیاست کرزن به شکست می‌انجامید، مونتاج وارد صحنه می‌شد؛ نتیجه به هر حال یکی بود: حفظ منافع امپراتوری بریتانیا در قلمرو رو به اضمحلال عثمانی و حکومت هند.

هم کرزن و هم مونتاج به حفظ هند بها می‌دادند، اما تفاوت در روش بود: یکی می‌گفت باید احساسات مسلمانان هندوستان را فرونشاند تا تبدیل به خطری عظیم علیه منافع امپراتوری نشود؛ و دیگری بر این باور بود که نباید به این احساسات بها داد و باید ضریبه نهایی را برجنبش پان اسلامیسم وارد کرد و اجازه نداد این جنبش دگربار سر بلند کند.<sup>1</sup> کرزن می‌گفت به هر شکل ممکن باید ترک‌ها را از اروپا بیرون کرد، باید بر قسطنطینیه سلط طافت، این درست زمانی بود که بین یونان و ترکیه در ازmir نبردی طاقت فرما در جریان بود و کرزن در این نبرد از یونانی‌ها حمایت می‌کرد. مونتاج با این سیاست مخالف بود، نیز وینستون چرچیل امیدوار بود قسطنطینیه به شکل بین المللی اداره شود و ریاست اداره‌ای که آن را می‌گرداند به امریکایی‌ها محول گردد. لرد جیمز بالفور هم می‌گفت ترکیه باید زیر نظر مشاوران خارجی اداره شود و مرزها و مناطق نفوذ این کشور نامشخص باشد. به عبارت بهتر بالفور می‌خواست با این طرح خود، زمینه‌ای برای بحران‌های ارضی و سیاسی آتی بازگذارد.<sup>2</sup>

افرادی مثل مونتاج از جنبش ملی گرایی مصطفی کمال آتاتورک حمایت می‌کردند، اما به دید کرزن این ملیت خواهی در غایت خود به نفع جنبش‌های طرفدار خلافت خاتمه خواهد

1. Curzon: The Last Phase, pp.99-100.

2. Ibid, op. Cit. P.107.

یافت. به طور قطع مونتگ می‌دانست جنبش کمالیست‌ها<sup>۱</sup> در تحلیل نهایی حرکتی است به سوی غربی شدن فرهنگ ترک‌ها و نه احیای دستگاه خلافت. به عبارت بهتر او می‌دانست مبنای این جنبش بر اصولی غیر دینی استوار است و نتیجه‌اش چیزی خواهد بود که مطلوب غرب است. کرزن بر عکس مونتگ از این حرکت وحشت می‌کرد. او تصور می‌نمود ملی گرایی ترک سر از ادعای سلطه بر یونان و صربستان در خواهد آورد؛ مناطقی که زمانی جزو امپراتوری عثمانی بودند. این تفاوت رویکرد در باب مسائل عثمانی هم از دوره جنگ و شدت یافتن جنبش کمالیست‌ها وجود داشت. در واپسین ماههای جنگ اول جهانی، تزار روسیه عزم خود را جzm کرد تا مسائل بالکان را به نفع خود حل و فصل نماید. دولت‌های بالکان با حمایت روسیه با هم متحده شدند و به دولت عثمانی حمله برdenد. جمع کثیری از طرفین کشته شدند و بخش بزرگی از خاک عثمانی به دست دولت بالکان افتاد، اینها بخش عمده مناطق اروپایی عثمانی را شامل می‌شد. محرك جنبش بالکان، روس‌ها بودند که می‌خواستند امپراتوری عثمانی را مضمحل سازند و به تنگه داردانل دسترسی پیدا کنند. اگر مخالفت انگلیسی‌ها نبود، بالکانی‌ها شهر استانبول را به تصرف خود در آورده بودند و اگر این امر صورت می‌گرفت، کار عثمانی از نظر اروپا خاتمه یافته تلقی می‌شد. اختلافات کشورهای اروپایی در مورد سرنوشت عثمانی از سویی و اختلافات درونی محافل حاکمه بریتانیا از سوی دیگر باعث شد بخشی از متصفات عثمانی در بخش اروپایی آن، همچنان محفوظ بماند.<sup>۲</sup> این موضوع علل و ریشه‌های داخلی اختلافات کاینه جنگی انگلیس را یک بار دیگر نشان می‌دهد.

اختلاف نظری مشابه در مورد نحوه اعمال نفوذ بریتانیا در ایران وجود داشت. مونتگ معتقد بود باید به نحوی «مطبوع» در ایران دخالتی محدود کرد تا حساسیت ملی گراها برانگیخته نشود. مطابق این دیدگاه باید کمک مالی محدودی در اختیار ایران قرار داده می‌شد و همان سیاست قدیمی کشور حائل ادامه می‌یافت. رابت سیسیل با این طرح مخالف بود، او می‌گفت یا باید قدرت را به دست ایرانی‌ها داد و نظاره‌گر بود که چگونه آنها می‌توانند کشور خود را اداره نمایند و آن را بیازمایند و یا اینکه بریتانیا آنها را به طور کلی تحت سلطه خود در آورد. وی راه میانه و کمک مالی محدود بدون کنترل دخل و خرج را رد کرد. سیسیل بیشتر تمایل داشت ایران را به حال خود رها کنند. از دید او منافع تجاری بریتانیا در ایران آنقدر محدود بود که نیازی به برنامه گسترده سلطه بر این کشور وجود نداشت. به دید او حفاظت از منابع نفتی جنوب هم مستلزم سلطه بر تهران نیست. مونتگ پیشنهاد کرد بریتانیا کنترل اوضاع ایران را به دست گیرد اما فقط به دعوت جامعه ملل و یا خود ایرانیان.<sup>۳</sup>

#### 1. Kemalists.

۲. حیات یجی، ج ۳، ص ۲۳۰.

۳. صباحی، صص ۲۶-۲۷، به نقل از:

در جلسه‌ای دیگر، کرزن، لرد سیسیل را مجاب کرد که به طرح او مبنی بر سلط تمام عیار بر ایران از راه سیطره مالی و نظامی موافقت کند. او هشدار داد اگر بریتانیا از ایران خارج شود، کشور یا به چنگ کمونیست‌ها خواهد افتاد، یا ترکها بر این کشور سلط می‌یابند و یا اینکه روسیه‌ای تجدید حیات یافته بر ایران مسلط خواهد شد. بالاخره نظر کرزن تصویب شد. در جلسه‌ای که این راه حل به تصویب رسید مونتاج غایب بود، به همین دلیل چند روز بعد او به مصوبه جلسه کمیته شرق اعتراض کرد. او این مصوبه را از نظر ایرانیان توهین آمیز خواند.<sup>۱</sup> کرزن از راه خاص خود مونتاج را هم مجاب ساخت اعتراض خود را پس گیرد<sup>۲</sup>، او هم همین کار را کرد. در بهمن ۱۲۹۷ مطابق با ژانویه ۱۹۱۹ کرزن به مقام وزارت امور خارجه کابینه لوید جرج دست یافت، او در عین حال ریاست کمیته شرق را نیز هم چنان عهده‌دار بود. در اوت ۱۹۱۹ مطابق با مرداد ۱۲۹۸ او موفق شد قرارداد مشهور خود را با ایران پیش ببرد و آن را به تصویب برساند. این قرارداد برای شخص کرزن پیروزی بزرگی محسوب می‌شد، به همین دلیل او متفرعنانه می‌گفت قرارداد ۱۹۱۹ را خود به تنها یی پیش برد است.<sup>۳</sup>

مونتاج به شدت با این تصمیم مخالفت کرد. او در نامه‌ای به کرزن نوشت، در جلسه‌ای که مصوبه مورد نظر انجام شده لرد بالفور حضور نداشت. شخص مونتاج هم در جلسه نبود. لرد سیسیل قبل از اینکه اظهارات سر آرتور هرتزل<sup>۴</sup> یا سر همیلتون گرانت<sup>۵</sup> را بشنود از جلسه خارج شده است. به این ترتیب کمیته شرق مانده است و رئیش لرد کرزن؛ و البته بدیهی است که رئیس با رئیس موافق باشد. او توضیح داد راه حل پیشنهادی احساسات ایرانیان را جزیحه‌دار خواهد ساخت و او به عنوان وزیر امور هندوستان حاضر نیست حتی پشیزی از هزینه تحقق این برنامه را از درآمدهای حاصله از هندوستان تأمین نماید؛ سیاستی که نه وزارت امور هندوستان با آن موافق است و نه حکومت هندوستان.<sup>۶</sup>

از نظر کرزن ایران در بین دولت‌هایی که می‌توانستند سپر بلای هند شوند، مهم‌ترین و حیاتی‌ترین و در عین حال ضعیفترین حلقه است. او بر این باور بود که تمامیت ارضی ایران باید شعار همیشگی و شعار اصلی سیاست خارجی بریتانیا باشد.<sup>۷</sup> کرزن از همان زمانی که درباره ایران مطالعه می‌کرد، به این نتیجه رسید که سیاست کمپانی هند شرقی در برابر ایران سیاستی صحیح نبوده است، او نوشت سیاست رویه دادن سرjan ملکم نخستین فرستاده کمپانی هند شرقی به دربار فتحعلی‌شاه، که بعدها توسط جانشینان او ادامه یافت؛ سیاست خوبی نبوده است.<sup>۸</sup> کرزن بر این باور بود که به جای این سیاست، باید جریان صدور سرمایه را

۱. صباحی، ص ۲۷، به نقل از:

Montague to Curzon, 6 January 1918, Curzon Papers, F112/253.

2. Curzon: The Last Phase, pp.133-134.

3. Ronaldshay, vol. 3, p.217.

4. Sir Arthur Hirtzel.

5. Sir Hamilton Grant.

6. Curzon: The Last Phase, Ibid.

۷. ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۷۲۱.

۸. همان، ص ۷۳۶.

به ایران در دستور کار قرار داد، به نظر او صدور سرمایه به ایران باعث ایجاد ثبات در کشور می‌شد؛ و نظر نهایی بریتانیا هم تأمین می‌گردید. کرزن می‌گفت اگر این امر با موفقیت انجام گیرد، خیالات خصم‌مانه همسایگان ایران برای به خطر انداختن منافع بریتانیا در هند و ایران دچار اشکال خواهد شد.<sup>۱</sup> او به صراحت می‌گفت پیروزی واقعی در ایران نه از راه گلوله و باروت، و نه با لاف و گزاف و تهدید و رشو و تطمیع؛ بلکه از راه مقاعده ساختن ایران خواهد بود به اینکه باید منافع مشترک سرلوحه کار قرار گیرد. این منافع مشترک به زعم کرزن از راه پیشرفت‌های صنعتی و اصلاحات داخلی ممکن و میسر خواهد بود.<sup>۲</sup> این سیاست کرزن، زمانی دیکته شده بود که قدرت نظامی روسیه در شمال ایران فرصت و جرأت هر حرکت نظامی در داخل ایران را از بریتانیا سلب کرده بود. به‌واقع این‌گونه نبود که کرزن می‌لی به دخالت نظامی در امور ایران نداشته باشد، او با حرفی قدرتمندی مثل روسیه که به ابزار جنگی خود متکی بود و قدرتی میلیتاریستی به شمار می‌رفت، مواجه بود. در آن زمان سیاست اقتضا می‌کرد با این قدرت از راه دیپلماتیک مواجه شد. اما همین‌که روسیه با انقلاب از گردونه تحولات ایران خارج گردید، همین کرزن به اصطلاح صلح طلب قصد آن کرد تا ایران را مثل یک کشور مستعمره به دستگاه امپراتوری بریتانیا ضمیمه نماید و برای همیشه خیال خود را راحت گرداند. او دیگر حاضر نبود نیروهای خود را از شمال و جنوب ایران خارج سازد، زیرا این بار این سیاست را مغایر اهداف بریتانیا عنوان می‌کرد، اهدافی که غایت آن سلطط بی‌چون و چرا بر دولت‌های ایران بود. دیدیم که وی هم همان سیاست سرجان ملکم یعنی پول دادن و رشو پرداختن را برای پیشبرد طرح خود عملی ساخت.

این همان کرزنی بود که به هنگام انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه در مورد تقسیم ایران فریاد خود را بلند کرد و گفت این قرارداد برای حل مسائل اروپایی بریتانیا منعقد شده و سیاست آسیایی این کشور قربانی گردیده است. در این زمان دولت لیبرال بر سر کار بود، قرارداد مذبور هم کار لیبرال‌ها بود، کرزن به عنوان یک محافظه کار که سیاست سنتی بریتانیا در قبال شرق برایش آمیزه‌ای از رسالت مذهبی و تفرعن اشرافی به شمار می‌رفت، علیه این قرارداد به پاخاست. اما خطاست اگر تصور نماییم او به ایران می‌اندیشید، درست به عکس او می‌گفت این قرارداد بر خلاف نیات دستگاه دیپلماتیک بریتانیا، به حفظ هندوستان در برابر هجوم روسیه منجر نخواهد شد، دیگر اینکه با این قرارداد هیچ تضمینی برای حفظ استقلال ایران از سوی روسیه وجود نخواهد داشت؛ سیاستی که سرلوحه دیپلماسی بریتانیا بوده است.

او بر این باور بود که قرارداد مذبور متهی به صلح در آسیا هم نخواهد شد.<sup>۳</sup>

هارولد نیکلسون زندگینامه نویس کرزن مدعی است چون در دوره بعد از جنگ و خروج روسیه از ایران، دولت بریتانیا سلطه آشکاری بر این کشور یافته بود، قرارداد ۱۹۱۹ عادلانه و

۱. همان، ص ۷۳۹.

۲. همان، ص ۷۳۹.

3. Curzon: The Last Phase, 125-126.

سخاوتمندانه بود! یعنی اینکه تازه آنها لطف کرده بودند و با توجه به سلطه خود بر کشور در غیاب رقیب، آن را به ایالتی از ایالت‌های بریتانیا مبدل نساختند. او ادعا می‌کند اگر شرایط قبل از جنگ وجود داشت، ایرانیان با هلهله و شادی از این قرارداد استقبال می‌کردند. کرزن می‌گفت با این پیمان نیازهای کهن بریتانیا را با الزامات جدیدی محقق ساخته است، او قرارداد را شاهکار بزرگ دیپلماتیک خود به حساب می‌آورد و همان‌طور که گفتیم فریاد بر می‌آورد «من به تنها‌ی آن را به انجام رسانده‌ام.»<sup>۱</sup>

## ۸ سید ضیا، کرزن و توجیه قرارداد

چند روزی بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، موج اعتراضات در ایران و انگلستان برخاست. از هر سو گفته می‌شد انگلستان با این قرارداد تمامیت ارضی ایران را زیر پا نهاده و استقلال سیاسی کشور را نقض کرده است. سروصدای اندازه ای زیاد بود که سرپرسی کاکس، ناچار شد واکنش نشان دهد. او در اوایل سپتامبر آن سال نامه‌ای به وثوق نوشت که در مطبوعات داخلی درج شد. در این نامه آمده بود برخلاف شایعات موجود، هدف انگلستان حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران است، انگلیس خواسته است به این شیوه «این دولت قدیمه که به واسطه اختلافات و جنگ داخلی در مخاطره بوده است، به حفظ استقلال خود قادر باشد و نظر به موقعیت مهم ایران منافع مشترکه دولتين در نتیجه این قرارداد بهتر محفوظ و مرعی گردد.»<sup>۲</sup>

همزمان روزنامه رعد ضمن درج سلسله مقالاتی با تشریح وضعیت ایران و مواد قرارداد، به دفاع از آن برخاست و به طور بی‌سابقه‌ای به شدت علیه مخالفین قرارداد موضع گیری کرد و بالاتر اینکه اندکی پرده‌های سیاست را بالا زد و به افشاگری علیه مخالفین قرارداد مبادرت ورزید. از جمله در یکی از شماره‌های خود نوشت دولت امریکا به هیئت ایرانی اعزامی به کنفرانس صلح پاریس کمکی نکرده و ایران را به حال خود رها ساخته است، در این فضای ایران چه باید بکند؟ معلوم است باید خود را به جایی متصل سازد تا بتواند تمامیت ارضی و استقلال خویش را محفوظ نگاه دارد.

رعد نوشت «دولت آنازوئی امریک هم چنان‌که احساسات انسان پروری و نوع دوستی را در قالب الفاظ به تمام ملل جهان اعلام نموده بود نسبت به ایران هم همین کلمات و الفاظ را استعمال می‌کرد، ولی در موقع اولتیماتوم روس و تقاضای اخراج مستر شوستر با آن‌که تمام ملت ایران یک دل و یک زبان باقی ماندن شوستر را آرزو و از تمام جهانیان استدعا[ای کمک] می‌نمودند، سیاست عالیه بین‌المللی - مصالح و منافع ملت آنازوئی - و بالاخره عقیده مؤثر و یا اسرار دیپلماسی اجازه نمی‌داد که حکومت واشنگتن حتی یک کلمه و یک قدم در مساعدت با

1. Op. Cit. Pp. 137-138.

2. رعد، سال دهم، ش ۱۲۸، ۱۴ ذی‌حجہ ۱۳۳۷، ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹، «مراسله وزیر مختار محترم لنگلیس به مقام ریاست وزرا عظام.»

آمال ملت ایران اظهاری نماید و یا اقدامی را جایز شمرد.<sup>۱</sup> رعد نوشت امریکا، فرانسه، ایتالیا و انگلیس به ایرانیان اینگونه تفهیم کردند که باید تحت قیومیت آنان درآیند. اینکه در کنفرانس صلح برای ایرانیان جایی نیست و به همین دلیل همه قدرت‌های بزرگ در برابر تقاضاهای ایران سکوت اختیار کردند. به نظر رعد علت این است که عالم به سه بخش تقسیم شده و هر کدام از کشورهای جهان از این عالم سهمی به خود اختصاص داده‌اند و ایران هم سهمیه دولت انگلستان است. به همین دلیل مقدرات امور ایران بدون ارجاع به طرف ایرانی تعیین شده بود.

رعد توضیح داد ایران در تفسیر مواد چهارده گانه ویلسون راه به خطاب پیموده است، زیرا «فکر ضعیف قادر برای تفسیر افکار اقویا نمی‌باشد.» مصری‌ها فریب مواد چهارده گانه ویلسون را خوردند و برای اعاده استقلال خود دست به طغیان زدند و «بعد از جاری شدن نهرهای خون اولین اعلامیه که در شهر قاهره منتشر گردید از جانب امریکا بود مبنی بر این‌که: ویلسون حاکمیت انگلستان را بر مصر مخالف اصول چهارده گانه خود نمی‌شمارد.» سید ضیا به حمایت مجدد از قرارداد ۱۹۱۹ بربخاست و نوشت، برای ایران هم چیزی باقی نمانده بود جز آنکه تحت قیومیت درآید و «اگر اقدامات دولت کنونی نبود و به واسطه وضعیات شرق نظر مساعدت بریتانیایی کثیر را جلب نمی‌کرد راه مفری نداشتم. حتی حق عضویت ما در مجمع اتفاق ملل مشکوک بود.» سید ضیا به «مقالات رفیق و هم قلم عزیزم مسیو ایپکیان»، راجع به مسائل خارجی اشاره کرد و نوشت می‌دانسته است عاقبت تصمیم شورای سه نفری راجع به ایران چه خواهد بود. مذاکراتی که به زیان ایران تمام شد، در حالی صورت می‌گرفت که «روسیه وجود نداشت، آلمان وجود نداشت، عثمانی محو شده بود، ایتالیا هم بسی علاقه بود. فرانسه و امریکا هم برای منافع و پادشاهی خود قطعات دنیا را فروخته و تسلیم کرده بودند.» رعد پرسید با این مناسبات بین‌المللی و با این احوال تیره گیتی، دیگر چه راه انتخابی برای ایران باقی مانده بود.<sup>۲</sup> به واقع رعد با این استدلال‌ها، تلاش داشت قرارداد ۱۹۱۹ را توجیه کند. سفارت امریکا در تهران این مطلب را تکذیب نمود و توضیح داد، متن اعلامیه صادره از سوی سفارت امریکا در تکذیب مطلب رعد، مستقیماً از سوی وزارت خارجه این کشور فرستاده شده است و به واقع نظر رسمی دولت امریکا را منعکس می‌کند. در این بیانیه وزارت خارجه ایالات متحده به وزیر مختار خود در تهران دستور داده بود مضمون روزنامه رعد را تکذیب نماید. در این بیانیه آمده بود:

«امریکا همواره علاقه خود را برای سعادت ایران به طرق بسیار اظهار و ابراز داشته نمایندگانی که از طرف دولت آناتزونی در کمیسیون صلح پاریس عضویت داشته‌اند مکرر کوشش و مجاهدت کرده‌اند سخنان نمایندگان ایران را در کنفرانس صلح مورد استماع قرار دهند. نمایندگان امریکا متعجب بودند چرا مجاهدات آنها بیش از این به تقویت و مساعدت

۱. رعد، سال دهم، ش. ۱۱۰، ۲۲ ذیقده ۱۳۷۷، ۱۹ اوت ۱۹۱۹.

۲. همان.

تلقی نمی‌شود، لکن اکنون معاہده جدید معلوم می‌دارد که به چه علت امریکایی‌ها قادر نبودند سخنان نمایندگان ایران را با صفا برسانند و نیز معلوم می‌گردد که دولت ایران در طهران با مساعی نمایندگان خود در پاریس مساعدت و تقویت کافی ننمود. دولت اتاژونی معاہده جدید ایران و انگلستان را با تعجب تلقی می‌نماید. معاہده مزبوره معلوم می‌دارد با وصف آن‌که نمایندگان ایران در پاریس علناً و موکداً طالب مساعدت و همراهی امریکا بودند، ایران از این به بعد مایل به کمک و تقویت [از جانب] امریکا نمی‌باشد.<sup>۱</sup>

رعد پاسخ داد مطلب روزنامه شماره ۱۱۰ را برای این نوشتہ تا مردم را از حقایق آگاه کند، برای اینکه آنان را از اوهام خارج سازد و به مردم توضیح دهد که با مقدرات خود بازی نکنند. سید ضیا نوشت ویلسون به نام عدالت و درست در شرایطی که جنگ زبردریایی‌ها ادامه داشت، وارد عرصه کارزار شد تا کشتار انسان‌ها را که مخالف انسانیت می‌دانست متوقف سازد: «ولی در عین حال شرکت در محاصره متحده‌نظامی اروپای مرکزی را که بالآخره منتج به قحطی و فلاکت هزاران هزار اطفال خردسال و پیران سالخورده گردید، منافی انسانیت تلقی ننمود.» امریکا حرکت آلمانی‌ها را وحشی‌گری دانست ولی اقدامات خود و دیگران را «مستلزم مقتضیات جنگی» تفسیر کرد. به همین دلیل ایران که بی‌طرف بود، نمی‌توانست نسبت به هیچ یک از قضایا بی‌علاقه باشد: «زیرا هر قضیه عواطف و احساسات طرفین را به ما فهمانده و در نتیجه معتقد می‌شدیم که کسی برای انسانیت جنگ نمی‌کند.»

رعد توضیح داد قدرت‌های بزرگ همه نفع خود را می‌خواهند و به هیچ وجه به فکر منافع کشورهای کوچکی مثل ایران نیستند. درست در این شرایط بود که ویلسون اعلامیه چهارده ماده‌ای خود را منتشر ساخته و مایه امیدواری برای برخی کشورها گردید: «متعاقب این اعلامیه تمام دنیا با یک امید و آز، با یک سادگی و نظر حقیقت خواهانه، با نیت اینکه مواعید دیبلمات‌های دنیای جدید غیر از گفتار دیبلمات‌های قدیم است و می‌توان به صداقت و درستی آنان باور نموده نیک بختی اهل عالم را پیش‌بینی نمود.»

در آن‌زمان ابراز امیدواری می‌شد که از این به بعد ملل عالم حریت و آزادی خود را به دست خواهند آورد و مقدرات خویش را به دست خود رقم خواهند زد. مسئله به قدری مشتبه شده بود که حتی آلمانی‌ها هم آن را باور کرده بودند، آنان تصور می‌کردند حتی اگر شکست هم بخورند مطابق مواد اعلامیه چهارده ماده‌ای با آنان به عدالت رفتار خواهد شد. این موضوع بود که باعث استمرار جنگ و مداومت آلمان در تشدید ستیز علیه متفقین بود، «و اگر این عقیده را نداشتند شاید زودتر دست از سفاکی و کشتار نوع بشر کشیده طریق صلح و مسامحت را پیش می‌گرفتند.» آلمان بالاخره تقاضای صلح کرد و خواستار اجرای مواد بیانیه ویلسون شد. در این زمان بود که معلوم شد جهانیان در این زمینه تا چه اندازه راه خطای پیموده‌اند. در مقام عمل واشنگتن شرایط بسیار سختی برای صلح به آلمان پیشنهاد داد، «در این تکلیف بر فرانسه

۱. رعد، سال دهم، ش ۱۲۹، ۱۵ ذی‌حجه الحرام ۱۳۷۷، سنبله، «حقیقت چیست؟ و حقیقت گو کیست؟»

و انگلستان هیچ ایراد و اعتراض وارد نیست، زیرا فرانسه مورد حمله آلمان گشته و با باری انگلستان مدت پنجسال فدایکارانه برای عقب راندن خصم و حفظ مأوى و مسکن خود و جبران تلفات جانی و مالی و بالاخره تأمین آتیه خود، ناگزیر از تحمیل این شرایط بود.»

اما امریکا خود نخستین کشوری بود که مواد بیانیه ویلسون را زیر پا نهاد، کار به جایی کشید که هزاران سرباز امریکایی سواحل رن را به اشغال خود درآوردن. بعد از جنگ کنفرانس صلح تشکیل شد و عالم متظر برقراری صلح بر اساس مواد بیانیه ویلسون شد. اما مردم «بالاخره فهمیدند که مواد چهارده گانه را بد تعبیر کرده و دیپلمات‌های دنیای جدید متخلق به اخلاق دیپلمات‌های قدیم گردیده‌اند.» ملل استمدیله بعد از جنگ شروع به جوش و خروش کردند تا حق تعیین سرنوشت خود را به دست آورند و متظر بودند شخص ویلسون از آنان حمایت کند. در قفقاز حکومت‌های مستقل تشکیل شد، در مصر و هندوستان انقلاب بروز کرد، اهالی ایرلند به حرکت در آمدند، «اهالی بدبخت کوره<sup>۱</sup> خود را تکان داده و پس از دادن چندین هزار نفر تلفات و به محبس افکنده شدن چندین هزار جوان منور الفکر، دریافتند که مواد چهارده گانه را تفهمیده‌اند و در تفسیر آن راه خطای پیموده بودند و بالاخره قشون ژاپونی را بگانه وسیله شناختند که تعیین‌کننده مقدرات آنان بود.»

خلاصه اینکه به هیچ یک از ناله‌های ملل جوابی داده نشد، مستعمرات آلمان بدون مراجعه به ملل بومی تقسیم شدند و به این شکل نشان دادند که حق تعیین سرنوشت آن چیزی نیست که آنها گمان کرده‌اند. با ملل تحت رقت به بی اعتمایی رفتار شد، بخشی از چین را به ژاپن واگذار کردند، ایرلندی‌ها را وادر به سکوت نمودند، نمایندگان حکومت باکو را نذیر فتند و خلاصه «چه‌ها که نکردند.» از آن بالاتر وقتی در مصر و هند انقلاب روی داد، سفارت امریکا در مصر بیانیه داد و خطاب به مردم گفت که یهوده سینه‌های خود را سپر قرار ندهند، زیرا امریکا سلطان انگلستان را بر مصر مغایر اصول چهارده گانه ویلسون نمی‌داند. با آزادی مهاجرت و به خصوص اسکان در امریکا مخالفت شد، «منافع عالیه امریکا زندگانی و آزادی نوع بشر را محدود نمود و کره ارض برای سکونت اولاد آدم شکل دیگری به خود گرفت.» خلاصه اینکه معلوم شد اعلامیه چهارده ماده‌ای برای احراق حقوق ملل منتشر شده و به همین جهت یأس و بہت جای امیدواری را گرفت: «در این یأس سهم و نصیب ما بیش از دیگران بود. زیرا با مناسبات تیره‌ای که سابقاً بین ما و انگلستان بود، بدون تدارک زمینه‌هایی انتظار مساعدت از وی بی مورد بود.»<sup>۲</sup> به این شکل سید ضیا به دفاع از مضمون قرارداد ۱۹۱۹ پرداخت و سیاست امریکا را در محکوم ساختن این قرارداد، مورد نقد قرار داد. از آن سوی شخص لرد کرزن در مجلس ضیافتی که به افتخار وزیر خارجه ایران ترتیب داده بود، تلاش کرد این قرارداد را توجیه کند و افکار عمومی را که در انگلستان به شدت ملتهب شده بود، فرونشاند.

۱. کذا: کره.

۲. همان.

لرد کرزن در این مجلس در میان کفازدهای متند حضار، نصرت الدوله را «یکسی از دوستان حقیقی و وفادار بریتانیای کبیر» عنوان کرد. کرزن هم چنین او را یکسی از «شاخص‌ترین سیاسیون مملکت خویش» و «یکسی از علاوه‌مندان به قراردادی» دانست «که اخیراً مابین دولت وی و دولت ما منعقد گشته». کرزن توضیح داد وزیر خارجه به لندن مسافت کرده است تا مقدمات مسافرت احمد شاه را فراهم کند و گفت آنان هم مشتاقانه منتظر ورود شاه ایران هستند. کرزن به قرارداد ۱۹۱۹ اشاره کرد که اخیراً بین دولتين انگلستان و ایران منعقد شده است و گفت قرارداد مذبور «نه صورتاً بلکه معناً چیز تازه‌ای نیست و در ظرف صد و بیست سال اخیر جریان داشته، شروع آن از زمانی است که اولین ایلچی و نماینده انگلیس به سواحل ایران مأمور گشت». کرزن به روابط ایران با روسیه، امریکا، فرانسه و بلژیک اشاره کرد و سپس گفت «به نظر من رشته‌هایی که مملکت ما را با مملکت میهمان مА متخد ساخته است از سایرین محکم‌تر و نزدیک‌تر بوده است، متجاوز از یک قرن است که نفوذ انگلستان در خلیج فارس بر سایر نفوذها غلبه و تفوق داشته.»

کرزن گفت در آغاز جنگ، ایران مرکز عملیات آلمان‌ها بود، آنها به هرجا پای گذاشتند دیسیه و فتنه‌ای به راه انداختند، ترک‌ها در نخستین مراحل جنگ، از سرحدات عبور کردند و جنگ را به ایران کشانیدند. دیگر این‌که «وضعیات داخلی مملکت غیر آرام و بعضی اوقات هرج‌ومرج کامل حکم‌فرما بود، اخیراً عملیات بالشویکی در سمت شمال ایران جریان داشته و هنوز هم نظم و آرامش آن مملکت از مخاطره بالشویزم رهایی نیافته.» با این وصف «این‌که ایران از تهاجم بالشویک‌ها فارغ، اراضی وی از تخطیات مصون و حیات ملی وی محفوظ مانده، علت عده آن حضور قوای انگلیس در آن مملکت و موقفیت پیشرفت ما در بین النهرين می‌باشد.» این اظهارات در میان شور و هلهله و کف زدهای متند حضار بیان شد.

او ادامه داد در عین حال نجات شمال غربی ایران با کمک روسیه، البته روسیه تزاری، ممکن شده است، سپس ابراز امیدواری کرد، ایران از خطر بالشویزم نجات یابد. کرزن گفت وقتی جنگ تمام شد، معلوم گشت ایران برای محفوظ نگاه داشتن خود، برای ترقیات داخلی و استقرار نظام و امنیت خویش، باید وسائل جدیدی فراهم سازد. به قول او موافقت‌های قبل از جنگ دیگر از بین رفته بود، «و من هرگز طرفدار جدی قرارداد انگلستان و روس نبودم... بلکه بر عکس همه وقت این قرارداد را شدیداً در پارلمان و سایر نقاط تنقید می‌کرم.» کرزن ادامه داد با این وصف بر این باور است که قرارداد ۱۹۰۷ با حسن‌نیت منعقد گشت، لیکن باعث بروز خشم در بین ایرانیان شد. کرزن تازه بعد از حدود دو سال که از اعلام الغای قرارداد ۱۹۰۷ توسط روسیه بعد از انقلاب می‌گذشت، گفت: «من اکنون معاهدہ مذبور را مرده تصوّر می‌نمایم... و فقط نظر بر این که مدت‌هاست در روسیه دولتی وجود نداشته که ما با وی دارای مناسباتی باشیم نتوانسته‌ایم راجع به الغای این معاهدہ مذکرات به عمل آوریم، اما بر حسب عقیله من که تصوّر می‌کنم عقیده روس‌ها نیز با آن موافق باشد و در حقیقت چنان‌که از زبان خود می‌گوییم از طرف آنها نیز می‌توانم اظهار نمایم معاهدہ مذبور را می‌توان به کلی محو شده

پنداشت و در هر حال و هیچ گاه تصور نمی‌کنم که نظایر آن از طرف دولت انگلستان تجدید گردد.<sup>۱</sup>

کرزن گفت یک سال و سه ماه قبل رئیس‌الوزرای کنونی ایران یعنی وثوق قدرت را به دست گرفت که یکی از اعضای دولت او همین میهمان اوست: «اندکی بعد ما سر پرسی کاکس را که سال‌های متعددی در خلیج فارس اقام‌داشته و دارای نفوذ فوق العاده بوده است به سمت نماینده‌گی<sup>۱</sup> خود به ایران اعزام داشتیم، معزی‌الیه به طهران رفت و به زودی روابط دولستانه برقرار نموده ملاحظه نمود تمایلاتی برای انعقاد یک قرارداد جدیدی مایین دولتين ایران و انگلستان موجود است بدین مقصود با ایران داخل مذاکره شدند.» کرزن خود را دولت صمیمی ایران دانست و گفت «طرفدار علنی ملت ایران» بوده است: «ایران را مملکتی می‌دانم که دارای تاریخ بزرگ و گذشته جالب توجهی بوده و یکی از چند دولت اسلامی است که باقی مانده که نه تنها منافع حیاتی ما بلکه منافع آسیا قوت و اقتدار وی را ایجاد می‌نماید... با این حال آیا طبیعی نبود که ایران با آرزوی استقرار و ثبات موقعیت آتیه خویش به ما مراجعه نماید؟»

کرزن توضیح داد قرارداد در شرایطی منعقد گردید که امپراتوری روسیه «موقتاً» از بین رفته بود، عثمانی هم در حال اضمحلال بود، در این شرایط «بریتانیای کبیر همسایه بزرگ و قوی منحصر به فردی بود که می‌توانست از وی استمداد جوید؛ از سمت مشرق صدھا میل با ایران هم سرحد هستیم و یک قرن در خلیج فارس قوای تأمینیه داشته‌ایم، از سمت غرب هم اکنون در بین النهرين با وی همسایه خواهیم بود.» کرزن ادامه داد در ازای هر لیره‌ای که هر دولت خارجی در ایران خرج کرده، دولت انگلستان اقلاده هزار لیره خرج نموده، پس «واضح است که منافع ما وجود یک ایران سعادتمند مقرون به صلح و آرامشی ایجاد می‌نماید.» کرزن مراجعة دولت ایران به انگلستان را طبیعی دانست، به همین دلیل نخستین و مبرم‌ترین نیاز ایران جلوگیری از تهاجم خارجی و استقرار نظام و ثبات و آرامش است و از این روی دولت مقدمندی که بتواند این مهم را برآورده سازد، در اولویت قرار دارد. وی گفت: «من همه وقت طرفدار این عقیده بوده‌ام که ایران باید از خود دارای قوای متعدد الشکل واحدی باشد و قوای مختلفه نظامی و غیر نظامی دیگر که رقابت بین‌المللی؛ نه مصالح مملکتی عامل رشد و نمو آنها بوده از میان برود.»

دومین نیاز ایران ادارات منظم داخلی است و برای این منظور به مستشاران مجرب نیازمند است. سومین معضل سامان دادن به مالیه ایران است. اگر این مهم صورت گیرد عایدات داخلی افزوده خواهد شد و منابع داخلی باعث تمول و سعادت این کشور خواهد گردید. چهارمین موضوع بحث حمل و نقل است که ضرورت دارد «به جای آنکه وزارت خارجه‌های ممالک اروپا در این خصوص مذاکرات به عمل آورند مناسب است وزارت خانه‌های خارجه طهران و

۱. کذا: نماینده‌گی.

لندن در این خصوص گفتگو نمایند». تزیید منابع ایران، ترقی و توسعه تجارت و نظایر این مباحث از دیگر موضوعاتی است که اگر ایران قرین صلح و آسایش باشد، رونق خواهد یافت و برای این کشور میدان بزرگی جهت تجارت ایجاد خواهد شد. به دید کرزن اینها همه مقدمه انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بود. کرزن گفت: «با تکرار تعهدات سابقه خود برای محترم شمردن استقلال و تمامیت ایران به موکدترین طرزی انعقاد قرارداد را شروع کردیم. من شخصاً کلمات راجعه به این مسئله را به قطعی‌ترین ییانی در قرارداد ذکر کردم زیرا می‌خواستم در این خصوص هیچ‌گونه شک و شباهه باقی نباشد. می‌توانیم با افتخار و مسرت این مسئله را خاطرنشان نمائیم که اگر چه در ظرف قرن گذشته پاره‌ای اوقات با ایران در حالت جنگ بوده‌ایم، لکن همه وقت تمامیت ارضی وی را محترم شمرده و هیچ‌گاه یک ذرع از خاک وی را تصرف نکرده‌ایم[!]» وی توضیح داد منافع انگلستان و ایران ایجاب می‌نماید که استقلال این کشور حفظ شود: «ما نمی‌خواهیم که ایران فقط در سرحدات هندوستان مایین ما و دشمنان ما حاصل باشد، بلکه می‌خواهیم ایران شالوده و بنیان صلح دنیا واقع گردد.» کرزن به مسئله کنفرانس صلح پاریس اشاره کرد و اینکه انگلستان در کنفرانس صلح کفالت ایران را قبول نکرده است و حتی اگر این مسئله را هم پیشنهاد می‌نمودند، باز هم انگلستان قبول نمی‌کرد:

«من حتی برای یک لحظه باور نمی‌کنم که شما اهالی انگلستان چنین درخواستی می‌کردید.» او ادامه داد با این وصف می‌داند مخالفت‌هایی علیه قرارداد وجود دارد، می‌داند عده‌ای فکر می‌کنند انگلستان با این قرارداد به نوعی ایران را تحت الحمایه خود قرار می‌دهد: «تحت الحمایه قرار دادن یک مملکت به نظر من عبارت است از اینکه یک طرف مستولیت انحصاری را عهده‌دار گردد و حقوق استقلال یا حاکمیت طرف دیگر محدود شود، لکن هیچ آثار و علاتمی از این مسئله در قرارداد وجود ندارد.» انگلستان به این دلیل با اندیشه تحت الحمایه بودن ایران مخالفت می‌کرد که این موضوع بار مالی فراوانی بر دولت بریتانیا تحمل می‌نمود. اگر این قضیه محقق می‌شد انگلستان باید به قدری کمک‌های مالی را ادامه می‌داد که در درازمدت برای بودجه این کشور غیر قابل تحمل می‌شد، پس به نظر او با اندیشه تحت الحمایه کردن ایران کسی موافق نبوده است. کرزن گفت قرارداد را بعد از نهایی شدن به مجمع اتفاق ملل ارسال خواهد کرد، انگلستان تمامیت ارضی و استقلال ایران را محترم می‌شمارد و به هیچ وجه در صدد آن نیست ایران را به هند مربوط کند و یک حکومت دست‌نشانده انگلیسی در آن روی کار آورد، بلکه هدف کمک به ایران از نظر مستشاران است تا این کشور بتواند به موجودیت خود ادامه دهد.

کرزن گفت قرارداد شامل دو ضمیمه است: اولاً پیگیری دعاوی ایران برای جبران خسارات مادی جنگ «که از طرف متخاصلین دیگر به وی وارد آمده است»، و ثانیاً اصلاح سرحدات ایران در نقاطی که مورد توافق دولتين است. از این مهم‌تر «هر گاه نمایندگان ایران در پاریس مایل باشند که دعاوی فوق را در کنفرانس پاریس مطرح نمایند با نهایت شعف با آنها مساعدت خواهیم کرد.» وی خاطرنشان ساخت قرارداد فقط از حیث منافع دو جانبه ایران و

انگلیس حائز اهمیت نیست بلکه «هر گاه در مقام پیشگویی اوضاع آتیه و حوالشی که در استقبال به وقوع خواهد پیوست برآیم، به نظر من در این عصر انقلاب و هرج و مر ج هیچ چیز محقق تر از این نیست که آسیا انقلابات و حوادث غیرمنتظره در پیش دارد.» کرزن ابراز تردید کرد که آیا جنگ توائسته است صلح و آرامش را در اروپا به ارمغان آورده یا خیر، اما در یک نکته تردیدی ندارد و آن این که دو امپراتوری بزرگ عثمانی و روسیه مضمحل شده‌اند، مثله دیگر «ظهور بالشویزم در ظرف چند ماه اخیر» است. این مثله «عناصر آشوب طلب جدیدی را پدیدار نموده و باستی مطمئن باشیم و یقین کنیم تا زمانی که این گروه دارای قدرت و حیات هستند، تبلیغات وسیعه در قطعات مختلفه آسیا به عمل خواهند آورد. بدین جهت شاید ما بعد از مخاطرات جنگ با خطرهای بزرگ‌تری در آتیه مواجه باشیم.»

اگر این پیشگویی درست باشد، هیچ چیز بدتر از این نیست که در قلب خاورمیانه «یک مملکتی باشد که به سبب فرسودگی، مرکز فساد و آشیانه هرج و مر ج گردد.» به نظر کرزن اگر در ایران ضعف و سنتی مشاهده شود، «تمام آسیا متلاشی خواهد شد.» او در خاتمه سخنرانی خود بار دیگر بر حفظ استقلال ایران تأکید کرد و آن را شرط لازم اجرای قرارداد دانست، باز هم گفت قرارداد به ایران تحمیل نشده است و طرفین با آزادی و اختیار آن را امضا نموده‌اند. نصرت‌الدوله هم از یک قرن مناسبات دو کشور سخن به میان آورد، این‌که بریتانیا به ایران مساعدت کرده تا به ترقی و آزادی و سعادت نایل آید و در این زمینه «ثبتات قدم و استقاماتی» درخور توجه نشان داده است. نصرت‌الدوله ادامه داد با این وصف هیچ‌گاه شرایط برای بسط روابط مساعد نبوده و اینک با تغییر اوضاع جهانی و رفع موانع، یعنی خروج روسیه از صحنه، این حقیقت روشن شده که «فقط اشتراک منافع قادر است دوستی ذات‌البین را به طرز محکمتری مستقر دارد و اساس مودت تزلزل ناپذیر این است که طرفین حقوق یکدیگر را محترم شمارند.» نصرت‌الدوله خاطرنشان ساخت رقابت‌های بین‌المللی و جزر و مد جنگ باعث شد بی‌طرفی ایران زیر پا نهاده شود، قدرت‌های بزرگ «بلاد ایران را مورد تاخت و تاز قساوت کارانه خود قرار داده یغما و غارت، قحط و غلام، امراض مسریه همگی یک مرتبه بر مملکت ما هجوم نمودند.» این شرایط باعث شد ایران بالاخره قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ را امضا نماید، قراردادی که با تضمین استقلال ایران منعقد شده است. در خاتمه او گفت با توضیحات کرزن دیگر نیازی به مباحث اضافی نیست، به محض انعقاد جلسه مجمع انفاق ملل قرارداد را به آنجا خواهند فرستاد و نمایندگان ایران در کنفرانس صلح پاریس دعاوی حقه ایران را بیان خواهند داشت.<sup>۱</sup>

تمام این استدلال‌ها بی‌فائده بود، به واقع کلیه عوامل دست به دست هم دادند و باعث شدن قرارداد همان‌طور که حکومت هند پیش‌بینی کرده بود اصلًا به اجرا در نیاید و آنگاه نوبت حکومت هند بود که با تمهید یک کودتا بخت خود را بیازماید. کرزن می‌خواست با این

۱. رعد، سال دهم، ش ۱۴۲، یکشنبه ۲ محرم الحرام ۱۳۲۸، ۵ میزان ۱۲۹۸، «نطق لرد کرزن.»

قرارداد از تعهدات بریتانیا نسبت به ایران بکاهد، اما مسئله این بود که کاستن از تعهدات و اجرای قرارداد مستلزم ثبات بود، ثبات هم با نیروی نظامی تأمین می شد؛ ایران هم نیروی نظامی قابلی نداشت، پس تا هنگام تأمین ثبات اجرای قرارداد تعیق به محال بود. نکته دیگر این بود که به دلیل دخالت های انگلستان در حوادث قفقاز و آسیای مرکزی، دولت جدید روسیه علیه قرارداد ۱۹۱۹ شدیداً واکنش نشان داد. نخستین این واکنش ها اعزام نیروی نظامی به ایران بود و در کار آن نمایندگان سیاسی هم اعزام شدند که وثوق حاضر به گفتگو با آنها نگردید. با این وضع باید نیروهای انگلیسی در ایران باقی می ماندند. امری که حکومت هند از آن ابراز نگرانی می کرد.

#### ۹. مخالفین ایرانی قرارداد

تقریباً چند روزی بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، موج اعتراضات در ایران و انگلستان برخاست. از هر سو گفته می شد انگلستان با این قرارداد تمامیت ارضی ایران را زیر پا نهاده و استقلال سیاسی کشور را نقض کرده است. وثوق در واکنش به این مخالفت ها، دوازده تن از رجال خوشنام را دعوت کرد تا در منزل ییلاقی اش واقع در سليمانیه به ملاقاتش روند. در این جلسه وثوق «با آنها موضوع را به میان نهاده مجبور بودن خود را در مقابل پیشامدها در عقد این قرارداد بیان می نماید، اما حاضرین خود را در مقابل کار تمام شده تصور می کنند و به هر ملاحظه که داشته اند کسی صحبتی که صریح در مخالفت باشد نمی دارد، اما همه نارضایی و نگرانی خویش را به واسطه گفته های مختصر و یا سکوت های مطول حالی نموده مجلس بی نتیجه به هم می خورد».<sup>۱</sup> این «سکوت های مطول»، مقدمه طوفانی بود که در افق مسائل سیاسی ایران دیده می شد.

محور اصلی مخالفت با قرارداد سید حسن مدرس بود، اما یکی دیگر از محورهای مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ یک گروه پنج نفره بود: میرزا صادق مستشارالدوله تبریزی، میرزا حسنخان محتشم السلطنه، میرزا اسماعیل خان ممتاز الدوله، مختارالملک تبریزی (صبا) و آقا محمد معین التجار بوشهری.<sup>۲</sup> معین التجار همراه با حسین امین الضرب، حسن خان مشیرالدوله، حسین خان مؤتمن الملک، عبدالمجید میرزا عین الدوله، میر سید محمد بهبهانی و حاج امام جمعه خونی به نزد وثوق در قله ک رفتند. اینان ضمن ملاقات با وثوق گفتند که او به محمد تقی بنکدار گفته است بدون تمایل و به تقاضای انگلیس قرارداد را امضا نموده است و اگر ملت متفرقند وی حاضر است آن را تغییر دهد. آنان گفتند مردم به این قرارداد تمایلی ندارند، وثوق پاسخ داد او برای انعقاد این قرارداد نه ماه زحمت کشیده، اما نگفته اگر ملت مایل نیست آن را به هم می زند. حاضرین پرسیدند پس با مخالفت مردم چه باید کرد؟ وثوق پاسخ داد حاضرین باید مردم را متلاuded نمایند که این قرارداد لازم بود، اما آنان مخالفت کردند. وثوق حتی حاضر

۱. حیات بیجی، ج ۴، صص ۱۲۸-۱۲۹.

۲. همان، صص ۱۲۴-۱۲۵.

شد خود از ریاست وزرایی استفاده دهد، اما قرارداد را که ادعا می‌کرد به نفع ایران است حفظ کند؛ لیکن کار به جایی نرسید.<sup>۱</sup> دولت در صدد برآمد هر کدام از مخالفین را به نحوی ساكت کند، از جمله این که برای ساكت کردن معین التجار بوشهری راه حلی یافت؛ ماجرا از این قرار بود که او به سال ۱۳۲۱ قمری «چندین هزار تنگ» وارد کشور کرده بود که دولت آن را به عنوان محموله قاچاق توقيف نمود. اینک دولت برای این که او را ساكت نماید، وجه سلاح‌های مصادره شده را به او پرداخت. در مورد امام جمعه خوئی هم او شکایت کرد که به هنگام جنگ مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان به دلیل حملات روس و عثمانی به املاکش خسارت وارد شده است؛ این املاک در آذربایجان واقع بود. با اینک دولت پیش‌تر پرداخت این خسارت ادعا شده را رد کرده و فقط پذیرفته بود که از املاک او مالیات دریافت نشود، اما اینک این امیدواری وجود داشت که برای ساكت نمودن او در جریان مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ مبلغی هم به وی پرداخت نمایند. حاج حسین امین الضرب از دیگر مخالفین قرارداد هم ادعا کرد مظفر الدین شاه هفت‌صد و پنجاه هزار تومان از او گرفته و بازپس نداده است. در این زمینه هم مذاکراتی در جریان بود که این پول را به وی پردازند. نیز یکصد هزار تومان بابت لشکرکشی مازور فضل الله خان زاهدی برای سرکوب ماشالله خان کاشی در نظر گرفته بودند، «در صورتی که چند صد هزار تومان اموال و جواهر و طلاآلات و غیره، دولت و مازور خورده بودند.» شایع بود محramانه قرار بر این بوده است که مازور یک صورت خرج صدهزار تومانی بددهد و شش هزار تومان به خود او بپردازند. اما عملًا این شش هزار تومان را به او ندادند «چه که او خیلی چپاول و سرقت از اموال ماشاء الله خان و مردم کاشان نمود.»<sup>۲</sup> پولی که از دولت انگلستان برای ساكت کردن مخالفین دریافت کرده بودند، به این عده و گروهی دیگر از جمله سید محمد کمره‌ای پرداختند.<sup>۳</sup>

در جلسه‌ای که در منزل سید اسدالله خرقانی یکی از مخالفین پابرجای قرارداد تشکیل شد و امیر مزید هم در آن شرکت داشت، خرقانی از رفتن گروه هفت نفری به نزد وثوق انتقاد کرد و گفت بالاخره این افراد را «وثوق‌الدوله دیپلمات، مجاب می‌نماید.» او گفت دیشب در مسجد شاه خیلی عليه قرارداد سخن گفته و روز بعد عده‌ای به منزلش آمده‌اند تا بمانند و به اعتراض خود ادامه دهند، اما وی چون نمی‌توانسته معاش پیشنهاد دهنده‌گان را تأمین کند؛ جواب رد داده است.<sup>۴</sup>

در مبارزه علیه قرارداد ۱۹۱۹ سپهسalar تنکابنی، سعدالدوله و صمصام‌السلطنه هم به جمیع معتبرضین پیوستند. آنان به مدرس پام دادند اگر او بخواهد به بهارستان می‌روند و خواستند مدرس هم جمعیت خود را بیاورد. در این زمینه نظر کمره‌ای را جوییا شدند، شیخ حسین طهرانی از مخالفین پابرجای قرارداد با این امر مخالف بود و می‌گفت رفتن پشت سر آنها،

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۰۸۴.

۲. کمره‌ای، ج ۲، صص ۱۳۸۵-۱۳۸۶.

۳. همان، ص ۱۱۱۳.

یعنی دارودسته سپهدار تنکابنی؛ اسباب بدنامی است. کمراهی گفت:

«البته می‌دانید اگر چه اهالی طهران اغلب جاهل و بی‌علم [هستند] لیکن دشمن [و] خصم ما که انگلیس و دولت باشد خیلی عالم و پرзор [است] و حالا با این نعمات بلشویکی و حرفهای غیر قابل [قبول] برای تعقل عامه باید ملاحظه کرد که اگر جمعیتی به عده کثیر و قابل برای رسمیت بتوانند و بتوانید از برای تجمع در بهارستان بدون آش و پلو، هر کس به خرج خودش و فقط یک روز الى یک شبانه روز به عنوان سادگی و با نزاکت، فقط تنفر از معاهده را رسمآ اظهار دارید، بدون ضدیت با انگلیس و بدون طرفیت با دولت و بدون توجه به اجرا یا عدم اجرای معاهده، با اظهار کمال اطاعت به اوامر دولت و اظهار اینکه ماها عموماً اظهار تنفر از معاهده را می‌نماییم و خودمان به زودی متفرق می‌شویم و می‌رویم سرکارهای خودمان و مواظب هم باشید که از بین جمعیت خودتان اشخاص جاهل نباشند و همچنین در بین شما دشمن شما افرادی مثل شما که دستور به آنها داده باشد که بعضی حرف‌ها که ضدیت با انگلیس یا طرفیت با دولت باشد یا خدای نکرده بعضی زمزمه‌های دیگر بلند نشود و جلوگیری بتوانید بکنید که بهانه دست دولت نیفتد، عیب ندارد. سپهسالار و صمصام و سعد الدوله چه جلو برونده در بهارستان، چه عقب، تفاوت نمی‌کند و اگر این قسم باشد من هم می‌آیم و اگر غیر از این باشد، من عقیده ندارم.»<sup>۱</sup>

این بود تبعات توزیع پول بین مخالفین. کمراهی که به خون و ثوّق تشنّه بود، می‌گفت لازم نیست نوک تیز حمله متوجه او شود، نیز می‌گفت نباید صریحاً علیه انگلیس شعار داده شود، نظاهرات فقط باید به مخالفت قرارداد باشد و نه ضدیت با دولت و ثوّق و انگلستان. با این وصف مدرس نظری خلاف این دیدگاه داشت. مدرس بر این باور بود که باید در آنجا ماند تا معاهده برداشته شود، یا اینکه اجرای آن موكول به تصویب مجلس شورای ملی گردد. کمراهی هر دو این راه حل‌ها را غلط ارزیابی نمود. او بر این باور بود که قرارداد «به این زودی برنمی‌گردد، مگر به خونزیزی‌های سخت که منجر به غلبه دولت با هرج و مرج به اسم بلشویکی [خواهد شد]، که آن هم اسباب تنفر عامه را از ماها فراهم بیاورند که اگر انگلیس به دست دولت، ماها را نکشد، فقرا، کسبه و عامه ما را بکشند که بگویند اینها بودند بلشویکها و این هرج و مرج و چاپیدن خانه‌های فقرا و دکان‌های آنها است بلشویکی.» به نظر کمراهی اگر هم دولت قبول کند که قرارداد موكول به تصویب مجلس شورای ملی گردد، شاید نمایندگان مجلس به گونه‌ای چیزه شوند که وکلا قرارداد را با اکتریت تصویب نمایند و آن وقت وضع بدتر خواهد شد.<sup>۲</sup>

در واقع در داخل ایران یکی از مهمترین مخالفین قرارداد دمکرات‌های ضدتشکیلی بودند که اطراف کمراهی جمع می‌شدند، اینان انگیزه‌های شخصی و گروهی خود را بر مصالح ملی

۱. کمراهی، ج ۲، ص ۱۳۶۹.

۲. همان، ص ۱۳۷۰.

ایران ترجیح می‌دادند و مخالفت‌شان هم بیشتر رنگ و بوی کینه‌های شخصی با وثوق داشت. در آن سوی طیف سید حسن مدرس قرار داشت که از موضعی دینی و ملی با قرارداد مخالفت می‌کرد. و ضلع سوم هم آقا میرزا محمد تاج الشرای زیدی متخلص به فرخی زیدی بود. در این بین انواع و اقسام جناح‌بندی‌های سیاسی دیگر هم وجود داشت و اکثر رجال کشور با قرارداد مخالفت می‌کردند و البته هر کدام موضعی خاص خود داشتند و انگیزه‌ها هم با هم تفاوت و تمایز داشت. فرخی پیشتر تجارت می‌کرد و در دوره مهاجرت به گروه مهاجرین پیوست و از آن به بعد روزنامه‌نگاری و شاعری را پیشه خود ساخت. با این وصف یکی از پابرجاترین مخالفان قرارداد سید حسن مدرس بود. مدرس که در دوره دوم به عنوان یکی از اعضای هیئت نظارت بر تصویبات مجلس انتخاب شده بود، چه در آن زمان و چه در ادوار بعدی، خصومت شخصی را ضابطه تصمیم‌گیری سیاسی قرار نداد و آن‌گونه که از تاریخ برمی‌آید پا از دایره انصاف خارج نکرد. او در مجلس دوم به ملایم ترین شکلی، نمایندگان را به صبوری و بردباری دعوت می‌کرد، از آنان می‌خواست مانع از تفرقه نیروها شوند، کدورت را به آشتی مبدل سازند و خصومت‌های شخصی و حزبی را بر مصالح کشور ترجیح ندهند. او خود در این زمینه موردی مثال زدنی بود، یکی از این موارد نوع برخورد او با قرارداد ۱۹۱۹ بود. مدرس هیچ‌گاه وثوق را به دریافت رشوه منهم نکرد، هرگز وی را متهم به اتهام‌هایی نساخت که معمولاً از سوی مخالفینش گفته می‌شد، همیشه در برابر اتهاماتی از این دست، یا آنها را تکذیب می‌کرد و یا اظهار می‌نمود که اطلاعی ندارد. مدرس چون موضع گیری منحصر به فرد خود را داشت، مورد بغض گروه‌هایی مثل دارودسته کمره‌ای هم بود.

مدرس مردی به معنای واقعی کلمه، سیاسی بود که کمتر کسی به اهمیت مواضعش وقوف حاصل می‌کرد. او می‌خواست در هر شرایطی منافع ملی کشور را پاس دارد، مانع تجاوز‌گری‌های بیگانه در ایران شود و به طور خلاصه تحت هر شرایطی استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی میهن را پاس دارد. او سیاستمداری واقع بین بود در کسوت روحانیت، از همان دوره دوم مشروطه که به عنوان یکی از مجتهدین طراز اول برای نظارت بر تصویبات مجلس و عدم مغایرت آن با شرع برگزیده شد راهی در پیش گرفت که برای خیلی از رجال دست‌اندرکار قابل فهم نبود. برای او وحدت نیروها اولویت نخست بود، بازی‌های گروهی و حزبی را مخل آسایش مردم می‌دید و به اتحاد کلیه نیروهای وفادار به آرمان مشروطیت باور داشت. هرگز دیده نشد او بحث سیاسی و منافع ملی را با ابزارهایی غیر متعارف پاسخ گوید، هرگز کسی را با تهمت و انگ و بایکوت کردن از عرصه خارج نساخت و به طور کلی بر آرمان وحدت ملی کشور تأکید می‌کرد.

در دوره هرج و مرچ بعد از مجلس سوم و در ایام نقض بی‌طرفی کشور به دست متفقین، کمتر کسی به اندازه او از میزان تأثیرات مخرب چندستگی‌ها در محور آثار استقلال کشور آگاهی داشت. وقتی بساط دولت موقت نظام‌السلطنه مافی به هم ریخت و همه پراکنده شدند، مدرس هم به استانبول رفت. بعد از جنگ از استانبول به کشور بازگشت و تلاش فراوانی کرد

تا دولتی ثابت را روی کار آورد. در این زمان بسیاری از رجال شگفت زده بودند که چگونه او حاضر است از وثوق حمایت کند؛ اما همان طور که گفته شد او مردی سیاستمدار بود و بحران وضعیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور را به خوبی درک می‌کرد. در آن ایام رجلی سیاسی که بتوان روی او حسابی باز کرد، کمتر دیده می‌شد. دو جناح قدرتمند در کشور وجود داشت که هر دو هم ریشه در حزب دمکرات داشتند: گروه دمکرات‌های ضدتشکیلی که آشوب‌گری و بلوا آفرینی را سرلوحه کار قرار داده بودند و گروه دمکرات‌های تشکیلی که موضعی متعادل داشتند، از این دو گروه عده‌ای هم انشعاب کرده و به هر دو جناح پشت پا زده بودند. در آن شرایط تاریخی یا باید به اضمحلال قطعی ایران رأی داده می‌شد و یا به بقای آن. برای نابودی کشور راهی بهتر از دامن زدن بر تنش‌ها وجود نداشت. اما کشور بعد از گذشت سال‌های وحشتناک فحطی و جنگ و قتل عام نفوس انسانی به آرامش نیاز داشت. اگر قرار بود استقلال کشور محفوظ بماند باید راهی معقولانه در پیش گرفته می‌شد.

مدارس برای حل معضلات، یگانه راه حل را استقرار دولتی با ثبات می‌دید، در آن ایام چه کسی جز وثوق می‌توانست این مهم را برآورده سازد؟ در مقام عمل هم معلوم شد او اشتباه نکرده است، وثوق دار و دسته آدمکش کمیته مجازات را به دار مکافات آویخت، بسیاری از ناالمی‌ها و راهزنی‌ها را مهار ساخت و نشان داد از اقتدار لازم برخوردار است. سید احمد کسری هم از این اقدامات وثوق حمایت می‌کرد و او را تمجید می‌نمود.

گفتم خوشنام ترین طرفدار ریاست وزرایی و در عین حال بر جسته ترین مخالف قرارداد ۱۹۱۹ وثوق، سید حسن مدرس بود، رجال خوشنام دیگری مثل بهار هم با مدرس همسو بودند. بهار هم بر این باور بود که ایران برای نجات از خطر تجزیه به دولتی قدرتمند نیازمند است، دولتی که مانع سقوط همه جانبه کشور شود.

دولت مورد نظر او در این مقطع هم همان دولت وثوق بود. اما بدون تردید مهم ترین حامی وثوق، مدرس بود که مثل بسیاری از رجال خیر اندیش کشور فقط برای نجات کشور از سقوط حتمی به حمایت از او روی آورد. مدرس ناطقی زیردست بود که بین تسوده‌های مردم نفوذ داشت، خطابه‌های او بسیار مشهور بودند، او ترجیح می‌داد به توده‌های مردم نزدیک شود تا به اعیان و اشراف. مدرس مردی بود دمکرات که برای خودش و رسیدن به مال و مقام تلاش نمی‌نمود، خصیصه‌ای که در کمتر کسی یافت می‌شد. مدرس از اعتماد به نفسی زایدالوصف برخوردار بود، از چیزی نمی‌هراسید و سخن خود را آشکارا بر زبان جاری می‌ساخت. اینها ویژگی‌هایی است که برخی از محققین ایرانی خارج کشور هم بر آن صحه نهاده‌اند.<sup>۱</sup>

مدارس سیاستمداری «واقع بین» بود، برای رسیدن به اهداف سیاسی اش تعجیل روا نمی‌داشت. واقع بین او باعث می‌شد که درست سر بزنگاه تصمیم معمولانه اتخاذ کند. مدرس بر خلاف اهل زمانه‌اش با هیچ سفارت خارجی مرتبط نبود، به خارجی اعتماد نمی‌کرد و همین

1. Homa Katouzian: Nationalist Trends in Iran 1921-1926, In: International Journal of Middle East Studies, November, 1979, p.456.

امر او را بین توده‌های مردم محبوب ساخت. خارجی‌ها هم به این واقعیت اشاره می‌کردند که مدرس «سخنگوی مردم»<sup>۱</sup> است. سر پرسی لورین نوشت مدرس مردی است که از اعتدال حمایت می‌کند و از نمایندگان مشروطیت و دمکراسی می‌باشد. این خصیصه او بسیاری از روشنفکران سطحی‌نگر را خوش نمی‌آمد. یکی از این شعراء فرنخی یزدی بود،<sup>۲</sup> اما باید یادآور شد که همین فرنخی یکی از پا بر جا ترین مخالفین قرارداد در کشور بود و در این زمینه با مدرس همسو بود، هر چند انگیزه‌ها تفاوت می‌کرد. احساسات شاعرانه گاه بر تعقل سیاسی چیره می‌شد به گونه‌ای که حتی مردی خوشنام و بلند آوازه مثل میرزاوه عشقی هم به مدرس طعن روا می‌داشت. عارف که همیشه با تندروان می‌جوشید البته مدرس را از نیش سخنان خود به دور نمی‌داشت.<sup>۳</sup> عشقی بعد به اشتباه خود پی برد و با مدرس هموایی نشان داد و در این راه به قتل رسید اما محبوب قلوب گردید. لیکن عارف از رضاخان حمایت کرد و سرنوشتش مرگ در غربت و گمنامی بود.

برخلاف مدرس، گروهی که فرنخی با آنان مرتبط بود از کسانی مثل سید محمد کمره‌ای، شیخ حسین گیوه فروش، شیخ محمد علی قزوینی، شیخ حسین طهرانی، سید عبدالغئی نامی و عده‌ای اشخاص دیگر تشکیل می‌گردید که زمانی عضو گروه ضدتشکیلی بودند. در میان اینان سید محمد کمره‌ای بر این باور بود که او و یارانش نباید خود را «رسماً داخل و عضو عامله عمل با مدرس» کنند. به نظر کمره‌ای «اگر مدرس صحیحاً حرکت و تابع افکار عمومی شد تا آخر ما همراه و جذی خواهیم بود...»<sup>۴</sup> کمره‌ای می‌دانست مدرس هوشیاری لازم را در امر تصمیم‌گیری سیاسی دارد، و به خوبی می‌تواند جریان‌های سیاسی و منیات آنها را از هم تشخیص دهد. مهم‌تر اینکه معیار عمل سیاسی او منافع ملی کشور بود و نه ضدیت کودکانه با وثوق. به همین دلیل همین مدرسی که از تشکیل کابینه وثوق حمایت کرده بود، علیه آن وارد میدان شد؛ اما نکته این است که وی راه خود را می‌رفت و گروه‌های دیگری که با مافیای جهانی مرتبط بودند، می‌خواستند به هر نحو شده راه خود را از او جدا سازند، گروهی از افراطی‌ترین اعضا و رهبران دمکرات‌های ضدتشکیلی در این طیف جای می‌گرفتند. شاید نخستین تجمعات علیه قرارداد در خانه فرنخی تشکیل شده باشد. ذیقعده ۱۳۳۷ مطابق با شهریور ۱۲۹۸ نخستین تجمعات علیه قرارداد در منزل فرنخی یزدی شکل گرفت. فرنخی بر این باور بود که سفارتخانه‌های امریکا و فرانسه و ایتالیا و بلژیک هم با مردم همراهی خواهند کرد و اگر خواست در یکی از سفارتخانه‌های آنان، تحصن کند، ممانعتی ایجاد نخواهند نمود. بالاخره هم به دلیل تحریک مردم به ضدیت با دولت، او را همراه با عده‌ای دیگر مثل کمره‌ای

1. Loraine to Chamberlain, Tehran, 1 January 1926, FO. 371/11841.

2. دیوان فرنخی یزدی، به کوشش حسین مکی، (امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۷)، ص ۵۹.

3. کلیات مصور عشقی، به کوشش علی اکبر سلیمانی، بی‌نا، بی‌نا، ص ۲۹۶.

4. برای مثال نک: دیوان عارف قزوینی، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد، (امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۲)، ص ۳۲۵.

5. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۰۶۹.

دستگیر کردند و البته این دومی را بعد از مدتی رها ساختند.

مواضع مخالف امثال مدرس کم نبود، به گفته کمره‌ای، عباسقلی خان نواب برادر حسینقلی خان نواب؛ بعد از ماجرای کمیته مجازات نامه‌ای به او نوشت و توضیح داد که سفیر وقت انگلستان یعنی کاکس تقاضای ملاقات با او را کرده است.<sup>۱</sup> نواب با حلقه یاران کمره‌ای ارتباطی مستمر داشت، به ویژه او با شیخ حسن تبریزی که ما پیش‌تر در مورد او سخن گفته‌ایم و به یاد داریم که دستیار ادوارد براون و هم‌آواز با محافل سرمایه سالار بریتانیا بود، روابطی صمیمانه داشت. شیخ حسن از قول او نقل می‌کرد که نورمن سفیر جدید بریتانیا که به جای کاکس آمده است، مردی است ملایم الطبع، به قول نواب او تلگرافی به لندن ارسال کرده بود که آیا وثوق را براندازد یا از او حمایت کند؟ نواب گفته بود در تهران «تجمع لاشخورها» برای ابقاء وثوق ادامه دارد؛ راه انداختن دیگ پلو مسجد شاه «که وثوق الدوله را می‌خواهیم» و نیز راه‌اندازی طبقات محروم جامعه و از آن سوی حمایت‌های تجار از وثوق کماکان ادامه دارد.<sup>۲</sup>

کمره‌ای بر این باور بود که او و یارانش باید خود را هم از دسته کمیته تهران حزب دمکرات کنار کشند و هم تلاش کنند آلت دست خونی، مدرس و بهبهانی قرار نگیرند.<sup>۳</sup> به عبارت بهتر کمره‌ای راه خود را نه تنها از مدرس جدا کرد و با امثال عباسقلی خان نواب حشر و نشر یافت، بلکه با امام جمعه خونی و میر سید محمد بهبهانی رابطه خوبی نداشت. با این وصف به طور کلی سه دسته علیه قرارداد صفت آرائی کرده بودند: نخست گروه مدرس و امام جمعه خونی که البته میر سید محمد بهبهانی نیز با آنان همراه بود. دوم گروهی از دمکرات‌های تشکیلی و سوم گروه ضد تشکیلی سید محمد کمره‌ای. از آن سوی سردار افخم بختیاری عده‌ای را علیه قرارداد برانگیخته بود. اینان هم از کمره‌ای درخواست کردند حمایتشان کند، «من گفتم اولاً باید مقصد آنها را فهمید، بعد قرار بگذارند که هرچه من دستور بدhem آنها رفتار نمایند تا من نقشه عمل آنها را بگویم».<sup>۴</sup>

کمره‌ای در ماجرای اعتراض علیه قرارداد با میرزا کریم خان رشتی هم‌آواز بود. میرزا کریم خان رشتی و برادرانش در ماجرای اعتراض علیه قرارداد فعال بودند، حتی کریم خان یک بار در جلسه‌ای که در منزلش تشکیل داد به شوخی گفت «پلیس مخفی آمده که همه ما را گرفته، دولت یک مرتبه راحت شود».<sup>۵</sup> او این سخن را با شوخی بر زبان آورد، شوخی که کمره‌ای را ترسانید؛ چون همین چند روز پیش آزاد شده بود.

از آن سوی سید محمد کمره‌ای مطلبی نوشته بود در ضدیت با قرارداد، این مطلب به دست فرخی داده شد تا به ایپکیان تحویل دهد، اما فرخی این مطلب را به مدیر حیات جاوید

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۲۱۳.

۲. همان، ص ۱۴۷۷.

۳. همان، ص ۱۳۳۲.

۴ همان، ص ۱۳۵۵.

۵. همان، ص ۱۱۳۶.

داد تا منتشر سازند. کمراهای گفت اگر چنین است پس باید پیش از همه مطلبی را که او خطاب به خود حیات جاوید نوشته چاپ کنند و زان پس مطلب ارسال شده برای ایپکیان را منتشر نمایند.<sup>۱</sup> نوشته کمراهای خطاب به ایپکیان نقد مقاله‌ای بود که در روزنامه رعد<sup>۲</sup> چاپ گردیده و در آن از قرارداد ۱۹۱۹ حمایت نموده بود.

در فارس روزنامه استخر فارس به شدت علیه قرارداد موضع گیری می‌کرد، این موضع حتی در تهران باعث تعجب و شگفتی فراوان ضدتشکیلی‌ها شد، اینان بر این باور بودند که موضع ضدانگلیسی استخر فارس، به این دلیل است که فرمانفرما با این موضع گیری نظر مساعد دارد و اوضاع انگلیسی‌ها را بد ارزیابی کرده است.<sup>۳</sup>

روزنامه حیات جاوید در زمرة نشرياتی بود که به شدت علیه قرارداد وثوق تلاش می‌کرد. وقتی مخالفین تحت پیگرد قرار گرفتند، حیات جاوید مدیر نشریه در خانه فرخی پنهان گردید.<sup>۴</sup> صبا مدیر ستاره ایران می‌گفت، سفارت بریتانیا از حیات جاوید خواسته است به نزد آنان برود.<sup>۵</sup> در این زمان کاکس وزیر مختار بریتانیا در تهران بود. این در حالی بود که شخص شاه به هر دلیلی، یا به دلیل این که مصلحت ایران را این‌گونه تشخیص می‌داد و یا اینکه پول دریافت کرده بود، از سیاست نزدیکی بیشتر به انگلستان حمایت می‌کرد، به قول دولت‌آبادی: «حتی احمد شاه قاجار در پیروی از افکار ناصرالملک در چند سال نیابت سلطنت او و خصوصاً بعد از برهم خوردن سلطنت تزاری به انگلستان توجه بسیار می‌کند، مسافرت او هم به انگلستان و آنچه در آن محیط دیده و شنیده بر توجه او به آنها افزوده است».<sup>۶</sup>

به هر حال اندکی بعد از امضای قرارداد، هیئت مستشاران انگلیسی وارد ایران شدند. ریاست هیئت مستشاران مالی با سیدنی آرمیتاژ اسمیت بود و مسئولیت مستشاران نظامی با دیکسون. روز ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۳۶ خبر رسید کلنل فضل الله آق اولی خودکشی کرده است. او در وصیتنامه خود آورده بود که چون منشی کمیسیون نظامی بوده، از چیزهایی اطلاع یافته که انگلیسی‌ها قرار است در ایران انجام دهد، مسائلی که «هیچ باشرافت و ناموسی متحمل آن نمی‌توانند بشوند، از این جهت که من نمی‌توانم جلو[ای] این نیستی ملیت و اسلامیت را بگیرم، ناچارم خود را نمایم».<sup>۷</sup> کلنل فضل الله خان آق اولی برادرزاده تقی بیش بود.<sup>۸</sup>

از آن سوی مدرس در زمرة نخستین افرادی بود که با وجود حمایت از ریاست وزرایی وثوق، علیه قرارداد ۱۹۱۹ به با خاست؛ در این راه او انگیزه شخصی نداشت و به مصالح ملی

۱. همان، ص ۱۳۴۳.

۲. رعد، ۲۴ جمادی الاول ۱۳۳۶.

۳. همان، ص ۱۴۰۶.

۴. همان، ص ۱۲۶۴.

۵. همان، ص ۱۲۶۴.

۶. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۱۷۸.

۷. کمراهای، ج ۲، ص ۱۳۷۵.

۸. همان، ص ۱۳۷۶.

کشور می‌اندیشید. فرخی هم انگیزه‌های خاص خود را داشت، اما اشتباهش این بود که برای پیشبرد اقدامات خود از گروه ضدتشکیلی‌ها دعوت به عمل آورد. دارودسته کمره‌ای برای این که موقعیت مدرس را تضعیف کنند خود را همسوی با فرخی قلمداد می‌کردند. به عبارت بهتر ضدتشکیلی‌ها بعد از این که جنبش علیه قرارداد به راه افتاد، وارد میدان شدند. هدف اینان هم مثل همیشه تفرقه نیروها بود و ممانعت از یکدستگی و وحدت ملی. موضع‌گیری مدرس علیه قرارداد جدای از موضع گروه ضد تشکیلی بود. نماینده ضدتشکیلی‌ها آقا شیخ حسین طهرانی بود که از سوی آنان «برای کمک به مدرس در موضوع تنفر از کترل» تعیین شد. موضع‌گیری گروه ضدتشکیلی در این دوره به غایت فرصت‌طلبانه و به دور از صداقت بود. آنان می‌گفتند «اگر مدرس شروع به کار از روی اساس و از روی عقل و تبعیت از افکار اشخاص عاقل نمود، ما هم تقویت خود را تزیید نماییم والا کنار بکشیم». حتی معین التجار بوشهری از دعوت مدرس برای شرکت در جنبش علیه قرارداد استقبال نکرد و با بی‌اعتنایی گفت «من به این کارها داخل نمی‌شوم». او گفت رئیس التجار امین‌الضرب است، نامه مدرس را به او دهد تا او سه تن از هیئت تجار را برای همکاری با مدرس انتخاب نماید.<sup>۱</sup>

عده‌ای از ظاهربینان گمان می‌کردند مخالفت مدرس با وثوق به این دلیل است که متظر بوده تا پست وزارت عدله به او داده شود، «حالا با این همه طرفداری او از وثوق الدوله که بازی مسجد شاه و حضرت عبدالعظیم را درآورد و به مقصد خود نرسید، حالا از وثوق الدوله صرف مساعدت نموده است».<sup>۲</sup> اما حقیقت خلاف این بود، مدرس به دلیل قرارداد ۱۹۱۹ بود که با وثوق درافتاد.

با این وصف وقتی قرارداد ۱۹۱۹ علنی شد، مدرس آشکارا به ضدیت با آن برخاست، اساساً قرارداد چندان موافقی در ایران نداشت، به قول مدرس در سراسر ایران تنها هشتصد تن از آن حمایت می‌کردند.<sup>۳</sup> تازه‌اکثر کسانی که از این قرارداد حمایت کردند به دنبال منافع شخصی خود می‌گشتند. کسانی که از قرارداد حمایت کردند عمدتاً از دولت پول گرفته بودند تا در مجتمع و روزنامه‌ها از آن تمجید کنند.<sup>۴</sup> در این بین بودند افرادی که نه به خاطر منافع شخصی، بلکه به دلیل مصلحتی از آن قرارداد دفاع نمودند، نمونه بر جسته این افراد ملک الشعرای بهار بود. در این زمان او با برادرش روزنامه ایران را متشر می‌نمود، دفاع بهار از قرارداد به‌واقع دفاع از شخص وثوق بود که امید داشت اقتدار دولت خود را حفظ نماید. نکته این است که هیچ کس نگفت بهار مردی مزدور و قلم به مزد یا آدم و شوق است، حال آنکه روزنامه نگار دیگر یعنی سید ضیا را کارچاق کن وثوق، مزدور علنی و آشکار انگلیسی‌ها

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۰۷۸.

۲. کمره‌ای، ج ۱، ص ۴۹۲.

۳. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، صص ۱۵۸-۱۷۸.

۴. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۲۴.

خطاب می کردند.<sup>۱</sup> این خود نشان می داد که نه مخالفین قرارداد یکسان بودند و انگیزه واحدی تعقیب می کردند و نه موافقین.

میر سید محمد بهبهانی از دیگر مخالفان قرارداد، بر این باور بود که به سفارت انگلیس نامه نویسنده و اظهار دارند در صورتی که آنان اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را متوقف سازند تا مجلس شورای ملی تشکیل جلسه دهد و هرچه این مجلس گفت عمل شود؛ آنها هم اعتراضات خود را متوقف خواهند ساخت. او این نظر خود را با کمره‌ای در میان گذاشت، کمره‌ای پاسخ داد اگر بررسی این موضوع به تصویب مجلسی برسد که وکلایش را مردم انتخاب کرده‌اند، عییسی ندارد؛ نه مجلسی که «وکلایش به سرنیزه انگلیس انتخاب شده». <sup>۲</sup> علما همین مضمون را به سفارت انگلیس نوشتند و اظهار داشتند مجلسی باید به این موضوع رسیدگی کند که نمایندگانش را ملت انتخاب کرده باشد، نه این که به زور سرنیزه انگلیسی‌ها و برای انگلیسی‌ها کار کند.<sup>۳</sup> همین مضمون را کمره‌ای خطاب به شیخ محمد خیابانی در تبریز اطلاع داد. او نامه خود را به چاپار داد تا در زنجان پست کند تا «از سانسور قزوین گذشته باشد».<sup>۴</sup>

مخالفت دیگر علیه قرارداد در اوایل سال ۱۲۹۹، در گیلان روی داد. در این مقطع میرزا کوچک خان، انگلیسی‌ها را وادار کرد شهر رشت را تخلیه کند. میرزا به غازیان و انزلی رفت و مردم برای او چراغانی کردند. در پاسخ به سوال بشویک‌ها که نظر او را در مورد خودشان پرسیده بودند، او پاسخ داد هم به اشغال انگلیسی‌ها و هم بشویک‌ها اعتراض دارد. او گفت نظرش این است که کلیه نیروهای خارجی باید ایران را تخلیه نمایند و اداره‌اش را به خود ایرانی‌ها واگذار کند.<sup>۵</sup>

سه سیاستمدار مشهور یعنی حسن مستوفی، حسن پیرنیا و برادرش مؤتمن الملک با قرارداد مبارزه نکردند، اما البته با آن موافق هم نبودند. این سه همراه با معین التجار بوشهری و عین‌الدوله اندکی بعد از امضای قرارداد به نزد وثوق رفتند و گفتند با اینکه در انگیزه خیرخواهانه او تردیدی ندارند، اما قرارداد به سود مصالح و منافع کشور نیست. از بین اینان مدرس تنها کسی بود که هرگز به وثوق اتهام رشومستانی از انگلیسی‌ها نزد، هیچ گاه بعد از برچیده شدن قرارداد به وثوق تعرض نکرد؛ بالاتر اینکه در برابر دکتر محمد مصدق در مجلس پنجم از او حمایت هم نمود. استدلال مدرس نشان دهنده رویه سیاستمداری معقول است که به حفظ نیروها و به کارگیری آنان در شرایط معین باور دارد. مدرس زمانی در دوره مجلس دوم خطاب به کسانی که می خواستند لایحه‌ای تصویب شود تا متاجهارین به فسق و کسانی که «فساد سیاسی» آنان روشن است از ورود به مجلس منع شوند؛ گفته بود نباید کاری کرد که به

۱. مستوفی، همان.

۲. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۳۹۱.

۳. همان، ص ۱۳۹۳.

۴. همان، ۱۴۰۸.

۵. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۴۳۹.

بهانه‌های مختلف نیروها متفرق و پراکنده شوند، بلکه باید سیاست جلب نیرو و اتحاد و استمالت را جایگزین ساخت. در مجلس پنجم مصدق به مستوفی تاخت که چرا وثوق را به عنوان یکی از وزرای کابینه برگزیده است. او وثوق را متهم ساخت از انگلیسی‌ها بابت قرارداد ۱۹۱۹ رشوه ستانده است. مدرس خود وثوق را برای تصدی وزارت مالیه و بعد عدیله معرفی کرده بود، به همین دلیل وقتی اعتراض مشروح مصدق علیه وثوق به پایان رسید<sup>۱</sup>، پاسخ داد از پولی که انگلیسی‌ها به وثوق داده‌اند اطلاعی ندارد و وثوق خودش باید از مسئله قرارداد سخن گوید و او از خویش دفاع نماید. اما ادامه داد وقتی همان زمان وثوق می‌خواست دولت تشکیل دهد، او از حامیانش بوده و وثوق هم تا حد امکان نظم را به کشور بازگردانید. مدرس ادامه داد با این وصف همان موقع با قرارداد مخالفت کرده است، زیرا این قرارداد بدون مجوز مجلس امضا شده بود. نکته این است که مدرس مخالفت خود را با قرارداد به علت عدم پیمودن روند قانونی آن تلقی کرد و با اینکه در این زمینه به شدت با وثوق مبارزه کرد، اما به هیچ وجه پای مسائل دیگر را به میان نکشید. به عبارت بهتر مدرس به دلیل ضرورت وجود قوه مقته و تصمیم‌گیری آن در مسائلی از این دست به مخالفت با قرارداد برجاست، او می‌گفت اگر باید قراردادی با دولتی بیگانه امضا شود، باید به تائید مجلس برسد، این مطلب جایگاه مجلس را در نظر مدرس روشن می‌ساخت. مهم تر اینکه او اختلاف در مورد قرارداد را اختلاف نظر سیاسی دانست و به همین دلیل هم هرگز به عاقلین آن توهین نکرد: «خدا شاهد است که من یک لفظ توهین‌آمیز نسبت به موافقین قرارداد نگفتم، زیرا این یک اختلاف نظر سیاسی بود. کدام صلاح و صواب بود خدا می‌داند، من نمی‌دانم»<sup>۲</sup>. در مورد اتهام رشوه‌ستانی، او گفت خودش هم زمانی که دولت موقت کرمانشاه را تشکیل داده بودند، پول آلمانی‌ها را پذیرفته بود، اما دستور داد رسیدی به آنان ندهند. با این مقدمه مدرس توضیح داد دولت در تبعید از آن پول استفاده کرد اما با این پول خیانتی به کشور ننمود. او خاطر نشان ساخت قرارداد ۱۹۱۹ دیگر مرده و به تاریخ پیوسته است، اینک کشور با مسئله بزرگ بازسازی مواجه است و به همکاری سیاستمداران کارکشته نیاز دارد، باید به دست اینان به کشور خدمت کرد. مدرس سپس عین استدلال دوره دوم مجلس مشروطه را تکرار نمود: او گفت اگر هر کدام از رجال سیاسی را به بهانه‌ای کنار گذاریم، چه کسی می‌ماند که کارها را انجام دهد؟<sup>۳</sup> به واقع برای مدرس مبارزه علیه قرارداد یک مسئله شخصی و یا جاه طلبی سیاسی نبود، مدرس در آن زمان خاطر نشان کرده بود که استفاده از مستشاران مالی و نظامی انگلستان باعث نقض استقلال و تمامیت ارضی کشور است.

وثوق در جلسه مجلس پنجم به دفاع از خود پرداخت. او گفت برایش حفظ و جاهت و حسن شهرت در آن شرایط تاریخی بی اهمیت بوده است، بنابراین در بحرانی‌ترین شرایط

۱. در مورد این نقطه نک: حسین مکی؛ تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸)، صص ۱۴۲-۱۵۸.

۲. یعنی او هنوز نمی‌داند چه مصلحتی وثوق را ناچار به لمسای فرارداد کرد.

۳. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، صص ۱۵۸-۱۶۷.

قبول مسئولیت کرد و هدفش این نبود که عامدانه ضرری متوجه کشور سازد بلکه مقصودش جلوگیری از زیان و ضرر بوده است. پیش‌تر درست روزهای بعد از انعقاد قرارداد، در شهریور ۱۲۹۸ خبر رسیده بود که در قفقازیه مردم مساجد را سیاه پوش کرده‌اند و در پاریس و لندن، مسلمانان پارچه سیاه به رسم عزاداری به دست خود بسته‌اند. وثوق‌الدوله همان زمان در برابر اعتراضات داخلی و خارجی گفته بود: «من این کار را کرده و خدمت به ایران می‌دانستم و از این کار بر نمی‌گردم، مگر مرا بکشند. آن وقت هم معلوم خواهد شد که من خدمت کرده بودم».۱ در این دوره هم او در سخنرانی ادامه داد، در این راه شاید در تشخیص خود اشتباه کرده باشد و مدعی عصمت نیست. او گفت قرارداد برای اجرایی شدن نیازمند تصویب مجلس بوده و حتی همان زمان ذکر شده بود، اگر اقدامات موقتی در چارچوب آن قرارداد صورت گرفت و مجلس بعد از تشکیل مخالفت کرد، همان اقدامات موقتی می‌تواند نسخ شود. از بابت رشوه‌ای که می‌گویند دریافت کرده خاطر نشان ساخت، اگر به دکتر مصدق چیزی رسیده به او هم رسیده است. او خواستار اثبات این مسئله شد و قول داد اگر چنین چیزی اثبات گردد ضمن اینکه حاضر است به اضعاف مضاعف آن را باز پس دهد، کلیه اعتراضات مصدق را علیه خود وارد می‌داند. وثوق در خاتمه گفت:

«یک نکته دیگر را هم لازم می‌دانم به ایشان متذکر شوم که غالب محصلین و مبتدیهای سیاست در دوره تحصیلات خود یک دوره درس تحصیل و جاهت را لازم می‌دانند و اگر ایشان فعلًا در آن دوره از تحصیلات خود هستند، البته بنده ایراد و اعتراضی بر ایشان ندارم. ولی باید عرض کنم که من در دوره تحصیل سیاست از تعلیمات این کلاس به کلی صرف نظر کردم و از کلاس ماقبل مستقیماً و به طور طفه به کلاس بعد رفتم. به این جهت در مبارزه عوام‌فریبی و وجاوت طلبی ممکن است مغلوب شوم. ولی از ایشان سؤال می‌کنم که لاقل در موقعی که سخن از منافع عالیه مملکت گفته می‌شود، آیا بهتر نیست باز هم ورزش آن کلاس را تکمیل نمایند یا شاگرد بنده بشوند؟»<sup>۲</sup>

در دوره‌ای که وثوق ریاست وزرایی را به دست داشت، افرادی مثل کمره‌ای که تا دیروز با افراطی ترین جناحهای این دوره همکاری می‌کردند و اصلاً خود از رهبران این جریان بودند، کسانی که ستاره ایران را بلندگوی خود نموده بودند، روزنامه‌ای که آشکارا علیه عین‌الدوله به عنوان مردی اشرافی از رجال قدیم حمله می‌برد، اینک برای دور ساختن وثوق از عرصه‌های سیاسی می‌گفتند از ریاست وزرایی وی حمایت می‌کنند. اینان شرط و شروطی هم تعیین کرده بودند: عین‌الدوله باید الغای کاپیتولاسیون را پی‌گیری کند، بحث هیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح ورسای را سر و سامانی دهد، انتخابات مجلس را تجدید نماید، حکومت نظامی را بر طرف سازد، «کافات کاینه» وثوق را ترمیم نماید و باید به او آزادی و اختیار برای انتخاب

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

۲. تاریخ بیت سالم ایران، ج ۴، صص ۱۶۷-۱۷۶.

وزرا داد.<sup>۱</sup>

شخص کمره‌ای همراه با میرزا طاهر تنکابنی در همین مهر ۱۲۹۷ که مصادف با نیمه اول محرم ۱۳۳۷ بود به منزل عین‌الدوله رفتند. به او گفتند اگر رئیس‌الوزرا شد، «چون خانم به وطن و مایل به نفوذ اجانب نیست»، از او حمایت می‌کنند. این موضوع عوام‌فریبی گروهی مثل جناح افراطی ضدتشکیلی را انبات می‌کرد. اینان هم همان کسانی بودند که زمانی ستاره ایران را بلندگوی خود قرار دادند و به بهانه مبارزه با اشرافیت و اعیانیت بر دامنه بحران‌سازی خود افزودند. به هر حال گروه کمره‌ای به نام از صارم‌الدوله و سردار معظم ابراز تنفس کردند و از عین‌الدوله خواستند به اینان میدان ندهد. علاوه بر موارد بالا یکی از خواسته‌های آنان این بود که عین‌الدوله «قیام کنندگان بر علیه هیئت دولت کابینه صمصم [را] که مسجد شاه و حضرت عبدالعظیم رفتند» مجازات کند.<sup>۲</sup>

در جنبش علیه قرارداد حاج محمد تقی بنکدار تاجر مشهور حاضر شده بود به مخالفین کمک کند. اسلامبولچی دیگر تاجر بازار هم قول داد ضدیت نکند. معین‌التجار هم این بار به مدرس پیام داد به هر میزان که لازم باشد، پول در اختیار مخالفین قرارداد فرار خواهد داد. سید حسن مدرس سیاه پوشید، رؤسای اصناف تلاش کردند بازار را بینندند. مشیر‌الدوله و برادرش هم سکوت کردند. معقول‌ترین راه حل را مدرس پیشنهاد کرد، او گفت: «خوب است اول پروتست نکنیم، برویم نزد وثوق‌الدوله بلکه خودش رفع اشکال بکنیم، اگر نکرد بعد پروتست نماییم»<sup>۳</sup>

به همین دلیل دمکرات‌های ضدتشکیلی او را غیر قابل اعتماد می‌دانستند. علت غیر قابل اعتماد بودن مدرس این بود که او «راه آشتبای را با وثوق‌الدوله به الفاظ نگاه می‌دارد و او را خانم از روی عقیده نمی‌داند بلکه می‌گوید عقیده وثوق خدمت به وطن در این کترل بود».<sup>۴</sup> به طور مشخص ایام محرم و صفر ۱۳۳۷ که مصادف با مهر و آبان ۱۲۹۷ بود، حتی مجالس روضه خوانی به جلسات سیاسی برای حمله علیه قرارداد تبدیل شد. همزمان با شایعه حمله بلشویک‌ها به تهران، گروههای مخالف وثوق به طور منظم و منجم حملات علیه او را شدت بخشیدند؛ شایعه پردازان گفته بودند روس‌ها اولتیماتوم داده‌اند اگر قرارداد فسخ نشود، آنها به تهران حمله‌ور خواهند شد. این شایعه در مردم ایجاد وحشت کرد، کثیری از توهه‌های عادی مردم از ترس با قرارداد مخالفت کردند. وثوق روز بیست و دوم صفر نزد شاه رفت و از او اختیارات تامه خواست و تقاضا کرد شاه اجازه دهد دویست و پنجاه نفر را تبعید کند. در پاسخ سؤال شاه که گفته بود اینان کیانند؛ وثوق پاسخ داد مشتی اراذل و اویاش. شاه گفت اراذل اهمیتی ندارند که برای برخورد با آنان به اختیارات تامه نیاز باشد. وثوق توضیح داد این افراد

۱. کمره‌ای، ج ۱، صص ۶۴۸ - ۶۴۹.

۲. همان، ص ۶۵۶.

۳. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۰۷۸.

۴. همان.

بلو به پا می‌کنند و علیه شاه هم تحریکات می‌نمایند. شاه گفت: «با این وضع احتمال اغتشاش، تو این اشخاص را خیال تبعید داری؟ لابد می‌خواهی یک اسباب هیجانی فراهم بیاوری؟ من ابدآ اذن نمی‌دهم.»<sup>۱</sup> به دنبال این ملاقات وثوق از منصب ریاست وزرایی استعفا داد، شاه هم در این مرحله بلافضله با استعفای او مخالفت کرد.

همزمان گروه برلنی‌ها متشكل از سید حسین کزاری، سید ابوالحسن علوی، میرزا رضا خان افشار، میرزا محمد علی خان تربیت، ناصرالاسلام گیلانی، میرزا قاسم خان تبریزی و محمد علی فرزین مشهور به کلوب تصمیم گرفتند به ایران بیایند. در این حال حسین پرویز، مخبر‌السلطنه هدایت و عبدالرحیم خلخالی هم با این گروه محسور بودند.<sup>۲</sup> درست در چنین شرایطی روز بیست و هشتم صفر ۱۳۳۷ مخالفین وثوق در مساجد تهران گرد آمدند. کانون اصلی فعالیتها مسجد شیخ بود که در آن زمان مرکز فعالیتهای گروه ضدتشکیلی به شمار می‌آمد. در این روز به دستور وثوق آزان‌ها به مسجد ریختند و مردم را متفرق ساختند. آنان چادرها را کنندند، فرش‌ها را برچیدند، علم‌های سیاه را پائین آوردند و مردم را پراکنده کردند. همان روز برخی از محركین را دستگیر نمودند، شیخ حسن خان و برادرش را با معاون‌السلطان دستگیر کرده و به نظمیه بردند. نیز نیرالسلطان مدیر کوکب ایران دستگیر شد. می‌گفتند عده‌ای دیگر را هم یا گرفته‌اند و یا خواهند گرفت. دستگیر شدگان به این شرح بودند: شیخ حسن خان تبریزی، شیخ حسین خان تبریزی، حسین صبا مشهور به کمال‌السلطان که مدیریت روزنامه ستاره ایران را به عهده داشت، محمد تقی بینش و معتمد‌الواعظین، کمره‌ای و عین‌الممالک هم خود به نظمیه مراجعه کردند و برای ابراز همدردی با دستگیر شدگان تقاضا کردند آنان را هم بازداشت نمایند.<sup>۳</sup> اما به این تقاضا اعتنایی نشد و آنان به خانه‌های خود آمدند.

در این زمان حتی اندیشه ترور وثوق‌الدوله بر سر زبان‌ها بود، بیاری از محافل برای این امر تلاش می‌کردند. به طور مثال سید محمد کمره‌ای نقل می‌کند غلام‌حسین خان رئیس کمیسری نظمیه از او پرسیده اگر تروری صورت گیرد آیا به نظر او قوه‌ای هست که شهر را حفاظت کند و امنیت را پاس دارد؟ «من گفتم گمان نمی‌کنم، همچه جمعیتی که ترور از آنها برآید وجود داشته باشد، اگر چه تمام مردم خشمگین از عمل وثوق‌الدوله غضبناک هستند، لیکن ارتباط کامل بین مردم نیست. اگر تروری بشود انفرادی است و نیز همچه دسته یا قوه که مسلم بین اکثر باشد در ایران یقیناً نیست که با نفوذ دشمن قوی ما انگلیس در طهران و ایران بتوان جلوگیری از هرج و مرج اراذل و اویاش قشونی و غیر قشونی که به زور و زر انگلیس هرج و مرج می‌کنند، جلوگیری نمایند و این مفسده هرج و مرجی بدترین اوضاع است برای امروزه ایران.» غلام‌حسین خان گفت تروریست‌ها زیادند و شاید علیه وثوق‌الدوله اقداماتی

۱. کمره‌ای، ج ۱، ص ۷۱۷.

۲. کمره‌ای، ج ۱، ص ۷۲۰.

۳. همان، ص ۷۲۲.

بنمایند؛ «گفتم شما خودتان را حفظ کنید. مگر سر به تن زیادی می‌کند که این حرف‌ها را می‌زنی؟ گفت به همه کس نمی‌گوییم، از شما مطمئنم. بالاخره چون من از او به واسطه بعضی مجموعات ظنین بودم به طفره و خداحافظی [از کنار موضوع گذشتم].»<sup>۱</sup>

به نظر کمره‌ای، غلامحسین خان «برای راپورتچی، استکشاف از خیالات» او و دوستانش می‌کرد. در عین حال به نظر او علیه قرارداد وثوق «از راه عقل اقدام نمی‌توان کرد، مقدمین دیوانه وار باید [عمل] بکنند.»<sup>۲</sup>

یکی دیگر از کانون‌های تجمع مخالفین مجلس روضه خوانی حاج سید محمد صراف بود. سید محمد صراف پدر ابوالحسن علوی عضو گروه برلنی‌ها بود که به دور تقی زاده و نواب جمع آمده بودند. گروهی دیگر در منزل صمصام السلطنه اختیاری گرد آمدند. عده‌ای به منزل مخبر السلطنه، مشیرالدوله و مؤتمن الملک مراجعه کردند. مخبر السلطنه به جمعیت گفت: «من شماها را پذیرایی می‌کنم اما نان و لحاف‌های خود را بیاورید.» مشیرالدوله حاضر نشد با این گروه همکاری نماید، او سپرده بود کسی را به خانه‌اش راه ندهند، نیز به تلفن‌ها جواب نمی‌داد.<sup>۳</sup>

واکنش صمصام از همه عجیب‌تر بود. او به وثوق نوشت مردم و دمکرات‌ها «به این عمل ناگهانی خارج از همه قوانین تو اعتراض و وحشت و هیجان دارند»، آنگاه خواسته بود به این مردم جواب دهد. وثوق پاسخ داد اگر مردم به او گوش نمی‌دهند به عنوان رئیس وزرا اختیار دارد از نظمیه بخواهد آنها را متفرق سازند. صمصام از این پاسخ متغیر شد و گفت او ایلیانی است و نمی‌تواند مردمی را که به او پناه آورده‌اند متفرق سازد. وقتی شب شد، حدود صد مأمور نظمیه اطراف خانه صمصام کشیک دادند تا هر کس را که به خانه او می‌آید، جلوگیری کنند. وقتی خبر به صمصام رسید، از خانه بیرون آمد و شخصاً آزان‌ها را تهدید کرد که اگر باز هم مانع ورود مردم به منزل او شوند، دستور خواهد داد از تهران تبعیدشان کنند.<sup>۴</sup> وی پس از اینکه ناسزای رکیکی به وثوق گفت، نیروهای نظمیه گریختند. آن شب نزدیک صد نفر در منزل صمصام «شام مفصلی» خوردند، سحرگاهان کمره‌ای همراه با عین‌الممالک، شیخ ابوطالب، حاج میرزا حسین کرمانشاهانی و مجله‌اسلامی<sup>۵</sup> به دوشان تپه رفتند تا شاه را از تحولاتی که در تهران مقارن غیبت او از پایتخت روی داده بود آگاه کنند و به اصطلاح تظلم نمایند. اینان پس از این که ظاهرًا توanstند نظر شاه را جلب نمایند به طوری که وی حتی به وثوق پرخاش

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۰۶۳.

۲. همان.

۳. کمره‌ای، ج ۱، ص ۷۲۳.

۴. همان، ص ۷۲۴.

۵. شیخ عبدالعلی بنیادگذار و ناشر مجله‌اسلام بود، این نشریه در سال ۱۳۳۱ قمری مصادف با ۱۹۱۳ میلادی شروع به انتشار کرد، هدف آن «اتحاد اسلام» شناخته شد، به‌واقع این نخستین نشریه‌ای بود که در ایران منتشر می‌شد و به طور رسمی از اتحاد اسلام دفاع می‌کرد: آفتاب، ش ۲۶۷، پنج شنبه ۱۷ ذی‌قعده‌الحرام ۱۳۳۲، ۱۸ اکتبر ۱۹۱۴، «مجله‌اسلام».

کرد؛ به تهران بازگشتند. تحولات این زمان مقارن با ریبع الاول آن سال مصادف با آذر ۱۲۹۸ بود. همه، احتمال قریب به یقین دادند که این بار وثوق به طور قطع استعفا می‌دهد، اما درست همان زمانی که وثوق به تهران بازگشت و معتبرضین هنوز در دوشان تپه بودند، سر پرسی کاکس به نزد شاه آمد. شهاب الدوله وزیر دربار شاه بعد از ملاقات شاه با کاکس به حاضرین قول داد صدمه‌ای به آنان نخواهد رسید و کسانی را که وثوق تبعید کرده باز خواهند گردانید، سپس محرمانه گفت: «چون تکیه گاه وثوق الدوله به لندن است، شاه در محذور است و جلب قلب شاه برای شماها بهتر از همه چیز است».¹

زمانی که معتبرضین در دوشان تپه به سر می‌بردند، ساختمان وزارت مالیه در آتش سوخت. بعداً معلوم شد یک فرد ارمنی که جدیداً برای ارسال مراسلات به مالیه آمده، باعث این کار بوده است. این مرد روز جمعه که تعطیل بود به مالیه رفت و دستور داد بخاری را روشن کنند. عده‌ای عذر آوردند و از این کار امتناع کردند، اما فرد مذکور با تهدید آنان را وادار به این امر ساخت. شب همان روز مالیه آتش گرفت، احتمال می‌دادند شاید او در بخاری «فسفور انداخته باشد.» پانزده کروز یعنی هفت میلیون و پانصد هزار تومان به مالیه خسارت وارد شد، اسناد دولت و مردم نابود گردید و کالاهایی هم که در آنجا انبار شده بود به کلی از بین رفت.² اندکی بعد فخام الدوله از مسئولین مالیه را بازداشت کردند، او گفت هدف از توقيف او « فقط قصد اهانت به ضدنشکیلی بود.»³ به عبارت بهتر دست گروه ضدنشکیلی در عملیاتی از این دست دیده می‌شد. به هر حال برای برکناری وثوق تلاش‌های فراوانی انجام می‌گرفت. وثوق تنها چیزی که کم نداشت دشمن بود؛ رجال معمر و ایران دوست و وطن خواهی مثل مشیر الدوله خود را از این معركه‌ها کنار کشیده بودند، ضمن اینکه مواضع اصولی خود را داشتند. کسانی مثل مدرس هم بودند که از موضع حفظ منافع ملی، و نه انگیزه‌های شخصی با قرارداد ضدیت می‌کردند، اما به طور کلی وثوق از چند سوی محاصره بود؛ شخص شاه که مرد مقتدری مثل وثوق را نمی‌توانست تحمل کند، کسانی که به دنبال صدارت و وزارت و رشوه‌ستانی بودند و عده‌ای که همیشه با او سر خصوصت داشتند، یک سر این مخالفین گروه ضدنشکیلی بود و سوی دیگر شاعضای کمیته مجازات، کسانی که بازداشت بودند اما دست از تحرکات خود نمی‌کشیدند.

در همین ماه ریبع الاول پدر حاجی آقا شیرازی از دنیا رفت. حاجی آقا شیرازی که در کتاب بحران مشروطیت در ایران تا اندازه‌ای با دیدگاه‌هایش آشنا شده‌ایم⁴ از موافقان وثوق بود، او حتی در جریان اولتیماتوم روسیه هم به طرفداری از وثوق که در آن زمان وزیر امور خارجه بود، پرداخت. به هر حال در مسجد شاه مجلس ختم برگزار شد، موافقین وثوق از این

۱. همان، ص ۷۲۸.

۲. همان، ص ۷۳۲.

۳. همان، ص ۷۳۸.

۴. بحران مشروطیت در ایران، ص ۲۰۵-۲۶۰.

مراسم برای حمله به مخالفین استفاده کردند، قرار بود تدین به منبر رود و از سوی ملت به کایenne وثوق اظهار اطمینان کند و به مخالفین نسبت شرارت دهد. از آن سوی قرار شد ملک الشعراي بهار به منبر رود و بگويد ملت به مشاورالممالک انصاري نماینده ايران در کنفرانس صلح ورسای اطمینان ندارد. او باید می گفت در کنفرانس به این اهمیت یا وثوق و یا نصرت الدوله باید بروند. این مراسم به هم خورد، بهار و تدین نتوانستند در این مجلس سخنرانی کنند. کمره‌ای نوشت: «البته ختمی که برای یک اسکورچی یا پنبه فروش و عطار، دولت در مسجد شاه بگذارد برای یک همچه بازی است، که او را نسود به هم زده، تدین و ملک نتوانستند موفق شوند».<sup>۱</sup> لازم به توضیح است که پدر حاجی آقا پنبه می فروخت و قبل از فروش آنها را بسته‌بندی می کرد. به همین دلیل ملقب به اسکروچی بود.

### ۱. وثوق الدوله و دفاع از قرارداد ۱۹۱۹

مخالفین قرارداد می گفتند با این که هنوز قرارداد به تصویب مجلس نرسیده، چرا طرف انگلیسی عملیات خود را آغاز نموده؛ از آن سوی وثوق ضمن انتشار بیانیه‌ای پرسید با وجود این که مجلسی وجود ندارد تا قرارداد را تصویب یا رد کند، چرا زودتر از موعد به او حمله می آورند. چندماهی قبل از استغفار، وثوق بیانیه‌ای در همین ارتباط نوشته و در روزنامه رعد منتشر کرد، در این بیانیه در مورد قرارداد ۱۹۱۹ تا اندازه‌ای توضیح داده شده بود. وثوق نوشت طرف خطاب او کسانی هستند که می دانند بدون امنیت و آسایش استقلال معنا و مفهومی ندارد، اگر کشوری به واسطه عدم امنیت، قابل سکونت نباشد، لیاقت استقلال را هم ندارد. کسانی که می دانند زندگی با شرافت فقط با کار مفید برای هیئت اجتماع تأمین می شود، پشتونه استقلال کشوند. وثوق نوشت: «من یقین دارم مخاطبین من قسمت اکثریت مملکت را تشکیل می دهد. زیرا هر چند بر عده مفت‌خوران و تن پروران در مملکت هر روز افزوده می شود و این عده مانند مبتلایان به امراض مُری و جراحات اکال همواره قسمت‌های صالح را مريض و متالم می نمایند؛ ولی هنوز سلامت توده جماعت در خطر نیفتد و یک حرکت دفاعی از یک عضو توده غیرتمدن و با شرافت دوست کافی است که یک باره هیاکل زشت این زاغ و زغنهای جife خوار را به فرسنگ‌ها دور و مجال التیام جراحات را برای اعضا متاثره مملکت تهیه نمایند».<sup>۲</sup>

وثوق اشاره کرد دنیایی که مردم در آن به سر می بردند، کانون جنگ‌های بین دول و ملل، جنگ‌های طبقاتی، جنگ‌های نژادی و جنگ‌های بین اصول و عقاید است، وضعیتی که البته نمی توان نام جنگ بر آن نهاد و بلکه باید از واژه‌های «مرض و بحران» استفاده کرد: «این بحران

۱. کمره‌ای، ص ۷۳۲.

۲. رعد، سال یازدهم، ش ۲، چهارشنبه ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸، ۳۱ مارس ۱۹۲۰، دهم اردیبهشت ۱۲۹۹، «بیانیه آقای رئیس وزرا».

عظیم یک باره جامعه‌های مریض، جامعه‌های کینه‌جو و متقم، جامعه‌های منغم در شهوات، جامعه‌های منهمک در تجمل و ثروت، جامعه‌های مبتلا به سوءاداره و فساد حکومت و بالاخره جامعه‌های فرورفته در فقر و درویشی و مذلت و مسکن‌های را به نوبه خود و بر حسب خود متأثر و بیدار کرد.» ایران از بحران عظیم دنیا به شدت متأثر شد و به واقع موجودی «اسخت مریض» بود. وثوق برای توجیه عمل خود در انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ نوشت استقلال کشور به طول و عرض جغرافیایی و میزان وسعت نیست؛ همان‌طور که مخاطرات خارجی و غلبه زور همسایه نمی‌تواند لزوماً باعث نقض استقلال کشور گردد. به نظر او «ممکن است وضعیات و خصوصیات داخلی و سوء اداره معیشت اجتماعی موجب سلب استقلال و بالتیجه جلب مخاطرات خارجی شود.» پس حسن اداره کشور به خصوص اداره ثروت و معیشت مردم، بنیادی‌ترین ضامن استقلال به شمار می‌رود. به نظر او « فقط حسن اداره معیشت و عقل و تدبیر منزل یک فرد انسانی را در حیات دنیوی خوشبخت و مستقل می‌کند و به هر نسبت که در اداره معاش و تدبیر ثروت احتیاج مضر به افراد دیگر پیدا کند از استقلال وی کاسته می‌شود.»

به این ترتیب وثوق، نقش عامل خارجی را کمنگ نشان داد و گناه بحران‌ها را همه به گردن مخالفین داخلی افکند. در این راستا به نظر او بحران جامعه ایران «بیشتر از حیث سوء اداره معاش» دانسته شد و «ورود آن بر ما، قبل از بحران عمومی دنیا بود چه علت بحران و اضطراب از دیر زمانی در مزاج ما موجود بود و در سرینچه عوارض آن گرفتار بودیم تا بحران عمومی علناً طلوع کرد.» وثوق که به مسئله استعمار کمتر توجه نشان می‌داد نوشت کاهلی و کاهش حس تولید و کار همراه با راحت‌طلبی است که استقلال ایران را متزلزل ساخته است: «ناموس اقتصاد و قانون طبیعت بر جریان خود مداومت داشت. هم عصران ما و همسایگان زیرک و زیر دست ما، از این جریان استفاده می‌کردند و ماغفلت‌زدگان در کشمکش‌های جاهلانه عمر خود را پایان می‌بردیم.» برای حفظ استقلال کشور باید از مفت‌خواران کاسته شود، دیگر این که «در صرف آنچه از خارج محتاج الیه است، مخصوصاً در فضول عیش حداکثر فناعت و امساك وجهه همت قرار داده شود.» با این وصف باید هیئت جامعه همه را مجبور به کار کردن کند، کسانی که تولید ثروت نمی‌کنند و بر تجمل می‌افزایند «به منزله گیاه‌هایی هستند که ریشه و ساقه و برگ و میوه آنها جز این که محیط را اشغال کرده و مواد مغذیه ارضی را صرف خود کنند و مانع رونیدن درختان بارور و نباتات مفید شوند حاصلی ندارند، بلکه اغلب بر نباتات دیگر می‌بیچند و آنها را به هلاکت می‌رسانند. اگر در یک مزرعه اکثریت با این گیاه‌ها باشد جز اینکه با آهن و آلتی ریشه آنها را براندازند یا از آن مزرعه صرف‌نظر کنند تدبیری متصور نیست.» وثوق هرگز به این نکته اشاره نکرد که اغلب بحران‌های ایران عصر مشروطه تا زمان ریاست وزرایی او، ریشه‌ای پابرجا در تحریکات استعمار بریتانیا داشت که نقش خود را در نقض تمامیت ارضی و استقلال ایران می‌جست.

وثرق بی‌اعتنای به حقیقت یادشده هشدار داد که در مزرعه ایران و گلستان اردشیر بابکان،

این علوف های هر ز هر روز رو به افزایش هستند و اگر این سیر مهار نگردد، هیچ باغبان زیردست نمی‌تواند این بوستان نیمه خراب را آباد سازد. وثوق بدون تمایز قائل شدن بین مخالفین خود نوشت البته در ایران هنوز تعداد مفتخران، بیکاران، هرزه گردان و سپاستمدارانی که به نام طبقات مردم «خون هیئت جامعه را می‌مکند و حاصل رنج و مشقت مولدهای ثروت حقیقی را صرف مشتهیات خود می‌کنند»؛ زیادند. گروه بیکاران و مفتخران هر چند قلیلند، اما کیفًا «عوامل قوى و نیرومند زوال هیئت جامعه شناخته می‌شوند». اینان کسانی‌اند که تلاش می‌کنند سعی و تلاش را در جامعه به دزدی و گدایی منحصر نمایند تا حاصل ثروت و دسترنج دیگران را تصاحب کنند. وثوق برای منکوب ساختن مخالفین خود و توجیه قرارداد همه را به یکسان آماج حمله قرار داد او مدعی شد: «این فرقه منحوس هم دارای عقاید تند و کند و مسلک اعتدال و انقلاب می‌باشند. قسمت دست راست و طرفداران اعتدال گدائی را مسلک اختصار دانسته لازم می‌دانند دولت هر چه از مردم برای مخارج عمومی مملکت می‌گیرد به آنها بذل و ایشار کند و افرادی که تولید ثروت می‌کنند به آنها باج و خراج بدھند و هر کدام برای وصول به مقصود نحس خویش عنوانات و وسایل و حیل و تدبیری به کار می‌برند و رنگهای مختلف و تنوعات بی پایانی به حرفة مشتوم خود می‌دهند...» برخلاف اینان «قسمت دست چپ و طرفداران انقلاب، گدائی را نوعی از بی‌شرفتی دانسته جمع آوردن چند تفنگ و قطع سبیل و غارت اموال مردم بی‌گناه را نوعی از شهامت و رشادت فرض کرده و شاید بیشتر از همکاران اعتدالی خود تحمل رنج و تعب بلکه استقبال مخاطره می‌نمایند.» می‌دانیم که چنین نیست و در هر دو حزب بزرگ سیاسی رجال خوشنامی وجود داشتند که جز به صالح ایران به چیزی فکر نمی‌کردند.

وثوق این افراد را «میکروب‌های اکال» دانست که همه را مأیوس کرده‌اند و مسلک مفتخری را در کشور تبلیغ و ترویج می‌نمایند. اینان دشمنان نظم و آسایشند، زیرا امنیت و انتظام، دشمن دزدی و گدایی است. اینان کوتاه نظرند، زیرا نمی‌دانند سعی شان در هدم اساس کشور باعث نابودی خودشان هم می‌شود: «این قوم همه کس را مثل خود بیکار می‌خواهند و اگر کسی مشغولیت مهمی داشته و از ملاقات و مراوده آنها احتراز کند با وی خصومت می‌ورزند.» به باور او اینان با هر حکومتی چه خوب و چه بد مخالفت می‌کنند، از هر تغییری خرسند می‌شوند زیرا «ایام تحربی و انتقال را برای دزدی و گدایی مساعدتر می‌دانند.» اینان به هر عنوان تازه هر چند خلاف مسلک آنان باشد، تقرب می‌جویند؛ هم دعاگوی استبدادند و هم طرفدار بشویزم. زیرا در هر صورت امیدوارند بذندند و «با لقمه برپایند.» اینان غافلند از این که استبداد عاقل و بشویزم هر دو دشمن «این جنیندگان موذی» هستند. اگر جلو این عناصر مهلك و بر باد دهنده‌گان ثروت مملکت گرفته نشود، «اضمحلال ابدی حلول خواهد کرد و توقع استقلال حقیقی جز در ظرف خیال و جامه الفاظ متصور نخواهد بود.» می‌بینیم که وثوق کمترین اشاره‌ای به بریتانیا نمی‌کند.

وثوق مدعی شد مرض مبرم و بیماری صعب العلاج کشور را تشخیص داده است، بیماری

سرتایی کشور را گرفته و مبتلا کرده است. اما مسئله این است که قوای او برای علاج قطعی این بیماری کافی نبوده است. به همین دلیل وی تصمیم گرفت با تأمل و تدریج و حتی المقدور با رعایت عادات و احوال مریض از شدت مرض جلوگیری نماید تا ابتدا بنیه او تقویت شود و خود بتواند به دفع میکروب‌های مضر قادر شود. بنابراین ابتدا «در اقامه امنیت و اعاده آسایش معدوم شده» تلاش کرد. استقرار امنیت باعث نابودی «مفت‌خواران مسلح» یعنی دزدان و راهزنان و اشرار می‌شد: «لاجرم قسمت غالب از مخربین امنیت را تکلیل و تدمیر نمودم و در قسمت غالب از مملکت امن و آسایش را برقرار کردم.» اما این تدمیر کافی نبود و بدون شرکت تدبیر دیگر دوره ناامنی و خودسری اعاده می‌شد، از سوی حقیقت این بود که امکانات کشور برای نیل به آن اهداف بلندمدت کفایت نمی‌کرد، به همین جهت به استخدام مستشار همت گماشت. دیگر این‌که کشور سرمایه‌ای نداشت، همه به جیب مفت‌خواران سرازیر شده بود، پس تحصیل سرمایه و وام را ضروری دانست. تسهیل حمل و نقل و احداث راه‌آهن از دیگر مواردی است که سرلوحه کار او واقع گردیده، اما غافل نبود که این «تدبیر تدریجی و جنگ غیر مسلح» را هم آن مفت‌خواران کذایی نمی‌توانند تحمل کنند و «وقتی بیدار شده با تمام قوی بر ضد من قیام خواهند کرد.»

این موضوع به زودی به وقوع پیوست. هر گاه یک قاتل و جانی و مجرم و پرونده ساز و مفسدہ کار گرفتار شد، در میان همین گروه هزاران واسطه و حامی داشت، هر دزد قطاع الطریق که اسیر و دستگیر گردید، «در میان این بی خردان شفیع و طرفدار» یافت. او نوشت عده‌ای وی را به آزاد ساختن اشرار تشویق می‌کردند و این مطلب را از او مطالبه می‌نمودند، وثوق نوشت «اگر امتناع می‌کردم به کبر و غرور و قاوت قلب و شرارت خوب منسوب» می‌شده است. نکته مهم‌تر اعتراض این گروه در مورد قرارداد ۱۹۱۹ بود. علت اعتراضات این بود که «این تدبیر را قاطع تر دانستند و به همان نسبتی که در منع مرام آنها مؤثرتر بود؛ ضدیت آنها را بیش تر تحریک می‌کرد. مفت‌خواران ادارات، استفاده کنندگان غلطکاری‌ها، مشتریان بی‌لیاقت مشاغل، مداخله کنندگان در کارهای دولتی، توسط کنندگان از اشتباه و اریاب جنایت، و بالاخره معتادین به تن پروری و کاهلی به یک باره به جنبش در آمده کلمه استقلال را که هر کس به مذاق خود تعییر می‌نماید و مفت‌خوار و کلاش معنی آن را با دوام روزگار کلاشی و مفت‌خواری خود مترادف می‌داند عنوان اعتراض قرار دادند.» اما معتبرضیین فقط این دسته افراد نبودند، به قول وثوق «معدودی اشخاص محترم نیز که البته ساحت آنها از اغراض مبراست»، به واسطه دور بودن از محیط سیاست عمومی دنیا و عدم احاطه به وضعیات داخلی و خارجی در صدد تنقید از قرارداد ۱۹۱۹ برآمدند. به این شکل وثوق خواست حساب افرادی مثل سیدحسن مدرس را از دیگران جدا کند. واقعیت این است که طیف مخالفین قرارداد آنقدر گستردۀ بود که نمی‌شد همه را متهم به اتهاماتی کرد که وثوق اقامه کرده بود، برجسته‌ترین آنها در آذربایجان شیخ محمد خیابانی بود که همه تلاشش مجد و عظمت ایران و سیزیز با استعمار بریتانیا بود.

وثوق در ادامه ادعا کرد از طرف گروه زیادی از مردم که مولد ثروت هستند و اشار کاری کشور را تشکیل می‌دهند، اعم از زارع و کارگر و کسبه و اصناف و تجار، جز حس حق شناسی چیزی ندیده است. وی نوشت شکنی نداشته که پاسخ گفتن به معتبرین امری بیهوده است، زیرا آنها «جز مشتهیات خود» چیزی نمی‌خواهند و نمی‌شنوند. با این وصف او ترجیح داد سکوت کند اما نمی‌توانست از تنها راهی که موجب حفظ و سلامت مملکت بود صرف نظر کند. او آنچه را به صلاح وقت تشخیص داده انجام داد، اما توضیح داد کارهای خود را با برنامه آتی مملکت و تدابیر لازمه برای رفع مخاطرات و علاج معضلات کشور به مجلس شورای ملی که عنقریب تشکیل خواهد شد، ارائه خواهد داد: «هر گاه مجلس از من نپذیرد و راه دیگری برای سعادت مملکت در پیش گیرد البته حاکمیت با مجلس است و با مجلس است که برای صرفه ثروت و استقلال مملکت کار کند، یا برای راضی کردن بیکاران و مفت‌خواران.» پس مجلس است که تکلیف قرارداد را مشخص می‌نماید. اگر مجلس راه دیگری بییند می‌تواند سیاست‌های او را هر قدر پیشرفت کرده باشد ملغی و متوقف نماید. وثوق با انتساب مخالفینش به بیکاری و تنپروری و مفت‌خواری، تلاش کرد راه نقد قرارداد ۱۹۱۹ در راستای مصالح ایران را مسدود کند، اما به این امر موفق نشد.

وثوق در ادامه آن مقاله نوشته بدیهی است تا مجلس نیامده و او مستول مقدرات کشور است، از تحریکات و دسیسه‌های به قول اومفسدین جلوگیری خواهد نمود. او تهدید کرد با این وصف «پس از آن که دیدم چندی ارخاء عنان آنان را در تعقیب فساد تشجیع می‌کند و بالآخره صریح می‌گویند پول بدھید و منافع نامشروع ما را تأمین کنید ولا امنیت عمومی را مختل خواهیم کرد، البته باز از منع فساد آنها ناگزیر خواهم شد.» باز هم وثوق نوشت دقیقاً چه کسانی از او پول می‌خواستند تا سکوت کنند، اما قطعاً منظور او گروه ضدتشکیلی بود. او خطاب به ملت هشدار داد تحت تأثیر بیکاران و مفت‌خواران واقع نشوند. اگر استقلال کشور را می‌خواهند در تولید ثروت کوتاهی ننمایند، در غیر این صورت استقلال کشور را به خطر انداخته‌اند: «شما باید این عناصر فاسد را از مملکت دور کرده و از پرورش آنها احتراز کنید زیرا آنها شما و مملکت و خودشان را به گرداب فنا و زوال می‌کشانند.» به نمایندگانی که انتخاب شده بودند هم تذکر داد به فکر شناختن مسائل و مشکلات کشور و اندیشه‌ای برای حل آنها باشند، زیرا اگر این بار هم مردم از نمایندگان مایوس گردند، دیگر هرگز امیدوار نخواهند شد: «اما ای مفت‌خواران و فسادکاران، به شما هم خطاب کرده می‌گویم من علی‌رغم شما در آبادی مملکت و آسایش عامه سعی خواهیم کرد و اگر شما ترک عادات پست و خسیس خود را نگویید و هر یک به کاری که برای هیات جامعه مفید باشد مشغول نشوید، من دولت را مديون نمی‌دانم که به شما از بیت‌المال مسلمین اجرت ولگردی و هرزه درآیی بدده.» وثوق خطاب به مخالفینش از گروه ضدتشکیلی نوشت آنها کارهایی می‌خواهند که لیاقت و شایستگی آن را ندارند، اگر این دسته افراد به حدود خود بسازند و رقابت و حسد پرده قناعت آنها را ندرد، برای آنها هم کار پیدا می‌شود. زیرا خداوند مردم را برای بیکاری و

ولگردی خلق نکرده و در خور هر کس کاری معین فرموده است که چون به آن نمی‌پردازند، عاطل و باطل مانده‌اند. کار و شغل هم منحصر به مشاغل دولتی نیست. هجوم افراد به ادارات و اجرای اولیای امور برای تغییر متصدیان مشاغل به سفارش این و آن، نظم و ترتیب و بقای مسئولیت را مورد مخاطره قرار می‌دهد. اگر در ادارات اصلاحاتی به عمل نیامده برای این است که کارمندان نسبت به آتیه خود مطمئن نیستند و همیشه به شفاعت و دسیسه مفت‌خواران، مقام آنها در ادارات متزلزل گردیده و نمی‌توانند وظایف خود را به انجام رسانند. دیگر اینکه او با اشاره‌ای دیگر به گروه ضدتشکیلی نوشت: «هر چند ممکن است این جانب پس از کشف این حقایق بیشتر مورد طعن و خصومت اشخاص محدود و معلوم واقع شوم و اعتراضات و حملات و شب‌نامه‌ها و تهمت نامه‌ها بیشتر منتظر گردد، زیرا جماعتی که مورد تنقید من واقع شده‌اند به همان نسبت که در کارهای مفید کاهل و بی‌لیاقتند، در دسیسه و فساد فعال و زبردست می‌باشند و به همین نظر شاید جمعی دیگر نیز نشر این عقاید را مخالف با سیاست شخصی من دانسته از راه دیگر تنقید کنند. ولی از طرفی هم اگر همیشه از گفتن حقایق خودداری شود حقایق لایزال مستور خواهد ماند.» او در خاتمه یادآوری کرد مشکلات مملکت بیشتر از حوصله فکر و تصوّر عامه و حتی خواص است، «در عین آنکه از تولید وحشت و اضطراب در قلوب احتراز دارم باید اظهار دارم که مقاومت با مشکلات با اتحاد و اتفاق نام و تمرکز مجموع قوا نیز سهل نیست و البته با اختلاف و نفاق خطرات و مهالک حتمی است.» وثوق نوشت اگر طالب راحت و آسایش خود بود، بار را بر دوش دیگری می‌نهاد. اما مشکلات و مخاطرات باید باعث استقامت و فدایکاری گردد، نه مورث جبن و بددلی.<sup>۱</sup>

بار دیگر یادآوری می‌کنیم که اعتراضات علیه قرارداد همه از یک سنت نبود. این اعتراضات البته دارای انگیزه‌های ملی و دینی هم بود، اما کسانی که با این انگیزه وارد ماجرا شدند، اندک شمار بودند؛ مدرس یکی از برجهسته‌ترین اینان بود. اما وثوق در مقاله خود همه را آماج حمله قرار داد. درست است که اغلب بحران‌های دوره وثوق کاملاً مصنوعی به نظر می‌رسید و دست‌هایی در کار بود که می‌خواست به هر نحو ممکن رئیس‌الوزرا را به زیر کشد اما باید انگیزه‌ها را با هم مخلوط کرد. وثوق به گمان خود ابتکاری به خرج داد و آن اینکه ضمن انتشار بیانیه‌ای اوضاع کشور را به اطلاع مردم رسانید. اما این بیانیه بیشتر به زیان او تمام شد. از سویی سید ضیا این پادوی سفارت انگلیس به دنبال انتشار این بیانیه مطلبی شدیدالحن در روزنامه‌اش منتشر ساخت و دست به مباحثی زد که اندکی مردم را از واقعات پشت پرده مطلع می‌ساخت، او هم سعی کرد از فرصت به دست آمده برای توجیه قرارداد بهره جوید.

برخلاف بهار که با انگیزه ممانعت از سقوط تمام عیار ایران، تلاش داشت وثوق را تقویت نماید، سید ضیا از موضع خاص خود نوشت: «در این چند روزه درد ایران و وطن را از حلقوم کسانی می‌شنیده‌ایم که وطن و مأواهی ما را به این روز سیاه نشانده‌اند! کسانی صلاحیت اظهار

عقیده در مقدرات مملکت را برای خود قائل می‌شدند که مناظر فاجعه افزای دوره‌های زمامداری آنان نه تنها عدم صلاحیتشان را مدلل می‌دارد، بلکه حتی بیگانه بودن آنان را با اصول و سیاست مملکت داری، بر همه کس غیر از خودشان پوشیده و مستور نیست.» سید ضیا به گونه‌ای بی سابقه نوک تیز حمله را متوجه کسانی کرد که به قول او حق انتقاد کردن از اوضاع را برای خود قائل هستند؛ «رجالی برای خود حق تنقید از اوضاع و جریانات را معتقد هستند که نه تنها گذشته بدگذشت آنان عدم لیاقت و فقدان عادی‌ترین فکری را در کله‌های ورشکسته شان مدلل داشته، بلکه روزگار سیاه و حوادث عمومی عالم آنان را از این حق نیز محروم داشته است.»

سید ضیا از «لحن آمیخته به اندوه بیانیه رئیس‌الوزرا» یاد کرد که از آن لحن به خوبی معلوم می‌شود که «تا چه اندازه ساعی در مسالت بوده و از تعقیب اعمال جنایت‌کارانه زمامداران گذشته خودداری نموده و نخواسته است به وسیله تعقیب آنان یک سلسله حقایقی را کشف و نگاهی جامعه ایرانی را بیش از آنچه شناخته شده‌اند به خودی و بیگانه بشناساند.» رعد متن بیانیه رئیس‌الوزرا را که ظاهرًا غیرمستقیم عوامل بحران را معرفی نموده بود، مورد تأیید قرار داد و ادامه داد: «ترجمه حال و سرگذشت مملو از مصیبت دوره‌های سیاستمداری رجالی که از امروز در آرامگاه نایب حسین کاشانی امرار حیات نموده و بر طالع و مقدرات خود نفرین و لعنت خواهند فرستاد بسی رقت‌انگیز است.» در این مطلب سید ضیا به دروغ و با عوام‌رسی خاص خود مخالفین قرارداد ۱۹۱۹ را پیروان نایب حسین کاشی نامید.

به نظر سید ضیا اگر ایراد و اعتراض حقی بر دولت وثوق باید وارد شود این است که چرا تاکنون به گونه‌ای که خودش در بیانیه‌اش اعلام داشته، «در مطالعه اعمال و عوامل مؤسسه و علل انحلال ژاندارمری مسیبین هرج و مرج و بدینختی مملکت»، اقدامی نشده و «موجبات آمدن قشون اجانب» را توضیح نداده است. از این بالاتر «دانستان هجرت و کلای پارلمان و تسلیم کردن مملکت را به قوای خارجی، مؤسین کمیته‌های دزدی و آدمکشی، مسیبین قحطی و مجاعه و غیره»، چرا تاکنون برای مردم گفته نشده است؟

سید ضیا که تلاش داشت چهره‌ای مقبول و موجه از خود ارائه کند، نوشت باید به گذشته پرداخت و رافت نباید مانع از تحلیل اوضاع گذشته شود: «راست است فساد محیط، فراوانی جنایت کاران، موقع مقتضی و مناسبی را برای دولت در این مدت یک ساله تدارک نموده بود که به گذشته و ایامی که ما را گرفتار مولودهای مشئوم خود نموده است عطف توجهی گردد. ولی امروز آن روز فرارسیده که از وزیر امور خارجه<sup>۱</sup> پرسیم: چرا و برای چه ژاندارمری ایران را به دیار نیستی و فنا سوق داد؟ از مستشار الدوله وزیر ادوار مختلف باید پرسید که: با وقوف به ورشکستگی مغز خود برای چه خویشتن راسانس قوم، هادی سیاست و رهنمای طریق نجات ملت قرار داده از تدارک انواع بلایا و مصائب خودداری نمود؟ دوسيه های نظميه

۱. منظور حسن خان محتشم‌السلطنه اسفندیاری است.

و مراسلات متولی کلنل وستدائل به وزارت عدلیه و داخله در حکومت ممتاز الدوله و یاران وی به جرم شرکت در کمیته‌های آدمکشی و دزدی قوی ترین اسناد مثبته‌ای است بر جرم کسانی که اکنون در مأوای دزدان آرمیده‌اند. او ادامه داد وقتی عده‌ای در داخل به دلیل فتوحات آلمان مصالح ایران را باد فراموشی سپردند، با مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء وقت ملاقات کرده و گفته است سفارتین روس و انگلیس حاضر به هر نوع قراردادی با ایران هستند، آقای حاج محتمم‌السلطنه وزیر امور خارجه وقت نظریات و مطالعات این دلسوزته ناچیز را با تبسم های تحریرآمیز تلقی نموده و حتی سعایت می‌کردند که مذاکرات رئیس‌الوزرا با سفارتخانه‌ها به هیچ نتیجه مطلوبی منجر نگردد. همین شخص محترم و بزرگوار که مقامات وزارت داخله، عدلیه، مالیه و غیره و غیره را در هر دوره اشغال و در هر مقامی یادگارهایی غیر مطلوبی از خود باقی گذاردند، امروز سلسله‌جنبان مفسدین و آشوب طلبان بر ضد دولتی می‌شوند که به قلع و قمع اشرار همت گماشته، انتظام ایران را وظیفه خود دانسته، خاتمه دادن به دوره بی‌تكلیفی را یگانه وسیله نجات ایران دانسته، نمی‌خواهند ملتفت این نکته بشوند: در روزی که شکست بعد از شکست نصیب روسیه می‌گشت، بدبختی متعاقب بدبختی انگلستان را فرامی‌گرفت، ایشان وزیر امور خارجه مقتدر ایران بودند، شاخص‌ترین مقامات را در هیئت اجتماعیه حائز بودند، عامه اعتماد و توجه خود را به اراده و تصمیم ایشان معطوف داشته بود، چرا در آن روز تکلیف ایران را معین نکردند؟ برای کدام مقصود وکلای پارلمان را به هجرت تشویق نمودند؟ تلگرافات و مراسلات تغییر پایتحت را برای سفارت خانه‌ها و ولایات تدارک دیدند؟ و بالاخره بعد از آنچه می‌توانستند کردند و از هیبت قشون روس رعشه بر اسلام مملکت انداختند، ایران را تسلیم قوای ژنرال باراتف کرده و از کار کناره جستند! و حالیه که دیگران [به] شست و شوی کافات ایشان و سایرین پرداخته‌اند، رضایت نمی‌دهند چند صباحی شامه این مردم بدبخت از استشمام بوهای متعفن فراغت و آسودگی پیدا کند.<sup>۱</sup> طنز تاریخ این بود که همین سیدضیا با همکاری خویش در کوتنای سوم اسفند ۱۲۹۹، با همین گروه به قول خودش خائن و آدمکش همسو شد و با اقدامات خود کشور را به آنان تسلیم کرد. آن حادثه نشان داد سیدضیا تا چه اندازه به مدعیات خود باور دارد و اینکه آیا منافع انگلیس برای او بیشتر اهمیت دارد یا ایران.

با این وصف مقاله سیدضیا از منظری قابل توجه است: این مقاله آتشین به واقع مکمل بیانیه وثوق‌الدوله بود. در این مقاله سید ضیا به هر انگیزه‌ای پرده از اسرار دوره جنگ اول جهانی برداشت. او نشان داد محتمم‌السلطنه، ممتاز‌الدوله و صادق مستشار‌الدوله به واقع رهبری بحران‌های ایران را به دست داشته‌اند. اینان از سویی مجلس را منحل کردند، از سوی دیگر نمایندگان را به مهاجرت تشویق نمودند، شاه را ترسانیدند و اعلان تغییر پایتحت را به

۱. رعد، سال دهم، ش ۱۲۷، سهشنبه ۱۳ ذی‌حجہ ۱۳۳۷، ۹ سپتامبر ۱۹۱۹، «تا کی؟ تا چند؟ به مناسب لبلاغیه رئیس‌الوزرا».

سفرای کشورهای خارجی اطلاع دادند، از کمیته مجازات و دزدان و راهنمان حمایت نمودند تا بر استقلال ایران یک باره بتازند و آن را تسلیم قوای ژنرال باراتوف نمایند. سید ضیا و ثوق گفتند که گروه ضدتشکیلی و عوامل پیدا و پنهان آن یعنی این دسته بحران سازان و برپادهندگان استقلال کشور، اینک سخن از استقلالی به میان می‌آورند که در برخی موارد خود باعث نقض آن شده‌اند؛ این مقاله و آن بیانیه به خوبی نشان داد منشاء بحران کسانی بودند که برای اینان نه مشروطه ارزشی داشت و نه آزادی و نه استقلال کشور. بیهوده نیست همه اینان بعداً به خدمت دستگاه دیکتاتوری رضاخانی درآمدند و همه مشاغل حساسی را متفقی شدند. نکته این است که سید ضیا در زمرة مهمترین عوامل بود که راه صعود اینان را هموار ساخت. همین موضوع نشان می‌دهد او تا چه اندازه در مدعیات خود صادق بود. واقعیت این است که رجالی مثل مدرس که از سر حمیت ملی و دینی با قرارداد مخالف بودند، بسیار اندک شمار بودند. اگر همه انگیزه‌ها از سنخی بود که مدرس در پیش گرفته بود، شاید سرنوشت کشور چیزی دیگر می‌شد، شاید به جای استقرار دیکتاتوری فرمان، مشروطه حقیقی به بونه اجرا درمی‌آمد.

## ۱۱. انگلیسی‌ها و تبلیغ رشوه‌ستانی عاقدهای قرارداد

وقتی موج مخالفت علیه قرارداد در ایران به اوج خود رسید، طرف انگلیسی در کمال ناجوانمردی ضربه اساسی بر پیکر دولت و ثوق وارد ساخت. مسئله این بود که خود انگلیسی‌ها ماجراهی رشوه‌ستانی مقامات ایران در ازای امضای قرارداد ۱۹۱۹ را افشا کردند. معجونی از دروغ و ریاکاری را به هم بافتند تا طرح کودتا را توجیه نمایند، زیرا بریتانیا در ایران سیاستی جدید را سرلوحه کار قرار داده بود و هیچ امیدی به احیای قرارداد وجود نداشت. بنابراین چه اهمیتی داشت اگر وثوق را در راستای سیاست‌های خود بدنام و بدنام‌تر می‌کردند؟ در آستانه کودتای ۱۲۹۹ وقتی سپهبدار رشتی که خود از دوره ناصری عامل انگلیسی‌ها در شمال ایران بود - و حتی از دولت انگلستان نشان دریافت کرد - <sup>۱</sup> این گونه وانمود ساخت که از مسئله رشوه‌ستانی مقامات ایران آگاه شده است، این را برای توجیه مناسب تحولاتی که در شرف وقوع بود و به خوبی از آن آگاهی داشت، عنوان می‌نمود. اعضای کابینه و اعضای هیئت‌های مالی و نظامی بریتانیا هم وانمود کردند که گویا یک رسوایی ناشی از رشوه‌ستانی را کشف کرده‌اند. جیمز بالفور، این مخالف سرخخت کرزن و همراه فکری موتاگ، معاون ارشد<sup>۲</sup> سیدنی آرمیتاج اسمیت<sup>۳</sup> معاون وزارت خزانه‌داری بریتانیا و مستشار مالی این کشور برای دولت ایران که در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ به ایران آمده بود، با انتشار کتابی مدعی شد رئیس‌وزرای

۱. نک: بحران مشروطیت در ایران، صص ۵۲۷-۵۲۸.

۲. او جیمز بالفور نام داشت و کتابش با این مشخصات در سال ۱۹۲۲ منتشر شد:

James. M. Balfour: Recent Happenings in Persia, (Edinburgh, 1922).  
3. Sidney Armitage Smith.

ایران از انگلیس رشوه سtanده تا قرارداد را امضا کند! شاید بد نباشد بگوییم که این آرمنیاز اسمیت وقتی به ایران آمد تا زمینه‌های اعطای وام دو میلیون لیره‌ای را مهیا کند که دولت وثوق در آستانه سقوط بود. او خرداد ۱۲۹۹ وارد ایران شد و عملاً هیچ کاری نکرد. بالاتر اینکه او وثوق را هم بدنام ساخت. از بدشانسی بالغور، وثوق اینک در لندن اقامت داشت، او بلاfacile بعد از انتشار کتاب فوق، به دادگاه شکایت برد، وزارت امور خارجه انگلستان حاضر نشد هیچ مدرکی در ارتباط با قرارداد ۱۹۱۹ در اختیار ناشر و نویسنده قرار دهد، در نتیجه بالغور نتوانست از خود دفاع نماید و ناشر به اجبار از انتشار و پخش بقیه نسخه‌های کتاب جلوگیری کرد.<sup>۱</sup> این سیاستی شناخته شده است که وقتی بریتانیا دیگر نمی‌توانست از برخی رجال ایرانی استفاده کند، آنان را بدنام می‌ساخت و متهمشان می‌کرد که از انگلیسی‌ها رشوه سtanده‌اند. به طور قطع وثوق نه اولین آنها بود و نه آخرینشان. خود انگلیسی‌ها در وارد ساختن اتهام بر بسیاری از رجال ایران ید طولایی داشتند.

اما در ایران پرداخت رشوه به مقامات ایرانی ولوله‌ای به راه انداخت. بعدها در هیئت دولت سپهبدار اعظم، این عنصر قدیمی متعدد کانون‌های مالی بریتانیا و حکومت هند انگلیس؛ مباحثی در این زمینه عنوان شد. اما حتی تاکنون هیچ سندي که نشان دهد وثوق یا نصرت‌الدوله فیروز از انگلیسی‌ها رشوه stanده‌اند وجود ندارد، اما در مورد اکبر میرزا صارم‌الدوله، بدنام‌ترین عضو گروه سه نفری و فرزند متعدد صمیمی حکومت هند انگلیس یعنی ظل‌السلطان، سخنانی دیگر رد و بدل می‌شد و اسنادی هم ظاهرآ درباره روابط آلوذه او با مقامات انگلیسی وجود دارد. در همان زمان جیمز مک سورای<sup>۲</sup> رئیس کل بانک شاهنشاهی ایران در نامه‌ای به راجرز<sup>۳</sup> یکی از مدیران بانک در لندن، توضیح داد سفارت بریتانیا در تهران از او خواسته است با اکبر میرزا صارم‌الدوله یکی از دریافت کنندگان پول صحبت کند و او را از گرفتاری نجات بخشد. اکبر میرزا برای نجات خود طرحی داده بود. این پیشنهاد به راستی ضد ملی بود: او گفت مقداری از مبلغ دو میلیون لیره‌ای که قرار است در چارچوب قرارداد به عنوان وام به دولت ایران پرداخت گردد، به طرف ایرانی داده شود و تمهیدی اندیشیده شود تا وجوده پرداخت شده جزیی از قسط اول وامی که باید به ایران پرداخت می‌شد تلقی گردد. البته این موضوع هم نشان‌دهنده این نیست که گروه سه نفره به ویژه وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله رشوه دریافت کرده‌اند. پیش‌تر توضیح دادیم گروه سه نفره این پول را برای ساخت کردن مخالفین می‌خواستند، کسانی که در گروه دمکرات‌های ضدتشکیلی جمع شده بودند و وثوق به صریح ترین وجهی در مقاله‌ای که در روزنامه رعد نوشته و ما به آن اشاره کردیم، از انگیزه‌های شخصی و مالی آنان پرده برداشت. این سنتی رایج بود. وثوق در دوره‌ای به برخی مثل سید محمد کمره‌ای پول می‌داد تا خطر کمینه مجازات را از خود رفع کند و اینک ناچار

1. Gordon Watersfield: Professional Diplomat; Sir Percy Loraine of Kirkdale, (London, 1973). p.65.

2. Ghani, p.61.

3. James Mc Murray.

4. S. Rogers.

بود به آنان پول دهد تا دست از کشاش‌های ضدملی خود بردارند. اکبر میرزا یکی از اعضای کابینه بود. او می‌خواست با این ترفند خود دست به کار شود و با پیش دستی موضوع را در کابینه طرح کند تا آن را ماست مالی نماید و وثوق را بدنام سازد. طرح ضد ملی صارم الدوله این بود که درخواست نمود، بانک شاهنشاهی اعلام کند چون از ارزش نرخ ریال در برابر لیره کاسته شده است، به هنگام پرداخت یکصد و سی هزار لیره از معادل ریالی که باید پرداخت می‌شد کاسته شده است. مک مورای به تقاضای صارم الدوله عمل کرد. او به نوبه خود دیگر اعضای کابینه را فریب داد و در نتیجه کابینه از سقوط حتمی نجات یافت. رئیس بانک شاهنشاهی - که گویی از نقشه‌های برخی مقامات متبع کشور خود در انجام تحولی اساسی در راستای منافع بریتانیا که با کودتای سوم اسفند محقق شد مطلع بود - توضیح داد مهم نیست صارم الدوله چگونه سر هموطنان خود کلاه گذاشته است، مهم این است که کابینه باز هم مدتی سر پانگه داشته خواهد شد و این از نظر وی «مسئله مهمی» بود. مهم‌تر از همه اینکه، مورای توضیح داد مقامات انگلیس در ارتباط با مسئله ایران باید جانب حزم و احتیاط را نگه‌دارند؛ زیرا به دید او عامل اصلی در برقراری موازنۀ قوا در عرصه سیاست جهانی ایران است نه روسیه و لهستان و آلمان؛ «به شرط آنکه بین سطراها را بخوانیم و درست هم بخوانیم».¹

نکته دیگر اینکه آیا در مورد قرارداد، پنهان‌کاری وجود داشت یا خیر، امری است که هنوز در مورد آن سخن فراوانی گفته می‌شود. واقعیت این است که نیازی به پنهان‌کاری وجود نداشت زیرا مطبوعات انگلیس و ایران، نیز مجالس بریتانیا به طور مشروح در باب قرارداد بحث کرده و مقامات امریکا و فرانسه هم از آن مطلع شده و واکنش نشان دادند. در واقع مخالفت‌های امریکا و فرانسه دلایل کاملاً جداگانه‌ای از مخالفت‌های ایرانیان داشت. آنان در راستای تقسیم مجدد جهان بعد از جنگ سه‌می از نفت ایران و امکانات اقتصادی ایران می‌خواستند و مقابله آنها با قرارداد مقابله‌ای بود در راستای رقابت‌های امپریالیستی قدرت‌های بزرگ جهان سرمایه‌داری. انگلستان هم به دنبال حفظ منافع خود در چارچوب این رقابت‌ها بود، این رقابت‌ها یکی از انگیزه‌های مخالفت برخی کشورها با قرارداد ۱۹۱۹ بود.

واقعیت این است اسراری در ارتباط با قرارداد وجود نداشت که ناگفته مانده باشد، به ویژه اینکه از همان بدو انعقاد قرارداد در مرداد ۱۲۹۸ روزنامه رعد ضمن درج مقالات مشروحی به دفاع از مواد و بندهای آن پرداخت و به این شکل طبیعی است افکار عمومی از قرارداد مطلع شده بود. بسیاری از حرف و حدیث‌ها وقتی اتفاق افتاد که معلوم شد قرارداد انجام‌شدنی است، نیز از آن موقع بود که بحث رشوه‌ستانی مطرح گردید.

سخن در این نیست که قرارداد ۱۹۱۹ منطبق با مصالح ملی ایران بود. تمام سخن در این است که نه موافقین قرارداد لزوماً انگیزه‌های ملی داشتند و نه مخالفین. مسلماً بین

1. Ghani, p. 56.

ملک الشعرای بهار مدافع قرارداد از سویی و سید ضیا مدافع دیگر آن قرارداد از سوی دیگر، زمین تا آسمان تفاوت وجود داشت. بهار به دلیل تحلیلی که از موازنۀ نیروها داشت، از طرح وثوق حمایت کرد، اما سید ضیا برای خوش خدمتی به بریتانیا خود را مدافع آن طرح نشان داد. به همین سیاق بین رجال مذهبی مثل مدرس با گروه ضدتشکیلی در مخالفت با قرارداد زمین تا آسمان تفاوت وجود داشت. مدرس نه به انگیزه شخصی و نه برای جاهطلبی بود که با طرح وثوق مخالفت کرد، اما گروه ضدتشکیلی دقیقاً به همین نیت دست به آشوب زدند. مدرس می خواست کار را از طریق مسالمت‌آمیز خاتمه دهد. او می‌گفت در غیاب مجلس کسی حتی حق طرح چنین قراردادهایی را ندارد. اما دیگران خود عامل به هم خوردن نظم اجتماعی و تعطیلی قوه مقننه بودند. رفتار آنان در جنگ اول جهانی این موضوع را به خوبی نشان می‌داد. به واقع گروه ضدتشکیلی و کسانی مثل محتشم‌السلطنه و مستشارالدوله از سرچشمه دیگری در محافل انگلیس سیراب می‌شدند، اینان طرحی به مراتب خطرناکتر از طرح وثوق داشتند، طرح آنان استقرار دولتی دیکتاتوری بود در راستای منافع بریتانیا. می‌دانیم که بعد از همین افراد در خدمت قراقوان، بزرگ‌ترین ضربه را به مبانی مشروطه وارد ساختند. پس ستیز سید ضیا و گروهی مثل تشکیلات محتشم‌السلطنه به واقع ادامه ستیز بین حکومت هند انگلیس و وزیر خارجه وقت انگلستان یعنی لرد کرزن بود. اینان هر دو در راستای منویات بریتانیا گام می‌نهاشند اما روش‌های آنان با هم تفاوت داشت، هر دو جناح عوام‌فریبانی شناخته شده بودند و مردم هم البته به سرعت آنان را شناختند. می‌دانیم که وقتی معلوم شد قرارداد اجرا نشدنی است، انگلیسی‌ها طرح دیگری را سازمان دادند، این بار همان سید ضیا دیروزی مدافع همان گروه آشوب طلب شد و دست در دست آنان کودتای سیاه رضا خان را به راه‌انداخت. اما مدرس و بهار هرگز آن کودتا را به رسمیت نشناختند، در دوره‌ای که بحران سازان دیروزین از خان نعمت وضعیت جدید منتعم می‌شدند، سرنوشت مدرس زندان و تبعید و خانه‌نشینی و بالاخره شهادت بود و سرنوشت بهار خانه‌نشینی و کتاب‌نویسی.

با این وصف آنچه واقعیت داشت این بود که احمد شاه قاجار در مقام پادشاه کشوری چون ایران، نه چندان تعلق خاطری به موقعیت خود نشان می‌داد و نه به مصالح ملی کشور. دولت‌آبادی از قول برادر وی محمد حسن میرزا نقل می‌کرد احمد شاه گفته است: «دیدیم مردم با پدر ما چه معامله کردند، پس باید تحصیل مال کرد و تا ممکن شد اینجا ماند و هر وقت ممکن نشد به یک مملکت آزاد رفت آنجا زندگانی نمود».<sup>۱</sup> از درون این تفکر که میراث تزریق تفکرات خطرناک ناصرالملک بود، اندیشه‌ای که در دوره نیابت سلطنت او چون گوشت و پوست با وجود شاه عجین شده بود؛ چیزی جز زوال تاریخی کشور و سپردن آن به دست قراقوان نمی‌توانست استخراج شود.

## ۱۲. سقوط و ثوّق الدوّله

غیر از مخالفت علنى با برنامه‌های راه حل‌های دیگری هم برای سرنگونی او وجود داشت. از حدود دوازده ماه قبل از سقوط وثوق، عده‌ای در تهران به دور هم جمع می‌آمدند و نام خویش را سوسیالیست نهاده بودند. گردانندگان این تجمع به ریاست سید محمد صادق طباطبائی اعتدالی پیشین، گروهی مشکل از فطن‌الملک، بقاء‌الملک، حسین ادیب‌السلطنه سمعی، ابراهیم حکیم‌الملک، برادر او یعنی حاج نظم‌السلطنه، شرف‌الملک و عده‌ای دیگر بودند و این گونه عنوان کردند که برای تشکیل یک حزب سوسیالیستی فعالیت می‌کنند. اینان در خارج شهر تهران در باغچه‌ای متعلق به میرزا قاسم خان تبریزی جمع می‌شدند. شخص طباطبائی از دهخدا هم دعوت کرد در این جلسات شرکت کند. شعار آنان تجدید نظر در انتخابات، وارد شدن افراد وجیه‌المله در کابینه و دوائر دولتی، تصفیه ادارات و کابینه از اشخاص نالایق و امثال‌هم بود. به اصرار دهخدا ضدیت با قرارداد هم در آن گنجانیده شد. وحید‌الملک با مسئله ضدیت با قرارداد مخالف بود، به همین دلیل برنامه این گروه را امضا نکرد، این امر باعث شد که همه از امضای آن سرباز زنند؛ تازه وحید‌الملک خبر تشکیل این جلسه و ضدیت عده‌ای با قرارداد را به وثوق اطلاع داد. به قول دهخدا «همین قسم جلسات معمول بود تا این که بنا شد تشکیل حزب سوسیالیست داده شود که تحت مسلکی کار کرده باشیم.» وقتی کابینه وثوق برافتاد، علی‌رغم میل دهخدا تقریباً همگی به انحلال گروه خود و عدم لزوم تشکیل حزب موصوف هم‌سخن شدند، در این جلسات غیر از افرادی که یاد شد، سید عبدالرحیم خلخالی، مؤید‌الاسلام و گروهی دیگر هم کار می‌کردند.<sup>۱</sup>

در اسفند ۱۲۹۸ مردمی که خود را افتخار‌العلمای دماوندی معرفی کرد، به نزد کمره‌ای آمد. او گفت سفارت انگلستان می‌خواهد علت ضدیت او را با قرارداد جویا شوند. آنان تقاضا کرده بودند یکی از اجزای ایرانی سفارت و یا فردی انگلیسی که خود زیان فارسی می‌داند، به نزد او آید و با هم مذاکره کنند. فرستاده نقل می‌کند که گویا خود وزیر مختار یعنی کاکس خواستار ملاقات رویارو با او بوده است. کمره‌ای گفت: «عقیده‌م را آنها بهتر از سایرین می‌دانند و اگر بخواهند فوری می‌توانند ولیکن نمی‌کنند و آمدن آنها اینجا، چون بنده فقط یک نفر ایرانی، آن هم غیر رسمی هستم چه فایده؟ گفت آنها شما را رسمیت می‌دهند. بعد گفتم شما عقیده‌م را به آنها بگویید و کفايت از آمدن خواهد کرد. گفت من می‌گویم و جواب برای شما می‌آورم.»<sup>۲</sup> به عبارت بهتر همان کسانی که مدعی مبارزه با انگلیس بودند، می‌خواستند به دست انگلیس وثوق را براندازند و خود قدرت را به دست گیرند.

در اوایل سال ۱۲۹۹ سلسله جلساتی در منازل اعتماد‌الملک و سید کمال و سید فاضل نامی برگزار می‌شد. اینان هر که بودند در این تردیدی نیست که بذر وحشت در قلوب مردم

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۴۸۴.

۲. همان، ص ۱۳۰۴.

می‌پراکندند. درست زمانی که وضعیت گیلان سمت و سویی خاص یافت و درست در ایامی که میرزا کوچک خان پایه‌های جمهوری خود را مستحکم می‌کرد، شایعات در تهران دامن زده شد. می‌گفتند از این به بعد ناموس و جان و مال مردم عرصه تاراج کسانی خواهد شد که نام بشویک بر خود نهاده‌اند. این شایعات درست همزمان بود با تحرکات مرموزانه احسان‌الله خان در گیلان که به آن در بخش کودتا اشاره خواهیم کرد. به هر حال عده‌ای بر این باور بودند که سه فرد مزبور، «فسد» را جمع و به عنوان ملیت تقاضا از دولت که بشویک‌ها سه چیز از ما می‌خواهند: فروج و دماء و اموال، و باید آنها را جلوگیری نمود.<sup>۱</sup> درست زمانی که وثوق بر استعفای خود مصر بود، بار دیگر بحران نان عود کرد. کمراهی نوشت: «نان هم در این دو سه روزه با کترت گندم و محصول امسال به انتریک وثوق‌الدوله که اداره انبار و ارزاق به دست ارامنه و بهائی‌ها است نان را کم و جمعیت در دکان‌ها زیاد شده.»<sup>۲</sup>

فشارها به تدریج بر وثوق افزایش یافت. همه مخالف قرارداد بودند هر چند هر کس انگیزه‌ای خاص داشت. اینک حتی سرپرسی کاکس با وثوق رویه بدی در پیش گرفته بود. او صارم‌الدوله اکبر میرزا را علیه رئیس‌الوزرا تحریک می‌کرد. همه عوامل دست به دست هم دادند و در اوایل فروردین ۱۲۹۹ خبر استعفای وثوق‌الدوله در برخی محافل مطلع سیاسی تهران شایع شد. در این زمان شاه در مسافرت اروپا به سر می‌برد. وثوق به ولی‌عهد گفته بود با این هرج و مرج ادارات و اغتشاش ولایات خسته شده و نمی‌تواند کاری انجام دهد. ولی‌عهد از خود سلب منولیت کرد. مراتب به شاه اطلاع داده شد، او هم با استعفا مخالفت کرد. شاه می‌گفت اگر وثوق به استعفا مصر است، بهتر است مشیر‌الدوله و یا سعد‌الدوله را به جای خود معرفی نماید. مشیر‌الدوله با انتخاب خود به ریاست وزرایی مخالفت کرد و سعد‌الدوله را هم انگلیسی‌ها رد کردند. بنابراین قرار شد خود وثوق تا آمدن شاه کابینه را اداره نماید. وثوق گفت با خودسری و آنتریک‌های سپهدار رشتی و صارم‌الدوله قادر به انجام کاری نیست به ویژه اینکه کاکس با صارم‌الدوله میانه بسیار خوبی دارد. به عبارت بهتر اینک به خوبی روشن شده بود که اکبر میرزا صارم‌الدوله راهی جدا از وثوق و نصرت‌الدوله فیروز در پیش گرفته است، کاکس هم وثوق را فدا نمود و با صارم‌الدوله بند و بست کرد که در خدماتش به نفع امپراتوری بریتانیا هیچ تردیدی وجود نداشت. ولی‌عهد محمد حسن میرزا، کاکس را ملاقات کرد و تقاضات نمود دست از حمایت صارم‌الدوله بردارد، او هم پذیرفت. وثوق بلا فاصله وی را از عضویت در هیئت دولت برکنار ساخت. اما چون رابطه وزیر مختار با صارم‌الدوله خوب بود، وی را به حکومت ولایات غرب کشور منصوب ساختند، می‌گفتند سپهدار رشتی هم احتمالاً به اروپا تبعید می‌شود.

در خرداد ۱۲۹۸ مطابق با زومن ۱۹۱۹ احمد شاه از راه بین‌النهرین از مسافرت اروپایی

۱. کمراهی، ج ۲، ص ۱۴۴۳.

۲. همان، ص ۱۴۷۹.

خود، به ایران بازگشت. بین النهرين اینک علی‌رغم میل روحانیان شیعه مقیم آنجا، تحت قیومیت بریتانیا درآمده بود. مرجع بزرگ شیعه مقیم کربلا یعنی میرزا محمد تقی شیرازی مشهور به میرزا ای دوم، حاضر نشد با شاه ملاقات کند. شاه در نجف با شریعت اصفهانی معروف به شیخ الشریعه ملاقات نمود. شیخ مردی بود که محضر درسش شهرت فراوان داشت، اما در مسائل سیاسی دخالت نمی‌کرد. او از طرف علمای بزرگ به شاه توصیه کرد قرارداد را باطل اعلام دارد.<sup>۱</sup>

در آستانه سقوط وثوق، در بین النهرين فریاد ضدیت با قرارداد به هوا بلند بود، در «اعتباた میتبینگ شدیدی از صد و پنجاه هزار نفر علیه انگلیسی‌ها داده شد و شیعه و سنی و یهود، تمام به تبعیت آقای میرزا ای شیرازی علیه اجنبی قیام و پسر شریف مکه با جمیعت زیادی حرکت و سامرہ را از انگلیسی‌ها تخلیه و پاک کرده و اظهار کرده که خوب است میتبینگی در طهران هم داده شود.<sup>۲</sup> در اصفهان کنسول انگلیس به حاج آقا نورالله اصفهانی پیام داد که اگر در انتخابات مداخله کند، او را توسط قشون هندی مستقر در اصفهان دستگیر کرده و به هند تبعید می‌نمایند، کنسول می‌گفت باید حاج سید حبیب‌الله امین التجار اصفهانی به نمایندگی مردم اصفهان انتخاب شود.<sup>۳</sup> اینها البته همه انگیزه دینی داشتند. به عبارت بهتر قرارداد وثوق را عامل تسلط انگلستان بر ایران ارزیابی می‌نمودند و آن قرارداد را ضدملی و ضددینی ارزیابی می‌کردند.

اینک تحولاتی جدید در شرف تکوین بود. باید سناپیوی جدید انگلیسی‌ها اجرا می‌شد. عامل اجرای این سناپیو هرمان نورمن بود. بالاخره وثوق سقوط کرد. میر سید محمد بهبهانی می‌گفت نورمن به وثوق پیام داده دست از آتشیک خود دست بردارد، او صریحاً خاطرنشان کرد از لندن به او دستور داده‌اند که با کاینه بعدی هر که باشد همکاری نماید. نیز توصیه شده بود دولت ایران به هر شکلی که خود می‌داند، با همین وکلایا با تجدید انتخابات، تکلیف قرارداد ۱۹۱۹ را روشن سازد. از آن سوی شایع بود قزاقخانه برای جلوگیری از هرج و مرج متعاقب استغای وثوق به حال آماده باش درآمده است. اصناف «مستأجرین وثوق الدوله» قرار بود بازار را تعطیل نمایند. در منزل برخی از تجار مثل بنکدار مجالس روضه‌خوانی برگزار شد.<sup>۴</sup> برخی از اصناف پیش‌تر تلاش کرده بودند مانع از استغای وثوق شوند. آنان حتی نمایندگان خود را به کاخ صاحبقرانیه فرستادند و با شاه گفتگو کردند، اما وی با سردی با آنان برخورد نمود. آنان حتی نمایندگانی به نزد شخص وثوق فرستادند و او را از استغای برحدز داشتند. اما شاه با آنان برخورد نندی کرد؛ اصناف می‌خواستند در مسجد شاه میتبینگی برگزار نمایند، لیکن نظمیه از آنان جلوگیری نمود؛ شاه به قزاقخانه و نیز ژاندارمری و نظمیه دستور داد مانع از

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۴۶.

۲. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۴۵۶.

۳. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۴۵۷.

۴. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۴۶۹.

ایجاد هرج و مرج توسط طرفداران وثوق شوند.<sup>۱</sup> شاه ندانست که با این کار روند اضمحلال سلطنت خود را سرعت بخشدیده است، او به طوع یا به اکراه در برابر حامیان ترویریست‌ها سپر انداخت. بالاخره همه چیز به شکلی درآمد تا باعث استعفای وثوق شد. عین‌السلطنه که آن زمان در تهران بود می‌نویسد مردم از وثوق تعریف می‌کنند، وی را سیاستمدار و عالم می‌دانند. به ویژه از رد تقاضای دولتین برای کترل مالیه ایران خیلی راضی هستند، اما باز عده‌ای هستند که به او نسبت خیانت می‌دهند، به طور مثال می‌گویند در مسئله اجازه تحدید تریاک مبالغی پول گرفته است، عقد امتیاز خوشتاریا را به او نسبت می‌دادند و می‌گفتند بابت آن امتیاز پول گرفته، حال آنکه اصل ماجرا مربوط به دوره ریاست وزرایی سپهسالار تنکابنی بود که امتیاز نفت شمال ایران را با خوشتاریا امضا کرد.

مشیرالدوله کاندیدای ریاست وزرایی با نورمن ملاقات کرد و چهار شرط برای پذیرش این منصب پیشنهاد کرد. نخست اینکه مستوفی‌الممالک در کابینه حضور داشته باشد. دوم پرداخت مبلغ ماهی سیصد هزار تومانی که به کابینه وثوق داده می‌شد استمرار یابد. سوم نصرت‌الدوله فیروز از دخالت در امور بر کنار باشد و چهارم در قرارداد ۱۹۱۹ تجدید نظر صورت گیرد. نورمن گفت نصرت‌الدوله فعلاً در لندن است و دلیلی برای عزل او وجود ندارد. به عبارتی نورمن عزل او را در موقعیت آن روز زود می‌دانست. نورمن پیشنهاد کرد بگذارند تا زمان تشکیل مجلس و تجدید نظر در قرارداد او همچنان مشغول کار خود باشد. نورمن با حضور مستوفی در کابینه و دادن مبلغ یاد شده مخالفتی نکرد.<sup>۲</sup>

کمره‌ای بر این باور بود که عزل وثوق به اراده و اختیار طرف ایرانی نبوده و او هنوز ایرانی‌ها را دارای این قدرت نمی‌بیند که بتوانند رئیس‌الوزرا را عزل نمایند. به نظر او باید صبر می‌کردند تا مشاهده کنند برنامه مشیرالدوله چیست، آیا او مأمور است که با نیروهای داخلی مماثلات کند یا اینکه برنامه‌های وثوق را ادامه دهد: «من مطمئنم که در نقض معاهده ممکن نیست بتواند داخل شود. اگر انگلیسی‌ها نقض معاهده را می‌خواستند به دست خود وثوق‌الدوله می‌کردند، نه آنکه راضی به عزل او شوند».<sup>۳</sup>

درست وقتی که مشیرالدوله به ریاست وزرایی رسید، محمود پهلوی می‌گفت وحید‌الملک شیبانی را همراه با عمید‌السلطنه و فطن‌الملک دیده است که به نزد مردی به نام میر سید محمد مدیر کاشی می‌رود. او توضیح داد دو برادر زن این مدیر کاشی از ترویریست‌هایی هستند که برای دامادشان کار می‌کنند و اینان به نوبه خود توسط همین دامادشان با گروهی که پهلوی از آنان نام برد، مرتبطند.<sup>۴</sup> به عبارت بهتر این روایت نشان می‌داد که گروههای ترویریستی هنوز به

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۴۶۹.

۲. عین‌السلطنه، ج ۱، ص ۴۸۰۶.

۳. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۴۷۶.

۴. همان، ص ۱۴۷۷.

۵. همان، ص ۱۴۷۸.

فعالیت مشغولند و البته مشیرالدوله را هم تحمل نخواهند کرد و علیه او وارد میدان می شوند. دیگر اینکه درست مقارن با استعفای وثوق از منصب ریاست وزرایی، در برخی محافل تهران از این بحث می کردند که آیا باید از وقوع یک انقلاب در ایران حمایت کرد یا آن را به تعویق انداخت؟ آیا باید به همین نظام مشروطه بسته بود یا اینکه به مدلی از جمهوری اقبال نشان داد؟ آیا باید از وقوع یک حرکت بلشویکی در ایران حمایت نمود؟ رئیس‌وزرای آتشی چه کسی باید باشد؟ اگر به فرض ایران جمهوری شد چه فرد لائقی برای این منظور وجود دارد؟<sup>۱</sup>

از آن سوی میرزا یحیی دولت‌آبادی از نوعی فدرالیسم در ایران دفاع می کرد. او جمعیتی به نام سعادت تشکیل داده بود که به قول خودش «صلحای هر فرقه در او هستند». او حتی کسی را به جنگل فرستاد تا حمایت جنگلی‌ها را هم جلب کند. طبق نظر او باید ایران به دوازده ایالت تقسیم می شد، هر کدام از این ایالات باید در مسائل داخلی خود استقلال می داشت و عواید و درآمدهای هر ایالت خرج خود آن ایالت می شد. طبق این طرح بر ایران یک سلطان حکومت خواهد کرد، اما در هر ایالتی یک حاکم زیر نظر انجمن ایالتی باید به کار مشغول می شد، روابط خارجی این ایالات همه تحت نظر حکومت مرکزی بود؛ اما قوانین داخلی این ایالات مطابق با عرف و آداب و رسوم خودشان تدوین می گردید.<sup>۲</sup>

یکی از حوادث مهم دوره ریاست وزرایی پیرنیا، از بین رفتن جنبشی بود که خیابانی در تبریز ایجاد کرده بود. او در اوایل سال ۱۲۹۹ عملأ زمام امور تبریز را در دست داشت. به صورتی نمادین نام آذربایجان را به آزادیستان تغییر داد. رایزن سیاسی بریتانیا در سپاه شمال ایران، سرگرد ادموندز<sup>۳</sup> روز ششم اردیبهشت ۱۲۹۹ به تبریز رفت تا اوضاع را ارزیابی کند. او ملاقاتی طولانی با خیابانی کرد و به این نتیجه رسید که جنبش او تلاشی است برای سرنگونی دولت وثوق و استقرار یک دولت قانونی. او به این نتیجه دست یافت که در نهضت خیابانی اثربی از جدائی طلبی و یا گرایش‌های بلشویکی وجود ندارد، البته حفظ این موضع بستگی به سیاست دولت مرکزی ایران داشت و پیامد اشتباہات دولت در زمینه برخورد با خیابانی را نمی شد پیش بینی کرد.<sup>۴</sup> اما همه حوادث اینهایی نبودند که تا اینجا مورد بررسی قرار گرفت، مسئله شیخ خزعل یکی از مهم‌ترین موضوعات این زمان بود که از زمان ناصرالدین‌شاه بخشی از وقت دولت مرکزی را به خود مشغول می داشت. خزعل این نیروی مورد اعتماد انگلیسی‌ها یکی از مهره‌های شطرنج آنان بود که روی او فراوان متأثر می دادند، اما وقتی دولت دست‌نشانده خود را تشکیل دادند، او را هم قربانی نمودند. نظر به این که شیخ خزعل یکی از بازیگران مهم این دوره بود و به طوری که خواهیم دید در سناریوهای عدیده بریتانیا نقش مهمی داشت. لازم است برای پیگیری مباحث آنی اندکی هم به او پردازم تا رشته‌های کودتای سوم اسفند را بهتر دریابیم.

۱. همان، ص ۱۶۶۲.

۲. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۴۶۳.

3. Colonel J. Edmonds.

4. Edmonds to British Legation in Tehran, Tabriz, 4 June 1920, FO. 284/1292.

# ● فصل هشتم

## انگلستان و میان پرده شیخ خزعل



## ۱. تبارشناسی خاندان خزعل

شیخ خزعل و خاندانش تیره‌ای از قبیله بزرگ بنی کعب بودند. اینان از عهد نادرشاه افشار بر خوزستان سلطط یافتند و از آن زمان به بعد جنگ‌های زیادی با حکومتهای افشاریه و زندیه از سرگذرانیدند. در دوره قاجار بین طوایف مختلف بنی کعب بر سر سلطط بر خوزستان اختلاف بروز کرد. از این زمان طوایف گوناگون این قبیله هر کدام بخشی از خوزستان را به تصرف خود در آوردند. شیوخ آل خمیس در رامهرمز، محیسن<sup>۱</sup> در خرمشهر و اعراب باوی در جنوب اهواز و شرق رود کارون سلطط یافتند.<sup>۲</sup>

از دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه قبیله بنی کعب اتحاد خود را از دست داد. در این ایام دو انشعاب مهم کعب البوناصر و کعب البوکاسب در این قبیله روی داد. به سال ۱۲۶۵ قمری مصادف با ۱۸۴۹ میلادی اندکی بعد از آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه، کعب البوناصر در فلاحیه مستقر شدند. اینان شیخ البوکاسب را که نام اصلی اش مرداو بن علی بن کاسب بود به حکمرانی ساحل کارون و خرمشهر منصوب کردند. شیخ جابر بن مرداو بعد از برادرش شیخ یوسف به امارت آنجا رسید. او با استفاده از جنگ‌های داخلی بین افراد قبیله، به ویژه نزاع بر سر جاشینی کعب البوناصر در فلاحیه استفاده کرد و بر آنان سلطط یافت. به سال ۱۲۷۳ قمری مصادف با ۱۸۵۷ میلادی ناصرالدین‌شاه حکم حکومت را به نام جابر نوشت و ولایت خوزستان به‌واقع به سلطط او در آمد. شیخ جابر به سلطنت ناصرالدین‌شاه وفادار بود. او بارها متمردین علیه حکومت مرکزی را سرکوب کرد و به ویژه در ماجراهای جنگ هرات علیه نیروهای بریتانیایی جنگید و به طور خاص از دولت مرکزی ایران در برابر دعاوی ارضی دولت عثمانی حمایت کرد و علیه حملات علیرضا پاشا حاکم بغداد مقاومت نمود.<sup>۳</sup> با این وصف در جنگ‌های پیرامون خرمشهر (محمره) نیروهایش را در برابر بریتانیا عقب کشید و نهانی با

۱. به ضم میم و فتح ح و کسر سین.

۲. ایرج افشار سیستانی: مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، چادرنشیان و طوایف عشایری ایران، (تهران، نسل دانش، ۱۳۶۸)، ص ۴۰۷.

۳. موسی سیادت: تاریخ خوزستان از افشاریه تا دوره معاصر، ج ۱، (قم، مولف، ۱۳۷۹)، ص ۳۲۴.

۴. ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۳۹۳.

انگلیسی‌ها سازش نمود و به این ترتیب فصلی طولانی از دست نشاندگی امرای این منطقه در برابر بریتانیا گشوده شد. شیخ جابر پنجاه سال بر خوزستان حکم راند. او به سال ۱۲۹۸ قمری مطابق با ۱۸۸۱ میلادی در گذشت.<sup>۱</sup> تا زمان شیخ جابر مهم‌ترین بندر خلیج فارس بصره بود، اما وی توانست به خرم‌شهر رونقی دهد. به‌واقع رقابت تجاری و اقتصادی بصره با خرم‌شهر بود که باعث حمله علی‌پاچان والی بغداد به این شهر شد. بعد از این حمله و مقاومت جابر بود که دولت مرکزی ایران حکومت او را بر خوزستان به رسمیت شناخت.<sup>۲</sup>

به دنبال مرگ شیخ جابر، بین فرزندان او یعنی محمد و مزعل اختلاف بروز نمود. فرزند ارشد جابر یعنی محمد مورد اعتماد پدر به شمار می‌آمد و بر عکس، پدر با مزعل به خشونت رفتار می‌کرد. حکومت مرکزی ایران بعد از در گذشت جابر تلاش کرد بین دو برادر آتش کدورت را مشتعل سازد. محمد به سمت شیخ محمره منصوب شد اما اختیاری نداشت، اما مزعل متصدی جمع آوری مالیات و اداره منطقه شد. محمد که از منصب خود رضایت نداشت به اصفهان نزد ظل‌السلطان شافت و سپس به تهران رفت تا ناصرالدین‌شاه به او شغلی مناسب‌تر تفویض نماید. در تهران محمد توانست با رضایت شاه، حکمران محمره و متصدی امنیت سرحدات خوزستان شود، در این بین مزعل توانست اعتماد روسای طوایف را به خود جلب کند. وقتی محمد وارد خوزستان شد، با مخالفت بنی کعب مواجه گردید، شیخ محمد به ناچار در بصره سکونت گزید و دولت مرکزی هم به ناچار حکومت محمره را به شیخ مزعل واگذار نمود.<sup>۳</sup> مزعل تلاش می‌نمود تا با عمال دولت بریتانیا و عثمانی طرف نشود، نیز تلاش می‌کرد تا با دولت مرکزی ایران سنتیزی رخ ندهد. اما در همین ایام بود که لینچ امتیاز کشته رانی بر روی رودخانه کارون را به دست آورد، این موضوع مقدمه‌ای شد بر یک سلسله مشاجرات که نقش زاید‌الوصفی در تحولات بعدی کشور بر جای گذاشت.

از سوی دیگر مزعل برای کاهش نفوذ دولت مرکزی به یک سلسله اقدامات دست زد. او از دولت بریتانیا خواست از حکومت و استمرار سیطره او بر خوزستان حمایت نماید. بریتانیا در آن مقطع ترجیح داد وارد این بازیها نشود، از این روی مزعل تلاش کرد آبراه تجاری کارون را به روی کشته‌های انگلیسی مسدود سازد. اندکی بعد از این رویدادها شیخ مزعل به قتل رسید.<sup>۴</sup> مزعل تا زمان حیات با دولت مرکزی ایران سر سنتیز داشت. دولت مرکزی تلاش می‌کرد قدرت روزافزون او را که متکی بر بیگانه بود مهار نماید، مزعل هم در صدد آن بود تا دولت بریتانیا را در بحران حکومت خود شریک نماید، اما این امر به قتل وی انجامید. مزعل می‌خواست بیش از یک والی معمولی در منطقه اختیارات حکومتی داشته باشد، این موضوعی نبود که دولت مرکزی به سادگی از کنار آن عبور کند، پس در صدد برآمد تا گرایش‌های گریز

۱. رجال بامداد، ج ۱، صص ۲۳۰ - ۲۳۱.

۲. احمد کسری: تاریخ پانصد ساله خوزستان، (تهران، سهند، ۱۳۷۳)، صص ۱۶۷ - ۱۶۸.

۳. موسی سیادت، ج ۱، صص ۳۴۱ - ۳۴۲.

۴. مصطفی انصاری: تاریخ خوزستان، ترجمه محمد جوامه کلام، (تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۷)، صص ۹۲ - ۱۰۶.

از مرکز وی را به شکل خشونت آمیز حل و فصل نماید. برای این منظور دولت مرکزی مأموران گمرکی و برخی اعضای وزارت خارجه را به قلمرو مزعل فرستاد تا به این وسیله سیاست دولت مرکزی را بر منطقه‌ای که مزعل تیول خود می‌دانست برقرار سازد. در مقابل، او برای اینکه حمایت حکمران خوزستان را جلب نماید، سرمایه و کشتی خود را در کارون در اختیار دولت ایران قرار داد تا به این وسیله روابط خود را دولت مرکزی بهبود بخشد.<sup>۱</sup> به‌واقع رابط دولت مرکزی با شیخ مزعل، بزرگ طایفه محیسن والی یا حکمران خوزستان بود. دو تن از بر جسته ترین نمایندگان دولت مرکزی در خوزستان یکی سردار اکرم بود و دیگری حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی. بعدها بین نظام‌السلطنه مافی و جانشین مزعل یعنی خرزعل روابط فامیلی هم برقرار گردید. نظام‌السلطنه دو بار حاکم خوزستان شده بود، خرزعل همیشه با مافی در ارتباط بود، هم نظام‌السلطنه و هم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، املاک فراوانی در خوزستان خریده بودند و به همین دلیل با شیخ اشتراک منافع داشتند. سردار اکرم هم از شیخ، مبلغ پانزه هزار تومان رشوه دریافت کرده بود.<sup>۲</sup>

از سویی مناسبات خوزستان و شخص مزعل با برخی ایالات هم‌جوار مثل لرستان و والی پشنکوه تیره بود. در آن ایام لرستان نامن بود، از سویی خوانین لرستان همیشه از اطاعت حکومت مرکزی سر بازمی‌زدند، به همین دلیل والی اعزامی از تهران به بغداد می‌رفت و از آنجا به بصره و سپس محمره می‌رسید. تازه وقتی به محمره می‌رسید نمی‌توانست در برابر رئیس طایفه محیسن اراده‌ای داشته باشد. او به‌واقع مطیع اوامر حاکم محمره بود. مقر والی اعزامی از تهران شهر شوستر بود، نیز او برخی از ادارات خود را در دزفول برقرار می‌کرد. قدرت حکومت تا نزدیکیهای شهر اهواز که در آن ایام ناصری نام داشت، کشیده می‌شد، اما احدی حق نداشت در قلمرو مزعل دخالت نماید. والی اعزامی از تهران در مجالس شیخ شرکت می‌جست و رابطه شخصی اش با او حسن بود، اما دولت مرکزی چندان بر امور منطقه تسلطی نمی‌یافتد.<sup>۳</sup>

به‌واقع حاکم اعزامی از تهران زیر سیطره شیخ محمره قرار داشت. این حاکم همین که مورد اعتماد و طرف صحبت شیخ واقع می‌شد، میاهات می‌کرد و به قول یحیی دولت آبادی از تملق گفتن شیخ دریغی نداشت.<sup>۴</sup> مزعل در عین حال به دلیل ستمکاری و ظلم و اجحاف بر رعیت مورد اعتماد افراد قبیله خود هم نبود، پس وقتی کشته شد، تأثیری بر نینگیخت. به‌واقع رؤسای طایفه بنی کعب به طور پنهانی در قتل او اتفاق نظر پیدا کرده بودند.<sup>۵</sup> عامل اصلی قتل مزعل، مردی بود به نام خرزعل. از حکومت خرزعل هم حکومت مرکزی ایران استقبال کرد و

۱. ایران و قضیه ایران، ج ۲، صص ۱-۸، ۸-۳۹۷.

۲. مصطفی انصاری، صص ۲-۹، ۹-۱۰۸.

۳. مهدی اعتماد مقدم: گوشایی از تاریخ خوزستان، آینده، ش ۲، دوره چهارم، ۱۳۲۸، صص ۱۱۱-۱۱۳.

۴. حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۶.

۵. تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۱۷۸.

هم دولت بریتانیا. امارات خرزل بروخوزستان، فصل جدیدی از مناسبات ایران با بریتانیا و عثمانی از یکسو و طوایف عرب و غیر عرب از سوی دیگر منطقه گشود که مقدر بود در حوادث آتی کشور بسیار تعین کننده باشد.

## ۲. شیخ خرزل کیست؟

خرزل بن جابر به سال ۱۸۶۴ به دنیا آمد. او به سال ۱۸۹۸ به جای برادرش مزعل خان ملقب به معزالسلطنه، حاکم محمره گردید. وی مردی بود با هوش برای اینکه از تصمیمات دربار مطلع باشد، یکی از خویشانش را در آنجا اسکان داده و مبلغ هنگفتی به وی پول می‌داد. نیز با بسیاری از درباریان ارتباط داشت و انواع تحفه‌ها و پیشکش‌ها را به آنان می‌داد تا در روز مبادا به یاریش شتابند. کار به جایی رسید که خرزل در کنار والی خوزستان که از مرکز اعزام می‌شد، به قدرتی دست نیافتنی تبدیل گردید. او به عنوان حاکم محمره و فلاحیه مستقیماً با تهران ارتباط یافت و خود را از حاکم خوزستان جدا ساخت. بالاخره حکومت بر اهواز هم به او داده شد. از مهم‌ترین هواداران شیخ در تهران از اتابک امین‌السلطان صدراعظم چند دوره از تاریخ ایران از عهد ناصری تا دوره مظفری باید یاد کرد. وصلت با خاندان‌های درباری یکی از مؤثرترین راههای نفوذ شیخ در دربار تهران بود. او با دختر نظام‌السلطنه مافی، برادرزاده شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله و دختر یانوه سیف‌الدوله ازدواج کرد تا نفوذ خود را در خاندان‌های حکومتگر تحکیم بخشد. با کمک درباریان شیخ موفق شد لقب سردار اقدس را به دست آورد و درجه نظامی اش از امیر تومنان به امیر نوبیان ارتقاء یافت.<sup>۱</sup>

خرزل برادر کوچکتر مزعل بود. او نه تنها افراد قبیله را تحریک کرد تا برادرش را بکشند، بلکه تعداد زیادی از اولاد و احفاد و خویشان را نیز به دیار عدم فرستاد. دو تن از برادرزادگانش را کور کرد، بالاتر اینکه او حتی یکی از بستگان را که در قتل مزعل به او کمک رسانیده بود، به هلاکت رسانید.<sup>۲</sup> به عبارتی خرزل بر موجی از خون به قدرت رسید و برای تصدی حکومت، جنایات فجیعی مرتکب شد. قتل مزعل در اول محرم ۱۳۱۴ قمری مطابق با ۱۸۹۸ میلادی یعنی ده سال قبل از مشروطه و یک سال بعد از مرگ ناصرالدین‌شاه رخ داد. به قول مهدی بامداد شیخ خرزل بعد از تصدی قدرت، حکمران محمره شد، نیز او القابی مطنطن چون نصرة‌الملک، معزالسلطنه، سردار ارفع، سردار اقدس و امیر نوبیان را به دست آورد.<sup>۳</sup> به قول بهار، خرزل مردی بود با هوش، سیاستمدار و تا اندازه‌ای حیله گر.<sup>۴</sup> او برای دست‌یابی به قدرت از راههای گوناگون استفاده می‌کرد، یکی از نخستین و مهم‌ترین درگیری‌های او با

۱. تاریخ پانصد ساله خوزستان، صص ۱۲-۲۱.

۲. جواد شیخ‌الاسلامی؛ افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار، (تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۹۹)، صص ۳۴-۳۵.

۳. بامداد، ج ۱، ص ۴۷۶.

۴. محمد تقی بهار؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱)، صص ۱۷۰-۱۷۳.

سردار اکرم حاکم جدید خوزستان آغاز گردید. سردار اکرم پیشتر، زمانی که نظام السلطنه مافی والی منطقه بود، به عنوان یک افسر نظامی خدمت کرده بود. خزعل برای جمع آوری مالیات‌های جراحی و فلاحیه متصدیانی گماشته بود. سردار اکرم بر این باور بود که متصدیان مالیاتی باید توسط او انتخاب شوند. بین این دو بر سر مسئله یاد شده اختلافی عمیق بروز کرد. سردار اکرم به مرکز اطلاع داد اگر وضع به همین منوال ادامه یابد، وضعیتی مثل بحرین در منطقه بروز خواهد کرد و شیخ بالآخره سر از اطاعت حکومت مرکزی خواهد پیچید. نگرانی عمدۀ او این بود که خوزستان مثل کویت و یا عماره به دست انگلیسی‌ها خواهد افتاد. از آن سوی شیخ خزعل دست به دامان میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله و نظام‌السلطنه شد که در خوزستان ضیاع و عقار فراوانی داشتند. او پیام داد اگر سردار اکرم با او کنار نیاید، نمی‌تواند املاک آنها را در آنجا اداره کند. بالآخره هم این دو تن برای تحکیم موقعیت خزعل دست به کار شدند، دولت مرکزی حاضر نشد از سردار اکرم حمایت کند، در نتیجه در اثر درگیری مسلحانه که بین طرفین روی داد، خزعل پیروز گردید و سربازان بختیاری هم که در اردوی سردار اکرم بودند سر از اطاعت او پیچیدند. این مقدمه قدرت روز افزون شیخ در خوزستان شد. سردار اکرم هم از کار برکنار شد، این ماجراها در سال ۱۳۱۶ قمری روی داد. از سویی او با کنل مید<sup>۱</sup> نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج‌فارس ملاقات کرد و خواستار حمایت او شد. مسئله این بود که دولت مرکزی می‌خواست بر گمرک‌های خوزستان تسلط یابد. این امر باعث تکاپوهای فراوان شیخ شد. بالآخره هم گمرک‌های اهواز، شوشتر، دزفول و محمره زیرنظر وزیر گمرک‌های ایران در آمد و خزعل مدیر کل این گمرک‌ها شد. در عمل از سال ۱۹۱۰ میلادی مطابق با سال ۱۳۲۹ قمری کلیه مالیات‌های خوزستان توسط مؤذیان مالیاتی شیخ جمع آوری می‌شد، اندک اندک به ویژه بعد از منروطه شیخ دیگر مالیاتی به دولت مرکزی ایران پرداخت نمی‌کرد. او به مدت بیست سال از پرداخت مالیات گریخت و بدھی خود را به حساب حراست از لوله‌های نفتی به حساب آورد<sup>۲</sup> حال آنکه لوله‌های نفتی هم متعلق به شرکت نفت انگلیس و ایران محسوب می‌شد و این شرکت ریالی به دولت ایران پرداخت نمی‌کرد.

بالاتر اینکه در این سال دریادار اسلید با قشونی به مکران حمله برد. دلیل ظاهری او مقابله با قاچاق اسلحه بود، اما همان‌طور که در کتاب بحران مشروطیت در ایران اشاره کرده‌ایم، به واقع او خود در زمرة دلالان و قاچاقچیان اسلحه به شمار می‌رفت. او در بلوچستان خوانین را با خود همراه کرد و به همه آنان مقرری و مواجب اعطای نمود، به بعضی از آنان تفنگ و فشنگ داد. به قول عین‌السلطنه «انگلیس‌های شیطان محلی» در بندر بوشهر و نقاط دیگر جنوبی و شرقی کشور مثل فارس، اصفهان و بلوچستان اقتداری به دست آورده بودند.<sup>۳</sup>

1. Mead.

۲. عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، ج ۳، (تهران، زوار، ۱۳۷۱)، ص ۶۳۲.

۳. عین‌السلطنه، ج ۵، ص ۳۲۰.

در این ایام شرکت نفت برای اینکه بتواند از لوله‌های نفتی خود حفاظت کند، قراردادهایی با بختیاری‌ها و خزرعل منعقد ساخت، نیز زمین‌هایی از سران قبایل مزبور می‌خرید و تأسیسات نفتی برقرار می‌ساخت. این روند مغایرت آشکار با حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور داشت، اما شرکت برای حفظ منافع خود به هر اقدامی دست می‌زد. قرارداد با خزرعل و رؤسای بختیاری مقرر می‌داشت که اینان به هنگام خاتمه مدت قرارداد شرکت، می‌توانند کلیه اموال غیر منقول شرکت را به نام خود در آورند. از این بالاتر به نمایندگان سیاسی بریتانیا در خلیج فارس اختیار داده شده بود به هنگام بروز اختلاف با سران قبائل، اختلافات بدون مراجعت به دولت مرکزی بین خود طرفین حل و فصل شود.<sup>۱</sup> بدیهی است این امر منجر به نقض حقوق دولت ایران و نفوذ بیش از پیش انگلیسی‌ها در بین سران قبایل می‌شد. به سال ۱۹۱۱ مطابق با ۱۳۲۹ق. شرکت نفت از نمایندگان سیاسی بریتانیا در ایران خواست وجوه پرداختی به خوانین بختیاری و شیخ خزرعل را به عنوان بخشی از حق الامتیاز ایران قلمداد نمایند.<sup>۲</sup>

شیخ خزرعل در دوره دوم مشروطه با جناح میانه رو همسو بود. در این دوره او حداقل به صورت صوری با مشروطه مخالفتی نکرد. با این وصف او از جناح تندرو مشروطه می‌هراسید و در تهران همین جناح این‌گونه تبلیغ می‌کرد که وی با مشروطیت حکومت چندان نسبتی ندارد. خزرعل در ملاقات با مقامات سیاسی بریتانیا در منطقه همیشه هراس خود را از اینکه توسط دولت‌های تندرو مشروطه خلع ید شود ابراز می‌کرد، در آن ایام حملات شدید اللحنی در تهران علیه وی صورت می‌گرفت. به همین دلیل خزرعل از مقامات بریتانیایی می‌خواست تضمینی بدهند تا به حکومت خود ادامه دهد، این تضمین باید شامل حال فرزندان او هم می‌شد. انگلستان تضمین لازم را در اختیار او نهاد و حتی حکومت هند انگلیس به وی مдал شوالیه امپراتوری داد. با این وصف مشروطیت باعث شد که حکومت مرکزی ایران از توجه به مسئله خوزستان بازماند.<sup>۳</sup> دعوای مشروطه و آزادی مانع از رسیدگی به امور ولایات دوردست شد. شیخ خزرعل به مرور ایام توانست قدرت فانقه خوزستان شود، او حکومت آبادان، محمره، فلاحیه، هویزه و اهواز را به عهده داشت.

در عین حال ریاست همه عشایر عرب منطقه و سرپرستی عشایر لر ساکن در خوزستان از سوی دولت مرکزی به وی واگذار گردید. مالیات‌های همه این نواحی را خزرعل می‌گرفت و بخشی از آن را برای دولت مرکزی ارسال می‌کرد. تمام خوزستان از هندیجان تا دامنه‌های پشتکوه لرستان و کناره‌های شط العرب تا شوشتر و دزفول که بیش از دو سوم قلمرو خوزستان می‌شد، عملاً در کنترل شیخ خزرعل بود.<sup>۴</sup> مثل سابق فرستادگان حکومت مرکزی

۱. زهیر مقداشی؛ تجزیه و تحلیل مالی امتیازات نفتی خاورمیانه، ترجمه سیروس ابراهیم زاده، (تهران، پیروز، ۱۳۵۴)، ص ۲۲.

۲. مقداشی، ص ۲۲.

۳. محمد یوسفی؛ تاریخ خرمشهر، (تهران، نیل و لبوریجان، ۱۳۵۰)، ص ۱۹۴.

۴. تاریخ پانصد ساله خوزستان، صص ۸-۲۷.

به واقع دست نشاندگان شیخ بودند.<sup>۱</sup>

ظاهر امر این بود که روابط شیخ خزعل با حکومت مرکزی حسن است، ما پیشتر هم آورده‌ایم با اینکه شیخ خزعل از حکومت هند انگلیس نشان دریافت کرده بود، در مقاطع مختلف از حکومت مرکزی اطاعت می‌کرد و بالاتر اینکه به هنگام بحران مشروطیت حداقل این‌گونه وانمود می‌ساخت که مطیع اوامر مراجع تقلید مقیم نجف است. برخی از سیاحان نقل کرده‌اند که مناسبات خزعل با حکومت مرکزی ایران حسن است. خزعل سخت مورد عنایت شاه ایران واقع شده و با یک شاهزاده قاجار هم ازدواج کرده بود. لقب معز السلطنه در ارتباط با وفاداری او به سلطنت قاجار اعطای گردید. او حتی برای تشکیل بانک ملی ایران مبلغ قابل توجهی وجه نقدی تهیه کرد و سند آن را به تهران ارسال داشت.<sup>۲</sup> به قول بهار او با اینکه مردی قدرتمند به شمار می‌آمد، اما هیچ گاه نسبت به دولت مرکزی ایران تمرد نکرد و خیانتی انجام نداد. خزعل مردی شیعه مذهب بود. وی با اینکه در کنار مرزهای عثمانی حکومت می‌کرد اما هرگز تصمیمی که نشان دهنده تمرد او از فرامین دولت مرکزی باشد انجام نداد.<sup>۳</sup> اما کسری بر این باور است که خزعل از عزت و شکوهی که دولت به او بخشید سوء استفاده کرد و مال و مکنت فراوان جمع آوری نمود. همین کسری یادآوری می‌کند که خزعل «به کشن بیگانگان» روی آورد و یاد و خاطره این اعمال او در ذهن مردم ماند.<sup>۴</sup>

با این وصف خزعل به سال ۱۳۳۷ قمری یک مایل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخت.<sup>۵</sup> از سوی خزعل با سرپرسی کاکس نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس ملاقات کرد و از او راهنمایی خواست که در بحبوحة مشروطه خواهی از کدام گروه حمایت کند. کاکس به او اندرز داد که خود را درگیر دسته بندی‌های سیاسی ننماید.<sup>۶</sup> خزعل به شدت مورد اعتماد انگلیسی‌ها بود، او نخستین فردی بود که آبراه کارون را به روی کشتی‌های بخار انگلیس و کشتی‌های تجاری شرکت هند و انگلیس گشود. به همین دلیل کشتی‌های مزبور هنگام عبور از محل اقامت خزعل، به او ادائی احترام نظامی می‌کردند.<sup>۷</sup>

وقتی اردوی مشروطه خواهان به تهران حمله می‌بردند، شیخ با اعلام بسی طرفی خود به اختلافاتش با بختیاری‌ها خاتمه بخشید. سردار اسعد بختیاری به محمره رفت و با خزعل

۱. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، ص ۱۵۴.

۲. رسول زاده، فرقه دمکرات و تحولات معاصر ایران، ص ۱۱۱.

۳. اوژن اوین: ایران امروز ۱۹۰۶-۱۹۰۷، ترجمه علی اصغر سعیدی، (تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳)، ص ۴۳۸.

۴. تاریخ احزاب سیاسی ایران، ج ۲، ص ۴۶-۴۵.

۵. احمد کسری: عربها در خوزستان، مجله آینده، سال نخست، شماره سوم، ص ۲۰۷.

۶. ایرج ذوقی: تاریخ روابط ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ اول و دوم جهانی، (تهران، پاژنگ، ۱۳۶۸)، ص ۴۹۹.

۷. همان، صص ۹۹-۹۸.

۸. رجال چرچیل، ص ۹۲.

ملاقات کرد تا به هنگام حمله بختیاری‌ها به تهران؛ او از پشت به آنان حمله نکند.<sup>۱</sup> اما در عمل پیروزی بختیاری‌ها باعث نگرانی او و نیز والی پشتکوه لرستان و سران ایل قشقاوی شد. اینان از قدرت روز افزون رقیب دیرینه بختیاری به هراس افتادند. خزعل که از ناتوانی دولت مرکزی در استقرار امنیت مطلع بود، شورشی در شوستر به راه آمداخت، عده‌ای را متهم به یاغیگری کرد و به زندان افکند. در این زمان کنسول بریتانیا هم از خزعل حمایت می‌کرد. آرتور میلسپو نقل می‌کند که خزعل حتی تا زمان ورود او به ایران در دوره بعد از کودتای سوم اسفند، با اینکه خراجگزار دولت مرکزی بود، از پرداخت مالیات طفره می‌رفت.<sup>۲</sup> در این زمان مقرر شده بود که حکام ایالات دیگر وظیفه ندارند مالیات‌ها را وصول کنند، اما خزعل به این مقررات اهمیتی نمی‌داد.

### ۳. خوزستان در جنگ جهانی اول

وقوع جنگ جهانی اول بر بحران ایران دامن زد، بسیاری از رهبران قبایل و عشایر از فرصت به دست آمده برای تحکیم موقعیت خود سود جستند. منافع ملی برای بسیاری از آنان امری ناشناخته بود و به جایش مصالح قبیله‌ای بود که نقش درجه اول را ایفا می‌کرد. از همان آغاز جنگ اول جهانی، اقتدار دولت مرکزی ایران در خوزستان به شدت تضعیف گردید، با این وصف نیمه جنوبی خوزستان به دست خزعل افتاده بود اما نیمه شمالی آن هنوز به طور کامل مطیع او نشد. در نیمه شمالی خوزستان اعراب، قبایل لر و بختیاری با هم رقابت می‌کردند. بختیاری‌ها آشکارا به خزعل سوء‌ظن داشتند، این امر فرصتی در اختیار دولت مرکزی قرار می‌داد تا هم‌چنان هر چند به شکلی نامتوازن قدرت خود را در منطقه پاس دارد. مقارن با جنگ و هجوم آلمان و عثمانی از سویی و روس و انگلیس از سوی دیگر، ارتباط خطوط تلفن و تلگراف ایران از نواحی جنوبی و غربی به مرکز قطع شد. این امر باعث شد انتقال اخبار جنگ به مرکز با تعلل و کندی صورت پذیرد. از سوی دیگر برای ارسال اخبار مهم از تهران به خرمشهر لازم بود پیام از دریای سیاه به استانبول و از آنجا به بغداد مخابره شود تا به محمره برسد. در این شرایط منطقه تحت نفوذ خزعل به یمن روابط نیکوی او با بریتانیا، در آرامش و امنیت به سر می‌برد.<sup>۳</sup> در عین حال جنگ، تأثیر مخرب دیگری هم بر دولت مرکزی ایران باقی گذاشت و آن اینکه پیوند سنت بنیاد بخش‌های دورافتاده کشور با مرکز روز به روز سست تر می‌شد. نوعی حکومت ملوک الطوایفی در خوزستان شکل گرفت که در نوع خود کم نظیر بود. در این بین شیخ خزعل از پرداخت مالیات به حکومت مرکزی

۱. سر پرسی سایکس: تاریخ ایران، ج ۲، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، (تهران، علمی، ۱۳۳۵)، ص ۶۴۲.

۲. کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، ج ۴، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۳)، ص ۷۹۹.

۳. آرتور میلسپو: مأموریت آمریکاییها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران، پیام، ۱۳۵۶)، مص ۲-۷۱.

۴. انصاری، همان، صص ۱۳۹-۱۴۴.

ایران سرباز زد. از سال ۱۹۱۶ میلادی دولت مرکزی تلاش کرد شیخ را وادار به پرداخت مالیات معوقه نماید. اما دستاورد این تلاشها اندک بود. وقتی کاینده دوم وثوق تشکیل شد، دولت پذیرفت مالیات‌های دوره جنگ او را ببخشاید، از سال ۱۹۲۰ هم مقرر گردید شیخ فقط نیمی از مالیات‌های تعیین شده را پرداخت کند. این روال تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بر جای بود و حتی سید ضیا در آن تغییری نداد و یا فرصت نشد به آن ترتیب اثری داده شود. اما به محض سقوط او و استقرار دولت قوام السلطنه، بار دیگر اختلافات علنى گردید. قوام با بخشودن مالیات‌های زمان جنگ موافقت کرد اما دستور داد شیخ مالیات‌های خود را از سال ۱۹۲۰ به بعد تمام و کمال بپردازد. سفارت بریتانیا مطابق معمول خود در این لحظات وساطت کرد. بالاخره چون خزعل گفته بود مخارج زیادی در طول جنگ صرف امنیت منطقه کرده است، بنابراین شد که دولت مرکزی بخشنی از مخارج ادعایی او را بپردازد؛ اما خزعل زیر بار این پیشنهاد نرفت. در نهایت هم او حاضر نشد بدھی های مالیاتی خود را بپردازد.

با ورود عثمانی به جنگ و صدور فتاوی روحانیان مقیم آنجا در ضرورت جهاد علیه انگلیس، تلگراف‌های فراوانی به ایران ارسال شد که ضمن آنها از ایرانیان دعوت به عمل می‌آمد به جهاد برخیزند و مانع از همسویی شیخ محمره با انگلیسی‌ها شوند. به قول دولت‌آبادی «روحانیان شیعه مذهب مخصوصاً مجاورین عتبات عالیات هم از آنها پیروی کرده حکم جهاد دادند، گرچه این حکم به واسطه اینکه دولت سیاست بی‌طرفی را اختیار نموده بود و هم به واسطه مهیا نبودن اسباب به موقع اجرا گذاشته نشد، ولی بر تمایل ملت به جانب آلمان و عثمانی افزود و نفرت از روس و انگلیس را زیادت کرد، خصوصاً که در جنگ اعراب به اتفاق قشون عثمانی بر ضد انگلیسیان در حدود شط العرب جمعی از روحانیان شیعه تبعه ایران و از مجاهدین ایرانی هم شرکت نمودند و هم در حدود آذربایجان در جنگ با عثمانیان با روس، ایرانیان مشارکت و فدایکاری کردند».<sup>۱</sup>

دولت ایران از چاپ این فتاوی و احکام در نشریات داخلی کشور جلوگیری نمود، اعلام شد با اینکه دولت ایران خود را موظف به حمایت از شرع انور می‌بیند، اما صلاح ایران در بسی طرفی است و امیدوار است که روحانیان هم در این زمینه دولت را باری دهنند. از این بالآخر اعلام شد اقدامات شیخ محمره با تأیید دولت انجام می‌گیرد و او در کلیه اقدامات خود دولت مرکزی را طرف مشورت قرار می‌دهد.<sup>۲</sup> با این وصف اعراب بنی طرف به تبعیت از احکام مراجع مقیم نجف به نبرد با نیروهای انگلیسی و شیخ خزعل پرداختند و به لوله های نفت هم آسیب رسانیدند، هر چند میزان آن اندک بود. شیخ هم تحت الحمایه دولت بریتانیا شد، از این به بعد او دیگر هیچ توجهی به حکومت مرکزی ایران نداشت.<sup>۳</sup> اندکی بعد خزعل در نامه‌ای

۱. حیات بعین، ج ۳، ص ۲۸۲.

۲. فردریک مابرلی؛ عملیات در ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه کاوه بیات، (تهران، رسا، ۱۳۶۹)، صص ۸۲-۸.

۳. محمد یوسفی، صص ۱۹۴-۵.

خطاب به معین التجار بوشهری به ظاهر خود را مطیع دولت مرکزی نشان داد و به عبارتی به نوعی اخبار دخالت خود در جنگ به سود انگلیسی‌ها را تکذیب نمود. متن نامه به این شرح بود:

«خدمت جناب اجل آقای حاجی معین التجار دام اقباله، از قرار مسموع بعضی‌ها در تهران در فقره جنگ انگلیس و عثمانی در این حدود در بی طرفی فدوی القای شبهه می‌نمایند و حال آنکه به بی طرفی بنده بر حسب امر اولیای دولت و تاکیدات جنابعالی بر عموم اهالی این صفحات از داخله و خارجه ظاهر و واضح بوده که تا آخرین درجه خود و عشیره را در بی طرفی نگاهداشته، مهم‌تر آنکه در موقع جنگ کشته‌هایی که حامل قشون و استعداد انگلیس در شط‌العرب عبور نموده در لنگرگاه محمره هیچ توقف نداشته چونکه موافق قرارداد هیئت کمیسیون که اخیراً مأمور تعیین حدود شدند شط‌العرب را حق عثمانی قرار داده‌اند، فقط لنگرگاهی به جهت محمره مستثنی نموده در باقی شط‌العرب جای مداخله به جهت دولت علیه ایران کمیسیون باقی نگذاشته حتی آنکه قبول از دخول قشون انگلیس به بوغاز فو؛ بابت جهاز جنگی انگلیس که در شط کارون ایستاده بود والی ایراد می‌نمود با قونسول مذاکره نموده خارج نمودند. بعد از چند روزی جهاز کامپسیواری قونسول بغداد از بغداد رسید داخل شط کارون شد، باز والی ایراد کرد که یک توب دارد با قونسول مذاکره نمود فوراً خارج نمودند. در بی طرفی نقطه ایرادی از طرفین باقی نگذاشتم لیکن والی بصره و بغداد و مأمورین عثمانی به بی طرفی بنده قناعت نداشته مقصودشان این بود که در این هنگامه بنده را هم بر ضد انگلیس با خودشان متفق و داخل جنگ نمایند. محض امثال اولیای دولت متوجه خود و حفظ ملت ایران قبول این مطلب نکرده و بر بی طرفی خود تا آخرین درجه باقی بوده است. قورنه هم بعد از سه چهار روز جنگ با قشون عثمانی به تصرف انگلیس در آمد.»<sup>۱۸</sup>

این نامه در تاریخ دوم صفر آن سال نوشته شده بود. نوزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۳، نامه‌ای در روزنامه عصر جدید طبع شد که مطالب شیخ خزعل را تکذیب می‌کرد. در این نامه نوشته شد که خزعل به طرفداری از انگلیس علیه عثمانی می‌جنگد:

«اقوی دلیل بر تکذیب او این است که در اوایل محرم قونسول بوشهر و قونسول کویت و محمره و بصره و کلنل کاکس و نماینده مبارک شیخ کویت در قصر فیله مذاکره‌ای که کردند بر همه دانایان و واضح و مبرهن بود... در این جلسه می‌شومه که هنک دین و دیانت اسلامی است، خود خزعل و مبارک شیخ کویت و عیسی ابن علی شیخ بحرین متحد شوند در تحت یک سلطنت عربی به حمایت انگلیس باشند، دیگر آنکه اگر خزعل راهنمایی و طرفداری از گرفتن بصره نماید، پنجاه ساله بصره را به او واگذار نمایند... بی شرافتی و وطن‌فروشی و اغفال بر دولت و اساس دولت تا کی و تا چه اندازه مگر نه دولت ایران بی طرف است انگلیس چه حق مداخله در خاک ایران دارد که باعث [شود] هشت از شب چهارشنبه ۱۸

۱۸. عصر جدید، ش ۱۴، ۱۵ صفر المظفر ۱۳۳۳، «در داخله».

ریبع الاول سولجر<sup>۱</sup> انگلیس قونسول محمره و نایب‌الحکومه و آغا عابدی بر می‌دارد بر خانه وکیل جرمن... می‌شوند و او را اسیر نموده خانه و تجارتش را مهر نموده و او را روانه بصره می‌نمایند.<sup>۲</sup>

#### ۴. انگلستان، خزعل و خلیج فارس

تحلیل مناسبات خزعل با دولت مرکزی ایران بدون توجه به اختلافات دولت انگلستان در باب سیاست مستعمراتی این کشور با منطقه حساس خلیج فارس غیر ممکن است. همان‌طور که بارها گفته‌ایم و پیش‌تر هم در کتاب بحران مشروطیت در ایران خاطر نشان نموده‌ایم؛ سیاست مستعمراتی انگلستان در برابر ایران با چالش‌های عظیمی در داخل و خارج مواجه بود. بین سیاستمداران انگلیسی دو طرز تفکر متمایز از هم وجود داشت: عده‌ای در راستای اجرای سیاست دولت حائل بر این باور بودند که باید به ایران کمک کرد تا توان نظامی لازم را برای رویارویی احتمالی با روسیه به دست آورد. اینان می‌گفتند باید به ایران نیروی نظامی ارسال کرد و قوای متشتت و پراکنده این کشور را سازمان داد به این امید که بتواند ارتشم متحد الشکلی به وجود آورد تا بتواند در مقابل بحران‌های داخلی و خارجی از منافع بریتانیا در جنوب و شرق کشور حراس است نماید. گروهی دیگر اعتقاد داشتند هر گونه اعزام نیروی نظامی به ایران حساسیت رقیب قدرتمند شمالی را برخواهد انگیخت. این دسته نگران بودند که مبادا تحرکات آشکار انگلستان در ایران راه حمله روسیه را نه تنها به این کشور بلکه حتی به افغانستان فراهم آورد. به‌واقع سلسله حوادثی که منجر به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ شد در این راستا قابل تبیین است.

می‌دانیم که نتیجه این سیاست، سازش انگلستان با روسیه و سرکوب مشروطیت ایران و هجوم قدرت‌های مزبور به ایران زمین بود. انگلستان تلاش کرد تا سلط خود را بر حوزه‌های جنوبی و غرب کشور از طریق سیطره بر ایلات و عشایر لر، عرب و بختیاری کامل سازد. این امر به ویژه بعد از کشف نفت سرلوحه سیاست‌های بریتانیا واقع شد. انگلستان با رهبران عشایر و ایلات قراردادهای سری منعقد ساخت و آنان را تحت الحمایه خود قرار داد. همزمان سیاست تضعیف کنترل دولت مرکزی بر این نواحی در دستور کار قرار گرفت. به‌واقع هم روسیه و هم انگلستان در دوره بعد از مشروطه آگاهانه در مسیر تضعیف دولت مرکزی ایران و ایجاد تزلزل در ثبات و آرامش کشور نقش اساسی داشتند، اما باید توجه داشت که برنامه‌های بریتانیا کاملاً جهت‌دار و برنامه ریزی شده بود به طوری که دیری نپایید به اهداف دیرینه خود به سادگی نائل آمدند. اما روس‌ها از همان سیاست خشن دیرین دوره ایوان مخوف و بوریس

1. Solder: سرباز

2. نقطه‌چین در اصل مقاله است.

3. عصر جدید، شن ۲۳، ۱۹ ریبع‌الثانی ۱۳۳۳، «اوضاع محمره و شیخ خزعل خان».

کودنوف بهره جستند، سیاست آنان ایجاد رعب و وحشت و خالی کردن دل مردم به منظور تحمیل منویات استعماری خود بود.

اما انگلیسی‌ها سیاست‌های جهان‌گشایانه خود را در لفاههای از مشتی الفاظ میان تهی می‌پوشانیدند. به عبارت امروزین انگلیسی‌ها سیاست مشت آهنین را از درون دستکش محمین اعمال می‌کردند. از این بالاتر انگلیسی‌ها بعد از دوره‌ای دراز مدت کار سیاسی روی ایلات و عشاير مناطق جنوبی، شرقی، غرب و حتی شمال کشور که منطقه نفوذ روس‌ها به شمار می‌آمد، زمینه‌های لازم را برای بسط هژمونی خود به کار می‌گرفتند. انگلیسی‌ها در بسیاری از نقاط کشور یاران و متحدانی به دست آورده بودند که می‌توانستند با کمال میل برای اجرای منویات آنها از بنیه مادی و معنوی خود سود جویند. این امر باعث شد دولت مرکزی قدرت اعمال حاکمیت خود را بر مناطق وسیعی از کشور در طول جنگ جهانی اول از دست بدهد.<sup>۱</sup>

به‌واقع از سال ۱۸۹۰ مصادف با ۱۳۰۷ هجری قمری، یعنی هیجده سال قبل از کشف نفت در خوزستان بود که انگلیسی‌ها در رقبای تجاری با روسیه در محمره کنسولگری تأسیس کردند. این کنسولگری برای برقراری روابط با قبایل شمال خوزستان و لرستان تأسیس شد، مهم‌تر اینکه این نمایندگی اطلاعات سیاسی و جغرافیایی ذی قیمتی از منطقه جمع آوری می‌کرد.<sup>۲</sup> کشف نفت به مسئله خوزستان اهمیت حیاتی بخشید. اینک منافع بریتانیا در خوزستان با مسئله نفت گره خورده بود. وقتی امتیاز دارسی واگذار شد، طرف ایرانی البته به اهمیت موضوع وقوف نداشت؛ اما واقعیت این است که امتیازگیرنده انگلیسی هم خود نمی‌دانست چه دوره تاریخ‌سازی با این امتیاز آغاز گردیده است. حتی سر آرتور هارдинگ<sup>۳</sup> وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران خود آگاهی نداشت که وساطت او در اخذ امتیاز دارسی چه تأثیر سرنوشت سازی در آینده مناسبات دو کشور خواهد داشت.<sup>۴</sup> سیاست دولت انگلستان بعد از کشف نفت، شکل بخشیدن به دولتی در دولت مرکزی ایران بود<sup>۵</sup> تا منافع نفتی خود را صیانت کند و حتی در صورت امکان تجزیه ایران را در دستور کار قرار دهد. این سیاست خصمانه، زمانی به کار گرفته شد که به گمان عده‌ای از ساده لوحان و یا عناصر سرسپرده، این دولت از مشروطه ایران حمایت می‌کرد. گروه ساده لوحان تحلیل مشخصی از مناسبات بین‌المللی و خصایص حاکم بر روابط خارجی بریتانیا نداشتند؛ گروه دوم هم عادمانه و عالمانه تجاهل می‌کردند و برخلاف گروه نخست از سر آگاهی و بصیرت آب به آسیاب انگلستان می‌ریختند و به این شکل منافع ملی و مصالح عمومی کشور را عرصه ناخت و ناز خود قرار می‌دادند. همزمان سیاست تفرقه

۱. جان فوران؛ مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، (تهران، رسایل، ۱۳۷۷)، صص ۱۷۱-۱۷۲.

۲. دنیس رایت؛ انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی خنجی، (تهران، لمیر کبیر، ۱۳۵۹)، صص ۱۰۲-۱۰۳.

3. Sir Arthur Harding.

۴. مصطفی فاتح؛ پنجه سال نفت ایران، (تهران، پیام، ۱۳۵۸)، صص ۲۵۳-۲۵۴.

۵. علی اصغر زرگر؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، (تهران، پروین و معین، ۱۳۷۲)، ص ۴۱.

افکناته بریتانیا در دستور کار قرار گرفت. آنان از سویی با رهبران ایل بختیاری وارد مذاکره شدند و در ازای تضمین حراست از منافع نفتی انگلستان سهمی‌اندک از نفت ایران را به آنان دادند و از سویی با علم به اختلافات و دشمنی‌های خزععل با رهبران بختیاری یک مایل مریع از اراضی آبادان را خریداری کردند تا در آن پالایشگاه احداث نمایند و مهم‌تر اینکه حفاظت از پالایشگاه آبادان را که مقدار بود بزرگترین پالایشگاه خاورمیانه شود؛ به او واگذشتند.<sup>۱</sup> از این بالاتر درست در آستانه جنگ اول جهانی و زمانی که امنیت عمومی از کشور رخت بست، انگلیسی‌ها به سال ۱۹۱۲ میلادی مطابق با ۱۳۳۱ قمری به شیخ خزععل وعده دادند مبلغ دو درصد از منافع خالص هر کدام از شرکتهای وابسته کمپانی نفت انگلیس و ایران را که در اراضی شیخ فعالیت دارند به او دهند.

به دنبال عهدنامه ۱۹۰۷ روس و انگلیس در مورد ایران، شیخ خزععل از انگلستان خواست مجددأ تضمین‌های لازم را برای ادامه حکومت او در خوزستان بدهند. انگلستان هم به سر پرسی کاکس مأمور مقیم خود در خلیج فارس دستور داد تضمین‌های لازم را به او بدهند، آنها گفتند هدف‌شان از این قرارداد حفظ استقلال ایران است ضمن اینکه حاکمیت او را هم بر خوزستان به رسمیت می‌شناسند.<sup>۲</sup> با انعقاد قرارداد ۱۹۱۵ روس و انگلیس؛ روس‌ها در منطقه نفوذ خود در شمال کشور آزادی عمل به دست آوردن، در برابر روس‌ها هم موافقت نمودند انگلستان منطقه بی‌طرف ایران را ضمیمه منطقه نفوذ خود سازد. بخشی از این منطقه بی‌طرف شامل خوزستان بود، اگر این قرارداد به نتیجه می‌رسید، انگلستان می‌توانست به سادگی خوزستان را به طور رسمی تحت الحمایه خود کند. این نقشه با وقوع انقلاب روسیه و بر هم زدن کلیه قراردادهای استعماری عصر تزارها عملأ از بین رفت.

در دوره جنگ و بعد از آن مناسبات خزععل با برخی از رجال ایران مثل میرزا نصرالله خان نائینی (مشیرالدوله)، وثوق و نظام‌السلطنه مافی حسنے بود. نظام‌السلطنه به خزععل گوشزد می‌کرد که مهم‌ترین وظیفه او تأمین امنیت و آرامش برای تجار و بازرگانان بریتانیایی مقیم خلیج فارس است. او به ویژه در مورد فعالیت‌های تجاري برادران لینچ بسیار تأکید می‌نمود. خزععل مطابق این دستورالعمل رفتار کرد و به طور خاص موقعیت مهم و قدرتمندی یافت.<sup>۳</sup> در اکبر ۱۹۱۴ مصادف با ذی قعده ۱۳۳۲، دولت انگلستان برای صیانت از منافع نفتی خود در خوزستان، که بالغ بر ماهی بیست و پنج هزار تن می‌شد، نیرویی را به فرماندهی سر پرسی کاکس به جنوب کشور فرستاد تا از راه شط‌العرب، آبادان را به اشغال خود درآورد. هدف اصلی حفاظت از چاههای نفت بود، اما به اعراب بومی این‌گونه وانمود کردند که انگلستان

۱. فاتح، ص ۲۶۱.

۲. زهیر مقداشی، ص ۳۰۶.

۳. دنیس رایت: ایرانیان در میان انگلیس‌ها، ترجمه منوچهر طاهر نیا، (تهران، آشتیانی، ۱۳۶۴)، ص ۳۵۲.

۴. فیروز کاظم‌زاده: روس و انگلیس در ایران، پژوهشی درباره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری، (تهران، فرانکلین، ۱۳۵۴)، ص ۴۷.

می خواهد در برابر تجاوزات عثمانی آنها را زیر چتر حمایتی خود بگیرد.<sup>۱</sup> در همین سال ۱۹۱۵ خرزلع یکی از مهم‌ترین نشانهای امپراتوری بریتانیا را به دست آورد. در این سال به پاس خدمات خرزلع به منافع امپراتوری بریتانیا، لرد هارдинگ نایب‌السلطنه هند در تاریخ سوم فوریه ۱۹۱۵ نشان شوالیه فرماندهی ستاره هند را به او اعطای کرد. این امر وقتی روی داد که هارдинگ مشغول بازدید از تأسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران بود.<sup>۲</sup> از این به بعد خرزلع رسمیاً تحت الحمایه بریتانیا واقع شد. در خلال جنگ جهانی اول و به طور خاص بعد از این سال بود که خرزلع موفق شد مخالفین خود را در خوزستان، به ویژه رهبران قبیله بنی طرف را گوشمالی دهد و آنان را منکوب خود سازد.<sup>۳</sup> مقارن همین ایام، بریتانیا با دو طایفه بزرگ بختیاری یعنی ایلخانی و حاجی ایلخانی قراردادی منعقد ساخت که طبق آن پنج هزار لیره به هر کدام از دو تیره یاد شده پرداخت می‌گردید و ده هزار لیره هم بعد از خاتمه جنگ به آنان اعطای می‌شد، مشروط به اینکه بختیاری‌ها از منابع شرکت نفت انگلیس و ایران حفاظت کنند، با شیخ خرزلع روابط دوستانه برقرار سازند و علیه بریتانیا و متحدهان این کشور دست به اسلحه نبرند.<sup>۴</sup>

در اوایل فوریه ۱۹۱۵ مطابق با اواسط ربيع الاول ۱۳۳۳، شیخ خرزلع به ابتکار خود از کاکس خواست بریتانیا نیرویی تقویتی به آن سمت گسیل دارد. به نظر او اگر انگلیسی‌ها نیروی نظامی بیشتر به منطقه نمی‌آوردنند، اغلب قبایل خوزستان به جانب ترک‌ها گرایش پیدا می‌کردند.<sup>۵</sup> اگر خرزلع در طول جنگ جانب انگلیس را گرفت، قبایل عرب مخالف وی مانند قبایل باوی و بنی طرف<sup>۶</sup> آشکارا از عثمانی حمایت نمودند. به طور خاص بعد از اینکه روحانیان ایرانی مقیم بین النهرين احکام جهاد علیه انگلیس صادر کردند، این قبایل علیه خرزلع به حرکت در آمدند. روز بیست و هفتم ژانویه ۱۹۱۵ مطابق با ۱۱ ربيع الاول ۱۳۳۳ کاکس اطلاع داد قبیله بنی طرف وفاداری خود را به خرزلع زیر پا نهاده است. خرزلع تلاش کرد بر اوضاع تسلط یابد، اما کاکس اوضاع را نگران کننده ارزیابی نمود.<sup>۷</sup> خرزلع به طور رسمی حتی علیه نیروهای خارجی که با انگلیس در حال جنگ بودند وارد میدان شد. به طور مثال در همین ماه، او نماینده کمپانی تجاری ونکهاوس آلمان در خوزستان را با همکاری

۱. اولریخ گرکه؛ پیش به سوی شرق، کتاب دوم، ج ۱، ترجمه پرویز صدری، (تهران، سیامک، ۱۳۷۷)، صص ۵۹۸-۵۹۹.

2. Knight Command of the Star of India.

۳. مکی، ج ۳، صص ۱۵۳-۱۵۴.

۴. تاریخ پانصد ساله خوزستان، صص ۲۲۱-۲۲۲.

۵. انگلیسیان در بین ایرانیان، صص ۱۰۵-۱۰۶.

۶. گرکه، صص ۶۰۱-۶۰۲.

۷. به خسم ط و فتح را.

۸. گرکه، صص ۱۰۰.

نیروهای بریتانیایی دستگیر ساخت و تبعید کرد.<sup>۱</sup> از سویی نیروهای شیخ خزعل وقتی بریتانیایی‌ها در دجله علیا پیشروی می‌کردند با دادن اطلاعات نظامی و جاسوسی به کمک انگلیسی‌ها شتافتند.<sup>۲</sup> این روش و سلوک خزعل با سیاست بسی طرفی دولت مرکزی ایران مغایرت داشت. به همین دلیل محمد علی خان علاء‌السلطنه وزیر خارجه وقت در نامه‌ای خطاب به وی به تاریخ ششم ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ / دهم فوریه ۱۹۱۵ از عملیات خزعل ابراز نگرانی کرده و به او توصیه نمود با تمام دول متخاصم روابط دوستانه و بیطرفانه داشته باشد.<sup>۳</sup>

سه روز بعد یعنی نهم ربیع‌الثانی آن سال، خزعل پاسخ داد هشت ماه است به سیاست بسی طرفی دولت مرکزی عمل کرده و هیچ عملی را که مغایر این منظور باشد انجام نداده است. او ادعای آلمانی‌ها در همکاری نظامی و اطلاعاتی با بریتانیایی‌ها را رد کرد، خاطرنشان ساخت که عثمانی‌ها مشغول تحریک مردم به ضدیت با انگلیسی‌ها هستند.<sup>۴</sup> او با اشاره به فتاوی مراجع مقیم عتبات در باب ضرورت جهاد علیه انگلیسی‌ها، آن را باعث اختلاف بین ایلات و عشایر عرب منطقه ارزیابی می‌کند. دولت مرکزی در تلگرافی خطاب به سردار ارفع به تاریخ دوازدهم جمادی‌الثانی ۱۳۳۳ مطابق با شانزده فوریه ۱۹۱۵، یادآوری نمود ضروری است سیاست بی‌طرفی دولت مورد عنایت واقع گردد و به هیچ کدام از طرفین درگیر جنگ اعم از آلمان، عثمانی، بریتانیا و یا روسیه تعاملی ابراز ننماید و حتی المقدور از تحریکات جلوگیری کرده و مردم را به آرامش و صبر و رعایت اصول بی‌طرفی دعوت کند<sup>۵</sup> اما با اطلاعات ارزشمندی که خزعل در اختیار بریتانیایی‌ها قرار داد، طرف انگلیسی توانست تا بغداد هم پیشروی نماید، پیش‌تر هم دیدیم که در این عملیات رضا قلیخان نظام‌السلطنه مافی چه نقش ارزش‌های برای بریتانیا بازی کرد.

## ۵. خزعل و بریتانیا تا کودتای سوم اسفند

بریتانیا تا سال ۱۹۱۶ توانست با کمک خزعل و قشون هندی خود کنترل کامل نواحی جنوبی ایران را به دست گیرد.<sup>۶</sup> تسلط بریتانیا بر این نواحی مقارن بود با انقلاب روسیه، از مارس سال ۱۹۱۷ که تزار از سلطنت کناره‌گیری کرد، انگلستان تلاش نمود حوزه نفوذ خود را به سوی مناطق شمالی ایران بسط دهد. در این شرایط بین هیئت حاکمه بریتانیا بر سر نحوه برخورد با مسئله ایران اختلاف بروز کرد. نائب السلطنه هند لرد چلمسفورد نگاه‌داشتن نیروی نظامی را در ایران با هزینه حکومت هند انگلیس برنمی‌تاید و با آن مخالفت می‌ورزید. در

۱. مورخ‌الدوله سپهر: ایران در جنگ بزرگ، (تهران، بی‌نا، ۱۳۳۶)، ص ۹۳.

۲. جواد شیخ‌الاسلامی: سیمای احمد شاه قاجار، ج ۱، (تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۵)، ص ۱۴۸.

۳. رضا قلی نظام‌مافی: کتاب سیز، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، ص ۱۰۴.

۴. سپهر، ص ۹۵.

۵. نظام‌مافی، ص ۱۱۱.

۶. ل. میروشنیکف: ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه علی دخانیانی، (تهران، پیام، ۱۳۵۶)، ص ۶۱.

واقع حکومت هند انگلیس بر این باور بود که بریتانیا باید حفظ وضع موجود را در اولویت برنامه‌های خود قرار دهد، این مهم از طریق تعکیم رابطه با خوانین بختیاری و شیخ خزعل مسکن بود.<sup>۱</sup>

بین مقامات بریتانیا بر سر «نحوه» اعمال نفوذ در ایران اختلاف نظر وجود داشت، و گرنه در اصل موضوع یعنی اینکه ایران باید برای همیشه در مدار منافع انگلیس واقع شود؛ تردیدی موجود نبود. ایران به سه دلیل برای انگلیس اهمیت داشت: نخست اینکه کمر بند امنیتی هند به شمار می‌آمد، دیگر اینکه ایران سرچشمه همیشه جوشان نفت بود و نفت ایران باید همیشه برای انگلستان محفوظ می‌ماند. سوم در شرایط هرج و مرج و بحران‌های ناشی از انقلاب روسیه، ایران بهترین راه نزدیک شدن به این کشور بود. ایران باید مهار انقلاب روسیه واقع می‌شد و این موضوع اولویت درجه نخست مقامات بریتانیا را تشکیل می‌داد. غیر از مسئله مهار انقلاب روسیه، موضوعی دیگر هم وجود داشت که برای انگلستان بسیار اهمیت داشت، این موضوع چهارم راهیابی بریتانیا به بازارهای مناطق شمالی ایران بود؛ نیز باید بر راه‌های تجاری این منطقه سلط کافی می‌یافت.<sup>۲</sup> طبق استراتژی کرزن باید یک سلسله دولت‌های تحت الحمایه از مدیترانه تا پامیر به وجود می‌آمد تا نه تنها مرزهای هندوستان را پاس دارد بلکه از منافع عمومی امپراتوری بریتانیا در نقاط مختلف عالم حفاظت به عمل آورد.<sup>۳</sup> این سیاست بعدها در قالب قرارداد ۱۹۱۹ محقق شد. وقتی روسیه بلشویکی تلاش کرد در رقابت با انگلستان منافع سیاسی و تجاری خود را باز دیگر احیاء کند، انگلیسی‌ها باز هم به همان اصل قدیمی «دولت حائل» روی آوردند.<sup>۴</sup>

به قول غنی، در زمان خاتمه جنگ اول جهانی، سیاست بریتانیا این بود که خزعل را به سلطنت عراق بشاند، اما وقتی قرارداد ۱۹۱۹ منعقد گردید، خزعل از این سناریو کنار گذاشته شد و ملک فیصل به پادشاهی عراق برگزیده شد. اندیشه منضم شدن خوزستان به عراق هم به این شکل از صفحه سیاست بریتانیا محو گردید، زیرا کرزن بر این باور بود که با قرارداد ۱۹۱۹ ضمن حفظ تمامیت ارضی ایران، منافع استراتژیک این کشور در این منطقه حساس خاورمیانه هم محفوظ خواهد ماند.<sup>۵</sup> در این مقطع، بریتانیا برای اینکه همچنان دل خزعل را به دست آورد، دو هزار قبضه تفنگ در اختیار او قرار داد، مقادیر فراوانی مهمات، توبهای صحرایی، یک کشتی تجاری و حتی توبهایی برای اجرای مراسم سلام نظامی در اختیار او قرار

۱. فلوریدا سفیری: پلیس جنوب ایران، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴)، ص ۲۵۰.

۲. همان.

۳. علی اصغر زرگر، ص ۵۰.

۴. همان، ص ۵۸.

دادند و احمد شاه را هم وادار کردند به او لقب سردار اقدس بدهد.<sup>۱</sup> از آن بالاتر سفارت بریتانیا وثوق را وادار ساخت که به وزارت مالیه دستور دهد شیخ خزعل را به دلیل هزینه‌ای که در طول جنگ برای حفظ خوزستان متحمل شده و به منافع بریتانیا خدمت نموده است، به مدت پنج سال از سی و یکم مارس ۱۹۱۵ تا ۳۱ مارس ۱۹۲۰ از پرداخت هر گونه مالیات معاف دارد. به عبارتی دولت ایران باید مالیات‌های معوقه خزعل را می‌بخشید. طبق این توصیه خزعل برای مدت شش سال دیگر یعنی تا سال ۱۹۲۶ باید نصف مالیات مرسوم را به دولت ایران می‌پرداخت و آن نصف دیگر به وی تخفیف داده می‌شد. وثوق از همین فرمول استفاده کرد و آن را به مورد اجرا گذاشت.<sup>۲</sup>

به دنبال ناکامی کرزن در اجرای قرارداد ۱۹۱۹، سیاست جدید این بود که اگر خطری منافع بریتانیا را در ایران تهدید کرد، خزعل همراه با والی پشتکوه و خوانین بختیاری استقلال خود را از ایران اعلام نمایند و با انگلستان یک پیمان کمک متقابل امضا کنند.<sup>۳</sup> در واقع در این مقطع تاریخی انگلیسی‌ها تصوّر می‌کردند شمال ایران را باید از دست رفته به شمار آورد و با تمام توان باید از جنوب کشور که منافع استراتژیک بریتانیا در آن قرار داشت حفاظت کرد. حتی برخی از خوانین بختیاری پیشنهاد کرده بودند در صورت هجوم بلشویک‌ها به ایران، مناطقی از کشور، از اصفهان تا جنوب، در اختیار آنان قرار گیرد تا فردی را به صورت تشریفاتی به تخت سلطنت نشانند، با قشایی‌ها و خاندان قوام‌الملک شیرازی کنار آیند مشروط بر این که بخشی از منافع حاصله از درآمد نفت به آنان داده شود. باید یادآور شد در این زمان حکام کرمان، یزد، اصفهان و پاره‌ای از شهرهای دیگر بختیاری‌ها بودند. به همین دلیل سر پرسی کاکس کمیسر عالی بین‌النهرین بر این باور بود که بریتانیا بر این متحдан قدیمی خود تکیه کند و رابطه نزدیکتری با این متحدان برقرار سازد. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ جایگزین تمام این سناریوها شد. از این به بعد استراتژی جدید بریتانیا در قبال ایران تدوین گردید، یکی از تبعات این استراتژی قربانی شدن شیخ خزعل به دست رضا خان بود.

اما حتی در زمان یاد شده، متحدين سابق خزعل همچنان به جانبداری از او مشغول بودند. آرنولد ویلسون افسر نظامی سرویس اطلاعاتی هند همچنان به دفاع از متحد دیرینه بریتانیا می‌پرداخت و بر این باور بود که بریتانیا باید همچنان از خزعل، ایلات خمسه و بختیاری‌ها و بویراحمدی‌ها حمایت کند زیرا اینان می‌توانند در موقع ضرورت پانزده هزار نیروی نظامی در اختیار دولت انگلستان قرار دهند. کرزن حتی بعداً نوشت بریتانیا نمی‌تواند از خزعل دست

۱. همان.

۲. ابراهیم صفائی؛ *وثوق‌الدوله*، (تهران، کتابرا، ۱۳۷۴)، ص ۱۳۳.

۳. سر پرسی لورن: *شیخ خزعل و پادشاهی رضا خان*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران، فلسفی، ۱۳۶۳)، صص ۶۰-۵۹.

بشوید زیرا در قبال وی متعهد است.<sup>۱</sup> بسیاری از کنسول‌های بریتانیا در مناطق جنوبی کشور و نیز سر پرسی کاکس کمیسر عالی بین‌النهرین همچنان مدافع خزعل بودند. اما این تنازع درونی نیروهای سیاسی بریتانیا و این مخالفت‌ها که همه و همه برای صیانت از منافع انگلستان در ایران طراحی شده بود، با صعود رضا خان به اریکه ریاست وزرایی و سپس پادشاهی همه و همه به نفع جریانی خاتمه یافت که به دنبال استقرار دولتی قدرتمند، نظامی و متحد بریتانیا بودند، دولتی که بتواند امنیت سرمایه‌های اردوگاه غرب و به طور خاص انگلستان را حفاظت نماید.

# ● فصل نهم

## کودتای سوم اسفند



## ۱. شمای از آرایش نیروهای نظامی ایران

می‌دانیم ایران دوره قاجار ارتش متحداً‌شکل و سراسری نداشت. حتی تجربه جنگ‌های ایران و روس نیز باعث نشد تا در این زمینه گامهای اساسی برداشته شود. در حین جنگ‌های ایران و روس، هیئت سرتیپ گاردان که اقداماتی برای مدرنیزه کردن ارتش ایران انجام داده بود به دنبال انعقاد عهدنامه تیلیسیت بین تزار الکساندر اول و ناپلئون بنی‌پارت و عدم پای‌بندی طرف فرانسوی به مفاد عهدنامه فینکنشتاین؛ از ایران خارج شد. از آن به بعد تا تأسیس دارالفنون بحث وضعیت نظامی ایران تحت الشاعع مسائل دیگر قرار داشت و حتی نبردهای هرات باعث نشد تا حکومت ایران ضرورت مدرنیزه کردن سازمان نظامی خود را در دستور کار قرار دهد.

ناصرالدین‌شاه قاجار در مسافت دوم خود به فرنگ، آنگاه که رژه سربازان قزاق را در روسیه مشاهده کرد، تحت تأثیر قرار گرفت و از تزار خواست سپاه مشابهی برای ایرانیان سازماندهی کند. در سال ۱۸۷۹ میلادی مصادف با ۱۲۵۸ شمسی، قرارداد چهل ساله‌ای بین روسیه و ایران بسته شد و طبق آن روس‌ها یک بربگاد قزاق از نیروهای ایرانی به فرماندهی افسران روسی تشکیل دادند. تشکیلات قزاق ایران، در درجه نخست محافظان شخصی شاه ایران بودند، اما به مثابه بازوی اجرایی استبداد دربار قاجار، نقش مهمی در سرکوب نیروهای داخلی بر عهده داشتند و هم‌سو با مواضع روسیه به طور مشخص در سرکوب مشروطه ایران بسیار ساعی بودند. در خلال جنگ اول جهانی، نیروی قزاق گسترش یافت، اما با این وصف در خوشبینانه‌ترین آمار و ارقام تعداد آنان به کمتر از هشت هزار نیرو می‌رسید. در این تاریخ تعداد افسران ایرانی نیروی قزاق به بیش از سه برابر افسران روسی شاغل در این نیرو بالغ شده بود. تا آستانه کودتای رضاخان، فرمانده این نیرو فردی بود از اتباع روسیه و بالاخره وقتی این نیرو مأموریت خود را انجام داد، به سال ۱۳۰۱ هنگامی که رضاخان وزیر جنگ بود آن را منحل ساخت.

تاریخ تشکیل نیروی قزاق به این شرح بود: به سال ۱۲۹۵ قمری ناصرالدین‌شاه به مسافت اروپا رفت. این دوین مسافت وی به فرنگ تلقی می‌شد. شاه در سن پنzesیورگ از رژه نیروهای ارتش روسیه سان دید، او با مشاهده نظم و ترتیب این قشون در صدد برآمد

تشکیلاتی مشابه در ایران راه اندازی نماید.<sup>۱</sup> برای نخستین بار بین دولت‌های ایران و روسیه به سال ۱۲۹۶ قراردادی منعقد شد که طبق آن کلنل دومانتویچ<sup>۲</sup> برای راه اندازی قشون مورد نظر شاه ایران وارد کشور گردید. او با پنج صاحب منصب دیگر به تعلیم قشون ایران می‌سادرت ورزید. یکهزار قبضه تفنگ و دو توب صحرایی هم از سوی تزار به دولت ایران هدیه داده شد. شمشیرهای مورد نیاز آن نیرو، در خود ایران ساخته و تحویل شد، طبق الگوی این دسته از نیروهای روسی، قشونی به شکل قزاق‌های قفقاز باید شکل می‌گرفت و شاه نیز از روند پیشرفت آنها بسیار راضی بود. زمانی که لرد کرزن سرگرم تدوین کتاب خود «ایران و قضیه ایران» بود، یعنی سال ۱۸۹۱<sup>۳</sup>، سه فوج قزاق وجود داشت که هر فوج ششصد نیرو را شامل می‌شد. یک سرهنگ، سه سروان، یک نایب و ده گروهبان صاحب منصبان روسی را تشکیل می‌دادند. شعبات قزاق‌خانه به تدریج در تبریز، رشت، اصفهان، مشهد و بارفروش (بهشهر) تأسیس شد. مخارج هر بریگاد قزاق که متشکل از ۵۴ صاحب منصب و گروهبان و ششصد نیرو بود، مواجب، جیره، علیق اسبها، قیمت لباس، تعمیرات بناهای قزاق‌خانه، سوخت چراغ، مخارج اردو و سایر مخارج متفرقه را در برابر می‌گرفت.<sup>۴</sup>

در سال ۱۲۹۹ قمری، چارکوفسکی به جای دومانتویچ به فرماندهی قزاق‌خانه ایران منصوب شد. او توانست سازمان قزاق‌خانه را گسترش دهد و بریگاد قزاق را تأسیس نماید. سال ۱۸۹۶ میلادی کلنل کاساکوفسکی به جای چارکوفسکی به فرماندهی بریگاد قزاق منصوب شد. او نه سال در ایران اقامت داشت و توانست به شکل بسی ساقه‌ای این نیروی نظامی را توسعه دهد. در سال ۱۳۲۲ قمری چرنوزوبوف توانست گردان پیاده قزاق را به نام باتالیون تشکیل دهد، بعد از او لیاخف به فرماندهی این نیرو گماشته شد. سپس پرنی واربولسکی که مردی ملائم بود به جای او برگزیده شد. در این زمان تعداد نیروهای قزاق به ۴۰۰۰ نفر بالغ می‌گردید. درست در همین زمان بود که هنگ مختلط به نام آتریاد شکل گرفت، نخستین هنگ در تبریز تشکیل شد و سپس در اردبیل. دو سالی بعد از شروع جنگ اول جهانی، یعنی در سال ۱۹۱۶، بریگاد قزاق به دیویزیون تبدیل شد، فرماندهی این نیرو با بارون مایدل بود. در همین زمان آتریادهای مشهد، اصفهان، گیلان، مازندران و همدان تشکیل گردید. بعد از انقلاب اول روسیه که کرنسکی قدرت را به دست گرفت، ابتدا کلژره و بعد استاروسلسکی فرماندهی این نیرو را به عهده گرفتند. دوره فرماندهی این مرد به واقع آخرین دوره تسلط روس‌ها بر قزاق‌خانه ایران بود که از سال ۱۹۱۸ تا اوایل ۱۹۲۱ میلادی به طول انجامید. آتریاد یعنی دسته فرماندهی، به طور کلی نه آتریاد در تهران، تبریز، اصفهان، مشهد، همدان، گیلان، اردبیل، مازندران و ارومیه فعالیت می‌کردند.

۱. ابراهیم تیموری؛ عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات ایران، (تهران، اقبال، ۱۳۳۲)، ص ۳۰۹.

2. Col. Dumantovitch.

۳. برای اطلاع از صورت مخارج قزاق‌خانه در سال متمیز به انقلاب مشروطه نک: تمدن؛ ش ۱۶، مورخه ۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵.

روزنامه کاوه که توسط سید حسن تقی‌زاده در برلین منتشر می‌شد، نوشته بعد از مشروطه هر کس که به آرمان مشروطیت معتقد بود از قزاقخانه اخراج می‌گردید و این امر باعث شد تا «در قزاقخانه فقط بدترین اشخاص ایرانی فرومایه و فاسد بمانند و آن فرج خلاصه شرارت و خیانت باشد هیچ وقت از عده و عدد قزاقخانه اطلاع صحیح به خارج و حتی به خود اولیای دولت نمی‌دادند».¹ به گزارش کاوه در سال ۱۳۳۴ق. تعداد قزاقان ایرانی پنج هزار و پانصد تن بود که این عده مرکب از چهار فوج سواره، دو گروهان پیاده و دو باطری توب کوهستانی بودند. به گزارش کاوه، یکی از امتیازاتی که روس‌ها بعد از هجوم سال ۱۳۳۰ از ایران اخذ کردند، این بود که قرار گذاشتند یک فوج جدید از نیروی قزاق در تبریز به وجود آورند. این فوج متشكل از هشتصد نفر می‌شد. در همین مقاله آمده است که «قزاق ایرانی بر خلاف میل و مقاصد ملی حرکت کرده و آلت دست دشمن بوده است». در ادامه آمده بود:

«اینک روزنامه‌های طهران خبر می‌دهند که اولیای دولت ایران مصمم بر افزودن عده قزاق شده و حکم داده تا شماره آن را به ده هزار نفر برسانند، معلوم است که این اقدام بنایی است برای تشکیل یک قشون ایرانی برای روس در ایران و مخصوصاً برای تخریب بنای قراسوران ملی. دولت روس از ابتدای دخول ترتیب قشون نظامی در ایران در عهد فتحعلی‌شاه تا امروز همه وقت در هر جا برای جلوگیری از پیدا شدن قشون ملی کارشکنی کرده و به انواع دسایس و زور و زر به هم زده است. هیأت معلمین انگلیسی را با سازش با انگلیسی‌ها در عهد عباس میرزا در نود سال پیش به هم زد. هیأت معلمین اطربیش را با هزار دسیسه پریشان نمود. قوای نظامی ظل السلطان را به دسایس شاهزاده دالگاروکی² و تحریک امین‌السلطان در هم شکست. قوای قراسورانی شوستر را با عزل آمریکاییان پاشیده کرد. اینک قوای نظامی قراسورانی تازه را هم به سخت‌گیری مالی و کارشکنی بر ضد صاحب منصبان سوئدی برانداخته و می‌اندازد».<sup>³</sup>

در آستانه جنگ اول جهانی بخشی از قشون ایران را همین قزاق‌ها تشکیل می‌دادند. قوه قزاق که زیر سیطره روسیه بود با قوای ژاندارمری که ظاهرآ زیر نظر سوئدی‌ها بود اما برخی از فرماندهان آن از انگلیسی‌ها حرف شنوی داشتند؛ رقابت می‌کرد. قزاق‌ها همه مقهور فرماندهان روسی بودند. قبل از جنگ، انگلیسی‌ها برخی از واحدهای ژاندارمری را به سوی خود جلب کردند و با قزاق‌ها به رقابت واداشتند.<sup>⁴</sup> به یاد آوریم که در راستای نظریه استقرار مرد قدرتمند، روزنامه آفتاب از تأسیس یک قوه نظامی سخن می‌کفت. با این اوصاف قوه نظامی که روزنامه آفتاب در مورد تأسیس آن و ضرورت تکیه دولت به این نیرو داد سخن می‌داد، هرگز شکل نگرفت و روزنامه آفتاب هم نگفت منظورش از قوه نظامی مورد نظر چیست؟ لازم به یادآوری است که در صفوف ژاندارمری افسران خوشنامی دیده می‌شدند که همیشه منافع و مصالح

۱. کاوه، ش. ۲، مورخه ۸ جمادی الاولی ۱۳۳۴، «قزاق ایران».

۲. کذا: دالگاروکی.

۳. همان.

۴. حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۸۳.

ایران را بر هر چیزی ترجیح دادند و برخی از آنان هم فربانی موضع خود شدند. از این بالاتر، واقعیت امر این است که نظامیان در آن دوره در زمرة بیچاره ترین اشار اجتماعی ایران به شمار می‌رفتند. روزنامه عصر جدید حدود یک سال بعد از جنگ اول جهانی، وضعیت نظامیان آن روز کشور را از زبان یکی از افراد خودشان به خوبی تشریح کرد. این فرد بدیخت ترین «طبقه ایران» را نظامیان دانست. به گزارش این فرد، در این زمان نظامیان دو دسته بودند: مشغول خدمت و متظر خدمت. بنا برگفته این فرد «بعضی از آقا زادگان نظامی نما که نه تحصیل کرده و نه عملیات دیده [اند] با دادن رشوه مقامات مهم را احراز نموده‌اند». از آن سوی عده‌ای دیگر با «هزاران خون جگر» بعد از هشت ماه تازه حقوق خود را دریافت می‌کنند. این انسان‌های نگون بخت، بعد از انجام مأموریت نه حقوق می‌گیرند و نه کسی احوال ایشان را می‌پرسد، عده‌ای بعد از سی چهل سال خدمت دارای مختصراً حقوق دیوانی می‌گردند. این افراد «صاحب منصبان متظر خدمت» خوانده می‌شوند و در «وزارت جنگ موهوم» وقت می‌گذرانند و به‌واقع بیکارند. حقوق آنان تا پایان عصر مشروطه «در واقع ماهی سه تومان الى شش تومان» می‌شد، از سال ۱۳۳۰ این افراد هم دیناری حقوق نگرفته بودند. این افراد «خانه، اثاث‌البیت و حتی لباس عوضی<sup>۱</sup> خود و عیالشان را فروخته نان خالی خورده امروز غالباً با یک عبای مندرسی ستر...<sup>۲</sup> می‌کنند». آنها متظرند مگر روزی ارتش دائم تشکیل شود، به امید اینکه به کاری مشغول شوند. اما مسئله تشکیل ارتش دائم هم «از چندی به این طرف مخالف با پولیتیک بعضی از اینای وطن شده است و برای حسن خدمت به دشمنان ما در تخریب اساس مقدس سپاه گیری مملکت کوشیده و به مقصود خود هم نایل شده‌اند».<sup>۳</sup>

این فرد نظامی نوشت از «شش سال قبل» به این طرف - یعنی درست مصادف با دوره استبداد صغیر و مقدمات فتح تهران - در حقیقت ایران وزارت جنگ نداشته است، «به همین علت است که امروز مجبوراً به این بی‌طرفی پست‌تر از هر ذلتی<sup>۴</sup> تن داده‌ایم، در صورتی که حقوق و حدودمان پایمال ستم ستور اجانب است سکوت اختیار کرده‌ایم».<sup>۵</sup>

در کنار اردوی قزاق باید از نیروی ژاندارمری نام برد. این نیرو در دوره فعالیت مجلس دوم سازماندهی شد. یک سال قبل از هجوم روس‌ها به ایران یعنی در محرم، ۱۳۲۹ دولت ایران از دولت سوند خواست نیرویی برای حفاظت از راههای ایران تشکیل دهد. روس‌ها از تشکیل این نیرو حمایت می‌کردند اما انگلیسی‌ها به رغم بی‌میلی خود با آن چندان مخالفتی هم نکردند. سه سال بعد از تشکیل ژاندارمری، هفت هزار ژاندارم و حدود دویست افسر در این نیرو فعالیت می‌کردند و از نظر تعداد نفرات تقریباً با قوای قدیمی تر قزاق برابری می‌نمودند.

۱. یعنی لباس عاریه‌ای و یا لباس بدله.

۲. نقطه‌چین در اصل مقاله است.

۳. منظور اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ اول جهانی است.

۴. عصر جدید، ش ۲۲، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۲، ۸ مه ۱۹۱۵، «بدیخت ترین طبقات ایران».

در خلال جنگ اول جهانی برخی افسران سوئدی تمایلاتی به سوی آلمان پیدا کردند و همین موضوع باعث گردید از تعداد نفرات آنها کاسته شود. بقایای انگشت شمار افسران سوئدی را رضاخان به هنگامی که رئیس وزرا شد بازگردانید.<sup>۱</sup> با اینکه نیروی ژاندارمری بی طرف بود، اما هم انگلیسی‌ها و هم روس‌ها در آن نفوذ داشتند. حین و بعد از جنگ، برخی نیروهای ژاندارمری متمایل به آلمان شدند، در این دوره حتی برخی از آلمانی‌ها حفاظت شخصی خود را هم به نیروهای ژاندارمری سپردهند. بین قزاق و ژاندارم آنقدر اختلاف نظر بروز کرد که «یک قزاق و یک ژاندارم در یک رهگذر که به هم بر می‌خوردند مثل دو نفر جنگجو به یکدیگر نگاه می‌کردند و می‌گذشتند و بدیهی است که این اختلاف کلمه از دو قوه نظامی چه اثرات سوء در بحران مملکت دارد.»<sup>۲</sup>

در دوره جنگ اول جهانی قواهای ژاندارمری مشکل از ده هزار نیرو بود، نیمی از آنها می‌توانستند در عملیات جنگی حاضر شوند. قوهای که به نام مجاهدین مشهور بود و تشکیل دهنگان آن نیروهای داوطلب بودند به طول کلی دو هزار نفر می‌شدند. عده‌ای دیگر سوارانی بودند که آلمانی‌ها اجیر کرده بودند، آنها هم یکهزار تن بودند. نیروی ایلیاتی بختیاری و کاشانی هم دو هزار تن برآورد می‌گردید، یکی دو فوج سربازان قدیمی تحت ریاست فرماندهان ژاندارمری حاضر به خدمت شدند. اما تمام این نیروها متفرق بودند، عده‌ای در همدان، بخشی در ساوه، گروهی در اراک، قسمتی در ملایر و نهاوند و تویسرکان و بروجرد و بخشی هم در کرمانشاهان و کردستان اقامت داشتند.<sup>۳</sup>

انگلیسی‌ها در نیروی قزاق حداقل از همان دوره مشروطه نفوذ داشتند و برخی از نیروهای آن را در جهت اهداف خود به کار می‌گرفتند و پیش‌تر در جایی دیگر از همین رساله به آن پرداخته‌ایم. با تمام این اوصاف انگلیسی‌ها از همان دوره جنگ اول جهانی نیروی خاص تحت نفوذ خود را که مشکل از افسران انگلیسی و سربازان هندی بود، سازمان دادند و گفتیم در سال ۱۹۱۶ نام آن را تفنگداران جنوب ایران نهادند. این علاوه بر نفوذی بود که آنان در بین سران عشایر داشتند و از این نیروها می‌خواستند از اطاعت حکومت مرکزی ایران سرپیچی کنند.

پلیس جنوب ایران در سال‌های آخر جنگ به بهانه مقابله با عمال آلمان در مناطق جنوبی کشور و بدون اجازه دولت ایران تأسیس شد. بنیادگذار این نیرو سر پرسی سایکس<sup>۴</sup> بود و نخستین بریگادهای آن در فارس و کرمان تشکیل شد. سایکس از سال ۱۸۹۴ تا ۱۹۱۳ کنسول انگلیس در کرمان و سیستان بود، بعداً جنرال کنسول انگلستان در مشهد گردید، در مارس ۱۹۱۶ وارد بندرعباس شد و در ژوئیه آن سال کرمان را به تصرف خود درآورد. سپتامبر آن

1. Andreas Adhal(Ed): Iran Through the Ages- A Swedish Anthology. (Stockholm, 1972), pp. 129-135.

۲. حیات یحیی، ج. ۳، ص. ۲۸۳.

۳. همان، ص. ۳۰۷.

4. Sir Percy Molesworth Sykes.

سال با نیروهای روس مقیم اصفهان ارتباط برقرار نمود. یازدهم نوامبر، همراه با عبدالحسین میرزا فرمانفرما والی فارس وارد شیراز شد. او دستور داد نیروی ژاندارمری از پلیس جنوب اطاعت کند و بالاخره در مارس ۱۹۱۷ درست در زمان شورش‌های مسکو و پتروگراد و اندکی بعد از خلع تزار نیکلای دوم از سریر سلطنت روسیه، رسمًا تشکیلات تحت امر خود را به ملت ایران تحمیل کرد.

پلیس جنوب ایران زمانی تأسیس شد که از قوای ژاندارمری منحل شده به دلیل وقوع جنگ، چیزی باقی نمانده بود، مخارج این قوه را خود انگلیس تقبل کرد به این امید که در آئیه از دولت ایران هزینه‌های آن را دریافت کند. شرکت نفت انگلیس و ایران که از این نیرو بسیار استفاده می‌کرد، مساعدت نمود و حداقل بخشی از هزینه‌های تشکیل این قوه را متقابل شد. بنا بر این در جنوب و شمال کشور دو نیرو که باطنًا با هم مخالف بودند ولیکن ظاهراً با هم اختلافی نداشتند - یعنی نیروی قزاق و پلیس جنوب - کشور را محاصره کرده بود. درست همین زمان بود که میرزا حسن خان وثوق الدوله که از بیم عملیات کمیته مجازات «به کلی خانه نشین و مخفی» شده بود، به ریاست وزرایی رسید.<sup>۱</sup> پیش از این با وقوع انقلاب بلشویکی روسیه و خروج نیروهای اشغالگر روسی از ایران که تلاش می‌کردند زمین سوخته بر جای گذازند؛ بر دامنه تفوق نیروی پلیس جنوب افزوده شد. دامنه نفوذ این نیرو تا یزد و اصفهان را در بر گرفت، از آن سوی کرمان، فارس و خوزستان هم عرصه فعالیت آنان بود. بسیاری از مطبوعات ایران مثل نوبهار و زبان آزاد، بارها و بارها نسبت به گسترش نفوذ پلیس جنوب به دولت ایران هشدار دادند و عملیات آنان را با شگفتی تعقیب کردند. برای نیروهای صادق مشروطه عجیب بود که انگلیسی‌ها درست بعد از خروج نیروهای روسیه و بعد از تضعیف قدرت آلمان و عثمانی در غرب کشور، نیروهای خود را بد اطراف و اکناف کشور اعزام می‌کنند. اما دولت‌های ایران در آن زمان قدرتی نداشتند تا بتوانند مانع از نفوذ روز افزون پلیس جنوب در شون کشور شوند.

ماجرای تشکیل پلیس جنوب ریشه‌دار بود و از اینجا شروع شد که حدود یک سال قبل از وقوع انقلاب مشروطه ایران، یعنی به سال ۱۸۸۴<sup>۲</sup>، سر پرسی سایکس که کنسول بریتانیا در کرمان بود، پیشنهاد کرد برای حل مشکل امنیت مال التجاره‌های انگلیسی و حفظ امنیت در مناطق تحت نفوذ بریتانیا، نیروی سواره‌ای تشکیل شود که سریازان آن ایرانی باشد و فرماندهانش افسران انگلیسی.<sup>۳</sup> این پیشنهاد آشکارا نقض حاکمیت ملی ایران بود. با وصف اینکه در سال‌های مشروطه این نیرو تشکیل نشد، اما بالاخره اندکی قبل از خاتمه جنگ اول جهانی سایکس موفق شد اندیشه‌ای را که ظاهراً ناصرالملک هم بعد از خروج از ایران به سال ۱۸۹۵ از آن حمایت کرده بود؛ به کرسی نشاند. این بار بریتانیا در این فکر بود که با خروج روسیه از صحنه سیاسی ایران، چگونه می‌تواند برای همیشه هژمونی خود را بر کشور تحمیل

۱. دولت آبادی، ج ۴، صص ۳۸-۳۹.

2. Sykes to Harding, Kirman, February 27/ 1905, FO. No. 60/698.

سازد و ایران را مطلقاً زیر نفوذ خود در آورد. پلیس جنوب یکی از مهم‌ترین تشکیلات فراماسونری را هم راه‌اندازی کرد که در تحولات آتی کشور بسیار منشأ اثر بود. این لژ که لژ روشنانی نام داشت مشکل از افسران انگلیسی بود؛ در آن زمان دو ایرانی‌الاصل عضو آن بودند: یک یهودی به نام دکتر مظفر الدین فرخ که بعدها استاد زبان انگلیسی دانشگاه تهران شد و دیگری ماریتروس سرکیس عضو حزب ارمنی داشناک که ظاهراً تا آخر عمر در شیراز ماند.<sup>۱</sup> هر دوی این افراد با حکومت هند بریتانیا ارتباط موزونی داشتند.

با تمام این اوصاف، سرمایه گذاری اصلی بریتانیا روی نیروی فزاق ایران بود که مشکل‌ترین نیرو به شمار می‌آمد. نخستین مرحله از اقدامات جدید انگلیسی‌ها در ارتباط با نیروی فزاق در سال ۱۹۱۷ روی داد. در اکبر ۱۹۱۷، درست زمانی که انقلاب روسیه به پیروزی خود نزدیک می‌شد، آترياد همدان تشکیل شد. این تاریخ مصادف با ذیحجه ۱۳۳۵ بود. برای اینان مکانی در شهر نو تهران نزدیکی‌های میدان گمرک تهیه شد. قرار شد این آترياد دو سه ماهی آنجا بمانند و سپس به سوی همدان روانه شوند. روز جمعه هفتم رجب ۱۳۳۶ مطابق با فروردین سال ۱۲۹۷ برابر با ۱۹۱۸ آترياد همدان به فرماندهی رضاخان به مناسبت دومین سالگرد تشکیل آتريادشان، در باغی بیرون شهر میهمانی مفصلی برگزار کردند. دو هزار و پانصد تومان خرج این میهمانی شد، هشتاد تومان پول آجیل، شراب و کنیاک گردید و همه مخارج توسط انگلیسی‌ها داده شد.<sup>۲</sup> این بهترین شاهد بر این ادعای است که فزاق‌های تحت امر رضاخان حداقل سه سال قبل از کودتا با نیروهای انگلیسی مرتبط بودند. از این بالاتر این نقل قول که از سوی یک منبع موثق و شاهد نزدیک و مطلع ماجرا نوشته شده، نشان می‌دهد فوج فزاق بر خلاف آنچه در منابع گفته شده است، لخت و عور نبودند. انگلیسی‌ها سناریویی را که منجر به کودتا شد برای عوام فربیی طراحی کرده بودند. طبق آن سناریو فزاق‌ها در حالی که از کشور دفاع می‌کردند، حتی لباسی برای پوشیدن نداشتند. این ماجرا و نظایر آن در شرایطی اتفاق می‌افتد که مردم سراسر کشور از فرط گرسنگی پی در پی جان می‌دادند.

به دنبال انقلاب ضد تزاری در روسیه در این سال ابتدا قدرت به دست کرنسکی، لیبرال اصلاح طلب افتاد. کرنسکی در مورد مسئله فزاق‌ها ابتدا بارون موندل<sup>۳</sup> تزاریست مرتجم را فراخواند و به جای او کلنل کلرژه<sup>۴</sup> لیبرال را اعزام کرد، به عبارتی کرنسکی یکی از بدترین تصمیمات خود را در ارتباط با نیروی فزاق مستقر در ایران گرفت. او به جای این که این نیرو را به دست خود ایرانیان بسپارد، تلاش کرد بر ساختار آن تاثیر نهد؛ آن هم درست زمانی که روسیه پی در پی متحمل شکست در جبهه‌ها می‌شد و اقتدار رو به زوال این قدرت امپریالیستی در افق حوادث دیده می‌شد. به هر حال با معیارهای دوره تزاری، کلرژه مردی

۱. نک: حسین آبادیان: ایران در دو دهه و پیش حکومت پهلوی، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۳)، صص ۱۲۷-۱۲۸.

۲. کمره‌ای، ج ۱، ص ۱۵۲.

3. Baron Moadel.  
4. Clerge.

آزادیخواه به شمار می‌آمد. او وقتی به ایران می‌آمد به یک همکار قزاق قدیمی برخورد که اینک بیکار شده بود، او سرهنگ استاروسلسکی<sup>۱</sup> نام داشت. بزرگترین اشتباه کلرژه این بود که پست معاونت خود را به او پیشنهاد نمود و این سرهنگ را به ایران آورد. استاروسلسکی که به تزارها بسیار وفادار بود ادعا کرد که کلرژه از بلشویک‌ها طرفداری می‌کند، استاروسلسکی از احمد شاه خواست او را برکنار سازد. شاه در این قضیه دخالتی نکرد. اما استاروسلسکی به نوبه خود یکی از بزرگترین اشتباهات خویش را مرتكب شد؛ او به سراغ افسران ارشد قزاقخانه رفت و به یاری سرهنگ رضاخان میرپنج و تعدادی دیگر، کودتاگی بدون خونریزی انجام داد که به اخراج کلرژه از ایران انجامید.<sup>۲</sup> این ماجرا در سال ۱۲۹۶ شمسی مصادف با ۱۹۱۷ درست بعد از پیروزی بلشویک‌ها در روسیه انجام شد. به واقع نزاع بین کلرژه و استاروسلسکی را می‌توان اختلاف نظر بین آترياد همدان و تهران ارزیابی کرد. آترياد تهران مدافعان کلرژه بود و آترياد همدان به فرماندهی رضا خان مخالف او. به گزارش ستاره ایران «از قرار اطلاعات واصله دو نفر از صاحب منصب‌های روسی طرفدار پالکونیک کلرژه به قسمت ابواب جمعی خود اظهار نموده بودند که آترياد همدان مسلح شده و امروز مجدداً برای دستگیری ما خواهند آمد.»<sup>۳</sup> در این زمان آترياد تهران طرفدار کلرژه بود و آترياد همدان طرفدار استاروسلسکی.

اندکی بعد، در فوریه ۱۹۱۸ فرماندهی بریتانیا مستقر در بین النهرين، واحدی از سربازان خود را به فرماندهی ژنرال دنسترویل از درون خاک ایران به شمال کشور فرستاد تا به روس‌های سفید که در قفقاز علیه ارتش سرخ می‌جنگیلند کمک رسانند و با همکاری هم مناطق نفت خیز باکو را متصرف شوند. آنان در اجرای این تصمیم، از تشکیل یک دولت مستقل در منطقه ترک نشین قفقاز که اینک توسط حزب مساوات نام جمهوری آذربایجان بر آن نهاده شده بود، حمایت کردند. حزب مساوات به رهبری محمد امین رسول زاده که پیش‌تر در جریان مشروطه ایران و انتشار روزنامه ایران نو ارگان دمکرات‌ها بسیار فعال بود و در مقطعی سردبیری آن را بر عهده داشت، اینک از ایدنلوژی پان ترکیسم حمایت می‌کرد و در راه انجام آن بسیار ساعی بود. ملک‌الشعرای بهار در زمرة نخستین افرادی بود که تأسیس جمهوری مساوات و شعارهای آن را به باد انتقاد گرفت و به اندیشه تاسیس یک دولت فراگیر ترک زبان تاخت. او از این قضیه ابراز تعجب کرد که چرا باید نماینده جمهوری مساوات به گیلان رود؟ نیز از این‌که گردنده‌گان آن جمهوری نام آذربایجان را بر منطقه ترک نشین قفقاز نهاده‌اند به شدت انتقاد کرد و نوشت آذربایجان قرن‌ها قبل از ظهور ترکان مرکز تمدن ایرانی بوده و زبان آنها به دلیل هجوم اقوام و قبایل تحول یافته است.<sup>۴</sup>

نامگذاری ناحیه ترک نشین قفقاز به آذربایجان باعث ناراحتی ایرانیانی شد که برخی از

1. Staroselski.

2. Hassan Arfa, pp.90-91.

۳. ستاره ایران، ش ۱۱۰، ۵ شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸، «مخالفت بین قزاق‌ها».

۴. نوبهار، سال ششم، ش ۸۶، ۵ شنبه سوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «حزب مساوات چیست و چه من گوید!»

آنان از دوستان دیروزین رسولزاده به شمار می‌آمدند. دولت‌آبادی «نهادن نام آذربایجان... بر سر قسمتی از ترکستان و قفقاز» را به این دلیل می‌داند که «جمعی از مردم قفقاز که با عثمانیان مربوط بوده‌اند به خیال افتاده حکومت اسلامی قفقاز را حکومت آذربایجان بنامند و شهر بادکوبه را مرکز آن قرار بدهند و اگر در آتیه موفق شدند که آذربایجان ما را جزو آن حکومت بنمایند همه به یک نام خواهد بود. بدیهی است دولت عثمانی هم کاملاً با این تدبیر همراه بوده ولی چون ایرانیان از داخل و خارج اعتراض کردند به چه مناسبت قسمتی از قفقازیه این نام را برای خود برگزیده است. دولت عثمانی اظهار بی‌خبری کرده قول می‌دهد آنها را از برگزیدن این نام ممانعت نماید، اما اثری بر این قول مترب نشده اوراق رسمی با علامت جمهوری آذربایجان منتشر و نمایندگان به همین نام به اطراف می‌فرستند.»<sup>۱</sup>

در همین حین آذربایجان ایران هم به تصرف نیروهای عثمانی درآمد. در این ایام روابط دولت ایران با آذربایجان قطع شد. قشون عثمانی و «آذربایجان جدید» محاربات سختی با ارامنه کردند و آنان را یا مقهور و متواری نمودند و یا اینکه اموالشان را به یغما برداشتند. اما این عملیات و اشغال آذربایجان ایران چند روزی بیش به طول نینجامید. قوای عثمانی ناگزیر شد با متارکه جنگ در اروپا و اشغال استانبول توسط متفقین و نیز شکست شدید از این قوا، نیروهایش را از خاک ایران بیرون برداشتند.<sup>۲</sup>

همزمان قشون انگلستان از مشهد به سوی عشق‌آباد سرازیر شد، آنها خیال داشتند ترکستان را به تصرف خود درآورند. قوای بریتانیا از سمت رشت هم وارد باکو شد، نیروی قزاق ایران از ورود این نیروها استقبال کرد و از آنان پذیرایی شایانی نمود؛ به عبارت بهتر اردوی قزاق ایران که تحت فرماندهی روس‌ها بود، «ورود آنها را برای تجدید حیات روسیه به فال نیک گرفتند.» از آن سوی قشون انگلیسی وارد سیری و ولادی‌وستک شد و هر روز که می‌گذشت تعداد این نیروها افزایش می‌یافت.

تحرکات قفقاز با بهره‌برداری و هدایت انگلستان به منظور شکست دولت جدید روسیه شدت یافت. انگلستان در منطقه قفقاز از دیرباز جای پاهای فراوانی داشت. بسیاری از تحرکات این سامان ریشه در خارج از مرزهای روسیه داشت، مضافاً اینکه منابع نفتی قفقاز موضوعی بود که انگلیسی‌ها را از دیر باز به خود مشغول می‌داشت.<sup>۳</sup> بریتانیا از فرصت وقوع انقلاب در روسیه بهره برد تا برای همیشه از اندیشه این قدرت بزرگ آسوده گردد. به این شکل با حمایت انگلستان در قفقاز سه جمهوری تشکیل دادند و در منطقه مأوراء النهر هم شروع به دست اندازی نمودند. انگلیسی‌ها هم در قفقاز و هم در آن منطقه نیروهای نظامی خود را مستقر کردند و از سورشیان بومی هم استفاده نمودند. اما این موضوع دیری نپاییست،

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۷۹.

۲. همان، صص ۷۹-۸۰.

۳. عین السلطنه، ج ۷، ص ۵۳۵۵.

۴. در مورد تعلق خاطر انگلیسی‌ها به منابع نفت باکو نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۵۹۰ به بعد.

قوای ارتش سرخ در هجومی به قفقاز، جمهوری مساوات را از ریشه کند همان‌طور که جمهوری‌های گرجستان و ارمنستان را مض محل ساخت. از آن سوی قوای انگلیسی را از ماوراء‌النهر اخراج کردند و نفوذ خود را بر سراسر قلمرو روسیه تزاری تحکیم بخثیدند. از این به بعد شوروی به عنوان مبارزه با ضدانقلاب روسیه که به مرزهای ایران عقب‌نشینی می‌کرد، قوایی به انزلی اعزام داشت.

## ۲. ورود ارتش سرخ به انزلی و توافقهای نهایی

با اینکه سیاست روس‌های تزاری بعد از انقلاب در ایران برچیده شده بود، اما پرچم آنها هنوز بر سر در برخی مؤسسات آنها باقی بود. انگلیسی‌های مقیم ایران هم از این گروه حمایت می‌کردند و حتی در برخی موارد به اینان که روس‌های سفید نامیده می‌شدند حقوق هم می‌دادند و مقاصد سیاسی خویش را تعقیب می‌نمودند.<sup>۱</sup> فرماندهی روس‌های سفید با ژنرال دنیکین بود، نیروی همراه او بزرگترین قوّة ضد بلشویک به شمار می‌آمد و امیدواری متفقین این بود که نیروهای تحت امر او بتوانند دولت جدید التأسیس شوروی را مضحمل سازند. این نیرو بعد از وقوع انقلاب، جنوب روسیه را جولانگاه عملیات خود ساخته و کشتی‌های جنگی آن در بحر خزر از اهمیت زیادی برخوردار بود. اما قشون دنیکین با همه حمایت‌های مادی و معنوی که از متفقین دریافت داشت، در برابر قوای سرخ شکست خورد، کشتی‌های خود را یا از دست داد و یا اینکه از بنادر دیگر بحر خزر فرار کرد و به آبهای ایران در انزلی پناه آورد.<sup>۲</sup>

روز سیزدهم عید نوروز ۱۲۹۹ استاروسلسکی به قزاق‌ها اطلاع داد که به او دستور داده‌اند قزاق‌خانه را به ژنرال دنیکسن بسپارد و او هم امتناع کرده است. او گفت وثوق علیه او به حرکت در آمده است، اما تا شاه به او دستور ندهد حاضر نیست این کار را انجام دهد. وی گفت حتی اگر شاه به او دستور داد، به وظیفه خود عمل می‌کند و باز هم زیر بار آن نخواهد رفت. او تهدید کرد اگر در این زمینه به او سخت گیری کنند، قزاق‌خانه حالت دفاعی به خود خواهد گرفت. چند روز بعد خبر رسید ژاندارمری مانور خواهد داشت، از «هنگامه محتمل‌الواقع» سخن به میان آمد که شاید بین قزاق‌ها و ژاندارم‌ها روی دهد؛ شایع بود به بهانه ژاندارمری می‌خواهد قزاق‌خانه را خلع سلاح کند و چون قزاق‌خانه حاضر به تسليم در برابر دنیکسن نیست، نزاع روی خواهد داد: «واعقاً از بدختی ما و تضیيق اجانب به ما دچار چه خطراتی باید بشویم».<sup>۳</sup>

به قول دولت‌آبادی حاکم سليم النفس گیلان یعنی همان احمد خان اشتري به انزلی رفت و علت پیاده شدن نیروهای روس در خاک ایران را جویا شد. گفته شد به دنبال دنیکین هستند و به

۱. کمره‌ای، ج ۱، ص ۹۴.

۲. حیات یحیی، ج ۱، ص ۱۳۸.

۳. کمره‌ای، ج ۲، صص ۱۳۸۷-۱۳۸۸.

۴. همان، ص ۱۳۸۹.

محض شکست نهایی او باز خواهند گشت. اشتری این مراتب را به مرکز اطلاع داد، اما حتی بعد از تسلیم کشته‌های دنیکین نیروهای ارتش سرخ نه تنها از ایران نرفتند بلکه به اقداماتی در درون گیلان دست زدند. مردم گیلان و حاکم شهر آن ولایت برای اینکه از شر دست اندازی‌های جدید خلاصی یابند، به کوچک خان متول شدند. او را از جنگل به رشت آوردند تا تدبیری اندیشد.<sup>۱</sup> اشتری هم خود را تحت حمایت میرزا در آورد. به این ترتیب ولایت گیلان به کلی به دست میرزا افتاد، او هم طرف توجه مردم گیلان بود و هم قوای ارتش سرخ. میرزا اجزای ادارات دولتی را به تهران فرستاد، این برای امنیت جانی آنان بود: «بدیهی است اگر میرزا کوچک خان حاکم گیلان و اعضای دوانر دولتی آن سامان را در تحت حمایت خود نگاه داشته آنها را به مرکز نفرستاده بود، کمتر کسی از آنها جان به سلامت برده بود.»<sup>۲</sup>

تنها مخالفین میرزا گروهی اندک از قزاق‌ها بودند که در رشت اقامت داشتند. آنها حاضر نشدن تسلیم نیروهای میرزا گردند، اما کلتل فتحعلی خان که شخصی ملی و وطن دوست بود، صلاح خود را در این دید که با نیروهای میرزا همراهی نشان دهد. او تحت فرماندهی میرزا به خدمت خود در گیلان ادامه داد، قزاق‌هایی که با اردوی میرزا درگیر شده بودند، شکست خوردن و به سوی تهران و قزوین عقب نشستند. در این حال میرزا کوچک خان متحیر بود که بالاخره سرنوشت چه خواهد شد: «چه از یک طرف او بیگانه را بیگانه می‌داند هر که باشد و راضی نمی‌شود قشون اجنبی در خاک وطن او بماند و از طرف دیگر چون که علاقمند به اسلام است نمی‌خواهد عقابد کمونیستی که هنوز نمی‌داند با عالم اسلامی چه مناسبت دارد در هوای مرطوب گیلان پراکنده شود.»<sup>۳</sup> بنا بر این افکار و خیالات او کم نبود، او از سویی با مسئله حضور بلشویک‌ها در گیلان مواجه بود و از سویی با مسئله «کمونیست مأبان ایرانی» که می‌خواهند در سایه نام او حکومت خود را بر گیلان مسجل سازند. میرزا با روس‌ها وارد گفتگو شد تا چند مسئله را سر و سامان دهد: نخست این که دامنه دخالت بلشویک‌ها را در گیلان محدود سازد. دوم از اقدامات تند احسان‌الله‌خان و خالو قربان که همراه با قشون روس به ازولی و سپس رشت آمده بودند، جلوگیری کند. نلاش او این بود که «لهمه‌ای را که هنوز گلوی گیلانی استطاعت فروبردن آن را ندارد در دهان او نگذارند و عکس‌العمل‌هایی در افکار روی ندهد.»<sup>۴</sup> او برای یافتن راه حلی مسالمت‌آمیز، به برخی از وطن‌دوستان در تهران متول شد تا شاید راهی پیش پای او بگذارند.

هیچ جواب قانع‌کننده‌ای به این تقاضا داده نشد، فقط دولت‌آبادی نظرات خود را که پیش تر در رساله‌ای به نام «آینده ایران» نوشته بود برایش ارسال کرد! درست همین زمان بود که صدای جمهوری خواهی از گیلان بلند شد. روابط پستی و تلگرافی با مرکز قطع گردید، «میهمان‌های

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۴۲.

۲. همان.

۳. همان، صص ۱۴۲-۱۴۳.

۴. همان، ص ۱۴۳.

ناخوانده روسی و قفقازی و غیره<sup>۱</sup> حتی تا تنکابن پیش روی کردند و آنجا را به تصرف خود در آوردند. قصد این بود که کلیه مازندران را به تصرف در آورند. وقتی این حادث روی داد، وثوق به احمد شاه که در اروپا اقامت داشت تلگراف زد و از او خواست هر چه سریع تر به ایران بازگردد؛ خود هم استغفا داد. احمد شاه استغفای او را نپذیرفت و این امر را موكول به بازگشت خود نمود. وثوق و انگلیسی‌ها بالاخره شاه را مجبور ساختند به ایران بازگردد. او از راه مارسی راه افتاد و به بصره و بغداد وارد گردید. همه جا انگلیسی‌ها مراقب شاه بودند. شاه در عتبات عالیات توقف چندانی نکرد، «اول رئیس مذهب جعفری آن زمان» میرزا محمد تقی شیرازی در کربلا ساکن بود. او با مداخله انگلیسی‌ها در بین النهرين به شدت مخالفت می‌کرد، نیز با قرارداد انگلیس و ایران آشکارا مخالفت می‌نمود و انگلیسی‌ها به او با دیده‌ای غضبناک نگاه می‌کردند.<sup>۲</sup> در ایران هم برخی از علماء در مواقف متعدد نسبت به اوضاع و احوال کشور ابراز نگرانی می‌کردند. این در حالی بود که در هفتم ربیع الاول آن سال حاج سید محمود رشتی و شیخ محمد علی، مجتهد عدلیه کاشان از سوی وثوق به مأموریت عتبات رفته تا با علماء دیدار کنند و از آنان بخواهند که با قرارداد مخالفت نکنند.

این موضوع یعنی مخالفت با دخالت انگلیسی‌ها در مقدرات امور ایران، حتی به پیش از ماجراهی قرارداد ۱۹۱۹ باز می‌گشت. به طور مثال شیخ مرتضی محلاتی، روحانی برجسته شیراز، بعد از تبعید افتخار التجار اصفهان توسط انگلیسی‌ها و با همدستی حکومت وقت این شهر، تلگرافی خصوصی به صمacam‌السلطنه ارسال کرد تا آن را به رویت رئیس وزرای وقت یعنی مستوفی‌العمالک برساند. او نوشت: «برای اصلاحات مملکت اسلامی استدعای تعجیل در تشکیل کابینه تا امثال آقای اعتضاد‌السلطنه که مقصود دولت از انتخاب ایشان اجرای قوانین و به واسطه ملت بیچاره دارای ثروت و اشغال مسند حکومتی نموده حدود خود را دانسته محض استرضای اجانب بدون محاکمه شخص محترمی مثل جناب افتخارالسادات را شبانه نفی به شیراز نمایند جبران این حرکات وخیمه را عاجلاً متظر و اقدامات مجدانه در استقلال مملکت ایران خاصه جنوب مترصد». انگلیسی‌ها تلاش می‌کردند بین دو محور مرجعیت در بین النهرين، یعنی سید محمد کاظم یزدی و میرزا محمد تقی شیرازی مشهور به میرزای دوم؛ اختلاف بیندازد. آنان تلاش می‌کردند تا مانع پیوستن سید محمد کاظم یزدی به جرگه مخالفان شوند، می‌گفتند او از لبتدا گفته است مشروطه برای ایران و عثمانی نظام سیاسی مناسبی نیست، علت آن هم حادثی است که در حال وقوع است. آنان برای اختلاف افکنی نامه‌ای به میرزای دوم شیرازی دادند تا شهادت دهد در موقع تصرف بین النهرين به دست انگلیسی‌ها، بغداد، نجف، کربلا و توابع آنها آسوده بوده و انگلیسی‌ها به خوبی با مردم رفتار کرده‌اند. میرزا حاضر نشد این نامه را مهر کند، فوراً قاصدی به سوی سید محمد کاظم یزدی روانه ساخت و استدلال

۱. همان، ص ۱۴۵.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۸۸، ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، «اوضاع اصفهان».

کرد: «دیگر در این موقع مخالفت نکن و هنگامه مشروطه و استبداد را در این جا اعمال منما.» سید هم البته به میرزا دوم شیرازی پاسخ مثبت داد و او هم حاضر نشد آن نامه را مهر کند.<sup>۱</sup> وقتی احمد شاه به کربلا وارد شد، «رئیس محترم مذهب برای ملاقات وی حاضر نمی‌شود و چون به نجف می‌رسد رئیس دوم مذهب ملا فتح‌الله شریعت اصفهانی را در حرم امیر المؤمنین ملاقات می‌کند و از زبان او و دیگر رؤسای مذهبی اصرار و ابرام به اجتناب از پیروی مقاصد انگلیسیان و لغو کردن قرارداد و ثوق‌الدوله می‌شنود، به آنها وعده می‌دهد که به قدر قوه در تقاضاهای ایشان بکوشند.» شاه نامید از جلب حمایت علماء، به بهانه کالت مزاج به سامره نرفت و زودتر خود را به ایران رسانید.<sup>۲</sup>

با این توضیح ضروری بازمی‌گردیم به بحث اصلی؛ در ششم مه ۱۹۲۰ نیروهای شوروی با اعلام قبلی و با اظهار اینکه نسبت به ایران هیچ گونه نگاه ارضی و جهان‌گشایانه ندارند، به این سوی سرازیر شدند. آنها توضیح دادند می‌خواهند فقط از راه خشکی و دریا به نیروهای انگلیسی حمله کنند و آنان را از پای درآورند.<sup>۳</sup> دولت ایران مراتب فوق را به کرزن و کاکس اطلاع داد. به واقع خواسته شد انگلستان نیروهای خود را از شمال ایران خارج کند تا بهانه را از دست بلشویک‌ها بگیرد، زیرا بلشویک‌ها بر این باور بودند که قوای انگلیسی مقیم گیلان، از ضدانقلاب روسیه حمایت می‌کند. دولت انگلستان به امید اینکه استقرار نیروهایش در شمال ایران به روند اجرای قرارداد ۱۹۱۹ کمک می‌کند، به این هشدار احتیاطی نکرد.

اداره هندوستان از این فرصت استفاده کرد تا باز هم کرزن را آماج حمله قرار دهد. مونت‌اگ چون موارد پیشین، اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را بر اساس دیدگاههای کرزن، غیر عملی تلقی کرد. به واقع مخالفین انگلیسی قرارداد هم به این نتیجه رسیده بودند که سیاست‌های کرزن در ایران تا وقتی قرین موفقیت خواهد بود که سر نیزه‌ای وجود داشته باشد. این نظر در نامه‌ای از لرد چلسفورد خطاب به لرد مونت‌اگ به خوبی بازتاب یافته است.<sup>۴</sup> آنگاه که روس‌ها در بندر انزلی نیرو پیاده کردند و تدبیح مخالفت با قرارداد در کابینه جنگ انگلستان اوچ گرفت، لرد چلسفورد نوشت باید قرارداد ۱۹۱۹ را به دور انداخت و مانع بهانه‌جویی‌های شوروی شد.<sup>۵</sup> واقعیت این است که حمله نیروهای شوروی به انزلی ربط مستقیمی به قرارداد نداشت، آنان به عنوان تعقیب ضدانقلاب روسیه به این سمت روی آورده بودند و می‌دانستند قوای قزاق ایران با همکاری انگلیسی‌ها در اخراج اینان تعلل می‌ورزد. ورود نیروهای شوروی به انزلی به دنبال فرار قوای شکست خورده دنیکین به این بندر روی داد. در موضوع کیش دادن نیروهای ارتش سرخ به ایران، خود نیروهای انگلیسی نقش مهمی داشتند: قشون انگلیس، زمانی که دنیکین به انزلی رسید در آنجا اقامت داشتند، این قشون سربازان فراری را خلع سلاح کردند و آنان را

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۹۲۰.

۲. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۵۶.

3. Cox to Curzon, Tehran, May 9/1920, FO. No. 371/3872.

۴. صباحی، صص ۷۵-۷۶.

5. Ghani. P.67.

وارد خاک ایران نمودند؛ «آمدن کشته‌های مزبور به آبهای ایران، قشون سرخ را که در انتظار فرست بوده متوجه گیلان می‌سازد.»<sup>۱</sup>

در این دوره تاریخی حوادث ریز و درشت فراوانی در جریان بود که یکی از آنها در باکو روی داد. ماجرا از این قرار بود که وقتی جمهوری خودخوانده مساوات فروافتاد و قفقاز به دست ارتش سرخ درآمد؛ مجلسی در باکو تشکیل شد و در آن درباره نحوه صدور انقلاب به ایران، بین‌النهرین و سایر کشورهای اسلامی بحث شد. در این زمان نریمان نریمانوف از طرف دولت شوروی بر منطقه ترک نشین قفقاز که البته اینک جمهوری آذربایجان خوانده می‌شد، حکومت می‌کرد. از میرزا کوچک خان هم تقاضا شده بود نماینده‌هایی به این کنگره اعزام کند. در این کنگره توافق شد یک عدد از قشون سرخ همراه با مجاهدین ایرانی به ریاست میرزا کوچک خان جنگلی، قشون انگلیس را از گیلان خارج ساخته و تشکیلات جدیدی به وجود آورند. برای نیل به این منظور کشته‌های جنگی ارتش سرخ در بحر خزر به نیروهای شکست خورده دنیکین حمله برد. بهانه امر گرفتن کشته‌های جنگی قوای روس‌های سفید بود. در این جنگ بازمانده‌های قوای دنیکین و قشون انگلیس ناگاه خود را در برابر بمباران‌های کشته‌های جنگی بلشویک‌ها دیدند. اینان که خود ارتش سرخ را به این سو هدایت کرده بودند؛ به سرعت بدون هیچ مقاومتی گریختند و کشته‌های دنیکین به دست قوای مهاجم افتاد. فقط عده‌ای از صاحب منصبان و عده‌ای محدود از نیروی دریایی روس سفید در ایران از خطر جستند.<sup>۲</sup>

اینجا بود که تب مخالفت با حضور نیروهای نظامی انگلستان در ایران به اوج رسید. گروه مخالفان قرارداد فکر می‌کردند این سیاست‌های عربان کرزن برای تسلط بر ایران است که راه را این گونه بر هرگونه تصمیم گیری معقولانه سد کرده است. انگلیسی‌ها که خود از میزان نفرت مردم از خویش آگاه بودند، قرارداد ۱۹۱۹ را باعث تداوم این نفرت تلقی می‌کردند، نیز آنان از بیم اینکه مبادا قوای کوچک خان ضربه اساسی به منافع آنان وارد کند، باید راه حلی اساسی به منظور حفظ منافع خویش اتخاذ می‌کردند. خزانه‌داری در این مخالفت با نایب‌السلطنه هند هداستان بود، به همین دلیل به وزارت جنگ فشار آورد تا نیروهای خود را از شمال غرب و شمال شرق ایران خارج کند.

مسئله‌ای دیگر هم وجود داشت و آن این که در سال پایانی جنگ اول جهانی، یعنی سال ۱۹۱۸، هزینه نظامی بریتانیا در ایران به سالی سی میلیون لیره بالغ می‌شد، این رقم شامل پرداخت مستمری به شاه، کمک ماهانه به دولت و نیز حقوق قزاق‌ها هم می‌شد.<sup>۳</sup> کرزن بر این باور بود که باید اندکی صبر کرد، زیرا بدون حضور بریتانیا در ایران قرارداد ۱۹۱۹ از بین

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۳۸.

۲. همان، صص ۱۳۸-۱۳۹.

۳. دنیس رایت، ص ۲۴۵.

خواهد رفت.<sup>۱</sup> وقتی تحت فشار مخالفین داخلی و خارجی قرارداد ۱۹۱۹ برچیده شد، دولت انگلستان مقرری دولت ایران را که ماهی سیصد و پنجاه هزار تومان بود قطع کرد. خزانه‌داری هم کمک به قزاق‌خانه را که ماهی یکصد هزار تومان بود قطع نمود و هم چنین به ماهی شش هزار تومان کمک سالیانه به سپاه خراسان خاتمه داد. دولت وثوق اینک ضعیفتر از آن شده بود که در تصور بگنجد. وزارت جنگ بریتانیا و خامت وضع دولت او را گوشزد می‌کرد. می‌گفتند دولت ایران حتی وزیر خارجه ندارد و کفیل این وزارتخانه یعنی رجبعلی منصور تنها یک کارمند دفتری گمنام است که کاری هم از او ساخته نیست. وثوق فقط می‌تواند با پول و ارتش انگلستان بر جای ماند، اما خزانه‌داری دیگر حاضر نیست این پول را پردازد زیرا پرداخت آن برای این وزارتخانه دشوار شده است.<sup>۲</sup> در پشت تمام این تحولات نقشه‌ای نهفته بود، همان نقشه‌ای که روزنامه رعد مدت‌ها پیش در دوره مأموریت براوین از آن پرده برداشت. نقشه این بود تا قوای شوروی را وارد ایران کنند، آنگاه انگلیسی‌ها به بهانه مبارزه با نفوذ کمونیسم سیطره خود را بر مناطق شمالی و مرکزی ایران و به ویژه تهران افزایش دهند. دیسیسه‌های رضا افشار و احسان‌الله خان نقش مهمی در اجرای این سناریو ایفا کرد. بالاتر، از قول دولت‌آبادی نشان دادیم که قوای قزاق چگونه بهانه به دست نیروهای سرخ داد تا وارد اanzلی شوند، موضوعی که حتی اعجاب این نویسنده را هم باعث شد.

یکی از مهم‌ترین گردانندگان سیاست بریتانیا در قبال مسئله ایران در این زمان، سر وینستون چرچیل بود.<sup>۳</sup> چرچیل سال ۱۹۱۱ به وزارت کشور دست یافت. در این سال در ساوت ولز<sup>۴</sup> حرکتی ضد یهودی رخ داد، وقتی او دید پلیس محلی قادر به مهار بحران نیست، نیرویی برای استقرار آرامش اعزام کرد. وی سال ۱۹۱۹ وزیر جنگ کایپنه لوید جرج شد. در این سال چرچیل برای سرکوب انقلاب روسیه از نیروهای روس سفید به فرماندهی ژنرال دنیکین<sup>۵</sup> حمایت کرد، مردی که علیه بلشویسم می‌جنگید و نیروهای انگلیسی از او پشتیبانی می‌کردند؛ اما در مقام عمل نیروهای دنیکین شروع به فعالیتهای ضد یهودی کردند، به همین دلیل چرچیل مورد استیضاح واقع شد. او برای دفاع از خود تلگراف‌هایی که برای دنیکین به منظور جلوگیری از تحرکات ضد یهودی ارسال کرده بود، نشان داد و به آنها استناد کرد. به طور کلی چرچیل در سراسر دوره زندگی اش به صهیونیسم ابراز علاقه می‌کرد و همیشه از این دست حرکت‌ها حمایت می‌نمود. نخستین باری که از جنبش صهیونیستی برای استقرار و تشکیل یک دولت یهودی در افریقا دفاع نمود، سال ۱۹۰۶ و زمانی بود که معاونت وزارت مستعمرات انگلستان را به عهده داشت. دو سال بعد از شرق افریقا بازدید نمود، از این به بعد

۱. صباحی، ص ۷۶.

2. War Office to Curzon, June 16/1920, FO. No. 371/3873.

۳. در مورد تبار خانوادگی چرچیل بنگرید به: عبدالله شهبازی؛ رسالات یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۳، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۹)، صص ۳۱۳-۳۴۴.

4. South Wales.

5. Denikin.

او مصر شد که یهودیان باید در سرزمین فلسطین اسکان داده شوند. سال به وزارت مستعمرات دست یافت، به دلیل منازعات بین ملک فیصل و نیروهای فرانسه در دمشق، چرچیل با ناآرامی گسترده‌ای در سراسر خاورمیانه مواجه شد. او تلاش کرد ناآرامی‌ها را فرونشاند، به همین دلیل در کنفرانسی در شهر قاهره؛ ملک فیصل را به عنوان نخستین پادشاه دست نشانده عراق تعیین کرد. در پایان مارس ۱۹۲۱ به فلسطین رفت و مدت یک در آنجا ماند. در عین حال با سر هربرت ساموئل قیم انگلیسی فلسطین هم دیدار نمود. در همین سفر او در بیت المقدس با برادر فیصل - عبدالله - دیدار کرد، در این دیدار چرچیل به عبدالله پیشنهاد نمود پادشاه ماوراء اردن شود که این تقاضا مورد قبول عبدالله واقع شد. در مه ۱۹۲۲ کتابی منسوب به چرچیل به نام «کتاب سفید» منتشر گردید. در کتاب سفید به اعراب اطمینان داده شد بریتانیا قصد ندارد یک سرزمین کاملاً یهودی در فلسطین ایجاد نماید. او وعده داد که یهودیان به طور کامل بر مردم و سرزمین فلسطین تسلط داده نخواهند شد. طبق مندرجات کتاب سفید، مهاجرت یهودیان باید به اندازه‌ای می‌شد که آنها امور اقتصادی فلسطین را به طور کامل قبضه ننمایند و نباید مهاجرین جدید به این سرزمین اعزام می‌گردید. یهودیان انتشار کتاب سفید را به منزله عهد شکنی بریتانیا در برابر وعده بالفور تلقی کردند، صهیونیست‌ها می‌گفتند بریتانیا یهودیان را به حال خود رها ساخته است. با اینکه در کتاب سفید به مضمون وعده بالفور تأکید شده و توضیح داده شد که مفاد آن اعلامیه غیر قابل تغییر است، اما صهیونیست‌ها از انتشار کتاب سفید به غایت خشمگین بودند. طبق مندرجات کتاب سفید یهودیان می‌توانستند سرمایه خود را آزادانه در فلسطین به کار اندازند و حقوق آنها به رسمیت شناخته خواهد شد. استقرار یهودیان در سرزمین فلسطین طبق مندرجات کتاب سفید تضمین بین‌المللی می‌یافتد و مسئله اسکان آنها در این سرزمین بر اساس سوابق تاریخی سکونتشان در این منطقه توجیه شد، اما این مسائل نتوانست رضایت صهیونیست‌ها را به دست آورد. در دهه ۱۹۳۰ چرچیل به شدت با نظریه محدود ساختن مهاجرت یهودیان به فلسطین مخالفت کرد. او همچنین توقف شهرکسازی یهودیان در این کشور را مردود شمرد. در طول جنگ دوم جهانی، زمانی که چرچیل نخست وزیر انگلستان شد؛ به شدت علیه سکوت کشورهای اروپایی در برابر یهود ستیزی نازی‌ها اعتراض کرد. او در این دوره باز هم دروازه‌های فلسطین را به روی مهاجرین بازگذاشت، چرچیل خود در خاطراتش این امر را ابتکاری فردی برای پیروزی در جنگ علیه آلمانی‌ها عنوان می‌کند.<sup>۱</sup>

وقتی بلشویک‌ها به انزوا حمله کردند، جنگالی در کابینه جنگ بریتانیا درگرفت، فیلد مارشال هنری ویلسون و وینستون چرچیل وزیر جنگ، خواستار آن بودند تا نیروهای انگلیسی شمال ایران را کاملاً تخلیه کنند. اما لرد میلنر<sup>۲</sup> وزیر مستعمرات تهدید کرد اگر این کار صورت

1. Judaica, vol.5, pp.555-557.  
2. Lord Milner.

گیرد بدون تردید استعفا خواهد داد.<sup>۱</sup> در این بین مونتاج بیشترین خصوصیت را علیه کرزن به خرج داد. او بهترین راه جلوگیری از حمله بلشویک‌ها را به ایران، آن می‌دانست که رسم‌آعلام شود قرارداد ۱۹۱۹ عملی نیست.<sup>۲</sup> به واقع مخالفین قرارداد می‌گفتند نباید بیش از این به اقتصاد محضر ایران کمک کرد. به نظر کسانی چون چرچیل و مونتاج، ایران باید خود فکری برای رفع مشکلات خویش می‌کرد و دولت انگلیس نباید متعهد شود پولی را که باید صرف بازسازی اقتصاد متلاشی شده انگلستان در طی جنگ کند، به ایران سرازیر نماید. از سویی با برچیدن قرارداد، باید بهانه‌جویی هم از بلشویک‌ها سلب می‌شد، به این شکل با یک تیر دو نشان زده می‌شد: نخست اینکه افکار عمومی داخل کشور آرام می‌شد و دیگر اینکه روس‌ها را حداقل به طور مقطعي از حمله به ایران منصرف می‌نمود. اما مسئله این بود که در آن وضعیت بفرنج ایران چگونه می‌توانست خود را سریعاً نگهدارد؟

به‌واقع وضع مالیه ایران سال‌ها قبل از این تاریخ بحرانی بود، سال ۱۹۱۵ میلادی بود که برخی از مطبوعات کشور علیه بانک شاهنشاهی به صدا درآمدند. در این سال بانک شاهنشاهی چهار بحران مالی شد، این امر تمامی اقتصاد کشور را فلنج ساخت. برخی از مطبوعات به خود جرأت دادند و از اینکه اقتصاد کشور در دست یک بانک خارجی است انتقاد نمودند. روزنامه عصر جدید نوشت حتی اگر امتیاز بانک شاهنشاهی لغو شود؛ باز هم بانک و صرافان، ضرر و زیانی متحمل نمی‌شوند، «بلکه خسارت را عامه اهالی و مخصوصاً طبقه فقرا و متوضطین می‌برند که بیچاره‌ها کورکورانه یا از روی اضطرار خود را در یک چنین زحمت و اشکالی می‌بینند». ریشه بحران مالی کشور در این زمان به عملیات بانک شاهنشاهی باز می‌گشت، به دلیل وقوع جنگ و کسادی اقتصادی، بانک حتی اسکناس‌های خود را نمی‌پذیرفت. به همین دلیل مردم اسکناس می‌دادند و سکه دریافت می‌کردند. چون برای تبدیل اسکناس به سکه، وقت زیادی از مردم تلف می‌شد و به عبارتی صفحه‌ای طولانی تشکیل می‌گردید، مردم ترجیح می‌دادند برای تبدیل پول خود به صرافان مراجعه کنند، صرافان برای تبدیل اسکناس به مسکوکات فلزی، از هر یک تومن یک قران به بالا کسر می‌کردند، به این ترتیب صرافان بیشترین سود را از کسادی وضع اقتصادی کشور می‌بردند. این معضل باعث شد باب معاملات مسدود گردد و وجه نقد کمیاب شود. کشاورزان و کسانی که محصولات کشاورزی از حومه به شهر می‌آورند اغلب اوقات ناچار می‌شوند دست خالی به خانه و کاشانه خود بازگردند، به عبارتی آنان محصول خود را عرضه می‌نمودند، اما چیزی دریافت نمی‌کردند.<sup>۳</sup> این یکی از دلایل بروز قحطی و مرگ و میر طاقت فرسای سالهای بعد یعنی ۱۹۱۸-۱۹۱۶ بود، سالهایی که مردم از قحطی و گرسنگی با داس مرگ درو شدند. به عبارت بهتر کشاورزان به دلیل اقدامات بانک شاهنشاهی این ابزار تسلط الیگارشی مالی انگلستان بر اقتصاد ایران، انگیزه تولید را از

1. Sabahi, p.75.

2. Richard H. Ullman: The Anglo-Soviet Accord 1917-1921, vol. 3, (Princeton, NJ, 1972), p.331.

۳. عصر جدید، ش. ۳۲، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۳، هشتم مه ۱۹۱۵، «بحران بانک و سو، استفاده صرافان».

دست دادند، همین امر خود یکی از دلایل کمبود و در نهایت قحطی مواد غذایی و به ویژه گندم و سایر غلات در سراسر کشور گردید.

بحران مالی در دوره ریاست وزرایی وثوق‌الدوله هم لحظه به لحظه شدت می‌یافتد، این موضوع می‌توانست برای همیشه به متابه ابزاری علیه منافع بریتانیا عمل کند. کرزن در یکی از پادداشت‌های روزانه خود نوشت مصیت‌های فراوانی در ایران برای بریتانیا رخ داده است، اما مسئولیت آن در ابتدای امر متوجه وزارت جنگ است که سر وینستون چرچیل آن را اداره می‌کرد و در درجه بعد این مسئولیت متوجه اداره هندوستان می‌باشد که لرد ادوین مونت‌آگ آن را سرپرستی می‌نمود. او نوشت آخرین مسئول این وضعیت، خود کابینه است که ریاست آن بر عهده لوید جرج بود. کرزن پیش‌بینی کرد فاجعه‌ای در حال وقوع است که اگر به نتیجه برسد و به منافع بریتانیا زیان وارد سازد، همه وزارت امور خارجه را که او سرپرستی می‌کند، سرزنش خواهد کرد.<sup>۱</sup>

روز بیستم مه ۱۹۲۰ مهردار سلطنتی آندریو بونار لا<sup>۲</sup> که در عین حال رهبری حزب محافظه‌کار را به دست داشت، گفت بریتانیا خود را موظف به حمایت از ایران در برابر تهاجم شوروی نمی‌داند.<sup>۳</sup> بالاخره لوید جرج هم به صدا درآمد. او که نخست وزیر به اصطلاح لیبرال کابینه جنگ بود در پارلمان بریتانیا اظهار داشت، انگلستان در برابر ایران هیچ گونه تعهد نظامی ندارد.<sup>۴</sup> آخر هم معلوم شد بریتانیا حتی برای دولتی که آن همه برای روی کار آوردنش تلاش کرده بود، ارزشی قائل نیست و به طور مسلم مصالح ملت ایران را هم در پای منابع نفتی خود در خوزستان و منافعش در هند به راحتی قربانی می‌کند. به عبارتی معلوم گردید برای بریتانیا آنچه اهمیت دارد، تسلط بر دولت‌های ایران به منظور صیانت از منافع نامشروع خویش است و بس و در این راستا به هیچ اصل و ارزشی باور ندارد. اینک در دولت انگلستان در مورد انگیزه‌های شوروی از وارد کردن نیرو به ایران گفته می‌شد که شوروی برای حفظ سرحدات خود به عملیات نظامی مبادرت ورزیده است و این دولت نوپا به دلیل مشغله‌های فراوان امکان حمله سراسری به ایران ندارد. اداره هندوستان هم معتقد بود وزارت امور خارجه باید اجازه دهد ایرانیان خود مستقیماً با روس‌ها کنار آیند زیرا بریتانیا آماده دفاع از ایران نیست. پشت وثوق به شدت خالی شده بود. وثوق هیچ روزنه‌ای برای برقراری گفتگو با شوروی نگشوده بود، حال آنکه تماس مستقیم با این همسایه قدرتمند، ضرورتی بود غیر قابل انکار. وثوق می‌توانست مشروعيت رژیم جدید روسیه را نپذیرد اما در عین حال باب گفتگو با آن را هم مسدود نسازد و همیشه امکانی برای چانه‌زنی باقی بگذارد. وقتی در انگلستان گفتند لازم است ایرانی‌ها خود مستقیماً با شوروی گفتگو کنند، معلوم شد وثوق بیهوده به راه و روش کرزن بدون اندیشه عمل کرده است، زیرا در خود انگلستان هم دیپلماسی بی حاصل کرزن در برابر

1. Ghani, p.137.

2. Andrew Bonar Law.

3. Cox to Curzon, Tehran, May 25/1920, FO. No. 971/3872.

4. Same to Same, Tehran, May, 28/1920, FO. No. 371/3874.

شوروی آماج حمله بود. مسلماً آن کس که باید با شوروی‌ها گفتگو می‌کرد و شوق نبود، زیرا اینک دیگر بعد از قرارداد ۱۹۱۹ اعتماد روس‌ها به وثوق نیز کاملاً از بین رفته بود، به ویژه اینکه وثوق حتی حاضر نشد با فرستادگان دولت جدید گفتگو کند؛ از این بالاتر وثوق نسنجیده دولت خودخوانده مساوات را به رسمیت شناخت و اینها همه کافی بود تا بین طرفین سوء‌ظنی همیشگی وجود داشته باشد.

دیگر اینکه، وقتی هم دولت ایران تصمیم گرفت مستقیماً با بلشویک‌ها وارد گفتگو شود تا شاید راه حلی بیابد، انگلیسی‌ها با آن مخالفت کردند. انگلیسی‌ها حتی اجازه ندادند موضوع تجاوز بلشویک‌ها به ایران در جامعه ملل مطرح شود. تقاضاهای فیروز نیز برای دریافت اسلحه از طرف بریتانیا و طرح موضوع بحران ایران در جامعه ملل بی نتیجه بود. لرد بالفور که اینک نماینده اصلی بریتانیا در شورای جامعه ملل بود، گفت اگر موضوع ایران در جامعه ملل به بحث گذاشته شود، فرانسوی‌ها ناراحت خواهند شدند زیرا با وجود قرارداد ۱۹۱۹ آنها ایران را در حد دولتی دست‌نشانده انگلیس بیش نمی‌دانند و می‌گویند کسر شان جامعه ملل است که چنین دولتی عضو آن باشند او حتی گفت امکان دارد نماینده فرانسه همین را بهانه کند و انگلیسی‌ها را ناراحت نماید<sup>۱</sup>.

فیروز خبر نداشت که انگلیسی‌ها حاضر به پذیرش طرح مذاکره مستقیم ایران و شوروی نخواهند بود، زیرا در همین روزها که او سرگرم گفتگو با کرزن بود؛ لتوینید کراسین نماینده تام‌الاختیار لین در ژوئن همین سال به لندن و پاریس رفت تا مذاکرات تجاری را با دولت‌های انگلستان و فرانسه آغاز کند. لوید جرج و لرد کرزن با کراسین به گفتگو نشستند و نتیجه مذاکرات این شد که دو دولت با یک توافق کلی اختلافات خود را در قفقاز، ترکستان، ایران، افغانستان و چین خاتمه دهند. دولت شوروی متعهد شد مانع تبلیغات کمونیستی و ضد انگلیسی در ایران، افغانستان و چین شود و به تمامیت ارضی این کشورها احترام گذارد. از آن سوی انگلیسی‌ها قول دادند از تقویت عناصر ضد انقلاب شوروی در قفقاز، ترکستان و آسیای مرکزی اجتناب ورزند؛ نیز قول دادند قوای خود را از آسیای مرکزی بیرون برنند و ایران را پایگاه ضد انقلاب شوروی نمایند و هر دو کشور خاک ایران را تا سی و یکم مارس مطابق با یازده فروردین ۱۳۰۰ تخلیه کنند.<sup>۲</sup> به عبارت بهتر انگلیس قول داد از قوای دنیکین حمایت نکند و شوروی هم متعهد شد قوای جنگل را به حال خود رها کند. این موضوع ضربه اساسی بر جنبش میرزا کوچک خان جنگلی وارد ساخت. موضوع دیگر این بود که انگلیسی‌ها مانع ورود ایالات متحده به عرصه مسائل سیاسی و اقتصادی ایران شدند، ماجرا از آنجا شروع شد که فیروز از کرزن تقاضا کرد برای کمک به خزانه تهی ایران، موافقت کند شرکت استاندارد اویل در منابع نفتی شمال ایران سرمایه‌گذاری کند؛ پیشنهادی که با خشم کرزن مواجه شد. بدون تردید نفت و اختلافات اقتصادی کمپانی‌های بزرگ و قدرت‌های بین‌المللی بر سر آن،

1. Balfour Minutes, Tehran, June 2/1920, FO. No. 371/3872.

۲. صباحی، ص۸، [مقدمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی].

نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت‌گیری‌های سیاسی این کشور از دوره مشروطه به بعد داشته است. پیش‌تر به اجمالی در مورد اختلافات منافع شرکت نفت انگلیس و ایران با شرکت استاندارد اویل در دوره مشروطه سخن گفته‌ایم<sup>۱</sup> و اینک به اقتضای بحث مطالب دیگری را مورد اشاره قرار می‌دهیم.

### ۳. کرزن و شرکت استاندارد اویل

امريکا به طور مشخص از دوره مشروطه تلاش داشت به نوعی وارد حریم اقتصادي خلیج فارس شود. در اين زمینه امريکا بيشترین شانس را در ايران داشت. شیخ نشین‌های خلیج فارس و بين النهرين به طور كامل در اختیار بریتانیا بودند. به ویژه بعد از پایان جنگ اول جهانی، امريکا تلاش می‌کرد در نواحی خارج از قرارداد دارسى و نیز حوزه‌های نفوذ شرکت نفت انگلیس و ایران، امتيازهای نفتی به دست آورد. کرزن به دنبال خاتمه جنگ اول جهانی، همیشه امکان هجوم اقتصادي امريکا را به ايران مد نظر قرار می‌داد و تلاش می‌کرد جلو نفوذ امريکا را به ايران بگیرد. دولت بریتانیا از اين هراس داشت که هر چه امريکا به ايران نزديکتر شود، امکان تهيه منابع مالي جديديتری برای اين کشور به دست خواهد آمد و اگر اين امر محقق می‌شد ايران از سيطره الیگارشی مالي بریتانیا خارج می‌گردید. کاکس تلاش کرد به هنگام بحث در مورد قرارداد ۱۹۱۹، ماده‌ای بگنجاند که براساس آن ايران از اخذ وام و يا استخدام مستشار از کشوری ديگر غير از بریتانیا منع شود. وثوق با اين ماده به شدت مخالفت کرد چون به گمان او اين محدوديت او را به ياد اولتيماتوم ۱۹۱۱ روسیه می‌انداخت. در آن دوره، سياست وثوق اين بود که به سفيران روس، انگلیس و فرانسه گفت به تحريك ناصرالملک بود که نمایندگان مجلس اولتيماتوم را رد کردند، اما از سویی به نمایندگان مجلس گفت اگر ناصرالملک روس و انگلیس را تحريك نکرده بود؛ روسیه به ايران اولتيماتوم نمی‌داد.<sup>۲</sup> با اين که وثوق صريحًا با انحصار استخدام مستشار از انگلستان مخالفت کرد، اما به نوعی اين نيت انگلیسي‌ها در قرارداد گنجانيله شد، همين امر يکی از مهمترین دلایل نفرت مردم از قرارداد و جنبش همگانی عليه آن بود.

حدود يك ماه قبل از حمله نيروهای سرخ به انزلی، يعني روز دهم آوريل ۱۹۲۰ مطابق با ۲۱ فروردین ۱۲۹۹؛ نصرت الدله فيروز با لرد کرزن ملاقات کرد، در اين ملاقات او از کرزن خواست اجازه دهد دولت ايران مستقیماً با روس‌ها به مذاکره پردازا کرزن با همان تفر عن خاص خود به شدت با اين تقاضا مخالفت کرد. در همین ملاقات فيروز مصلحت را در اين ديد که امريکايان برای بهبود وضع مالي ايران مشارکت جويند و يشنهد داد مستشارانی در زمينه کشاورزی و راه آهن از امريکا استخدام شوند. او به ديد انگلیسي‌ها پا را از گلیم خود

۱. بحران مشروطیت در ایران، ص ۵۹۱ به بعد.

۲. کمراهی، ج ۲، ص ۱۰۹۱.

فراتر گذاشت و تقاضا کرد مستشاران امریکایی در مسئله نفت ایران هم مشارکت جویند. فیروز شانس آورد که به دلیل این پیشنهاد جان خود را از دست نداد، همان‌طور که دیگرانی پیش و پس از این تحولات جان خود را بر سر نفت گذاشتند.<sup>۱</sup> به هر حال کرزن به شدت با آمدن شرکت استاندارد اویل به ایران مخالفت کرد و به فیروز «هشدار» داد آمدن امریکاییها به مفهوم رقابت با شرکت نفت انگلیس و ایران است و در آینده برای منافع شرکت انگلیسی مشکلاتی ایجاد خواهد کرد.<sup>۲</sup>

انگلیسی‌ها بار دیگر نفت را ملک طلق و مایملک انحصاری خود دانستند و حتی حاضر به سخن گفتن در مورد آن نشلنند. حتی بعدها در دوره نخست وزیری قوام السلطنه وقتی اندیشه مشارکت امریکاییها در منابع نفتی ایران در استان‌های شمالی کشور به میان آمد، جرج چرچیل مسئول بخش ایران وزارتخارجه انگلستان، هشدار داد دولت قوام در این فکر است که کشور را به کلی به امریکاییها تسلیم کند! از دید چرچیل جرم و اتهام ایرانی‌ها این بود که می‌خواستند از امریکا به اندازه کافی وام بگیرند تا قروض خود را به انگلیس پرداخت کنند و از بقیه آن برای ایجاد یک بانک ملی به راهنمایی امریکایی‌ها و احداث خطوط آهن استفاده کنند. جرم بالاتر این بود که دولت ایران می‌خواست برای سر و سامان دادن به مالیه خود یک امریکایی استخدام کند.<sup>۳</sup>

بعدها که نورمن به سمت وزیر مختار بریتانیا در تهران تعیین شد، شرکت استاندار اویل باز به تلاش خود ادامه داد. این امر باعث شد روابط بریتانیا و ایالات متحده تیره شود. این شرکت بیش از هر شرکت دیگر امریکایی در صدد دست‌یابی به بخشی از نفت ایران بود که در حوزه قرارداد دارسی قرار نداشت. از همان فردای خاتمه جنگ اول جهانی، این گرایش به خوبی قابل تشخیص بود. با این زمینه‌ها بود که روز هشتم آوریل ۱۹۲۰ فیروز امکان فعالیت اقتصادی امریکایی‌ها را با کرزن مورد بررسی قرار داد، کرزن به فیروز هشدار داد این فکر را از سر خود بیرون کند.<sup>۴</sup> وقتی جمهوریخواهان در انتخابات سال ۱۹۲۰ به پیروزی رسیدند و هارдинگ به جای ویلسون به ریاست جمهوری امریکا نایل آمد، بریتانیا نگرانی بیشتری از نقشه‌های شرکت‌های نفتی امریکایی برای راهیابی به ایران احساس کرد. گفته می‌شد جمهوریخواهان تسلیم تقاضاهای شرکت نفت استاندارد اویل هستند. اندکی بعد، یکی از اعضای کابینه هارдинگ به نام آلبرت فال مُتهم شد که از هاری سینکلر<sup>۵</sup> مدیر شرکت نفتی سینکلر و یکی از مدیران شرکت مستقل نفتی ادوارد دوهنی<sup>۶</sup> رشوه ستانده است. شرکت نفتی سینکلر همانی

۱. پیش از این مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله و بعد از وی هم به طور مشخص مأذون رایت ایمبری کنسولیار سفارت امریکا فربانی رقابت‌های نفتی قدرت‌های بزرگ شدند.

2. Curzon to Cox, London, April 10/1920, FO 371/3870.

3. Memo by G. Churchill, Tehran, July 29/1921, FO 371/6415/8788.

4. Curzon to Norman, London, 26 November 1920, FO 371/4587.

5. Albert B. Fall.

6. Harry Sinclair.

7. Edward Doheny.

است که بعدها رقیب شرکت نفت انگلیس و ایران شد و تلاش آن برای سرمایه‌گذاری در ایران، به تراژدی قتل مازور ایمپری و بحرانی شدن روابط ایران و امریکا منجر گردید.<sup>۱</sup> شخص کرزن در مخالفت با ورود امریکا به عرصه های نفتی ایران، صریحاً به وزیر مختار خود یعنی نورمن - که از خرداد ۱۲۹۹ به جای کاکس آمده بود - یادآوری کرد که در میان تمام کشورها، تنها ایالات متحده است که می‌خواهد امتیاز نفت شمال ایران را به چنگ آورد. او به نورمن دستور اکید داد که به دولت ایران اطلاع دهد، بریتانیا پشتیبان شرکت نفت انگلیس و ایران است و با نظر دولت ایران که امتیاز خوشتاریا<sup>۲</sup> را باطل می‌داند مخالفت می‌کند. مقدار بود منابع نفت شمال - که هنوز هم به استحصال نرسیده است - به یکی از موضوع های بحث انگیز تاریخ معاصر ایران تبدیل شود و در حاشیه آن حوادثی بی شمار رقم خورد که سهم تعیین کننده‌ای در سمت و سوی تحولات کشور داشته است. پیش از همه بهتر است سابقه امتیاز نفت شمال را ارزیابی کنیم:

### ۱-۱. امتیاز خوشتاریا

امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال به سال ۱۲۷۴ شمسی مطابق با ۱۸۹۶ میلادی، پنج سال قبل از اعطاء امتیاز دارسی، از سوی ناصرالدین شاه به محمد ولیخان تنکابنی و اگذار شد. این خود میان عمق غفلت شاه ایران از مسئله نفت در دنیای آن روز بود و نشان می‌داد که دولتمردان ایران تا چه حد از اهمیت موضوع غافلند. هر چند هنوز اهمیت نفت در دنیای آن روز به درستی شناخته نشده بود و هر چند امروز نیز نفتی در شمال ایران استحصال نشده، اما این همه نمی‌توانست دلیل این باشد که امکانات - حتی بالقوه - کشور در دست یک فرد حقیقی قرار گیرد. همین غفلت بعدها برای کشور مشکلات عدیده‌ای ایجاد کرد. بیست سال بعد از آن ماجرا در سال ۱۹۱۶ میلادی و در بحبوحة جنگ اول جهانی، یک گرجی تبعه روسیه به نام آکاکی مددویچ خوشتاریا امتیاز فوق را از تنکابنی خرید و این سرآغاز بحرانی وسیع در آینده کشور شد. نکته مهم این است که به هنگام جنبش جنگلی‌ها در جنگ اول جهانی یکی از مهم‌ترین کانون حملات آنها اداره خوشتاریا بود: «سیم تلگراف رشت دیروز عصری اصلاح شده و مخابرات می‌رسید از قشون روس که روس‌ها به انزلی پیاده کرده بودند، نهصد نفر وارد رشت شده است و یک عده‌ای هم قشون به گرگانزود وارد نموده‌اند. زد و خورد طالش‌ها با اجزای کمپانی کوشتاریا مداومت دارد.»<sup>۳</sup>

قرارداد مشهور به خوشتاریا در دوره صدارت سپهسالار تنکابنی منعقد شد، اما به دلیل بعدها مطبوعات تهران آن را به نام وثوق تمام کردند. روز بیست و ششم شعبان ۱۳۲۵، درست

۱. این ماجرا به طور مشروح و بر اساس استناد وزارت امور خارجه ایران در ثری از راقم این سطور به نام «ایالات متحده و نخبگان سیاسی ایران»، تشریح شده است.

2. Akakiy Medvedievich Khoshtaria.

۳. عصر جدید، شن، ۱۵، سلح شوال المکرم ۱۳۲۳، ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۵، «اوپاص گیلان».

در میان رعب و وحشت ناشی از عملیات کمیته مجازات؛ مخالفین برای اینکه سندی جدید در مورد خیانت و ثوق متشر کرده و زمینه‌های لازم را برای برخورد خشونت‌آمیز با او فراهم نمایند، متن امتیازنامه مزبور را منتشر کردند. طبق این قرارداد دولت ایران امتیاز کشف و استخراج کلیه معادن گیلان، مازندران و استرآباد و ولایت اردبیل را به خوشتاریا و آگذار می‌کرد. طبق ماده چهار قرارداد دولت ایران به صاحب امتیاز اجازه می‌داد راه شوسه و آهن، همچنین پل و مغازه و خط تلفن احداث کند و هر گونه امتیازی که برای سهولت اجرای ماده یک مندرجه در قرارداد لازم باشد به طرف امتیاز اعطا کند.

ماده هشتم که بعدها باعث دردرس فراوانی برای ایران شد به این شرح بود: «امتیاز نامه حاضره با این اجازه به مسیو خوشتاریا داده شده است که برای خود شریک گرفته با شرکتی برای اجرای مطالعات و تفییشات مقدماتی راجع به استفاده واقعی از معادن تشکیل دهد پس از آن صاحب امتیاز حقوقی را که به موجب این امتیاز دارد به یک شرکت سهامی که از طرف دولت شناخته شده باشد واگذار و آن شرکت مکلف خواهد بود تمام مواد و شرایط آن را مجری دارد. شرکت مزبور باید لااقل چهار سال بعد از تاریخ امضای قرارداد تشکیل شود.» به همین ترتیب ماده دهم هم می‌توانست برای آینده ایران بسیار زیانبار باشد: «برای اینکه امتیاز حاضره حقیقتاً به موقع استفاده گذارده شود شرکت مزبور حق دارد قسمت‌های اراضی منضمه در این امتیازنامه را به اشخاص یا شرکت‌های سهامی اجاره و واگذار نموده یا به ترتیب دیگر قراری با اشخاص یا شرکت‌های سهامی بدهد، شرکت فوق الذکر مجاز است حقوق خود را کاملاً یا جزوأ به اشخاص یا شرکت‌های مزبوره انتقال دهد، مشروط بر اینکه مشارالیهم متقبل شوند مواد و شرایط این امتیازنامه را به مورد اجرا گذارند. کلیه قراردادها و کنترات‌هایی که صورت می‌گیرد و همچنین تشکیل قانونی هر شرکتی که برای عمل و استفاده از این امتیازنامه ایجاد می‌شود به دولت ایران اختصار خواهد شد.» طبق ماده نوزدهم، تاریخ امتیاز به مدت هفتاد سال تعیین شد که در پایان انقضای آن کلیه مایملک منقول و غیر منقول به دولت ایران تعلق می‌گرفت.<sup>۱</sup>

خوشتاریا اقدامات اولیه را برای استحصال نفت شمال ایران آغاز کرد، اما انقلاب بلشویکی همه رشته‌های او را پنهه کرد و کارش معلق ماند. خوشتاریا برای اینکه به سود خود دست باید، در صدد برآمد تا این امتیاز را به جایی بفروشد، در نهایت امر این امتیاز را به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخت؛ بدون اینکه دولت ایران اطلاعی از موضوع داشته باشد. این امر مقدمه‌ای بود بر بحران‌های فراوانی که حتی تا مرز شکستن استقلال و تمامیت ارضی ایران نیز پیش رفت. دولت ایران که اینک به خط عظیم ناصرالدین شاه وقوف حاصل کرده بود و نیز به اهمیت نفت و مداخلات ناروای بریتانیا در امور داخلی کشور به دلیل مسئله نفت بیش از پیش وقوف یافته بود، امتیاز خوشتاریا را که از سوی دولت سوروی ملغی شده بود به رسمیت

۱. مژروح قرارداد در: ایران در جنگ بزرگ، صص ۴۸۱-۴۸۴.

نمی‌شناخت و اصل آن را غیر قانونی می‌دانست، اما شرکت نفت انگلیس و ایران با استناد به فروش این امتیاز از سوی خوشتاریا آن را به نفع خود تفسیر می‌کرد. این وضعیت باعث شد رقابت‌های فراوانی بین شرکتهای امریکایی و انگلیسی از یکسو و دولت شوروی از سوی دیگر شکل گیرد که به زیان مصالح و منافع ملی ایران تمام شد. طبعاً شوروی حاضر نبود در مرزهای خود فعالیتهای شرکت‌هایی را تحمل کند که وابسته به اردوگاه سرمایه‌داری بودند و دول غربی نیز نمی‌توانستند از منافع خود در این حوزه نفتی چشم پوشی کنند. وضعیت اقتصادی ایران به مشکلات فراروی کشور بیشتر دامن می‌زد.

## ۲-۳. امریکا، انگلیس و نفت شمال

بحث نفت شمال ایران یکی از مهم‌ترین دلایل حضور نیروهای بریتانیایی در شمال کشور بود. در واقع انگلیسی‌ها از مذاکرات خود با لئونید کراسین سود جستند تا اگر باکو از دستشان رفت<sup>۱</sup>، حداقل منابع نفت شمال ایران را در اختیار داشته باشند. تسلط بر منابع نفتی شمال، به منزله سیطره سیاسی و اقتصادی بر شمال و جنوب ایران به شمار می‌آمد، ضمن اینکه حضور در شمال ایران، به منزله تسلط بر مرزهای جنوبی شوروی هم می‌توانست ارزیابی شود. یکی از مهم‌ترین علل مخالفت محافلی در خود بریتانیا با حضور نیروهای انگلیس در شمال ایران را هم باید در این راستا تحلیل کرد. به یاد آوریم رقابتی فشرده و سهمناک بین شرکت شل از سویی و شرکت نفت انگلیس و ایران از سوی دیگر برای تسلط بر نفت شمال ایران جریان داشت، رقابتی که تا سال‌های ملی شدن نفت ایران هم ادامه یافت. شرکت انگلیسی حاضر نبود سرمهیی از انحصار منابع نفتی ایران کوتاه آید و شرکتهای رقیب هم حق خود می‌دانستند در این منابع سرشار سهیم شوند. به واقع بسیاری از مخالفین قرارداد خارجی ۱۹۱۹ صاحبان صنایع نفتی و کمپانیهای عظیم فراملیتی بودند. اینان به طور طبیعی در مخالفت خود به تنها چیزی که می‌اندیشیدند سود بود و سود؛ در این راه هیچ مانع نمی‌توانست آنان را متوقف سازد. دولت بریتانیا از این اختلافات و علل بنیادین آن به خوبی آگاه بود، اما در این مرحله، اولویت نخست و تلاش عمده کلیه محافل بریتانیا این بود که مانع ورود امریکا به منابع نفتی ایران شوند.

حتی بعد از سقوط ونزوئلا، نورمن به پیرنیا اطلاع داد موضع دولتش مخالفت با واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به امریکاست و خرید امتیاز خوشتاریا را توسط شرکت نفت انگلیس و ایران قانونی می‌داند؛ امری که دولتهای ایران هرگز حاضر به پذیرش آن نشدند. پیرنیا پاسخ داد به نظر دولت ایران امتیازی که در مجلس شورای ملی تصویب نشده باشد، قادر اعتبار است. نورمن که جوابی برای گفتن نداشت فقط گفت دولت انگلستان نمی‌تواند این نظر را قبول کند.<sup>۲</sup> مخالفت پیرنیا با نظرات کرزن و بگومگوی او با نورمن باعث شد وزیر مختار به

۱. در مورد اهمیت نفت باکو برای انگلیس بنگرید به: بحران مشروطیت در ایران، صص ۵۸۷-۵۹۰.

2. Ghani, p 106.

رئیس وزرای ایران بی اعتمادتر شود و بعدها کار به جایی رسید که دولت وی به شدت تضعیف گردید.

### ۳-۳. نفت، انگلیس و طرح تجزیه ایران

با این اوصاف به واقع ورود نیروهای شوروی به انزلی نگرانی مقامات بریتانیایی را از آینده نفت شمال و البته نفت جنوب مضاعف ساخت. وقتی نیروهای شوروی در انزلی پیاده شدند، نورمن که دیگر به اجرای قرارداد ۱۹۱۹ هیچ امیدی نداشت، به این فکر افتاد که اگر جنگلی‌ها و بلشویک‌ها به سوی جنوب ایران لشکرکشی کنند؛ بهتر است تهران را ترک کند. در وزارتخارجه بریتانیا نقشه می‌کشیدند برای فرمانروایی بر مرکز ایران، از عشایر بختیاری استفاده شود. درست در آستانه کودنای سوم اسفند ۱۲۹۹، بختیاری‌ها بخت خود را آزمودند. آنها خواستند حاکمیت بخش بزرگی از ایران به آنان داده شود، در مقابل آنان هم یکی از شاهزادگان قاجار را به عنوان پادشاه دست نشانده انگلستان قبول می‌کردند. مسئله این بود که آنان تقاضا داشتند تمامی حق الامتیاز ایران از بابت نفت به خوانین بختیاری پرداخت شود. خوانین بختیاری اعلام آمادگی کردند همراه با قوای قوام الملک شیرازی صیانت از نواحی مرکزی و جنوبی ایران را عهده‌دار شوند. با این حال می‌خواستند سهم پول قوام الملک را خود انگلیسی‌ها بپردازنند.

این سناریویی مسخره بود، اما وزارت خارجه عقیده جاده‌صفاف کن امپریالیسم در منطقه یعنی سر پرسی کاکس را هم که متخصص تشکیل حکومت‌های دست نشانده در بین النهرين بود؛ جویا شد<sup>۱</sup>. او این همکاری را مورد تأیید قرار داد، توضیح داد اگر بلشویک‌ها تهران را به تصرف درآورند و خانهای بختیاری احساس کنند با شاه جدید بهتر می‌توانند کار کنند، دولت بریتانیا نباید در انجام خواسته آنها کوتاهی کند. این مستعمره‌چی کهنه کار سناریویی بس خطرناک برای ایران طراحی کرده بود؛ ایران برای صیانت از هند و حفظ منافع شرکت نفت انگلیس و ایران باید تجزیه گردد. نواحی مرکزی ایران به بختیاری‌ها داده شود، خوزستان باید به شیخ محمره یعنی خزععل محل می‌گردید تا دولت خود را به نام عربستان تشکیل دهد و والی پشتکوه لرستان نیز باید تشویق می‌شد تا در قلمرو خود دولت لرستان را به وجود آورد. او بر این باور بود که دولت‌های یاد شده می‌توانستند کنفرانسیونی تشکیل دهنده و حصاری استوار در برابر تجاوز بلشویک‌ها علیه منابع نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران به وجود آورند.<sup>۲</sup>

نقشه‌ای به غایت خائن‌تر هم وجود داشت: پیش‌تر در کنار استقلال خزععل از نیمه دوم

۱. در این زمان کاکس توانسته بود با همکاری گرتروه بل زنی که مأمور سرویس اطلاعاتی بریتانیا در بین النهرين بود، طرح تشکیل دولت عراق را به انجام رساند، یکی از فرزندان شریف مکه را به عنوان پادشاه دست نشانده عراق به قدرت رسانیدند و دور جدیدی در تاریخ خاورمیانه آغاز شد.

2. Ghani, p.132.

سال ۱۲۹۷، این مسئله بین مقامات دولت انگلیس مورد بحث واقع شد که اورمیه و سلماس و بخش‌هایی از آذربایجان غربی امروز را برای تشکیل دولت ارمنستان به ارمنه بدهند و بنادر بوشهر را هم ضمیمه بین‌النهرین سازند و به این شکل این مناطق را از ایران منفک سازند.<sup>۱</sup> همزمان انگلیسی‌ها اعراب را به مخالفت با عثمانی بیش از پیش تشویق کردند. انگلیسی‌ها در بصره، نجف و به ویژه کربلا با اتکا به «بعضی از رؤسای شرور عرب» شروع به دسته بنده کردند و علیه حکومت عثمانی به جنگ مبادرت ورزیلند. این امر بهانه‌ای به دست عثمانی‌ها داد تا آنان را سرکوب سازد، اما این بار اعراب نجف، عطیه نامی را رئیس خود کردند و سر از اطاعت حکومت عثمانی پیچیدند. به زودی روابط نجف و کربلا با دولت مرکزی گسته شد. خلیل پاشا که طرفدار شدت عمل در برابر شورشیان بود، از کاربر کنار و به جای او انور پاشا والی بغداد گردید. انور پاشا به دلیل جنگ بصره و فلاجیه و حضور قشون انگلیس در اطراف عراق عرب، تلاش کرد آتش جنگ داخلی را خاموش سازد. از آن سوی عثمانی در جبهه ایران می‌خواست این کشور را با انگلیسی‌ها درگیر سازد، نظر به اینکه مردم ایران اکثرأ شیعه بودند، انورپاشا تلاش کرد از سرکوب جنبش کربلا و نجف جلوگیری کند تا در مناسبات عثمانی با طرف ایرانی خللی روی ندهد. از سویی به تحریک انگلیسی‌ها بین ترک‌ها و اعراب منازعات خونینی در خود عثمانی درگرفت. در این بین روحانیت شیعه برای جلوگیری از برادرکشی، نقش مهمی ایفا کرد؛ عده‌ای از آنان را همراه با بعضی دیگر از عاقبت اندیشان از کاظمین به کربلا فرستادند تا با اعراب کربلا گفتگو نمایند، نتیجه گفتگو مثبت بود؛ حداقل به طور موقت الیامی بین اعراب و ترک‌های عثمانی شکل گرفت<sup>۲</sup> و خصوصت و آتش افزایی و برادر کشی که دست انگلیس در پشت آن دیده می‌شد، خاموش گردید.

با تمام این اوصاف نقشه تجزیه ایران و استراتژی خطرناک کاکس با واکنش مخالفت آمیز اداره هندوستان مواجه شد، نیز وزارت خزانه‌داری با این طرح مخالفت کرد و توضیح داد که حاضر نیست برای چنین طرح ابهانه‌ای پولی بپردازد و بودجه آن را تأمین نماید. شرکت نفت انگلیس و ایران هراس‌های خاص خود را داشت. مدیران شرکت تردید داشتند خانه‌ای بختیاری بتوانند حتی بر افراد قبیله خود تسلط داشته باشند و مناطق نفتی را از خطرات احتمالی مصون نگه‌دارند.<sup>۳</sup> مدیران شرکت در طول جنگ اول جهانی دیده بودند که خوانین بختیاری چگونه به آسانی موضع خود را تغییر می‌دهند و حتی از آلمانی‌ها دفاع می‌کنند؛ به همین دلیل به آنان هم اعتمادی نداشتند. پس در این مقطع از تاریخ کشور، رقابت محافل درونی خود انگلستان و بحث نفت، مانع از تجزیه کشور شد. مخالفین کرزن بر این باور بودند که بهتر است در ایران دولتی قدرتمند و مرکزی که دست‌نشانده تمام عیار بریتانیا باشد روی کار آید، دولتی که هزینه حفاظت از منابع نفتی و سایر امتیازات اقتصادی بریتانیا را بدون

۱. کمراهی، ج ۱، ص ۷۲۰.  
۲. دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۱۴.

تحمیل بودجه‌ای به خزانه‌داری بریتانیا متعاقب شود. این دولت باید منکری بر ارتقی می‌بود که باز هم هزینه‌اش را خود دولت ایران تقبل می‌کرد و نه انگلستان. به واقع به موازات اقدامات رسمی کرزن، محفل مخالف سیاست خارجی رسمی بریتانیا مشغول کار بودند و خواهیم دید که چگونه نقشه خود را پیش بردن.

#### ۴. مأموریت نورمن و میامیت نوین

نیمه‌های خرداد ۱۲۹۸ کاکس از ایران رفت تا دولتی را در بین‌النهرین به وجود آورد و به جای وی هرمن کامرون نورمن<sup>۱</sup> را به عنوان وزیر مختار به ایران فرستادند. روز ۲۳ خرداد آن سال کاکس خاک ایران را ترک کرد تا مأموریت اصلی گروهی از محافل حاکمی بریتانیا در ایران را، نورمن انجام دهد. نورمن در مدرسه ایتن و کالج ترینیتی کمبریج درس خواند، از سال ۱۸۹۴ به عنوان کادر دیپلماتیک وارد وزارت امور خارجه بریتانیا شد. از بدو استخدام تا دو سال نخست جنگ اول جهانی در مصر، عثمانی، امریکا، روسیه، آرژانتین و توکیو کار کرد. او عضو هیئت نمایندگی انگلستان در کفرانس صلح پاریس بود و سمت وزیر مختاری داشت. می‌گویند به شش زبان از جمله عربی، ترکی و روسی آشنا بود. در اردیبهشت ۱۲۹۹ مصادف با مه ۱۹۲۰ به تهران آمد و تا مهر ۱۳۰۰ یا اکتبر ۱۹۲۱ وزیر مختار انگلستان در تهران بود. کرزن به دلیل مشارکت فعال نورمن در کودتای رضاخان بدون اطلاع وزارت امور خارجه، از او بیزار بود؛ به همین دلیل حاضر نشد حتی بعد از خاتمه مأموریتش با او ملاقات کند. با این حال کرزن به وی پیشنهاد کرد به عنوان وزیر مختار به شیلی برود، نورمن این پیشنهاد را محترمانه رد کرد و به سال ۱۹۲۴ خود را بازنشسته نمود.<sup>۲</sup>

نخستین اقدام مهم نورمن پس از ورود به ایران توطئه کودتا علیه استاروسلسکی برای قبضه کردن قزاق‌خانه بود. استاروسلسکی که ریاست قزاق‌خانه را در اختیار داشت، «در ظاهر با انگلیسی‌ها مماثلات» می‌کرد. از سویی استاروسلسکی با عده‌ای که میلیون خوانده می‌شدند و مخالف قرارداد ۱۹۱۹ بودند هم مرتبط بود. عده‌ای دیگر از مقامات ایرانی به امید این‌که وی بتواند با توصل به قوه قزاق جلو شرارت‌ها را بگیرد، حمایتش می‌کردند. آنها نمی‌خواستند قزاق‌خانه به صاحب منصبان انگلیسی تحويل داده شود. سفارت بریتانیا هر کار کرد تا او را به متابعت از فرامین خود و ادارد موفق نشد. او گفته بود فقط اوامر شاه ایران را اطاعت می‌کند.<sup>۳</sup> در ۲۷ خرداد ۱۲۹۷ نورمن به کرزن گزارش داد استاروسلسکی با افسران بلشویک ارتش شوروی در ارتباط است و به نیروهای تحت امر خود می‌گوید همه آنان روس هستند و دشمن مشترکشان انگلیس است.<sup>۴</sup> این اتهام، بدون تردید برای سهولت انجام کودتا انجام می‌شد که استاروسلسکی به دلیل وفاداری به شاه می‌توانست با آن مخالف باشد. نورمن حتی ادعا کرد

1. Herman Cameron Norman (1872-1955).  
2. Waterfield, p.47.

۳. حیات بحین، ج ۴، ص ۱۳۷.

4. Norman to Curzon, Tehran, 13 July 1920, FO. 371/4908.

اگر حادثه‌ای غیر مترقبه روی دهد، احتمالاً استاروسلسکی به بلشویک‌ها پناهنده خواهد شد. مراتب را به احمد شاه اطلاع دادند، اما شاه گفت حتی اگر یکی از افسران فراق به بلشویک‌ها پناهنده شود، او همه آنان را اخراج خواهد کرد لیکن تا زمانی که آنان به شخص وی وفادارند، هیچ گونه اقدامی علیه آنان انجام نخواهد داد. در همین نامه، نورمن وثوق را متهم به بسی شهامتی می‌کند و می‌گوید او دیگر حاضر نیست اقدامی کند تا باعث نارضایتی شاه گردد.<sup>۱</sup> نورمن با وثوق میانه‌ای نداشت، همسو با گروه مونتاج - چلسیمورد، با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت می‌کرد، از اندیشه تأسیس دولتی که مطلقاً دست‌نشانده بریتانیا باشد و امنیت ایران را با هزینه خود ایرانی‌ها تأمین کند حمایت می‌کرد، پس نخستین اولویت او برافکندن وثوق بود. از این به بعد یک سلسله تحрیکات علیه وثوق انجام شد که منجر به استعفای او در چهارم تیر ۱۲۹۹ گردید. به عبارت بهتر، کمتر از دو هفته بعد از وزیر مختاری نورمن، وثوق از قدرت فروافتاد. جانشین وثوق، حسن خان مشیرالدوله بود. مشیرالدوله کاندیدایی بود که کرزن نیز به وی نظر موافق داشت، با اینکه او از نظر وزیر مختار مردی قابل اعتماد به شمار نمی‌رفت، لیکن برای وارد آوردن ضربه اصلی کابینه‌ای لازم بود تا دوره انتقال را طی کند و کار به جایی برسد که کشور مثل سیب رسیده در دست انگلیسیها قرار گیرد. مشیرالدوله قبل از اینکه قدرت را به دست گیرد، شرط کرد در درجه اول حاضر نیست قرارداد را اجرا کند مگر اینکه به تصویب مجلس برسد. دوم اینکه او گرچه با ادامه فعالیت مستشاران مالی بریتانیا مخالف نیست، اما این حق را خواهد داشت که توصیه‌های آن را رد یا قبول کند. سومین موضوع این بود که انگلیس باید تعهد کند به فوج قرقاق حداقل تا دو ماه دیگر کمک نماید. و آخرالامر اینکه برادرش حسین پیرنیا مشهور به مؤتمن‌الملک و مخبر‌السلطنه هدایت در کابینه باشند. او گفت هیچ کدام از افسران روسی را از بریگاد فراق اخراج نمی‌کند، زیرا در شمال کشور جنبش‌های جدایی طلب وجود دارند و برای سرکوب آنان به فوج قرقاق نیاز خواهد بود.

همزمان در مجلس اعیان بریتانیا در مورد سیاست انگلستان در باب ایران اختلافات و درگیری‌های لفظی فراوانی رخ داد به طوری که لرد کرزن ناچار شد خود شخصاً به متقدان پاسخ گوید. او گفت برخی از مخالفین سیاست‌های بریتانیا در قبال ایران را سیاستی امپریالیستی می‌دانند؛ کسانی که می‌گویند مگر بریتانیا در داخل خود مشکل ندارد که روی به سوی کشورهای دیگر آورده است؟ کرزن گفت برخی از متقدان سیاست‌های او را در قبال ایران سیاستی دیوانه وار می‌دانند که برخی از همقطاران او را به دنبال خود می‌کشانند. کرزن خاطرنشان کرد به این انتقادات اعتنایی نمی‌کند، سپس یادآوری نمود که سی سال است با مسائل ایران مرتبط است و در طول این سال‌ها همیشه عده‌ای او را بی‌اعتنای نسبت به مسائل سیاسی ایران و استقلال و تمامیت ارضی این کشور دانسته‌اند. او ادامه داد مثله ایران همیشه یکی از مسائل مهم سیاست خارجی بریتانیا به شمار رفته، زیرا متجاوز از یکصد سال است که

1. Same to Same, Tehran, 17 June 1920, FO. 371/3874.

منافع مهمی برای امپراتوری در آن کشور تعریف گردیده است. سیاستی که او تعقیب می‌کند به واقع همان سیاستی است که وزرای خارجه سابق انگلستان مثل لرد سالیسburی و لرد لندداون در پیش گرفته بودند. این سیاست همان سیاستی است که سر ادوارد گری سابق و ویسکونت گری آو فالوان کنوی، به شکل متواتر از پشت همین میز اعلام داشته‌اند. بنای سیاست خارجی بریتانیا در قبال ایران آن است که این کشور همیشه امنیت داشته باشد، استوار و پایدار گردد، ایران به یکی از متحدهای نزدیک بریتانیا تبدیل شود و بتواند استقلال خود را حفظ کند. این سیاست زمینه قراردادی است که وزارت خارجه بریتانیا با دولت ایران در باب آن مذاکره می‌کند، قراردادی که به مجلس عوام هم تقدیم شده و به اندازه سرسوزنی استقلال داخلی ایران را خدشه‌دار نمی‌کند. طبق قرارداد، انگلستان حاضر شده است به ایران مساعدت کند تا یک نیروی نظامی ملی و مستقل تشکیل دهد، نیز کوشش بر این است تا ایران بتواند مسائل داخلی خود را اداره کند. منظور این است که ایران بتواند منابع ثروت خود را مورد بهره‌برداری قرار دهد، به همین دلیل است که به هنگام انعقاد قرارداد، یک قرضه دو میلیون لیره‌ای در اختیار این کشور قرار خواهد گرفت و بعلاوه پذیرفته شده است که در تعریفه گمرگی تجدید نظری صورت گیرد که به حال اقتصاد ایران بسیار مفید خواهد بود. او باز هم تذکر داد هدف بریتانیا این نیست که ایران را تحت الحمایه خود نماید، به هیچ وجه او به مُخیله خود این مسئله را خطور نداده است که از مجمع اتفاق ملل تقاضای قیومیت بر ایران نماید.

کرزن گفت آقاخان محلاتی یعنی همان «آقای مکرمی که نظریات خود را در جراید اشاعت داده و راجع به سیاست کنوی ما در موضوع ایران قدری اظهار ظن و تردید نمود»، همان کسی که لردهای انگلستان به سخنان او استناد می‌کنند، به خود وی گفته است: «به عقیله من قرارداد انگلیس و ایران بایستی سرمشق قراردادهای بین یک دولت معظم اروپایی و یک دولت آسیایی واقع گردد». در همان زمان می‌گفتند این قرارداد باید به مجمع اتفاق ملل فرستاده شود تا تصویب شود، اما انگلستان ابداً مجبور نبود به چنین اقدامی مبادرت ورزد. علت این است که قرارداد زمانی امضا شده که هنوز معاهده صلح امضا نشده بود و اساساً مجمع اتفاق ملل هنوز وجود خارجی نداشت. با این وجود او مایل بود قرارداد بر اساس مقررات مجمع اتفاق ملل انجام گیرد زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که انگلستان از کرده خود پشمیمان باشد و یا بخواهد آن را مکتوم نگهدازد: «لهذا از ابتدا من به دولت ایران و خاصه وزیر امور خارجه آن مملکت از صمیم قلب اصرار نمودم برای عرضه داشتن به مجلس شورای ایران عاجلاً اقدام نموده تا مساعدت عناصر ملی را که بعضی از آقایان ناطقین از بنده تحصیل آن را ضروری خوانند جلب و کسب نماید. هر گاه مجلس شورای مزبوره آن را قبول و تصویب کند مسلماً آن را با استحکام و نیروی دو برابر از آنچه دارد به مجمع عرضه خواهیم داشت.»

کرزن گفت وقتی شاه ایران به کشورش بازمی‌گشت حادثه‌ای روی داد که در هر کشور قدرتمندی هم روی می‌دهد، یعنی اینکه دولت و ثوق‌الدوله که بانی و مؤسس قرارداد بود ساقط شد و هیئت دولت جدیدی به ریاست مشیرالدوله شکل گرفت. او گفت مشیرالدوله به گمان

او می‌تواند نماینده حزب مخالف یعنی حزب متمایل به ملیون باشد. مشیرالدوله می‌خواهد اندکی سیاست خود را در مقایسه با وثوق تغییر دهد، او قرارداد را به حالت تعليق درآورد تا به تصویب مجلس برسد. کرزن گفت: «من شخصاً این سیاست دولت ایران را قادری خورده گیری بی مورد و سیاستی جاهلانه پنداشته زیرا [باعت شده] از فوائد عظیم آن که شروع به استفاده کرده بود چشم پوشد.» این مسئله مربوط به خود ایرانیان است، اما انگلستان هم می‌دارد این قرارداد به تصویب مجلس ایران برسد به همین دلیل است که آن سیاست را پذیرفت، به شرط اینکه مجلس مزبور به زودی افتتاح شود و قرارداد به آن عرضه گردد. کرزن ادامه داد علت اینکه او مایل است قرارداد به تصویب دولت ایران برسد این است که انگلستان می‌خواهد از مسئولیت‌های خود در آن منطقه بکاهد. این امر مستلزم توانایی ایران برای دفاع از سرحدات خود با تکیه بر یک قوه نظامی است. اگر مجلس ایران ترجیح داد «تنها بودن» را انتخاب کند، او هیچ گونه ابرادی نخواهد داشت. اما اگر پذیرفت آن را تصویب کند، انگلستان با کمال صداقت حاضر است در این راه به دولت ایران کمک نماید.

دولت ایران گفته بود برای انعقاد مجلس چهار ماه وقت لازم است، به همین دلیل انگلستان هم از ادامه مساعدت مالی تا آن زمان استنکاف می‌ورزد و بر این باور است و اصرار دارد که ظرف همان مدت باید مجلس ایران افتتاح گردد و قرارداد در ظرف همین مدت به آن عرضه گردد. احتمال داده می‌شود که مجلس ایران به طور مثال برای مدت تقاضای این قرارداد پیشنهادهایی بنماید، به همین دلیل او هم از این امر استقبال می‌کند. کرزن توضیح داد مسئله ایران دو وجه دارد: سیاسی و نظامی. آنگاه وی گفت در مراحل اولیه جنگ انگلستان دو قوه نظامی به ایران اعزام داشت یکی به جنوب و دیگری به منطقه شمال شرقی در مشهد. او مدعی شد اگر این نیروها به دلیل احساسات خصم‌انه بритانیا نسبت به دولت ایران اعزام شده بودند، ایران تقاضای احضار آنها را می‌کرد، اما ایران متواتراً تقاضا کرده است این نیروها باقی بمانند و مأموران بритانیا در تهران هم به این موضوع اشاره کرده و آن را تائید نموده‌اند. او خاطرنشان ساخت با این وجود انگلستان مایل است برای تقلیل مخارج خود در این نقطه از دنیا و سرعت بخشیدن به اتکا ایران به نیروی نظامی ملی خود، به تدریج این نیروها را از جنوب و شمال شرق این کشور فراخوانده و فقط عده‌ای محافظ برای کنسولگری‌ها باقی گذاشت. او گفت نمی‌خواهد مسئولیت‌های دوره جنگ را در ایران تقبل کند و آن را امری غیر عادلانه می‌داند؛ به همین دلیل هر دو قوه را احضار نموده است.

کرزن گفت نیروهای انگلیسی بین همدان تا قزوین، برای دفاع از وضع عمومی کشور باقی مانده‌اند، بنا بر این این نیروها برای مقابله با بلشویک‌ها یا هر نیروی دیگری مأمور نشده‌اند. نیرویی که باید مقابل بلشویک‌ها ایستادگی می‌کرد قوه قزاق ایران بود که همه ایرانی‌اند و سلاح کامل دارند و صاحب منصبان آن هم البته روسی هستند. کرزن توضیح داد فرماندهی این نیرو با استاروسلسکی بود که به طور ناگهانی، بدون دلیل و با آن که برتری نظامی را در دست داشت عقب‌نشینی کرد و شروع به تبلیغات ضد انگلیسی نمود؛ این مرد مظنون است که مبالغ

گزافی وجوه دولت ایران را اختلاس کرده و به صرف مصارف شخصی خود رسانیده است. او ادامه حضور این صاحب منصبان را به مثابه تهدیدی برای منافع بریتانیا در ایران عنوان نمود، به روایت کرزن به همین دلیل است که او تغییر کرده و وزیرالآل آیرون ساید هم از این تغییر حمایت نموده است. نیروی قزاق از آن به بعد تحت فرماندهی انگلیسی‌ها واقع شده بود.

از نظر سیاسی هم کرزن ابراز امیدواری کرد مجلس ایران تا یک ماه دیگر گشایش یابد، زیرا اکثر نمایندگان آن انتخاب شده‌اند و عمدتاً این منتخبین در تهران و اطراف آن سکونت دارند، پس این امیدواری وجود دارد که قرارداد به زودی به مجلس ایران عرضه گردد. اگر این مجلس، قرارداد را با جرح و تعديل پذیرد، انگلستان هم حتی‌امکان از کمک مضایقه نخواهد کرد. او تنها راه ممکن برای استقلال ایران را اجرای قرارداد ۱۹۱۹ دانست، اگر مجلس آن را تصویب کند که دولت بریتانیا به کمک خود ادامه خواهد داد و گزنه مسئولیت بر عهده خود ایرانیان خواهد بود. در ادامه کرزن گفت قوه قزاق در حال حاضر تنها نیرویی است که می‌تواند پایه تشکیل نیروی نظامی ملی ایران واقع شود، «قوه‌ای که ما اشتیاق تأسیس آن را داریم»، از سویی این نیرو تنها قوه‌ای است که می‌تواند سرحدات شمال و شمال غربی ایران را حفاظت نماید. اگر «موفقیت حاصل شود ما حتی‌امکان کوشش کرده‌ایم دولت ایران را قادر سازیم که از ضربت بالشویکها که می‌خواهند به پایتخت و موجودیت وی وارد آورند جان به سلامت ببرد و هر گاه فقدان و فتور حاصل کند آن قدری که در حیز امکان ما بوده است به عمل آورده بایستی آن کار را ترک کنیم.»

کرزن گفت به دولت ایران اطلاع داده است که نمی‌تواند قوای انگلیسی مقیم قزوین را تا ابد نگاه دارد. اگر دولت انگلستان بتواند تا بهار این نیرو را حفظ کند «همت غریبی» کرده است. او هیئت دولت مشیرالدوله را مشتمل بر عناصری دانست که «دارای تمایلات آزادی‌خواهانه متوفی هستند». او گفت با دولت ایران اظهار همدردی می‌کند زیرا مشکلات ممالک شرقی که به واسطه جنگ در «حال تشنج و ضعف» هستند به هیچ وجه با دول اروپایی قابل قیاس نیست. اما دولت ایران باید تکلیف خود را مشخص نماید. اگر مایل به اجرای قرارداد است انگلستان هم موافق تعهدات خود عمل می‌کند ولی اگر ایران می‌خواهد روشی دیگر در پیش گیرد «و به منابع ثروت خود تکیه می‌کند»، مسئولیت متوجه خود آنها خواهد بود و بریتانیا رادع و مانعی در این مسیر به وجود نخواهد آورد. کرزن در پایان گفت «نقشه با کمال فکر و مطالعه طرح شده است»، به نحوی که با تحولات پیاپی ایران، ضامن استقلال این کشور و حفظ منافع بریتانیا خواهد بود: «هر گاه در عین هرج و مرچی که تمام مشرق زمین را تهدید می‌کند ما بتوانیم یک مملکت اسلامی [را] که دارای شعائر عظیم و دوستی قدیمی با انگلستان می‌باشد مساعدت نماییم که تمامیت، سرحدات و استقلال خود را مصون نگاه دارد من به مسئولیت‌هایی که بر عهده گرفته و مصارفی که متحمل شده‌ایم چندان اهمیتی نمی‌دهم.» اما مسئولیت دو جانبه است و انگلستان نمی‌تواند « فقط برای حسن احسان و یاری به دیگران مسئولیت خود را تا ابد ادامه» دهد. جمله پایانی این بود: «در حقیقت ایران همیشه بایستی به

یاری و مساعدت ما مقدرات خویش را تعیین نماید.<sup>۱</sup> به هر حال پیرنیا دولت خود را تشکیل داد. پیرنیا بر خلاف وثوق که تحت تأثیر کرزن، انقلاب روسیه را به رسمیت نمی‌شناخت، تلاش کرد تا معادله را به هم زند: او در صدد برآمد تا مشاورالممالک انصاری را به سوی مسکو روانه کند. وثوق به‌واقع سیاست دیرین ایران در مورد حفظ معادله و موازنی قوا با قدرتهای بزرگ را به هم زده بود، این بود که پیرنیا در صدد برآمد تا این سیاست دیرین را بار دیگر احیا کند. کرزن با این سیاست مخالف بود و همین امر ادوین مونتگ وزیر سرپرست هندوستان را واداشت تا به کرزن خاطر نشان کند منع از برقراری رابطه ایران با شوروی تعهداتی را طبق عهدنامه ۱۹۱۹ برای ایران ایجاد می‌کند و آن اینکه اگر ایران مورد حمله شوروی واقع شد؛ بریتانیا باید با نیروی نظامی از آن حمایت کند. مونتگ خاطرنشان ساخت کرزن خود می‌داند چنین امری غیر ممکن است و وزیر خارجه با این سیاست خود بر تعهدی صحه می‌گذارد که بریتانیا قادر به انجام آن نیست.<sup>۲</sup> به واقع کسانی مثل مونتگ می‌دانستند اگر شوروی به ایران حمله کند، با توجه به حمایت‌هایی که در گیلان از آنها می‌شد، امکان نداشت انگلستان بتواند اقدام مؤثری انجام دهد. مضافاً اینکه دیگر بین توده‌های مردم و رجال مستقل ایران، اعتمادی به انگلیس نداشتند. مونتگ می‌خواست بدون اینکه در ایران تعهدی برای بریتانیا انجام شود، این کشور همچنان در مدار منافع انگلستان باقی بماند.

ازمند اوی<sup>۳</sup> کارمند بخش شرقی وزارت خارجه انگلستان، که بعدها در دوره رئیس‌وزرایی رضاخان کاردار کشورش در ایران شد و آن زمان با قتل ایمپری مصادف بود؛ اعتقاد داشت نمی‌توان جلو ایرانیان را گرفت تا معاشه با بلشویک‌ها را که متضمن عدم تعرض به آنان است پذیرند، او می‌گفت به شرطی می‌توان با مذاکرات ایران-شوروی مخالفت کرد که بریتانیا بتواند به اندازه کافی نیروی نظامی به این سو اعزام دارد. اما این امر از نظر سیاسی و مالی غیر ممکن است. از سویی اگر بریتانیا دست به اقدامی نزند، باز هم نفوذ و تسلط خود را بر ایران از دست خواهد داد.<sup>۴</sup> پس یعنی از دو راه در مقابل انگلستان وجود نداشت: یا باید به ایران نیروی نظامی اعزام می‌کرد و یا اینکه سیاستی جدید را سرلوحه کار قرار می‌داد.

از آن سوی پیرنیا در کنار شرط و شرط خود با انگلیسی‌ها، سیاستی دیگر را هم سرلوحه برنامه‌های خویش قرار داد: او می‌خواست هیئتی را پنهانی به عتبات عالیات در بین التهرين بفرستد تا مراجع دینی را ترغیب کند به موجب فتوایی بلشویسم را آماج حمله قرار دهند و آن را مغایر اسلام بخوانند. عده‌ای از روحانیون تهران نیز فراخوانده شدند تا به موظفه و خطابه علیه بلشویسم پردازنند.<sup>۵</sup> این طرح از مدت‌ها قبل سرلوحه کار واقع شده بود. زمانی که هنوز

۱. رعد، ش ۱۶۲، چهارشنبه ۲۰ ربیع الاول ۱۳۳۹، مطابق ۹ قوس ۱۲۹۹، «اخبار مهم، نقطه لرد کرزن».

۲. صباحی، ص ۱۱۲.

3. Esmond Ovey.

4. Minutes by Esmond Ovey, Tehran, 4 December 1920, FO. 371/4907.

5. Ghani. P. 90.

وثوق رئیس‌الوزرا بود و جنگلی‌ها اطمینان داده بودند با دولت مرکزی ضدیتی ندارند و فقط هدف‌شان حفظ گیلان از تجاوز و غارت‌گری است، انگلیسی‌ها به دست و پا افتادند. دولت مرکزی به جای آنکه از سیاست ایجاد نظم و آرامش به دست قوای جنگلی استقبال نماید، به رغم تأکیدات فراوان میرزا در اینکه او گرایش گریز از مرکز ندارد و به طریق اولی دارای پیوندی خاص با بلشویک‌ها نیست؛ نیرویی برای سرکوب آنان مهیا دید. چربیک‌های چگینی و سواران ظفر نظام قزوینی همراه با نیرویی از بربگاد مرکزی و آترباد رشت، آترباد اردبیل و نیروی توپخانه برای سرکوب جنگلی‌ها بسیج کرد.

همزمان سپهسالار تنکابنی با قوای خود به همراه نیروهای امیر اشار از زنجان و امیرالسلطنه از اردبیل برای سرکوب جنگلی‌ها بسیج شدند. به این شکل نیرویی را که استوارترین دژ استقلال ایران بود، برای رضایت انگلیسی‌ها فروکوبیدند. برخی از ناظران بر این باور بودند که «هر کدام از دو طرف دولتی یا جنگلی‌ها مغلوب شوند، زبان اسلام و ایران است.» از آن سوی این‌گونه پراکنند که برخی از علماء بر فاد و افاده جنگلی‌ها و ارتباط آنان با بلشویک‌ها حکم داده‌اند، اما هرگز نگفتند این علماء چه کسانی‌اند. از آن سوی شایع کردند بلشویک‌ها «عقیده به اشتراک در نسوان هم دارند»، جنگلی‌ها را مصدق فعالیت بلشویکی تلقی کردند و گفتند «به موجب حکم شرع اعدام و تلمیر آنها بر هر مسلمانی لازم است.» به قول کمره‌ای «کسی نیست علناً از دولت سوال نماید که چه فاد و افاده جنگلی‌ها در عرض این چهار سال به حق عمومی نموده‌اند؟ آیا حفظ ناموس رشتی‌ها از اجانب و آیا جلو تطاول و چباول امثال سپهسالارها و سپهبدارها و امین‌الدوله‌ها و متنفذین رشت از رعایا، آیا نگذاشتند آنکه در سنه ماضیه [۱۲۹۶ ش] از قحطی و گرسنگی یک نفر در رشت بمیرد؛ آیا فرستادن اعانه برنج زیادی از رشت برای فقرای طهران؛ آیا اصلاح مالیه، دادن مالیات‌بده‌ها در رشت که تقریباً چهار کرور تقدی و دو کرور نومان جنس از مأخذ عشریه [گرفتند]، آیا تقاضای آنها از دولت که اجزای امین و درستکار برای دوازده دولتی رشت تعیین نماید؛ کدام یک از اینها افساد آنها است؟ آیا مانع شدن اینکه قشون روس و انگلیس در رشت توانند خرابی و خسارتی به مال و جان و ناموس اهالی وارد بیاورد خیانت است؟»<sup>۱</sup> بدیهی است که کمره‌ای به واقع از کسانی که در جنبش جنگل رخنه کرده بودند و با امثال وی سابقه رفاقت داشتند، یعنی همان بقایای کمیته مجازات و شخص احسان الله خان دفاع می‌کرد تا میرزا کوچک خان؛ به یاد آوریم که در این زمان هنوز روابط بین گروه افراطی جنگلی‌ها و شخص میرزا یکسره به هم نخوردۀ بود، با این وصف سخن کمره‌ای در اینجا سخنی است حق، حتی اگر در پس آن منظوری خاص مثل همین حمایت از گروه احسان الله خان نهفته باشد. به هر حال مشیرالدوله تلاش داشت به هر شکل ممکن جنبش جنگل را نابود سازد، اما وی به طوری که خواهیم دید بین نیروهای جنگلی تفکیک قائل شد: مشیرالدوله به هر شکل ممکن به میرزا کوچک خان

پیغام می‌داد حاضر است با وی مصالحه کند، اما هم‌مان با گروه مرموزی که به نام میرزا حسین‌نفر مردم را برانگیخته بودند، سرستیز داشت. مشیرالدوله نام این گروه را متاجسرین نهاد. پیرنیا سیاستی سخت در برابر این متاجسرین در پیش گرفت. گفتیم او نخست برای اینکه نشان دهد با روسیه جنگی ندارد و هدفش سرکوب عده‌ای شورشی است، نام مخالفین ایرانی را در گیلان، متاجسر نهاد. او تصمیم گرفت به هر نحوی شده با این به قول خودش متاجسرین در هر جا درگیر شود. حاکمی از بستگان خود را به گیلان فرستاد و استاروسلسکی را هم مأمور سرکوب جنبش گیلان کرد. بهانه لازم برای متاجسر خواندن این قوا فراهم شد، پیرنیا خبردار شد روس‌ها در جواب اعتراض دولت ایران در مورد قشون کشی آنها به ارزلی، اظهار بی‌اطلاعی نموده و گفته‌اند اینان ایرانی هستند که به خاک ایران وارد شده‌اند و مأمورین روس تنها در بحر خزر به دنبال کشته‌های جنگی دنیکین بوده‌اند.

وقتی این خبر رسید مشیرالدوله مصمم شد روابط خود را با روس‌ها گسترش دهد. او عبدالحمید خان سیاح را که روسی می‌دانست و روسیه را می‌شناخت، از راه خراسان به عشق‌آباد اعزام کرد. قرار شد سیاح در آنجا همراه با منشورالملک فرستاده وثوق که هنوز از کشور خارج نشده بود، به مسکو روند و زمینه را برای ورود یک سفیر فوق العاده و بستن عهد و میثاق با روس‌ها مهیا سازند. منشورالملک با کروپاتکین سردار روسی مقیم ماواراء‌النهر سابقه آشنایی داشت. وثوق می‌خواست از طریق او راه گفتگو را با روس‌ها باز کند، چون این منشورالملک با انگلیسی‌ها هم روابط حسن‌های داشت. آنان هم از تعیین او به این سمت رضایت داشتند. هم‌مان مشاورالمالک انصاری به عنوان سفیر کبیر ایران در روسیه تعیین شد، او از ترکیه به مسکو رفت تا زمینه‌های قرارداد با روس‌ها مهیا سازد. در این زمان نصرت‌الدوله که در اروپا بود از تجاوز روس‌ها به ایران به مجمع اتفاق ملل شکایت برد، اما به زودی معلوم شد او دیگر مسئولیتی ندارد و «دولت ایران با دولت شوروی مستقیماً داخل مذاکره است و مذاکره آنها دوستانه و رسمی است». در این زمان بر بسیاری از اقتشار ایران روشن شده بود که «چنان‌که اکنون سیاست انگلیس آنها را به مضیقه انداخته است، در دوره حکومت تزاری نیز یک قسمت از بدمعنی‌های آنها که از طرف روس می‌رسید بارش در لندن بسته می‌شد و به دست مأمورین روس در ایران گشوده می‌گردید. در این صورت به کسانی که این راه غیر مستقیم بدمعنی را به روی آنها بسته‌اند و این حربه را از دست انگلیس گرفته‌اند متمایل می‌باشند».<sup>۱</sup>

سیاست سوم مشیرالدوله این بود که در صدد برآمد تا کسانی را که توسط وثوق تبعید شده بودند به تهران بازگرداند. کرزن با این سیاست‌ها به وزیر سیاست برقراری ارتباط مستقیم با شوروی به شدت مخالف بود، از سویی او با همکاری دولت با کسانی که در دوره جنگ علیه

۱. همان، ص ۱۴۵.

۲. حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۰۴.

سیاست رسمی انگلیس کار کرده بودند به شدت مخالفت می‌ورزید. این امر نورمن را واداشت تا نامه‌ای طولانی و شدید اللحن به وزیر امور خارجه بنویسد. نورمن در آن نامه از جمله یادآور شد، دیگر سیاست حمایت از دولتی محافظه کار به شکل گذشته در ایران غیر ممکن است، زیرا اسباب بی اعتمادی رجالی را که او ملی گرا، روش‌بین و مترقی می‌خواند فراهم خواهد ساخت. نورمن معتقد بود باید با این گروه جدید کار کرد و گروه سابق هشتاد حاکمه را که در نزد مردم منفور شده‌اند به کناری نهاد. او توضیح داد دو راه دیگر نیز در دسترس است: نخست اینکه قرارداد ۱۹۱۹ را به ابتکار خود باطل سازند و قرارداد دیگری که سوءتفاهمات کنونی را برچیند به جای آن بنشانند تا به مذاق توده‌های مردم خوش آید. دیگر اینکه نیروهای انگلیسی در شمال ایران احضار شوند و حتی نهادهای سیاسی و کنسولی بریتانیا هم برچیده شود و ضمن اینکه آن منطقه را در هرج و مرج و تهدید بلشویک‌ها رها می‌سازند، راه دیگری برای صیانت از بین‌النهرین و هندوستان بیابند.<sup>1</sup> نورمن از کرزن خواست به شرکت نفت انگلیس و ایران فشار آورد تا یک میلیون و پانصد هزار تومان سهم دولت ایران از بابت حق الامتیاز سالهای گذشته پرداخت شود، زیرا با وجود کاهش کمک‌های مالی بریتانیا، ایران راه حل دیگری برای استقرار ثبات و آرامش در پیش رو ندارد. اندکی بعد باز هم نورمن برای اینکه دل کرزن را به دست آورد، ضمن اینکه خبر داد پیرنیا عناصر نامطلوب را که باعث ناراضی تراثی بودند و ثروت عمومی را به باد می‌دادند از ادارات بیرون انداخته است. نیز در کنار این مژده که شمال ایران از شورشیان پاک شده و مخبر‌السلطنه به زودی از وزارت مالیه کنار می‌رود و برای سرکوب شیخ محمد خیابانی عازم تبریز می‌شود؛ یاد آوری کرد ظرف هفته آینده هیئتی به طور مخفی روانه عبات می‌شود تا در بین‌النهرین فتوای روحانیون را در زمینه مبارزه علیه بلشویسم بگیرد.<sup>2</sup>

کرزن به دولت پیرنیا و شخص نورمن بی‌اعتماد بود، نامه‌های طولانی او را بدون پاسخ می‌گذشت و اگر هم پاسخی می‌داد همان خط مشی استعمار کهن در آن موج می‌زد. نورمن در این مقطع تاریخی همان نقشی را ایفا می‌کرد که هم قطاراتش در دوره مشروطه، به عبارتی اینان زیر پوشش الفاظ عوام‌فریبانه حمایت از ملیون – یا کسانی که با قرارداد مخالف بودند – و نیز پشتیبانی از نیروهای متفرق، همان سیاستی را در پیش گرفته بودند که در تحلیل نهایی به نفع بریتانیا در هندوستان تمام می‌شد. او بار دیگر به کرزن نوشت دولت بریتانیا در مقامی نیست که به ایران فرمان دهد؛ مگر اینکه آماده باشد از قوه قهریه استفاده کند. او می‌گفت حفظ منافع بریتانیا در این برده، حمایت از دولتی است قانونمدار؛ این تنها راهی است که به روی بریتانیا گشوده است مگر اینکه انگلستان بخواهد ایران را به حال خود رها نماید. همان روز باز هم نورمن نامه‌ای دیگر ارسال کرد و خاطر نشان نمود اگر خواسته او کناره‌گیری دولت ایران

1. Ghani, pp. 92-93.

2. Norman to Curzon, Tehran, 29 July 1920, FO, 371/4908.

3. Same to Same, Tehran, 7 August 1920, FO, 371/4908.

است، او این کار را فوری انجام خواهد داد، به نوشته او شاه اینک چنان متکی به حمایت انگلستان است که هر کسی را نورمن نام برد به ریاست وزرایی برخواهد گماشت، اما به دید او این کاری است غیر عاقلانه؛ زیرا مشیرالدوله نقشه کشیده است تا به شمال لشکرکشی کند و جنگلی‌ها و بلشویک‌ها را براندازد. او تغییر دولت را باعث تقویت خیابانی و کوچک‌خان دانست و آن را مغایر مصالح بریتانیا ارزیابی کرد. این سیاستی بود بسیار زیرکانه: باید به دست مخبرالسلطنه و عوامل ذی مدخل مرموز در جنبش جنگل، این دو نهضت یعنی جنبش تبریز به رهبری خیابانی و قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی به دست خود نیروهای ایران سرکوب می‌شد و راه را برای انجام نقشه‌های آتی مهیا می‌ساخت.

این نامه عمق فاجعه را نشان می‌دهد و گواهی است بر این حقیقت که ایران چگونه در چنبره نقشه‌های بریتانیا گرفتار آمده بود، به طوری که به خواست وزیر مختار، شاه ایران دولت‌ها را جابجا می‌کرد. پیرنیا مثل خلف خود در دوره بعد از کودتای سوم اسفند، یعنی قوام‌السلطنه در ارتباط با شوروی سیاستی دو جانبی را تعقیب می‌کرد. او از یکسو برای ابراز حسن نیت هیئتی را به شوروی اعزام کرد و از سوی دیگر بر فشار نظامی خود در شمال کشور افزود تا قوای جنگلی را به زانو درآورد. با مذاکرات کراسین و لوید جرج ظاهرآ مانع مهم در راه نبود. به عبارت بهتر شوروی‌ها دیگر نسبت به جنبش جنگل حساسیتی نداشتند و اگر دولت مرکزی برای سرکوب آنان نیرو اعزام می‌کرد، شوروی واکنشی نشان نمی‌داد. اما مسئله این بود که تکیه‌گاه میرزا کوچک‌خان و جنبش او، شوروی نبود که با برداشتن حمایت آنان نابود شود. بنابراین سناریویی بسیار فاجعه‌بار برای متلاشی ساختن آن طراحی شد. یک ضلع بازیگران این سناریو برخی عوامل ذی مدخل در جنبش جنگل بودند مثل احسان‌الله خان، ضلع دیگر برادران میرزا کریم خان رشتی و ضلع سوم هم البته بریتانیا.

## ۵. پیرنیا و ناکامی در سرکوب جنبش جنگل

مدتها پیش از اینکه مقدمات کودتای ۱۲۹۹ فرامش شود، یعنی به سال ۱۲۹۷ شمسی مطابق با ۱۳۳۶ قمری خبر رسید که امیر مؤید سوادکوهی در مازندران تشکیلاتی به راه انداده است به نام انجمن طبرستان. مخبرالسلطنه هدایت فردی به نام شیخ عبدالعلی مازندرانی لاریجانی مدیر نشریه الاسلام، مشهور به مجله اسلامی را به مأموریتی اداری به بارفروش فرستاد. او مخفیانه و برای «گم کردن رد» به آن سمت حرکت کرد، هدف مخبرالسلطنه این بود دریابد آیا ارتباطی بین امیر مؤید و جنبش جنگل وجود دارد یا خیر؟ این مرد گفته بود برای تهیه قوا به منظور کمک از جنگلی‌ها به این سو آمده است. مجله اسلامی به ساری رفت و وارد منزل امیر مؤید شد. او محramانه به شیخ محمد حسن نامی که از جنگل مأمور آنچا شده بود رسانید با وی اظهار آشنایی نکند «تا کاملاً بتوانم از نیات امیر مؤید مطلع شوم. او هم قبول

نمود.<sup>۱</sup> امیر مؤید به این مرد اعتماد داشت غافل از اینکه او برای تجسس و از جانب مخبر السلطنه آمده است. پس توضیح داد وی را برای این خواسته است که کاری بزرگ انجام دهد و آن این است که وجوهات و عواید مازندران را جمع آوری نماید «چون امین و مطمئن هستید،» از او خواسته شد به محلات مازندران رفته و اعانه دریافت دارد. مجله اسلامی طفره رفت، او گفت فعلاً خسته است و باید مدتی استراحت کند. امیر مؤید سپس گفت شخصی از سوی اتحاد اسلام جنگلی‌ها آمده و از او طلب کمک کرده است. امیر مؤید پرسید او چه نظری دارد؟ مجله اسلامی مخالفت کرد و گفت باید احوال جنگلی‌ها را قبل از هر چیز دریافت. آنگاه امیر مؤید منویات باطنی خود را با وضوح علنی ساخت:

«امیر مؤید عنوان کرد که ما باید خودمان را نگاه بداریم و نگذاریم عواید مملکت طبرستان ما صرف شهوات طهرانی‌ها بشود. دوایر در دست خودمان، عواید خودمان صرف قشون حافظ خودمان، رفسا از خودمان. چه جهت دارد با همه احتیاجات، مازندران پوشش جای دیگر برود. مگر دول متحده جمهوری چه ضرر دارد؟ ما هم همان زمینه و ریشه را تعقیب می‌کنیم.<sup>۲</sup> لازم به یادآوری است که بحث اتحاد اسلام در این دوره منحصر به جنگلی‌ها و یا امیر مؤید و عثمانی نبود، در این زمان آقاخان پیشوای اسماعیلیان هم تشکیلاتی به نام «انجمن اتحاد اسلامی هندوستان» تشکیل داده بود. مواضع او البته با عثمانی‌ها متفاوت بود. وی بللا فاصله بعد از جنگ و ورود عثمانی به این معركه بیانیه‌ای منتشر ساخت و از این موضوع یعنی ورود عثمانی به جنگ ابراز تأسف کرد. او در بیانیه‌ای نوشت اتریش و آلمان اهداف خیرخواهانه ندارند و اگر آلمان فاتح جنگ گردد، عثمانی دستنشانده آنها خواهد شد. به دید آقاخان معلوم نبود چرا عثمانی وارد جنگ شده است، زیرا این جنگ به منافع عالم اسلام زیانی وارد نمی‌ساخت. رهبر فرقه اسماعیلیه خاطرنشان ساخت: «عثمانی را تحریک کرده‌اند که شمشیر خود را برای یک مقصود غیر مقدس بکشد و هر چه اتفاق بیفتند اسباب خرابی او خواهد بود، زیرا سلاطین عظیم‌الشأن به مثل پادشاه انگلستان و روسیه هیچ وقت شکست نخواهند خورد.<sup>۳</sup>» به هر حال تکاپوی امیر مؤید ناکام ماند، تکاپویی که تا وابسین روزهای منجر به کودتای ۱۲۹۹ ادامه داشت. از آن سوی انگلیسی‌ها در رشت فجایع زیادی مرتکب شدند، از این فجایع بُری توطنهای هولناک به مشام می‌رسید. مشیرالدوله نبرد با متجماسرین را یکی از اولویت‌های کاری خود تعیین کرده بود، نیز او بحث قرارداد ۱۹۱۹ را به افتتاح مجلس شورای ملی موكول نمود. ظاهر قضیه این بود که انگلیسی‌ها با این پیشنهادها موافقت دارند، اما در پشت پرده تحولاتی دیگر در حال انجام بود. مشیرالدوله بعد از اینکه اطمینان یافت جنگ با برخی از

۱. کمره‌ای، ج ۱، ص ۴۱۲.

۲. همان، صص ۴۱۲-۴۱۳.

۳. عصر جدید، ش ۶، شبہ هیجدهم ذیحجه للحرام ۱۳۲۲، «رئیس روحانی طایفه اسماعیلی و رئیس نجمان اتحاد اسلامی هندوستان.»

قوای تندر و جنگلی به منزله نبرد علیه روس‌ها نخواهد بود؛ به عنوان رئیس دولت حق خود می‌دانست با نیروی ایرانی جلو این گروه را بگیرد. اما «این پیش‌بینی باید شده باشد که مبادا به دست تحریکات کارکنان انگلیس در ایران آن قوه ایرانی پیش از آنکه به تصرف کردن ولایت‌هایی که به دست متاجسرین افتاده است کامیاب گردد، خود از هم متلاشی بشود خصوصاً که اختیار آن قوه کاملاً به دست یک سردار روسی مستخدم ایران داده شده باشد و معلوم نباشد چند رنگ لباس روی یکدیگر در بر نموده باشد و دست آخر به چه صورت در آید و چه علاقمندی به ایران و ایرانی نشان بدهد. و هم باید دید آیا انگلیسیان در این قضایا تماشاچی خواهند بود یعنی دست روی دست گذارده انتظار می‌کشند که قرارداد آنها و مقررات تدافعی که برای آنها راجع به خود ایران و هند و بین‌النهرین اهمیت بسیار دارد به کلی بی‌تكلیف مانده یک قوه ایرانی به ریاست یک صاحب‌منصب روسی که با میلیون مخالف انگلیس بی‌رابطه نیست و ممکن است روزی هم به بشویک‌ها ملحق گردد، بی‌دخالت آنها متاجسرین را تأدیب کرده قوای دولت را تقویت نماید و پیش پای دولتیان را برای پیمودن راه سعادت یعنی کوتاه کردن دست هر یگانه از مداخله در امور مملکت، صاف سازد و در عین حال مخارج این اردوکشی را انگلیسیان پردازند به امید آنکه روزی مجلسی دائز گردد و قرارداد آنها در آن مجلس تصویب شود و این وجوده را از وجه استقراراضی که باید به موجب قرارداد بدنهند کسر بگذارند؛ تصور نمی‌شود انگلیس عاقبت اندیش شرق شناس این درجه در ایران عقل خود را گم کرده باشد و پیش‌بینی این موضوع البته از پیش‌بینی در موضوع شرط اول آسان‌تر بوده است.<sup>۱</sup>

مسئله مهم‌تر این بود که اوضاع سیاسی داخلی و خارجی ایران بسیار مغشوش بود، «اغراض خصوصی، تهی بودن دست دولتیان از پول و ناراضی ماندن جمع کثیر از اشخاص فتنه‌انگیز که وثوق‌الدوله با پول خارجی آنها را تا یک درجه راضی نگاهداشته بود و وجود محذورات دیگر» افق موقعيت مشیر‌الدوله را تیره و تار نشان می‌داد و «خصوصاً اساس حکومت ملی و حاکمیت حقیقی قانون اساسی» را در معرض تهدید قرار می‌داد.<sup>2</sup>

اندکی بعد از لشکرکشی دولت مرکزی به گیلان، خبر می‌رسید که پس از پیروزی اولیه قراقوای بر قوای جنگلی، شکستی سهمگین بر آنان وارد شده است و استاروسلسکی ناچار شده است رشت را تخلیه کند. موقعیت دولت پیرنیا در مذاکره با شوروی هم عملأً بسیار تضعیف شد، دیگر از دید نورمن هم امیدی به آینده وجود نداشت، مگر اینکه قوای بریتانیایی مستقر در شمال کشور ابتکار عمل را به دست می‌گرفتند و مانع پیشروی جنگلی‌ها می‌شدند.

در این ایام توازن قوا در گیلان به نفع نیروی میرزا کوچک خان بود. شایع بود او قراردادی با انگلیس منعقد کرده که تمام به نفع جنگلی‌هاست و دولت ایران در انعقاد آن دخالتی نداشته

۱. حیات پیغمبر، ج ۴، صص ۱۴۷-۱۴۸.

۲. همان، ص ۱۴۹.

است. طبق این قرارداد حمل اسلحه در شهر و جنگل برای انگلیسی‌ها ممنوع بود، انگلیسی‌ها باید قشون خود را از رشت خارج می‌کردند، آنان فقط حق داشتند در شهر عبور و مرور کنند و پایگاه‌های نظامی‌شان باید برچیده می‌شد. نیز مقرر شده بود انگلیسی‌ها توان خسارانی را که به جنگل‌ها و مردم رشت وارد آورده بودند؛ بپردازنند. خانه‌هایی از مردم را که انگلیسی‌ها آتش زده و یا اموال و اسبابی که به سرقت رفته و یا به آتش کشیده شده، باید مسترد می‌داشتند. طبق این قرارداد، از سویی جنگلیها باید خسارانی را که به بانک شاهنشاهی وارد کرده‌اند جبران سازند. ویژگی بارز جنبش میرزا این بود که: «پول ابدأ جنگل‌ها نگرفته‌اند و تمام افتخار آنها این است که پول هیچ دولتی تاکنون نگرفته و قصد گرفتن نخواهند کرد و برای مخارج امساله قصد دارند دو عشر از عایدات رشت و توابع را از بابت مالیات گرفته خرج نمایند». نکته مهمتر این بود که قزاق‌های مقیم رشت و جنگل با قوای کوچک خان همکاری می‌کردند و از «روی صمیمیت خدمتگزار شده‌اند». کنسول فرانسه و استوکس مقام عالی رتبه سفارت انگلستان برای بررسی اوضاع به ملاقات آنها در جنگل رفته، جنگل‌ها به مأمورین مزبور گفته‌اند «ما ایستادگی در مقابل و ضدیت با عموم اجانب داریم و فهمیده بودند که با آلمانی و عثمانی‌ها ابدأ مربوط نیستند، فقط چند نفر از صاحب منصبان اطربیشی را که جزو اسرا و فراری‌ها بودند آنها را گیر آورده استخدام کرده بودند، نه آنکه آنها از طرف آلمان و اطربیش مأموریت آنجا را داشتند.»<sup>۱</sup> این استوکس همان وابسته نظامی سفارت انگلستان در دوره مأموریت مورگان شوستر بود که با اقدامات خود باعث لشکرکشی روسیه به ایران شد؛ این مرد اینک با تیم نورمن و در راستای نظریات گروه مونتاگ-چلمسفورد کار می‌کرد.

موقیت‌های مقطعي جنبش جنگل و ناکامی پیرنیا باعث خشم کرزن شد. کرزن با عتاب و خطاب فراوان نورمن را مورد حمله قرار داد و سیاست او را در مخالفت با دولت وثوق و حمایت از کابینه مشیرالدوله نکوهید. اما نورمن از خود دفاع کرد و با لحنی که گویی با زیردست خود سخن می‌گوید نوشت سیاست‌های اوست که هنوز ایران را در مدار منافع بریتانیا سرپا نگهداشته است. او گفت وقتی به ایران آمد با رئیس وزرایی ناتوان مواجه بود که جز افزودن بر ثروت خود هیچ فکری نداشت. شمال و شمال غرب کشور غرق در شورش بود و وضع به گونه‌ای بود که اگر بلشویک‌ها در شمال کشور موفق می‌شدند و به تهران می‌آمدند با استقبال عظیمی رو به رو می‌شدند. او گفت اگر دولت وثوق سرکار بود، بدون تردید انقلاب بلشویکی از مدت‌ها پیش در تهران رخ می‌داد. نورمن خاطر نشان کرد اگر وثوق می‌ماند همه ایران به استثنای خراسان که هنوز نیروهای بریتانیا در آن حضور داشتند، بلشویک شده بود؛ نیز نوشت در راستای جلوگیری از این حادثه بود که ترجیح داده دولتی مرکب از میلیون میانه رو روی کار آورد. نورمن صریحاً به کرزن توضیح داد غیر از این به قول او میانه‌روان و میلیون که مورد حمایت اقشاری از گروههای اجتماعی هستند، کسی دیگری قادر نیست قرارداد ۱۹۱۹ را

به تصویب مجلس برساند. او نوشت تلاش دارد تا آنجایی که امکان دارد دولت پیرنیا را سر با نگه دارد تا بتواند اقدامات خود را پیش برد. نورمن نوشت با این سیاست حداقل سه ماه بر عمر موجودیت ایران برای منافع بریتانیا افزوده است و شاید هم خطر فروپاشی آن و اضمحلال منافع بریتانیا را در کشور برای همیشه از بین برده باشد.<sup>۱</sup>

اسناد بریتانیا مدعی‌اند که کرزن به تیم پیرنیا به ویژه هدایت اعتماد نداشت. در سال‌های ۱۲۹۴-۱۲۹۲ هدایت، والی فارس بود و به ادعای اسناد انگلیس تأسیس پلیس جنوب ایران را مغایر با حق حاکمیت ملی کشور می‌دید و البته ظاهرآ حاضر نبود با کنسول بریتانیا در شیراز همکاری کند.<sup>۲</sup> طبق همین اسناد، هدایت متهم به این بود که ضد انگلیسی‌ها کار می‌کند و در پیکار علیه بلشویک‌ها در قفقاز به نیروهای انگلیسی تحت فرماندهی ژنرال دنستروبل کمک نکرده است. او کانز<sup>۳</sup> کنسول بریتانیا در شیراز می‌گفت هدایت، بر فرانسه و آلمانی تسلط دارد اما در ته دلش از همه اروپایی‌ها بیزار است.<sup>۴</sup> با این وصف او حاکمی لایق شناخته می‌شد که گرچه به اهداف بریتانیا در ایران ظنین است، اما مردی است که حسن شهرت دارد و بر عکس والیان دیگر از قبل شغل خود ثروتمند نشده است. این قضاویت البته صحت نداشت، مخبر‌السلطنه هیچ اقدامی علیه انگلیسی‌ها نکرده بود، مخالفت او با تأسیس پلیس جنوب و یا حمایتش از بیطرفی ایران را نباید به منزله ضدیت وی با بریتانیا ارزیابی کرد؛ تحولات بعدی نشان داد که مخبر‌السلطنه آن چیزی نیست که در اسناد رسمی انگلیس آمده است. مخبر‌السلطنه با سرکوب جنبش خیابانی بزرگترین خدمت را به منافع بریتانیا کرد، در حقیقت او با عنوان دمکرات، در صفوی یاران خیابانی رخنه کرد و بین آنان تفرقه انداخت و آنگاه به آسانی آنان را از پای درآورد، همان کاری که احسان‌الله خان در جنبش جنگل انجام داد. مخالفت‌هایی از آن دست که به مخبر‌السلطنه نسبت می‌دهند، باشدت بیشتری در خود کابینه جنگی انگلستان وجود داشت. به عبارت بهتر می‌خواهیم توضیح دهیم که گروهی مثل مخبر‌السلطنه با تیمی خاص در هندوستان و خود بریتانیا همسویی داشتند، همین‌ها بودند که مقدمات کودتای سوم اسفند را فراهم آوردن. شکست پیرنیا در سرکوب نهایی جنبش جنگل، راه را برای دیسیسه‌های آنی بازگذاشت، که همین همفکران مخبر‌السلطنه در فروپاشی آن نقش برجسته‌ای داشتند. هدایت و امثال او بعدها سکاندار دولت‌هایی بودند که رضاخان حاکمیت بدون چون و چرای خود را بر آنان اعمال می‌کرد.

## ۶. مأموریت آیرون‌ساید

هر چه زمان پیش‌تر می‌رفت نگرانی انگلیسی‌ها از آینده منافع‌شان در ایران افزایش می‌یافت، پس باید ضربت نهایی را وارد می‌آوردن. بالاخره قرار بر این شد که نیروهای

1. Ghani, Pp. 101-102.

2. Percy Sykes: A History of Persia, vol.2, (London, 1958), pp.444-5.

3. F. O'Connor.

4. Lieutenant Colonel Fredrick O'Connor: Things Mortal, (London, 1940), p.122.

انگلیسی خود حوزه‌های نفتی جنوب و جنوب غربی ایران را پاسداری کنند. تصمیم بر این بود که نیروهای انگلیسی از سایر نقاط کشور به ویژه مناطق شمالی خارج شوند. درست در چنین شرایطی بود که وزارت جنگ تصمیم گرفت سر آدموند آیروننساید<sup>۱</sup> را به ایران اعزام کند تا جای هیو بیتمن چمپین را بگیرد. آیروننساید متخصص خارج کردن نیروهای نظامی از میدان جنگ بود. بنابراین او را نفرستاده بودند تا با شوروی‌ها و جنگلی‌ها گلاویز شود، بلکه او نقشه مهمتری در سر داشت و خودش صرفاً برای خارج کردن نیروهای بریتانیایی از شمال کشور به این سوی آمده بود. او اندکی پیش از این قوای بریتانیا را از آرخانگلیسک و سپس آسیای صغیر با موفقیت بیرون برده بود. آیروننساید فرستاده وزارت جنگ بریتانیا بود. در این ایام چرچیل وزارت جنگ را تصدی می‌کرد.

علت اینکه آیروننساید تلاش داشت نیروهای بریتانیا را از شمال ایران بیرون برد، ریشه در چند موضوع اصلی داشت: نخست اینکه وی علی‌رغم هیاهوی کرزون و دیگر اعضای گروه همسو با وی، به خطر عاجل کمونیسم برای ایران باوری نداشت، این نکته در خاطرات شخصی او آمده است. آیروننساید همان زمان که در ایران بود نوشت: «به اعتقاد من روس‌ها قادر نیستند در خارج از کشور خود به جنگ بپردازنند. نمی‌توانیم بپذیریم که برای ما یک خطر نظامی محسوب می‌شوند. اما تبلیغاتشان بسیار سهمگین است و ممکن است به ما آسیب برساند.»<sup>۲</sup> دلیل دوم این بود که وی و نیروهای تحت امرش در راستای سیاست وزارت جنگ که تحت کنترل سر وینستون چرچیل قرار داشت، سازی مخالف کرزون می‌زند. آیروننساید به صراحة در خاطراتش نوشت که وزارت امور خارجه انگلیس هیچ توجهی به اوضاع نظامی ندارد و در تصمیم‌گیری‌های خود در مورد ایران، با وزارت جنگ و وزارت امور خارجه بر سر مسئله ایران به شدت اختلاف‌نظر وجود داشت و آیروننساید بدون اطلاع وزیر امور خارجه اقدامات خود را در ایران پیش می‌برد. سوم اینکه تیم انگلیسی‌های مقیم ایران و به طور خاص شخص نورمن، کاری به فرامین به قول خودشان تلگرافی کرزون نداشتند، آیروننساید صریحاً از قول نورمن نوشت که کرزون «از اقدامات خودسرانه آنها خوشنود نیست.»<sup>۳</sup>

کرزون و لرد هاردینگ معاون او در وزارتخارجه، با نقشه سر وینستون چرچیل وزیر جنگ برای خروج نیروهایشان از شمال ایران، به شدت مخالف بودند. آنان می‌گفتند ایران باید با قدرت نظامی انگلستان حفظ شود و به طور درست در اختیار این کشور قرار گیرد. استدلال می‌شد اگر از ایران عقب نشینی شود، بشویک‌ها بر قفقاز تسلط می‌یابند، ایران سقوط می‌کند، افغانستان از دست می‌رود و در نهایت هندوستان به خطر می‌افتد.<sup>۴</sup> پیش از این و درست در

1. Sir Edmond Ironside.

۲. خاطرات سری آیروننساید، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۲۵۰.

۳. همان، ص ۲۵۱.

۴. همان، ص ۲۲۷.

5. Harding to Curzon, London, 20 May 1920, FO. 800/156.

بحبوحة بحران‌های داخلی ایران بود که در کلکته مجلسی تشکیل شد، در مجلس کلکته عموم نمایندگان ایالات و ولایات هند جمع آمده بودند تا آخرین تصمیم دولت انگلستان را درباره کشورشان استماع نمایند. به توصیه دولت انگلیس اجازه داده شد به مردم هندوستان خودمختاری داده شود. دربار لندن با اعلام استقلال داخلی هندوستان و سپردن امور داخلی کشور به دست اتباع این کشور موافقت نمود، اما اختیارات و امتیازات این دولت خودمختار محدود بود. از این به بعد هندی‌ها می‌توانستند انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشکیل دهند، برای خود نوعی مجلس قانونگذاری تأسیس نمایند تا بتوانند قوانین داخلی را تدوین کنند، این مجلس می‌توانست نمایندگان مخصوص خود را به مجلس نمایندگان لندن اعزام کند، اما سیاست خارجی و امور دفاعی کشور همچنان در اختیار دولت‌های بریتانیا قرار می‌گرفت.<sup>۱</sup>

اما در مورد ایران هم باید سناریویی مشابه انجام می‌شد. ویلسون رئیس ستاد ارتش بریتانیا می‌گفت برای حفظ فقفاز و شمال ایران حداقل سه لشکر لازم است و بریتانیا این تعداد سرباز در اختیار ندارد. آیرونسايد مدافع نظر وزارت جنگ بود. او می‌گفت البته باید از هند دفاع شود، اما در پشت مرزهای خود هند و نه در جایی به مراتب دورتر. به عبارتی او گرچه امکان رخته تدریجی شوروی به افغانستان و ایران را محتمل می‌دید، اما به طور کلی با نظریه امکان حمله شوروی به هندوستان موافقت نداشت.<sup>۲</sup>

آیرونسايد بر این باور بود که تا بهار سال ۱۳۰۰ باید نیروهای انگلستان از شمال ایران بیرون روند. او می‌گفت با این کار خطر شوروی برای منافع انگلستان افزایش خواهد یافت اما این خطر به طور قطع نظامی نخواهد بود، به عبارتی خطر شوروی بیشتر سیاسی است تا نظامی. به دید این ژنرال، بریتانیا نباید در ایران برای خود تعهد نظامی ایجاد کند، بر عکس باید از این تعهدات بکاهد. او می‌گفت دلیلی ندارد انگلستان، دانسته خود را هم مرز شوروی کند. نیز استدلال می‌کرد وظیفه انگلیسی‌ها دفاع از ایران نیست؛ آنان باید فقط از دشت کارون و شرک نفت انگلیس و ایران مراقبت نمایند.<sup>۳</sup>

در دی ۱۲۹۹ کاینه بریتانیا به یأس کامل رسیده بود. وضعیت روز به روز وخیم‌تر می‌شد. درست در چنین لحظاتی بود که بار دیگر امکان پیشروی نیروی جنگلی‌ها برای تولید وحشت در تهران به شدت مطرح شد؛ حال آنکه با فتنه انگیزی انگلیسی‌ها دیگر از جنبش جنگل چیزی باقی نمانده بود. جرج. پی. چرچیل، مورد مشورت کاینه قرار گرفت تا نظرات خود را در اختیار دولت قرار دهد. چرچیل بر این باور بود که به محض اینکه نیروهای انگلیس از کشور خارج شوند، بلشویک‌ها به قزوین و تهران سرازیر خواهند شد. به گمان او در آن صورت حکومت ایران فرو می‌پاشید و دولتی مدافع بلشویک‌ها روی کار می‌آمد. او بر این باور بود که در چنین صورتی منافع بریتانیا در بین التهرين و افغانستان هم به خطر خواهد افتاد.

۱. زبان آزاد، ش. ۳۲، ۵ شبکه سلطنتی حجه ذی الحجه ۱۳۲۵، ۱۸ اکتبر ۱۹۱۷، وراجع به هندوستان.

2. Elizabeth Monroe: *Britain's Moment in the Middle East 1914-1918*, (London, 1963), p.11.

3. Ulman, p.328.

چرچیل که پیشتر دبیر امور شرقی سفارت کشورش در تهران بود و با مسائل ایران پیش از یک ربع قرن سر و کار داشت، بر این باور بود که سیاست رها ساختن ایران به حال خود و دفاع از هندوستان در مراتع این کشور؛ سیاستی است نادرست. چرچیل می‌گفت اگر این سیاست اجرا شود، شرکت نفت انگلیس و ایران و بانک شاهنشاهی در کنار سایر منافع بازارگانی بریتانیا آماج خطر واقع خواهند شد. عمدۀ کسانی که در بانک شاهنشاهی حساب داشتند، اول شخص شاه، دوم رجال دولتی و حتی برخی «روحانی نمایان متمول» را در بر می‌گرفت، بانک درست در آستانه کودتای رضا خان به اقتضای سیاست استعماری بریتانیا داد و ستد با مردم ایران را به حالت تعليق درآورد.<sup>۱</sup> از سویی مقامات بریتانیا استدلال می‌کردند بدھی ایران به بریتانیا سر به چندین میلیون لیره می‌زنند و اگر انگلیس از ایران عقب نشینی کند؛ این بدھی هم غیر قابل دریافت خواهد بود.

جرج چرچیل می‌گفت پنج سال است بریتانیا در ایران پول خرج می‌کند، اگر ارتش این کشور از ایران خارج شود این پول‌ها هم بر باد می‌رود. او می‌گفت تصویب قرارداد ۱۹۱۹ دیگر خواب و خیالی پیش نیست، اینک دیگر باید اندیشید چگونه می‌توان بدون این قرارداد منافع امپراتوری را حفظ کرد. پیشنهاد او این بود که انگلستان از به دست گرفتن قدرت در نواحی مرکزی و جنوبی ایران توسط بختیاری‌ها حمایت کند و افسران و تفنگداران جنوب را برای کمک به این حکومت اعزام دارد. به دید او این حکومت باید در اصفهان تشکیل می‌شد، سفارت بریتانیا به آنجا منتقل می‌گردید و از منابع نفتی جنوب کشور حراست به عمل می‌آمد. نظر چرچیل در تحلیل نهایی این بود که دولتی قدرتمند و سرکوبگر که ترس ایلات را برانگیزد تشکیل شود. از نظر او بسیاری از رجال ایرانی فاسدند، اما باید پذیرفت که اینان تنها کسانی‌اند که می‌توانند در دل ایلات رعب بر انگیزند؛ این در حالی است که سران ایلات از کسانی که مدعی دمکرات بودن هستند، خوششان نمی‌آید و به آنان اعتنایی نمی‌کنند. او برای تصدی منصب ریاست وزرایی عین الدوله را بهترین فرد از این دسته افراد می‌دانست.<sup>۲</sup>

## ۷. احضار شبع سرخ

در اواخر سال ۱۹۹۱ شمسی، احمد شاه هراسناک از حواله‌ی که در شرف وقوع بود و اندیشناک از ترس بلشویسم، عاجزانه از وزیر مختار انگلیس خواست اجازه دهنده به اروپا رود. این بار نورمن به او گستاخی کرد که در تاریخ پادشاهی ایران شاید بی نظیر باشد. او شاه را مورد عتاب قرار داد و با پرروی وی را متهم ساخت که با پولی که به خارج فرستاده می‌خواهد عیش و نوش کند. شاه ملتمنه خواست فقط دو ماه به او اجازه مسافرت دهنده تا به متخصص اعصاب مراجعه کند. نورمن گفت پیش از اینکه به وی «اجازه مسافرت» دهد، باید نظر کرزن را جویا شود. او در نامه‌ای خطاب به کرزن نوشت شاه فقط به فکر ثروت و

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۰۰.

2. Ghani, op. cit, p.128.

مکنت خویش است. شاه متهم شد که به تحولات کشورش بی‌اعتناست و پیش بینی کرد اگر به اروپا رود، بعید است بتواند به کشور بازگردد. او تغییر شاه را به خودی خود بسی اهمیت دانست، زیرا به هر حال جانشین مناسبی برای وی یافته می‌شد؛ اما مسئله این بود که رفتن شاه در وضعیت بی‌ثبات آن زمان، باعث تزلزل بیشتر کشور می‌گردید. نورمن پیش بینی کرد این بی‌ثباتی می‌تواند به انقلاب متنه شود. از دید وزیر مختار اگر انگلستان از ایران حمایت نمی‌کرد، این انقلاب اجتناب ناپذیر بود.<sup>1</sup> این گزارش هم واقعیتی را نشان می‌داد و هم از آن بُوی نوعی دسیسه به مشام می‌رسید: واقعیت امر این است که احمد شاه کفایت لازم را برای ادامه سلطنت نداشت، اما به طور قطع گزارش نورمن فقط برای ارانه این دیدگاه نبود، زیرا احمد شاه عملأً قادری نداشت تا بتواند آن را اعمال کند. نورمن می‌خواست به این شکل اندک اندک کرزن را با نقشه‌ای که در سر می‌پروراند و روز به روز آن را پخته‌تر می‌کرد، هماهنگ سازد. او با این گزارش‌ها می‌خواست نشان دهد دیگر با وجود احمد شاه امیدی به بقای ایران نیست، منافع بریتانیا همه از دست خواهد رفت و بلشویسم ایران را تهدید می‌کند. اما کرزن سیاستمدارتر از آن بود که به این گزارش‌های دروغ نورمن اعتنایی کند، او می‌دانست وزیر مختارش در تهران در صدد اجرای نقشه‌ای است که آن را از او پنهان می‌دارد، به واقع نورمن برای توجیه طرح خود بود که به این صفر و کبراها دست می‌زد، هدف او این بود تا موافقت رسمی کرزن را هم با عملیات خود به دست آورد. کرزن با علم و اطلاعی که به منیات نورمن داشت؛ هرگز به او اعتماد نکرد.

در اینجا بود که سناریویی پیچیده و در عین حال مؤثر توسط برخی مقامات بریتانیا با همکاری مأمورین بومی آنان اجرا شد تا دیپلماسی رسمی بریتانیا را قانع نمایند که ایران از دست رفتنی است؛ اگر دیر به خود آیند. در این زمان انگلیسی‌های مقیم ایران بذر وحشت در قلوب می‌پراکندند، در زمستان ۱۲۹۹ آنان به شدت تبلیغ می‌کردند که گویا ایران عنقریب به دست بلشویک‌ها خواهد افتاد. برای اینکه سناریوی خود را تکمیل نمایند، از کارکنان سفارت خواستند زن و فرزندان خود را هر چه زودتر از کشور خارج سازند. این دستورالعمل کرزن به دلیل گزارش‌های وحشتناکی بود که نورمن از ایران برایش ارسال می‌کرد. او در همین نامه بادآوری کرده بود که مذاکرات ایران و شوروی که در حال انجام بود، اهمیت دارد و به نظر او اگر این مذاکرات منجر به عقد یک عهدنامه بین دو کشور شود، چه با دیگر لزومی به عقب نشینی نیروهای بریتانیایی موجود نباشد.<sup>2</sup> روز ۲۹ دی ۱۲۹۹ ژنرال آیرون‌سايد و نورمن با نمایندگان سیاسی امریکا، بلژیک، فرانسه و حتی مقامات سابق روسیه تزاری ملاقات کردند. آنها نقشه خود را برای تخلیه خارجیان برای این مقامات توضیح دادند. نورمن از قول «منابع اطلاعاتی» خود گفت کسانی که در گیلان مستقرند، توسط چهار صد بلشویک همراهی می‌شوند و بلافاصله بعد از عقب نشینی نیروهای انگلیسی به سوی قزوین و تهران حمله

1. Ghani, op. cit, p.129.

2. Ibid.

خواهند برد و پایتخت را تصرف می‌نمایند. اینان یک پیش‌گویی هم کردند و آن اینکه «قبل با بعد»! از ورود این سپاهیان، انقلابی در تهران روی خواهد داد.<sup>۱</sup> چگونه می‌شد با چهارصد بلشویک پایتخت را تصرف کرد و انقلاب به راه آنداخت؟ این معما بود که مقامات بریتانیا در ایران باید توضیح می‌دادند، تازه اگر وجود چهارصد بلشویک را در صفوف جنبش جنگل پذیریم، مسئله‌ای که از اساس واقعیت نداشت. به واقع اجرای این سناریوی ویرانگر از شهریور ماه آن سال شروع شده بود.

از نیمه های سال ۱۲۹۹ به بعد، کلیه معابر و خیابان اصلی رشت به قزوین مملو از جمعیت شد، مهاجرین رشتی گروه گروه وارد قزوین می‌گردیدند. در واقع چهار ساعت از شب پنجشنبه یازدهم ذی‌حجه سال ۱۳۳۸ مطابق با مهر ۱۲۹۹ گذشته بود که مردم رشت آماج حمله گروه احسان‌الله خان واقع شدند. در آن ساعت اغلب مردم زحمتکش گیلانی یا در خواب بودند یا تازه در سر سفره شام غذا می‌خوردند. مردم وقتی مورد حمله واقع شدند، تلاش کردند جان خود را نجات دهند. اینان با حالتی مشوش و مضطرب و در وضعیتی بسیار رقت آور، خانه و کاشانه را ترک کردند و رو به سوی شهر قزوین آوردند. خلاصه «هنگامه بود. هر کس به یک حالی وارد می‌شد. یکی پای بر هنر، یکی لباس، بی لباس، زن‌ها با چادر، بدون چادر، یکی بچه گم کرده ناله می‌کند، یکی شوهر مفقود نموده گریه می‌کند. همین قسم مردها عکس آن»<sup>۲</sup> می‌گفتند بیست و پنج هزار تن از مردم رشت خانه و کاشانه را ترک کرده و آواره شده‌اند. در قزوین «مردمان محترم و کسبه و تجار را در خانه‌های مردم مسکن دادند، تتمه را در کاروانسرا و مدارس، هیجان و ترس غریبی مردم را گرفته و بیشتر از این [از] اسراء واهمه دارند مبادا بی احتیاطی شود و بربزند شهر را مغشوش کنند. فعلًا هزار اسیر اینجا دارند».<sup>۳</sup>

به واقع تشدید پدیده هراس از بلشویسم درست مقارن بود با دوره دوم ریاست وزرایی وثوق. به عبارت دقیق تر در نیمه دوم سال ۱۲۹۷ بود که تیمی مشکل از کمره‌ای و مورخ‌الدوله و دوستان آنان که وابسته به کمیته مجازات بودند، می‌گفتند «بلشویکیت دارد روى کره را می‌گیرد و اسباب و حشت فرانسه و انگلیس هم شده و به طهران هم آمده‌اند».<sup>۴</sup> در مسئله هراس از بلشویسم روزنامه رعد بیش از همه فعال بود. رعد هر روز گزارش می‌داد که بلشویسم کدام نقطه اروپا را فتح کرده و چه تحولاتی در آرایش نیروهای این زمان از نظر بین‌المللی به وقوع پیوسته است. این تبلیغات اکثرأ به منظور ایجاد وحشت بین مردم صورت می‌گرفت. بعدها کار به جایی رسید که درست مصادف با عملیات مرموز احسان‌الله خان در گیلان، مورخ‌الدوله هم مدعی بود مسلک بلشویسم را پذیرفته است. در زمان وثوق‌الدوله دو

۱. Ibid. p.131.

۲. یعنی زندانیان که عمدتاً جانیان و نبهکاران بودند.

۳. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۷۰.

۴. کمره‌ای، ج ۱، ص ۷۰۶.

تن را به اتهام فعالیت بلشویکی دستگیر کرده بودند. وقتی مشیرالدوله به قدرت رسید، این دو را مخصوص کرد، اما مورخ‌الدوله وزیر مالیه مشیرالدوله یعنی مخبرالسلطنه را تشویق به ملاقات با آنان نمود. مورخ‌الدوله بعد از این ملاقات در وزارت مالیه استخدام شد تا به فعالیت‌های مشکوک به نام بلشویسم ادامه دهد.<sup>۱</sup> مخبرالسلطنه، مورخ‌الدوله، کمره‌ای، بینش و کیری دیگر و حتی اردشیر رپورتر اعلام می‌کردند مسلک بلشویسم را پذیرفته‌اند. چه نقشه‌ای در سر اینها پرورانده می‌شد؟ چه انگیزه‌ای مخبرالسلطنه را به این وادی کشانید؟ این جزیی بود از طرحی عظیم که یک سر آن فروپاشی جنبش خیابانی و جنگل بود و ضلع دیگر آن تمهید مقدمات کودتای سوم اسفند.

در آن ایام صحبت از این بود که باید «انقلابی تهیه نمود». به طور مثال می‌گفتند باید بر فراز منبر سخنان آتشین گفت تا نظمیه سخنران را دستگیر کند و این امر مقدمه‌ای بر شروع اغتشاش گردد. دیگر اینکه باید «یک سوسیتی و جمعیتی» تشکیل داد؛ به قول نظام‌السلطان بهتر این است که همه به جمعیت سوسیالیست ملحق شوند.<sup>۲</sup> تشکیل جمعیت‌های مشکوک با نام سوسیالیست البته مسبوق به سابقه بود و طرفه اینکه تاسیس هم در گیلان انجام می‌گرفت. به طور مثال در دوره مشروطه گیلان و در ایام هنگامه رشت؛ گریگور یقیکیان به کمک میرزا کریم خان رشتی مقاله‌ای در روزنامه گیلان ارگان مشروطه خواهان آن خطه منتشر کرد. این اولین مقاله یقیکیان بود که «چه می‌گویند سوسیالیست‌ها» نام داشت. نیز او وقتی به تهران آمد با روزنامه افراطی ستاره ایران همکاری کرد. یقیکیان بعد به تهران آمد و روزنامه ایران کتونسی را راه‌اندازی کرد. یقیکیان از جمله شرکت‌کنندگان جنبش جنگل بود، او همراه با احسان‌الله خان دوستدار، نقشی مخرب در تحولات این خطه بازی کرد. به ادعای خودش بلشویک‌ها سه بار قصد اعدام او را کردند، اما این نقشه با مساعی میرزا کوچک خان جنگلی اجرا نشد. یقیکیان پس از شکست جنبش جنگل به تهران آمد و در باب جنبش جنگل مطالبی در روزنامه تندر و ستاره ایران منتشر کرد.<sup>۳</sup>

تشکیل گروه سوسیالیست تقلیبی توسط مورخ‌الدوله سپهر هم پی‌گیری شد. مورخ‌الدوله بعد از اینکه از همکاری با سفارت آلمان کناره گرفت، به وزارت معارف رفت و مفترش معارف شد؛ اندکی بعد ایپیکیان جای او را گرفت و به عبارتی مورخ‌الدوله هیچ کاری برای معارف انجام نداد. به قول دولت آبادی با این وجود او ماهی یک‌قصد و پنجاه تومان از دولت حقوق دریافت می‌کرد.<sup>۴</sup>

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۵۳۹.

۲. همان، ج ۱، صص ۷۰۵-۷۰۶.

۳. تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱ و ۲، صص ۳۴۱-۳۴۵.

۴. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۴۶۴.

## ۸ سپهبدار اکبر و بستر سازی کودتا

روز سوم آبان ۱۲۹۹ نورمن به دیدار پیرنیا رفت. او پیشتر خواسته بود شاه سرهنگ استاروسلسکی را اخراج کند. پیرنیا توضیح داد شاه به این کار رضایت نداده است، اما خود استاروسلسکی بی میل نیست برود. پیرنیا پرسید آیا نورمن حاضر است پذیرد افسر روسی دیگری را که در دیویزیون قزاق خدمت می‌کند به فرماندهی بگمارند و یا اینکه افسری از یک کشور بی طرف استخدام کنند؟ نورمن با هر دو مورد مخالفت کرد و پیرنیا هم تهدید نمود اگر وزیر مختار در تحمیل نظرات خود سماحت ورزد استعفا خواهد داد.<sup>۱</sup> به دنبال نورمن، آیرونسايد هم به پیرنیا هشدار داد استاروسلسکی را احضار و اخراج کند. نیز به رئیس‌الوزرا گفتند باید از استاروسلسکی حساب پول‌هایی را که خرج کرده است بخواهد، آیرونسايد گفت قزاقان ایرانی در واقع از پای در آمده‌اند و او دیگر حاضر نیست پولی خرج آنها کند. پیرنیا گفت جرأت ندارد به شاه بگوید او را از کار برکنار سازد، در ضمن اگر انگلیسی‌ها اختیار قزاقخانه را به دست گیرند تصویب قرارداد در مجلس غیر ممکن خواهد بود. آیرونسايد گفت او میل ندارد اختیار قزاق‌ها را به دست انگلیسی‌ها دهد، اما حاضر نیست اجازه دهد روس‌ها «پول بریتانیا» را حیف و میل کنند. پیرنیا در میان چکش و سندان گیر کرده بود و دو روز بعد از این گفتگوها از ریاست وزرایی کناره‌گیری کرد.

علل استعفای مشیرالدوله چند موضوع مهم بود: نخست اینکه خزانه‌داری بریتانیا از دادن سیصد و پنجاه هزار تومان پول ماهانه‌ای که پیش‌تر به کابینه وثوق می‌داد امتناع ورزید. انگلیسی‌ها از رئیس‌الوزرا خواسته بودند پول مورد نیاز خود را از دو میلیون پوند مبلغ قرارداد بگیرد، مشیرالدوله از این امر خودداری کرد زیرا این موضوع را به منزله تأیید قرارداد ارزیابی می‌کرد. دوم این‌که انگلیسی‌ها از مشیرالدوله خواسته بودند استاروسلسکی را معزول کند و ریاست قزاقخانه به دست صاحب‌منصبان انگلیسی سپرده شود. مشیرالدوله به این امر هم رضایت نداد. تنها راهی که مقابل مشیرالدوله وجود داشت این بود که هزینه‌های جاری دولت خود را از پول نفت تهیه کند، اما موضوع این بود که انگلیسی‌ها نفت ایران را ملک طلق خود می‌دانستند و هرگز حاضر نبودند در این باب حتی سخنی بگویند. دیگر اینکه بهترین راه حل این بود که صاحب‌منصبان قزاقخانه بعد از عزل استاروسلسکی ایرانی باشند، اما باز هم مسئله این بود که کدام ایرانی مطمئن را باید به این سمت می‌گمارند.

روز بعد از ملاقات آیرونسايد با پیرنیا، نورمن به ملاقات شاه رفت. او گفت اگر شاه استاروسلسکی را بکنار نکند، کلیه وجوهی را که بریتانیا پرداخت می‌کند قطع خواهد شد و تهدید کرد نیروهای انگلیسی از ایران بیرون خواهند رفت و او را با قوای مهاجم شوروی تنها می‌گذارند. شاه ترسید. او پرسید اگر پیرنیا استعفا دهد چه کسی جانشینش خواهد شد؟ نورمن سپهبدار رشتی را نام برد. شاه این پیشنهاد را پذیرفت، سپس در مورد ترکیب کابینه صحبت

شد. نورمن به کرزن توضیح داد که پیشتر با سپهبدار سخن گفته است و می‌داند او حاضر است سیاستی را که وزیر مختار دیکته می‌کند، اجرا نماید.<sup>۱</sup> این سخن نورمن خلاف داوری دولت‌آبادی در مورد سپهبدار رشتی است. دولت‌آبادی می‌نویسد: «سپهبدار اعظم فتح الله خان گیلانی شخص وطن دوست و نیکو فطرت است، اما اطلاعاتی را که لازمه زمامداری امروز یک مملکت می‌باشد، با این همه محدودرات داخلی و خارجی که موجود است؛ ندارد، به علاوه از خارجه‌ها ملاحظه بسیار دارد.»<sup>۲</sup> این داوری از سوی دولت‌آبادی در مورد شخصی که خود از دیسیه‌هایش در ماجراهی کمیته آهن و نقش خاندانش در تحولات خطه گیلان که منجر به سقوط جنبش کوچک خان شد پرده بر می‌دارد عجیب است. مضافاً اینکه این تحلیل اگر در پرتو گزارش نورمن سنجیده شود به شدت رنگ می‌باشد. می‌گفتند غیر از سپهبدار، شاه فرمانفرما، قوام‌السلطنه را هم برای نخست‌وزیری پیشنهاد کرده بود، اما مستوفی به سپهبدار گفته بود او این پیشنهاد را پذیرید تا دیگران نتوانند به ریاست وزرایی دست یابند.<sup>۳</sup>

از آن سوی، نورمن به شاه اخطار کرد که باید استاروسلسکی مجبور شود پول‌هایی را که گرفته است مسترد دارد و آنگاه از ایران خارج شود. شاه گفت این فرد به او خدمت کرده است و این‌گونه درخواست‌ها از چنین فردی زیبنده نیست. نورمن بر این باور بود که شاه در اختلاس‌های استاروسلسکی شریک است. نورمن گزارش داد استاروسلسکی آخرین وجهی را که از بانک شاهنشاهی دریافت کرده تا برای تجدید ساز و برگ قزاق‌ها برای لشکرکشی به شمال خرج کند؛ صرف این کار نکرده، مضافاً اینکه کلیه وجه را که پنجاه هزار تومان بوده، به شکل اسکناس دریافت نموده است. این کار از نظر کارمندان بانک تعجب آور بوده، زیرا خرد کردن اسکناس درشت در شهرستان‌ها کار آسانی نیست. چند روز بعد درست از همان اسکناس‌هایی که به سرهنگ داده شده بود، چهل هزار تومان به حساب شاه واریز شد. او از یک «منبع» خبری نام می‌برد که این اطلاعات را به او داده است. نورمن از قول همان منبع ذکر می‌کند که سرهنگ اخیراً یک گردن بند به ارزش سی و پنج هزار تومان به شاه هدیه داده است.<sup>۴</sup>

روایت دولت‌آبادی اندکی تفاوت دارد: سپهبدار رشتی بعد از اینکه قدرت را به دست گرفت، نامه‌ای به سید ضیا نوشت، «قریان او می‌رود و التماس می‌کند» که صبحگاه به سفارت انگلستان رود و از آنها بخواهد اجازه پرداخت مبلغی فوری در حد چند هزار تومان برای مصارف فوری دولت را بدھند. سفارت انگلستان به بانک شاهنشاهی اجازه داد «پول به قدر کافی» در اختیار قزاق‌خانه قرار دهنده، اما این پول باید زیر نظر صاحب‌منصبان انگلیسی خرج می‌شد. از سویی «به کابینه سپهبدار اعظم برای اینکه موقتاً صورت خود را نگاه دارد، قوت

1. Ghani, p. 113.

2. حیات یعنی، ج ۴، ص ۱۸۰.

3. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۶۳.

4. Norman to Curzon, Tehran, 27 October 1920, FO. 371/4914.

لایموتی می‌رساند آن هم با واسطه و درخواست.» به شاه جوان پول دوست بیش از اندازه ضرورت پول دادند تا او را با نقشه خود همراه سازند، «پولی که به دریار داده می‌شود قسمت عمدۀ آن در همان روز به بانک برگشته به روی حساب اعلیحضرت گذارده می‌شود.»<sup>۱</sup> بنابراین انگلیسی‌ها خود به شاه رشوه داده بودند تا او را با طرح خود موافق نمایند، طرحی که شاه پول دوست از عمق آن بی‌اطلاع بود و نمی‌دانست که به قیمت نابودی سلطنتش تمام خواهد شد. اما نورمن حیله گرانه پرداخت رشوه به شاه را مشارکت او در اخاذی‌های استاروسلسکی عنوان کرد، مطلبی که به کلی دروغ بود.

فتح الله اکبر سپهدار رشتی مردی بود که خود از متنفذین گیلان و ایران به شمار می‌رفت، از انگلیسی‌ها سالها قبل نشان دریافت کرده بود و به همین دلیل تحت حمایت سفارت بریتانیا قرار داشت. غیر از این موضوع، سپهدار با برخی دیگر از متنفذین گیلان مرتبط بود. برجسته‌ترین اینان میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملک بود، یکی از بهانیان مشهور ایران که به سال ۱۸۶۰ به دنیا آمد و پیش از مدیریت بلژیکی‌ها زیر نظر فتح الله اکبر سردار منصور مسئولیت اداره گمرک‌های انزلی را بر عهده داشت. او در عین حال در ایام مشروطه مباشر سردار منصور در تهران به شمار می‌رفت. به قول چرچیل کمی هم انگلیسی می‌دانست.<sup>۲</sup> از سویی سپهدار رشتی با احسان‌الله خان هم ارتباطی عمیق داشت. به عبارت بهتر احسان‌الله خان که او هم از قضا بهانی بود، جزو گروهی بود که همراه با میرزا کریم خان رشتی و برادران، پسر عمومه‌ای سپهدار؛ نقش اساسی در فروپاشی جنبش جنگل ایفا نموده بود. آیرون‌ساید نوشت، رئیس‌الوزرای جدید فردی است که هر چه به او بگویند انجام خواهد داد. مهم‌تر اینکه شاه هم اینک تابع میل آنان است. آیرون‌ساید گفت اینک تنها انگلیسی‌ها حامی شاه هستند و شاه هم از آنان خواهش کرده است تنهایش نگذارند.<sup>۳</sup>

سپهدار قبل از تصدی منصب ریاست وزرایی، مردی بود که اهل بذل و بخشش شناخته می‌شد، به همین دلیل نام او در کنار رجال درجه یک کشور بر زبان آورده می‌شد. لیکن از وقتی املاک و اموال او در گیلان به یغما رفت، این خصیصه هم در او ضعیف شد. «شاید همان نقصان دارایی به او جرأت داده است که در این وقت، بار چنین مسئولیت بزرگ را به دوش خود بگیرد.»<sup>۴</sup>

وقتی سپهدار اکبر به ریاست وزرایی رسید، فشار بر مردم از حد گذشت، اما نکته این است که باز هم کمرهای و امثال او از «مشیر‌الدوله علیه الهاویه»<sup>۵</sup> به بدی یاد می‌کردند که باعث تحریک ملت علیه بلشویک‌ها در تهران شد و باعث گردید آنان به رشت حمله برنند؛ و نیز این

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۱.

۲. رجال چرچیل، ص ۱۳.

3. Ulman, vol.3, pp.381-382.

۴. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۸۰.

۵. یعنی که جهنم جایگاه او باد.

مشیرالدوله بود که باعث عقب‌نشینی قزاق‌ها به سوی منجیل شد. درست در چنین شرایطی بود که دوائر دولتی حتی قادر نبودند مشکلات روزمره مردم را بر طرف سازند، ولایات به شدت به پول محتاج بودند، خزانه کشور تهی بود و انگلیسی‌ها هم پولی نمی‌دادند. از آن سوی اشرار و اراذل و اویاش شروع به نامن ساختن راه‌ها کردند، فشار شگفت‌انگیزی بر مردم وارد می‌شد، ساده‌اندیشان می‌گفتند اینها همه برای این است تا ملت خودش به تنگ آید و تقاضای امضای معاهده ۱۹۱۹ را بنماید. می‌گفتند در راستای این سیاست است که استاروسلسکی مستعفی شده و ریاست دیویزیون قزاق با دیکسون خواهد بود، سپهبدار هم که به ریاست وزرایی نائل آمده بود.<sup>۱</sup>

این تحلیل از بنیاد غلط بود؛ مشیرالدوله داشت بحران‌ها را با دولت بشویکی حل و فصل می‌کرد و امکان نوعی مصالحه با خیابانی و کوچک خان فراهم آمده بود، اما کسانی که از همان دوره مشروطه بحران‌سازی را سرلوحه کار خود قرار داده بودند، باعث شدند خیابانی به قتل برسد و با عملیات وحشت‌انگیز احسان‌الله خان و قوایش، مردم گیلان تا تهران هم از آینده بیمناک شوند. بحران‌سازان تلاش کردند مانع از دست‌یابی مشیرالدوله به راه حلی واقع‌ینانه در چارچوب اصول مشروطه شوند، اینان تا توانستند بحران سازی کردند تا دولت سپهبدار رشتی، پسر عمومی میرزا کریم خان و برادران؛ قدرت را به دست گیرد تا تحولات در بستری که آنان می‌پسندیدند هدایت گردد. حوادث به خوبی معلوم بودند و امثال گروه ضدتشکیلی بیهوده با تحلیل‌های گمراه‌کننده می‌خواستند کاسه و کوزه را به سر مشیرالدوله بشکنند. جالب اینکه بین گروه ضدتشکیلی نوعی اختلاف‌نظر بروز گرد؛ در یک سو بیش و مورخ‌الدوله قرار داشتند و در سوی دیگر گمراه‌ای. بینش بر این باور بود که کایانه مشیرالدوله بر سپهبدار ترجیح داشت و مورخ‌الدوله از این موضع حمایت می‌کرد، اما گمراه‌ای خلاف این نظر را داشت. گمراه‌ای هم در خانه سردار مقندر سنجابی وقتی مطابق معمول «ناهار مفصلی» خورد، رو به او و مرأت‌السلطان و سالار ظفر بختیاری کرد و گفت کایانه سپهبدار بهتر از مشیرالدوله است و سروصدایهایی که وجود دارد برای این است که مشیرالدوله بازگردد. او می‌گفت مشیرالدوله می‌خواهد ملیون به او التماس کنند تا بار دیگر از موضع قدرت، ریاست وزرایی را بر عهده گیرد و با نقشه کشی‌های قبلی از موضع بالا معاهده ۱۹۱۹ را امضا کند.<sup>۲</sup> پیش از این در محرم ۱۳۳۹ مطابق با مهر ۱۲۹۹؛ گروه گمراه‌ای متشکل از میرزا سلیمان خان، وحید‌الملک شیبانی، میرزا عبدالحسین ساعتساز و سید عبدالرحیم کاشانی دو سیاست را به موازات هم ادامه دادند؛ نخست تلاش برای اینکه انتخابات مجلس در حوزه‌هایی که انجام نشده بود، به هر نحو ممکن برگزار نشود و دوم اینکه اعضای کمیته مجازات از زندان آزاد شوند. گمراه‌ای عریضه‌ای خطاب به شاه تهیه کرد و در آن آزادی محبوسین را تقاضا نمود. این عریضه به مهر چند تن از

۱. گمراه‌ای، ج ۲، صص ۱۶۲۴-۱۶۲۳.

۲. همان، صص ۱۶۲۵-۱۶۲۴.

همفکران وی رسید.

همین کمراهی که این‌همه با مشیرالدوله خصوصت می‌ورزید، به سپهبدار پیغام داد که تا وقتی کارهای او را در مورد صلاح ملت و مملکت نیست، ضدیتی نمی‌کند. او در این پیغام مدعی شد او را برای ریاست وزرایی نیاورده‌اند، بلکه عده‌ای اسباب چینی کرده‌اند تا مردم را باز به سوی مشیرالدوله سوق دهند تا او با تحکیم موقعیت و محبویت باز روی کار آمده و معاهده را امضا کند، پس کمراهی به سپهبدار پیام داد ملتفت این نکته باشد. سپهبدار بعد از دریافت این پیغام ابراز تمایل کرد با کمراهی ملاقات کند، اما او ملاقات را به مصلحت ندانست.<sup>۱</sup>

سپهبدار به محض اینکه ریاست وزرایی را به دست گرفت، کاری که پیرنیا نتوانسته یا قلبآ نخواسته بود انجام دهد، پی گرفت: او از شاه خواست کسانی را که به عنوان تبعید و در اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ به کاشان و قزوین فرستاده شده‌اند به تهران بازگرداند تا او بتواند آنها را در کابینه مشارکت دهد. شاه که می‌دانست شماره روزهای عمر این کابینه از عدد اعضای آن بیشتر نیست، با تقاضای سپهبدار موافقت کرد. به واقع احمد شاه با این موافقت خود، گامی دیگر به سقوط محظوظ نزدیکتر شد، او اجازه داد دسیسه‌گرانی حرفه‌ای به عضویت کابینه درآیند. بیهوده نیست که کابینه سپهبدار این‌همه مورد استقبال بحران‌سازان واقع شد، آنان می‌دیدند با استقرار این کابینه بر اریکه قدرت گامی بیشتر به سوی مقصود نزدیک می‌شوند. کابینه سپهبدار متشکل از هیئت دولتی بود که چهار تن از تبعیدیان به کاشان هم جزو آن بودند. این چهار تن با هم عهد و پیمان بسته بودند که هیچ گاه از هم جدا نشوند. یکی از این چهار تن «اسباب برای به دست آوردن خبرهای مخفی از منابع خارجی بیش از رفقایش در دست دارد و می‌شود که خبردار شده باشد از آنچه در پس پرده سیاست‌بازی‌ها مشغول خودآرایی است».<sup>۲</sup> این فرد میرزا اسماعیل خان ممتاز‌الملک وزیر مختار سابق ایران در لندن و برادر صمدخان ممتاز‌السلطنه وزیر مختار ایران در پاریس بود، اینان همان‌طور که بارها گفته‌ایم اعضای استوار حلقه‌ای دسیسه‌گر بودند که از دوره مشروطه به این سوی، در بحران‌های فراوان دست داشتند.

از آن طرف بین سپهبدار رشتی و بانک شاهنشاهی ارتباط منسجم و دقیقی وجود داشت. علل امر فراوان بود اما بدیهی ترین نکته این موضوع بود که سپهبدار برای اجرای برنامه‌های خود ناچار بود به فرامین انگلیسی‌ها گوش کند. هر کاری به پول نیاز داشت و پول انگلیسی‌ها را هم بانک شاهنشاهی باید می‌پرداخت. برای پرداخت این وجهه هم اجازه سفارت بریتانیا ضرورت تام داشت. در زمینه پرداخت پول به دولت سپهبدار، چند فرض وجود داشت: نخست این که بخشی از وام مندرج در قرارداد ۱۹۱۹ را به او پرداخت می‌کردند، این امر با یک مشکل

۱. همان، ص ۱۶۲۷.

۲. حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۱۵.

مهم مواجه بود؛ دولت ایران هنوز به صورت رسمی قرارداد را امضا ننموده و این قرارداد از نظر اجرایی هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار داشت؛ پس وام مورد نظر نمی‌توانست از این طریق تأمین شود. اما شق دومی هم وجود داشت؛ ایران خود سپرده‌ای در بانک شاهنشاهی داشت. بانک بدون اجازه سفارت بریتانیا حاضر نبود پول دولت ایران را بپردازد. این امر بدان مفهوم بود که «سفارت انگلیس خرج و دخل دولت را به گفته دیگران کترل نموده باشد، هزار افسوس و باز هم هزار افسوس».۱ این موضوع تازگی نداشت. به واقع از زمانی که امتیاز بانک شاهنشاهی به تیمی داده شد که عمدتاً یهودیان بودند. زمام اختیار اقتصاد ایران به دست بریتانیا و به عبارت دقیق‌تر مافیای سیاسی و اقتصادی این کشور افتاد. اینک بریتانیا از بانک به نحو احسن در پیشبرد اهداف خود استفاده می‌برد، اهدافی که متضمن تعمیق نفوذ الیگارشی مالی بریتانیا در ایران بود.

کلیه این نقشه‌ها بر اساس طرحی کلی انجام می‌شد، آیرون‌سايد ناگزیر بود نیروهای بریتانیا را از ایران خارج سازد، از سویی نمی‌شد این کشور را به حال خود رها ساخت. به هر حال بریتانیا در این گوشه جهان منافعی داشت که با چنگ و دندان باید آن را حفاظت می‌کرد. اما این کار چگونه ممکن بود؟

آیرون‌سايد شخصاً به دنبال پنجه آهنینی می‌گشت تا کشور را بدون تحمل کوچکترین زحمتی از سوی بریتانیا - در مدار منافع این کشور - اداره نماید. او به این نتیجه رسید که قرارداد ۱۹۱۹ توازن قوا را به زیان انگلیس و به نفع ایران تغییر داده است، امید او این بود که بار دیگر وضع به حال سابق بازگردد. اولمان که به دفترچه خاطرات شخصی آیرون‌سايد دسترسی داشت و کتاب سه جلدی بسیار مهمی درباره روابط ایران و انگلیس به رشته تحریر در آورده است، در بخشی از کتاب خود از این خاطرات منتشر نشده استفاده نمود. در بخشی از کتاب، اولمان به نقل از آیرون‌سايد ذکر می‌کند که باید زودتر از ایران رفت. او از «ارتیش بسیار حیران بلشویک»<sup>۲</sup> نام می‌برد که قرار گرفتن در حالت مخاصمت با آن بی فایده است. نیز به دید او از طرفی بدون پایان یافتن این مخاصمت، رفتن ارتیش انگلیس از ایران نامطلوب است. از مطالب آیرون‌سايد این گونه برمی‌آید که او استدلال‌های طرف شوروی را برای بقا در ایران قابل توجیه می‌داند، به همین دلیل بر این باور بوده است که باید برای آن فکری کرد. او می‌نویسد بلشویک‌ها می‌گویند دارند به عناصر طرفدار خود در ایران کمک می‌رسانند. از کوچک خان حمایت می‌کنند و طرفدار انقلاب هستند. حال آنکه انگلیسی‌ها از «نظام فاسد سرمایه‌داری کهنه»<sup>۳</sup> دفاع می‌نمایند؛ از شاه طرفداری می‌کنند و خواهان بازگشت به اوضاع گذشته‌اند؛ با این وصف وقتی انگلیسی‌ها در مسائل داخلی ایران دخالت می‌کنند، چرا آنها باید به این امر مبادرت ورزند.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۱۸۱.

2. A great inferior Bolshevik army.

3. Old corrupt capitalist system.

4. Ullman, op. cit, p.384.

سپهبدار اکبر شابد ضعیف‌ترین و در عین حال مهم‌ترین رئیس‌الوزرا بود که تا آن زمان از بدرو مشروطیت و در راستای اجرای سناریوی مافیای سیاسی - اقتصادی بریتانیا روی کار آمده بود. سپهبدار به سال ۱۹۰۳ به دلیل خدمتش به منافع بریتانیا، از ادوارد هفتم پادشاه وقت نشان دریافت کرد. به هنگام مشروطیت، اگر وساطت سفارت انگلستان نبود، به احتمال زیاد جانش را از دست می‌داد. سپهبدار رشتی در آستانه اولتیماتوم روس‌ها و کشتار آنان در صفحات شمال شرق و شمال غرب کشور راهی اروپا گردید، لیکن اندکی بعد به ایران بازگشت.

وقتی وثوق الدوله در سال ۱۲۹۷ کابینه دوم خود را تشکیل داد، اکبر وزیر جنگ کابینه بود. یکی از مهمترین وقایع حیات سیاسی او در همین ایام روی داد. او با اینکه عضو کابینه بود، لیکن همسو با جریان الیگارشی مالی مستقر در بریتانیا و هندوستان، نیز همسو با افراطی‌ترین جناحهای سیاسی این دوره که بار دیگر در کسوت گروه افراطی حزب دمکرات جمع آمده بودند، به شدت علیه وثوق وارد فعالیت شد. او اعتراض‌هایی در بازار تهران به راه‌انداخت و به شدت تلاش داشت وثوق الدوله را علی‌رغم میل کرزن و کاکس براندازد.<sup>۱</sup> با این وصف سپهبدار به نحوی باورنکردنی مطیع فرامین دولتهای بریتانیا و مردی ثروتمند به شمار می‌آمد که از دوره ناصری برای صیانت از منافع انگلستان در شمال ایران تلاش فراوان کرد. او بر جسته‌ترین مدافع منافع بریتانیا علیه تزاریسم و بلشویسم شناخته می‌شد و همراه با پسرعموهایش در بحران‌سازی‌های فراوان خطه گیلان که منجر به شکست میرزا کوچک خان شد، نقش فعالی ایفا کرد. به هنگام شورش جنگلی‌ها؛ خانواده اکبر یا همان آل‌امشه، به شدت صدمه دید، میرزا و همراهانش به درستی به منافع اوی به مثابه ستون پنجم ارتش و سیاست بریتانیا در گیلان حمله برده و منافع او را آماج حملات خود قرار داده بودند.<sup>۲</sup>

سپهبدار تابع محض سیاست‌های نورمن بود، بهترین کاندیدایی که برای این لحظه تاریخی می‌توانست ایفای نقش کند؛ محافل بریتانیا و الیگارشی حاکم آن از مدت‌ها پیش با او کار کرده بودند و در وفاداری اش تردیدی به خود راه نمی‌دادند. اقوی دلیل بر اینکه سپهبدار رشتی در راستای سناریوی تدوین شده از سوی مخالفین کرزن، بهترین شخص به شمار می‌رفت این بود که وی هیچ شرطی برای ریاست وزرایی خود تعیین نکرد. به‌واقع او می‌دانست چه حادثه‌ای در شُرف تکوین است و خود یکی از مهره‌های شترنج این سیاست به شمار می‌آمد. او تنها چیزی که خواست، این بود که بریتانیا به قوای قزاق برای دفع حملات قوای کوچک خان و بلشویک‌ها کمک رساند. سپهبدار پذیرفت که انگلیسی‌ها فرماندهی این نیرو را بر عهده گیرند، او قول داد مجلسی را که انتخاباتش به شکل نیمه تمام از دوره وثوق الدوله برگزار شده بود، تشکیل دهد و قرارداد را به تصویب رساند. این هم یکی از فریبکاری‌های نورمن برای فریب دادن کرزن و همراه ساختن او با نقشه‌های خود بود. همه می‌دانستند که دیگر قرارداد انجام نشدنی است. تنها فردی که هنوز نیمه امیدی به اجرای آن داشت، شخص کرزن بود، نورمن از

1. Norman to Curzon, Tehran, 13 June 1920, FO. 371/3873.

2. رجال بامداد، ج ۳، صص ۵۱-۵۳.

این نقطه ضعف وزیر خارجه استفاده کرد و دائماً به او وعده تشکیل مجلس و تصویب و اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را می‌داد، حال آنکه در پرده و دور از چشم وزیر خارجه، کار خود را می‌کرد. اکبر وعده داد کلیه وزرای خود را از کسانی انتخاب نماید که وزارت خارجه انگلستان در وفاداریشان تردید به خود راه نمی‌دهد.<sup>۱</sup> این هم مطلبی بود فریبکارانه تا کرزن را ساكت کنند. وزارت خارجه در دیپلماسی خود در برابر ایران شکست خورده بود و اینک نوبت وزارت جنگ و وزارت هند بود تا بخت خود را بیازمایند.

پس واقع امر این است که وعده‌های نورمن به کرزن همه حرف و حدیث بود. نورمن و آبرونسايد دیگر به اجرای قرارداد ۱۹۱۹ حتی فکر هم نمی‌کردند؛ آنها مأموریت داشتند کار اصلی خود را به انجام رسانند، کاری که به طور قطع و یقین اجرای قرارداد وثوق نبود. آنها این سخنان را برای آن به کرزن گوشزد می‌کردند تا شاید دل او را به دست آورند و اعتمادش را جلب نمایند. نورمن به گونه‌ای با کرزن سخن می‌گفت که گویی می‌خواهد وی را فریب دهد. او به کرزن تلگراف کرد و گفت سپهدار در چنگ اوست، وی قول داده است قرارداد را به تصویب مجلسی که تشکیل خواهد شد برساند. نورمن در راستای اهداف مافیای مالی بریتانیا، به کرزن نوشت کمکهای مالی بریتانیا به دولت سپهدار برای مدت بسیار محدودی باید ادامه یابد. او نوشت بانک شاهنشاهی - ابزار سیطره مالی الیگارشی انگلستان بر ایران - پذیرفته است وامی به دولت ایران پرداخت کند، اما کرزن با این امر مخالف بود. بانک به منافع خود و سهامدارانش می‌اندیشید. آنان می‌گفتند اگر دولت ایران پولی در بساط نداشته باشد، بلشویک‌ها قدرت را به دست می‌گیرند و بانک مجبور خواهد شد شعبه‌های خود را در شمال کشور تعطیل کند.<sup>۲</sup> بانک کرزن را زیر فشار قرار داد تا پذیرد وامی به دولت سپهدار بپردازد. به واقع برای اجرای سناریوی مورد نظر بانک شاهنشاهی و الیگارشی مالی بریتانیا باید سپهدار پولی در بساط می‌داشت.

این یکی از علائم بروز تحولات جدید در ایران بود. بانک آنقدر اصرار کرد تا سرانجام اجازه یافت به دولت ایران وام پرداخت کند. نکته مهمتر این بود که اینک دیگر دولت انگلستان کمک ماهانه خود را تعطیل کرد.<sup>۳</sup> این موفقیت بزرگی برای محافل مالی و وزارت خزانه‌داری بریتانیا به شمار می‌آمد. تا پیش از این، دولت انگلستان برای حفظ منافع خود در ایران، خویشن را موظف می‌دید کمکهای بلاعوض در اختیار دولت وثوق قرار دهد. این روال در دوره کاینه مشیرالدوله هم استمرار یافت؛ اما اعطای وام بانک شاهنشاهی به مفهوم این بود که انگلستان از این به بعد از کیسه ملت ایران هزینه امنیت سرمایه گذاری‌های خود را تأمین خواهد کرد. دولتهای ایران اصل و فرع این وام را باید در موعد مقرر می‌پرداختند و به عبارتی برای دولتهای ایران نوعی تعهد مالی به وجود می‌آوردند. این بار به جای اینکه

1. Ghani, 119-120.

2. Imperial Bank of Persia to Foreign Office, Tehran, September 1921, FO. 371/6415.

3. Same to Same, Tehran, 6 October 1921, FO. 371/6416.

بخشی از حقوق غصب شده ملت ایران از منابع نفت به عنوان کمک بلا عوض به کشور برگردد؛ نوعی استثمار مضاعف شکل گرفت. هم نفت کشور به یغما می‌رفت و هم ملت ایران و امداد و بدهکار انگلستان می‌شد. این نخستین و البته مهم‌ترین علامت سیطره روزافزون مالی بریتانیا بر ایران به حساب می‌آمد. کار به جایی رسید که وقتی دولت وابسته سپهدار تقاضا کرد کمکهای مالی هم در کنار اعطای وام استمرار داشته باشد، کرزن این تقاضا را رد کرد و گفت سپهدار پول مورد نیاز خود را از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت کند.<sup>1</sup> این پیشنهاد البته مسبوق به سابقه بود. اوایل مهر ۱۲۹۹ آرمیتاژ اسمیت معاون وزرات خزانه‌داری بریتانیا که در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹، آن هم خیلی دیرهنگام یعنی خرداد ۱۲۹۹ و در آستانه سقوط وثوق به ایران آمد و سمت مستشار مالی داشت و البته هرگز هم از وثوق حمایتی نکرد، با شرکت نفت توافق نمود که بخشی از حق الامتیاز عقب مانده ایران را بپردازد. به عبارتی حق الامتیاز مزبور را به دستور مقامات بریتانیا و هنگامی پرداخت کردند که آن را برای هزینه کردن امنیت سرمایه‌های بریتانیا ضروری دیدند. بدیهی است قرار نبود دیناری از این پول به صرف نیازمندی‌های مردم ستم کشیده ایران برسد؛ قرار بر این بود که این وجهات برای انجام تحولی تاریخی در راستای منافع انگلستان در کشور هزینه شود. پس هم بانک شاهنشاهی و هم شرکت نفت انگلیس و ایران، به میدان آمدند تا سناریوی مورد نظر این مقطع را به انجام رسانند.

گام بعدی نورمن، رسوا ساختن بیش از پیش وثوق بود. او می‌خواست رئیس وزرای محبوب کرزن را برای همیشه بی‌آینده سازد، زیرا کرزن هم‌چنان به بازگشت به وضعیت دوره کابینه وثوق علاقه مند بود. موضوع از وقتی شدت یافت که یکی از معاونین جزء وزارت خزانه‌داری، یعنی تشکیلاتی که همسو با لرد مونتگ و لرد چلسی‌مورد نایب‌السلطنه هندوستان در براندازی قرارداد ۱۹۱۹ بسیار ساعی بود؛ به عمد مطلبی بر زبان جاری ساخت. او عامدانه وقتی در مورد وامی که قرار بود در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ به دولت ایران پرداخت شود و پرداخت آن هم تصویب شده بود سخن می‌گفت، اظهار داشت مبلغ مختص‌ری از این وام به هنگام انعقاد قرارداد برداشت شده و به بقیه آن دست نزده‌اند. بنگاه خبرگزاری رویتر که خود از عوامل تعیین کننده هدایت سرمایه مالی بریتانیا در ایران و جهان بود، به سرعت این خبر را مخابره کرد تا در ایران بحرانی تولید نماید. سپهدار بلافاصله واکنش نشان داد. او از وزیر مختار انگلستان خواست رسم‌آ تکذیب کند که چیزی از این وام مورد استفاده واقع شده است. نورمن گفت چنین کاری نمی‌کند زیرا خبر واقعیت دارد. او توضیح داد که مبلغ یکصد و سی و یک‌هزار و یکصد و چهل و هفت لیره و یازده شلینگ بین گروه سه نفره یعنی وثوق‌الدوله، نصرت‌الدوله فیروز و اکبر میرزا صارم‌الدوله تقسیم شده است. سپهدار هم گفت که از گروه سه نفری خواهد خواست پول دریافتی را بازیس دهند. نورمن که خود به عمد این سنگ را

انکنده بود، خویش را به ساده لوحی زد و از کرزن راهنمایی خواست. او از کرزن خواست به کابینه انگلستان توضیح دهد که مبلغ پرداختی را جزو تعهدات خود دولت بریتانیا به حساب آورند و اصل دو میلیون لیره را به دولت ایران بپردازند.<sup>۱</sup>

کرزن که دیگر به اجرای قرارداد امیدی نداشت و از سویی دست نورمن را خوانده بود، حاضر نشد از مالیات دهنگان انگلیسی و نیز عواید غارت کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مثل خود ایران چیزی به رجال ایرانی پرداخت نماید. به عبارتی او حاضر نبود دیگر از کسانی دفاع کند که امیدی به بازگشتشان وجود نداشت، پس بیهوده نبود که او هم قرارداد را رویدادی «مشمنز کننده»<sup>۲</sup> بخواند و موافقت خود را با آن به دلیل اصرار سر پرسی کاکس بداند. او نوشت سپهدار آن زمان و حتی هشت ماه بعد هم عضو کابینه بوده است، بنا براین مسئله دریافت پول را باید اقدام رسمی کابینه شمرد که سپهدار هم مسئول آن است. او در همین نوشته پیشنهاد نورمن را در مورد اینکه پول پرداخت شده را جزو وامی که باید به ایران پرداخت می‌شد تلقی نکنند؛ رد کرد.<sup>۳</sup> نکته مهم این است که وقتی نورمن دید سپهدار پس گیر ماجراست، از او خواست اقدامات خود را در این زمینه «فعلاً» متوقف کند، «زیرا قضایای مهم‌تری در پیش است».<sup>۴</sup>

از آن سوی آیرونسايد بالاخره موفق شد موافقت شاه را با عزل استاروسلسکی جلب کند. مسئله قزاقخانه یکی از مهم‌ترین اولویت‌های کابینه سپهدار بود. او با قزاقخانه‌ای متلاشی شده مواجه بود که «بی رئیس مانده» و صاحب منصبان جزء و نفرات آنها در «قصبات و دهات اطراف تهران و قزوین متفرق شده همه بلا تکلیف و خودسر مانده بعضی از آنها از تعدادی و تجاوز به عرض و مال مردم هم دریغ نمی‌دارند». دیگر این که اهالی رشت که متواری شده و نمی‌دانستند چرا آواره شده‌اند، باید به نحوی به زادگاه اصلی خود باز می‌گشتند. جمع کثیری «از خوانین و تجار و کسبه و رعیت گیلانی فراری شده یک قسمت در قزوین مانده و قسمت عمده آنها به تهران ریخته بی مکان، بی معاش و بی تکلیف و البته هر یک از آنها از رئیس دولت آن هم گیلانی توقع همه چیز دارند، او هم نمی‌تواند آنها را ندیده و فریاد و فغانشان را نشنیده فرض نماید».<sup>۵</sup> او برای این اقدامات به پول نیاز داشت، پس دست به کار شد.

همین سپهداری که این همه دنبال مسئله رشوه به گروه سه نفری را می‌گرفت، از نورمن خواست به او پولی بدهد تا میان نمایندگان آنی مجلس پخش کند تا قرارداد را امضا نمایند. کرزن به رخ سپهدار کشید که او خود را مخالف رشوه نشان می‌دهد اما این بار تقاضای رشوه برای تصویب قرارداد می‌کند. او این پیشنهاد را رد کرد. نورمن توضیح داد که تقاضای سپهدار مثل استفاده سیاستمداران اروپایی از «وجهه سرویسهای مخفی»<sup>۶</sup> است. او خود توضیح می‌دهد

1. Ghani, p. 124.

2. Repugnant.

3. Ghani, p. 124.

4. Ibid.

5. حیات بحقی، ج ۴، صص ۱۸۲-۱۸۳.

6. Secret Services Funds.

که پیرنیا صرف پول برای به دست آوردن موافقت مخالفین را منع کرد. پیرنیا بودجه مشخص ماهانه‌ای تعیین کرد که مصارف آن هم معین بود، به همین دلیل استفاده از اعتبارات «سرویسهای مخفی» نمی‌توانست وجود داشته باشد. از آن به بعد استفاده از پولهای خارج از ردیف بودجه غیر ممکن شده بود، زیرا همه می‌دانستند این وجهه برای چه مصارفی می‌تواند تخصیص داده شود.<sup>۱</sup> او برای اینکه از سپهبدار دفاع کند، همچنان سیاست رسوا ساختن و شوق را ادامه می‌داد. در نامه‌ای نوشته وثوق الدوله زمانی گفته بود مبلغی معادل دویست هزار تومان به تجارتخانه طومانیانس که ورشکسته شده بودند پرداخته است، اما او از منبعی موثق شنیده که وثوق این پول را برای خرید دوازده دهکده در مازندران به او داده است.<sup>۲</sup>

کرزن در نامه‌ای به نورمن نسبت به سپهبدار ابراز بدینی کرد. او نوشت حکومت ایران ابتدا منابع مالی بریتانیا را دوشید و سپس سراغ شرکت نفت انگلیس و ایران و بانک شاهنشاهی رفت. به باور او ایران به هر شکلی شده مخارج چند ماه دیگر خود را هم از آنان دریافت کرد. او بر ایران منت گذاشت که شرکت نفت انگلیس و ایران توافق کرده مبلغ یک میلیون تومان بابت حق الامتیاز معوقه تا یازدهم فروردین ۱۲۹۸ به ایران پرداخت نماید. هشت نه ماهی این مبلغ به ایران داده شد، اما کرزن نوشت می‌ترسد به محض اینکه شوروی‌ها امتیازهای دوره تزارها را ملغی سازند، دولت ایران امتیازاتی مثل امتیاز خوشتاریا را به آنان اعطای نماید.<sup>۳</sup>

شاه پول دوست هم خواسته یا ناخواسته به کمک اجرای سناریوی نورمن- آیرونسايد شتافت. او به جای استاروسلسکی فردی به غایت سست بنیاد را به نام قاسم خان والی مشهور به سردار همایون را به ریاست دیوبزیون قزاق برگزید و به این ترتیب زمینه را برای توطنه‌های هر چه بیشتر علیه خویش مهیا ساخت. آیرونسايد در این تلاش‌های خود حتی ژنرال ویلیام دیکسون را که ریاست مستشاران نظامی بریتانیا را در ایران به دست داشت، نادیده گرفت. مواضع دیکسون بر نورمن و آیرونسايد پوشیده نبود، او بر این باور بود که بریتانیا باید با رجالی چون پیرنیا همکاری کند. او حتی از اینکه نورمن، پیرنیا را وادر به استعفا کرده و به جای او سپهبدار را گماشته، ناراحت بود. دیکسون از وزارت جنگ به وزارت امور خارجه مأمور شده بود و فرامین کرزن را اجرا می‌کرد، امری که خواهایند آیرونسايد نبود. دیکسون در ایران به دنیا آمده و زبان فارسی را به روانی تکلم می‌کرد، او بخش اعظم زندگی خود را در کشورهای شرقی گذرانیده و با روحیات شرقیان آشنایی داشت، اما اینها که به گمان دیکسون نقاط قوتش به حساب می‌آمد از نظر آیرونسايد هیچ گونه ارزشی نداشت. کرزن و تشکیلات وزارت خارجه‌اش از مدت‌ها قبل مایل بود مسئولیت اداره و سازماندهی مجلد قزاق‌ها با دیکسون باشد<sup>۴</sup>، آیرونسايد درست به همین دلیل ترجیح می‌داد که وی از ایران برود.<sup>۵</sup> دیکسون از تغیر شدید ایرانیان نسبت به قرارداد آگاه بود، به همین دلیل با دیپلماسی کشورش که

1. Ghani, op. cit, p. 126.

2. Ibid.

3. Ibid, op. cit, 126-127.

4. M. Hankey to Foreign Office, London, 4 November 1920, FO. 371/4914.

5. Sabahi, p.50.

می خواست به رغم ملت ایران قرارداد را اجرا کند، اختلاف نظر اساسی یافت. او صلاح و مصلحت دولت بریتانیا را در این دید که بیش از این ملت ایران را از خود نرنجانند. بین دو گروه از رجال بریتانیا در تهران اختلاف بروز کرد، هر دو به لندن شکایت بردند، اما لندن دست دیکسون را از کار کوتاه نمود و کلنل اسمایث را به جای او گمارد. اسمایث همراه با دیکسون به ایران آمده بود، لیکن در قسمت قشون آذربایجان مستشار بود و عملأً بلا تکلیف، او چون بیکار بود بعداً در بریگاد فراق به کار گمارده شد. از آبان ۱۲۹۹ دیگر به دیکسون کاری ارجاع نمی دادند، بالاخره نورمن از وزیر امور خارجه خواست او را فراخواند.<sup>۱</sup> دیکسون غمگین از این بیمه‌های در اوایل اسفند ۱۲۹۹ به لندن بازگشت و نکته این است که حتی وزارت امور خارجه هم از او استقبال گرمی نکرد.<sup>۲</sup> نکته مهم‌تر اینکه دیکسون بعد از انقضای از شغل خود در ایران هم، اطمینان جانی نداشت. او می‌ترسید از سرحد خارج شود، «به چه ملاحظه معلوم نیست، این است که خود را به کوریه سفارت آمریکا ساخته زیر بیرق امریکایی خود را به بغداد می‌رساند و از آنجا به وطن باز می‌گردد»<sup>۳</sup> این بود توان مخالفت دیکسون با طرح‌های ژنرال آیرون‌ساید و گروه متحد او در سفارت بریتانیا.

بر خلاف دیکسون که آن همه مورد بیمه‌ی واقع شده بود، سرهنگ اسمایث موقعیت بهتری در نزد آیرون‌ساید داشت. او توسط وثوق برای مستشاری ژاندارمری استخدام شده بود، اما وقتی جنبش خیابانی به وقوع پیوست تصمیم بر این شد که یک نیروی متعدد الشکل تشیکل شود، نیرویی که ژاندارمری هم زیر مجموعه آن باشد. اسمایث در ایران بود که آیرون‌ساید وارد کشور شد. اسمایث به زودی به عنوان تجدید قوای نیروی فراق بر این نیرو گماشته شد، حال آنکه افسران ارشدتر از او وجود داشتند. علت امر بسیار واضح بود: او مطیع فرامین نورمن و آیرون‌ساید بود که بدون اطلاع وزارت امور خارجه و شخص کرزن از آذر ۱۲۹۹ مأموریتی مخفی بین فرماندهی‌ها به او داده بودند تا به صورت سری و غیر رسمی میان فرماندهی‌ها در ناحیه قزوین فعالیت نماید<sup>۴</sup> و این فرماندهی‌ها را برای اهداف آتی نورمن- آیرون‌ساید مهیا سازد.

در آذر ۱۲۹۹ انگلیسی‌ها یادداشتی تسلیم دولت ایران کردند، در این یادداشت آمده بود که بلشویک‌ها هجوم سراسری خود را شدت بخشیده‌اند، وزارت جنگ بریتانیا نوشته بود دولت انگلستان قادر نیست از قشون خود در برابر این حملات حفاظت کند، تا چه رسید به این که بتواند از ایران دفاع نماید. آنها پیشنهاد کردند دولت ایران باید نیروی ژاندارم و فرقه خود را به دست انگلیسی‌ها سپارد تا تحت ریاست صاحب‌منصبان آنها، در تهران مرکزیت داده شوند و کلیه مهمات و حقوق آنها را دولت ایران پردازد بدون اینکه حق تفتیش داشته باشد؛ نیز توصیه شده بود دولت ایران در سیاست نظامی این گروه هیچ گونه مداخله‌ای ننماید. دیگر این که اگر

1. Norman to Curzon, Tehran, 19 January 1921, FO. 371/6427.  
2. Wilber, pp.50-51.

۳. حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۲.

4. Norman to Curzon, Tehran, 25 January 1921, FO. 371/6400.

بعد آقشون زیادتری لازم شد، انگلیسی‌ها حق داشته باشند نیروی داوطلب استخدام کنند، فقط در این صورت است که آنها حاضرند در ایران بمانند و گرنه از کشور خواهند رفت. سپهبدار به نزد شاه شافت و گفت نمی‌تواند به تنها بی مسئولیت این کار را پذیرد، مگر اینکه یک مجلس عالی مرکب از سی تن از اعیان و اشراف و نمایندگان مجلس در آن جمع شوند و نتیجه شور آنها هر چه شد او هم عملی سازد. شاه به جای سی تن، دویست نفر را معرفی کرد تا جایی برای مخالفت با قرارداد وجود نداشته باشد، او دستور داد شصت تن از ولای ساقی مجلس و کسانی که برای مجلس چهارم انتخاب شده‌اند. مجلسی که هنوز با وجود گذشت حدود سه سال از انتخابات، تشکیل جلسه نداده بود - شصت تن از علماء و روحانیان، پانزده تن از تجار و بقیه از شاهزادگان و اعیان و اشراف و وزرای سابق و لاحق و نیز رؤسای احزاب روز شنبه شانزدهم ربیع الاول ۱۳۳۹ مطابق با ششم آذر ۱۲۹۹، دو بعد از ظهر در کاخ گلستان جمع شوند و در این باب شور نمایند. همزمان شایع بود اولتیماتومی از جانب بلشویک‌ها به دولت ایران داده شده که تا بیست و چهار روز دیگر قشون انگلیس را از ایران بیرون کنند. اگر این کار صورت گرفت آنگاه روسیه می‌تواند معاهده‌ای منصفانه با ایران منعقد سازد، در غیر این صورت آنها خود در اخراج قشون انگلیسی اقدام خواهند کرد.<sup>۱</sup>

در مجلس دربار حاجی آقا شیرازی گفت: «ما هیئت نمایندگان ... بعد از تبادل نظر سه نفر را از میان خود انتخاب کرده‌ایم در این مجلس صحبت بدارند. یکی من هستم که می‌گویم کارها از محور طبیعی خود خارج شده و می‌شود، این‌گونه مطالب باید در مجلس شورای ملی مطرح گردد، باید به فوریت مجلس را باز کرد، یادداشت را مجلس برد و هر چه رأی دادند مجری گردد و اضافه کرد که بازگردان مجلس هم معطلی ندارد، دیگران هم نخواستند بکنند و گرنه می‌توانستند.»<sup>۲</sup> به قول دولت‌آبادی حاجی آقا در مخالفت با یادداشت انگلیسی‌ها سخن نگفت، به دید او «نقشه مشترک یادداشت دهنده‌اند از نمایندگان» این بود که راجع به لزوم تعجیل در افتتاح مجلس بحث شود. عده نمایندگان تا این زمان کافی نبود، به همین دلیل یک نظر این بود که باید سی تن را از میان مجلس عالی دربار انتخاب کرد تا موقتاً کسری نمایندگان مجلس جبران شود و بتوان در مورد یادداشت انگلیسی‌ها و یا روح قرارداد ۱۹۱۹ بحث و گفتگو نمود.<sup>۳</sup>

مجلس مذبور در کاخ گلستان تشکیل جلسه داد تا در مورد نحوه تصمیم‌گیری در باب یادداشتی که اخیراً از سفارت بریتانیا رسیده بود تصمیم‌گیری کند. یادداشت مشعر بر این موضوع بود که بریتانیا به زودی نیروهای خود را از ایران به کلی خارج خواهد ساخت، در این شرایط هنوز وضع قرارداد مشخص نیست و باید هر چه سریع‌تر تکلیف آن روشن شود. آنان

۱. کمره‌ای، ج ۲، صص ۱۶۴۴-۱۶۴۵.

۲. منظور او میرزا حسن خان مشیرالدوله بود که درست رو به زوی حاجی آقا نشته بود.

۳. حیات بیجی، ج ۴، ص ۱۹۶.

۴. همان.

برای ایجاد رعب در دل دولتیان هشدار دادند به محض اینکه نیروهای اشان از ایران خارج شوند، پایتخت مورد حمله متوجه‌سین واقع خواهد شد حال آنکه ایران هیچ استعداد دفاعی در برابر آنان ندارد. انگلستان دیگر حاضر نیست به دولت‌های ایران پولی بدهد و قوه مورد نیاز هم باید از بین قوای قزاق و زاندارم خود ایران جمع‌آوری و مرتب شود. در این صورت لازم است اختیار مالیه ایران به دست انگلیسی‌ها باشد. اگر ایران با این تقاضا موافقت کند که فبها و گرنه ایران از صفحه گیتی محو خواهد شد، «این تهدید در دوشه جای یادداشت تکرار شده است.»<sup>۱</sup> در پایان یادآوری شده بود ایران نباید به وعده‌های روس‌ها اهمیت دهد و نباید فریب آنان را بخورد؛ زیرا روس‌ها هرگز به وعده‌های خود عمل نکرده‌اند.

سپهبدار رشتی رئیس‌الوزرا در این جلسه توضیح داد فقط یادداشت سفارت انگلستان را به جلسه آورده است و نمی‌خواهد از آن دفاعی کند، او گفت این یادداشت هم مضر است و هم اینکه شخص او اصراری به قبول آن ندارد.<sup>۲</sup> در برابر تهدیدهای انگلیسی‌ها و سکوت بهتانگیز مجلس بعد از خواندن یادداشت آنها، لایحه‌ای از طرف هیئت روحانیان حاضر در جلسه خوانده شد، آنها در یادداشت خود خاطرنشان کردند «ما با کسی جنگ نداریم سفیر فوق العاده به رویه فرستاده‌ایم باید متظر شویم از او چه خبر خواهد رسید.» به قول دولت‌آبادی «مقصود هیئت روحانی این است که ما هنوز در معرض تهدید بلشویک روس نمی‌باشیم چون که سفیر ما آنجا در کار جواب و سؤال است و خبرهای مساعد از طرف او می‌رسد بدیهی است این عنوان اساسی و جواب حقیقی یادداشت مذبور است زیرا می‌فهماند که ضرورتی اقتضا نکرده است ما قشون و مالیه خود را در اختیار انگلیسیان واگذار نماییم.»<sup>۳</sup>

انگلیسی‌ها به زودی اولتیماتوم خود را پس گرفتند، ماجرا از این قرار بود که میرزا سلیمان خان میکده به وزیر مختار روسیه گفته بود این یادداشت برای استقرار جمهوری و یا ایجاد یک انقلاب در ایران می‌تواند مفید باشد و نیز این یادداشت باعث وقوع جنبش علیه خود انگلیسی‌ها خواهد شد. وزیر مختار یعنی نورمن گفت این یادداشت متعلق به مأمور نظامی آنان یعنی لرد آیرون‌سايد است نه سفارت بریتانیا، او یادداشت را پس گرفت و به لندن هم اطلاع داد که به این اقدام دست زده است.<sup>۴</sup> در این مرحله بود که نظریه به قدرت رسانیدن مرد دیکتاتور وجهه همت بریتانیا واقع شد. این مرد باید با اتکا به نیروی نظامی، امنیت لازم را برای منافع بریتانیا فراهم می‌ساخت. به واقع وقتی آیرون‌سايد و نورمن زمینه‌های لازم را برای کودتای مورد نظر خود مهیا دیدند و به هنگامی که همه آماده تحولی نوین بودند، اندیشه به قدرت رسانیدن مرد دیکتاتور مطرح گردید.

۱. همان، صص ۱۹۲-۱۹۳.

۲. همان، ص ۱۹۱.

۳. همان، ص ۱۹۳.

۴. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۶۴۷.

## ۹. انگلستان و اندیشه مرد زورمند مرتजع

مرد مقندر مورد نظر آیرونسايد باید به سناریویی کمک می‌کرد که طبق آن نیروهای انگلیسی از ایران خارج می‌شدند بدون اینکه منافع انگلستان زیان بیند. او می‌پرسید این مرد زورمند<sup>۱</sup> چه وقت ظهور می‌کند تا بر ایران فرمان براند و حکومت کند؟ او و اسمایث رضاخان را برای این منظور کاندیدا کرده بودند. انگلیسی‌ها در صدد برآمدند یک صاحب‌منصب جزء را برای این کار در نظر گیرند. بین صاحب‌منصبان قزاق کسی که استعداد این کار را داشت و رتبه‌اش هم بالا بود، عبدالله خان امیر‌طهماسبی بود، انگلیسی‌ها با او وارد مذاکره شدند، اما او ظاهراً پیشنهاد کودتا را نپذیرفت.<sup>۲</sup> بالاخره رضا خان را برگزیدند؛ سردار همایون را مخصوص کردند تا به املاکش رسیدگی کند و اختیار قزاق‌ها را درست به رضا خان سپرند.<sup>۳</sup>

آیرونسايد با هشدار مخوف خود طرف‌های مذاکره را به شدت ترسانید، اما کار به همینجا خاتمه نیافت؛ آیرونسايد گسترش بذر وحشت را پی‌گرفت و مدعی شد سی هزار تن سرباز بلشویک در باکو متمرکز شده‌اند که ممکن است در لشکر کشی به تهران شرکت جویند. نورمن برای توجیه نقشه‌آتی خود وزیر خارجه را هم ترسانید: به او نوشته شاید اگر شوروی اطمینان یابد نیروهای انگلیسی در حال عقب نشینی از شمال ایران هستند، حملات آتی‌شان متوقف گردد. کرزن که سیاستمداری حیله گر بود و نورمن شاگرد او هم به حساب نمی‌آمد به سرعت از نیت وزیر مختارش آگاه شد. او در پاسخ نوشته حتی احمد شاه که ترسوترين فرد است تصمیم گرفته در تهران بماند. او ادامه داد ایران به هر حال یا با دولت شوروی پیمان بسته است و یا در حال انعقاد این پیمان است؛ بنا بر این چه دلیلی دارد که اینان به ایران تجاوز کنند؟ به چه دلیل شوروی‌ها باید به تهران حمله آورند؟ او سناریوی خروج خارجیان از تهران را «گریز دسته جمعی»<sup>۴</sup> خواند و متعیرانه پرسید دلیل این امر چیست؟ کرزن نوشته معلوم نیست شوروی قصد پیشروی در ایران داشته باشد، پس عقب نشینی توأم با تعجیل و تسليم نواحی شمالی به نیرویی که معلوم نیست مترصد حمله‌ای باشد، حیثیت بریتانیا را لکه‌دار خواهد کرد. او در زمینه وقوع انقلاب در ایران هم با تردید نگریست و نوشته اگر انقلابی در راه باشد، شاید بتوان جلو آن را گرفت.<sup>۵</sup>

اما نورمن خود را آماده کاری مهمتر کرده بود، کاری که روح فیروز و کرزن هم از آن خبر نداشت. او حتی حاضر نشد فیروز را به کابینه راه دهد. نورمن به فیروز به شدت سوء‌ظن داشت و او را ادامه دهنده سیاست‌های کاکس می‌دانست که خود کاکس هم به نوعی مجری اوامر کرزن بود. مهم این بود که اینک حتی فیروز هم به این نتیجه رسیده بود بریتانیا باید از خیر قرارداد بگذارد و به سود این کشور است که حتی قرارداد را یک جانبه کان لم یکن سازد.

1. Strong man.

2. حیات یعنی، ج ۴، ص ۲۲۳.

3. Ghani, p.126.

4. General scuttle.

5. Ibid, 131.

با این وصف گفت از پیمان پیشنهادی شوروی با ایران هم رضایتی ندارد و آماده است در موقع مقتضی علیه آن وارد کارزار شود. او گفت برای بریتانیا بهتر است چند ماه دیگر هم کابینه سپهبدار را تحمل نماید و آنگاه از نخست وزیری او حمایت کنند؛ زیرا به دید او مردم متظر ظهور دولتی قدرتمند هستند.<sup>۱</sup> کاکس از همان بدو ورود به ایران سیاستی زورگویانه در پیش گرفته بود و هنوز هم همان را می‌خواست ادامه دهد. او رفتاری داشت مثل یک حاکم نظامی؛ می‌خواست به هر نحو ممکن ایران را جزو مستعمرات بریتانیا سازد. او در سفارتخانه خود نشسته بود و در همه کار دخالت می‌کرد و آشکارا می‌گفت: «حالا که ما راضی شده‌ایم به ایران حکومتی بدھیم، ایرانی باید هر چه ما می‌گوییم اطاعت نماید.»<sup>۲</sup> دولت‌آبادی می‌گوید خود به گوش خویش این سخنان را از زبان کاکس بارها شنیده بود. بر خلاف کاکس گروه نورمن بر این باور بود که باید همین سیاست را به شکلی بهتر به انجام رسانید. اینان بر این باور بودند که باید مشت آهنین از دستکش محملین بیرون آید تا در بین ایرانی‌ها حساسیتی ایجاد نکند.

این بار لرد چلمسفورد هم با اندیشه تخلیه تهران به پا خاست. او روز دوم بهمن ۱۲۹۹ خطاب به لرد مونتگ نوشت خطر اصلی برای منافع بریتانیا اقدام عجولانه تخلیه تهران قبل از عقب نشینی نیروهای بریتانیا از شمال کشور است. او قاطعانه گفت باید حکومت ایران یعنی شخص احمد شاه، سفارت انگلستان و بانک شاهنشاهی در تهران باقی بمانند. چلمسفورد گفت دولت ایران باید به شوروی‌ها اعتماد کند که گفته‌اند اگر نیروهای انگلیسی عقب نشینی کنند، آنها به تهران حمله نخواهند آورد. او هر گونه نلاشی برای ترک تهران را در حکم خودکشی دانست و گفت به جای این کار باید قرارداد ۱۹۱۹ را با ظرافت پس بگیرند.<sup>۳</sup> در این زمان بانک شاهنشاهی روح و جان اقتصاد ایران را در کف داشت، این بانک درست در ایام متهی به کودتای رضا خان بر اساس یک سناریوی کاملاً تنظیم شده، کلیه راههای داد و ستد را با مردم ایران مسدود ساخت. در آن هنگام «که بحران شدید اقتصادی روی داده» بود، بانک «به صلاح سیاست دولت خود اعلام کوچ کردن از این مملکت را داده شعبه‌های خود را در ولایت‌ها جمع کرده نقدینه مرکزی خویش را از مرکز به بنادر فارس برده است، در صورتی که هیچ ضرورت این اقتضا را نداشته است و اگر احیاناً ترس آمدن بلشویک روس و یا متجاوزین ایرانی او را به این احتیاط وامی داشته است، ممکن بود به طور مخفی این احتیاط را رعایت کند، نه اینکه صدای برچیدن بساط خود را با این هیاهو بلند کرده روز روشن صندوقهایی را که معلوم نیست چه در بردارد در ملاء عام به گاری‌ها ریخته به عنوان سرمایه بانک و با مستحفظین هندی به بنادر حمل نماید و اسباب اضطراب خاطر خلق را فراهم آورد. مردم هم حق دارند مضطرب باشند، چون که بانک دیگر که رقیب این بانک بوده باشد در

1. Norman to Curzon, Tehran, 16 February 1921, FO. 371/6401.

2. حیات یعیی، ج ۴، ص ۹۸.

3. Ghani, p.131.

ملکت وجود ندارد. صرافخانه‌های دیگر داخلی را دسایس این بانک و بی وضعی مملکت و بی‌فکری اولیا امورش از هم متلاشی ساخته. پارسیان صرافخانه‌های معتبر داشتند و رشکستند. طومانیانس دادوستند نقدی مهمی که داشت بر هم خورد. دو دسته صرافخانه کوچک شخصی که باقیمانده است گنجایش داد و ستدھای بزرگ را ندارند. به علاوه برای نگاهداری آبروی خود بسیار دست به عصا راه می‌روند در این صورت روزی که بانک شاهی در خود را بیندد تصور می‌شود در تجارت و داد و ستد نقدی داخلی و خارجی به روی مملکت بسته شده باشد.<sup>۱</sup>

همزمان تحقیر شاه ادامه داشت. کرزن در پیامی خطاب به نورمن دستور داد به شاه گفته شود وزارت خارجه انگلیس با مسافرت او به خارج حتی برای دو ماه موافق نیست. گفتند اگر شاه به خارج رود، این مسافرت دلیلی بر جبن او تلقی خواهد شد؛ او شاه را منهم کرد که قصد فرار دارد و نوشت در این صورت شاه ایران در هیچ صورتی نباید انتظار کمک از جانب بریتانیا داشته باشد. کرزن به نورمن توضیح داد نمی‌توان شاهی به بدی احمد شاه یافت، اما اگر بناسن حکومت ایران بر جای ماند و به عبارتی کشور در اختیار قوای شمال قرار نگیرد، حوادثی مثل فرار شاه عوامل تزلزل و بی ثباتی خواهند بود و باید به شدت از آنها جلوگیری کرد.<sup>۲</sup>

اندکی بعد نورمن به دیدار شاه رفت. احمد شاه گفت مسئله رفتن خود به خارج را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده که کشور را مثل یک شهر وند عادی ترک کند. نورمن مدعی شد شاه می‌خواهد با گروهی کوچک از رجال مورد اعتماد خود به مشورت پردازد و سپس تصمیم خویش را می‌گیرد. در ادامه نورمن ادعا کرد شاه گفته است برادرش محمد حسن میرزا ولیعهد، جانشینی اش را نمی‌پذیرد و مطلقاً به تاج و تخت کاری ندارد. مهمترین ادعای نورمن این است که شاه گفته است بعد از مسافرت او احتمالاً ایران جمهوری می‌شود و جمهوری نیز بدون عیب است.<sup>۳</sup> در صحبت مطالب انتسابی به احمدشاه به شدت تردید وجود دارد و این مطالب را باید در راستای افšاندن پیش از پیش بذر وحشت در بین سیاستمداران ایرانی و بریتانیایی تلقی کرد. به واقع این هم شاهدی است بر اینکه نورمن چگونه مقامات مافوق خود را به عنوان این که اصلاً احمد شاه حتی به فکر سلطنت خود هم نیست، فریب می‌داد. او حتی مقامات بریتانیا را ترسانید که اگر کاری انجام نشود ایران جمهوری خواهد شد و شاه هم با این امر مخالفتی ندارد. نورمن می‌خواست طرح خود را به هر قیمتی پیش برد، او در این زمینه به همه تشیبات دست زد.

رضاخان همان «رهبر مرتعج زورمندی»<sup>۴</sup> بود که تشکیلات وزارت جنگ، وزارت خزانه‌داری، اداره هندوستان، نورمن وزیر مختار انگلستان در تهران و آیرون‌سايد در

۱. حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۰۱-۲۰۲.

2. Ibid, pp.129-130.

3. Ibid, p.130.

4. Strong reactionary leader.

جستجویش بودند. آیروننساید البته نتوانست نظر خود را دایر بر گماردن رضاخان به سمت فرماندهی دیویزیون قراق به شاه تحمیل نماید. در آخرین روزهای اقامتش در ایران او به دیدار شاه رفت، نکته این است که او به اندرونی رفت، جایی که خانواده شاه زندگی می‌کردند. شاه نشان شیر و خورشید را به آیروننساید هدیه کرد. این بالاترین مدالی بود که در ایران به افرادی که خدماتی در خشان انجام داده بودند تعلق می‌گرفت. شاه ابراز تأسف کرد که نیروهای انگلیسی باید به زودی ایران را ترک نمایند. جالب اینکه شاه گفت این ابراز تأسف به خاطر ایران نیست بلکه به خاطر امپراتوری بریتانیا و هندوستان است! آیروننساید از شاه خواست رضاخان را به فرماندهی نیروی قزاق بگمارد، شاه سکوت نمود.<sup>۱</sup> همین موضوع نشان می‌داد که برخلاف گزارش‌های نورمن، شاه از آینده سلطنت خود بیناک بود. آیروننساید روز بیست و هشتم بهمن به قزوین رفت. روز بیست و نهم به بغداد رفت و دیگر هرگز به ایران بازنگشت. او در حالی ایران را ترک کرد که بر این باور بود مردی را یافته که بتواند مردم را رهبری کند؛ این فرد هم رضاخان سردار سپه بود.

به قول سپهبد یزدان‌پناه رضاخان مردی بود زورگو و بسی فکر. او کوچکترین آشنایی با مسائل سیاسی نداشت. اطلاعات اندک خود را از این موضوع هم مدیون فرمانفرما بود. او از محشورین نصرت‌الدوله به شمار می‌آمد، بنابراین انگلیسی‌ها از مدت‌ها قبل از ورود آیروننساید به ایران روی شخصیت او مطالعه کرده بودند. در کابینه وثوق بود که رضاخان به دستیاری نصرت‌الدوله شناخت. او در این زمان از میسیونی انگلیسی آگاه گردید که قصد براندازی روس‌ها از فرماندهی قراچخانه را داشت. رضاخان به ژنرال دیکسون رئیس هیئت مستشاری انگلستان گفته بود برانداختن روس‌ها کاری ندارد و او حاضر است این وظیفه را به انجام رساند.<sup>۲</sup> دیکسون رئیس کمیسیون نظامی قرارداد بود که ظاهراً بنا بود ارتش متعدد الشکل ایران را سازماندهی نماید. این تنها ماده قرارداد بود که از همان اوایل انعقاد قرارداد انجام شد.<sup>۳</sup> رئیس ایرانی این کمیسیون هم عباس میرزا سالار لشکر فرزند فرمانفرما بود که در فرانسه تحصیلات نظامی خود را به انجام رسانیده و در آن ایام معاون وزارت جنگ بود.<sup>۴</sup> یکی از اعضا این کمیسیون مازور فضل‌الله خان آق اولی برادرزاده تقی بیشن از رهبران گروه ضدتشکیلی بود، وی سرتیپ ژاندارمری بود. این مرد وطن دوست به دلیل تشکیل این کمیسیون که نیروهای نظامی ایران را به زیر سلطه بریتانیا می‌برد، خودکشی کرد. به دلیل خودکشی فضل‌الله خان و نیز اختلافاتی که در کابینه بروز نمود، هیئت دولت مقررات کمیسیون دیکسون را تصویب نکرد. اما اینک ابزار جدیدی به طور مصمم قصد آن کرده بود تا نظرات کسانی را که در صدد استقرار دولت دست‌نشانده بودند، محقق سازد؛ این تشکیلات کمیته

1. Ullman, vol. 3, p.387.

2. خاطرات قاسم غنی، ج ۱۱، صص ۳۶۵-۳۶۶.

3. Arfa, p.90.

4. حیات بحیی، ج ۲، ص ۱۳۶.

زرگنده نام داشت.

## ۱۰. ضربه نهایی

### ۱-۱. سید ضیا کیست؟

تأسیس کمیته آهن و نقش آن در تحولات این زمان از نکات قابل تاملی است که باید موشکافی شود. کمیته آهن به واقع حلقه اتصال گروهی از متحдан بریتانیا و نیز گروه بحران‌ساز دوره مشروطه تا آن زمان بود. به عبارتی انگلوفیل‌های برجسته‌ای مثل سید ضیا و گروهی که تا همین دیروز شعار ضدانگلیسی سر می‌دادند، در عملی ساختن نقشه‌های بریتانیایی‌ها نقش بسیار مؤثری ایفا کردند. گرچه کمیته آهن در اصفهان تأسیس شده بود، اما شعبات آن در تهران و رشت هم به فعالیت مشغول بودند. دولت‌آبادی با اینکه از «امور رشت کمیته»<sup>۱</sup> سخن به میان می‌آورد و اینکه او بر حسب تقاضای کمیته اصفهان معزول شد و کسی هم به جایش تعیین نگردید، اما از این شخص نامی به میان نمی‌آورد.

یکی از مهم‌ترین اعضای کمیته آهن سید ضیاء‌الدین طباطبائی بود. سید ضیا مردی شناخته شده بود، او از دوره مشروطه با انتشار روزنامه خود را پر آوازه ساخت. نام روزنامه‌هایش همه یک سیلابی بود: شرق، برق و رعد. در کتاب بحران مشروطیت در ایران از تشکیلاتی به نام ژون پرسان نام برده‌ایم و خاطرنشان کردیم که شرق به‌واقع ارگان این جریان بود، سید ضیا که در آن زمان جوانی کم سن و سال و جویای نام و عنوان بود، مدیر مستولی روزنامه را عهده‌دار بود و شدیدترین حملات را در همان زمان علیه احمد شاه نوجوان انجام می‌داد که منجر به تعطیلی‌اش شد. هم شرق، هم برق و هم رعد زیر سیطره کسانی قرار داشت که از جاه‌طلبی‌های جوان جویای نام یعنی سید ضیا به نحو احسن بهره می‌بردند. در روزنامه‌های سید ضیا تبلیغات آشکاری به نفع یهودیان دیده می‌شد. حتی ستاره شش پر داوود به عنوان زمینه تبلیغات برخی از انجمن‌های یهودی این دوره، در روزنامه‌های سید ضیا چاپ می‌شد.

تشکیلاتی که از جاه‌طلبی‌های سید ضیا بهره می‌برد، همان انجمن ژون پرسان یا ایران جوان بود، بعدها علی‌اکبر خان داور این عنوان را بر کلوب خود نهاد. یکی از اعضای جمعیت ژون پرسان دکتر احیاء‌السلطنه بود، طبق اعلامی که در جراید این دوره چاپ می‌شد، از جوانان برای عضویت در این تشکیلات ثبت نام به عمل می‌آمد؛ محل ثبت نام بیمارستان امید محل کار دکتر احیاء‌السلطنه و منزل او بود که هر دو در خیابان لاله‌زار قرار داشت.<sup>۲</sup> جالب اینکه این دکتر احیاء‌السلطنه طبیب مخصوص سپهسالار تنکابنی بود.<sup>۳</sup> این پژوهش با کمیته مجازات که بعدها تشکیل شد ارتباط داشت. از سیمای سیاسی و بخشی از فعالیت‌های دکتر احیاء‌السلطنه

۱. همان، ص ۱۶۷.

۲. نوبهار، سال ششم، ش ۸۶ ۵ شنبه سوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، ۱۰، ژانویه ۱۹۱۸، «اعلان».

۳. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۲۴۲.

و ارتباطهای او با جوخه‌های ترور در همین رساله سخن گفته‌ایم.

یکی از همکاران سید ضیا در روزنامه شرق دکتر حسین کحال بود، جالب اینکه این مرد مدیر روزنامه استقلال ایران، ارگان حزب اتفاق و ترقی هم بود که به صاحب امتیازی مستعنه‌الملک رئیس انجمن ترویرستی جهانگیر منتشر می‌گردید. به هر حال سردیر شرق دکتر حسین خان کحال بود، اما وی ضمن درج نامه‌ای در این روزنامه به تاریخ نوزدهم ربیع الاول ۱۳۲۸ از شغل خود استغفا داد. کحال دلایل را این‌گونه بر می‌شمرد: «البته خوانندگان محترم مسبوقند که این بنده برای خدمت به معارف و معاونت به اداره شرق، مدیریت و مستولیت آن اداره محترم را بر عهده گرفته و مشغول انجام وظایف و جداتی خود بودم، ولی مع‌النافع به واسطه کثیر مشاغل و امورات شخصی که منافی با شغل روزنامه‌نگاری است، با تأسف فوق‌العاده از مدیریت و مستولیت استغفا دادم.»<sup>۱</sup> مدتی هم حسین کسمانی مدیریت روزنامه شرق را عهده‌دار بود. این روزنامه در مطبوعه پارسیان به چاپ می‌رسید.

دکتر کحال ابتدا روزنامه‌اش را به زبان فرانسه منتشر می‌کرد. سه شماره از روزنامه با عنوان آنلپاندانس پرس یا همان استقلال ایران منتشر شد و بعد روزنامه‌اش را به همین نام به زبان فارسی منتشر نمود. این فرد پدر میرزا ابوالقاسم کحالزاده است که در این زمان منشی سفارت آلمان بود و بعدها به سال ۱۳۰۴ شمسی روزنامه استقلال وطن را منتشر ساخت. این کحالزاده با زور سرکنسول سفارت آلمان در تهران روابط صمیمانه داشت و شخص کحالزاده با گروه ضدتشکیلی به رهبری کمره‌ای مرتبط بود: «کحال زاده را دیده احوال زمر را پرسیدم، گفت همه روزه [نژد او] می‌روم و خوب نیست. اوضاع را بد می‌بینند. گفتم از من سلامی برسانید.»<sup>۲</sup> روزنامه استقلال ایران در دوره مشروطه محل تجمع گروه‌های افراطی بود که بعداً نقش مهمی در بحران‌های دوره بعد از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند عهده‌دار شدند. مثلاً در دوره مشروطه روزنامه استقلال ایران پاورقی به ترجمه میرزا تقی خان بیشن منتشر می‌کرد؛ این پاورقی به‌واقع ترجمه کتاب تاریخ سورش فرانسه بود. بیشن بعدها یکی از افراد گروه ضدتشکیلی حزب دمکرات شد. تشکیلاتی که حملات کوینده‌ای علیه وثوق انجام داد، با کمیته مجازات مرتبط بود و به عبارتی همچنان عملیات ترویرستی را به متابه ابزاری برای رسیدن به اهداف خود مورد تأیید قرار می‌داد. نکته این است که این تیم بعدها بخشی از نیروی تشکیل دهنده کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را به وجود آوردن.

از همان دوره مشروطه، نوک تیز حملات شرق متوجه احمد خان قوام‌السلطنه بود. می‌دانیم که بعد از تعطیلی شرق، روزنامه برق را منتشر کردند. روزنامه برق که به مدیریت سید ضیاء‌الدین طباطبائی درست در بحبوحة مناقشات دوره مجلس دوم منتشر می‌شد، روزنامه‌ای بود به غایت افراطی، در برخی از شماره‌های این روزنامه مستولین به شدت تهدید می‌شدند.

۱. شرق، ش. ۲۸، ۵ شنبه ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۸، ۳۱ مارس ۱۹۱۰، «استغفا».

۲. کمره‌ای، ج ۱، ص ۴۳۲.

این روزنامه پر بود از مضمونی مانند «ملت انتقام می کشد»، «قوه ملت و قهاریت قوای طبیعت»، «مجازات خائین»، «دار زدن مجرمین» و امثال این مضمونی.<sup>۱</sup>

روزنامه برق که در دوره نیابت سلطنت ناصرالملک منتشر می شد، در یکی از شماره های خود نوشت از اول ساعت اخذ مالیات، به وحشیانه ترین شکل ممکن رعیت بیچاره را می چاپند. به جای دریافت یک خروار یعنی سیصد کیلو، سیصد و سی تا سیصد و پنجاه کیلو از مردم دریافت می نمایند، و علاوه تا هر قدر توانسته اند دریافت داشته اند و نیز به عنوان پاک کردن گندم خرواری سی شاهی نقد مأخوذ نمودند و در موقع حواله دولت برای مصرف عامه خرواری نود و پنج من می پردازند. هیچ کس نمی پرسد آیا این بیست من گندم اضافه و سی شاهی پول نقدی که برای هر صد من دریافت می دارند به کجا می رود و به کدام مصرف شایسته می رسد؟!...»<sup>۲</sup> به این شکل سید ضیا نقش کسی را بازی می کرد که مدافعان حقوق طبقات ضعیف اجتماع است.

سید ضیا یکی از مداحان امیر محمد ابراهیم خان شوکت‌الملک علم بود. سید ضیا از حسن سلوک شوکت‌الملک در انجام وظایف مرجوعه سخن به میان می آورد. اینکه وی مدرسه ای دائز کرده است به نام شوکتیه که هزینه ای از دانش آموزان طلب نمی کند و کلیه امکانات برای دانش آموزان رایگان است؛ اینکه وی خرج محصلین را «از جیب فتوت و حمیت خود» می پردازد و مراتب معارف پروری و فضیلت دوستی اش عیان است.<sup>۳</sup>

ماهیت تشکیلات به ظاهر ناسیونالیستی ژون پرسان را در همان رساله بحران مشروطیت در ایران توضیح دادیم و نیز از پیوندهای آن با فرانکو پرسان یا انجمن ایران و فرانسه سخن گفتیم. این تشکیلات مدرسه ای هم داشت که مدیر آن یوسف ریشارخان مشهور به مؤدب‌الملک بود. ریشارخان پسر ژول ریشار بود که در دوره محمد شاه وارد ایران شد. در دارالفنون و اداره انطباعات به کار پرداخت و بعد از وی فرزندش جانشین او شد و به تدریس زبان فرانسه در دارالفنون و ترجمه کتاب در اداره انطباعات پرداخت. ما پیش تر پیوندهای این تشکیل ها را با مدارس آلیانس اسرائیلی و بنیادگذاران آن شرح دادیم و خاطرنشان ساختیم که بنیادگذار این مدارس به واقع مؤسس نخستین لژ فراماسونری ایران یعنی «لژ بیداری ایران» مسیو ویزیوز بود. این کالبد شکافی را برای آن انجام دادیم تا از ماهیت مناسبات این جوان جویای نام با الیگارشی مالی مستقر در لندن و هندوستان آگاه شویم. بنابراین سید ضیا برخلاف تصور رایج مردی گمنام و ناشناخته نبود، هر چند احمد شاه او را روزنامه نگاری بی سر و پا می نامید که پا از گلیم خود فراتر نهاده است. این دیدگاهی بود که بین دوستان انگلیسی سید ضیا هم رواج داشت.

۱. برای مثال نک: برق، ش ۳، ۵ شنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۸، ۲۰ اکتبر ۱۹۱۰، «از انتقام بررسید».

۲. برق، سال پنجم، ش ۸، ۵ شنبه ۶ ذیحجه ۱۳۳۱، ۶ نوامبر ۱۹۱۳، «راجع به خزانه داری و عمل گندم».

۳. رعد، سال پنجم، ش ۸، ۵ شنبه ۶ ذیحجه ۱۳۳۱، ۶ نوامبر ۱۹۱۳، «امیر فانات».

کلنل مید<sup>۱</sup> از زمانی که در شیراز اقامات داشت سید ضیا را می‌شناخت. او بعدها به نسلات اولیفانت<sup>۲</sup> که سرپرستی امور خاور نزدیک وزارت خارجه انگلیس را عهده‌دار بود گفت که سید ضیا در زمان اقامات در شیراز «یک شیاد صرف»<sup>۳</sup> بیش نبود.<sup>۴</sup> خود سپهبدار رشتی هم با اینکه از اقدامات کمیته زرگنده مطلع بود، اما شاید هرگز تصور نمی‌کرد اداره امور را از دست او خارج سازند و «شخص پادو او»<sup>۵</sup> یعنی سید ضیا به ریاست وزرایی نائل آید. او تصور می‌کرد که سفارت انگلستان و کمیته زرگنده خود او را برای اقدامات آتش خوش برخواهند گزید و از این حالت بلا تکلیفی خارج خواهد شد.

پدر سید ضیا، سید علی آقا نام داشت. روزنامه محاکمات که به مدیریت مجdal‌اسلام کرمانی در دوره اول مشروطه منتشر می‌شد و اخبار عدله را پوشش می‌داد، در یکی از شماره‌های خود نوشت؛ علی آقا دستگیر شده و در عدله محاکمه می‌شود. شرح محاکمه او به اختصار چنین بود: «چند روز قبل اعلانی به در و دیوار شهر چسبانیدند که حاصل و مفهوم آن اعلان که با زلاتین طبع شده این است: این مجلس را ما طایفه بهائیه دایر کردیم و تمام این اقدامات از طرف مها بوده و اغتشاشات ولایات همه از ماهاست و تا آزادی مذهب به ما ندهند ممکن نیست امور این مملکت منظم شود...»<sup>۶</sup> در این محاکمه سید علی آقا متهم بود از بهائیان پول گرفته تا به قصد تخریب مشروطیت به نام بهائی‌ها<sup>۷</sup> که با این اساس مخالف بودند، شب نامه پخش کند. به عبارت بهتر بهائیان که با مشروطه نسبتی نداشتند، تلاش می‌کردند آن را بدنام سازند و در این راه از طریق توزیع پول و از طریق افرادی مثل پدر سید ضیا وارد عمل می‌شدند.

سید ضیا در اوایل فتح تهران تا یک سالی بعد روزنامه شرق را منتشر می‌کرد و مهم‌ترین ویژگی اش این بود که صفحه آخر آن همه به زبان فرانسه بود و بعد از توقيف آن به دلیل افراط، برق را منتشر ساخت. یکی از مواضع جالب توجه سید ضیا زمانی بود که سید عبدالله بهبهانی توسط جوخه ترور گروه افراطی مدعی مشروطه طلبی به قتل رسید. بهبهانی یکی از رهبران شناخته شده مشروطه بود، اگر امثال او نبودند این جنبش عظیم به پیروزی دست نمی‌یافت، اما گروه تندرو به شکلی غریب چه در مجلس و چه در جراید خود به این موضوع بهای چندانی ندادند. قتل بهبهانی همان‌طور که جای دیگری گفته‌ایم، باعث خشم و انتزجار عمومی و بسیاری از رهبران سیاسی مردم شد. اما موضع سید ضیا در این ماجرا بسیار معنی دار بود. او در روزنامه شرق بعد از اشاره به قتل بهبهانی توسط «عده‌ای مجہول الحال»، از این

1. Colonel Meade.

2. Lancelot Oliphant.

3. Mere mountebank.

4. Oliphant Memorandum of Conversation with Lt. Col. Meade, London, 9 June 1921, FO. 371/6404.

5. حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۷.

6. محاکمات، ش ۸، یکشنبه نهم ربیع الآخر ۱۳۲۶.

7. محمد صدر هاشمی: تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲ و ۴، (اصفهان، کمال، ۱۳۶۳)، ص ۱۹۴.

واقعه ابراز تأسف کرد اما در عین حال نوشت کسانی که به خونخواهی او برخاسته‌اند، همانها بی هستند که تا دیروز در باگشاه جمع شده بودند و حکم اعدام همین بهبهانی را می خواستند. به نظر سید ضیا ریاست خونخواهان را حاجی محمد تقی بنکدار بر عهده داشت. اگر این روایت درست باشد، درمی‌باییم که قضاوت شرق در مورد او بی معناست، زیرا فارغ از قضاوت شخصی در مورد بنکدار؛ او هیچ گاه طرفدار محمدعلی شاه و یا خواستار اعدام بهبهانی نبود. او خود از تجار پیشگام در ماجرا مژده و متروک است بود و حداقل بیش از سید ضیا به این جنبش خدمت کرده بود. سید، بنکدار را آماج حمله فرار داد و نوشت:

«ما مفسدین و مفترضینی که آلت دست اجنبیان شده‌اند به خوبی شناخته و می‌دانیم کیاند، ولی نمی‌توانیم اسم و رسم آنان را علناً برد و معرفیشان سازیم. ما به چه حمل کنیم در این موقع هم که سیلاپ‌های بدینختی و اضمحلال از اطراف به ما حمله آورده و نزدیک است حسیات استقلال ما خاتمه یابد حاجی محمد تقی بنکدار فرصتی به دستش آمده مجلس سنا را می‌خواهد!!! تبعید و کلا را خواستار است، توقيف جراید را خواهان می‌گردد!!! حاجی محمد تقی بنکدار کیست، چکاره است جز این که یکی از افراد ملت است. حاجی محمد تقی خود را مشروطه‌طلب می‌داند، بداند؛ ولی نباید از حد و مقام خود خروج و اظهاراتی بنماید که وظیفه افراد یک ملتی نیست.»

سید ضیا، بنکدار را متهم کرد آلت فعل دیگران واقع شده است.<sup>۱</sup> نکته جالب توجه این است که با وجود اطلاع همگان از ارتباطهای او با سفارت بریتانیا، سید ضیا همه را متهم می‌کرد که مزدور اجنبی‌اند. وی که گرانبهاترین خدمات را در طول عمر به انگلستان کرد، همیشه اهداف و منویات خود را در پوششی از شعارهای به ظاهر ملّی گرایانه مخفی می‌ساخت. نکته این است که همه او را می‌شناختند اما وی همین موضع را تا کودتا حفظ کرد و بعد از آن تداوم بخشید. بدیهی است هیچ کس فریب این شعارها را نخورد.

ویژگی دیگر سید ضیا این بود که در روزنامه‌اش به تشریح «عقیده سیاسیزم»، می‌پرداخت. او ظاهراً به سال ۱۳۲۷ قمری نوشت لغاتی مثل سوسیالیست رولوسیونر، دمکراسی، کمونیزم، آنارشیسم و غیره مد شده که از آنها به عنوان «اجتماعیون انقلابیون، عامیون، اشتراکیون و غیرها مستعمل گردیده و ما بدون وقوف از حقایق مسالک فوق خود را داخل در حزب آنان دانسته و اسمی بدون مسمی روی خود گذاشته‌ایم.» خود سید ضیا هم نوشت فقط توانایی دارد این لغات را توضیح دهد،<sup>۲</sup> یعنی هیچ آگاهی از این مرام‌ها ندارد.

سید ضیا با سفارت انگلستان روابطی بسیار نزدیک داشت، اما هیچ اصل خاصی سرلوحه کار خود قرار نمی‌داد. یعنی این که برای او فقط و فقط ارتباط با سفارت بریتانیا مهم بود و لاغیر، گاهی این رابطه را از طریق انتشار روزنامه‌های افراطی شرق و برق برقرار می‌ساخت و

۱. شرق، ش ۹۸، ۴ شب ۱۳ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۲۰ ژوئیه ۱۹۱۰، «بزرگترین اتفاق تاریخی.» علامت از خود سید ضیا لست.

۲. شرق، ش ۶۹، سهشنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۸، ۵ آوریل ۱۹۱۰، «تشریح عقیده سیاسیزم.»

گاهی با انتشار روزنامه به ظاهر میانه رو رعد. گاهی از وثوق حمایت می‌نمود و گاهی با مخالفین و دشمنان پابرجای او ائتلاف می‌کرد که نمونه بارزش همین کمیته‌های آهن و زرگنده بود. سید ضیا مردی بود به شدت بی پرنسيپ، او فقط و فقط سودای همنشینی با رجال داشت، از اینکه تحکیم می‌شد رنج می‌برد و به دنبال این بود تا برای خود قدرتی دست و پا کند. از همین روی همه او را یک شیاد ارزیابی می‌کردند، حتی کلنل مید.

سید ضیا طرفدار بی چون و چرای مناسبات ایران و انگلیس بود و در روزنامه رعد به صراحة از قرارداد وثوق الدوله تعریف و تمجید می‌کرد. برای این حمایت او پاداش خوبی دریافت کرد؛ سید ضیا مأموریت یافت به باکو برود و با دولت خود، خوانده مساوات، قرارداد بازرگانی منعقد سازد، همان دولتی که با کمک انگلیسی‌ها به وجود آمده بود. در زمستان ۱۲۹۸ مصادف با اوایل ۱۹۲۰ میلادی او به باکو رفت و هیئت نمایندگی ایران را هدایت کرد. این موضوع بسیار جالب توجهی بود، وثوق که حاضر نمی‌شد دولت جدیدتأسیس شوروری را به رسمیت شناسد، با این جمهوری خودخواهه وارد قرار و مدار شد، حال آنکه کلیه عملیات این دولت خلاف منافع ملی ایران بود. حتی روزنامه ستاره ایران به عملیات این دولت جدید انتقاد می‌کرد و از اینکه بدون اطلاع دولت مرکزی ایران به تبریز و رشت، فرستاده می‌فرستاد برآشفته می‌شد. وثوق «به رضای خاطر انگلیسیان» سفیر آذربایجان قفقاز را «مانند سفیر یک دولت معتر در تهران» پذیرفت و از سوی دیگر هیئتی به ریاست سید ضیا به باکو فرستاد. سید ضیا باید روابط سیاسی و اقتصادی را با آن «ملکت نورس» برقرار می‌کرد و از آنها برای جلوگیری از نفوذ بلشویک‌ها در ایران امداد می‌طلبد. در همان زمان وثوق، مأمورین حکومت گیلان را تغییر داد، این تغییر با جایگزین ساختن «اشخاص نادرست طماع» به جای مأمورین قبلی صورت گرفت. هدف اصلی وثوق این بود که از این رهگذر خیال خود را از قوه جنگل آسوده سازد، امری که در به نتیجه رسیدن آن تردید جدی وجود داشت.<sup>۱</sup>

به هر حال سید ضیا چند ماهی همانجا ماند، او اندکی پیش از ورود بلشویک‌ها به باکو به ایران بازگشت. مساواتیست‌های باکو سید ضیا را می‌شناختند، محمد امین رسول زاده زمانی که سردبیر ایران نو در تهران بود، مواضعی شبیه به سید ضیا داشت؛ به عبارت بهتر آشنخور فکری هر دو شان در آن زمان یکی بود، هر چند بعداً به ظاهر تمايزاتی بین او و دوستان ایرانی اش بروز کرد. وقتی سید ضیا به ایران بازگشت وثوق در حال سقوط بود، پیرنیا هم به او اعتمادی نداشت در نتیجه او نتوانست با این دولت پیوندی یابد.<sup>۲</sup> نورمن هم نمی‌توانست زیاده از حد به او نزدیک شود، او با اینکه خدمات زیادی به منافع امپراتوری انجام داده بود و مورد ستایش نورمن بود، اما مردی نشاندار به حساب می‌آمد. به قول خود نورمن همه این مرد را «یک انگلوفیل رسوای خواندن»<sup>۳</sup> می‌خواندند.<sup>۴</sup>

۱. حیات یعنی، ج ۴، ص ۱۳۴.

۲. تاریخ بیست ساله ایران، جلد یکم، ص ۱۸۶.

3. A notorious Anglophile.

4. Norman to Curzon, Tehran, 23 April 1921, FO. 371/6403.

بعد از تعطیلی روزنامه‌هایش و به ویژه بعد از سقوط تمام عیار مشروطه، سید ضیا به اروپا رفت. معلوم نیست در اروپا چه کرد و با چه کسانی ارتباط برقرار نمود. اما روز چهارشنبه چهاردهم صفر ۱۳۳۱ مطابق با ۲۲ ژانویه ۱۹۱۳ روزنامه آفتاب خبر داد: «آقای آقا سید ضیاء الدین مدیر گرامی روزنامه شرق که مدتها بود برای سیاحت به اروپا عزیمت نموده بودند در شب دوشنبه ورود به مرکز نمودند و ما ورود ایشان را تبریک می‌گوییم.»<sup>۱</sup> سید ضیا از وقتی به ایران بازگشت پیشنهادهایی به بریتانیایی‌ها برای حفظ منافعشان می‌داد که از دید آنها چیزی جز مزخرفات محسوب نمی‌شد. اوایل تیر ۱۲۹۹ به بریتانیایی‌ها گفت کاری کنند تا او حکومت ولایات اطراف خزر را تصدی کند و در این مقام حملات سازمان یافته‌ای علیه بلشویک‌ها به انجام رساند. سفارت انگلستان و برخی از مستشاران نظامی این پیشنهاد را روی هم رفته قابل مطالعه دانستند، اما رجل خوشنامی مثل پیرنیا حاضر نشد زیر بار این دست پیشنهادات برود.<sup>۲</sup>

در این دوره اردشیر ریپورتر در تهران فعال بود. این مرد تا آن زمان حدود سی سالی می‌شد که با محافل سیاسی ایران رفت و آمد داشت. بنا به ادعای خودش و بر مبنای سندی که بخشی از ترجمه وصیت نامه او شناخته شده است و ما به اصل این سند در کتاب بحران مشروطیت در ایران ارجاع داده‌ایم، او بود که رضا خان را کشف کرد و به انگلیسی‌ها معرفی نمود.<sup>۳</sup> ماجرا هر چه بود در این زمان او به شدت فعال بود، با برخی از رجال سیاسی ایران مرتبط بود و بالاتر این که ادعا می‌کرد بلشویک است، ادعائی که بسیار قابل تأمل ارزیابی می‌شود. کمره‌ای در سراسر خاطرات مفصل خود، به این رجل مهم فقط یک جا اشاره می‌کند، آن هم درست جایی است که وی ادعای بلشویک بودن می‌نماید: «به خانه دهخدا رفته، اردشیر جی زردشتن هم آنجا بود. گفتم من از شما بد نشینیده ام نمی‌دانم راست است یا خیر؟ چون دیدم دهخدا به شما اظهار ارادت می‌کند به شبهه افتادم که شما خوب باید باشید. بعد [اردشیر] گفت ارباب کیخسرو که از خانین و مزورین است و پدرش فالگیر و مفلوک بود و حالا به واسطه شارلاتانی چون کفالت فقرای زردشتن‌ها از بمعنی به عهده من واگذار شده بود و او به شارلاتانی پیش برد و استفاده‌ها از آن کار کرد مرا در انتظار ضایع می‌کند که قبایح اعمال او را که من افشا می‌نمایم بی‌اثر باشد. بعد صحبت اوضاع حالیه شد، دیدم خیلی طرفدار بلشویکی است.»<sup>۴</sup> این ملاقات در تیرماه سال ۱۲۹۹ روی داد، همان زمانی که احسان‌الله خان جنبش گیلان را از وحشت کمونیسم متلاشی ساخت، میرزا کوچک خان را در انتظار خوار و خفیف نمود و با اعمال خود راه را برای صعود قزاقان به اریکه سلطنت مهیا کرد. به باد آوریم

۲. آفتاب، ش ۱۳۹، چهارشنبه ۱۴ صفر المظفر ۱۳۳۱، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۳، «ورود».

3. Minute by Champain, Tehran, July 1920, FO. 158/697.

۴. برای متن کامل سند نک: عبدالله شهبازی: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲ [پیوستهای ویراستار]. (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۳).

۵. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۴۸۲.

که در این زمان طیفی گستردگی از مورخ الدوله تا محمد صادق طباطبائی، از تقی بیشنش تا سید ضیا، از دکتر احیاء السلطنه تا اردشیر ریپورتر و از میرزا کریم خان رشتی ملاک بزرگ گیلان تا احسان‌الله خان، مدعی بودند سوسیالیستند، نمونه اعمال اینان کارهایی بود که احسان‌الله خان در گیلان انجام داد و ما در همین بخش به این اعمال اشاره خواهیم کرد. اینک خدتشکیل، ژون پرسان، بقایای اعتدالیها و نیز عده‌ی کثیری، در راستای اجرای سناریوی مورد نظر انگلیسی‌ها تلاش داشتند کاری کنند تا توجیهی باشد بر استقرار حکومت دیکتاتوری.

در این بین مدیر رعد بسیار فعال بود. سید ضیا برای خوش‌خدمتی به بریتانیایی‌ها نقشه‌ای دیگر هم طرح کرد که به موجب آن کوچک خان را از گیلان بیرون راند.<sup>۱</sup> او می‌خواست این نقشه را با کمک دو افسر انگلیسی یعنی مازور ادموندز<sup>۲</sup> و کلنل ویکهام<sup>۳</sup> به انجام رساند. سید ضیا می‌خواست نقش زورگوی مرتع مورد نظر انگلیسی‌ها را ایفا کند، چرچیل او را مردی جوان توصیف می‌کرد که گاه و ییگاه «طرح‌های بسیار مسخره‌ای»<sup>۴</sup> ارائه می‌داد. طبق این طرح‌ها باید خود برای اجرای مأموریتش نقش یک دیکتاتور را ایفا می‌نمود. ویژگی سید ضیا این بود که می‌خواست قرارداد ۱۹۱۹ را به اجرا در آورد بدون اینکه آن را به تصویب مجلس برساند. به عبارتی او مجلس را که هنوز هم البته تشکیل نشده بود، به هیچ می‌انگاشت و برای آن اهمیتی قائل نبود. خاصیت طرح سید ضیا این بود که به صورت صوری و ظاهری علیه قرارداد حمله می‌آورد، اما مفاد آن را اجرا می‌کرد. او یک شیاد و یک فریبکار تمام عیار بود. نورمن نوشت چه قرارداد به تصویب مجلس برسد و چه نرسد، سید مفاد آن را اجرا خواهد کرد. خاطر نشان شد طبق طرح سید ضیا برای تجدید سازمان ارتش ایران و مالیه کشور، سید مستشاران نظامی استخدام خواهد کرد، اما طبق طرح او انگلیس باید آمادگی داشته باشد برای ساخت کردن حریفان و مخالفان قرارداد؛ چند مستشار هم از کشورهای دوست انگلستان مثل بلژیک استخدام نماید. سید ضیا در زمرة افرادی بود که اگر به قدرت مطلقه دست می‌یافتد، منافع انگلستان را سرلوحه اقدامات خود قرار می‌داد و با وجود او هم مصالح اقتصادی و سیاسی آن کشور کماکان حفظ می‌گردید.<sup>۵</sup>

سید ضیا یکی از کاندیداهای بانک شاهنشاهی برای انجام مأموریتی بود که به زودی به وی محول می‌گردید. بانک برخلاف نورمن هراسی از نزدیکی بیش از حد به سید ضیا احساس نمی‌کرد. برای اینکه سید ضیا پیوندهای نزدیکتری با مأمورین سفارت بریتانیا داشته باشد، کاری به او محول ساختند. بانک تصویب کرده بود براتها و چک‌های دولت ایران که به بانک حواله می‌شد، قبل از معامله یا پرداخت باید به تصویب سفارت انگلیس برسد. سید ضیا مأمور این کار شد. او با این پوشش خدماتی، به سفارت رفت و آمد می‌کرد، از سوی دیگر با مسئولین دولت ایران و شخص سپهبدار مرتبط شد. مأموریت باکو و تماس او با جمهوری خودخواهde

1. Edmonds to Norperforce, Tehran, 5 July 1920, FO. 248/1320.

2. Edmonds.

3. Wickham.

4. The most fantastic projects.

5. Ghani, 153.

مساوات و نیز مأمورین در صحنه بریتانیا در قفقاز، بعلاوه تماس‌های او با سفارت و اعتماد بانک شاهنشاهی به وی؛ همچنین تماس سطح بالا با دولتمردان ایرانی، این جوان جاه طلب را به آنچه می‌خواست نزدیکتر ساخت. شروع همه ماجراها از تأسیس کمیته آهن در اصفهان بود، از این زمان، سید ضیا حامل مأموریتی مهم از سوی انگلیسی‌ها شناخته شد.

## ۲-۱۰. کمیته آهن و کمیته زرگنده

مقارن تحرکاتی از آن دست که بالاتر توضیح دادیم، سید ضیا شعبه‌ای از تشکیلات کمیته آهن را در تهران پایه گذاری کرد. این کمیته پیش‌تر در اصفهان تأسیس شده بود و کنسولگری بریتانیا از آن حمایت می‌کرد. انگلیسی‌ها برای پیشبرد سیاست خود در ایران تلاش داشتند اقداماتشان را در لفافهای از اقدامات قانونی رسمیت بخشنند. بریتانیا تلاش داشت طرفداران خود را سازماندهی نماید و به این ترتیب یک نیروی ایرانی متشكل در حمایت از سیاست‌های خود در ایران داشته باشد. به قول دولت‌آبادی «چون جوان‌های ما طالب شغل دولتی هستند از هر راه که بتوانند به مقصود خود برسند، آن راه را می‌پمایند بی‌آنکه مشروع و نامشروع آن را بخواهند از هم جدا نمایند. در این صورت عضویت کمیته‌ای که آنها را به مقصود برساند یکی از بهترین وسیله‌ها خواهد بود، خصوصاً کمیته‌ای که با یک اشاره رئیس یا مدیر آن هر مشکل در برابر هر کار در دوائر دولتی برطرف شده وصول به مطلوب حتمی بوده باشد و از طرف دیگر اشخاصی که تحت ستمکاری سران و سروران شهری واقع شده هیچ دادرسی برای آنها نیست، چه پناهگاه بهتر از عضویت کمیته آهن خواهد داشت تا از شر ستمکاران آسوده بوده باشند. در این حال جای حیرت نخواهد بود اگر این طفل یک شبه ره صد ساله ببرود و در ظرف مدت بسیار کم بیش از دو هزار نفر از مردم اصفهان پیر و جوان از هر طبقه عضو کمیته آهن شده باشند با اینکه ما توسعه فوق العاده فوری این کمیته را حیرت‌انگیز خواندیم».<sup>۱</sup>

مرکز کمیته آهن در اصفهان، به هر ملاحظه‌ای در جلفا قرار داشت که محله ارامنه اصفهان بود. در جلفا چاپخانه‌ای بود که به خارجی‌ها تعلق داشت، به واسطه انگلیسی‌ها این چاپخانه در اختیار کمیته آهن قرار گرفت. کمیته آهن با همین چاپخانه اعلامیه‌های خود را منتشر می‌کرد، تعدادی برای تبلیغ این کمیته به اطراف و اکناف رفتند و «خلق اصفهان هم ... عضویت کمیته را به رایگان می‌پذیرند». برای مدیریت این کمیته انگلیسی‌ها حسین خان معتمد گیلانی یکی از ملاکین گیلان و از نزدیکان میرزا کریم خان رشتی را انتخاب کرده بودند. حسین خان به اصفهان آمد و در جلفا خانه‌ای اجازه کرد و به سرعت مورد توجه واقع گردید. حسین خان فردی بود که با زین‌العابدین تقی اف تاجر باکری رفاقت داشت و البته از مخالفین سردار افخم حاکم گیلان به شمار می‌آمد که توسط عده‌ای از بلوائیان به نام مشروطه کشته شد. با این

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۱۴.

۲. همان، ص ۱۱۵.

وصف خطی نامرئی کمیته آهن اصفهان را به گیلان و قفقاز مرتبط می‌ساخت، این موضوع اهمیت زاید الوصفی داشت.

در جلفا، حسین خان معتمد مورد حمایت کلنل هیگ کنسول انگلیس در اصفهان قرار داشت، دولت آبادی می‌گوید از طریق حسین خان، وی دعوت شد تا وارد کمیته گردد. اما «نگارنده از شنیدن اوضاع کمیته آهن و خواندن نظامنامه آن که از روی فکرهای عمیق کشدار تنظیم شده است بسیار نگران می‌گردد، خصوصاً که از مدیر آن می‌شنوم که می‌خواهند مرکز تهران آن را به زودی دائز کنند و سه نفر عضو اساسی آن وثوق‌الدوله رئیس دولت، نصرت‌الدوله وزیر عدلیه و سید ضیاء الدین طباطبائی خواهند بود و بدیهی است این تعیین را رئیس دولت کرده است که کار در دست خودش بوده باشد و شعبه تهران با این وصف خواهد توانست در زمان کمی همه کارکنان دولت را عضو کمیته نماید و از این بهتر برای پیشرفت هر سیاستی که داشته باشد چه وسیله خواهد بود.»<sup>۱</sup> تا آنجایی که ما می‌دانیم وثوق و نصرت‌الدوله عضو این تشکیلات نبودند، به عکس اعضای آن همه از مخالفان پابرجای وثوق به شمار می‌رفتند. کلنل هیگ اندکی بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ به لندن احضار شد، او از اصفهان به تهران آمد و به سراغ کمیته مرکزی رفت، اما به قول دولت آبادی نتوانست آن را بیابد.

در اصفهان بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ مراسم جشن و شادمانی برگزار شد. وقتی این جشن توسط کمیته برگزار گردید، عده‌ای متوجه شدند تأسیس کمیته برای حمایت از منافع انگلستان بوده است، به همین دلیل اینان علیه آن هیاهو به راه‌انداختند و حسین خان معتمد هم اعلام کرد طبق یکی از مواد نظامنامه کمیته، می‌توان در شرایط ضروری آن را از یک تشکیلات انقلابی! به یک حزب سوسیال دمکرات! تبدیل کرد. از این به بعد حسین خان حاضر نشد ریاست آن کمیته را بپذیرد، بلکه اندکی بعد به میان قیله بختیاری رفت.<sup>۲</sup> کمیته آهن اصفهان به این شکل منحل شد و انگلیسی‌ها از مصالح آن، کمیته زرگنده را ساختند. کمیته آهن که به دستیاری کلنل هیگ انگلیسی در اصفهان تأسیس شده بود، بالاخره در تهران مستقر شد و سید ضیاء الدین طباطبائی بر آن تسلط یافت. هدف مبرم این تشکیلات اخراج صاحب منصبان روسی از قزاق‌خانه ایران، دخالت دادن صاحب منصبان انگلیسی، جمع‌آوری اردوی متفرق شده قزاق در اطراف قزوین و بالآخره به دست گرفتن زمام کار دولت و به اجرا درآوردن قرارداد ۱۹۱۹ بود.<sup>۳</sup>

اعضای تشکیل دهنده کمیته زرگنده افرادی بودند که در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی فعالیت می‌کردند. اینان در زرگنده که خانه سید ضیاء در آنجا قرار داشت دور هم جمع می‌شدند؛ به یاد آوریم اقامتگاه تابستانی سفرای روس و انگلیس در این محله‌ها واقع بود. شرکت کنندگان جلسات منزل سید ضیاء عمده‌تاً افراد برجسته‌ای بودند و در سلسله مراتب

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۶۸.

۳. همان، ص ۲۱۹.

قدرت زمان خود، انسان‌های مهمی به شمار می‌رفتند، اما در اندیشه تصدی موقعیت سیاسی و اجتماعی بهتری بودند. همه آنان انگلوفیل‌های شناخته شده به شمار می‌آمدند و همگی بیم و هراس از نفوذ کمونیسم در ایران را دامن می‌زدند. نماینده سابق مجلس و معاون وقت وزارت داخله در کابینه سپهبدار یعنی حسین خان دادگر (عدل الملک) یکی از اینان بود. عدل الملک خود از نزدیکان گروه ضدتشکیلی به رهبری سید محمد کمره‌ای بود و به شدت مطبع او؛ به گونه‌ای که کمره‌ای در خاطراتش می‌نویسد: «عدل الملک آمد و اظهار داشت هر فرمایشی باشد اطاعت نمایم.»<sup>۱</sup> میرزا حسین خان عدل‌الملک در دوره دوم مشروطه رئیس شعبه پنجم حقوق بود، اما بعداً از سوی وزارت عدله به مقام ریاست کل محاکم ابتدائی حقوق تعیین شد.<sup>۲</sup> به عبارت بهتر او هم عضو تشکیلاتی بود که محمدرضا مساوات از طریق آن بحران‌سازی می‌کرد.

عدل‌الملک در دوره صمصام‌السلطنه بختیاری حکومت همدان را به دست گرفت. همدان در این زمان کانون فعالیتهای هسته‌ای مشتمل از عوامل بریتانیا به شمار می‌رفت، حتی ورود و خروج گندم این شهر هم به دست نیروهای انگلیسی بود. انگلیسی‌ها هر خروار گندم وارد شده به شهر را سی تومن و هر خروار جو وارد شده را بیست و پنج تومن «به قوه» یعنی به زور می‌خریدند. حال آنکه قیمت محصول در خارج شهر بین چهل تا پنجاه تومن بود، «این باعث شده که هیچ ملاکی جنس به شهر نیاورد. خریدارهای متفرقه هم که برای قوت شخصی جنس بیاورند و در خارج شهر چهل پنجاه تومن خریداری نمایند در شهر از دست آنها بیرون می‌آورند. در طهران هم همین قسم.»<sup>۳</sup> در قزوین انگلیسی‌ها اعلان داده بودند مردم گندم را نباید بیش از بیست تومن خرید و فروش نمایند. این باعث شد «گندم‌ها در خارج شهرها به انبیار طرفداران اجنبي جمع و در خود شهرها ابدأ جنس نخواهد آمد. آن وقت چه حالی مردمان شهر خواهند داشت و قسمی نقشه ریخته شده که تخم کاری هم برای سال آتیه نخواهد شد.»<sup>۴</sup> این فقط گوشه‌ای از دخالت انگلیسی‌ها در تسلط بر قوت لایمود ملت ایران بود. اینان به محض اینکه دولت‌های دست‌نشانده‌شان روی کار می‌آمدند، اندکی دست از سخت گیری می‌کشیدند تا توده‌های مردم آنان را منجی خود تلقی کنند.

دیگر اعضای کمیته عبارت بودند از منصور‌السلطنه عدل و معزالدوله نبوی که هر دو از مقامات عالیرتبه وزارت امور خارجه تلقی می‌شدند. گاسپار ایپکیان از رهبران اقلیت ارمنی مقیم ایران در زمرة اعضای تشکیل دهنده کمیته آهن بود. ایپکیان مقاله نویس روزنامه رعد و رئیس اداره تفتیش معارف بود. به قول متصر‌السلطان؛ نصیر‌الدوله «مثل نوکر حاضر خدمات و با او اغلب در خلوت است و آنچه بهائی است جزو مفتشین مدارس زنانه و مردانه نموده، من

۱. کمره‌ای، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. برق، ش ۱، یکشنبه ۵ شوال ۱۳۲۸، ۹ اکتبر ۱۹۱۰، «ریاست محاکم ابتدائی حقوق.»

۳. همان، صص ۴۸۱-۴۸۲.

۴. همان.

جمله اشراقه خانم زن ابن اصدق<sup>۱</sup> یا ابھی و منیره خانم و امثالهما را برای مدارس زن‌ها و دیگر از بابی‌ها را برای مدارس مرد‌ها و تمام بودجه و سیاست وزارت معارف با او است و ارامنه خودشان می‌گویند که کاسپار ایپکیان بابی و از دین ما خارج است.<sup>۲</sup> وثوق‌الدوله شوهر خواهر میرزا احمد خان بدر مشهور به نصیرالدوله بود. نصیرالدوله فرزند عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی بود، سال ۱۲۳۵ که وثوق رئیس‌الوزرا بود و در عین حال وزارت خارجه را تصدی می‌کرد، نصیرالدوله معاون او بود.<sup>۳</sup>

ایپکیان در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۲ نشریه‌ای به زبان ارمنی منتشر می‌کرد به نام «اواد»، به معنی صبح. این نشریه به‌واقع متعلق به فرقه داشناکسوتیون بود و البته در تبریز منتشر می‌گردید. او سپس به تهران آمد و نشریه‌اش را هم در تهران منتشر نمود. مسئول این نشریه بازیل بود که پیش‌تر روزنامه ایران نو ارگان حزب دمکرات را پایه گذاری کرد و هزینه‌های آن را خودش می‌پرداخت. بازیل در تهران چاپخانه‌ای داشت به نام طهران. سردبیر نشریه صبح، خود ایپکیان بود. ایپکیان که یکی از رهبران حزب داشناک بود، در جنگ جهانی اول به هنگام ماجراهی قتل عام ارامنه توسط عثمانی‌ها فرار کرد و مدتی آواره بود. بعد از مدتی آوارگی توسط ارامنه ایران دعوت شد، به محض ورود به ایران همکاری با سید ضیا را آغاز کرد و در کمیته آهن عضویت یافت، به پاس نزدیکی به سید ضیا نخستین شهردار تهران بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شد. به‌واقع این نخستین باری بود که برای تهران شهردار تعیین می‌گردید.

ایپکیان همراه با دکتر علی اکبر سیاسی، اسماعیل مرأت، حبیب‌الله آموزگار، محسن قریب، رضا فهیمی، حبیب‌الله محبی و دکتر عیسی خان صدیق؛ در زمانی که نصیرالدوله بدر وزارت فرهنگ را عهده‌دار بود، با نشریه اصول تعلیمات از انتشارات آن وزارت‌خانه، همکاری می‌کرد. شماره یک این نشریه، اول برج حمل ۱۲۹۸ انتشار یافت و محل طبع آن هم مطبعه روشنایی تهران واقع در خیابان علاءالدوله یا فردوسی امروزی بود، یعنی همان انتشاراتی که روزنامه رعد را هم چاپ می‌کرد. جالب اینکه آرم این نشریه تصویر یک کتاب، پرگار باز، گونیا و خط کش یعنی علام فراماسونری بود. احتمال ارتباط اینان با لژ روشنایی بعید نیست، این لژ توسط سر پرسی سایکس به هنگام تأسیس پلیس جنوب ایران بنیاد نهاده شد. از همکاران سید ضیا در روزنامه رعد باید از عباس خلیلی هم نام برد. وقتی بعد از نود روز ریاست وزرایی سید ضیا بعد از کودتای سوم اسفند، وی از ایران رفت، خلیلی روزنامه اقدام را بنیاد نهاد. خلیلی از نواده‌های حاج ملا علی خلیلی و برادرزاده حاج میرزا حسین خلیلی طهرانی بود و زمانی که در عراق اقامت داشت و قبل از همکاری با رعد؛ تشکیلاتی به نام نهضت اسلام راه‌اندازی کرده بود و با انگلیسی‌ها می‌جنگید.

دیگر عضو کمیته زرگنده مؤدب‌الدوله نفیسی بود که به خانواده‌ای محتشم در کرمان تعلق

۱. ابن اصدق از یاران نزدیک سید علی محمد باب بود.

۲. کمره‌ای، ج ۲، ص ۸۴۷

۳. رجال عصر مشروطیت، ص ۱۲۹

داشت. او پژشکی شناخته شده محسوب می‌شد که طرف مراجعه رجال سیاسی هم بود. مؤدب‌الدوله پژشک محمد رضا پهلوی در دوره تحصیل در سوئیس هم به شمار می‌رفت. نفیسی همراه با سید محمد تدین نماینده برگزیده مجلس چهارم بود که انتخاباتش در دوره وثوق برگزار شده، اما هنوز حتی یک جلسه تشکیل نداده بود. نیز محمود خان جم (مدیر الملک) بعلاوه میرزا کریم خان رشتی از دیگر اعضای کمیته آهن بودند. محمود جم شوهر خواهر حسینقلی خان نواب بود.<sup>۱</sup> محمود جم در دوره دوم ریاست وزرایی وثوق رئیس خزانه‌داری کل بود، پیش از این جم به دستور وثوق ریاست انبار غله دولتی را عهده‌دار گردیده بود. بنا به روایتی ملک الشعرا بهار هم گاهی در این جلسات شرکت می‌جست.<sup>۲</sup> به این روایت باید با تردید نگاه کرد، زیرا بهار هرگز با گروه تشکیل‌دهنده کمیته زرگنده ساخت نداشت و به ویژه بعد از کودتا هرگز به این گروه تمایلی نشان نداد. اینان هیچ کدام در زمرة رجال طراز اول دوره احمد شاه به شمار نمی‌آمدند. بالاتر اینکه تقریباً همه گمنام بودند؛ به استثنای شخص سید ضیا و میرزا کریم خان رشتی. کمیته زرگنده به واقع نقطه اتصال سه جناح از رجال انگلوفیل بود: گروه طرفداران وثوق، تیم سید ضیا در روزنامه رعد و کسانی که با گروه ضدتشکیلی سابق مرتبط بودند مثل میرزا کریم خان رشتی.

وقتی دولت وثوق سقوط کرد و مشیرالدوله روی کار آمد، انگلیسی‌ها طرفداران قرارداد ۱۹۱۹ را بیش از پیش زیر بال و پرگرفتند، واسطه این کار باز هم سید ضیاء‌الدین طباطبائی بود که در آن ایام مدیریت روزنامه رعد را بر عهده داشت. در این ایام پشت پرده‌های سیاست جاری بریتانیا در قبال ایران، در قله‌ک اقامتگاه تابستانی کارکنان سفارت انگلیسیں رقم می‌خورد. خانه بیلاقی سید ضیا نزدیک این اقامتگاه قرار داشت. این محل واقع در زرگنده بود. کمیته‌ای که سید ضیا تشکیل داده بود «مخفي» به شمار می‌آمد، اما عده‌ای از کنجکاوان شاهد تحرکات او بودند. همه اطرافیان سید ضیا به یک نسبت با او رابطه نداشتند. برخی از کسانی که در زرگنده با سید ضیا شبانه‌روز محشور بودند عبارت بودند از: میرزا محمود خان مدیر الملک رئیس انبار ارزاق که شوهر خواهر حسینقلی خان نواب بود، دکتر منوچهر خان طیب ژاندارمری، میرزا موسی خان رئیس خالصجات، مسعود خان کیهان سرهنگ ژاندارمری و جمعی دیگر که از تهران به شمیران می‌رفتند و با این گروه ارتباط داشتند، مثل میرزا کریم خان رشتی، دکر مؤدب‌الدوله نفیسی، سید محمد تدین بیرجندي، اپکیان ارمنی و عده‌ای دیگر.<sup>۳</sup>

مهم‌ترین اولویت کمیته زرگنده، فراهم آوردن مقدمات تشکیل دولت بعد از سقوط مشیرالدوله بود. شخصیت مهم این تشکیل میرزا کریم خان رشتی بود، او در کمیته زرگنده نفوذ فراوان داشت و از سوی دیگر گیلان همه در دست برادران او قرار داشت. اینان بودند که تصمیم گرفتند سپهبدار اعظم فتح‌الله اکبر را به صدارت برسانند، اما مسئله این بود که او

۱. در مورد تبار خانواره نواب بنگرید به: بحران مشروطیت در ایران، ص ۱۵۹ به بعد.

۲. ره‌آورده، چاپ لس آنجلس، سی ام نوامبر ۱۹۹۲.

۳. حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۵۰-۱۵۱.

محبوبیت نداشت، به همین دلیل تصمیم بر این شد که ابتدا حسن خان مستوفی‌الممالک را نخست وزیر کنند و سپهدار را یکی از وزرای کابینه او نمایند تا زمینه برای ریاست وزرایی‌اش فراهم گردد. حتی می‌گفتند برخلاف عرف معمول کابینه‌های ایران از دوره مشروطه تا آن زمان، دو فرد معمم را هم وارد کابینه کنند: سید ضیاء الدین طباطبائی به عنوان وزیر عدليه و سید محمد صادق طباطبائی به عنوان وزیر معارف. می‌گفتند به این ترتیب رفته‌رفته می‌توان زمام امور دولت را به دست گرفت. در این نقشه البته انگلیسی‌ها به اینان کمک می‌کردند. به قول دولت‌آبادی زمانی سر پرسی کاکس گفته بود کسی که حتی نام مستوفی‌الممالک را به زیان آورد، نباید طرف گفتگوی آنها واقع شود. اینک از زیان نورمن می‌گفتند او تنها شخصی است که می‌تواند کشور را نجات دهد: «اما مستوفی‌الممالک عاقل‌تر از آن است که فریب این سخنان را بخورد و یا آلت دست این و آن گشته بعد از یک عمر تحصیل نام نیک چندین مرتبه با شرافت ریاست دولت کردن همه چیز خود را که استقلال وطنش هم جز آن باشد فدای ریاست وزرایی چند روزه بنماید».<sup>۱</sup> با این وصف در این اظهار نظر دولت‌آبادی که مستوفی رجلی نیک نام بود تردید وجود دارد. در همین رساله مستندًا بیان داشتیم که مستوفی چگونه آلت فعل گروه افراطی شد و پای بیگانگان را در دوره جنگ اول جهانی به ایران کشانید، چگونه اعضای کمیته مجازات را زیر بال و پر خود گرفت و چگونه سکوی پرتاب گروه بحران‌ساز شد.

به هر حال اندکی بعد معلوم شد جانشین مشیرالدوله، سردار منصور پسر عمومی میرزا کریم خان رشتی است، با این انتخاب سناریوی مورد نظر انگلیسی‌ها بیش از پیش آشکار شد. در این انتصاب میرزا کریم خان نقش مهمی داشت. میرزا کریم خان چهره‌ای تودار و پیچیده بود که تا آخر عمر، نقش ویژه‌ای در تحولات معاصر ایران از مشروطه به بعد ایفا کرد. او در سالهای پایانی عمر مشاور محمد رضا شاه پهلوی بود؛ در همین زمان بود که قوام السلطنه او را به دلیل مشارکت در تحریکات فراوان دوره نخست وزیری‌اش به ویژه بحران نان در آذر سال ۱۳۲۱ دستگیر کرد و با این اقدام به نفرت شاه از خود دامن زد. چهره مهمتر این جلسات محمود جم بود که با خواهر حسینقلی خان نواب ازدواج کرده بود. خانواده نواب در زمرة برجسته‌ترین عوامل بریتانیا در کشور محسوب می‌شدند و نقش مخرب آنها را در تحولات پیش و بعد از مشروطه در جایی دیگر به طور مشروح توضیح داده‌ایم. اهمیت دیگر موضوع این است که وقتی کودتا به نتیجه رسید سید ضیاء الدین کابینه‌ای متشكل از اعضای کمیته زرگنده را آماده داشت.

او وقتی به ریاست وزرایی رسید چهار تن از اعضای کمیته خود را به وزارت گماشت و یکی از آنان را فرماندار نظامی تهران کرد. چهار تنی که به عضویت کابینه درآمدند عبارت

بودند از محمود جم وزیر امور خارجه، حسین دادگر کفیل وزارت داخله، مؤدب الدوله تقی‌خانی وزیر صحیه و خیرات عمومی و مسعود کیهان وزیر جنگ. حاکم نظامی تهران هم کاظم خان سیاح شد.

یکی از مهم‌ترین اشخاص درگیر این ماجراها، وستاده‌لی سوندی بود که مشیرالدوله از کار برکtarش کرده بود. او بلاعده بعد از انتصاب فتح‌الله اکبر به ریاست وزرایی، بار دیگر به ریاست نظمیه نائل آمد. به یاد آوریم که این وستاده‌لی زمان عملیات کمیته مجازات، رئیس نظمیه بود. بسیاری از یاران وثوق که اینک همه از کار پیکار شده بودند اطراف سید ضیا می‌چرخیدند. کمیته یادشده «مرکز سیاست انگلیس» در ایران تلقی می‌شد. نه مشیرالدوله برای آنها اهمیت قائل بود و نه آنان برای رئیس دولت جایگاهی قائل بودند. نکته بسیار جالب توجه کمیته زرگنده این بود که دمکرات و اعتدالی را دور هم گرد آورده بود. به طور مثال سید محمد صادق طباطبائی «اعتدالی سابق» و دوستانش تشکیلاتی به راه‌انداخته بودند و با سید ضیا نوعی روابط خصوصی و شخصی شکل دادند.

سید ضیا هم تا اندازه‌ای در پاره‌ای از امور با آنان مشورت می‌کرد. ظاهر قضیه این بود که این عده از مسلک سابق خود چشم پوشیده و اکنون خویشتن را سوسیالیست می‌نامیدند. سوسیالیست‌های دروغین می‌خواستند با این عنوان بلشویک‌ها را فریب دهند، در حالی که عنوان سوسیالیستی به هیچ وجه با بسیاری از آنان مناسبی نداشت.<sup>۱</sup>

## ۱۱. دمیسیه علیه جنبش جنگل

مهم‌ترین اقدام کمیته زرگنده تلاشی بدفرجام علیه جنبش جنگل بود. نیروهای جنگل یک سو و یک جهت نبودند. گروه غالب آنان از اندیشه اتحاد اسلام حمایت می‌کردند. گروه دیگری به فرماندهی احسان‌الله خان دوستدار، در زمرة کسانی بودند که پیش‌تر با نیروهای باراتف جنگیده و با قوای زاندارم همکاری کرده بود. وقتی قوای دولت دفاع ملی شکست خورد، عده‌ای از آنان به بغداد رفتند اما احسان‌الله خان به تهران بازگشت و با کسانی که مورخ‌الدوله آنان را «چند نفر آزادی‌خواهان انقلابی» می‌خواند و کمیته مجازات را تشکیل داده بودند همکاری می‌کرد. به همین دلیل بعدها دستگیر شد و در ۲۶ تیر ۱۲۹۶ از محبس آزاد گردیده و راه مازندران را در پیش گرفت و بالاخره به میرزا کوچک خان جنگلی پیوست. او از اهالی همدان بود و با وصف اختلافات فراوان با میرزا، نفاق پیشه کرد و خود را به اندازه‌ای به او نزدیک ساخت که «هیچ گاه از میرزا کوچک خان جدا نمی‌شد». فرد دیگری که تا حدی از

۱. سید ضیا منصب وزارت داخله را برای خود نگه داشته بود و به‌موقع منصب حسین دادگر نه تنها منصبی ناچیز و دست دوم نبود، بلکه به این دلیل که او مستقیم با شخص سید ضیاء مرتبط بود از موقعیت والانی بهره مند بود.

۲. حیات یعنی، ج ۴، ص ۱۵۱.

قوای جنگل حمایت می کرد، کلنل محمد تقی خان پسیان بود، پسیان یکی از فرماندهان نیروی ژاندارمری بود. در آن ایام بخشی از قشون ژاندارمری نیروهایی آزادی خواه به شمار می آمدند. بنا به روایتی، پسیان حزبی تشکیل داده بود به نام سوسیال دمکرات که میرزا حسین خان معاون و افرادی چون ابوالقاسم لاهوتی و میرزاده عشقی در این تشکیلات عضویت داشتند. کلنل چند تن از نیروهای خود را مأمور کرد تا از راه زنجان و خلخال و طارم و انبارلوی گیلان به جنگل بروند و با میرزا ارتباط برقرار کنند.<sup>۱</sup> غیر از اینان یکی از صدیق‌ترین یاران میرزا، دکتر حشمت طالقانی بود که از اعضای کمیته دمکرات‌های رشت به شمار می‌رفت و از همان ابتدای قیام میرزا آمادگی خود را برای همکاری با او اعلام داشته بود.

به میرزا حسین خان، معاون می‌گفتند زیرا وی معاون شعبه رمز وزارت امور خارجه بود که شغلی بسیار مهم ارزیابی می‌شد. انگلیسی‌ها تلاش می‌کردند از طریق او اخبار سری به دست آورند، تلاش شد این کار از کانال میرزا حسین خان صورت گیرد. به روایت کمره‌ای، استوکس در آذر ۱۲۹۷ تلاش کرد از درون وزارت داخله به میرزا حسین خان، معاون میرزا محسن خان از طریق میرزا عباس خان منشی وزارت داخله به میرزا حسین خان، معاون میرزا خارجه و رئیس شعبه رمز وزارت امور خارجه پیام داد اگر تماس‌های محترمانه وزارت امور خارجه و نامه‌های رمز را که از تمام کشورها در مدت جنگ به ایران مخابره شده در اختیار او قرار دهد، پول زیادی دریافت خواهد کرد. میرزا حسین خان قضیه را از طریق نیرالسلطان یکی از عوامل کمیته مجازات به مشاورالممالک را اطلاع داد. ظاهرآ مشاورالممالک می‌گوید کار از این چیزها گذشته است و اگر حسین خان می‌تواند، از انگلیسی‌ها چیزی دریافت کند. اما معاون شعبه رمز، نزد وجود خود خجلت زده بود. او به علی اکبر دهخدا گفت اگر به این کار تن دردهد به کشور خود خیانت کرده است و اگر هم نامه‌های رمز را در اختیار استوکس قرار ندهد از شغل خود برکنار خواهد شد. دهخدا به او یاد داد بگوید ابتدا سی هزار تومان می‌گیرد تا رمزهای گذشته را در اختیارش قرار دهد، بعد از آن هم ماهی پانصد تومان دریافت می‌کند که اگر رمز جدیدی آمد در اختیار آنان گذارد. البته این حقوق ثابت بود، اگر رمزی قابل توجه می‌آمد به قیمتی که خود میرزا حسین خان تعیین می‌کرد در اختیار طرف انگلیسی قرار می‌گرفت. دهخدا این راه حل غیر قابل اجرا را برای این به او یاد داد که می‌دانست مورد قبول طرف انگلیسی واقع نخواهد نشد و بهانه از دست آنان سلب می‌شود. اما با کمال شگفتی استوکس با این طرح موافقت کرد؛ میرزا حسین خان او را به خانه‌اش دعوت کرد تا با هم مذاکره نمایند. طرف ایرانی برای اینکه خود را از مخصوصه برهاند هفت تن از دوستانش را به منزل دعوت کرد و آنها را پشت پرده نگه داشت. آنها ماجرا را شنیدند، اما میرزا حسین خان حاضر نشد سندی در اختیار استوکس قرار دهد. وی تمارض کرد و مدت مديدة در رختخواب خوابید. از آن سوی استوکس هم به رشت رفت. بین راه دائماً جویای حال او

می شد، کسانی را به معالجه او می فرستاد و خلاصه موضوع را پی گیری می کرد. درست در همین احوال بود که استوکس احضار شد و به لندن رفت.<sup>۱</sup>

اسفند ۱۲۹۷ ملاقاتی بین کنسول انگلیس در رشت و میرزا کوچک خان روی داد. کنسول خود به ملاقات میرزا کوچک خان جنگلی رفت. او توضیح داد قوای دولت مرکزی ایران که آن زمان ونوق الدوله ریاست وزرایی اش را عهده دار بود؛ تصمیم گرفته اند با جنگلی ها وارد جنگ شوند. میرزا توضیح داد او قصد جنگ با دولت مرکزی ایران را ندارد و یادآور شد قوای جنگلی در گیلان به جز اینکه در چهار سال اخیر جان و مال و ناموس مردم را از تاخت و تازهای گاه به گاه حفظ کرده اند، اقدام دیگری انجام نداده اند. باز هم توضیح داد علت حضور او و نیروهایش در جنگل همین بوده است و بس، وی نه تنها با دولت مرکزی ایران مخالفتی ندارد بلکه طالب وحدت ملی کشور نیز می باشد. میرزا از وفاداری خود به منافع و مصالح ملی ایران گفت و یادآور شد در این مدت او و یارانش ابدآ با بیگانه سروسری نداشته اند، بالاتر آنکه سالی دویست و پنجاه تا دویست و شصت هزار تومان مالیات رشت بود که حداقل چهل تا پنجاه هزار تومان آن را به مرکز می فرستادند و بقیه را حیف و میل می نمودند. او اجازه نداده است مالیات مردم رشت هدر رود، شاید تصور رود منع ارسال همان مالیات اندک به مرکز، زیانی بوده است که آنان به دولت مرکزی ایران وارد کرده اند. او به این نکته اشاره کرد که دولت تا ده سال دیگر هم نمی توانست مالیات رشت را به سالی چهار تا پنج کروم بر ساند؛ حال آنکه او این کار را کرده است. این امر نه تنها خیانت به منافع ملی کشور نیست، بلکه خدمت هم به حساب می آید: «حال دولت که این همه خدمات ما را از نقطه نظر خیانت نگریسته و بخواهد ما را مغلوب و معدوم و بعد از مغلوبیت گرفتاران را اعدام نماید، چاره تا آنجا که جان داریم نیست مگر دفاع.» کنسول انگلیس گفت آیا نیروهای جنگلی با انگلیسی ها جنگی دارند؟ میرزا پاسخ داد: «ما ابدآ با هیچ یک از دول مجاور عداوت و ضدیت و جنگی نداریم، فقط حفظ خودمان را از تعدیات و چپاول می خواهیم بنماییم. والا به عنوان ضدیت و جنگ با شماها و با هیچ کس این تجمع را تهیه نکرده ایم.» کنسول خواست میرزا این مطلب را به صورت مکتوب به او ارائه دهد اما پاسخ شنید: «ما عملاً در این چهار ساله ثابت کردیم که جنگ با شما نداریم و قول اطمینان می دهم که بعدها همین قسم باشد.»<sup>۲</sup>

به واقع بعد از خاتمه جنگ، شرق و شمال ایران میدان وسیعی برای دست اندازی ها و سیاست بازی های بریتانیا شد. انگلیسی ها به دلیل داشتن قوا در جنوب ایران آسوده خاطر بودند. با عملیات نظامی که در غرب کشور صورت می گرفت، از این ناحیه هم نگرانی وجود نداشت. به واقع بعد از خاتمه جنگ اول جهانی و خروج روسیه از ایران به دنبال انقلاب بلشویکی، انگلستان شمال ایران را لقمه ای آماده دید که باید به سرعت بلعیده می شد.

۱. کمره‌ای، ج ۱، ص ۷۳۸

۲. همان، ج ۲، ص ۸۵۲

انگلیسی‌ها برای پیشبرد اهداف خود به دو سیاست روی آوردند: نخست اینکه از تشکیل دولت‌های مستقل در قفقاز حمایت کردند و حتی نیرو هم به آن سوی اعزام داشتند و دوم بر روی مهم‌ترین خانواده ملاک گیلان یعنی خاندان آل امشه به صورت جدی سرمایه‌گذاری نمودند تا این بار از آنان برای پیشبرد سیاست‌های کلان خود بیش از پیش سود جویند. در این زمان روس‌های بلشویک سرگرم تحکیم موقعیت خود در روسیه بودند و قفقاز ظاهراً به حال خود رها شده بود. انگلیس‌ها از سیاست خود دو موضوع را سرلوحه کار قرار دادند: نخست اینکه مانع شکل‌گیری نهایی دولت بلشویکی شوند و دوم آنکه برای همیشه حکومتی دست‌نشانده در ایران روی کار آورند.

عرصه مهم عملیات انگلیسی‌ها شرق ایران بود. در خراسان قوایی انگلیسی - هندی تهیه دیلند و راه هند را در برابر نفوذ بلشویسم مسدود ساختند. وظیفه حفاظت از سرحدات شرقی ایران با ژنرال مالسون بود. او حتی در درون مرزهای سابق روسیه تزاری واقع در مأواه‌النهر رخنه کرد و از نیروهای تحت حمایت خوش به طور نظامی جانبداری نمود. با این وصف وضعیت در شمال ایران بسیار پیچیده بود. در این ایام در جنگل دو نیرو در کنار هم فعالیت داشتند؛ نیروی جنگلی‌ها و نیروی دولت مرکزی. میرزا کوچک خان رهبر قوای جنگلی در این زمان بین پنجاه تا شصت سال سن داشت. او مردی قوی بنیه و سیه چرده بود، موهای سر و صورتش انبوه و از اخلاقی نیک برخوردار بود. او مردی صلح دوست به شمار می‌آمد و از اتحاد اسلامی و استقلال و آزادی ملت ایران دفاع می‌کرد. میرزا با استبداد داخلی و استعمار خارجی به ویژه استعمار بریتانیا به طور همزمان ضدیت می‌کرد. به عبارتی این دو را مکمل هم به شمار می‌آورد. در این ایام به حمایت عثمانی‌ها مجمعی از اتحاد اسلام در باکو تشکیل شده بود که میرزا با آن ارتباط برقرار کرد. از آن سوی آلمانی‌ها تلاش داشتند برای مقابله با روس و انگلیس به نوعی در جنبش جنگل رخنه کنند، «ولی میرزا کوچک خان با وجود استفاده نظامی که از آنها می‌نموده است، ایرانیست و اسلامیت خود را از دست نمی‌داده بیگانه را بیگانه می‌دانسته است هر که بوده باشد. چنان‌که روس‌ها مکرر خواستند او را تطمیع کرده به دام بیاورند و فریب آنها را نخورد. کاهی هم با دستگاتی از قشون روس که برای امتحان جلو می‌آمدند، طرف می‌شد و آنها را عقب می‌شانید، عده زیادی از وطن‌خواهان هم که عاشق دیدار یک قوه ایرانی خالص بودند از تشکیل جنگل دلخوش و به آنجا متوجه بودند».<sup>۱</sup>

وقتی به دنبال انقلاب بلشویکی روس‌ها از ایران خارج شدند، انگلیسی‌ها تلاش کردند در گیلان جانشین روس‌ها گردند. در این زمان نیروی جنگل مهم‌ترین و مانع بر سر راه آنان بود. حتی نبردهایی با قوای انگلیسی در گیلان روی داد تا به آنان نشان داده شود که نیروی جنگلی به هیچ وجه اجازه ورود قشون بیگانه را به گیلان و از آنجا به قفقاز نخواهد داد. انگلیسی‌ها نتوانستند بر قوای کوچک خان غلبه کنند؛ به ناچار با نماینده جنگلی‌ها مانند یک دولت مستقل

پیمان منعقد کردند، زیرا «دانستند که آن قوه آلت دست بلشویک‌ها نمی‌شود و خارجه را هر که باشد خارجه می‌داند.»<sup>۱</sup> به این شکل انگلیسی‌ها ظاهرآ قوای جنگلی را به حال خود رها ساختند و از تعریض مستقیم به آنان چشم پوشیدند. آنها در رشت و انتزلی و بعضی نقاط دیگر اطراف دریای خزر قشونی را بر جای نهادند و این بار به نفوذی زایدالوصف در قفقاز و گرجستان همت گماشتند. هدف اصلی «دست انداختن به روی معدن‌های نفت بادکوبه» بود. این تهاجمات در آن راستا قابل ارزیابی است. به یاد آوریم که انگلیسی‌ها از همان دوره تزارها در قفقاز نفوذی فراوان داشتند و برخی از عملیات تروریستی آن سامان با پولی که از سوی برخی اتباع بریتانیا به آنان داده می‌شد، صورت می‌گرفت. می‌دانیم که نفت باکو تا انقلاب بلشویکی در دست انگلیسی‌ها بود، پس اینان تلاش می‌کردند نفوذ از دست رفته را باز دیگر به دست آورند. سر سیسیل اسپرینگ رایس بر این باور است که سرنشسته بسیاری از تحرکات قفقاز به دست روشنفکران یهودی روسيه است.<sup>۲</sup>

در این زمان حکومت مرکزی در گیلان نیرویی داشت که «اعضای آن چند تن از بولهوسان عیاش خیابان گرد تهران بودند و معدودی از گیلاتیان همنگ آن‌ها»، این جمع به استثنای عده‌ای محدود «به شهرت رانی و مداخله کردن» می‌پرداختند، در تفتیش میان درباریان و قوای جنگلی کوتاهی نمی‌کردند و مقاصد شخصی خود را تعقیب می‌نمودند. حکومت گیلان با سردار معظم خراسانی بجنوردی خراسانی بود، این مرد شخصی «بسی بند و بار و خارجه دوست» بود. اعمال او در گیلان مورد نفرت مردم بود؛ وثوق او را معزول ساخت و کسی را به جایش منصب نمود که «مساوی اعمالش بیشتر و صلاحیتش برای اینکار از سلف خود کمتر» بود. این فرد میرزا احمد خان آذری نام داشت. «این شخص ریاست مالیه را داشته بعد از عزل سردار معظم کفیل حکومت می‌شود، آذری سفره حقه‌بازی خود را در گیلان پر آشوب گسترده می‌خواهد جنگل را هم جزو اسباب بازی خود قرار بدهد و به عنوان اصلاح کار جنگل تقریباً حاصل کرده حاکم گیلان بگردد.»<sup>۳</sup>

آذری، وثوق را فریب داد. او برای به هم زدن کار جنگلی‌ها پول کلاسی از رئیس‌الوزرا دریافت کرد، اما توانست فقط چند تن از همراهان میرزا را با خود همسو سازد. هدف آذری این بود که با اختلاف انداختن در صفوف جنگلی‌ها کار آنها را بسازد و نابودشان کند. او به مرکز تلگراف می‌زد و این گونه وانمود می‌ساخت که جنگلی‌ها به ستوه آمداند و می‌خواهند صلح کنند. آذری «در این زمینه تلگراف‌هایی مشعر بر اظهار اطاعت و انقياد از میرزا کوچک خان به وثوق‌الدوله مخابره می‌نماید که تا این وقت نگارنده شک دارد که آیا همه آنها ساختگی بوده است یا بعضی از آنها.»

۱. همان، ص ۹۴.

۲. نامه‌های خصوصی سر سیسیل اسپرینگ رایس، ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵)، ص ۱۱۹.

۳. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۳۹.

وثوق پیام‌های محبت آمیزی خطاب به آذربایجانی و جنگلی‌ها فرستاد. این پیام‌ها در نشریات گیلان و تهران منتشر شد و در پیرامون آن هیاهویی رخ داد. شاه هم که در اروپا اقامات داشت یکی از بهترین پیام‌های مسرت آمیز دوره زمامداری خود را شنید، اما ختم کار جنگلی‌ها به‌واقع دروغ بود و همه حقه‌بازی بود و فریب. تنها چیزی که حقیقت داشت این بود که فردی از «سردستگان رئیس جنگل» که مرد مذبذبی است با چند نفر از بستگان خود بعد از مختصر کشمکشی به آذربایجانی پیوسته است و بار ننگین وجود خود را از دوش میرزا کوچک خان برداشت.<sup>۱</sup>

علت این برخوردها چه بود؟ برای پاسخ دادن به این سوال باید اندکی به عقب بازگشت. از اوایل نیمه دوم سال ۱۲۹۸ احمد خان آذربایجانی کفیل ایالت گیلان به دستور وثوق با میرزا کوچک خان وارد گفتگو شد. در همان ابتدای گفتگوها این‌گونه به نظر می‌رسید که میرزا مایل است باب مصالحه‌ای با دولت مرکزی باز کند. میرزا هیشته را برای گفتگو با وثوق اعزام کرد، وثوق هم وعده داد اسلحه قوای جنگل را تحويل گیرد و در عوض کاری به آنان ارجاع دهد. از آن سوی احمد خان آذربایجانی هم نامه‌ای جداگانه به وثوق نوشت و تمایل میرزا را برای گفتگو اعلام داشت. متن نامه میرزا که در روزنامه رعد چاپ شده به این شرح است:

«حضرت مبارک بندگان مستطاب اشرف اعظم آقای وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا مملکت ایران دامت شوکه‌العالی؛ در این موقع که حضرت اجل میرزا احمد خان آذربایجانی کفیل محترم ایالت گیلان ابلاغ اوامر مطاعه و نیات مقدسه بندگان حضرت اشرف اعظمته را به این جمعیت فرمودند به مقام جسارت آمده خاطر مقدس را مستحضر می‌دارد این جمعیت از چندین سال به این طرف با فدایکاری‌ها و جان‌فشنایی‌های فوق العاده که متتحمل شده‌اند غیر از خدمت‌گذاری به اینا وطن و حفظ استقلال مملکت و رفاهیت و آسایش عامه به هیچ اقدامی مبادرت نورزیده همیشه آرزومند قدرت و سطوط اولیای امور دولت بودند ولی مناسفانه بعضی از عناصر مغرض این نیات پاک جمعیت را در حضور مبارک سوء تعبیر نمودند و بدختانه موفق به ایجاد یک نوع سوء‌تفاهی گشته فدویان را متمرد و مخل آسایش مملکت قلمداد نموده و بالآخره باعث این همه خسارات و خون‌ریزی گشته‌ند، در تمام این مراحل باز هم جمعیت به هیچ وجه قصد مخاصمه نداشته در مقابل قشون دولتی راه دفاع را پیش گرفته در این موقع که جمعیت مقاصد مقدسه بندگان حضرت اشرف را برای حفظ قومیت و شرافت مملکت تصدق می‌نماید، با کمال افتخار و صمیمیت به حضور مقدس اطمینان کامل می‌دهم که چاکر و تمام افراد جمعیت از این تاریخ کاملاً مطیع اوامر دولت معظم خود بوده و به کلی ترک مخاصمه نموده‌ایم و به هیچ وجه در اجرای اوامر مطاعه و در جان‌فشنایی و خدمت‌گذاری مملکت تصور نخواهیم ورزید، عموم جمعیت از طرف قرین الشرف بندگان حضرت اشرف امیدوار به مراحم عالیه بوده و یقین دارند که در سایه مکارم وافیه در آتیه شرافت آنها کاملاً تأمین خواهد

شد.<sup>۱</sup>

همین نامه است که دولت آبادی احتمال می‌دهد جعلی بوده باشد. وثوق در پاسخ به این نامه، از احمدخان آذری به دلیل مساعی اش در مورد پایان دادن به مسئله جنگل تقدیر کرد. در عین حال او جواب میرزا را هم ارسال کرد، «جواب آقای میرزا کوچک خان را به توسط خودتان مخابره نمودم البته مراتب رضایت و امتنان این جانب را از صمیمیت و بسی غرضی و مساعی که برای خاتمه دادن به اختلافات و مناقشات مبذول داشته‌اید به ایشان ابلاغ خواهید نمود.» متن نامه وثوق به میرزا به این شرح بود:

«جناب آقای میرزا کوچک خان زید اقباله، تلگرافی که بعد از ابلاغ مقاصد دولت و ترک مخاصمه به توسط آقای کفیل حکومت مخابره نموده بودید واصل گردید. با هیچ بیانی نمی‌توانم از این پیشامد مسرت قلبی خود را اظهار نمایم؛ زیرا مناقشات اخلاقی که موجب این همه زحمت و بدینختی شده بحمدالله مرتفع گردید. باید به شما و خود تبریک بگویم که مساعی و اهتمامات من در رفع این بدینختی که هر دقیقه دوام آن متضمن ضرر جدیدی برای مملکت بود مؤثر واقع شده و شما هم با حسن نیت و صمیمیت مقاصد خیرخواهانه دولت را استقبال نموده‌اید لازم می‌دانم جنابعالی را مستحضر نمایم که هیچ وقت اینجانب مایل نبودم این مناقشات و اختلافات دوام پیدا کند بلکه نظر به حسن ظن و اطلاعی که به وطن خواهی و صمیمیت شما پیدا کرده بودم می‌خواستم حقیقت را به جنابعالی مکشوف نموده نگذارم قوای اخلاقی و فکری و مادی خودتان را بیهوده صرف نمائید. عملیات جنابعالی که در یک موقع برای دفع خطر از مملکت به موقع و مفید بود، در موقع دیگر بالعکس جز خرابی و خسارت و خون‌ریزی نتیجه نداشت و تلفات اموال و اشخاص از هر طرف تضییع بیهوده مال و جان فرزندان مملکت بود. پس باید عناصر عاقل و علاقمند مملکت مصلحت را تشخیص داده هیچ وقت نگذارند نیت خالص و وجودان پاک آنها به اشتباه و اغراض مفسدین آلایش پیدا کند. این جانب همان طور به وسیله آقای کفیل حکومت در ضمن ابلاغ مقاصد دولت نوشته‌ام با جنابعالی نظر مساعد داشته همه طور همراهی و مساعدت خواهیم نمود و امیدوارم حالا که خودتان حقیقت را دانسته و تشخیص خیر و صلاح مملکت را داده‌اید دولت هم از احساسات وطن‌پرستانه و غیرت و عصیت ملی شما استفاده نموده اتحاد و صمیمیت نتیجه مطلوبه خود را که سعادت مملکت و آسایش اهالی است بدهد، البته در باب اجرای شرایط به طوری که به آقای کفیل حکومت قرار داده‌اید زودتر تشکیل کمیسیون نموده برای تفرقه جمعیت و تسليم اسلحه و تعیین تکلیف افراد اقدامات خواهند نمود.»<sup>۲</sup>

پیش از این اوضاع، یکی از رؤسای جنگل‌ها به نام دکتر حشمت فریب آذری را خوردۀ بود. او به رشت آمد و از همان‌جا تلگرافی به امضای آذری خطاب به وثوق فرستاد تا

۱. رعد، سال دهم، ش ۲۰۳، ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۸، ۱۹ دسامبر ۱۹۱۹، «نختم غالنه جنگل.»

۲. همان، «تلگراف صادره از مقام منبع ریاست وزرا عظام.»

حسن ظن او را بیازماید. وثوق بی خبر از ماجرا نیست حقیقی خود را بروز داد. او پاسخ داد جنگلی‌ها باید قلع و قمع شوند. دکتر حشمت و همراهانش با این پاسخ از شببه به در آمدند و با وجود تأمین احمد خان به جنگل بازگشتند. ماجراهی تسلیم شدن دکتر حشمت به نیروهای دولت مرکزی و خیانت آنان در فروردین ۱۲۹۸ روی داد. در آن زمان شهر رشت تحت نظارت قوای هندی - انگلیسی قرار داشت. آنان به قزاق‌ها اجازه ندادند وارد شهر شوند که «چاول و هرزگی نمایند». در همین احوال دکتر حشمت از جنگل به رشت آمد و خود را تسلیم کرد. دکتر حشمت خواست در ازای تسلیم خود و خلع سلاح نیروهایش، مقداری حقوق فشونی دریافت دارد. او با نیروهای دولت مرکزی به محل نگهداری سلاح و گروه خودش رفت. دکتر گفته بود اگر به او پولی داده شود، قول می‌دهد میرزا را کت بسته تحويل دهد. این سخن را برای آن گفت تا نیروهای قزاق را به محل استقرار نیروهای خود بکشاند. وقتی قزاق‌ها و صاحب منصبان همراه او رفتند، دستور داد آنان را خلع سلاح نمایند. مبلغ بیست و چهار هزار تومان پول هم که گرفته بود، برداشت و با اردوان خود به نزد میرزا شناخت. نیروهای دکتر حشمت هیچ‌گونه آزار و اذیتی به قزاق‌ها روانداشتند. تمام تلاش آنان این بود که از زدوخورد با این نیرو که بدنه‌اش همه ایرانی بودند، پرهیز کنند.<sup>۱</sup> نکته این است که وثوق قبل از تصدی منصب ریاست وزرایی تلاش می‌کرد راهی برای ارتباط به جنگلی‌ها بیابد و با کمک آنان وضعیت کشور را اصلاح نماید، اما اینک آنان را اشرار می‌خواند. به هر حال اردوان دولتی مقیم رشت دکتر حشمت را تعقیب نمود. بین گروه کوچک دکتر حشمت و اردوان دولتی جنگی روی داد، دکتر حشمت در این جنگ طبیعتاً شکست خورد. او را دستگیر کردند و در سبزه میدان رشت حلق آویز نمودند.<sup>۲</sup> این ماجرا در شعبان ۱۳۳۷ مصادف با اردیبهشت ۱۲۹۸ روی داد و جراید هم خبر آن را نوشتند.

به واقع بعد از این که میرزا مانع ورود نیروهای انگلیسی به اanzلی و رفتن آنان به باکو از این شهر شد، همان‌طور که پیش‌تر هم توضیح دادیم، ژنرال دنسترویل فرمانده آنان همدان را پایگاه خود قرار داد. آنان چند ماهی در همدان ماندند اما در فروردین ۱۲۹۸ نخستین دسته از سربازانی که از بین النهرین اعزام شده بودند، به قوای دنسترویل ملحق شدند و همین نیروها در اردیبهشت آن سال وارد قزوین گردیدند. اینان تلاش داشتند محور اanzلی به قزوین را که در دست نیروهای میرزا بود بگشایند و او را وادار نمایند محور اصلی رسیدن به قفقاز را در اختیار اینان قرار دهد. میرزا تلاش کرد این بار هم انگلیسی‌ها را ناکام گذارد. او نامه‌هایی به روحانیان و رجال سیاسی سایر شهرها فرستاد و از آنان خواست هر کاری می‌توانند بگشنند تا مانع هجوم انگلیسی‌ها به شمال کشور شوند. دیدیم که فقط شیخ مرتضی محلاتی به این ندا جواب داد و باز هم از قول دولت‌آبادی نقل کردیم که به طور خاص رجال سیاسی به این نامه‌ها پاسخی

۱. کمره‌ای، ج ۲، صص ۹۰۷-۹۰۸.

۲. حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۳۹-۱۴۰.

ندادند.

انگلیس می‌خواست بر جنگلی‌ها ضربه‌ای خردکننده وارد سازد، زیرا مقاومت آنان نمادی از مقابله با تسلط بریتانیا بر کشور به حساب می‌آمد و می‌توانست الگویی برای مناطق دیگر ایران باشد. در این مرحله بود که اینان با حمایت قوای فراز، دکتر حشمت را دستگیر کردند. وقتی دکتر حشمت را دستگیر کردند، او را به رشت آوردند، انواع مصائب و شکنجه‌ها را در حق او روا داشتند تا به بازجویی آنان پاسخ دهد. حشمت نپذیرفت به سوالات بازجویان خود پاسخ گوید و گفت فقط حاضر است در دادگاهی شرکت کند که در تهران تشکیل می‌شود و البته هیئت منصفه هم باید حضور داشته باشند. به هر حال او را به پای چوبه دار آوردند، قریب پنج هزار تن از مردم رشت حاضر بودند. او سرداری و عینک خود را برداشت و به بالای صندلی رفت و طناب دار را گرفت و بوسید و خود به گردن خویش انداخت. دکتر حشمت با شجاعتی وصف نپذیر از عاملان اعدام خود خواست در کار خویش تعجیل نمایند. وقتی او را بر دار کردند، «یک مرتبه ضجه و فریاد زن‌ها و مردم بلند می‌شود. صاحب منصب نظامی فرازخانه به قزاق‌ها امر می‌کند که شلیک نمایند، اما نه به قسمی که به مردم بخورد، بلکه برای تهدید مردم. همین که مردم می‌بینند شلیک به آنها شده، فرار می‌نمایند. چند بچه کوچک و دو سه نفر زن زیر پاهای جمعیت خفه می‌شوند. رئیس قزاقخانه به قزاق‌ها می‌گوید که هر کس احسان الله خان را بیاورد سه هزار تومان می‌دهم و پول‌ها برای این جنگ ننگ آور، دولت به مصرف رسانده، علاوه بر مخارج رسمی.»<sup>۱</sup>

بعد از این عملیات، انگلیسی‌ها توانستند پل منجیل را هم که در تصرف جنگلی‌ها بود، بگشایند. خرداد ۱۲۹۸ همان‌طور که پیش‌تر هم آورده‌یم، کوچک‌خان با استوکس وابسته نظامی انگلستان در تهران ملاقات کرد. نیز با بیچراخوف که قزاق‌های تحت امر او ستون نخست نیروهای انگلیسی را تشکیل می‌دادند گفتگو نمود. میرزا فقط اجازه داد روس‌هایی از پل منجیل عبور کنند که قصد داشتند ایران را ترک نمایند. اما وی همچنان به انگلیسی‌ها اجازه نداد از این محور عبور نمایند. به دید میرزا قوای انگلیسی نیروی اشغال‌گر بودند که نه تنها حق نداشتند از گیلان عبور نمایند، بلکه باید سراسر خاک کشور را هم ترک می‌نمودند. چند روز بعد از این ملاقات بود که هواییمهای شناسایی انگلستان بر فراز گیلان به پرواز در آمدند و به طور خاص شهر رشت را بمباران کردند. از سوی دیگر، نیروی قزاق تحت امر روس‌ها هم مواضع میرزا را با توب هدف قرار دادند و آنان را ناچار به رها ساختن مواضع خود در منجیل نمودند. روز بیست و چهارم خرداد آن سال بیچراخوف رشت را اشغال کرد. جنگلی‌ها در سراسر محور جاده قزوین به رشت، ناچار به جنگ چریکی با انگلیسی‌ها شدند. این نیروها در اواخر تیر ۱۲۹۸ ضربه خیره‌کننده‌ای بر قوای انگلیسی مستقر در رشت وارد کردند، بار دیگر بخش عمدۀ شهر را تصرف نمودند و کنسولگری انگلیس را به آتش کشیدند. نبردهای خونین

خیابانی چندین روز در شهر ادامه یافت. بالاخره انگلیسی‌ها توانستند با بمباران هواپیم رشت جنگلی‌ها را وادار به عقب‌نشینی کنند. میرزا ناچار شد با انگلیسی‌ها قراردادی منعقد کند که طبق آن مریبان نظامی آلمانی و اتریشی را اخراج می‌کرد و مقرر شد نیروهای تحت امر او مانع استفاده انگلیسی‌ها از جاده قزوین- رشت نشوند. انگلیسی‌ها هم تعهد کردند از دخالت در فعالیت جنگلی‌ها خودداری نمایند و در روابط آنها با دولت مرکزی ایران دخالتی ننمایند. از اینجا بود که سناریوی دیگری را سرلوحه کار قرار دادند تا به طور کلی وجهه میرزا را بیشتر خدشه‌دار نمایند.

وثوق خشمگین از اطلاعات دروغ احمد خان آذری او را برکنار کرد، در این بین شخصی را به گیلان فرستاد تا در مورد اقدامات او تحقیق نماید. این شخص میرزا احمد خان اشتری نام داشت و از اجزای عدیله بود. او مردی خوش طینت به حساب می‌آمد و نقطه مقابل آذری بود. وثوق بالاخره حکومت گیلان را به خود اشتری سپرد. وقتی میرزا کوچک خان، حسن سلوک او را مشاهده کرد، وی را به جنگل دعوت نمود، و عده داد در کار حکومت گیلان به او کمک نماید و خلاصه اوضاع و احوال در حال بهبود بود.<sup>۱</sup>

بالاتر گفتیم اواسط تیر ۱۲۹۸ خبر رسید که جنگلی‌ها بر انگلیسی‌های مقیم رشت دست یافته‌اند، تعدادی از آنها را کشته و تعدادی دیگر هم متواری گردیده‌اند. نیروهای تحت امر میرزا کوچک خان توانستند نیروهای بریتانیایی را بیرون کنند و بانک شاهنشاهی نماد سرمایه‌داری مالی انگلستان در رشت را به تصرف خود در آوردند. در این ضمن، در شهر رشت حریقی اتفاق افتاد که بسیار مشکوک بود. این حریق چند میلیون تومان خسارت به شهر وارد ساخت. انگلیسی‌ها وقتی دیدند قادر به حفظ رشت نیستند، قصد کردند استراتژی قدیمی و شناخته شده سرزمین سوخته را در رشت هم اجرا کنند؛ آنها حتی ساختمان بانک را هم به آتش کشیدند، ناظران شاهد بودند که اسکناس‌ها در آتش می‌سوخت: «معلوم نیست آثرپلان انگلیسی آتش زده یا خود انگلیسی‌ها، چون اسکناس‌ها هم آتش گرفته». <sup>۲</sup> انگلیسی‌ها گناه آتش‌سوzi عظیم رشت را به گردن جنگلی‌ها انداختند. از سویی راه رشت به قزوین بسته شد.

در اینجا بود که سناریوی مورد نظر بریتانیایی‌ها به بونه اجرا گذاشته شد. از شهریور ۱۲۹۸ عده‌ای در تهران جمع شدند تا به قول خودشان یک تشکیلات سوسیال دمکرات به وجود آورند. حاج ناظم، میرزا محمود متفقه، سید عبدالرحیم اصفهانی، برهان و رجالی چون فرخی یزدی در این راه تلاش می‌کردند. اینان می‌خواستند با جذب افرادی از حزب دمکرات و سایر اشخاص نزدیک به خود یک تشکیلات سوسیال دمکرات به پا کنند. در این مسیر البته از سید محمد کمره‌ای رئیس گروه دمکرات‌های ضدتشکیلی هم دعوت به عمل آوردند؛ هدف آنان ظاهراً دعوت «برای نهضت انقلاب» بود. کمره‌ای با این پیشنهاد چندان موافقی نکرد.<sup>۳</sup> منظور

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۴۱.

۲. کمره‌ای، ج ۱، ص ۳۵۳.

۳. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۰۷.

هم البته انقلاب علیه قرارداد وثوق بود. کمره‌ای بر این باور بود که «ما باید رسماً مسئول هیئت انقلاب نشویم، چه که قوه اداره نمودن نداریم و [با] نفله شدن پول‌ها و خوردن [مال] مردم ... ما نباید بدنام شویم». مهم‌تر اینکه کمره‌ای می‌دانست گروه سوسیالیست کذاشی، اصالت ندارد.<sup>۱</sup> مهمترین نگرانی انگلیسی‌ها در این دوره کماکان مسئله جنگل بود. در این زمان بود که آنان توطنه‌ای سامان دادند که یک سویش سوسیالیست‌های کذاشی بودند، یک سویش متحدهان دیرینه آنان در گیلان و سوی دیگر شرخی از عوامل کمیته مجازات.

در این مقطع حساس تاریخی، به تقلید از نیروی مجاهدین مدافع کوچک خان، عده‌ای از «متمولین گیلاتی» نیرویی به اصطلاح ملی تشکیل دادند. هدف این نیروی دوم این بود که قوای میرزا کوچک خان و اهداف استقلال طلبانه او را مشوه سازند. کار از اختلاف افکنی بین صفوف جنگلی‌ها آغاز گردید. اینان برای دست یابی به هدف خود از هیچ جناحتی فروگذار نکردند، تمام تلاش این بود تا نیروی محبوب تحت فرماندهی کوچک خان را در انتظار مردم گیلان بدنام سازند و گروهی را که نتوانسته بودند از راه جنگ و گریز به زانو در آورند، از طریق شکاف در صفوف داخلی نیروها سرکوب سازند. باید میرزا را که «یک قوه ایرانی ثابت قدیمی است» به هر نحو ممکن محو و نابود سازند.<sup>۲</sup> رأس این نیروی مخبر خاندان آل امشه بود. یکی از اعضای این خاندان یعنی فتح‌الله اکبر سپهبدار اعظم مشهور به سردار منصور وزیر جنگ کایینه وثوق بود. او و خاندانش در گیلان املاک و ضیاع و عقار فراوانی داشتند و در زمرة ملاکین بزرگ آن سامان به شمار می‌رفتند. نیز سردار معتمد و سردار محیی اعضاً دیگر این خاندان و البته بالاتر از همه چهره پشت پرده تحولات این زمان یعنی میرزا کریم خان رشته، بحث سرکوب جنگلی‌ها را با منافع خاص خود پیوند داده بودند و از انگیزه کافی برای برخورد با آنان برخوردار بودند. اینان «اسباب دست» انگلیسی‌ها بودند تا این قدرت بزرگ جهانی که منافعش در ایران به شدت در حال آسیب دیدن بود، بتواند به مقصد غائی خود نائل آید.

سردار محیی عبدالحسین خان معزالسلطان، که نقش مخبرش را در ایام مشروطیت پیش‌تر بازگو کرده‌ایم، در این دوره گاهی در تهران بود و گاهی سر و کله‌اش در گیلان دیده می‌شد. او در این زمان «بی تکلیف» بود یعنی نمی‌دانست باید چه کند. میرزا کریم خان و برادرانش در ماجراهی اعتراض علیه قرارداد ۱۹۱۹ وثوق بسیار ساعی بود. نسیم شمال، سید جلیل اردبیلی، سید عبدالرحیم خلخالی، حسین پرویز و عده‌ای دیگر در آن ماجرا همراه با سید محمد کمره‌ای از محسورین او بودند.<sup>۳</sup>

درست وقتی انگلیسی‌ها در صدد برآمدند به هر نحو ممکن قوای جنگلی را از سر راه بردارند، سردار محیی با کمیته زرگنده مرتبط شد. به قول دولت‌آبادی او؛ «با دستور مخصوص

۱. همان، ص ۱۰۷۸.  
۲. حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۵۱-۱۵۲.  
۳. کمره‌ای، ج ۲، صص ۱۱۳۶-۱۱۳۵.

مخفی به گیلان رفته با برادر کوچک خود بی‌آنکه کسی متعرض آنها بشود، چندی در رشت می‌مانند و خود را بلشویک می‌خوانند و از اینجا بلشویک مصنوعی گیلان شروع می‌شود؛ بلشویک شدن اشخاصی که این جامه به اندام آنها به هیچ وجه برازنده‌گی ندارد و باور کردنی نیست البته از روی سیاست و خارج از عادت است، خصوصاً که دیده می‌شود دست سیاست بیگانه به توسط کمیته زرگنده از آستین همین بلشویک ساختگی در گیلان در آمده رل بزرگی بازی می‌نماید. بلی، انگلیسیان با همین دست، میانه میرزا کوچک خان و سردستگان مجاهدین تازه وارد شده از قبیل احسان‌الله خان و غیره را بر هم زده شعله آتش ریاست جمهوری میرزا کوچک خان را هنوز درست برافروخته نشده خاموش می‌سازند.<sup>۱</sup>

اما موضوعی دیگر هم وجود داشت، احسان‌الله خان و خالوقربان، از اوایل ۱۲۹۹، اصرار داشتند که با قشون جنگلی و نیروهای بلشویک و کمونیست‌های کذائی، به سرعت حرکت کنند و به تهران روی آورند. نبردی نهانی بین میرزا و احسان‌الله خان در حال جریان بود. میرزا به عنوان رهبر جنبش جنگل، احسان‌الله خان را از ریاست قشون عزل کرد، اما ریاست گروهی را که به مازندران اعزام شده بودند به سعدالله خان درویش داد. او به سعدالله دستور داد با تائی حرکت کند و عجله‌ای در کار نشان ندهد تا بیند اوضاع چه خواهد شد. نیز به قشون طوالش هم مهمات فراوانی که از کشته‌های دنیکین به دست آورده بودند، داد و مقداری از مهماتی که بلشویک‌ها به او داده بودند بین آنان تقسیم کرد. اما نکته این است که میرزا به اینها هم دستور داد به سوی جنگل روند و به عبارتی در صدور فرمان جنگ به آنها علیه اردوی فراق تعلل می‌ورزید.

احسان‌الله خان و دار و دسته‌اش این تعلل میرزا را که می‌خواست مانع زد و خورد با فراق‌های بی‌گناه ایرانی شود؛ حمل بر سازش او با انگلیسی‌ها کردند. احسان‌الله خان و خالقربان نامه‌ای به رئیس کمیسری باکو نوشتند که میرزا کوچک خان خائن است و پول‌ها و مهمات را برداشته و برده است. از باکو فرمان داده شد که نیروهای تحت امر این دو، خود را اساساً به رشت حمله نمایند و قوای میرزا را مورد هجوم قرار دهند. در نبردهایی که واقع شد مردم رشت به شکلی که در منابع آمده است قربانی عملیات مشکوک احسان‌الله خان و خالقربان شدند. دولت تلاش کرد میرزا را به سوی خود متمایل سازد، اما او گفت تا معاهده ۱۹۱۹ نقض نشود و انگلیسی‌ها از ایران اخراج نشوند، ابدأ با دولت مرکزی وارد گفتگو نخواهد شد.<sup>۲</sup>

میرزا با «تندروی شدید رفای مجاهد نمای تازه وارد شده» موافق نبود. نیز او علیه «بلشویک مصنوعی گیلان که با زور و زر فراوان و نفوذ اشرافی خوانین و متمولین درجه اول گیلان خودنمایی کرده است»، مقاومت کرد. این «مجاهد نمایها» به‌واقع «آلیت دست این قوه ساختگی» بودند. او با تمام تلاش خود نتوانست با این گروه‌ها به ستیز برخیزد و آنان را از سر

۱. حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۵۲.

۲. کمره‌ای، ج ۲، صص ۱۶۰۴-۱۶۰۵.

راه بردارد. او تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که به جایگاه اصلی خود در جنگل مراجعت نماید. او هر چه در توان داشت اسلحه و ملزومات جنگی و پول برداشت و به اعمق جنگل رفت. نخستین مرحله از طرح سقوط قیام جنگلی‌ها با اختلاف افکنی در صفوں جنبش به نتیجه رسید. مخالفین می‌خواستند او را دستگیر نمایند اما موفق نشدند. این تلاش میرزا و جان به سلامت بردن او «با اوضاع جاری رشت خصوصاً در مقابل بشویک‌های مصنوعی کار آسانی نبوده است».<sup>۱</sup>

بعد از ثویق، مشیرالدوله هم تلاش کرد تا راه حلی برای مصالحه با میرزا بیابد. انگلیسی‌ها برای سرکوب قوای جنگل یک کروز پول و هفت هزار قبضه تفنگ در اختیار دولت ایران قرار دادند تا با آن گروه مقابله نماید. از سوی دیگر به سردار جنگ بیست هزار تومان داده شد و احتمال داده می‌شد این پول برای ایجاد زمینه به منظور بردن شاه به اصفهان بوده است. از سویی سردار فاخر حکمت در همین احوال در قزوین بالای منبر رفت و گفت او نزد میرزا کوچک خان رفته و گفتگو کرده است. سردار فاخر توضیح داد میرزا قول داده است از دولت اطاعت کند. به قول سردار فاخر، میرزا با عملیات گروهی که جدیداً از باکو وارد ازلى شده بودند مخالف بود، به همین دلیل وی به حالت قهر از رشت خارج شده است و از اعمال و رفتار آنان مکدر و متنفر است. میرزا به جنگل بازگشته و به عبارتی حساب خود را از کسانی که عملیات مشکوکشان خواب راحت از مردم سلب کرده بود، جدا کرد. در همین حال خبر می‌رسید دولت با انگلیسی‌ها مذاکرات جدیدی کرده تا از گسترش جنبش میرزا جلوگیری به عمل آورد.<sup>۲</sup>

گروه ضدتشکیلی و نفوذیهایی مثل احسان‌الله خان نگذاشتند مسئله جنگل به مصالحه تمام شود، اینان تشتبه و بحران‌سازی را ادامه دادند و از طریق احسان‌الله خان راه هر گونه گفتگوی مسالمت‌آمیز در راستای منافع ملی ایران را مردود ساختند. به‌واقع در صفوں جنگلی‌ها نوعی دوگانگی شکل گرفته بود که این دوگانگی البته تا اندازه‌ای ریشه در مناقشات درون حزبی خود رویه بعد از انقلاب داشت. ظاهراً این گونه به نظر می‌رسید که دولت بشویکی با میرزا رابطه‌ای مناسب دارد، به عبارتی آنان تلاش می‌کردند نیروها را تحت رهبری میرزا کوچک خان حفظ نمایند. اما «این فرقه‌ای‌های کمونیست و اشرار شعبه کمیته عدالت بادکوبه با احسان‌الله خان و خالوقربان با میرزا در بعضی مطالبات مثل رفع حجاب مذاکره و منازعه» می‌کردند. در تهران از قول آقا عmad نوہ شیخ فضل‌الله نوری که در زمان جمهوری گیلان میرزا کوچک خان رئیس نظمیه آنجا بود؛ نقل می‌شد که این افراد در خانه حاج محمد جعفر کنگاوری که ریاست یکی از کمیسariهای جمهوری گیلان را به دست داشت، با محسن نجم‌آبادی، ابوالقاسم ذره، عبدالحسین حسابی، فلسفی و جمعی دیگر جمع شده بودند. ضمن

۱. حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۵۳۶.

ناهار، «احسان‌الله خان به صاحبخانه گفت که این طبع خوب را کی کرده؟ گفت زنم. گفت او را بیاور نزد ما معرفی نما. من اگر زنم اینجا بود به شماها معرفی می‌کردم. این مطلب را آقا عماد خبر برای میرزا می‌برد و نزاع درمی‌گیرد و دسته میرزا حرکت به جنگل مسی‌نمایند و مبارزه بین این‌ها واقع می‌شود.» این آقا عماد با گروه ضدتشکیلی و به ویژه کمره‌ای رفاقت داشت و از جمله پیامهایی از رشت برای او آورده بود.<sup>۱</sup>

برخی از دیگر راویان نقل می‌کنند که روزی احسان‌الله خان در سبزه میدان رشت سخنرانی می‌کرد. او رو به سوی زن‌ها کرد و گفت تا کی باید خود را در بقچه بیچید، به زنان عالم نگاه کنید که چگونه در امور خود دخالت می‌کنند. او به حجاب زنان حمله کرد و آن را نکوهید. احسان‌الله خان از زنان خواست روی خود بگشایند و به قول او در اصلاحات مملکت و وطن شرکت کنند. زنان و مردان حاضر در این جلسه با اعتراض مراسم را ترک کردند، شب هنگام همه را خبر نمودند که صبح در مسجد جمع شوند. روز بعد کسبه و تجار و مردم شهر جمع شدند، میرزا را هم آوردند. یکی از تجار در مسجد شهر خطاب به میرزا گفت جان و مال خود را در خدمت او نهاده‌اند و به خاطر دعوت او علیه دولت مرکزی شوریده‌اند. اما حاضر نیستند نوامیں خود را در معرض این‌گونه سخنان بیستند. میرزا برخاست و بعد از بوسیدن کلام الله مجید سوگند یاد کرد از این حرکات خبر ندارد و با این وضع موافق نیست و تمام این اعمال مربوط به احسان‌الله خان است. عصر همان روز احسان‌الله خان در همان مسجد گفت که این افکار و سخنان زیر سر خود میرزاست، او انواع و اقسام اتهامات را نثار میرزا کرد. بعد از این ماجراها میرزا نیروی خود را برداشت و به جنگل رفت. از آن به بعد اختیار جنبش و تحولات گیلان به دست گروه احسان‌الله خان افتاد، گروهی از فرقه‌ای‌ها در این تحرکات آنها را همراهی می‌کردند.<sup>۲</sup>

مردی شیخ حسن رانکوهی نام که از معاشرین میرزا کوچک خان جنگلی بود و در تهران هم با گروه ضدتشکیلی و به طور مشخص با شخص کمره‌ای ارتباط داشت می‌گفت میرزا کوچک خان را دیده و با او گفتگو کرده است. او از سوی میرزا مأموریت یافت به سوی ایلات متفرقه بستابد و کمک آنها را جلب کند. وی هم یک ماهی را به انجام این مأموریت گذرانید. کثیری از ایلات و عشایر چه شخصاً و چه از طریق کمک‌های تسليحاتی و مالی از جنبش میرزا حمایت کردند و عده‌ای کثیر هم به نزد او آمدند. میرزا از این گروه پذیرایی شایانی کرد اما در اعزام این گروه برای نبرد با قوای قزاق تعلل می‌ورزید. رانکوهی به طور محترمانه از میرزا علت امر را جویا شد و پرسید چرا به این گروه مهمات نمی‌دهد تا روانه شوند؟ پاسخ میرزا نشان از بصیرت و هوشیاری او داشت و نشان می‌داد برخلاف آنچه دشمنانش می‌گفتند از شم سیاسی بالایی برخوردار بود. میرزا گفت بالین مذاکره کرده است

۱. همان، ص ۱۰۰۸.

۲. عین‌السلطنه، ج ۷، صص ۵۶۹۲-۵۶۹۳.

که نامه بنویسد تا قوای او هر چه مهامات لازم دارند بدهند، اما در برابر این کمک؛ پول آن را دریافت دارند. میرزا گفته بود اگر هم کمک انسانی لازم شد، او میزان آن را خود اعلام خواهد کرد و باید این نیروها تحت امر او باشند و نه فرماندهان روسی و یا سایر دست‌اندرکاران جنبش جنگل. میرزا توضیح داد هنوز نین به این تقاضاهای پاسخی نداده است، او به همین دلیل می‌ترسد وارد کار شود، زیرا اگر بلشویک‌ها در امور جنگل مداخله کنند خیلی بد خواهد بود، از سوی دیگر اگر هم عقب کشند و او و نیروهایش را تنها گذارند باز هم خیلی بد خواهد شد. اگر این حوادث روی دهد بیم آن می‌رود که نیروهای جنگلی گرفتار قشون انگلیس شوند، پس «باید به مماطله گذراند تا مطلب معلوم شود.»<sup>۱</sup>

از آن سوی سید جلیل اردبیلی مأموریت داشت از طرف دولت مشیرالدوله با قوای جنگل وارد گفتگو شود. میرزا شرط گفتگو با دولت را اخراج قوای انگلیسی از ایران دانست. اردبیلی در رشت با استاروسلسکی فرمانده قوای فزاق، گفتگو کرد و سفارشات دولت مرکزی را که مکتوب بود به او داد. اردبیلی و استاروسلسکی هم به این نتیجه رسیده بودند که باید نبرد را در گیلان متوقف ساخت، زیرا این جنگ به نفع انگلیسی‌هاست. اقوی دلیل بر این‌که این جنگ به نفع طرف انگلیسی جریان دارد و این‌که در پشت تحولات آن خطه دست‌های مرموز عوامل بریتانیا دیده می‌شود، این بود که سردار محیی و عمیدالسلطان برادران میرزا کریم خان رشتی چپاولگری را از حد گذرانیده بودند. آنها همراه با گروه احسان‌الله خان و خالوقربان به عملیات وحشیانه‌ای دست زدند. این نکته‌ای نبود که کسی از آن مطلع نباشد، به طور مثال، سید جلیل اردبیلی می‌دانست که میرزا کریم خان رشتی در تهران به طور محترمانه پول کلانی از انگلیسی‌ها دریافت کرده و آن را در اختیار برادران خود قرار داده است. می‌گفتند شاید این عمل با اطلاع و تصویب میرزا محمد صادق طباطبائی بوده باشد که اینک حزب سوسیالیست تشکیل داده بود و خود را طرفدار زحمتکشان نشان می‌داد تا «در جزو بلشویک‌ها و کمونیست‌ها این مظالم را به اسم آنها بنماید.»<sup>۲</sup> بین احسان‌الله خان و میرزا به شدت به هم خوردۀ بود. می‌گفتند دیگر محال است آنان با هم کار کنند، زیرا «هر دو از هم خائف به قتل هستند.»

در تهران به درستی معلوم شده بود که قوای احسان‌الله خان و برادران میرزا کریم خان رشتی عملیات خود را با هم هماهنگ می‌کنند و به هیچ وجه به شعارهایی که مطرح می‌سازند، باوری ندارند. به طور مثال مرأت‌السلطان می‌گفت آیا باید صبر کرد تا سردار محیی و خالوقربان و احسان‌الله خان به تهران آیند و اموال و زن و فرزند مردم را مورد حمله قرار دهند؟ او می‌گفت باید فکری کرد که چگونه می‌توان از این بحران رهید. نکته این است که کمراه‌ای به شدت علیه این سخن برآشفت و گفت آیا باید رفت با خالوقربان جنگید تا او را کشت و یا به

۱. کمراه‌ای، ج ۲، ص ۱۶۰۴.

۲. همان، ص ۱۶۱۵.

دست او کشته شد تا «آقای مشیرالدوله امثال خیابانی را بکشد و به سر ملت بدبحث این خدمات را بیاورد؟»<sup>۱</sup> کمره‌ای توضیح نداد چه ربط منطقی بین این دو موضوع وجود دارد، آیا نمی‌توان هم علیه عملیات مرموز قوای احسان‌الله خان در جنگل کار کرد و هم به خونخواهی خیابانی پرداخت؟ همین اظهار نظر مرآت‌السلطان باعث شد تا کمره‌ای به شدت برآشوبد، خودش می‌نویسد در اعتراض به این اظهار نظر «قدرتی اوقات تلخی کرده، بعد [از کالسکه] پیاده شدم.»<sup>۲</sup>

گروه اطراف احسان‌الله خان اغلب افرادی به شدت مرموز به شمار می‌آمدند. در بین اینان طیفه‌ای مختلفی از نیروهای حزب عدالت باکو تا زمیندارانی مثل برادران کریم خان رشتی دیده می‌شدند. ابوالقاسم ذره یکی از اعضای حزب عدالت باکو بود که بعداً به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد. وی که نقش فعالی در تحولات این زمان داشت، در شهر رشت نشیریه‌ای منتشر می‌کرد به نام انقلاب سرخ. بعد از شکست جنبش جنگل، او به شوروی گریخت و بعدها در تصفیه‌های باکو همکاری می‌کرد، وی از فعالین جنبش جنگل بود و بعد از شکست این جنبش به شوروی پناه برد. بعد از مدتی دوباره به ایران مراجعت کرد و تا سال ۱۳۱۰ در کشور اقامت داشت. او هم در جریان تصفیه‌های استالینی کشته شد.<sup>۳</sup>

در ذیحجه ۱۳۳۸ درست در ایامی که انگلیسی‌ها ظاهراً بر شهر رشت و جاده قزوین به اanzلی تسلط داشتند، تهران پر بود از شایعات بی‌اساس مبنی بر اینکه بلشویک‌ها بر اanzلی غلبه کرده‌اند و تا منجیل را به نصرف خود در آورده‌اند، دولت از این اخبار نگران و متوجه شده بود.<sup>۴</sup> اما واقعیت این است که مردم می‌دانستند این شایعات بی‌اساس را انگلیسی‌ها و عوامل داخلی آنها می‌پراکنند تا آنان را وحشت‌زده کنند. مردم برخی از دولتیان را شارلاتانه‌ایی تلقی می‌کردند که به فشار انگلیسی‌ها اهالی رشت را وادار کرده‌اند خانه‌های خود را ترک کنند و به این بهانه که بلشویکی شما را بی‌ناموس و اعدام می‌کند و مردم را به این قسم و به زور متفذین و ملاکین آنجا حرکت دادند.<sup>۵</sup> استاروسلسکی رئیس بریگاد قزاق دستور داده بود نیروهای تحت امرش سه بار در خانه‌های مردم را بکوبند و این خبر را به آنان اطلاع دهند. او صریحاً از مردم خواست خانه و کاشانه خود را ترک کرده و بگریزند. بسیاری از ناظرین می‌گفتند با اینکه دولت ایران متمایل به انگلیس است، چرا انگلستان قوای خود را از ایران بیرون برد؟ نیز چرا انگلستان در برابر تحولات شمال ایران و حوادث در شرف وقوع سکوت

۱. همان، ص ۱۶۱۹.

۲. همان.

۳. خاطرات ایرج اسکندری، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۱)، ص ۹۰ پ.

۴. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۵۶۴.

۵. همان، صص ۱۵۶۸-۱۵۶۹.

پیشه کرد؟ «باید زیر این کاسه نیم کاسه باشد.»<sup>۱</sup>

کمرهای در یادداشت‌هایش به صراحة نوشته است که رشت را انگلیس‌ها غارت کرده بودند و مورد قتل و نهب و هنگ نوامیس قرار دادند، اما این عملیات را به گردن بشویک‌ها انداختند. این شایعات به طور خاص در تهران پیجید و وحشت فراوان ایجاد کرد. به قول کمرهای «یک وضع حقه بازی غریب» در کار بود، «امان از دسایس حقه بازها.»<sup>۲</sup> نبردی سهمگین بین اردوی قزاق و بقایای قوای جنگل که همراه میرزا نرفته بودند درگرفت. فرماندهی این نیروها به عهده احسان‌الله خان بود که شکست خوردن. وقتی نیروهای احسان‌الله خان شهر را تخلیه کردند، نوبت به «اراذل و اویاش» رسید، این‌ها بیشتر از نیروهای قزاقی بودند که پیش‌تر خلع سلاح شده بودند. این گروه به باقیمانده نیروهای جنگلی حمله برداشت و شروع به آزار و اذیت مردم نمودند و خانه‌های آنان را غارت کردند. اینان تعدادی از نیروهای جنگلی را کشتند، بلاfacسله نفراتی از نیروهای قزاق از راه خمام به سمت انزلی حمله‌ور شدند، آنها هم اموال مردم را غارت کردند. اینک مردم به مقابله با قزاق‌ها برخاستند. قزاق‌ها در مقابل مردم شکست سختی متحمل شدند، این بود که به سوی خمام فراری گردیدند. در این عملیات رضا خان میرپنج حضور داشت و گروهی از نیروهای قزاق را فرماندهی می‌کرد. رضاخان فرماندهی آتیاد همدان را به دست داشت و همراه با نیروهای ژنرال دنسترویل وارد گیلان شده بود.

حیله رضاخان برای ترسانیدن مردم، ادامه تحرکات و فتنه انگیزیهای احسان‌الله خان بود. او برای اینکه زمینه را برای تحرکات آتی باز نگه دارد، درست در ایامی که قزاق‌ها می‌توانستند نقش بهتری بر عهده گیرند، اولاً آنان را به غارت اموال عمومی دستور داد و دیگر اینکه درست در موقعیتی مناسب به آنان دستور عقب‌نشینی داد. بعد از این دستور، قزاق‌ها بدون دلیل شبانه وارد شهر رشت شدند، دو بعد از نیمه شب رضا خان دستور عقب‌نشینی از رشت را صادر کرد. به دستور او به تمام مردم شهر رشت اطلاع دادند که «مردم ما می‌رویم و اگر شما بخواهید کشته نشوید خودتان بازن و بچه‌ها بدون اسباب فرار نمایید.» بعد از این دستور «اعیان و اشراف که اساساً وحشت داشتند»، همراه سایر مردم از شهر گریختند. کسبه که گروه احسان‌الله خان سه ماه مال‌الاجاره را به آنان تحمیل کرده بود، زودتر از همه و پیش‌اپیش فرار کردند. سایر مردم هم گریختند. عده‌ای که متهم به قتل بشویک‌ها بودند و گروهی دیگر که آذوقه برای قزاق‌ها تهیه کرده بودند، فرار را بر فرار ترجیح دادند. قزاق‌ها در کلیه مراحل فرار مردم، آنان را تشویق به گریز می‌کردند.<sup>۳</sup> در حالی که همان نیروهای احسان‌الله خان هم اینک به سوی انزلی گریخته بودند و دلیلی برای عقب‌نشینی به سوی منجیل وجود نداشت. در شهریور ۱۲۹۹، قوای قزاق که توانسته بود نیروی احسان‌الله خان را شکست دهد، ناگاه عقب‌نشینی کرد. این اردو از منجیل هم عقب نشسته و به چهار فرم صحی قزوین رسیده بودند.

۱. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۷۵۸.

۲. کمرهای، ج ۲، ص ۱۶۷۸.

۳. همان، ص ۱۵۷۲.

شرح این اردکشی و جنگ و گریز اردوی فراق‌ها و احسان‌الله خان و نیز نقشه پشت پرده برای اضمحلال تنها نیروی ایرانی به روایت دولت‌آبادی به این شرح بود؛ با رفتن میرزا به اعماق جنگل، مانعی بزرگ از سرراه احسان‌الله خان و گروه بلشویک مصنوعی که از او حمایت می‌نمودند برداشته شد. از این به بعد احسان‌الله خان می‌توانست به راحتی «به مقاصد سیاسی و ضد بلشویک» خود رسیده و نقشه‌ای را که «امامور اجرای آن» بود عملی سازد. دولت‌آبادی احتمال می‌دهد که احسان‌الله خان از نقشه تودرتوبی که برای فروگرفتن کوچک‌خان طراحی شده بود، اطلاعی نداشته و در این راه فریب خورده است. اما با شواهد و証拠 که به دست دادیم، این احتمال صحت ندارد و احسان‌الله خان به عمد و با انگیزه به اقدامات خود دست می‌زد. خلاصه این که «قوه بلشویک نمای افساد کننده» بعد از دوری جستن میرزا از تحولات رشت، فوراً به اجرای نقشه خود ادامه دادند. سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان رشتی، «رخت سربازی بلشویکی در بر نموده در برداشتن قدمهای سریع بلشویکی از هیچ کمونیست نمای شرور عقب نمی‌مانند.» به قول دولت‌آبادی، «مفسدین رشت برای بدنام و منفور ساختن مسلک بلشویکی به عنوان آزادی خواهی شروع به عملیات کرده حکم می‌کنند زنان روگشوده بیرون بیایند، اما این حکم اجرا نمی‌شود و حتی زن‌های معلوم‌الحال که در غیر این موقع چندان روبسته نبوده‌اند بعد از این روبسته بیرون می‌آیند. بلشویک‌نماهای رشت به گرفتن پول از مردم می‌پردازند و از هیچ گونه تهدید کردن و آزار نمودن اشخاص پولدار دریغ نمی‌کنند، قبر می‌کنند و متمولین را در کنار قبرها حاضر کرده تکلیف ایشان را پرداختن وجهه و یا زنده به گور رفتن معین می‌نایند. این رفتار قوه‌ای که اکنون زمام امور گیلان را در دست خود دارد سبب می‌شود که جمعی از متمولین خانه و زندگانی خود را رها کرده از گیلان فراراً به تهران می‌آیند. ورود این جمع فراری رشت در قزوین و تهران تولید هیجان می‌نماید خصوصاً که خبر می‌رسد متاجسرین نزدیک منجیل رسیده رو به قزوین می‌آیند.<sup>۱</sup>

در این بین چهار صد تن از قوای فراق کشته شدند، بیشتر اینان از آتیاد اردبیل بودند. فراق‌ها شروع به عقب‌نشینی از شهر رشت کردند، گروه افراطی رخنه کننده در جنبش جنگل، به تعقیب اینان پرداخته و کثیری را مجددأ کشتدند. بسیاری از مردم از گرسنگی و ترس در راه‌ها مردند، «شنیدم که به طور تحقیق بعضی‌ها اطفال خود را در سفید رود انداختند. خیلی از زن و بچه مفقود شده است که متصل پدر یا مادر آنها در تفحص هستند.» به این ترتیب بر جمعیت شهر قزوین چهل هزار تن افزوده شد؛ «در خیابان‌ها قزوینی میان رشتی گم است.»<sup>۲</sup> تا صفر ۱۳۳۹ هر روز تعداد کثیری رشتی وارد قزوین می‌شد. جمعی هم به زنجان رفته بودند. می‌گفتند تا روزی هشت هزار تن مهاجر از رشت وارد قزوین می‌شود. وضعیت بسیار اسفناک

۱. حیات بحیی، ج ۴، ص ۱۵۴.

۲. عین‌السلطنه، ج ۷، صص ۵۷۰۷-۵۷۰۶.

۳. همان، ص ۵۷۱۲.

بود، «در مملکت ایران، شهری به تمول و ثروت رشت نبود، ... اینک به کلی خراب و گدا شد. اداره حکومتی رقم باعث به آن بزرگی مملو رشته بود. از امروز به سمت طهران اجازه حرکت داده شده است.»<sup>۱</sup>

مشیرالدوله برای رویارویی با این وضع به دو اقدام دست زد: نخست مستوفی‌الممالک را که با «تندروان مربوط است» در تشکیل کابینه شرکت می‌دهد و دیگر اینکه برادرش مؤتمن‌الملک را وزیر مشاور قرار داد. او برای امنیت مازندران استاروسلسکی را فرستاد، اما این کار فایده‌ای نداشت؛ زیرا خطر اصلی از گیلان بود و نه از مازندران، مضافاً اینکه نیروی تحت فرماندهی سرهنگ حبیب‌الله خان شیبانی می‌توانست برای جلوگیری از متجاوزینی که به آن ناحیه رفته بودند کافی باشد. اردوی تحت فرماندهی سعدالله درویش به دنبال رفتن میرزا کوچک خان به جنگل عقبنشینی کرده و متواری شده بودند. در این ایام حادثه‌ای مهم‌تر روی داد. قشون انگلیس که پس از تخلیه ازلی در منجیل اقامت داشتند، بدون دلیل عقبنشینی کردند و به سوی قزوین به حرکت درآمدند. این امر تکمیل سناریویی بود که به دست خود انگلیسی‌ها تدوین شده بود. آنها با این اقدام باعث ایجاد رعب و هراس در دوازه دولتی شدند، مردم به شدت مضطرب گردیدند و شاه بیش از همه ترسید؛ او به این فکر افتاد که از پایتخت فرار کند.<sup>۲</sup> انگلیسی‌ها می‌خواستند این‌گونه وانمود سازند که تحولات گیلان امری است که آنان نه تنها از آن اطلاعی در دست ندارند بلکه بیم از دست رفتن جاتشان هم وجود دارد. اما واقعیت مطلب این بود که انگلیسی‌ها وقتی از گیلان عقبنشینی کردند که مطمئن شدند بلشویک مصنوعی که به دست خودشان ایجاد گردیده بود، سکان هدایت امور را به خوبی در دست دارد و می‌تواند از حل مشکلات پیش رو برآید. عقبنشینی آنان هم نوعی عوام‌فریبی بود و هم برای ایجاد وحشت بین مردم و شاه.

متعاقب این تحولات به استاروسلسکی که در مازندران به سر می‌برد، دستور دادند به گیلان رود. مقام نظامی او را ارتقا دادند و اختیارات فراوانی هم به وی داده شد. این‌که «چه ضرورت این اقتضا را می‌کند که به یک شخص بیگانه این درجات و این اختیارات داده شود» امری بود مجهول. مشیرالدوله شاید گمان می‌کرد با این وسیله می‌تواند او و قوای قزاق تحت فرماندهی اش را برای مقابله با گروهی آشوب طلب در گیلان دارای انگیزه مقاومت بیشتری کند. اما مسئله این بود که استاروسلسکی «سردار روس به ظاهر روس و به عقیده جمعی به باطن تاریک» بود، بعيد به نظر می‌رسید او با این تشویق‌ها انگیزه‌ای برای دفاع از مردم ایران پیدا کند. بالاتر اینکه او «هر چه برای خود و کسانش درخواست کرده است بدون مضایقه به او داده شد». به عبارت بهتر اینکه قزاق‌ها به هنگام نبرد در جنگل‌های گیلان بدون رخت و لباس و حتی پوتین می‌جنگیدند، دروغی بزرگ بود.

۱. همان، ص ۵۷۳۲.

۲. همان.

به قول دولت‌آبادی «سیاست عمیقی» در کار بود که انگلیسی‌ها که خود اردویی در گیلان داشتند و البته به مسئله بلشویسم هم بسیار حساس‌تر از ایرانیان بودند؛ راضی شدند به این صاحب‌منصب بیگانه اختیارات فراوان داده شود. ظاهر امر این بود که استاروسلسکی تابع حکم انگلیسی‌ها نبود و از آنان فرمانبرداری نداشت. پس چه سیاستی در کار بود که انگلیسی‌ها حاضر شدند در برابر اعطای اختیارات به فرماندهی که تابع مطلق آنان نبود؛ سکوت نمایند؟ علت امر باز هم به قول دولت‌آبادی این بود که «او لا زمام امر بلشویک نمایان گیلان در دست خود آن‌هاست و اهمیت به آن نمی‌دهند و ثانیاً تمام نقطه نظر آنها از میان بردن قوه قزاقی است که اکنون تنها قوه قابل ایستادگی کردن در برابر قوه‌ای است که آنها در ایران دارند.»<sup>۱</sup>

انگلیسی‌ها شاهد بودند که اردوی استاروسلسکی متشکل از ده هزار تن قزاق و ژاندارم از مقابل آنان به سوی گیلان در حرکتند. این زمان انگلیسی‌ها در حوالی قزوین اسکان داشتند، اما هیچ واکنشی از خود نشان ندادند. آنان به یاد می‌آورند که همین استاروسلسکی تنها دو ماه قبل در برابر تسلط آنان بر قزاق‌خانه مقاومت کرد، اما این لحظه عليه او هیچ کاری نکردند؛ مطلعین این رضایت ظاهری را دلیلی بر نقشه‌های پشت پرده ارزیابی نمودند. اردوی تحت فرماندهی استاروسلسکی به سوی منجیل رفت و در راه یک سردار طالشی که فقط به دلیل ضدیت با میرزا کوچک خان اردویی کوچک تشکیل داده بود، به آنان ملحق شد. قوای «متجازرین گیلانی و قفقازی بلشویک نما» در برابر این اردو تاب مقاومت نیاورد، به ویژه اینکه از سوی طالش و جنگل هم در معرض تهدید بود؛ پس این متجازرین گاهی به جنگ و گاهی هم بدون سر و صدا، تا انزلی عقب نشستند. مردم رشت از این نیرو به شدت استقبال کردند. آنان که از ترس زنده به گور شدن به دست قوای احسان‌الله‌خان و خالو قربان به خود می‌لرزیدند، ورود قزاقان را موهبتی آسمانی دانستند و آن‌قدر به این نیرو محبت کردند که «شنیده می‌شود بعضی از قزاقان از کرده‌های شناعت‌آمیز خود نسبت به مردم این شهر در موقعی که برای سرکوبی جنگلیان آمده بوده‌اند، اظهار پشیمانی می‌کنند.»

اردوی دولتی بدون مطالعه و بی‌نقشه در صدد برآمدند به انزلی حمله برند و متجازرین را به دریا بریزند؛ «اینجاست که لبها به مصلحت روی هم گذارده شده نظامیان انگلیس در اطراف قزوین به خنده گشوده می‌شود و دیدگان اردوی دولتی در سایه غرور و اغفال صاحب‌منصب روسی به گریه می‌افتد؛ چه در مردابهای انزلی اردو پیش می‌رود که ناگهان از دریا گلوله‌های توپ دورزن از سر اردو گذشته صحرا را پر آتش می‌کند و با گلوله‌های شصت تیر که از اطراف می‌رسد، جوانان ایرانی مانند برگ خزان به خاک می‌ریزند و از این بلا بدتر بمباردمان طیاره‌های انگلیسی است که از طرف قشون مقیم بکندي بر سر آنها می‌شود. آیا این وضعیت اجازه نمی‌دهد که انسان تصوّر نماید آن عقب‌نشینی بی‌صدای بلشویک نمایان تا لب دریا و کشانیدن اردوی دولتی به مردابهای انزلی و آتش باری بر آنها از دریا و صحرا و بمبارده

کردن طیاره های جنگلی همه از روی یک نقشه و با یک فرمان و برای یک مقصود بوده باشد؟<sup>۱</sup>

به هر تقدیر از آتش باری «دشمن بلشویک آسا» و «انگلیس دوست نما» جمع کیری از جوانان ایرانی حاضر در اردوی دولتی کشته و مجروح شدند. باقی مانده آنان با مصیبت تمام به شهر رشت بازگشتند و انگلیسی ها «در عذر این بمب اندازی و خسارت شدید که به اردوی دولتی وارد ساخته اند می گویند طیاره های ما برای تحقیق حال اردوی بلشویک به انزلی رفته بودند و این اردو را قشون دشمن دانسته بمبارده کردند». همزمان انگلیسی ها تبلیغ می کردند که قوای آنان همراه با قوای ایرانی با بلشویک های روس در گیلان می جنگند. این خبر دروغ باز هم باعث ایجاد نفاقی در بین سیاستمداران ایرانی شد: «این خبر دروغ بـر ملیون ایران گران آمده از دولت می پرسند اگر جنگ با روس است که ما با روس جنگ نداریم و اگر با متاجسرین ایرانی است چرا انگلیسیان نام آنها را بلشویک روس می گذارند و هم اگر قشون ماست که می جنگد انگلیسیان چرا خود را شریک می دانند؟ دولت جواب می دهد ما خود بـی شرکت خارجی جنگ می کنیم و جنگ ما با متاجسرین ایرانی است نه با بلشویک روس.<sup>۲</sup>

به هر حال بعد از جنگ جانگداز حوالی مرداب انزلی و کشتار جوانان ایرانی به دست طیاره های جنگی انگلستان، قوه قزاق به کلی متلاشی شد، انگلیسی ها با اقدام زیرکانه خود نه تنها کوچک خان را منزوی ساختند بلکه قوه قزاق ایرانی را هم نابود کردند. این بار انگلیسی ها باز هم برای نعل وارونه زدن وارد میدان شدند، اینان به شاه جوان، ترسو و بـی تجربه ایران این گونه القا کردند که باید به کار صاحب منصبان روسی این تشکیلات نظامی خاتمه داد؛ این بزرگترین نفعی بود که بریتانیا می توانست از اوضاع ایران بـیرد و گامی دیگر برای پیشبرد سیاست خود در این گوشه حساس عالم بردارد. انگلیسی ها به شاه ایران این گونه وانمود ساختند که نفع ایران در تشکیل یک ارتش متحده الشکل است. البته واقعیت هم همین بود، اما انگلیسی ها منظور خاص خود را از این نقشه می طلبیدند: آنان به دنبال این مسئله بودند که با تشکیل قشون متحده الشکل امنیت لازم برای سرمایه گذاری اقتصادی آنان در کشور فراهم شود. تشکیل ارتش متحده الشکل یک نیاز ضروری بود، اما مسئله این بود که انگلیسی ها می خواستند صاحب منصبان خود را در این قوه به منصب فرماندهی برگزینند. این سیاست از سوی کشوری اتخاذ شده بود که «یک قشون دارای همه چیز... در ناف مملکت ما یعنی در اطراف پایتخت اقامـت دارد، بـیگانه ای که به قول خودش با ما قرارداد بـسته؛ قراردادی که به موجب آن مملکت را سیاستـاً و اقتصادـاً در چتـه دان فرـاخ خـویـش مشـاهـدـه مـیـکـنـد»<sup>۳</sup>. در این شرایط تاریخی دولت ایران باید زمام امور وزارت جنگ را به دست کسی مـیـدادـد کـهـ «آـگـاهـتـرـینـ، بـیـطـمـعـ تـرـیـنـ وـ وـطـنـ دـوـسـتـ تـرـیـنـ اـشـخـاـصـ بـاـلـیـاقـتـ» باشد. این فرد باید اوضاع نظامی کشور را سروسامانی

۱. همان، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۵۷.

۳. همان، ص ۱۵۸.

می‌داد و ایرانی را که در گرداد بلايا غوطه‌ور بود، به ساحل نجات می‌رسانید. اما درست در این شرایط کسی به مقام کفالت جنگ برگزیده شد که نه علماً و نه عملأً شایسته این مقام نبود. او سرمشی درستکاری و بی‌طبعی هم محسوب نمی‌شد و این فرد مهدیخان وثوق‌السلطنه بود. این مرد سال‌ها در دفتر مالیه قشون کار کرده بود و حیف و میل‌هایش زیان‌زد نفرات قشون بود، با وجود او بودجه ناچیز دولت فلاکت زده و قشون متلاشی شده، از دستبرد حیف و میل مصون نماند؛ این بودجه را برای آن تعیین کرده بودند تا بقیه قوای متفرق شده را جمع‌آوری نمایند، اما پول مزبور حیف و میل شد. بالاتر این که انگلیسی‌ها در برابر اعتراض دولت ایران که چرا اردوی ایران را در انزلی بمباران کردند، پاسخ دادند علت امر بی‌انضباطی و عدم روابط منسجم و مستمر آنان با ایرانیان بوده است. آنان پیشنهاد کردند یکی از صاحب‌منصبان خود را واسطه میان دو اردو قرار دهند: یعنی اردوی انگلیسی‌ها و اردوی ایرانیان. به این شکل «در تعقیب این گفتگو یک نفر صاحب‌منصب که از هندوستان شاید برای همین‌گونه کارها آورده شده است، رابط قرار داده می‌شود و اینجاست که می‌توان گفت از بدرقه بیش از دزد باید حذر کرد.»<sup>۱</sup> از آن سوی، متاجسرین احسان‌الله خان و خالو قربان هم بعد از لطمہ سنگینی که به نیروی نظامی ایران زدند، آسوده خیال با کشته‌های روسی به باکو رفت و آمد می‌کردند «تا بیتند عاقبت کارها چه می‌شود و مددی از جاهای دیگر می‌توانند بگیرند یا خیر.»<sup>۲</sup> خیال آنان از قشون انگلیس که در اطراف قزوین بودند راحت بود، زیرا آنان به‌واقع متحدان طبیعی این متاجسرین به شمار می‌آمدند پس فعلأً در انزلی استراحت می‌کردند.

به زودی در تهران «انتشارات غریبی» ساخته و پرداخته شد. شایعات حاکی از این بود که از سوی روس‌ها به قوای متاجسرین در انزلی کمک می‌شود. معلوم بود که «سیاستی افضل کرده است برای این شهرت بی‌اساس تا معلوم شود از روی چه نقشه‌ای است.» در این ایام کسانی که وقایع گیلان را تحت‌نظر داشتند و به مسائل آن از نزدیک آشنا بودند می‌گفتند تا چند روز دیگر بحران شمال ایران خاتمه می‌یابد و کلیه دعواها تمام می‌شود. شایع بود رسید قزاق‌هایی که بین رشت و انزلی سرگرم سنگر ساختن بودند با متاجسرین مقیم انزلی به نبرد پرداخته‌اند و قزاق‌ها بدون ضرورت عقب‌نشینی کرده‌اند. می‌گفتند استاروسلسکی «از دور بیرق‌های روس بشویک را به دست بیرق‌داران دشمن دیده گفته است ما با روس‌جنگ نمی‌کنیم باید عقب نشست.»<sup>۳</sup> این شایعات هیچ کدام حقیقت نداشت و کوچک‌ترین حمله‌ای هم از جانب انزلی صورت نگرفته بود، قزاق‌ها با هماهنگی نیروهای انگلیسی فرار کردند و به رشت رفتند. آنان بار دیگر مردم را به وحشت افکنندند، زن و مرد و کوچک و بزرگ، خانه و کاشانه خود را ترک کردند و پیاده و سواره به سوی قزوین و شهرهای دیگر اطراف رهسپار

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۵۹.

۳. همان، ص ۱۶۰.

شدند. در حالی که هیچ تهدیدی علیه مردم وجود نداشت، قزاق‌ها در خانه مردم رشت را می‌زدند و از آنان می‌خواستند هر چه سریع‌تر شهر را ترک کنند. اموال مردمی که از وحشت، خانه و کاشانه را ترک کردند به یغما رفت، «مسلم است اموال بجا مانده ... بسی مقدمه فراری شده هم هر قدر وفادار باشند در جای خود دست‌نخورده نمی‌ماند به انتظار بازگشتن صاحبان خوش».

اردوی قزاق هم نه در رشت ماندند و نه در منجیل، آنها وظایف و مسئولیت خود را بیهوده رها ساختند و به سوی قزوین عقب نشستند. در اثر «این فرار بی‌جا» برخی از قزاق‌ها متفرق شدند، برخی به جنگل رفتند، عده‌ای از گرسنگی در طول راه تلف شدند، در این حال همه می‌دیدند که استاروسلسکی با اتوموبیل خود بین رشت و قزوین در حال حرکت است و در قزوین با اردوی انگلیسی‌ها و صاحب‌منصبان آنها گفتگو می‌کند. وقتی این حادثه اتفاق افتاد، به‌واقع چراغ سبزی به نیروهای بلشویک‌نما داده شد. آنان از ازلی به رشت آمدند و به واسطه استقبال مردم شهر از اردوی دولتی تا توانستند آنان را مورد آزار و اذیت قرار دادند؛ «در صورتی که پذیرایی‌کنندگان از اردوی دولتی فراری شده‌اند و با قیام‌کان استطاعت فرار نداشته‌اند چه رسد که استطاعت پذیرایی کردن از کسی را داشته باشند.»<sup>۱</sup> وقتی قزاق‌ها عقب‌نشینی کردند، انگلیسی‌ها پیش‌روی نمودند، اینان از منجیل گذشتند و با فاصله‌ای اندک از متجمسرین با کمال اطمینان اردو زدند. از آن سوی «بلشویکان مصنوعی» هم در رشت و ازلی آرام گرفتند. بالاتر اینکه سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان هم زمام حکومت گیلان را به دست گرفتند. هدف انگلستان این بود که می‌خواست «یک قوه به صورت ظاهر همنگ قوه جنگل و قوای بلشویکی؛ میان او و بحرخزر»، یعنی مرزهای شوروی حائل باشد. «آن هم قوه‌ای که زمامش از دست قدرت آنها خارج نبوده باشد؛ اینجا ظاهر می‌شود که بلشویک مصنوعی گیلان به توسط اعیان و متمولین آن سامان با کدام دست و از روی چه مصلحت ساخته شده و چه نتیجه داده است.»<sup>۲</sup>

انگلیسی‌ها آسوده خیال از اینکه از جنگلی‌ها دیگر کاری ساخته نخواهد بود، با فراغت خاطر به اجرای نقشه خود پرداختند. قزوین و تهران اینک عرصه قدرت‌نمایی انگلیسی‌ها شده بود. استاروسلسکی که اینک با انگلیسی‌ها کاملاً هماهنگ بود، به تهران رفت و استعفای خود را به احمد شاه تقدیم داشت. سپس تحت نظرات انگلیسی‌ها به قزوین آمد رسم‌آفراز خانه را به آنان تحويل داد و باز هم با حمایت و مراقبت آنان، همراه با خانواده و دیگر صاحب‌منصبان روس به بغداد رفته و از آنجا عازم اروپا شد.

کمتر کسی بود که نداند هنگامه رشت توسط چه دست‌هایی شکل گرفت و به آن نتیجه اسفناک ختم شد. درست زمان استعفای مشیرالدوله از ریاست وزرایی در تهران گفته می‌شد آن

۱. همان، ص ۱۶۱.

۲. همان، ص ۱۶۲.

هنگامه به دست دولتی‌ها اتفاق افتاد، این انگلیسی‌ها بودند که بلشویک‌ها را وارد رشت کردند و خود رو به منجیل عقب‌نشینی نمودند. نیز این انگلیسی‌ها بودند که مانع موفقیت دولت مشیرالدوله شدند، آنان حاضر نشدند دولت را با حمایت مادی خود کمک کنند، در نتیجه دولت هم نتوانست از پس مهار بحران‌ها برآید و ناچار به کناره‌گیری شد. درست در این احوال، ادارات، نظمه، قزاق‌خانه و بسیاری از نقاط دیگر در اعتصاب به سر می‌بردند. اشرار و مفسدین هر روز مشغول تحریکات بودند و بحران‌آفرینی را با شدت بیشتری ادامه می‌دادند. با اینکه حتی بسیاری از مغرضین حداقل شخص مشیرالدوله را فردی مثبت ارزیابی می‌کردند، کمره‌ای از او با عنوان «شقی ابن شقی و دعی ابن دعی موسوم به حسن مشیرالدوله» یاد می‌کرد.<sup>۱</sup>

روزهای بیست و دوم ذی‌حجه ۱۳۳۸ مردم رشت گروه گروه وارد تهران می‌شدند، مردم از دیدن وضعیت آنان بیش از پیش متوجه شدند. رئیس بریگاد قزاق یعنی استاروسلسکی خود روز بیست و دوم این ماه وارد تهران شد. بعدها معلوم شد که تخلیه قوای انگلیسی در رشت و عقب‌نشینی آنها برای این بود که «آنچه خواستند مضار بولشویکی را به مردم ایران به بیان و بنان بفهمانند ممکن نشد. این شیوه را زندن تابه حس و عیان ما بفهمیم که بد است.»<sup>۲</sup>

آقا شیخ احمد سیگاری که خود از رشت به تهران آمده بود، توضیح داد شایعات مربوط به رشت دروغ بوده و «ابداً بی‌ناموسی و چپاول نبود»، او گفت معتبرضین فقط نمی‌خواستند مشهدی صمد فققازی حکمران رشت باشد. او توضیح داد اما مردم رشت در وحشت از بلشویک‌ها با قزاق‌ها همکاری کردند. وقتی برخی از اهالی با قزاق‌ها همکاری کردند، وحشت عمومی شهر رشت را فراگرفت، به ویژه بعد از این که قزاق‌ها گفتند «حرکت نمایید والا شما را بلشویک‌ها نیست و بی‌ناموس می‌کنند.»<sup>۳</sup>

آقا سید محمود استرآبادی که چهار روز بعد از حرکت و قهر میرزا کوچک خان و رفتن به جنگل وارد انزلی شده بود، می‌گفت چند تن روس با عده زیادی همراه بعد از رفتن میرزا وارد انزلی شدند. اینان چون از وضعیت کیلان و آرایش نیروهای جنگلی بی‌اطلاع بودند، با گروه احسان‌الله خان که اینک بر اوضاع سلط یافته بود، مرتبط شدند. ترک‌های آذربایجانی و دسته احسان‌الله خان، به دنبال رفتن میرزا کوچک خان به اعماق جنگل؛ بعد از اینکه زمام امور را به دست گرفتند، سخت‌گیری بر مردم را آغاز کردند. آنها از مردم اعانه می‌خواستند و این مبالغ را به زور از مردم دریافت می‌کردند، شب‌ها به در منزل مردم می‌رفتند و وجوهات مطالبه می‌نمودند. به گزارش استرآبادی، روس‌ها مانع از این کارها می‌شدند، اما گوش کسی بدھکار نبود، دسته احسان‌الله خان به کارهای خود ادامه دادند، همین دسته در رشت حریقی تولید

۱. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۶۲۲.

۲. عین‌السلطنه، ج ۷، ص ۵۶۷، پ.

۳. کمره‌ای، ج ۲، ص ۱۰۷۱.

کردند، هفت کاروانسرا، یک مسجد و عمدۀ دکانهای مردم بی‌گناه رشت در آتش سوخت. از این بالاتر «در موقع حريق، مردم که می‌خواستند اطفا نمایند آنها مانع بودند و هر چه اسباب که صاحب دکاکین از حريق بیرون می‌بردند به نظمیه باید ببرند، [اما] بعد نظمیه لفت و لیس می‌کرد و تمام را به صاحبانش پس نمی‌داد. دیگر اینکه «چند قبر متاجسرین و بلشویک‌ها کنده بودند و شهرت داده بودند که برای کسانی است که تمکین از دادن اعانه نکنند و شبی که فردایش بلشویک‌ها به واسطه حملات قشون دولتش در منجیل به آنها و شکست آنها می‌خواستند از رشت بروند، محرمانه و بی‌اطلاع رشت را خالی کردند». وقتی صبح شد مردم رشتی دیدند شهر خالی شده، «فقط احسان‌الله خان با دویست نفری به اسم این که ما مانده‌ایم شهر را نگاهداری بنماییم»، اما به زودی معلوم شد آنها هم خیال رفتند.<sup>۱</sup> تبلیغات رایج در مورد وقایع رشت تأثیر بسیار بدی در اذهان عمومی باقی نهاد. کمره‌ای نقل می‌کند در مجلس روضه‌ای که او شرکت کرده بود، عده‌ای از اهالی طالقان، «مذمت از عقاید بلشویک‌ها [می‌کردند] که دیگر مردم زنهاشان روی خود را باز کنند چه فایده دارد؟»<sup>۲</sup> حتی کمره‌ای در خاطراتش نوشت: «واقعاً این بیانات لاش‌خورها که عامه مردم فوراً فریب [می‌خورند] مرا آتش زد. آن وقت من قسمی عنوان نمودم که از شدت غیض، آنها آتش گرفته، اما نفیشان در نیامد و خفه ماندند: الا لعنه‌الله علیهم اجمعین».<sup>۳</sup> معاضد‌السلطنه پیرنیا، میرزا کوچک خان را مردی فناتیک می‌دانست و غارت‌گری‌های رشت را به خالو قربان نسبت می‌داد.<sup>۴</sup>

تازه بعد از این حوادث بود که گویا حقایق امور بر لنین مکشف شد، او به دنبال تحریکات احسان‌الله خان، فرستاده‌ای به نزد میرزا فرستاد و پذیرفت که فرماندهی قشون بر عهده شخص او باشد. اما دیگر خیلی دیر شده بود. به همین دلیل میرزا پاسخ داد تحرکات نیروهای احسان‌الله خان در رشت، باعث گردیده مردم از بلشویسم نقرت پیدا کنند و این عملیات تأثیرات مخربی در گیلان به جای نهاده است. اما در این وضعیت هم بهترین کار این است که روس‌ها مال التجاره ایرانی‌ها را که در باکو ضبط کرده‌اند پس دهند، از سویی اموال و پول‌های مردم که توسط نیروهای احسان‌الله خان مصادره شده به آنان بازگردانیده شود. اگر این اموال تلف شده و یا مصرف گردیده‌اند و بازگردانیدن عین آن به مردم ممکن نیست، حداقل قیمت آن را پردازند. دیگر اینکه «اشرار بادکوبه که به اسم بلشویکی در رشت این کارهای بد را نمودند تنبیه و سیاست نمایند»،<sup>۵</sup> اینها شروط میرزا بود برای پذیرش حسن‌نیت شوروی‌ها، شروطی که هرگز اجرا نشد.<sup>۶</sup>

۱. همان، صص ۱۰۷۱-۱۰۷۲.

۲. همان، ص ۱۰۷۳.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۰۸۴.

۵. همان، ص ۱۰۰۵.

۶. در مورد لفت و خیزهای جنبش جنگل نک: لبراهیم فخرانی: سردار جنگل، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۶)؛ گریگور یقیکیان: شوروی و جنبش جنگل، به کوشش برزویه دعگان، (تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۳).

درست در همین ایام بود که نیروهای شیخ محمد خیابانی به دست مخبرالسلطنه هدایت والی تبریز تارومار شدند و شخص خیابانی به قتل رسید. در این زمان مشیرالدوله رئیس‌الوزرا بود، او توضیح داد قتل خیابانی به وی ربطی نداشته است؛ بهواقع یا خود شاه «میل مفرط» به این کار داشت، یا کار مخبرالسلطنه بود و یا این قتل به طور اتفاقی روی داد. مشیرالدوله نقل کرد به شاه گفته‌اند خیابانی جای تو نشسته است و عکست را زیر پای خود لگد مال می‌نماید. البته شاه با این سخنان می‌توانسته انگیزه قتل خیابانی را داشته باشد.<sup>۱</sup> مشیرالدوله به گروه ضدتشکیلی که نه به خاطر خیابانی، بلکه به خاطر استقبال از بحران‌سازی معركه گردان شده بودند پیام داد بیایند و در اداره امور با او همکاری کنند و اگر هم نمی‌خواهند او کنار خواهد کشید. مشیرالدوله عربی‌پهای ممهور به مهر ششصد یا هفتصد تن از تجار را نشان داده و گفته بود اینان عربی‌په نوشته‌اند که هر گاه دولت می‌خواهد امنیت برقرار کند و اشرار را تعقیب نماید؛ عده‌ای از مفسدین و آشوب طلبان بنای آنتریک می‌گذارند. مشیرالدوله از شخص کمره‌ای گله کرد که بعد از قتل خیابانی که به هر دلیل واقع شده، بنای آشوب گذاشته است. او می‌گفت باید ملاحظه وضعیت کشور را کرد؛ اگر «این کاینه بیفت بدتر از اینها خواهد شد».<sup>۲</sup> اگر چه کمره‌ای بعد از شنیدن این سخنان در یادداشت‌های روزانه‌اش نوشت «آخ، آخ از بسی شرمی و بی خجالتی و شقاوت»، اما واقعیت همان بود که مشیرالدوله ذکر کرد. اندکی بعد او برآفاد و همان‌طور که خواهیم دید انگلیسی‌ها مقدمات کودتای سیاهی را فراهم دیدند که همین گروه ضدتشکیلی زمینه‌های داخلی آن را مهیا کرده بودند.

موقع میرزا در در برابر کشته شدن خیابانی قابل توجه بود. او بعد از قتل خیابانی تلگرافی به دولت ارسال کرد و باز هم الغای قرارداد ۱۹۱۹ را مقدمه زمین گذاشتن اسلحه ذکر نمود. نکته این است که او در همین تلگراف از قتل خیابانی اظهار تأسف و تالم و تحسر کرد و خاطرنشان کرد در کاینه مشیرالدوله به دو سه تن بیشتر اعتماد ندارد و می‌داند عملیات آنها به قصد خیانت به ایران و ایرانی نیست اما نمی‌داند چه شد که خیابانی به قتل رسید.<sup>۳</sup> واضح است که او به شخص رئیس‌الوزرا اعتماد و اطمینان داشت و می‌دانست که او راضی به قتل خیابانی نبوده است. قتل خیابانی، فروپاشی جنبش جنگل، تحرکات کمیته زرگنده و حوادث ریز و درشت فراوانی که تاکنون نقل کردیم، مقدمه وارد آوردن ضربه نهایی بر مشروطه ایران که دیگر جز اسمی از آن باقی نمانده بود، به شمار می‌آمد.

## ۱۲. تکوین کودتا

محققینی که اسناد انگلیس مربوط دوره مورد نظر را دیده‌اند، بر این باورند که اگر کسی

۱. در مورد جنبش خیابانی نک: علی آذری: قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، (تهران، صفحه علی شاه، ۱۳۶۲).

۲. همان، صص ۱۵۸۵-۱۵۸۶.

۳. همان، ص ۱۶۱۵.

گمان کند که می‌تواند از میان اسناد آنبوه «اداره اسناد عمومی» بریتانیا ماهیت کودتا را کشف کند راه به خطایموده و حدائق در حال حاضر وقت خوش را تلف نموده است. هیچ اطلاع مهمی از حوادث روزهای کودتا وجود ندارد.<sup>۱</sup> برخی محققین احتمال می‌دهند برخی از مکاتبات و تلگراف‌ها که اتهامی مجرمانه را متوجه بریتانیا می‌کند<sup>۲</sup> فعلاً از پرونده‌های اداره اسناد عمومی بریتانیا برداشته شده است. این نکته‌ای است که کسانی چون سیروس غنی شهادت می‌دهند.<sup>۳</sup> این واقعیت برخی را به این نتیجه رسانیده که کودتا منشایی کاملاً داخلی داشته و روح بریتانیایی‌ها از آن بی خبر بوده است. اما این فقدان سند دلیل مهم‌تری دارد: در این ماجرا آنقدر اسرار وجود دارد که بریتانیایی‌ها افشاء آنها را هنوز مغایر مصالح ملی خود می‌بینند. فقدان اسناد دلیل بر بی اطلاعی مستولین انگلیسی از این ماجرا نیست. اگر کسی چنین پنداری داشته باشد به‌واقع خود را فربد داده است. حقایق متغیر وجود دارد که حکایت از دخالت مستقیم مأمورین بریتانیا در این ماجرا دارد و حوادثی که در این دفتر اشاره می‌کند و بسیاری از آنها ممکن بر اسناد علنی شده خود انگلیسی‌هاست خود اقوی دلیل بر مدعاست. بهترین شاهد مدعای اعتراف آیرون‌ساید است. اولمان که به دست نوشته‌های او دسترسی داشته نقل می‌کند که آیرون‌ساید نوشته مردم فکر می‌کند او کودتا را به راه‌انداخته است، «البته اگر راستش را بخواهید این کار را من انجام دادم».<sup>۴</sup> کالدول<sup>۵</sup> وزیر مختار امریکا در تهران نقل می‌کند که انگلیسی‌ها به هر کدام از سربازان حاضر در کودتا معادل پنج دلار پول داده‌اند. او نوشت این قرآن زیر نظر کلنل اسمایث<sup>۶</sup> قرار دارند و این فرد تا همین چندی پیش متصلی اداره اطلاعات در قزوین<sup>۷</sup> بود. از سوی دیگر قرائن و شواهد نشان می‌دهد که وزارت جنگ بریتانیا مستقیماً در گیر توطنه است، بهترین شاهد مثال این است که آیرون‌ساید تصوّر می‌کرد سفارت از نظر امنیتی دارای اشکالاتی است و وجود رخنه‌ای که احتمال لو رفتن دسیسه را بر ملا می‌ساخت به نحوی بر او مکشوف شده بود. به قول اولمان او حتی از اینکه مطالب محترمانه را با نورمن در میان نهد اکراه داشت.<sup>۸</sup> اولمان بهترین شاهد مدعای خود را این می‌داند که آیرون‌ساید وقتی می‌خواست به فرمانده خود ژنرال هالدین<sup>۹</sup> گزارش دهد، به جای استفاده از خط تلگراف؛ مستقیم به بغداد پرواز کرد. در این ملاقات او از وضعیت نیروهای انگلیسی در منجیل و جاده منجیل به قزوین گزارشی ارائه کرد، او این اطلاعات را شخصاً به هالدین داد و هالدین هم آنها را به وزارت جنگ که آن زمان سر وینستون چرچیل آن را تصدی می‌کرد گزارش نمود. سیروس غنی هم احتمال می‌دهد آیرون‌ساید وضعیت ایران را به هالدین اطلاع

1. Public Record Office (PRO).

2. Ghani, p.186.

3. Incriminating correspondence and telegrams.

4. Ghani, p.177.

5 Ullman, vol.3, p.388.

6. Caldwell.

7. Smyth.

8..... In charge of the intelligence office at Kazvin.

9. Ullman, vol.3, p.388.

10. Haldane.

داد و او را قانع ساخت که با کودتا در ایران موافقت نماید، زیرا از این بابت خطری منافع امپراتوری را تهدید نمی‌کند.

هالدین هم به نوبه خود قاعده‌تاً مراتب را به فیلد مارشال ویلسون اطلاع داده، ویلسون نیز به نظرات آیرونسايد بسیار بها می‌داد. هم هالدین و هم ویلسون می‌دانستند که آیرونسايد مردی به نام رضاخان را کاندیدای انجام کودتا کرده است، آنان هم چون برای آیرونسايد احترام زایدالوصی قائل بودند، کم و کیف و نحوه کار را مورد چون و چرا قرار ندادند. با این وصف بنا به روایت کسانی که اسناد وزارت جنگ<sup>۱</sup> را دیده‌اند، مطلب چندان مهمی در این ارتباط دیده نمی‌شود و همین بر اهمیت و ابهام قضیه می‌افزاید. آیا معقول است که آیرونسايد بدون اجازه وزارت جنگ و ستاد مشترک ارتش انگلستان به چنین اقدام مهمی دست زده باشد؟ اقدامی که تبعات آن معلوم نبود؟ در اسناد دیگر تلگرافی از هالدین به وزارت جنگ وجود دارد که اطلاع مهمی در برندارد. طبق این پیام هالدین اطلاع داده که حرکت قزاق‌ها از قزوین به تهران، به دستور شاه و با اطلاع نورمن بوده است؛ علت این لشکرکشی هم به زعم او این بوده که جلو قزاق‌های متمرد را بگیرند.<sup>۲</sup> آنچه برای وزارت جنگ مهم بود این نکته است که کودتا روند عقب نشینی نیروهای بریتانیا از شمال کشور را تسهیل کرد. وزارت جنگ قاعده‌تاً باید از این امر بسیار راضی بوده باشد. برای این که کودتا را موجه سازند و برای این‌که شائبه انگلیسی بودن آن را بزدایند، به تدبیر خود انگلیسی‌ها دست به اقدامی زند که مسبوق به سابقه بود و در دوره جنگلی‌ها آزموده شده بود. انگلیسی‌ها برای اینکه بتوانند افکار عمومی را فریب دهند و مانع از مخالفت مردم با اقدام خود شوند، نیز برای اینکه روشنگران مستقل را تا اندازه‌ای فریب دهند؛ تصمیم گرفتند روش‌گذاری کنند و البته برای اینکار به یک «سویالیست ساختگی» نیاز داشتند. حنای متمولین، اعیان و اشراف برای این منظور رنگی نداشت، «در این صورت یک روزنامه‌نویس امیدوار می‌شود به عنوان سویالیستی در زیر لوای سیاست بیگانه دست خود را به دامان ریاست دولت برساند و در این خیال با سیاستمدار انگلیس در ایران همداستان می‌گردد».<sup>۳</sup>

کالدول گزارش داد وقتی کودتا به نتیجه رسید معلوم شد عوامل آن عملأ از گذشته با انگلستان مرتبط بوده‌اند. وی سرگرد مسعود خان کیهان را که بعد از کودتا وزیر جنگ شد، معاون شخصی کلنل اسمایث در قزوین دانست، نیز از رضاخان نام برد که در میسیون انگلیس و ایران خدمت می‌کرد و «عملأ جاسوس رئیس میسیون»<sup>۴</sup> بود. از آنجایی که سیاح و کیهان با اسمایث کار می‌کردند و این فرد با سید ضیا رفاقت داشت، احتمال دارد سید ضیا از طریق او با دو افسر ایرانی آشنا شده باشد. چنین به نظر می‌آید که نخستین گام عملی در اجرای کودتا

1. War Office.

2. Haldane to War Office, Baghdad, 23 February 1921, FO. 371/6409.

۳. حیات یعین، ج ۴، ص ۲۲۲.

4. ...being practically a spy working for the Chief of the Mission..

5. Caldwell to Secretary of State, Department of State, Quarterly Report No. 11, 5 April 1921, Quoted in: Ghani, p. 181.

را سردار همایون؛ ملاک بی اراده و فرمانده اسمی دیویزیون قزاق برداشت. او در این میان نقشی به غایت مرموز ایفا نمود. وی سرخود تلگرامی به قزوین فرستاد و نفرات فوج قزاق را دعوت کرد تا برای حفظ آرامش پایتخت به تهران درآیند. سردار همایون که از فهم متعارفی بی نصیب بود، به سرعت تحت تأثیر برخی از اطراقیان توطنه گر خود قرار گرفت که نهانی با دسیسه گران مرتبط بودند. این مرد در عین حال شهرت عجیبی به دروغ گویی داشت، بنابراین نمی شد به ضرس قاطع در آن بحبوحه تشخیص داد که ماهیت موضوع چیست. روایت رسمی انگلیسی ها این گونه است که سپهبدار پیشنهاد کرد کلنل گلبروپ<sup>۱</sup> فرمانده ژاندارمری با گروهی از نفرات خود برای مقابله با قزاق ها اعزام شود. دبلیو. ا. اسمارت<sup>۲</sup> مستشار سفارت بریتانیا گفت اگر این امر صورت گیرد احتمال وقوع جنگ بین قزاق ها و قوای ژاندارمری بعید نیست و در این صورت ژاندارمها منکوب خواهند شد. این استدلالی بسیاری بود، اسمارت خود می دانست که قوای ژاندارم به مقابله با اردوی قزاق بر نخواهند آمد، زیرا آنان را هم توجیه کرده بودند. مضاراً اینکه دو افسر ژاندارم یعنی کلنل کاظم خان سیاح و مأذور مسعود خان کیهان همکاران کلنل اسمایث اینک در اردوی مهاجم قزاق به سر می بردن. خود اسمایث هم با آنان بود. ژنرال دیکسون که آن همه مورد بی اعتمایی نورمن و آیرون ساید بود، شهادت داده است که وقتی از قزوین برای خروج از ایران عبور می کرده، اسمایث را دیده که خبر از کودتای قریب الوقوع قزاق ها داده است.

انجام یک کودتای انگلیسی، بیش از پیش سرلوحة کار تیم پشت پرده بریتانیایی ها واقع شد که عهدنامه ایران و روسیه به سرانجام رسید و خاتمه یافته تلقی می شد. برای اینکه بهتر به ماهیت کودتا آشنا شویم، به فقره ای از نوشته یحیی دولت آبادی رجوع می کنیم:

«بلی آن قسمت از عهدنامه که داده های روس است به ایران، نزد انگلیسیان بی اعتمایی و نزد ایرانیان بخشش دوست اشکالی ندارد، ولی چگونه انگلیسیان راضی می شوند سفير بلشویک با جمعی کارگر به تهران وارد شده درهای سفارت روس را برای انتشار افکار بلشویکی و اشتراکی کاملاً باز بگذارند و برای خروج و دخول اشخاص مخالف سیاست انگلیس که اغلب منور الافکاران هستند، رادعی و مانعی نبوده باشد و همچنین چگونه انگلیس در موضوع ماده نوزدهم سکوت می کند که قشون روس برای بیرون کردن قشون بیگانه دیگر که خود اوست حق داخل شدن به خاک ایران را داشته باشد و به هر صورت انگلیسیان چگونه رضایت دادند این عهدنامه از کاین سپهبدار اعظم بگذرد با اینکه کاین سپهبدار کاملاً در دست قدرت آن هاست؟ این مطلبی است که درست نمی توان فهمید و البته بی رضایت آنها نگذشته است و دیگر سلطان احمد شاه را که از ترس دارانی خود از شنیدن نام بلشویک بیشتر وحشت دارد تا نام ملک الموت، چگونه راضی کرده اند در ایران در تبلیغات بلشویکی گشوده گردد؟ پس گفته به گفته عوام باید زیر این کاسه های بوده باشد که به اطمینان نقشه ای که در

پس پرده است می خواهند عهدنامه مزبور به جریان تصویب بیفتند، سر روس‌ها را به کار معاهده گرم کنند و ملیون را که با بی‌صبری انتظار گذشتن معاهده را دارند، از جوش و خروش بیندازند تا به فراغت خاطر اسباب اجرای نقشه‌ای را که در دست گرفته‌اند و چند روزی وقت لازم دارد فراهم بیاورند و آنچه در پس پرده است آشکار گردد و بتوانند مقاصد را به صورت دیگر انجام بدهند.<sup>۱</sup>

دیکسون در نامه‌ای خطاب به یکی از دیپلمات‌های امریکایی مقیم تهران نوشت به طور قطع اسمارت و هیگ - همان که با اردی قزاق در مهرآباد ملاقات کرد و همان که کمیته آهن اصفهان را بنیاد نهاد - تعزیه گردان ماجرا بوده‌اند.<sup>۲</sup> دیکسون در نامه‌ای دیگر نوشت که وی معتقد به همکاری با مشروطه خواهان و نیروهای ملی بوده است، اما نورمن از سیاست مشت آهنین دفاع کرده و گفته است مردم ایران به زور تسليم می‌شوند و با سیاست قهرآمیز به نتایج بهتری می‌توان نائل شد.<sup>۳</sup> هیگ، هادلستون و کلنل فالکستون<sup>۴</sup> که با نیروی مهاجم همکاری می‌کردند، همه تحت فرمان وزارت جنگ بودند. هیگ از وزارت جنگ به وزارت امور خارجه مأمور شده بود و در این زمان به عنوان کفیل مستشار سفارت در تهران کار می‌کرد. هادلستون نیز جانشین وابسته نظامی بود و فالکستون زیر دست او مشغول کار بود. خنده‌دار است اگر بگوییم این سه تن نظامی بودند اما از سلسله مراتب مرسوم بین نظامی‌ها تبعیت نمی‌کردند و سرخود هر کاری دلشان می‌خواست انجام می‌دادند. هر سه تن در تحلیل نهایی از وزارت جنگ و فرامین آن تبعیت می‌کردند، پس این بهترین قرینه‌ای است که دخالت فعال وزارت جنگ بریتانیا را در توطئه نشان می‌دهد، امری که کرزن از آن بی اطلاع ماند. آیرون‌سايد در آن زمان ارشدترین افسر بریتانیایی مقیم ایران بود و عملأً آنها را فرماندهی می‌کرد. از سوی دیگر او هم تابع هالدین؛ فرمانده کل قوای بریتانیا در بین النهرين بود و هالدین هم به ستاد مشترک ارتش بریتانیا و ستاد مشترک هم به وزارت جنگ پاسخگو بود. پس رشته تحولات بالاخره به وزارت جنگ می‌رسید. نورمن هم با این دسته همکاری می‌کرد و حتی ظاهر امر این بود که نقشه‌ها را او طراحی کرده است. نورمن خود در برابر وزارت خارجه مسئول بود و گروه نظامیان از این حیث مسئولیتی نداشتند. نظامیان وظیفه خود نمی‌دانستند که توطئه را به وزارت خارجه اطلاع دهند، این قاعده‌تا کار نورمن بود؛ او هم البته در این زمینه کاری انجام نداد و کرزن را در برابر عمل انجام شده قرار داد. اما به طور قطع وزارت جنگ از دسیسه اطلاع کامل داشت. این امر در ادامه اختلافات وزارت جنگ با وزارت خارجه در ارتباط با نحوه اعمال دیپلماسی بعد از جنگ بریتانیا با ایران، قابل توضیح است. به‌واقع فرماندهی نظامی کودتا با

۱. حیات یعنی، ج ۴، ص ۲۱۰، منظور از قرارداد عهدنامه‌ای است که با شوروی‌ها منعقد شده بود و به عهدنامه موذت شهرت یافت. این عهدنامه درست چند روزی بعد از کودتا به امضای طرفین ایرانی و روسی رسید. ما پیش‌تر در همین رساله در بخش لنهایی مربوط به روابط ایران و شوروی به مواد این عهدنامه اشاره کردیم.

2. Wilber, p. 48.

3. Gen. Dickson to Gen. Radcliffe, London, 8 October 1921, FO. 371/6427.

4. Folkston.

آیرونسايد بود که او رضاخان را برای انجام طرح خود برگزید. نورمن هم ظاهراً فرماندهی سیاسی کودتا را عهده‌دار بود، کاندیدای او هم البته سید ضیا بود.

یکی از نخستین کارهای سید ضیا این بود که به اجازه سفارت انگلستان پولی از بانک شاهنشاهی دریافت نمود، با این پول لباسی خرید تا بعد از درآمدن از لباس متعارف روحانی خود، آن را در بر کند. وی به پیشواز اردوی قزاق به قزوین رفت. صاحب منصبان ارشد سفارت انگلستان هم او را همراهی می‌کردند.<sup>۱</sup>

حتی وقتی دوره نود روزه کابینه سیاه خاتمه یافت و رضاخان بر اوضاع مسلط گردید معلوم شد که اختلافات وزارت جنگ و وزارت خارجه بریتانیا فروکش نکرده و وزارت جنگ مصمم است برنامه خود را تا برکشیدن نهایی رضاخان ادامه دهد، آنها حتی نورمن را دور زده بودند.

سپهبدار رشتی که به نظر می‌رسید چندان از توطنه آگاهی ندارد، اما به واقع شاه را فریب می‌داد و تجاهل العارف می‌نمود، معاون خود حسین (ادیب السلطنه) سمعی از ملاکین بزرگ گیلان را به نزد اردو که در حوالی تهران بودند فرستاد و از آنان خواست خواسته‌های خود را با وی در میان نهند. سفارت انگلیس کلنل هیگ<sup>۲</sup> و کلنل هادلستون<sup>۳</sup> را همراه با منشی شاه، معین‌الملک و ادب السلطنه به اردوی قزاق فرستاد. آنان در مهرآباد تهران به اردوی قزاق برخوردنند. رضاخان گفت که قصد آنان استقرار یک دولت قدرتمند برای مقابله با بشویک‌هast. در این ضمن وستادهل<sup>۴</sup> رئیس پلیس سوندی تهران هم توسط نورمن توجیه شد تا به هنگام حمله قزاق‌ها با آنان مقابله ننماید.<sup>۵</sup>

نورمن روز سوم اسفند ۱۲۹۹ ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر وقتی مشخص شد قزاق‌ها بر تهران مسلط شده‌اند، نخستین گزارش خود را بعد از کودتا برای لرد کرزن ارسال داشت. او نوشت نفراتی از فوج قزاق قزوین و همدان که تعدادشان بین ۲۵۰۰ تا سه هزار تن بوده با هشت توب صحرایی و هیجده مسلسل با فرماندهی سرهنگ رضاخان از قزوین به تهران آمدند و اندکی بعد از نیمه شب سوم اسفند وارد این شهر شدند. در ملاقات با هیئت اعزامی از سوی شاه ایران، رضاخان گفت روس‌ها قصد دارند بعد از عقب نشینی کامل انگلیسی‌ها از ایران به اعماق کشور حمله آورند و تهران را در تصرف گیرند. قزاق‌ها از ظهور و سقوط دولت‌های نالائق شکوه کردند و گفتند می‌خواهند دولتی قدرتمند در تهران روی کار آورند تا علیه هجوم بشویک‌ها دست به کار شود. نورمن گزارش داد هیچ نیروی قابل توجهی برای مقابله علیه هجوم قوای قزاق به تهران وجود نداشت و هفت پلیسی هم که کشته شده‌اند در اثر سوء تفاهم بوده است؛ به عبارت بهتر از اول قرار نبوده علیه مهاجمین اقدامی صورت گیرد.<sup>۶</sup> سال‌ها بعد

۱. حیات بحیی، ج ۴، صص ۲۲۸-۲۲۹.

2. Col. Haig.

3. Col. Huddleston.

4. Westdahl.

5. Ghani, p.176.

6. Ibid, pp.173-174.

معلوم شد کلنل گلیروپ از فرماندهان ژاندارمری و کلنل وستدائل رئیس پلیس تهران، به واحدهای تحت امر خود دستور داده بودند شباهی دوم و سوم اسفند ۱۲۹۹ در پادگانهای خود بمانند و هر دو تن به خاطر حفاظت از منافع بریتانیا نشان شوالیه اعظم امپراتوری<sup>۱</sup> دریافت کردند.<sup>۲</sup> اینک غیر از رئیس نظمیه که خود جزو کمیته آهن بود، بقیه اعضای جزء نظمیه از توطنه بی اطلاع بودند.<sup>۳</sup> پیش از این هم وستدائل با اینکه خود را مطیع و ثوق قلمداد می کرد، اما در نهان علیه او توطنه می نمود و نتمامی می کرد. یکی از این موارد مربوط به کمیته مجازات بود که پیشتر گفتیم.

روز دوم اسفند، نورمن عامدانه از تهران به بهانه راهپیمایی خارج شد، شاه هراسان به دنبال او می گشت اما فقط وقتی توانست با او تماس حاصل کند که با مدد سوم اسفند شد و کودتا موفق از آب در آمد. شاه دستپاچه از نورمن پرسید چه کند، پاسخ شنید که از رهبران کودتا یعنی سید ضیا و رضاخان حمایت نماید. ملاقات با سید ضیا بر شاه بسی کران می آمد، او نمی توانست این روزنامه نگار تهی مایه را بپذیرد، تا روز چهارم اسفند هم صبر کرد اما چاره‌ای جز ملاقات با وی ندید. شاه با کراحت سید ضیا را به حضور پذیرفت. سید ضیا به راستی پا از گلیم خود فراتر نهاد؛ او از شاه خواست به وی لقب «دیکتاتور» بدهد.<sup>۴</sup> شاه از این پیشنهاد جاخورد، اعطای این عنوان به سید ضیا تحریر مقام و جایگاه سلطنت به شمار می رفت.<sup>۵</sup> شاه این تقاضا را قبول نکرد اما پذیرفت به او حکم رئیس وزرایی بدهد. متن نامه شاه به این شرح بود: «نظر به اعتمادی که به حسن کفايت و خدمتگذاری جناب میرزا سید ضیاء الدین داریم، معزی‌الیه را به مقام ریاست وزرا برقرار و منصب فرموده اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرایی به معزی‌الیه مرحمت فرمودیم. جمادی‌الآخر ۱۳۳۹». این یکی از طنزآمیزترین صحنه‌های تاریخ معاصر ایران بود. مردی روزنامه نگار و تهی مایه با اتکا به سفارت انگلستانی که مدعی حمایت از مشروطه بود، می خواست دیکتاتور ایران شود، در حالی که هنوز رهبران مشروطه زنده بودند و این صحنه مضحك تاریخ معاصر ایران را نظاره می کردند. اینک آزادی، پارلمان و مساوات لغاتی مطعون و ملعون به شمار می رفتد. سید ضیا می خواست ژست موسولینی گیرد و یک جا به مشروطه و الزامات آن لگد زند. جایگاه اجتماعی سید ضیا آنقدر حقیر بود که شاه نتوانست حتی برای او عنوانی در خورشان یک رئیس دولت بیابد، پس او را «جناب میرزا سید ضیاء الدین» خطاب کرد و حتی نام فامیل او را هم ذکر نمود.

بعد از کودتا، تنها نیرویی که امکان داشت علیه کودتاجیان سر به نافرمانی بردارد،

1. GCMG.

2. Wallace Murray to Secretary of State, Department of State, No. 891/00/1346, 6 March 1925, Quoted in Ghani, p.182.

۲. حیات بعینی، ج ۴، صص ۲۲۸-۲۲۹.

4. Norman to Curzon, Tehran, 1 March 1921, FO. 371/6403.

5. Ibid.

۶. حیات بعینی، ج ۴، ص ۲۳۲.

ژاندارمری بود. اما برای مهار آن هم راه حلی از پیش تعیین شده داشتند. یکی از صاحب منصبان ژاندارمری یعنی مأمور مسعودخان کیهان که در زمرة نزدیکان و مشورین سید ضیا بود، به وزارت جنگ برگزیده شد. نیز گلیروب سوندی رئیس کل تشکیلات ژاندارمری هم وارد دیسه شده بود. او می‌توانست هر گونه مخالفتی را در درون ژاندارمری خشی کند. به کنسول‌های انگلستان در سراسر کشور دستور داده شد با دولت جدید همکاری نمایند. این بود که در فرصتی اندک دامنه نفوذ دولت جدید به نقاط مختلف کشور رسید. اما چهار نقطه هنوز از اطاعت دولت کودتا سرباز زدند: قوام‌السلطنه در خراسان، مصدق‌السلطنه در فارس، مسعود میرزا صارم‌الدوله در کرمانشاه و میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان.

به هر حال همان روز کودتا بیانیه‌ای مختصر به امضای «رضا رئیس کل قوا» و با عنوان «حکم می‌کنم» منتشر شد. روز بعد اعلامیه مفصلی منتشر گردید که باز هم رضا خان آن را امضا نموده بود. این اعلامیه تأثیری مناسب در افکار مردم تهران بر جای نهاد. مردم هر جا چشم نظمه و قزاق‌ها را دور دیدند، این اعلامیه را از در و دیوار کنند و پاره نمودند. علت امر این بود که مردم در پس کودتا «انگشت خارجه» را می‌دیدند.<sup>۱</sup>

سید ضیا برای این که رُست سوسیالیست بودن خود را تکمیل کند و برای اینکه مردم را بیش از این بفریبد، دست به دستگیری اعیان و اشراف زد. بعد از این ماجرا نورمن با شاه ملاقات کرد و توصیه نمود او با سران کودتا ملاقات کند و خواسته‌های آنان را برآورده سازد. شاه وحشت زده قدرت تصمیم‌گیری را از دست داده بود؛ هر چند او همیشه از تصمیم‌گیری در چنین لحظات حساسی عاجز می‌ماند. نورمن توضیح داد او برای آزادی عبدالحسین میرزا فرمانفرما و دو فرزندش یعنی فیروز میرزا نصرت‌الدوله و عباس میرزا سalar لشکر که توسط مهاجمین توقيف شده‌اند وساطت می‌کند.<sup>۲</sup> اساساً خطیری از جانب این گروه فرمانفرما و فرزندانش را تهدید نمی‌کرد. آنان تحت حمایت امپراتوری بریتانیا فرار داشتند و از همان دوره ریاست وزرایی و ثوق، جرج پنجم پادشاه انگلستان به آنان مдал داده بود. این خود بهترین تضمین برای حفظ جان این سه تن به شمار می‌آمد. با این وصف نورمن چندان با بازداشت فرمانفرما و فرزندانش مخالف نبود، او زستن قانونمند به خود گرفت و در توضیح این نکته که چرا نمی‌تواند برای آزادی آنان کاری کند، به کرزن نوشت اینان بدھی مالیاتی دارند و او نمی‌تواند به دولت کودتا بگوید که طلبش را مطالبه نماید.<sup>۳</sup> به واقع دلیل اصلی عدم وساطت نورمن این نبود. دلیل اصلی را باید در این نکته دید که او مایل بود مخالفین احتمالی و مهم کودتا در بازداشت باقی بمانند تا آبها از آسیاب بیفتند و دولت جدید پایه‌های خود را تحکیم نماید. در این گیرودار دو منظور در بین بود: «یکی جلوگیری از حصول عکس‌العمل این انتهاض به دست مخالفین و دیگر وانمود کردن که این نهضت سوسیالیستی است بر ضد

۱. همان، صص ۲۳۱-۲۳۲.

2. Ghani, p. 174.

3. Norman to Curzon, Tehran, 26 February 1921, FO. 371/6401.

سرمایه‌داران و اعیان و اشراف.<sup>۱</sup> به نظر ما دلیل دیگری هم وجود داشت: کلیه کسانی که دستگیر شده بودند از اعیان و اشراف کشور به شمار می‌آمدند. دولت کودتا با دستگیری شان، در دل اینان رعب افکند تا مانع مخالفت‌های احتمالی آنان در آینده شود. به عبارت بهتر دستگیرشدگان عمدتاً از طبقه‌ای بودند که به سختی خو نگرفته بودند، بازداشت آنان نه تنها باعث محرومیت‌شان از ثروتهاشان انباشته شده می‌شد، بلکه آنان را که عادت به زندگی اشرافی داشتند از بازداشت‌های احتمالی آتی می‌ترسانید. بالاتر اینکه اشراف دستگیر شده همیشه دیگران را تحقیر کرده بودند و خود به تحقیر شدن عادت نداشتند. بازداشت آنان توسط کاینه کودتا آن هم به دستور دو فرد بی‌ریشه و بی‌سروپا، بزرگترین تحقیر به شمار می‌آمد. بین دستگیرشدگان رئیس‌الوزراها بی‌از دوره‌های قبل دیده می‌شدند: سپهدار تنکابنی، میرزا جواد خان سعدالدوله، عبدالجید خان عین‌الدوله و عبدالحسین میرزا فرمانفرما؛ مردانی که در شرایط عادی حتی حاضر نبودند با سید ضیا سخن گویند.

غیر از اینان بسیاری از شاهزادگان، ملاکین، سیاستمداران و معمرین قوم را دستگیر کردند. محتشم‌الدوله، ممتاز‌الدوله و سید حسن مدرس از مخالفین قرارداد هم دستگیر گردیدند. به راستی چرا ممتاز‌الدوله را بازداشت کردند حال آنکه او عضو کمیته آهن بود؟ تنها معدوی مثل حسن خان مستوفی‌المالک و برادران پیرنیا، در کنار وزیر دریار شاه، مغورو میرزا (موثق‌الدوله)، سپهدار رشتی، غلامحسین غفاری مشهور به صاحب اختیار مشاور شاه و صمصام‌السلطنه رئیس ایل بختیاری از دستگیری رستند. از بین اینان سپهدار به نوعی با دیسیه همراه بود، او پسر عمومی میرزا کریم خان رشتی عضو مؤثر کمیته آهن بود که مستقبم در دیسیه مشارکت داشت. غیر از چهره‌های مرموزی مثل میرزا کریم خان رشتی، برخی افسران ایرانی که خود در کودتا دخیل بودند، از مشارکت توطنه گرانی دیگر هم خبر داده‌اند، اما نکته این است که از هیچ کس نام نمی‌برند. سپهداد مرتضی یزدان پناه از نزدیکان و وفاداران همیشگی رضاخان، به افرادی اشاره می‌کند که به رضاخان «اجازه» دادند از قزوین به تهران حرکت کند، اما نام این «افراد» را ذکر نمی‌کند. شاید به نظر آید منظور یزدان پناه آیرون‌ساید بود، زیرا او بود که به رضاخان چنین اجازه‌ای داد، اما سؤال این است پس چرا او نام چنین شخصیت مشهوری را ذکر نمی‌کند؟ از این بالاتر سپهداد احمد امیراحمدی از برخی «سیاستمداران» سخن به میان می‌آورد، سیاستمدارانی که ناییدا بودند و به طور قاطع در پس کودتا قرار داشتند و از آن حمایت همه جانبه می‌کردند. ژنرال ارفع هم می‌گوید قرار نبود ژاندارمری در برابر توطنه مقاومت کند، یعنی اینکه این تشکیلات هم با کودتا همسویی داشت. تجربه نشان داد که کودتاگران در این بینش خود محق بوده‌اند که اگر با مخالفین احتمالی با تحقیر برخورد شود، زمینه‌های مخالفخوانی‌های آتی هم برچیده خواهد شد. نورمن رضایت‌مندانه این روند را مشاهده کرد و در برابر آن حداقل سکوت نمود، دلیل این موضوع را

باید در آگاهی نورمن به تعلق خاطر زایدالوصف شخص کرزن به نصرت الدوله خلاصه کرد، مردی که در کنار وثوق و اکبر میرزا صارم الدوله، یکی از سه رأس تصمیم گیرنده در مورد قرارداد ۱۹۱۹ به شمار می‌آمد. اندکی بعد اکبر میرزا صارم الدوله والی وقت کرمانشاه بازداشت شد. سید ضیا از او خواست سهم خود را از بابت رشوه دریافتی بابت امضای قرارداد ۱۹۱۹ باز پس دهد تا به او اجازه داده شود تحت حمایت انگلستان کشور را ترک نماید. با اینکه کرزن نوشت صارم الدوله مورد حمایت حکومت بریتانیاست<sup>۱</sup>، اما سید ضیا او را آزاد نکرد، به واقع صارم الدوله نهم خرداد ۱۳۰۰ همراه بقیه بازداشت شدگان آزاد شد. از آن سوی سپهبدار رشتی با اینکه کسی متعرض نشده بود، اما صبح روز سوم اسفند ۱۲۹۹ او را دیدند که به سفارت انگلیس رفت. رئیس‌الوزرای سابق، در اطاق انتظار ماند و بعد از یک معطلی طولانی، وزیر مختار را ملاقات کرد. پس از این‌که وزیر مختار او را تأمین داد، سپهبدار به خانه‌اش رفت و گوشه ازرا اختیار کرد: «بديهی است پنج روز عزت ریاست وزرایی دیدن نه بلکه پنجاه روز و پنجاه ماه آن به ذلت پنج دقیقه در اطاق انتظار بیگانه‌ای هر که بوده باشد بودن ارزش ندارد، چه رسد که مدت از یک ساعت هم گذشته باشد و به هر صورت سپهبدار اعظم به شخص شاه و یا ولی‌عهد پناه می‌برد، بهتر بود تا بیگانه؛ در صورتی که به آسانی دستش به آنها می‌رسید، ولی در این گونه موارد انسان گاهی همه چیز خود را گم می‌کند و این توسل رئیس دولت پیش به سفارت انگلستان، میزان دخالت و نفوذ آنها را در کار جاری و انتهاض نظامی می‌رساند».<sup>۲</sup>

فرمانفرما را در سه بعد از نیمه شب در حالی که راهی سفارت امریکا شده بود تا در آنجا پناهنده شود، دستگیر کردند. همین موضوع نشان می‌داد که فرمانفرما می‌دانست دست سفارت انگلستان پشت این دسیسه دیده می‌شود، پس به جای پناه بردن به آنان می‌خواست به امریکایی‌ها پناهنده شود. سید ضیا برای رها ساختن بازداشت شدگان شرایطی قرار داد. او از همه پول مطالبه کرد. برای آزادی فرمانفرما و فرزندانش چهار میلیون تومان پول مطالبه کرد. او تهدید کرد اگر این پول داده نشود، آنها را محاکمه و اعدام خواهد نمود. با این وصف تا زمانی که فرمانفرما و سایر اعیان و اشراف زندانی بودند از حق داشتن آشپز و نوکر بهره‌مند می‌شدند<sup>۳</sup> اما به هر حال اینان زندانی بودند و تضییقات خاص زندانیان تا حدودی در موردشان اعمال می‌شد. نصرت الدوله دست به دامان کرزن شد، او از خدمات خود و خانواده‌اش برای بهبود روابط ایران با انگلستان یاد کرد، از اینکه از انگلستان مдал گرفته‌اند و تضمین‌های کبی از سوی بریتانیا برای حفظ جان آنان داده شده است. او نوشت که تهیه چهار میلیون پول آن هم در مدت پنج روزی که سید ضیا برایشان تعیین کرده است غیر ممکن است.<sup>۴</sup> رفتار کرزن تحقیرآمیزتر بود. او نوشت نمی‌تواند در مورد «به اجرا گذاشتن دعاوی عادلانه»<sup>۵</sup> دخالتی نماید.

1. Curzon to Norman, London, 19 April 1921, FO. 416/68.

۲. حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۴۴-۲۴۵.

3. Norman to Curzon, Tehran, 10 March 1921, FO. 371/6402.

4. Same to Same, Tehran, 11 March 1921, Ibid.

5. cannot interfere in carrying out just claims.

اما توضیح نداد این دعاوی عادلانه چیست؟ تنها کاری که کرزن کرد این بود که به نورمن سفارش نمود محاکمه باید عادلانه باشد، نماینده‌ای از سفارت بریتانیا باید در جلسات محاکمه حضور داشته باشد و اگر غیر از این انجام گیرد، دولت سید ضیا حمایت بریتانیا را از دست خواهد داد.<sup>۱</sup> نزدیک بیست روز بعد سید ضیا از فرمانفرما خواست دو میلیون در ازای آزادی خود پردازد، اما او باز هم زیر بار نرفت.

کودتاییان چند تن دیگر از سیاستمداران آن روز کشور را هم تحت نظر قرار دادند و با تبعید کردند، مثلاً ملک الشعرای بهار در خانه‌اش واقع در شمال غرب تهران تحت نظر واقع شد، تیمورناش به کاشان و سید حسن مدرس به قزوین تبعید شدند. خانه‌های برخی از دستگیرشدگان را بازرسی کردند.<sup>۲</sup> این رفتار سید ضیا بیش از پیش بر نفرت شاه از او افزود. برخی از دستگیر شدگان خویشان سببی شاه بودند و عده‌ای دیگر در دوره قاجار مناصب مهمی داشته و به این خاندان خدمت کرده بودند. شاه از این روزنامه‌نگار که در کوتاییک ناظم مدرسه در آمده بود از جار داشت و برای رهایی از شر او لحظه شماری می‌کرد.

تنها دو تن در برابر فرامین سید ضیا واکنش نشان دادند و این روزنامه نگار تازه به دوران رسیده، پادوی سفارت انگلستان و یکی از دو تن شیاد را مورد بی اعتمایی قرار دادند: محمد خان مصدق السلطنه والی فارس و احمد خان قوام السلطنه<sup>۳</sup> والی مقتصد خراسان. مصدق انتصاب سید ضیا به نخست وزیری را قبول نکرد و از ابلاغ رسمی آن به دوایر اداری خودداری نمود. روز ششم اسفند، مصدق که گویی از زیر فشار بودن شاه اطلاع داشت، تلگرامی به او مخابره کرد و توضیح داد اعلام انتصاب سید ضیا به ریاست وزرایی باعث آشوب فارس خواهد شد و اعلام خبر را به بعد موکول نمود. روز نهم اسفند، سید ضیا تلگراف شدیداللحنی خطاب به مصدق ارسال کرد و والی را تحت فشار قرار داد تا خبر را به مردم برساند. در واکنش به این تلگراف مصدق روز شانزدهم اسفند از سمت خود استغفا کرد. او در نزدیکی‌های اصفهان به سران بختیاری پناه برد و آنجا بود تا سید ضیا برآفتد. به جای مصدق، نصرت‌السلطنه عمومی شاه را به والی‌گری فارس اعزام نمودند.

قوام گامی بالاتر نهاد و حتی با تحقیر از سید ضیا یاد کرد. او ضمن اینکه انتصاب سید ضیا به ریاست وزرایی را نپذیرفت، در پاسخ به تلگراف رئیس‌الوزرا او را با عنوان تحقیر آمیز «آقای سید ضیاء الدین، ناشر روزنامه رعد» مورد خطاب قرار داد. سرنوشت قوام با مصدق یک وجه اشتراک داشت: او هم بلافصله از والی‌گری خراسان برکنار شد، اما یک وجه اختلاف هم وجود داشت: قوام به دستور سید ضیا بازداشت گردید. کلنل محمد تقی خان پسیان که

1. Curzon to Norman, London, 14 March 1921, FO. 371/6402.

۲. حسین مکی؛ تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۲۷۹.

۳. احمدخان قوام السلطنه، فرزند لبراهیم معتمد‌السلطنه و برادر کوچک وثوق‌الدوله، خواهر زاده میرزا علی خان لمین‌الدوله رجل اصلاح طلب دوره قاجار، به سال ۱۸۷۳ به دنیا آمد، سال ۱۸۹۷ منشی حضور ناصر‌الدین‌شاه بود، در دوره نخست وزیری عین‌الدوله مقارن با سلطنت مظفر‌الدین‌شاه دیگر حضور شد و سپس وزیر حضور گردید، بعداً ملقب به قوام‌السلطنه شد. رجال چرچیل، صص ۱۴۲-۱۴۳.

فرماندهی ژاندارمری خراسان را عهده‌دار بود، به دستور رئیس‌الوزرا قوام را بازداشت کرد. دیری نپایید که خود پسیان را حاکم نظامی ایالت خراسان کردند، او هم قوام را با محافظت برای محاکمه به تهران فرستاد. نورمن این خبر را به وزارت خارجه مخابره کرد.<sup>۱</sup> از آن سوی مسعود میرزا صارم‌الدوله والی کرمانشاه هم از اطاعت دولت کودتا سرپیچی کرد. او به دست ژاندارمری توقيف گردید و به مرکز اعزام شد.<sup>۲</sup> هسته مقاومت مهم‌تر در گیلان قرار داشت که نیروهای تحت فرماندهی میرزا کوچک خان به طور کلی حکومت جدید را به رسمیت نشناختند، هر چند به واسطه دسایس گروه احسان‌الله خان ضربات کاری خوردۀ بودند.

سید ضیا برای ترمیم روابط رجال ایرانی با بریتانیا، مبرم ترین وظیفه خود را الغای قرارداد ۱۹۱۹ قرار داد. او بلافاصله بعد از کودتا نورمن را از این تصمیم خود آگاه ساخت. روز هفتم اسفند نورمن به کرزن اطلاع داد که قرارداد حتماً لغو خواهد شد اما این امر به مفهوم زیر پا نهادن مضمون قرارداد نیست، بلکه سید ضیا قول داده است محتوای قرارداد را با استخدام افسران و مستشاران نظامی و مالی انگلیسی به بونه اجرا گذارد. او گفت که حتی قزاق‌خانه با استخدام افسران انگلیسی تجدید سازمان خواهد شد.<sup>۳</sup> به عبارت بهتر دو شیّاد می‌خواستند محتوای قرارداد ۱۹۱۹ را که به نفع انگلیس بود اجرا کنند، اما هیچ ضمانتی برای انجام تعهدات بریتانیا در برابر ایران وجود نداشت. به عبارت بهتر قراردادی کبی به شفاهی تبدیل شده بود، معلوم بود که در این ماجرا انگلیس برگ برنده را همچنان در دست خواهد داشت.

با وصف حنایت انگلستان از اقدامات عوام‌فریبانه سید ضیا، او در اجرای برنامه‌های خود ناکام ماند. او قول داده بود عدیله را تجدید سازمان کند، اما این امر هرگز انجام نشد. او به کمیته‌ای مشکل از محمد علی فروغی، سید نصرالله تقی، مصطفی عدل، محمد قمی، علی قمی که زمانی سردبیر روزنامه‌اش بود و شیخ محمد بروجردی مأموریت داد تا قوانین موجود را اصلاح کنند، اما این کمیته حتی تشکیل جلسه نداد.<sup>۴</sup> سید ضیا دست به اقدام سخیف دیگری هم زد، او وزارت مالیه را تعطیل کرد. با این اقدام او امور روزمره کشور را بیش از پیش مختل ساخت. او نتوانست به هیچ کدام از وعده‌هایی که به مردم داده بود جامه عمل پوشاند؛ حتی طرح عوام‌فریبانه تقسیم اراضی بین دهقانان. او طرحی داشت تا با انجام آن تهران را زیبا سازی کند، اما این کار را هم نتوانست انجام دهد. تنها اقدام او انتساب یک شهردار موقت برای تهران، اعلام منع مصرف مشروبات الکلی، تعطیلی مغازه‌ها در روزهای جمعه و نیز ایام مذهبی مانند عاشورا بود. این تنها کاری بود که سید ضیا توانست انجام دهد. به این فهرست باید اقامه اذان ظهر در ادارات دولتی را هم لفزود که البته تمام این اقدامات برای جلب رضایت و اعتماد علمای دینی صورت می‌گرفت و همه نشانی از عوام‌فریبی داشت. علی‌رغم این دسته اقدامات،

1. Norman to Curzon, Tehran, 6 April 1921, FO. 416/68.

۲. حیات یعنی، ج ۴، ص ۲۳۹.

3. Norman to Curzon, Tehran, 25 February 1921, FO. 371/6402.

۴. اسناد کاینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به کوشش حسن مرسلوند، (تهران، ۱۳۷۴)، صص ۱۵۷-۱۶۵.

هیچ کس حتی خود انگلیسی‌ها هم به او اعتماد نکردند. وقتی سید ضیا کار خود را به انجام رسانید، با دسیسه رضاخان، ضلع اصلی کودتا، سقوط کرد و راهی خارج کشور شد.

در سیاست خارجی هم سید ضیا کامیاب نبود. او برای اینکه اتهام انگلوفیل بودن خود را ختنی سازد، قصد داشت مستشاران از امریکا استخدام کند. او اخر فروردین ۱۳۰۰ کرزن به نورمن نوشت دولت بریتانیا با استخدام مورگان شوستر مخالف است. قرار بود شوستر ریاست بانک فلاحتی را که دولت کودتا قصد تأسیس آن را داشت عهددار گردد. نیز مقرر بود کارشناسانی برای وزارت پست و تلگراف استخدام شوند. بریتانیا بلافضله با هر دو تصمیم به مخالفت پرخاست. نوشته شد بانک فلاحتی مقدمه تأسیس نوعی بانک ملی خواهد بود و این بانک در آئیه با بانک شاهنشاهی مشکلاتی پیدا خواهد کرد و دولت بریتانیا زیر بار تأسیس چنین بانکی نخواهد رفت. از سویی استخدام اتباع امریکایی برای وزارت پست و تلگراف، برای منافع بریتانیا عواقب وخیمی خواهد داشت، زیرا انگلستان مالک خط تلگراف هند و اروپاست و نسبت به این موضوع بی تفاوت نخواهد نشست.<sup>۱</sup> نورمن پاسخ داد سید ضیا در هر کاری با او مشورت می‌نماید، او این چیزها را می‌گوید و یا کارهایی می‌کند تا معلوم نگردد آلت فعل دولت انگلستان است.<sup>۲</sup> این رفتار جاهله و حقیرانه فی نفسه نشان می‌داد که به قول غنی کلاه زمامداری برای سر او بسیار گشاد است، همان‌طور که کمیت روشنفکری اش هم می‌لذگید؛ او نیز مثل بسیاری از دیگر رجال ایران چیزی از اندیشه‌های رایج غرب شنیده بود، اما هرگز آنها را هضم و جذب نکرد.<sup>۳</sup>

نشریه اختر مسعود، چاپ اصفهان که از مدافعان کودتا بود، برنامه‌های سید ضیا را اندکی بعد از وقوع کودتا برشمرد. عبدالوهاب گلشن ایرانپور، مقاله‌ای در روزنامه منتشر کرد و چنین نوشت: «با این‌که به طور لزوم از مرکز مملکت اطلاع نداریم، ولی آنچه از آثار و علائم مشهود شده و آنچه که بر طبق تلگرافهای رسمی به دست آمده است، پس از سقوط کابینه سومی سپهبدار اعظم و انقلاب یک جمعیت از فراوان شاهنشاهی تحت ریاست رضاخان؛ کابینه ایران از طبقه اشرافی نزول کرده و در اثر تجدد انقلابی کشور مشروطه ایران، حسب‌الامر شاهنشاه، به آقای سید ضیاء الدین طباطبائی، صاحب و موسس روزنامه یومیه رعد سپرده گردید. رئیس وزرای جوان، بیانیه‌ای خطاب به هموطنان با نگارش روشن و آتشین محتوی به گناهان کشورمداران گذشته و رنجوری مشروطه پانزده‌ساله ما و نظریه مرآمیه خویشتن در رفورم عدیله و مالیه و الغا کاپیتوراسیون، تقسیم اراضی خالصه مابین زارعین، تدوین قانون در بیشتری بهره برزگران از املاک اریابی، دستور ایجاد بلدیه‌ها برای معاصری شهرها، بهبودی ساکنین و کارگران، ترقی و تجلی لشکری و اقتدار سپاهیان آزادی ایران در تساوی رفتار با تمام دول خاصه همسایگان، انتشار دادند.»<sup>۴</sup> گلشن ایرانپور با کانون پارسیان مقیم بمبنی مرتبط بود.

1. Curzon to Norman, London, 18 April 1921, FO. 371/6403.

2. Norman to Curzon, Tehran, 22 April 1921, FO. 416/69.

3. Ghani, p.212.

4. اختر مسعود، سال اول، ش ۵۳، ۴ ربیع‌الثانی ۱۲۹۹، «کابینه سید ضیاء الدین».

عبدالحسین سپتا که در این ایام مقیم بمبنی بود برخی اشعار او را در همان شهر چاپ کرد.<sup>۱</sup> توجه به عنوان کتابهای گلشن ایرانپور کافی است تا خط و ریط او را نشان دهد: آلمان نامه، بهرام نامه، نخجیر نامه و مشروطه نامه.

از سویی سید ضیا نمی‌توانست قرارداد ایران و شوروی را که نام عهدنامه مودت گرفت، نادیده انگارد. این پیمان با وصف مخالفتهای بریتانیا در هشتم اسفند ۱۹۹۹ به امضا رسید. مقدمات این پیمان از دوره مشیرالدوله شکل گرفته و اینک به نتیجه رسیده بود. پیمان مودت چیزی نبود جز قانونی شدن مضمون همان بیانیه‌هایی که پیشتر دولت شوروی به اتحای مختلف به طرف ایرانی ابلاغ کرده بود. اما یک قید وجود داشت که پیرنیا و سپهبدار هم آن را پذیرفته بودند. طبق این ماده هر گاه دولت ثالثی می‌خواست با قوه نظامی در ایران سیاستی غاصبانه تعقیب نماید یا خاک ایران را به مثابه مرکزی برای حمله علیه شوروی مورد استفاده قرار دهد، و یا خطری از مرزهای ایران سرحدات شوروی را تهدید نماید؛ به دولت ایران اختار داده خواهد شد که این خطر را مرتفع سازد. اگر دولت ایران نتوانست خودش این خطر را رفع کند، دولت شوروی حق خواهد داشت نیروی نظامی به کشور ارسال نماید و برای دفاع از خود اقدامات لازمه را انجام دهد.<sup>۲</sup>

رضاخان می‌خواست به نحوی از اتحا «مسئله شوروی» را برای همیشه حل کند. او در این راستا به مذاکره مستقیم با روتشتاین<sup>۳</sup> وزیر مختار شوروی در ایران روی آورد. نیز با وابسته نظامی آن کشور مذاکرات پیوسته‌ای داشت. این مذاکرات ظاهراً حتی از نورمن هم پوشیده نگه داشته می‌شد، اما در این نکته تردیدی نیست که مذاکرات یاد شده در چارچوب همان سناریویی قابل فهم است که لرد مونتگ تدوین کرده بود. او هم بر این باور بود که طرف ایرانی باید خود مستقیماً با شوروی‌ها گفتگو کند، البته طرف گفتگوی ایرانی و ماهیت او برای اداره هندوستان و وزارت مستعمرات بسیار مهم بود. این بار آنان به طور قطع به رضاخان اعتماد زایدالوصفی نشان می‌دادند. وقتی سید ضیا در چهارم خرداد ۱۳۰۰ با دیسیله رضاخان برکنار شد، نورمن به ظاهر بر دشمنی خود با رضاخان افزود. نورمن گزارش داد رضاخان روزی دو بار با وابسته نظامی شوروی ملاقات می‌کند،<sup>۴</sup> وابسته نظامی بریتانیا و انسود کرد رضاخان ضد انگلیسی است زیرا در تماس نزدیک با روتشتین کار می‌کند.<sup>۵</sup> این روش رضاخان حتی روس‌ها را نیز فریب داد. آنها تصور کردند رضاخان به قول خودشان نماینده خردۀ بورژوازی ایران است که کشور را در بستر یک نظام دمکراتیک هدایت می‌کند و این مقدمه‌ای است بر شکل‌گیری طبقه کارگر ایران و گام نهادن کشور در مسیر صنعتی شدن. این

۱. ایزد گشتب: نامه سخنواران، ص ۱۳۱.

۲. ایران، ش ۸۱۴، سیم ربیع‌الثانی ۱۳۳۹، «معامله روس و ایران»، برای ملاحظه متن کامل قرارداد نک: حیات یعنی، ج ۴، صص ۲۰۶-۲۰۹.

3. Rothstein.

4. Norman to Curzon, Tehran, 5 July 1921, FO. 371/6405.

5. Intelligence Summary, Military Attaché, Tehran, No.10, 9 July 1921, FO. 371/6403.

اندیشه غالب در بین آکادمیسین‌های روسی بود، سال‌ها بعد بود که آوتیس میکانیلیان تحلیلی دیگر ارائه داد و استدلال کرد رضاخان به‌واقع ضامن امنیت سرمایه‌گذاری بریتانیا در ایران است و او وظیفه‌ای بیش از صاف کردن جاده برای این منظور نخواهد داشت.<sup>۱</sup> با این وصف تحلیل غالب مورخین استالیانی تا سالهای متاخر همان بود که بالاتر آمد. افرادی مثل میکانیلیان هم البته قربانی تصفیه‌های استالیانی شدند. نورمن وقتی دید رضاخان لحظه به لحظه سید ضیا را دور می‌زند و عنقریب است که او را واژگون سازد، در نامه‌های خود به تحقیر وی را آغاز کرد. او رضاخان را مردی دهانی می‌دانست که هیچ فرد خارجی از طبقات بالای اجتماع با او مراوده نمی‌کند.<sup>۲</sup>

اینها همه ظاهر امر بود. رضاخان تلاش می‌کرد به هر نحو ممکن اثبات نماید انگلیسی‌ها نه تنها از او حمایتی نمی‌کنند، بلکه او در تلاش است تا از نفوذ آنان کم کند. به‌واقع با وجود فردی مثل رضاخان دیگر نیازی به نیروهای انگلیسی نبود. این نقشه‌ای بود که از همان روزهای نخست ورود آیرون‌ساید به ایران طراحی شده بود. انگلیسی‌ها کار خود را کرده بودند و حال رضاخان باید سناریوی طراحی شده را ادامه می‌داد. رضاخان در عوام‌فریبی از سید ضیا پیش بود. او ابتدا وانمود کرد مخالف فرماندهی انگلیسی‌ها بر واحدهای نظامی ایران است. نیز وانمود کرد حضور افسران انگلیسی در ایران باعث تضعیف قوای قزاق می‌شود و مانع یک پارچه شدن نیروهای مسلح کشور است. بالاتر اینکه او تعدادی از افسران ایرانی را واداشت به قرآن سوگند یاد کنند که تحت امر فرماندهان انگلیسی خدمت ننمایند. البته همه می‌دانند نیازی به این کار نبود. به یاد آوریم که انگلیسی‌ها قول داده بودند نه به خاطر ایران، بلکه به دلیل مشکلات خاص خودشان و به دلیل مخالفت‌های نایب‌السلطنه هند، وزارت جنگ و خزانه‌داری؛ نیروهایشان را تا فروردین ۱۳۰۰ از ایران خارج سازند، پس فرماندهی انگلیسی نمی‌ماند که ایرانیان زیر نظر آنان کار کنند. به واقع نقشه‌های خزانه‌داری، وزارت جنگ و وزارت امور هند با کودتا عملی شده بود. رضا خان حتی به سربازان دستور داد با همان روش تعلیم و مشق نظامی روسی کار کنند. شاید در ابتدای امر این‌گونه به نظر آید که رضاخان قصد داشت نیروهای انگلیسی را تضعیف نماید، اما واقعیت این است که دیگر به حضور این نیروها در کشور احتیاجی نبود و آنها خود ترجیح می‌دادند دیر یا زود از ایران خارج شوند و اداره ارتش کشور را به دست نیروهای ایرانی بسپارند؛ این امر می‌توانست بهانه‌های آتشی روس‌ها را هم برای حضور در ایران سلب کند. رضاخان به سرعت به نحو آبرومندانه‌ای طرح عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی را محقق ساخت تا شانه شکست و یا گریز آنان را از معركه بزداید. این همان طرحی بود که خود انگلیسی‌ها داشتند. چیزی نگذشت که رضاخان به مأموریت اسمایث و هادلستون، همان افسرانی که در توطئه کودتا به او کمک کرده بودند،

۱. نک: آ. سلطانزاده: اکشاف للاقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان، ترجمه ف. کوشان، (تهران، مازیار، ۱۳۸۳)، فصل سوم به بعد.

2. Ghani, p.215.

خاتمه داد.<sup>۱</sup> روز هفدهم اردیبهشت او خواست سرپرستی ژاندارمری را که تا آن زمان در دست وزارت داخله بود - یعنی زیر نظر خود سید ضیا کار می‌کرد - به او سپارند که از مدتی قبل وزیر جنگ شده بود. اینک مرد قزاق بر کلیه نیروهای مسلح ایران فرمان می‌راند، راه برای تبدیل کشور به پادگانی بزرگ فراهم شده بود، اینک قزاقانی که عامدانه لخت از ارزشی عقب نشسته بودند، خود بر اریکه فرمانروایی تکیه می‌زدند. آنان دیگر دلیلی بر اطاعت از سید ضیا نمی‌دیدند، همه چیز برای تحکیم نفوذ آنان فراهم بود و سقوط سید ضیا به تلنگری بسته بود. سید ضیا که قدرت قزاق‌ها را برای اعمال زور بر مردم به منظور منقاد کردن آنان می‌دید، اینک خود در چنبره زور قزاقان از پای در می‌آمد.

به هر حال در ابتدای امر به نورمن دستور داده شد با روتشتاین وارد مذاکره نشود. بعد گفتند گامی به پیش ننهاد اما به تعارفات معموله پاسخ دهد و کارهای رسمی را انجام دهد.<sup>۲</sup> روز نوزدهم اردیبهشت ۱۳۰۰ نخستین ملاقات بین دو دیپلمات در محل سفارت انگلستان برگزار شد. در این ملاقات نورمن خبر داد که کلیه نیروهای بریتانیایی مقیم ایران عنقریب به کلی خارج خواهند شد. روتشتین هم به نوبه خود اعلام کرد نیروهای شوروی نیز از مناطق شمالی ایران در حال خارج شدن هستند. سیاست خروج نیروهای انگلیسی از ایران مشکلی از مشکلات سید ضیا را حل نکرد. او از کرزن خواست سلاح‌های نیروهای ایشان را که در حال عقب نشینی هستند به ایران بدهند و پول آن را هم دریافت دارند. اما کرزن باز هم او را تحریر کرد و گفت احتمالاً این سلاح‌ها به دست بلشویک‌ها خواهد افتاد، سید ضیا از اینکه تقاضایش رد شده است سرخورده شد.

شرکت نفت انگلیس و ایران هم حاضر نشد با او به گونه‌ای مناسب رفتار کند. رفتار شرکت نفت از این هم توهین‌آمیزتر بود. شرکت نفت انگلیس و ایران سه سال بود که حق الامتیاز ایران را پرداخت نمی‌کرد و البته حاضر نشد دیناری به دولت او پردازد. این روش بیش از پیش باعث سرخوردگی سید ضیا شد. پیش از این، پیرنیا به آرمیتاژ اسمیت مأموریت داده بود تا نحوه محاسبات شرکت نفت را بررسی کند و به او اطلاع دهد. این مأموریت در دوره سپهبدار هم تمدید شد. اسمیت به نفع ایران گزارش داد که دو شرکت فرعی تابع شرکت اصلی نفت انگلیس و ایران، یعنی شرکت اولیه دارسی و شرکت نفت بختیاری که سهام خود را به شرکت اصلی فروخته بودند؛ تولیدات خود را به بهای نازلتر از قیمت متدالوی به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخته‌اند. او توضیع داد که این شرکت‌ها حق نداشته‌اند بدون اجازه دولت ایران محصول خود را به این قیمت بفروشند. از نظر اسمیت این به منزله دخالت در معاملات داخلی ایران بود و امری نستجده که باید محکوم شود. باز هم کرزن اینک به نفع شرکت نفت به میدان آمد. او از نورمن خواست با اسمیت وارد مذاکره شود تا او گزارش خود را پس بگیرد و یا اصلاحاتی در آن انجام دهد.<sup>۳</sup> کرزن که برای ملت ایران هیچ حقی قائل نبود،

1. Intelligence Summary for Week ending, 21, 28 May, 18 June 1921, FO. 371/6435.

2. Foreign Office to Norman, London, 21 April 1921, FO. 371/6401.

3. Curzon to Norman, London, 16 April 1921, FO. 416/68.

گامی فرایش نهاد و بحث امتیاز خوشتاری را به میان کشید. او به نورمن دستور داد به دولت ایران اطلاع دهد، اگر امتیاز یاد شده را به رسمیت بشناسد، شرکت نفت انگلیس و ایران حاضر خواهد بود مطالبات عقب افتاده ایران را پرداخت کندا او قول داد اگر ایران این امر را بپذیرد از این به بعد شرکت نفت دیگر در داد و ستد داخلی ایران مداخله‌ای نخواهد کرد<sup>۱</sup> این وقیحانه‌ترین پاسخی بود که در برابر تقاضاهای قانونی مردم یک کشور مستقل می‌توانست داده شود. کرزن دادن حقوق ملت ایران را منوط به زیر پا گذاشتن حقیقی دیگر کرد. او با این تلگراف، رسمأ به حقانیت ایران اعتراف کرد اما احراق حق ملت را منوط به رفتن زیر بار یک قرارداد استعماری دیگر قرار داد. نایب السلطنه هند هم به این روند اعتراض کرد و تصمیمات شرکت نفت انگلیس و ایران را غیر قابل دفاع دانست. البته کرزن به محتوای این نامه اعتنای نکرد.<sup>۲</sup> اولین تبعات سیاست موافق انگلستان و حکومت هند در مورد ایران، اینکه به نتیجه رسیده بود: ده روز بعد از این ملاقات بود که وابسته نظامی شوروی به نام کلنل بورس روگاچف<sup>۳</sup> به کلنل ساوندرز<sup>۴</sup> اطلاع داد قشون شوروی از ایران عقب نشینی کرده‌اند و مهم‌تر اینکه در هرگونه عملیاتی که حکومت ایران ضد جنگلی‌ها انجام دهد، دخالتی نخواهد کرد.<sup>۵</sup> به این شکل مقدمات وارد آمدن ضربه نهایی بر تنها نیروی مقاوم ایران مهیا شد، شوروی پذیرفت قراقوان، جنبش میرزا را برای همیشه نابود سازند و حتی در این زمینه وساطت نکرد.

شاه برای رهایی از دست سید ضیا به دو تن متولی شد: نخست رضاخان وزیر جنگ و دیگری حسن مشار مشهور به مشارالملک که به سفارش خود سید ضیا وزیر دربار شده بود. اینان دست به دست هم دادند و سید ضیا را بر افکنندند. روزنامه نگار ماجراجو که بعد از سالها انتظار و پادویی سفارت انگلستان، دولتی مستعجل تشکیل داده بود، به همان آسانی که به قدرت دست یافت، برآفتاد. او باید از کشور می‌رفت، زیرا کسانی را که زندانی کرده بود از او نمی‌گذشتند. به وجود او هم دیگر احتیاجی نبود. رضاخان با حمایت بریتانیا پله بلکان صعود را پیمود. ایزار نسلط او ارتش بود و در این راه انگلیسی‌ها حمایتش می‌کردند. او پس از اینکه افسران انگلیسی و سوندی را کنار نهاد، کلیه نیروهای مسلح را یکی کرد، یعنی قراقوانه، ژاندارمری و نظمیه را زیر سیطره خود در آورد. او حتی بقایای تفنگداران جنوب مشهور به SPR را هم در این نیروی متحده داغام کرد. بریتانیا خود در شهریور ۱۳۰۰ سپاه تفنگداران جنوب را منحل نمود و به این ترتیب راه بر یکه‌تازی‌های رضاخان هموار شد. رضاخان یا خود این هشیاری را داشت و یا اینکه مشاورانش به او توصیه کرده بودند که راه تماس خود را با شاه نبندد. او بر خلاف سید ضیا متظر فرصت بود، به همین دلیل بارها به رجال توضیح داد که فکر می‌کرده شاه با کودتا موافق بوده است و به این شکل خود را سرسپرده شاه عنوان می‌کرد. او حتی بعد از کودتا بارها به دیدن شاه رفت و شرایط و موقعیت ناگزیر برای کودتا را

1. Same to Same, London, 19 April 1921, Ibid.

2. Government of India to Curzon, 6 May 1921, FO. 371/6435.

3. Boris Rogachev.

4. Saunders.

5. Intelligence Summary for week ending, 21 May 1921, FO. 371/6435.

برای او تشریع کرد<sup>۱</sup> تا شاه بیش از این دچار سوءظن نشد. گزارش سفارت امریکا در مورد نورمن بسیار گویا و جالب است. کالدول خطاب به وزارت خارجه کشورش نوشت هرمن نورمن با آنکه مردی است توانا و با فرهنگ؛ اما نتوانسته نزد ایرانیان به محبویت دست یابد. به گزارش وزیر مختار امریکا او از ایران و هر چه ایرانی است بیزار است و این را علناً بر زبان جاری می‌سازد. بیشتر کارمندان نورمن افسران سابق ارتش هند بودند و درجه‌شان هم نایب سرهنگی. ایرانیان به تماسخر آنان را «کلنل کمپانی هند» می‌خوانندند.<sup>۲</sup> اگر سید ضیا چشم و چراغ نورمن بود، بریتانیا اینک باید فردی را به کشور اعزام می‌کرد تا در شرایط بعد از سرنگونی او، رضاخان را بیش از پیش برکشد و روابط خود را با این مرد زورگوی مرتاجع ارتقا بخشد. وزیر مختار جدید کسی نبود جز سرپرسی لورین.<sup>۳</sup> سرپرسی لورین به این دلیل به ایران فرستاده شد که در راستای نظریات نایب‌السلطنه هندوستان نیروهایی را تقویت نماید که می‌توانستند به عنوان سپر در برابر نفوذ کمونیسم مؤثر واقع شوند. اینک رضاخان باید نقش بازدارنده سپاه شمال ایران<sup>۴</sup> و سپاه جنوب ایران<sup>۵</sup> را یک تنه ایفا می‌کرد. او باید به سرمایه ملت ایران امنیت لازم را برای شرکت نفت انگلیس و ایران و سایر کمپانی‌های سرمایه‌گذار بریتانیایی مهیا می‌ساخت. اینک این رضاخان بود که مالیخولیای نفوذ کمونیسم و بختک شیع سرخ، آنی آرامش نمی‌گذاشت. او برای مهار این بحران روز به روز پایه‌های قدرت خود را تحکیم می‌کرد. رضاخان مردی بود که می‌توانست رؤیای تسلط بی‌چون و چرا ای انگلستان را بر ایران تدارک بیند. این بینش در او هم وجود داشت که به هر حال شوروی خطرناکتر از هر قدرت دیگری است. سراسر عمر و سلطنت رضاخان از این به بعد به بهانه مهار نفوذ کمونیسم مصروف سرکوب مردم شد. رضاشاه توanstالت گوی مورد نظر نایب‌السلطنه هند و وزارت جنگ بریتانیا را عملی نماید. حکومتی شکل گرفت که منافع بریتانیا را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده بود<sup>۶</sup> و البته استقلال نیم بند آن هم برقرار بود تا هیچ بهانه‌ای برای قدرت‌های رقیب به منظور دست اندازی در ایران باقی نماند. گروه سرمایه‌داری مالی بریتانیا و تیم قدرتمند مستقر در هندوستان فقط باید گامی دیگر برمی‌داشت تا به منظور نهایی خود نایل آید. تا برداشتن این گام فقط چهار سالی باقی مانده بود.

انگلستان در روزهای بعد از کودتا چند موضوع را مورد توجه قرار می‌داد: نخست اینکه نفت جنوب، بانک شاهنشاهی و بازارهای تجاری خود را هر چه بیشتر تقویت کند. دوم اینکه برنامه‌های آنان برای حفاظت هندوستان در مقابل حملات احتمالی روس‌ها به مورد اجرا گذاشته شود، سوم از «نفوذ مسلکی بشویسم در این قوم»، جلوگیری کند. برای این سه موضوع که فلسفه اصلی کودتا را تشکیل می‌داد، لازم بود در سراسر کشور و راههای آن امنیت کامل

1. Norman to Curzon, Tehran, 26 March 1921, FO. 416/69.

2. Department of State, US legation, Tehran, to Department of State, 6 June 1921, Quoted in: Ghani, p.219

3. Sir Percy Loraine.

4. Norperforce.

5. South Persian Refile.

6. Ullman, vol.3, p.394.

برقرار گردد. از این بالاتر «انگلیسیان می‌خواهند مقاصد سیاسی و اقتصادی آنها در ایران انجام گیرد بی‌آنکه لازم باشد برای حفظ سیاست خوش منحصراً ضرر مادی بگردند و بلکه بتوانند مخارجی را هم که در ایام جنگ به جهت حفظ منافع خود در جنوب ایران به تأسیس پلیس نموده‌اند هر قدر بشود پس بگیرند و هم آرزو دارند بر مدت امتیازات ایرانی خود مخصوصاً نفت جنوب و بانک شاهی بیفزایند.»<sup>۱</sup> آری! این بود راز کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و استقرار قزاقان بر اریکه قدرت. در این میان البته سید ضیا هم قربانی شد. او در مجلس چهاردهم زمانی که اعتبارنامه‌اش در دست بررسی بود، خطاب به مخالفین خود در ارتباط با وقایع کودتای سوم اسفند و ملغی ساختن قرارداد ۱۹۱۹ گفت: «من با مسئولیت خودم این قرارداد را لغو کردم... به همین جهت لرد کرزن از من رنجید [و] تا هفت حمل، یعنی یک ماه و سه روز، حکومت مرا [به رسمیت] نشناخت.»<sup>۲</sup>

به مرور ایام، برخی از روشنفکران توجیه زور را آغاز کردند. از دیکتاتوری رضا خان حمایت نمودند، او را همتراز بیسمارک و میجی و پطرکبیر قرار دادند.<sup>۳</sup> در این راه نه فریادهای مدرس را جلدی گرفتند و نه به هشدارهای امثال بهار و مصدق توجیه نشان دادند. ستون خیمه قدرت رضا خان همان کسانی شدند که در انواع و اقسام بحران‌های دوره مشروطه به بعد ذی مدخل بودند. اینان هر کدام به مراد خود دست یافتند: مدیرالملک جم و مخبرالسلطنه و دکتر احمد متین دفتری یا همان متین‌الدوله دوره جنگ جهانی اول به مقام نخست‌وزیری نائل آمدند، مستشارالدوله هم به مقامهایی از جمله ریاست مجلس مؤسسان رضاخان دست یافت، حتی عمام‌الكتاب هم در وزارت دربار شغلی یافت و البته اینها همه تصادفی نبود. در این دوره نقش احمد متین دفتری یا همان متین‌الدوله، نویسنده آتشین مزاج ستاره ایران؛ بسیار مرموز بود. او همین روش را تا سال‌های بعد هم ادامه داد و بالاخره هم در اوآخر حکومت رضاشاه چندماهی به نخست‌وزیری دست یافت.

در دوره رضاخان هر کس کوچک‌ترین استقلال رأیی داشت و به اصطلاح سرش به تنش می‌ارزید قربانی دسیسه‌های رضا خان شد. مشروطه به حضیض ذلت خود رسیده بود و ضربه سوم اسفند ۱۲۹۹ با ضربه سهمناکتر آبان ۱۳۰۴ تکمیل شد؛ آنگاه که رضا خان را بسریر سلطنت نشاندند. آن روز بود که سناریوی همیشگی محفلی خاص در لندن، دهلی و بمبئی به طور قطع محقق شد.

نامه‌ای از سرپرسی لورن به وزارت امور خارجه بریتانیا، زمانی که رضا خان سکان دار اوضاع ایران شده بود، گواهی است بر مطالب این دفتر که انگلیسی‌ها می‌خواستند به هزینه

۱. حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۵۰-۲۵۱.

۲. صورت مذکرات مجلس چهاردهم، جله مورخ ۱۶ اسفند ۱۳۲۲.

۳. برای آکاهی از نمونه‌ای از این طرح‌ها بنگرید به: فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، ش ۳، تابستان ۱۳۸۳، مقاله: «روشنفکری ایرانی در دوره گذار؛ بررسی دیدگاه‌های عبدالله رازی و علی‌اکبر خان داور» و همان، سال دوم، ش ۶، بهار ۱۳۸۴، مقاله: «نظریه پردازان استبداد منور»؛ که توسط راقم این سطور نوشته شده است.

ملت ایران، امنیت سرمایه‌های خود را تأمین کنند؛ بعد از ضیافت شام به افتخار رضا خان در سفارت، ساعتی در اطاق دفترم با او صحبت کردم. رضا خان به من گفت که او، با دست ایرانیان کاری را انجام خواهد داد که بریتانیا می‌خواست با دست انگلیسی‌ها انجام دهد، یعنی ایجاد یک ارتش نیرومند و استقرار نظام و ساختن یک ایران قوی و مستقل و امیدوار است که در برابر انجام این کارها بریتانیا شکیابی پیش کند و از دخالت در کار خود او خودداری کند. از این پس ما باید از هر گونه تظاهر به اینکه رضاخان دست‌نشانده ماست خودداری کنیم، تبدیل او به یک آلت دست انگلستان برایش مهلک است.<sup>۱</sup>

این نکته‌ای بود که حتی در مطبوعات دوره رضاشاه از زبان مقامات بریتانیا منتشر می‌شد. به طور مثال روزنامه اطلاعات، مقاله‌ای به قلم سر اوستین چمبرلین وزیر امور خارجه بریتانیا در دوره انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی درج کرد که ماهیت و اهداف سیاست‌های بریتانیا را نه تنها در ایران، بلکه در کشورهایی چون عراق و افغانستان ترسیم می‌نمود. در این مقاله آمده است: «برای بریتانیا خیلی اهمیت دارد که در ممالکی مانند عراق و ایران و افغانستان دولت‌های مقتدری وجود داشته باشد که قادر به حفظ و صیانت موجودیت و استقلال خود بوده و یک همچو دولت‌های مقتدری برای تأمین مصالح بریتانیا بیشتر قابل توجه می‌باشد.»<sup>۲</sup>

سناریوی گروه چمبرلین و دوستانش تازگی نداشت و از دوره جنگ اول جهانی سر لوحه کار قرار گرفته بود. به طور مثال در اوایل ۱۹۱۶ انگلیسی‌ها، تلاش کردن منیات کهنه خود را به اجرا درآورند و اگر توانستند ظل‌السلطان را به تاج و تخت ایران برسانند. روز سوم مه ۱۹۱۶ خبر رسید که ظل‌السلطان همراه با دو فرزند خود - اسماعیل میرزا و غلامحسین میرزا - وارد انگلستان شده‌اند. میرزا مهدیخان مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن تا فولکستون به استقبال آنان شتافت. سر ادوارد گری و اوستین چمبرلین و لرد کیچنر در لندن با او دیدار کردند. قرار بود او از انگلستان به اصفهان آید و زمام حکومت آنجا را به دست گیرد.<sup>۳</sup> روز یکشنبه هشتم رمضان ۱۳۳۴ مطابق با نهم ژوئیه ۱۹۱۶ ظل‌السلطان وارد تهران شد و در باغ فردوس تجریش، عمارت سپهسالار اعظم منزل گزید. به قول مورخ الدوله «ظل‌السلطان برای تصدی مقامات بزرگ به ایران اعزام شده بود اما بیش روی عشایر عثمانی از سمت غرب این نقشه را باطل ساخت و متفقین در مقام تملق از سلطان احمد شاه برآمده قانع شدند که ظل‌السلطان به حکومت اصفهان منصوب گردد».<sup>۴</sup> تلاش برای به قدرت رسانیدن ظل‌السلطان به عنوان شاه ایران، یکی از نخستین گامهای بلند گروه چمبرلین و همکرانش برای استقرار مرد زورمند مرتजع بر اریکه سلطنت ایران بود که به نتیجه نرسید. لیکن این سناریو با کودتای سوم اسفند به نتیجه محظوم نایل آمد و فصل جدیدی در تاریخ معاصر ایران گشوده شد.

۱. لورن به مارلینگ، ۱۹۲۳/۲/۱۷، در: ره آورد، ش ۱۵، ناستان ۱۳۶۶، ص ۲۹، مقاله دکتر نصرالله سیف‌پور فاطمی.

۲. اطلاعات، مورخه ۹ دی ۱۳۱۰، مقاله: سیاست خارجی بریتانیا، به قلم سر اوستین چمبرلین.

۳. ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۴۸.

۴. همان، ص ۳۵۸.

### جمع‌بندی

مشروطه ایران نخستین گام بلند ایرانیان برای محقق ساختن موازین عدالت بود، این تلاش البته در ابتدای امر با رهبری مؤثر روحانیان به نتیجه رسید و در مرحله دوم مشروطه با تلاش‌های پیگیر مراجع مقیم نجف به ویرانی بساط استبداد انجامید. با این وصف از همان بدء مشروطیت، دو جریان کاملاً متمایز از هم شکل گرفت: گروهی در صدد بودند با انکا به موازین معقولانه و ریشه‌دار فرهنگ بومی، فصلی نوین در تاریخ ایران بگشایند، مشروطه را بر اساسی استوار بنا نهند و راه تحقق خواسته‌های مشروع مردم را هموار سازند. اما گروهی دیگر از همان ابتدا نه تنها این جریان اصیل را به بستری مغایر منافع ملی کشور هدایت کردند، بلکه در صدد بودند تا کشور را در مدار بسته اغتشاش و هرج و مرچ نگه دارند. این گروه هر روز بحرانی به وجود آوردنده، تلاش کردند بر موج حوادث سوار شوند، همسو با محافظی معین در خارج کشور زمینه‌های استقرار نظامی دیکتاتوری فراهم آورند و در نهایت کشور را از پشتوانه‌های پر نفوذ خود تهی سازند. این عده نه تنها تلقی مشخصی از مشروطه ارائه نکردند، بلکه در تعارض با جریانی که تلقی روشنی از مشروطه داشت و می‌توانست مصالح کشور را پاس دارد، ادوار مختلف هرج و مرچ را سازمان دادند.

با اولتیماتوم روسیه این عده ظاهرآ به کنج عزلت رانده شدند، اما واقعیت این است که این گروه همچنان به سیاست‌های ضدملی خود تداوم بخشیدند. مشروطه‌ای که برای استقرار مردم‌سالاری شکل گرفته بود، به زودی به ضد خود تبدیل شد. از هر گوشه دزدان و راهزنان عرصه را بر مردم تنگ کردند، نه از اجرای قوانین مشروطه خبری بود و نه از استقرار نهادهایی که لازمه بر پا داشتن عدالت بود. در حالی که دعواهای مشروطه و استبداد جریان داشت، کشور از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به بحرانی ویرانگر کشیده شد و ایران بر لبه پرتگاه نیستی قرار گرفت. در این زمینه سیاست خارجی به کمک این عده آمد: انگلستان با حمله وحشیانه روسیه به ایران هم‌سویی نشان داد، کشور پایمال سم ستوران وحشی قدرت‌های بیگانه شد. همزمان با این تحولات نخستین علامت‌های قحطی در کشور هویدا گردید.

از نظر اجتماعی امنیت از کشور رخت بر بست، حتی همان قوانین دوره سابق به بوتة تعیق گذاشته شد. نه تنها قوانینی جدید شکل نگرفت، نه تنها حقوق مردم پاس داشته نشد. بلکه هر روز با ایجاد اغتشاشی جدید راه بر آرامش و امنیت مردم مسدود گردید. دامنه بحران‌های اجتماعی به نحوی گسترش یافت که مردم از تأمین معاش روزمره خود هم ناکام ماندند، سایه‌های شوم قحطی که از دوره دوم مشروطه در افق تحولات ایران نمایان بود، با رخت برپیشتر مشروطه خود را به کریه‌ترین وجهی نشان داد. در دوره جنگ اول جهانی دامنه قحطی گسترش یافت، مردم با داس مرگ گرسنگی قتل عام شدند و عجب اینکه گروه هرج و مرچ طلب این معضل ویرانگر را دامن زدند تا با حریفان سیاسی خود تسویه حساب کنند. هرگاه دولتی مقتدر روی کار آمد تا بحران را مهار سازد، به لطایف الحیل سرنگون شد. آشوب طلبان و غوغائیان نه می‌گذاشتند دیگران کاری کنند و نه خود توان انجام اقدامی مثبت

داشتند. به واقع اینان گرسنگی مردم را موهبتی تلقی کردند تا در پرتو آن به آمال دیرینه خود نایل آیند. فضای کشور را به سمت یک کودتا سوق دهند. این مهم البته از چشمان تیزبین ناظران سیاسی مخفی نماند، اما نفوذ گروه آشوب‌گر در وزارت‌خانه و دوایر اداری کشور مانع از اتخاذ هر تصمیم مقتضی شد.

همزمان دزدان و راهزنان شناخته شده دست در دست حکام محلی آسایش را از مردم سلب کردند. کشور عرصه تاخت و تاز بلوایانی شد که هیچ حدی آسان را مهار نمی‌کرد. به عرض و جان و مال و ناموس مردم تعرض شد، خانه‌ها ویران گردید، جان به بی‌ارزش‌ترین پدیده‌ها تبدیل شد و این در حالی بود که عده‌ای هنوز بر کوس عوام‌فریبی می‌کوییدند و شعارهای میان‌نهی مطرح می‌ساختند. در دوره استبداد اگر قوانینی مدون وجود نداشت، اما هیبت امثال ناصرالدین‌شاه مانع از فروپاشی سریع بافت‌های جامعه می‌گردید، اما اینکه فریادرسی وجود نداشت، هر کس تا آنجا که می‌توانست به مردم تعذر می‌کرد، بدون اینکه حساب و کتابی در کار باشد. به واقع هیچ چیزی جای نظم کهنه را نگرفت. نظام پیشین سقوط کرد بدون اینکه چیزی جدید جایگزین آن شود. در این میان عده‌ای از طریق روزنامه‌های خود – و درست هنگامی که مردم قربانی راهزنان و دزدان و حکام محلی و قحطی می‌شدند. اسب فصاحت را در میدان جهالت جولان می‌دادند، هنوز از مردم سخن می‌گفتند، اما توضیح نمی‌دادند مرادشان از مردم کیست؟

از نظر اقتصادی هم کشور به قعر انحطاط خود در غلتید، مزارع نابود شد، شهرها طعمه حملات وحشیانه قرار گرفت. دیگر نه سامانی وجود داشت و نه اراده‌ای که بتواند بر این هرج و مرج جانسوز غلبه کند. در حالی که سرمایه‌های اقتصادی این کشور به تاراج می‌رفت، در حالی که انگلیس برای حفظ هند و شرکت نفت از سقوط مضاعف ایران ابراز مسرت می‌کرد. هیچ برنامه‌ای برای مهار وضعیت موجود دیده نمی‌شد. در این حال خشکسالی هم از راه آمد. در تاریخ ایران هرگز سابقه نداشت مردم جلو چشم هم‌دیگر از گرسنگی بمیرند و حتی کسی نباشد آنها را دفن کند. عده‌ای از محتکران و دلالان و سودجویان این وضعیت را برای خود موهبتی تلقی کردند و با اختکار مایحتاج مردم بر سرمایه خود افزودند. عده‌ای از آشوب طلبان و بلواجویان در ادارات و وزارت‌خانه‌های اقتصادی جا خوش کرده بودند. اینان به عمد برای ساقط کردن حریف بر تنشی‌های اقتصادی دامن می‌زدند، گرانی مصنوعی ایجاد می‌کردند، شایعه سازی می‌نمودند و حتی موجودی خالصه‌های دولتی را به نفع خود به کار می‌گرفتند. ارزاق موجود در اثمارها و خالصه‌های دولتی می‌توانست مانع تعمیق بحران شود، لیکن همینان نگذشتند این امر محقق شود.

درست در این ایام، بحران‌سازان در نقش دایه دلسوزتر از مادر ظهرور گردند، گناه بحران‌ها را به گردن مخالفین سیاسی خود انداختند. برای رسیدن به اهداف شوم خود، امنیت را آماده حمله قرار دادند و در این راستا دست به تأسیس جوخره‌های ترور زدند. قصد اینان نه آن‌طوری که ادعا می‌کردند مبارزه با خائنین بود و نه کسانی را که کشتند خائن به شمار

می‌آمدند. از یک طرف کمیته مجازات به کارگردانی چهره‌های پشت پرده مثل سورخ‌الدوله، اردشیر ریپورتر، میرزا کریم خان رشتی، محتشم‌السلطنه اسفندیاری و مستشارالدوله صادق امنیت پایتخت را سلب کردند و از آن سوی، انواع و اقسام گروههای تروریستی رفیب به وجود آمد.

این عده علی‌رغم شعارهای شداد و غلاظ خود یک هدف اصلی را دنبال می‌کردند: ایجاد شرایط مساعد برای انجام یک کودتا. به عبارت بهتر اینان مانع از تشکیل نهادهای قانونی شدند، در حالی که خود را مشروطه خواه می‌نامیدند، مانع از تشکیل مجلس می‌گردیدند، زیرا قانون را مغایر آمال خود ارزیابی می‌کردند. این گروه، مجلس اول را با تندروی‌های خود به تعطیلی کشانیدند، مجلس دوم را با آوردن قشون روسیه به ایران خاتمه دادند، مجلس سوم را با وارد ساختن ایران در جنگی ویرانگر نیمه کاره گذاشتند و آنگاه مانع از تشکیل مجلس چهارم شدند. این اقدام ضدملی باعث شد به هنگام وقوع جنگ ابتکار عمل از سیاستمداران ایرانی سلب شود، کشور نتواند در مجامع بین‌المللی چون کنفرانس صلح پاریس از حقوق حقه ملت دفاع کند. انگلیس جای پای خود را در سراسر کشور مستحکم کرد با وقوع انقلاب بلشویکی تلاش کرد جای خالی روسیه را در شمال کشور هم بگیرد و در یک کلام ایران به سان سبب رسیده‌ای به دامان بریتانیا فرو افتاد. درست در شرایطی که نیروهای داخلی به خود مشغول بودند، انگلستان آرام آرام نفوذ خود را به مرکز ایران می‌کشانید، اینک ستاریوی کهنه انگلیسی‌ها استقرار دولتی دست‌نشانده به نتیجه محروم خود نزدیک می‌شد.

در این شرایط احزاب سیاسی هم به کشاکشی بی‌فرجام دست زدند. اعتدالی‌های دوره مشروطه یا عملاً از صحنه حذف شدند و یا اینکه روزگار را با اگر و اما گذرانیدند. تنها حزب موجود حزب دمکرات بود که به دو شعبه بزرگ تشکیلی و ضدتشکیلی تقسیم شد. ضدتشکیلی‌ها همسو با جوخره‌های ترور راه تشکیل دولت ثابت و با دوام را مسدود ساختند، کسانی که هیچ سابقه‌ای در مشروطه نداشتند تقی بینش، احمد متین‌دفتری، حسین صبا و مانند آنها بر سیمای رجال مقندر پنجه کشیدند، هر روز به آنان اتهامی وارد ساختند، از ابزار ناسزاگوبی و تهمت زنی برای خارج ساختن حریف بهره بردن و خلاصه اینکه هرج و مر ج را به اوچ خود رسانیدند. همین گروه ضدتشکیلی که آن همه غوغاسالاری کرد، بعدها اعضایش از تصمیم‌گیران اصلی حکومت دیکتاتوری رضا خان شدند. در خلاء احزاب مقندر سیاسی، راه برای شکل‌گیری گروههای پشت پرده هموار شد، اوضاع سیاسی تیره و تار گردید و محافظی چون گروه ژون پرسان، کمیته آهن و کمیته زرگنده بر تقدیر حوادث تأثیر نهادند. به عبارت بهتر گروههای پشت پرده از فرصت به دست آمده بهره بردن. آنان همسو با محافظی مشخص در هند و انگلستان، وارد میدان شدند، بدون اینکه حساسیتی برانگیزنند.

دو خط از سوی محافظی انگلستان به موازات هم از دوره ناصری برای تسلط بر ایران تلاش می‌کردند، یک خط در راستای سیاست رسمی بریتانیا وارد عرصه‌های سیاسی داخل کشور شد و خط دیگر تلاش داشت از طریق امتیازات اقتصادی و سیاسی ایران را در کانون منافع سرمایه

سالاران حفظ کند. در همین جهت انواع و اقسام رقابت‌های سیاسی و اقتصادی بین قدرت‌های بزرگ شکل گرفت. این رقابت‌ها که مشخصاً از دوره جنگ‌های ایران و روسیه وارد مرحله‌ای جدی شده بود، در دوره ناصری تکوین یافت و در فضای تنش‌های سیاسی دوره مشروطه به اوج خود رسید. بعد از مشروطه هم دو خط موازی از سوی حکومت هند انگلیس و دست‌اندرکاران اداره آن از سویی و سیاست رسمی بریتانیا از سوی دیگر شکل گرفت. یک سر این طیف را کسانی چون لرد مونتگ، چرچیل و چلسیمورد هدایت می‌کردند که مستظره به حمایت وزارت جنگ و وزارت خزانه‌داری بودند و طیف دیگر را گروه لرد کرزن رهبری می‌کرد. در ماهیت امپریالیستی هیچ کدام از این جناح‌ها تردیدی وجود نداشت، اما به نظر می‌رسد خط نخست با برنامه‌ای دقیق توائست وزیر خارجه را در شطرنج سیاست ایران مات کند. گروه کرزن در نهایت تلاش کردند با قرارداد ۱۹۱۹ ایران را زیر سلطه خود درآورند و گروه مونتگ- چلسیمورد تحولات ایران را به سمت کودتای سوم اسفند سوق دادند. این گروه که زمانی از کمک اقتصادی و اعطای به موقع وام به دولت و ثوق جلوگیری کردند، انواع و اقسام کمک‌های مالی را از طریق بانک شاهنشاهی در اختیار رضا خان قرار دادند. رضا خان باید با سرمایه ملت ایران، کشور را به منطقه‌ای امن برای سرمایه‌گذاری‌های بریتانیا تبدیل می‌کرد. وقوع کودتای سوم اسفند به واقع عملی ساختن طرح استقرار دولت مراجع زورمند بود که مورد توجه چمبرلین قرار داشت. اینک ماهیت سیاست‌های انگلستان از پرده برون افتاده بود. معلوم شد اینان برخلاف تصور رایج نه به مشروطه ایران اهمیتی می‌دهند و نه برای جان و مال و آینده ایرانیان ارزشی قائلند. در حقیقت برای سرمایه سالاران بریتانیا، مشروطه ایران ابزاری بود در جهت مهار رقابت‌های قدرت‌های دیگر برای تسلط بر منابع این مرز و بوم. دولت بریتانیا و حکومت هند انگلیس تا آنجایی که توائستند همسو با جریان بحران‌ساز داخلی، مانع از ثبات و امنیت در کشور شدند. برای اینان دو سناریو بیشتر متصور نبود؛ یا دامن زدن به هرج و مرج و جلوگیری از ثبات و امنیت در داخل کشور و یا استقرار دولت وابسته. سیاست نخست تا هنگامی به کار می‌آمد که روسیه در تحولات ایران منشأ اثر بود، اما همین‌که این قدرت با انقلاب ۱۹۱۷ از عرصه رقابت‌های سیاسی ایران خارج شد، تلاشی مضاعف از سوی محافل انگلستان برای تسلط تمام عیار بر ایران مبذول گردید. کودتای سوم اسفند که به کارگردانی وزارت جنگ انگلستان انجام شد، ضربه نهایی بر باقیمانده اعتبار مشروطه وارد کرد و ایران را برای ده‌ها سال متواالی در مسیر منافع بریتانیا هدایت کرد.

در این جهت، انگلستان حتی مدافعين استوار سیاست‌های خود را هم تحریر کرد و در برابر رجالی که یک عمر به منافع این کشور خدمت کرده بودند سیاستی حقارت بار در پیش گرفت. انگلستان از این به بعد با شعارهایی تازه سرنوشت کشور را به منافع بلند مدت خود گره زد. براساس نظریه چمبرلین، حکومتی دیکتاتوری شکل گرفت که به قیمت سرکوب تمام عیار مردم ایران بنیادهای مشروطه را متزلزل نمود. به طور قطع این حکومت باید منکی بر یک مبنای ایدئولوژیک می‌بود. این ایدئولوژی جعلی از مدت‌ها پیش در هندوستان و ایران نشوونما

یافته و اینک به مذهب مختار طرفداران نظام دیکتاتوری تبدیل گردید. به واقع از دوره بعد از مشروطه، دو خط فکری که کاملاً بر هم منطبق بودند در بین نسل دوم روشنفکران ایرانی راه یافت: یک خط فکری به دنبال تأسیس دولتی پادگانی بود تا به قول آنها به زور ایران را در مسیر تجدید هدایت کند و خط دیگر تکوین ایدئولوژی این نظام سیاسی را سرلوحة کار خود قرار می‌داد. این ایدئولوژی که باز هم ریشه در هند داشت، باستان گرایی نامیده شد. در فقدان مشروعیت سیاسی و دینی رژیم جدید، تلاش شد بنیاد مشروعیت دیگری برای آن وضع شود، این بنیاد البته در نوع خود تازگی داشت. از کودتای سوم اسفند به بعد، عده‌ای از نسل دوم روشنفکری ایران مانند علی‌اکبر خان داور، علی‌دشتی و کیمی دیگر که در انواع و اقسام کلوب‌ها تجمع می‌کردند، باستان گرایی و دیکتاتوری مبتنی بر آن را ترویج کردند، رضاخان را با القاب و عنوانین مطنطن برکشیدند. او را ناجی ملت خطاب کردند، به صریح‌ترین وجه ممکن از نظریه استبداد منور حمایت نمودند. به این شکل، هنگامی که او را به سلطنت رساندند، هم نظام سیاسی آرمانی آنان مشخص بود و هم ایدئولوژی پشتونه این نظام. این ایدئولوژی را خودشان شاهنشاهی خطاب می‌کردند که مقدار بود استبدادی خشن‌تر از دوره ناصری بر ایران تحمیل کند، عزت نفس مردم را لگد مال سازد و حتی بنیادگذاران خود را قربانی نماید که به طور قطع علی‌اکبر خان داور تنها یکی از آن قربانیان بود.

از سویی در سراسر دوره بعد از مشروطه، روحانیان از تصمیم‌گیری کلان در عرصه‌های سیاسی کشور برکنار ماندند. این همان مسیری بود که افراطی‌ترین جناح‌های حزب دمکرات آن را در دستور کار قرار داده بودند. به واقع، واپسین خیزش مهم علماء در دوره مشروطه، قیام علیه اولتیماتوم روسیه بود، اما علی‌رغم تمایل افراطیون، علماء بزرگ و روحانیان هیچ گاه خود را از عرصه تصمیم‌گیری کنار نکشیدند. آنها در بحرانی‌ترین اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران مانند گذشته وارد میدان شدند و با فتاوی و جهادیه‌های خود به مردم نشاط بخشیدند. نخستین و مهم‌ترین فراز مشارکت علماء در تحولات ایران بعد از اولتیماتوم روسیه، زمانی شکل گرفت که انگلیسی‌ها بوشهر را اشغال کردند. علماء علیه اشغالگران اعلان جهاد کردند. مردم جنوب به رغم میل متحдан ستی بریتانیا به حرکت در آمدند و انگلیسی‌ها را برای سالیان دراز خوار و ذلیل نمودند. عشاير، به دنبال علماء به جنب و جوش برخاستند. با قیام مردم تندگستان همراهی کردند و حماسه‌های فراوانی آفریدند. همین جنبش علیه قرارداد ۱۹۱۹ نیز شکل گرفت. در این ایام هم روحانیان مقیم نجف و هم رجل روحانی بر جسته‌ای چون سید حسن مدرس، علیه قرارداد که آن را سند اسارت ملت می‌دانستند به جوشش درآمدند. بدیهی است انگیزه‌های اینان از مخالفت علیه قرارداد با انگیزه‌های بحران سازانی که استقرار دولت دست‌نشانده را سرلوحة آشوب‌طلبی‌های خود قرار داده بودند، تفاوت فراوان داشت. علماء و روحانیان از موضع دفع تسلط بیگانه بر مقدرات امور ایران وارد میدان شدند. همان‌طور که پیش‌تر در جریان جنگ‌های ایران و روس، جنبش علیه امتیازنامه‌های رویتر و تباکو و بالاتر از همه جنبش مشروطیت به حرکت درآمدند. علماء مشروطه را به منزله ابزاری برای جلوگیری از

سلط بیگانه بر مقدرات امور کشور تلقی کردند. در این مسیر تا آخر خط بر موضع خود باقی ماندند. اعتراض آنان علیه قرارداد ۱۹۱۹ هم در همین راستا قابل ارزیابی است.

در این هنگامهای جانسوز، همان گروه بحران ساز، همان آشوب طلبان و غوغائیان، هر گاه عرصه را تنگ دیدند فرار را بر قرار ترجیع دادند. اینان که خود بارها باعث لشکرکشی بیگانه به کشور شده بودند، به هنگام امتحان از معركه کارزار گریختند و مردم را تنها گذاشتند. بدون تردید مهم‌ترین فراز از مقاومت‌های مردمی علیه سلط بیگانه، در دوره جنبش میرزا کوچک خان جنگلی و شیخ محمد خیابانی روی داد. جنبش میرزا کوچک خان جنگلی عنوان اتحاد اسلامی داشت. همزمان با جنبش جنگل خیزش‌های دیگری هم در برخی از کشورها روی داد؛ مصر، هندوستان و ترکیه سه نمونه از این کشورها بودند. همزمان در بین النهرین علما و روحانیان مقیم عتبات، علیه تحت الحمایگی این منطقه اسلامی دست به تظاهرات زدند. با این وصف شاید تنها نقطه‌ای که عملأ هست مقاومت جدی علیه انگلیسی‌ها تشکیل داد، شمال ایران بود. در این بخش از ایران، قوای میرزا کوچک خان جنگلی راه را بر رخنه قوای انگلیسی مسدود ساخت. آنان اجازه ندادند قوای انگلیس جای نیروهای روسیه تزاری را بگیرند. همین موضوع خود می‌توانست به خودی خود حساسیت بیش از پیش انگلیسی‌ها را علیه جنبش جنگل برانگیرد.

میرزا کوچک خان جنبشی را به نام اسلام رهبری می‌کرد که دامنه نفوذ آن تا فارس هم کشیده شد. شیخ مرتضی محلاتی در شیراز به دفاع از جنبش جنگل برخاست و علیه انگلیسی‌ها فتوی داد. همزمان در تهران و شهرهای دیگر خرید و فروش با انگلیسی‌ها منوع شد. هسته مقاومتی که میرزا به وجود آورده بود، می‌توانست به سرعت سراسر ایران را درنورد و منافع انگلستان را با خطر جدی مواجه سازد. همزمان امیر مؤید سوادکوهی در مازندران جنبشی با عنوان اتحاد اسلامی به راه‌انداخت. در عین حال شیخ محمد خیابانی در آذربایجان علیه انگلستان رایت قیام برافراشت. اگر قیام کنندگان آذربایجان، مازندران، گیلان، فارس و تهران به هم می‌پیوستند، به طور قطع نفوذ انگلستان با ضربه جدی مواجه می‌شد. اینجا بود که نقشه‌های عدیده‌ای از سوی مقامات بریتانیا برای حفاظت از منافع نامشروع خود طراحی شد. عده‌ای از مقامات بریتانیا در وحشت از این جنبش‌ها، ایران را از دست رفته تلقی کردند و تصمیم گرفتند با حمایت عوامل خویش در لرستان و خوزستان، این مناطق را که اهمیت اقتصادی و استراتژیک زایدالوصفي داشت، تجزیه کنند و در هر کدام از آنها دولتی دست‌نشانده روی کار آورند.

به طور قطع اگر جنبش‌های ضدانگلیسی در ایران پیروز می‌شد، راه برای اتحاد نیروها در بین النهرین و ترکیه هم مهیا می‌گردید، نیز نقاط اتصالی با هندوستان و مصر یافته می‌شد. ایران به طور بالقوه بیشترین استعداد را برای مرکزیت بخشیدن به جنبش‌های ضدانگلیسی داشت. به همین دلیل در کنار طرح تجزیه کشور، طرحی خانانه مهیا شد. همان گروه بحران ساز، همان تیم هرج و مرچ طلب و همان گروهی که ثبات و آرامش را دشمن خود و طرح‌های خویش تلقی

می‌کردند، وارد میدان شدند. از یکسو در فارس برخی از اعضای خاندان قوام‌الملک به ویژه حبیب‌الله خان، به صورت آشکار با انگلیسی‌ها همسو شدند. از سوی دیگر برخی از عوامل و کارکنان شناخته شده برباتیا در این منطقه به حرکت درآمدند، اینان با متشتت ساختن صفوی مقاومت علیه انگلستان در جنوب کشور، آخرین شعله‌های قیام ناصر دیوان کارزوی را مقارن کودتای سوم اسفند خاموش کردند. از سویی مأمورین ضدتشکیلی در مازندران، بین صفوی اتحاد اسلام تفرقه ایجاد کردند. در آذربایجان شعله‌های قیام دلاورانه شیخ محمد خیابانی توسط مردی که مدعی هم‌مسلمکی با او بود؛ یعنی مخبر‌السلطنه هدایت، در خون فروشته شد. اما بدون تردید مهم‌ترین ماجرا در گیلان، این دژ تسخیرناپذیر مقاومت علیه برباتیا روی داد.

در گیلان برخی از اعضای دار و دسته آدمکش کمیته مجازات مانند احسان‌الله خان، در اتحاد با کمیته آهن سید ضیاء الدین طباطبائی و گروه ضدتشکیلی کمره‌ای و بیشن، ضربه اساسی بر این جنبش دیرپا وارد کردند. میرزا را که تحصیلاتش همه طلبگشی بود، متهم به کمونیسم کردند. برای اینکه نشان دهنده کمونیست‌ها به جان و مال و عرض و ناموس و مذهب مردم ابقاء نمی‌کنند، با حمایت قوای قزاق رضا خان، فجایعی شگفت‌انگیز مرتکب شدند. به اموال و نواییس مردم تجاوز نمودند؛ املاک را مصادره کردند؛ برخی از مردم را به دار آویختند و خلاصه چنان وحشتی ایجاد کردند که مردم بی‌پناه گیلان به سوی قزوین و تهران گریختند. در این طرح ناجوانمردانه، میرزا کریم خان رشتی و برادرانش نیز مشارکت داشتند. ائتلاف شوم کمیته زرگنده سید ضیاء، برخی از اعضای گروه ضدتشکیلی، کسانی چون احسان‌الله خان که سابقه آدمکشی در کمیته مجازات داشتند و عواملی مانند سردار فاخر حکمت، باعث بروز فاجعه‌ای دلخراش در گیلان شد. به نام کمونیسم مردم را آماج حمله قرار دادند. به نام فعالیت کمونیستی تشکیلاتی را که تحت عنوان اتحاد اسلام فعالیت می‌کرد، نابود ساختند و طرفه اینکه، انگلیسی‌ها به نام جلوگیری از نفوذ کمونیسم، کلیه جنبش‌هایی از این دست را تحت الشاعع قرار دادند. هنگامی هم که سناریوی خود را اجرا کردند، از قوای قزاق خواستند به سوی تهران عقب نشینند. این امر مردم را وحشت‌زده کرد. تبلیغ می‌شد بلشویک‌ها به زودی تهران را تصرف خواهند کرد و آنگاه نه از خانواده اثری باقی خواهد ماند، نه از نظم و امنیت و نه از مذهب.

انگلیسی‌ها خود را در نقش منجی مردم جلوه‌گر ساختند. به نام جلوگیری از نفوذ بلشویسم و در واقع به منظور تحت الشاعع قرار دادن و نابود ساختن جنبش‌های اسلامی ایران و منطقه، دو شیاد، دو عوام‌فریب و دو دست‌نشانده خود یعنی سید ضیاء پادوی سفارت انگلیس و رضا خان این مرد زورگوی عامی و برکشیده اردشیر ریپورتر و ژنرال آیرون‌سايد را تشویق به کودتا کردند. طرفه اینکه چون نه پایگاهی اجتماعی داشتند و نه در فضای آن روز ایران کسی اینان را به بازی می‌گرفت، شعارهای شداد و غلاظت سر دادند، بیانیه‌هایی منتشر می‌کردند که همه بسوی عوام‌فریبی داشت. از مبارزه با اعیان و اشراف و متمولین سخن گفتند؛ از اینکه این رجال کشور

را به باد فنا داده‌اند و اینکه آنها رسالت احیای ایران‌زمین را دارند. به این شکل هم شوروی را برای سال‌های متتمدی فریب دادند. هم جنبش‌های اصیل را نابود کردند و هم برای نخستین بار حکومتی بی‌ریشه در ایران بر سر کار آوردند که نه مشروعیتی دینی و سیاسی داشت و نه به طور مشخص عامل اصلی آن - رضا خان - از عقبه‌ای فامیلی و تباری شناخته شده بهره‌مند بود. به این شکل با سرمایه ملت ایران، کشور را برای منافع انگلستان حفظ کردند، ایدئولوژی جعلی خود را جالنداختند - هر چند این ایدئولوژی هیچ گاه در اعماق جامعه و اکثر روشنفکران طرفداری نیافت. امتیاز نفت را تمدید کردند، به دور هند و شوروی سپری دفاعی کشیدند. هر جنبش عدالت‌خواهانه‌ای را به نام کمونیسم خفه ساختند، روحانیان را از مداخله در امر سیاسی بر حذر داشتند، کسانی چون مدرس را که فریادش همیشه علیه جباریت بلند بود، خفه کردند و خلاصه حکومت وحشت را در سایه استیلای نظامیان بی‌مایه فراهم آوردند. همان کسانی که تا دیروز بر طبل بحران‌سازی می‌کوییدند، اینک کارگزار رضا خان شدند، حتی مردی چون عمالکتاب که متهم به همکاری با آدمکشان بود، در وزارت دریار رضاخان دارای منصب شد. در دوره رضاخان تیم بحران‌ساز به کرات مناصب کلیدی عدیده را به دست آوردند. محمود جم شوهر خواهر حسینقلی خان نواب، مخبر‌السلطنه هدایت، احمد متین‌دفتری، حسن خان مستوفی‌الممالک و محمد علی فروغی به سمت نخست‌وزیری نائل آمدند. برخی مثل مستشار‌الدوله صادق و هم سلکانش سمت‌های مهم دیگری به دست گرفتند. اینان دست در دست برخی فرهیختگان در خدمت فرومایه‌ای چون رضا خان قرار گرفتند که از حداقل سواد متعارفی هم محروم بود. این عده در حالی کارگزار رضا خان شدند که قدرت واقعی عملأ در دستان شخص او و قوای قزاقش متمرکز بود؛ قوهای که هسته اولیه ارتش متحده‌الشكل را تشکیل می‌داد، ارتشی که فقط به درد سرکوب نیروهای داخلی می‌خورد و به هنگام کارزار دوره جنگ دوم جهانی به جای دفاع از مردم و میهن، فرار را بر قرار ترجیح داد.

از آن سوی، شهربانی و اداره تأمینات دوره رضاخان عرصه را بر مردم تنگ کرد. همان کسانی که با جوخه‌های ترور و گروه‌های بحران ساز همسو بودند، اینک مناصبی مهم در ادارات شهربانی، اداره کارآگاهی و تأمینات به دست آوردند. بدون تردید عبدالله خان بهرامی که با سیمای او در همین دفتر آشنا شدیم و همسوی‌های او را با کمیته مجازات و گروه‌های هرج و مرچ طلب دیدیم، یکی از اینان بود. با نظارت اینان و به دستور رضاخان، مردان را مجبور ساختند از کلاه فرنگی استفاده کنند و زنان را وادار کردند پوشش مرسوم خود را رها سازند و این را تجدند نام نهادند. همین دو فقره، میزان وقوف رضا خان و کارگزاران او را از مقوله تجدند و الزامات آن نشان می‌دهد. از طرفی به موازات خانه‌نشین ساختن روحانیان و منع آنها از دخالت در مسائل سیاسی، برخی روشنفکران مستقل را هم سرکوب کردند که میرزاوه عشقی نه اولین آن‌ها بود و نه آخرینشان. فرخی یزدی را بعد از سال‌ها انتقال از این زندان به آن زندان، کشتند. عشاير کشور را که دژ مقاومت علیه بیگانه بودند، با خشونت تمام سرکوب

کردند.

این بود نتیجه بحران‌سازی و هرج و مرج طلبی عده‌ای خاص در صفوں مشروطه. به این شکل مشروطیت ایران بدون اینکه مجالی برای نشوونما داشته باشد، توسط قزاقان، به قدر فضاحت رانده شد و قوس نزولی مشروطه مقارن شد با قوس صعودی دیکتاتوری؛ آن هم دیکتاتوری لجام‌گسیخته‌ای که ایران را به پادگانی بزرگ تبدیل کرد. از درون مشروطه ایران که می‌توانست نخستین تجربه مردم‌سالاری باشد، پس از چهارده سال بحران‌سازی و آشوب و فتنه، به صورتی کاملاً برنامه‌ریزی شده نظریه حکومت مرد مراجع زورمند چمبرلین زاده شد که به زودی نظریه‌پردازانی در داخل کشور یافت؛ این همان حکومت ایده‌آل گروه دمیسیه‌گر و بحران‌ساز مشروطه به بعد بود. نخستین تبعات تحرکات گروه یاد شده این بود که فرهیختگی جای خود را به عسرت فرهنگی داد، فرومایگان بر اوضاع مسلط شدند. اینان نهادهای مشروطه را یکی بعد از دیگری تعطیل کردند به طوری که وقتی رضا خان از ایران رفت، جز مجلسی فرمایشی که به زور نیروی نظامی انتخاباتش برگزار شده و منتخبین آن پیش‌تر توسط دریار دست‌چین شده بودند، چیزی از مشروطه باقی نمانده بود.

دیگر نه احزاب سیاسی وجود داشتند، نه مطبوعات مستقل و نه حاکمیت قانون و دخالت مردم در مقدرات امور خویش. تاریخ نشان داد تجلیّد مجبوری یا به قول نخستین روشنفکران نسل دوم مشروطه، تجلیّد آصرانه تا چه میزان قرین موفقیت بود و تا چه اندازه مدعیات آن در کشور محقق شد. اعماق فاجعه دوره تسلط رضا خان هنگامی نمود یافت که وی به دنبال حمله متفقین از ایران گریخت. اینک همان‌هایی که او را برکشیده بودند، نخستین متنقدانش شدند. معلوم شد تجلیّد مجبوری رضا خانی که می‌خواست به جای مشروطه نشیند و از ظواهر تمدن غرب تقلید کند تا چه میزان بی‌پایه و مایه بوده است، رضاخان و تیم همراه او، تفکری را که بنیادی استوار در ریشه‌های فرهنگی کشور داشت، نابود ساختند و نتوانستند چیزی جایگزین آن سازند.

● ضمائر



## آق اولی،<sup>۱</sup> تقی (بینش)

به روایت بامداد، خاندان آق اولی در اصل ساکن اورمیه بوده‌اند و نام اولیه آنها معلوم نیست. شاه اسماعیل صفوی برای دفع ازیک‌ها و قبایل مهاجم مرزی آنان را از اورمیه کوچانیده و در خراسان سکونت داد. وقتی نادر شاه به قدرت رسید، از سواران و نامداران قبایل، نیز از این قبیله استفاده نمود و سپاهیان زیده و آزموده و چابک‌سواران او از این طایفه بوده‌اند. آقالریک پیشوای طایفة آق اولی بود. شخص مذبور یکی از سرکردگان نامی و سرکرده مقدم سپاهیان نادرشاه بوده و در جنگ‌ها و فتوحات نادر با وی همراهی می‌کرد و چون مورد عنایت نادر قرار گرفت، به فرمان شاه اجازه یافت که پوش‌های او و ایل و تبارش چون پوش سلطنتی سیمین فام باشد و از آن موقع طایفة او به آق اولی که ترجمه ترکی آن است شهرت یافتند، آق اولی یعنی سیمین جامه.

در سال ۱۲۰۶ قمری که آغامحمد خان مؤسس سلسله قاجار به دستیاری حاج ابراهیم شیرازی وزیر لطفعلی خان زند، شیراز را گرفت پنج برادر از سران آن قوم را با خود به تهران آورد و در تهران ساکن گردانید. در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار اغتشاشاتی در نواحی اصفهان و بختیاری روی داد. دولت وقت نصرالله خان را که از سلاطین آقا حسین بیک آق اولی بود با افرادی برای انتظامات نواحی مذبور به اصفهان روانه نمود. نامبرده پس از نظم دادن اوضاع، در اصفهان ماندگار گردید و بعد یکی از دخترانش به ازدواج ظل‌السلطان درآمد که بهرام میرزا سردار مسعود و اسماعیل میرزا معتمددالدوله از دختر نصرالله خان آق اولی می‌باشند. تقی آق اولی مشهور به بینش فرزند اسدالله آق اولی بود. اسدالله از جمله شاگردان دسته سوم بود که در سال ۱۲۷۵ قمری به سرپرستی عبدالرسول خان نواده صدر اصفهانی بعد از عزل آقاخان نوری برای فرا گرفتن علوم و فنون مختلفه به اروپا فرستاده شدند. اسدالله خان آق اولی در صنعت کاغذسازی کار کرد و در این فن مهارت یافت، اما چون به ایران آمد از معلومات و هنر او مانند سایر شاگردان فرستاده شده به اروپا استفاده نشد، بنابراین با ماهی ده تومن حقوق به سمت منشی پستخانه منصوب شد. این شخص دو پسر و دو دختر داشت. یکی از پسران او

۱. به کسر لف در اولی.

امان‌الله خان تحصیل طب کرد و طبیب بانوی عظمی خواهر ظل‌السلطان شد و نصیر خاقان لقب یافت. امان‌الله خان پدر کلنل فضل‌الله خان و سپهبد فرج‌الله آق‌اولی است. کلنل فضل‌الله خان بعدها ظاهراً به دلیل کترل قشون ایران به دست انگلیسی‌ها طبق قرارداد ۱۹۱۹ خودکشی کرد.

نقی آق‌اولی متخلص به بینش کوچک‌ترین پسر اسد‌الله خان بود که در سال ۱۲۶۴ ش. در تهران زاده شد. تحصیلات خود را در مدرسه ادب انجام داد و پس از فراغت از تحصیل برای تأسیس و تشکیل مدرسه با آصف‌اعظم به کردستان رفت و در آنجا مدتها مدیر و معلم بود. میرزا علی‌نقی آصف‌اعظم برادر میرزا یوسف مشیر دیوان و پدر فرج‌الله سردار معظم و لقب اولش آصف دیوان بوده که بعد ملقب به آصف‌اعظم شد. نامبرده و برادرش از متولیان و متندزین طراز اول کردستان بودند. نقی خان بینش بعد از این موضوع به تهران بازگشت و در زمان وزارت مالیه مرتضی قلی صنیع‌الدوله وارد در خدمت وزارت مالیه شد و تا آخر عمر در آن وزارت‌خانه مشغول به کار بود. او در ضمن جزو مشروطه‌خواهان و از افراد فعال آنان به شمار می‌آمد. در آغاز مشروطیت روزنامه بهلول را تأسیس کرد. بعداً از سران گروه ضدتشکیلی شد و چون جزو مخالفین قرارداد ۱۹۱۹<sup>۱</sup> به شمار می‌آمد، مدتها مانند سایر مخالفین تبعید گردید. به هنگام دستگیری اعضای کمیته مجازات او هم تور شد؛ اما مجروح شد و معالجه گردید و از مرگ جست. بینش از کارمندان عالی‌رتبه وزارت مالیه بود. او به دلیل این که طبع شعر داشت، گاهی مقالاتی در روزنامه‌ها نیز می‌نوشت. بینش در سن ۶۱ سالگی در تهران درگذشت.

### پارسای، فرخ‌دین

فرخ‌دین پارسای از همکاران متین‌السلطنه در انتشار روزنامه عصر جدید بود. او ظاهراً از زرتشتیان بهانی شده بود. پارسای خود مدیر نشریه‌ای بود به نام اخلاق. این نشریه به سال ۱۲۹۳ شمسی بنیاد نهاده شد. پارسای به سال ۱۲۹۹ مجله جهان زنان را در مشهد راه‌اندازی کرد. مدیر این نشریه فخر آفاق پارسای بود. فرخ‌دین بعدها مدیریت نشریه راهنمای تجاری ایران را به دست گرفت، در این زمان مسئول اطاق تجارت ایران عباس مسعودی بود که روزنامه اطلاعات را در دوره رضا شاه تأسیس نمود؛ بین مسعودی و پارسای اختلافی بروز کرد و به همین دلیل فرخ‌دین در سال ۱۳۰۷ روزنامه عصر جدید را بنا نهاد. این دوره مقارن سلطنت رضا شاه پهلوی بود؛ فرخ‌دین پارسای به سال ۱۳۲۶ درگذشت.

### خان ملک ساسانی، احمد

احمد خان ملک ساسانی پسر ملک‌الكتاب شیرازی از بستگان اعتماد‌السلطنه بود. مادر او

گویا خواهر محمدباقر خان اعتمادالسلطنه بود. تا پیش از سال ۱۳۲۲ ملقب به احشام حضور بود و در ادارات دولتی کار می‌کرد. به سال ۱۳۳۳ به پیشکاری مالیه یزد گماشته شد. خان ملک با افراطی ترین گروههای سیاسی بعد از مشروطه همکاری می‌کرد، او در زمرة افرادی است که در کنار محمود پهلوی مشهور به محمود محمود کابهایی در سیاست خارجی انگلیس در ایران نوشت و مشهورترین کتاب وی سیاستگران دوره قاجار نام دارد.

### سمیعی، حسین (ادیب‌السلطنه)

حسین سمیعی ادیب‌السلطنه<sup>۱</sup> پسر میرزا حسن خان ادیب‌السلطنه<sup>۲</sup> بود. تحصیلات عربی و فارسی و انشا و خط او بسیار خوب بود. وی در آغاز کار در وزارت خارجه استخدام گردید و پس از چندی رئیس شعبه دول غیر هم‌جوار شد. در سال ۱۳۲۷ ق. به وزارت داخله متقل و رئیس کل وزارت داخله شد.<sup>۳</sup> در دوره دوم ۱۳۳۳ ق از رشت به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و در ۱۳۳۴ با عده‌ای از وکلا از تهران به قم مهاجرت کرده در حکومت موقتی که به ریاست رضاقلی خان مافی نظام‌السلطنه در کرمانشاه در سال ۱۳۳۵ ق از طرف مهاجرین تشکیل شد، ادیب‌السلطنه وزیر داخله بود. وی بعد به خارج کشور رفت و تا سال ۱۳۳۶ ق. در حلب اقامت داشت و سپس به تهران آمد. در سال ۱۳۰۰ ش. در کابینه احمد قوام (قوام‌السلطنه) وزیر تجارت و فواید عامه و در همین سال و با همین سمت در کابینه حسن پیرنیا (مشیرالدوله) وزیر بود. در سال ۱۳۰۳ ش. در کابینه رضاخان سردار سپه وزیر عدليه و پس از آن والی آذربایجان شرقی شد. در سال ۱۳۰۶ ش. در کابینه مخبر‌السلطنه هدایت وزیر داخله و در سال ۱۳۲۶ ش. رئیس تشریفات دربار بود. او در تهران درگذشت.

### سجادکوهی، اسماعیل خان (امیر مؤید)

اسماعیل خان امیر مؤید سجادکوهی به سال ۱۲۲۲ ش. به دنیا آمد. او پسر ابراهیم خان شعاع‌الملک و برادر لطف‌الله خان شعاع‌الملک که از پیشخدمتان و کالسکه‌چی باشی ناصرالدین شاه بود، به شمار می‌آمد. امیر مؤید از تحصیل کرده‌های دارالفنون تهران بود. سابقاً در زمان ناصرالدین شاه اغلب در تهران جزء عمله خلوت و شکار بود و همیشه ریاست ایل سجادکوه و سوارهای آن محل را داشت. در دوره مظفرالدین شاه به واسطه دسایس درباری از تهران مهاجرت و اغلب در محل خود واقع در مازندران اقامت اختیار نمود. موقعی که محمدعلی شاه

۱. این ادیب‌السلطنه لز اعقاب حاج سعیم میلانی آذربایجانی غیر از سلیمان خان ادیب‌السلطنه پسر عبدالحسین خان کفری فخر‌الملک ناصر‌السلطنه و نیز سرتیپ یحیی خان ادیب‌السلطنه پسر سلیمان خان است و این دو خانواده غیر از تشابه لقبی هیچ‌گونه نسبت و قرابتی با یکدیگر ندارند.

۲.. میرزا حسن خان ادیب‌السلطنه پدر حسین سمیعی مدنی پیشکار حکومت زین‌العابدین خان حسام‌الملک امیر لاخم قراگزلوی همدانی در کرمانشاه بود.

۳. در سابق معاونین وزارت‌خانه‌ها را رئیس می‌گفتند.

در سال ۱۳۲۹ ق. از راه مازندران به خیال تصرف تهران می‌آمد، می‌گویند اسماعیل خان هم با او همراهی کرد، ولی ضدیت اسماعیل خان در مازندران علیه قشون روس قولی است مشهور که جملگی برآورد. چون امیر مؤید نفوذ کاملی در صفحه مازندران داشت، برای پیشرفت اراده دولت مرکزی بسیار قابل استفاده بود. در دوره سوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۳ ق. از طرف مردم ساری و کیل گردید و در محرم ۱۳۳۴ ق. که قشون روس از طرف قزوین به تهران رسپار بود و اغلب نمایندگان از تهران به طرف قم مهاجرت کردند، او هم به همراه شیخ ابراهیم زنجانی و کیل زنجان برای ضدیت با قشون روس به طرف مازندران حرکت کرد و مشغول اقدامات شد.<sup>۱</sup> در زمان نخست وزیری وثوق در سال ۱۳۳۶ ق. برابر با ۱۲۹۷ ش. او را با فرزندانش به تهران آوردند و مدتو در تهران زیرنظر بود و بعد باز هم به مازندران رفت و در زمان ریاست وزرایی و وزارت جنگی رضاخان سردار سپه دویاره او را تحت الحفظ به تهران آوردند و به کرمانشاه تبعیدش کردند و دو فرزندش نیز کشته شدند. دو پسر امیر مؤید به نام عباس خان سهم‌الممالک و اسدالله خان هژبر‌السلطان در سال ۱۳۰۳ ش. در گرگان دستگیر و در دهکده کلاک بین گرگان و بهشهر در همین سال تیرباران شدند. امیر مؤید پس از بازگشت از آلمان در سال ۱۳۱۱ ش. در تهران به بیماری سرطان در سن ۷۸ سالگی درگذشت.<sup>۲</sup> در دوره بعد از مشروطه، امیر مؤید هم مثل قوای جنگل، گروهی را به نام اتحاد اسلام تشکیل داده بود. هدف اصلی وی ظاهراً اجرای نظام جمهوری در آن حدود بود. گروه ضدتشکیلی از طریق عبدالعلی لاریجانی مشهور به مجله اسلامی با او مراوده داشتند و از تحرکات او اطلاعاتی در اختیار کمرهای فرار می‌دادند. می‌گویند در آستانه کودتای سوم اسفند او هم یکی از نامزدهای اجرای این ماجرا بود که خودش از انجام آن استنکاف ورزید.

### شعاع‌السلطنه، ملک‌منصور میرزا

ملک‌منصور میرزا شعاع‌السلطنه پسر دوم مظفر الدین شاه، در سلطنت پدر خود دویار در سال ۱۳۱۸ و ۱۳۲۲ قمری والی فارس شد و در هر دو بار مردم بر ضد او شورش کردند و دولت مجبور شد او را از آنجا احضار نماید. انگیزه شورش شیرازیان بر علیه والی برای این بود که شعاع‌السلطنه خواست به بازار وکیل و سراهای اطراف آن که از بنای‌های کریم خان وکیل می‌باشد، دست‌اندازی کند و حرفش هم این بود که چون بنای‌های مزبور جزو خالصجات است و شاه هم به موجب فرمانی این‌ها را به من بخشیده، بنابراین ملک من است و باید آن را متصرف شوم و درآمد آنها باید عاید من گردد.<sup>۳</sup>

قوام‌الملکی‌ها در این املاک ذینفع بودند و املاک زیادی در این حدود داشتند که اگر

۱. رجال بامداد، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۲۷.

۳. حکام در ایران غالباً کارشان این قبیل اعمال سودجویانه بوده است.

شعاع‌السلطنه موفق به تصرف می‌شد، قطعاً مستغلات آنها نیز از دست آنان خارج و متزع می‌گردید. بنابراین محمد رضا خان قوام‌الملک و پسرانش شروع به تحریکات نموده و مردم را بر ضد شعاع‌السلطنه شوراندند و در کار خود نیز موفق گردیدند و دولت ناگزیر شد او را از فارس احضار نماید. عین‌الدوله در زمان صدارت خود قصد داشت محمد علی میرزا را از ولایته‌دی برکنار کرده و شعاع‌السلطنه را به جای وی ولی‌عهد نماید، اما به واسطه مخالفت روس‌ها در قصد و نیت خود موقیت حاصل نکرد و همیشه هم بین عین‌الدوله و محمد علی میرزا چندان صفاتی نبود.

شعاع‌السلطنه در زمان سلطنت پدرش مظفر الدین‌شاه، علاوه بر اینکه از متمولین طراز اول ایران بود، مبلغ یکصد و پانزده هزار تومان نیز مستمری سالیانه داشت. در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ قمری) کمیسیون مالیه، مستمری او را به دوازده هزار تومان تقلیل داد. در سال ۱۳۳۰ ق. چون شعاع‌السلطنه و سalarالدوله هر دو برادر برخلاف قرارداد و تعهداتی که داشتند به تحریک بیگانگان، علیه دولت مشروطه قیام و اقدام نمودند، دولت ناگزیر گردید املاک آنان را توقیف نماید. دولت روس این موضوع را بهانه و دستاویز خود قرار داده با موافقت قبلی دولت انگلیس اولتیماتوم ۴۸ ساعته به دولت ایران تسلیم داشت و درخواست کرد مورگان شوستر امریکایی خزانه‌دار کل و همکاران خارجی او معزول و دولت ایران متعهد شود که در آینده برای استخدام مستشاران خارجی رضایت قبلی دولتين روس و انگلیس را جلب نماید.

مجلس شورای ملی (دوره دوم) این اولتیماتوم را با اکثریت قریب به اتفاق آرا رد کرد، اما ناصر‌الملک نایب‌السلطنه و هیأت دولت وقت تحت ریاست نجفقلی خان صمصام‌السلطنه بختیاری پس از انحلال مجلس مجبور به تسلیم شدند و نفوذ دولتين روس و انگلیس بیش از پیش رو به ازدیاد نهاد و زمامداران وقت که دست نشانده بودند، کاملاً دست نشانده‌تر و تحت نفوذ دولتين درآمدند و از این تاریخ، به تصویب آنان نخست‌وزیران و وزیران انتخاب می‌گردیدند.

### شیخ الشریعه اصفهانی

شیخ فتح‌الله معروف به شیخ الشریعه اصفهانی، فرزند محمد جواد در سال ۱۲۶۶ قمری در شیراز زاده شد و به روایت بامداد از دودمان نمازی بود. اینکه معروف به اصفهانی شده برای این است که در اصفهان نشو و نما یافت. پس از تحصیل فقه و اصول در اصفهان، در حوزه درس سید محمد باقر صاحب روضات الجنات و برادرش سید محمد هاشم، رهسپار نجف گردید و در آنجا به تکمیل تحصیلات در رشته‌های گوناگون پرداخت و سرانجام پس از درگذشت میرزا محمد تقی شیرازی از مراجع تقلید عالم تشیع شد. مرجعیت او چندان طولی نکشید و پس از شش ماه درگذشت. وی از علمایی بود که عالم و عارف به رجال، تفسیر، فقه، اصول و کلام و از حافظه‌ای قوی برخوردار بود. او دارای تأیفاتی نیز می‌باشد که همه به زبان عربی

پس از شش ماه درگذشت، وی از علمایی بود که عالم و عارف به رجال، تفسیر، فقه، اصول و کلام و از حافظه‌ای قوی برخوردار بود. او دارای تألیفاتی نیز می‌باشد که همه به زبان عربی است و به سال ۱۳۳۹ قمری در سن ۶۳ سالگی در نجف درگذشت و در یکی از حجرات صحن حضرت علی(ع) به خاک سپرده شد. شیخ الشریعه اصفهانی در زمرة مراجعی بود که در دوره جنگ اول جهانی، حکم به جهاد علیه انگلیسی‌ها داد.

### شیرازی، محمد تقی (میرزا دوم)

میرزا محمد تقی شیرازی در سال ۱۲۷۰ قمری زاده شد، وی از علمای بزرگ روحانی، وارسته و شایسته عالم تشیع بود که پس از فوت سید محمد کاظم یزدی صاحب عروفة‌الوثقی در سال ۱۳۳۷ قمری مرجع تقلید شیعیان گردید. نامبرده از شاگردان میرزا محمد حسن شیرازی و فاضل اردکانی بود و پس از فوت استاد خود حاج میرزا محمد حسن، حوزه درس او را در سامره اداره کرد و به تدریس پرداخت. بعد به کاظمین رفت و در آنجا نیز حوزه درسی ترتیب داد و پس از آن چندی در کربلا و سپس به نجف رفت و ریاست حوزه علمیه به وی متهمی گردید. چون در جنگ بین‌الملل اول علیه انگلیس‌ها حکم جهاد داد، شهرتش در عالم اسلام بیش از پیش افزون گردید. میرزا محمد تقی علاوه بر معلومات مذهبی و روحانی خویش، شاعر نیز بوده است و در سال ۱۳۳۸ قمری در سن ۶۸ سالگی در نجف درگذشت و تشیع مفصلی از وی به عمل آمد و در کربلا به خاک سپرده شد.

### صدرالاشراف، سید محسن

سید محسن محلاتی صدرالاشراف متولد سال ۱۲۸۸ ق. پسر سید حسین فخرالذاکرین روضه‌خوان از روضه‌خوان‌های محلات، ابتدا از طلاب مدرسه حاج ابوالحسین معمار اصفهانی صنیع‌الملک بود و در ضمن درس خواندن، مدت کمی هم، برای امرار معاش، روضه‌خوانی می‌کرد. بعد به وسیله‌ای خود را به دربار داخل کرده معلم یکی از پسرهای ناصرالدین شاه<sup>۱</sup> شد و بعد ناظر و پیشکار او شده و در سال ۱۳۲۵ ق. وارد در عدیله گردید.

در سال ۱۳۲۶ ق. که محمدعلی شاه مجلس را به توب بست، صدرالاشراف بازیرس مشروطه‌خواهان زندانی در باگشاه بود و می‌گویند که برای خوشنودی شاه و درباریان به آنان هنگام بازپرسی خیلی سخت می‌گرفت و پس از اعاده مشروطیت، خوشنوندی را به اعیان و اشراف منتفذ بست و دوباره داخل عدیله شد و با وسائل و وسانطی که در دست داشت، به تدریج ترقی کرد تا اینکه رئیس شعبه دیوان کشور، دادستان کل، پنج بار وزیر دادگستری، یک بار نخست‌وزیر، دوبار سناتور و دوبار رئیس مجلس سنا و یک بار هم استاندار خراسان شد.

۱. نصرت‌الدین میرزا سالار‌السلطنه.

در زمان سلطنت رضا شاه باز خود را به دریار نزدیک کرد و برای تصرف اموال لطفعلی خان سردار جلیل کلبادی مازندرانی (متوفی ۱۳۴۸ ق.)<sup>۱</sup> و دیگران چندین سفر به نمایندگی از طرف شاه به مازندران رفت و اموال و املاک آنها را تصرف نمود. در سال ۱۳۱۵ ش. که برای آخرین بار در دوره سلطنت رضا شاه پهلوی وزیر دادگستری بود از طرف شاه معزول و به جای وی دکتر احمد متین دفتری که معاون او بود به وزارت دادگستری تعیین گردید. صدرالاشراف در مهر ۱۳۴۱ ش. در سن ۹۴ سالگی درگذشت.

### عمیدالسلطنه، عمیدالحكما (میرزا سید ابراهیم خان)

میرزا سید ابراهیم خان مشهور به عمیدالحكما و عمیدالسلطنه، پسر میرسید رضی سمنانی که عنوان حکیم‌باشی نظام داشت، به سال ۱۲۵۳ شمسی در تهران به دنیا آمد. تحصیلات خود را در دارالفنون تهران طی کرد و پیش از مشروطیت، عمیدالحكما لقب گرفت و به شغل پدر مشغول گردید. او امور زندگانی خود را از راه طبابت اداره می‌کرد. در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ ق.) از طرف اهالی سمنان وکیل گردید؛ پس از به توب بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ ق. سفری به قفقاز و روسیه کرد. پس از فتح تهران به واسطه دوستی که با میرزا حسن خان وثوق‌الدوله داشت، به دنبال تغییر لقب خود از عمیدالحكما به عمیدالسلطنه، نخست رئیس دیوان محاسبات وزارت مالیه گردید و بعد به معاونت آن وزارت خانه نایل آمد. عمیدالسلطنه مدت مديدة مشغول این خدمت بود. در سال ۱۳۳۱ ق. در زمان وزارت خارجه وثوق‌الدوله، به ریاست اداره محاکمات وزارت خارجه منصوب گردید و سپس به سال ۱۳۳۲ ق. به ریاست اداره تشخیص عایدات وزارت مالیه مأمور شد. در سال ۱۳۳۶ قمری، چندماهی، بی‌شغل بود و بعد در همان سال به معاونت ایالت خراسان، که احمد قوام‌السلطنه والی آنجا بود، منصوب گردید. در سال ۱۳۳۹ قمری (۱۳۰۰ ش) در کابینه اول و سوم قوام‌السلطنه به وزارت دادگستری و در کابینه دوم (۱۳۰۰ ش) و چهارم او (۱۳۰۱ ش) به وزارت تجارت و فوائد عامه تعیین و معرفی گردید. عمیدالسلطنه و برادرش ابوالقاسم انتظام‌الملک، در ایام حیات خود، از اقمار این دو برادر یعنی حسن وثوق و احمد قوام محسوب می‌شدند.

### فرخی یزدی، محمد

محمد مخلص به فرخی و معروف به فرخی یزدی فرزند ابراهیم یا محمدابراهیم که در

۱. لطفعلی خان کلبادی از زمان سلطنت ناصرالدین شاه (۱۳۰۰ قمری) یکی از سرکردگان دسته سوار مازندرانی و بعد فوجی از لفواج ثله هزار جریب لبوب‌جمعی او بود و مانند اکثر لفرادی که وارد ارتش هستند، به انکای افراد نظامی لبوب‌جمعی خود به ندریج خیلی متمول شد و در زمرة ملاکین طراز اول مازندران درآمد. بعد ملقب به محتم نظام شد و در سلطنت مظفرالدین شاه، با دادن پولی به شاه، ملقب به لقب سردار جلیل گردید و در سال ۱۳۴۸ ق. ۱۳۰۹ خورشیدی درگذشت. نامبرده متهم بود به بهائی‌گری؛ پس از مرگش در یکی از حجرات صحن امین‌السلطان در قم به خاک سپرده شد و معلوم گردید که مسلمان بوده است.

سال ۱۳۰۶ ق. / ۱۲۷ ش. در یزد تولد یافت. در جلد سوم تاریخ جهاید و مجلات دریاره وی این چنین نوشته شده است: «مقدمات عربی را در آن شهر فرا گرفته و از همان جوانی دارای ذوق سرشار و طبع بلند بود. در سن ۱۳۲۸ قمری به تهران آمد و در این شهر شروع به سروden اشعاری راجع به آزادی نمود و بعداً در تهران روزنامه طوفان را دایر کرد. در سن ۱۳۱۸ شمسی زندانی شد و در همان سال در زندان مقتول گردید».<sup>۱</sup>

سابق بر این معمول چنین بود که شعرای چاپلوس و استفاده جو در مدح حکام اعلم از صالح یا طالع اشعاری می‌گفتند. فرخی برخلاف آنان در ذم ضیغم الدله قشاقی که در سال ۱۳۲۸ ق. / ۱۲۸۸ ش. حاکم یزد بود اشعاری سرود، او هم دستور داد که لب‌های او را بهم دوختند سپس او را به زندان افکند.

این موضوع در مجلس مطرح و مورد پرسش از وزیر داخله واقع شد. فرخی در اوآخر سال ۱۳۲۸ ق. به تهران آمد و مشغول به سروden اشعار گردید. در حکومت و شوق الدله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ مدتی زندانی شد و در کودتای ۱۲۹۹ ش. نیز چندی در باع سردار اعتماد<sup>۲</sup> زندانی بود.

در سال ۱۳۳۹ ق. / ۱۳۰۰ ش. روزنامه طوفان را دایر کرد. چون این روزنامه برای مقالات تندش پشت سر هم توقیف می‌شد و خودش نیز ممکن بود زندانی شود، فرخی در سفارت روس متخصص شد و مدتی در سفارت روس پناهنده بود. پس از مدتی که گذشت و مذاکراتی با سفارت به عمل آمد دولت به او تأمین داد و یکی از روزها سردار سپه وزیر جنگ به سفارت روس رفته او را با خود بیرون آورد.

در دوره هفتم<sup>۳</sup> از یزد به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در اوآخر و نزدیک به پایان دوره هفتم به علت مخالفتش با حکومت دیکتاتوری ناگزیر گردید در مجلس متخصص شود و چندین شب در مجلس خواهد، سپس پنهانی از آنجا فرار کرده سر از مسکو درآورد.

در این ایام دولت شوروی به جهاتی سیاستش اقتضا می‌کرد که با ایران به مسالت و کج دار و مریز رفتار کند، به این جهت چندان روی خوشی به فرخی نشان داده نشد و او ناگزیر شد که از آنجا خارج شود. چون گذرنامه نداشت دولت ایران برای او گذرنامه‌ای صادر و برایش به مسکو فرستاد. او از مسکو به برلن رفت و چون پولی نداشت که در آنجا بماند همین طور سرگردان و پریشان بود. در این هنگام نیمورتاش وزیر دربار وقت که در سال

۱. در سال ۱۳۱۵ خورشیدی زندانی شد نه در سال ۱۳۱۸.

۲. خسرو خان مقندر نظام سردار اعتماد چون رئیس قورخانه و آتش بازی هم زیرنظر او بود و غیر از این کار کار دیگری نداشت و کار بر جسته‌اش آتش بازی بود به این مناسبت مردم او را سردار فشنجه نیز می‌گفتند و چون عده زندانیان مخصوصاً زندانیان سیاسی در این ایام زیاد شده بود باع او را که در خارج شهر واقع شده بود در سال ۱۲۹۹ خورشیدی اختصاص به زندانیان داده بودند.

۳. در سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ خورشیدی.

۱۳۱۱ش. برای مذاکره دریاره نفت به مقصد لندن به اروپا رفت<sup>۱</sup>، فرخی را در برلن ملاقات کرد و به او تأمین داد که به ایران باز گردد. او هم به ایران بازگشت. چندی آزاد بود و می‌گشت لکن پنهانی زیرنظر بود.

در ایامی که روزنامه‌نگار بود مقداری کاغذ از کاغذفروشی به نام آفارضا خریده بود و از پولش فقط سیصد تومان باقیمانده بود. کاغذفروش برای وصول طلب خود علیه او اجراییه صادر کرد. فرخی چون پولی نداشت بپردازد درخواست توقيف او را نمود<sup>۲</sup>. در هر صورت فرخی در بازداشتگاه اداره ثبت زندانی شد. مدتی در بازداشتگاه ثبت زندانی بود. چون در آنجا حرف‌هایی می‌زد که به مقاماتی برمی‌خورد، به این جهت او را به زندان موقت شهریانی برداشت و چندی بعد چون در آنجا هم ساكت نبود و حرف‌های خودش را می‌زد و تکرار می‌نمود، دویاره او را از آنجا به زندان قصر انتقال دادند.

در سال ۱۳۱۶ش. کارش به دادگستری کشید و دادگاه‌های فرمایشی او را ابتدا به ۲۷ ماه، بعد به سی ماه و پس از آن به سه سال حبس تأدیبی محکوم نمودند. پس از محکومیت در زندان موقت شهریانی بود، او را به زندان قصر انتقال دادند. چون عده زندانیان در قصر زیادتر از زندان شهریانی بود و فرخی هم با صدای بلند علیه حکومت رضاخان سخن می‌گفت، بنابراین او را دویاره از زندان قصر به زندان موقت شهریانی منتقل و در زندان اتفرادی جای دادند. با این حال او از فریاد کردن کوتاهی نمی‌کرد. سرانجام در سال ۱۳۱۸ش. در سن ۵۱ سالگی در بیمارستان زندان به‌طور اسرارآمیزی درگذشت. گفته شد به وسیله تزریق آمپول هوا او را کشند.

### فرزین، محمد علی (کلوب)

میرزا محمد علی خان فرزین سابقًا معروف به کلوب<sup>۳</sup> بود و در سال ۱۲۵۷ش. در تهران زاده شد. پدرش میرزا مسیح اصفهانی مدت‌ها در زمان شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه از کارمندان وزارت علوم (فرهنگ) بود. فرزین در دارالفنون مشغول تحصیل شد بعد در رشته نظام داخل گردید و پس از مدتی تحصیل وارد اداره کمرک شده مدت ۹ سال در آنجا مشغول به خدمت بود. در اوایل مشروطیت انجمن فرهنگ را از محصلین ایرانی تشکیل داد و بعد تبدیل به شرکت فرهنگ گردید که مدرسه فرهنگ در تهران از آثار این شرکت می‌باشد.

در سال ۱۳۲۹ق. به سمت ریاست مالیه همدان انتخاب شد و چون سابقه در این شهر پیدا کرد، از همدان برای دوره سوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۲ قمری وکیل گردید و به تهران آمد. در سال ۱۳۳۴ قمری مقارن با کشیدن شدن جنگ به خاک ایران، با سایر مهاجرین

۱. موضوع قرارداد نفت و تجدید امتیاز آن قبل حل شده بود و تیمورناش از قضیه حل شدن آن به کلی بسی خبر بود و چندان اطلاعی نداشت.

۲. بعضی‌ها هم گفتند که مقاماتی او را وادار به این کار کردند.

۳. چون مدتی در کلوب فرهنگی‌ها سمت مدیری داشت، از این جهت معروف شده بود به کلوب.

از تهران خارج شد و در سال ۱۳۲۵ ق. در حکومت موقتی که در کرمانشاه تحت ریاست رضاقلی خان نظام‌السلطنه تشکیل یافت به سمت وزارت مالیه در حکومت مزبور انتخاب گردید. پس از بازگشت از مهاجرت، مدتی رئیس اداره حسابداری وزارت مالیه بود و در سال ۱۳۰۸ ش. وزیر امورخارجه شد و بعد چندی رئیس دربار سلطنتی بود و مدتی هم ریاست بانک ملی را بر عهده داشت و در دی ۱۳۲۰ ش. در سن ۶۳ سالگی در تهران درگذشت.

### قشایی، صولت‌الدوله

اسماعیل خان قشایی صولت‌الدوله مشهور به سردار عشاير، رئیس ایل قشایی بود. ایل قشایی یکی از بزرگترین ایلات ایران است که در ادوار مختلف به واسطه وطن‌خواهی و مبارزه با اجانب همیشه سپر بلا بوده و صدمات زیادی دیده است. وی فرزند داراب خان بود که به سال ۱۲۵۲ ش. متولد و در اواخر سال ۱۳۱۱ ش. در زندان قصر درگذشت. صولت‌الدوله در ایام جنگ بین‌المللی اول و حتی پیش از آن با انگلیسی‌ها مناسبات حسن‌های نداشت و از آنان دوری می‌کرد. به این جهت در رمضان ۱۳۳۶ (خرداد ۱۲۹۷ ش. برابر با ۱۹۱۸ م.) به انگلیسی‌ها اعلام جنگ داد و منظورش از این کار این بود که پلیس جنوب را که انگلیسی‌ها خودسرانه در جنوب ایران زیر نظر و تعليمات افسران انگلیسی تشکیل داده بودند، به کلی از میان بردارد، تا اینکه بیگانگان هیچ نفوذی در ایران نداشته باشند. صولت‌الدوله پیش از این هم در جریان جنبش تنگستانی‌ها به کمک آنان شتافت. به واقع وی در زمرة معدود رؤسای عشايری بود که بنا به حکم مجتهدين علیه انگلیس جنگید. وثوق‌الدوله وی را از ریاست ایل قشائی برکنار کرد و این ایل را علیه او شورانید و برادرش سردار احشام را که متمایل به انگلیس‌ها بود به ریاست ایل قشایی معین و منصب کرد. صولت‌الدوله با اینکه با سرسختی و دلیرانه جنگید، اما شکست خورد و تلفات و خسارات زیادی متحمل گردید و بعد به واسطه کوشش خود و تمايل شدید ایل قشایی به وی؛ دویاره در همین سال رئیس ایل شد. برادرش از ترس گرفتار شدن، از فیروزآباد فرار کرد. نتیجه دشمنی و جنگ صولت‌الدوله با انگلیسی‌ها این شد که سرانجام از هستی ساقط گردید، به دستور رضا شاه او را زندانی کردند و در همان زندان قصر جان سپرد.

در دوره هشتم، صولت‌الدوله از جهرم و پسرش محمدناصر خان از طرف ایل قشایی نماینده مجلس بودند. پس از فوت حسنخان مستوفی‌الممالک در ۶ شهریور ۱۳۱۱ جنازه او را برای دفن از اختیاریه شمیران به ونک آورده‌اند. پس از دفن، مستوفی‌هنگامی که متأیعین از در باع مقبره خارج می‌شدند تا به خانه‌های خود بروند، صولت‌الدوله و ناصر خان پسر بزرگش که هر دو نماینده مجلس بودند و به اصطلاح مصونیت قانونی داشتند؛ برخلاف نص صریح اصل دوازده قانون اساسی دستگیر و در زندان قصر زندانی شدند. دو روز بعد یعنی ۸ شهریور ۱۳۱۱ به موجب لایحه‌ای که علی منصور وزیر کشور وقت تهیه و تنظیم نموده و به مجلس داد، از هر دو نفر که در زندان به سر می‌بردند سلب مصونیت شد؛ این لایحه بدون هیچ

گفتگویی تصویب شد. از ابتدای دوره‌های مجلس شورای ملی تا این تاریخ این اولین سلب مصونیتی بود که از نماینده‌های مجلس به عمل آمد. یک بار دیگر هم پیش از این در نظر بود صولت‌الدوله زندانی و سرانجام تلف شود، اما چون مستوفی‌الممالک زنده بود و از او حمایت می‌کرد، رضا شاه هم به واسطه شخصیت مستوفی که ظاهرآ خیلی به او احترام می‌گذاشت، صولت‌الدوله را بخشید. اما به طوری که بالاتر آوردیم همان روز که مستوفی درگذشت، پدر و پسر که نماینده مجلس بودند دستگیر شدند. معروف است که سردار عشاير در سر جنازه مستوفی بیش از دیگران گریه می‌کرد، یکی از حضار او را تسلی می‌داد که دیگر بس است و گریه نکند؛ صولت‌الدوله می‌گفت بیشتر به حال خودم گریه می‌کنم که وضع من بعد از این چه خواهد شد. اتفاقاً هم او سرنوشت خود را خوب پیش‌بینی کرده بود. اسماعیل خان قشقایی و ناصر خان پسرش، مدتها در زندان به سر می‌بردند تا اینکه سردار عشاير در اوخر ۱۳۱۱ در زندان قصر در سن ۵۹ سالگی درگذشت. چندی بعد هم ناصر خان آزاد گردید و تا شهریور ۱۳۲۰ ش. سخت زیرنظر بود، در این تاریخ یعنی پس از خروج رضا شاه پهلوی از کشور و تغییر اوضاع، بدون اجازه به فارس رفت و در میان ایل قشقایی دویاره ظاهر شد. صولت‌الدوله در دوره‌های پنجم و هشتم از جهرم نماینده مجلس بود.

### متین دفتری، احمد

احمد متین دفتری ملقب به اعتضاد لشکر و متین‌الدوله فرزند ارشد میرزا محمود خان اعتضاد لشکر - عین‌الممالک<sup>۱</sup> در سال ۱۲۷۵ ش. ۱۳۱۴ ق. در تهران تولد یافت. در سال ۱۳۱۹ قمری که پدرش اعتضاد لشکر ملقب به عین‌الممالک شد، احمد متین دفتری در ۶ سالگی ملقب به لقب پدر خویش اعتضاد لشکر شده و شغل پدر خویش را که لشکرنویسی بود اختیار نمود و از این تاریخ در این سن در زمرة لشکرنویسان درآمد؛ در مدرسه آلمانی که در تهران تأسیس شده بود تحصیل زبان آلمانی نمود و چند سالی منشی سفارت آلمان بود و بعد وارد خدمت وزارت خارجه شد و مراحلی را طی کرد تا این که رسید به ریاست دفتر وزارت خارجه رسید. در این ایام ملقب به متین‌الدوله شد. متین‌الدوله از همکاران روزنامه ستاره ایران بود، به عبارت بهتر او با افراطی ترین گروه‌های آن زمان همکاری بود. در این زمان متین‌الدوله حدود بیست و دو سال داشت. پدرش عین‌الممالک هم از همکاران گروه ضدتشکیلی کمره‌ای بود.

در سال ۱۳۰۵ ش. در تشکیلات داور از وزارت خارجه به وزارت عدله منتقل و چندی رئیس اداره نظارت بود. در وزارت عدله نیز مشاغلی را طی کرد سپس به اروپا رفت و از لوزان درجه دکترا گرفت و به ایران بازگشت. در سال ۱۳۱۴ ش. که سید‌محسن صدرالاشراف وزیر دادگستری بود، متین دفتری به معاونت وزارت دادگستری منصب گردید. در سال ۱۳۱۵ ش.

۱. محمود عین‌الممالک فرزند میرزا حسین وزیر دفتر پسر آقا هدایت وزیر دفتر آشتیانی بوده و در سال ۱۳۱۷ خورشیدی درگذشت.

به جای صدرالاشراف وزیر دادگستری شد و در سال ۱۳۱۸ که محمود جم نخست وزیر و متین دفتری وزیر دادگستری بود، محمود جم از نخست وزیری سقوط کرد. پس از سقوط کابینه جم، متین دفتری در این سال، در سن ۴۳ سالگی نخست وزیر شد. نخست وزیری او بیش از نه ماه طول نکشید که با تغییر و تشدد شاه رویه را شده از کار برکنار گردید و زندانی شد. چندی در زندان بهسر می برد و بعد آزاد گردید.

در سال ۱۳۲۴ ش. که احمد قوام به جای ابراهیم حکیمی نخست وزیر شد متین دفتری در کابینه وی وزیر مشاور بود. در دوره پانزدهم در سال ۱۳۲۶ ش. در دوره نخست وزیری احمد قوام از مشکین شهر به سمت نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در اولین دوره مجلس سنا از تهران به سمت سناتوری انتخاب شد و در دوره های بعد هم متواها سناتور بود و در تیر ۱۳۵۰ ش. در سن ۷۶ سالگی در تهران درگذشت.

### مجتهد، میرزا محسن

میرزا محسن مجتهد در بیستم ذیحجه ۱۲۸۸ در تهران به دنیا آمد. او برادر سید جعفر صدرالعلما بود و فرزند سید محمد باقر صدرالعلما. نیز داماد سید عبدالله بهبهانی بود. میرزا محسن در ایام مشروطه از مشاهیر تهران به شمار می رفت. در آن زمان او ریاست هیئت علمای تهران را داشت. به سال ۱۳۲۴ از طرف طلاب تهران به نمایندگی مجلس برگزیده شد، او به سید عبدالله بهبهانی از رهبران تراز اول مشروطه، بسیار نزدیک بود و به وی فوق العاده علاقمند. در عین حال داماد بهبهانی بود، به همین جهات در پیشبرد امر مشروطه بسیار مؤثر واقع شد. میرزا محسن در جریان تحولات مشروطه به بعد بسیار مشهور گردید، بعد از قتل بهبهانی به سال ۱۳۲۸ قمری در حقیقت جای او را گرفت؛ مردم در این سالهای پرآشوب اغلب به او رجوع می کردند. او را از باهوش ترین طلاب عصر خود به شمار آورده اند و گفته اند با همه روابط حسنی داشت. میرزا محسن مجتهد در رمضان سال ۱۳۳۵ مصادف با خرداد ۱۲۹۶ در تهران به ضرب گلوله هایی که از طبانچه احسان الله خان دوستدار شلیک شد، به قتل رسید، قتلی که گناه آن را به گردن مرد ساده لوحی مثل حسین خان الله انگشتند. میرزا محسن به هنگام مرگ چهل و هفت سال داشت و جنازه او در مشهد دفن گردید.<sup>۱</sup>

### محთشم السلطنه، حاج میرزا حسن خان

حاج میرزا حسن خان محتمسلطنه فرزند میرزا محمد خان صدیق‌الملک معروف به میرزا محمد رئیس نوری بود. او کارمند وزارت امور خارجه بود، مدت‌ها مأموریت‌های زیادی در هندوستان انجام داد و در آنجا اقامت داشت. سپس ریاست اداره مرکزی وزارت امور خارجه را تصدی کرد، به سال ۱۳۲۵ از طرف اتابک امین‌السلطان به معاونت رئیس‌الوزرا

۱. مهدی بامداد: شرح حال رجال ایران، ج ۲، (تهران، زولو، ۱۳۴۷)، ص ۲۰۰.

منصوب شد، به سال ۱۳۲۶ قمری مأمور کمیسیون تحدید حدود عثمانی و ایران بود. در این زمان او مدتی در حبس مجاهدین مشروطه طلب در اورمیه به سر برداشت. با این حساب وی تا این زمان خدمتی به مشروطه نکرده بود. بعد از فتح تهران محتشم‌السلطنه به پایتخت آمد و وزارت عدلیه، خارجه، داخله و مالیه را در ادوار مختلف به دست گرفت. سال ۱۳۳۶ - سال قطحی ایران - او پیشکار آذربایجان گردید. در این زمان او حدوداً پنجاه ساله بود.

### مدرس، سید حسن

سید حسن معروف به مدرس فرزند سید اسماعیل در سال ۱۲۸۷ ق. در قریه سرابه کچو از توابع اردستان متولد شد، لکن پدر و جدش که اهل منبر بوده‌اند اصلاً از اهال زواره می‌باشند و به قمشه (شهرضا) مهاجرت کرده در آنجا ساکن شده‌اند. تا سن ۴ سالگی در شهرضا می‌زیسته و در سن ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیل به اصفهان رفت و مدت ۱۳ سال در اصفهان بود و در این مدت تحصیلاتش نزد ملا عبد‌العلی هرنزی (متوفی ۱۳۰۶ ق.) و جهانگیرخان قشقایی (متوفی ۱۳۲۸ ق.) و آخوند ملامحمد کاشی (متوفی ۱۳۳۳ ق.) بوده است. در سال ۱۳۰۹ ق. برای تکمیل تحصیلات به عتبات رفت و مدت هفت سال در آنجا ماند و از محضر درس آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی استفاده نمود. در سال ۱۳۱۶ ق. از عراق به اصفهان وارد شده و در مدرسه جده کوچک مشغول به تدریس فقه و اصول گردید و چون تدریس می‌کرد به این جهت به نام و عنوان مدرس مشهور شد. در ایامی که در اصفهان می‌زیسته مخالفین و معاندینش در صدد کشتن او برمی‌آیند و در مدرسه جده بزرگ چهارتیر به طرف او می‌اندازند اما موفق به کشتن او نمی‌شوند. در اصفهان بود که تغیراتی در وضع حکومت حاصل گشت، یعنی حکومت از استبداد به مشروطیت گرایید. در دوره دوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۸ ق. از طرف هیئت علمای نجف برای نظارت بر قوانین مجلس و تطبیق آن با اصول شرع، برحسب یکی از مواد قانون اساسی نامزد و وارد تهران گردید و در جزو هیأت علمیه که یکی از هیأت‌های مجلس بود خود را معرفی کرد. در دوره سوم در سال ۱۳۳۲ ق. از طرف اهالی تهران به وکالت انتخاب شد و در تهران نامی پیدا کرد. در محرم ۱۳۳۴ ق. در ایام جنگ بین‌الملل اول به همراه عده‌ای از رجال و نمایندگان مجلس مدت دو سال در عراق، سوریه و ترکیه در مهاجرت بود و در همین سال (۱۳۳۴) در هیأت دولتی که در مهاجرت تحت ریاست رضاقلی خان مافق نظام‌السلطنه تشکیل یافت، مدتی کوتاه وزیر عدلیه بود و بعد با سایر مهاجرین به ایران بازگشت و در ادوار مختلف نماینده مجلس بود. مرحوم مدرس در دوره پنجم جداً با انقراض سلسله قاجاریه مخالف بود و در جلسه شنبه ۹ آبان ۱۳۰۴ (۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ ق.) راجع به طرح پشنhadی عده‌ای از نمایندگان مجلس دایر به انقراض سلسله قاجاریه سخت مخالفت کرد. مرحوم مدرس به واسطه مخالفت سخت خود با هیأت حاکمه وقت در هفتم آبان ۱۳۰۵ مورد حمله عده‌ای که مأمور کشتن او بودند، واقع شد. چند گلوله به وی اصابت کرد اما از این ترور جان به سلامت به در برداشت. با این وصف او باز

هم از میدان خارج نشد و بر مخالفت خود کاملاً استوار بود تا اینکه چند سال بعد شبانه او را تحت الحفظ به خواف خراسان در مرز افغانستان تبعید کردند و پس از چندی امر شد که او را در آنجا شهید کنند. اما به جهاتی در آنجا کشته نشد. بعد او را دوباره تحت الحفظ از خواف به کашمر (ترشیز) منتقل کردند و در این شهر در دهم آذر ۱۳۱۶ برابر با ۲۸ رمضان ۱۳۵۶ در حبس کاشمر به وسیله مأمورین شهریانی مقتول و در همانجا مدفون گردید.

### مرزبان گیلانی، دکتر اسماعیل

دکتر اسماعیل خان مرزبان گیلانی مشهور به مؤدب‌السلطنه و امین‌الملک، شاگرد راتولد چشم پزشک و معلم دارالفنون و جراح بیمارستان دولتی تهران بود. دکتر مرزبان پس از پایان تحصیل از چشم‌پزشکان معروف تهران شد و در این فن شهرتی یافت، اما ولی چون میل زیادی به وکالت و وزارت داشت، مطب خود را به کلی رها کرد و دیگر دور حرفه خود نمی‌گردید. چند بار در کابینه‌های مختلف وزیر شد و یکی دویار نیز لقب خود را تغییر داد. ضمناً در سلک دراویش صفوی‌علیشاهی و ظهیرالدوله نیز درآمده بود و خود را جانشین آنان می‌دانست و رئیس انجمن اخوت بود. او در سن هشتاد و اندر سالگی در تهران درگذشت.

### مشار، حسن

حسن مشار (مشارالملک) به سال ۱۲۴۳ ش. در تهران متولد شد، او پسر حاج علی‌اکبر خان بود که مدت‌ها در دستگاه میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه دوره ناصری مشغول به خدمت بود و چندی هم در نزد میرزا جوادخان سعدالدوله کار می‌کرد. او بعداً از کارمندان وزارت خارجه گردید و به تدریج ترقی کرد تا این‌که در سال ۱۲۸۷ ش. برابر ۱۳۲۹ ق. به ریاست اداره حسابداری و گذرنامه وزارت خارجه رسید. با این وصف ترقیات او بیشتر در دوره مشروطیت بود. در دوره اول به عنوان نماینده اشراف و مالکین از تهران انتخاب شد. در سال ۱۲۹۴ ش. برابر با ۱۳۳۳ ق که وثوق‌الدوله در کابینه پنجم مستوفی‌الممالک وزیر مالیه بود، مشارالملک را به سمت معاون خویش برگزید و یک سال بعد (شهریور ۱۲۹۵) در کابینه اول وثوق‌الدوله وزیر مالیه و سرپرست وزارت تجارت و فوائد عامه شد. در این سال است که بین تجارت‌خانه تو مانیانس، مشارالملک و وثوق‌الدوله قراردادی منعقد و شرکتی دایر شد که محصول تریاک ایران اعم از صدور به خارج و مصرف داخلی به این شرکت واگذار گردید. قرارداد به نام تجارت‌خانه تو مانیانس منعقد شده بود. اما می‌گفتند حسن مشار و وثوق هم در آن مشارکت دارند. شرکت مزبور که اداره تحدید تریاک را چند سالی زیرنظر داشت، از این راه سود هنگفتی عاید شرکا کرد. درست در همین زمان منشی‌زاده را از کار برکنار کردند. تجارت‌خانه تو مانیانس چهل درصد صادرات روسیه به ایران را در اختیار خود داشت.

در کابینه‌های عین‌الدوله و صمصام‌السلطنه بختیاری و در کابینه وثوق‌الدوله، وی وزیر مالیه

بود. در کابینه دوم و ثوّق‌الدوله که به کابینه قرارداد معروف شد، جای وی را اکبر میرزا صارم‌الدوله گرفت و مشارالملک وزیر مشاور گردید. حسن مشار پس از کودتای ۱۲۹۹ ش. وزیر دربار احمد شاه شد و پس از سقوط کابینه سید ضیاء‌الدین (معروف به کابینه سیاه) کاندیدای ریاست وزرایی بود، ولی این اقدام نگرفت و مشار در این راه ناکام ماند. در دوره چهارم (۱۳۰۰ ش.) از سیرجان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در کابینه سوم و چهارم رضاخان سردار سپه به سال ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ ش. و نیز در کابینه اول محمدعلی فروغی (ذکاء‌الملک) در ۲۸ آذر ۱۳۰۴ ش. وزیر خارجه بود.<sup>۱</sup> پس از توفیق فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر مالیه و محکومیتش در دوره رضاشاه (۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ ش.)، مشارالملک در همین سال وزیر مالیه شد و چون تجدید قرارداد نفت از موضوعات قطعی و حتمی بود و قبلًا درباره آن قول و قرارهایی داده شده بود، وی برکنار و سیدحسن تقی‌زاده جای او نشست.

مشارالملک در مدت عمر دراز خود پنج بار وزیر مالیه یک بار وزیر مشاور، سه بار وزیر خارجه و یک بار وزیر دربار بود. در سال ۱۳۱۶ ش. به اروپا رفت و تا سال فوتش در مونته کارلو (فرانسه) زندگی می‌کرد. او در سال ۱۳۲۷ ش. در سن ۸۵ سالگی در اروپا درگذشت و در نجف اشرف در ایوان صحن مزار حضرت علی(ع) به خاک سپرده شد. مشارالملک در زمان حیات خود از متمويلین و ملاکین طراز یک ایران به شمار می‌آمد.

### متاز‌الدوله، اسماعیل خان

میرزا اسماعیل خان متاز‌الدوله متولد ۱۲۵۸ ش. پسر میرزا علی‌اکبر مکرم‌السلطنه (متوفی ۱۳۱۸ ش.) پسر آقا صمد صراف تبریزی بود. وی در وزارت خارجه مشغول و مدت‌های زیاد در اسلامبول در سفارت‌خانه ایران کار کرد. در اوایل صدارت سلطان عبدالجید میرزا عین‌الدوله به تهران آمد و در دستگاه عین‌الدوله مشغول مترجمی شد. در سال ۱۳۲۴ ق. بر حسب دستور دولت وقت قانون عدیله را از ترکی عثمانی ترجمه و دولت با تصویب شاه اجرای آن را اعلام نمود.

در دوره اول مجلس وکیل شد و پس از میرزا محمود خان احتشام‌السلطنه خوشام جانشین وی گردید. در آن ایام مطبوعات را علیه احتشام‌السلطنه تحریک کردند، او هم بر اثر مخالفت مطبوعات از کار خود استعفا کرد. به جای او ابتدا محمد قلی‌خان مخبر‌الملک انتخاب شد. چون وی زیربار نرفت و ریاست مجلس را نپذیرفت از این جهت میرزا اسماعیل خان را به ریاست مجلس برگزیدند. در موقع به توب بستن مجلس او رئیس بود و پس از انحلال مجلس در سفارت فرانسه متحصن گردید و از آنجا به پاریس رفت. پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ق. به تهران آمد و از طرف آذربایجان وکیل گردید و در سال ۱۳۲۹ ق. نیز رئیس مجلس شد. در کابینه محمد ولی خان سپهبدار اعظم به سال ۱۳۲۹ ق. وزیر مالیه و در کابینه نجفقلی‌خان

۱. رجال بامداد، ج ۱، ص ۳۴۶.

صمصام‌السلطنه بختیاری وزیر عدله گردید و بعد مدت‌ها بی‌شغل بود تا اینکه در سال ۱۳۳۵ ق. در کابینه میرزا محمدعلی خان علاء‌السلطنه وزیر عدله گردید. ممتاز‌الدوله در ۱۳۱۲ ش. در سن ۵۴ سالگی در تهران درگذشت.

### نظام‌السلطنه مافی، رضاقلی خان

رضاقلی خان مافی (مجیر‌السلطنه - سalar معظم - سردار مکرم - نظام‌السلطنه) پسر حیدرقلی خان<sup>۱</sup> برخان‌الدوله و برادرزاده حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی<sup>۲</sup> بوده و در سال ۱۲۴۶ ش. زاده شد. از زمانی که حسین قلی خان نظام‌السلطنه روی کار آمد، رضاقلی خان پیشکاری او را در تهران یا ریاست یکی از شعبه‌های شغل او را داشت و در بنادر خلیج فارس، تهران و تبریز در حکومت‌های نظام‌السلطنه به شغل‌های گوناگون با عمومی خود مشغول بود از سال ۱۳۰۵ تا اوایل ۱۳۰۸ ق. که حسین قلی خان نظام‌السلطنه والی خوزستان بود، رضاقلی خان را به ریاست عدله آن سامان برگزیده به همراه خود برد. از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۰۹ ق. که حسین قلی خان نظام‌السلطنه حکمران بنادر خلیج فارس و مدیر گمرک فارس و اصفهان بود، رضاقلی خان سمت معاونت او را داشت و در این ایام عنوانش (میرزا رضاقلی خان مستوفی نایب‌الحکومه بندرات) بود. در اواخر سال ۱۳۰۹ ق. که نظام‌السلطنه به تهران احضار شد، بنابر پیشنهاد وی و تصویب امین‌السلطان وزیراعظم، تصدی امور بنادر و گمرکات جنوب به رضاقلی خان واگذار و در سال ۱۳۱۰ ق. ملقب به مجیر‌السلطنه گردید. حکومت وی در این نواحی پیش از چند ماهی طول نکشید که حسین قلی خان مافی نظام‌السلطنه به پیشکاری نصرت‌الدین میرزا سالار‌السلطنه فرمانفرما فارس معین و فرستاده شد و او حکومت بنادر، دشتی و دشتستان را به برادر خود محمدحسن خان سعد‌الملک واگذار نمود و مجیر‌السلطنه دویاره پیشکاری امور نظام‌السلطنه را در تهران عهده‌دار گردید. در این ایام و نیز تا سال ۱۳۱۶ ق. لقب او مجیر‌السلطنه بود. در این سال به ریاست قشون آذربایجان تعیین و ملقب به سalar معظم گردید و یکی از برادرانش میرزا احمد خان ملقب به مجیر‌السلطنه شد. سپس از آذربایجان شخصاً به حکومت بنادر جنوب منصوب گردید. در سال ۱۳۲۱ ق. در مسافت لرد کرزن نایب‌السلطنه هندوستان به خلیج فارس حاکم بنادر و علاء‌الدوله (میرزا احمد خان) والی فارس بود. می‌گویند در سرکشی که علاء‌الدوله به بنادر جنوب نمود به واسطه پذیرایی و احترام زیاده از حد معمول که نسبت به لرد کرزن نایب‌السلطنه هندوستان به عمل آورده بود،

۱. حیدرقلی خان مافی برادر حسینقلی خان نظام‌السلطنه در دوره سلطنت ناصرالدین شاه یکی از سرکرده‌های غلامان کشیک خانه بوده است.

۲. مافی‌ها طایفه‌ای هستند اصلاً کرد و در زمان صفویه عده زیادی از آنان از قسمت غربی ایران به نواحی فارس کوچ کردند و با این‌که کوچ داده شدند و در زمان سلسله زنده‌به واسطه حسن رفتار کریم خان زند و تجلیس ایلی، به زنده‌به ملحق و مشغول به خدمت‌گزاری به سلاطین زنده‌به شدند. پس از انفراض سلسله مزبوره آغامحمد خان قاجار آنان را دویاره از فارس کوچ داده و در قسمت‌های مرکزی و غربی ایران پراکنده نمود.

بهانه‌ای از او گرفته به سالار معظم سخت پرخاش نمود. در سال ۱۳۲۲ ق. به حکومت لرستان و خوزستان منصوب و به لقب سردار مکرمی نایبل شد. در ابتدای مشروطیت (۱۳۲۴ ق.) حکومت کرمان را به او دادند، ولی نرفته منفصل گردید. در سال ۱۳۲۶ ق. که حسینقلی خان نظام‌السلطنه در گذشت رضاقلی خان سردار مکرم ملقب به نظام‌السلطنه شد. در سال ۱۳۲۹ ق. به حکومت کرمانشاهان و از آنجا به حکومت فارس رفت. نظام‌السلطنه به واسطه دسته‌بندی‌ها و مخالفت شدید میان اسماعیل خان صولت‌الدوله قشقایی و حبیب‌الله خان قوام‌الملک و دسایس بیگانگان در امور فارس از کار کناره‌گیری نمود و در اوایل ۱۳۳۰ ق. پس از عزل از ایالت فارس از شیراز به حمایت صولت‌الدوله از راه بهبهان به اروپا مسافرت کرد و به جای او مهدیقلی خان هدایت (مخبر‌السلطنه) تعیین و اعزام شد و فریب دو سال در اروپا و - بیشتر در سوئیس - گذرانید. مخبر‌السلطنه در صفحه ۲۷۱ کتاب خاطرات و خطرات راجع به حکومت نظام‌السلطنه در فارس چنین گوید: «نظام‌السلطنه به فارس رفت از راه بهبهان که قبل از صولت‌الدوله را ملاقات کرده باشد، با او ساخت، قوام‌الملک و نصرالدوله را گرفت و به سعی قنصل انگلیس قرار شد به فرنگ بروند در راه بر حسب مواعده کسان صولت‌الدوله بر سر آنها ریختند (منزل اول) نصرالدوله کشته شد، قوام‌الملک فرار کرد و خودش را به قنصل گری انگلیس رساند. فارس آشوب شد نظام‌السلطنه معزول در ازای این خدمات شبان کاره بازیراه<sup>۱</sup> دشتنی و خشت را برد که بلوکی است». در اواخر ۱۳۳۱ ق. به تهران بازگشت و بعد از چند ماهی به حکومت بروجرد و لرستان و خوزستان منصوب شد و به آنجا رفت. در سال ۱۳۳۳ ق. در جنگ بین‌الملل اول که قشون روس برای حمله به خاک عثمانی از راه ایران خود را آماده نمود، نظام‌السلطنه بنابر مقتضیاتی با کنت کائیتس وابسته نظامی سفارت آلمان قراردادهای منعقد کرد و تهیه قشون کرد و برای مدافعته از قشون روس از بروجرد حرکت کرد و در حدود کرمانشاه (۱۳۳۴ ق.). شروع به جنگ‌های مختلف با قشون روس نمود. در این زمان او هیأت دولتی تشکیل داد. در همین هنگام مهاجرین تهران که اغلب از وکلا و آزادیخواهان بودند، در صحنه به نظام‌السلطنه پیوستند و ریاست او را قبول کردند. از طرف برلن و اسلامبول (حکومت آلمان و عثمانی) نیز ریاست قوای ملی او را تصدیق کردند و شروع به جنگ‌های متوالی با روس‌ها شد تا در جمادی‌الاولی ۱۳۳۵ ق. که قشون روس کرمانشاه را تصرف کرد، به طرف کرکوک و موصل آمد و سپس به اسلامبول رفته در آنجا متوقف و مقیم گردید. پس از شکست آلمان و مصالحه متفقین با آن، دولت مهاجرین و همچنین نظام‌السلطنه به ایران بازگشتند و دیگر کاری به نظام‌السلطنه ارجاع نگردید تا اینکه در سال ۱۳۰۳ ش. (۱۳۴۲ ق.) در سن ۵۷ سالگی درگذشت و در مقبره خانوادگی در امام‌زاده عبدالله (شهر ری) به خاک سپرده شد.

۱. زیراه در شهر برازجان استان بوشهر واقع است.

### وثوق الدوله، حسن خان

وثوق الدوله به سال ۱۲۴۷ ش. در خانواده‌ای سرشناس و ثروتمند به دنیا آمد و تا سال ۱۳۳۰ شمسی زیست و در این سال به سن هشتاد و سه سالگی درگذشت. اجداد او از همان بدء تأسیس حکومت قاجار به خدمت آن در آمدند، خانواده‌های مستوفی، متین دفتری و مصدق همه از بستگان او بودند. اینها بستگان خانواده پدری او به شمار می‌رفتند و از خانواده مادری هم با خانواده امینی که از اولاد و احفاد مجده‌الملک سینکی و میرزا علیخان امین الدوله بودند نسبت داشت. مادر او در دوره طفولیت درگذشت. پدرش سمت مستوفی‌گری داشت و به همین دلیل بیشتر وقت خود را در شهرستان‌ها می‌گذرانید. به دلیل دوری از پدر او در خانواده امین الدوله بالید، فارسی را به خوبی آموخت و مسافرت‌های عدیده‌ای به خارج کشور کرد. در همین مسافرت‌ها فرانسه و انگلیسی آموخت و بر آن تسلط یافت. از دوره نوجوانی همراه پدر و دستیار او بود. به دلیل تجربه‌ای که در امور مالیه اندوخت، از همان دوره جوانی مستوفی ایالت آذربایجان شد. در دوره اول مجلس شورای ملی به نمایندگی رسید و به زودی به نیابت رئیس مجلس نائل آمد. به سال ۱۲۹۰ درست در آستانه اولتیماتوم روسیه، وزیر خارجه شد. چهار سال بعد وزیر مالیه گردید و در مرداد ۱۲۹۵ تا خرداد ۱۲۹۶، یعنی سالهای میانی جنگ، رئیس وزرا و وزیر امور خارجه شد. بار دوم از مرداد ۱۲۹۷ تا تیر ۱۲۹۹ باز هم رئیس وزرا گردید، بعد از این دوره و قبل از کودتای رضاخان از ایران به اروپا رفت و تا سال ۱۳۰۴ در آنجا اقامت گزید. وقتی رضاشاه به سلطنت رسید، او را در خرداد ۱۳۰۵ به عنوان وزیر مالیه برگزیدند و در شهریور آن سال وزیر عدليه شد، چند ماه بعد به نمایندگی مجلس رسید و از پست وزارت استغفا داد. به سال ۱۳۰۷ نماینده دوره هفتم مجلس شد و بعد از آن خود را بازنشسته سیاسی کرد. از این به بعد گاهی رضاشاه با او در مسائل مالی به مشورت می‌پرداخت. به سال ۱۳۱۴ رئیس فرهنگستان شد و این آخرین شغل رسمی او بود. وثوق الدوله دو پسر و هشت دختر داشت.

### هدایت، مخبر‌السلطنه

حاج مهدیقلی هدایت مشهور به مخبر‌السلطنه، معروف به خان خانان پسر سوم علیقلی خان مخبر الدوله، و نوه رضاقلی خان بود. او در هفتم شعبان ۱۲۸۰ متولد شد و در سن ۱۴ سالگی به سال ۱۲۹۵ ق. به همراه برادر بزرگترش مرتضی‌قلی خان (صنیع الدوله) به اروپا رفت و در برلن مشغول به تحصیل گردید. به همین جهت زبان آلمانی را خوب می‌دانست و به زبان‌های فرانسه و انگلیسی هم آگاهی داشت. مخبر‌السلطنه در ۱۲۹۷ ق. با برادرش به تهران بازگشت و پس از مراجعت به ایران کارمند تلگرافخانه شد. در ۱۳۱۱ ق. همراه با برادر دیگرش محمدقلی خان (مخبر‌الملک) به منصب پیشخدمتی خاص ناصرالدین‌شاه تعیین شدند. پس از درگذشت پدر به سال ۱۳۱۵ ق. هنگامی که پسران او به حضور مظفر الدین‌شاه درآمدند، هر یک از آنان ملقب به لقبی گردیدند و مهدیقلی خان در این سال ملقب به مخبر‌السلطنه

گردید. بعداً در همین سال که پستخانه از امین‌الدوله (میرزا علی خان) گرفته شد و به صنیع‌الدوله محل گردید، مخبر‌السلطنه رئیس پست گردید و سپس در محرم ۱۳۱۶ که میرزا محمد‌علی خان قوام‌الدوله و محمد تقی خان معز‌الملک و صنیع‌الدوله با همکاری هم تصدی گمرکات را به عهده گرفتند، مخبر‌السلطنه به سمت ریاست پستخانه، گمرک و تلگراف‌خانه آذربایجان تعیین و به آن سامان فرستاده شد. پس از عزل میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان اتابک اعظم از صدارت در سال ۱۳۲۱ قمری، به اتفاق وی سفر مفصلی به اروپا، امریکا، چین، رژپن و هند نمود. سپس به تهایی به ایران بازگشت. او مدتها بیکار بود و مشغول به تأثیف یکی دو کتاب شد. در اواخر سلطنت مظفر الدین شاه در سال ۱۳۲۲ قمری رئیس مدرسه نظام در تهران گردید.

دوره فعالیت و شهرت مخبر‌السلطنه از سال ۱۳۲۴ قمری که مصادف با انقلاب مشروطیت ایران بود، آغاز می‌گردد. وی چون طرف اعتماد دربار و مجلس بود، اغلب واسطه بین طرفین واقع می‌شد و در گرفتن قانون اساسی و به صحنه شاه رساندن آن تلاش‌هایی کرد. در همین سال، در هیئتی که برای تنظیم و تدوین قانون انتخابات مجلس تعیین شده بود، مخبر‌السلطنه یکی از برجسته‌ترین اعضای آن هیئت به شمار می‌رفت. اولین بار که مخبر‌السلطنه وزیر شد در سال ۱۳۲۵ قمری (۱۲۸۵ خورشیدی) بود که در کابینه سلطان علی خان وزیر افخم به وزارت علوم (فرهنگ) منصوب شد و در همین سال در کابینه میرزا علی اصغر خان اتابک به همان سمت باقی بود و در کابینه‌های ابوالقاسم خان ناصر‌الملک و حسینقلی خان مافی نظام‌السلطنه (۱۲۸۶). وزیر عدالیه شد و در تأسیس عدالیه جدید اقداماتی انجام داد. در کابینه نظام‌السلطنه (۱۲۸۷ شمسی = ۱۳۲۶ قمری) ابتدا وزیر عدالیه و بعد وزیر فرهنگ شد و به جای او میرزا رضا خان مؤید‌السلطنه گرانمایه به سمت وزیر عدالیه انتخاب گردید. در همین سال به جای عبدالحسین میرزا فرماتفرما که از حکومت آذربایجان استعفا کرده بود، به سمت والی گری آذربایجان منصوب گردید.

در این سمت پس از توب بستن مجلس چون باطنًا با مشروطه خواهان همراه بود، از حکومت آن سامان استعفا کرده به برلن مسافت نمود. قریب یک سال در آنجا اقامت داشت و به جای او عبدالمجید میرزا عین‌الدوله والی آذربایجان شد. پس از غلبة مشروطه خواهان و فتح تهران (۱۳۲۷ ق.)، با تعامل آذربایجانی‌ها دویاره والی آذربایجان شد و پس از دو سال بار دیگر معزول شد و به اروپا رفت. مدتها بعد باز به تهران بازگشت. مخبر‌السلطنه در سال ۱۳۳۰ ق. به جای رضاقلی خان مافی نظام‌السلطنه به حکومت فارس منصوب شد و به شیراز رفت. به روایت بامداد طرز حکومتش برخلاف حکام سابق با صحت عمل، بسیار ساده و بدون تکلف و تشریفات بود و کوشش داشت ایالتی را که در آنجا والی است، خیلی منظم و مرتب نماید. زمانی که او والی فارس بود، بار دیگر تشکیلات ایالتی حزب دمکرات فارس را که دکتر مهدی ملک‌زاده، سیف‌الله نواب و عده‌ای دیگر در آن حضور داشتند، راهاندازی کرد.

سال ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹۴ شمسی) از شیراز به تهران آمد و در سال ۱۳۳۵ قمری (۱۲۹۶

شمسی) از تهران به سمت نماینده‌گی در مجلس چهارم انتخاب گردید و در سال ۱۳۳۶ قمری (۱۲۹۶ شمسی) در کابینه دوم شاهزاده عبدالمحیمد میرزا عین‌الدوله و نیز در همین سال در کابینه مستوفی‌الممالک وزیر عدیله شد. در سال ۱۳۳۸ قمری (۱۲۹۹ شمسی) به هنگام قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان که علیه قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله صورت گرفت، نقش اساسی در سرکوب جنبش ایفا کرد. این زمان در کابینه مشیر‌الدوله (حسن پیرنیا)، مخبر‌السلطنه سمت وزارت مالیه داشت. در همین سمت برای بار دوم به والی‌گری ایالت آذربایجان منصوب و به آنجا اعزام گردید. در سال ۱۳۰۰ شمسی از حکومت استعفا داده به تهران بازگشت و در کابینه مستوفی‌الممالک به سال ۱۳۰۱ شمسی وزیر فوائد عامه و تجارت و در ۱۳۰۵ شمسی در دو کابینه مستوفی‌الممالک نیز وزیر فوائد عامه بود. در همین سال که وزیر فوائد عامه بود، به حوزه قضائی دادگستری منتقل و رئیس دیوان عالی کشور گردید و بعد در خرداد ۱۳۰۶ شمسی به سمت نخست‌وزیری انتخاب گردید. چون در سال ۱۳۰۶ شمسی کترات دکر میلسپو امریکایی مستشار کل مالی ایران پایان می‌یافتد و از طرف مجلس دوره ششم مأموریت او تجدید نگردید. مخبر‌السلطنه در جلسه ۱۵ مرداد از طرف مجلس علاوه بر منصب نخست‌وزیری، به جای میلسپو رئیس دارایی هم شد. نخست‌وزیریش تا ۲۲ شهریور ۱۳۱۲ به مدت ۶ سال و سه ماه و ۱۲ روز طول کشید. در این مدت به اصطلاح برای خالی نبودن عرضه اسماء نخست‌وزیر بود، لکن تمام کارهای محله به او و وزرا با شخص خود شاه بود. مخبر‌السلطنه در کتاب خاطرات و خطرات در این باب می‌گوید: «از این تاریخ رأی، رأی پهلوی است، وزرا واسطه بین وزارت‌خانه و شاه، نقیر و قطمیر باید به عرض برسد و آنچه امر شد اطاعت می‌شود».<sup>۱</sup> مخبر‌السلطنه در مدت حیات اداری خود یک بار وزیر مالیه، یکبار وزیر داخله، یکبار والی فارس، یکبار رئیس دیوان عالی کشور، دوبار والی آذربایجان، چهاربار وزیر فرهنگ، پنج بار وزیر عدیله، پنج بار وزیر فوائد عامه و چهاربار نخست‌وزیر بوده است. ضمناً دارای چند جلد تألیفات نیز می‌باشد. خود در شرح حالت نوشته روی هم رفته ۵۳ سال سابقه خدمت دولتی داشته؛ او در ۱۹ شهریور سال ۱۳۳۴ (صفر ۱۳۷۵) در سن ۹۵ سالگی درگذشت.

### بزدی، سید محمد‌کاظم

آیت‌الله العظمی سید محمد‌کاظم بزدی فرزند سید عبدالعظیم از سادات طباطبائی یزد، در سال ۱۲۴۷ ق. در یکی از قرای یزد زاده شد. مقدمات و سطوح را در نزد علمای اصفهان خواند و سپس تحصیلات خود را در نزد علمای طراز اول آنجا ادامه داد تا اینکه به درجه اجتهاد رسید. سپس طبق معمول آن زمان برای تکمیل معلومات خویش به نجف رفت و مدتی در حوزه درس میرزا محمد‌حسن شیرازی و سایر علمای دیگر برای استفاده از دروس آنان حاضر می‌شد و پس از درگذشت میرزا شیرازی به سال ۱۳۱۲ ق. خود به تدریس علوم

۱. خاطرات و خطرات، ص ۴۷۱.

دینیه پرداخته و سال‌ها حوزه درسشن یکی از مهم‌ترین حوزه‌های درس نجف به شمار می‌آمد. با مشروطیت موافق نبود و از نجف جداً مخالفت خود را ابراز و اظهار می‌داشت.

برای این موضوع زمانی قصد کشتن او را داشتند ولی موفق نگردیدند و او با هیچ‌گونه ترسی بر مخالفت خود استوار بود. هنگامی که انگلیس‌ها برای جلب نظر وی خواستند پولی را که از هند همه ساله در نجف و کربلا بین عده‌های تقسیم می‌کردند، درست به او بدهند، سید محمد کاظم از پذیرش آن امتناع ورزید و آن را نپذیرفت.

سید کاظم یزدی تألیفات زیادی دارد که از آن جمله کتاب عروة‌الوثقی در فقه است. از آن به بعد او به صاحب عروه مشهور شد. کسانی که می‌خواستند جواز اجتهاد بگیرند، باید بر عروه حاشیه می‌نوشتند. از آثار خیریه او مسجد و مدرسه‌ای عالی است در نجف که بهترین بنا در آنجا به شمار می‌آید. سید محمد کاظم یزدی در سال ۱۳۳۷ق. در حدود سن ۹۰ سالگی در نجف درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.



## منابع و مأخذ

### ۱. استناد

الف. استناد انگلیس: گزیده استناد سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ مشتمل بر مکاتبات شرکت نفت انگلیس و ایران، باتک شاهنشاهی، لرد بالفور، لرد کرزن، سر چارلز مارلینگ، سربررسی کاکس، هرمن نورمن، ادوین مونتگ و لرد چلمسفورد در ارتباط با قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹.

### ب. استناد داخلی

- استناد سازمان ملی ایران در مورد مکاتبات مربوط به کمیته مجازات، دوره عین‌الدوله و وثوق‌الدوله.  
- استناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در مورد کمیته مجازات، جنبش جنگل، قرارداد ۱۹۱۹، کودتای ۱۲۹۹، وبا، جنگ اول جهانی و پلیس جنوب، کاینه‌های علاء‌السلطنه، عین‌الدوله، فرمانفرما، سپهدار تنکابنی، وثوق‌الدوله، مشیر‌الدوله و سپهدار رشتی.  
- استناد وزرات خارجه ج. ۱. در ارتباط با نفت شمال و روابط با امریکا.

### ۲. روزنامه، نشریات ادواری و مجلات

اطلاعات، دوره سال ۱۳۱۰ ش.

ارشاد، دوره سال ۱۳۳۱ ق.

آفتاب، سال اول و دوم و سوم (۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲ ق.)

الاسلام، دوره سال ۱۳۳۱ ق.

القبا، دوره سال ۱۳۲۷ ش.

آینده، دوره‌های اول تا چهارم، و: شن ۲۷ سال ۱۳۶۰

ایران، دوره‌های ۱۳۳۵، ۱۳۳۹ ق.

باختر، دوره سال ۱۳۲۱ ش.

- بامداد روشن، دوره سال ۱۳۳۵.
- بررسی‌های تاریخی، سال یکم، ش. ۲، مهر ۱۳۷۳.
- برق، دوره سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۳۱ ق.
- پروردین، دوره سال ۱۳۳۳.
- تاریخ معاصر ایران ( مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی )، ش. ۳، ۱۳۷۴.
- ترقی، دوره سال‌های ۱۳۴۳، ۱۳۴۴.
- تمدن، دوره سال ۱۳۲۵ ق.
- چهره نما ( چاپ مصر )، دوره سال‌های ۱۳۲۷، ۱۳۳۰ ق.
- حکمت ( چاپ مصر )، دوره سال ۱۳۲۷ ق.
- رعد، دوره‌های ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹ ق.
- ره آورده، لس آنجلس، ش. ۱۵، تابستان ۱۳۶۶ و سی ام نوامبر ۱۹۹۲.
- زیان آزاد، دوره سال ۱۳۳۵ ق.
- ستاره ایران، دوره سال‌های ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷ ق.
- شرق، دوره سال ۱۳۲۸.
- عصر جدید، دوره کامل ۱۳۳۳، ۱۳۳۲، ۱۳۳۴ ق.
- کاوه ( چاپ برلین )، دوره کامل، به کوشش ایرج افشار.
- کوکب ایران، دوره سال ۱۳۳۵.
- محاکمات، دوره سال ۱۳۲۶ ق.
- مطالعات تاریخی ( مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی )، سال اول ش. ۳، سال دوم ش. ۶.
- نوبهار، دوره سال‌های ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷ ق.
- یادگار، دوره سال ۱۳۲۶ ش.
- یغما، دوره سال ۱۳۳۱ ش.
۲. کتاب‌های فارسی مشتمل بر منابع عمومی، اسناد منتشر شده، خاطرات، کتاب‌های رجال‌شناسی، مجموعه، تکنگاری‌ها، تحقیقات جدید و تاریخهای محلی آذری، علی: قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، ( تهران، صفحه علی شاه، ۱۳۶۲ ).
- اسناد کایینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به کوشش حسن مرسلوند، ( تهران، ۱۳۷۴ ).
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان: صدرالتواریخ، ( تهران، روزبهان، ۱۳۵۷ ).
- اعظام قدسی، حسن: خاطرات من یا تاریخ صد ساله، ج. ۱، ( تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۴۲ ).
- اعظام قدسی، حسن: خاطرات من، ج. ۲، ( تهران، ابوالروحان، ۱۳۴۹ ).
- افشار سیستانی، ایرج: مقدمه‌ای بر شناخت ایله‌ها، چادرنشیان و طوابیف عشايری ایران،

- افشار سیستانی، ایرج: مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، چادرنشیان و طوابیف عشایری ایران، (تهران، نسل دانش، ۱۳۶۸).
- الگار، حامد: میرزا ملکم خان، ترجمه مجید تفرشی - جهانگیر عظیما، (تهران، مدرس، ۱۳۶۹).
- امیرخیزی، اسماعیل: قیام آذربایجان و ستارخان، ج ۲، تصحیح عبدالعلی کارنگ، (تبیز، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰).
- انصاری، مصطفی: تاریخ خوزستان، ترجمه محمد جواهر کلام، (تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۷).
- اوین، اوژن: ایران امروز ۱۹۰۶-۱۹۰۷، ترجمه علی اصغر سعیدی، (تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳).
- اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۹).
- آوری، پیتر: تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، (تهران، عطائی، ۱۳۷۳).
- بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ۶ ج، (تهران، زوار، ۱۳۶۳).
- بهار، محمد تقی: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ج ۲، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱).
- بیانی، مهدی: احوال و آثار خوشنویسان، ج ۳، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸).
- پاولویچ، ام؛ تریا، و؛ ایرانسکی، س: سه مقاله در باره انقلاب مشروطه ایران، ترجمه م. هوشیار، (تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۷).
- پولاک، یاکوب ادوارد: سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸).
- تبریزی، جواد: اسرار تاریخی کمیته مجازات، (تهران، فردوسی، ۱۳۶۲).
- تیموری، ابراهیم: عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات ایران، (تهران، اقبال، ۱۳۳۲).
- جودت، حسین: از انقلاب مشروطیت تا انقلاب شاه و ملت، (تهران، نشر درخشان، ۱۳۳۶).
- چرچیل، جرج. ب: فرهنگ رجال قاجار، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، (تهران، ۱۳۶۹).
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن: فارسنامه ناصری، ج ۱، به کوشش دکتر منصور رستگار فسائی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷).
- خاطرات ایرج اسکندری، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۱).
- خاطرات سری آیرون‌ساید، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳).
- خاطرات صدرالاشراف، (تهران، وحدت، ۱۳۶۴).

- خاطرات عبدالله بهرامی، (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۲).
- خاطرات قاسم غنی، ج ۱، به کوشش محمد علی صوتی، (تهران، کاوش، ۱۳۶۱).
- خاطرات نورالدین کیانوری، (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲).
- خاطرات و اسناد مستشارالدوله، به کوشش ایرج افشار، (تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲).
- خورموجی، محمد جعفر: حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوچم، (تهران، نشر نی، ۱۳۶۳).
- دولت‌آبادی، یحیی: حیات یحیی، ج ۳ و ۴، (تهران، فردوسی - عطار، ۱۳۷۱).
- دیوان عارف قزوینی، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲).
- دیوان فرخی یزدی، به کوشش حسین مکی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷).
- ذوقی، ایرج: تاریخ روابط ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ اول و دوم جهانی، (تهران، پژنگ، ۱۳۶۸).
- راثین، اسماعیل: انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت، (تهران، تهران مصور، ۱۳۴۵).
- راثین، اسماعیل: حیدر خان عمواوغلى، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۲).
- راثین، اسماعیل: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷).
- راپرتهای پلیس مخفی، به کوشش ایرج افشار، (تهران، طلایه، ۱۳۶۷).
- راهجیری، علی: زندگانی و آثار عمامالکتاب، ج ۲، (تهران، انتشارات کتابخانه مرکزی، ۱۳۶۲).
- رأیت، دنیس: ایرانیان در میان انگلیسی‌ها، ترجمه منوچهر طاهر نیا، (تهران، آشتیانی، ۱۳۶۴).
- رأیت، سر دنیس: انگلیسیان در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، (تهران، نشر اختران، ۱۳۸۳).
- رضازاده ملک، رحیم: حیدرخان عمواوغلى، (تهران، دنیا، ۱۳۵۲).
- روزنامه خاطرات سید محمد کمره ای، ۲ ج، به کوشش محمد جواد مرادی نیا، (تهران، شیرازه، ۱۳۸۲).
- روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۵، ۶ و ۷، به کوشش ایرج افشار - مسعود سالور، (تهران، اساطیر، ۱۳۷۷).
- زرگر، علی اصغر زرگر: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، (تهران، پروین و معین، ۱۳۷۲).
- سایکس، سر پرسی: تاریخ ایران، ج ۲، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، (تهران، علمی، ۱۳۳۵).
- سپهر، احمد علی (مورخ‌الدوله): ایران در جنگ بزرگ، (تهران، انتشارات بانک ملی، ۱۳۳۶).
- سفیری، فلوریدا: پلیس جنوب ایران، ترجمه منصورة اتحادیه و منصورة جعفری فشارکی،

- (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴).
- سلطانزاده، آ؛ انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان، ترجمه ف. کوشان، (تهران، مازیار، ۱۳۸۳).
- سیادت، موسی؛ تاریخ خوزستان از افشاریه تا دوره معاصر، ج ۱، (قم، مولف، ۱۳۷۹).
- شریف کاشانی، مهدی؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحاده - سیروس سعدوندیان، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳).
- شهبازی، عبدالله؛ زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۲، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۹).
- شهبازی، عبدالله؛ زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۱، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۷).
- شهبازی، عبدالله؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲ [پیوست های ویراستار]، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۳).
- شیبانی، عبدالحسین (وحیدالملک)؛ خاطرات مهاجرت، به کوشش ایرج افشار-کاوه بیات، (تهران، شیرازه، ۱۳۸۱).
- شيخ الاسلامی، جواد؛ افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار، (تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۹).
- شيخ الاسلامی، جواد؛ سیمای احمد شاه قاجار، ج ۱، (تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۵).
- صاحبی، هوشنگ؛ سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه ستاری، (نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۹).
- صدر هاشمی، محمد؛ تاریخ جراید و مجلات ایران، ۴، (اصفهان، کمال، ۱۳۶۳).
- صفائی، ابراهیم؛ ثوثق الدوّله، (تهران، کتابسرای، ۱۳۷۴).
- صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره های دوم، سوم، چهارم، پنجم و چهاردهم.
- علوی، ابوالحسن؛ رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمائی - ایرج افشار، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۲).
- فاتح، مصطفی فاتح؛ پنجاه سال نفت ایران، (تهران، پیام، ۱۳۵۸).
- فخرانی، ابراهیم؛ سردار جنگل، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۴).
- فرخ، مهدی؛ خاطرات سیاسی فرخ، (تهران، جاویدان، بی تا).
- فوران، جان؛ مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، (تهران، رسایل، ۱۳۷۷).
- کاظمی، ثریا؛ حاج محمد میرزا کاشف‌السلطنه، پدر چای ایران، (تهران، سایه، ۱۳۷۲).
- کاظم‌زاده، فیروز؛ روس و انگلیس در ایران، پژوهشی در باره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری، (تهران، فرانکلین، ۱۳۵۴).
- کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، ج ۳ و ۴، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۳).
- کحال‌زاده، ابوالقاسم؛ دیده ها و شنیده ها، به کوشش مرتضی کامران، (تهران، فرهنگ،

(۱۳۶۳).

کرزن، جرج ناتانیل: ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، (۱۳۶۳).

کرمانی، ناظم‌الاسلام: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷).

کسروی، احمد: تاریخ پانصد ساله خوزستان، (تهران، سهند، ۱۳۷۳).

کسروی، احمد: تاریخ مشروطه ایران، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹).

کسروی، احمد: تاریخ هیجده ساله آذربایجان، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱).

کلیات مصور عشقی، به کوشش علی‌اکبر سلیمانی، (تهران، بی‌نا، بی‌نا).

گرکه، اولریخ: پیش به سوی شرق، کتاب دوم، ج ۱، ترجمه پرویز صدری، (تهران، سیامک، ۱۳۷۷).

لورن، سر پرسی: شیخ خزعل و پادشاهی رضا خان، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران، فلسفی، ۱۳۶۳).

لوی، حبیب: تاریخ یهود ایران، ج ۳، (تهران، کتابفروشی بروخیم، ۱۳۳۹).

ما برلی، فردیک: عملیات در ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه کاوه بیات، (تهران، رسا، ۱۳۶۹).

مردود کردستانی، شیخ محمد: تاریخ کرد و کردستان، ج ۱ و ۲، (ستندج، کتابفروشی غریقی، بی‌نا).

مرسلوند، حسن: زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۱، (تهران، الهام، ۹).

مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من، ج ۲ و ۳، (تهران، زوار، ۱۳۷۱).

مسعود انصاری، عبدالحسین: زندگانی من و نگاهی به تاریخ سیاسی ایران و جهان، ج ۱، (تهران، ابن سینا، ۱۳۷۰).

مقداشی، زهیر: تجزیه و تحلیل مالی امتیازات نفتی خاورمیانه، ترجمه سیروس ابراهیم زاده، (تهران، پیروز، ۱۳۵۴).

ملائی توانی، علیرضا: ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول، (تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸).

ملک‌زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶ و ۷، (تهران، علمی، ۱۳۶۳).

منشور گرگانی، محمد علی: رقابت روسیه و انگلیس در ایران، به کوشش محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران، عطائی، ۱۳۶۸).

میروشنیکف، ل: ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه علی دخانیاتی، (تهران، پیام، ۱۳۵۶).

میلسپو، آرتور: مأموریت آمریکاییها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران، پیام، ۱۳۵۶).

نامه‌های خصوصی سر سیسیل اسپرینگ رایس، ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، (تهران،

اطلاعات، (۱۳۷۵).

نظام مافی، رضا قلی: کتاب سبز، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳).

نیکلسون، هارولد: آخرین سالهای زندگی سیاسی لرد کرزن ۱۹۱۹-۱۹۲۵، ترجمه اصغر قراگوزلو، (تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰).

نیکیتین، بازیل: ایرانی که من شناخته‌ام، ترجمه علی محمد فرهوشی، (تهران، کانون معرفت).

هدایت، رضاقلی: روضه الصفای ناصری، ج ۹، (تهران، خیام، ۱۳۳۹).

هدایت، مخبر السلطنه: خاطرات و خطرات، (تهران، زوار، ۱۳۴۴).

هدایت، مهدیقلی (مخبر السلطنه) هدایت: خاطرات و خطرات، (تهران، زوار، ۱۳۶۳).

یقیکیان، گریگور یقیکیان: شوروی و جنبش جنگل، به کوشش بروزیه دهگان، (تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۳).

یوسفی، محمد: تاریخ خرمشهر، (تهران، نیل و ابوریحان، ۱۳۵۰).

#### ۴. منابع انگلیسی مشتمل بر خاطرات، تکنگاری‌ها، شرح حال رجال بریتانیا، مقالات، دایرةالمعارفها و تاریخ‌های عمومی

Adhal, Andreas (Ed): Iran through the Ages- A Swedish Anthology, (Stockholm, 1972).

Balfour, James. M: Recent Happenings in Persia, (Edinburgh, 1922).

Bassett, James: The Land of Imams, (New York, 1886).

Blake, Robert: Disraeli, (London, Eyre & Spottiswoode, 1967).

Donohoe, M. H.: With the Persian Expedition, (London, 1919).

Earl of Ronaldshay: The Life of Lord Curzon, 2. Vol, (London, 1928).

Ellwell – Sutton, L. P: Persian Oil, (USA, 1975).

Encyclopedia Judaica, vol.12, (Jerusalem, Israel).

Fatemi, N. S: Diplomatic History of Persia 1917-1923, (NY, 1952).

Ferrier, R. W: The History of the British Petroleum Company, Vol. 1, (London, 1982).

Ghani, Syrus: Iran and the Rise of Reza Shah, (London, I. B. Tauris, 1998).

Ghods, M. R.: Iran in the Twentieth Century, (USA, 1989).

Gopal, S: British Policy in India 1858-1905, (Cambridge, 1984).

Graves, Philip: The Life of Sir Percy Cox, (London, 1941).

Greaves, R. L: Persia and the Defense of India, (London, 1959).

Grey, Sir Edward: Twenty Five Years 1892-1916, Vol. 2, (London, 1952).

Harold Nicolson: Curzon; the Last Phase, (London, Constable & Co LTD, 1937).

- Kapur, Harish: Soviet Russia and Asia 1917-1927, (Geneva, Humanities Press, 1966).
- Katouzian, Homa: Nationalist Trends in Iran 1921-1926, In: International Journal of Middle East Studies
- Knaplund, Paul (Ed): Speeches on Foreign Affairs 1904-1914 by Sir Edward Grey, (London, 1931).
- Majd, Mohammad Gholi: The Great Famine and Genocide in Persia, 1917-1919; (University Press of America, 2003).
- Monroe, Elizabeth: Britain's Moment in the Middle East 1914-1918, (London, 1963).
- Montague, Edwin S: An Indian Diary, ed. Venetia Montague, (London, William Heine I.T.D, 1930).
- Mosley, Leonard: Curzon, the End of Epoch, (London, Longman, 1960).
- Nicolson, Harold: Curzon, the Last Phase, (London, 1934).
- O'Connor, Lieutenant Colonel Fredrick: Things Mortal, (London, 1940).
- Olson, William. J: Anglo- Iranian Relations during World War I, (London, 1984).
- Ronaldshay, Earl: The Life of Lord Curzon, 3 Vols. (London, 1926).
- Roskill, S: Hankey; Man of Secrets, vol.1, (London, 1970).
- Sheean, Vincent: The New Persia, (New York, 1927).
- Sykes, Percy: A History of Persia, vol.2, (London, 1958).
- The Dictionary of National Biography, 1931-1940, (Oxford University Press, 1949).
- Thornton A. P: Doctrines of Imperialism, (London, 1965).
- Thornton A. P: The Imperial Idea and its Enemies, (London. 1959).
- Thornton, A. P: Imperialism in the Twentieth Century, (London, 1978).
- Ullman, Richard. H: The Anglo-Soviet Accord 1917-1921, 3.vol, (Princeton, NJ, 1972).
- Waley, D. S: Edwin Montague, (London, 1964).
- Waterfield, Gordon: Professional Diplomat; Sir Percy Loraine of Kirkhale, (London, 1973).
- Wilber, Donald. N: Riza Shah Pahlavi, (New York, 1975).
- Yesselson, Abraham: United States-Persian Diplomatic Relations 1883-1921, (USA, 1956).

## ● نمایه‌ها



آیرونسايد، ادموند (لرد آیرونسايد اول)  
 (ژنرال) / ۱۵، ۴۷۵، ۵۰۱، ۶۴۱، ۶۰۱،  
 ۶۵۲-۶۰۱، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۰۹، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۶،  
 ۶۶۸-۶۶۶، ۷۲۲، ۷۱۹-۷۱۰، ۷۱۹-۷۱۰،  
 ۷۷۱-۷۷۳، ۷۷۴-۷۷۳، ۷۱۰، ۷۶۹، ۷۴۰، ۷۲۸

## الف

ادب‌الممالک فراهانی، محمدصادق خان / ۹۱  
 اردبیلی، سیدجلیل / ۱۳، ۱۲۲، ۱۴۱، ۲۳۶-  
 ۷۰۳، ۲۳۷، ۳۰۲، ۶۹۹  
 اردشیر بابکان / ۲۶۲  
 اردشیر رپورتر / ۲۷۳، ۲۸۲، ۴۲۳، ۴۶۳  
 ۷۴۰، ۷۳۶، ۶۸۲-۶۸۱، ۶۵۶  
 اردلان، عزالممالک / ۱۸۱  
 ارفع‌الدوله، رضاخان / ۱۰۵  
 ارفع، ژنرال حسن / ۷۲۲  
 استاروسلسکی / ۲۷۳، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۱۰،  
 ۶۳۸-۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۴، ۶۴۸، ۶۶۰-۶۵۷  
 -۷۱۰، ۶۶۷-۶۶۶، ۷۰۸-۷۰۷، ۷۰۴-۷۰۳  
 ۷۱۲  
 استوار، مژور احمدخان / ۴۴۳  
 استوکس / ۴۶، ۵۰۵، ۶۴۹، ۶۹۰-۶۹۱، ۶۹۷  
 اسماعیل خان (رئيس اتیار غله) / ۳۶۱، ۳۵۳  
 ۴۲۳، ۴۰۷، ۳۹۹، ۳۶۵  
 اسماعیل میرزا معتمددالدوله / ۷۴۵  
 اسمیت، سیدنی آرمیتاژ / ۵۶۳، ۵۸۰، ۶۶۵  
 ۷۲۹  
 اسکندرخان قفقازی / ۴۱۲، ۳۸۰  
 اسکندر مقدونی / ۸۸  
 اسکندری، سلیمان‌میرزا / ۳۴، ۱۲۱-۱۲۲  
 ۱۳۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۷۱، ۳۰۲-۳۰۲  
 ۳۲۶  
 اسکوايت، هربرت هنری / ۴۸۸، ۴۷  
 اشراقه خانم / ۶۸۶  
 اعتضادالسلطنه / ۲۹۰  
 اعتلاء‌الدوله / ۶۱

**اشخاص**

آبادیان، نگین / ۳۷  
 آبادیان، نیلوفر / ۳۷  
 آناتورک، مصطفی کمال / ۴۱۷، ۵۴۴  
 آذربی، احمدخان / ۲۴۳-۳۵۴، ۶۹۳، ۶۹۵  
 آشتیانی، میرزا حسن / ۳۰۵  
 آشتیانی، میرزا هاشم / ۳۰۵  
 آشتیانی‌زاده، محمدرضا / ۳۹۹، ۳۵۰  
 آصف‌الدوله شیرازی، عبدالوهاب خان / ۶۸۶  
 آق اولى، سپهد فرج‌الله / ۷۴۶  
 آقا شیخ عبدالحسین ذوالریاستین / ۲۵۱  
 آقا شیخ هادی / ۴۴۸  
 آقا عبدالباقی ارباب تاجر تهرانی / ۷۳  
 آقا عماد (نوه شیخ‌فضل‌الله نوری) / ۷۰۱  
 آقا محمد صراف تبریزی / ۷۰۹  
 آقامحمد معین التجار بوشهری / ۵۰۶، ۲۴۲  
 آیت‌الله خوانساری / ۱۶۹  
 آموزگار شیرازی، حبیب‌الله خان / ۱۸۱، ۴۲۱  
 آموزگار، جمشید (دکتر) / ۳۹۸  
 آغامحمدخان / ۷۴۵  
 آقا میرزا محسن کمپانی / ۱۳۲  
 آبابالاخان سردار افخم / ۳۵۶، ۳۵۴

- اعتلاء السلطنه / ۴۱۰  
 اعتماد الملک (اعتماد نظام) / ۳۵۳  
 اعزاز السلطنه / ۳۵۵  
 اعظم قدسی، حسن (اعظام وزاره) / ۳۵۵  
 اعظم الدوله / ۶۱  
 اعلم الدوله ثقفى، دکتر خلیل خان / ۲۴۰، ۳۷۲  
 ۴۲۲، ۳۷۵  
 افتخار العلمای دماوندی / ۵۸۴  
 افتخار الاعظین / ۲۱۶  
 افجهای، سید مهدی / ۳۰۳  
 افحتم الدوله (برادر عین السلطنه) / ۴۰۳، ۳۸۸  
 افحتم الدوله / ۳۶۰، ۳۸۸  
 ۴۰۶  
 افشار، امیر / ۶۴۳  
 افشار، رضا / ۴۰۵-۴۰۶، ۵۶۸  
 اقبال السلطنه ماکونی / ۴۳، ۲۶۰  
 الکساندر اول / ۶۱۱  
 امام رضا (ع) / ۵۲  
 امام علی (ع) / ۳۲۵  
 امیر مظفر نصرالله خان / ۲۸۶  
 امیر مفخم بختیاری / ۲۴۱، ۵۱۵  
 امیر کبیر، میرزا تقى خان فراهانی / ۳۱۲، ۲۶۴  
 امیر احمدی، احمد / ۷۲۲  
 امیر خیزی، اسماعیل / ۴۰۶  
 امیر طهماسبی، عبدالله خان / ۶۷۱  
 امین الدوله، محسن خان (پدر دکتر علی امینی) / ۴۰۷-۴۰۶، ۳۸۴  
 امین الدوله، میرزا علیخان / ۶۴۳، ۷۶۲  
 امین السلطنه، میرزا علی اصغر خان (اتابک اعظم) / ۷۶۳، ۷۶۰، ۷۵۶  
 امین الملک مرزبان (دکتر اسماعیل مرزبان) / ۷۵۸، ۵۱۲، ۵۰۸، ۴۵۰، ۲۶۲  
 امین الوزاره / ۲۳۲  
 امینی، دکتر علی / ۴۰۶، ۷۶۲  
 انتظام الملک، ابوالقاسم / ۷۵۱  
 انصاری، محسن / ۲۹۶  
 انور پاشا / ۶۳۶
- اوژلی، سرگور / ۵۲۸  
 اولمان / ۶۶۲، ۷۱۵  
 اویلیانت، لانسلوت / ۶۷۸، ۶۳۵  
 اوکانر / ۶۵۰  
 اوکلند / ۸۱-۸۰  
 اکبرخان ژاندارم (اکبر نخجوان) / ۴۰۱-۴۰۰  
 اکبرمیرزا (فرمانده فوج نادری) / ۱۸۳  
 ایپکیان، گاسپار / ۲۷، ۴۷۴، ۴۶۷، ۵۴۹  
 ۶۸۷-۶۸۵، ۶۵۶  
 ایرانشهر، حسین کاظم زاده / ۴۰۶  
 ایزولسکی / ۴۵، ۷۸، ۱۴۰، ۲۴۶، ۳۱۷، ۳۸۴  
 ۴۱۶  
 ایمبری، مازور رابرт / ۶۴۲، ۶۳۲  
 ایوان مخوف / ۶۰۱
- ب**
- باپتیست، جان / ۵۰۰  
 باراتف / ۱۰۷، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۴۸، ۴۷۰، ۵۲۲  
 ۶۸۹، ۵۷۹  
 بارکلی، سرجرج / ۴۷، ۱۰۵  
 بازیل (مؤسس ایران نو) / ۶۸۶  
 باقرخان پسر / ۳۶۳-۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۳، ۴۲۸  
 ۴۰۰  
 باقروف / ۳۱۸  
 ۴۹۰  
 بالدوین، استنلی / ۷۶۷  
 بالفور، جیمز (نویسنده) / ۴۹۹-۴۸۸، ۴۹۳-۴۸۵  
 بالفور، لرد جیمز / ۵۱۸، ۵۲۹، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۸۰-۵۸۱  
 ۶۲۶  
 ۶۲۹  
 بامداد، مهدی / ۳۶، ۵۹۴، ۷۴۵، ۷۴۹، ۷۶۳  
 برا، ویلیام / ۵۳۸  
 براون، ادوارد / ۴۷، ۴۹۹  
 براوین، کارل / ۴۵۷-۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۲-۴۶۳  
 ۶۲۵  
 ۴۶۵  
 برتری، سرفرانسیس / ۱۰۵  
 برهان الدوله، حیدر قلیخان / ۷۶۰

- بروجردی، شیخ محمد / ۷۲۵  
 بزرگ امید، ابوالحسن / ۲۴۳  
 بصیرالملک / ۲۹۱  
 بل، گرترود / ۵۰۲  
 بنکدار، محمد تقی / ۵۸۶، ۵۵۶، ۳۰۳ / ۵۶۸، ۳۵۷، ۳۰۵-۳۰۳  
 پرویز، حسین / ۶۹۹  
 پسیان، محمد تقی خان (کلشنل محمد تقی خان آذربایجانی) / ۷۲۴، ۶۹۰-۶۸۹، ۱۸۳-۱۸۰ / ۱۸۱، ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۲۴ / ۱۴۴  
 پرسن داربولسکی / ۶۱۲  
 پرسن رویس / ۱۸۱  
 پرسن ژرژ / ۱۲۰  
 پرودون / ۱۲  
 پرویز، حسین / ۶۹۹، ۵۶۸، ۳۵۷، ۳۰۵-۳۰۳  
 پسیان، محمد تقی خان (کلشنل محمد تقی خان آذربایجانی) / ۷۲۴، ۶۹۰-۶۸۹، ۱۸۳-۱۸۰ / ۱۸۱، ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۲۴ / ۱۴۴  
 پتروکیم / ۷۳۲  
 پترکیم / ۱۴، ۲۵-۲۴، ۸۹-۸۸  
 پلخانف، گثورکی / ۱۲ / ۴۸۸  
 پن، ویلیام / ۴۸۸  
 پهلوی، محمود خان (محمود محمود) / ۳۵۷  
 پهلوی، محمود خان (محمود محمود) / ۶۸۸-۶۸۷، ۳۸۳، ۳۹۱، ۴۳۱، ۴۴۴، ۵۸۷ / ۴۴۴  
 پوردادود، ابراهیم / ۴۰۶، ۳۰۹، ۱۸۰ / ۱۸۰  
 پولاک، ادوارد یاکوب / ۷۶۹  
 پیرنیا، معاضدالسلطنه / ۷۱۳، ۲۹۶  
 پیلوسیان، ورام / ۱۲ / ۱۲  
 ت  
 تبریزی، قاسم / ۳۸ / ۳۸  
 تدین، سید محمد / ۱۹۶، ۲۴۲، ۲۵۶، ۳۰۲  
 ترجمان الدوله / ۴۱۵، ۴۰۲، ۳۹۹، ۳۸۹ / ۴۰۲  
 تریستکی، لئو / ۲۰۶، ۲۲۸ / ۲۰۶  
 تقوی اخوی، حاجی سید نصرالله / ۱۰، ۳۳۳ / ۴۲۵  
 تقیزاده، سید حسن / ۱۴۷، ۱۴۱، ۱۹۱، ۲۰۶  
 ترجمه / ۵۷۰، ۳۰۲-۳۰۲ / ۳۰۲  
 تقیزاده، مهدی خان / ۳۴۱  
 تنکابنی، محمد دولی خان (سپهبدار اعظم، سپهسالار اعظم) / ۵۰۷، ۵۱۵، ۱۵۶، ۷۸-۷۹ / ۵۰۷  
 تومنیانس / ۲۸۳  
 پ  
 پارساي، فخرآفاق / ۷۴۶  
 پارساي، فرخدين / ۷۵۰

- |  |  |
|--|--|
| <p><b>چرنوزوبوف / ۶۱۲</b></p> <p>چلیانلو، رحیم خان / ۴۳</p> <p>چلمسفورد (فردریک جان نایپر تیگر) / ۵۴۱، ۴۶، ۳۱، ۱۹، ۵۲۵-۵۲۴، ۵۳۸-۵۳۶</p> <p>چلنگریان، آرشاویر / ۱۲</p> <p>چمبرلین، اوستین / ۷۳۷، ۷۳۳، ۴۹۰-۴۸۹</p> <p>چمبرلین، جوزف / ۴۹۰-۴۸۸</p> <p>چمپین، هیو بیتمن / ۶۰۱</p>  | <p>تونلی، سروالتر / ۱۰۵</p> <p>تیمورتاش، عبدالحسین میرزا (سردار معظم خراسانی) / ۱۴، ۲۰۶، ۲۵۸، ۳۲۵، ۳۸۴، ۷۰۲، ۷۲۴، ۶۹۳، ۵۶۷، ۴۰۲-۳۹۹</p> <p><b>ث</b></p> <p>ثقیلی، دکتر امیراعلم (سردار انصار) / ۲۴۶</p> <p>ثقة الاسلام تبریزی / ۴۹</p>   |
| <p><b>ح</b></p> <p>حائزی شیرازی، محمد تقی / ۱۷۰</p> <p>حاج ابوالحسن معمار اصفهانی (صنیع‌الملک) / ۷۰۰</p> <p>حاج سید محمود رشتی / ۶۲۲</p> <p>حاج علی‌اکبرخان / ۷۰۸</p> <p>حاج علی عسکر / ۴۴۳</p> <p>حاج محمد جعفر کنگاوری / ۷۰۱</p> <p>حاج محمد مهدی گیلانی / ۳۵۹</p> <p>حاج میرزا حسین تهرانی / ۱۶۸</p> <p>حاج میرزا حسین کرمانشاهانی / ۵۷۰</p> <p>حاجی آقا شیرازی / ۱۹۸، ۳۰۳، ۳۳۳، ۵۷۱-۵۷۲</p> <p>حاجی آقا محمد باقراء / ۲۸۴</p> <p>حاجی امام جمعه خوئی / ۵۶۲، ۵۵۶، ۳۰۳</p> <p>حاجی بابا اردبیلی / ۴۰۵، ۳۹۴، ۳۷۰-۳۶۹</p> <p>حاجی بابا مجتبه تبریزی / ۳۶۲</p> <p>حاجی سید نعمت / ۲۵۵</p> <p>حاجی عبدالوهاب تاجر تهرانی / ۷۳</p> <p>حاجی محمد حسین رزا / ۲۲۰</p> <p>حاجی مهدی تاجر / ۲۰۵</p> <p>حاجی میرزا ابوالقاسم مراغی / ۳۰۹</p> <p>حاجی میرزا حسین تهرانی / ۱۶۸</p> <p>حسابی، عبدالحسین / ۷۰۴، ۷۰۱</p> | <p>حراج، دیوید لوید / ۱۹، ۲۳۰-۲۲۹، ۲۰۳، ۱۹، ۴۷۴، ۴۹۰-۴۸۸، ۴۹۳، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۴۱، ۶۴۶، ۶۲۹-۶۲۸، ۵۴۶</p> <p>جعفر قلیخان (برادر سردار مکرم) / ۶۵</p> <p>جعفر قلیخان (برادر مشکوه الممالک) / ۴۴۸، ۴۴۷</p> <p>جلیل‌الملک / ۱۹۷</p> <p>جم، محمود (مدیر‌الملک) / ۶۸۹-۶۸۷، ۷۴۱، ۷۰۶، ۷۳۲-۷۳۱، ۶۸۹-۶۸۷، ۷۴۲</p> <p>جمالزاده، محمد علی / ۴۰۶</p> <p>جمشیدیان، جمشید / ۲۲۰-۲۱۹</p> <p>جنگلی، میرزا کوچک‌خان / ۱۷، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۰۴، ۶۲۱، ۴۶۷، ۴۸۳-۴۸۲، ۵۶۵، ۵۸۴، ۶۴۹-۶۴۸، ۶۴۶، ۳۲۹، ۶۲۴، ۷۰۸-۷۰۶، ۶۱۱، ۶۶۳، ۶۷، ۷۱۴-۷۱۲</p> <p>جوادخان معاون‌السلطنه / ۳۰۸</p> <p><b>ج</b></p> <p>چارکوفسکی / ۶۱۲</p> <p>چاریتوف / ۵۱</p> <p>چرچیل، جرج / ۶۲، ۶۵۹، ۶۵۳-۶۵۲، ۶۳۱</p> <p>چرچیل، سروینستون / ۴۹۰، ۴۸۶، ۱۶۱</p> <p>۷۳۷، ۷۱۵، ۶۵۱، ۶۳۱، ۶۲۸-۶۲۵، ۵۲۴</p> |

- د
- دادگر، حسین (عدل‌الملک دادگر) / ۱۲۷  
 ۳۶۷-۳۶۶، ۳۸۸، ۴۱۰، ۴۲۱-۴۳۲، ۴۳۲-۴۴۳  
 ۶۸۹، ۶۸۵، ۶۴۴  
 دانیری، آدولف / ۳۷۵  
 داور، علی اکبرخان / ۱۴، ۲۴، ۸۹  
 دبیر همایون (منشی سفارت امریکا) / ۳۳۲  
 دبیرالملک / ۲۲۳، ۲۴۱، ۴۴۹  
 درویشعلی همدانی / ۲۵۳  
 دریادار نوریس / ۴۸۴  
 دشتی، علی / ۷۳۸  
 دفتری، میرزا محمد (عین‌الممالک،  
 اعتضاد‌الشکر) / ۷۰۵  
 دنسترویل / ۱۹۶، ۴۸۲، ۶۱۸، ۶۰۰، ۶۹۶  
 ۷۰۵  
 دهخدا، علی اکبر / ۲۹۷، ۵۸۴، ۶۸۱، ۶۹۰  
 دهخوارقانی، شیخ‌رضا / ۱۸۱، ۲۴۵  
 دوستدار، احسان‌الله‌خان / ۳۸۱، ۶۴۳، ۷۰۶  
 دوگن، آلفرد (گریس) / ۴۸۸  
 دولت‌آبادی، یحیی / ۱۰۱، ۱۴۷، ۱۵۷-۱۵۸  
 ۲۸۱، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۷۶  
 ۳۳۳، ۵۰۴-۵۰۳  
 دومانتویچ / ۶۱۲  
 دوناگ، ژنرال مک / ۵۴۲  
 دوهنی، ادوارد / ۶۳۱  
 دکتر دریگر / ۱۲۴  
 دکتر مقیاس (نام مستعار) / ۴۳۳  
 دیدرو / ۹۴  
 دیکسون / ۵۶۳، ۶۲۰، ۶۶۷، ۶۶۰، ۶۷۴  
 ۷۱۸-۷۱۷
- ذ
- ذره، ابوالقاسم / ۷۰۱، ۷۰۴
- حسین امین‌الضرب / ۲۴۲، ۳۰۳، ۵۵۷-۵۵۶  
 ۵۶۴  
 حسین خان چاکوتاہی / ۱۷۴-۱۷۵، ۱۷۷  
 حسین خان لله (سردار افخمی) / ۳۸۰، ۱۸۵  
 ۷۵۶، ۴۴۵  
 حسین خان معتمد‌الملک / ۲۳۹، ۳۰۳، ۵۵۶  
 ۶۸۴-۶۸۳، ۷۹۹  
 حسین رئوف بیگ / ۱۳۲، ۱۳۴  
 حکمت، سردار فاخر / ۲۲، ۲۵۱، ۷۰۱  
 حکمت، نظام‌الدین / ۱۸۴  
 حکیم‌الملک (ابراهیم حکیمی) / ۱۰۵-۱۰۶  
 ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۴۳۹، ۲۶۷، ۵۸۴، ۷۰۶  
 حیدرخان بیگلربیگی / ۲۵۷  
 حیدرخان عمواوغلى (تاریوردیوف) / ۱۸۳
- خ
- حالو قربان / ۷۰۰-۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۸، ۷۱۰  
 ۷۱۳  
 خان‌ملک ساسانی، احمد / ۵۱۶، ۷۴۶-۷۴۷  
 خراسانی، محمد‌کاظم (آنخوند خراسانی) /  
 ۷۰۷، ۵۰۵، ۱۶۸  
 خرقانی، سید‌اسد‌الله / ۵۱۰، ۵۱۷  
 خزانی، احمد / ۳۶  
 خلخلی، سید‌عبدالرحیم / ۱۲۲، ۱۰۵، ۲۴۵  
 ۳۰۴، ۵۸۴، ۷۹۹  
 خلیفه حسن / ۴۲۵  
 خلیل پاشا / ۶۳۶  
 خلیلی، عباس / ۱۶۹، ۶۸۶  
 خواجه حسنعلی / ۱۷۶  
 خوانساری، میرزا‌مهدی / ۲۸۸  
 خوشتاریا، آکاکی مددیچ / ۶۳۲-۶۳۴، ۷۳۰  
 خیابانی، شیخ‌محمد / ۲۲، ۳۰، ۵۶۰، ۵۸۸  
 ۶۴۵-۶۴۶، ۶۵۶، ۶۷۸، ۶۶۰، ۶۹۸  
 ۷۰۴، ۷۱۴، ۷۴۰-۷۳۹

- زین العابدین تقیف / ۶۸۳

<p><b>ژ</b></p> <p>ژنرال دنیکین / ۲۷۶، ۶۲۰-۶۲۱، ۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵ ۷۰۰، ۶۴۴، ۶۲۹</p> <p>ژنرال مالسون / ۱۹۸، ۴۸۲، ۶۹۲</p> <p>ژنرال میلیوتین / ۵۱۶</p> <p>ژنرال هالدین / ۷۱۵-۷۱۶، ۷۱۸</p> <p>ژورس، ژان / ۱۹۲</p> <p>ژول ریشار / ۶۷۷</p>	<p>رئیس علی دلواری / ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۶</p> <p>رئیس محمد دلواری / ۱۷۴</p> <p>رئیس نوری، میرزا محمد / ۷۵۶</p> <p>راجرز / ۵۸۱</p> <p>راسپوتن، گریگوری افیموفیچ / ۱۴۴</p> <p>رانکوهی، شیخ حسن / ۷۰۲</p> <p>رایس، سرسیسیل اپرینگ / ۴۹۳، ۴۸۳، ۵۲۸</p> <p>۶۹۳-۵۴۶</p> <p>رستم، فرهاد / ۳۶</p> <p>رسو (ژان ژاک روسو) / ۹۴</p> <p>رسولزاده، محمدامین / ۱۲، ۳۰۳، ۶۱۸</p> <p>۶۸۰</p> <p>رشیدالسلطان / ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۰</p> <p>۴۰۵، ۴۰۷، ۴۳۸، ۴۴۰-۴۴۲، ۴۴۴</p> <p>۵۰۵، ۴۴۷-۴۴۶</p> <p>رضاخان (ماکزیم، میرپنج، سردار سپه) / ۱۴-۱۶، ۱۸-۱۹، ۲۰-۲۲، ۲۵-۲۳، ۳۰-۲۸، ۴۴، ۴۶-۴۷</p> <p>۵۶۱، ۵۶۲، ۴۹۰، ۳۵۰، ۳۰۹، ۱۶۴، ۹۰</p> <p>۶۰۰، ۶۴۲، ۶۲۷، ۶۱۸-۶۱۷، ۶۱۵، ۶۱۱</p> <p>۷۰۰-۷۲۰، ۷۱۶، ۷۰۵، ۷۷۴-۷۷۳، ۷۲۸-۷۲۶، ۷۲۲-۷۴۱، ۷۳۸، ۷۳۳-۷۳۰، ۷۲۸-۷۲۶، ۷۲۲</p> <p>۷۶۲، ۷۰۹، ۷۵۳، ۷۴۸-۷۴۷، ۷۴۲</p> <p>رضاقلیخان / ۷۶۰</p> <p>رضویزاده، سیدمحمد / ۲۰۳</p> <p>روتشتین، ثنودور / ۴۷۶، ۷۲۷، ۷۲۹</p> <p>روگاچف، کلنل بوریس / ۷۳۰</p> <p>رومانتوف / ۴۲</p> <p>ز</p> <p>زائر خضرخان تنگستانی / ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۷</p> <p> Zahedi, Mazzor Fazlullah Khan (Fazlullah Khan Zahedi) / ۰۰۷، ۴۲۴</p> <p>زمر (زومر) / ۱۲۴، ۱۸۱، ۱۹۷، ۴۴۵</p> <p>زنجانی، شیخ ابراهیم / ۷۴۸، ۳۰۵، ۳۰۲</p>
--	---

**س**

ساجدی، مریم / ۳۶

سازانوف / ۱۴۷، ۱۴۰، ۱۰۷

ساسون، سرفیلیپ / ۱۹

سالار ظفر / ۳۳۲، ۶۶۰

سالار الدوله، ابوالفتح میرزا / ۱۷، ۲۶، ۴۳

سالیبوری / ۴۸-۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۴

سام خان / ۱۷۷

ساموئل، سر هربرت / ۱۹، ۶۲۶

ساموئل، لوئیس / ۴۹۹

ساکس، سرپرسی / ۶۶، ۴۸۱، ۴۸۲-۴۸۳، ۵۰۵

سپتتا، عبدالحسین / ۷۲۷

سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله) / ۱۲۲، ۱۲۳

سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله) / ۱۲۴-۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۶-۱۴۹

سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله) / ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۹۸، ۲۹۸، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۵۲-۳۵۳

سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله) / ۳۶۷-۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶-۳۷۷، ۳۷۸

سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله) / ۴۰۵، ۴۹۳-۴۹۴

سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله) / ۴۰۶، ۴۰۷-۵۰۷

سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله) / ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴

سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله) / ۵۱۱، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۷۰، ۵۷۱، ۶۸۵

سپهر، ایمان الملک / ۱۸۱، ۲۰۹

سپهر، لسان الملک / ۱۸۱، ۲۰۹

ستارخان (سردار ملی) / ۱۰۶

- ستاري، پروانه / ۳۵  
 سردار اسعد بختيارى / ۶۳، ۲۱۸، ۱۵۸، ۵۹۷  
 سردار افخم / ۵۶۲  
 سردار بهادر / ۲۳۹  
 سردار سعيد افشار / ۱۸۴  
 سردار ظفر بختيارى / ۵۲۸  
 سردار محتشم بختيارى، غلامحسين خان / ۶۳-۶۴  
 سردار معتمد رشتى / ۳۰۳، ۷۹۹  
 سردار منصور گيلاني / ۱۴۲، ۱۹۷، ۲۲۲  
 سردار مکرم / ۶۵  
 سرگرد ادموندز / ۵۸۸، ۵۸۲  
 سركيس، ماريتروس / ۶۱۷  
 سعد الدله، جوادخان / ۱۰۵-۱۰۶، ۱۴۰  
 ۷۰۸، ۷۲۲، ۵۸۵-۵۵۷، ۱۴۱  
 سعد الله درويش راوندي / ۴۰۶، ۷۰۰، ۷۰۷  
 سعدی / ۹۳  
 سلطان العلمای خراسانی / ۶۲  
 سلطانی، مجتبی / ۳۶  
 سمعی، ادب السلطنه / ۱۲۲، ۱۳۵، ۵۸۴  
 . ۷۴۷، ۷۱۹  
 سنجابي، سردار مقندر / ۶۶۰  
 سنجابي، على اکبر / ۲۰۰  
 سهم الملک / ۱۲۷، ۱۸۲  
 سوادکوهی، اسماعيل خان (امير مؤید) / ۳۰۵  
 ۷۶۳، ۷۴۸-۷۴۷، ۶۴۷-۶۴۶، ۵۰۷  
 سياح، عبدالحميد خان / ۴۶۴  
 سياسي، على اکبر / ۶۶  
 سيد حسين فخرالذاكرين / ۷۰۰  
 سيد عبد الغنى / ۵۶۱  
 سيد على داماد / ۱۶۹  
 سيد محمد باقر / ۷۴۹  
 سيد محمد آقاي مجتهد / ۲۰۰  
 سيد محمود استرآبادي / ۷۱۲  
 سيد مرتضى / ۴۴۴  
 سيد نعمت الله افتخار التجار / ۲۸۱
- سیدكمال الدين مجتهد / ۱۹۹  
 سیدكمال / ۵۸۴  
 سیدعقوب شیرازی (یعقوب انوار) / ۱۴۲، ۱۸۹  
 سیموندی، سیسموند دو / ۱۲  
 سیپل، سر روبرت / ۴۶، ۱۸۱، ۲۰۹-۲۹۰  
 سيف الاطباء / ۵۱۶  
 سینکلر، هاری / ۶۳۱  
 سینکی، مجدد الملک / ۷۶۲
- ش  
 شاپور ذوالاكتاف / ۸۸  
 شاهزاده امان الله میرزا / ۵۲  
 شاهزاده معتمد الدوله / ۳۸۹  
 شاهزاده نصرت السلطنه / ۱۸۱، ۲۸۹، ۷۲۴  
 شجاع الدوله، صمدخان / ۱۷، ۵۲، ۱۰۵-۱۰۶  
 شريف کاشاني، مهدی / ۴۳  
 شعاع السلطنه، ملک منصور میرزا / ۴۴، ۳۰۴-۷۴۹، ۳۰۵  
 شفاني، عبدالحسين (شفاء الملک) / ۳۹۱، ۴۳۹  
 شهاب الدوله / ۱۴۷، ۵۷۰  
 شهباوري، عبدالله / ۳۶  
 شوستر، مورگان / ۵۰-۵۱، ۵۰۱-۵۰، ۵۴-۵۳، ۵۹، ۸۰  
 ۳۷۵، ۳۹۰، ۲۷۱، ۲۲۰-۲۱۹  
 ۷۴۹، ۴۰۱، ۵۲۲، ۵۴۸، ۶۱۳  
 شوكت الملک علم، محمدابراهيم خان / ۶۷۷  
 شي، سر رونالد / ۵۴۱  
 شيان، وينست / ۵۲۸  
 شيباني، سلطان حبيب الله / ۱۸۱  
 شيباني، وحيد الملک / ۴۴-۴۵، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۸  
 ۱۹۰، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۵۲، ۱۴۱  
 ۳۵۸، ۲۲۸، ۲۰۶  
 ۵۸۴-۳۴۱، ۲۰۶  
 شيخ احمد رشتى / ۱۹۷-۱۹۸  
 شيخ احمد سیگاری / ۷۱۲  
 شيخ الاسلام (رئيس بلدية) / ۱۲۲

صدرالعلماء، سید محمد باقر / ۷۶۵	شیخ الشریعه اصفهانی / ۱۶۹، ۷۴۹-۷۰۰
صدرهاشمی، محمد / ۹۱	شیخ جابرین مرداو / ۵۹۲-۵۹۱
صدیق، دکتر عیسی خان / ۸۶	شیخ جمال الدین کلباسی / ۱۶۲
صرف تهرانی، حاج سید محمد / ۲۷۷، ۳۳۲، ۵۷۰	شیخ حسن تبریزی / ۵۶۱، ۰۷۹
صرف، محمد باقر / ۲۳۱	شیخ حسین استرآبادی / ۱۸۴
صفا، احمد خان / ۳۴، ۴۱۷-۴۱۳، ۴۲۳، ۴۴۰	شیخ حسین تبریزی / ۵۷۹
صمصام السلطنه، نجفقلی خان / ۷۹، ۶۳، ۱۰۱، ۴۲۸، ۴۳۶، ۴۳۴، ۴۲۸، ۲۸۸، ۴۱۷، ۴۳۱	شیخ حسین چاکوتاهی / ۱۷۴، ۱۷۷
صمصام الملک سنگابی / ۱۸۳، ۱۲۷	شیخ حسین مجتهد / ۱۷۴
صور اسرافیل، میرزا قاسم خان (تبریزی) / ۵۸۴، ۱۲۲، ۱۸۴، ۳۰۳، ۲۰۶	شیخ خرزعل / ۱۰۹، ۱۰۷، ۲۹، ۲۲، ۱۷۱-۱۰۹
صولت الدوله قشقائی، اسماعیل خان (سردار عشایر) / ۱۷۶، ۱۷۲-۱۷۱، ۱۵۸	۰۵۳۴، ۵۰۹۱، ۵۸۸-۵۳۴، ۱۸۵، ۱۷۸
ض	۶۳۵، ۶۰۸-۶۰۳، ۶۰۱
ضیاء الدوله / ۱۰۵	شیخ فضل الله نوری / ۱۱، ۳۴۵، ۳۳۷
ضیاء السلطان / ۳۸۱-۳۸۰	۳۴۹، ۷۰۱
ضیاء الله / ۴۱۷	شیخ محمد تقی / ۳۰۶
ضیغم دیوان / ۱۷۵	شیخ محمد جواد تهرانی / ۳۴۵
ط	شیخ محمد علی کرمانی / ۴۴۸
طالب الحق، سید محمد / ۳۲۳	شیخ نورالله اصفهانی / ۱۶۲، ۵۸۶
طباطبائی، سید ضیاء الدین / ۴۴، ۳۲، ۲۹	ص
۱۰۱، ۱۰۲-۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۵-۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۴، ۲۰۵	صارم الدوله، اکبر میرزا / ۳۸۵، ۵۲۷، ۵۳۷
۳۲۶-۳۲۲، ۲۹۹-۲۹۶، ۲۷۳-۲۶۹، ۲۲۹	۵۸۰، ۷۲۵، ۷۲۳، ۷۲۱، ۶۶۵، ۵۸۰، ۵۸۱
-۰۷۵، ۰۰۹، ۴۷۵، ۴۶۳، ۳۳۲، ۳۳۱-۳۲۹	صالحی، دکتر نصرالله / ۳۶
۷۲۴، ۷۲۰، ۷۸۸-۷۸۷، ۷۸۴، ۷۸۱، ۷۲۰	صبای، حسین (عبدالوهاب زاده، کمال السلطان)
۷۰۹، ۷۴۰، ۷۲۶	۹۱-۹۰، ۸۱-۸۰، ۷۴-۷۳، ۶۸-۶۶
طباطبائی، سید محمد صادق / ۱۲۲، ۱۲۹	۱۱۴، ۲۶۲، ۲۷۳-۲۷۱، ۲۷۵، ۳۱۲-۳۱۱
۱۸۴، ۳۰۳، ۵۸۴-۵۸۳	۳۶۱، ۳۵۷، ۳۲۹-۳۱۸، ۳۲۷، ۳۲۳
۷۰۳	۵۹۱، ۳۸۶، ۳۷۹، ۳۶۵-۳۶۰، ۰۷۹، ۰۱۶

صلواتی، محمد / ۳۰۳	صباح السلطنه / ۳۸۸
صدرانی، محمد حسین / ۱۹۳، ۲۹۷، ۰۰۵	صباحی، هوشنگ / ۳۵، ۰۷۹
صدرالاشراف، محسن / ۳۷، ۳۷۲-۳۷۰	صحت الدوله / ۴۲۲
۷۰۱، ۷۰۶-۷۰۵	صدرهاشمی، محمد / ۳۰۳
صدرانی، سید محمد صادق / ۱۲۲، ۱۲۹	صدرانی، محمد حسین / ۱۹۳، ۲۹۷، ۰۰۵
۷۸۹-۷۸۸، ۷۸۲	صدرالاشراف، محسن / ۳۷، ۳۷۲-۳۷۰
۷۰۳	۷۰۶

- علوي، ابوالحسن / ٧٩، ٣٠٤، ٣٢٣، ٣٤٦  
٥٧٠، ٥٦٨
- علوي، بزرگ / ٣٣٣
- علوي، پرتو / ٣٣٣
- علوي، حسين / ٣٣٣
- علوي، عبدالحميد / ٣٣٣
- علي اکبر خان معتمدالوزاره / ٣٨٩
- علي اکبر ساعت ساز / ٤٤
- عليخان سردار نصرت / ١٨٥
- عليقلی میرزا اعتضادالسلطنه / ٧٥٣
- عليمردان خان معتصدالملک / ٢٤٧
- عمادالسلطنه / ٢٧٨
- عمادالكتاب (ميرزا محمد حسين سيفي قزويني) / ٣٥١-٣٥٧، ٣٦٣، ٣٦٥، ٣٦٨، ٣٩١، ٤٢٧، ٤٢٤، ٤٠٤-٤٠٠
- ٧٤١، ٧٣٢
- عمادي، معصومة / ٣٦
- عميد السلطنه (عميدالحكما) / ٥٠، ٢٢٢
- ٧٥١، ٥٨٧، ٣٨٣
- عميدالسلطان / ٧٠٣
- عيار (نام مستعار) / ٤٣٣
- عيسي بن علي (شيخ بحرین) / ٦٠٠
- عيسي مسیح (ع) / ٣١٢، ٣٢٠
- عيسي ميرزا / ٢٠١
- عين الدوله، شاهزاده عبدالمجيد ميرزا / ٥٣، ٧٦-٧٥، ٧٩، ١٣٤-١٣٢، ١٤٠-١٤٥، ١٥٤، ٣١٢، ٢٣٤، ٢٦٢-٢٦٢، ٢٧٢، ٢٧٥، ٢٧٧، ٤١٣، ٤٠٨-٤٠٧، ٣١٦، ٣٢٦، ٣٢١-٣١٨، ٤١٦، ٤٢٩، ٤٣٥-٤٣٦، ٤٤٠، ٤٥٦، ٥٥٦
- ٧٦٤-٧٦٣، ٧٥٩-٧٥٨، ٧٤٩، ٥٦٨-٥٦٧
- عين السلطنه (قهـمان مـيرـزا سـالـورـ) / ٣٤-٣٣، ٩٦، ١٤٣، ١٥٨، ١٦٤، ٢٢٧، ٢١٥-٢١٤، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٣، ٢٥٢-٢٥١، ٢٥٧، ٣٥٩، ٣٥٦، ٣٥٤-٣٥٣، ٣٧٨، ٣٨٨، ٣٨٠
- طباطبائی، سید محمد / ١٠، ١٢٣-١٢٢، ١٨١
- طبرزـدي، بـرانـطـلـى / ٣٦
- طهراني، شـيخـحسـينـ / ٥٥٧، ٥٦١، ٥٦٣، ٥٨٦
- طرـمانـيانـ / ٦٧٣، ٦٦٧، ٢١٨
- ظ
- ظفرـنـظامـ، محمدـحسـنـخـانـ / ١٢٨
- ظفرـنـظامـقـزوـينـىـ / ٦٤٣
- ظلـالـسـلـطـانـ، مـسـعـودـمـيرـزاـ / ٤٣، ٦٢، ٣٤٧
- ٦١٣
- ع
- عارـفـقـزوـينـىـ / ٥٦١، ٢٤
- عاصـمـبيـكـ / ١٤١
- عبـاسـخـانـسـهـمـالـمـالـكـ / ٧٤٨
- عبـاسـمـيرـزاـسـالـارـلـشـكـرـ / ٧٢١، ٧٧٤
- عبـاسـمـيرـزاـقـاجـارـ / ٦١٣، ٥٣٥، ١٢٥
- عبدـالـبـاقـيـخـانـ / ٦٣
- عبدـالـلـبـهـاءـ(ـعـباسـافـنـدـيـ)ـ / ٥٠
- عبدـالـحسـينـخـانـگـيلـانـىـ(ـمعـزـالـسـلـطـانـ)ـ / ١٨٤، ٦٩٩
- عبدـالـحـمـيدـخـانـكـاشـىـ / ١٢٣
- عدلـ، مـصـيـطـقـىـ / ٧٢٥
- عـسـكـرـگـارـيـجـيـ / ١٠
- عـضـدـالـسـلـطـانـ / ١٨٨
- عـضـدـالـسـلـطـانـهـ / ٣٨٩
- علاـءـحسـينـ(ـمعـينـالـوـزـارـهـ)ـ / ١٤٦، ٧٥، ٥٢٢، ٢٥٤
- علاـءـالـسـلـطـانـهـ، محمدـعلـىـخـانـ / ٩٦، ٨٠-٧٤
- ١٥٣، ١٤٨-١٤٧، ١٢٠، ١٠٦-١٠٥، ٩٧
- ٢٨٢، ٢٦٧، ٢٦٤-٢٦٢، ٢٤٢، ٢٣٤-٢٣٣
- ٣٧٩، ٣١٧-٣١٥، ٣١١-٣١٠، ٣٠٨، ٣٨٦، ٣٩٨، ٤٠٨، ٤١٣، ٤٢٣، ٤٣٨
- ٧٦٧، ٧٦٠، ٦٠٥، ٥١٥
- علـانـىـ، دـكتـرـمـحمدـخـانـ / ٧٥

- غ فروغی، محمدعلی (ذکاءالملک) / ۴۶۵  
 ۷۵۹، ۷۴۱، ۷۲۵، ۵۲۲
- ف فریدون زرتشتی / ۴۲۴-۴۲۳  
 ۵۸۷، ۵۸۳، ۵۸۲
- ف فاطن الملک / ۴۳۳  
 فلاخ (نام مستعار) / ۴۳۳
- ف فلاح توکار، حجت / ۳۷  
 فهیم الملک / ۲۴۳
- ف فهیمی، رضا / ۶۸۶
- ف فیلسوف السلطنه / ۴۳۸
- ق قائم مقام الملک رفیع (میرزا محمدرضا  
 شریعتزاده گیلانی) / ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۶۲-۳۵۹  
 ۴۱۲-۴۱۱
- ق قاسم خان والی (سردار همایون) / ۶۶۷،  
 ۷۱۷
- ق قاضی ارداقی، علی اکبر / ۳۵۱  
 قدیانی، لیلا / ۳۶
- ق قریب، محسن / ۶۸۶
- ق قزوینی، شیخ محمد علی / ۳۳۲، ۵۶۱
- ق قزوینی، محمد (محمد بن عبدالوهاب  
 قزوینی) / ۳۰۹، ۴۰۶
- ق قزوینی، محمدبن عبدالوهاب / ۴۰۶
- ق قزوینی، میرزا احمدخان / ۱۸۱
- ق قشقائی، جهانگیرخان / ۷۰۷
- ق قشقائی، ضیغم الدوله / ۷۰۲
- ق قشقائی، محمدناصرخان / ۷۰۴
- ق قمشه‌ای، محمدحسین / ۱۷۱
- ق قمی، میرسیدمحمد / ۴۴۶
- ق قوام الدوله / ۲۳۲
- ق قوام السلطنه، احمدخان (احمد قوام) / ۷۵،  
 ۷۷، ۷۹-۷۸، ۹۶، ۱۴۲، ۱۹۸، ۲۶۲، ۲۷۹
- ق ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۲، ۴۳۵-۴۳۶، ۴۳۶
- ق ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۹۹
- ق -۷۲۴، ۷۲۱، ۶۸۸، ۶۵۸، ۶۴۶
- ق ۷۰۶، ۷۰۱، ۷۴۷، ۷۲۵

- غ غفاری، غلامحسین (صاحب اختیار) / ۷۲۲  
 غلامحسین تنگکی / ۱۷۴
- غ غلامحسین خان (رئيس کمیسری) / ۵۶۹
- غ غلامرضاخان (والی پشتکوه لرستان) / ۱۸۵
- غ غنی، سیروس / ۷۲۶، ۷۱۵، ۶۰۶، ۳۵، ۳۳
- ف فاضل اردکانی / ۷۰۰
- ف فاضلی، احمد / ۳۶
- ف فال، آبرت / ۶۳۱
- ف فتح السلطنه / ۵۰۸، ۴۴۰
- ف فتح الله خان اکبر (سردار منصور گیلانی) /  
 ۵۸۱-۵۸۰، ۵۷۷، ۵۷۵، ۵۰۸، ۵۰۵، ۴۷۵
- ف فتحعلیشاه قاجار / ۴۹، ۲۶۸، ۴۵۶، ۵۰۲،  
 ۵۴۶، ۵۳۵
- ف فخام الدوله / ۵۷۱
- ف فخرانی، ابراهیم / ۴۰۵
- ف فخر الدوله (مادر دکتر علی امینی) / ۳۸۴،  
 ۴۰۶
- ف فخیم السلطنه / ۶۱
- ف فدائی علوی / ۳۳۳
- ف فرج الله سردار معظم / ۷۴۶
- ف فرخ، دکتر مظفر الدین / ۶۱۷
- ف فردوسی / ۹۳
- ف فرعون / ۹۱، ۳۱۲
- ف فرگومن / ۱۰۳
- ف فرمانفرما، عبدالحسین میرزا / ۵۳، ۱۲۹-۱۲۸،  
 ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲-۱۴۵، ۱۴۶-۱۶۱
- ف ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۲۵-۲۲۴، ۳۸۹-۳۸۳
- ف ۷۲۳-۷۲۱، ۶۱۶، ۶۰۸، ۵۶۳، ۵۲۸-۵۲۷
- ف ۷۶۷، ۷۶۳

- کرسکی / ۲۶۸، ۳۴، ۱۴۴، ۱۹۳-۱۹۴، ۲۲۸، ۴۰۶، ۶۱۷، ۶۱۲، ۴۹۳، ۴۵۹
- کروپاتکین / ۶۴۴
- کزازی، سیدحسین / ۵۶۸، ۱۸۱
- کسری، سیداحمد / ۱۳
- کسماشی، حسین خان / ۷۷۶
- کعب الوناصر / ۵۹۱
- کلاته، حسین / ۳۶
- کلبادی مازندرانی، سردارجلیل / ۷۰۱
- کلنل اسمایث / ۶۶۸، ۷۱۷-۷۱۵، ۷۲۸
- کلنل بوب / ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۸۳
- کلنل ساوندرز / ۷۳۰
- کلنل گلروپ / ۵۱۳، ۷۱۷، ۷۲۱-۷۲۰
- کلنل مریل / ۱۴۰
- کلنل ویکهام / ۶۸۲
- کلنل کاساکوفسکی / ۶۱۲، ۳۴۳
- کلوب، محمدعلیخان (محمدعلی فرزین) / ۷۰۳، ۵۶۸، ۱۸۱، ۱۴۱، ۱۳۵
- کلیفورد / ۴۹
- کمال الوزاره (احمد محمودی) / ۳۳۳
- کمپبل بنمن، هنری / ۴۸۸
- کمره‌ای، سیدمحمد / ۲۲۵، ۱۸۱-۱۸۰، ۳۴
- کاس، سرپرسی / ۴۷۸-۴۷۷، ۲۱، ۴۹۲
- کاماروف، رودسیس / ۱۸۸
- کامران میرزا نایب‌السلطنه / ۳۴۹-۳۴۸، ۳۴۳، ۳۵۴-۳۵۳، ۲۵۱
- کامشاد، حسن / ۳۵
- کاکس، سرپرسی / ۴۹۷، ۵۰۲-۵۰۱، ۵۱۶، ۵۱۲، ۵۰۷، ۵۰۰
- کحال زاده، ابوالقاسم / ۶۷۶
- کحال، دکتر حسین / ۶۷۶
- کراسین، لونیند / ۶۴۶، ۶۳۴، ۶۲۹
- کردستانی، اسدالله‌خان / ۲۹۶
- کردستانی، شیخ مردوخ / ۳۹۷
- کرمانشاهی، یارمحمد / ۶۱
- قوام‌الملک شیرازی (خاندان) / ۶۳، ۴۳، ۷۴۸، ۷۴۰، ۶۰۷، ۵۲۸
- قوام‌الملک شیرازی، حبیب‌الله / ۱۷۳-۱۷۲
- قوام‌الملک، محمدرضاخان / ۱۵۸، ۷۶۹
- ک**
- کاتوتسکی، کارل / ۱۲
- کابوت لاج، هنری / ۵۳۸
- کاپیتن آکسفورد / ۸۱-۸۰
- کاراخان، لنو / ۴۷۳
- کازرونی، آقا میرزا محمدعلی / ۲۰۰، ۱۷۷
- کازرونی، محمدحسین / ۲۰۵
- کازرونی، میرزا محمدعلی / ۲۰۵
- کاشانی، سیدمصطفی مجتهد / ۱۷۱-۱۷۰
- کاشانی، میرعلینقی / ۵۰
- کاشف‌السلطنه / ۴۹۷
- کالدول، جان (وزیر مختار امریکا) / ۱۲۴
- کاماروف، رودسیس / ۱۸۸
- کامران میرزا نایب‌السلطنه / ۳۴۹-۳۴۸، ۳۴۳، ۳۵۴-۳۵۳، ۲۵۱
- کامشاد، حسن / ۳۵
- کاکس، سرپرسی / ۴۹۷، ۵۰۲-۵۰۱، ۵۱۶، ۵۱۲، ۵۰۷، ۵۰۰
- کحال زاده، ابوالقاسم / ۶۷۶
- کحال، دکتر حسین / ۶۷۶
- کراسین، لونیند / ۶۴۶، ۶۳۴، ۶۲۹
- کردستانی، اسدالله‌خان / ۲۹۶
- کردستانی، شیخ مردوخ / ۳۹۷
- کرمانشاهی، یارمحمد / ۶۱
- کوهی (نام مستعار) / ۴۳۳

- لنسینگ / ۵۲۳  
لنین (ولادیمیر ایلیچ اولیانف) / ۴۶۹، ۶۲۹  
لوگزامبورگ، روزا / ۲۰۷، ۲۳۰  
لوک (جان لاک) / ۹۴  
لیاخوف / ۱۸  
لیکنخت، کارل / ۲۰۷، ۲۳۰  
لین، ویلهلم / ۱۲۴، ۱۵۲  
لینج / ۴۸، ۱۵۷، ۲۸۸-۲۸۹
- م**  
مؤمن‌الملک (حسین پیرنیا) / ۷۷، ۱۰۶  
۱۲۲، ۱۴۰، ۱۹۰، ۲۶۲، ۲۹۷، ۴۰۹، ۵۲۲، ۶۲۸  
مؤید الشریعه گیلانی / ۱۴۲  
مؤید‌الاسلام / ۵۱۲، ۵۸۴  
مارلینگ، سرچارلز / ۱۰۵، ۱۴۸، ۲۸۱-۲۸۲  
مارکس، کارل / ۱۲  
مازندرانی، ملاعبدالله / ۱۳، ۵۰۵  
ماستر خدابخش / ۴۲۳-۴۲۴  
ماشاء‌الله کاشی / ۵۱۳، ۵۱۷، ۱۲۸  
مالک، دکتر سعید / ۵۱۶  
مبشر‌السلطان / ۴۴۸  
متفقه، میرزا محمود / ۶۹۸  
متین‌الدوله، احمد (احمد متین دفتری) /  
۳۱۳، ۳۱۵، ۳۵۷، ۴۴۵، ۷۳۲، ۷۴۱  
۷۵۱، ۷۵۶-۷۵۷، ۷۶۲  
متین‌السلطنه، میرزا عبدالحمید خان / ۲۶  
۳۴، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۳۰-۱۳۷، ۱۰۱، ۱۰۷  
۳۷۲-۳۷۷، ۲۲۰-۲۲۳، ۲۴۰، ۳۵۸  
۳۷۸، ۳۸۲، ۴۰۷، ۴۲۸، ۳۹۰، ۳۹۹  
مجتبه‌زاده کرمانی / ۲۴۸  
مجد، محمد قلی / ۲۶  
مجdal‌الاسلام کرمانی / ۶۷۸  
مجdal‌السلطنه، امین‌الدوله مهدیخان / ۷۵  
۳۶۵، ۳۸۴
- کینز، جی. ام / ۵۳۰  
کیهان، مأذور فضل‌الله‌خان / ۶۸۹، ۶۸۷  
۷۱۷-۷۱۶
- گ**  
گرانت، همپلتون / ۵۴۲  
گری، سر ادوارد / ۴۲، ۴۵-۴۶، ۴۶-۴۹  
۵۳-۵۴، ۵۲۱، ۵۱۹، ۶۰-۵۶  
۶۳۹
- گریوز، رز / ۴۱  
گلادستون / ۴۸  
گلبن، محمد / ۳۶  
گلداسید، آ. ای. دبلیو / ۴۹۹  
گلستان، محمد تقی / ۲۰۱  
گلشن ایرانپور، عبدالوهاب / ۷۲۷-۷۲۶  
گنجه‌ای، حاجی میرزا علی‌نقی / ۴۱۱  
گودونوف، بوریس / ۶۰۲  
گیوه فروش، شیخ حسین / ۵۶۱
- ل**  
لاریجانی، شیخ عبدالعلی / ۳۰۵، ۶۴۶  
لانگ، والتر / ۴۸۹  
lahوتی، ابوالقاسم / ۵۹۰  
لایتر، آدولفوس (لوی) / ۴۸۷  
لایتر، ویکتوریا / ۴۸۷  
لیب‌الملک شیرازی، میرزا علی‌آقا / ۳۷۲-۳۷۳  
لرد الگین / ۴۸۷  
لرد دابرنون / ۴۸۵  
لرد لستداون / ۴۹۵، ۴۳۹، ۴۹۱  
لرد لمینگتن / ۴۶  
لرد میلنر / ۶۲۶  
لرد کیچنر / ۴۸۷، ۷۷۳  
لطف‌الله خان شعاع‌الملک / ۷۴۷  
لطفع‌لیخان زند / ۷۴۵، ۷۵۱

- محلل‌السلطان / ۱۸۸، ۶۳، ۶۷۷، ۵۸۰، ۵۸۲-۵۸۳، ۶۳۷، ۶۷۷، ۷۲۲
- محثشم‌السلطنه اسفندیاری، حسن خان / ۴۵، ۹۷-۹۶، ۱۴۲، ۱۴۵-۱۴۷، ۲۶۹-۲۶۸، ۳۳۷
- مدیرالملک / ۳۵۵
- مرأت‌السلطان / ۷۰۴-۷۰۳، ۶۶۰، ۷۳۸، ۷۳۲، ۷۲۴
- مرأت‌المالک / ۴۴۴، ۴۲۵، ۴۰۰-۳۹۹
- مرأت، اسماعیل / ۶۶
- مرادی، نوروز / ۳۶
- مرتضی خان ممتاز‌الملک / ۵۰۸، ۷۹
- مرتضی قلیخان صنیع‌الدوله / ۷۶۲، ۷۴۶، ۷۶۳
- مرتضی قلیخان / ۲۴۱
- مرداو ابن علی بن کاسب / ۵۹۱
- مرنارد / ۵۰، ۱۱۸، ۲۲۰-۲۱۹، ۲۲۴، ۳۰۲
- مرنار / ۳۰۳، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۷۸، ۳۹۰
- مزعل / ۰۹۴-۰۹۲
- مساوات، سید محمد رضا / ۴۴، ۱۲۲، ۱۲۵
- مستشارالدوله، صادق خان (صادق صادق) / ۱۰۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۴۱، ۳۵۶
- مستشارالدوله، یوسف خان / ۱۰، ۷
- مستعان‌الملک / ۳۴۹، ۶۷۶
- مستوفی‌المالک (میرزا حسن خان مستوفی) / ۳۲، ۷۷، ۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۶، ۱۳۰-۱۲۶، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۰-۱۴۹، ۱۵۳، ۱۰۰، ۱۶۷، ۱۶۳-۱۶۲، ۲۲۴-۲۲۳، ۲۷۵، ۲۹۹، ۴۱۶، ۳۲۶، ۴۱۶، ۴۲۴، ۴۳۶، ۴۰۰، ۴۶۱، ۴۶۴-۴۶۵، ۴۷۱-۴۶۹، ۵۱۳، ۵۷۸، ۵۸۷
- مخدوم، سید حسن / ۲۸-۲۹، ۴۶، ۱۰۳
- محمودخان نوری / ۱۹۸
- محبی، حبیب‌الله / ۶۶
- مخبر‌الملک، محمدقلی خان / ۷۶۲، ۷۵۹
- مختار‌الملک تبریزی (صبا) / ۵۵۶
- مدرس، سید حسن / ۱۸۴، ۱۴۲، ۵۰۷، ۳۰۳، ۰۱۹، ۵۲۱
- مهدی، حسن میرزا / ۲۴۵
- مهدی، حسن میرزای تلگرافچی / ۳۰۳
- محمد (ص) / ۲۵۶
- محمد باقر خان اعتماد‌السلطنه / ۷۴۷
- محمدناجح الشعراي يزدي (فرخسي يزدي) / ۷۵۱، ۵۶۸
- محمدتقى شيرازى / ۱۶۹
- محمدجواد / ۷۴۹
- محمدحسن خان سعد‌الملک / ۳۸۸، ۷۶۰
- محمدحسن شيرازى / ۷۶۴
- محمدحسن میرزا ولی‌عهد / ۱۳۸، ۵۸۳، ۰۸۵
- محمدخان ساوجى / ۳۳۵
- محمدشاه قاجار / ۶۷۷
- محمدعلی (برادر حسین خان لله) / ۴۳۷
- محمدعلی خان قوام‌الدوله / ۷۶۳
- محمدعليخان كتابفروش / ۴۴
- محمدعليشاه قاجار / ۵۳، ۶۰، ۵۷-۵۶، ۶۲
- محمدقلی خان مخبر‌الملک / ۷۶۲، ۷۵۹
- محمدخان (رئيس خبازخانه) / ۲۲۳
- محمدعليخان / ۴۲۵
- محمودخان نوری / ۱۹۸
- محبی، حبیب‌الله / ۶۶
- مخبر‌الملک، محمدقلی خان / ۷۶۲، ۷۵۹
- مختار‌الملک تبریزی (صبا) / ۵۵۶
- مدرس، سید حسن / ۱۸۴، ۱۴۲، ۵۰۷، ۳۰۳، ۰۱۹، ۵۲۱
- مهدی، حسن میرزا / ۲۴۵
- مهدی، حسن میرزای تلگرافچی / ۳۰۳
- محمد (ص) / ۲۵۶
- محمد باقر خان اعتماد‌السلطنه / ۷۴۷
- محمدناجح الشعراي يزدي (فرخسي يزدي) / ۷۵۱، ۵۶۸
- محمدتقى شيرازى / ۱۶۹
- محمدجواد / ۷۴۹
- محمدحسن خان سعد‌الملک / ۳۸۸، ۷۶۰
- محمدحسن شيرازى / ۷۶۴
- محمدحسن میرزا ولی‌عهد / ۱۳۸، ۵۸۳، ۰۸۵
- محمدخان ساوجى / ۳۳۵
- محمدشاه قاجار / ۶۷۷
- محمدعلی (برادر حسین خان لله) / ۴۳۷
- محمدعلی خان قوام‌الدوله / ۷۶۳
- محمدعليخان كتابفروش / ۴۴
- محمدعليشاه قاجار / ۵۳، ۶۰، ۵۷-۵۶، ۶۲
- محمدقلی خان مخبر‌الملک / ۷۶۲، ۷۵۹
- محمدخان (رئيس خبازخانه) / ۲۲۳
- محمدعليخان / ۴۲۵
- محمودخان نوری / ۱۹۸
- محبی، حبیب‌الله / ۶۶
- مخبر‌الملک، محمدقلی خان / ۷۶۲، ۷۵۹
- مختار‌الملک تبریزی (صبا) / ۵۵۶
- مدرس، سید حسن / ۱۸۴، ۱۴۲، ۵۰۷، ۳۰۳، ۰۱۹، ۵۲۱
- مهدی، حسن میرزا / ۲۴۵

- |  |   |
|--|---|
| <p>مشیرالملک، مهدیخان (مهدی علام) / ۷۵</p> <p>۷۷۳-۱۵۲</p> <p>مصدق، دکتر محمد (مصدق السلطنه) / ۷۳۲، ۷۲۴، ۶۷۱، ۵۶۷، ۳۰۸، ۵۶۵</p> <p>۷۶۲</p> <p>مظفرالدین شاه قاجار / ۱۰۴، ۷۵، ۶۰، ۱۰</p> <p>۳۵۵، ۳۳۱، ۲۸۴، ۲۹۲، ۱۲۳</p> <p>۷۶۳-۷۶۲، ۷۴۹-۷۴۷، ۵۹۴، ۵۰۷</p> <p>۴۰۶</p> <p>معاون السلطان / ۵۶۹</p> <p>۳۲۵</p> <p>معتمددالدوله / ۱۲۵</p> <p>۵۶۹</p> <p>معتمدالواعظین / ۷۶۳</p> <p>معزالملک، محمد تقی خان / ۷۲۲</p> <p>مغورو ریز (موثق الدوله) / ۴۴۸</p> <p>۳۵۵</p> <p>مفتخرالسلطنه / ۳۸۴</p> <p>۷۵۷</p> <p>ملا عبدالله مرندی / ۶۶</p> <p>۷۵۷</p> <p>ملا محمد کاشی / ۳۰۹</p> <p>۴۰۴، ۳۵۶</p> <p>ملکالمتکلمین، میرزا نصرالله بهشتی / ۲۵۱</p> <p>۴۰۴، ۳۰۲، ۲۵۱</p> <p>ملکزاده، دکتر مهدی / ۷۶۳</p> <p>۶۰۶، ۵۴۱</p> <p>۶۶۱، ۳۴۱، ۷۹</p> <p>۲۴۳</p> <p>۷۹، ۷۷، ۷۵</p> <p>۴۳۹، ۴۲۲، ۳۷۱، ۲۶۷، ۱۰۶</p> <p>۶۶۱</p> <p>۳۸۵</p> <p>۳۹۱-۳۸۷</p> <p>۴۰۱-۴۰۰</p> <p>۴۲۲-۴۲۱</p> <p>۶۴۴</p> <p>متصرالسلطان / ۱۵۲، ۲۴۰</p> <p>منشورالملک گرگانی / ۶۴۴</p> | <p>مشیو پرنی (مستشار عدیله) / ۴۶۵</p> <p>۲۴۴-۲۴۲</p> <p>مشار، یوسف (یوسف خان مشار اعظم) / ۴۰۶</p> <p>مشارالدوله شیرازی / ۱۸۱</p> <p>مشارالسلطنه / ۵۱۰</p> <p>مشارالملک (حسن مشار) / ۳۴۸، ۲۶۲</p> <p>۷۰۹-۷۵۸، ۷۳۰، ۵۰۶، ۳۸۹</p> <p>۳۶۱</p> <p>مشاورالملک / ۳۵۳</p> <p>مشاورالممالک (عبدالحسین میرزا مسعود انصاری) / ۴۲۹، ۴۲۲، ۴۰۰، ۳۵۸، ۳۳۲</p> <p>۴۶۵، ۴۶۴، ۵۲۴، ۵۳۲، ۵۷۱</p> <p>۴۶۵، ۴۷۲، ۴۷۶</p> <p>۶۴۲، ۶۴۴، ۶۴۰</p> <p>مشعوف، اکبر / ۳۶</p> <p>مشهدی حسن حلاج رنجبر / ۲۵۶</p> <p>مشهدی حسین فشنگچی / ۴۴۵-۴۴۱</p> <p>مشهدی صمد قفاری / ۷۱۲</p> <p>مشهدی علی اکبر / ۱۷۱</p> <p>مشهدی محمدحسن نانوا / ۲۲۰</p> <p>مشکوهالممالک، محمد نظرخان / ۳۴۸-۳۴۵</p> <p>۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۴-۳۶۶، ۳۷۰</p> <p>۴۰۳-۴۰۱</p> <p>۴۴۰، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۰۷</p> <p>۴۸۳، ۴۵۰-۴۴۷</p> <p>مشکی اصفهانی، میرزا عبدالجواد / ۳۷۳</p> <p>مشیرالدوله، حسن خان (حسن پیرنی) / ۷۵</p> <p>۱۹۰، ۱۴۵، ۱۴۰-۱۳۹، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۰۶، ۷۷</p> <p>۳۸۹-۳۸۸، ۳۰۲، ۲۹۷، ۳۷۹-۳۷۸</p> <p>۰۵۶، ۰۱۵، ۰۰۹، ۴۶۷، ۴۵۰، ۴۱۵</p> <p>۰۵۶، ۰۸۸-۰۸۷، ۰۵۸۰، ۰۵۷۱-۰۷۰</p> <p>۶۳۴</p> <p>۶۶۱-۶۵۶، ۶۴۳، ۶۴۱</p> <p>۷۰۴-۷۰۱</p> <p>۷۲۹، ۷۲۷، ۷۲۲، ۷۱۴، ۷۱۲-۷۱۱</p> <p>۷۶۴، ۷۴۷</p> <p>مشیرالدوله، محسن خان / ۷۷</p> |
|--|---|

- منصور، رجبعلی / ۷۵۴، ۶۲۵
- منصورالسلطنه عدل / ۶۸۵
- مهدی موعود (عج) / ۵۹
- مهديخان وثوقالسلطنه / ۷۱۰
- موثق حضور / ۲۸۷
- موثق ديوان / ۴۱۳
- موسوليني، بنیتو / ۷۲۰، ۴۱۸-۴۱۷
- موسی، محمد حسن / ۱۶۲
- موسی (ع) / ۳۳۰
- موقرالسلطنه / ۴۴۸
- مونتاج، اون ادوارد / ۴۹۹
- مونتاج، لرد ادوین (لرد سوایتلینگ) / ۱۹
- میرزا علي اکبر خان معتمدالوزاره / ۳۸۹
- میرزا علي اکبر خراساني / ۱۹۳
- میرزا علي تاجر شالفروش / ۳۹۹
- میرزا عليخان زنجاني / ۴۴۳
- میرزا عليخان ناظم العلوم / ۳۴۳
- میرزا محسن خان / ۶۹۰
- میرزا محسن مجتهد / ۳۸۰، ۳۸۳-۳۸۰-۳۹۰
- میرزا محمد آقا / ۳۴۲
- میرزا محمد تقى شيرازى (میرزاي دوم) / ۶۲۲
- میرزا محمد منشى / ۳۴۲
- میرزا محمود اصفهاني / ۳۴۱
- میرزا مسیح اصفهاني / ۷۰۳
- میرزا مسیح مجتهد تهراني / ۴۹
- میرزا مهدی خوانسارى / ۲۸۸
- میرزا مهدیخان ساوجى / ۲۲۵
- میرزا نورالله کلبى / ۳۵۷
- میرزا هاشم / ۳۰۳
- میرزا کریم خان (پدر بزرگ صادق مستشارالدوله) / ۷۷
- میرزا کریم خان رشتى / ۳۰، ۴۴، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۸۴-۱۸۵، ۲۲۹، ۴۰۶-۴۰۷، ۶۰۹، ۶۵۶، ۶۴۶، ۴۸۳، ۵۶۲، ۵۸۳
- میرزا جواد خان (پدر مستشارالدوله) / ۷۷
- میرزا حسين خان عدالت / ۳۳۱
- میرزا حسين خان معاون / ۶۹۰
- میرزا حسين خليلي طهراني / ۶۸۶
- میرزا يانس، یوسف خان / ۱۰۲، ۵۰

- نصرت‌الدوله، فیروز میرزا / ۳۲۵، ۳۵۲  
 ۴۰۰، ۴۴۳-۴۳۷، ۴۳۸، ۳۹۷، ۳۸۳  
 ۴۷۲، ۴۷۷، ۵۰۶، ۵۰۹-۵۰۸، ۵۱۲، ۵۲۳-۵۲۲  
 ۵۷۱، ۵۷۱، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۲۷، ۵۲۴  
 ۵۸۱، ۵۸۰، ۵۸۵، ۵۸۷، ۷۲۱، ۶۴۴، ۶۷۴، ۶۶۵، ۶۳۰، ۷۰۹، ۷۲۳  
 نصرت‌الدین میرزا سالار‌السلطنه / ۷۶۰  
 نصرت‌السلطان، دانش علی / ۲۱۹، ۲۹۶  
 نصرت‌السلطنه / ۱۸۱، ۲۷۹، ۵۰۹، ۷۲۴  
 نصیر خاقان (امان‌الله خان) / ۷۴۶  
 نصیر‌الدوله بدر / ۳۷۲، ۶۸۵-۶۸۶  
 نصیر‌السلطنه / ۴۰۲-۴۰۰، ۴۱۰  
 نظام‌السلطنه مافی، حسین قلیخان / ۶۳، ۱۵۷  
 نظام‌السلطنه مافی، رضاقلیخان / ۱۵۷-۱۶۲  
 ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۸۵-۱۸۹، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۰  
 ۳۰۰، ۳۴۶، ۲۰۷-۲۰۶، ۳۵۶، ۳۵۸، ۴۰۶، ۵۶۱  
 ۷۴۱، ۶۸۸-۶۸۷  
 نواب، سیف‌الله / ۲۵۱، ۷۶۳  
 نواب، عباسقلی خان / ۵۶۱-۵۶۲  
 نواب، غلامعلی خان / ۱۷۴  
 نورمن، هرمان / ۲۲-۲۲، ۴۵۰  
 نوری، شیخ فضل‌الله / ۱۱  
 نیکلای اول / ۵۱۹  
 نیکلای دوم / ۴۸۱  
 نیکلیون، هارولد / ۳۰، ۲۲۳، ۵۴۱  
 و  
 واسموس / ۱۷۵  
 واعظ، سید جمال‌الدین / ۱۶۱
- میرزا یوسف خان مشیر دیوان / ۷۴۶  
 میرزاده عشقی / ۱۵، ۷۹۰  
 میرعلینقی کاشانی / ۵۰  
 میلسپو، آرتور / ۷۶۴  
 میلیوکوف / ۱۴۴  
 میکانیلیان، آوتیس (سلطانزاده) / ۷۲۸  
 میکادو / ۱۹۰، ۷۴ پ  
 میکده، میرزا سلیمان خان / ۱۲۲، ۳۴، ۱۴۳، ۶۷۰  
 ن  
 نائینی، علامه محمد‌حسین / ۵۰۵  
 ناپلئون بناپارت / ۸۸، ۷۴، ۴۱۸، ۹۰  
 نادرشاه افشار / ۱۹، ۲۵-۲۴، ۷۴، ۳۸۲، ۹۰  
 ۷۴۵، ۵۶۱  
 ناصر دیوان کازرونی (خواجه عبدالله) / ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۹  
 ناصر‌الاسلام گیلانی / ۵۶۱  
 ناصر‌الدین میرزا (فرمانده فوج قزاق) / ۲۰۱  
 ناصر‌الملک، ابوالقاسم خان (نایب‌السلطنه) / ۸۳، ۷۴۷۳-۶۲، ۵۱، ۴۹، ۲۶، ۱۹، ۱۷  
 ۳۵۱-۳۵۰، ۲۱۹، ۱۰۷-۱۰۶، ۱۰۳-۹۵، ۹۱  
 ۶۴۷، ۶۳۰، ۵۶۳، ۵۰۴، ۵۸۳، ۶۱۶  
 ۷۶۳، ۶۴۹  
 ناظم‌الاسلام کرمانی / ۳۳۸  
 ناظم‌الدوله / ۴۴۸  
 ناظم‌الدوله، میرزا ملکم خان / ۱۰  
 نایب‌حسین کاشی / ۴۳، ۱۲۸، ۱۲۳، ۱۸۰  
 ۵۷۸، ۵۱۷، ۵۱۳، ۲۸۸-۲۸۷  
 نبوی، معز‌الدوله / ۶۸۵  
 نبیل‌الدوله، علیقلی خان / ۵۲۲، ۷۰۹  
 نجات، میرزا محمد / ۴۳۹، ۴۴۶  
 نجم‌آبادی، محسن / ۳۰۷، ۳۶۸، ۷۰۱  
 نجم‌آبادی، مهدی / ۲۴۱، ۵۱۲  
 نصر‌الدوله / ۱۵۸  
 نصرالله خان جهانگیر / ۴۰۶

- ه
- هابز، توماس / ۸۸
  - هارдинگ (رئیس جمهوری امریکا) / ۶۳۱
  - هارдинگ، آرتور / ۴۹۱، ۵۰۲، ۴۹۱
  - هاکوپیان، تیگران تر / ۱۲
  - هدایت، مخبرالسلطنه (مهدیقلی خان هدایت) / ۱۳، ۱۳۰، ۵۲-۵۳، ۳۰، ۱۵۱، ۱۹۰
  - هرتزل، سر آرتور / ۵۴۶
  - هرندی، ملاعبدالله / ۷۰۷
  - هزیر نظام / ۱۷۵
  - هزیرالسلطان / ۷۴۸
  - هزیرالسلطنه / ۳۴۳
  - هلن، لیلیان / ۴۹۹
  - هوگو، ویکتور / ۳۴۹
  - هویدا، امیرعباس / ۳۷۳
  - هویدا، عینالملک (حبيب الله هویدا) / ۳۷۳-۳۷۴
  - هیتلر، آدولف / ۴۱۸
  - هیث، سرلشکر جان / ۵۳۷
  - هیندز، جی. مونروئه / ۴۸۸
- ی
- بیرم خان / ۶۴-۶۳
  - بزدان پناه، سپهبد مرتضی / ۷۷۴
  - بزدی، سیدعلی آقا / ۴۴، ۴۴-۳۲۳، ۳۲۴
  - بزدی، سیدکاظم / ۱۶۸-۱۶۹، ۶۲۲، ۶۲۰، ۷۵۰
  - بزدی، شیخ حسین / ۵۱۶، ۵۱۲، ۲۹۷
  - یکانی، اسماعیل / ۱۸۶، ۱۸۸
  - یمین خاقان / ۴۱۳
  - یوسف خان اعتصامالملک / ۲۹۶
  - یوسف ریشارخان / ۶۷۷
- وثوق‌الدوله، میرزا حسن خان (حسن وثوق) / ۷۹-۷۷، ۷۵، ۴۴، ۲۹-۲۸، ۲۲-۱۹
- ، ۱۰۵-۱۰۳، ۱۴۶، ۱۳۰، ۱۰۵، ۱۰۱، ۹۷
- ، ۲۲۵، ۲۲۱، ۲۰۴، ۱۹۷، ۱۹۱-۱۹۰، ۱۷
- ، ۲۷۶، ۲۷۰، ۲۶۵، ۲۴۳، ۲۲۶، ۲۲۲-۲۲۱
- ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۱
- ، ۳۷۲، ۳۶۸، ۳۶۲-۳۶۱، ۳۵۸-۳۵۶، ۳۵۴
- ، ۳۹۸، ۳۹۱، ۳۸۹، ۳۸۵-۳۸۳، ۳۷۹-۳۷۸
- ، ۴۳۶، ۴۳۴، ۴۱۷، ۴۱۵، ۴۰۲، ۴۰۰
- ، ۴۳۸، ۴۳۷-۴۳۶، ۴۶۷-۴۶۶، ۴۷۸، ۴۷۵-۴۷۱
- ، ۴۸۱، ۴۶۴
- ۵۲۲، ۵۱۷-۵۰۰، ۵۰۲-۵۰۱، ۴۹۹
- ، ۵۲۵، ۵۲۷-۵۲۵، ۵۲۹-۵۲۷
- ، ۶۰۳، ۰۹۹، ۰۸۸-۰۰۰، ۰۰۲، ۰۴۸، ۰۴۰
- ۶۲۸، ۶۲۵، ۶۲۳-۶۲۲، ۶۲۰، ۶۱۶، ۶۰۷
- ، ۶۴۴-۶۴۲، ۶۴۰-۶۳۸، ۶۳۴-۶۳۲، ۶۳۰
- ، ۶۷۴، ۶۵۷، ۶۵۰، ۶۴۹-۶۴۸
- ، ۶۹۱، ۶۸۹، ۶۸۷-۶۸۶، ۶۸۰، ۶۷۶
- ۷۲۰، ۷۱۰، ۷۰۱، ۷۹۹-۷۹۸، ۷۹۷-۷۹۳
- ، ۷۵۴، ۷۵۲-۷۵۱، ۷۴۸، ۷۳۷، ۷۲۳، ۷۲۱
- ۷۶۷، ۷۶۴، ۷۶۲، ۷۵۹-۷۵۸
- وثوق‌السلطنه / ۴۰۰
- وستاداهم / ۲۹۹-۲۹۸، ۲۹۹-۲۹۸، ۳۷۱-۳۶۹، ۳۸۳
- ، ۴۱۴-۴۱۳، ۴۰۸-۴۰۷، ۴۰۴، ۳۸۹-۳۸۸
- ، ۴۲۱، ۴۳۰-۴۲۸، ۴۴۱-۴۳۴، ۴۴۶-۴۴۴
- ۷۲۰-۷۱۹، ۶۸۹، ۵۷۸، ۵۰۷
- ولت (ولتر) / ۹۴
- ویسکونت گری او فالوان / ۶۳۹
- ویلبر، دکتر دونالد / ۲۲۲-۲۲۱
- ویلسون، آرنولد / ۶۰۷، ۵۰۲
- ویلسون، سر هنری / ۴۹۲-۴۹۳، ۶۲۶، ۶۵۲
- ۷۱۶
- ویلسون، وودرو (رئیس جمهوری امریکا) / ۶۳۱، ۵۳۱، ۵۳۷، ۵۴۹-۵۴۹، ۵۰۱-۵۰۱



آکسفورد / ۵۳۷، ۴۸۶، ۳۷۲، ۲۲۹  
آنکارا / ۷۸  
آیداهو / ۵۳۸

## الف

ابهر / ۲۸۷-۲۸۶  
اختیاریه / ۷۰۴  
ادینبورو / ۴۶  
اراک / ۷۱۵، ۲۹۱، ۲۵۰، ۲۴۳، ۱۸۲، ۱۲۷  
اران / ۴۹۳  
اردستان / ۷۰۷  
ارمنستان / ۴۰۸، ۴۷۴، ۴۸۳، ۴۹۳  
اسلامبول / ۴۰۶، ۲۴۵، ۱۷۹، ۱۴۷، ۷۹، ۷۷  
اصفهان / ۶۲۶، ۱۲۲-۱۲۱، ۱۰۷، ۸۵، ۶۲، ۵۴، ۴۳  
آذربایجان / ۱۰۵، ۷۹-۷۶، ۶۲، ۵۲-۵۱، ۴۷  
آرمانیا / ۶۰۳  
آزادی / ۵۹۷-۵۹۶، ۱۷۱، ۱۴۹، ۱۱۹، ۱۱۰  
آذربایجان / ۱۱۸، ۱۰۴، ۱۴۳، ۱۳۹-۱۳۸، ۱۸۰  
آذربایجان / ۲۷۷، ۲۵۹، ۲۵۰، ۲۲۳، ۱۹۰، ۱۸۶، ۱۸۴  
آذربایجان / ۵۲۹، ۵۰۵، ۴۸۳، ۴۷۵-۴۷۴، ۲۸۶، ۲۸۰  
آذربایجان / ۶۲۶، ۶۲۴، ۶۱۹-۶۱۸، ۰۹۹، ۰۸۸، ۰۰۷  
آذربایجان / ۷۰۷، ۷۴۷، ۷۴۰-۷۳۹، ۷۱۲، ۶۶۸  
آذربایجان / ۷۶۴-۷۶۲، ۷۶۰-۷۰۹  
آرخانگلسک / ۶۵۱  
آرژانتین / ۶۳۷  
آزادیستان / ۵۸۸  
آسیای صغیر / ۶۵۱  
آسیای مرکزی / ۴۸۶، ۴۸۲، ۳۱۲، ۱۹۲  
آلمان / ۶۲۹، ۰۰۶، ۵۰۶  
آفریقا / ۳۲۱، ۳۰۹، ۱۰۴، ۱۱۱  
آفریقای جنوبی / ۴۸۸  
آفغانستان / ۴۶۶، ۳۱۲، ۲۲۲، ۱۷۱، ۱۳۱، ۷۴  
آمریکا (آتاژونی) / ۱۲۴-۱۲۳، ۷۲، ۵۱، ۳۳  
آمریکا (آتاژونی) / ۱۲۴-۱۲۳، ۷۲، ۵۱، ۳۳  
آمریکا (آتاژونی) / ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۰۲، ۲۰۵-۲۰۱  
آمریکا (آتاژونی) / ۴۹۷، ۴۸۸، ۳۳۲، ۳۰۹، ۲۸۱، ۲۳۰-۲۲۹  
آمریکا (آتاژونی) / ۵۲۸-۵۳۷، ۰۳۱، ۰۲۸، ۰۲۴-۰۲۱، ۰۱۲  
آمریکا (آتاژونی) / ۰۰۲-۰۴۸، ۰۴۴، ۰۴۱-۰۴۰  
آمریکا (آتاژونی) / ۰۷۱، ۰۶۱، ۰۵۱-۰۴۰  
آمریکا (آتاژونی) / ۷۱۰، ۶۰۵-۶۰۴، ۶۰۲، ۰۹۹-۰۹۸  
آمریکا (آتاژونی) / ۶۱۶، ۶۲۶، ۶۳۶، ۶۴۷، ۶۴۹-۶۴۹  
آمریکا (آتاژونی) / ۷۶۱، ۷۶۰، ۷۴۸، ۷۲۷، ۷۹۸، ۷۹۲  
آمریکا (آتاژونی) / ۷۶۲

مکان‌ها

آ / ۵۹۷-۵۹۶، ۱۷۱، ۱۴۹، ۱۱۹، ۱۱۰  
آزادان / ۶۰۳  
آذربایجان / ۱۰۵، ۷۹-۷۶، ۶۲، ۵۲-۵۱، ۴۷  
آذربایجان / ۱۱۸، ۱۰۴، ۱۴۳، ۱۳۹-۱۳۸، ۱۸۰  
آذربایجان / ۲۷۷، ۲۵۹، ۲۵۰، ۲۲۳، ۱۹۰، ۱۸۶، ۱۸۴  
آذربایجان / ۵۲۹، ۵۰۵، ۴۸۳، ۴۷۵-۴۷۴، ۲۸۶، ۲۸۰  
آذربایجان / ۶۲۶، ۶۲۴، ۶۱۹-۶۱۸، ۰۹۹، ۰۸۸، ۰۰۷  
آذربایجان / ۷۰۷، ۷۴۷، ۷۴۰-۷۳۹، ۷۱۲، ۶۶۸  
آذربایجان / ۷۶۴-۷۶۲، ۷۶۰-۷۰۹  
آرخانگلسک / ۶۵۱  
آرژانتین / ۶۳۷  
آزادیستان / ۵۸۸  
آسیای صغیر / ۶۵۱  
آسیای مرکزی / ۴۸۶، ۴۸۲، ۳۱۲، ۱۹۲  
آلمان / ۶۲۹، ۰۰۶، ۵۰۶  
آفریقا / ۳۲۱، ۳۰۹، ۱۰۴، ۱۱۱  
آفریقای جنوبی / ۴۸۸  
آفغانستان / ۴۶۶، ۳۱۲، ۲۲۲، ۱۷۱، ۱۳۱، ۷۴  
آمریکا (آتاژونی) / ۱۲۴-۱۲۳، ۷۲، ۵۱، ۳۳  
آمریکا (آتاژونی) / ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۰۲، ۲۰۵-۲۰۱  
آمریکا (آتاژونی) / ۴۹۷، ۴۸۸، ۳۳۲، ۳۰۹، ۲۸۱، ۲۳۰-۲۲۹  
آمریکا (آتاژونی) / ۵۲۸-۵۳۷، ۰۳۱، ۰۲۸، ۰۲۴-۰۲۱، ۰۱۲  
آمریکا (آتاژونی) / ۰۰۲-۰۴۸، ۰۴۴، ۰۴۱-۰۴۰  
آمریکا (آتاژونی) / ۰۷۱، ۰۶۱، ۰۵۱-۰۴۰  
آمریکا (آتاژونی) / ۷۱۰، ۶۰۵-۶۰۴، ۶۰۲، ۰۹۹-۰۹۸  
آمریکا (آتاژونی) / ۶۱۶، ۶۲۶، ۶۳۶، ۶۴۷، ۶۴۹-۶۴۹  
آمریکا (آتاژونی) / ۷۶۱، ۷۶۰، ۷۴۸، ۷۲۷، ۷۹۸، ۷۹۲  
آمریکا (آتاژونی) / ۷۶۲

- بغداد / ١٦٤، ١٦٠-١٥٩، ٧٥-٧٤، ١٧٩  
 -٠٩١، ٤٧٧، ٣٥٥، ٤٠٦، ٣٢٣، ١٨٣  
 ، ١٨٩، ١٨٣، ١٨٩، ٤٧١، ٣٥٥، ٥٩٨، ٥٩٣  
 ٧١٥، ٧١١، ٧٨٩، ٧٧٤  
 بلژیک / ١١٨-١١٧، ١٣٩، ٢٠٢، ٥٥٢، ٥٦١  
 ٦٨٢، ٦٥٩، ٥٦٤  
 بمبئی / ٤٦، ٧٤، ٤٩٦، ٥٠٠، ٥٣٧، ٦٨١  
 ٦١٥، ١٣٠، ٢٩٨، ٤١٩، ٢٩٨، ١٦٤، ١٥٠-  
 ٥٥٧، ٥٥٧-٥٥٦  
 بندراحمدی / ١٧٥  
 بندرعباس / ٦١٥، ١٣٠  
 پهارستان / ١٥٠، ١٦٤، ٢٩٨، ٤١٩، ٢٩٨-  
 ٥٥٨  
 بهشهر (بارفروش) / ٧٤٨، ٧٤٦، ٦١٢  
 بوشهر / ٥٠، ١١٩، ١٣٠، ١٣٣، ١٤٩، ١٥٣-  
 ١٥٣، ١٧٤-١٧١، ١٧٢-١٧١، ١٧٧، ١٧٩، ١٥٤  
 ، ٥٥٧-٥٥٦، ٥٢٦، ٥١٣، ٥٠٢، ٤٨٢، ٣٧٣  
 ٧٣٨، ٦٣٦، ٦٠٠، ٥٩٥، ٥٧٥-٥٧٤  
 بیت المقدس / ٦٢٦  
 بین النهرين / ٦٤٢، ٦٣٠، ٦١٨، ٣٠  
 پ  
 پاریس / ١٣، ١٨، ٧٤، ٧٩، ٩٥-٩٧، ٩٧-٩١  
 -٥٣١، ٥٢٩، ٥٢٣، ٥٠٧، ٤٠٦، ١٠٦-١٠٥  
 ، ٦٢٧، ٥٣٢، ٥٣٩، ٥٤٨-٥٥٠، ٥٥٠-٥٥٤، ٦٢٩  
 ٧٠٩، ٧٣٦، ٦٦١، ٦٢٩  
 پامیر / ٦٠٦  
 پشتکوه / ٦٥، ١٠٩، ٦٥، ١٧٨، ١٦١، ١٨٥، ٦٠٧  
 ٦٢٥  
 پنسیلوانیا / ٤٨٨  
 پکن / ١٢  
 پیشکوه / ١٨٥  
 ت  
 تبریز / ١٣، ٤٣، ٤٥، ٤٩، ٥٠-٥٤، ٥٤-٥٢  
 ، ١٥١، ١٣٩، ١٣٦، ١٢١، ١٠٦، ٨٦، ٧٧، ٧٥  
 ٧٦٤-٧٦٣، ٧٤٩، ٧٣١، ٧٢٦، ٧٢٣، ٧١٨  
 ٧٦٧  
 انزلی / ١٤٩، ١٣٩، ٢٢٣، ١٩٥، ١٥٠، ٢٧٦، ٦٢٣-  
 ٦٢٥، ٤٨٢، ٤٦٨، ٥٦٥، ٦٢٣-٦٢٠، ٦٤٤، ٦٣٥، ٦٣٢، ٦٣٠، ٦٢٦  
 ٦٩٣، ٦٥٩، ٦٤٤، ٦٣٥، ٦٣٢، ٦٣٠، ٦٢٦  
 ٧٢٩، ٧١٢-٧٠٧، ٧٠٥-٧٠٤، ٧٠١، ٦٩٦  
 انگلیس، انگلستان، بریتانیا / اکثر صفحات  
 اهرم / ١٧٤، ١٧٧  
 اهواز / ٢٣٩، ٢٥٠، ٥٩١، ١٦٠، ٤٦٦، ٢٠٧  
 اوکراین / ٤٥٩، ٢٠٢، ١٢٨، ١١٧، ٤٨، ٤٠٩-  
 ٤٥٦، ١٧٦، ٤٦٦، ٥٤٩  
 ایتون / ٤٨٥  
 ایران / اکثر صفحات  
 ایرلند / ٤٨٩-٤٩٠، ٤٩٠، ٥٠١  
 ب  
 با غفردوس / ٣٧٨، ٣٧٨-٣٨٤، ٣٨٤  
 با غشاه / ٧٨، ٣٥٦، ٢٦٣، ٧٨  
 بالکان / ٥٤٥، ٥٤٣، ١٤٧  
 پانه / ٣٥١  
 پاکو / ٢٢٥، ٣٥٦، ٤٧٥، ٤٧٧، ٤٨٢-٤٨٣، ٤٨٣-  
 ٤٨٣، ٦٧١، ٦٣٤، ٦٢٤، ٦١٩-٦١٨، ٥٠١، ٥١٦  
 ، ٦٢٠، ٦٩٢-٦٨٣، ٦٩٣-٦٩٢، ٦٩٦-٦٩٧، ٦٩٧-٦٩٦  
 ٧٧٨، ٧١٣، ٧١٠، ٧٠٤، ٧٠١  
 برآذجان / ١٧١-١٧٤  
 برلن / ٩٦، ١٤٧، ١٨٠، ١٨٤، ١٩١، ٢٦٢، ٢٧٠، ٣٥٨-٣٥٢، ٤٤٥، ٤٠٦-٤٠٥  
 ٧٦٣-٧٦١  
 برلين / ١٤٧، ١٧٨، ١٩١-١٩٠، ٢٠٨-٢٠٧، ١٧٨، ١٤٧  
 ٣٢٠، ٢٢٨  
 بروجرد / ١٥٧-١٥٨، ١١٠، ٦٥، ٦٢، ٤٣، ٦٥، ٦٧١، ٧٢٥، ٦١٥، ٢١٨، ١٧٨  
 بسفر / ١١٧  
 بصره / ١٦٣، ١٦٠، ١٦٥، ٥٩٢-٥٩٣، ١٦٣، ٦٢٠، ٦٠١-٦٠٠

۷۹۷	نیمی
۷۹۲-۷۹۳	۶۴۴، ۶۲۵، ۰۰۰، ۴۸۲، ۲۶۰-۲۰۹، ۲۲۳، ۲۰۸، ۱۹۷
-۷۰۷	۷۰۱-۷۰۰، ۷۳۰، ۷۲۵-۷۲۴، ۸۲۱
۷۰۸	۷۰۸، ۵۸۴، ۷۱۲، ۶۴۵-۶۴۶، ۷۱۰
خرمشهر /	۷۳۵، ۷۰۲-۰۹۱، ۲۵۰، ۱۶۰، ۲۹۱
خوزستان /	۷۹۱
خلخال /	۷۹۰، ۳۵۳
الخليج فارس /	۱۷۰، ۹۳، ۸۱، ۰۰، ۰۱، ۴۱، ۳۷۲، ۲۱۲، ۲۰۰، ۰۰۲-۰۰۲، ۰۵۰
خواز /	۳۴۴، ۳۶۹
خوانسار /	۲۸۸، ۲۵۷، ۲۰۵
خوزستان /	۳۲۴، ۲۸۲، ۲۷۳-۲۸۳، ۲۵۸
۶۰۷-۶۰۶	۰۹۶-۰۹۱، ۵۰۸، ۶۰۴-۶۰۲، ۶۰۷-۶۰۶
۷۷۱-۷۶۰	۶۳۹، ۶۳۵، ۶۲۸، ۶۱۶
خیوه /	۰۶۱، ۰۲۲

د

داردائل /	۵۴۳، ۲۰۲، ۱۳۶، ۹۱۷
دامغان /	۲۹۹
داونینگ استریت /	۴۹۷، ۴۸۹
دریای خزر /	۶۹۳، ۴۷۶، ۱۲۸
دزفول /	۰۹۶-۰۹۵، ۵۹۳
دشتستان /	۱۷۲، ۱۷۹، ۱۲۶
۱۷۰، ۲۰۱، ۱۸۹	

دلوار /

دماوند /	۴۴۸، ۲۸۶
دمشق /	۶۲۶، ۳۸۹
دوشان تپه /	۰۸-۰۷
دولاب /	۲۳۶-۲۳۵

ر

رامهرمز /	۰۹۱
رشت /	۱۹۳، ۱۳۷-۱۳۶، ۰۱، ۴۵، ۴۳، ۲۳
۲۷۷	۲۰۰-۲۰۴، ۲۰۱-۲۰۰، ۱۹۸-۱۹۰
۳۶۹	۳۶۰، ۳۵۶-۳۰۰، ۳۵۲، ۳۴۷، ۳۴۴
۴۷۵	۴۳۶، ۴۱۲، ۴۰۳، ۳۸۹

ج

جلفا /	۱۰۶، ۷۵، ۶۸۳-۶۸۴
جمهrom /	۷۰۰-۷۰۴، ۱۷۳

ج

چاکوتاه /	۱۷۷، ۱۷۴
چین /	۰۰۱، ۰۱۲، ۰۰۳، ۴۹۵، ۴۰۰، ۱۲

ح

حجاز /	۴۹۱، ۳۸۹
حسن آباد /	۲۸۹، ۲۴۱
حلب /	۷۴۷، ۱۰۸
حیفا /	۶۲

خ

خانقین /	۱۸۱، ۱۴۹، ۱۳۹
خاورمیانه /	۰۰۰، ۰۶۲، ۰۱۷، ۴۹۳، ۴۹۱
۶۰۶	
خراسان /	۲۵۵، ۲۲۵، ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۰۳، ۶۲
۴۶۶، ۴۴۸، ۳۸۳، ۳۷۲-۳۷۲	۳۱۹، ۲۸۳

سیستان و بلوچستان / ۸۵، ۶۲، ۱۲۳، ۱۰۳، ۵۶۰، ۶۱۲، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۴۳	زنجان / ۲۸۱، ۲۰۸، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۷۳، ۲۸۹، ۳۴۹
۰۷۱، ۲۰۷، ۲۴۷، ۲۴۴، ۲۱۳، ۲۰۰، ۱۸۶	۷۰۹-۷۰۸، ۷۰۷-۷۰۰، ۶۴۹-۶۴۸
۶۱۰، ۰۸۲	۷۹۸-۷۹۰، ۷۹۳، ۷۹۱-۷۹۰، ۷۸۰، ۷۷۵
سبیلا / ۱۶، ۴۹۷-۴۹۶، ۰۰۰	۷۴۷، ۷۱۲-۷۰۰
ش	روستای فاروق / ۳۰۳
شاه عبدالعظیم / ۷۵، ۰۰۷، ۰۱۰-۰۰۹، ۰۶۴	روسیه، شوروی / اکثر صفحات
۰۵۸	رومانی / ۲۰۲
شاهرود / ۱۰۳، ۲۲۵، ۲۳۸	ز
شمیران / ۷۸۷، ۰۰۹، ۲۶۸، ۱۹۷	زنگان / ۲۸۱، ۲۰۸، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۷۳
شهریار / ۲۷۸	۷۰۶، ۷۹۰، ۶۴۳، ۴۷۹
شوریجه / ۶۳	۷۴۱
شوستر / ۰۹۸، ۰۸۶، ۰۹۵، ۰۹۳، ۲۷۳	زواره / ۷۰۷
شیراز / ۴۳، ۳۶، ۱۳۲، ۰۴، ۰۰، ۱۰۳-۱۰۴	ژ
۱۰۸، ۲۸۱، ۲۵۱، ۱۹۸، ۱۸۶، ۱۷۶-۱۷۲	ژاپن / ۷۶۳، ۰۰۱، ۰۱۹، ۴۰۱، ۱۲۸، ۷۲، ۱۱۷
۶۷۸، ۷۵۰، ۶۲۲، ۶۱۷-۶۱۶، ۰۲۶، ۴۰۶	س
۷۶۳، ۷۶۱، ۷۴۹، ۷۴۰، ۷۳۹	ساری / ۷۴۸، ۷۴۷، ۶۱۵، ۰۱۳
شیلی / ۶۳۷	سامره / ۷۰۰، ۶۲۳، ۰۸۶
ص	ساخت پورت / ۴۸۶
صحنه / ۱۸۱	ساوجبلاغ / ۳۴۷-۳۴۶، ۲۴۹
صریستان / ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۰۲	ساوه / ۲۵۸، ۲۰۶، ۱۲۸، ۶۱
ط	سرخس / ۲۶۹
طارم / ۷۹۰	سلطان آباد / ۱۸۶
طبرستان / ۰۵۴، ۶۴۷	سلیمانیه / ۰۰۷، ۲۲۶، ۱۸۵
ع	سمنان / ۷۰۱، ۴۴۸، ۲۹۰، ۲۰۶، ۲۲۵
عقبات / ۱۷۱، ۱۷۹-۱۷۸، ۲۶، ۴۷۷، ۰۵۸	سن پترزبورگ (پتروگراد) / ۱۴۴، ۱۱۸
۷۰۷، ۷۳۹، ۷۴۰، ۶۴۲، ۶۲۲، ۶۰۵، ۰۹۹	۶۱۱، ۲۲۸
عثمانی / ۰۵-۰۱، ۱۱۷، ۱۰۷، ۷۹، ۷۲، ۰۵۲	سنگاپور / ۱۷۹
۱۲۰-۱۲۱، ۱۲۴-۱۲۳، ۱۲۸-۱۲۱، ۱۴۳-۱۴۲	سوند / ۶۱۴، ۳۸۷، ۲۸۵، ۲۳۸، ۲۰۳، ۱۳۵
-۱۷۵، ۱۶۳-۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۱، ۱۴۹، ۱۴۰	سواکوه / ۷۴۷
۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۸-۱۹۴، ۱۸۸-۱۸۷، ۱۷۷	سودان / ۴۹۴، ۴۸۷
-۲۴۹، ۲۴۷، ۲۲۳-۲۲۲، ۲۳۰، ۲۰۹-۲۰۷	سوریه / ۷۰۷، ۳۸۹
	سویس / ۴۰۶، ۲۰۳، ۱۹۲، ۹۶، ۷۴
	سیبری / ۶۱۹

فیروزکوه / ۳۴۴

۹

ف---زوجين / ٥٣-٥٤، ١٢١، ١٠٤، ٥٨، ١٣٣، ١٢٣  
-١٩٣، ١٨٦، ١٧١، ١٥٣، ١٤٧-١٤٨، ١٣٥  
، ٢٣١، ٢١٩، ٢١٦، ٢١٤، ١٩٨-١٩٧، ١٩٤  
، ٢٥٣-٢٥١، ٢٤٨-٢٤٧، ٢٤٣، ٢٣٩، ٢٣٣  
، ٢٩٠-٢٨٩، ٢٨٢، ٢٧٧، ٢٧٤، ٢٦٦، ٢٥٦  
، ٦٢١، ٥٦٥، ٥١٦-٥١٥، ٤٨٢، ٤٦٩، ٤١٣  
، ٦٦٦، ٦٦١، ٦٥٥-٦٥٤، ٦٥٢، ٦٤١-٦٤٠  
، ٧٠١، ٧٩٨-٧٩٦، ٧٨٥، ٧٨٤، ٧٧٤، ٦٦٨  
، ٧١٩، ٧١٧-٧١٥، ٧١١-٧١٠، ٧٠٨-٧٠٤  
٧٤٨، ٧٤٠، ٧٢٤، ٧٢٢  
قصرشيرين / ١٣٩، ١٨٤، ١٨٢، ٤٨٢  
قطب آناد / ١٧٣

قطع آباد / ۱۷۳

فقالوا / ۸۹، ۰۴، ۱۷۶، ۱۶۳، ۱۳۱، ۹۳، ۸۹، ۰۴  
-۰۴۳، ۴۳۲، ۴۱۲، ۳۸۰، ۳۴۶، ۳۴۲، ۲۰۸  
.۰۰۷، ۴۹۲، ۴۸۴-۴۸۲، ۴۷۵، ۴۷۴، ۴۰۴  
.۷۱۲، ۰۷۶، ۰۰۰، ۰۰۱، ۰۵۴، ۰۵۲-۰۵۰  
.۷۰۲-۷۰۰، ۶۲۹، ۶۲۴، ۶۲۲، ۶۲۰-۶۱۸  
-۷۰۱، ۷۹۶، ۷۹۳-۷۹۲، ۷۸۴-۷۸۳، ۷۸۰  
قلهک / ۱۹۷، ۳۴۰، ۳۴۷، ۴۴۲-۴۴۳، ۴۴۵  
قم / ۱۰، ۱۲۱، ۱۲۶-۱۲۵، ۱۲۳، ۱۳۵  
.۲۸۹-۲۸۸، ۲۴۳، ۲۱۹، ۱۸۱، ۱۰۲، ۱۲۷  
۷۴۸-۷۴۷، ۰۱۳، ۴۲۴-۴۲۳، ۲۰۳  
قمشه (شهرضا) / ۷۰۷  
قوش تپه / ۶۳

15

۷

کازرون / ۱۷۳-۱۷۷

کاشان / ۴۳، ۱۷۹، ۱۲۷، ۱۲۲، ۷۸، ۱۸۶، ۶۲۲، ۰۰۷، ۲۸۷، ۲۵۶، ۲۵۰، ۲۴۳  
۷۲۴، ۶۶۱

ו. ר. ג. ۷۲۴

1

۵۶۵ / غازیان

१

فارس / ۴۲-۶۲، ۷۳-۱۳۷، ۸۰، ۱۳۸-۱۳۹، ۱۴۹،  
۱۰۱، ۱۰۸، ۱۷۲، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۴،  
۱۸۹، ۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۱-۲۰۹، ۲۷۷،  
۲۸۲، ۲۸۳، ۳۰۲، ۴۷۱، ۵۱۴، ۵۲۶، ۵۲۸،  
۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۶۰، ۶۱۰-۶۱۷، ۷۲۴،  
۷۲۹-۷۳۰، ۷۴۰-۷۴۹، ۷۴۸-۷۴۹، ۷۴۰-۷۶۴،  
۷۶۹-۷۷۰، فرانسه / ۹۴-۹۷، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۴۷-۱۷۰.

۳۹۲ ۳۸۰ ۳۷۶ ۳۵۳ ۲۰۲ ۱۹۲-۱۹۱  
۰۵۸-۰۴۶ ۰۴۴-۰۴۲ ۴۹۷ ۴۸۰ ۳۹۸  
۶۲۶ ۰۸۲ ۰۶۱ ۰۰۲ ۰۰۰-۰۴۸ ۰۴۰  
۶۷۴ ۶۰۰-۶۰۴ ۶۰۰-۶۴۹ ۶۳۰-۶۲۹  
۷۶۲ ۷۰۹ ۷۸۸-۷۷۶

卷之三

فریدن / فریدن

فلاجیہ

فُلْسَطِين / ٥٢٤,٤٩١,١٩

۲۵۴ / فیروزآباد

کاشغر / ۱۰۸	۶۴۲-۶۲۰، ۶۲۱-۶۲۳، ۶۲۴-۶۲۳، ۶۲۲، ۶۴۲
کاظمین / ۷۰۱	۶۶۳، ۶۵۸-۶۵۰، ۶۵۶-۶۵۸، ۶۴۸
کپنهاگ / ۱۹۲	۷۹۷-۷۹۰، ۷۹۴-۷۹۰، ۶۸۷، ۶۸۴-۶۸۰
کربلا / ۵۷۳	۷۴۰-۷۳۹، ۷۳۵، ۷۲۱، ۷۱۹، ۷۱۳-۷۰۰
کرج / ۱۴۸	۷۰۸
کردستان / ۲۴۹	-۳۵۰، ۲۵۰-۲۴۹، ۱۰۴
۷۴۶، ۶۱۵، ۳۹۹، ۳۰۱	
کرمان / ۴۳	۱۷۰، ۶۲، ۲۰۷-۲۰۰
کرمان / ۲۰۹	۳۴۴، ۳۰۰، ۲۹۰-۲۸۹، ۲۸۲، ۲۶۹
کرمان / ۲۶۷	۶۱۷-۶۱۵، ۶۰۷، ۵۱۰، ۷۴۱، ۴۲۴
کرمانشاه / ۱۴۵	۶۰۲، ۵۹۸، ۵۹۷، ۵۹۳، ۲۵۴، ۱۸۰، ۱۷۹
کرمانشاه / ۱۶۱	-۱۷۸، ۱۷۱-۱۵۷، ۷۰، ۶۱، ۲۶
کرمانشاه / ۲۲۲	۷۶۱، ۶۳۹، ۶۲۵
کرمانشاه / ۲۱۴	-۷۵، ۴۷-۴۶، ۴۱، ۳۳، ۲۹، ۱۹
کرمانشاه / ۱۸۶	۳۴۱، ۲۶۲، ۱۰۳-۱۰۲، ۱۴۸
کرمانشاه / ۱۷۹	۷۶
کلات / ۴۴۶	۴۹۷-۴۹۶، ۴۸۷، ۴۸۰، ۴۰۹، ۴۰۷
کلات / ۴۴۸	۳۷۲
کلکته / ۱۴۳	-۵۳۶، ۵۲۹، ۵۲۶-۵۲۵، ۵۲۲، ۵۱۰، ۵۰۰
کلکته / ۶۳۷	-۵۸۰، ۵۷۰، ۵۶۶، ۵۶۲، ۵۵۳، ۵۰۱، ۵۳۷
کلکته / ۴۰۶	۶۶۱، ۶۵۲، ۶۴۴، ۶۲۹، ۵۸۷-۵۸۶
کلکته / ۵۰۰	۷۰۲، ۷۳۳-۷۳۲، ۷۹۱، ۷۸۴، ۷۷۷، ۷۷۰
کلکته / ۱۶۳	۵۸۲، ۴۶۶، ۲۰۲، ۱۹۲
کلکته / ۶۰۰	۴۴۷
کلکته / ۷۴۸	لوبان / ۷۰۰
کلکته / ۵۶۱	لیبی / ۴۸
کوت العماره / ۱۰۹	
کوچکان / ۲۴۷	مازندران / ۷۶، ۱۰۳، ۷۶-۷۳۸، ۲۵۴، ۲۲۹-۲۲۸
کوچکان / ۶۰۰	۲۶۳، ۳۰۵، ۴۴۷، ۶۱۲، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۴۷-۶۴۶
کوچکان / ۶۹۲	-۷۴۷، ۷۴۰-۷۳۹، ۷۰۷، ۷۰۰، ۶۸۹، ۶۶۷
گرگان / ۳۵۹	۷۰۱، ۷۴۸
گرگان / ۲۸۸-۲۸۷	ماساجوست / ۵۲۸
گلپایگان / ۲۰۵	ساواره النهر / ۴۰۰، ۴۹۲، ۵۲۰، ۶۲۰-۶۱۹
گلپایگان / ۲۱۴	۶۴۴
گیلان / ۱۷	ماکو / ۴۳
گیلان / ۱۵۳	مجارستان / ۴۶۶، ۲۰۲
گیلان / ۱۵۴	محمودآباد / ۴۴۷
گیلان / ۲۱۴-۲۱۳	مدرس / ۴۶
گیلان / ۲۰۷، ۲۶۷، ۲۵۴	
گیلان / ۱۵۳	
گیلان / ۱۴۲	
گیلان / ۱۱۹	
گیلان / ۱۰۳	
گیلان / ۱۳۸	
گیلان / ۱۱۹	
گیلان / ۱۰۴	
گیلان / ۲۰۷	
گیلان / ۲۶۷	
گیلان / ۴۶۷-۴۶۶	
گیلان / ۴۰۷	
گیلان / ۴۷۴	
گیلان / ۴۸۳	
گیلان / ۴۹۳	
گیلان / ۴۵۸	
گیلان / ۶۲۰	
گیلان / ۶۲	
گیلان / ۷۴۸	
گیلان / ۵۱۴	
گیلان / ۳۵۹	
گیلان / ۷۷۲	
گیلان / ۷۶۰	
گیلان / ۷۶۱	
گیلان / ۷۶۲	
گیلان / ۷۶۳	
گیلان / ۷۶۴	
گیلان / ۷۶۵	
گیلان / ۷۶۶	
گیلان / ۷۶۷	
گیلان / ۷۶۸	
گیلان / ۷۶۹	
گیلان / ۷۷۰	
گیلان / ۷۷۱	
گیلان / ۷۷۲	
گیلان / ۷۷۳	
گیلان / ۷۷۴	
گیلان / ۷۷۵	
گیلان / ۷۷۶	
گیلان / ۷۷۷	
گیلان / ۷۷۸	
گیلان / ۷۷۹	
گیلان / ۷۸۰	
گیلان / ۷۸۱	
گیلان / ۷۸۲	
گیلان / ۷۸۳	
گیلان / ۷۸۴	
گیلان / ۷۸۵	
گیلان / ۷۸۶	
گیلان / ۷۸۷	
گیلان / ۷۸۸	
گیلان / ۷۸۹	
گیلان / ۷۹۰	
گیلان / ۷۹۱	
گیلان / ۷۹۲	
گیلان / ۷۹۳	
گیلان / ۷۹۴	
گیلان / ۷۹۵	
گیلان / ۷۹۶	
گیلان / ۷۹۷	
گیلان / ۷۹۸	
گیلان / ۷۹۹	
گیلان / ۷۱۰	
گیلان / ۷۱۱	
گیلان / ۷۱۲	
گیلان / ۷۱۳	
گیلان / ۷۱۴	
گیلان / ۷۱۵	
گیلان / ۷۱۶	
گیلان / ۷۱۷	
گیلان / ۷۱۸	
گیلان / ۷۱۹	
گیلان / ۷۲۰	
گیلان / ۷۲۱	
گیلان / ۷۲۲	
گیلان / ۷۲۳	
گیلان / ۷۲۴	
گیلان / ۷۲۵	
گیلان / ۷۲۶	
گیلان / ۷۲۷	
گیلان / ۷۲۸	
گیلان / ۷۲۹	
گیلان / ۷۳۰	
گیلان / ۷۳۱	
گیلان / ۷۳۲	
گیلان / ۷۳۳	
گیلان / ۷۳۴	
گیلان / ۷۳۵	
گیلان / ۷۳۶	
گیلان / ۷۳۷	
گیلان / ۷۳۸	
گیلان / ۷۳۹	
گیلان / ۷۴۰	
گیلان / ۷۴۱	
گیلان / ۷۴۲	
گیلان / ۷۴۳	
گیلان / ۷۴۴	
گیلان / ۷۴۵	
گیلان / ۷۴۶	
گیلان / ۷۴۷	
گیلان / ۷۴۸	
گیلان / ۷۴۹	
گیلان / ۷۴۱۰	
گیلان / ۷۴۱۱	
گیلان / ۷۴۱۲	
گیلان / ۷۴۱۳	
گیلان / ۷۴۱۴	
گیلان / ۷۴۱۵	
گیلان / ۷۴۱۶	
گیلان / ۷۴۱۷	
گیلان / ۷۴۱۸	
گیلان / ۷۴۱۹	
گیلان / ۷۴۲۰	
گیلان / ۷۴۲۱	
گیلان / ۷۴۲۲	
گیلان / ۷۴۲۳	
گیلان / ۷۴۲۴	
گیلان / ۷۴۲۵	
گیلان / ۷۴۲۶	
گیلان / ۷۴۲۷	
گیلان / ۷۴۲۸	
گیلان / ۷۴۲۹	
گیلان / ۷۴۳۰	
گیلان / ۷۴۳۱	
گیلان / ۷۴۳۲	
گیلان / ۷۴۳۳	
گیلان / ۷۴۳۴	
گیلان / ۷۴۳۵	
گیلان / ۷۴۳۶	
گیلان / ۷۴۳۷	
گیلان / ۷۴۳۸	
گیلان / ۷۴۳۹	
گیلان / ۷۴۴۰	
گیلان / ۷۴۴۱	
گیلان / ۷۴۴۲	
گیلان / ۷۴۴۳	
گیلان / ۷۴۴۴	
گیلان / ۷۴۴۵	
گیلان / ۷۴۴۶	
گیلان / ۷۴۴۷	
گیلان / ۷۴۴۸	
گیلان / ۷۴۴۹	
گیلان / ۷۴۴۱۰	
گیلان / ۷۴۴۱۱	
گیلان / ۷۴۴۱۲	
گیلان / ۷۴۴۱۳	
گیلان / ۷۴۴۱۴	
گیلان / ۷۴۴۱۵	
گیلان / ۷۴۴۱۶	
گیلان / ۷۴۴۱۷	
گیلان / ۷۴۴۱۸	
گیلان / ۷۴۴۱۹	
گیلان / ۷۴۴۲۰	
گیلان / ۷۴۴۲۱	
گیلان / ۷۴۴۲۲	
گیلان / ۷۴۴۲۳	
گیلان / ۷۴۴۲۴	
گیلان / ۷۴۴۲۵	
گیلان / ۷۴۴۲۶	
گیلان / ۷۴۴۲۷	
گیلان / ۷۴۴۲۸	
گیلان / ۷۴۴۲۹	
گیلان / ۷۴۴۳۰	
گیلان / ۷۴۴۳۱	
گیلان / ۷۴۴۳۲	
گیلان / ۷۴۴۳۳	
گیلان / ۷۴۴۳۴	
گیلان / ۷۴۴۳۵	
گیلان / ۷۴۴۳۶	
گیلان / ۷۴۴۳۷	
گیلان / ۷۴۴۳۸	
گیلان / ۷۴۴۳۹	
گیلان / ۷۴۴۴۰	
گیلان / ۷۴۴۴۱	
گیلان / ۷۴۴۴۲	
گیلان / ۷۴۴۴۳	
گیلان / ۷۴۴۴۴	
گیلان / ۷۴۴۴۵	
گیلان / ۷۴۴۴۶	
گیلان / ۷۴۴۴۷	
گیلان / ۷۴۴۴۸	
گیلان / ۷۴۴۴۹	
گیلان / ۷۴۴۱۰	
گیلان / ۷۴۴۱۱	
گیلان / ۷۴۴۱۲	
گیلان / ۷۴۴۱۳	
گیلان / ۷۴۴۱۴	
گیلان / ۷۴۴۱۵	
گیلان / ۷۴۴۱۶	
گیلان / ۷۴۴۱۷	
گیلان / ۷۴۴۱۸	
گیلان / ۷۴۴۱۹	
گیلان / ۷۴۴۲۰	
گیلان / ۷۴۴۲۱	
گیلان / ۷۴۴۲۲	
گیلان / ۷۴۴۲۳	
گیلان / ۷۴۴۲۴	
گیلان / ۷۴۴۲۵	
گیلان / ۷۴۴۲۶	
گیلان / ۷۴۴۲۷	
گیلان / ۷۴۴۲۸	
گیلان / ۷۴۴۲۹	
گیلان / ۷۴۴۳۰	
گیلان / ۷۴۴۳۱	
گیلان / ۷۴۴۳۲	
گیلان / ۷۴۴۳۳	
گیلان / ۷۴۴۳۴	
گیلان / ۷۴۴۳۵	
گیلان / ۷۴۴۳۶	
گیلان / ۷۴۴۳۷	
گیلان / ۷۴۴۳۸	
گیلان / ۷۴۴۳۹	
گیلان / ۷۴۴۴۰	
گیلان / ۷۴۴۴۱	
گیلان / ۷۴۴۴۲	
گیلان / ۷۴۴۴۳	
گیلان / ۷۴۴۴۴	
گیلان / ۷۴۴۴۵	
گیلان / ۷۴۴۴۶	
گیلان / ۷۴۴۴۷	
گیلان / ۷۴۴۴۸	
گیلان / ۷۴۴۴۹	
گیلان / ۷۴۴۱۰	
گیلان / ۷۴۴۱۱	
گیلان / ۷۴۴۱۲	
گیلان / ۷۴۴۱۳	
گیلان / ۷۴۴۱۴	
گیلان / ۷۴۴۱۵	
گیلان / ۷۴۴۱۶	
گیلان / ۷۴۴۱۷	
گیلان / ۷۴۴۱۸	
گیلان / ۷۴۴۱۹	
گیلان / ۷۴۴۲۰	
گیلان / ۷۴۴۲۱	
گیلان / ۷۴۴۲۲	
گیلان / ۷۴۴۲۳	
گیلان / ۷۴۴۲۴	
گیلان / ۷۴۴۲۵	
گیلان / ۷۴۴۲۶	
گیلان / ۷۴۴۲۷	
گیلان / ۷۴۴۲۸	
گیلان / ۷۴۴۲۹	
گیلان / ۷۴۴۳۰	
گیلان / ۷۴۴۳۱	
گیلان / ۷۴۴۳۲	
گیلان / ۷۴۴۳۳	
گیلان / ۷۴۴۳۴	
گیلان / ۷۴۴۳۵	
گیلان / ۷۴۴۳۶	
گیلان / ۷۴۴۳۷	
گیلان / ۷۴۴۳۸	
گیلان / ۷۴۴۳۹	
گیلان / ۷۴۴۴۰	
گیلان / ۷۴۴۴۱	
گیلان / ۷۴۴۴۲	
گیلان / ۷۴۴۴۳	
گیلان / ۷۴۴۴۴	
گیلان / ۷۴۴۴۵	
گیلان / ۷۴۴۴۶	
گیلان / ۷۴۴۴۷	
گیلان / ۷۴۴۴۸	
گیلان / ۷۴۴۴۹	
گیلان / ۷۴۴۱۰	
گیلان / ۷۴۴۱۱	
گیلان / ۷۴۴۱۲	
گیلان / ۷۴۴۱۳	
گیلان / ۷۴۴۱۴	
گیلان / ۷۴۴۱۵	
گیلان / ۷۴۴۱۶	
گیلان / ۷۴۴۱۷	
گیلان / ۷۴۴۱۸	
گیلان / ۷۴۴۱۹	
گیلان / ۷۴۴۲۰	
گیلان / ۷۴۴۲۱	
گیلان / ۷۴۴۲۲	
گیلان / ۷۴۴۲۳	
گیلان / ۷۴۴۲۴	
گیلان / ۷۴۴۲۵	
گیلان / ۷۴۴۲۶	
گیلان / ۷۴۴۲۷	
گیلان / ۷۴۴۲۸	
گیلان / ۷۴۴۲۹	
گیلان / ۷۴۴۳۰	
گیلان / ۷۴۴۳۱	
گیلان / ۷۴۴۳۲	
گیلان / ۷۴۴۳۳	
گیلان / ۷۴۴۳۴	
گیلان / ۷۴۴۳۵	
گیلان / ۷۴۴۳۶	
گیلان / ۷۴۴۳۷	
گیلان / ۷۴۴۳۸	
گیلان / ۷۴۴۳۹	
گیلان / ۷۴۴۴۰	
گیلان / ۷۴۴۴۱	
گیلان / ۷۴۴۴۲	
گیلان / ۷۴۴۴۳	
گیلان / ۷۴۴۴۴	
گیلان / ۷۴۴۴۵	
گیلان / ۷۴۴۴۶	
گیلان / ۷۴۴۴۷	
گیلان / ۷۴۴۴۸	
گیلان / ۷۴۴۴۹	
گیلان / ۷۴۴۱۰	
گیلان / ۷۴۴۱۱	
گیلان / ۷۴۴۱۲	
گیلان / ۷۴۴۱۳	
گیلان / ۷۴۴۱۴	
گیلان / ۷۴۴۱۵	
گیلان / ۷۴۴۱۶	
گیلان / ۷۴۴۱۷	
گیلان / ۷۴۴۱۸	
گیلان / ۷۴۴۱۹	
گیلان / ۷۴۴۲۰	
گیلان / ۷۴۴۲۱	
گیلان / ۷۴۴۲۲	
گیلان / ۷۴۴۲۳	
گیلان / ۷۴۴۲۴	
گیلان / ۷۴۴۲۵	
گیلان / ۷۴۴۲۶	
گیلان / ۷۴۴۲۷	
گیلان / ۷۴۴۲۸	
گیلان / ۷۴۴۲۹	
گیلان / ۷۴۴۳۰	
گیلان / ۷۴۴۳۱	
گیلان / ۷۴۴۳۲	
گیلان / ۷۴۴۳۳	
گیلان / ۷۴۴۳۴	
گیلان / ۷۴۴۳۵	
گیلان / ۷۴۴۳۶	
گیلان / ۷۴۴۳۷	
گیلان / ۷۴۴۳۸	
گیلان / ۷۴	

<p>ه</p> <p>هرات / ۷۱۱، ۵۳۴، ۰۹۱</p> <p>همدان / ۱۳۸، ۱۲۳، ۱۱۰، ۱۰۷، ۶۳، ۶۱</p> <p>، ۲۱۸، ۱۹۳، ۱۸۶، ۱۸۲-۱۸۱، ۱۶۱، ۱۰۷</p> <p>، ۴۰۱، ۲۵۷، ۲۴۸-۲۴۷، ۲۲۸، ۲۲۲</p> <p>، ۶۱۰، ۶۱۲، ۰۱۴، ۴۸۳-۴۸۲، ۴۷۱، ۴۷۹</p> <p>، ۷۰۰، ۷۹۷، ۷۸۹، ۷۸۵، ۷۴۰، ۷۱۸-۷۱۷</p> <p>۷۰۳، ۷۱۹</p> <p>هندوستان / ۴۱، ۳۲-۲۷، ۲۱-۱۹، ۱۷، ۱۱</p> <p>، ۹۳، ۸۰، ۶۸، ۰۰-۰۴، ۰۱، ۴۷-۴۶، ۴۴</p> <p>، ۳۱۰، ۲۹۹، ۲۷۳، ۲۵۷، ۲۱۳، ۲۰۱، ۱۷۰</p> <p>، ۴۹۴-۴۹۲، ۴۸۷-۴۸۵، ۴۰۹-۴۰۸، ۳۷۳</p> <p>، ۰۲۰، ۰۱۸-۰۱۷، ۰۰۲-۴۹۹، ۴۹۷-۴۹۶</p> <p>، ۰۰۱، ۰۳۱، ۰۴۳-۰۴۴، ۰۴۱، ۰۳۷</p> <p>، ۷۴۰، ۷۴۲، ۶۲۸، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۰۷، ۰۰۴</p> <p>، ۷۴۷، ۷۴۰، ۶۰۳-۶۰۰، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۷۳-۶۷۰، ۶۷۷</p> <p>۷۶۰، ۳۰۶، ۷۳۹، ۷۳۷، ۷۳۱، ۷۲۷، ۷۱۰</p> <p>هيرمند / ۱۲۳</p>	<p>مراغه / ۵۳</p> <p>مراکش / ۷۲</p> <p>مرودشت / ۳۰۳</p> <p>مسقط / ۵۰۲</p> <p>مسکو / ۴۷۶-۴۷۶، ۱۱۸، ۱۴۳، ۲۱۵، ۲۲۸</p> <p>۷۰۲، ۷۴۴، ۷۱۶، ۴۸۳، ۴۷</p> <p>مشهد / ۷۱۰، ۷۱۲، ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۰۷، ۰۲</p> <p>۷۰۶، ۷۴۶، ۷۴۰، ۷۱۹</p> <p>مشكين شهر / ۷۰۶</p> <p>مصر / ۵۴۴، ۰۳۸، ۳۸۳، ۳۷۳، ۶۲-۶۱، ۳۰</p> <p>۷۳۹، ۶۳۷، ۶۲۶، ۰۸۵، ۰۰۱، ۰۴۹</p> <p>ملایر / ۶۱۵، ۲۳۶، ۱۱۸، ۱۱۰</p> <p>منجیل / ۷۰۸-۷۰۴، ۷۹۷، ۶۶۰، ۲۵۸، ۱۹۷</p> <p>۷۱۰، ۷۱۳-۷۱۱</p> <p>منظريه / ۱۲۲</p> <p>موصل / ۰۲۲</p> <p>مکران / ۰۹۵</p> <p>مکه / ۰۸۷، ۰۴۴، ۴۹۱، ۳۷۳</p>
---	---

<p>ن</p> <p>نجف / ۴۰، ۴۰-۱۶۹، ۱۶۸، ۱۲۶-۱۲۵، ۱۷۱</p> <p>۷۳۴، ۰۸۶، ۰۹۷، ۰۹۹، ۰۹۲-۰۹۲، ۶۲۶</p> <p>۷۶۰-۷۶۴، ۷۰۹، ۷۰۷، ۷۰۰، ۷۳۸</p> <p>نطوز / ۲۸۷</p>	<p>ی</p> <p>يزد / ۲۵۰، ۲۲۸، ۱۸۸، ۱۸۱، ۱۲۸، ۶۲، ۴۳</p> <p>۴۸۱، ۴۰۷، ۲۸۲، ۲۶۷، ۲۰۹، ۲۰۷-۲۰۰</p> <p>۷۶۴، ۷۵۲، ۷۴۷، ۶۰۷</p> <p>يونان / ۰۴۰، ۰۴۴</p>
--	---

<p>و</p> <p>ورامين / ۲۷۸، ۲۶۹</p> <p>ولاديوستك / ۶۱۹</p> <p>ونك / ۷۵۴</p>
---



## مفاهیم و اصطلاحات

آ

آریستوکراسی / ۳۱۷

آشوب طلب / ۴۳، ۱۳۷، ۱۶۴، ۱۰۵، ۳۴۹، ۵۷۹، ۰۰۰

۷۲۹

آلانس اسرائیلی / ۶۷۷

الف

اتحاد اسلام / ۲۰۰، ۲۲۰، ۴۰۵، ۶۴۷، ۶۸۹، ۷۴۸، ۷۴۰-۷۳۹

۶۹۲

اتحاد ملی / ۷۲

اتفاق عموم / ۷۰

احساسات ملی / ۱۱۸، ۷۰، ۶۴

اراذل و اویشاں / ۱۸۷، ۵۱۲، ۵۷۹-۵۶۸

۷۰۵، ۶۶۰

استبداد صغیر / ۱۱، ۶۱۴

استبداد منور / ۱۴، ۲۴، ۷۳۸

استمهال (موارتوریوم) / ۱۳۴-۱۳۹، ۱۴۰-۱۴۱، ۵۰۸، ۲۷۶

۵۰۸

استكمال / ۶۴

اصلاحات ملکی / ۵۰۵

اصلاحات / ۸۷، ۸۹-۸۷، ۷۲، ۷۹، ۹۰-۹۳

۱۰۰-۹۹، ۱۳۴، ۱۳۶، ۲۴۳، ۳۱۵-۳۱۳

۰۵۲۹، ۰۵۲۴، ۰۰۵، ۴۹۷، ۳۹۷-۳۹۶

۷۰۲، ۶۲۲، ۰۵۷، ۰۵۷، ۰۵۲-۰۵۱

۷۲۹

افراطی / ۱۲۴، ۲۸، ۱۲۱، ۷۹، ۷۳، ۶۶، ۶۲، ۱۲۵، ۲۲۱-۲۲۰، ۱۸۳، ۱۳۹-۱۶۶، ۱۷۹، ۴۸۳، ۴۷۴، ۴۷۲-۴۷۱، ۴۶۴، ۲۷۱، ۲۲۴، ۵۳۴، ۵۲۷-۵۲۵، ۵۱۷، ۵۱۰، ۴۹۴، ۴۹۰، ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۶۸-۵۶۷، ۶۴۳، ۶۵۶، ۶۶۳، ۵۴۰، ۷۴۷، ۷۳۸، ۷۰۶، ۶۸۸، ۶۷۹-۶۷۸، ۶۷۶

۷۰۰

اقتدار حکومت / ۱۷۶، ۷۲، ۶۹

الیگارشی مالی / ۴۲، ۴۸۳، ۴۹۵-۴۹۶، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۲۷، ۶۶۲-۶۶۴، ۶۶۰

امپریالیسم / ۴۲، ۴۸، ۴۹۱، ۶۳۵، ۶۲۵

امور سیاسیه ملکیه / ۱۳

انحطاط ایران / ۱۴، ۱۴، ۲۶، ۸۶-۸۵

انقلاب استمراری / ۷۲

انقلاب ده ساله ایران / ۷۲

انقلاب سیاسی / ۹۵-۹۴

انقلاب / ۱۴، ۲۰، ۲۴، ۵۱-۵۰، ۴۱

-۷۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۳۹۶، ۵۰۰، ۵۷۴، ۵۸۸

۷۲۶، ۶۶۲، ۶۷۱-۶۷۰، ۶۹۹-۶۹۸، ۶۷۱-۶۷۰

انقلابات مزمن / ۱۱۳

انقلابات مملکت / ۱۱۳، ۴۲۰

ب

بانستان گرانی / ۲۰، ۱۸۰، ۳۸۲، ۷۳۸

بانک شاهنشاهی / ۱۰۳، ۱۹۵، ۲۵۳، ۲۷۷

۲۶۴، ۳۶۴، ۴۷۱، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۱۷-۵۸۱

۵۸۲-۵۸۱، ۶۲۷، ۶۶۰، ۶۵۸، ۶۵۳، ۶۴۹

۶۶۲-۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۴-۶۶۵، ۶۶۵-۶۶۴

۷۲۶، ۷۷۲، ۷۸۲-۷۸۳، ۷۹۸، ۷۱۹، ۷۲۶

۷۳۱، ۷۳۷، ۷۳۸

بحران ایران / ۱۱، ۳۷، ۶۶-۶۵، ۰۹

۲۶۱، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۶۰، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۱

۳۰۲، ۶۲۹، ۰۵۲۹

بنپارتبیسم ایرانی / ۱۴

بیگانه ترسی / ۹

<p><b>ب</b></p> <p>جهاد / ۱۴، ۱۲۵، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۸-۱۳۹ -۶۰۴، ۵۹۹، ۵۱۷، ۱۸۹، ۱۷۲-۱۷۱، ۱۷۹ ۷۰۰، ۷۱۸، ۷۰۰</p> <p><b>ح</b></p> <p>حق الناس / ۱۱ حقوق موضوع / ۵۰۴ حكومة قراقان / ۱۶، ۱۴ حكومة ملی / ۶۴۸، ۳۲۴، ۲۸۶، ۶۹ حكومة وحشت / ۷۴۱</p> <p><b>خ</b></p> <p>خطر کمونیسم / ۴۰۰، ۳۱ خودشیفتگی / ۴۸۶، ۹۹</p> <p><b>د</b></p> <p>دست قوی / ۴۷۷، ۲۷۴ دستکش محمبلن / ۶۷۲، ۵۴۳-۵۴۲، ۴۹۳ دعوى استغنا / ۶۸ دماغوزی / ۳۱۷، ۱۳۱ دموکرات اسلامی / ۲۸۰ دموکراسی / ۱۸۰، ۱۰۷، ۱۴۴، ۹۷، ۴۲، ۴۱، ۱۰۶، ۴۲، ۴۱ -۳۱۷، ۲۵۶، ۲۶۶، ۳۱۹-۳۱۶، ۳۳۱-۳۳۰ ۶۷۹، ۵۱۹، ۵۰۲، ۴۹۴، ۴۰۹، ۴۵۷ دنستروفوس / ۴۸۲ دوران جدید / ۱۰</p> <p>دولت اسلامی / ۵۰۳، ۱۳۸-۱۳۷ دولت پادگانی / ۷۴۲، ۷۱۸، ۷۲۹، ۲۰، ۱۸ دولت حائل / ۶۰۶، ۶۰۱، ۵۱۷ دولت مختلط / ۸۳ دولت مسئول / ۱۲۴، ۲۰ دولت نظامی / ۱۶، ۱۴ دولت وابسته / ۷۳۷، ۶۶۵، ۲۱ دیپلماسی ارعاب / ۴۹۵ دیپلماسی سری / ۴۹۵</p> <p><b>ت</b></p> <p>تبیین مشروطه بر بنیاد شرع / ۱۱ تجدد آمرانه / ۷۴۲ تجدد مجبوری / ۷۴۲ تجدد / ۱۱۲، ۹۹، ۸۶، ۷۷، ۶۶، ۶۰، ۲۴، ۱۴ ۱۱۸، ۲۴۶، ۳۱۲-۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۸-۳۱۶ ۷۴۲-۷۴۱، ۷۲۸، ۷۲۶، ۵۱۹، ۳۷۴</p> <p>تحت الحمایه / ۵۱۵ تحریر محل نزاع / ۱۴ تربوریزه کردن / ۴۲۰-۴۱۹ تقسیم مجدد جهان / ۵۸۲، ۱۶۳، ۱۱۷ تمامیت ارضی ایران / ۱۳، ۲۸، ۲۴، ۱۳، ۴۴-۴۳ ۱۲۵، ۹۷، ۸۲، ۸۰، ۵۸-۵۷، ۵۲-۵۱، ۴۹ ۱۹۷، ۱۹۲-۱۹۱، ۱۷۹، ۱۰۰، ۱۴۵، ۱۳۹ ۰، ۵۳۲، ۵۲۷، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۵۰، ۲۰۲ ۶۳۳، ۶۰۶، ۵۰۶، ۵۴۸، ۵۳۶</p> <p>توالی تاریخی / ۱۶ توطنه پنداری / ۹ تكامل تدریجی / ۳۹۶، ۹۴-۹۲</p> <p><b>ث</b></p> <p>ثروت ملی / ۸۵</p> <p><b>ج</b></p> <p>جنگ‌های اسلامی / ۲۳، ۳۱-۳۰، ۷۴۰ جنگهای اکونومیک / ۸۰</p>
--

ش	دیوان معدلت / ۸۶ دیکتاتوری / ۱۰۰، ۹۵، ۷۴، ۳۰، ۱۹، ۱۶ ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۶۴، ۳۰۵-۳۰۶، ۴۹۷، ۳۰۶-۳۰۵ ۷۴۲، ۷۳۸-۷۳۶، ۷۳۴، ۷۳۲، ۷۸۲، ۵۸۳ ۷۰۲
ر	رشوه‌خواری / ۳۱۱ رضایت عمومی / ۱۱۳
ص	روحانیان / ۹۴، ۸۷، ۴۹، ۴۰، ۲۴، ۱۴-۱۳ ۱۷۳-۱۲۷، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۷۱، ۱۷۹-۱۶۸، ۱۷۱ ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۲۷، ۱۸۹، ۱۸۱، ۱۷۶-۱۷۵ ۷۳۴، ۷۹۶، ۷۷۰-۷۷۹، ۵۹۹، ۵۰۳ ۷۴۱، ۷۳۹-۷۳۸
ع	روشنفکران / ۱۲، ۱۴، ۴۱۷، ۹۴، ۸۹، ۴۰۶ ۷۴۲-۷۴۱، ۷۳۸، ۷۳۲، ۷۱۶، ۷۹۳، ۵۱۹
ذ	ژون پرسان / ۷۵
س	سرمایه خارجی / ۸۶ سرمایه‌داری / ۱۱، ۱۲-۱۳، ۱۶۳، ۴۶۸، ۳۳۰، ۵۸۲، ۴۷۷ سرمایه مالی / ۴۲، ۱۶۳، ۶۶۵ سرویس‌های مخفی / ۶۶۷-۶۶۶ سعادت قومی / ۷۱
غ	سعادت / ۱۱۴، ۱۰۲، ۹۸، ۸۸، ۸۶، ۷۱، ۵۲۵، ۳۲۲، ۲۲۷، ۲۶۲، ۲۱۸، ۱۰۳، ۱۴۴ ۵۲۸، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۷۷، ۴۴۷، ۳۹۷، ۵۱۳، ۰۵۴۹ ۷۹۰، ۶۴۸، ۵۸۸، ۵۷۶، ۰۰۵
ف	سلطنت ملی / ۳۱۲، ۶۶
	فاسد العقیده / ۳۱۵
	فراماسونری / ۱۵۷، ۶۱۷، ۶۷۷، ۶۸۶
	فرانکو پرسان / ۶۷۷
	فرعونیت / ۳۲۲، ۲۴۹

- |   |   |
|---|---|
| <p>محترکان / ۷۳۵، ۲۲، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۷۸</p> <p>محضر شرعیه / ۸۷</p> <p>مشروطه ناقص ایران / ۱۹</p> <p>مشیت ملی / ۷۲</p> <p>صالح حقیقی / ۳۲۳</p> <p>صالح درازمدت / ۱۶۳، ۱۴۷</p> <p>صالح دینی / ۱۲۳</p> <p>صالح عامه / ۴۴-۴۳، ۲۹-۲۸، ۱۷-۱۶، ۱۳، ۱۷</p> <p>صالح ۶۷، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۰۲</p> <p>صالح ۱۰۳، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۰، ۲۴۵، ۲۷۳، ۳۲۰</p> <p>صالح ۳۶۵، ۳۲۹، ۳۲۸</p> <p>صالح عدیه / ۳۷۱</p> <p>صالح ملت / ۶۲۸، ۳۱۶</p> <p>صالح ملی / ۵۰۸، ۴۶۰-۴۰۹، ۴۰۰، ۱۳</p> <p>صالح ملی / ۷۱۰، ۵۹۱، ۵۸۳-۵۸۲، ۵۶۳</p> <p>صالح مملکتی / ۵۰۳، ۳۱۶، ۳۰۰، ۱۸۲</p> <p>صالح واقعی / ۱۰۹</p> <p>صالح کار / ۷۲</p> <p>مصلحت (مشترکه، ملی، ایران، عمومی) / ۴۴، ۶۷، ۹۸، ۸۲، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۹</p> <p>مصلحت ۵۶۴-۵۶۳، ۳۰۰، ۲۷۱، ۲۶۴، ۲۲۱، ۱۰۸</p> <p>مضمون تاریخی / ۱۶</p> <p>مقتضیات ازمن / ۳۲۵</p> <p>مقتضیات مذهب / ۷۹</p> <p>مقتضیات مملکت / ۱۰۰، ۶۶</p> <p>مقتضیات وقت / ۱۰۲</p> <p>مملکت اسلام / ۶۴۱، ۶۲۲، ۲۴۱</p> <p>منافع (ملی، عمومی) / ۲۹-۲۸، ۲۶، ۱۹، ۴۴-۴۳، ۶۷، ۷۵، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۱</p> <p>منافع ۱۰۶، ۲۹۷، ۲۷۳، ۲۲۰، ۲۰۸، ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۳، ۲۰۸، ۱۶۷</p> <p>منافع ۳۲۰، ۳۶۵، ۳۷۵-۴۰۵، ۴۰۶-۴۰۹، ۵۳۴، ۵۲۵، ۵۲۲، ۴۷۵-۴۷۴</p> <p>منافع ۵۰۳، ۵۷۱، ۵۷۷، ۵۶۵، ۵۶۱، ۵۰۹، ۵۰۰</p> <p>منافع ۷۳۴، ۷۰۱، ۷۹۱، ۷۸۰، ۵۳۴</p> <p>منافع آنی / ۱۲۱</p> | <p>فریبکاری / ۶۲، ۶۶۳، ۱۹۰</p> <p>فواید نوعی / ۷۱</p> <p><b>ق</b></p> <p>قطط الرجال / ۱۸۳، ۹۷</p> <p>قوانين مجازات / ۶۶</p> <p>قواعد مذهبی / ۱۳</p> <p>قوس صعودی دیکتاتوری / ۷۴۲، ۱۹</p> <p>قوس نزولی مشروطه / ۷۴۲، ۱۹</p> <p>قوه تجدیدپرور / ۳۱۷-۳۱۶، ۳۱۲، ۲۴۶</p> <p>قوه مرتجعه / ۲۴۶</p> <p><b>ک</b></p> <p>کمالیسم / ۵۴۴</p> <p>کمپانی هند شرقی / ۴۸۸، ۱۹، ۵۲۸-۵۲۷</p> <p>کمربند امنیتی / ۵۴۶</p> <p>کمیته آمن / ۳۰، ۴۶۷، ۶۷۵، ۶۰۸، ۶۷۳</p> <p>کمیته زرگنده / ۳۰، ۶۳۹، ۶۴-۶۸۳، ۷۴۰، ۷۳۶، ۷۲۲، ۷۲۰، ۷۱۸</p> <p>کمیته شرق / ۷۲۶، ۷۱۴، ۷۰۰-۷۹۹، ۶۸۹</p> <p>کنسرسیوم / ۵۴۶-۵۴۵، ۵۲۸-۵۲۷</p> <p>کنسی دنا (شورای دولتی) / ۱۱۰-۱۰۸</p> <p><b>گ</b></p> <p>گراند لٹر انگلستان / ۱۵۸</p> <p><b>ل</b></p> <p>لژ بیداری ایران / ۹۰، ۲۸۲، ۲۹۷، ۳۴۴-۳۴۵، ۵۱۰، ۳۶۹</p> <p>لژ روشنائی ایران / ۶۶، ۶۱۷، ۱۶۰</p> <p><b>م</b></p> <p>محاکم شرعیه / ۸۷، ۱۳</p> |
|---|---|

نظریه ابر مرد / ۱۴، ۷۴	منافع بیگانه / ۴۰۹
نهادهای مدنی / ۵۰۴	منافع توده‌های مردم / ۲۲۰
نورپرفس / ۴۸۴	منافع حقیقی / ۲۹۸
نظریه پنجه آهین / ۱۵، ۲۷۴	منافع درجه دوم / ۳۹۶
نظریه توطنه / ۱۱، ۹	منافع شخصی / ۳۳۹، ۲۸۲، ۲۷۰، ۲۳۴، ۲۰۵
نظریه دولت مقندر / ۶۰، ۶۵-۶۴، ۶۰، ۱۶	منافع ظالمانه سرمایه‌داران / ۳۳۱
-۷۰، ۱۱۲-۱۰۷-۱۰۵	منافع متناسبه / ۱۰۸-۱۰۷
۷۶، ۷۴، ۷۱	منافع موقعی / ۷۲
۲۹۷، ۲۷۵، ۲۶۵، ۱۰۰، ۱۴۱-۱۴۰	منافع واقعی مملکت / ۱۳۵، ۱۳۲-۱۳۱
۱۱۴	۴۰۹
۵۰۳، ۵۰۸-۵۰۷، ۳۲۲، ۳۲۰	منافع کلی / ۱۳۳
نظریه ظهور مرد زورمند مرتاجع / ۲۴، ۶۴	منافع یومیه موهم / ۷۱
۷۳، ۷۲، ۹۰-۸۸، ۶۷۱، ۶۷۳	مناهی و ملاحتی / ۲۴۱
نظریه‌های توطنه پندار / ۱۱	موقعیت فکری / ۹
نفت باکو / ۴۸۳-۴۸۲، ۴۹۳، ۶۱۹، ۶۲۴	
نقش شخصیت‌ها در تاریخ / ۱۲	

## و

- وضعیت نه این و نه آن / ۱۳  
 وضعیت هم این و هم آن / ۱۱  
 وفاق ملی / ۱۰۰

## ه

- هیئت صالحه / ۷۲، ۳۲۵  
 هیئت مقننه / ۶۹

## ن

ناموس انقلاب / ۳۹۶، ۳۲۷
ناموس تکامل / ۳۹۶
ناموس حزب / ۳۰۷
ناموس لا یتغیر طبیعت / ۹۳
ناموس مسلمین / ۷۰
ناموس ملیت / ۳۱۷
نسل کشی / ۴۹۵، ۲۶
نظمی گری / ۴۲



# **IRAN FROM THE FALL OF THE CONSTITUTIONALISM TO THE COUP OF 1921**

**Hossein Abadian**



**POLITICAL STUDIES &  
RESEARCH INSTITUTE (PSRI)**